

(كشف الغم من معرفة الأئم) ترجمي

مترجمي

(مولانا حافظ زوار) زنگنه

(على حسن)



بسم الله الرحمن الرحيم

853



مكتبة
محمدي

مكتبة
محمدي



مكتبة
محمدي

مكتبة
محمدي



مكتبة
محمدي

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Hasan Hüsnî Paşa
Eski kütüphane no 854



حمد بلا حده و احصى و سپاس بلا عد و اشها معبودی را رواست که اسامی توایم توایم
 توایم و بنای دعایم هیچ مستقیم را بوساطت سید انبیا و ائمه هدی استوار ساخت و مقتضای
 کرمه قل لا اله الا الله و فی القربی لوی و لای اهل البیت را بر مضارقی
 اهل ایمان از ثری تا اثر تا بر فراخت و آیت و انبی هدایت انما یرید الله لذهب
 عنکم الرجز اهل البیت و یطهرکم تطهیر و در شان رفیع نشان ایشان منزل کرد و
 و بنحوی مثل اهل بیتی گشت سفینه نوح هر که سعادت ازلی یا ورشته بسفینه ناجیه
 ایشان در آمده او را از طلائع طوفان شقاوت و مخالفت محفوظ داشته باطل
 نجات رسانید و صلوات و تحف تحیات زاکیات بر اشرف موجودات
 و خلاصه کائنات بدر منیر نبوت صدر سر رسالت شاه بارگاه اصطفا و بر آل
 عترت او که سر یک منظر انوار و کاشف غمه اسرارند خصوصاً علی امیر المؤمنین ایا
 المتیقین علی ابن ابی طالب و سلم علیه **آیه** بر ارباب الیاب مخفی نیست که غرض
 از خلقت عالم و آدم وجود و بجا و سید بشر و ائمه اثنی عشر است صلوات الله علیهم
 از آنست که اکمل اهل عالم و افضل نوع نبی آدم اند و حق سبحانه و تعالی در کتب
 دوستی و ولایت ایشان بر فردی از افراد انبی واجب کرده اند و تبرک از ایشان
 در شان بر هر مکلف متحتم ساخته و صیت این جز معتبر کوشش و هوش بر تشر رسانده پس
 بر همه کس واجب و لازمست که در تحقیق احوال و آثار و تفتیش مناقب و اخبار ایشان
 نهایت سعی و کمال اجتهاد بقدیم رسانند و قدم ثبوت و رسوخ در منبر راست
 مسلک درست نهند تا از لمعات انوار ایشان مستفیض گشته از ظلمات شبهات
 باطله برهند و از درکات اهل شقاوت و نفاق خلاصی یافته بدرجات علایق
 ارباب سعادت و رفیق برسند و این توفیق رفیق جامعیتست که دیده ایشان
 بکل کجای هر محبت مانده ان بیگانه گشته و زبان ایشان تدبیر و مناقب و احوال پندیده

Handwritten marginal notes in Persian script, including a library stamp from the National Consultative Assembly Library (کتابخانه مجلس شورای ملی).

مثل حضرت من خصل الله بالفضایل و الکمالات بحلیه و ایده به تحقیق و الدقایق بحقیقه و روح
 الدین المبین و مفرج الهمم و ب من قلوب اهل الیقین تبیان النصح المتین من وجه المفضل
 و منظر المشکلات المستبحر الی جوار رحمة الله الملك العلی ابی الحسن بن السعید خیر الدین
 عیسی بن ابی الفتح المار و سلی تغذیه الله بر حبه و رضوانه و اسکنه اعلی عرفات و دار فله
 و خبانه که مؤلف کتاب شریف و مصنف خطاب میفایست که تسبیح یافته بکشف الغمده
 فی معرفه الائمة علیهم السلام و التجهیز که در این زمان زبان در زبان را بیدار و منا
 و حالات غریبه و کیفیات عجیبه اهل البیت علیهم السلام کشف کرده و در مضار و حجت
 کوی بلاغت از اهل زمان ر بوده بر وجهی که ارواح طیبیه ایشان از ان شاد است
 و خانه دل مؤمنان از ان آبادان جزا و الله خیر اما ترتیب آن بلمعت فصیح عربیه
 قیوم و بود و وسطا الله ان بر فارسی زبانان مشکل نموده بنا برین بنده داعی علی
 بن حسن المشهور مولانا حافظ الزوادی غفر الله له و له و ستر عیوبه اگر چه استیصال
 این امر طویل القدر نداشت لیکن بقدر وسع و طاقت مقصدی ترجمه این کتاب شد
 بر وجه اختصار بخلاف بعضی از تکرار تا بر مایه فایده آن مطالب مخطوط نماند
 و شروع درین امر نمود بعون ملک معبود و این کتاب را بر پنج اصل ترتیب داد و
 المناقب نام نهاد و الله بیدای سبیل الرشاد و بهر خللی و در خلوت سهو و
 وقوع یافته باشد حد البطیخ سلیم و زین مستقیم است که بقلم اخلاص اصلاح نمایند و الله
 ولی التوفیق و بهر خیر رفیق **تمهید تقدمات که با عشاء است تألیف کتاب** بدان که
 مصنف این کتاب کشف الغمده علی بن عیسی رحمه الله تعالی بعد از حمد الهی و صلوات
 بر حضرت رسالت نبی و آل هدایت از قبایلی میفرماید که چون حق سبحانه و تعالی
 طریق مستقیم و منجی توایم با بنده که از امت فرمود و دیده دل من بدوستی آل نبی صلی الله
 علیهم و آله و سلم دیدم که طرق متفرقه در میان مردم افتاد و شعب مختلفه در میان ایشان
 پدید آمده تلقی نمودند بشکر نعمت الهی در جمیع اوقات و حمد متقبل او در همه آیات که خواهر
 طریق جماعتی را که راه نمایان مسلک شریعت و پیشوایان منجی ملت اند و مذاهب ایشان
 ستمی است که اهل اسلام از برای نیل مطالب بران عروج نمایند و حجت ایشان از
 دوائی قلوب سر قوم و دوائی است که بدان علاج فرماید و تصریح نمودم بموالات
 ایشان و توفیق که اهل خلاف در اخفای آن میکوشیدند و بر دوه مخالفت بران
 می پوشیدند چه ایشان صلی الله علیهم و آله و سلم نجات و ذخیره یافته روز محاسبه
 سلامتی من از افات بجزاقت ایشان است و هدایت من از ضلالت و لالت
 ایشان از انبیا که از دو سبب اند که خلک زبون بدلیل عبادی ایشان موجب خلاصت

و مسکین بچل و لای ایشان صبح نو صبح محبت ایشان عصمت در اولی و عقیقه و موت
ایشان واجبست بر لیل قتل لا اله الا الله فی القربی پس هر که فرمان برد
ایشان از فرمان الهی را گردن نهاده و هر که فرمانی که در ایشان بودی غبار و محاربه حق افتاده
و نفس خود را در معرض عذاب رب الارباب در آورده ایشان که بهای علوم اند در
رسوخ و نهایت رفعت نهارند در شموخ عز و شرف و بزرگی از ایشان نمایانست و توفیق
سید انبیا و سید اصفا از ناصیه ایشان تابان و هرگاه در مقام محاضرت در آیند از
جمع خلق بر سپر آیند و در وقت جو و سخن بخیل میکردند باران ریزان را و خجل میسازند
در یابی بی پایزا و در محل شجاعت و خدت در روز مصاف از ضرب و دادم در دست
ایشان می شکند نوک پستان و شمشیر بران و هرگاه سخن می کنند تنطق ایشان بر وجه
صوابت و بیست و یک حکم ایشان بطریق حکمت و فصل خطاب و در آمدن بیوت انا و انا
و تطبیق میفرمایند تفصل اسوله را در استدای جواب بحد مدایح ایشان نمی توان
و مرغ فکرو در هوای مناقب ایشان نمی تواند پرید و چگونه پر امون صفات و قد
قومی توان کشت که شاخوان ایشان توان باشد و مدح کوی ایشان حضرت
ایشان برگزیده گان اله اند در میان عباد و صفوت اویند از حاضر و باد و بدستی
ایشان قبول کرده می شود اعمال و باصلاح آورده میگردد و احوال ایشان جامعیتی
که هر که بخلوص نیت و صفای طویرت دوستی ایشان را اختیار کرد حق سبحانه تعالی
او را که بسبب قوی تمسک بسته دران سرای تجار که در ایشان سر آمدند
از روی با شروعی کس ایشان و آیات عالیه درجات ایشان چون روز
ظاهر بود از وجود با خود ایشان مردمان طریق پدایت شناسند پس راه
راست یابند و در وادی کرامی سرگردانست بغض ایشان و در فضای نور افزا
شادانست محبت ایشان موالات ایشان و فضل است و حب ایشان بدی و
طاعت ایشان قربت است و دوستی ایشان تقوی و نفس من دایم الا وفاق
گفت و شنید می نمود با من که جمع کنم و ترتیب دهم مختصر را که ذکر نمایم در و
لمعه انا اخبار نفوت جلال ایشان و کشته از آثار صفات کمال ایشان و احوالی
بی انجام مانع می بود ازین مراد و عوادی آیام راه می نمود با من غرض
علی الدوام و در هر بنا خیر می انداخت این امر را مثل تأخیر عزم و حوادث کار
نیخفت بی خوف و بیم تا نسیم توفیق و زیدین گرفت و هیچ تقدیر و ممدن
بالهام الهی این را از قوت بفعل آوردم و در احوال تفصیل آن فکر خود را کار
فرمودم و امر خود را بر ضم امور متفکره و جمع نمودم و در خواستم از حق تعالی

که محکم سازد پشت و از روبرو و آرد و بریزد اندک گاه و وزیر مرا و منشرح گرداند
کنجاس دهد از برای اتمام آن صدر مرا پس حاجت مقرون ساخت دعای مرا
و در حین قبول آورد و سبک کرد ایند از من گرانست تمام را و سهل و آسان
کرد بر من آن مرام را پس اقدام بی قیام آن نمود غرمت من بعد از نفوذ و بخت
آمد سمت من بعد از رکود و گفتم مر نفس خود را که این زمان زمان است حکام این
امراست تا محکم گردد و دستکام آماده ساختن آنست از جهت فایده تا آماده شود
و وقت غم ماطل است و ابراز حق از باطل و او ان اتهامت و شروع و ملاز
نج مشروع و اثباتت مسند و مرفوع و ذکر اصول و فروع و ضم اطراف مفقول
و سبوع و کلیه اسماع بخواهر مناقب فایده و اظهار حق در صورت معجزه را
و التزم نمودم در غالب نقل از کتب جمهور زیرا که آن ادعی است بتلفی قول
و موافق رای جمیع هرگاه که رجوع کنند باصول و از جهت آنکه حجت است و قتی که
خضم بر خیزد بتشیدان و فضیلت آنگاه که مخالف قیام نماید باثبات و نقد
آن است آن اقوی از روی بد و حسن از روی مراد و اصغی از روی قواعد
مودد داشت و ارکان و احکام از روی اساس و بنیان و اقل از جهت محبت
دشمنان و اعلی از روی شان و التزام نماید بقصدیق و حکمت آن و اگر چه بسوز
و حکم کند تحقیق و صحت آن و اگر چه پارس شود و جریان و سلوک جوید در طرق
و فاق و اگر چه نخواهد موافقت نماید و بدوستی گراید اگر چه قادر باشد بر
خلاف و بدد انصاف از نفس خود و اگر چه بکجاریه بود از انصاف و از برای
آنکه نشرفیلت حسن است سیما هرگاه که تنبیه کند بر وجود و قیام حجت
ادکر و اگر چه متعدد باشد شهنود و نیکو صورت است آنکه شهادت کند نیکو
او خدات و فضل آنست که کواهی دهند بفضل او دشمنان از جمیع جهات
و نقل کرده ام از کتب اصحاب خود چیزی را که تعرض نگردیده اند بان جمهور را
پس بدیستی که احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله مسئله اجماع است و منی که کرده ام
شمه را از حالات و صفات آن حضرت از جهت یتیم و یتیم که نظر بر دیباچه این
کتاب و تر من فهرست این خطاب بعضی از احوال او باشد صلی الله علیه و آله
و اما امیر المومنین جمهور را تا باقی آمده بدی علیهم السلام پس حاجتی از اعیان و علمای
ایشان میدانشد نامهای ایشان را اما عالم بنودند به ترتیب و توالی آنچه جای
اگر عارف باشند غیر از ادب و نسب ایشان با آنکه حریص بودند بر معرفت
نقل اخبار و حمله اشعار و تند وین کتب طویل و دران باب بلکه معرفت اجلاف

عرب از آن کسی که متنی گفته یا مثنوی زده بلکه معرفت نصیب و نصیبت و معرفت اعدا
و نسبت اصوات بلکه معرفت غایت و مجامع و قصاص و تعلیم و غیر ذلک
از انهایی که اگر بشمار در آورده شوند منجر باطالت بلا فایده گردد و منحرف
از جماعتی که جدایشان سید انبیاست و پذیرسد اوصیا و مادی فاطمه زهرا
و جد و خدیجه کبریا و احوال طیب و طاهر و قاسم و عم جعفر طیار و توان شهادت
کرده بطهارت ایشان و تحریر فرموده رسول الله بر مودت ایشان و من
در زمان خود مشاهده کرده که از قضا و مبدی رسا ایشان بزیارت می
منور کاظمی موسی بن جعفر علیهما السلام میل نمی نمودند و هرگاه که بزیارت
آن عتبه مشرف می شدند ایشان می نشستند در ظاهر سوره و اشعار می
کشیدند و با ما بازی می کردند و مع بد از زیارت می کردند و فقر و صوفیه را و
بایل بودند بصحبت اهل اختلاف که نمی دانستند که چه میگویند و از نجاسات اجتناب
نداشتند چه ایشان بر عقاید ایشان بودند و در سلک ایشان سلوک می نمودند
و هرگاه که نسبت میدادند یکی را از ایشان بحجت اهل بیت علیهم السلام انکار
و اعتذار می نمودند و هر گاهی را که می دیدند که موشخ باخبار و فضایل ایشان می
گزارند و پنداشتند می دیدند بغیر از اینها و الا هو و الفاسد و العقاب المذموم
و احتراز نمودم در آنچه ایراد کرده ام از انکار و التزام جستم با مجاز و اختصار
و اگر اراده میکردم اطالت را می یافتم طریق از او وسیع و مضمار مفاد و مناقب
ایشان بر خود وسیع آن قام و اقدام می نمودم چه مناقب ایشان بیشتر است
از قطر مطر و اکثر است از عدد و نجم و شجر و چه کوه و کشتی جمع این توان شد و هر
احاطه این توان گشت و شش و پنج چنانچه باید در عمل را آن توان نمود چه این امر
متفرد کاری است محال و متعذر و محال و تحقیق نیت در افهام چیزی از هیچ بیل
هرگاه محتاج باشد نه با بیل و لیکن من اکتفا نمودم بقلیل از کثیر و لیسری از
عز و قسط از سحاب و نقطه از عباب و سزاوارست مر قایل را که تسبیح
خود را بختص و اگر چه باطالت کوشد و معترف بجزو فروماندگی شود و قول
او سطر کشد و حذف کرده ام اسانید را و اکتفا نمودم اندک را و می از جهت اختصار
از طول کتاب مانده حدیث میکند فلان از فلان و اگر وارد شد لغتی یا معنی که احتیاج
به بیان دارد بیان می کنم باختصر و چیزی که ممکن است چنانچه این کتاب جدل نیت پس ذکر
کرده ام در نقل خلاف و موافق را و متحمل شده ام بر معنی را از شرح و ایضاح بقدر وسع
و طاقت و لیکن اشارت میکنم نوعی اشارتی که لایق باشد بعرض این کتاب و قصد من

4
باین تقریب حضرت رب العالمین است و توسل بسید المرسلین و الاله الطاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین و طلب اجر و ثواب و با کمال پیش فرستاده باشم از برای روز عترت و
حساب و ناموس من باشد هرگاه که منصرف و شوم از اجاب و انوار و غلوه
کز نیم بعل خود و رهن و قرین شری باشم و تراب من مقصدی اثبات مناقب و مفاخر
ایشان بشدم بر مقدار وسع و طاقت خود ندیده بر قدرشان که رفیع است و طا
مور و شسته تزیین کشیدم آنچه آن حسن است و از اشطام لالی و واضح درو
کردم از شان حال ایشان بروی که باز ایستد بغض غالی و باز کرد و مفرط غالی و
دارم که برکت ایشان عظیم الصلوة والسلام هدایت کند باین حق تعالی کسی را که افتاده
باشد در وادی ضلالت و راه نماید کسی را که سلوک نماید در بادیه جهالت و بگرداند
از افلاس برای رضای کریم و بکشد بر هیچ قوم و طریقی مستقیم شکر الهی که ما را راه نمود
به دوستی ایشان و گروه ایشان ما را از حرب ایشان و بسوی حق تعالی تقرب میجویم
بودت ایشان و جنگ میزنم بعد ایشان و پیروی میکنم منهاج رشد ایشان و امید
دارم که بوزیر و نجات قبول و سیر نماید در آفاق مثل سیر باد صبا غالی از افول
و اشتها را بیه مثل اشتها زهار و برود صیت و آواز او در اقطار و آنکه فایده
و بهر ما با و وسوسه سازد و ثواب مرا بر و بسیار گرداند بهره مرا از انعام و
احسان او و وافر گرداند نصیب مرا از فضل و امتنان او و تسویه کردم از انکشاف
الغمة فی معرفه الائمة و استدارم بعون و توفیق الهی بذكر نبی صلی الله علیه و آله و سلم
با پسدا و نسب و معش و چیزی از منجرات و وقت وفات او و بعد از او و امیر
المؤمنین و فاطمه و ائمه که از اولاد ایشاند صلوات الله علیهم بر وجه لائق
و ترتیب و ما توفیقی الا بالله و توکل و الیه انیب **و ذکر اسماء خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم**
مشهورترین اسماء او محمد است که قرآن مجید بآن ناطق است و اشتقاق او از محمد
سمیچو احمد از محبت و جایز است که نعمت باشد در حمد و این عباس فرموده که ایسم
آن حضرت در تورات احداث و ضحک القتل یعنی پاک نفس که جویس باشد
بر جهاد که مرکب او شتر باشد و تلبیس و شمله و ماکل او تان ریزه و شمشیر بر کردن
حایل کرده و دیگر ماحی است جبر بن مطعم از پدر خود روایت میکنند که آن حضرت
فرمود که مرا ناهیات ارا آن محمد و ماحی است یا آنکه ماحی باشد کفر است یا ماحی
سیئات است کسی را که متابعت او کند و جایز است که ماحی کفر و سیئات کسی باشد
که تابع اوست و حاشرت یعنی در حضور آن حضرت خلایق محشور شوند عاقبت است
یعنی بعد از پیغمبری نخواهد بود دیگر شایسته است زیرا که شهادت خواهد کرد برای ا

علیه السلام به تبلیغ و بر ارم بگو تبلیغ بایشان کرده اند قال الله تعالی کیف از جنبا
من کل انت بشهید و جناب علی بن ابی طالب بشهید یعنی شهادت او دیگر شهادت است که از شهادت
زیرا که اهل بهشت را شهادت میدهد بهشت و دیگر نیز است که هم میکند اهل بهشت را
بدور بخ و دیگر الداعی الی الله است زیرا که مردم را دعوت میکند براه حق و توحید و
او دیگر مزاج منیر است زیرا که دنیا نور وجود او منور است و کفر کافران محو و
نور اسطر نور رسالت اوست و دیگر از اسماء منوره و نبی الرحمة است زیرا که رحمت
عالمی است و مشفق و رؤوف و عطف بر خلقان زیرا که رحمت در لغت عرب است
عطوفت کما قال الله تعالی و کان بالمومنین رحما و دیگر نبی الملمات و طهرت
تسمیه آن حضرت باین اسم از جهت آنست که مبعوث شده از برای محاربه کفار مرویت
روزی آن حضرت در سجده بود یکی از کفار آمد فوره و ان ناته آورد و بر پشت مبارک
آن حضرت انداخت چون این را مشاهده کرد فرسودگی جماعت توبت این چهره
یکی است که با من می کشید بقی آن خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که من آمده ام
نیز و قتل شما ابو جهل برخواست در آن میان و این را تسکین داد و گفت یا محمد تو
چون نیتی و بواسطه این نبی المومنون شد و دیگر ضحاک است خاسته مذکور شد که پاک
نفس بود و کاهی مطایبه میفرمود و می گفت مزاج میکنم اما غرق را نمیکویم و یک روز
گفت به پسر زنی که هیچ پسر زن به بهشت نخواهد رفت پسر زن گریست فرمود که خوش
باش که همه جوان شوند و به بهشت روند بسیاری ازین مقوله از آن حضرت روایت
و دایم تبسم بود و با مردم رفیق و مدارا می نمود و چنانچه قرآن از آن خبر میدهد که فیما حجت
من الله انت لهم با و بود که جفا میداد از جفا و عرب و اجلاف با دیر بران حمل بود
و در مقابل جفا نمی فرمود و در کلام لطیف بود و در سلام و معاملات رفیق با ترش
روی مردم در محاورات روی مبارک او منبسط بود و از آن نور همچو بدر می خیزد
و مثل مهر سپهر تابنده صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر از اسمای او قتال و لیر حامل شهادت
خاسته مذکور شد که بر جاد و حریص بود و در معرکه و لیر خاسته روایت کنند از امیر المومنین
عنه علیه الصلوٰه و السلام که چون جنگ با لامیکرفت و از خون دلیران زمین میگریه
سرخ میشد بیان معرکه اسلام همه به پناه رسول الله میرفتند و هیچکس پیشین از آن حضرت
نزدیکتر نمی بود و چنانچه در معرکه حنین و غیر آن مشاهده رفت و لهذا باذن باری تعالی
صنادید و توشیح را ذلیل ساخت و طواغیت ایشان را بقتل آورد و باین اسم موسوم شد
و دیگر متوکل است که تمام امور خود را بختی تعالی باز گذاشته بود چه اگر مصیبتی عظیم پیش
آمدی رضا بقضای باری و رجوع بخدمت حق کردی و اصلا بحول و قوه خود تکیه نکردی

در بلا صابر و در غنا شاکر بود در دنیا لحظه نیا سود و بلند است میل فرمود و در امت
از آن در جده بود و مدینه نهمت فرو خوا ما بنده دایم فرمودی که مرا با دنیا چه کار
که مثل من با مثل دنیا نجات است که سواری در گذاری بیای درختی در سانه او بود
زمانی خواب کند و بعد از ساعتی از آنجا روان شود و دیگر میفرمود که کسی که با مدینه
کرد با امنیت و صحت بدن و قوه یکم و زده او را هست پس او از دنیا فراغت دارد
و میفرمود بعضی از عمرهای خود را که چیزی از برای خود نگاه میدارید که رزق خود را فردا
بشما خواهد رسید و دیگر از اسماء مبارک آنحضرت قثم است او را دو معنی است
معنی اعطاست و آن حضرت کرم تر از ابر کوه بار بود و سخنی تر از بحر خارا اعرابی
گفت که از آن حضرت سوال کرده بود و مدعی خود یافته که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
اعطای بسیار میکند و از خوف فقر اندیشه ندارد و در روز و نهار از آن عطا فرمود
بود بقیتم در آورده بودند که کند که چاه هزار هزار درم زیاده بود و دیگر قثم معنی حلق
چه هیچ منقبت رفیع و هیچ غلبه جلیل و هیچ فضیلت نبیل و هیچ صفت حسنه نبود
الا که آنحضرت جامع جمیع آنها بود این فارس گوید معنی اول اصح و اوقوت و دیگر از
اسماء جلیله آنحضرت فاتح است زیرا که فتح ابواب مسدود ایمان از او شد و قضا
کفر او کشود یا آنکه فتح معنی حکم باشد کما قال الله تعالی ربنا افش دنیا یعنی احکم بنیازیرا
که حق سبحانه و تعالی او را بر همه پضا بر خلائق حاکم گردانیده بود و جایز است که او را فتح
گویند از آن جهت که مغلفات و معضلات علوم از او مستوح کشت و این معنی ثروا
از حضرت امیر المومنین علیه السلام کرده اند و این دو معنی بهم نزدیک است و دیگر امین
که ما خود از امانت است و ادای آن میکرده با صدق و عده و عرب قبل از بعثت
او را محمد امین میگفتند از جهت آنکه مکرر این صفت در و شاهده کرده بودند حق تعالی
جبرئیل را باین صفت وصف فرموده که مطاع ثم امین و دیگر از اسماء مبارکه او خاتم
قال الله تعالی و خاتم النبیین تسمیه او بچاقم قول حق تعالی است که و خاتم النبیین چه ستم
نبوت پرورش اگر چه در زمان مؤخر است اما در رتبه مقدمت خاسته آن حضرت
فرمود که نحن الاخرون الباقون یوم القیمه ما سمعنا خرداریم در رتبه ما صفت تقدم
داریم و در روز قیامت و همه انبیا علیهم السلام در اسیم مصطفی شریک اند چه
بعضی اختیار است و همچنین است صفوت و خست الا که مصطفی علی الاطلاق منصرف
بغیر کامل میشود که آن حضرت و این از ارفع مناقب و اعلی مراتب اوست و دیگر از
اسماء نبیله آن حضرت رسول و نبی امی است و باقی انبیا و رسول و نبی مشارکت
دارند و رسول از رسالت است و ارسال و نبی جایز است که از انبیا باشد که معنی

اجاز است و تحمل که از انبا باشد که معنی ارتفاع است تسمیه او باین اسم از جهت علو مکان
که بهترین خلقان است و اما ای بعضی گویند که تسمیه او باین اسم از جهت آنست که آنحضرت
منسوب بکدام است که ام القری است کما قال الله تعالی بعث فی الایتین رسولا که اینین اهل
مکه اند و بعضی دیگر گفته اند که تسمیه او باین اسم بواسطه نوشتن خط بود و این فارس گویند
و چه اولی است از جهت سوره که حق سبحانه و تعالی جمیع علوم اولین و آخرین و از علم کائنات
که دیگری بران اطلاع نداشت غیر حق تعالی بوی کرامت فرموده بود و حال آنکه او امی بود
نه نویسنده و نه خواننده **پ** نکار من که بمکتب زفت و خط نوشت **ب** غفره میسند
صد مدرس شد و دلیل بر قول حققت و ما کنت تلون قبله من کتاب ولا تحطینک
اذا لانا تب المبطون و آن حضرت فرمود که سخن امتی لایق و لا نکنت امت
ایمیه ایم نه خواننده و نه نویسنده و غیر ازین از روایات بسیار وارد است و دیگر از
اسماء شریفه او یا ایها المزل و یا ایها المذثرت و معنی هر دو تکیست زیرا که تزل و تثر
جامه در خود چیدند و دیگر گریه است که آنه لقول رسول کریم و دیگر نورست که
لقد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و دیگر نعمت است که یعرفون نعمه الله ثم یکرهها
و دیگر عید است که نزل القرآن علی عبده و آن حضرت میفرموده که میخواهند که بیا بیا
که این اسم اشرف اسماء است و دیگر رؤف و رحیم است که بالمؤمنین رؤف و رحیم و عید
الله است که و اذ اقام عبد الله دعوه خایجه مذکور شد و طه و یسن و منذر مذکور است
خایجه قرآن ازین اسپاس خیرت و دیگر بنی القویه است و پستی در کتاب و لایل القویه از
این عباس پس روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی
خلافت را دو قسم آفرید پس ماهرترین یکی ازین دو قسم کرد و آنکه اصحاب مین و اصحاب
بشمال اند و مین بهترین اصحاب است بعد از آن این دو قسم را باعتبار دیگر سه قسم است
همچنانکه در کتاب معالم القراءه النبویه مذکور است که آن سه قسم اصحاب یمینه و اصحاب
سابقان اند و مین از بهترین سابقان بعد از آن این سه قسم را قبایل کرد و آنند و مین از
روی قبیله بهترین این قبایم که وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا و مین القوی و اگر مین
آدم و اما مین است که بعد از آن قبایل را به سوت منقسم کرد و آنند و مین بهترین آن
سوت خایجه قرآن باین ماطن است که انما یرید الله لیزهبت عنکم الرجز الالبیت
و یطهرکم تطهیرا پس مین و اهل مین پاک و مطهریم از جمیع الوثا و ذنوب و اثم و بعضی از
صفات حمیده آن حضرت است که در حدیث وارد است که راکب جمل است و حرام
کنند یمیه و خاتم سفیران و حامل عصا و رسول الرحمة و گویند که اسم مبارک او در تورات ماذ
ماذ بوده و صاحب المیزه و کیشش ابو الارامل و در انجیل الفار قلیط و آن حضرت فرموده که

اول و آخر یعنی اول در نبوت و آخر در بعثت و کنیت او ابو القاسم است و روایت
که چون ابراهیم پیغمبر از ماریه قبطیه متولد شد جبریل علیه السلام آمد و گفت السلام علیک
یا ابا ابراهیم صلی الله علیه و آله **و ذکر ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم**
روایت کنند ابو علی فضل بن الطبری رحمه الله از بعضی شیوخ خود که آن حضرت در مکه
شرفها الله تعالی متولد شد و در روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ماه ربیع الاول
در عام الفیل و در روایت عامه آنست که در روز شنبه متولد شده بعضی گویند
در دهم ربیع الاول و دیگری میگوید که در دهم ماه مذکور و دیگری میگوید که در دوازدهم
شهر مذکور با که مدت سی و چهار سال و هشت ماه گذشته بود از سلطنت کسری
انوشیروان بن قباد و قال مزونک و زمانه و زعم جماعتی آنست که آن حضرت فرمود
که در زمان ملک عادل متولد شد و بیست و یک سال و هشت ماه از پاد
شاهی عمرو بن هند که پادشاه عرب بود گذشته بود و گویند و در بن مبعوث شده
و در معراج واقع شده و در هجرت کرد و در رحلت فرموده و این را روایت
کنند از جابر بن عبد الله انصاری و از بغوی و ابن جوزی گویند که هشت روز از ماه
مذکور باقی مانده بود که تولد آن حضرت وقوع یافته و بعضی دیگر هشتم ماه مذکور میگویند
و شیخ ابی محمد عبد الله بن احمد بن انخاب روایت کند از ابی جعفر امام محمد باقر علیه
السلام که آن حضرت شصت و سه سال داشت که از دنیا رحلت فرمود و در سال
دوم از هجرت و چهل سال و دیگر مقام داشت در تمام اربعین و حی بوی منزل شده
و بعد از بعثت سیزده سال در مکه بود و بعد از آن هجرت فرمود بمدینه و در آن وقت
چهار و سه سال بود و دو سال در مدینه اقامت فرمود و در روز و شنبه دهم ربیع
الاول رحلت نمود و مصنف میفرماید که اختلاف این جماعت در وقت ولادت آن
حضرت امر سهلی است زیرا که مسنوز عارف و واقف نبودند بحال آن حضرت و هم
ایمی بودند و ضبط تاریخ موایید پس آن خود نمی نمودند اما اختلاف ایشان در وفات
آن حضرت امری عجیب است و این عجب تراست از اختلافی که در اذان و اقامه
کرده اند زیرا که هر قومی مدعی خود در روایتی دارند اما روز رحلت او بعد از
شهرت نبوت بایستی که معین و معلوم می بود **و ذکر نسب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم**
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و نام او شعیبه احمد بن هاشم و نام او عمرو بن عبد مناف
و اسم او میفره بن قصی و نام او زید بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر
بن مالک بن نضر و اسم او قریش بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن نزار بن معد بن عدنان
و روایت کنند که آن حضرت فرمود که نسب من هرگاه بعد از آن برسد نگاه دارید یعنی

از آن مگذرانید مصنف میفرماید که من هم بر حسب فرموده ازین بالا زقم لیکن اتصال آن
حضرت بآدم علیه السلام در کتب تواریخ بسیارست و الله اعلم و چون مصنف هو الله فرمود
بکتب تواریخ و بعضی از آن کتب مذکور است که آنجا متفق علیه است و ازینجا متلا
فت در بعضی روایات آنست که عدنان پسر آدین و آدین مع بن مسلمان بن
بن حمل بن قیدار بن ابراهیم الخلیل بن تارخ بن ماحر بن اساروغ بن ارغون خلیج
بن عار بن شالح بن هوادر فخش بن سام بن نوح علیه السلام بن ملک بن شالخ
بن اخنوخ بن البار بن مهلیل بن قینان بن اوس بن شیش بن آدم صغی است
صلوات الله علیهم و مادر آن حضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهر بن
بن مره است و اول ثویبه جاریه ابی لهب چند روزی آن حضرت را شیر داد و
بعد از آن حلیمه بنت عبد المطلب حارث سعدیه از بنی سعدیه بن بکر بن هوازن او را
شیر داد و وقت طعام از شیر سر خودش مروح نام بود و ثویبه در سلیمان سال
هشتم از هجرت وفات یافت و پسرش قبل از وفات کرد و پیش از رضاع آن
حضرت ثویبه حمزه بن عبد المطلب را شیر داده بود ازین جهت آن حضرت فرمود
در تزویج دختر حمزه که کسی می دادند که او دختر برادر رضاعی من و حمزه چهار سال
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگتر بود **و در کتب حیات آن حضرت صلی الله**
علیه و آله و سلم مذکور است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شصت و سه سال بوده
چنانچه سمت ذکر یافت دو سال و چهار ماه و پانزده روز و هشت سال و پانزده
روز و عبد المطلب و بعد از وفات عبد المطلب عثم بن ابوطالب کفالت آنحضرت
اختیار نموده گرامی و محترم میداشت و مدت مدید بدست و زبان حمایت نمود
و نصرت می نمود و بعضی گویند که آن حضرت هنوز حمل بود که پدرش وفات
یافت روایت میکند مسلم و صحیح خود که آن حضرت اذن از محلی خانه و تعالی
طلبید در زیارت قبر مادرش و اذن یافت و بعد از زیارت فرمود که قبور را
زیارت کنید تا مرگ بیا دشتا باشد و در میت و سج ساکنی با خدیجه کبری تزویج
فرمود چون چهل شش سال و هشت ماه و پست چهار روز از عمر آن حضرت گذشت
ابوطالب وفات یافت و پس روز بعد از وفات او خدیجه در دار القریه قرار
یافت و اندوه بسیار بر آن حضرت دست داد و آن سال را عام الحزن گفتند
و هشتم بن عروه از پدرش روایت کند که آن حضرت فرمود که همیشه قریش
از من ترسان و لرزان بودند تا ابوطالب بجوار رحمت حق میوست بعد از آن
دست شقاوت از دستین قواحت بیرون آوردند و کردند آنچه کردند و بعد از

بعثت سیزده سال دیگر در مکّه اقامت نمود و بعد از آن هجرت فرمود و بعد از چنانچه مذکور شد
و سه روز در غار بود و در روز دوشنبه یازدهم شهر رجب الاول مدینه را بحضور وجود
پر نور گردانید و ده سال دو طیبه مدینه اقامت فرمود و در بیت و هشتم ماه صفر
در سال یازدهم از هجرت از دافا بدار بقار حلت نمود و منقولست از ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که چون احتضار آن حضرت نزدیک شد غشی
بر و طاری گشت فاطمه افغان کنان گفت و ااتباه و ااتباه پس شهبای مبارک
کشود و فرمود که پدر ترا بعد از امروز غم و المی نیست و نگاه کرد دید که بعضی از اهل
اسلام بر گرد او نشسته اند فرمود که ای گروه مردمان بعد از من پیغمبری نخواهد
بود و سستی دیگر بعد از منست من صورت پدر را نخواهد شد پس اگر کسی ادعای این
داشته باشد پس آن دعوی و مدعی یعنی که از اهل بدعت است در آتش سوزان
جای خواهد داشت ای گروه مسلمانان احیای قصاص کنید و خون ناحق مرزید
و احیای حق نماید و حق وی را بوی رسانید و سنگ تفرقه در میان یکدیگر بیندازید
و انقاد را گردن بنید و حق را تسلیم کنید بعد از آن فرمود کتاب الله لا غلبه
انما و رسلی ان الله قوی عزیز و ابی اسحق ثعلبی روایت کند که ابن ابی قحافه
در آمد و پیغمبر را که آن یافت در بیماری گفت یا رسول الله مگر وقت اجل در آمده
آن حضرت فرمود که محل حضور اجل است او گفت خدای تعالی مستغاث برین
بازگشت آن کجا خواهد بود آن حضرت فرمود که محل حضور اجل است بمقام
سدره المنتهی و جنت المادای و رفیق علی و یحیی و عیسی و عیسی گفت مرتب
عقل تو که شود فرمود که مردان اهل بیت من آنکس که بمن نزدیکتر است گفت که
کفن تو از چه خبر کنند فرمود که باین جامه که در تن منست یا حله منانی یا در جامه من
مصری گفت که چگونه بر تو نماز گذارند درین زمان روی زمین از گریه کنندگان
پراگشت انکا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای پسرانان خوش آمد حق
تعالی از شما عفو کند هرگاه که مرا تغیل و کفین کنند بخش مرا خوا مانده در تن
خانه بر کنار قبر گذارید و ساعتی بیرون روید که اول کسی که بر من نماز گذارد و
رحمت و دستخشی سبحانه و تعالی خواهد بود بعد از آن اذن خواهد فرمود ملائکه
جوق جوق تا بنهار حاضر شوند اول جبرئیل علیه السلام و دیگر اسرافیل و دیگر میکائیل
و دیگر ملک الموت علیهم السلام با توابع بعد از آن گروه گروه از ملائکه بسیار
و فرشتگان بی شمار برسد باید که بناله و نوحه بمن ایذا رسانند و بعد از ملائکه
از اهل بیت که نزدیک بمن آید بعد از آن دو مرتبه بمن از اهل بیت پس از آن

زمان و دیگر که دوگان طایفه طایفه بعد از آن او گفت که بقبر تو که در ایام حیات
دفن فرمود که نزد یگان اهل بیت من اما ملاکه را نه پس بر خیز و این بیخام
بجایعتی که در قفای شما اند بر ساند از من و ثعلبی از و سابط این معبود را
میکند این حدیث را و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منقول است که جبرئیل
علیه السلام در ایام مرض حضرت رسول الله ص و هر شب نازل می شد
و میگفت السلام علیک خن جل و علای سلام میرساند و میگوید که چه کوز می
یابی حال خود را و حال آنکه او اعلم است بحال تو و لیکن میخواهد که آنچه بتوا عطا
فرموده از شرف و کرامت زیاده کرده اند و بر خلق برگزیده و دیگر آنکه تعالیات
مریض میان امت تو سنت کرده و در آن حال اگر وجعی می بود آن حضرت
که ای جبرئیل در خود وجع تمام می یابم جبرئیل علیه السلام میگفت ای کزیده خدا
تعالی نزد حق جل و علای تو کسی محترم تر از من نیست از جمله خلایق لیکن سختی
وجع که حق تعالی برای تو فرستاده برای امت که دوست می دارد که او از ترانه
و دعا و نیاز ترا استماع فرماید **بیت** نام از آنکه خوش می آیدش در دو عالم ناله
غم بایش که ناله تو موجب درجات عالیات و کرامات سامیات است بعد
از آن که تسکین یافته می بود بعد از نزول جبرئیل میفرمود که یا جبرئیل در استراحتی
می یابم خود را جبرئیل میگفت که شکر و حمد الهی تقدیم رسان که او دوست میدارد
که تو حمد و شکر او را بر زبان مبارک رانی تا آنچه بتوا عطا فرموده زیاده و بهتر
از آن بتوا عطا فرماید و نیز دوست میدارد بهر بنده را که حمد او گوید و شکر او تقدیم
رساند و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که درین آخر وقت که جبرئیل نازل شد
من شناختم او را و همه کس بیرون رفت و غیر من در آن خانه نماز جبرئیل گفت یا محمد
حق ترا اسلام میرساند و می پرسد که حال تو چیست و خود را چگونه می یابی آن
فرمود که ای جبرئیل من امروز خود را میت می یابم جبرئیل گفت یا محمد بشارت باد
ترا که حق تعالی میخواهد که ترا بمقام و درجه رساند که اولین و آخرین کسی بدان مقام
و درجه رسیده باشد آن حضرت فرمود که ای جبرئیل ملک الموت قبل ازین آمده
طلب اذن کرد من او را اذن دادم اما مشط آمدن تو بودم گفت ای محمد سحان
و تعالی شتاق نقایست و ملک الموت که بعضی روح تا غایت رفته از سج
کس اذن و دستور طلب نکرده پیش از تو و نه بعد از تو برای حرمت حرم توست و
خداست آن حضرت فرمود که یا جبرئیل از من جدا مشو تا او معاودت کند بعد از آن اذن
تا زمان و محرمات محرمات عمت با نذر من آمدند نگاه گفت که ای فاطمه نزدیک بنشین

که نفس باز من است چون نزدیک شد او را بر سینه مبارک خود منضم کرد و اندو با وی
را از بسیار گفت بعد از آن تر برداشت و او را آتش کوبان آب از دیواره مبارک گشت
و دیگر باره او را طلب فرموده با بن طریق را از گفت حضرت فاطمه در کربلا می
افزود و چون اهل بیت احوال از حضرت فاطمه میدیدند می پرسیدند که نزدیک کوار
توجه را از میکوید که تو گریه و افغان را از یاد می کنی میگفت که خبر مفارقت می
رستم و کیفیات رحلت شاهده میکنم از آن در آب و نایم و دیگر بار که
او از فرمود آثارش است در فطامه شد تقسم فرمود اهل بیت لخب کرده
از و پرسیدند که ای فاطمه سبب تبسم درین حالت چه بود فرمود که آن حضرت
گفت ای دختر نیک اختر من غم مخور و جزع مکن که از اهل بیت من کسی که
اقل من ملحق شود تو خواهی بود و من از حق تعالی این انعامش گرفته ام و انعام
من در معرض قبول افتاده فرمود که بشارت من ازین بشارت است و تبسم
من ازین بشارت جدا شدن امام حسن و امام حسین را علیهما السلام طلب فرموده
بر روی ایشان را بوسه داد و در کنار گرفت و از راه لطف و شفقت در آن
می گشت و ایشان میگریستند و روایت کنند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام که او از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
که درین حالت جبرئیل علیه السلام عود کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله
این آخرین روز است که در دنیا نزول میکنم و از عطارین یا منقول است که چون
درین حال جبرئیل از نزد ذوالجلال نزول اجلال فرمود گفت یا محمد ازین بیان
که بغلام بالا صعود کردم دیگر ابد بعرضه غمرا نزول نخواهم کرد و دیگر از ابی جعفر
محمد بن علی الباقر علیهما السلام منقول است که چون وقت احتضار آن حضرت
شد شخصی بر در خانه آمده طلب اذن کرد که در خانه در آید حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بیرون فرمود و گفت حاجت تو چیست گفت میخواهم که داخل تویم
بر رسول الله آن حضرت فرمود که درین وقت آن حضرت را نمی توان دید و تو
خود را بگوی گفت مرا در غیر رفتن نزد او چاره نیست چون این احوال را بر آن
حضرت عرض کردند اذن فرمود که باندرون در آید و بر بالین آن حضرت
نشست و گفت یا رسول الله من از رسولان حقم آن حضرت فرمود که از که ام
رسولانی گفت من ملک الموتم که حق سبحانه و تعالی مرا فرستاده بخدمت و خیر کرد
ترا با آنکه نقای او را اختیار میکنی یا رجوع بدنیای منی آن حضرت فرمود که مهلت
ده تا جبرئیل از نزد رب جلیل نازل شود و با او مشاورت نمایم درین حالت جبرئیل

یک بر زدن از سوره المنتهی با نجات زول اجلال نمود و گفت یا رسول الله لاخرة
خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی لقاء الله خیر لک بساوت
معلوم داری که برای آخره بهتر و پاینده ترست از برای دنیا و آنچه مرضی و مرغوب
است از هر چه خواهی بزودی زود و تو عطا میفرماید و تقای الهی ترا بهتر است از پاد
شاهی دنیا آن حضرت فرمود و مقرر است که مرا تقای پروردگار بهتر است از امور
فانیة بی اعتبار پس ای ملک الموت بآنچه مانور شده بآن تمام نمای جبرئیل علیه
السلام گفت ای ملک الموت تعجیل نمای تا من عروج کنم بالا و باز رجوع نمایم بدنیای ملک
الموت گفت ای جبرئیل جان مطهر در غالب محطه گاهی رسیده که بر تاخته آن
قادر نیستم درین وقت جبرئیل گفت یا محمد این آخرین نزول و بهبوط من است
بدنیا و تو حاجت من بودی در اینجا بعد از قبض روح مطیب او اختلاف افتاده
میان اهل بیت و اصحاب در دفن آن حضرت و هر یک در مقامی بر وفق مدعا
خود مصححت می دیدند در آن میان امیرالمومنین علیه السلام فرمود که حق سبحانه
و تعالی قبض میفرماید روح پاکیزه پیغمبر خود را مگر در اطراف پاکیزه تر بقاع زمینی
و چون درین مقام متوفی شد و سزاوار است که آن حضرت را در اینجا دفن کنند
پس باین قرار یافت و همه کس تصدیق این قول کردند **آیات عجرات و فرق عادات**
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی ازین است که قبل از ولادت بطور آمده
و بعضی دیگر بعد از ولادت و وقوع یافته آنچه قبل از ولادت بود یکی از آن است
که روایت از مادر آن حضرت است که در وقت حمل شنیدم که یکی میگفت که تو
حامل و باردار شده بپسند این است و علامت این است که در حالی وضع نور
شاید و خدای که در خشنیدن کرد و تمام تصور بصری من می کرد و پس چون آن حمل
آید بگو که اینک بالواحد من شرکلی حاسد و او را محمد نام کن که نام مبارک او در تورت
احمد است که همه اهل آسمان و زمین او را فرین میگویند و اسم او در فرقان محمد پس
بمحمد تسمیه کردند و رواست که در این خالویه در کتاب آل که مادر آن حضرت امنه بنت
وهب در واقعه دید که گنج میگوید بوی که تو حامل و باردار شده به بهترین جایمان
و سید عالمیان پس سرگاه که متولد شد او را محمد نام کن که اسم شریف او در تورت
حامد است و در انجیل احمد و این تعویذ در کردن او باید درین آساندا رستم
دیدم که بر باین سرمن صحفه از طلا افتاده و بر آنجا این تعویذ نوشته که اعدا
من شر کل حاسد و کل خلق مارد یعنی واحد اعلی او را مصون و محفوظ درینا خود
نگاه میدارد و به یاری علی که بالای همه دستهاست شتر حسود و دشمن از من میگذرد

و در کف حمایت اوست که چشم هیچ دشمن بر او نیفتد و مضرت نرساند نه در شستن و نه
در برنج استن و نه در رفتن و نه در خواب و نه در بیداری و نه در شستن و نه در روز
و نه در شب ولادت آن حضرت چهارده شرفه از طاق کسری یافتند و او شکسته
فارس که نمر سال بود که افزونتر بود و در شستن و در پانچ ساوه زمین فرو
رفت و در مامندان که دیده بود و فرستادن کسری عمرو بن فکیله را بجانب
وسط که دو کاهن بودند و اخبار کردند ایشان بطور این پیغمبر قصه معروف است
در کتب نقله اخبار و مجمل این قصه آنکه در وقتی که این قضایا بوقوع آید یکی از علما
محبوس در خواب دید که اشتران قوی میکل در سیر بودند و اسبان تازی در قفا
ایشان تا از دجله گذر کردند و در بلاد فارس منتشر شدند بعد ازین کسری فرستاد
و موبدان که این خواب دیده بود طلب کرد و گفت در عالم این سه صورت غریب
که افتادند طاق است و فرمودن آتش و فرورفتن دریا بطور آمده این چه نوع
علامتی است و موبدان که این مشتهد خواب خود را گفتند او را حیرت بر حیرت
افزود و موبدان گفتند حادثه عجیب روی خواهد نمود کسی را پیش شق و سطح می
باید فرستاد تا ایشان این شکل را حل کند کسری عمرو بن فکیله را فرستاد
ایشان بر زمین شام او سطح را دریافت در حالت نزاع و این احوال ابرو
عرض کرد و گفت که صاحب عصای یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر گردد
و در کتاب آسمانی بر و نازل شود و ملاوت آن شیوع تمام بداند و شریعت او باید
تا انقضای عالم و بعد از شرفه که از ایوان او افتاده از آگاهیه یکی حکومت کند آگاه
ملک ایشان مقرض کرد و در هر چه واقع شود چنان دان که شده است سطح این سخن تمام
کرده فی الحال جان داد و از آنجا بر نزد شق آمده همین تغییر شنید باز گشت خبر کسری شنید
کسری گفت تا چهار روز من از حکومت کند بسیار زمانی می باید و حال آنکه ده تن
ایشان در چهار سال حکومت کردند و چهار دیگر بعد از رحلت حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم شش نژده یا بیجده سال و الله اعلم بعد از آن ملک ایشان بخیر
اهل اسلام شد و یکی از یهود در شب ولادت آن حضرت دید که ستارگان آسمان
فروری آید گفت البته درین شب پیغمبری بوجود آمده چه مادر گشت خود دیده ایم
هر یک شیا طین منوع شوند از اشراق سمع و رجوم نجوم و وقوع باید و وقت تولد
پیغمبر آخر الزمان است از مردم پرسید که درین شب هیچ مولودی بوجود آمده
گفتند فرزندان عبدالمطلب را پسر شده گفت او را بمن نمایند او را بر دوش چون ام
او بر آن حضرت افتاد و در میان دو شانه او مشا به که در حال سیاه نورانی دید

که بر و موبهای درختان بودنی محال بر زمین افتاد و پوشش شد قریش از آن حالت
گردید و بر وی خندیدند چون باز آمد از پیچوی گفت چندی که جای خند نیست
که این پیچوی بشیر خواهد بود که ملاک شایسته او خواهد شد و نبوت از خانه
و او به بنی اسرائیل بیرون رفت تا ابد و قسره در میان ایشان افتاد و مصطفی
رحمه الله میفرماید که یکی از یهودی برای من از توریته نقلی کرد و من هم آن مضمون را
در توریته معرب مشاهده کردم و روایت نیز از آن نقل کردم که حق سبحانه و تعالی
فرمود که من قبول کردم نماز و نیاز اسماعیل را علیه السلام و او را برکت نمود و
وادم بسیار کرد و اندام عدد اولاد او را با ما ذکمه می آن محمدات صلی الله
علیه و آله و سلم و عدد حروف او نود و دوست زود باشد که بیرون آرم و او را
امام را از نسل او که مرکب بمنزله ملک باشند در پاکیزگی و عفت و بدست او را
کرده بسیار و آل این فصل عبری نوشته بود بدین صورت لا شمول سمیع و خیر
ابوطالب سفر شام اختیار کرد و آن حضرت فرمود که ای عم من مادر و پدری ندارم
مرا که میکداری او را زقت آمد و گفت و الله که من ترا با خود ببرم و از تو میغارت
سبحم او را با خود ببر چون بصری رسیدند بجزا را به باز دور دیده بود و در وقت
آمدن قافله که ابری بر بالای یکی ازین قافله سایه انداخته و با سیر او سیر میکند چون
قافله فرو آمد او از برای قریش طعامی ترتیب داده ایشان را طلبید و او را این
بود که کسی را بقیافت طلبید پس جماعت بقیافت او حاضر شدند و آن حضرت
مقصود اصلی بود در منزلگاه گذاشتند از جبهه صغریس را هر کس بپس از شما اینجا
باقی مانده گفتند بی گوئی اینجا گذاشته ایم از جبهه صغریس او را بنیاد و ما هم را با
گفت البته او را نیز می باید آورد و فرستادند او را حاضر ساختند بعد از طعام عذر
خواهی نموده قریش را بمنزل گاه فرستاد و با ابوطالب آن حضرت خلوت کرد و
ای کودک از توجهی بر رسم ملاقات و عزیزی که راست بگوی چه او شنیده بود که قریش
ملاقات و عزیزی سوگند میخوردند فرمود که مرا با آنها سوگند ده که نزد من از ایشان دشمنی
نیست بعد از آن از احوال آن حضرت پرسید از حالات و وقایعی که درین مدت
بظهور آمده بود چه در خواب چه در بیداری و جوابهای موافق شنید و از صفات
آن حضرت شکر معلوم کرد و نظر در میان دو شانه او انداخت و مهر نبوت را
مشاهده بر آن صفت که از پیش گذشت و از ابوطالب پرسید که این نیز چه خبر نوی
فرمود که پیرمنت گفت پسر تو نیست و پدر او نیز در حیات نیست ابوطالب گفت
پسر برادر منست گفت راست گفتی گفت پدر او کی وفات کرد گفت که او در شکم

مادر بود و گفت این چنین است اما ترا با من میرسانم خود معاودت باید کرد و آن از
بشر بود و او را نگاه داشتند که اگر ایشان از احوال این پسر مطلع شوند چنانچه
من شده ام در دفع او آنجا امکان سعی است بجای آوردند ابوطالب او را
و دایع دو کار کرده آن حضرت را بر دوش نهاده بگریخت و بعضی از یهود بقتل
آن حضرت مکرکین بر میان بستند بودند با بجزا درین مصیبت و دیدند اگر آنچه من
کتاب دیده ام از او صافی نماند از زمان و این اوست پس سعی شما در دفع
او عیث است و اگر او نیست شما را با او چه کار چون این بشنیدند منع شد
دست ازین کار کشیدند و دیگر شارت داد و سیف بن ذی یزن خد بر گوار
او عبد المطلب را در وقت که به تهنیت سلطنت او رفته بود و این قصه نیز
معروف و مشهور است و مجامعش آنکه چون در ملک عرب سلطنت بسیف
بن ذی یزن قرار یافت عبد المطلب با جماعت قریش به تهنیت او رفتند و او را
دیدند و تهنیت سلطنت گفتند او شخص حال هر یک منکر و چون عبد المطلب
گفت عبد المطلب بن یاشم گفت بلی او را انواع اعزاز و احترام نمودند و
یکماه نگاه داشت و هر که با عبد المطلب بود هر یک را بیت غلام و یک کنیز
و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک ابنان عنبر و صد شتر بداد و عبد المطلب
برای پسر ایشان شفقت فرمود و حال خضت با او خلوت کرد و گفت ای عبد
المطلب من با شما خویشی دارم و سستی از علوم فهم کرده ام و ما تو در میان
و بغیر از تو کسی نمیکویم سرائت که وقت در آمده که فرزندی بوجود آید که تمام
او محمد باشد و پدر و مادر او وفات کرده جد و عم او را محاطت کنند که حق
و تعالی او را به نبوت مبعوث گرداند و خدای پرستان انصار و اعوان او باشند
و هم اشک با خواب شود و شیاطین که بران کردند و حق از باطل تمایز کرد و
و کمان من اینست که توجده او باشی و در باره او جد کنی عبد المطلب فی الحال
بسجده و با جلال رفت گفت سر بردار و از آنچه من گفته ام علامتی داری باز گوی
گفت باین کیفیت پسر زاده من محمد نام نیکو سر انجام بوجود آید که گفت باین
فرموده در نگاه دار و از یهود حذر کن و این را ز نهان دار که اگر یقین میداد
که پیش از بعثت او وفات نمیکنم لشکر خود را به یثرب می بردم از جبهه معاونت او
آیات و معجزات آن حضرت که بعد از بعثت بطور آمده از جمله قرآن
مجید است که تمام فصحا از معارضه آن عاجز اند و جمیع بلغا از مقابله آن
فرومانده اند با وجود آنکه مرکب از آن حروفی که ایشان در محاورات خود

استعمال میکنند و اگر بر ایشان طهر نصیر کند که شوند که آتیا نماند مثل آن سوره یا آتی
نی توانند بواسطه بخور خود را در خوارتی و ذلت انداختند و سورتا را بهر آن خستند
و دیگر آمدن درخت است که بعد از طلوع در سراقدم ساخته بخدمت آن حضرت شتافت
خاسته امیرالمومنین علیه السلام این حال را در خطبه قاصعه ذکر فرمود باین کیفیت که گفت
که ای محمد اگر تو این درخت را طلبیده و از جای فروخته و پیش تو آید یا بتو ایمان بیاورد
آنحضرت گفت که ای درخت اگر هستی ایمان بخدا و بقیامت داری و میدان که من
رسول اقدام پس از پنج وریشه کنده شو و نزد من بیا و بگو که من پادشاه این عالم را
خود حرکت کرده چنیده روان شد تا نزد آن حضرت رسید گفت که کفار گفتند
ساحر کذاب نعوذ بالله من ذلک و دیگر بیرون آمدن آن است از آنکست مبارک
او وقتی که بنظر فرستند گویند بگو که بود اصحاب شکایت از آب کردند و از شکایت
سفرار شدند و نزدیک آن شد که بعضی تلف آید آن حضرت برین واقف شد
فرمود که حق تعالی بامانت من توکل بوی کرده ام ظرفی بارید و اگر از آب چیزی با
دران بریزید فرستند و ظرفی آوردند و دران جمع این مقدار آب بود که یک کس
سیراب نمی شد و بر نزد آن حضرت آوردند آن حضرت دست مبارک دران آب نهاد
و ابی بسیار را حلال انگشتان آن حضرت منفرشته خلایق را آواز دادند تا
بنوبت سیراب شدند و دو آب را نیز سیراب ساختند و ایشان جمعی کثیر بودند که بجهت
الوف رسید و بودند و در اینجا میفرمود که گواهی میدهم من که رسول الهی هستی و
دیگر بانه خانه است که آن ستونی بود از تنه درخت خرمادان خان بود که آن حضرت
بر او ایل برین ستون نگه زد و خطبه میفرمود و در آخر که به پایه منبر ساختند از او
معارفت جست بمنزل شرف بر آمد خانه بناله و نوحه در آمد مثل بار طغیان را بر
ما در مهربان یا چنین مثل ما قاذم برای ولدی زبان می نالید تا آن حضرت از منبر
نزیر آمد و او را در بر گرفت و تسلی داد و او را بهشت وعده فرمود و دیگر حکایت
ام معبد است چون آن حضرت بجزت میفرمود از بکه بدیده در آثای راه پیچید ام معبد
پس طلب فرمودند که سفندی بود که از لاغری از کله مانده بود و پستانهای او خشک
شد چشم آن حضرت برین کوه سفند افتاد فرمود که ایام معبد این چه کوه سفند است گفت
کوه سفند لاغری است که از کله مانده و در کوشه خیمه افتاده بود که هیچ شیر ندارد
گفت از آن لاغری تر و ضعیف تر است که او را شیر باشد گفت اگر تو درخت میکنی من
شیر او را بدوشم گفت پدر و مادر من فدای تو باد درخت است اگر میدانی که گوشت
او ممکن است پس او را دعا گفت و دست مبارک بر پستانهای او فرو کشید و فرمود

که ایام مبارک لسانی ششاهانی بحال پستانهای او شیر کشید و سرد پای از سم و زهرها
آن حضرت ظرف طلیده پر شیر کرده از دو کشیدن آن شایسته دست ام معبد داد
تا او شامید تا سیر شد و بعد از آن با صیانت داد و ایشان می آشامیدند و چون خالی
می شد باز میدادند تا سیر میسر میشد و آخر همه خود آشامید بعد از آن زوج
ام معبد آمد و ما و لاغری چند طرف پر شیر دید پرسید که این از کجاست
و حال آنکه شارا کوه سفندی و کشیدنی بنود ام معبد گفت مردی مبارک امروز
با چار رسید و برکت او این کوه سفند این مقدار شیر داد و باقی احوال را گفت و نقل
کرد و بخبر شری در کتاب ربيع الما برار از آن بدیدنت چون که خواهر زاده ام معبد است
دران حال که آن حضرت در خیمه ام معبد نزول اخلال فرمود اندک قیلو له فرمود
چون از جواب برخاست آب طلب کرد و دو دستهای مبارک را به پشت و دیگر
آب در دستان مبارک کرد و در خیمه فرمود و بر بخت در پای درختی که بجانب
واقع بود برکت آب بمن آن حضرت درخت نزدیک شد و میوه بسیار را آورد
که رنگ آن همچون رنگ ورس بود و طعم آن در شیرینی مانند شهد و در خشبوی
مثل عنبر سر کسند که از آن میخورد سیر میشد و تشنه که از آن تناول میکرد سیرا
میکشت و هرسته از اکل آن شفای یافت و هر کوه سفند و شتری که از برگ
آن میخورد شیرش بسیار می شد و ما از آن شجره مبارک که نام کردیم و برگ آن را
باطراف و جوانب می بودند بجهت شفا چه جای میوه او و همچنین بود تا ناگاه صبحی
برنجو استیم دیدیم که میوه اش فرو ریخته و برگهای آن کوچک شده فغان در میان
ما افتاد و ناگاه خبر رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسید
بعد از آن بحال اول باز آمد و همچون میوه میداد تا مدت سسی سال از آن گذشت
یک صبحی برنجو استیم دیدیم که آن درخت پر خا و خشک شده از سرتا پای و
میوه اش فرو ریخته ما درین غم بودیم که این دیگر چه حالت است که خورشید
حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمد و بعد از آن دیگر میوه نمیداد و لیکن از
برگ آن شفای یافتیم چون چندگاه برین بگذشت دیدیم که از ساق آن درخت
خون تازه روان گشته و برگهایش پرموده شده و دران اندیشه و غم بودیم
که بعد از چند روز جز قتل امام حسین علیه السلام شنیدیم و بعد از آن درخت
خشک شد و منافع آن درخت زایل گشت و دیگر حدیث سراقدم مالک است
که در وقت توجه بدیده با آنحضرت رسید که قریش او را در عقب آن حضرت
فرستاده بودند که بگیرد و بقتل آورد و آن خان بود که چون قریش را بدر خاری

بروند و او را یافتند کس در طلب آن حضرت در آن دشت مسکرویدند سراقه که یکی
از آن جماعت بود در آن راه بان حضرت رسید که دست بردی نماید برود عاگر در فرشت
که آنی بد آنچه دانی شسته او را از من دفع کن فی الحال دست و پای پیش و زمین فرو
رفت و محکم شد با وجود زمین هموار بی کل و لای بود و نتوانست اسب خود را از آن
زمین خلاص گردن هیچ وجه گفت یا محمد دانستم که این کار رقت اکنون و عاکن
تا ازین و رطه خلاص شوم که عهد کردم که باز گردم و هر کس که از عقب تو آید باز گردم
انگاه دعا فرمود زمین اسب او را گذاشت و او باز گردید بعد از آن آن حضرت
فرمود باین ابی قحافه که در آن راه همراه بود که هرگاه درین راه از تو پرسند کوی
که این دای و راه نماینده منت تا دروغ نگفته باشی و سایل چنین تصور کنند که
تو راه کم کرده در این راه و من دلیل راه تو ام و دیگر قصه غار است که نزدیک یک
معموله است و دشمنان آتش سر راه بر آن حضرت گرفته بودند آن حضرت حضرت
امیر را بجای خود داشت و خود پیرون فرمود و ایشان او را ندیدند و آتش ببار
آمد و ایشان بعد از آنکه معلوم کردند که در خانه نیست در طلب و جت و عوی آمدند
و تا در غاری بودند چون آنجا رسیدند دیدند که بر در غار کبوتر آشیان ساخته و
عنبکوت تنیده و چهل ذرع پیش نموده بودند میان حضرت و ایشان که خود را
بغار رسانند و درین مقدار مسافت کبوتر آشیان ساخت و عنبکوت بر آن
نهند و حضرت حق شتر ایشان را از آن حضرت دفع کرد زیرا که چون بان جا رسیدند
گفتند که ممکن نیست که درین چند سال کس با آنجا آمده باشد و در آن حیران و سرگردان
ماندند که نتوانستند دیگر پی بردن و دیگر سخن گفتن کرک است و آن چنانست که بعد
از بعثت شخصی در میان کوسفندان خود بود ناما که کرکی در آمد کوسفندی از آن میان
ر بود صاحب کوسفند بعد از مشاهده در عقب آن روان و دو آن کشت کرک چون
دید آن کوسفند را انداخت و گفت بزبان نصیب که زرتی را که امر و زخای تعالی نصیب
من کرده بود این مرد مانع آن نصیب من شد مرد که این شنید گفت که یا عجب هرگز کسی
دید که کرک سخن گوید کرک گفت عجب ترا زین شما خدود دیده اهل اعتبار می باید که در کار
بار شما که در کار بار شما باز کرده شود که اینک محمد در میان مک نشسته و خلاق را سخن
دعوت میکند و انواع اموجیب باز و بطور میرسد و شما غافل و ذاهل از آن حال دیدید
نمی کشاید و بجانب حق نمی گردید و چون این بشنید دیده دل او باز شد و هدایت یافته
خدمت آن حضرت شافت و عقده کفر کشود و این شرف در عقب ایشان باقی ماند و ایشان
بر بنی مکمل الذنب مشهور شدند و دیگر سخن کردند که راع است که مرا بخور که مرا بر آتود

گروه اند و قصه آن چنان بود که در سطح خیبر زینب بنت جحش بود که زوجه مسلمان
بن مکمل بود کوسفند زهر آلود را بطریق هدیه پیش آن حضرت فرستاد آن حضرت
لقمه از پایچه کوسفند در دمان مبارک نهاد و سخا سید فی الحال آن لقمه بسجی آمد
از من بخور که زهر آلوده کرده اند آن حضرت آن لقمه را از دمان بیدخت
و بشیر بن بر از آن خورد و مرد و دیگر در راه عروه بتوک طعام اندک را بر مردم بسیار
خورانید چنانچه خسته نشود شدند و دیگر آنکه حاجتی آمدند نزد آن حضرت و سکا
کردند که آب خوردن ما و اشامیدن از چاهیت که بسیار شور و تلخست و فرج
بغایت کم آبت و آبی دیگر نمی یابیم و رحمت می شسم آن حضرت بر سر آن چاه
و آب دمان مبارک در آن انداخت فی الفور شوری و تلخی آن بشیر نی بدل
گشت و کمی بسیاری دیگر از آن حال نکشت و اهل آن بان خور و نبات می
کردند و آن میراث ایشان شد و دیگر حدیث استسقا است که مردم بدیده از
خشکی سال شکایت کردند آن حضرت بشرا یطیرو ن فرموده نماز استسقا
کذار و دعا فرمود فی الفور اثر اجابت ظاهر شد و هفت شبانه روز باران
تا دیگر شکایت آمدند و از خرابی خانه ها ترسیدند آن حضرت دیگر دعا فرمود و در
کشف آن که اللهم حوالینا و لا علینا بعد از آن باران از آنجا گذشت و در مدینه
بر اوصاف شد و آفتاب نورانی یافت و در نواحی آنجا باران می بارید که میوه تن
و کافه مشاهده می کردند و در آن حالت آن حضرت تبسم فرمود و گفت که حضرت
حق ابوطالب را چیزی بسیار کرامت کند که اگر در حیوة می بود چشم او باین رو
می شد امیر المؤمنین برخواست و فرمود که یا رسول الله کویا ایراد کن دوست
کردی که ابوطالب پیش ازین در مدح تو گفته بود که آن دوست اینست **الاصح**
و ایضی یستقی الغمام بوجهه شمال **الیتما می عصمه للارامل** یطوف بها الهلک من
آل یاشتم **فهم عنده فی نعمه و فواضل** یعنی آن حضرت معروف و مبارک آب
روی است که طلب آب از او بر کردن و آب دادن او بیکر آب زوی بر نفس
دوست که فرماید رسن تیمان است و نگاه دارند و سوه زمان و محتاجان بکر و اوطار
می کنند ملاکت یا فکاک از فاقه از آل یاشتم زیرا که ایشان نزد آن حضرت
در نعمت و رفاهیت اند و دیگر انشاق قمر است و این قصه مشهور و معروف
چنانچه در نقل و روایات که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عزیمت می
فرموده بود و ابوجعل همراهی جوادی میرفت پیش آمد و گفت یا محمد ای
و معجزه بمن بنمای تا بدانم تو فرستاده خدایی آن حضرت فرمود که چه میخواهی

ابو جمل بر طرفی نگاه میکرد تا خبری یقین کند چو گفت از و بخواه تا قمر را بشوید
که سحر در زمین و آنچه در دست اثر میکند اما در آسمان و علویات تا شیر ذرا ابو جمل
گفت خواهم که ماه بدو نیم کنی حضرت رسول انکشت هلال آسمان را بر داشت و اشار
کرد ماه بدو نیم شد یک نیم هم در آن موضع قرار گرفت و نمی دگر بطرفی دیگر سیر
کرد تا بجای که بعضی کوه حرار در میان دو نیمه شمشیر شده گردید باز گفت
که بگوئی تا بهم آرد حضرت اشارت فرمود باز بهم بپوست جهود ایمان آورد
و ابو جمل گفت این همان سحر است که استمراریافته و چندین نوبت مشاهده فرماید
چنانچه قرآن از آن مجزاست و دیگر اخبار است بیهیات بسیار چنانچه
مشهور و معروف است در کتب سیر و تواریخ که بواسطه کثرت جمع آن
نقد تمام دارد بسبب اطالت و طوق و طاقت بشر از کجا که وصف او
را بر زبان راند و فضل و شرف او را در قوت بیان کنجاند و خلاصت وجود
و صفاته مر موجد میداند او را و نمیداند آنکه نمیداند او را و اما اخلاق کرم
و شجاعت و فصاحت و امانت و ذکر و شکر و عبادت و حسن معاشرت و شجاعت
و ادب و رفیق و مدارا و یاس و بخت و غم و صمت و علم و حکمت و زهد و ورع
و رضا و صبر و فکر و عتبار و بصیرت و خوف کردگار و خشوع و تواضع و خضوع
و بزرگی آبا و شرف اجداد و سخاوت و سخاوت و پیمان و صدق لیه و فایده و عفت
و عفو و عدم ملوم و استمرار طریقی و انصاف در معاملات و حسن صورت و خلق
سیرت و جد و قار و نسیا و اتوار و جیا و لین و استماد و یقین و عفو و رحمت
و بردباری و قناعت و صدق و توکل او نه بر وجهی است استقصای آن توان کرد
و پیرامون آن توان گشت و از جمله مکانت آن حضرت نزد حضرت عزرائیل
که در سنده احمد جبل مذکور است و منقول از عبد الرحمن بن عوف که یک
روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیرون فرمود و من در عقب آن
حضرت میرفتم پس در وقت درختستانی که انجا بود و سجده فرمود و آن سجده
دور و دراز کشید که من از آن ترسیدم که مگر صورتی روی نمود که بجز نفوت
و قبض روح شد آدم که مشاهده کنم آن حالت را آن حضرت سر برداشت فرمود
که بجهت ترا ای عبد الرحمن کفتم آنچه در خاطر داشتم فرمود که چیرش علی السلام
گشت و گفت فشارت باد ترا که حق تعالی میفرماید که یا محمد هر که بر تو نماز بگذارد من
بر و نماز بگذارم و هر که بر تو سلام کند من بر و سلام کنم من بشکر از این سجده
دور و دراز اختیار کردم و در کتاب یواقیت از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق

علیه السلام نقل میکند که چون روز قیامت شود ندا می زند که هر کس که نام او
محمد است و بهشت عشرت در روز قیامت اگر ام و شرف منافی محمد صلی الله علیه و آله
و سلم منظر کن بشری که فایق است بر او ایل و او اخرا ایل زمان و تا ایل نهایی
در جبهه کشیده است بطبقه مقام آسمان از جهت علو مکان و ترفع کمالات
او بغایتی رسیده که سابق آمد بر شمس و قمر و حضرت حق کو اسی داده به بلوغ این
کمالات در ضمن آیات و سوره و چون این اوصاف جدی و نهایی ندارد و این قدر
اختصار نمود و بعون الملک المعبود المودود **فصل** بدانکه مؤلف کتاب رحمت است
میفرماید که قبل از شروع در ذکر امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد و امجاد و علیه
الصلوات و السلام ذکر میکنم و تعیین می نمایم چیزی را که دلالت کند بر فضل و شرف
و عزایابی نبی ماسم بر دیگر مردمان از انجمله کلام ابی عثمان عمرو بن بحر حافظ
که در رساله آنرا ترتیب داده و من مختصری از آن ذکر میکنم و اول کلام او
اینست که بدان حفظک الله که اصول خصوصیات معروف و ابواب شایسته
مشهور و مخصوصت میان شعوبه و عرب و کوفی و بصری و عذنی و قحطانی و
این ابواب ثلثه انقض است از برای عقول سلیمه و افند از برای اخلاق
خسبه از منازعه کرد و قدر و تشبیه و در وعد و وعده و در اسما و احکام
و در آراء و تصحیح اخبار است و انقض ازین از برای عقول تمیز جالی است و در
طبقات و ذکر تقدیم مثل امیر المؤمنین علیه السلام و اما ابن ابی قحطه پس اولی و با
تصد کردن جانب حق است و هواد تعصب و شتمیات و نفس را که داشتن چه
به و دشمنی میکند و بد با نصاری در باب عیسی علیه السلام و بحاج می و در زید و لعاش
عین کرده از حق بهی و میکشند نعوذ بالله که او سپهر یوسف بجا است و تو او از کجاست
صحیح بوده و او صاحب برنج و جذع و محارقی و ناصب شرک و صیاد سمک و صاحب
و شبک است یعنی یار و صاحب جماعتی بود که کار ایشان شکار کردن بود و ام
نهادن و مایه گرفتن او چون دعوی نبوت کند و زعم نصاری آنکه او رب عالمیان است
و خالق زمین و آسمان است و آله اولین و آخرین اهل زمان و اگر بهی و بدتر از آن چیز
می یافتند آنرا در باره عیسی علیه السلام میکشند و همچنین نصاری اگر فوق آن خبر را
می بردند آن را در باب او بطور می آوردند و بنابرین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده اند که دو طایفه در باب من خود را در وادی هلاک انداخته اند یکی محبت مفرط
که اعتقاد زیاده از حق و باره من کنند و دیگر مبغض مفرط که کین و بغض نعوذ بالله
در دل خود جای دهند و طریق دوستی و محبت آن نیست که رجحان دهند و دوستی صحابه را

بر دو سستی عزت رسول و حقوق خطوط ایشان را بسوهند با وجود آنکه عمر میگفت
و دوا این خود که نام مرا بر نام نبی ماستم مقدم بنویسند و این را از غنای او شمرده
و اگر مساوات می بود میان نبی ماستم و دیگر مردمان حق سبحانه و تعالی ایشان را
نمی ساخت بستم ذی القربی و صدقه برایشان حرام نمیکرد و در ایستادگی او کثرت
فرمود که و اندر عیش و تنگ الاقرین و دیگر و آنکه کذا و لقوم یعنی این قرآن و کثرت
از برای شرف تو قوم تو پس هر که اقب باشد به پیغمبر و رفع خواهد بود و این امتیاز از جهت
شرافت و کرامت ایشان است و ازین جهت پیغمبر فرمود در عقب پس را که طلب صدقات
و لایات میکرد که باز گذار صدقات که آن اوساخ و اودار اموال مردست و این نوع
چیز را حرامست امیر المؤمنین علیه السلام بر پیغمبر فرمود که ای جماعت ما اهل بیت رسولیم قیام
نبی توانیم کرد و هیچ احدی مبارکست و درست فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم که چگونه می توان آن که جماعتی را بدید که آن که رسول الله از ایشان باشد و دو
اطیب در میان ایشان علی وفاطمه و دو سبط حسن و حسین و دو شهید حمزه و جعفر و سید
و ادی عبدالمطلب و آب و دهنه حاجیان عباس و برزکان بطحی و سپه روان و تیران
انجاد در میان نبی ماستم اند و انصاری جماعتی اند که ایشان را نصرت دهند و جواهر طایفه
که بجانب ایشان و با ایشان هجرت نمایند و صدیق کسی تصدیق ایشان کند فاروق
کسی که تیز کند و جد اسرار و حق را از باطل و در میان و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که من در میان شما و چهره میگذارم که یکی از آن بزرگتر است از آن و دیگر
آن کتاب الله است که جبل است کشیده از آسمان تا زمین و یکی دیگر عترت که اهل بیت
منند که حضرت حق را ازین خبر داده و ایشان از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنان و رضی
کوشمن رسند و اگر اهل بیت پیچو غیری بودند عمر میگفت در وقتی که داعیه مصاهره برت
داشت که من از آن حضرت شنیدم که میفرمود که در روز قیامت هر سبب و سببی که باشد
منقطع گردد و آسب و لب من که منقطع و منقرض نشود و کسی که تفصیل آب جلد
بر آب سرات میکند ما دام که ذوق آن از او بک نکرده و خاصیت آن را ندانسته و توری
که با خود کرده حکم بر تفصیل آن نمی تواند کرد و آن الحمد لله و الله تصدیق جمیع رسولیم
و میان اولاد پیغمبر که صاحب امامت دارند هیچ تفرقه نمیکنم و منکر ولایت
هیچکدام نیستیم و نبی ماستم را مخصوص میکردیم و انجبت و میدیم هر مردی را قسط و نصیب
از منزلت قائم علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام را اندر مساویم با امامت شریفه
و مقامات کریمه و مناقب رفیع که بترقی صحیح دارد و دامنش اگر تیره و تار و غلیم علی
جسیم و علم بی حد و علم بی حد و بیان فصیح عجیب و لپان غریب بیحد و صد احوال میزد

بموافق اعراق پسندیده اوست فکرمه بر امون قدرش نمی تواند رسید و ذکر و
جملش را در سبط نظم و نشر نمی تواند کشید و اما امام حسن و امام حسین علیهما
السلام مثل شمس قدر اند و در منافع عامه و نعم شامکه بلکه النفع و الشمل و اگر کار
احوال ایشان می بودند که دو در گذارم بگردان و دو درج که امام سرج اند و ب
و لب بلکه منتهی میشوند ایشان را در ذکر و قرین یکی از اولاد مهاجرین و صحابه
نمی ساختند و امتیاز میدادند و انصاف پیش او رده مصدق این را قول
نبی می دانستند که فرموده است که ایشان بهترین اهل جوانان بهشت است
و هر که ایشان بهتر او باشند او بهتر از آن خودست و به بهشت داخل نمی
شد مگر بصدق و صبر و حلم و علم و بطهارت و زهد و عبادت و طاعت و اعمال
و اخلاص و درغیت با آنکه خطایشان و اعمال مرضیه و مذاهب زکیه خرق
به خط است و اما محمد حنیفه همه کس از حاد و روار و حاضر و مادی معر و غیر
انکه او فرید و هر و حید عصر بوده و اتم و اکمل مردمان بوده و اما امام علی بن
حسین علیهما السلام جمیع با اختلاف مذاهبشان اتفاق دارند بر آنکه او بهترین
اهل زمان بوده و مقدم بر همه من جمیع الوجوه و اهل حجاز می گفتند که
کس را ندیده ایم در دهر که راجع شوند بیک بذری که میان ایشان قوت
قریه باشد که هر سه علی نام داشته باشند که ایشان را صلاحیت خلافت بوده
باشد از جهت استكمال خصال حمیده در ایشان که مراد علی بن حسین و علی بن
عبد الله بن جعفر و علی بن عبد الله عباس است فاما در شجاعت و بحدت و صبر
بر محبت چنانچه معلومت نزد نقل اخبار و حمله آثار که نسبت مثل علی بن
ابی طالب علیه السلام و حمزه بن عبدالمطلب و جعفر طیار رضوان الله
علیهم که بر صفحه روزگار آمده باشند که دایم قدم صبر در معارک استوار داشتند
و در سخت ظلال سیوف سینه را سپر مردانگی و بحدت نموده خصوصاً امیر المؤمنین
علیه السلام که اگر غیر قوت است و روزی که دیگران قار بر فرار میدادند ایشان
بحدت و شجاعت از آن حضرت بطور میر رسید چنانچه محض نیست بعضی از امیر
المؤمنین سوال کردند که میان نبی ماستم و نبی امته چه فرقت فرمود که سخن
انجند و انجند و اجد و هم انکروا و انکروا و انکروا که نبی ماستم شمه شجاعت بزرگی
و سخاوت داریم و آنان که از نبی امته اند شوه انکار و و غدر دارند و دیگر
فرمود که اطعام نبی ماستم محتاجان و سیران و یتیمان و ضربت ایشان را
بر فوق دشمنان زیاد است طریق ایان و فاست و کار ایشان جفا است

بنی هاشم عالی است و آن دومان از سمت خالی و اعراق بنی هاشم یکست و اخلاق
مدنی و اتم خلایق اند از روی فضل و اقل ایشان از روی نقص و در ایشان خلایق
نیست که موجب طغیان باشد و صفی نه که مورد عصیان شود و هیچ فضل متین اند
و منبع عز و تمکین و در کل اوقات و جمیع اعصار فوق همه طوائف اند در هاست
و مردت ظاهره و اخلاق مرضیه و اعراق رضیه و یافت نمی شود و زو افند ایشان
چیزی از منکر و یافت میشود در اصل غیر ایشان از مشایخ قابل و جمهور عیار از منفرد
انچه متصور کرد و از آن بیشتر ایشان از یک عالم به نیکشان از فرشته تا ضلعه الفقه
میان بنی هاشم و بنی امیه بقایل و تضادست جمهور خلایق این اعتقاد کرده اند که
دلیل و کدام بر مان و حال آنکه پیغمبری که مبعوث شده بر کافه خلایق از بنی هاشم است
و منازل روحی و حامل قرآن ایشانند حصول نجات و بسته بشفاعت ایشانست و
در درجات عالیات منوط بحجت ایشان و عدد کثیر از آن طایفه علیه الله القدر با شوق عبادت
قیام و اقدام می نمودند که دیگران زدیک آن نمی توانستند کشت مثل علی بن حسین و علی
بن عبد الله بن جعفر و علی بن عبد الله بن عباس و ابوسفیان بن حرب بن عبد المطلب علیهم
السلام که با هفت علم و حکم و کظم غیظ و صفی جمیل و خلق جزیل هر شب هزار رکعت نماز
می گذاردند و مع ذلک اکثر اوقات شده محن قرین و حدت فتن تم شین ایشان می
بود و جماعتی که منشأ ولایت مطلقه مثل امیر المؤمنین علیه السلام از ایشان باشد که حالا
افوق طوق بشر است کسی را چه یادی که زبان به ثنا گستری او گشاید که سر چه در فهم
و حکم بخند از مدراج و مناقب او بر تر از است بشرافت نبش که تواند بود کسی که بر او از
است و جد عبد المطلب بن هاشم و عم مثل حمزه که سید شهادت و در بهشت عینه سرشت
عباس که پدر عبد الله است و ابن عم مثل محمد رسول الله و زجه مانند فاطمه بنت محمد رسول
الله که سیده النساء است و ولدان مثل امام حسن و امام حسین علیهما السلام که برین
اهل جنت اند و برادر مثل جعفر که در فضای بهشت با ملائک مقرب طیاران می کند
و عمه صفیه بنت عبد المطلب و اول ما شمن است و بعد از آن پیغمبر بهتر اهل زمین
و اعمالی که جامع جمیع خیرات چهار است یکی تقدیم در تصدیق پیغمبر و دیگر تقوی دین
بودن و منبع نیکو و از رسول و از دین اسلام نمودن و علم کامل در بیان مسائل حلال
و حرام و دستن و زهد و دنیا و زین این صفات در علی بن ابی طالب علیه السلام
مجمع بود و در دیگران در روی زمین در وجود مثل علی بن ابی طالب در وجود نیامده
نه در زمان جا بهلیت و نه در ادان اسلام و نه در غرب و نه در محم و بعد از آن عبد الله
بن جعفر و عبد الله بن عباس و اهل جو و مکرت و در میان بنی هاشم بسیار است به بعضی

ایشان از حقار رفت و دیگر و بعضی بی شایسته تکلف و کسب فصیح تر از ایشان در منصفه
ظهور نشست و درین باب ابوسفیان بن حرب بن عبد المطلب کویا **المعربیه** لفظ علمت نش
بیز فخر و با آنجن اجد دم خصانان و اکثر هم در و فای **سایغات** و امضایم از اطلعنوا
سنا **ما** و ما و فهم عن الطیرا فیم **ما** و ائیم از الطیرا **ما** یعنی تحقیق قریش میدا
و حال آنکه من بی فخر میگویم که ما بنی هاشمیم و وجود و سنج از بنی امیه استوار تریم
و در آلات و ادوات حرب از زره پوشیدن و شمشیر زدن رسانیدن و کیم
از ایشان بیشتریم و بیشتر و دفع کننده تریم دشمن را از خود در سختیهای محاربا
در میان ایشان و در بلاغت زبان و فصاحت بیان از ایشان ثابت تر و راسخ
تریم و نطق زبان و طعن سنان و عمل ارکان علی بن ابی طالب علیه السلام بر همه
کس چون روز روشن است و اقباب مایکل شوان پوشیده و شمشیر از میان زل ط
و مراتب اعمال و اقدار افعال و شدت محن و حدت فتن ایشان مذکور شد و لی
از کثیر و بعضی از کل از مدراج و مناقب ایشان گفته نمود و این رساله اتمام یافت
بخط عبد الله بن حسن الطبری مرقوم بود و الله اعلم مؤلف کتاب رحمة الله علیه
که رساله دیگریم از کلام عمر و بن بحر الجاحظ در بیان ترجیح و تفضیل دیدم که مختصری
از آن ایراد می نمایند و مضمون آن اینست که مرا آنکه شک و ظن و دعوی باطل و
اهواری حاصل بر گسهند و دیده یقین در کتاب الهی و سنت رسالت نیایی
نکرد و تعصب باز گذارد و حجت بر حقیقت کلام خدای تعالی و رسول او را داند
و ما که مسیحک از پیغمبر و اصحاب او را در ساقیه ایم و این جماعتی را که اختلاف
کرده اند امت و راه حقیقت ایشان تا دایم که کدام جماعت اقتدا کنیم و
اولویت ایشان بر ما ظاهر شود و بفرموده حق که و کونوا مع الصادقین تا با
صادقان هاشم و از باطل و کذب اجتناب نمایم و چون حق جل و علا فرموده
که و الله اخبر حکم من بطون اهلکم لا تعلمون شیا و حق سبحانه و تعالی پرور و
شمار از شکهای مادران شما که هیچ خبر در آن حالت میدادند بعد از آن
چون حق تعالی ایشان را نشان علم و معرفت کرامت فرموده بود و الله اعلم
آنکه ما را علم و ادراک بحصول یوست طلب معرفت دین و اهل یقین نمودیم یا فیم
که مردمان در طریق دین مختلف اند و نفی یکدیگر می نمایند و اصل آن دو طریق
یا فیم یکی از یقین میگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که رحمت فرمود خلیفه قائم
مقامی در میان امت نصب فرموده و از با اختیار مسلمانان باز گذاشت
ایشان ابو بکر را بخلافت اختیار کردند و فریق دیگر میگویند که پیغمبر صلی الله

علیه و آله وسلم امیر المؤمنین علی علیه السلام را با مامت و خلافت نصیب کرد
 بعد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ایام و پیشوای مؤمنان و سلبانان
 است و هر یک ازین دو فریق دعای حقیقت دارند پس چون این را مشاهده
 نمودیم ایشان را توفیق کردیم تا بحث کنیم و بدانیم محق را از باطل بعد از آن
 رسیدیم از همه شان که ایالات است و تا گزیر خلافت را از حاکم و دالی که حفظ
 دین کند و مردم را بطاعت فرماید و از معصیت اجتناب نماید و زکوات ایشان
 بر مستحقین تفرقه کند و حکم حق میان ایشان کند و او مظلوم از ظالم ستاند و اوقات
 مدد نماید و بانه کشف علی لایست ازین پس گفتیم که ایاجاز است مردم را که یکی را
 اختیار کنند برای حکومت و ولایت بی آنکه نظر کنند در کتاب خدای تعالی و سنت
 پیغمبر او یا نه کشف جایز نیست این مکر نظر کنند در کتاب خدای تعالی و در سنت راست
 نیامی پس رسیدیم از دین اسلام که حق تعالی بآن امر فرموده کشف اسلام کلمه
 شهادت و اقرار با آنچه بر پیغمبر آمده از جانب حق تعالی و نماز و روزه و حج بشرط
 استطاعت و عمل بقرآن کردن و حلال او را حلال و حرام او را حرام دانستن یا نه
 رسیدیم از ایشان که آیا خدای تعالی را هست که بهتری از میان خلق اختیار کند
 و برگزیند یا نه کشف علی گفتیم برمان شما برین حجت کشف قول حق که فرموده است
 که در یک خلق باشد و شما را باز پرسیدیم که خیره کدام اند کشف اهل تقوی گفتیم که
 دلیل کشف دلیل قول الله تعالی که آن اگر تم عند الله انکم ما رکبتم که احق تعالی
 هست بهتری از متقیان کشف علی مجاهدان بدلیل فرموده حق تعالی که فضل الله المجاهدین
 باوالم نفوس علی القاعدین درجه گفتیم از مجاهدین بهتری هست کشف علی سابقان
 مجاهدین بجهاد بدلیل حق تعالی که استوی منکم من اتقوا من قبل الفتح و قاتل اولئک
 اعظم درجه عند الله پس ما قبول کردیم این را از ایشان از جهت اجماع این طایفه برین
 و دانستیم که بهترین خلقان جهاد کنندگان اند که سابقان بجهاد بعد از آن رسیدیم
 که آیا حق سبحانه و تعالی را هست بهتری ازین طایفه کشف علی گفتیم آن طایفه گیشند
 کشف آنان که غنا و ایشان اکثر باشد و در جهاد و ضرب سنان ایشان دران تیزتر
 بود و ضرب سیف آنان و در قتل بیشتر بدلیل قول حق جل و علا که من یعمل مثقال ذره
 خیرا یره و دیگر ما تقدمو الالفکم من خیر یجدوه عند الله پس این را از آنان قبول
 کردیم و دانستیم و شناختیم که بهترین همه آنکس است که بدین دین آرد و بضر
 حرام اشقام کین از دیکر باشد بعد از آن پرسیدیم از ایشان که ازین دین
 که علی بن ابی طالب است علیه السلام و دیگری ابوبکر که ام ازین دو کس در حرب

غنی او بیشتر است و در سبیل الله بلای او اکثر پس مرد و فریق اتفاق کردند و گفتند که
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که در جهاد و طعن سنان او بیشتر بود و ضرب
 حرام او در قتال سخت تر و او دفع دشمنان دین بضر و الشعار ایشان را بیشتر
 میکرد و قیام دین قویم کوشش او احکام یافت پس ثابت شد برین وجه که ما ذکر
 کردیم از اجماع فریقین و ولایت کتاب و سنت و ما آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام
 افضل امت است و شما سائل کردیم که از متقیان کدام بهتر اند کشف خاتقان
 بقول حق تعالی که و ذکر للمتقین الذین یخشون ربهم و از الفت اجتهت للمتقین تا آنجا
 که فرمود که من خشی الرحمن بالغیب بعد از آن پرسیدیم از مردم که در میان مردمان
 اعلم کست کشف آنکه اعلم باشد بقول در حل مسائل و اهدای حق در قبایل حق
 با آنکه ابتوع باشد تا مع بدلیل قول حق تعالی که حکم به ذو اعدای منکم که حکومت یقین
 فرمود از برای اهل عدل این را از ایشان قبول کردیم بعد از آن پرسیدیم از اعلم
 ایشان بعد از کست کشف آنکه اول ایشان باشد بر عدل گفتیم اول ایشان کست
 کشف آنکه اهدی باشد حق و احق باشد با آنکه متبوع بودند تا مع بدلیل فرموده حق تعالی
 که اقمین بیدی الی احق احق ان تتبع پس کتاب الهی است و سنت رسالت نبی و ولایت
 کرد و اجماع با آنکه افضل امت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب است علیه السلام زیرا که با اتفاق اکثر و اتقوا ایشان است از روی
 و چون اتقی است اخی است و چون اخی است اعلم است و چون اعلم است اول
 بر عدل و چون اول است بر عدل اهدا امت است بحق و چون اهدی است اولی است
 بمتبوعیت و با آنکه حاکم باشد تا مع و محکوم و اجماع امت است که بعد از پیغمبر رجوع بقرا
 و سنت نبی او که دران تدبیر نمایند و استنباط احکام این مرد و کنند تا شتابی که باشد
 از ان رایل شود چون نظر کردیم از آیات بطریق که مدگو ر شد تمام دلالت دارد
 افضلیت ان حضرت و گفته شده در آیت کریمه رفع الله الذین امنوا منکم و الذین
 اولو العلم درجات که دلالت ظاهره دارد و با آنکه حق سبحانه و تعالی اختیار فرموده علماء را
 و تفصیل نموده بر غیر رفع درجات و جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه چهار کس اند از امام
 و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که از ایشان علم اخذ کرده اند از آنجمله امیر المؤمنین
 علیه السلام و عبداللہ بن مسعود و زید بن ثابت و بعضی کشف اند که غیر نیز
 بوده پس ما می پرسیم از امت که هرگاه وقت نماز در آید یکیت اولی مردم تقدم
 ایشان در جواب میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که اولی قیوم
 تقدم امامت اولی است باز اجماع امت است که این چهار کس اولی است

از عمر پس از این رخ شد ازین باز ایشان برسدیم که ازین چهار کس کدام او را
 واقعه اند در دین پس اختلاف کردند ما ایشان را توفیق می نمایم تا بر ما معلوم شود
 که کدام اقوام واقعه اند می پرسیم از ایشان که کدام اولی اند بامامت میگویند
 با اتفاق که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که ائمه از قریش پس ابن مسعود
 و زید بن ثابت ازین حکم ساقط شدند باقی ماند امیر المؤمنین علیه السلام و این
 عباس باز پرسیدم از ایشان که ازین دو کس که اولی بامامت است پس
 قول عند الله عباس است پس ساقط شد اکنون امیر المؤمنین علیه السلام باقی ماند
 که احق است بامامت باجماع جمیع امت و بدلائل کتاب و سنت این آخر
 کلام این جا حظ است مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که این جا حظ از رجال
 اسلام بوده و افراد زمان در فضل و علم و صحت ذهن و حسن فهم و اطلاع بر
 حقایق علوم و معرفت هر جلیل و حقیر و در کفایت آن با وجود آنکه شیعی نبوده تا
 حتم باشد بلکه عثمانی مروانی بوده و کتب مصنفه بسیار دارد و شهادت کرده
 درین دو رساله از تفصیل بنی هاشم و تقدم ایشان بر دیگران و فضل نفی
 امیر المؤمنین بر وجهی که در آن شایسته شک و شبهه نیست نمی ماند و آن اطراست از
 طایفه صحیح نورانی بتوفیق حضرت یزدانی چه او این مذهب داشت اما حق سبحانه
 و تعالی او را ناطق گردانید کلام حق و جاری ساختن آن او را بصدری حجت
 باشد بر و در دنیا و آخرت که اگر خلاف این اعتقاد کند حق تعالی خصم او باشد
 در محشر زیرا که حق جل و علا برسان هر قائل حاضر و ناظر است که چه گفت و
 امور و اشقی قول است که شخص است فی چیزی داند که در آن است و اسطه آن حق
 ریاض خانی کرده و باز بسبب خلاف آن مستوجب عذاب نیرانی شود و نعوذ بالله
 من ذلک و این مقدار را کافی بود از مطلوب ما که شهادت این مرد و ثبت افتاد
 اکنون شروع میکنم در مقصود و بحول و قوه ملک مجبور و آنچه تمام است مقدم میدارم
 از آنجمله تفصیل حق آل و اهل بیت و عترت رسول است و تبیین آنکه ایشان چه کسند
 و آنچه وارده شده درین باب از اخبار و اقوال ارباب لغت ابو عبد الله حسین بن
 خالد که گفته که آل و لغت تقسیم یافته به پست و پنج قسم از آن آل الله قریش آمده
 شاعر گفته که گویند که شعر عبد المطلب است سخن آل الله فی کعبه لم یزل و اک علی
 عهد ابراهیم که طایفه خود را گفته و در حرم کعبه همیشه بوده اند از عهد حضرت ابراهیم
 باز علیه السلام و بعضی گفته اند که مراد از آن نیست که سخن آل بیت الله بخلاف
 صفای یعنی قطان که و سکن حرم الله و عرب میگویند در استغاثه که بآل الله قریش

از آن میکنند و آل محمد بنی هاشمی اند که نالشان بآن حضرت نمیکند بحسب نامه قرآن
 و بعضی گویند که تنقی آل محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی دیگر گویند
 آل محمد این جماعت اند که صدقه برایشان حرام است و اما حق تعالی فرموده
 که پیغمبر و پسرش من آل یعقوب بر او میراث نبوت و علم است و بعضی گویند
 که آل الله اهل قرآن اند بدلیل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ان الله
 اهلین بدینستی که حق تعالی را اهلان هستند پسندند که آنها گنید فرمود
 که اهل القرآن و در حدیث دیگر واقعت که اهل القرآن عرفا اهل الحجة کلمه
 که حق سبحانه و تعالی تفصیل میفرماید چنانکه نسبت بخود میدهد مثل کعبه است
 و رحب را شهر است گفتن و جمع اهل در سلامت اهلون و اهلین می آید و دیگر
 و در موت اهلان و اگر گویند فرق چیست میان آل و اهل میگویند که هر دو یک
 سان اند زیرا که همه آل بدلت از آنند که در اهل است چنانچه میگویند میانک
 و اما ک و بهیات و ایات و دلیل برین آنکه اجماع ارباب نبوت بر آنکه تصدیق
 آل بر اهل میکنند چه تصغیر و میکنند ایشان را باصل خود و دین حلافی نیست
 الا آنکه کسی تجویز کرده از ایل و اهل را یکبار بر لفظ و دیگر بار بر اصل
 که در جمع قیل اقیل بر لفظ و اقوال بر اصل و بعضی دیگر گویند که اختیار کرده اند
 در جاد و اسما و مجهول اهل را و در حیوان و اسما و معروفه آل را میگویند اهل بعد
 و آل قوم و آل محمد و آل سراب که در صحای مستوی کرم بمنزله آب می نمایند
 باز فرق کرده اند میان آل و سراب گفته اند سراب پیش از طهرت و آل بعد
 از طهرت میگویند و اسم کوه بعینه و شخص را نیز میگویند مثل آنکه دیدیم آل زید
 یعنی شخصی او را دیدیم و آل آنسان نفس او است میگویند آل احمد اند یعنی احمد
 خود و احتجاج جسته اند بقول حق تعالی که بقیته قمارک آل موسی و آل هرون
 یعنی قمارک موسی و هرون و آل فرعون بعضی گفته اند که بر دین و مذهب او بودند
 کما قال الله تعالی و اغرقنا آل فرعون و آنها که غرق شدند بهر از برای کس بودند
 پس اگر کسی گویند که حقیقت آن در لغت چیست نه مجازا یا خاص است بعضی
 یا عام همه مگر آنکه که ما شنیدیم مطلقا که ما مقید به ختم میگویم که حقیقت آل
 در لغت قرابت خاصه است نه باریات و تخمین عترت و طایفه است
 علیها السلام و گاه هست که مجازا بغير آن استعمال میکنند چنانچه که آمد برادر
 من یعنی در دین نه در نسب یا در صداقت یا در قیله است در اصفا و خلاصا
 اطلاق می یابد مثل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که امیر المؤمنین را علیه السلام

را در سبکست از جهت اختصاص از غیر و از نیت قول حق تعالی که حکایت از لوط بغیر است
میگفت بقوم خود که مولا و بنای من اظهرکم که این دختران است او بودند من که آنها را نزد او
برد از برای داعیه شما و حال آنکه ایشان دختران مبسه او بودند بلکه از دختران است
او بودند از آن جهت که قطع و رحمت و شفقت حضرت رسالت تمام
با ن فرمود و در وقتی که آن حضرت سوال کردند که بعد از خود چه چیز در میان ما میکند از حق
ما بآن تنگ بسته که انوشوم فرمود که من در میان شما میگردم ثقلین را که کتاب است
عتره من پس شما به نیکو که بعد از من چگونه بایشان سلوک خواهید نمود گفتند ایشان گفتم
فرمود که آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس و وجه تسمیه ثقلین آنست که احد هر دو
ثقل است و عترت در اصل لغت قطعه از شک است و بعضی گویند اصل درخت است
از جابر مرویت که اجماع آل رسول است بجهت اسم الله الرحمن الرحیم در نماز و سجده
خفین کشیدن این خالویه گفت که این نموده شیعیه است و مذاهب اهل بیت و شخص
یا قه این عموم در آیت اقرار می یابد اندک مذاهب حکم الرحمن اهل بیت و بطریق نظر ما که
اتم سید فرموده که این آیت نازل شد در شان نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم و دیگر آل ائمه و آل ذی الفقار و سببهای تیز و قار است میگویند که این فرس از
آل ائمه است یعنی از نسل ایشان پس بحسب آل محمد را که گویند یعنی از نسل پاکیزه او و قول
حق نیز باین ماطی است که آن الله اصطفا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین
ذریه بعضیها من بعض یعنی حق سبحانه و تعالی ایشان را برگزید بر اهل زمان خودشان که ذریه
بعضی از ایشان از بعض است در تاسیل و توالد و آن حضرت فرمود که من از حق تعالی
مستقیمم که هیچ کدام از اهل بیت مرا با تشویر و برادر از این اعطا فرمود و آل حم
آن هفت سوره است که اول آن حم است و آل یسین ال محمد است و جبریل از انبیای
بنی اسرائیل و حبیب بنجار و اهل بیت در چندین موضع مخصوص یافته مثل آیت مبا یله که
اختصاص یافته با میرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و آیه خاتم النبیین
که در آن ایشان در کس داخل شدند حضرت رسول فرمود که اللهم هؤلاء اهل بیتی
ام سلمه گفت که من هم از شما می فرمود که انت علی خیر تو بر خیری و آل مرا امر آنکسی است که فتح
کنایه کرد و بعد بنی فاطمه اهل پس اهل الله قراند و اهل بیت نبی امیرالمومنین علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام بر وجهی که ام سلمه تغییر کرد پس اگر سالی گوید که آیه اقرار می یابد ایشان
از و از نبی سمت نزول یافته زیرا که ماقبل و مابعد او در شان ایشان است میگویم حجاب
که قول غلط است هم از روایت و هم از روی روایت اما روایت حدیث ام سلمه است
که مذکور شد و اما روایت آنکه اگر در شان ایشان می بود بایستی لذت می بخشید و بطریق

و از روی یافت پیش و در آن در شان اهل بیت باشد و تذکره از جهت تعلیق است
که قاعده مقرر است و اهل کتاب بود نصاری اند و آل و اودمانی که موافقت ایشان
ملک و نبوت بود که در او را علیها السلام مرثیه سبی نزار کن حرابت میگرد و سخن حق
و تعالی آیه را در دست او نرم سپاخته بود و حسن صوت داده و روزی طیب گرا
فرموده و حکمت و فصل الخطاب از آنی داشته و حیول و طیور با و تسبیح می گفت و
سیدنا زید علیه السلام ملک بی قیاس گرامت فرموده و باز و من را منکر کرده و زبان
مرفان ابو جنته و آل جمع الت است و آن جوی است و آل میگویند حربه را که با و
ما می میکنند **فصل** در بیان بعضی اخبار و آثار که سمت تقدیم می یابد از امام علی بن
موسی الرضا علیه السلام منقول است که او از آهای بزرگوار خود صلوات الله علیهم
فرمود که ما جماعتی اهل بیتیم که بر ما صدقه حلال نیت و ما مردمی با تمام وضو و نیت
چار را بر آب زبانی تیز و دندرو و این کنایه است از آنکه میان اهل رسول
با مخالفت سمت مواضع نیت و از ابی سعید جذری مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که هر که بغض اهل بیت من داشته باشد نفقه و باقی او منافق است
هوام بن حوشب روایت کند که این سخن من جمیع گفت که من رستم نزد عایشه و از جلال
روز جمل پرسیدم گفت قلم قدر بقضای آن رفته بود پس از آن از حال امیرالمومنین
علیه السلام پرسیدم گفت کسی را از من سوال میکنی که دوستان مردم است نزد
رسول الله و روح کسی است که او نیز از دست مردم است رسول صلی الله علیه و آله و سلم
من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را علیه السلام که پیغمبر ایشان را در حایه خود جمع فرمود
گفت بار خدا ما را این اهل بیت من اند بیز ایشان رجس و پاک گردان ایشان
از لوث گناه من گفتم یا رسول الله من از اهل تو ام فرمود و در بابش که بر خیری پس
این حدیث و حدیث ام سلمه با آن آل و اهل که اگر عام می بود بهر آنکه ممکن می بود
عایشه و ام سلمه را که میگویند که از اهل اویم پس چون بگفتند معلوم شد که اهل آل و آل
مخصوص جماعت بوده و نیز وقتی که ابوبکر با سوره را متوجه مکه معظمه شد و پیغمبر
با مرحق او را باز کرد و اندوازه با میرالمومنین داده و فرستاد که حکم الهی جان است
این سوره من خود یا یکی از اهل من یا اهل که رساند ابوبکر باز کرد و گفت که من از اهل
تو ام و این دلالت صریح دارد با اختصاص آل و اهل جماعت مذکوره علیهم السلام
و نیز در این روایت کند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از حج باز
نزد آل و اهل فرمود بغیر رجفه که واقع میان مکه معظمه و طیبه مدینه و فرمود که آن عمل
از شوک و جارب پاک ساخت و بلند می فام کرد و در اندای صلوة جامع در دادند و پیر

رفتیم بجانب رسول و روزی نجابت کردم بود چنانچه سر که روی داشت بواسطه شدت گرمی
در زیر پای انداخت و نشست چون مردم جمع شدند آن حضرت با شان نماز گذارد
و بعد از آن صرف از نماز فرمود که الحمد لله و نستعین و نعوذ بالله من شرور نفسنا
و من بیعتنا اعدائنا الذی لا یأوی لمن اضل ولا مضل لمن یدر و اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اما بعد ای حشر مردمان نخواهد بود بنی را از عمر که
نصف عمر آنکه پیش ازین بود و حال آنکه عیسی در میان قوم خود چهل سال بخت کرد و من
در پستیم سال شریع و دین را تمام ساختم و کامل گردانیدم و بلا شک از شما جدا خواهم
و من و شما هر دو برسیده خواهیم شد یعنی فردا در قیامت از من خواهند پرسید که محمد در
شما کی کیفیت زندگانی کرد و شما در جواب چه خواهید گفت کواسی دادند که تو رسول و عبد
اوی و آنچه حق ادا ای رسالت و امامت بود و تقدیم رسانیدی و هر چه شرط ارشاد و نصیحت
بود بجای آوردی و امر او را بر جای نشاندی و قیامت بعایدت تا وقتی که مقدر بود
حق سبحانه و تعالی ترا جزای خیر داد بعد از آن فرمود که ای ایستید شما که کواسی میدیدید که
معبودی نیست غیر معبودی بسزا که بی شریک و بی شریک است و محمد بنده و رسول است
آنکه بهشت و دوزخ و بعث بعد از موت همه حق است و ایمان همه مکتب او دارد همه
بلی یا رسول الله آن حضرت فرمود که من هم کواسی میدیم و درین قول مبادی اند و باز حضرت
فرمود که شما باید و آگاه باشید که چون من پیش رو شما باشم بر عرض از برای آماده ساختن
آن جهت شما و شما با من آن خواهید کرد و اگر در غم شما بر عرض پس در حالت ملاقات از شما
خواهم پرسید که با تعلیق من در میان شما که است و بودم چگونگی زندگانی کردید گفتند آن
که تعلیق عبارت از چیست یکی از مهاجرین از آن میان برخاسته گفت یا رسول الله بد
ما درم فدای تو باد تعلیق چه چیز است فرمود که و خیر است که بزرگتر آن کتاب است که
اوستی است که یکطرف آن بید قدرت خدای تعالی است و یکی دیگر بدست طرف شماست
پس متمسک شوید بان و خشک و درویند تا تلغزید و گمراه کردید که چنانکه آن عترت من اند
ز بهر آنکه ایشان را با کین و قهر با ایشان سلوک نکنید که من در هر استقامت از دانی
نمان و آشکارا با آنکه دارد کرده اند شما را بر من بخار عرض و از این اعطا فرمود پس هر
کننده منت و فروگذارنده من و دوست ایشان دوست منست و دشمن ایشان دشمن من
فرمود و باین را اعاده فرمود که گفت بدانید که هیچ امتی هلاک نشد تا دینی با هوای نفس
اختیار نکرد و خلیفه که در پیغمبر خود تا بقتل نیاید و کسی را که در میان ایشان بعد از
سلوک میکرد یعنی این امور سبب هلاکت است پس بر این آن نباید گفت و در حرام
دست امیر المؤمنین علی علیه السلام گرفته بالا فرمود که سر که من مولای اویم این علی مولای او

بار خدا

بار خدا دوست دارم که او را دوست دارد و دشمن دارم که او را دشمن دارد و دوست
زهری آمده که آن حضرت سه نوبت فرمود که من اولی مردمان خستیم مؤمنان حاضران
گفتند خدای و رسول او اولی اند مؤمنان چهارم بار فرمود که هر که من مولای اویم
پس جلی مولای او است بگو گفت کتاب میفرماید اگر کسی بدیده تحقیق درین کلام محبت
انجام نظر اخذ و دهر او پس نفسانی را طرح کند و نیک تا مل نماید و قدیم انصاف
پیش نهذ بر و پیچ و زو ظاهر شود که این کلام نص حل است از آن حضرت برآید
و خلافت و امامت حج با بهره است بر کسی که درین امر نزاع دارد و بسیار بی
براهین با بهره و ادله ظاهره سمت ذکر خواهد یافت و این قول به تقریب معنی الهی
و عنقریب و آل بر سپلی اجمال مذکور شد و درین باب کیت علم رحمته اند که مانع
ال رسال بوده این آیات فرموده **القریبه** و یوم الدج یوم عید رحم بان له
الولاية لو اطعنا و لکن الرجال تبایعونا فلم اوشکها خطر اصحاب فلم ابلغ بهم
لغنا و لکن اسأ بذاک اولهم صفا فسا لذلک اقر بهم لعذل الی حذر و احفظهم
مصنعا اصاعوا امر قاید هم فضلو و اقومهم لدی احدی ان ریعا تساسوا حق
و بقوا علیة بلاد و کان لهم قریعا فقل لبنی امیة حیث حلوا و ان خفت
الممنه و القطیعا اجاع الله من اسعتموه و اسعج من خود کما احصا برضی
السیاسة ما شئ یکن حیال الله ریعا و التنافی المثار غیر کس لتقوم المرح
ستطیعا بقوم اقربا و یدب عنها و یشک حذرها اید امر ریعا یعنی در روز
روح که روز عید رحم است حضرت رسول با هر کرد کار ظاهرا هر کرد انداز
امیر المؤمنین امامت و خلافت کنند معاندان و سر از فرمان نه بچند و بکن
خلافت حاضره انجام در آن روز بخت کردند بر امر خلافت فاما من ندیدم مثل
آن خطری که ضایع با خشد آنکه بعد از آن انکار نمودند پس یعنی که متوجه آن
جاعت که اقار را انکار کردند و بدتر آن لعن بر آنکس که او را این کرد و این
قاعده نهادن رای این حرکت کشنج اقرب ایشان که شیم عدلی و زید
رشته او بچو رشتید و احفظ ایشان که دعوی دین داری داشت به توضیح شرح
گشت و ضایع ساختند امر مقتدای خود را پس کراه شدند و اقوام ایشان که در عیب
ایش این بود که در دین قائم است بواسطه این حادثه پرسیده از او دست گذاشت
و فراموشی کردند حقوق دیرینه او را بر دست لغدی کشودندی که و اجباری و
حال آنکه آن حضرت ایشان را قرین و همیشین بود پس کوی ای حق کوی نبی امیر را
جای که فرود آید و دیوان مطالب را بر پای کند و اگر چه ترسی از شمشیر آید از بندی

و هم قتل باشد که کرسنه کند و حق سبحانه و تعالی انکس که شما او را اسیر کرده با
و تیر گرداناد انکه شما را او را کرسنه گذاشت باشد و برضاد و ستان
از حضرت نشان است که حسام صراط سیاست با شمی در میان شما در آید
و اشقام از شما باشد و بعضی باران رحمت خود در بارض مجاز که است عبارت
از ایشان است ریح دارد و سبز و خرم سازد و شیر شجاعت بجوم نامردان
روی گردان میشود و امر خلائی را قائم می سازد و منعی مکاره از مجان
می نماید و شمشیر دشمن از ایشان دفع میکند و ریحان بکشت زار ایشان همیشه
تازه و خرم میدارد که با دهر خصم بر آنجا نمی تواند وزید که آنرا خشک و بی رونق
سازد این حال موقوف صاحب امر است که از غیب بیرون آید و بمصداق تمام
سیاه خا نهی اهل نفاق را با تشنه قهر بسوزاند و کاشتهای اهل نفاق را بباران
رحمت تازه و خرم گرداند اللهم ارزقنا من غلیم نواله و جعلنا من المشرقین بلقاء
و وصاله و دیگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده مثل اهل بیت
من مثل کشتی نوح پیغمبر است علیه السلام کسی که بر سوار شد از طلائع طوفان
مخالفت خلاص شد و کسی که تخلف کرد در دریای قهر الهی غرق شده از راه
بالتش سویت همچو فرعون شوم گردانمش از راه آب رفته در آتش و در آتش
کند از علی بن حسین امام زین العابدین علیه السلام که روزی در مجلسی میفرمود
که ای گروه مردمان هر خاموشی که در وفکر نیست پس آن تابست و هر کلامی
که در دوزخ است پس آن پیروده است بداند و آگاه باشید که حق سبحانه و تعالی
یاد میکند جماعتی را بسبب پدران ایشان و محافظت می نماید و نگاه میدارد
با با خاندان خود یاد کرده که و کاتان ابومصالحا که خضر علیه السلام را بشارت
و حفظ احوال آن دو تیم کرده که در زمین مدفون بود بانکه تجدید آن علامت کرد
تا مال ایشان ضایع نشود زیرا که یکی از پدران ایشان سمت صلاح داشته
و از پدران بزرگوار بن رسیده است که آن صالح از پدر دهم آن دو تیم
بوده و ما خود حضرت رسول اللهم بار ما محافظت کنید از برای روح رسول الله
در حایت جانب ما را فر و مکن از یکس از هر جانب درین مجلس فغان و گریه
خواست و ابن عباس رضی الله عنه روایت کند که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
شنیدم باین دو گوش خود و آلا که با دکه میفرمود که من مثل یکد رخم که رسیده است
در بهشت و فاطمه بار آن درخت است و علی بار دهنده است و حسن و حسین
ثمره آن درخت اند و مجان اهل بیت بر کهای آن درخت حقا حقا که چنین است

و صاحب کتاب خود و سیزده حدیث روایت کرده و روایت از جابر بن عبد الله
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بهشت عشرت شقائق چهار گشت
از اهل من که تحقیق دوست میدارند ایشان را خداوند تعالی و امر فرموده مراد دوست
داشتن ایشان است اهل طالب است و حسن و حسین و مهدی صلی الله علیه و آله و سلم
کسی است که عیسی بن مریم در پی او نماز بگذارد و عمر بن ساکن گفت که من از ثابته بناتی
شنیدم که میگفت که حق تعالی فرموده که وانی لعنار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم هدی
ای الی ولایت اهل البیت علیهم السلام گفت یعنی من سرانیه امر زید ام کسی بگوید که از ثابته
توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح و زود باز پادایت باید بولایت اهل بیت علیهم
سلام بی دوستی ایشان توبه و ایمان و عمل صالح هیچ مقبول نیست **بیت** بی حبت علی بود و
بجوی بی مهر علی مایه و سودت بجوی با تکه که اگر علی امامت نبود صد قبله و محراب
سجودت بجوی و دیگر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که من شفیع چهار طایفه
در روز قیامت طایفه که گرامی دارند ذریه مرا و طایفه که عند الحاح حاجت ایشان را
روا کند و طایفه که سعی نمایند در امور ایشان و وقتی که مضطر باشند بآن امور
طایفه که دوست دارند ایشان را بدل و زبان و همچنین منقول است از کلمات دیگر
که تألیف شده و بدیلمی است که حضرت رسول فرمود که اول کسی که من شفاعت نشانی
کنم در روز قیامت از امت من اهل بیت خواهند بود پس اقرب فالاقرب احدیث
تمامه و ابن عباس روایت کند که آن حضرت فرمود که من و علی از یک درختیم و دیگر
مردم از درختهای متفرقه انس بن مالک روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ای معشر بنی عبد المطلب بهترین اهل بهشت منم و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین
و مهدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در حدیث دیگر بهترین مردمان واقع است و ثواب
کتاب میفرماید که آن حضرت تخصیص فرمود اینجاعت را بآنکه درون باقی ائمه علیهم السلام
چهره او خود است در اثبات سیادت احتیاج بدلیل و بر مانی ندارد زیرا که شنید
و لد آدم است و اما باقی ائمه سوسی مهدی بسعادت شهادت فایز شدند پس ایشان را
بر غیر ترتیب باشد و اما مهدی علیه السلام چون صاحب دولت جدید و سعادت
ستائعه خواهد بود که حق سبحانه و تعالی اعاده گرداند و بدین خود را و بغیر اقامت
دعوت او سلطنت خود را ظاهر سازد و به تشیید قوت نصرت او بر مان خود را قائم
گرداند و بلند سازد بحکم ایالت او ذکر خود را پس عجب نباشد که او بهترین مردمان
باشد و مذکر مخصوص گردد و نیز تنبیه فرموده آن حضرت بر فضل او و کائنات حق با
و اهلها و دیگر آن حضرت فرمود که ما از اهل شمیم که حق تعالی از ما زایل ساخت و ما

طاهر و باطن از ما بود و نمی آید این مسعود روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که با جماعت اهل بیت که حق تعالی اختیار کرده از برای ما آخرت را بدینا و هم از و
بر ویست که آن حضرت فرمود که دوستی آل محمد بهتر است از عبادت سالها و هر که
بر دوستی ایشان میرد بهشت داخل شود و بدین رقم گوید که پنج خیر است که هر که با
ایشان نماید معذور باشد از ترک عمل آخره یعنی عمل آخرت را بجای آورد که آن
صالح است و پسران نیکو کردار حسن معاشرت با مردم و معیشت در بلد خود کردن
یعنی بقوت لاموت قناعت کردن و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و زین
ام سلمه روایت کند از بنی علیه السلام که علی و شعیب و رستم را نزد روز
قیامت و مؤلف میفرماید که زیاده ازین در باب عترت گفته شد بر آنچه مذکور کردیم
آنرا از مطالب سوال فی مناقب آل رسول که تصنیف شیخ عالم کمال الدین محمد بن
طلحه است جزاه الله خیر او او شیخی است مشهور و فاضل است مذکور بکمال من آنست
وفات کرد و رحمه الله در سنه اربع و خمسين و ستتمه و ترفع حال او و زهد او ترک
کردن زیاده شام را و انقطاع او از دنیا و از وای او از برای مشهور و معلوم است
و محمد او قریب بوده و در حال انقطاع و از وای این کتاب را تصنیف کرده با کتاب
دایره و او از رؤساء اعیان شافعیان بود گفته است که عترت عشره است و بعضی
گفته اند که ذریت و این مرد و در آل رسول یافت میشود علیهم السلام ابا عترت
اهل نزهت و دیگران ایشان همچون اند و اما در ذریت بسبب آنکه اولاد پیت رسول اند و
ازین مجزاست که من ذریت و او و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون
و کذلک بخیر الحسین و ذریت و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین عیسی را ذریت
ابراهیم علیهما السلام مؤلف میفرماید رحمه الله که مؤید قول رسول است که صاحب
کتاب فردوس از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه روایت کرده که آن حضرت
فرمود که حق سبحانه و تعالی ذریت هر پیغمبر را در صلب او بدیده و خدای تعالی کرد
ذریت مراد صلب علی ابی طالب علیه السلام و عترت ازین محدث از عمر نقل میکند
که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که هر قومی که دست عصیان از
قبل پدرشان می باشد الا اولاد فاطمه که من عصبه و پدر ایشانم و دیگر این طایفه میگوید
ذوی القربی آنست که روایت کرده ابو الحسن علی بن احمد الواحدی و تفسیر خود بسند
عباس که من آیت قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی نازل شد پس بدینکه رسول
الله اینها چه کسانی اند که حق تعالی از فرموده ما با بموت ایشان که علی و فاطمه است و هر دو
صلوات الله علیه و ذکر خصوصیت امامت ائمه اثنی عشره علیهم السلام ابن طلحه رحمه الله میفرماید

که بقوت امامت هر یک از ایشان خص امیر المؤمنین است علیه السلام هر سه خود را
امام حسن و از و بد برادر خود امام حسین و از و بر پسر خود علی بن الحسین همچون تاج
الزمان صلوات الله علیهم و اما احکام ایشان درین عدد مخصوص پس هر کس از
علمای حنفی گفته اند بعضی دیگر بطرف تفریط فرود آورده و طرق وسطی حسن است
و من ذکر میکنم آنچه حسن است از نتائج فطن او حسن است از محاسن افکار
و زو علل و ملخص آن مذکور میگردد و در چند وجه و **وجه اول** آنکه متعلق بحرف و فقه است
و این آنست که ایمان و اسلام شنبی بر دو کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله
و هر یک ازین دو اصل دوازده حرف است و امامت فرع ایماست پس وای
که قائم با امامت دوازده امام باشند **وجه دوم** آنکه حق سبحانه و تعالی در
قرآن مجید فرموده که لقد اخذنا من ناس فی اسرائیل و ثمان منهم اثنی عشر نبیا
پس عددی که حق تعالی تعیین فرمود از جهت تقا و ائمه دوازده است پس ایما
که این امر قائم با ایشان باشد باید که دوازده باشند و در لیله العقبه که
سعت کردند آن حضرت فرمود که اخراج کنید دوازده نقیب را در میان خود
از برای من بعد و نقبای بنی اسرائیل پس این طریق گشت منبع مرغوب
عددی مرفوع مطلوب و **وجه سوم** آنکه حق سبحانه و تعالی فرمود که من قوم
موسی ائمه یدون بالحق و به بعد لون و قطعاً هم اثنی عشره اسباط پس
گردانید اسباط که هرات جانب حق اند باین عدد پس ائمه نیز که مادیان
طریق اند باید که باین عدد باشند و **وجه چهارم** آنکه مصالح متفرقه عالم حصول آن
محتاج زمان است بر دوازده ساعت و قیام مصالح عالم محتاج بائمه است
که هدایت کنند و ارشاد نمایند پس عدد ایشان را موافق گردانید و **وجه پنجم**
آنکه جهات این وجه واضح است و فخت انوار لایح و تقریر او برین وجه
که نور امامت مادی قلوب و عقولست بسوگ طریق حق همچنانکه نور سمن
قر دلیل ابصار خلایق اند بسوگ طرق و چون محل این دو نور از برای
روح اثنی عشره است من تجان محل نور ثانی که مادی بصارت نور امامت
ائمه اثنی عشره تنبیه و ارشاد شد در حدیث نبوی که زمین و آنچه بودست محمول
بر حوت و درین اشاره لطیفه و حکمت شریفه مندرج است و این آنست که
آخر محل این نور حوت است که آخر بروج است و او حامل اقبال و جودست
از انسان و حیوان و غیره آن پس آخر محال نور ثانی عشره که نور امامت است
او حامل اقبال مصالح ادیان است که عددی حاجب الزمان صلوات الله علیه

و ج ششم آنکه این وجه از جمیع وجوه اولی است از روی مساق و احلی است از روی مذاق و احلی است از روی اشتراق و احلی است بر صاحب فطنت از روی طاق و تقریر آن برین پنج است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ائمه از قریش اند و در ایشان جعفر فرموده پس در غیر ایشان وجود دیگر دو فرموده است که مقدم دارد بر قریش را و ایشان مجویند و ناسایه آورده اند که هر که ولد نصرانی است او قریش است و میانه نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده آب است پس گاه با آنحضرت را هرگز دایره شرف سازیم آنچه متصادف کرده در وجه ابایه نظر متعل میگرد و آنچه مخد بود در وجه ابایه مهدی علیه السلام منتهی میشود پس چون ثبوت رسیده که خطوط خارج از مرکز محیط متساوین پس نظر کن بعین اعتبار باد و اقرار اقدار با طهارت این اسرار از حجب استار بانوار مشکوه انکار که هر گونه جریان یافت و این مقدار کافیت از برای ذوی الالبصار و این مطلوب و حجت قاطعه نیست کسی که خواهد اظهار حق را از استار غیوب و دفع نمیکند نزاع کسی که جری است در خلاف و شقاق بر اسلوب زیر که او مستند شده با استخراج آنچه ظاهر و ادوات از مطابقت عدد بعدی و کما این معنی است از برهان که اگر قایل گوید که هر یک از آسمان و زمین و کواکب متحرکه و ایام و سهار و اقالیم مفت مفت است واجب است که امان نیز مفت باشند قایل او را نیست که مسلم دارد این را و تصدیق نماید این را از ثانی پس اعتماد در امثال این امور بر نقل است با از نبی یا از ائمه صلوات الله علیهم و اگر چه عقل اقتضای میکند که لابد است از شخصی قیام نماید با امور و مصالح مردم و دلالت کند ایشان را بطریق خیر است از مصالح و اذیای تعیین عدد معلومی نمیکند و انحصار او در عدد و در عدد و این بصریح معلوم میشود یا تاویل اگر احتیاجی تاویل باشد و آن نقول که من یافته ام درین باب آن جمله آنست که نقل کرده ام از جمیع صحیح که جامع آن حافظ ابی عبد الله بن ابی نصر بن عبد الله حمیدی است که متفق علیه است مودی از جابر بن عبد الله و دیگر از جابر بن سمره که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که خواهد بود بعد از من دوازده امیر پس از آن کلمه فرمود که من شنیدم بعد از آن پدر من گفت آن حضرت فرمود که از سید قریش باشند و در حدیث شیعه نیز این چنین وارد است ابن عیینه آمده که آن حضرت فرمود که لایزال امر مردم گذران باشد تا و الی شود ایشان را دوازده امیر که از مردان باشند بعد از آن کلمه که بر من مخفی نماند از پدر پرسیدم که چه فرمود گفت فرمود که آنها همه از قریش باشند و در روایت مسلم وارد است از حدیث سعد

و قاص که من نوشتم به جابر بن سمره و با غلام خود نافع فرستادم نزد او که خبر کن مرا بچیزی که شنیده باشی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس نوشت من که من از آن حضرت شنیدم در غیبه و در جمعه که اسلی را رجم فرمود که میفرمود لایزال این قائم باشد تا وقت قیامت در اید یا باید بر کشید و از ده خلیفه که بعد از قریش باشند و مثل این روایت کرده عافری معنی از جابر بن سمره و حصین بن عبد الرحمن هم از و در مسند احمد بن حنبل از مسروق مرویست که معاویه بن عبد الله در مسجد شسته بودیم نزد یک یکدیگر که مودی در آمد و گفت ای پسر مسعود آیا مسیح حدیث کرد پیغمبر شما بشما که بعد از و چند خلیفه خواهد بود گفت بل فرمود که عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل و ما طلب میکنیم ایشان بعد از نقل این اخبار که تعیین کنند این دوازده خلیفه را پس لابد است ایشان را یکی از دو امر یا تعیین این عددشان می باید کرد و این خود ممکن نیست زیرا که ولایه این امر از صحابه و بنی امیه و بنی عباس زیاد از پنجاه بود و نمی یامقرر و مسلمشان می باید داشت که اخبار دوازده که درین کتب مذکور است همه واهی و ضعیف و غیر صحیح است و اعتماد را نمی شاید و ما از ایشان باین قول را ضمیم و شکر ایشان میکنیم که نواید بسیار برین مرتبت با التزام بقسم ثالث نمایند که آن اقرار با ائمه اثنی عشر است از جهت انحصار آن درین اقسام ثلثه و این الزامی است زیرا که رانیز و این الزام را محض مفری اگر انصاف پیش آرند و طریق حق را از دست نگذارند و از مبارزه و عناد بگذرند حق از باطل امتیاز یافته و بر تو نور حقیقت بر دل بر منصف تافته چه امامت و خلافت ائمه اثنی عشر نزد ما مقرر چه معین شده بنصوص واضح علیه بی شایه ریب و شک و ما را در احتیاج با امامت ایشان احتیاج نیست که از کتب ایشان استنباط کنیم و باید این از کتب ایشان بواسطه آن بود تا بر ایشان حجت باشد و قبح نمیکند و فرمود و مقصود ما که ایشان ممنوع بودند از خلافت و معزول بودند از منصبی که حق سبحانه و تعالی برای ایشان اختیار فرموده و جماعتی بغیر حق آنرا از ایشان اخذ کرده باشند زیرا که تکذیب انبیا کردن و ایشان را مدخل ندادن در امور دینی که با سعوث اند قبح در نبوت ایشان نمیکند پس بواسطه عناد بعضی با بکار نقض در شرف ایشان نشود بلکه وبال و خامت عاقبت بران جماعت خواهد بود که هر عدد او بسته اند و منصوب من قبل الله را مدخل نمیدهند که غرض که ده خدا را ذلیل و سست ساخت و بقصدی برایشان اطلاق نور ایشان نمی توان کرد و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده اند که بر مؤمن نقض و ذلتی نیست در آنکه مظلوم باشد مادام که شک نیاید و در

خود و ریب نماید یقین خود و عمار را بر رضوان الله علیه در ایام صغیر میفرمود که او
 که اگر دشمن بضرب شمشیر ما را از عالم برون کند مرا آتش میزند که ما بر حقم و ایمان
 و اگر کسی درین امور تا تل نماید و طغی و داد و که حق گفت و باطل حقیقت و اما نص
 بر امامت ایشان بران و جلیست که کمال الدین بن طلحه ایراد نمود که پیغمبر صلی الله علیه
 و اله نص فرمود در باره امیر المؤمنین علیه السلام خانه در مجلس مبین خواهد شد هم از
 طریق ایشان و اما عدد یقین و عصمت ایشان ثابت شده در کتب اصول و خبر داده
 بنص جلی را بولایت او این نزد ما ثابت شده و بصحت رسیده که احتیاج بغیر و ندیم
 درین باب و ما ذکر می کنیم خبری از احوال ایشان تا برایشان حجت باشد و بسط این
 قول و مفصل این محل در اخبار صاحب امر صلوات الله علیه سمت ذکر خواهد یافت
 الله تعالی **و کرامیر المؤمنین و امام المتقین علیه الصلوٰۃ و السلام** مدائمه آن حضرت صلوات
 الله علیه بکرمه معظمه در خانه کعبه متولد شده در روز جمعه سیزدهم ماه رجب الحرج بعد از
 عام الفیل بسالی و غیر آن حضرت دیگر در کعبه متولد شده پیش از و نه بعد از
 و این فضیلت و شرفی است که حق سبحانه و تعالی مخصوص او کرده اند از جمله اعلام
 و اعتدای مکان آن حضرت و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف و او
 بمنزلت باور رسول الله بود که آن حضرت را در کمار کفنی و تربیت کردی و از سابقان
 مؤمنات است و هجرت کرد با پیغمبر مدینه و کفنی فرمود پیغمبر او را بر پاهن مبارک که از
 حرارت زمین محفوظ ماند و ساد و در قرا و افکند تا از شدن قبر امین کرد و دو کفین
 فرمود او را بولایت امیر المؤمنین و خدا با ندون قبر رفت و لحده کند و خاک برون میخیزد
 و چون محمد تمام فرمود در اینجا حسیب و بعد از آن و عا فرمود که الله الذی یحب بیت
 و یوحی لاموت اغفر لاتی فاطمه بنت اسد و لقنها حجتها و وسیع علمها مدخلها بحق
 بنیک محمد و آل الانبیاء الذین من قبلی فانک ارحم الراحمین و امیر المؤمنین علیه السلام
 اول هاشمی بود که از دو هاشمی بوجود آمد یکی ابوطالب و دیگری فاطمه بنت اسد و بعضی
 گفته اند در حال تولد آن حضرت بیست و هشت سال از عام الفیل گذشته بود اما نزد
 ما اول اصح است این مفادنی فقیه مالکی روایت کند از علی بن حسین علیهما السلام که
 باز یارت پدر بزرگوار امام حسین رفته بودم و در اینجا زمان بسیار بطواف آمده
 بودند یکی از ایشان بجان من آمد گفتیم که کیستی گفت زبیده بنت عجلان از بنی ساعد
 کشم نزد تو مسیح خبری هست از حکایات و روایات که برای ما بگوئی گفت بلی و الله
 که حدیث کردیم ام عماره بنت عباد بن فضله بن مالک بن عجلان ساعدی که ما
 یک روزی در مکه در میان زمان عرب شسته بودیم که ابوطالب پیداشد بغایت خیرین و عین پریدیم

که حجت گفت که فاطمه بنت اسد بدو را دان است و بسلم دارد من برای آن میگویم
 دست مرا گرفت و بخانه کعبه برد و گفت اینجا نشین با و اسم حق تعالی درین حالت او را
 حمل وضع شد و او را در آن خلاص یافت و فرزندش آورد و بغایت سرور و نور و رسی
 پاک و پاکیزه که بر بیاسی روی و موسی او ندیدم و او را علی نام نهادند و پیغمبر آمده او را
 برداشت و بمنزل او برد بعد از آن امام زین العابدین علیه السلام فرمود که و الله
 هرگز سخنی ازین بهتر و با ذوق تر نشنیدم و در کتاب بشایر مصطفی آورده که مرثیه از
 زبیدین قصه که او گفت من ششست نودم با عباس بن عبد المطلب و حاجتی از بنی عبد
 المطلبی در برابر خانه کعبه که آمد فاطمه بنت اسد ما در امیر المؤمنین علیه السلام که با فاطمه
 بود و نه ماه از حمل او گذشته تا که از طلق و علامت زادن بروی ظاهر شد و
 مجال بیرون رفتن از مسجدش نماز گفت با خدا یامن ایمان دارم تو دایم از پیش
 تو نماز رسیده از رسل دکت و تصدیق کلام جد خودم اگر قسم خصل الله علیه السلام
 میکنم که این خانه را با گرد و بس بحق بانی این خانه و بحق مولودی که در شکم منست که این امر را
 بر من آسان کردانی زبیدین قصه میگوید که دیدم دیوار پشت خانه شق شد و فاطمه
 بنت اسد با ندون رفت و از چشم ما غایب شد و باز دیوار خانه بحال اول باز آمد
 پس ما خواستیم که قفل در خانه کشایم و جبهه تو انستیم کثود و انستیم که خدا تعالی
 درین سری و حکمتی است دست بدستیم تا روز چهارم دیدیم که از اینجا بیرون آمد امیر
 المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را بر روی دست مثل دانه دروارید میگفت
 که مرا فیصلت بر دیگر زمان زرا که اسبیه بنت خراجم عبادت کرد و خدا را در وضعی
 که حق تعالی دوست میدارد که او را اینجا عبادت کند مگر بر سبیل اضطراب و هم
 بنت عمران درخت خرمای خشک را جنباند و در وقت ولادت تا از آن خرمای
 تر و تازه خورد و من در حرم تو که بیت الله است در رفتم و از شمار حجت از راق
 آنرا خودم و چون خواستیم که بیرون آیم ما قفی آورد و او که ای فاطمه او را علی نام
 کن که او علی خالی است و بلند مرتبه است و خدای که علی اعلی است میفرماید که من نام
 او را از نام خود مشتق ساختم و با جلاق خود امتحاق کرد و اندم تو واقف ساختم او را
 بر خواص علوم خود و او از کمین است که تا نزد خانه کعبه بنگذ و در روز غایب
 و بر پشت خانه من آرد و آن کوته و تقدیس و تجید مرا بر زبان را ند پس خوش حال
 گشتی که او را دوست دارد و اطلاع نماید و ای بر کسی که او را دشمن دارد و عصیان
 او و زدن این خبر بجزیرت خیر البشر خیرت بغایت شادمان گشت و در آن
 وقت آن حضرت سی سال داشت و رسول الله بسیار او را دوست داشتی و مید

او را نزد کت فراش خود نهادی و در وقت جنبانیدی و شیر و شربت و حلقش بختی
 و او را شستنی و او را انواع نوازش فرمودی که اطفال را خوش آید و بر سینه و
 دوش خود نشاندی و اکثر تریش فرمودی و دایم گفتی که این برادر و ولی و ناصر و
 ذخیره و پشت پناه و داماد و زوج کریمه و امین بروصیت و خلفه منست
 رسول الله اکثر اوقات او را بر دوش مبارک نشاندی و بگرد و کوه و کوه های مکه
 و شهاب و دوهای اینجا کردانیدی صلی الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین و بگوید
 که این اعرابی گفت که فاطمه بنت اسد را اول اسد نام کرده بود از جهت احیای نام پدر
 اما چون ابوطالب آمد و اعلی تسمیه کرد و آن حضرت اول آن جماعت بود از اهل
 بیت و صحابه که تصدیق قول حق و کلام نبی فرموده و اول آنکه چون دعوت کرد و سلام
 اجابت نموده همیشه نصرت دین و جهاد مشرکین میکرد و شترانش را ذوق می نمود از
 اهل ایمان و میکشت اهل زیغ و طغیان و بود تا شتر عدل و حسان و مومنین معالک کتاب
 و سنت آن حضرت بود و بعد از بعثت بیست و سه سال یا رسول الله بود و سیزده
 سال از آن در که بآن حضرت مقام داشت قبل از هجرت و در جمیع محن و فتن با رسول
 الله شریک و سهیم بود بان جنایاتی قریش مایه بود و تحمل می نمود و ده سال دیگر بعد از
 هجرت بمدينه با حضرت مقام کرد و بذوالنقار دفع وضع کفار می نمود و در هر موقع
 مشاهد حاضر بود با ثبوت قدم اگر چه اقدام دیگران لغزان بود تا آنکه روح اطیاع در
 اعلای عیلم مقام ساخت و در آن وقت شقت و سه سال داشت و اختلاف افتاد
 در میان امت بعد از وفات رسول در باب خلافت پس گروه آن حضرت که سمری نامی
 بودند و سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و خزیمه بن ثابت و الشهادتین و ابوالانوار
 انصاری و جابر بن عبد الله و ابوسعید خدری و امثال ایشان از جمله مهاجرین و انصار
 که خلیفه بعد از رسول الله امیر المؤمنین است صلوات الله علیه زیرا که جامع جمیع صفات
 فضل و کمال است و خصایصی که در وقت میشود در غیر او نیست از سبقت اسلام
 معرفت احکام و سعی و جهد در جهاد و بلوغ غایت قصوی در زهد و ورع و صلاح و آنچه
 بود و او را از حق قوی باز نفع الهی برین وارد است مثل انما اولیکم الله و رسوله و
 الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون و این آیت و انی هدایت
 باجماع امت در شان آن حضرت سمت نزول یافته در وقتی که در نماز از کثرت بیاض داد
 پس چون چنین است و ولایتی که مرا و اولی مقربانست ثابت است درین آیت از برای
 خدای و رسول او پس برای امیر المؤمنین نیز ثابت خواهد بود بنص قرآن و بقول پیغمبر صلی
 علیه و آله در یوم الدار که جمیع نبی عبد المطلب جمع بودند و غیر ایشان اینجا بود حضرت رسول

در میان آن جمع فرمود که هر که مرا معاونت نماید و مدد کند برین امر او برادر و
 و وزیر و وارث و خلیفه منست در میان شما بعد از من حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام میفرماید که من از همه آنها کوچکتر بودم لبالب و ضعیف تر از روی
 جسته و بصرو ساق بر خواستم و کفتم معاون و مدد تو درین امر منم و این
 در استخلاف و این خبر طبری و ابن اثیر حرزی این حدیث را آورده اند
 بالفاظ متقاربه و در غیر هم فرمود که منستم من اولی بمؤمنان از نفسهای
 ایشان همه گفتند علی آن حضرت فرمود که من گفتم مولاه فعلی مولای خلیفه
 مذکور شد و این حدیث متضمن علیه است پس واجب باشد او را از ولایت
 آنچه واجب بود پیغمبر را و این نص ظاهر جلی است اگر بعضی حلی حرکت نیاید
 و در وقت توجه بجانب تنبک فرمود که انت منی بمنزلهت هرون من موسی
 الا انه لا نبی بعدی تو از من بمنزلهت هرون من موسی الا انت که بعد از من
 پیغمبری نخواهد بود یعنی اگر می بود تو می بودی و این حدیث نیز در صحاح است
 مسند احمد بن حنبل نیز منقولست بچند طریق پس ثابت باشد وزارت او از
 برای رسول و قیام هر چه هرون بان اقدام نموده الا نبوت را که استثنای فرمود
 چنانچه قرآن از آن مجزاست که و اجعل لی وزیرا من اهل بیوتی اخی اشدد
 و اشر که فی امری و در استخلاف فرمود که اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع کل
 المفسدین پس خلافت او ثابت شد بحکم تنزیل و هر چه از برای هرون است
 بود آن حضرت از برای او مقرر کرد و غیر نبوت و او را خلیفه خود ساخت که
 پشت او باو محکم شود و قیام باو در دین نماید که دین استقامت بد اکتد و این
 درین بسیار مذکور خواهد شد بتقریب و امامت او بعد از نبی سی سال بود از
 آن جمله بیست و چهار سال و چند ماه ممنوع بود از تصرف که بتقریب و مدارا
 میفرمود بواسطه قلت انصار و مصلحت چنانچه در نهج البلاغه مذکور است
 که فقطفت از ثانی بن ان اصول بید جازا و اصیر علی طحیة عیسی یعنی من در
 ایستادم و فکر میکردم در میان دو امر مانده ام که بدست بریده که گنایه از عدم
 ماصر است یا آنکه صبر کنم برین ظلمت پر و خشت که راه به برون نمیرود و پنج سال
 چند ماه و دگر مشغول بود بجهاد منافقین از ماکشین و فاسطین و مار قین که اول جنگ
 جلی است که باطلحه و زبیر کرد و دوم جنگ صفین است که معاویه غاویه کرد
 و سوم جنگ نهروان است که خوارج کرد و تفصل آن مذکور خواهد شد
 الله تعالی چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که سیزده سال در مکه ممنوع بود

از احکام نبوت و خایف و محسوس و مایه که اصلا ممکن از جهاد کفره و دفع شره
از مومنان نبود و بعد از هجرت که ممکن شده بجاد کفار پرداخت و بجهاد
ایشان را پرداخت **در کتب حضرت امیرالمومنین علیه السلام قبل بدراو**
ابو الحسن علی بن ابی طالب و ابوطالب عبد مناف نام داشتند و کنیت ابوطالب
بود پس عبدالمطلب است که نام شیشه احمد بود و کنیتش ابوالمحارث و نسب آنحضرت
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهم میرسد و آن از پیش مذکور شد
و ابوطالب را چهار پسر بود طالب و عقیل و جعفر و امیرالمومنین و هر یک از ایشان
بده سال بزرگتر از آن دیگری بترتیب و طالب را عقب بنود و یکده ختر که نام
ثانی است که نام او فاخته بوده و مادر همه فاطمه بنت اسد است و این را ضیاء
الدین ابوالمؤید موفقی بن احمد انوار زمی رحمة الله در کتاب مناقب ذکر کرده
و ابوالمؤید این ابیات را در کتب آنحضرت علیه السلام فرموده **العرب بنسب المطهر**
بین انساب لوری **کاشمش بن کواکب الانساب** و الشمس اذا طلعت فقامت
و لا تغیب فی نقاب حجاب یعنی این نب پاکیزه که در میان انساب حقایق طوفا
مثل آفتاب عالم است در میان کواکب انساب و شمس چون طالع شد سس نمی ماند از
کواکب الا که غایت شود و متواری کرد و در نقاب حجاب و نیز او آورده که من
را یافته بخت راجح که نصرتی در مخرج امیرالمومنین است گفته و آن اینست **البر علی امیر**
المومنین صریحه و ما سواه فی اختلافه مطع **لا اله الا الله و لا اله الا الله**
تقدم فی الفضائل اجمع **و لو کنت ایهوی ملة غیر ملة** **ما کنت الا نبیلا الشیخ**
یعنی امیرالمومنین علی علیه السلام محبت قاطعات و غیر از آن حضرت بعد از پیغمبری
دیگر در خلافت باید که طمع نکند که مرکز دایره خلافت آن حضرتت و مراور است
نسب عالی و در اسلام و تصدیق قول نبی از همه سابق است و جمیع فضایل در جمیع
و اگر می بودم من که دوست میداشتم و اختیار میکردم ملتی را غیر ملت خودی
بودم مگر مسلمانی که از شیعه آن حضرت می بودم من شیعه و مؤلف همه الله
فرماید که نقل کردم از کتاب موالید ائمه علیهم السلام که تصنیف ابن خثاب است
و بخط ابن وضاح که امیرالمومنین علیه السلام در وقت رحلت شصت و پنج ساله بود
و چهل سال از هجرت گذشته بود و در محل نزول وحی به نبی دوازده ساله بود و
اقامت فرمود با نبی صلی الله علیه و آله و سلم و یکده سال بعد از آن هجرت
کرد بدین شهر و اقامت نمود با آنحضرت ده سال و بعد از آن سی سال دیگر زندگانی
فرمود در شب جمعه مبارک قرار انتقال نمود و قبر مبارکش در غری است و کنیتش

ابو الحسن ابوجحین لقبش سید الوصیین و قایم العز المجلین و امیرالمومنین و صدق اکبر و
اعظم و سیم انار و وصی و جدر و ابوتراب پس نظر اعتبار درین کتاب بکار دو مضمین
و کتاب او از اعیان اصحاب احمد حنبل اند و اعتراف کردند که صدق اکبر و فاروق
اعظم آن حضرت است و حال آنکه غیر او را بر تفضیل میکنند که مراتب و انجم حجه
از مراتب آن حضرت فرودتر است و خود میگویند که آن حضرت اکبر و عظم است این
امریت عجیب و صورتیت غریب **در کتب آن حضرت صلوات الله علیه**
آن حضرت ابو الحسن ابوجحین میخوانند و امام حسین علیه السلام در آن وقت مرابو الحسن و
رسول الله در مدینه بودند و آن حضرت رحلت فرمود و مراهر کس به پدر خود بخواند و
نقل کردم از کتاب از کتاب خوارزمی نیز آنچه نقل نمودم از کتاب مناقب ابن مردود
از جابر رضی الله عنه گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیز را مانند پیش از وفا
آن حضرت که میفرمود یا امیرالمومنین علیه السلام که سلام بر تو ای پدر رحمان من و
میکنم و در میان بوستان من که در دنیا ایشان را غریز داری و نظر رحمت بحال ایشان
کامی که اندکی مانده که دور کن تو شکسته شود و نگاه من حق سبحانه و تعالی را بر تو خلیفه
مسیارم که حفظ تو نماید چون پیغمبر رحلت فرمود آن حضرت گفت که یکی از دور کنی که
پیغمبر فرموده بود مرا این بود که شکست و بعد از آن که حضرت فاطمه نیز وفات یافت آن
حضرت فرمود که رکنی دیگر این بود و نقل کردم از مناقب خوارزمی روایت کرده سبیل
بن سعد که او گفت که مردی از آل مروان که عامل مدینه بود مرا طلب کرد و بنا بر گفتن
تمدد نمود من ابا کردم و قول نمودم پس آن ملعون گفت که یا ابوتراب را یا سزا
مکوی من کفتم معاذ الله بنود اسمی مرا علی را که دوست تر باشد ز او و ابوتراب آن
حضرت فرج میفرمود که سر که او را باین نام میخواند گفت بچه سبب او را ابوتراب می
گفت گفتم بواسطه آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مکرری اند خانه فاطمه علیها
السلام و امیرالمومنین را در آن خانه یافت رسید که ای فاطمه میر عم تو کجاست گفت
میان من و او صورتی واقع شد غضب کرده فرمود نزد من قیلوله نکرد پس حضرت رسول
شخصی را فرستاد تا به پند که آن حضرت کجاست رفت و باز گشت و گفت یا رسول
الله در مسجد خواب کرده است حضرت رسول مسجد درآمد و دید که خواب کرده مدتی
مبارکش از دو شش افتاده و خاک بر سر و روی مبارکش مال میکرد و میفرمود که برخیز
ای ابوتراب و این را بگرد فرمود و ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری و ابوجحین سلم
ججاج نیشابوری نیز این را آورده و در مناقب خوارزمی از ابن عباس روایت میکنند که
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مواعات و برادری گرفت و هر دو کس را میان

مهاجره و انصار از اصحاب و دو موافقات نفرو دایر المومنین را هیچ یک از آنها انحضرت
 پیرون رفت تا رسید بحدولی که در زمین اینجا بود دست مبارک زیر سر نهاد و خواب کرد
 باد زوی مبارک او را غبار آلود ساخت و پیغمبر و طلب بود تا او را اینجا یافت گوشه
 پای مبارک نهاد و گفت برخیز صلاح دیدی که ابوتراب باشی ایابر من غضب کردی که
 راوری که قسم میان مهاجره و انصار کرشم میان تو و یکی از آنها ایاتو را ضعیفی گشتی که گشتی
 بمن بنزد نهروان از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و بدان و آگاه باش
 که هر که دوست دارد و ترا ایمان بگرداند و درمی آید و بایمان از همه نجاتها اعم میگردد
 و هر که دشمن دارد و ترا حق سبحانه و تعالی بیزاند او را مردن زمان جا بلت یعنی کاد براند
 او را حساب کرده شود و بعل خودش در اسلام این ابیات را عباس فرموده و قتی که مردم
 با یو بگریخت کردند و مدح امیر المومنین علیه السلام **العربی** ما كنت اخب ان الامر
 مسخر من عن يميني ثم منها عن يميني حسن ليس اول من صلى بقلبتكم واعلم الناس بالانار
 والسنن واقرب الناس عهدا لبيتي ومن جبرئيل عزاه في الغسل والكفن ومن فيه
 ما في جميع الناس كلهم وليس في الناس باقية من حسن ما ذی الذی روکم عنه فعرفه
 ما ان بعتکم من اول الفتن یعنی بنودم من که پنداشته باشم از خلافت منصرف شد
 از نبی باشم یا از ایشان از ابی الحسن که امیر المومنین است ایابود آن حضرت اول انکسی
 که بقبله شان نماز گذارد و اعلم مردم بنود باخار و احادیث و سنن بلکه در همه فن و اقرب
 مردم بنود از روی عهد پیغمبر و او انکس بود که جبرئیل او را مدد میکرد و در غسل و کفن
 اینها همه بود آن حضرت انکسی است که در جمیع فضایل که در همه مردم است و نیت در مردم
 آنچه در دست از حسن اخلاق چه چیز شمارا باز داشت از متابعت او و حال انکه شمارا
 او را می شناختد بعلم و حلم و حسب و نسب انیک تحقیق که بخت شما از اول فتنها
 که روی مردم آورده و القاب آن حضرت امیر المومنین است و یعسوب الدین و المسلمین
 و ممر الشریک و المشرکین و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین و مولی المومنین و
 شیه نرون و المرتضی و نفس الرسول و اخوه و زوج البتول و سیف الله الملول
 و البوسطین و امیر البرره و قاتل الفجره و قسیم الحجه و القار و صاحب اللواء و سید العرب
 و خاضع البعل و کشاف الکرب و الصدیق الاکبر و ابو الریحانین و ذو القترین و الهام
 و الفارق و الداعی و الشاهد و باب المدینه و بضعه البلد و القوی و الوصی و قاضی
 دین الرسول و منجز عهد و ابو المود و خوارزمی در القاب آن حضرت تسع فرماید که
 امیر المومنین و یعسوب المسلمین و غره المهاجرین و صفوت الهاشمین و قاتل الکافرین و
 الناکثین و القاسطین و المارقین که از غیر فرار جدا سازنده قنار مریدی عدو و غار

صنو جعفر طایر قسم جنت و نار مرکب چشمانده جیش جبار زنده و جوه زر سنج و سفید
 بید اختصار ابوترابی که مالنده روهای بلان است بر خاک ندالت و جوامدی
 که رساننده طعن کسان است برشت و پهلوی عدوی بی مکت جواد که
 جود او از حد حساب بیرون است و مطعی که طعام او از مرچه کوی افزونست
 حلال جمیع مشکلات بجواب صواب و جواب ده تمام معطلات بقانون اذنا
 که رساننده لشکرهای خون اشام شکننده اصنام در پست احرام کسانده باب
 نیت شرف در محراب نزدست ابواب جمیع اصحاب مشغوف بجمع طاعات
 موصوت احسن مراعات روز و جمل روز شمس از برای اجلال او نزد طفل کعبه
 از عصرت شجاع سهل و جبل زوج قبول عذرا فاطمه زهرا ندل اعدا انوار
 اخطب خطا قده و اهل کس امام ائمه اقیما شهیدای شهید اشرا اهل بطحا
 ز کین سازنده معرکه کجی اعدا خالی سازنده یدعت را از صفرا و جبرلی
 فرزند شانه اجمالت کفره شکافنده فرقه های مخیره مقوی اعضا و برره
 بالادست پست شجره بیرون کننده عیون سحر روشن کننده زمین و زمان
 ستراننده امن و امان نصب کننده الویه و رایات ابد ازنده سراندار
 حمله غزوات حمیت بدعت محی سنت کاتب جواز اهل جنت سید عرب منظر
 محب مخصوص با شرف نسبت با شعی الام و الالب افصح فصحا اهل خطب
 رسول در روز مبارک با عد مساعده در روز مصاوله خطیب منبر سلونی و روز
 مقاوله صاحب منبر رسول الله راز کوی و لکن انداخته و اسطر قلاوه نبوت
 ملتقی شرف ابوه نقطه دایره مروت محیط بحر سخاوت سرآمد معرکه شجاعت
 وارث علم رسالت و نبوت حصن حصین خلیفه امین اعلم اهل روی زمین رسول
 امین و منین رفته بر مرقعه زنده تا غایت شرمندگی از وورنده دنیا را تمام
 از پیش خود رانده و فرست بر و رانده در دعه زهر نوع کلام با لباس زبان
 معجزه ناسفته در شب غار در خوابگاه پیغمبر خفته اخو رسول الله و ابن عمه و شاف
 کوبه و غمه و مسامحه فی طبعه و ربه بعضه بعضا البتول و ولده و ولد الرسول همون
 رسول الله و مومنه و مومنه و محبه و عظمه و عظمه و عظمه و عظمه و سلمه و سلمه و حربه و حربه
 و فرقه فرقه و بخبره بخبره و فرقه و فرقه و جده جده و جده جده و جده جده و جده جده
 از بخور فضایل اوست و ریاض توحید و عدل از باین خطب و رسائل اوست
 شیرین مردمی کان نجا و جوامدی مفتاح خزان رحمت مصباح لیالی ظلمت جبر
 عقول رابطه و صل شمس ضعی قمرام قری مبشر با عظم بصری مطلق دنیا و آخری

بر او لی مستند فتوی مشوی تقوی نظیر مرون من موسی مولی هر مولی شد بد قوی سالی
طریقت مثل معصوم بعروۃ و ثقی فتی اخو الفتی مکرم بر نزول ایل اتی معزز بود و انما
اشجع هر سوار فضایل از خورده ریزه قلم اوست انعام عایش بهمه اهل عالم رسیده
اعلام تمتش تا ایوان کیوان کشیده او محارب کفره فخره است بنص تنزیل و جود
تاویل و او بیشتر بشارت منصور من نصر است نزد هر کسیر و جلیل و او آن ریح
شانی است که مذکور است در توریه و انجیل بر مؤمنان رحیم است و بر دوستان
حکیم هو العلی الوصی الوالی الهاشمتی المدنی الابطحی الطحانی الرضی المرضی الصفی الوفی
او انکس است که حقایق یقین در جبین مبین او پود است و هر چه در مدایج و مناقب او
گویای از آن بر تر و اعلاست پس درین مقام اعتراف بجز و است اللهم صلی و سلم علیه
و ذکر در صفت آن حضرت ابوالموتد حواری رحمته الله روایت میکند از ابی اسحق
که او گفت که من امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم که موسی سر و لجه مبارکش سفید شده
بود و مژدی بود میان بالاشکم دار و این منده گوید که کندم کون بود چشمهای مبارکش
که آن کشتاد و شکم دار بود و مایل بکوتاهی و رایت سجده اعتدال موسی سر و پیشانی
سفید شده بود و زیاده کرده محمد بن حبیب بغدادی که صاحب بحر کسیر است در صفت
آن حضرت که آدم اللدن خوب صورت درشت استخوان بود و مشهور با نزع الطین
اما در صورت انزع کسی را میگویند که دو جانب جبهه او بی موی باشد و بطین کسی را
که شکم دار باشد آن حضرت آنچنان بوده و اما بحسب معنی نزع بمعنی اشتیاق آمده
و بمعنی کندن خدی از جای و آن حضرت متصف باین دو معنی است زیرا که خود را
کنده است از جمیع ماضی و سیئات از جهة اشتیاق با کتاب اشق طلعحات و سیئات
و مقلب ببطین بحسب معنی است که آن حضرت مملوت از غلوم بعضی را اظهار فرمود
یوفی مراد هر کس که بعد عای خود برسد و طریق حق یقین از آن معلوم میکند آنچه
ظاهر میشود از علوم آن حضرت اشهر است از روز نورانی در ظهور و سیر از با و شرقی
در عبور و اما علوم باطنی آن حضرت اشهر است فهم کسی بان نرسیده لهذا میفرمود که
اندر ارج اندام علوم فرموده ام و در کانون سینه خود که اگر لب بان بکلام مضطرب
شنوید و بکنه آن نرسیده مثل ریسائی که در چاه پی پائین فرو کند و کند که به تیر آن رسد
و بطرز و همچون آن ریسان میلرزید و آنچه عز محمدت در صفت آن حضرت آورده
در وقتی که بدر الدین لؤلؤ صاحب موصی از و طلب نموده بود اینست که آن حضرت
قامت میانه بالا بود و در میان خردمان و چشمهای مبارکش سیاه بود باک دکی و پوی
داشت در صورت مثل کردن ابرق نقره و در بلندی و سفیدی و بد و طرف پیش مبارکش

موی نداشت و محاسن مبارکش پر موی بود در نرمی مثل حریر و باروی مبارکش از
ساعتی نیز نمیشد کردن و اگر بکف مبارکش دست کسی مگرفت و او را قوت و توانایی
آن نبود که از و جدا سازد و در هر معرکه دلیری بودی و همه ملان زبون قوت
شجاعت او بودند و در هر جای که با کسی برخورد کردی بر و منصور شدی و گفت معاویه
غایب به نظر ابن حمزه که وصف کن علی را با آنچه میدانی خزا گفت مرا معاف دار
او در مبارزه افزون و که البته در وصف او چیزی بگوی گفت چون لابد است
که او غایت مقاصد و مارب مردم بود قوت ظاهر و باطن او بکمال بود سخن او فصل
بود در قضایا و حکم او عدل در میان برابا علوم منفر بود از خواب او و حکم شست
بود از نواحی او روی از دینی و زینت او کرده پس بود و روی طاعت و در
باو حش بطاعت حق آورد و داشت بسیار از دیده مبارکش ریختی و فکر بی شمار
در امور اخروی فرمودی از لباس آنچه درشت تر بودی پوشیدی و از طعام
آنچه غلیظ تر بود نوشیدی و در میان ما مثل یکی رزما زندگانی کردی سرچشمی پر
سیکف بهر جا که می پیلیدیم می آمد و با وجود این و اندک نزدیک بود که از جبهه
بسیب آن حضرت با او تکلم توانیم کردن تعظیم اهل دین میفرمود و رعایت فقرا و سائلین
می نمود و چکس از و نمیدانستند خدای گواست که من آن حضرت را دیدم و بعضی
مواقف وقتی که شب نقاب حجاب را فرو گذاشته بود و در نجوم بر روی افلاک
ظاهر گشته که محاسن مبارکش در دست گرفته و سر تسلیم در پیش انداخته و می خند
مثل مرد سقیم و از اشک چشم دامن خود را پر ساخته و فرمودی که یا دنیاغیر
غیری ای دنیا غیر مرا فریب ده که غرض تو بر من و تشوق تو بر جانب من
هیات هیات از محالات است که من بتو میل کنم که ترا سه طلاق باین
گفته ام که در رجعت نیست که عمر تو مصیبت دختر کسر و عیش تو حقیق
آه از قلت زاد از برای سفر آخرت و راه پر و حش معاویه را ازین
سخنان آب از چشم بی شرمش روان گشت و گفت رحم الله ابا الحسن
و اندک چنین است و گفت ای خزار چگونه است خزن و اند و می که از جهة
او واری گفت مثل خزن و اند و کسی که ولد مهربان این کس را در کنار او
بقبل از ند پس او سرگز از کریمه خالی نباشد و خزن او سنگین نیاید **و ذکر در**
که در مردم آن حضرت را علیه السلام از سعد بن مصیب روایت است که
عثمان بقبل آمده رخت بدار انحر اکشد مردم جمعیت کرده بکجه امیر المؤمنین
علیه السلام را آمدند و گفتند یا امیر المؤمنین دست مبارکش دراز کن تا با تو بچست

کنیم که خلاق را لا بدست از امیری فرمود که من این از شما قبول ندارم این سخن اهل بدر
 هرگاه که ایشان بایند و این را رضی باشند من قبول کنم که هر که با رضای ایشان
 باشد او خلیفه است پس از اهل بدر مجلس نمایند که نماید و گفتند ما کسی بهتر از توئی
 و این منصب خلافت پس دست مبارک دراز کن تا بیعت کنیم آن حضرت فرمود
 که طحله و زبیر کجا بنده طحله فی الحال پیش آمد و اول او بیعت کرد و دست آن حضرت
 و انگشتان او شل بود آن حضرت ازین فال بد گرفت فرمود که که او نقص
 عهد خواهد کرد و بعد از آن زبیر و سعد و جمیع اصحاب بیعت کردند و دست
 آن حضرت صلوات الله علیه و از اسود بن یزید یحیی روایت کند که چون بیعت
 کردند اصحاب نزد نبیر رسول الله دست آن حضرت صلوات الله علیه را خیمه
 بن ثابت انصاری در پیش استاده بود آیات را انشا کرد **والعصره** اذ انحن باعینا
 علینا حسنا ابو حسن متخاف من الفتن و جدناه اول الناس الناس ان و ما فهم
 بعض الذی فیه من حسن اطب قریش الکتاب الحسن فان قریشا ما تشق غارة
 اذ ابا جریما علی الضمن البدن و فیه الذی فهم من خیر کلک و ما فهم بعض الذی فیه من
 یعنی ما بیعت کردیم امیر المؤمنین علی علیه السلام ما بیعتی و پسند است ما ابو الحسن
 از آنچه می رسیدم از فتن و ما یافتیم او را اولی و اشرف مردمان بر دمان بدستی
 که آن حضرت اعلم قریش است کتاب الهی و نبی رسالت پایی و بدستی که قریش
 نمی تواند شکافت جبار کن او را دقتی که در جبری و در او را در روزی که بر آن است
 و اگر چه از تعب سفر لا غرما شد که بر آن سوار است و در موجود است هر چه در ایشان
 در جمیع حسنات و خیرات و صفات مرضیه و اخلاق پسندیده و آنچه در ایشان
 حاصل است اندکی از حسن اخلاق آن حضرت صلوات الله علیه **و اگر چه بستی آن**
حضرت تصدیق نبوت و حسن مبارکش در آن صلوات الله علیه ابوالموید رحمه الله
 روایت میکند از محمد بن اسحق که از مردمان اول کسی که تصدیق نبوت حضرت سالت کرد
 امیر المؤمنین علی بود صلوات الله علیه و آنچه از جانب حق تعالی بوی آمده بود و در آن
 وقت ده سال از عمر آن حضرت گذشته بود و از جمله نعمتها که حق جل و علا بوی از لای
 فرموده بود آن بود که آن حضرت در کنار حضرت رسول تربت یافت و پنجاهان بود
 که در میان قریش در آن اوقات نگی و نخی و قوی یافت بواسطه خشک سال و ابو طالب
 عیال مند بود و عباس غنی و مالدار رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بعزم خود ای عباس
 برادر ترا عیال بسیار شده و در میان مردم نخی تمام روی نموده که مشاهده می کنی
 بروید و بعضی را از عیال بر تو تخفیف کند و آن حضرت نیز فرمود با عباس نزد ابو طالب

28
 و این اتماس نمودند ابو طالب گفت عقیل را نزد من بگذارید و باقی هر که ام می را اختیار
 نمایند آن حضرت امیر المؤمنین را اختیار فرمود و عباس جعفر را و محمد بن امیر المؤمنین
 با آن حضرت بودند و اما او مبعوث شد به نبوت همان لحظه تصدیق او فرمود و هنوز
 کسی از مردمان از آن خبر نیافته بود و از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت است
 که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود که اول کسی بر کنار عرض
 بر من وارد شود در روز قیامت علی بن ابی طالب خواهد بود زیرا که اول کسی
 که تصدیق من کرد او بود و از ابن عباس مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
 هفت سال ملائکه عالم بالا صلوات فرستادند بر من و بر علی علیه السلام پسید
 که در کدام وقت بود فرمود که در آن وقت نبود با من غیر او از مردمان در قیامت
 خوارزمی وارد است که ملائکه هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند زیرا که
 مرتفع شد شهادت ان لا اله الا الله بجا آن مکر از من و علی و در خطای
 طبری آمده که مکر از و از من و در کتاب بوقت مذکور است که ابو عمر زاهد
 روایت کرده از لیلی عمار که او گفت که من زنی بودم که با پیغمبر صلی الله علیه
 و آله بیرون میرفتم در غزوات که اگر کسی را جراحتی باشد من از او اندک کنم چون
 وقت جنگ حمل شد من با امیر المؤمنین رفتم چون از جنگ فارغ شد شبگاه رفتم
 و زینب بنت جحش که حرم رسول بود و کفتم حدیث کن از برای من که هیچ چیز از پیغمبر
 شنیده در باب این مرد که امیر المؤمنین است علیه السلام گفت بی یکر و ز رفتم رسول
 صلی الله علیه و آله و او وعایشه بر فراش بودند و بر ایشان قطیفه بود که در دو پیچیده
 بودند امیر المؤمنین اینجا بر سر پای مبارک نشسته بود و نگاه رسول الله فرمود که این
 اول آن مردمانست که بمن ایمان آورد که در روز قیامت بمن ملاقات کنند و آخر
 مردمانست مرا از روی عهد در وقت موت و خوارزمی رحمه الله از ابن عباس
 رضوان الله علیه روایت کند که امیر المؤمنین علیه السلام در وقت مخالفت قوم
 در روی مردمان نظر میکرد و میفرمود که من برادر رسول اندام و وزیر او و تحقیق
 شما میدانید که من اول شما بودم تصدیق قول حق تعالی و ایمان آوردن بر رسول
 او و شما بعد از من اندک اندک در آمدید با سلام و حال آنکه من ابن عم این رسول
 و برادر و شریک و سهم او در لب و پدر فرزندان و زوج فرزندان و بنو اویم
 که سینه فتنه و عالمیان است و نیز میدانید یقین که در هیچ غزوه یا رسول الله
 بیرون رفتم که فرار کرده باز گشته باشم و دوستان شما بودم بسوی او و در وقت
 و اقامه ای که بر من داشت با شما داشت داشت و اسب و اسب شما بودم و شما نیز

در روی دشمن و ایشان را از زمین مذلت و هلاکت انداختن و شما خود دیدید که مرا
با سوره برات و ستاد بجانب مکه و در روز غدیر خم ایستاده بودید که دست مرا
گرفته بالا برد و خلافت نصیب فرمود و نیز مشاهده کردید که چون مواجات و عقد
بر او ری گرفت میان اهل اسلام مرا از برای نفس خود اختیار کرد و در مواجات
مرا اختیار نکرد و گفت مرا که تو برادر منی و من برادر تو در دنیا و آخرت و همه را
از مسجد پیرون کرد و مرا گذاشت و فرمود که از من بترس و از من بترس و از من بترس
که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و هم خوار می از این عباس روایت میکند که او
امیر المؤمنین علیه السلام را چهار خطبت بود که در دیگری بود از مردم او اول هر
عربی و عجمی بود که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارد و او انگشتی بود که گویا
او با او بود در هر معرکه قتال که هرگز تخلف ننمود و دیگر آنکه صبر فرمود با آن حضرت
و ثبوت قدم و وزید در روز مہر اس که روز چنین است و دیگر غسل داد پیغمبر را
و در قبر اطهرش ماند و در حالت دفن و در مسند احمد بن حنبل نقل می
کنند از ابی مرعم که او از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت میکند که آن حضرت
که من و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان خانه کعبه پیغمبر فرمود که نشین چون نشستم
مسارک بردوش من نهاده برخواستم در آن حالت در غوغا و ضعیف یافتیم آن حضرت
فی الفور فرود آمد نشست و گفت یا علی برای بردوش من بالا رفتم بردوش مبارکش
برخواست مرا برداشته در آن وقت من چنان تخیل کردم که اگر خواهم با شما می
توانم رسید تا دست من بان بمان رسید که در آن خانه بود که از من دوری ساخته
بودند همه را فرود انداختم از جانب او از زمین و شمال و قدام و خلف تا خانه را
از آن مثال پاک سپاختم و هر چه می انداختم می شکست مثل شکستن آبکیه بعد از آن
دوش پیغمبر فرود آمد و بان آن حضرت بتجلیل رفتم تا خانه رسیدیم که مباد از مردم کسی
باطلاقات کند در آن حال از خوف آن و هم او روایت می کند از امیر المؤمنین که میفرمود
که بار خدا یا میدانم بنده را از توازن امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من غیر از
پیغمبر تو و سه باین را تکرار فرمود و دیگر گفت من نماز گذاردم پیش از آن که مردم نماز
گذارند بهفت سال و هم او از جبهه عربی روایت کند که من از آن حضرت شنیدم که میفرمود
که او کسی که رسول الله نماز گذارد من بودم و نیز در مسند از عمر بن مویون روایت میکند
که من نشسته بودم با ابن عباس که نه نفر آمدند و گفتند که ای ابن عباس برخیز و با ما بیا
تا این مجلس را ازین جماعت خالی سازیم پس فرمود که من باشا می ایتم و در آن زمان
صحیح العین بود و در چشمهای او قصوری نبود بعد از این جماعت ابتدا سخن کرد و

او حدیث می کردند تا آنکه رسیدیم که چه گفتند ابن عباس از پیش ایشان برخواست و این
جامه را برایشان افشاند و میگفت سخنی که دلالت بر صحبت داشت مثل اوق
و تیف و میفرمود که در افشاده اند در باره مردی که او را ده چیز بود که دیگری را
نبود و در باب کسی سخن میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و در غوغا و خیر
من بفرستم مردی را که هرگز حق سبحانه و تعالی در هیچ عمل او را شرمند نه ساخت
که دوست دارد خدای و رسول او را اصحاب هر یک مشغول بودند که رایت
که خواهد داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی کجاست گفت کجاست
میگفت فرمود که از شما کسی نبود که ایستاد باشد بعد از آن آن حضرت آمد
و در آن وقت در چشم داشت چنانچه نگاه کردن نمی توانست حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بادی در چشم آن حضرت دیدم باز زبان مبارک
را ن مالید فی الفور زدن را بل شده آن حضرت سه نوبت رایت را
چنانچه بدست امیر المؤمنین داد و او را فرستاد تا فتح کرد و صفیه بنت
حزین اخط را آورد و باز فرستاد آن حضرت را که سوره رات را
از ابوبکر استناد و او را باز کرد و اینده خود بر دو باهل می رسانیده حبت
آنکه حضرت رسول فرمود که امر الهی چنانست که تو سرا و ارا می که این سوره
برسانی که رسولی یا کسی که از اهل تو باشد و دیگر رسول فرمود بنی اعمام خود را
که کدام یک یار و مددکار منست از شما در دنیا و آخرت ایشان ابا کرد
امیر المؤمنین در آن میان فرمود که یار و مددکار تو ام در دنیا و آخرت باز
این کلام اعاده فرمود و ایشان ابا کرده امیر المؤمنین تلقی فرمود بعد از
آن حضرت گفت که تو ولی و ناصر منی در دنیا و آخرت و دیگر او را کسی از مردم
که تصدیق پیغمبر فرمود بعد از خدیجه او بود و دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین و
فاطمه و امام حسن و امام حسین را علیها السلام بخانه خود در آورد و فرمود که آنها برید
لیندب عنکم الرجس اهل البیت و بطهرکم تطهیر او دیگر لباس پیغمبر را پوشیده و نفس
نفس خود را برای رضای الهی فدای حضرت رسالت نمائی کرده بر جای آن حضرت
خواب کرد و مشرکان مکه بر آنجا که رسول الله خواب کرده بودند سنگ می انداختند
و در آن محل ابو بکر آمد که امیر المؤمنین را آن خوابگاه بودند داشت که رسول الله
امیر المؤمنین سر مبارک برداشته فرمود که ای ابو بکر رسول الله بجانب پیغمبر
میمنون فرمود بر و در آن حضرت را آنجا در باب آن بود که رفت و با پیغمبر تو
بغار نمودند و کفار همچنان بر آنجا سنگ می ریختند بر نعم آنکه حضرت رسول آنجا

خواب کرده امیر المؤمنین مبارک در جامه کشیده بود تا صبح شد و هیچ مشکبندی
سارک نخورد و چون چنین دیدند گفتند که ما خیال کردیم که صاحب تو بود که مشکبندی
و دیگر چون بقرای تو که میفرمود امیر المؤمنین فرمود که من نیز هم خانم و تخلف نمیکند آن
حضرت قبول نکرد و امیر المؤمنین گریست آن حضرت فرمود که ای علی را راضی هستی
که باشی از من بمنزله مارون از موسی الا که تو نبی هستی مرا و اولاد تو نبی
که من بروم و تو خلیفه من باشی در مدینه ترا می باید بودن یا مرا و دیگر فرمود
که تو ولی و وصی منی در سر مو منی بعد از من و دیگر آن حضرت فرمود که سده ابواب
مسجد نمودند از هر که بود الا باب علی را که سده نمود که او می آمد و میرفت در همه
احوال و دیگر آن ممنوع بودند از آمدن شد و دیگر فرمود که هر که من مولای اویم
پس علی مولای اوست و دیگر اخبار نمود حق سبحانه و تعالی ما را که راضی است
از ایشان از اصحاب شجره و او میداند آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص
به کس حدیث کرد و ما را خشم گرفت بر ایشان بعد از آن ابوالموئید از ابن عباس
روایت کند که سبقت گیرندگان امت که پس بودند سابق موسی یوشع بن نون
بود و سابق بعضی صاحب یاسین که حبیب بخارا است و سابق محمد علی بن ابی
طالب علیه السلام و در مناقب از عبد الله بن مسعود روایت کند که او خبری
که دانستم از امر رسول الله آن بود که آدم بمکه با اعمام خود ایشان را پیش
عباس بن عبد المطلب بردند و او با جماعتی نشسته بود در موضعی از مسجد الحرام
مانند آنجا نشسته بود و او را گاه دیدم که مردی از باب صفایا مذرون آمد
رویش بجزت مایل و باموی مجعد که تا بنا گوش وی رسیده و پنبی بلند کشیده
و دندانهای راقی کشیده و چشمهای سیاه کشاده و خط موی بار یکبار
سینه تا خدای کشیده که غنای درشت مرغوب روی زیبای بغایت خو
و با او جوانی بود بسی لطیف که بعد بلوغ رسیده و در عقب و اثر او زنی که چنان
خود را در پوششی گرفته میرفت تا بجز الاسود رسیدند اول آن مرد سلام
جهر نمود بعد از آن آن جوان بعد از آن آن زن چون که سلام جهر فارغ شدند
بطواف خانه با هم اشتغال نمودند تا هفت شوط سجای آوردند چون ما این
مشاهده کردیم گفتیم که یا ای الفضل ما این دین را تا غایت در میان ندانسته
بودیم مگر این زمان حادث شده گفت این مرد پسر برادر منست محمد بن عبد الله
و آن جوان علی بن ابی طالب است و آن زن خدیجه بنت خویلد که حرم محترم
اوست و امروز بر روی زمین نیت کسی که خدای تعالی را عبادت کند باین

دین مگر این سه تا زمین و مثل ابن عقیف کندی مروی است که من مردی بودم که
بچه رفتم که در آنجا جزوی متاع از عباس اقباع ما هم چه او تجارت کردی و اینست
که من نزد او بودم در نماز مردی از خانه که نزد یکت او بود پیرون آمد و نظر
کرد بجنبان افشاد دید که زوال شده بایستاد و بنماز گذاردن بعد از آن از آنجا
زنی پیرون آمد و در عقب او بنماز مشغول شد بعد از آن جوانی هم از آنجا پیرون
آمد که بعد بلوغ رسیده باشد و با ایشان نماز است من رسیدم از عباس
که ایشان چه کنند گفت این محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است برادر او
من گفتم این زن کیست گفت زن او خدیجه بنت خویلد گفتم این جوان چه
گفت علی بن ابی طالب پسر عم او گفتم این چه کار است میکنند گفت نماز است
که میکند از عزم او آنست که او یکبار است و تا غایت کسی متابعت او نکرد
مگر زن و پسر عیشش که این جوان است و زعم او دیگر آنست که زود باشد که کنون
کسری و قیصر و مستوح گردد و ابن عقیف پسر عم اشعث بن قیس بود گفت
بعد از آنکه مسلمان شده بود و حسن اسلام را در یافته که اگر حق سبحانه و تعالی
بروزی من میکرد در آن روز روز اسلام را من دوم امیر المؤمنین می بودم
اسلام و نماز و روایت کرده این حدیث را بطوله احمد بن حنبل در سنن
نیز و باین اسناد از عروه مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام گفته اند و این
آیات را در ایام صفین **العربیة** انت لا امام الا الذی نرجو بطاعته **بوم النشور**
من الرحمن غفرانا **اوضحت من دیننا ما کان ملطبا** **جزاک ربک عناقه** **ما**
نفسی فدا **نخیر الناس کلهم** **بعد البقی علی النخیر مولانا** **انجی البقی و مولی المؤمنین** **معا**
و اول الناس تصدقا و ایمانا **یعنی توی امام مقرر ض الطاعت که امیدوارم**
بطاعت او و در روز قیامت از بخشندگی من منت مغفرت را تو واضح و
هویدا ساختی دین ما را که تو در ما محفی و پوشیده و خیر و بد ترا پروردگار
تو از آنچه تو در ما راه ما کردی از احسان در باره دین نفس و جان من فدای
بهترین همه مردمان بعد از نبی که امیر المؤمنین علی است که بهتر و مولای ماست
و برادر بجان برابر پسر و مولای همه مؤمنان است و اول مردمانست از روی
تصدیق و ایمان و مؤلف کتاب میفرماید که نقل میکنم از احادیثی که صدق ما
جمع کرده که او غزاله بن عبد الرزاق بن رزق الله محمدت حبیبی است که تسبیحی
الاصل و موصل المناسبت که مردی بود بغایت فاضل ادیب با حسن معاشرت
و شیرین کلمات و فصیح العبارات بود در موصل بصیحت او رسیدم و اجاز

احادیث از و کثرت و کثرت با عزالدین من امر و جزئی از تومی برسم اگر انصاف
کودکم گفت بلی ایا جائز باشد که التزام نمازند با که شیعیانیم بخیزی که در صحاح
مذکور است از احادیث و روایات و رجال آن عمرو بن عاص و معاویه ابی
وعمر بن خطاب باشد که از خوارج بود گفت لا والله و او رحمة الله مردی بود
منصف و قتل آمد و در گرفتن موصل در سینه شستن و ستان و از عمر روایت
کنند که رسول الله فرمود مرا میرالمومنین را علیه السلام که تو اول مؤمنانی بامن
در ایمان و اعلم ایشان کتاب خالق انس و جان و او فی ایشان بعد و پیمان
و هجران ترا ایشان بر عت و اقسام ایشان بسویت و عظم ایشان برت
و مصیبت و از جمله جمع عزالدین از مسند حدیث معقل بن سيارت که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود مرا فاطمه را علیها السلام که ایا راضی هستی که من دادم
ترا یکی که اقدام امت من است از روی پیغمبر و اکثر ایشان از روی علم و اعظم
ایشان از روی علم و تعلیمی در تفسیر است و السابقون الاولون من المها
جرین و الانصار میگویند که اتفاق علم است که اول کسی که بعد از خدیجه بعد از کور
که پیغمبر ایمان آورد و علی بن ابی طالب بود و این قول ابن عباس است و جابر
بن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن مکنز و ربيعة الرازی و ابی الجارود
المدنی و کللی گویند که امیرالمومنین علیه السلام هفت سال بود و در خصایص نظری
از امیرالمومنین علیه السلام روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
روز دوشنبه بر من نبوت نازل شد و روز سه شنبه علی بامن نماز گذارد و
نیز در خصایص است که وارثو امع از اکین در شان پیغمبر امیرالمومنین است
بس زیرا که اول کسی که نماز گذارد و رکوع کرد ایشان بودند و در خصایص
ابو در و سلمان رضوان الله علیهما روایت میکنند که یک روزی رسول الله
دست امیرالمومنین را گرفت فرمود که این اول انکس است که بمن ایمان آورد و وق
این امت است و این مقتدای مؤمنانست و اول کسی که در قامت بامن مصافحه
کند او خواهد بود و این حدیثی اکبر است و نیز در خصایص میگویند که عباس بن عبد
گفت که من از ابن خطاب شنیدم که میگفت که دست مبارک از دگر امیرالمومنین
که من از پیغمبر شنیدم که میفرمود که در علی سه خصلت هست که دوست میدارم مرا یکی
از آنها باشد و نزد من یکی از آنها دوست تراست از هر چه آفتاب بر و طالع میشود
و من و ابو بکر عسیده جراح و نفری از اصحاب انجا بودیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله
آمد و دست مبارک بر دوش علی بن ابی طالب علیه السلام داشت و میفرمود که ای

علی تو اول مسلمانانی از روی اسلام و اول مؤمنانی از روی ایمان و تو اول
بنزد هر دوی از موسی و ای علی در وضع میگویند سر که آن زعم دارد که مراد است
میدارد و ترا دشمن دارد و اسپم علی شتق است از اسم علی الهی ابی طالب
فرموده این بیت را که ستمه بعلی کی بدوم و غر المعلوم و غر العزاد و بدین نام
نهادم او را بعلی تا دایم باشد او را غر علو و بزرگی و فخر غر او دم است که تا قضا
بان لب فخر کنند در تفسیر این حجام مذکور است در تفسیر است و من لطف الله
و الرسول که امیرالمومنین علیه السلام گفت یا رسول الله ایا ما قادر شتم در
هشت که ترا زیارت کنیم هر وقت که خواهیم فرمود که یا علی سر پیغمبری را رفیق خود
بود که با او باشد یا آنکه اول انکس بود که با و ایمان آورده پس این است
نازل شد که فاولک مع الذین انعم علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء
و الصالحین حسن اولک زلفا بعد از ان پیغمبر امیرالمومنین را طلب کرد و
که حق سبحانه و تعالی در بیان آنچه تو از من سوال کردی آیت فرستاد و کرد
ترا رفیق من زیرا که اول تو بمن ایمان آوردی و صدیق اکبر تویی و در کتاب است
روایت میکند از سلمان فارسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون بنی
هفت سالگی رسید در حباب دید که یکی آمد نزد او و گفت یا رسول و او این
اعتبار نکرد که ناخدیجی برین گذشت در روزی که در میان کوهها کوفته اند
طالب را حسی سینه اند که ناگاه شخصی بنظر آن حضرت درآمد و گفت یا رسول
گفت که تو کیستی گفت من جبرئیل هستم حضرت رت جلیل مرا به پیش تو فرستاده است
که ترا رسالت داده است پیغمبر سخنان فرمود این احوال را ناخدیجی رسانید خدیجه
چون معلوم داشت خبر بودی و از ان بحیرا راهب و آنچه از آمده مادران
حضرت بطور آمده گفت امیدوارم که چنین باشد و رسول الله این امر را
نهان میداشت تا دیگر جبرئیل بر و نازل شد و آب از آسمان آورد و گفت
یا محمد برخیز و باین آب وضو ساز از برای نماز پس تعلیم پیغمبر را بوضو ساختن
روی بشوی و هر دو دستهار از مرق و مسح سر کن و بعد از ان مسح هر دو پا
تا بکعبین و تعلیم رکوع و سجود نمود و چون چهل سال تمام کرد جبرئیل آمد و امر او
نماز و حدود صلوة را تعلیم آن حضرت کرد و مسنوز امر باوقات نیامده بود
دور رکعت میکرد در هر وقت و چون امیرالمومنین با آن حضرت الفت داشت
و مونس و معشوق او بود و سرگز از وجد انیشتد بگری و دید که آن حضرت نماز
میکرد و فرمود که یا ابا القاسم این چه نماز است فرمود که این نماز است که حق

سجانه و تقالی مرا با آن امر فرموده پس دعوت فرموده و را بتصدیق این دان
فرموده و ای نماز گذارد و خدیجه نیز با سلام در آمده با ایشان نماز گذارد و نماز
گذارد و دیگر بود بود الا رسول و امیر المؤمنین و خدیجه علیهما السلام تا خندگاه
برین گذشت یکروز ابوطالب بمنزل رسول الله آمد و جعفر با او بود نگاه
کرد و دید که رسول الله نماز میکند و علی در جانب او ایستاده بنماز مشغولست
ابوطالب گفت ای جعفر از بهلوی پسر عمت بایست و تو نیز نماز بگذر پس
جعفر بن ابی طالب بجانب دیگر ایستاد و بنماز مشغول شد پس چون جعفر در
پس از آن حضرت نماز بست آن حضرت پیش فرموده و با ایشان نماز گذارد
و ابوطالب این آیات را انشا فرمود **الحمد لله** ان علی و جعفر اثنی عدا امام
الزمان و الکرب و الله لا اخذ الالبی و لا یخذه من بنی ذوحب **لا اخذ الله**
و انصل ابن عمک **اخی لای من بینهم و ابی** یعنی علی و جعفر محل اعتماد و موثرت
نمخوار من اندر محنت امام و شدت الام و الله که من فرمودم که از من جانب حق
و فرمودم که از من را پسران من که آن حضرت صاحب حب و ادب است ای پسر
من فرمودم که از من را و یاری کنی پسر عم خود را که عم شاد در میان برادران زیاد
پدر و مادری هست چه عدا الله و ابوطالب از یک مادر و پدر بوده اند و در نماز
این معاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که گفت در تفسیر الشاقون
الساقون که سابق است یوشع بن نون موسی و سابق است صاحب آل سین
بعیسی و سابق است علی بن ابی طالب بمحمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و افضل
و در سند احمد از عمرو بن عباد روایت میکند که عبد الله عباس گفت شنیدم من
از علی بن ابوطالب که میفرمود که من عبد الله و برادر رسول الله ام و صدیق اکبرم
و نمکین بعد از من این را بیکری که اگر انکس کاذب و مغتریت و حال آنکه من
نماز گذارم پیش از مردمان هفت سال و در سند از ابی لیلی روایت کند که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که صدیقان سه کس اند جیب بخار که
الکس است که در آن وقت گفت یا قوم اتبعوا المرسلین و جبریل مؤمن ال فرعون
که گفت اتقلون رجلا ان یقول ربی الله و علی بن ابی طالب و او افضل ایشانست
و در تعبیر الدرجات روایت کند از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام که
از ابی غطام خود علم السلام روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که امت مرا در روز اخذ میثاق بر من عرض کردند پس اول انکس که بمن ایمان آورد
و تصدیق من کرد بعد از بعثت علی بن ابی طالب بود و علی السلام و او صدیق اکبر است

و از رضویات علی بن موسی الرضا روایت کند از ابی کریم علم السلام که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در قیامت از چهار کس کسی دیگر سوار نخواهد
بود یکس مردی از انصار برخواست و گفت یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو
باشد از سواران یکی تویی و دیگری خواهد بود گفت من براق خواهم بود و برادر من
صالح بر ناقه الله که از ابی کردند و من حمزه بر ناقه عضا و برادر من علی مرتضی
بر ناقه از ناقهای بهشت و بدست او باشد لوی حمد نزد عرش مجید و گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله پس گویند آدمیان که نیست این مکر ملک مقرب یا نبی مرسل
یا حامل عرش نیست این صدیق اگر علی بن ابی طالب است صلوة الله علیه و آله و سلم
مذکور است روایت میکند از پدر و جد بزرگوار خود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دست داشت و میفرمود که مرادوست
و دوست این مرد و راه مادر ایشان را فرود آور قیامت با من در یک درجه باشد
و در سند از زین جیش روایت کند که امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بن
معاهده فرموده رسول الله که دشمن نگیرد مرا مگر منافق و دوست نگیرد مرا مگر مؤمن
و در سند از عبد الرحمن بن ابی لیلی که او هم سخن امیر المؤمنین بود روایت کند که
آن حضرت جامه ناستانی پوشیدی و در فضل رشتان و جامه رشتانی در بر کردی
در موسم ناستان پس بعضی گفتند که عبد الرحمن از آن حضرت سوال کرد
پس او از آن حضرت پرسید فرمود که رسول الله دستا و طلب من و چشم
در دیکر چون آدم زبان مبارک در چشم من مالید و فرمود که بار خدایا بر
از و کر ما و سر ما را از آن روز باز کر ما و سر ما در من تاثیر ندارد و فرمود که چشم
رایت را بدست کسی که دوست دارد خدای و رسول را و خدای و رسول او را دو
دارند که او فراز نباشد پس اصحاب بنی مشظر بودند که بکه خواهد داد که بدست من داد
رایت را و مرا فرستاد و نیز از سندست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که مرا
نزد رسول الله رتبت و منزلتی بود که هیچ کدام را از خلایق نبود که من بودم هر
سحر که بر آن حضرت سلام میکردم پس اگر آن حضرت در نماز می بود تسبیح میگفت
و اگر در غیر نماز می بود از من میفرموده و در کتاب ابن خالویه از خدیجه نقل میکند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که دوست دارد که متمسک شود بقصبة اوتی
که خلق کرده حق سجانه و تقالی سید قدرت خود پس باید که دوستی علی اختیار کرده بعد
از من او را اولی و مولی دانند و هم در کتاب ال آورده و مردی از ابی سعید خدری
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی بن ابی طالب را که حب تو ایمانست

و بعضی تو تفاتی و اول کسی که در بهشت عیسی مرتبت در آید محبت تو باشد و اول کسی که
 در بهشت برود و بعضی تو باشد و حق سبحانه و تعالی ترا اهل این امر گردانیده و از منی
 و من از تو و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و من از این خالو میر و ایت که در بهشت
 کرده از عبد الله بن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون فرمود از خانه
 بنت حشمت آمد بخانه ام سلمه ناگاه یکی در خانه را زد آن حضرت فرمود که یا ام
 سلمه برخیز و برو و در را بکشی او گفت یا رسول الله این چه کس است که آمد
 قدر و منزلت دارد که من بر او در را از برای او بکشم و تلقی نمایم برای کشود
 در سر دست خود را از برای او و حال آنکه دی روز در میان من آیات الهی منزل
 گشته و آن حضرت فرمود که ای ام سلمه بدیستی که طاعت رسول طاعت حق
 تعالی است و محبت رسول محبت او و اگر بر در خانه است هر کسی بکشد
 نیست که حیا مانع او نشود و نیست که باندرون آید تا او از رخصتی نشود و او کسی است
 که دوست میدارد خدای تعالی و رسول او را دوست میدارد پس رفت و در
 کشود و آمد در سطره که آنجا بود داخل شد بعد از آن که او از پای نشیند و در
 آمد و بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد ناگاه آن حضرت فرمود که یا ام
 سلمه او در پس پرده بود پس می شناسی که این چه کس است ام سلمه گفت بی
 می شناسم علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه آن حضرت فرمود که این
 آن برادر است مرا که طبیعت و خلق او طبیعت و خلق من است و لحم او لحم من است
 و دم او دم من است یا ام سلمه این که دارند و دین من باشد بعد از من پس بشنو
 و گو او را بشنای ام سلمه اگر مردی عبادت کند حق سبحانه و تعالی را هزار سال در میان
 رکن و مقام در بیت الله الحرام و با خدای الهی ملاقی شود و وقتی که بعضی این مردان
 باشد حق تعالی بفرماید که او را کسان گشتان در نار جهنم اندازند و بخود باقی من و
 و در کتاب آل از ملائک بن حامه روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یک
 روزی بر ما ظاهر شد تبسم کنان عبد الرحمن بن عوف برخواست و گفت یا رسول الله
 چه روایتی درم فدا می تو با و چه چیز ترا بر جستم آورده فرمود که از نزد حق تعالی برتی
 رسید در باب سرعم و برادر من و در باره دخترم فاطمه که چون تزویج فاطمه با امیر
 المؤمنین علیه السلام وقوع یافت حق سبحانه و تعالی امر فرمود در حضور آنکه بجنبانید
 درخت طوبی را تا آنچه برداشته باشد از رقعها تا رکند بعد دوستان اهل
 البیت و بعد از آن از درخت آن درخت طوبی چندین ملائک را از نو و هر یک
 از ایشان از آن رقعہ برداشته نگاه میدارند تا قیامت قیام شود و برگردد پس

عرصات از ملائک و خلایق پس دوستان اهل البیت با ایشان ملاقات
 ملائک آن رقعها را آورده هر کدام از ایشان یکی ازین رقعها بردهند مضمون آنکه
 ملائک که رقعہ بدست اوست از آتش و درخ آزد است پس شاعر و سحر و سحر و سحر و سحر
 عم من با دختر من خلاصی مردان و زنان امت منست از آتش و درخ مولف کتاب
 رحمة الله میفرماید که بنا و ارا آن بود که این حدیث و ترویج امیر المؤمنین و فاطمه
 علیهما السلام مذکور کرد و اما قلم جاری شد بسطری که شطری از آن از اوله
 شرف و تخریر دوست و هر چند مبالغه در صاف ایشان نمایند و در رتبه و قدر
 هر دو خواهد بود **العزیز خیر البریا کلهما آدم** و خیر حی بعد ما شمس و صفو الرحمن
 من خلقه **محمد و ائمه فاطمه و بعلها الهادی و سبطهما** و قائم قبیعه قائم
 سنم الی آخر من قال **لا قفل له الا فلاح النادم** یعنی بهترین همه مخلوقات دم
 بود و بهترین قبیله منی ما شمس و برگزیدگان رحمت از آفریده او محمد بود و دختر
 شک اختر او فاطمه و زوج فاطمه که مادی خلایق است و دو سطره ایشان که حسن
 و حسین است و آنها که بعد از ایشان با امر امت قائم اند که قائم از ایشان
 ناخستین اگر کسی گوید این چنین نیست بگوی او را که رستگار نشود تا دم که طریق
 حق را گذاشتن بعد از آن نشانی را فایده نیست و در کتاب خود و در سلسله تحقیق
 بن سلسله روایت میکند و از عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که در
 علی بن ابی طالب را گرفته بود و میفرمود که این ولی منست و من ولی او دشمن می‌دارم
 که هر که دشمن اوست و با او صلحت و روایت میکند حافظ عبد العزیز
 بن الاخری بحاضری در کتاب خود مرفوع بحضرت فاطمه علیها السلام که او فرمود
 که شب ناگاه عرفتیم بیرون رفتم با رسول الله صلی الله علیه و آله آن حضرت فرمود
 که خدای عز و جل بیانات میکند بشما شما را از زند خاصه علی بن ابی طالب را
 و من که رسول اللهم بسوی شما دوست داشته نمیشود از حقه قرابت من بدیستی
 که سعید کل سعید انکس است که دوست دارد علی بن ابی طالب را و رحمت و عافیت
 که من گوید که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که سه طایفه دیگر در آن از نجات یافت
 اهل اهلک انان اند که سخن نا لایق در باب من گویند و گویند و انان که افراط
 و رزند در کار من و بواسطه تقرب بملکان سخن نا لایق در حق من گویند و نزد او قطع
 حب میکنند و حال آنکه دین من دین رسول الله و حب من حب رسول الله و اهل
 نجات اند که دوست میدارند کسی را که مرا دوست میدارد پس اگر کسی مرا دوست
 دارد باید که دوست و محبت مرا هم دوست دارد و دشمن مرا دشمن باشد و شیعه باشد

من پس باید که از مایش نماید دل خود را که خدای عزوجل دو دل در اندرون یک
نهاد که دوست دارد و یکی از آن دو دشمنی دارد و آن دیگر روایت کند سلمان
فاریسی که میگفت مرا امیر المؤمنین را که یا علی نیامدی سرگز نزد رسول الله که
نزد او بوده باشم الا که رسول الله بر عهده یار میان شانه من دست نبرد
و میفرمود که این دشمنان او از رشتکاران اند و در فردوس و سوار میگردند
از معاد که پیغمبر صلی الله علیه و آله که دوستی علی بن ابی طالب حشمت است که ضرر
نمیکند با آن هیچ سینه و بعضی است که فایده نمیدهد با آن هیچ حسنه
و هم در فردوس از ابوذر روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که علی
ابی طالب باب علم من است و ماوی و بین امت من است با نچه من بآن مبعوث شدم
بعد از من حجت او ایست و بعضی او نفاق و نظر بسوی او رافقت نمود
او عبادت و از انسم و است که در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم
که امیر المؤمنین آمد فرمود که من و این حجت خدایم بر خلق او و از احادیثی که غزالدین
محدث جمع کرده روایت میکند از منصور و او از پدر خود محمد بن علی و او روایت
نمیکند از جد خود عبد الله بن عباس که من و پدر عباس بن عبد المطلب نشسته بودم
نزد رسول الله صلی الله علیه و آله که علی بن ابی طالب علیه السلام در آمده سلام
پیغمبر و جواب فرمود و بشارت نمود بوی و برخواست و او را در بغل گرفت
و میان پدر و چشمش را بوسید و بهلوی راست خود نشاند عباس گفت یا رسول
الله ای دوست میداری این را فرمود که ای عم رسول خدای و الله که خدای تعالی
او را از من دوست تر میدارد و حق سبحانه و تعالی که دانیده و دریت مراد
جلب این صلوات الله علیه و هم از ابن عباس مرویت از جمیع غزالدین که وقتی
نگاه کرد رسول الله بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود تو سیدی و خیره
هر که ترا دوست دارد مرا دوست دارد و هر که مرا دوست دارد خدای تعالی
را دوست داشته باشد و هر که بعضی من دارد و بعضی حق سبحانه و تعالی دارد
پس وای بر آن کس که بعد از من بعضی و کینه تو داشته باشد و هم ابن عباس
از انجاء روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در شب معراج
که مرا با سامان بردند دیدم بر در بهشت نشسته لا اله الا الله محمد رسول الله
علی حبیب الله الحسین صفوة الله فاطمه ائمه الله علی باغضهم لعنة الله
از آن جمیع از ابوذر مرویت که پیغمبر فرمود که ای علی کسی که از من مفارقت کرد
از خدای تعالی مفارقت کرده کسی که از تو ای علی مفارقت حجت از حسن بسته

و هم از جمیع او منقولست که عایشه گفت که من پرسیدم از رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم که از مردم کدام دوست ترست بسوی تو فرمود که فاطمه و از هر دو
پرسیدم فرمود که زوج او و هم از جمیع روایت میکند از ابی علقمه موسی بن عامر
که ما نماز صبح را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاریم بعد از آن التفات
فرمود بجانب ما و گفت که ای معاشرایان من دوش در دیم در واقع که عم
من حمزه بن عبد المطلب و بنادرم جعفر بن ابی طالب جای نشسته اند و پس
ایشان طبعی از کفار نهاده پس یعنی خوردند آن کفار انکو رشده پس از آن
زمانی از آن تاول کردند آن انکو رشده طلب گفتند پدران و مادران ما فدا
تو باد افضل اعمال را یا فیم صلوات بر تو و آیت دادن و دوستی علی بن ابی
طالب علیه السلام و این حدیث را خود از من نیز در مناقب آورده و در کتاب
ابو یحیی حافظ ابو بکر محمد بن ابی نصر ابی بکر اللقمانی از ابن عباس روایت میکند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای بنی ما ششم من سه خیره را از خدای عزوجل
سوال کرده ام برای شما که هدایت کنند و راه بنمایند که راه شما را و داناکردان
جاهل و نادان شمارا و شامت و استوار گردانند تا قیام شمارا و دیگر در حق استقامت
بسجانه و تعالی که بگردانید شمارا صاحب جود و رحمت و بزرگی و اگر مردی بایستد
میان برکن و مقام سازد که در روز و در دنیا او را اجل برسد و او بعضی اجل
بخت محمد صلی الله علیه و آله باشد جای او در درخت و زید بن ارقم روایت
کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله که گذشت بر خانه که در و حضرت فاطمه و حضرت امیر
المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام در آنجا بودند فرمودند که من بچشم
کسی را که با شما بجنگست و بکشم گشای را که با شما بصلح است و از زیاده من مطرف بنویست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که دوست میدارد که بر میگفت من و پدر و بزرگان
من و ساکن شود در جنتی که پر زور و کار من من و عده فرموده که جل و علا اشجار
از ابدست قدرت خود نشاند پس باند که توی کند یعنی بن ابی طالب که او
پروان منی بر دشماران هدایت و در نمی آرد شمارا و در صلوات و در مناقب
خوارزمی منقولست از عبد طر که او روایت کند از امیر المؤمنین علی علیه السلام
که یکی خوشه چند موز بر سیل هدیه نزد حضرت رسول الله بدرستی که تو دوست
میداری علی را فرمود که ای تو هنوز نمیدانی که علی از من است و من از علی مولف
کتاب میفرماید که این قول پیغمبر دلالت تمام دارد بر مکارات و رتبت و منزلت
امیر المؤمنین که شرف و کمال آن حضرت با قضا فایت رسیده و رفعت و بزرگی

بدر واه اعلی شیده و این تنبیه است که رسول الله نسبت مساوات میان خود و او
با وضع منقبتی ایراد فرموده و کشف فضیلت این بارفع مرتبتی نجاص و عام نموده
چون در باره سلمان فرمود که سلمان مثلاً اهل البیت سلمان ازین معنی سرمقاخر
را با وج و الا سوده و کوی مبادات از اصحاب و اشراف بوده از آنست که گفتا
نفرموده انت منی که بکلمه نامنه علی عمرانی را از رتبه سلمانی گذرانیده و بدرجه مقام
خود رسانیده چه دلالت دارد بر یک از ایشان صلی الله علیه و آله اصل اند مر آن دیگر
و نازل منزله هم اند راضی شد آن حضرت که بگوید که علی از منست و نکوید که من از عظیم
و درین باب ابن جبر طبری و ابن اثیر جزیری و در یاد ایشان آورده اند که در نزد
که اکثر قرار بر قرار دادند و اندکی بر قرار ماند حضرت رسول فرمود که یا علی شترانها
از من گفت کن شاه و دل سوار بند و انفقار آید و ما را از اشرار با بکار آورده و با
سوار کجا را نجا که مذلت انداخت و سرای ایشان از تنهاشان جدا ساخت و حاجت
آن حضرت از کشش و کوشش اطمینان یافت جبرئیل از نزد جلیل آمده گفت یا محمد
این کمال مواسا است که امروز امیر المؤمنین در باره تو بتقدیم رسانید آن حضرت
فرمود که او از منست و من از او جبرئیل گفت و من از وی شاپس نظر کن بر تبه که جبرئیل
امین خود را در اینجا بجا کند و در مناقب از عایشه روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم که علی را در بر گرفته بود و سر و رویش می بوسید و می فرمود یا ابی الواحد اللهم
که از تنها افتی و بدرجه شهادت برسی و نیز در مناقب آورده که امیر المؤمنین فرمود که من
و پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفتم در بعضی از طرق مدینه ناگاه باغی رسیدیم بجایت زیبا
و پر درخت من گفتم یا رسول الله چه خوب باغیت فرمود که ترا در جنت ازین بهتر
خواهد بود بعد از آن باغ دیگر رسیدیم من همان گفتم و آن حضرت همان در جواب فرمود
نا بهشت باغ گذشته ایم گفتم یا رسول الله این چه خوب باغیت فرمود که در بهشت
بهتر ازین از برای تو مهیاست چون راه از دغالی شد مرا در بر گرفت و بهای های گز
گفتم یا رسول الله سبب گزیده چیست فرمود که کینه ها و حقد های منم که در سینه ها اقوام
مکنونست و اظهار نخواهند مگر از بعد من گفتم و من بسلامت خواهد بود فرمود که من
تو بسلامت خواهد بود و هم در مناقب است که اسامه بن زید از پدرش روایت کرد
که در جمعی که امیر المؤمنین و جعفر و زید بن حارثه بودند جعفر گفت دوستر شما رسول
الله منم و امیر المؤمنین فرمود که دوستر شما رسول الله منم و زید بن حارثه گفت منم و دوستر
شما رسول الله زید گفت بیا تا با هم برویم و از آن حضرت پرسیم که که دوستر است
اسامه گفت که ایشان طلب اذن کردند از رسول الله و من اینجا بودم گفتم بیرون و

چون که در کسانند من بیرون رفتم و باز آمدم و گفتم که جعفر و علی و زید بن حارثه است که
می طلبند تو تو که بیایند چون آمدند گفتند یا رسول الله کجاست دوسترین مردان بسوی
تو فرمود که فاطمه گفتند که ما از مردان می پرسیم فرمود که ای جعفر تو مانند منی در
صورت و سیرت و توبسوی از شجره منی و اما تو ای علی ختن و پدر فرزندان منی
از من و دوستر اقوامی بسوی من و قریب باین حدیث است که در مسند جبرئیل
که نزاع شد میان امیر المؤمنین و جعفر و زید در باب دختر حمزه و نزد آن حضرت
رفته آن حضرت حکم از برای خاله آن دختر کرد که نگاه دارد و فرمود که ای علی
تو از منی و من از توام فرمودم جعفر را که در خلق خلق شایسته منی و فرمودم زید را
که تو برادر و مولای مایی از مولای عبد مرادست مؤلف میفرماید که مبصر کامل باید
که درین کلام نظر کند حسن مقصد و بلاغت لفظ و عذوبت مور و از احوال حفظ
نماید که علی را بخود اضافه فرمود و گفت منی و جعفر را جاری بحری خود رست
فرمود که اسبست خلقی و خلقی و چون زید از مردان این میدان شود و علی
فرمود و را بلطف و احسان و تادیب نمود بقول در ایشان که انت اخونا و مولانا
اضافه فرمود بنفس نفیس خود و بایشان نیز بنوعی جماعت تاباند که رتبه زید بسیار
باین رتبه منیفه و محل اوقاص است ازین محال شریفه و چگونه واقع تواند شد مولی در
سرقع خلیفه و در کتاب مناقب از جابر روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که جبرئیل علیه السلام آمد من از نزد حضرت ذوالمنن با ورق آس سبزه کرد
انجا نوشتند تو بسفید که حق جل و علا میفرماید که من فرض فرض کرد اندام
علی بن ابی طالب را بر خلق خود پس باید که برسانید این امر را بایشان از من و از
مناقب از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مردان
اجتماع می نمودند بر دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام بر آینه حق جل و علا
خلق نمیکرد و دوزخ را مؤلف کتاب قدس سره میفرماید که درین حدیث توقف
کرده اند بعضی که طبع ایشان مایل است بغیاد و غیرند بر تبه عالی آن پاکیزه ترا و
و قدح میکنند راوی و معتقد این حدیث را انکار می نمایند و بدل زبان تاقل این
کلام را نمی مانند که این از حجه طبع ذمیم و از قبل تصور ستقیم ایشان است چه نور
شمس را انکار کردند نقصی در ضو آن نور نمیشود بلکه اگر نقیصی هست در بصارت
و بصیرت ایشان است و تبیین این برین وجه است که محبت امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرع محبت نبی است صلی الله علیه و آله و تقدیق او فرع معرفت الهی است و تقدیر
او و عمل با او امر کردن و اجتناب از نواحی او نمودن و فرا گرفتن کتاب الله

و سنت رسول الله بر وجه لائق و از واضحات که اگر جمیع خلایق مخلوق می بودند برین
فطرت هر نهی سبحانه و تعالی خلق نمیکرد و دوزخ را و چگونگی دوست دارد و امیر المومنین
کسی که مخالف باشد آن حضرت را در مذمت و در علم و حلم و زهد و ورع و نماز و زور و زور
و در مسرعت بطاعت و در اقدام بعبادت و در اخذ کتاب الله و تحلیل حلال
و تحریم حرام و در مجاهده ذات الله و در جهاد فی سبیل الله و قناعت او بملایس
خشنه و ماکل او خشنه و انتصاب او در محراب عبادت کردگار در دلها می
تا در حالی از چشم اغیار و این اوصاف را توانایی ندارد و غیر از و از عباد و لیکن فرمود
که اعانت کنید مرا بوسع واجتها و شیعه خود را توصیف نمود باین کلمات بزرگوار
که انهم خمس البیون من الطوی غنم العیون من البکاء یعنی که سنگی ایشان بخشد
که شکمهاشان به پشت حسیده و گریه ایشان بجای انجامیده که چشمهاشان بوی
سیلاب اشک ضعیف شده و در هیچ البلاغه مذکورست که تمام که از عابدان
زمان بود از آن حضرت سوال کرد از مؤمنان متقی آن حضرت فرمود در جواب
متیقان در دنیا اهل فضایل اند که گفتن ایشان ثوابت و پوشش ایشان جامه های
یاب بر روی زمین تواضع روند و چشم را از محارم الله پوشند و علم نافع را
استماع نمایند برایشان بلیه نازل شود چنان جا بر باشند که گویا ایام و خلایق
با آنکه آن بودی که حق سبحانه و تعالی اجل ایشان را مقرر ساخته در وقت معین هر نهی
قرار نمی یافت ارواح ایشان در اجسادشان بیک طریقه العین از برای شوق شوق
و خوف از عقاب و خالق در چشم ایشان بزرگست و درون خالق خود در میان ایشان
و هشت خدایت که گویا می بینند که ایشان در اینجا بناز و نعمت اند و میان ایشان
و دوزخ نیز آن چنان که گویا مشاهده میکند که در اینجا بقوت معذب اند و الهی
ایشان دایما محزون است و همیشه مردم از شر ایشان مأموم و اجساد ایشان
ضعیف و نحیف است و حاجت ایشان اندک و خفیف و نفسهای ایشان پاکیزه و
بر مکر و جبرمی نمایند در ایام تصیره چون یقین دارند که در عقب او خواهد بود و در
طریقه تجارت ایشان همه سودست و در و شل ایشان همه سوداگر را راده دنیا نمائند
حق تعالی آنچه از دوی آنهاست آماده کرده اما ایشان با اختیار دست و پایشان
و نیخواهند و خود را فدای راه خدای کرده اند اما در شب اقدام را استوار ساخته اند
از برای رضای حضرت سبحان گاهی تلاوت قرآن بر سر تیل و تفکر با و از خیرین
مانند و این دانه دوا و دوا قلوب بان میکنند هرگاه که رسیدند باینکه که در و
تشویقی هست مثل ولی می نمایند بسوی او از جهت طمع ثواب و انفاست ایشان

برمی آید از جهت شوق در آن باب و چنان کمال دارند که بصلب العین این ایشان
و هرگاه باینکه گزشتند که در و تحویفی فهم میشود و کوشش دل بران داشتند و چنان
انگاشتند که ز فیر و شهبیق جهنم در اصول کوششهای ایشان وقوع یافته پس
ایشان افتادگانند که او ساط خود را بر زمین نهاده اند از جهت سعه و جود ایشان
خود را و فرسخ خاک ساخته و دستهای خود را گسترده و را تو با و اطراف اقدام
خود را سپرده برای رضای رب الارباب در کفکاک رقاب و اما در و بر سر
شید ایشان علم است و شیوه ایشان علم شاعر ایشان احسانت و ایشان
تقوی و براخوان و خوف الهی چنان دریافته ایشان را که ناظر چنین بنظر آید که بکار
و حال آنکه مرض بدنی ندارند و محالط مردم را از عظیم میدانند راضی نیستند بعمال
قلیل خود و کسیر اعمال را کثیر نمایند بلکه خود را در آن اعمال متهم میدانند و از
ترسان و لرزانند و اگر کسی ایشان را با مرطاعت نسبت داد بغایت از آن
هراسانند میگویند که ما خود خود را بهتر می دانیم از غیر ما باحوال ما و خدای تعالی
و انار است بنظر از ما بار خدا یا بکبر ما را یا بسخه ایشان در باره ما میگویند و
ما را با فضل آنچه ایشان کان می برند و بسیار زمارا بنوعی که ایشان ندانند و علما
ایشان است که می بینی که قوت تمام میدارند در دین و حرم و استواری در
امن و ایمان کامل در یقین و حرص در علم و حلم و قصد در غنی و خشوع در عبادت
و تحمل و رفاقت و صبر در شدت و طلب در حلال و نشاط در هدایت و دور
از طمع و غوایت این فقرات از محاسن کلام و بدایع سخنان حضرت مرتضوی
و چگونه چنین نباشد که مصدر این سخنان بحر علوم است و در هر جای شیخ و قصه
سید عربت و امیر ایشان و وصی رسالت است و زمران و در کتاب
مناقب ابوالمؤید خوارزمی رحمه الله و ایت میکند از امیر المومنین علیه السلام
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی اگر بنده بود که عبادت کرده باشد خدا
عز و جل را آن مقدر که نوح اقامت کرده در میان قوم و مثل کوه احد او را
زیر بوده که نفقه کرده باشد در راه خدای تعالی و آن قدر عمر یافته که هزار حج بجا
آورده باشد بهر قدم خود یعنی حج پا داده کرده باشد و منطوقم گشته باشد
میان صف و مروه و دوستی ترا اختیار کرده باشد ای علی را آنچه حجت بمشام او
خواهد رسید و هرگز به بهشت داخل نخواهد شد و نیز در مناقب است مروی
از حافظ سلیمان بن ابراهیم الاصفهانی مرفوع بعایشه که او را ایت کند که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم در خانه من در وقت احتضار فرمود که جیب من از برای

من طلب کند من پدر مرا طلب کردم چون نظر آن حضرت بر او افتاد مبارک شد
و فرمود دیگر که جیب مرا طلب کند من گفتم وای بر شما از برای او علی بن ابی طالب
طلب کند که بخند اسو کند که غیر او نخواهد بعد از طلب آمد و چون آن حضرت نگاه
کرد و امیرالمومنین را دید جامه که بر او بود برداشت و امیرالمومنین را در زان جامه
برد و با او را ز گفت و ترتیب فرمود تا رحلت نمود و همچنین دست مبارکش بر
روی علی بود و نیز در مناقب از معاویه بن ثعلبه روایت میکند که هر دی این نزد
ابو ذر رفتی که در مسجد نشسته بود با امیرالمومنین علیه السلام و گفت ای ابو ذر آیا
حدیث نمیکنی بیا که دوستان مردم بسوی تو گشت و این هم میدانم که دوستان مردم
بسوی تو دوستان ایشان است بر رسول الله ابو ذر گفت بلی چنین است و بخی آن
خدای که جان بقیضه قدرت اوست که احب ایشان بسوی من احب ایشان است
بر رسول الله و این شخص است و اشارت بامیرالمومنین کرده در مناقب است نیز
که مردی گفت مرسلان را که چه بسیار دوست میداری علی را دوست دارد و مرا
دوست داشته باشد و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته باشد و از آن
عطیه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمومنین را در محبت
کفار فرستاده بود من دیدم که آن حضرت دستهای مبارک به جابر داشته بود و
که با رخسار امیران مرا تا به پنجم علی را و مثل این در کتاب یو اقیقت نگو راست فرق
آنکه تا به پنجم روی علی را و نیز در مناقب روایت میکند ابو العلاح حسن بن القطار
الهمدانی از آنس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی از نور روی علی
بن ابی طالب هفتاد هزار ملک را خلق کرده که ایشان استغفار میکنند از برای او و از
برای عجمان و دوستان او تا روز قیامت و هم در مناقب حسن بصری از عبد الله بن عباس
میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود علی بن ابی طالب علیه السلام
در فردوس نشیند و آن کو هست که مشرف بر جنت دیگر و فوق او عرش رب
العالمین است از دامن آن انهار جنت روان باشد و تفوق داشته باشد انهار
و جنت و آن حضرت بر آن فردوس بر کسی از نور نشسته باشد و در پیش او چشمه
تسکین روان باشد و یکس از پل صراط عبور نتواند کرد مگر با او بود و خط از او بیاید
و دوستی او و دوستی اهل بیت او و مشرف باشد بر بهشت دوستان خود از آنست
و دست و دشمنان خود را بدو نرسد و هم در انجا از عبد الله بن مسعود روایت کند که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اول کسی از اهل آسمان که بر او زی گرفت علی بن ابی طالب
اسرافیل بود و میکائیل و بعد از آن جبرئیل و اول کسی که دست داشت او را از اهل سما

جمله عرش بودند بعد از آن رضوان خازن جهان بعد از آن ملک الموت ترجم می
برد وستان علی بن ابی طالب آنجاست که با نبیا علیهما السلام میکند و هم از مناقب
روایت از آنس که او گفت که من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در واقع دیدم
که میفرمود که ای ای پس چه خبر ترا بران داشت که او آن کردی و گفتی آنچه از من
شنیده بودی در باب علی بن ابی طالب تا دریافت ترا آن عقوبت که در شانی
او علامت بر صحن ظاهر شده بود و اگر نه استغفار علی بن ابی طالب می بود و از برای
تو را آنچه جنت مرکز بشام تو میرسد و لیکن در بقیع عمر این خبر را در عالم منتشر ساز
که دوستان علی و دریت او و مجتبان آل علی سابقین اولین اند بهشت و ایشان
در محاسن دوستان خدا باشند و دوستان حق حمزه و جعفر و حسن و حسین
و اما علی پس او صدیق اکبر است هر که او را دوست دارد در روز قیامت نزد
او در مناقب از ابن عمر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
که علی را دوست دارد نماز و روزه و قیام او نزد حق تعالی قبول است دعا
و استجاب بدان و اگر که باش که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی
اعطا میکند بعد در هر قطره عرقی که در بدن اوست بدین در بهشت بداند که هر که
دوست دارد آل محمد را از حساب و میزان و صراط روز قیامت اینم گردد
و بداند که هر که بر دوستی آل محمد میرسد من که محمد کفیل اویم که او را بهشت برم
با نبیا علیهم السلام و بداند که هر که بغض آل محمد داشته چون بقیامت در آید
در میان هر دو چشم او نوشته باشد که نومیست از رحمت الهی و هم در مناقب
روایت میکند از ابن بریده که او از پدر خود روایت میکند که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم گفت ما را که حق سبحانه و تعالی امر فرموده که چهار کس را از یاران خود
دوست دارم که حق تعالی نیز ایشان را دوست میدارد و آنکه مرا اخبار کرده ایشان را
دوست میدارد و ما کفیم چه است ایشان یا رسول الله فرمود که علی از ایشان است بعد
از آن در روز دوم همین را فرمود که در روز اول فرموده بود و آنکه همان پرسیدم
و همان جواب شنیدم تا در روز سوم که دیگران حضرت عاده آن مقاله کردند و
دیگر پرسیدم که ایشان کیستند فرمود که علی از ایشان است و ابو ذر غفاری است
و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی رضی الله عنهم و نیز در مناقب آورده که امام حسین علیه السلام
جعفر بن محمد علیهما السلام روایت میکند از ابای بن بکر که او خود که امام حسین علیه السلام
فرمود که من شنیدم از جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که هر که
میدارد علی بن ابی طالب را و ذریت طاهره او را که ایتمه بدی و مصاحب و جی از بعد

من که ایشان پروان نمی برند شمار از باب هدایت بجانب ضلالت هم در میان
نماید که روایت از ابی برزه که میگوید که در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
نشسته بودیم فرمود که بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که هیچ بنده بقیامت
قدم نهاده الا حق سبحانه و تعالی از او چهار چیز خواهد پرسید یکی سوال از عمر و خواهد
کرد که چگونه صرف کرده و چگونه گذرانیده و دیگر از حسب او چگونه ساخته و از مال او که از
جایانده و خسته و در چه چیز انفاق کرده و از دوستی با که اهل بیتیم عمر گفت که دوستی شما
پس از شما مگر ام کس خواهد بود و امیر المؤمنین بر جانب آن حضرت بود و دست مبارک بر
شانه و فرمود که دوستی من بعد از من دوستی این کس است و هم در مناقب از عبد الله
روایت میکند که شنیدم که از پیغمبر رسید که حق سبحانه و تعالی در شب معراج با تو بگوید
لغت سخن کردی من ملامت شدم باینکه گفتم که ای پروردگار من تو با من خطاب کردی با علی بود
فرمود که یا احمد که شییء ام نه همچو اشیاء قیاس کرده نشوم مردمان و وصف کرده بگویم
باشیاء من آفریدم ترا از نور خود و علی را از نور تو و اطلاع بر سرای دل تو دارم نیافتم
در دل تو چیزی که دوست داری از علی بن ابی طالب پس ترا خطاب کردم باین اوستا
مطمئن نشود دل تو در کشف آورده که چون است که به قتل لا استسلم علیه اجزای الامور
فی القبر فی ما زل شد گفتند یا رسول الله از برای تو گویند که حق سبحانه و تعالی مودت ایشان را
بر مردم خود واجب گردانیده فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان که حسن و حسین است و یونس
این قول است آنچه در دست از امیر المؤمنین علیه السلام که من شهادت مردم پیش رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم کردم بر من حسمی بر نه فرمود که راضی شستی که چهارم کسی باشد
که اول بهشت روند که آن منم و تو و حسن و حسین و از واج مادر جانب مین و شمال باشد
و در تبت مادر عقب از واج مادر و دست از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حرام
بهشت بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من و از آن فرزندان من و هر که یک نوع نیکی
کند از فرزندان عبد المطلب و او آن نیکی را عوض نموده باشد من آن نیکی او را
دادم فردا که ملاقات کند با من در روز قیامت روایت کند که انصار و مقام مقام
سیکند که چنین و چنان کردم عباس و عبد الله پیشش گفتند که ما بر شما تفصیل داریم
این خبر را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده آمدند بحاجت آن حضرت فرمود که
ای مختار انصار را یا شما ذلیل و خوار نبودید که حق تعالی بیکت من شمار اغیز و حرمتم
گردانید گفتند یا رسول الله بی دیگر فرمود که شما که راه نبودید که حق تعالی بپن قدم من
شمار هدایت از زانی فرمود گفتند چه بگویم یا رسول الله گفت چرا نمیکوید که یا قوم
شمارا سرون نکردند از جای خود و ما شمارا جای دادیم و دیگر ایشان تکذیب شما کردند

و ما تصدیق کردیم و دیگر ایشان شمارا فرمود و بگذرید ما یاری کردیم آن حضرت
این میفرمود تا انصار بر او در آمدند و گفتند اموال ما و آنچه در دست ماست همه
از آن خدای تعالی و رسول اوست این آیت در آن وقت نازل شد و دیگر
حضرت فرمود که هر که میرد بر دوستی آل محمد شهید مرده بدان و آگاه باشد
که هر که بر دوستی آل محمد میرد مؤمن مرده که استکمال ایمان کرده باشد و نه
که بر دوستی آل محمد میرد بطریق زفاف او را بهشت بر نه محاکمه زفاف
عروس بجانب زوج او هر که بر دوستی آل محمد میرد در بهشت را بر رو
او باز کنند و هر که بر دوستی آل محمد میرد قبر او را هزار ملائکه رحمت
باشند بر طریق سنت نبوی و جماعت متصفی و بد آنکه هر که میرد بر
بعض آل محمد چون قیامت در آید نوشته باشد در میان هر دو چشم او
که این از رحمت الهی با یوس و هجور است و هر که بر بعض آل محمد میرد کافر
مرده و هر که بر بعض آل محمد میرد را یکجه جنت بشام او نرسد و بعضی گویند
هر چه بطنی از بطون قریش نبود الا که میان رسول الله و میان قرابت نبود
پس چون تکذیب آن حضرت کردند و ایا نمودند از آنکه بیعت کنند این آیت
نازل شد و منقولست از کتاب کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابی
طالب علیه السلام از ابی بریه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق
سبحانه و تعالی عهدی فرستاد بمن در باب علی بن ابی طالب میگفتم یا رب
کن از برای من آن عهد را فرمود که گوش کردم حق جل و علا فرمود که علی را
هدی است و امام او بیاست و نور و روبرو هر آنکس است که مرا اطاعت کند او
کلمه جامع است که لازم گردانیده ام از ابر مقتیان که هر که او را دوست دارد
مرادوست داشته و هر که او را دشمن دارد مراد دشمن داشته پس ای پروردگار
شارت ده او را باین چون امیر المؤمنین آمد من او را بشارت دادم آن حضرت
که رسول الله من بنده خدایم و احوال من در قبضه قدرت اوست اگر عذاب
کند مرا پس سبب گناه من باشد و اگر تمام کند آنچه بمن شارت داده پس حق تعالی
اولیت بمن حضرت رسول گفت یا خدا ما دل او را قوی کرد آن با آنکه بهار ایمان
سازی حق تعالی فرمود که کردم انجمن بعد از آن رفع کرد بسوی من که زود باشد
که او را اختصاص دهد بخیری از بلا که به محکم از اصحاب من بآن نوع بلا اختصاص
نیافته باشند پس گفتم که ای پروردگار من او بار و صاحب و را در منت حق تعالی
فرمود که این خیر است که در علم ازلی با سبق یافته که او بنیای منجی گردد و هم در میان

عمر گفت او را بکند اید تا برود و بعد از آن گفت زمان عاجز انداز آنکه مثل علی بن ابی طالب
تواند آورد و لا اله الا علی بلکه عمر اگر وجود با جو و علی نمی بود عمر در ورطه هلاک می بود
ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اقصی امت
من علی بن ابی طالب است علیه السلام و سلمان روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم فرمود که اقصی امت من علی بن ابی طالب است و ابن مسعود روایت
کند از آن حضرت که قنم یافت حکمت برده جزو نه جزو از ابلی بن ابی طالب
داوده اند یک جزو دیگر کجیج مردمان و برندی در صحیح خود آورده که وصف کرده
امیر المؤمنین را با نزاع بطین زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
که من مدینه علم علی در آن مدینه است و لغوی در صحاح آورده که آن حضرت
که من حکمت علی در آن است و از ابن عباس مرویت که آن حضرت فرمود که من مدینه
علم الهی ام و علی باب آن مدینه است هر که را علم باید از در و دراید و هم در مشاب
روایت کند ابو جمر که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که خواهد که نظر
کند آدم را در علم او مشاهده نماید نوح را در فهم و ملاحظه نماید یحیی بن زکریا را در
زهد او و یونس موسی را در بطشت او پس باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب
علیه السلام و بهیچ آورده که هر که نظر کند آدم را در علم او و نوح را در تقوی او و
ایساک را در حلم او و موسی را در بهیشت او و عیسی را در عبادت او پس باید که نظر
کند بعلی بن ابی طالب علیه السلام که ثابت است برای جمیع ایشان ازین صفات
حمیده و اخلاق پسندیده و مجتمع است در او آنچه متفرق است در غیر او و ترک
فیکه الی معرفت و انت منها جمیع الطرق و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
در مناقب که آن حضرت فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا میفرستاد بقضای
مین من گفتم یا رسول الله مرا میفرستی بقضای مین و من جو انعم و علم قضا را چنانچه
باید نمود انعم چگونه شود آن حضرت دست مبارک بر سینه من نهاد و فرمود که بار خدایا
هدایت کن دل او را بعلم و ثابت دار لسان او را بران تجوی خدای که دانه را شکافته از ز
پرون آورد که بعد از آن مرا سرگردم پس از مسائل قضای تاری کشت که در میان دو
کرده باشم و نسای نیز این حدیث را آورده از علی بن ابی طالب مرویت که گفتم یا
رسول الله مرا وصیت فرمای بچیزی فرمود که بگو برقی الله بعد از آن گفت بگو استقیم پس
گفتم آنرا و بران زیاده کردم که ما توفیقی الا بالله علیه تو کلت و ایضا نب فرمود فرمود
که علم بفرمان توشه یا با حسن ثمرت علم را نوشیدی و لباس اصل علم را پوشیدی و ابو
بریده روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر پیغمبری را وصی و وارثی بود

و بدینستی که وحی و وراثت منت و نیز در مناقب آورده از این پس وایت کنید که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که یا انش از جاه آب بکش از برای وضو من
کشیدم و آن حضرت وضو گرفته دو رکعت نماز گذارد و فرمود که ای انس اول
کسی که بر تو در آید ازین در در آید و پنهان میداشتم تا ما که دیدیم که علی بن ابی طالب
از در در آمد فرمود که چه پس بود ای انس گفتم علی بود پس آن حضرت برخواست
چنانچه اثر استبشار از او ظاهر بود و امیرالمومنین را در بغل گرفت بعد از آن
عرق جبین خود را بر جبین او مالید و از عرق جبین او بر جبین خود رسانید
امیرالمومنین گفت یا رسول الله دیدم کار را که بجای آوردی که پیش ازین
آن نمیکردی فرمود که چه چیز مرا مانع آید که ازین قبیل نسبت بتو بجای نیاورم
چه حق تبلیغ رسالت مرا مردم خواهی رسانید و صوت مرا بایشان خواهی
شنوایند و میتن خواهی کرد و اختلافی که در میان ایشان باشد بعد از من
و نیز در مناقب از ابی ذر روایت میکند که من یا رسول الله بودم در مرقه
از مقام بقیع آن حضرت فرمود که بخن آن خدایی که جان من در قبضه قدرت
اوست که در میان شما رویت که مقاتله کند بعد از من بر تا ویل و آن
جماعت که علی بن ابی طالب با ایشان مقاتله نماید شهادت آن لا اله الا الله
گویند و بر مردم آن مقاتله گیر نمایند چنانچه زبان طعن دراز کنند بر وی الله
و نام تفضی ایشان باشد آن عمل چنانکه ما مرضی موسی علیه السلام بود امر کشی و قتل غلام
و امر دیوار که گشتی را خضر علیه السلام سوراخ کرد و پسر را کشت و دیوار را قائم
ساخت و آن مرضی موسی بنود و آورده آن حضرت ازین مرد علی بن ابی طالب بود
علیه السلام و در کتاب مناقب از حارث بن اعور که صاحب رایت امیرالمومنین
بود نقل میکند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در میان جمعی از اصحاب خود فرمود
که بنمایم شما آدم را در علی که او را بود و نوح را در ابراهیم را در حنظل
نکذشت بسیاری که امیرالمومنین علی علیه السلام اینجا حاضر شد ابو بکر گفت رسول
الله مقایسه فرمودی مرد را به کسی ازین پیغمبران بزرگ خوشا آن مرد چه نسبت
آن یا رسول الله آن حضرت فرمود که نمی شناسی او را گفت خدا و رسول او دانا
تر اند فرمود که آن مرد ابو جحش علی بن ابی طالب است علیه السلام ابو بکر گفت که را
و مبارک ما و ترا یا اباحسن و کجاست مثل تو یا اباحسن و از سر و قی روایت
کرده است که او گفت که من نظر کردم در میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم یا قثم که علم ایشان منتهی میشود با امیرالمومنین و عبد الله بن عباس

و ابوالدرد و معاذ بن جبل و زید بن ثابت بعد از آن در میان ایشان تفحص کردیم که
کدامی بدو کس می شود و امیر المومنین و عبدالله دیگر ملاحظه کردیم باقیم امیر المومنین را که
افضل است و اعلم است بر عبدالله امیر المومنین فرمود که هیچ آیتی از آیات الهیست
نزول نیافت الا که من درستم که در شان که نازل شد و در کجا فرود آمده حق سبحانه و تعالی
من قلب دانا و لسان گویند که امت فرموده و هم در کتاب مناقب آورده از بحر حق و
میکنند که من دیدم امیر المومنین علیه السلام را که در کوفه بنبر شرف برآمده بود و بدرعت رسول
الله را پوشیده و ششتر آن حضرت را حایل کرده و خاتم آن حضرت را در انکشت مبارک
داشت و بر آن منبر نشسته کشف بطن خود فرمود و گفت بر سید از من پیش از آنکه
مرایا سید که در میان دو پهلوی من علم بسیار هست و این گنجینه علم که نزولت از اثر
فیض لعاب رسول الله است که ریشه از آن بدان من رسیده ولی وحی من بهمه
ملهم شدم خدا سوگند اگر و سپاده را فرشت سازند و من در آنجا بنشینم هر آنکه حکم
کنم میان اهل توره بمضمون توره ایشان و میان اهل انجیل بمضمون انجیل ایشان
تا عاقبتی که حق سبحانه و تعالی ماضی کرد و اند توره و انجیل را و ایشان بگویند که
آن حکمی که امیر المومنین بمطوق ما کرده خواست و صدق و انتم تلون الکتاب
افلا تعقلون و این عباس گوید که حق تعالی اعطا فرموده بعلی بن ابی طالب
نه عشر از علم و شریک گردانیده دیگر از مردم در عشر عاشر از آن و ابوطیفیل
گوید که من حاضر بودم که آن حضرت خطبه میفرمود و می گفت که بر سید از من حق
خدا سوگند که هیچ خبر نباشد که از من سوال کنند و من حقیقت از شما اخبار کنم و از
کتاب الهی سوال کنید و الله که هیچ انبی نیست الا من دانایم به نذول آن
در روز یاروش با در سهل با در جیل بر سید انداز اعطا که در میان اصحاب رسول
هیچ کس یافت نشود که اعلم باشد از علی گفت لا والله که من نمیدانم این چنینی
و عمر بن سعد گفت مر عبدالله عباس را که یاعم چو نت که مردم رجوع بسیار میکنند
با امیر المومنین گفت ای پسر برادر من زیرا که آن حضرت راست هر چه بخواهی از حق
قاطع در علم و اوارفع مردم است در عشره و اقوام ایشان در اسلام و دانا و بدیده
رسول الله است و افقه است و درست است و اشجع است در حرب و اجدد و عطا و اواز
مناقب است که عبدالله بن عباس گفت که من اتفاقا سوره از قرآن خواندم و ختم قرآن
کردم بر بهترین مردمان که علی بن ابی طالب است علیه السلام و عبدالله بن خیر روایت
کند از امیر المومنین علیه السلام که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نمود من
قسم یاد کردم که رد اند و شش نهم تا جمع کنم ما بین اللوحین را پس رد اند و شش نهادم

تا جمع کردم قرآن را و از او از مناقب است که عمر زنی را که شش ما یکی وضع حمل او
شده بود امر بر حرم این خبر با امیر المومنین علیه السلام رسید فرمود که برو و بچشم
چون عمر ازین واقف شد فرستاد کسی را پیش آن حضرت و از سبب آن پرسید آن
حضرت که نفس الهی است فرمود که ایام رضاع دو سال کامل است و حمل تا ایام جدا
کردن از شیر سی ماه است پس شش ماه ایام حمل باشد مراد اقل ایام حمل است
و دو سال ایام رضاع که والاد است برضعت او و لا بد من فصاله و حملین کاملین و
دیگر فرمود که حمل و فاصله ثلثون شهرا عمر او را که داشت و هم در مناقب سعید
بن مسیب گوید که من از عمر شنیدم که میگفت بار خدا یا هیچ مشکل مرایت
که علی بن ابی طالب از اجل کند و از آنی در داور و نیست که علمای سبیل اندکی در
شاست و مراد خودش بود و یکی دیگر در کوفه که عبدالله بن مسعود و یکی دیگر در
یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام پس آنکه در شاست مسله را از کسی پرسید
که در کوفه است و آنکه در کوفه است از کسی می پرسد که در مدینه است احتیاج
به رسیدن ندارند و در سند از علی بن ربيعة روایت کند که من امیر المومنین
علیه السلام را دیدم که آمد بدایه سوار شده چون پای مبارک در رکاب نهاد
فرمود که بسم الله و چون بران راست نشست گفت الحمد لله الذی سخرنا لهذا
و ما كنا مقترین و انما الی ربنا المنقلبون بعد از آن سه بار تحمید فرموده سه بار بکبر
بعد از آن گفت لا اله الا انت قد ظلمت نفسی فاعف عني بعد از آن تسمیه کردیم
یا رسول الله تبسم حیت فرمود که حق سبحانه و تعالی را عجب می آید از بنده خود که می
گوید رب اغفر لی چه گیدانده من که گمانان او را غیبه از من نمی امر و از این طلحه حتمه
الله ایراد فصلی نموده در فضل و علم آن حضرت فرمود **فصل** این فصلی است در فضل
آنکسی که در و مجال مقال و اسع است و لسان پان صاوع و مناقب مناقبش لامع
و فخر تا شش طالع و فراج امتد احشش جامع و فضای فضایش شاسع و تابع طرق
هدایتش مانع و تمسک بعرو و وثقی او رافع ای آنکه از فضل فضل کوه و سد غیوش
لذة لشارین است و در و بس مضمون مکنونش مفرد کرام الکاتبین و عروس
ستوده و از سخنها حسنات المقرین عظم است نزد اهل تحقیق قدر وقوع او
عظیم است بر کل برایشمول نفع او تمام است اجر هر موقوف بجمع او و من ارادی
نایم درین فضل چیزی را که برسد با و دارد و بود و بده نمیکند از دم در و خبر را که داخل
شود بر و را بد از تیاب و تخمین نمیکند بجزی که قذف کنند از ارباب الارباب
بلکه می ارم در و اخلاف روایت خلف از سلف ما محتوی کرد و بد بزیاد و طاب

و در سمت ترتیب می کشم که عز و روی که تصریح کرده بان حسن و باطن کشته
بان آیات کتاب و مقرر میدارم با و نه محکم الاسباب بصواب که مفتوحه الابواب
المجاب باشد از برای طلب امید که از برای جامع جمیل ثواب و جلیل ثواب
ازین اقوال قول باب الارباب است که بجهلها لکم تذکره و تبعها اذن واعیه که قضیه
نجات مؤمنان و غرق کافران را در طوفان نوح علیه السلام دالالتی و آنچه که در
بر قدرت حکمت صانع و کمال قهر و جلال او را از انوار کوشش و کوشش نگاه دارنده
نماز در روایت کرده ابو اسحق ابراهیم ثعلبی در تفسیرش با ساندی که نزد او
که چون این آیت نازل شد که و تبعها اذن واعیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
مر ائیر المؤمنین علیه السلام را که من از حق سبحانه و تعالی در خواستم که ترا علی کوشش
نگاه دارنده اشیا و کرامت فرماید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من هرگز نمی توانم
نکردم بعد از آن و نیتم که هرگز فراموش کنم و در تفسیر خود روایت کرده و
واحدی نیز در اسباب نزول آورده از بریده است که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
شنیدم که میفرمود مرا امیر المؤمنین را علیه السلام که حق سبحانه و تعالی مرا امر کرده که
نزدیک باشم تا تو از خود و رشتوم و ای که علوم را بتو تعلیم کنم و تو از آنرا آفری و نگاه
داری که هرگز فراموش کنی در آن آیت نازل شد که و تبعها اذن واعیه و دیگران
جمله قول حق جل و علاست که امن کان مؤمنان کان فاسقا لا یستویان ای کسی که
ایمان شعار او باشد مثل انکس است که فسوق دمار او بود و نه چنین است ایشان مساوی
نیست ثعلبی و واحدی آورده اند در تفسیر خودشان که این آیت در شان امیر المؤمنین
علی علیه السلام و در باب ولید بن عقبه بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود نازل
شد و سب آنکه میان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ولید نزاعی شد در امری و
گفت امیر المؤمنین که ساکت شو که تو کو دکی و آنکه زبان من از زبان تو درازتر است
سنان من از سنان تو نیز ناز حضرت فرمود در جواب ولید پلید که خاموش شو
که تو فاسق فاجری حق سبحانه و تعالی برای تصدیق قول امیر المؤمنین علیه السلام این
آیت در ستاد که مراد مؤمن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه و کفایت می
کنند این قصه از شهادت باری تعالی از برای تصدیق قول امیر المؤمنین و دلالت
کردن نزول قرآن بر کمال فضیلت و وصف او بایمان که عنوان علم و نتیجه معرفت او
و حسان بن ثابت این قصه را نظم کرده و آن آیت **البریه** انزل الله و القرآن عزیز
فی علی و فی الولید قرانا قنبوا و الولید من ذاک فستاق و علی سوا ایمان پس من
کان مؤمن اعرف الله کن کان فاسقا و انما سوف یجری الولید جریا و انما و علی لا شک

یجری جریا علی ملقی لدی الله عز و ولید ملقی بهناک جواتا یعنی حق سبحانه و تعالی در
امیر المؤمنین علی علیه السلام و ولید آیات قرآنی انزال فرمود که ولید پلید عمل و منزل
فسق و فجور است و امیر المؤمنین منشا و ماوی و ایمان کسی که مؤمن صادق خدای
شناس است نیست مثل کسی که فاسق جاثن خدای شناس است زود باشد
که ولید جزا و سزای آن بیاید که آن رسوایی و بیاست و عقوبت آتش عقبی
بلا شک امیر المؤمنین علیه السلام بجزای آن بغیرات جان منزل و مکان زد
پس امیر المؤمنین علیه السلام معزز و محترم با حق سبحانه و تعالی ملاقات خواهد کرد
و ولید آنجا خواهد رسید با انواع ذلت و خواری و این آیات سمت افتاب
از قول حسان بن ثابت و جد این ولید ابو معیط بوده که پدر او ذکوان بن
بن عبد الشمس است و گفته اند که ذکوان پسر امیه بوده بلکه غلام او بوده و او را
منسوب ساخته اند با و مشهور شده به پیری او و این ولید در روز فتح
مکه سلمان و عثمان در زمان خلافت خود او را حاکم کوفه گردانید چون که
برادر مادری او بود و در زمان حکومت شراب خورد و نماز صبح را با مردم
که امامت میکرد چهار رکعت گذارد در حالت مستی و گویند که در محراب آن
وقت قی کرد و مردم در نشد و او را بعد از آن حد شرعی زدند و چون
فسق او بر همه کس ظاهر شد او را از حکومت کوفه کردند و در رقه مریس نظر
کن بجکت بی علت الی در پسته این قضیه که چون امیر المؤمنین علیه السلام
اجاز بفسق او نمود حق سبحانه و تعالی از انظار فرمود از عالم غیب بعالم
شهادت و از پرده خیر بفضای معاینه منکشف ساخت چه خبر جامع شهادت
فوق است و سوا سمعه و حقوق است و علی رؤس الاشهاد اجماعی احکام
شریعت بنویس و مرتب شد تا متحقق شود آنچه امیر المؤمنین بوی نسبت
کرده بود از فسق و چون سمت فسق از ولید به ثبوت رسید بحال ایمان
در امیر المؤمنین متحقق خواهد بود و بعضی دیگر است که قاضی ابو محمد الحسن بن
البغوی نقل کرده از انس بن مالک که چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
تخصیص میفرمود جاقعی را از صحابه هر یک را بفضیلتی امیر المؤمنین را تخصیص
فرمود بعلم قضا و فرمود که واقصایم علی منطق صریح این حدیث دال است
بر آنکه انواع علوم و اقسام آن تمام مجتمع است در علی بن ابی طالب و در غیر او نیست
زیرا که هر یک از آنها که تخصیص یافته اند بصفی موقوف نیست حصول آن صفت
بر غیر آن از صفات و فضایل چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که

افضل اصحاب زید بن ثابت است و اقارب ایشان ابی و اعرف ایشان بجمال و جلال
معاذ بن جبل و مرکب ازین صفات استیجاب بغیر خود ندارد بخلاف علم فضل و کمال
مرامیر المؤمنین را و دیگری حصول ندارد حصول آن بصیغه افعیل نیز وقوع یافته که مقتضی
وجود این حاصل است یا زیادت و منصف با و واجب است که عقل او بکمال باشد
و تیز او محفوظ باشد از زوال و موسوم باشد بصفه فطنت و عجز را بود
سهو غفلت و بطننت خود حل مسائل شکله نماید و بحدوث ذهن فصل قضایا بطله
فرماید عدالت کشیده او باشد و مروت شیوه او از نوبادت متحرز باشد و از محرمات
محبت صدق لجه داشته باشد با ست امانت و عارف بود بمنطق کتاب است
بر و جراتان و اتفاق تا اختلاف و قیاس را تیز تواند کرد و عارف بلغت عربی
نامعده تواند داشت محکم را بر شایه و خاص را بر عام و مبین را محمل و مانع را مانع
و بنا تواند نهاد مطلق را بر مقید و حکم بر تواتر کند با حاد و بسند بر مسل و متصل
بمنقطع و اتفاق نه باختلاف و در اندانواع احوه را از حلی و واضح و خفی تا توصل
تواند جست بان احکام را و شناسد اقسام احکام را از واجب و حرام و مندوب
و مکروه و مباح و منصف نیست بقضا کسی که در جمیع نیت این امور را از وضاحت
که امیر المؤمنین جامع جمیع اینها بوده و از غوامض اخبار میفرمود که دیگر از آن حال
نبوده و این از برکت دعای رسول الله بود که آن حضرت را بقضای من میفرستاد چنانچه
سمت ذکر یافت و دیگر آنکه بغوی نقل کرده از کتاب شرح السنه از ابو سعید جدری
که من از رسول الله شنیدم که میفرمود که کسی در میان شما هست که مقالمه خواهد کرد و بر
قرآن بخواند که من مقالمه کردم بر تنزیل قرآن ابو بکر گفت که من خواهم بود آن حضرت که
نه تو خواهی بود بعد از آن عمر گفت من خواهم بود که نه تو هم خواهی بود و خاضع العمل
بود آنکس یعنی پنهان زنده گشتش و در آن وقت رسول الله فعل خود را با امیر المؤمنین
داده بود که پنهان کند پس رسول الله اخبار فرمود با آنکه امیر المؤمنین قیام خواهد نمود
بقال زنا و یل قرآن چنانچه آن حضرت قیام فرمود و بر تنزیل قرآن که ششمه ازین
سابقانده کور شده بود و تنزیل محض رسول الله است بر وجهی که در تنزیل است
و روید یافت با نوحش کما قال الله تعالی کتاب الله لانه الک الک التخرج الناس
من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید یعنی قرآن کتاب است که
فرمود سنده ایم بسوی تو تا پیرون آری مردمان را از انواع ضلالت که گفتم
بدعتت بنور هدایت که طریق ایمان و ایستانت بتوفیق پروردگار رحمت ایشان
و بفرمان او بسوی راه حق غالب مطلق ستوده و دیگر فرمود که و انزلنا علیک

الکتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون و ما نزل کرد اندیم بر تو کتاب
بر بیان مبلغ بر امور دین بر تفصیل که راه نمائیده است و رحمت است برای قومی
که ایمان آرند و بگردند و دیگر فرموده که او نه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الا
علی قلبک لتکون من المنذرين و این قرآن تنزیلی است از پروردگار عالمیان که فرمود
آورده از اجبریل امین بر دل تو تا باشی از پیم کنندگان و غیر این از آیات در الک
که طریق تحصیل آن مختص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ممکن نیست حصول آن
آیات مگر بطریق تنزیل از جانب حق جل و علا پس کسکی تنزیل شد پس کسکی که ده
و انکار نموده و او را انکسی اتصاف می باید بصفه کفر محض که حق تعالی فرمود که و ما
یکجدا ما تا الالاکافرون و دیگر یکجدا ما تا الالاکل خیار کفور یعنی انکار آیات
مانمی کنند مگر کافران غدار استکار و کفار تنزیل را منکر بودند چنانکه قرآن بان
باطق است که و اقدر الله حق قدره اذ قالوا انزل الله علی بشر من شئ یعنی تنزیل
خدا را مگر آنچه حق شناسه اوست وقت که گفتید که بفرستاده خدای تعالی بر بشر
هر چه خیر از آیات و احکام پس متعین میشود و قال ایشان تا ایمان بیاید
تا برین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقال اشتغال نموده و
قایم شد ایشان فوج فوج بدین اسلام درآمدند بیان قتال تنزیلی است اما
تا ویل آن همان تفسیر اوست با نچه اخر مدلول آن پایش بان کشد و مان اجماع
شود پس کسی که عمل کند قرآن را بر معنی که اقتضا میکند آن معنی را لفظ او از مدلول خطا
و تفسیر که دیگری که متداول است از معانی که آن مراد است از آن منطوق پس او طریق
صواب را پسرد و کسی که اعراض کرد از آن معنی و صرف کرد اندید از مدلول و مقتضای
خودش حل نمود بر غیر مراد از آن مفهوم بجزی که موافق هوا و مطایق مشبهات
اوست و تا ویل میکند از بجزی که موجب ضلالت است از هیچ هدایت عقاید
انکه این مجمل است که ادا کرده و مقصد است که افتر بسته و حال آنکه مراد الله
غیر است که مدعای اوست پس قرآن از مدلول خود کرد اندیده و دیگر
سبیل او سلوک نموده و مخالفت جمیع ائمه بدی کرده و تابع نفس و هوا بوده
پس مادی که برین ضلالت اصرار دارد و برین مخالفت استمراری در زود
متعین میکند و قتال او تا رجوع کند با و امر الهی و طاعت او و لهذا حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کرد اندید و مقرر داشت قتال بر تا ویل را
مثل قتال بر تنزیل آن حضرت مقالمه فرمود با جماعتی که جرایم ایشان از بیان
فرموده و قتال آن با مام زمان باز گذشت چه امامت فرع نبوت است

پس امیرالمومنین علیه السلام با ایشان مقامه نمود و در حجب و عده پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم حضرت امیرالمومنین علیه السلام در روز قضا یا منافقان باین معنی تصریح
فرمود و وقتی که از ذی الشیء سوال کردند و او را از میان کشکان به سر آوردند
فرمود که سرگرد و رخ زده نشده ام و دروغ هم نگفتم و در محاربات حضرت
این قصه تمامه اند کوزها بد شد انشا الله تعالی و اختلافی که در میان است و وقوع
یافته در باب آن حضرت بواسطه حسد و غنا و جاعلی است که با آن حضرت
نظور می آورند تا کار بقتل رسید و بعد از آن حضرت سرشته عداوت و بیاض
نشد که بر مبارک می کشند لغو و با دشمنی و کون با حق اهل بیت و شیعیان
در هر ناحیه می بختند و منع حقوق ایشان میکردند و تقرب و ولایت و حکام
آن زمان بدای ایشان می جستند که هیچ شهری از شهرها نبود و هیچ حتی
از جهات نماند در اخاف ایشان عداوتی و مخطاتی و راضی شدند باز مال
ایشان عراقی و شامی آن شناعی که آن بدجنان باطل است بطور آوردند و از
کفار بوجود دنیا بد و آنها که باقی ماندند در عالم پریشان و سرگردان می گشتند که
قوت شب و خرقة از جبهه پوشش نمی یافتند و اگر ظاهر می شدند مردم رمانه
کین می ورزیدند و لاه خون می بختند غرض که ایشان از استخفا کار اینها
کشیدند و بعضی تا ولایات که بمذغای هوای خود کرده اند و از مضمون کتابت
تخلف نموده اند مستحق عقاب ابدی و مستوجب عذاب سرمدی گشته اند است
که بعضی از آیات که در شان کفار است نزول یافته از مدلول خود کرده اند و
مؤمنان حمل کرده مثل قوله تعالی الم تر الی الذین اتوا انصیاب من الکتاب یذعنون الی
کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتوئی فریق منهم و هم معروضون مضمون است که ای بعضی ایانی
گیر بی بسوی آنکه داده شده اند نصیبی و بهره را از کتاب توره یعنی اندک چیزی
دانسته اند از آن خوانده میشوند بسوی توره حکم کنند میان ایشان پس روی می
گردانند که و بی از ایشان که رؤسای یهودند و ایشان اعراض کننده گانند
از حق با وجود آنکه جمیع ائمه تفسیر و علما اسلام اتفاق دارند که این آیت در شان
یهود وارد شده و مختص بایشان است و در سبب نزول آن چند وجه ذکر کرده
یکی آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم یکروز جمعی را از یهود دعوت کرد و
اسلام ایشان گفتند که ای محمد ما در حضور علمای دین خود با تو مناظره می کنیم آن حضرت
فرمود که آن صحیفه از توره که شتم بر لغت و صفت منبت بیارید و درین مجلس آنرا
حکم سازید ایشان ازین قول ابا نمودند و آیات توره را حاضر کردند و قول دیگر

آنکه چون آن حضرت ایشان را با اسلام دعوت میفرمود بعضی از ایشان گفتند که تو کلام
دینی فرمودی که بر دین تو اسم علیه السلام ایشان گفتند که ابراهیم یهودی بود آن
حضرت فرمود که توره را بیارید تا حکم باشد میان ما و شما ایشان ابا کردند
و بیاریدند و قول دیگر آنکه یهود منکر حکم رحیم زانی شدند که در توره فیت چون
آن حضرت توره طلب کرد ابا کردند حاضر باشند پس این آیت سمت نزول یافت
و واحدی نیز در کتاب اسباب نزول همین را آورده و علمای اسلام همه برین
متفق اند که در شان یهود زمان زل شده و خارج آنرا از مدلول خود کرده اند و اندک
و در امور خود عده ساخته و در مرجع اتباع ضلالت خود صرف کرده و احتیاج
خسته اند باین آیت و خروج کرده اند بر ایام مفترض الطاعت و از طاعت
مفروضه لازم بر ایشان بیرون رفته اند پس چون معلوم کردی حقیقت مقامه
بر تنزیل و مقامه بر تاویل را ظاهر شد بر تو که میان نبی و علی صلوٰه الله علیه و آله
اتصال و اخوت و علاقه تامه بود که در غیر او نبوده و بخاک و در و در نصوص متقدمه نیز
برین دلالت دارد که علی منی و انا منه و علاقه تامه بوده و انت منی بمنزله هرون من
موسی و این نصوص مشرت بخصویت تامه در میان ایشان و این خصوصیت اتفاقا
میکنند بروحی که آن حضرت اعلام فرموده بود امیرالمومنین را بمقامه جارجان مثل
مقامه او با کافران و ششایدی که در ایام امامت خواهد کشید از دست آن دونا
سمخاکه در ایام نبوت او کشید از کافران شافعی آورده که مسلمانان طریقه و سر
قال را از رسول صلی الله علیه و آله وسلم اخذ کردند و در قال اهل شرک و از امیر
المومنین در قال اهل بغی پس عاقل باید که تدبیر نماید درین مقام و شناسد فضل او را
علیه السلام و دیگر از انجمله فاضی ابو محمد حسین بن مسعود در کتاب خود از ابن مسعود
نقل کرده که یک روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بیرون فرمود و شبانه
ام سلمه و امیرالمومنین نیز آنجا حاضر بودند آن حضرت فرمود که ام سلمه و امیر
قال فاسطین و ناکشین و مارقین خواهد بود بعد از من و سابقان این حدیث مذکور
شد و آن حضرت تصریح باین فرق ثلثه کرده که امیرالمومنین بایشان خواهد کرد
بعد از و و اشارت فرمود با سهای ایشان که هر یک صفاتی دارند مخصوص ایشان
که سبب قال ایشانست ناکشین جاعلی اند که سعیت کردند با امیرالمومنین علیه السلام
واجب بود بر ایشان اطاعت آن حضرت کردن و سر از فرمان امام خود بچیدن
ایشان از آن اعراض کرده نقض آن عهد کردند و حکم او را کردند نهادند و
فراگرفتند در آن قال بغی و فساد را ایشان ناکشین با عین تمیسه شدند پس

معین شد قاتل ایشان بنیامیر المومنین علیه السلام با اصحاب جمل بنظور آورده و در مسجد
احمد بن حنبل مذکور است نقل از نافع که چون مردم از یزید بن معاویه علیه السلام طلع
کردند و سعت او را کردند و بعد از آنکه عمر بنیان و اهل خود را جمع کرد و انکشت بر آورد
شهادت گفت بعد از آن گفت که ما بین مردم سعت بر سعت خدای تعالی و رسول او
و من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که فردا در قیامت برای
از برای کسی که بر کسی غدر کرده باشد غضب خواهد کرد و گویند این علامت فلانست
که بر فلان غدر کرده و این از اعظم غدر است که کسی بر صفت شرک نباشد و با حجت
کند بر سعت خدا و رسول و بعد از آن نقص آن کند پس باید که کسی از شما از یزید
خلق کند و بران سعت باشد و از شما کسی مرگب این امر نشود تا میانه من و آن کس
حادثه و واپس و جوید و در حدیث دیگر است از مسند که او این گفت و وقتی که
که مردم با یزید بر سعت کرده بودند و متاعل را هست که گوید که عجب از عبد الله که
توقف کند از نقص سعت یزید و انداخته و خوف اهل خود و تشدید و تحذیر ایشان
نماید از آنکه اعظم ازین خیریت است که انرا نکند باشد پس هرگاه که عبد الله این گوید
پس قدر طلحه و زبیر چه خواهد بود در نقص عبد المومنین علیه السلام و شکستن سعت
او خروج از حکم و طاعت او و نصب حرب کردن و لشکر کشیدن در مقابل حضرت
پس اگر عبد الله بن عمر باطله و یزید بران می گفت در باره نقص عهد که از برای یزید باطل
گفته بود و میداند که انرا در آنچه خلق طاعت و معارقت جماعت از انهم تمام خطیت
غلیظه بر آید ممکن بود که توقف کند از انچه اقدام نموده بودند از و داخل شوند و رخصتی
که خارج شده بودند از آنکه با آنکه ایشان سپیل می انگاشتند بر عبد الله نقص سعت
و بنابرین می نهاد و آن که مذکور شد بر سبیل فرض بود زیرا که طلحه و زبیر کشته شدند و طاعت
معاویه را در نیافتند چه جای از ان یزید علیه و اما قاسطین جماعتی اند که از طرق حق
تجاوز کرده اند و میل نموده اند بکباب باطل و از برای اهل هدایت اعراض کرده اند
و خارج شده اند که از طاعت امام مقرر ضلالت طاعت او و اجابت پس چون این
شیوه بکار بردند باین اسم تسبیح شدند و قاتل ایشان معین گشت بنیامیر حضرت امیر
المومنین علیه السلام از با معاویه غاویه و انبائش در جنگ صفین بنظور آورده و رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم تصریح فرموده بودند که ایشان نفاعه اند چنانچه محمد بن ابی بکر
خود را آورده اند که حضرت رسول فرمود عمار را که ای عمار که و باغنه ترا بقتل آورده
و در حدیث دیگر واقع است که شارت با و ترا ای عمار کرده باغنه ترا شربت شهادت
چشانند و اما مار تین جماعتی اند که خارج از متابعت حق و مصدق بر مخالفت امام مطلق

نقص سعت و خلق ان بنیامیر شدند چون شربت انیت قاتل برایشان معین گشت
چنانچه ان حضرت با اهل خزوی و نهر و ان که در ایشان خوانج اندا و در روست
مینکند از ابو سجد حذری و از انس بن مالک که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که زود باشد که میان امت من اختلاف و تفرقه افتد قومی و کوی
بیکر و در سیداشوند که قبل بی موقع نیکو کار زود و توان خوان باشد اما قرآن بخوان
نکند از جنزگاه کردن ایشان و زیر تر اند و و پیرون روندا و درین سخن
تیر و حال انداختن از کمان و ایشان بدترین خلق باشند خوشحال کسی که
ایشان را بقتل آورد و ایشان نیز قتل آرند زیرا که اگر طفر یافت غارت
ثواب فایز آن داد و اگر کشته شدند شهادت درجه شهادت می باشد
و عورت نمی یابند مکتب آبی و مردم را بختاب خدای خوانند و از کتاب حق
در ایشان نباشد مگر که مقاتله کند با ایشان او و بی بحق باشد و مسلم بن نجیح
در صحیح خود آورده و او دود و نیز بسند خود با او موافقت نموده که زید بن
گفت که من در میان لشکر امیر المومنین بودم در وقتی که بجنگ خواجه میفرمود و یک
روزی سه مردای مردمان بدرستی که من شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم میفرمود که که روی از امت من خروج کند که قاری قرآن باشند که قرآن
شما هیچ خیر مناسبتی نداشته باشد و نماز شما نماز ایشان نیز این چنین و زود
ایشان همچنین چیزی از مناسبت نباشد قرات قرآن کنند و نداشتند
که فایده خواهد کرد برای ایشان و حال آنکه نتیجه آن وبال و مضرت خواهد بود بران
و آن قرات و زکند و از جنزگاه کردن ایشان و از دین بجهنم مثل شرک از کافران
میچند اگر میدانستند و پیرامون نمی گشتند و خلاصت آنها آن باشد که در میان
خارج ناقص و سستی باشد که بر بازوی او شل پستان زمان قطعه بود و بران
میوهای سفید رسته باشد و بکباب معاویه و اهل شام میل کنند و شما را بگذارند
در میان اتباع و اموال خود من امید دارم که شما از کروی باشید که بر طریق
حق سلوک میکنند که آن جماعت خون تاق بریزند و اموال مردم را بناحق غارت کنند
پس فرمود بر یزید بن معاویه که گوید که منزل میر فتم تا به تلی رسیدیم و از آنجا گذریم
انجا با خارج ملاقاتی شدیم و در آن روز عبد الله بن وهب از ابی ریشان امیر بود
گفت با ایشان که نیز ما را بیدارید و شمشیر از غلاف بکشید که من شما میرسم پس
باز گشتند و نیز ما را انداختند و شمشیر کشیدند و در جنگ در پوست تا کشته شدند
بعد از آن امیر المومنین فرمود که طلب کنید در میان کشته گان من خنجر را یعنی اقص و

پس طلب کردند یافتند آن حضرت تقی نفس خود را و خود را خواست بر سر کشکان اند
طلب میفرمودند تا در آن میان او را یافته پیرون آوردند آن حضرت بیک گفت
فرمود که خدای و رسول او راست گفتند آنگاه عبده مسلمانی برای خواست
گفت یا امیرالمومنین بخدای که بخیر او خدای نیست که آیا این حدیث شنیدی از رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود که بلی بان خدای که خیر او خدای نیست که شنیدم و او پی
نوبت آن حضرت را سوگند داده او هر سه نوبت باین حدیث سوگند یاد نمود
و بخاری و مسلم و مالک در مؤطا نقل کرده اند از ابوسعید خدری که او گفت که
گوای میدم که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم این را و گوی میدم که علی بن
ابی طالب با ایشان مقاتله کرد و من با او بودم که این امر فرمود که آن مرد را پیدا
کرد و من خود نظر کردم و دیدم که بران صفت بود که رسول الله صلی الله علیه و آله
وصف فرموده بود پس دلالت کرد این احادیث بر وجهی که مذکور کردم که امیرالمومنین
علیه السلام قال کرد بر تا فیل خاخر رسول الله صلی الله علیه و آله قال فرمود تیریل
و درین امر و دیگر امور اقتدا با آن حضرت کرده از نیابت او قیام و اقدام نموده
از جهت حفظ نظام و قوام دین در دفع خوارج مارقین از آنچه گشتی بود گشتن و آنچه
گرفتنی بود گرفتن بر وجهی که رسول الله با مشرکان مقاتله میفرمود مطابق العمل بالنقل
بالتفاوت و سابقا مذکور شد از تربیتی که حضرت رسول الله آن حضرة را کرده و
اشفاق و مهربانی که در باره او داشته و تعلیم و ارشادى که میفرمود در صغر سن
تا غایتی که اقصای غایات کمال و قضوی نهایت معارج جلال را در ابع فرموده و
معارف هر شئی حاصل نموده تا متکلم و متکلم شد بکلام بحر نظام سلو فی قبل ان
وسلونی عن طرق السموات فانی اعرف بها من طرق الارض و میفرمود وقتی که
اگر خواهم بر بار کنم شتر از آن رفیع بسم الله الرحمن الرحیم و شمه نیز نه که رشک اگر بپاوه
انداخته شود و من برانجا نشینم حکم کنم میان اهل توریته توریته ایشان و میان اهل انجیل
بانجیل ایشان و میان اهل زبور زبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان بخدا
سوگند که هیچ آیتی نیست که نازل شده باشد در بر یا در بحر و یا در سمل و یا در جمل و یا
در لیل و یا در نهار الا آنکه من دانایم که در شان که نازل شد و در چه خبر فرموده اند و
قول اشارت تا مدت است بوقوع علم آن حضرت علیه السلام بمضمون کتب منزله و اما فی
علوم متداوله آنکه هر حکم که است مبداء و منشأ آن حضرت است و بوی منسوب است
اما علوم کلام پس قایم بان علم اشاعره و معتزله و شیعه و خوارج اند و اشهر فرق
ایشان و الله این طوائف علوم خود را با آن حضرت نسبت میدهند و اما امام شاعره

ابو الحسن بوده که شاکر و ابو علی حیاتی بوده و حیای خود را با آن حضرت منسوب میدارد
و اما آفتاب شیعه با آن حضرت خود ظاهر است و جسته باج به بیان ندارد و اما
اکابر و رؤسای خوارج شاکر دان و تلامذه آن حضرت بودند و هرگاه علمی
اسلام و ائمه عام اصول خود را نسبت با آن حضرت دهند این دلالت تمام
دارد بر کثرت و غزانت علم آن حضرت و اقصای مطالب در علم اصول علم
توحیدت و علم تقوا و قدر و علم نبوت و علم معاد و بعثت و آخره و کلام آن
حضرت مشایده احوال این مراتب و منازل است ازین علوم و معرفت او
باقصی غایات آنکه او ایل و او آخر از ادای آن عاخر و قاضی پس هر کسی
بطریق تدبر نظر بر معانی کلام آن حضرت نگارد بداند که بحکمت که با عقل دارد
و معانی است که او آخر و او ایل ندارد و اما علوم فروع بر دو قسم است قسمی
مستقل با حیات از احکام و غیره و قسمی دیگر متعلق با موات است و آن
فواض است و قیمت ترکات و با آن اعتبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که فواض نصف علم است و امیرالمومنین علیه السلام در جمیع آن سرباز
جمیع عالم بود و هیچ مسئله از مسایل فروع بر و مشکل نموده و سرجه ابرار نموده
فی الفور حل نموده بعضی از آن **مسئله دنیارست** و شرح آن آنکه در وقتی که آن
حضرت میخواست که سوار شود پای مبارک بر رکاب نهاده بود که زنی آمد و
یا امیرالمومنین بد رستی که برادرش وفات کرده و ششصد دینار گذاشته اند
او بمن بگذاشت که سوار داده اند پس میخواهم که حکم انصاف و عدالت در باره من فرماید
فرمای فرمود که برادر تو دود دختر گذاشته بود گفت بلی فرمود که فغان مال
از ان ایشانست که چهار صد دینار است و دیگر فرمود مادری نیز گذاشته بود
گفت بلی فرمود که صد دینار از ان اوست که صد دینار است و دیگر فرمود
که زنی گذاشته بود گفت بلی فرمود که ثمن دیگر از ان اوست که هشتاد و پنج دینار
و دیگر فرمود که تو دوازده برادر داری گفت بلی فرمود که پست و چهار دینار از
ایشانست بر یکی دو دینار و یک دینار برای تو مانده پس حق تو بتو رسیده این
این زمان بر و سوار شده روان شد این مسئله را دینار به نام کردند و دیگر
مسئله منبر است و این است که وقتی که آن حضرت در کوفه بر منبر بودند
برخواست و گفت یا امیرالمومنین شوهر دختر من وفات یافته و از ترکه او یک
ثمن حق دختر من بود و او را تسع دوازده از تو انصاف میخواهم آن حضرت
فرمود که اما دختر او و دختر و پدر و مادر بود گفت بلی فرمود که پس ثمن تسع

شود و تو از میراث او سوی این چیزی دیگر طلب کن و فی الحال جواب بگو که خطبه بر جمع بود
و اما معلوم چنانچه پس از آن حضرت فارسی آن میدان است و سابق فایق قصبان آن
بر مان است و همین غوامض و صاحب حقایق آن بیان است و کافیت الفلاح
این بر مان آنچه منقول است از آن حضرت که رسول الله صلی الله علیه و آله را
باب از علم من تعلم فرمود و هزار باب دیگر از علم بر من بگو و چنانچه گفته اند
پس بنی در گوش او یک علم در داد و در آن اندر و شش علم بگشاد و چشتم علم دین
پنجم آمد در آن شهری شکست خورده آمد و از آن ای جاتی را که جان خورده ز دست
ساقی کوثر توان خورد و اما علم غیبی اتفاق جمیع امت است که علم ائمه تفسیر این
عباس است و او شکر امیر المومنین بوده و علم تفسیر از او اخذ کرده و اما علم قرات
منقذای اهل کوفه در قرات عاصم بوده و قرات او در دنیا بجاست مشهور است او
شکر ابو عبد الرحمن سلمی بوده و او شکر امیر المومنین و او از بنی افضه فرموده
صلوات الله علیها و اما علم نجوم بر همه مردم عالم ظاهر است که واضع اول آن امیر المومنین
بوده که از برای ابی اسود اختراع فرموده و وضع نموده و اما علم ملاغت و بیان پس
او فارسی محلی است در آن میدان و ناقص سابق است در جمیع اوان و غوامض و ابهر
است از بحر عمان قرآن و اگر خواستی که بر تو عیان گردد این بیان پنج البلاغ را در
بسط امعان و اما علم تصفیه باطن و تزکیه نفس اجماع اهل تصوف است از برای طریقت
و اصحاب حقیقت انتساب خرقه با و درست میکنند و در طریق سلوک اقتدا بوی
می نمایند و اما علم تذکیر یا مام الله و تحذیر از عذاب و عقاب او مقتدای آن
شیخ حسن نصرت و او ساگرد آن حضرت بوده و شرح شرف و فخرا و ارا بطرح
چهره نموده و اما علم زهد و ورع که در میان بعضی از صحابه بود و مثل ابو در و ابو
وسلان فارسی رضی الله عنهم همه ملائذ امیر المومنین بودند که رسول الله ابتدا
یا خبند و بامیر المومنین اقتدا کردند و در باب زهد آن حضرت ایراد فصلی خواهد
شد ان شاء الله تعالی و اما علم مکرم اخلاق و حسن اشفاق آن حضرت بجاست
قصوی رسیده و بمنزله اعلی کشیده که بهر طایفه بطریق اخلاق سلوک میفرموده و با
اهل دین و صالح مومنین بخلق و تواضع بود و با اعدای دین و اهل شرک غلیظ و شدید
خود را با ایشان می نمود از جهت نادید و رغبت تهنید ایشان تا شاید
ایشان را از آن صفات زیمه پاک سازد و تا موصوف گشت باین صفات
اخلاق چنانچه حق جل و علا در باب او میفرماید که فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و
اذله علی المومنین اعزّه علی الکافین یجادون فی سبیل الله لایخافون لومة لائم

یعنی پس زود باشد که خدای تعالی با و در قوی را که او دوست میدارد و ایشان را
دوست میدارد و او را که متواضع و متذلل باشند بر مؤمنان سخت دل و غلیظ باشند
بر کافران جاهد کند در راه خدای و نه ترسند از ملامت هیچ ملامت کنند و اما
شجاعت و بجدت و قوت آن حضرت و انصاف او باین شهر است از نهار و
انهرست از شمس نزد اولی الا بصار و مقراند باین مؤلف و مخالف و معترف اند
باین عدد و صدیق کو اسی میدهند باین صدیق و زیدتی و ولی و حوود و سید و سواد
و اما علم قضا و احکام آن و معرفت حلال و حرام از آن شمه مذکور شد و بعضی که
انکه شرح فاضلی حکمی کرده بوده در باره زنی و آن حضرت رد فرموده برین وجه که
زنی وفات یافته بود از سر شوهر و دو پسر عم که یکی از اجا بر او مادی متوفات
هم بود و این پیش شرح بر ند که او متروکات آن زنی برین ورثه قسمت کند
او نصف از این متروکات نشو و اوداد باقی را که نصف دیگر باشد به پسر عمی داد که
برادر مادی نیز بود و پسر عم دیگر را چیزی نداد و محروم گذاشت امیر المومنین علیه السلام
برین قضیه واقف شد فرمود که من شنیده ام ای شیخ که تو حکمی کرده در قضیه فلان
آن که متوفات شده این چه نوع حکمت گفت یا امیر المومنین این حکم را بموجب کتاب
الهی کرده ام و این عم که برادر مادی نیز هست او را جاری مجری دو برادر داشته ام
یکی برادر پدری و یکی دیگر مادری آن حضرت این حکم را قبول فرمود که ای شیخ کتاب
الهی یافته که بعد از زوج باقی تر که درین صورت از آن ابن عمی باشد که برادر مادی
نیز هست گفت نه آن حضرت فرمود که حق تعالی در کلام مجید فرموده که و ان کان
رجل یورث کلاله او امرات له اخ او اخت فکل واحد منهما السدس یعنی و اگر
باشد مردی که از و میراث میگرد کسی که والدین و اولاد اند از و یازن بود
کلاله و مرد برادر مادی باشد یا خواهر مادی و زن نیز درین حال داخل
یعنی کلاله خواهد مرد باشد و خواه زن پس هر یکی را از برادر و خواهرش یک ششم
از میراث کلاله و مذکور درین صورت باقیست یکسان است پس آن حضرت
نصف تعیین فرمود از برای زوج و سدس از برای برادر مادی و باقی را تقسیم فرمود
میان دو پسر عمی که هر یک را سدس داد پس حاصل شد از برای پسر عمی که برادر مادی
نیز هست شش مال زیرا که او دو وجهت دارد و از برای آن پسر عمی که برادر نیست
سدس مال و از برای زوج نصف مال پس زمان فریضه تکمیل یافت و این مسئله
در شش سهم صحیح می باشد و آن حضرت قضای شریع را رد فرمود و حکم او را باطل
ساخت و بعضی دیگر که امیر المومنین را علیه السلام در ثوبه با یهودی حکاکه افتاد

و آن حضرت را پیش شرح فرستاده برود و دعوی زری نمود که در تصرف بیود بود
منکر شد این دعوی را شرح از امیرالمومنین طلب بینه کرد و آن حضرت امام حسن علیه السلام
آورد و بر طبق آن دعوی شهادت داد و در کوشش آن شهادت را رد کرد و گفت
یا امیرالمومنین چگونه شهادت پس از برای پدر قبول باشد چه کوهی و ولد از برای والد
نیکتر و آن حضرت فرمود که تو در کدام کتاب و در کدام است یافته که این شهادت
مقبول نیست چون جواب نداشت او را از قضا عزل کرد و اخراج فرمود بقره که
او را بود و بیست و چند روز در آن اقامت نمود و باز او را بجای خود آورد و قضا
داد و کشف ستر این واقعه و آنچه از امیرالمومنین علیه السلام صادر شده بود در حق
شرح است که آن حضرت آن زره را در آن فرمود و از برای نفس خود بلکه از عا
آن بود بیت المال بود چه امام وقت بود و نایب مسلمانان در آنکه قیام فرماید
مصلحت ایشان پس او عازر را از برای ایشان بوده امام حسن بن علی علیه السلام
را علی ایشان شهادت فرمود و شرح آنرا در کوه بطن آنکه این شهادت
برای امیرالمومنین است علیه السلام پس آن حضرت او را نایب فرمود تا در امور
قضا تحقیق نماید و تدقیق نظر در آن امور را فرمود که عدم ملاحظه موجب
حقوق و ابطال آن بغیر مستحق آن ابن طلحه رحمة الله میگوید از عجايب و غراب
درین صورت است که جماعتی از علماء که اسحق بن زاهر و ابونور و ابن منذر و احمد
بن حنبل در یکی از روایات ایشان است که چون این قصه بدیشان رسید و آنچه
امیرالمومنین علیه السلام با شرح ظهور آورده است دل نموده اند بر جواز شهادت
ولد از برای والد و این را ندیده پس باخته اند از برای خود و شهادت برادر را از برای
جاری و مجری ولد از برای والد کرده اند و استناد ایشان باین واقع است
استدالشان بفعل آن حضرت علیه السلام و عاقل شده اند از ستر حقیقت این
قضیه مؤلف کتاب رحمة الله میفرماید که قیمت درین مسایل و فرایض که ابن طلحه و غیره
از علمای جمهور را در نموده اند این مذهب امیرالمومنین علیه السلام نیست و عاقل شده اند
لیکن از جهت شرف و مکانت و رتبت آن حضرت در علم دین و دست میدارند بر طائفه
که نسبت دهند بان حضرت قضا فی قضاوی را و محاسن آنچه در مذهب خود یافته اند که هیچ
آن آن حضرت باشد و مستند بوی سازند از برای ترویج پیای اهل و امام مذهب خود
شان و احباب نیز روایت کرده اند که آن حضرت گاهی فتوی میداد بر طبق مذهب
ایشان زیرا که آن حضرت در ایام خلافت در بسیاری از آنچه از اراده دینیه او بود
ممنوع بود تا غایتی که اراده میفرمود عزل شرح را و می گفت چه در راست دهن توان قضا

و سن تو ازین امر مجبور است و سرای تو از ارتش معمر و مواسطه کثرت محتاج
مستکن نمی بود از عزل او و استبدال غیر او بجای او و با از امثال این قضا با ممنوع
می بود که اجری فرماید علم حق را که دور و لبس شاید نباشد تا غایتی که بعضی می گفتند
که رای تو بارای عمر نزد ما و دسترست از رای تو که منفرد باشد و انخطب جلیل
و با فقه المستعان و چون بعضی این می گفتند که رای تو بارای عمر نزد ما احتیاج است
آن حضرت بعیده سلمانی که قاضی ایشان بود می گفت که اجرای احکام قضاکن
در میان ایشان آنچنان قضای که برانند که من مکروه میدانم خلاف را غرض که آن
طایفه در هیچ زمان راه خلاف را از دست نکند استند و اگر نه علم آن حضرت
بحریت که کنار راه آن بدیدست و اگر مخالفان میداشتند و غناد نمی ورزیدند
آن چیز که حق سبحانه و تعالی می فرموده از برای دوستان و مجتبان اهل بیت
لا توات جزیل و اجر عظیم طویل و ارتفاع منزلت و علو مرتبت از دیگران چنان
مخالفت آن حضرت اختیار نمی کردند و در سلک مجتبان او می بودند **مصرع** این کار
دولت است کون تا که رارسد از انجمله در سند احمد حنبل مذکور است مروی از
علی بن حسین علیهما السلام و او روایت از پدران بزرگوار خود کرده که مکروهی
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام
در دست داشت و میفرمود که هر که دوست دارد مرا و این هر دو را بدرد و مادر
اینهارا باشد با من در یک درجه در روز قیامت و احمد حنبل این حدیث را در
موضع ذکر کرده و قد را این حدیث عظیم است و مجد او کرم و وجه او و سم و شرف
او قدیم که آن حضرت درجه رفیع خود را با درجه مجتبان اهل بیت یکی ساخته و این
عملی است که در این محل می ایستد خلیل و کلیم و در مقام می باید متفاد شوند
اهل منقول و معقول و هو صلی الله علیه و آله و سلم اعلم بما یقول و غیر محدث و او
کند از حضرت فاطمه صلوات الله علیها که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
یا امیرالمومنین را علیه السلام که باین الی طالب بدانکه تو و شیعیان تو همه در بیت
خواهید بودن و از اتم ستمرویت که رسول الله فرمود که علی علیه السلام و شیعه
او رستگار اند در روز قیامت و مثل این با تانند که در کتاب بسیار
از ابو جعفر محمد بن علی ابی القریه علیهما السلام نقل می کنند که چون روز قیامت شود
حق سبحانه و تعالی خلق اولین و آخرین را در محشر جمع کند و همه پای برهنه و عریان
باشند بر طبق محشر ایشان را بداند تا از تاب آن عرق عرق گردند و نفسهای
ایشان گرفته شود تا آنچه حق تعالی خواهد در آن موقف مکت کنند و اینست که حق

جل و علانموده که فلاسفه و عجمانیان نشو و قرار از نریم بعد از آن منادی
گذاشت قبل عرش که گجاست بنی قریه مردمان کونند منادی که نشویند با اسم او و رانند کند
منادی که گجاست بنی الر حنه محمد بن عبد الله پس از آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بر خیزد و پیش فرماید همه مردمان در قفای آن حضرت روند تا منتهی شود و بخوش گوشت
که طول او باین ائمه و صفات و ائمه شریف و جنب بصره اینجا توقف فرماید
بعد از آن منادی امام خلائق را ندا کند و او نیز بر خیزد و بآن حضرت انجا بایستد
بعد از آن فرمان دهنده خلائق را بنماید و بکند و بعضی بر جوش وارد شوند و بعضی دیگر منصرف
گردند و بر جوش وارد نشوند چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کند
که بعضی از عجمان و دوستان اهل بیت منصرف شده اند بر جوش و رود نیافته بگریه
آید و گوید خداوند این جماعت شیعه علی بن ابی طالب اند و حق سبحانه و تعالی در مایه
که همه را بنوختیدم و گمانان ایشان از عفو کردم و بتو ملحق گردانیدم و به ذرت کوشان
انبار اوست میداشتم و در زمره توانا ایشان را در آوردم و بر جوش و رود و در اقامت
ترا در حق ایشان قبول کردم از حنه اکر ام تو و منی سر مایه ابو جعفر محمد باقر علیه السلام
که بگریه کنند کان در آن روز که گریه و امجداه کونند چون آن حضرت را بینند و با
نماند در آن روز از عجمان و دوستان ماکر که در سگ مایه باشند و با مایه باشند و در رود
حوض محمد بنده علی فلک و در آن کتاب از عبد الرحمن بن قیس روایت میکند که من ششتم بوم
با امیر المؤمنین علیه السلام بر در قصر آفتاب رسیدم و یار قصر امیر المؤمنین بر خیزد
بقصر و رود و من از محمدان بر خیزد و بر دامن مبارک او او بخت و گفت یا امیر المؤمنین
منین حدیث کن مرا حدیث کن مرا حدیث جامع که نفع دهد حق سبحانه و تعالی بسبب آن
آن حضرت فرمود که حدیث کرد مرا خلیل من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که من بودم
من و او در دم بر جوش و سیراب شوم بار و بهای سفید نورانی و دشمنان تشنه بمانند
بار و بهای سیاه ظلمانی و سخن و را گویا که کن ترا حشر کنند با کسی که او را دوست میدار
و از برای تن تنگی که انداخته بگذارم را با اخاه محمدانی درین حدیث پندیت و عتله
کسی را که دل سیداری باشد و زنجیری در کتاب رسیع الما برار آورده روایت از امیر
المؤمنین کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در آن شب که مرا بمعراج بردند
جبرئیل علیه السلام آمد و دست مرا گرفت و برد و نشان بر پای از بساطهای بهشت
و بمن سفر جلی داد و من از امیکند و ایندم ماکه شکافت و از آن حرای پروان ابد که
بحسن و جمال او ندیده بودم و گفت السلام علیک یا محمد کفتم کیستی تو گفت من ران
مرضیه ام که حلق جبار مرا خلق کرده از سه صنف اسفل من از مشک است و او سطر من کافور

اعلای من از عجم که سرشته اند مرا از آب حیوان امر جبار شد که بپاش من بشویم حق سبحا
و تعالی مرا خلق کرده از جنه برادر و این عم تو علی بن ابی طالب علیه السلام و در دنیا
این مرد و یار و است میکند از ابی سعید خدری که من بگریه و با نقصد رفتم نزد رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا ابی سعید کفتم لبیک یا رسول الله فرمود که
خدا ای تعالی را عودی هست و در تحت عرش که نور میدهد از برای اهل بهشت بچاک
آفتاب نور می بخشد از برای اهل دنیا از انیا بد بگریه علی بن ابی طالب و دوستان
او و در مناقب این مخازی از ابی هریره روایت میکند که بگریه و زما پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح گذاردم بعد از آن فرمود که هیچ دوستید
که جبرئیل از برای چه نازل شده بود گفتند فرمود برای آن نازل شده بود که حق
سبحانه تعالی شانه در بهشت نشاند که ثلث او از یا قوت احمد است
و ثلثی دیگر از زبرد خضر و ثلثی دیگر از بلو لوت زوده است بر و سه طاق او در
سرسه طاق عرفا بدیده کرده و در هر غرقه شجره افزیده و باز از احور العین گردیده
و عین السلام بر آن جاری ساخته بعد از آن مسح فرمود مردی بر خیزد و گفت
یا رسول الله از برای که باشد فرمود که کسی که میخواهد که این نعمات از آن او باشد
باید که دوستی علی را از دست نکند از دو هم از مناقب این مخازی است که روایت
کرده از انس بن مالک که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که انش که مرا بمعراج
بردند و اینجا فرشته دیدم نشسته بر منبری که از نوز است و فرشتگان بسیار
بودی ما طرا اند پس کفتم یا جبرئیل که این چه ملک است جبرئیل گفت نزدیک شو
با و بر و سلام کردم دیدم که برادر و این عم من علی بن ابی طالب است علیه
السلام کفتم یا جبرئیل علی بر من سبقت کرده بر آسمان چهارم جبرئیل گفت یا محمد
سبقت بکرده و لیکن ملائکه ملا علی بواسطه شدت محبتی که با امیر المؤمنین دارند
از حق تعالی انعام نمودند که سخوام او را به منم حق سبحانه و تعالی این ملک خلق کرد از
نور بر صورت علی که ملائکه زیارت میکنند او را در هر شب جمعه و روز جمعه و مقاد
نرا بار و تسبیح و تقدیس حق جل و علای نمایند و ثواب از ابدیه میکنند بر عجمان
و دوستان علی علیه السلام از ابی اسحق سبیعی روایت که گفت رفتم نزد رسول
و جده پیش او و همانی بود که نشناختم او را و با هم طعام بخوردند همان گفت که من
با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خیر بودم چون که این گفت و اینستم که از صحابی
رسولت گفت در آنوقت صفیه بنت حنی بن اخطب پیش پیغمبر آمد و گفت یا رسول
الله من خستم همچو کی از زمان تو که پدر و برادر و عم او را بقتل آورده باشند پس اگر

اگر ترا حادشه شو من بجه کسی التجا برم ان حضرت فرمود که باین مرد واسارت علی علیه
السلام که بعد از ان گفت ای حدیث بکنم شما را بحدیثی که حارث بن اعورین حدیث
کرده که ششم علی گفت بگو و زی رفتم نزد امیرالمومنین علیه السلام فرمود یا عور که کار
آمده که ششم برای محبت تو آمده ام یا امیرالمومنین فرمود که و الله من هم که ششم که الله تاسه
نوبت از من پرسید بعد از ان فرمود که هیچ بنده نباشد از بندگان خدای تعالی
از آن کسی که حق تعالی امتحان کرده باشد دل او را بایمان الا که یافته باشد مودت
ما را در دل او پس ان بنده ما را دوست میدارد و یافت نمیشود پس بنده که حق
سجانه و تعالی بر غضب کرده باشد از بندگان او الا که یافته باشد بعضی ما را
در دل او پس او ما را دشمن میدارد پس باید و میکنند مجبان ما را که مشظرحمت
آلهی اند که ابواب رحمت برایشان کسوده کرده و دشمنان ما صباح می کنند بر بخاره
ست و دوزخ که یکقدم نهادن آن فرو می ریزد و در قعر جهنم می افتد پس شوکار
و کوار با د اهل جنت را که رحمت الهی برایشان دم بدم نازل میشود و خوار می گون
ساری و بملک و اندوه و رشتی و ناممندی با د اهل دوزخ را که آن منزل و مقام
ایشانست و از احادیث محمدانی منقولست که من رفتم بخدمت امیرالمومنین علیه السلام
فرمود که بجه کار آمده که ششم دوستی تو آمده ام یا امیرالمومنین فرمود که یا حارث آیا تو دوست
میداری مرا که ششم نعم و الله یا امیرالمومنین که من ترا دوست میدارم ان حضرت فرمود که
در ان حالت که جان تو بخلق تو رسیده باشد مرا خواهی دیدن و دوستی من ترا آنجا
فایده خواهد کرد و دیگر وقتی که مرا نبینی که چگونه مردم را در می کشم از عرض مثل شتران را
که از ورود و دور کنند آنجا دوستی من تو نفع خواهد داد و دیگر شایسته کنی که بر بل صراط چون
که در می کشم وقتی که لوی احمد و دوست من باشد و پیش پیش رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم در دم آنجا دوستی مرا خواهی دیدن و آورده اند که سید بن محمد قبل از وفات
با عتی این اشعار را گفته **العزیز** احب الی من مات من اهل ذویه **معاذ** بالبشری
لدی الموت یغیثک **ومن** مات یهودی خیره من حدوده **فلیس** له الا الی النار مسلک
اباحسن یغیثک نفخی اسرتی و مالی و ما اصحت فی الارض املک **اباحسن** الی فضلک
عارف **و** الی بجل من هواک الممسک **وانت** و صبی المصطفی و ابن عمته **و** اما
نفاذی متبعیک و نترک **موالیک** ناج مؤمن بین الهمدی **و** قال لیک محروف الضلالة
مشترک **و** لاج فی علی و جزیبه **نفقت** لک الله انک اعفک **یعنی** دوست میدارم
آنکسی را که وفات یافته که از اهل محبت امیرالمومنین است علیه السلام که او را استقبال
می نمایند به ثبات در حال رحلت که او خندان و شاد است و کسی که مرد که دوست

دشمنه خیر او را از دشمنان او پس مرا و راطیق نیست مگر بپشتن سواران که بپشت
و مسلک او سبای اباحسن فدای تو باد نفوس مال و جان و سر چه یاد میکنم در زمین
که مالک آنم ای اباحسن بدستی که من بفضل و کمال تو عارفم و از امیدم و بدی
که من بجل مودت کسی که دوست نت چنگ زده ام و تو وصی مصطفی و پسر
عم بر کزیده او بی و ماد دشمن میداریم دشمنان ترا و میکند اریم ایشان را موالی و
محبت تو از اهل نجاتست که مؤمن ظاهر الهدایه است و دشمن تو معروف
و مشهورست خلافت او که مشرکت زشت گوینده و بملک جوینده رشتی
و بملک مرا میخواهد در دوستی علی و کرده او پس من سگویم که هر آنکه که حق سجانه
و تعالی ترا زشت و بملک کرده اند که تو احق و بدتر از ان حافقی نیست که دوستی
غیر را بر امیرالمومنین اختیار کند و از جعفر بن محمد علیه السلام روایت است
که چون روز قیامت قائم کرد و منادی از بطن عرش ندا کند که کجاست خلیفه
خدای تعالی که در زمین او اجرای احکام او میکرد و او د پیغمبر علیه السلام برخیزد
از جانب حق تعالی یکی ندا کند که ما ترا اراده نکردیم ای داود و اگر چه توان
قبل الی خلیفه بودی بعد از ان دیگر منادی کند که کجاست خلیفه الله فی ارضه پس
ان زمان امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام برخیزد آنجا از قبل حق
جل و علاندا آید که ای محشر خلائق این علی بن ابی طالبست خلیفه باری تعالی
در بلاد او و حجت اوست بر عباد او پس هر که خنک زده باشد در داری دنیا
بجل دوستی او پس درین روز هم می باید که خنک زنده بجل مودت او که با قی
نور روی او زمین دل او نورانی میشود و بر اثر ان حضرت برو و تاجه بلند
ترین درجات جهان برسد پس دوستان و محبان او که در داری دنیا بجل
دوستی او خود را در او یخته بودند و بان متمسک شده بر خیزند و پیروی آنحضرت
نمایند تا به بهشت غیر سرشت داخل شوند بعد از ان منادی دیگر از نو و حق تعالی
ندا کند که بدانید و آگاه باشید که هر که در داری دنیا اقتدا بقصد او پیشوای کرد
اکنون تابع او شود و در پی او برود تا بهر جا برسد درین وقت پنداری
اناکه ممنوع بوده باشند از انانکه تابع ایشان بوده اند و به پند عذاب
و بریده شود از ایشان اسباب دوستی و خویشی و مصاحبت و وصلت
که در میان یکدیگر داشتند و حسرت فایده کند در ان روز و از جای برنقو
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت مر علی را علیه السلام که ای ترا نشان
ندم ایابو عطا بکنم حضرت امیر گفت علی یا رسول الله فرمود که من و تو هر دو

مخلوق شده ایم از یک طینت و از زیا دتی آن طینت شیعیان با مخلوق شده اند
پس چون روز قیامت شود هر کسی را بخوانند ما در آن ایشان الا شیعه تو که
ایشان را به بدر آن ایشان بخوانند از جهت باکی مولدشان ذکر در بیان آنکه آن
باقر است و قرآن با دوست و او با حق است و حق با دوست صلی الله علیه و آله و سلم
ابوالموید خوارزمی رحمه الله در مناقب روایت کند از ابی لیلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود که زود باشد که بعد از من فتنه افتد در میان امت من پس هرگاه که چنین
شود ملازم امیرالمومنین شوید و دست از و مدارید که او جدا میکند حق را از باطل و از این
عمر روایت کند در مناقب که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که از علی بفار
جرید از من جسته و هر که از من مفارقت کند از خدای تعالی مفارقت کرده از ابوب
دنصار ی نقل میکند در مناقب که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت
عمار یا سر را که گروه باغی ترا بقتل آرند تو با حق باشی و حق با تو ای عمار هرگاه تو
پنی که علی میرود بودای و همه مردم بودای غیر او میروند تو بودای علی سلوک کن
و بودای مردم را بگذار که او ترا بکشد نزد یک نمیکردند تو داند و از هدایت بیرون
نی بودای عمار هر که شمشیر را قلاده سازد در امداد و معاونت امیرالمومنین حق
سبحانه و تعالی در قیامت کردن بندی از درختها و اوراق قلاده سازد و هر که شمشیر را
حایل کند از برای امداد دشمنان علی حق تعالی او را در قیامت کردن بندی از شش
در کردن او با و یزد و در مناقب ابن مردویه از عبد الرحمن بن ابی سعید روایت
میکند که من نشسته بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در میان جماعتی از صحابه
که امیرالمومنین علیه السلام آمد و گذشت آن حضرت فرمود که حق با اینست از
عایشه روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حق با علی است
لا يزال مرا که باشد و ابو ذر از ام سلمه روایت میکند که من شنیدم از پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود که علی با حق است و حق با او لا يزال چنین باشد تا
کنار حوض نبین برسند و من درین مناقب از ام سلمه روایت کند که او گفت علی را
کسی که متابعت او کند متابعت حق کرده کسی که او را بگذارد حق را بگذارد این
عبدیت معهود که پیش ازین روز شده و هم در مناقب ابن مردویه روایت میکند
از عید القدر بن عبد الله که میگوید معاویه غایب بعد از حج بدیده آمد و اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم آنجا بسیار بودند و میگریه و در حلقه اصحاب در میان عبد الله بن
عباس بن عبد الله بن عمر نشست و دست نامبارک بر ران عبد الله بن عباس
و بعد از آن گفت ایامیدانی که من باین امر از پیغمبر تو احق و اولایم این عباس گفت

بچسبند گفت از برای آنکه من پیغمبر آن خلیفه ام که بظلم مقتول شده این عباس شهادت
باین عمر کرد و گفت بنابرین این از تو اولی است زیرا که پدر این قبل از این عمر کشته شده
پس وی کرد این را بر این عباس روی آورد بجانب سعد و گفت ای سعد تو میدانی
که ما بر حقیم و غیر ما بر باطل پس ما باش ما را زنده کافی کن یعنی برخلاف ما باش سعد
گفت من طاعتی دیدم که تمام زمین را پوشانیده شتر خود را را شیخ کردم و خساندم
تا آنگاه که روشن شود بروم معاویه گفت و الله که من تمام مصحف را توانستم دم
در میان دقتین ناقصم که در و یکسج باشد سعد گفت اما چون تو با میکشی بدستی
که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که میفرمود هر علی را که تو با حق و حق با تو
گفت کسی دیگر را بیا که با تو این شنیده باشند یا آنکه بجای آرم آنچه خوانم گفت
ام سلمه این را باین شنیده است او برخواست و مردم با او برخاستند
تا آمدن نزد ام سلمه معاویه لعین ابتدا سکیم کرد و گفت یا ام المومنین بعد از
پیغمبر دروغ گوینده بز و بسیار شده لایزال قایمی میگویند که رسول الله گفت
چیزی نگفته این سعد حدیثی روایت کرد از پیغمبر و زعم او است که رسول الله
فرمود هر علی را که تو با حق و حق باست ام سلمه گفت که سعد راست گفت و خانه
من این فرمود آن حضرت معاویه انگاه روی با سعد کرد و گفت این زمان من خود را
علامت میکنم که تو جز از من نبودی و الله که اگر من این را از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
شنیده می بودم همیشه خادم علی خواستم بود نامی مردم مولف کتاب رحمه الله
میفرماید که نظر کن ای مانظر که حق سبحانه و تعالی ترا هدایت فرماید بطریق حق و ترا پنا
کر امت کند که حق را از باطل باز شناسی بسوی معاویه غایب و استمرار او بر بغی
و سلوک او در طریق حق و ضلالت و مکاره او با حق که آثار حقیقت او ظاهر است
در غایت ظهور و اخبار فضایل و مناقب او با هر است نزد جمیع جمهور و جدول
آن بی سعادت از طریق حق و بقای او بر امرنا حق که آن حق امیرالمومنین بود چگونه
آفتاب را با نقاب پوشانیدن یا شراب را بر سراب قیاس کردن حال با کافران کسان
از خود بیکر که چه باشد در نوشتن شیر شیر و درین حدیث بچندین موضع دلالت کرد بر
بهتان او که از طریق حق گشته است و بر مرکب هوا سوار شده تا به شیطان نقل داده
گشته و بخت و نیاید و دل او را بسته و رسته امور آخرت را گسته که حق در دل
او خطور نمیکند و خیر بر لبان او جاری نمی شود و پان این است که هرگاه که غائب
بر آن هوای نفس بر کش و غمان او را بچایند با مری از امور که از دیدن حق گور
و از سلوک ضواب دور و از طریق بدی مبر و چنانچه گفته اند که حب شیعی این گس اگر میبازد

و اگر غیر از این می بیند و نمی شنود پس شنود لایزال در حیطه بحر جالت غوص کرده و در هر مجلس غوطه خورده تا بفرغ خود برسد و امانت خود را بپا بدود و اعجابی او ساکن کرد و در وقت نفس اماره اشش قرار گیرد و باد غرور او تسکین یابد و حق بر و جلوه کند و او در آن آثر ابدان دوست ندامت بردن طاعت گردیدن نکرد و اشک حسرت از دیده بی بصارت دویدن بزد و بداند و به بند بریده تحقیق که او بر خطا بوده نه بر صواب و سرخالت در پیش خدای رب الارباب و این معاویه منزل ماویه اعرف مردمان بود بفضل و شرف امیر المؤمنین علیه السلام و استحقاق او امر خلافت را و وقت است او با حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله و سلم حجت دنیا فله کرد بر معرفت او دیده بصیرت او تیره گشت ترک حظ آخرت نمود و با امیر المؤمنین علیه السلام حرب آغاز کرد و در حسارت دنیا و آخرت بر خود باز کرد تا آن حضرت از عالم قبا عالم بقا پرواز کرد باز بمن قاعده و قانون رسا زد که بعد از و با اهل بیت و نه از خدای و نه از رسول او شرم داشت و نه از صحابه او راحیا مانع شد که مطلق گشت باین کلام بخت انجام که من احق و اولی ام باین امر از این عم تو بعد از ان قتل عثمان را دلیل استحقاق ساخت و این نیت مکر جعل محض و انحراف از طریق محض دیگر با سعدان زبان باند که ایامیدانی که ما بر حقیق و غیر ما بر باطل این سخن دلالت دارد بر عدم وثوق او بقول باری تعالی و رسول او و استحقاقی که بر صحابه کردن و جرات بر قول محال نمودن و انکار سعد کردن و ماجری را پیش ام سلمه بردند و حال آنکه این قول امثال این از نبی صلی الله علیه و آله و سلم در حق علی مشهور تر از روز نورانی است و بعد از آن پس یاد کردنش که اگر من این را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده می بودم خادم المؤمنین می بودم تا وقت وفات و بدیده عقل حکم بر کذب این قول می کند و بر مجور او کوفی میداد چه او امیر المؤمنین را ازین بهتر می شناخت و تنه فرموده آن حضرت از بیعت در مکتبائی که بوی نوشته بر وجهی که در نهج البلاغه مذکور است باز بر تقدیر صدق و تصدیق او که حق با امیر المؤمنین است بموجب شهادت سعد و ام سلمه پس چون امیر المؤمنین علیه السلام این امر را تسلیم نپسندید و امام حسن علیه السلام فرمود که آن حقی است که با او بود پس چرا پس ندانست این امر را با آن حضرت بعد از امیر المؤمنین و بعد از وصوح آن و کاری بجز رسید و نزاع بقتله کشید و بسیار دوست کسی که بر دل او مهر فحاشی باشد و جرحش او برده غفلت بود او بجان حق میل کند باز در عایشه بودیم گفت که خوارج را که گشت من کفتم علی بن ابی طالب گفت دروغ میگوید کفتم که چه دیدی که مرا تکذیب میکنی درین حال مسروق در آمد پرسید از تو که خوارج را که

القتل آورد و گفت علی بن ابی طالب با احوال ذوالشویه را گفت عایشه گفت چه مانع آید مرا که بگویم آنچه از رسول الله من شنیده ام از آن حضرت که علی با حقیقت و حق با او و از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای علی حق باست و حق برپا آن تو و در دل تو و در میان مرد و چشم تست و از ابی رافع مرویت که رفتم نزد ام سلمه زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که او را اخبار کنم بر و زجل گفت دل تو بکجا پر و از کرده بود در میان دلهای بر و از گنبد کفتم یا ام المؤمنین با علی بن ابی طالب بودم گفت نیک رفتی و صواب گردی که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که علی و اشباع او بر کنار حوض بن برسد و حق باست باشد که مرکز مغارت نکند از ایشان و نیز در مناقب از ابی رافع روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که با رافع چگونه تو و قوم تو مقاتله خواهید کرد با علی که او بر حق باشد و ایشان بر باطل که حق باشد در راه خدای تعالی جهادان پس هر که توانایی نداشته که با ایشان جهاد کند بدست پس بر زبان جهاد کند و اگر با آن توانایی نداشته باشد بدیل بدو کند و غیر ازین خود چیزی دیگر نیست که با آن اعداد نماید کفتم دعای کن برای من که در ایام ایشان از ایشان اعانت فرماید و قوت فرماید مرا در قتال خوارج پس چن مردمان با امیر المؤمنین علیه السلام معیت کردند معاویه غاویه مخالفت آغاز کرد و طلحه و زبیر بصره فرستند و در خلافت زد و کفتم با خود که اینها آن قوم اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در باره ایشان فرمود آنچه فرمود پس زمین و ملک که در خیبر و خانه که در مدینه داشتم همه را فرو ختم و راق خود و اهل خود نمودم و با جمیع اهل و ولد در رکاب آن حضرت پیروان رفیم بکجای خوارج آن حضرت بودم تا او شهید شهادت حشید بعد از آن در ملازمت امام حسن علیه السلام بمدینه رفتم و مراد از آنجا املاک مسکنی نمانده بود امام حسن علیه السلام از صدقات امیر المؤمنین صلوات الله علیه زمینی در بیع بر سپیل اقطاع من بقیقت فرمود و خانه نیز اعطا نمود و هم در مناقب ابو موسی اشعری روایت میکند که گفت که من کواهی میدهم که حق با علیست و لیکن اهل دنیا بمنز خرافات دنیا مایل اند و تحقیق که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود که ای علی تو با حق و حق باست بعد از من و هم در آنجا می آر که چون در جمل ناقه عایشه را پی کردند او بصره آمده در خانه ساکن شد برادر او محمد بوی گفت که سوگند میدهم ترا بخدا که ایامی داری که بمن حدیث میگردی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود که لایزال حق با علی است و علی با حق و از یکدیگر تخلف نخواهند و زبیر و مرکز از یکدیگر جدا نخوا

شد گفت بلی و نیز در مناقب مذکور است که چون زید بن صوحان را در جنگ جمل ضربتی رسید
امیرالمومنین علیه السلام باین وی آمد و با او هنوز رفتی باقی بود و او را پرسیده فرمود جنگ
اندک یا زیاد و آنکه من ترا یا قسم و شناختم که ثبوت تو خفیف بود و معصیت تو کثیر او
برداشتند گفت فرحان الله بحق خدا سوگند که من ترا چنان دانستم که هیچ اوصاف الهی
عالمی و بیایست و عارف و آنکه من با تو بمقام نیامدم از روی جمل و نادانسته و لیکن
من از حدیقه بیانی شنیدم که پیغمبر فرمود من از آن حضرت شنیدم که علی امیر بر بره است
و قاتل فخره و منصور است کسی که او را نصرت دهد و فرو کند داشته میشود کسی که او را فرو
کند و بداند که حق با اوست و امر او متبع است پس بیل کشید بجانب او و از اقام
رضی الله عنهما روایت که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که علی باقر است
و قرآن با او و از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بن رستند و در مناقب محمد
طریق این حدیث مذکور است و هم در مناقب مذکور است روایت از شهر
بن خبیب گفت من نزد ام سلمه بودم مردی آمد و بر و سلام کرد و گفت تو چه کسی
گفت من ابوتابست مولی ابی ذر گفت مر جبالند و بن پیامن رفتم گفت در میان کجا
پرواز کنند و دل تو بجا پرواز کرده بود گفتم با جلی بودم گفت تو قیق یا قتی و سخن آنکه
نفس ام سلمه در دید قدرت اوست که علی باقر است و قرآن با علیت و از یک
دیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بن رستند و من فرستادم پیغمبر خود را و عمر
پسر برادر خود را عبدالمطلب بن ابی امیه و گفتم مقامه کنند و رخصت امیرالمومنین بر کرا
آن حضرت با و مقامه کند و اگر نه آن بودی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
امر کرده که در مسکن خود قرار گیریم و از خانه بیرون نرویم من بیرون می آمدم در
صف علی علیه السلام می ایستادم در میان آنکه آن حضرت علیه السلام افضل اصحاب
شده درین باب از رساله ابن حجر الحلی خط که سابقا مذکور گشت مفهوم شد
در تفصیل نبی هشتم بر غیر و هر چیز دیگر که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا بریده
بر خیز که بعیادت فاطمه علیها السلام میرویم که مریض است چون خدمت آن حضرت
رفتم فاطمه چشم مبارک را که بر روی پدر بزرگوار کشود اشک را بر رخسار مبارک فرو
بازانید آن حضرت فرمود که سبب کبریا چیست ای دختر نیک اختر من فرمود که قلت
الطعم و کثرت الهم و شدت التغمم کمی طعمه و بسیاری غم و سختی بیماری آن حضرت
فرمود مرا و را که و الله که آنچه نزد حق سبحانه و تعالی برای تو آماده است بهتر از چیزی
که تو باین راغبی ای فاطمه آیا تو راضی نیستی که ترا داده ام بهترین امت خود که اقدام
از روی سلم و اکثر ایشان از روی علم و افضل ایشان از روی حلم و الله که دوست تو

بهترین جوانان اهل بهشت اند و بطریق بسیار این حدیث روایافته و در مناقب
نقل میکنند از حکیم که او از پدر و جد خود روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که مبارزت علی بن ابی طالب علیه السلام عمر بن عبدود را
در روز خندق افضل است از عمل امت من تا روز قیامت و از این پس
روایت که مرغی از جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند فرمود که بار
خدا یا دوست من خلق بسوی تو بفرست که با من این مرغ بخورد تا گاه علی بن ابی
طالب آمد آن حضرت فرمود بار خدا یا او را دوست دار و در مناقب از جابر
بن عبد الله روایت میکند که یک روزی مادر مسجد خواب کرده بودیم پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و در دست مبارک او جریده از نخل بود فر
مود که در مسجد خواب کنید و امیرالمومنین نیز در میان ما بود ما برخواستیم
که بسرعت از مسجد بیرون رویم فرمود که یا علی حلال است ترا در مسجد آنچه
مرا حلال است آیا راضی نیستی که بخشی بمن منزله مار و ن از موسی الالبوت
و بحق کسی که نفس من در قبضه قدرت اوست که تو خواهی را ندن از حوض من
روزی قیامت مرد ما ترا همچنانکه شتران ضاله را که از آب میرانند بعضا که ترا باشد
از عویش کویا که من نظر میکنم و مکان ترا از حوض می بینم و هم در مناقب مذکور است
روایت امیرالمومنین علیه السلام که من وجعی تمام داشتم تا گاه بعد از آن
صلی الله علیه و آله و سلم آمد و مرا بجای خود خوابانید و برخواست و بشارت
شد بعد از آن و طرف جامه خود را بر من پوشانیدی باز برخاسته و بشارت
شد تا آنچه خدای خواست گذارد بعد از آن فرمود که یا بن ابی طالب تو ازین
مرض خلاص شدی و باکی نداری و من هیچ چیز از خدای تعالی نخواسته ام از برای
خود مگر مثل آن از برای تو نیز از خواسته ام و هیچ چیز نخواسته ام که بمن اعطا
نفرموده آن است که بعد از تو پیغمبری نخواهد بود و در احادیث دیگر بعد از من
و روایافته و درین حدیث بعد از تو این اشارت است که او بمنزله نفس پیغمبر است
و هم در مناقب از جابر روایت میکند که ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم
که علی بن ابی طالب آمد آن حضرت فرمود که برادر من آمد و بعد از آن طاعت شد
بجانب کعبه و دست مبارک بران زد و فرمود که یا بن خدای که جان من بید قدرت
اوست که این و شیعه او از رسنکارانند در روز قیامت و دیگر فرمود که او
اول شماس است و ایمان بمن و او فی از شماس بعد الهی و اقوام شماس با پر ما
شاسی و اعدل شماس در رعیت و اقم شماس بسویت و اعظم شماس نزد

حضرت عزت بمرتبت گفت که بعد از این آیت نازل شد که ان الذين امنوا وعملوا الصالحات
اولئك هم خير البرية یعنی بدستی آنانکه کرده اند و کرده اند علمهای پاک و ستوده و نکر
ایشانند بهترین همه افراد جهان و بعد از آنکه اصحاب محمد را میدیدند می گفتند که
خیر البریه آمد و از سلمان فارسی مرویست که شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم که میفرمود که برادر و وزیر و بهترین کسی که من گذاشته ام بعد از من
علی بن ابی طالب است علیه السلام در کتاب کفایت الطالب از دوقطنی
روایت میکند و از رجال خود از ابی هریرة العبدی که من رفتم نزد ابی سعید
و کفتم تو در بدر حاضر بودی گفت نعم کفتم آیه صحیح حدیث نمکنی از برای من
که از رسول الله شنیده در باب علی و فضل او گفت بی خبر گفتم ترا و خبر آنست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مرض در ایام نقاهت بود فاطمه علیها
السلام بی عیادت آن حضرت آمد و من نشسته بودم بر مین رسول الله چون حضرت
فاطمه ضعف آن حضرت را مشاهده فرمود که ریه در کلوئی وی گرفته شده و اشک
بر رخسار مبارکش فرو می بارید آن حضرت فرمود که ای فاطمه سبب گر چیست
گفت می رسم از صفیه یا رسول الله فرمود که ای فاطمه آیا میدانی که حق جل و علا
نظر انداخت بر زمین پدر ترا از اینجا اختیار کرد و بار دوم نظر گردش و سر ترا از
اهل زمین اختیار فرمود و وحی فرستاد بسوی من که من نکاح او بستم فاطمه و او را
فرا گرفتم که وصتی تو باشد و هیچ دانسته که امتی که حق تعالی با تو کرده که ترا کسی
داده که اعلم روی زمین است از روی علم و اکثر ایشانست بحکم و اقدم ایشانست
بسم حضرت فاطمه استبشار نموده ازین خندید پس آن حضرت خواست که
زیاده فرماید این خبر را و خبر و مزیتی که حق جل و علا قسمت فرموده میان محمد و آل
محمد صلوٰه الله علیهم فرمود که ای فاطمه علی را هشت و نه دانست یعنی مناقصه
بوی یکی ایمان بخدا و رسول او و تصدیق حکمت محکم او و زوجه که با او گرامت فرمود
و دو سبط که حسن حسین است بوی داده و دیگر امر معروف و نهی از منکر است که بجا
می آورد ای فاطمه ما جماعت اهل بیتیم که حق تعالی شش خلقت بجا که امت کرده که
نداده هیچ یک از اولین و در کنگره هیچ کدام از آخرین غیر ما پیغمبر بهترین پیغمبر
که پدر است و وصی بهترین اوصیاست که شوهر است و شریک ما بهترین شریک است
همزه که نعمت و از ماست و سبطین امت که دو پسر است و از ماست محمدی این است
که عیسی بن مریم نبی در خلف او نماز گذارد و بعد از آن دست مبارک بر دوش او نهاد
فرمود که ازین خواهد بود محمدی این امت و حافظ ابو نعیم در کتاب ربیعین این حدیث را

آورده و در اخبار محمدی صلوٰه علیه السلام ازین مذکور خواهد شد ان الله تعالی و ذر
خوار می نقل میکند از عبد الرحمن مدانی و او از محمد طالقان و او از ابو مسلم و او از امام
حسن بن علی العسکری علیهما السلام و هر یک بترتیب از پدر برزگوار خود تا منتهی میشود
بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود مر علی بن ابی طالب علیه السلام
که یا اباجن نیکم کن آفتاب را که او با تو حکم خواهد کرد امیر المومنین گفت السلام علیک
ای عبد مطیع حضرت باری آفتاب گفت و علیک السلام ای امیر مومنان ای
امام شقیان و ای پیش رو مومنان مشهور معروف ای علی تو و شیعه تو همه درشت
خواهید بود یا علی اول کسی که زمین مشتق از او شود محمد خواهد بود و دیگر تو و اول کسی
زنده گردد محمد باشد و بعد از آن تو و اول کسی که پوشیده گردد محمد است و دیگر تو و اول
کلام حضرت امیر المومنین سجده افتاد و چشمهای مبارک را پر آب کرده و فرمود حضرت
رسول بروی در افتاد و فرمود که ای برادر و حبیب من سر بردار که حق سبحانه و تعالی بجا
فرمود و تا اهل جنت آسمان را و هم در مناقب آورده روایت از حسن بن احمد العطار که او
روایت میکند از عبد الله بن مسعود که من بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتم
که بجز این و آن فرمود و آن حضرت نفس نندی زد من کفتم بار رسول الله حجت ترا
که انجمن نفس می زنی گفت ای ابن مسعود نفس من بمن خبر مکن میدهم کفتم خلیفه نصب
فرمای فرمود که کفتم یا رسول الله ابو بکر را آن حضرت ساکت شد و دیگر من از زدن
نفس رسیدم و همان جواب فرمود و همان قول را عاده کردم فرمود که انصاف کنم
کفتم عمر را باز ساکت اختیار کرد بعد از آن همان نفس می زد من از آن پرسیدم
جواب شنیدم باز کفتم خلیفه نصب فرمای فرمود که کفتم علی بن ابی طالب را حضرت
گشت و فرمود که هر که نخواهد کرد و آن را و الله که اگر این میکرد دیدم بهشت می داد
و در سند احمد حنبل مذکور است روایت از ابی جلیان و او روایت میکند از امیر
المومنین علیه السلام که حضرت رسول فرمود مرا که ای علی اگر تو دالی این امر می شدی
بعد از من اهل بیخرا از جزیره عرب بیرون میکردند و خلیفه میانی گوید که من را پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم و کفتم یا رسول الله آیا خلافت نصب میکنی امیر
المومنین را فرمود که اگر شما او را بولایت و خلافت فرا گیرید یا سید او را مادی
محمدی که با وی سلوک کنید راه مستقیم را موقت کتاب رحمة الله میفرماید که من
ایشان را ذکر کردم تا معلوم شود که حضرت رسول الله تا قبل بود بخلاف آن حضرت
و در چندین موضع این را عاده فرمود چیزی بر سبیل تقریر یا چیزی بطریق تصریح
و در هر مجلس و محلی این را مکرر نمود و لیکن کسی نشنود و بعضی از اصحاب ازین مقوله

و بعت را بمن اش کرده که نصیبی از حظی از لطف با نه است و این است **الحرب اوصی**
البی قال قایلهم قد ضل یحیی البشیر واری ابابکر اصحاب و لم یجروا و قد اوصی علی
یعنی وصیت فرمود پیغمبر در باب خلافت پس گفت قایل از ایشان که خطا کرده و بدان
مسکود است بشیر و نمود ابابکر را که بر صواب بود و ندیان میگفت بدستی و قبی که وصیت
میگرد پیغمبر خود با الله من ذلک و در مناقب خوارزمی روایت میکند از انس بن مالک
که یکی برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرغی بر سیل برید و آورد آن حضرت فرمود
بار خدا یا بفرست کسی را که دوستی خلق تو باشد بسوی تو تا بخورد این مرغ را بمن
من گفتم بار خدا یا مرد را از انصار بسو وقت این مرغ فرست بمن گاه امیر المؤمنین علیه السلام
بر در خانه آمد من گفتم رسول الله را حاجتی است آن حضرت بازگشت ماسه نوبت آمد
و من بمن گفتم و بازگشت بعد از آن که آمد رسول الله فرمود که ای انس در خانه را بکنای
کشودم پس آن حضرت ماند و آن حضرت رسول فرمود که چرا دیر آمدی ای علی گفت
سه نوبت آمدم و انس مرا باز کرد اندک آن حضرت حاجتی دارد فرمود که ای انس چرا این
کردی و چه خبر ترا برین داشت که این حرکت کردی گفت دعای ترا شنیدم و دوست
داشتم که این مرد از قوم من باشد آن حضرت دوباره فرمود قوم خود را دوست میداری
و در مناقب ابن مردویه روایت میکند از حذیفه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که علی بهترین بشر است و هر که ازین ابانکه کافرت و از حذیفه سوال کردند در
باب امیر المؤمنین گفت که بهترین امت است و شک در و ندارد و مکر مناقق و من در
روایت میکند از ابی سعید خدری و از سلمان که مکر و زری رسول الله مرادیده او از
داد گفتم لیک یا رسول الله فرمود که امر و زرا که او ای کرم که علی بن ابی طالب افضل
بهتر از ایشانست و هم در آنجا ابو سعید خدری از سلمان فارسی روایت میکند که من از
پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم که هر نبی را وصی است و وصی تو کیست خاموش شد و هیچ
جواب نفرمود بعد از آنکه مرادید فرمود که یا سلمان من شتافتم به نزد آن حضرت و گفتم
لیک فرمود که پس بدستی میدانی که وصی موسی که بود گفتم بلی یوشع بن نون فرمود که چرا
گفتم از حجه آنکه علم ایشان بود و در آن روز آن حضرت فرمود که پس بدستی که وصی و
موضع بر من و بهتر آنکه من میگذازم بعد از خود و بجای آورنده و دو عهد من و گذارنده
وین من علی بن ابی طالب است علیه السلام و بچند طرق این حدیث و روایات با تفاوت
مختلفه و در کتاب از حبشی بن قباد روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
بهترین کسی که بروی زمین میرود علی بن ابی طالب علیه السلام است و هم در مناقب از عتبه
بن سعد روایت میکند که من رفتم نزد جابر بن عبد الله و ابوعبایت پرسیده بود گفتم که ما

خبرده ازین مرد که علی بن ابی طالب است پس بر و میان خود را بالا کرد و گفت او بهتر بشر
و گویند از و پرسیدند که چه میگوید در باره کسی که علی را دشمن میدارد و گفت دشمن او
مکر کا فر در مناقب از جابر بن عبد الله روایت میکند که حضرت رسول الله و لیدین
عقبه را به بنی ولیده فرستاد تا صدقات ایشان را بفرماید و میان ولید و ایشان در میان
خونی واقع بوده چون خبر آمدن ولید بشنیدند از سر عداوت ویرینه گذشته طرحت محبت
مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال بکشتیال وی پیروان آمدند و
نداشت که بمقتله او می آیند فرار نموده نزد حضرت رسالت آمد بعض رسائید که بنی ولیده
قصه قتل من کردند و از دادن زکوة ابابکر و ند چون بنی ولیده ازین خبر واقف شدند
آمدند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند ولید دروغ میگوید ولیکن در میان
ما خونی بود که مبادا ما را با آن معاقب سازد ما سر کشی کردیم آن حضرت فرمود که ای
که باز ایستند از مخالفت شما ای بنی ولیده و اگر نه بفرستم کسی را در میان شما که بمنزله نفس
منست که ماقال کنندگان شما و سبب کنندگان درازی شما مقلد کند و او اینست که تهر
انکس است که از و روایت میکند و دست مبارک بر دوش امیر المؤمنین میزد و این
میفرمود و انگاه این آیت نازل شد در شان ولید بن عقبه که یا ایها الذین امنوا ان
جاکم فاسق نبیا فقیهوا ان یقبیوا قوما یجهلون فقیهوا اعما فاعلمتم نادین یعنی ای گروه
مؤمنان اگر آید بشما دروغ گوئی پیرون رفته از فرمان خدای بجزی یعنی خبری یاد
موجش که موجب تامل خاطر ما باشد پس تفحص کنید و نیکو روید تا نرسد اندک مکر و سی
بکر و سی بنادانی یعنی کمان زد که کافره و با ایشان حرب کنید و حال آنکه مسلمان
باشند پس کردید بجه کرده بشتید پشمان یعنی بجز فاسق تعجیل نکنید و ساختن امور
تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد و هم در مناقب از مسروق
میگوید که عایشه گفت بمن که ای مسروق تو که امری تر مردمانی و دوست ایشان بمن
ایا نزد تو هیچ خبری و علی و محمد ج باشد گفتم بلای امیر المؤمنین علی علیه السلام را
بر نهر بقل آورد که اسفل آن نهر را نامزد و اعلای آنرا نهر و آن گویند که و او
در میان اخاقق و طر فاضل و بن زمین را اخاقق گویند گفت هیچکس از من که با توین
گوای بر من گفتم بلی و شما کس را با توین از نهر محله ده کس و گوای دادند بقل او در نهر بود
امیر المؤمنین علیه السلام عایشه گفت لعنت حق بر عمر بن عاص باد که بمن نوشته که او را کشت
بر نیل مصر بعد از آن گفتم خبر ده ما را درین باب چه شنیدی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت
حضرت شنیدم که بدترین خلق آنست اند که بدترین خلق که نزد یگان باری تعالی باشند از و
وسیله در روز قیامت ایشان را تعقل آرند و این حدیث بطرق مختلفه در چند موضع و روایات

و در حدیث دیگر روایاتی که در او پیش هم مسروق است که عایشه گفت که من زنی ام جا
یعنی چیزی من از جانب شوهر است اگر چه هر یک است از آنست و در کتاب یوسف
ابو عمرو را نقل میکند از بعضی ثقات که خبر دادند بنی که چون احمد بن حنبل بگویند آمد
و در محدث بود که اظهار مذهب امامیه میکرد و از احوال احمد بن حنبل پرسید که آیا
قصد آن ندار که بر پیش من بیاید گفتند که او معتقد نیست آنچه تو اظهار میکنی او پیش تو
نخواهد آمد مگر که ساکت شوی از اظهار این مقاله گفت لابد است مرا از اظهار دین
خود از برای او و غیره با حمد گفتند و امتناع نمود که پیش او برود پس چون احمد در حج
کرد از کوفه بعضی از شیعیان گفتند او را که تو از کوفه سرون میروی و ازین مردمی
ننوشتی و نقل نکردی گفتی چه کنم اگر او از اعلان مذهب خود ساکت می شد
من او را میدیدم و خبری از وی نمیشنیدم گفتند ما خوش نداریم که مثل او بی از تو شود
شود و احمد ایشان را و حده داد که شما بیشتر بروید پیش آن شیخ و مقدمه بنید
او مذهب خود را پنهان دارد و ما من توانم آمدن ایشان فی الفور فرستادیم پیش محمد
بنی که احمد با ایشان باشد و گفتند امر و از احمد بن حنبل اعلم و سر آمد بعد از آن
پس اگر برود و از تو خط یا نقلی ببرد اهل بغداد گویند که چرا از فلان شیخ چیزی ننوشتی
این خوب نیست و ما پیش تو بجای آمده ایم گفت بگویند گفتند آن احوال را قبول
کرد از ایشان فی الحال آمدند نزد احمد که همه گفتند شد بر خیز تا برویم او برخواست
و با ایشان آمدند نزد شیخ و شیخ او را تعظیم کرد و در صدر مجلس نشاند و آنچه احمد
از او پرسید از حدیث جواب گفت و نوشت چون احمد فارغ شد و قلم را پاک کرد
بر خیزد شیخ گفت یا اباعبدالله ما تو حاجتی است گفت بگو تا بروا که گفت دوست
ندارم که تو از پیش من بروی و من مذهب خود را بتو اعلام کنم احمد گفت یا اباعبدالله
داری شیخ گفت اعتقاد من آنست که امیرالمومنین صلواته علیه بهترین مردمان است
بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و من میگویم که او بهتر و افضل از علم ایشانست بعد از
پیغمبر امام اوست چون نظام شیخ تمام شد احمد حنبل و جواب گفت این قول که تو می
گویی و برانی پیش از تو چهار از اصحاب رسول الله برین بودند و میگفتند که آن چهار را بگو
و مقدا و سلمان بود رضوان الله علیه هم شیخ ازین قول فرجی کرد که نزدیک بود که بروند
کنند چون از آنجا بیرون رفتیم شکر گفتیم احمد را و دعا کردیم او را **در بیان وصفی برتر**
آن حضرت و نیار او قناعت و عبادت او صلی الله علیه و آله و سلم خوارزمی در کتاب
آورده نقل از ابی مرعم که او گفت که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که می
فرمود که ای علی برستی که خدای تعالی ترا زینتی داده که هیچکس مگر از انبیا باقی نیست

مزن ساخته و آن احسانت بسوی حق تعالی که زهد و ترک تن دنیا را که را
دشمنی است ازاری و اصلا نظر اتفاقات بجا بیاونی کاری و دوست میگردانی
بخود فقر و راضی میشوی با آنکه ایشان اتباع تو باشند و ایشان را
میشوند با آنکه تو پیشوای ایشان باشی ای علی خوشا حال کسی که ترا دوست دارد
و ران قول صادق باشد و وای بر آنکسی که ترا دشمن دارد و بر تو کاذب باشد
اما آنکه دوست خلاص صادق تواند ایشان بردارد و تواند و درین و درین
تو در جلد برین و آنکه دشمنان تواند و با تو در مقام کذب و تفاق اند
خدای تعالی فرص و لازم گشته که ایشان را بدارد و در قیامت در مقام
کذا این عبد الله ابی الهذیل گویند که من امیرالمومنین را دیدم سرپا ایستاده
استنین کوتاه که چون بکشید بی تا با خن مبارکش رسیدی و چون فرو
گذاشتی تا به نیمه دست بودی عمر بن عبد الغیزر گفته که ما ندانستیم و شنیدیم
هیچکس را بعد از پیغمبر که او را بدتر بود و با شد از علی بن ابی طالب علیه السلام
و هم در کفایت آورده که سید بن غفله گفت مگر و زی بخدمت علی بن ابی طالب
رفتم در بالای خانه نشسته بود و کاسه از دست پیش روی نهاده و نشست
حموضت و ترشی که داشت بوی آن بمشام من میرسد و در دست مبارکش
گرد و بود بغایت خشک پوست نخاله جو بر روی آن نان طاهر بود و
و در آنجا ریزه میگرد و کاسی از خشکی بر آنوی مبارک باز نهاده می شکست
بمن گفت که پیش نشین و با من موافقت کن در طعام گفت که روزی دارم فرمود
که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود که کسی را که روزی مانع
آید از طعامی که او را بان طعام داشته و بر بختی باشد بر خدای تعالی واجب
و لازم کرد که او را از طعام کند بطعام خبت و سیراب سازد بشر ایت
من گفتم بجا ریه که در آن نزدیکی استاده بود که و حکم یا فضا از خدای تعالی
اندیشه نداری در باره این بزرگ که مان او را با سخا که می پیزی و نمی پیزی
من می بینم بسوس جوست او گفت که بیشتر با فرموده که پنجه اند آن حضرت
که چه گفتی با وی من اخبار نمودم با پنجه گفته بودم فرمود که کسی باشد که مان آورد
نه پنجه خورد و از آن کندم سه روز سیر خورد تا قبض روح او کند نظر کن گفتند
زهد و قناعت آن حضرت و راضی آید از طعامی که او را بدان میل و رغبت بود
و دلیل رخصت بان طعام که پیش وی بود و طعام لذت مند مغرب با خیار ترک
فرموده و تو طین نموده نفس نفیس را بر صبر بر اندک طعام خلیط و بر خلیل از پویش

خوش و درشت از جبهه رحای انچه بر آید حق تعالی است و از بیای تاسی و اقتدار رسول
 الله صلی الله علیه و آله که آن حضرت را قناعت ملکه و طبیعت شده بود مثل رسول
 صلی الله علیه و آله و ذلیل برین اگر عدی بن ثابت روایت میکند که کسی با او بود
 بر پیش امیر المومنین علیه السلام میل نموده و با او خوردن و آشامیدن و گفت
 خیریت که رسول الله صلی الله علیه و آله میل نموده و من هم دوست نمیدارم که او را
 بخورم و هم در کفایه می آورد از ابی مطر که من پیروان زقم میگردم از مسجد ناکاه
 دیدم که مردی از عقب من میآمد میگوید که من جامه است با لاکش و در ازای
 آنزای که آن ابی و اتقی است یعنی که پیش میباید و به پیر سر نیز دیگر است
 بطاعت و بیای کی است اگر مسلمانی پس من از عقب او رفتم او موتر از برای
 شده و ردای بردوش انداخته و تا زبانه با خود دارد و من خیال کردم که
 از اعرابی بدوی است من پرسیدم که این چه کس است مردی گفت که درین شهر
 غریب می نمایم علی بن ابی طالب بصره ام گفت این علی بن ابی طالب امیر المومنین
 میرفت تا بداند علی بن ابی طالب کسید که باز او را شترانجا بود فرمود که خیر و خوش
 کنید که بر بچ سو کند بخورید که من باز را سابقه با کاسه و مار و اشیای دیگر است
 از وی می برد بعد از آن از انجا جدا و زکریا و صاحب تمر رسید ناکاه خادمی
 دید که می آمد و گریه داشت آن حضرت فرمود که سبب گریه چیست گفت این مردی
 قدر تر من فروخته یک درم و مولی من باز پس فرستاده او از من قبول میکند آن
 حضرت بفرمودش گفت تمر خود را بستان و درم او را باز ده که او که او خادم است
 و اختیاری ندارد و قبول نمیکرد من گفتم ای ابا منی شناسی که این چه کس است گفت
 نه گفتم علی بن ابی طالب است علیه السلام امیر المومنین نگاه خیار استاد و درم او را
 باز پس داد فرمود که دوست میداری که از من راضی باشی گفتم چرا راضی نیستم که تو
 نگاه داشت حقوق مردم میکنی بعد از آن در بازار تمر بهر جا میرسد میفرمود که سا
 را اطعام کنید تا ازین کس شمار فایده باشد و میرفت و مسلمانان با او میشتند
 تا بمای فروشان رسید فرمود که در بازار ناکاه کسی که در آب مرده باشد میفرمود
 بعد از آن فرمود بسیار گر با من فروشان چون انجام رسید شخصی گفت که ای
 شیخ پراهنی من فروش که است درم او را زدی را آورده تعریف کرد و از
 تخمید و با دجای دیگر فرمود و از دیگر تخمید تا در دست پیرانچین سپیدی دیدار و
 خرید و به درم و پوشیده بقدر آن حضرت راست بود فرمود که حد و ستایش
 خدایه که مرا و نری کرد از جامه لایق که این تحمل من باشد در میان مردمان و پو

شویان عوده

شو و آن عوده من گفتند یا امیر المومنین این را از پیش خود کفشی یا از پیغمبر شنیده بود
 گفت که از پیغمبر شنیده بودم که در وقت پوشش لباس این دعا میفرمود که الحمد
 لله الذی رزقنی من لای ش ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی درین بدر
 آمد که آن حضرت پیران را از و خریده بود با و گفت که پیر تو پیر منی بآن حضرت
 فروخت به درم گفت دو درم می بایستی میگرفت یکی را زیاد کرده گفته یکدم
 را از پیرستان و پیش امیر المومنین آورده و آن حضرت با مسلمانان در باب رجه
 نشسته بود فرمود که این چه چیز است گفت این یک درم بستان که قیمت این
 پیران دو درم بوده فرمود که از در خوا خریدم و او نیز بر من فروخت اکنون
 درم حق اوست و در کتاب یو ایت از ابی عمر و زاهد نقل میکند که امیر المومنین
 علیه السلام امر فرمود که هر چه از بیت المال در خانه بود پیران او را بزدند تا
 بر مردم و فقر انجمن کنند تا غایتی که فرستند و آب زدن میفرمود که ای زهر
 سرخ غیر مرا فریب ده و ای زهر سفید فریب ده غیر مرا بعد از آن بمیل فرمود
 که بذا جای و حیاره فیه اذ کل جانیده الی فیه یعنی این جیده هست و بهتر این
 در آن میان است چه بر خنده که هست دست او بسوی دمان اوست این شلی
 یعنی همه نیست و من بهتر از این اموال برای خود ذخیره نموده ام و این اعرابی
 روایت میکند که امیر المومنین را علیه السلام دیدم که بازار در آمد و پیرانی
 به درم و نیم و دمان در بازار پوشید و استن این دراز بود بخاط گفت که این
 را بمقراض تیر او را بمقراض جد اگر خطا گفت یا امیر المومنین بده تا بدوم
 آنچه جدا کرده ام فرمود که نه و تا زبانه با خود داشت و میفرمود که کافی است
 آنچه بتو رسیده است درین محل کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که حقیقت عباد
 طاعت و هر که طاعت کند حق تعالی را با امتثال او امر او و اجتناب نماید
 از نواهی و معاصی او پس او عابد است و چون تعلقات او امر صادره از
 حق سبحانه و تعالی برسان پیغمبر و متبوع است و بعضی از عبادت مستنوعه
 نماز است و بعضی صدقه و بعضی روزه و غیر آن از انواع عبادات و امیر المومنین
 هر یک ازین را بغایت قصوی و درجه اعلی درک فرموده بود تا بواسطه مسامحتی
 که در طاعت الله داشت نماز و صدقه را در آن واحد با هم جمع کرد تا کلام
 بآن نازل گشت ابواسحق احمد بن محمد ثعلبی و تقی فرموده که مگر وی
 عبد الله بن عباس بر کنار زمرم نشسته بود و از پیغمبر میخواست که نقلی کند
 اند عمامه بر سر و روی خود بسته و در میان کلام این عباس گفت که قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابن عباس گفت بوی که بخدای بگوی که بستی
سین عامه را از روی خود کشوده گفت که ای مردمان هر که داند داند و هر که نداند
بداند منم جناب بن خباده پدر ابوذر غفاری شنیدم باین دو کوسن خود از
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والا کرد او و دیدم باین دو چشم خود
الا کرد و یاد که میفرمود که قلی قاید البرره و قاتل الکفره منصور من نصره محذول
خدا بداند که من مکر و زنی با رسول الله نماز میشین میکردم و سالی در آن
مسجد سوال کرد و کسی بوی چیزی نداد سایل دست خود را بسوی سبیل
رداشت و گفت یا خدا یا کواکب یا ش که من در مسجد رسول الله سوال کردم
بمن کسی چیزی نداد و امیرالمومنین در آن حال در رکوع بود اساره فرمود که دست
کوچک دست راست و در و انگشتی بود سایل آمد و از آنجا پیر کرد و رفت
و پیغمبر و نماز این حالت مشاهده فرمود چون پیغمبر از نماز فارغ شد فرمود که
یا خدا یا برادر من موسی از تو در خواست که ای برادر کار من کشا که در آن
برای من سینه مرا در روی بخت آنچه بمن وحی سکنی و آسان کن برای من کار مرا
که تبلیغ رسالت و کشای که را از زبان من تا فهم کند بختان مرا و بدید کنان
برای من ماری دهنده از کسان من برون را که برادر منست محکم کن بوی نیت
مرا و انباز کن او را در نبوة من ایاة الهی یا ناطق گشت که زود باشد که محکم کنیم باز و وحی
پیر از تو و بدسیم مرثما را غلبه دست خطی بر عادی که دست تغلب ایشان بشمارد
بدلائل قدره ما بار خدا یا من نبی توام که محترم و صفی توام پس سینه مرا بوی خود
کشا که کردان و کار مرا بر من آسان ساز و مقرر کن برای من ماری دهنده از اهل من
علی را که پشت من با او محکم شود و ابوذر گفت که پیغمبر سنوز این کلام را تمام کرده بود و جبریل
از نزد رب جلیل نزول اجلال یافته گفت یا محمد بخوان که انما ابکم الله و رسوله و الذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کعون یعنی این نیت که الهی شما
خدای تعالیست و رسول او و امانتی که ایمان آورده اند و پای میدهند نماز را و میدهند
زکوة را و حال آنکه ایشان را کعاند در نماز و لفظ جمع آورده از برای ترغیب مردم
بمثال این فعل و این مخصوص آن حضرت است که در عبادت عظیمه مدینه دانه در یک
وقت جمع کرد نماز برای شرف او باین اختصاص آیات الهی نازل شد چه دیگری
این اختصاص نبوده نه پیش از او و نه بعد از او و دیگر تعلی و احدى و غیر ایشان از حکما
تفسیر کرده اند که اغناس بسیار شدند و فقر اعلیه کردند بر پیغمبر و جزای رسیدند بسیار
می نشستند تا خاطر مبارک پیغمبر از آن به تنگ آمد آیت درین باب نازل شد که یا ایها

الذین امنوا الذین ابوا حجتهم الرسول فقد موافقین بیدی بخویم صدقه ذلک خیر لکم و اطهر لعلی ای
که و نه موافقان چون خواستید که راز گوید یا رسول من پیش من مستند یعنی بدین پیشانی
را از کفین خود صدقه مستحقان این صدقه دادن پیش از راز کفین بهتر است مر
شمارا که طاعت بفرماید و پاکیز تر برای ای که گناهان را محو کند چون پیش از بخوی
صدقه بشد انهایی که اهل عسرت و تنگی بودند جزئی نمی یافتند برای صدقه و غنیا
خود بخوی می و رزیدند آن حضرت را خفت تمام حاصل شد و امیرالمومنین فرمود که
ای در قرآن هست که هیچکس از عمل مکرده پیش از من و نه بعد از من الا من باین
عمل کردم که آن است مناجات و توحی که نازل شد مرا و ناری بود از او و ادم
و نه در هم ستادم و هر بار که با رسول الله می رفتم و در می از آن صدق میکردم
تا تمام شد و بعضی را از اصحاب شدة محبت و محبت آن حضرت غالب شده
از بعضی تنگت بودند که ناخ این است آمد که اشفعتم ان تقدوا این بیدی بخویم
صدقات فادلم تفعلوا و اما بیت الله علیکم فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و طمعت
و رسول الله یعنی ای پیغمبر بدین و شوا را آمد شمارا که بدین پیشانی راز
گفتن خود صدقه بستی چون مکر و بخت این کار را بدید باز گشت خدای تعالی رشتما
بهو یعنی در کید را بدید از شما پیشانی داری بدید نماز و زکوة را و بدید زکوة
و اجه را و فرمایان برید خدای و رسول او را در همه احوال که اینها تلقی آن می
کنند و رزده اند که این عمر گفت سه خبر علی را بود علیه السلام که اگر یکی از اینها
مرا می بود پیش من دوست بود و پیشتر از من سرخ موی و دو کوبان می ترویج
فاطمه را و دیگر اعطای رایت در روز خیره و دیگر است بخوی موالف کتاب
رحمة الله میفرماید که اگر این عمر نظر در حقیقت امیرالمومنین می کرد و عارف
قدر او می بود و مراقب حق تعالی میشد در ستر و جوار زوی اینها می کرد که می
از آن ترویج فاطمه نه هراست و توجه باز و می دیگری می بود از منافقین که حضرت
حق در جمع فرمود لیکن عند الله غیر میراث داشت فطاطت و بدخوی تقی
طبیعت او بود و علاطت و زشت کوبی جز او با طعن چشمهای خود را و بدخوی
خدا آنکه کور شد و از قاتل امیرالمومنین علیه السلام متقاعد شد و مختلف بود
و زود موت تا نصف زندامت داشت و این فایده را در صاحب کتاب استیفاء
آورده که عند الله عمر در وقت مرگ میگفت که یا فیم در نفس خود از آموزد ساجدی
مکر آنکه با امیرالمومنین کرده با غیبه متعانه نکردم عجبتر آنکه امیرالمومنین تقی را بکلی
مینمود و با معادیه با غیبه و نیز بدین بخت میکرد و اهل و ولد خود را بر لزوم طاعت

از یک ریاضی سدا و بر استوار بر این سعت ترغیب می نمود و میگفت که صحبت
 آن چیزی نیست مگر شرک و هر که نقض کند میان من و او دشمنی خواهد
 بود و خانی که گوشت و این دقتی بود که مردم باین زهر سعت نمی کردند و در آن
 حال آمد شش حجاج تا سعت او را اخذ کند از برای عبد الملک حجاج در آخر
 الامر او را کشت با آنکه حریه زهر آلود کسی داده که در از دحام مردم برای
 او نه و گوشت به نهانی غرض که نفاق و شقاق ایشان درین مرتبه بود و واحدی
 در نفس خود آورده که امیر المومنین علیه السلام یکشنبی صبح بخاستن کسی
 آب دادی و اجرات آنرا گرفته باره از جو خرید و آرد کرده فرمود تا ثلث آنرا
 نان بختند چون تمام شد مسکینی آمد و سوال کرد این طعام را بوی داد و ثلث
 دیگر همین عمل کرد و دیگری آمد خواست نمود از آنم بوی داد و ثلث باقی را هم
 بختد کسی آمد طلب کرد از آن نیز بوی دادند و با آنکه خود احتیاج داشتند
 کردند و امیر المومنین و طایفه حسن و حسین علیه السلام از آن چیزی نخوردند و چون
 حق سبحانه و تعالی عالم بود بچین مقصد و صدق ثبات ایشان که آن خیروند انعام
 از برای رضای حق تعالی بود بی شایسته غرضی از اعراض حضرت حق در آن باب تران
 فرستاد و ایشانرا استود در آن احسان و نشان معنی فرمود در میان عالمیان و
 عوض داد بآن بدل وجود و از خلد جان و حور و قصور و ولدان که و بطعمون الطعام
 علی حبه میکنند و تینها و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نريد منکم جزاء ولا شکور یعنی
 میدهند طعام را بر دوستی خدای تعالی ما بر حسب طعام یعنی با وجودی که محتاج اند
 نان طعام آنرا ایشانرا نمایند و بخوراند در ویشی بی مایه را و خور و سال بی بد را
 و اسیر را که از کفار گرفته اند و این مطعمان بپان مقال با زبان میگویند که جز
 نیست که بخوریم شما را این طعامها برای رضای خدای تعالی میخوریم از شما بپادشاه
 و مکارفاتی و نه سپاس و نه بزاری که منت نهیم چه در احسان منت نهادن و توقع
 جزا و داشتن از ثواب بکارماند هر چه دسی آن خود مدینه منت مزدی که در احسان بود
 وقت جزا موجب نقصان بود و بد آنکه انواع عبادت بسیار است و ضفاف آن
 بی شمار و آن موقوف بر قوه یقین این کس بحضرت رب العالمین و آنچه نزد
 اوست از تنعم نعم و از تعذیب حیم و لهذا امیر المومنین علیه السلام فرمود که
 لو کشف الغطاء ما ازوت یقینا پس شدت یقین او دال است بر قوت یقین
 او و بجان موازین او و بموجب روایات صحیح و دلالات صریح نوعی از
 انواع عبادات نبوده الا که آن حضرت از آن حظ او فروداشته و نصیب تمام عباد

و هر چیزی از خیرات که عرصه امکان بود خود آمده از حضرت از این ششی و شسته و هر
 و مجد و برزگی که بود و آن حضرت فوق آن علم او داشته و زهر شهادت بی
 علی علیه السلام و سلم به ثبوت بر رسیده و از به صبح نیست و در ششی بعد از
 معرفت و علم او بآن ششی و امیر المومنین علیه السلام معرفت دنیا با کینه حال
 داشت و لهذا هرگز نظر اقباعات بر روی نکاشت چه بر و طاهر بود و مخایب
 دنیا و قبح عواقب بر و با بهر از این بود که ریشه بر اصلت او قطع کرده بود و بود
 او را با بود انکار شسته و زمام اختیار را بگریزش انداخته بطلان انشین گذاشته
 و حرور و مشقت او را ملاحظه فرمود و سه طلاق باین گفته از و دوی حبه از
 بی جسی غلو بین این آیات را نقل کرده اند عبت علی الدنیا و قلت الی الله اعبر
 اخره لیس بجلی اکل شریف من علی حدوده جرم علیه از نزق غیر محمل تعالت نعم
 احسن و متکم بسنهی غدا و احین طلقنی علی بعضی غائب کردنم بر دنیا و کفتم تا یکی
 مشقت و بیج کشم که مرکز آن حضرت بر طرف نشود و یا بهر شریفی که از علی باشد
 بر نیکی و شرف و حرام باشد بر و روزی و حلال نشود پس دنیا در جواب گفت
 بلی ای حسین اینچنین است من شما را انداخته ام به تیر غنا و از کاین کین دوا
 وقت که علی مرا طلاق داد پس مطلقه پدر بر سر خلائی نباشد و ترک کرد و آن
 حضرت دنیا را پسندید اجماعیت و کسی بر آن انکاری ندارد و روزی و در و
 و در رعایت اشتها است در همه نواحی و اقطار مثل اقباب در وسط نهاده
 عبادات شاقه و طاعات لایقه او همه سئل اتفاق دارند از اعیان و علمای
 اصصار و قناعت مرتبه داشت که زهر سیرج و سفیدی حد و شما و از پست مالی
 بخش میگرد بر تحقیق و از آن حبه برای خود اختیار نمیفرمود و چون بن حضرت
 گوید که بگردی رفتم نزد امیر المومنین علیه السلام و آن حضرت لباسی از قطیف
 پوشیده که بسیار کمته شده بود و نزدیک بود که تن مبارک در زیر آن بپوشد
 بل زه در آید کفتم یا امیر المومنین حق سبحانه و تعالی ترا و اهل بیت ترا و الی این
 ملک و اموال گردانیده و همه را حظ و ابر میدهمی چرا با نقض نفیس خود این میکنی
 فرمود که و الله که من از اموال شما چیزی کم نخواهم کرد برای خود و من از لباس
 همین قطیف دارم که در وقت پیروان این از منزل می پوشم و غیر ازین ندارم
 و دیگر آنکه آورده اند سوده بنیت عماریه بمدینه بعد از شهادت امیر المومنین
 علیه السلام نزد معاویه و معاویه رفت و او در استاده و سیر نشین میکرد و او را
 که بحریض نمینموده بود و در ایام صقیق تا آخر رسید که حاجت تو چیست گفت

تعالی ترا از حال پارسا و با نچه بر تو فرض است از حقوق ما گفت آن صفت سوخت
لا ترا از قبل تو طاعتی چند بر سپردم و تو بگوئی که تو بر ما انواع خرابی می
کنی غلات ما را میخس از در می دروند و پیش از کوفتن می گویند و می برند و داغ
خواری بر چین ما می کشند و بضرب زدن بر خد ملاک میرسانند اینک پسر بر طاعت
آمده از پیش تو و رجالت را راکشته و اموال ما را برده اگر فرمان تو نمی بود در میان
ما هم می شد که دفع و منع این قضایا می توانست کرد پس اگر او را غزل می کنی ما شکر
تو می گویم و الا تیراه منطومی را بجای آسمان میفرستیم معاویه لعین بر شفته
گفت که تو بگویم خود مرا تهدید می کنی و می ترسانی ای سوده این زمان حکم کنم که
ترا بر قست شتری سوار کنند و باز گردانند و پیرند پیش پسرین اوطاط تا آنچه
گفته باشم او با تو بجای آورد سوده که این شنید ساعتی سر در پیش انداخت
بعد از آن سر برداشت و پتی گفت باین مضمون که حق سبحانه و تعالی و صلوات
پای میفرستد بر روح بزرگوار کسی که اکنون انیس قبر است و ششم عدل را بر
اهل عالم گسترده بود و هرگز مخالفت خود ننموده بود و سزاوارت که او را
در عالم بدلی و شلی باشد که دایم با حق و ایمان قرین بود و با عدل و احسان
معاویه گفت این چه پس بوده سوده گفت که و الله که او امیر المومنین علی بن ابی
طالب بود علیه السلام و الله که من آدم بخدمت آن حضرت وقتی و مردی بیایا
ما فرستاده بود که زکوة و صدقة ما را جمع کند و او بر ما حیثی کرده بود و آن
محل که من آدم او در نماز بود فی الفور نماز تمام کرد و روی مبارک بمن آورد
و رفیق و تحطف و ترجم بسیار فرمود و پرسید که چه حاجت داری من احوال را
گفتم که فلان بر من جوری کرده آن حضرت مکره در آمد و گفت بار خدا یا تو کو
حال منی و از ایشان که من امر نگردام که بر بندگان تو ظلم کنند و حق ترا بگذارند
بعد از آن و رقی پیرون آورد و بدست مبارک بر آنجا نوشت که بسم الله الرحمن
الرحیم قد جاءکم بینه من ربکم فاوخواکیل و المیزان و لا یخسوا الناس اشیاء ثم لا
تفسدونی الارض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم ان کنتم مومنین یعنی بدستی که آمده
آیات قرآنی بر طبق مصالح شما از جانب پروردگار شما که چه می باید کرد و چه
چیزی می باید کرد پس با تمام به پاید کیل را به پمانه و تمام بسجید موزون را
تراز و کم کنید مردمان را خیرهای ایشان یعنی چیزی که از ایشان می خرید با قرائت
که از دنیا رو در می برید یعنی حق مردم را به هیچ وجه مبرید و فساد امور را در
زمین بکفر و جور و معاصی بعد از اصلاح امران طریق انبیا بر شما ظاهر ساخته اند

آنچه گفتم شمار اهداست اگر نرسید از اهل ایمان پس چون کتاب باز بخوانی که است
دست از عمل از کشت و آنچه نزد دست از عملی که کرده نگاه دار تا آمدن کسی که آنرا
از تو قبض کند و است سلام بعد از آن سوده میگوید که رقیه را بمن داد و بحق خدای
سوگند که آنرا هر نفوس به هیچ چیز من آدم و رقیه را آورد و بوی داد و منی احوال
دست از عمل کشند و مغزول شد معاویه که این شنید گفت بنویسید آنچه او
میخواهد تا از پیش من بشکایت برود و بیلد خود و روزی آن حضرت بیرون فرمود
با جامه مرغی بعضی گفتند یا امیر المومنین این مناسب شان شایسته فرمود که نقش
از آن خشوع و فروتنی حاصل میشود و مومنان که زیاده ازین جامه ندارند جو
بر تن من این را می بینند تنی میشوند و کسی ازین آن حضرت دو جامه داشت
و مخیر ساخت قبر را که هر کدام از آن خواهد اختیار کند او یکی ازین دو جامه را
کرده دیگر را خود پوشید و استن آن دراز بود بکار و برید و روزی از خانه
بیرون فرمود و با او شمشیر بود از برای فروختن میفرمود که گیت خریداری
نماید این شمشیر را بحق آن خدای که دانه را از زمین بیرون آورد که بسیار باران
شمشیر را از روی رسول الله دفع کرده ام و اگر مرا جامه پوشیدنی می بود
من این را میفروختم و آورده اند که آن حضرت مردی را از ثقیف والی ساخته بود
بر عکری وقتی که او آمده نزد آن حضرت بختی فرمود که برو چون نماز ظهر گذاری
باز پایا و گفت که در آن وقت معین که آن حضرت فرموده بود باز گشتم و در آن
و حاجی نزد او نیافتم که مرا منع کند دیدم که نشسته با زنون رفتم و نزد آن حضرت
قدحی و گوزنه از آب نهاده پس فرستاد تا طر فی آوردند به پیش آن حضرت دیدم
و غر بر و فرموده از من باحوه دگفتم که مرا این میداند و در خاجو هرات که خواهد
کشود و هر را شکست و سزا را گشود و دیدم باز به سبوق در آنجا است بعضی را از آن
پیرون آورد و در قدح ریخت و مازة آب بر بالای آن و بعضی از آن اشامید
و بعضی من خوانند من صبر نتوانستم کردن گفتم یا امیر المومنین ایاد عراق چنین
معاش می باید کردن و حال آنکه درین مملکت طعام بسیار است فرمود که خدای
سوگند که من این جبهه بخل مهر نگردام و لیکن بقدر آنچه مرا کفایت کند خریدارم می
ترسم که چون چیزی ازین کم شود و عوض آنرا در آنجا نهند و من میخواهم که طعامی
بشکم من برسد الا پاک و طیب که من از طعام غیر پاک و غیر حلال احتراز می کنم
برای آن این چنین میکنم بر دست که چیزی را که ندانی که حلال است تناول ننمایی دیگر
از مجاهد روایت کنند که امیر المومنین علیه السلام فرمود که روزی در مدینه نجایت

کر سینه شدم پس بیرون رفتم تا طلب علی کنم در جوالی بدیده ناکاه زنی را دیدم که کفوی چند
جمع کرده و میخواهد که آنرا اکل کند آمدم و با وی متعاطف گفتم هر دو لواطی را بیکدیگر پس
شازده دلو کشیدم و بر آن ریختم و او شازده خرابین داد و من آمدم نزد
صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت را ازین حال اخبار کردم و بایم آن خرابی را
خوریم و دیگران که مشک چند از غسل مردم بمن آورده بودند و آن حضرت آنرا
قبضه نموده بود امام حسن علیه السلام معافی رسید فرمود که نانی خریدند پیش
فرستاد که احوال اینست و رطلی از آن غسل ستاد بعد از آن روزی امیرالمومنین
نشست که آن غسل را قیمت نماید دید که دزدان دست کاری شده فرمود که
قبضه ازین مشک چیزی از غسل کم شده گفت یا امیرالمومنین چنین خواهد بود و آن حضرت
را از همان امام حسن واقف ساخت غضب بر آن حضرت ستولی شد و فرمود که حسن
طلب کنید امام حسن که فرمود و آن غضب را مشاهده کردی حضور شد آن حضرت
فرمود که امام حسن را ادب کنند آن حضرت را بعم خود جعفر سوگند داد و چون آن
جعفر سوگند میداد غصبتش تسکین می یافت فرمود که ای حسن چه خبر ترا بران
که پیش از قیمت چنین کردی گفت که مراد من حق است چون بستانم این عوض از آنجا
بدم فرمود که جایز نیست که تو حق خود را بستانی پیش از آنکه مردم انتفاع نگیرند از آن
آن بودی که من دیده ام رسول الله را که لب و دندان ترا می بوسید من امروز آن
بضرب هر چه نامنتزعی زدم بقبر کن درسم داد که بروی رطل علی ازین بهتر بخور
و بیار رفت و آورد و روی کوید که من نظر بدست امیرالمومنین دادم که بروی
مشک داشت که قبضه غسل در آن میریخت و آن حضرت میگفت بعد از آن
مشک را حاکم کرد و میگفت اللهم اغفرنا للحسن فانه لم يعلم بار خدا یا یا مرا از آنکه
که ندانسته کاری کرده و عجیب و غریب نیست از آن حضرت این احکام و افعال
و قضایا که ظاهر است در جهات ایام و زمان است و قاعتهای که فایده است بآن
جمیع انعام و ورعی که بران داشته او را بر ترک حلال چه جای چیز حرام و عباد
که او را بمقام رسانید که مقام هر کس فروتر است از کل اقوال و اعدای حضرت الله
در تقصیر خود آورده مستند باین عباس که آن حضرت را چهار درسم بود یکی را
کرد و روز نورانی و یکی دیگر در شب ظلمانی و یکی سر و یکی در آشکارا برای رضای
پروردگار این آیت نازل شد که الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علاناً
فلم یخف عذ ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یخزنون یعنی آنکه نفقه می کنند در راه خدا
برای مستحق مالهای خود را شب و روز در نهان و آشکارا پس مرایشان است

انکه

که بدین چهار نوع صدقه دهند صدقات ایشان نزد پروردگارشان است
باقی و نعیم جاودانی و خوف نباشد ایشان را و نه ایشان اند و بکین شوند ذکر در بیان
شیعاعت و بخت آن حضرت و نورط در میان که برای رضای خالق در معارک
شجاعت و بخت امیرالمومنین علیه السلام مرتبه بود که دل در درون بیان می آمد
و اضطراب و ذوق تن ایشان در بحر خون با انقلاب کوه از پیشتر مترزل می شد
و زمین از سطوطش متخلل میگشت در ایام بدر ملک بر شجاعت کسی میداد و در
مقام احد جبرئیل علیه السلام بر بختش زبان آفرین کشاده و در روز خیبر
نصرت برافراشته و در وقت چنین حضرت رسول را از دشمن نصول نگاه داشت
و تخم رضای حق در هر او ان در زمین دل خود کاشته صلی الله علیه و آله و سلم
و در سندها جمل مذکور است روایت از پیغمبر که امام حسن علیه السلام بعد از
شهادت آن حضرت بمر شرف بر آمده گفت ای مردمان امشب مردی از میان
شما بیرون رفته که بچکس از اولین بر و سابق نشسته است بعلم و حکمت از
آخرین بر و پیشی گرفته بعلم رسول الله را است آن حضرت بدست او داد و در وقت
جبرئیل از زمین و میکائیل از آسمان را و میرفت تا فتح کرد و هیچ خبر از دنیوی
نگذاشته مگر هفصد درسم و در حدیث دیگر است که مکر سید درسم که میخوا
خاد به بخرد برای اهل خود و احدی در سبب نزول آیت یا ایها الذین
امنوا لاتتخذوا عداوی و عداوتکم اولیاء تلقون الهم بالموذنه آورده که
جاریه عمر بن صفی بن ششم بن عبد مناف از مکه بمکه آمد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن ولا بخت میفرمود که داغی است مکه دا
چون این جاریه بخدمت آن حضرت آمد فرمود که مسلمان آمده گفت نه فرمود
که پس برای چه آمدی گفت چون شنیدم اهل و عشیرت و مالی من بخدمت شما
آمده ام که شما را به منم برای حاجت آن حضرت او را صله و کسوت داده او را
چیریل آمد آن حضرت را اخبار کرد که حاطب بن ابی بلتعنه نوشته بابل مکه و
ایشان را تحذیر کرده و ترسانیده از رفتن شما با شما و آن کتابت را باین
حاریه داده باده و نیاز ز که این کتابت را بابل مکه برساند آن حضرت امیر
المومنین را اختیار فرمود و ز پر و مقداد را همراه کرده فرمود که بروید بآبرو
خارج کرد و آنجا این چنین کسی هست و با او کتابت است از حاطب که بشرکان
مکه نوشته از بستانید و اگر ندید که دلش بر بیدایشان بیرون فرستد
و او را در آن مکان یافتند از کتابت طلبیدند او منکر شد سوگند میخورد

انوار التفیض کرده یافتند و پیر و مقداد او را کذاشته بودند که رجوع کنند
باز کردند امیر المومنین علیه السلام فرمود که و الله که ما دروغ نمیگوئیم و شکرشید و گفت
کتابت را بیرون آورد و الا بر من است میگویم و کردنت میزنم و آن حضرت این برود
جرم کرد و چون او این حد را دید کسوما را کشته که کتابت را از آنجا بیرون آورد و
داد ایشان او را کذاشته است بجا آن رسول الله شتافتند آن حضرت کتابت
را بقوه عزم و شدة جزم از او گرفت و واحدی نقل کرده و نفس خود که یک روز
امیر المومنین و عباس و طلحه بن شیبه با خبر می کردند طلحه میگفت که صاحب خانه کعبه
و کلید آنجا بدست من است و عباس میگفت که من صاحب سقاخانه و آن من
فایم است امیر المومنین فرمود که آنچه شما میگویید من نمیدانم که چه میگویید من
ششماه پیش از مردمان با خبر نماز گذاردم و من صاحب جادوم حق سبحانه و تعالی
کلام خود را با آن مطلق کرده ام که احلتم سقاخانه حاج و عماره المسجد الحرام کن
امن بالله و الیوم الاخر و جاد فی سبیل الله لا یستون عند الله الی القوم
الظالمین الذین امنوا و جاد و جاد فی سبیل الله با موالم و نفسهم اعظم
در جبهه عند الله و اولک هم القارون و بنی نضیر هم بر حمت من و رضوان و جاد
لهم فیما نعیم مقیم خالدين فیها اید الله عنده اجر عظیم یعنی ایامید اوید اهل سقاخانه
حاجیان راه عمارت مسجد حرام را بجهت انکس ایمان آورده است بخدای و بر و راحه
و جاد کرده است و بر راه خدای را بر سر کشد این دو قوم نزد خدای و خدای راه نمایی
بمقصود کرده و مشرکان را که بشکر بر خوشتم کردند و انما که بگردیدند بخدای تعالی و هجرت
کردند از دین خود و جاد کردند با مشرکان در راه خدای بنذل کردن مالهای خود و در
نفسهای خود بزرگترند از روی درجه و مرتبه نزد خدای تعالی از آنها که سقاخانه حاج و
عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند و آن گروه که مجتمع این کلماتند ایشان
طفره فاسکانه با مانی و جانی مرده میداد ایشان را بر و در کای ایشان در جبهه
از و برایشان خوشنودی کامل از ایشان و بوستانهای که مرا ایشان را باشد و آن
بوستانها نعمت دائم در حالتی که این گروه جاوید باشند و در آن بوستانها همیشه
که خدای نزد اوست نزدی بزرگ که نعم دینی در جنب او خیر باشد پس حق سبحانه و تعالی
تصدیق دعوی امیر المومنین فرمود و شهادت نمود و او را ایمان و مهاجرت و جاد و راحه
او بر عباد از اخلاقی شان و ارتقای مکان که سوای او دیگری ندان مرتبه و درجه
اما سواقف جهاد و موطن جهاد و جهاد و مقامات مبارک است آن حضرت با سینه
و جلالت و شجاعتش بحسام اشقام بعضی بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده و

و یکم علی الا نظرا و از آنجمله که با حضرت رسول بود و غزوه بدر است که وقوع یافت در وقت
که هجده ماه گذشته بود از قدوم آن حضرت مدینه و امیر المومنین در روز بیست
سالگی بود و آن غزوه ایست که شعله غیرت قوت اسلام افروخت و شوکه شوکت اهل
شترک را سوخت و مایه قهر الهی بحکمت آمده آن هوا غیبت فجار را بقهر چاه او با کون
سپار ساخت و تاسید ماستنهای دو اجملال اخلاق اهل حق را از اضلال اهل ضلال
خدا ساخت و مرده کفر را کاین زهر بلاء کجاست و از قعر چاه او بار بقر سقر سقا
و زار و زری که دیده چرخ مثل آن ندیده و کوشش دهر مانند آن نشیند آن تشریف بود
که حضرت رسول الله کرامت کرده و جبرئیل ابن بر خردم تیز و برای اظهار دین
نصرت نموده و شاه دلدل سوار باز و القمار کشنده کذا فارس صف شکن مرا و کفن
این معرکه بوده و میان و پهلوانان اهل شرک را از پشت زین ر بوده و غلغل شجاعتش
و ولوله جندش بماء و پروین رسیده و شراره مار سطوطش تا عالم بالا کشیده و این
اول جری است که میان اهل اسلام و کفر وقوع یافته و بر توفد اثر ظفر حیدر صفدر
بر هر خاص عام تافته و واحدی در کتاب مغازی آورده که جمیع اهل شرک و ضلال
که در آن قتال کشته شدند جل و نه ناکس بوده اند از آنجمله پیچده کس را امیر المومنین
علیه السلام به تنهایی بقتل آورده و چهار دیگر با بعضی شرک بوده و گویند که کس
خلاف شمشیر آن حضرت بقتل در آمدند که اسمی ایشان نیست و لید بن عقیبه بن
رجه که حال معاویه غاویه بوده و خاص بن سعید بن غاص بن امیه و عامر بن عبد الله
و نوفل بن خولید بن اسد و او از شیاطین قریش بود و سعود بن امیه بن مخیره و
قیس بن فاکه و عبد الله بن منذر بن ابی رقاعه و خاص بن منبه بن حجاج و حاجب بن
سائب و اما آنکه آن حضرت شرک بوده و قتل ایشان خطبه بن ابی سفیان است
که برادر معاویه است و عبیده بن حارث و زمعه و عقیل بن اسود بن مطلب و اما
انانی که مقلان اختلاف کرده اند که آن حضرت کشته یا غیر او طبعه بن عدیست و عمر
بن عثمان بن عمرو و حرمله بن عمرو و ابو قیس بن ولید بن مخیره و ابو العباس بن قیس
و حسن محبی و عقبه بن ابی معیط و معاویه بن عامر و نصر بن حارث که گویند بعد از رجوع
از بدر کشته شدند آنچه مذکور شد از طرق جمهور بود اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب
ارشاد آورده که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از عقب کاروان بران
آمدند و کاروان ایشان گذشته در موضع بدر واقع شدند و شوکت اهل شرک
دیدند که آنجا نزول کرده بودند انان امر کاره شدند چنانچه قرآن از آن خبر میداد
در سوره انفال که کما اخرجکم ربکم من تنیک بالحق و ان فریقنا من المومنین لکان یهون

تا آنجا که واقعه با یملون محیط و محل خبر این غزائست که چون مشرکان در بدر حاضر شدند کثر
عدد و عدد خود دستنظر شده و مسلمانان را اندک دیده اصرار بر قتال نمودند و از میان
اهل شرک عتبه بن ربیعہ و برادر او شیبہ و کسرش لید پروان آمدہ مبارز طلبیدند عتبه
آواز داد کہ ای محمد اکفاء ما را بمبارزت ما پروان فوست سه جوان از انصار مساند
نموده بمبارزت ایشان پروان فرستند عتبه گفت کہ نسبت خود را بگوئید گفتند
شما باز کردید کہ اکفاء ما نیستید ما بنی اعمام خود را میخواهیم کہ بمبارزت ما پروان
ایشان باز گشتند پیغمبر فرمود کہ ای علی وای حمزہ وای عبیدہ برخیزید و بمبارزت
پروان روید بران حقیقی کہ حق تعالی بر شما دارد و کہ بنی خود را بر شما معوض گردانید
کہ اهل باطل میخواهند کہ نور الهی فروشانند ایشان پروان رفته صف کشیدند و بواسطه
خود ی که بر سر داشتند ایشان را شناخته عتبه گفت بکلم کنید ما بدانیم کہ چو کسید حمزہ
گفت منم حمزہ بن عبدالمطلب امیرالمومنین گفت منم علی بن ابی طالب عبیدہ گفت منم
عبیدہ بن حارث بن عبدالمطلب عتبه گفت کہ شما کفو ما یید بر سپر خود ولید را
گفت چون تو خود و سپالی بمبارزت علی پروان رو کہ او نیز خود و سالت و شیبہ که
بزرگ سال است در مقابل عبیدہ پروان رود و من مقابل حمزہ بایستم ولید بمبارزت
امیرالمومنین پروان آمد و با یکدیگر کردند ولید ضربتی حواله کرد بران حضرت آنرا به
چپ از خود دور کرد و دست راست شمشیر حواله داد و دست چپ او را انداخت
و بضربتی دیگر دست راستش را و از مرکب افتاد و سرش را از تن جدا کرد و آن حضرت
کہ بعضی از غلامات کہ بر او بودند شهادت کردند کہ او زنده بود و حمزہ نیز عتبه را
رسانید عبیدہ و شیبہ پاره با یکدیگر کردند و در میان ایشان دو ضربت زدند
شیبہ دست یافته ضربتی بر ساق ابو عبیدہ زد و جدا کرد و مغز استخوانش نشان
شد امیرالمومنین و حمزہ بر سپر او ناخند و شیبہ را بقتل آوردند و او را بر پشته بمز
گاه آوردند و سوز حیات داشت در وادی صغرا و فوات یافت رحمتہ اللہ علیہ
امیرالمومنین علیہ السلام فرمودہ کہ من تعجب کردم در روز بدر از جرات قوم کہ شیبہ
و شیبہ و ولید را بقتل آوردند و خطله بن ابی سفیان بجا نماند تا خت چون نزدیک
رسید چنانش شمشیر زد کہ آب از چشمهایش روان شده بر زمین افتاد و دیگر
برخواست و دیگر عاص بن سعید بن عاص را انداخت بعد از ان طبعیہ بن عدی
و دیگر نوفل بن خویلد کہ از سپای طین قریش بود و همچنین یکی بعد از یکی تا نصف
بدست حضرت امیرالمومنین علیہ السلام بقتل آمدند و همشا مشرک و زان حریف
شده بودند نصف ایشان را ملائکہ و اهل اسلام بقتل آورده بودند و نصف دیگر امیر

علیه السلام بمعونت رب العالمین ففتح باب بیت او شد و ختم امر بران شد کہ حضرت
رسول الله صلی الله علیہ و آلہ وسلم مارہ مسنگ ریز بایست مبارک گرفت
و بوجہ خواند و بر روی ایشان ریخت باقی روی بگریز نهادند و شتر ایشان کفت
شد از مومنان بقوه باروی امیرالمومنین و ملائکہ جمع برین نصرت دین آنچه بدست
خاصہ و عامہ نقل کرده اند و بدست رسیده کہ ترکب قتل ایشان امیرالمومنین علیہ السلام
شد و اهل شرک ان جماعت اند کہ مذکور میکنم و در ولید بن عتبه و ابی نجات جری و
شجاع بود و عاص بن سعید و اسحت میب بود و خاچه عمر از و و هم میکرد و طبعیہ بن عتبه
بن نوفل و دوازده و پس اهل ضلال بوده و نوفل خویلد و او اشد اهل شرک بود
بعد از رسول الله صلی الله علیہ و آلہ وسلم و قریش از مقدم میداشتند و عظیم
میکردند و سرانجام را و نمی چیدند و او است کہ پیش از هجرت ابو بکر را بطلعه عمد
و او و میان ایشان حرب زیادی کرد تا شب چون پیغمبر صلی الله علیہ و آلہ وسلم است
احضونا و راوردید و دست بر عا برداشت و گفت بار خدا یا شر تو نقل بن خویلد را از
خن کفایت کن امیرالمومنین او را بقتل آورد و در معین اسود و عقیل بن اسود و حارث
بن عبد الدار و عمر بن عثمان بن کعب بن عمیر بن عبد الله و عثمان و مالک بن سیران عتبه
را و طلحه بن عبد الله و مسعود بن امیہ بن مغیرہ و قیس بن خاکه بن مغیرہ و حذیفہ بن ابی
حذیفہ بن مغیرہ و ابوقیس بن ولید بن مغیرہ و حنظلہ بن ابی سفیان و عمر بن محمد و ابو
منذر بن ابی رفاعه و منبہ بن حجاج کسبی و عاص بن منبہ و طلحه بن کله و ابوالعاص
بن قیس بن عدی و معاویہ بن مغیرہ بن ابی العاص و لودان بن ابی ربیعہ و عبد الله بن
بن ابی رفاعه و مسعود بن امیہ بن مغیرہ و حاجب بن سائب بن عویمر و اوس بن مغیرہ بن
لودان و زید بن لمیض و عاصم بن ابی عوف و سعید بن وهب و حلیف بن عامر و
بن عامر بن عبد القیس و عبد الله بن جمیل بن زبیر بن حارث بن اسد و سائب
بن مالک و ابوالحکم بن احنس و شام بن ابی امیہ بن مغیرہ و ابن سبی و شش کسانند
کہ امیرالمومنین علیہ السلام بی شرک ایشان را بقتل رسانید و آنچه با شریک بوده
نصف میشود آورده اند کہ در ذی عثمان با سعید بن عاص اتفاق بجای میسر
رفتند عثمان بجانب او رفت و من پیش قوم دو و زتر نشستم عمر از روی قهر
نکاهی کند و گفت خبت ترا تو چیزی از من در دل داری این چنین گمان میبری
کہ پدر ترا من کشته ام کاشکی من کشته می بودم و اگر من کشته می بودم زبانم
بر کافری بر تو نمی کشود مگر روز بدر دیدم کہ در قتال با فلان کسیده و ان
او را بانه کشیده و آثار قیامت از دل آن روز بطور آید و خوف بر من کار کرد

خاکه نمیدانستم که بجای میروم و این رسید و گفت که بجای میروی در آن حال علی رسیده
قصدا و کرده او را بقتل آورد و امیرالمومنین در آن مجلس بود فرمود که بار خدا یا شکر
او بواسطه اسلام برطرف شده و اسلام محو گناهان ما تقدیم میکند انگاه روی بجای
عمر کرد و گفت چست ترا مردم زاری انگیزی بر من و منته که نشسته را بر پای میکنی
عمر از آن ممنوع شد انگاه سعید گفت نبود مرا که بداید که قاتل پدر من غیر علی بن ابی طالب
می بود و دیگر غرضه **احد است** و این غرض او در شوال وقوع یافت و عمر امیرالمومنین
علیه السلام هنوز به بیت و نه سالگی نرسیده بود و سبب این غرض آن بود که چون
قریش در روز بدر شکست عظیم یافته بودند و بعضی کشته شدند و بعضی را با سیرت
از حقه قتل بزرگان ایشان حزن و اندوه بسیار برایشان راه یافت از قبایل جمع
شدند و اموال بسیار آوردند و لشکرهای بخش گردیدند که بایستد مدینه و انتقام
بدر از پیغمبر کشند و توانا را مستاصل گردانند و سرشته ایشان ابوسفیان
بن حرب بود راق کرده با اتفاق قصد مدینه کردند و چون بانجا رسیدند کشته شدند
احد منزل ساختند حضرت رسول نیز با مسلمانان از مدینه بیرون آمده در راه میان
جماعتی از اصحاب نفاق اتفاق افتاد و چون قضا و مبرم با تمام ایشان مال و برادر
کذاشته بودند قریب شلخی از لشکرهای بازگشته مدینه فرستند و آن حضرت با
کس نمانده از مسلمانان در مقابل کفار صف کشیدند و این قصه را حق سبحانه و تعالی
فرموده در سوره آل عمران که ابتدای آن آیت و از غنوه من الهک بتوا المومنین
مقاعد للقتال و الله سبحانه علیم است تا آخر شصت آیت از قرآن در وقت حشر
یافت و بسیاری عمارت بر کبر دشمن در آمده مسلمانان مضطرب منظم شدند و چنانچه
اذ اهل اسلام بدرجه شهادت رسیدند و از اهل شرک میت و دو کس قتل آمدند
و از باب مخاری نقل کرده که امیرالمومنین علیه السلام هفت گز زایشان بدو الفقار
کذا رانده بود یکی طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزیز و عبد الله بن جمیل از بنی عبد الدار
ابو بکر بن الاخنس و ابوسباع بن عبد العزی و ابوامیه بن مغیره و این پنج کس
مستفق علیه است که آن حضرت بقتل آورده ابوسعید بن ابی طلحه و او غلام شبی
بوده از بنی عبد الدار درین دو نفر خلافت در آنکه آن حضرت با غیر او و
بعد از آن ابوسفیان بازگشته با مشرکان بمکه رفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم با مسلمانان مدینه فرمود و شمشیر خود را بفاطمه علیها السلام داده
گفت که بشوی بآب این را تا خون از و پاک شود که و افتاد امر و مرارت
کوی بدر آورد و امیرالمومنین نیز ذوالفقار خود را بفاطمه علیها السلام داد و

لشکر پیغمبر

شستن همین فرمود و واقعه در کتاب مخاری آورده که چون مردم در روز احد قرار
نمودند پیوسته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تیری انداخت از گمان خود یا سنگت
و چهارده کس از حضرت ثبات قدم و زبیدند مفت از مهاجر و هفت از انصار از
مهاجر امیرالمومنین علیه السلام و ابوبکر عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
بن عبد الله و ابوجحیده بن جراح و زبیر بن عوام و از انصار حباب بن منذر و ابودان
و عاصم بن ثابت و حارث بن صمه و سپیل بن حنیف و اسد بن خضیر و سعد بن معاذ
و بعضی بجای خضیر و سعد بن معاذ و سعد بن عباد و محمد بن مسلم کشته اند و الله اعلم و در آن
روز هشت کس جان خود را بر طبق اخلاص نهاده بودند و غنا را بدست مرک داده پس
از مهاجر و پنج کس از انصار از مهاجر امیرالمومنین صلوات الله علیه بود و زبیر و طلحه و از انصار
ابودان و حارث بن صمه و حباب بن منذر و عاصم بن ثابت و سپیل بن حنیف و
کدام را از ایشان پسینی رسید و در آن روز ضربتی بر چشم قاده بن نعمان خورد
که از حدقه جدا شده بر روی او افتاد و نزد پیغمبر آمده گفت یا رسول الله زن خوانند
دارم و او را دوست میدارم چشم من باین حال است چه دو اکتم آن حضرت از
بدست مبارک بجای خود نهاد که یا که سرگرا و این آسیب نبوده و اهل او پیش از ساعتی
از روز بنوده و او گفته که مر چند پرتر شدم آن چشم من تیزتر دید و آن حضرت در آن
بنفس نفیس خود بسیار مقاتله فرمود تا او را هیچ پیر نماند و بضرب عتبه بن ابی قاص
و این تمیه که بر لب و دندان مبارک آن حضرت زده بودند دندانهای رباعیه آن
از درج یا قوتین بیرون افتاد و بواسطه آن ضرب و ثقل اسلحه در کوه دالی واقع شده
نمی توانست بر پای خاستن تا امیرالمومنین دستهای مبارکش گرفته و طلحه پیشش
در آمده آن حضرت را بر پای داشتند که کینه سنگ رسانید به شانی نورانی
آن حضرت این شهاب بود و آنکه حقه لعل کوهر مبارکش عشته بخون ساخت
عتبه بن ابی وقاص بود و آنکه خسار مبارکش را بسنگ جفاکت این تمیه بود
و خون ازین موضع سیلان گرفت تا محاسن مبارکش بخون تر شد و سالم مولای ابی
مدینه خون از روی مبارکش پاک میکرد و میگفت که چگونه فلاح یابند جماعتی که با
پیغمبر و این کنند و حال آنکه او ایشان را بطریق حق و نجات دعوت کند بر خاطر مبارکش
خطر میکرد که برایشان نفرین کند پس این آیت مازل شد که لیس لک من الامر شی
او یتوب علیهم او بعد بهم فانیم ظالمون یعنی میت ترا ازین کار که نفرین کفارت
جبری یعنی زمام استیصال و استکلام این طایفه بدست تو میت و این کار از تو بخاید
مگر آنکه خدای تعالی توبه و هدایت را یا عذاب کند یا از این کار تو بر کفر و مصرع باشند

پس بدستی که این ستمکارانند و پستی فوق این نیست که آن با بکاران با پیغمبر ظهور دادند و
بن حبل در سینه آورده از ابی جازم که از سهل پرسیدند که جراحت رسول الله در آن
روز بجه دو اگر ندانست چو این صورت واقع شد امیرالمومنین علی علیه السلام از پی خود
آب می آورد و فاطمه علیها السلام روی مبارکش از خون می شست و باز از حیرت
و از خاکستران جراحت آن حضرت را بشت و از ذوالفقار امیرالمومنین در آن روز خون
میکید و میفرمود که آنچه حق نزد بود درین روز بتقدیم رسانیدم و عاصم بن ثابت و حاتم
صه و سهل بن حنیف نیز درین قال بنحسبند ابی دجانه نیز بد گرفت و امیرالمومنین
میفرمود که من در روز احد در ناحیه اهل شرک را از پیغمبر دفع می کردم و ابودجانه بنا
دیگر مشرکان را از آن حضرت منع میکرد و همچنین سعد بن ابی وقاص کوشش می نمود
دیگر حق سبحانه و تعالی فرج داد و تسخیر شد و آن حضرت فرمود که من دیدم که طایفه در
غیظ در آن میان جدا شدند و قصد پیغمبر کردند و عکرمه بن ابی جهل در میان آن مشرکان بود
من ذوالفقار را کشیدم در میان ایشان اقدام و سپهر راه بر ایشان کردم و بر جبهه
خودی زدم و از یک کنار گرفته از جانب دیگر پروان می رفتم و باز این چنین کرد و فوج بجای
آورد و تمام ایشان را از رسول دفع کردم و چون تاخیر اجل بود حق سبحانه و تعالی امر را بر
دفع و منع گذارشن داد و در آن روز عبد الرحمن بن ابی بکر از میان مشرکان بیرون
آمده و در صف ایستاد و مبارز طلب کرد و گفت منم عبد الرحمن بن عقیق ابوبکر بر جبهه
شمر از خلف کشید و گفت یا رسول الله من مبارزه او پروان می رفتم و آن حضرت
فرمود که شمشیر و غلاف کن و برو و بجای خود بنشین و قطع از نفس خود بگریز و عثمان
از جماعت پشت داده کان بود و ابی بنحسب که در آن روز منادی غیبی می نمود
که لا سیف الا ذوالفقار و لافقی الا علی و اورد و اندک وقتی که آن حضرت در کوفه
بر منبر بود از سوال کرد که کدام طایفه اند که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود که
من المومنین رجال صدقوا اما عاهدوا الله علیه فهم من قسبی و منهم من يتظلقوا
تبدیل یعنی از مردمان هستند که راست می سازند آن معااهده که با خدا می کردند
اند و بآن عهد وفا نمی نمایند پس بعضی از ایشان گشت که حکم شده بقتل او و بعضی دیگر
کسی است که انتظار آن می کشند و تغییر و تبدل در آن عهد میکنند هیچ نوع تغییری
و تبدیلی آن حضرت در جواب ایشان فرمود که بار خدا یا این آیت پوشیده شده
بر مردمان این آیت در شان منست و در شان عجم من حمزه و در شان ابن عجم من
عجیده بن حارث بن عبدالمطلب اما با عجیده در روز بدر بدرجه شهادت فاش شد
و عجم من حمزه در روز احد شربت شهادت چشید و امان از انظار می کشم که شقی

این است سرور روی و محاسن مرا از خون من رنگ کند که این امر است شدنی و کار
بودنی که حبیب من ابوالقاسم مرا ازین حال خبر داد و و شیخ مفید رحمة الله در شهادت
آورده که قتال احد در بیلی حرب بدر و وقوع یافت و درین محاربه نیز رایت رسول
بدرست امیرالمومنین بود و همچنین که در روز بدر و این فتح نیز بدرست او شد و همچنین که
آن حضرت پای صبر و شایستگی در آن معرکه تناسل الهی استوار کرد و آن بلا و غنار
بجان سربدار گشت و وقتی که از اهل اسلام کسی نزد او نبود و اطراف و حواشی
دشمن دین فرو گرفته بودند و حق سبحانه و تعالی بواسطه زور بازوی او و سبب
ذوالفقار کینه گذارشن رؤس اهل شرک و ضلال در آن میدان پامال رجال
با اجلال کرد و پیغمبر را از آن شاد گردانید و منادی کرد جبرئیل امین در میان
ملایک آسمان در زمین زبان آفرین بگفت لا سیف الا ذوالفقار و لافقی الا علی
و این تشریف مخصوص را اشرف موجودات صلی الله علیه و آله در میان عالم انتشار
داده در تذکره ابی بنحسب تری قریشی روایت کند که رایت و لواقرش که در
قصی بن کلاب بود و همچنین در دست او لاد عبدالمطلب بود و بهر جنگ آن
را حاضر می کردند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجوف شد پس رایت قریش
و غیر آن بوی رسید و آن حضرت به نبی ماسم قرار داد و در غزای در آن
اول غزه بود که رایت را در اسلام قایم کردند امیرالمومنین را برایت مخصوص
ساخت و همچنان با او بود تا بطشه کبری که روز بدر است و در روز احد لوای
بنی عبدالمطلب بود و از آن رسول الله ستاده مصعب بن عمیر داد بعد از شهادت او
در میان قبایل افتاد آن حضرت از ایشان اخذ کرده بعلی بن ابی طالب داد و علیه السلام
و او در آن روز جامع لوا و رایت گشت و مفضل بن عبد الله روایت میکند از
ساک و او از عکرمه و او از عبد الله بن عباس که او گفت برای امیرالمومنین که چار
چیز مخصوص اوست که در دیگری نیست اول عربی و عجمی که با رسول الله نماز گذارد
او بود و او صاحب لوا بود و در سر معرکه او ثبات قدم و زید با پیغمبر در روز
مهر اسس که روز احد است و دیگران که نخواستند و او انکس است که در قریه بنی نضیر
شد و از زید بن وهب مروست که او گفت که ما یک روزی عبد الله بن مسعود را
خوش وقت یافتیم گفتیم یا و از برای ما از احوال احد چیزی بگوئی گفت بیرون رفتم
با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه با اسم الهی وصف کشیدیم در مقابل کفار
حقن طوبی و پیغمبر در رخه آن کوه پنجاه تیر انداز را از انصار تعیین کرد و یکی را از
ایشان برایشان امیر کرد پس فرمود که این جای را از دست مگذارید

تا من نکونم و اگر چه با کشته شوم و ابوسفیان بن حرب خالد بن ولید را در برابر
 داشت و الویه قریش در میان بنی عبد الدار بود و ولوی اهل شرک طلحه بن ابی طلحه
 بود و او را کیش الکبت می گفتند و رسول الله را ای مهاجرین را بعلی بن ابی طالب داد
 و آن حضرت آمد تا تحت لواء انصار و اینجا توقف فرمود و ابوسفیان با صاحب
 گفت که ای اصحاب الویه این قوم در پیش الویه شمار و خواهند آورد و بختی که در
 روز بدر کردند پس اگر شما ضعیف شوید بواسطه هجوم ایشان بجای ما میل کنید
 تا ما بعد و شما آمده دفع کنیم از شما شتر ایشان را طلحه بن ابی طلحه غضب رفت و گفت
 ای ما را می آموزانی و الله که درین صحرا هر کوهی که باشد از کشته شسته سازم
 از آن امیر المومنین علیه السلام بوی رسیده در رم او بخشد و دو ضربت در
 ایشان زد و شد انگاه آن حضرت یکضربتی بر کوهی سر او زد که با یک چشم پرا
 فریاد عظیمی از نهاد او بر آمده بر زمین افتاد و جان داد و ولوی او برادرش
 مصعب اخذ کرده عاصم بن ثابت بوی رسیده در رم او بخشد و دو ضربت در
 ایشان زد و شد انگاه آن حضرت یکضربتی بر کوهی سر او زد و او را بقتل آورد
 بعد از آن برادر دیگرش عثمان را برداشت عاصم او را نیز برادرش ملحق
 پس از آن او را قلعی بود صواب نام او را بر گرفت و او را شد مبارزان بود
 در حرب امیر المومنین بوی ملاقات کرده فی الفور بضرر بازوی حیدری و
 راست او را انداخت و او بدست چپ گرفت و بند میکرد آن حضرت بقوت
 صفدری دست دیگر او را جدا ساخت او باز و می خود را جمع کرده و او را بر
 برداشت و جان حرب می نمود تا آن حضرت ضربتی دیگر بر فوق سر او زد که شکست
 و دو نیمه ساخت انگاه علم کفر کون سار شد و اهل شرک روی بانهازم آوردند
 و مسلمانان بر غنایم ریختند چون نگاه دارند کان رخنه کوه این چنین مشاهده
 کردند که غنایم فوت میشود از عبد الله بن عمرو بن حزم که امیر ایشان بود حضرت
 طلحیدند از برای اخذ غنیمت او گفت که رسول الله فرموده که ازین موضع نروید
 تا آن حضرت اذن نفرماید میشود گفتند ای چنین فرموده اما نمیدانست که کار
 با شما خواهد رسید که می بینی که از لشکرمان کسی نماند و غنیمت فوت میشود و خود
 در آن رخنه کد کشید و روی غنایم آوردند چون خالد بن ولید رخنه را حاتی
 یافت بر عبد الله تاخته او را بقتل آورد و با قوم خود از عقب پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم در آمده دیدند که اصحاب گرد آن حضرت در آمده اند خالد با هم
 گفت آنچه مطلوب شما بود همه اینجا جمع شده اند پس همه یکبار حمله آرید ایشان را

از پیش بر داریم ایشان هجوم آورده بعضی شمشیر و بعضی نیزه و بعضی نیزه را آوردند
 و در میان ایشان در آمدند تا هفتاد و یکس از اصحاب رسول الله کشته شدند و بسیار
 روی بگریز نهادند و امیر المومنین علیه السلام مای ثبات استوار کرد و او بدجانه
 دفع اهل شرک از پیغمبر میگرفتند پیغمبر در میان کرد چشم مبارک کشود علی را دید
 فرمود که یا علی مردمان کجا رفتند و چه کردند فرمود نفقض عهد کرده است و او
 فرمود که شتر آنها از من کفایت کن که ایشان قصد جانب من دارند آن حضرت
 حمله برد بطرف ایشان و بضرر مردی و جوان مردی آن سکان با دایره ضلالت
 را از شسوار عرصه رسالت دور کرده متفرق ساخت از جانب دیگر را آورد
 آن حضرت چون شمشیر غران روان بجای آن دو مان تاخته کار ایشان را نیز
 پرداخت و او بدجانه و سپهر مرد و بر سپه آن حضرت ایستادند و بضرر شمشیر
 بر آن ایشان را از رسول الله دفع میکردند و امیر المومنین اطراف جوان رسول
 الله را ملاحظه فرمود آنچه نهایت سباحت و جلالت بود بتقدیم میرسانند تا جاه
 ده کس از کربچکان باز آمد از آنجمله طلحه بن عبد الله و عاصم بن ثابت بود و باقی
 بکوه بالا رفتند و منادی فریاد کرد و بجای مدینه که رسول الله کشته شد چون این
 او از در مدینه افتاد و لهای مردم از جای خود پروت و رفت و کربچکان حیران و
 گردان ماندند و بجای چپ و راست خود ملاحظه می نمودند و یار و یاروی نمی
 دیدند در آن ولایند دختر عتبه جوشی جوشی چیزی داده بود که از سه کس سر کدام
 که دست یابد او را بقتل آورد یکی رسول الله و یکی امیر المومنین و یکی حمزه او گفت
 بر محمد دست ندارم زیرا که او را مثل کنن انکشتن در میان گرفته اند و امیر الموم
 نین خود شمشیر شجاعت کرد اما رای آن که پرامون آن تواند کشت اما حمزه
 چون بغضب شد ملاحظه اطراف خود نمیکند شاید که برود دست تو انم یافت و
 بود حمزه که موی که بر شتر مرغ بود در امور جنگ میدانست چون چنین تقدیر بود
 وحشی در رخ درختی کین کاه ساخت حمزه اینجا رسیده او را دید مبارزت کرد
 او را بضرر شمشیر از خطا شد وحشی حربه در دست داشت از آن انداخته
 بر رخ زان حمزه آمد فرو نشست او از مرکب افتاد بعد از زمانی وحشی آمد و دید که
 در جبهه شهادت یافته حربه را از کوشید و بند را خرداد آمد و شکم آن بزرگ را
 شکافت و جگر او را پروان آورد و پنی و گوشتش بریده و بچین مشه کرده گذاشت
 و بعضی این دو بیت را گفته اند **العجبه** و لا عار لاشراف نظرت بهم کلا لا عادی
 من فیح او عجم **عجبه** وحشی مقت حمزه الزدی و خف علی من حسام بن بلعم

یعنی مسجد عار و تنگ نیست اشراق و اکابر را اگر ظفر یافتندشان سکان سیکال
و دشمنان از عرب و عجم با یکدیگر حربه و شمشیر را شربت هلاک چنانند و این عجم
طعنون امیر المومنین را به تیغ سپید ریغ بدرجه شهادت رسانید و گفت انکس رسول
المنجی و مشغول است و حال او را نمیدانند راوی زید بن وهب گفت که من از این
مسعود پرسیدم که چون اصحاب رسول رو با نهادند زمین امیر المومنین و ابودجانه
و سپهیل پیش پیغمبر باقی ماندند گفت همه که نخواستند الا علی بن ابی طالب به تنهایی اما
اول جماعتی که بازگشتند عاصم بن ثابت و ابودجانه و سپهیل بن حنیف بودند
از آن طلحه بن عبد الله با ایشان طعن شد من گفتم ابوبکر و عمر کجا بودند گفتند
میان کربلگان که دور بودند گفت عثمان کجا بود گفت بعد از سه روز از آن و او
پیغمبر فرمود که خوشتر از آن عریضی رفته بودی من گفتم یا بن مسعود تو کجا بودی گفت
من هم دور افتاده بودم گفتم پس بتو که این احوال را گفت عاصم بن ثابت و سپهیل
بن حنیف گفتم ثبوت قدم امیر المومنین علیه السلام به تنهایی درین و ربطه بسیار
عجیب نمود گفت مگر تو ازین تعجب داری و پس که ملائک هفت آسمان ازین
امر تعجب دارند چند استی تو که جبرئیل در وقت عروج با آسمان میگفت لایق
الاذ و الفقار و لافتی الا علی گفتم از کجا معلوم شد که جبرئیل این گفته گفت همه
مردمان این ندانند پیغمبر ما را اخبار فرمود که این جبرئیل بود و در حد
عمران بن حصین و روایفته که چون لشکر ما را متفرق شدند از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین علیه السلام باز و الفقار حامل کرده ما پیش
رسول الله آمد سر بالا کرده گفت چون بود که تو با مردم فرار نمودی گفتم بعد از اسلام
بکفر رجوع کنم پس اشارت فرمود بقوم که از کوه بالا میروند بر ایشان حمله کرد
همه را منهدم ساخت جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله ملائک را عجیب آمده
از کمال مواسات و جوان مردی علی که با تو بقدم میسازند آن حضرت فرمود که
او را چه مانع آید ازین که او از منست و من از جبرئیل گفتم من از شما میهر دو
و این عباس روایت کند که در آن روز طلحه بن ابی طلحه بیرون آمده و گفت یا ابی
محمد زعم شما آنست که بشمشیرهای خود ما را بدوزخ میفرستید و بیوسف ما شتاب
می برید کسی بمبارزت من بیرون آید امیر المومنین بیرون آمد و فرمود که و الله که
امروز از تو جدا نشوم تا ترا بدین شمشیر بدوزخ رسانم پس در دم که دیدند و دو
ضربت در میان ایشان زدند آخر امیر المومنین یک ضربت جدی هر دو
پای او را انداخته افتاد و گفت ترا بخدا سوگو کند میدهم و حق رحمی که با هم داریم که

باز کرد و بجای خود رو و مرا باز گذار آن حضرت باز گشت مسلمانان گفتند چرا کار
او را تمام نکردی فرمود که مرا سوگو کند داد و بعد ازین نمی زید بعد از ساعتی مردی
بشارت به پیغمبر رسانیدند و باین مسرور گشت و روایت کند از حکم که
شنیدم از امیر المومنین که چون مردم از رسول الله منهدم شدند در روز
احد مراجع و حلقی دست داد که دیگر خود را نیافتیم من در پیش آن حضرت
می زدم بر طرف و باز می آمدم و باز میرفتم تا نگاه کردم پیغمبر را دیدم که گفتم
رسول الله که از بخار رفت و در میان کشتگان نیز او را نیافتیم کجا بودم که در
میان ما او را با آسمان بردند غلاف شمشیر خود را شکستیم و گفتم باین شمشیر مقاتله
می نمائیم تا کشته شوم و حمله بردم بقوم و هیچ از آن نماند گفتم پس فرمود
دیدم که رسول الله بخود افتاده درین وقت چشم بر روی من گشوده فرمود
که قوم را پیش بیا علی گفتم یا رسول الله من گفتم که کافران شدند و ترا شهادت
کند از شمشیر نگاه کرد و دید که جماعتی می آیند فرمود که یا علی شنیدی مدح خود را
در آسمان که ملک است نام او رضوان که منادی میگردد که لایق الاذ و الفقار
و لافتی الا علی من از شدی که رستم و شکر نعمت الهی بجای آوردم و درین
اخبار و روایات شیعه منفرد نیستند بلکه جمعی کثیر و جمعی غفیر ایشان درین
اخبار اتفاق دارند روایت کنند از ابی عبد الله جعفر بن محمد که او از بزرگان
و از شش علیهم السلام روایت کرده که اصحاب او در روز احد نه کس بودند تمام
ایشان را امیر المومنین بقتل آورد و قوم منهدم شدند حکم بن اخص بسیار زرت
آمد یک ضرب پای او را از نصف ران جدا کرده افتاد و هلاک شد و امیه بن
ابی حذیفه بن مغیره زره پوشیده بیرون آمده گفت امروز در مقابل روز بیدار
یکم دی از مسلمانان با او معارض شده مسلمانان را بقتل آورد امیر المومنین قصد
کرده بر حمله برد و ضربتی بر سر او حواله کرده شمشیر در سر او شستند
و او نیز شمشیری بر تفضی علی رسانیده در ورتی آن حضرت نشست هر دو شمشیر
از آنجا کشیده امیر نظر کرد و زیر بغل او را کشاده دید ضربتی زد بر زیر بغلش که در
بانم سر او انداخت آن حضرت فرمود که چون مردم منهدم شدند من قدم را استوار کردم
و رسول الله فرمود که چون بود که با قوم رفتی گفتم که من از تو جدا نمی توانم شد تا آنکه
کشته شوم یا آنکه آن وعده که حق سبحانه و تعالی با تو کرده از ظفر و نصرت ظهور
آید فرمود که یا علی شاره باد ترا که خدای تعالی با وعده خود وفا خواهد کرد که مثل
آن بر که از ما نیاید نگاه نگاه کرد جماعتی که روی آورده می آیند فرمود که با آنها حمله

کن ایشان تا ختم و هشام بن امیه مخدومی را کشتیم و دیگران فراخستیار کردند و طایفه
و دیگر می آمدند فرمود که ایشان نیز حمله کن کردم و عمرو بن عبد الله حجاج را در آن میان
بقتل آوردم ایشان نیز بزمیت فرستند و باز فرمود که آنکس طایفه دیگر و بر ایشان
نیز تا ختم و بشرین مالک عامری را انداختیم و ایشان نیز روی بگریز نهادند بعد از آن
و دیگر کسی از دشمنان مدین طرف مراجعت نکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمانان
بطبیعت مدینه باز گشتند و مشرکان بجات که فرستند حضرت فاطمه علیها السلام را
نموده طرف آب همراه داشت که بان روی مبارک رسول الله شست امیرالمومنین
علیه السلام را دید که دست مبارکش تا شانه خون میکید و ذوالفقار با خود داشت
بناظر بود فرمود که بستان این شمشیر را که راست کرد اندام و زامور را و این
میفرمود که فاطمه مالک السیف غیر ذمیم **فلست بر عید و لا بملیم** یعنی ای فاطمه که این شمشیر را که ستوده است
فی نصر احمد و طاعت رب بالعباد علم یعنی ای فاطمه که این شمشیر را که ستوده است
و مذموم نیست پس من نیستیم که در جنگ ترسان و لرزان باشم بفرمودم که دو مال غنمه
وادم در نصرت دین احمد و در طاعت پروردگار ری که داناست بجال بندگان رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که فاطمه که شوهر تو امرو ز و داد و جان برد
داد و حق مردی بجای آورد و صنادید قریش را بر و بازوی توانای بقتل رسانید
محمد بن اسحق گوید که صاحب لوائی قریش در روز احد طلحه بن ابی طلحه بود و امیرالمومنین او را
بقتل آورد و و کشته شد با سعید و برادرش کلد و عبد الله بن جمیل زهره و ابی الحکم
بن اخنس بن شریق ثقیفی و ولید بن ابی حذیفه بن مغیره و برادرش امیه و در طایفه بن
جیل و هشام بن امیه و عمرو بن عبد الله حجاج و بشیر بن مالک و صواب بن موالی بن عبد
الدار و ستم بان حضرت شد و مردم رجوع کردند با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجای
و مقام خود و ثبات قدم و زید مشرکان را از آن حضرت دور کرد و جان عزیز را بر آن
نصرت رسول الله بر کف کفایت نهاده برای رضای الهی و عقاب رب الارباب متوجه
اهل بزمیت شد که پشت گردانیده بودند و غایت ذوالجلال بقتل اهل کمال
روی آورد و حافظ ابو محمد بن عبد العزیز اینجای بی در کتاب معالم العترة النبوه آورده که قریش
بن سعد از پدر خود روایت کرده که شنیده بود از امیرالمومنین علیه السلام که فرمود
که در روز احد مرا شانه زده ضربت رسید که چارسان از آن قبیل بود که مرا انداخت
دیدم مردی خوب صورت خوش بوی تازه روی هر بار می آمد و بزیر بغل من می رفت
و مرا راست میداشت بعد از آن می گفت که توجیه های بقتل مشرکان که در طاعت جدای
و رسول او می و ایشان هر دو از تو را رضی اند امیرالمومنین علیه السلام فرمود که آدم

نزد رسول الله آن حضرت را ازین حال اخبار کردند فرمود که ای علی ایانشناختی که این
کس بود کفتم نه لیکن بغایت شبیه بود بدخینه کلبی گفت یا علی حق تعالی روشن کند چشم
ترا که آن جبرئیل علیه السلام بود و دیگر **غزوه خندق است** که غزوه اخزاب نیز
گویند که بعد از غزای بنی النضیر واقع شد و آنچنان بود که جماعتی از یهود مثل سلام
بن ابی حقیق نصری و حنی بن اخطب و لغری از بنی و الیه چون معلوم داشتند عداوت
ابو سفیان و صنادید قریش را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام خود پیروان
بمکه فرستند و با ابو سفیان ملاقات کرده احوال خود را گفتند که از آن حضرت بمان
الانصال المیرسد و اظهار عداوت رسول الله کردند که ایشان یهود را نصرت
باشند بر قتال پیغمبر ابو سفیان گفت آنچه شما میگوید و داعیه دارد مطلوب شما
ایشان را بر دوش داشته تمام خانه های قریش گردانید و این امر را استحکام داد
که همه اتفاق کنند و بنقض مال مدد نمایند اهل اسلام را مستاصل سازند و بن
عهد و بهما را مودت ساختند قریش گفتند ای معاشر یهود شما اهل کتابید اولاً
علم شما سابق است بر دیگر علوم و شما تنگ میدانید آنچه محمد بر آنست و آنچه ما
برایم از دین پس بایستد و بگوید که دین ما بهتر است یا دین ایشان همه گفتند این
و شما دالی و احق اید از پس قریش محکم ایستادند و قرار دادند بر حرب اخضر
ابو سفیان گفت با ایشان که خدای تعالی شما را ممکن گرداند از دشمن می بایستد جمع
قبایل یهود با شما اتفاق کنند و ما نیز از شما مفارقت نمی کنیم تا دشمنان مستاصل نیایند
و با اتفاق عزم بر حرب رسول الله جزم کردند و بعد از آن آمدند نزد یهود و غطفان
و قیس و غیلان و ایشان را تحریص و ترغیب کردند بر حرب آن حضرت که بنقض
مال مدد نمایند و ایشان نیز قبول کردند و موافقت قریش دل بر حرب نهادند و اجتماع
کردند هر یک از منزل خود پیرون آمدند و سپه دار قریش ابو سفیان بود و غطفان
که پیرون آمدند سردار در بنی غزارة عیفته بن حصین بود و در بنی مره عارث بن عوف
و از اشجع و برة بن طریف چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنید اجتماع
و اتفاق اجزاب را که قصد طیبه مدینه دارد اصحاب را در موضعی جمع کرد و شاور
فرمود در مقاتله ایشان قرار بر حفر خندق یافت مسلمانان از انجا برخواستند
آمد و اشاره نمود بحفر خندق و سعی بسیار در باره گذن خندق نمودند تا غایت
که آن حضرت بنقض نقیض در انجا کار میکرد و اهل اسلام تمام با اتفاق میکنند
و خاک پیرون می بردند تا کار خندق تمام شد انگاه آن حضرت از مدینه بیرون
فرموده در ناحیه خندق در موضعی نزول احوال نمود و اهل اسلام سه هزار کس بودند

و ابو سفیان آمده باده نزار کس و غطفان باشکریکران از اهل نجد آمدند و در بالای
مسلمانان مقام ساختند چنانچه خندق در میان ایشان واقع بود و حق سبحانه و تعالی
در سوره احزاب خبر ازین واقعه میدهد و بیت و چند روز کوفت و چهار روز
دوشکری و طرف خندق اقامت کردند و حرب و جنگی نبود در میان نزد و مکر تر انداختند
و محاصره حضرت رسول الله صغف احوال مسلمانان در حصار مشاهده فرمود و فرمود
پیش عینی بن حصین و حارث بن عوف که پیش و ایان غطفان بودند و ایشان را دعوت
کرد و بصلح آنکه ثلث ثمار مدینه را با ایشان دهند و ایشان بمقام خود مراجعت
کنند و آن حضرت درین صلیت با سعد بن معاذ و سعد بن عباد مشورت کرد
ایشان گفتند اگر این امر از جانب حق تعالی سمت و رود یافته می باید انقاد کرد
که از ان گزیری نیست و اگر از پیش خود از برای صلیت این رای فرموده ما را درین
تامل است آن حضرت فرمود که درین باب بمن وحی نیامده ولیکن دیدم که عرب
با اتفاق از یک کمان تیری اندازد و از هر جانب برای قصد ما و شما اجتماع نموده
خواهیم که باین رای شوکت ایشان را بشکنم و از سرشمار و در کمین سعد بن معاذ
یا رسول الله وقتی که با رکیش شرک بودیم و عبادت او مان می نمودیم و عبادت
حق تعالی نمی نمودیم و او را نمی شناختیم مگر از آثار خود با ایشان سخنور اندام
مگر بسبیل صیافت یا بطریق معاملات اکنون که حق تعالی شرف اسلام بیا کرت
کرده و با وجود تو ما را مغرور فرموده مگر نخواهیم داد با ایشان چیزی از اموال
خود مگر ما را باین هیچ احتیاجی نیست و الله که در میان ما چیزی دیگر نخواهد بود
غیر شمشیر تاق جل و فلا حکم فرماید در میان ما و ایشان آن حضرت فرمود که
مدعی ششمارا دانستم با بشید بر آنچه میگوید که حق تعالی پیغمبر خود را مخدول
نخواهد کرد و فرمود که اشت نخواهد فرمود تا وعده خود را راست گرداند بعد از آن
آن حضرت مسلمانان را بر جهاد ترغیب و تحریص فرمود و بنصرت و ظفر وعده داد
ایشان سلاح بر جو در است کردند و قریش نیز تهیه اسباب جنگ نمودند و بعضی
از برای مبارزه پیرون آمدند مثل عمرو بن عبد الله و عکرمه بن ابی جهل و همیره بن
ابی و هب مخزومی و ضار بن ابی الخطاب و مرد اس قهری و سبان خود را بجهلان
در آوردند تا بکنار خندق رسیدند و گفتند که این کید و حیل است که عرب نمیداند
و مقام تنگی از خندق یافتند و سباز از ان محل جهاندند پس امیر المومنین علیه السلام
که این را مشاهده فرمود با بعضی از مسلمانان پیرون فرمود و راه را بر ایشان گرفتند و
عمرو بن عبده و چون از مشاهیر و زکا رو بود بر خود علامتی ساخته بود تا مکان ایشان

بدانند و شهامت او را ملاحظه نمایند و پسرش خصل با وی بود انجا توقف نمود و اشی
مبارز طلب کرد گفت که گشت که مبارزه من پیرون آید امیر المومنین فرمود
که من حضرت رسول فرمود که این عمرو است امیر المومنین ساکت شد و دیگر باز
عمرو گفت که مبارزه من کیت وایش را تو بچ میگرد و می گفت کجاست آن
که زعم شما است که چون کشته شوید در انجا داخل خواهید شد پس نجاست مردی
که مبارزت من پیرون آید امیر المومنین فرمود که یا رسول الله من مبارزت او
پیرون میروم باز رسول الله فرمود که این عمرو است باز عمرو مبارز طلبید
رجزی خواند مضمون آنکه از صدمه ندای من مبارزت بشعان رسیده ما را ی
مقاومت ندارند و امروز عجز ایشان بظهور آمده امیر المومنین فرمود که
رسول الله من پیرون میروم فرمود که عمرو است گفت سر که باشد گو باش مرا
اذن فرمای انگاه آن حضرت سلاح بروی راست کرد و بنام خدای تعالی
او را پیرون فرستاد امیر المومنین نیز رجزی فرمود در مقابل رجز او مضمون
آنکه تعجیل مکن که رجز ترا شنیدیم و اظهار مردانگی ترا دانستیم و از مقابلت
تو عاجز نیستیم خلوص نیت و صدق طوبیت موجب نجاست من امید دارم
بیاری حق که ترا ضری بچشام که فرما از نهاد مرده کان بر آید و بر صحنه
روزگار را دکار بماند بعد از ان امیر المومنین فرمود که ای عمرو تو عهد بخدا
تعالی کرده که نخواهد ترا هیچ مرد از قریش سکی از دو خصلت مگر آنکه توست یکی
از ان دو اقرار کبری گفت بی فرمود که من ترا دعوت میکنم بخدا و رسول او
و با سلام این را از من فراگیر گفت مرا باین حاجتی نیست فرمود که پس فرود
از مرکب تا با هم درین نبرد دست بردی کنیم گفت ای پسر برادر من دوست
نمیدارم که ترا بقتل آورم آن حضرت فرمود و الله که من دوست میدارم که ترا از
زاری بشمارم و راحتیت جا بلیت دامن گیر شده از مرکب فرود آمد و ساعتی ایستاد
دیگر کردیدند ناگاه امیر المومنین بیاری از قریشی را ندید بر سرش که چون خسارت
و و نیم ساخت و بجانب پسرش ساخت و بصره تی و دیگر او را انجا ک بلاء انداخت
و صحاب ایشان روی بگردیدند و اهل اسلام غلغله بکسر سبمان رسانند و
عکرمه بن ابی جهل چون این دو بهادر را کشته دید نیزه را انداخت و روی بکند
نهاده و بعد ازین حق سبحانه و تعالی با عظمتی فرستاد که صد قریشی مجنایان
از زمین برکنده و ظاهرا کجیت جیت آن جمع را بر ایشان ساخت و هر یکرا که خواستند
و ایه کریمه و ردا الله الذین کفروا بغیظهم لم یالوا اخر ابرایشان خواند و دامن کرد

ذلت و خاری بر ایشان افتاد و این فتح با قدم اقامت آن خلاصه نام گشتن
عمر بن عبدود و دیگران بکارش بجهت رسیدن امر آن دو مان بخواری و تفرقه و بی
قراری کشید و اگر خواهی که بدانی مکتب و منزلت و شجاعت و بخت و سطوت و تربت
امیرالمومنین نظر کن بمنع فرمودن رسول الله او را بمبارزه عمرو بن عبدود بواسطه
بسالمت و بخت عمر قاسم نوبت که اذن یافت و حسن طاعت امیرالمومنین و سبک
او مرثیه بنی احزی باشد که رغبت آن حضرت بر جهاد و معرفت اجر خلیل که در
بود از رب عباد و میل او بدفع ایشان از حضرت رسالت بر قوه باعث
بر شجاعت منطوی و مرکوز است در و که بمشابه کوه را سنج و طوطی شایخ است که
تند باد حوادث او را بجزکت نتواند آورد و صواب و اجف او را مضطرب نتواند
ساخت چون جمیع اهل شرک بتفرقه مبدل شد و ابوسفیان با اتباعش بجای
که قرار نمودند و غطفان هر یک بجای خود قرار یافتند بواسطه آنکه نقص نمودند
کرده بودند و با مشرکان که اتفاق کرده رسول الله بعد از این واقعه دست
نصرت است بدست امیرالمومنین داده بجهت نوبت قریبه توجه فرمود و رسول
الله فرمود که اگر امیرالمومنین علیه السلام بمبارزه عمرو بن عبدود پیروز نیاید
او را بقتل نمریساند اسلام بکفر مبدل و این مسعود خوانده که و کفی اندیش
اتقال بعلی و کان الله قویا غریزاً و آیت کنند چون آن حضرت قصد حصار بنی
قریظ فرمود کسی مرد را از خزرج با امیرالمومنین همراه کرد و فرمود که شما پیشتر بروید
و نظر کنید اگر ایشان قلعها میگذارند و راه خود گرفته میرند و قلعها را لا ابرار کنید
آن حضرت چون با تجارت رسید و ایشان را ازین اعلام نموده غیر از بدیان و مالک
خری و دیگران ایشان نشنید بازگشته آن حضرت را با بن اخبار فرمود فرمود
که ای علی مگذار ایشان را که زود باشد که حق سبحانه و تعالی ترا بر ایشان متولی
گرداند چنانچه بر عمر و ستولی ساخت و خدای تعالی مرکز ترا فرو نخواهد گذاشت
صبر کن تا مردم جمع شوند و بشاره ده ایشان را که حق سبحانه و تعالی مراد نصرت
فرموده بر عیب که بکاه راه میان ما و دشمن باشد که خوف و ترس دارد دل ایشان
پیدا شود و امیرالمومنین فرمود که من توقف کردم تا مردم جمع شدند و روان شدم
تا نزدیک شهریم قلعهای ایشان یک شخصی بر ما ظاهر شده گفت قاتل عمرو آمد
و دیگری پیدا شد بجهت گفت و آوازه در میان یکدیگر بلند کردند تا خدای تعالی
باین سبب ترس در دل ایشان انداخت و شنیدیم که راجزی این رجز میگفت
قتل علی عمر و اسید اعلی متراقصم علی طرا ابو م علی امر ایتک علی شریفی امیرالمو

عمر و اسید کرد و آن حضرة چرخ صیاد را که قتل عمرو بود و شکست آن حضرت
بشت و بنیاه شرک را و داد و مبالغه داد در آن مبارزت و کار را حکم ساخت
و زید پرده ناموس اهل کفر را بعد از آن فرمود که حمد و ستایش معبودی را که
اسلام در میان مردمان ظاهر ساخت و پنج در شش شرک را از ما انداخت و آن
امیرالمومنین علیه السلام را بخت رفت آیت را در اصل حصن ایشان قائم کرد
اهل حصار روی آوردند و بخش بر زبان میراندند امیرالمومنین را از آن کلمات
که ایت آمد و خواست که مراجعت فرماید ناگاه آفتاب نور احمدی از افق
جانب شرب طالع شد و به نزدیک حصار فرموده سخنان و اظهار ایشان را بسمع یف
رسانیدند آواز داد که ای برادران قرده و خبازیر تا که به پیشگاه قومی بسپار قهر و
غلبه فرموده ایم بدان حال و مال آن قوم گفتند یا ابا القاسم توجه بکوی سیتی
آن حضرت از آن شرم و شسته بطریق قهقری اندکی بازگشت و فرمود که در برابر
حصار ایشان خیمه اجلال زدند و دست و پنج شبانه روز اخبار محاصره کردند تا آخر
بان قرار یافت که هر یکی که سعد بن معاذ در باره ایشان بکند از آن سزیه بچند و تابع
کردند چون سعد حاضر شد گفت من چنین حکم میکنم که مردان ایشان را بقتل آورند و
زنان و اطفال ایشان را با سیری بکند و اموال ایشان را در میان مسلمانان تقسیم
نمایند آن حضرت فرمود که ای سعد قلمی گردی که حق سبحانه و تعالی بر بالائیست
آسمان این حکم فرمود بعد از آن ایشان را از حصار برز آوردند و آن جماعت بقتل
مرد بودند همه را فرستادند که در خانه های بنی النجار حبس نمایند و خود نیز توجیه
بدین فرمود تا رسید موضعی که امروز بازار است و جمیع مسلمانان آنجا حاکم
شدند و آن حضرة حکم فرمود که ایشان را دفعه دفعه بیاورند و هر دفعه را می آورند و نماز
المومنین را میفرمود تا گردن ایشان را میزد و مخاکی که انجام بودی انداخت و دفعه
دیگر را آوردند که حی بن اخطب و کعب و عیثوای ایشان بودند در آن میان بودند
بعضی گفتند یا کعب که ما با بچه کاری بر نداشتیم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت نمی بینید رای چکاری بر ندیدی و واسطه طلب میکنند و هر که رفت بازگشت
و الله که ما را برای قتل می برند و مجموع ایشان را دست برگردن بسته پیش رسول الله
آوردند حی بن اخطب خوار زمی چون نظرش بر پیغمبر افتاد گفت و الله که من ملا
نفس خود نکردم در عداوة تو ولیکن مر که جانب خدای را فرود گذارد و محمد و آل خوار
خوار شد بعد از آن روی آورد بمردم و گفت ای مردم هیچ چاره نیست از
حکم الهی که در باره کسی در و یافته و بقلم قضا در کتاب قدر قتل این کس نوشته

شده بود که بشوید بعد از آن که امیر المومنین او را بقتل گاه آورد او گفت قتل
شریف بدست شریف بهتر است حضرت امیر فرمود که وقتی اختیار را بر او بقتل می
آورند و گاهی اختیار را بر او بخت شهادت میسرسانند اما دای بر آن جماعتی که به
اختیار گشته شوند و خوشا حال بعضی که اشرار ایشان را بقتل رسانند گفت راست
گفتی این التماس دارم که حلقه من از من کنی گفت این بر من آسان نیست می گفت
تعالی ترا پوشیده دارد و گردن بر کشیده امیر المومنین گردن او را زد و دو جامه
او را از او بکنند و امیر المومنین رسید از مردم که می در وقتی که بکشتنش می آورد
چه میگفت گفتند که این دولت میخواهد **لعمریک** بالام این اخطب و نفقه و کینه
من بخندل الله بخندل فجا بدحتی بلغ النفس جهدا و حاول سبی الغرکل مغفل
یعنی بجز تو سوگو کند که مامت کرد پس اخطب نفس خود را و لیکن هر که فرو گذاردی
تعالی را بخندول و شکوب شود پس سعی و جد نماید تا برساند نفس را بقوه و طا
و یعنی بالنفس جهاد کند تا او را زیر کند و قوه او را ضعیف گرداند و طلب کند
که ستم کند عزت را هر سخام رسانیده از جای بجایی و این فتح و فیروزی
طفر و پیروزی بدست امیر المومنین علیه السلام شد و دیگر سعی و کوشش امیر
المومنین علیه السلام در غزای بنی المصطلق از آن قبیل است که میان علماء مشهور
که فتح این غزای از آن حضرت شد که رسید و از آن قوم مالک و پسر و راکت
و قوم منهرم شد و اموال و غنایم بسیار در آن غزای گرفتند و رسول الله از آن
مسلمانان قیمت فرمود و شعاع مسلمانان درین غزای منصور بود و امیر المومنین
باسیری گرفت جو ر بخت حارث بن ضرار را پیش بخیار آورد و آن خنیت
او را برای خود اختیار فرمود بعد از آن پدر دختر آمد گفت یا رسول الله این دختر
را با سیری بگیری و بگذاری بدختر نیک سیرت آن حضرت فرمود که برو و او را
ساز گفت خوب فرمودی و زیبا گفتی او آمد و بدختر این احوال را گفت و او خدا
و رسول را اختیار کرده رسول الله او را آزاد کرده و نکاح فرمود و در سلک بان
خود داخل گردانید و دیگر غزای بود که امیر المومنین علیه السلام صلح نامه نوشت
میان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و میان سپه بل بن عمرو چون مصلحت در صلح
بود و پیغمبر فرمود که یا علی بنویس که بسم الله الرحمن الرحیم سبیل گفت این کتابی است
که نوشته میشود میان ما و تو چیزی بگوی آن بنویسد که ما از ادایم پس بنویس که
اقلیم فرمود که یا علی محو کن آنچه نوشته و آنچه او میگوید بنویس امیر المومنین علیه السلام فرمود
که اگر ز فرمان تو می بود من از محو نمیکردم بعد از آن محو کرد و نوشت که باسمک اللهم

استگاه پیغمبر فرمود که بنویس که این است که گذارده و فصل نموده بر محمد رسول الله صلی
علیه و آله و سلم و سبیل بن عمرو را سبیل گفت اگر قبول میدهم ترا با این کتابی که میان
ما و تو است اقرار به نبوت تو میکردم نزاع میان ما و تو نمی بود این را محو کن و نام
خود را بنویس امیر المومنین فرمود که و الله که آن حضرت رسول است و علی را هم نف
توسه و دست از غدا باز نمیکشی حضرت فرمود که یا رسول الله دست من بنیر و ده
نام ترا از نبوت محو کنم فرمود که پس بدست مرا با آن محو کن خود را از محو کنم پس آن
حضرت آنرا محو کرد و از آنجا و گفت مرا امیر المومنین را که زود باشد که ترا با این نوع
امری خوانند و در اجابت آن ترا مصیبتی باشد و بعد از آن صلح نامه را تمام فرمود
و نظام تدبیر این غزای بدست امیر المومنین شد از برای حفظ دماء اهل اسلام
کنند از قاید مولی عبد الله بن سالم که درین غزای نوع فضیلتی که قرین یکدیگر بودند از
فضایل عظام و مناقب حسان آن حضرت بود و بوقوع آمد یکی از آنکه رسول الله چون آن
غزای را پیرون فرمود در جبهه نزول اجلال نمود در آنجا آب یافتند سعد بن مالک
را و به او داده دنبال آب فرستادند و بسیار دور ترفته بازگشت و گفت از خوش
توم شتر نمی توان رفتن فرمود که بشنیدن بعد از آن خال او را فرستاد و او نیز همچنان
آمد پس آن حضرت امیر المومنین را طلبیده و دست او قوم متردد بودند و رجوع آن حضرت
چون مشاهده کرده بودند صعوبت آن حال را آن حضرت را و بهار برده بر آب که ده
و دو آب را آب داده سالم رجوع نمود پیغمبر که او را دید کسیر فرمود و دعای خیر گفت
و دیگر سپه بل بن عمرو آمد درین غزای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا محمد هر که از
ما پیش تو بیاید او را با ما باز گردان آن حضرت ازین سخن بغضب رفت چنانچه اثر
بر جگر مبارکش ظاهر شد فرمود که ای معشر قریش باز ایستید از نهالها و الا من جانم
و تعالی بر اینکند مرد و بر این شما که از موده باشد دل او را با میان تا برای دین گرد
شمارانند بعضی که حاضر بودند گفتند یا رسول الله آن ابو بکر باشد فرمود که نه گفتند
عمر فرمود که نه و لیکن در حجره گفتش مرا پند میکند ایشان بجز مبادرت کردند که
بیتند که او گشت دیدند که امیر المومنین است علیه السلام و جماعتی روایت کنند که
امیر المومنین این قصه را میفرمود و میگفت که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم که میفرمود که هر که بر من دروغ بنهد و چیزی که من نگفته باشم از من نقل
کند جای او و فرخ خواهد بود دیگر غزای **منقره و خیر است** و آن در سال هشتم از هجرت
و قریب یافت این طلحه آورده که ابن ابی کوع روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم در آن غزای ابو بکر را فرستاد و روایت پضا را بر پشت او انداختند و پای حصار و جنگ است

کاری از پیش نبرده بازگشت بعد از آن عمر رفت محض فتح کرده باز آمد آن حضرت
فرمود که فردا رایت بدست کسی هم که دوست دارد خدای و رسول را و ایشان
نیز او را دوست دارند چنانچه سابقا مذکور شد که این فتح بدست او خواهد بود
که او فوار نیست بعد از آن امیرالمومنین را طلب کرد و اب و دمان مبارک و چشم او
انداخت که رمد داشت و فرمود که این رایت را فواکیر و بر و که حق تعالی این
فتح را بدست تو خواهد کرد پس رایت را برپای کرد و بیرون فرمود و لشکر را
او میفرستند تا سبای حصار رسیدند رایت را برپای کردند و یهودی در باطن حصار
گفت که کیستی تو فرمود که منم علی بن ابی طالب گفت که شارب ما غالب شد بد که در
کتابی که بموسی آمده این چنین است و آن حضرت مراجعت نموده یافت فرمود
و شیخ مفید رحمه الله آورده که این فتح بزور بازوی امیرالمومنین شد و شک
و ارباب و ظاهر شده و بوقوع پیوسته درین قضا فضایل او از هر باب
بر وجهی که جمیع روایات اتفاق دارند که آن حضرت در آن منفرد است و شریک
نیست با وی هیچکس از مردمان خاندان روایت کرده محمد بن یحیی از وی از سعد
بن یسیع و عید الله بن عبد الرحیم از عبد الملک بن هشام و محمد بن اسحق و غیرهم
از اصحاب اخبار و ارباب آثار که چون نزدیک رسید رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بخبر فرمود که ای مردمان توقف نماید چون قرار یافتند دست
مبارک بسوی آسمان برداشت و فرمود که بار خدا یا رب و در کاه رفت رفته آسمان
و آنچه آسمان بر وسایه می اندازد و ای افرید کار مفت طمعه زمین از او میدارد
و ای افریننده شایان و آنچه ایشان او را اضلال میکنند که از تو در میخواهم
خبر این قریه را و خیر آنچه در دست و پناه می آرم تو از شر این ضیفه و از شر
آنچه در دست بعد از آن فرود آمده در زیر سایه درختی که در آن مقام بود و آنجا
اقامت فرمود بقیه روز و تا نصف النهار روز دیگر آنگاه نهادی رسول
الله که دو تنای مردمان نزد آن حضرت جمع شدند و دیدند که شخصی پیش آن
حضرت نشسته فرمود که ای اصحاب میدانید که این کیست گفتند یا رسول الله
فرمود که من در خواب بودم که این آمد و شمشیر میان من کشید من گفتم چه
کردی گفت یا محمد کیست که منع کند ترا از من در این روز که من حق سبحانه و تعالی که فلان
منست منع ترا از من در این روز پس شمشیر در خلاف کرده و آنجا نشست آنجا که می
پسند که با او سخن خونی و ترسی نیست گفتند شاید که در عقل او قصوری باشد فرمود
ای بگذارید او را تا برود و معاف سازید و دست و چند روز آن قلعه را محاصره کردند

روایت از آن امیرالمومنین بود اما چند روزی آن حضرت را رمد عارض شده بود که تقا
فرموده بود از حرب و مسلمانان بنای قلعه را هر روز نزدیک میفرستند و جنگ می
انداختند تا یک روزی در حصار را گشودند و بعضی بیرون آمدند و خدایت را از دور
حصار کننده بودند بر کنار خندق ایستاده و حجب یهودی در مقام محاربه و آنجا
مبارز طلبید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر را با جمعی از جهلین
فرستاد و رایت داد و فرستاد و کوشش نمودند کاری از شش نفره بازگشتند و یک
دیگر را توجع و ترشش میکردند و روز دیگر عمر را فرستاد و بعضی ایشان نیز ماندند
زمانی بازگشتند و ترس و پیدای یکدیگر را با هم میگفتند آنگاه آن حضرت فرمود که
رایت از آن آنها نیست که بر میدارند و بعد علی بن ابی طالب را از برای من
خبردار کنید گفتند که رمد و در دست دارد و فرمود که او را بمن بنماید که میخواهم او را
بر منم که خدا و رسول او را دوست دارد که فواکیر و رایت را آنجا بچرخ او است
و او که از غیر فوار است رفته و آن حضرت را آوردند فرمود که یا علی چه حال داری
فرمود که رمد و در دست دارم آن حضرت فرمود که بشین و سر خود را بر آن من
بنده آن حضرت چنین کرد حضرت رسول در حق امیرالمومنین دعا فرمود و دوستی
را با اب و دمان تر ساخت و بر چشم و سر آن حضرت مالید فی الحال چشم گشود و دو
سرسخت کین یافت و رسول در دعای او فرمود که بار خدا ما او را از کرم و ما
نگاه دارد و بعد از آن رایت سفار ابدست او داد و فرمود بر و که خبر سل علیه السلام
بانت و نصرت در پیش است و عیب و ترس در دلهای قوم مگو زات بدان
ای علی که ایشان در کتاب خود یافته اند که هلاک کننده ایشان از امام ایما باشند
چون با ایشان ملاقات کنی بگو که منم علی بن ابی طالب که ایشان ازین مخدول
و مشکوب میشوند ایشان الله تعالی امیرالمومنین فرمود که رقت نماز و یک حصار و منم
که حجب یهودی بیرون آمده حبه و جوشن و خود پوشیده و اسلحه تمام بر خود حبه
چون مرادید گفت علت خیر از حجب شایک سلاح بطل مجرب یعنی همه اهل خیر
میدانند که مرا حجب میکنند که او تمامی سلاحت که بهلوان مرد از مایت چون
او این رجز گفت من گفتم انا الذی سمیتمنی امی حیدره کلث غایات شدید قسوره
ایکلم بالسیف کلیل السندره یعنی منم آنکه نام نهادم مرا در من حیدر صفه که همچو
غراغ در شمشیر شجاعت که خصم را در آنم که قال کنم شمارا بشمشیر بران بهرست برجه
تا مگر که شمارا امان ندیم که بر خود جنید بعد از آن با هم کردند و در ضرب مبارک
ایشان روشد آنگاه آن حضرت مبادرت فرموده بقوه بازوی فردا کنی

ضربتی بر فوق مرچ زد که خود و سپه او را شکافته بدندانهاش رسید و افتاده جان
 داد و در خبر وارد دست که چون امیر المومنین فرمود که منم علی بن ابی طالب باشند از
 ایشان گفت که مغلوب شدید و رستم خاری بر شما کشیده شد و بر موسی بن جعفر علیه السلام
 این امر نازل شده بود و از قتل مرچ و جع و سختی بسیار برایشان راه یافته بود
 بدرون حصار و در آنجا محکم و رستند امیر المومنین علای فرمود تا خود را به پیش در رسد
 و بقوت روحانی حمدانی آن در را از جای جفاخته از پاشنه بر کند و بر روی خندق
 انداخته جبر ساخت تا شکیان که شسته بقلعه نختند و خاک غلظت بر فوق اقل قلعه
 نختند و غایم بسیار بر قله بیرون آمدند و چون مردم تمام از خندق گذشته و بجای
 لشکرگاه رسول الله رفتند امیر المومنین علیه السلام آن در را بدست راست خود از
 روی خندق بر داشته خند که انداخت و آن در را بست و پنج کس می بسته اند و گویند
 که مسلمانان تا به قتل کس نشدند نتوانستند آن در را از جای خود بر داشتن و در **مغز**
فخت که آن مردین قوت یافت و مهم اسلام استحکام پیدا کرد و وجهی که حضرت
 نشان بر بنمیداد نشان فرموده و خاتمه در سوره اذاجا نصر الله و الفج و آیت کریمه
 لند فخر المجد احرام پان نوده که خشمها از آن نور تازه شد و سپهها از آن سرور
 بی اندازه پیدا کرد و رسول فرستاد که از مردم مخفی میداشت و در رستم
 آن می بود و چون امیر المومنین در رستم امور صاحب سر و صاحب رای و مونس و قوتین آن
 حضرت بود و او را ازین خبر کرد و اندو بعد از آن بعضی دیگر را واقف ساخت و امیر المومنین
 را درین امر بعضی فضایل منفرد کرد و اندو از انجمله قصه طایب بن ابی بلعه بود و خاتمه
 سمت ذکر یافت و آن حضرت را و ستاده کتابت او را گرفته آورد و چون کتابت او را
 به بنمیداد فرمود و منادی را تا ندانند که منم مردم مسجد جامع حاضر شدند و بر بالای
 منبر فرمود و آن کتابت در دست گرفته بالا داشت و گفت ای مردمان من از حق
 تعالی در خواسته بودم که امر ما را از قریش مخفی دارد اکنون یک مردی کتابتی نوشته
 بلکه با اهل خود و خواسته که ایشان را اخبار کند از توجه ما صاحب کتابت باید که خبر دهد
 و الا وحی او را رسوا می سازد کسی بر نخواست و دوم بار اعاده فرمود و طایب بن
 ابی بلعه برخاست و میگوید که منم مردم مسجد جامع کتابت منم و بعد از اسلام
 من این کار را برای نفاق نکردم و بعد از یقین در دین خود شک نیافتم و مردم آن حضرت
 فرمود که پس چه چیز ترا برین داشت گفت مراد منم قبیله عسیره بود و رسیدم که
 در نزد دست و پای لشکریان هلاک شوند ایشان را از اخبار کردم تا احتیاط خود کنند
 نه آنکه مراد درین بعد از یقین مشکلی بود و عمر برخواست که یا رسول الله بفراستی تا کردن

و در این بر نشد که او منافق شد آن حضرت فرمود که او از اهل بد راست شاید که خدای تعالی
 برین بر حال او مطلق است او را عفو کند و او را پامزد و او را از مسجد بیرون نکند مردم
 گرفته او را از مسجد بیرون نکردند و استغاثه رسول الله میگفت تا شاید ترحم فرماید
 آن حضرت فرمود که بگذار تا شاید نزد من چون آمد فرمود که از تو عفو کردم از خدای
 تعالی آمرزش طلب و دیگر مثل این کار مکن و این منقبت دیگر است از مناقب او و جدا
 به بیرون آوردن کتابت از کیسوی آن زن و عزمت آن حضرت و این امر که رسول
 الله اعماد داشت بغیر او فرستاد زیر را با او چه او نیز از قبل با او در کفایت و عبد
 المطلب بود در سلک نبی هاشم بود پس خواست که متولی امر را و امور را و نبی هاشم باشد
 و زیر را اقدامی بود در شجاعت او و تب او متصل بود به نبی امیر المومنین و رسول الله
 و انت که مساعده و معاونت خواهد کرد و در آن امر او را تابع امیر المومنین کرد و
 با آنکه خلاف صواب کرد و در باب آن کتابت آن حضرت به یقین کامل شامل آنرا
 از و گرفت و این فضیلت و منقبتی است که منفرد است و کسی با وی شریک نیست و غیر
 شیخ معین این قصه را ذکر کرده اند و قریب باین و دیگر بنمیداد صلی الله علیه و آله و سلم و در
 فتح زایت را بعد بن عباد و داد که بیکه رود که او میگفت ایوم یوم محققه التوکل
 الحزمه امر و روز جنگ است امر و زجر اهل حال میشود بعضی گفت یا رسول الله کوش
 میفرماید که سعد چه میگوید و الله که ما می ترسیم که او امر و زصولت و حده تمام با
 قریش نماید انگاه فرمود که ای علی برو و رایت را از سعدستان و تو باریت بیک
 داخل شو و تلف کتاب رحمة الله میفرماید که ابو جعفر محمد بن جریر الطبری در تاریخ خود
 این قصه را این چنین آورده که آن حضرت است و راک فرموده آنچه قوت شده بود از حصار
 رای بهیم سعد و اقدام او بر اهل مکه و میدانت که انصار موافقت نخواهند کرد و بر غزل
 سید و پیشوای آنها و رایت گرفتن از و بیکه مثل علی بن ابی طالب علیه السلام و این دلا
 بر مکنات و زفت سعد دارد و در اخذ رایت از و بعلی بن ابی طالب و او در این عزیمت
 که بهتر از حکومت است زیرا که دیگر را قیام مقام او ساخت الا علی بن ابی طالب علیه
 السلام پس سر مغازه او را با فلک و املاک رسانید و اگر در میان صحابه کسی می بود
 که انصار موافقت او میکردند بر غزل سعد آن حضرت او را برای این امر اختیار میکرد
 و چون امیر المومنین بمنزله فضل او بود و این امر را بوی رجوع فرمود و گفت متعاطی نکنند
 با اهل مکه مگر حاجتی را که در مقام محاربه باشند و در بعضی دیگر که به بنمیداد و آزار
 رسانیده بود و امیر المومنین بعضی از آن موزیان را قتل آورد و مثل جویرث
 بن نفیل بن کعب را و غیره و کشید که ام مانی حاضر آن حضرت بعضی را در پناه خود پناه

از بنی مخزوم شمل ششم بن حارث بن هشام بن قیس و یاسیب ان حضرت فرمود بدو زحانه ام
ثانی و گفت پیرون از سر کر که درین خانه جای داده اند ایام ثانی پیرون آمد امیرالمومنین
شناخت بواسطه مخفی که بر سر داشت گفت یا عبد الله منم ام ثانی دختر عم رسول الله
و خاسر علی بن ابی طالب علیه السلام باز کرد و منصرف شود از خانه من فرمود که این سرکار
را از خانه پیرون کن گفت و الله شکایت ترا پیش رسول می برم انگاه امیرالمومنین مغفر
را از سر برداشت و شناخته دویده دست امیرالمومنین را بگوسید و مصافحه کرد
و یکدیگر را در بر گرفتند گفت یا امیر جان من فدای تو باد من سوگند خوردم که شکایت ترا
نزد رسول الله برم گفت برو و سوگند خود را راست کن و آن حضرت در اعلی وادی بود
ام ثانی گوید که من رفتم نزد رسول الله و آن حضرت در قبه غسل فرموده بود و فاطمه علیها
السلام جامه را در روی پوشانیده چون آن حضرت کلام مرا شنید فرمود که خوش آمد
و صفا آوردی کفتم مادر و پدر من فدای تو باد رسول شکایتی آورده ام امروز پیش
تو از امیرالمومنین آن حضرت فرمود که من امان و زینهار دادم هر که تو را امان و
زینهار داده فاطمه علیها السلام فرمود یا ام ثانی الله شکایت علی در آنکه می
ترستند دشمنان خدای تعالی و رسول او را و رسول الله فرمود که خدای تعالی
ضایع کند سعی علی را و خیر بد من زینهار دادم سر کر ام ثانی داده که او
بجای غلبت بعد از آن آن حضرت بسجده در آمد بسجده و شصت بیت را دید
که بر صاص برسم بسته اند فرمود که یا علی بن خنیعه عدد سنگ بده او میداد و او
بر آن تیان می زد تا همه را انداخت و پاره پاره ساخت و میفرمود که جاء الحق و
زهیق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی آمد حق که دین اسلام است و باطل
باطل که شرکست بدستی که باطل هست نیست شده و تا آخر شصت بیت جز را از آن
در سجده گذاشت که همه را شکست و از آنجا پیرون انداخت و دیگر قصه خالد
بن ولید است که شیخ رحمة الله ذکر کرده و طبری در تاریخ نیز آورده که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را فرستاد بجوای مکه معظمه که بنی حنیله را دعوت
کند باسلام و او را نفرستاده بود که مقاتله او مخالف امر رسول کرده اند و او
ایشان در زمان جا بلیت عوف بن عبد عوف و فاکر بن مغیره تجارتی رفته از من
می آمدند بنی حنیله رسیدند و نزاع در پیوست ایشان آن دو کس را کشیدند و آل
ایشان بردند چون زمان اسلام در آمد و پیغمبر خالد را فرستاد ایشان که خالد را
دیدند سلاح پوشیدند خالد گفت که بگذارید سلاح خود را و بنمید ایشان قبول نکرد
یکی از ایشان گفت وای بر شما این خالد بن ولید است و الله که بعد از شما دین سلاح

نماید

نخواهد بود مگر اسلام و بعد از و چسبندی دیگر وجود نخواهد گرفت مگر قتل سلاح
منی نهیم او میخواهد خون کشا را و اسلام را از شما قبول ندارد اما مردم چون دیدند
که او از پیش پیغمبر آمده سلاح را از خود گشودند و خالد ایشان را این تاخت
تا او نیز سلاح خود را نهاد و انگاه امر کرده که همه را دست بر شانه بکشند و بعضی
بشمشیر بکشند و چون این خبر به پیغمبر رسید دستهای مبارک را باستان روشت
و گفت بار خدایا یا نه می آورم بتو و نیز ارم از فعل خالد و آنچه بان مردم کرده خالد
بن ولید بعد از آن امیرالمومنین را طلب فرمود و گفت یا علی برو بسوی این جماعت
که خالد این چنین حرکتی با ایشان کرده و نظر کن در امورات ایشان و حکایت
زمان جا بلیت را در زیر قد من خود پامال کن و تلفاتی احوال ایشان نمایان
حضرت پامال به احوال همراه امیرالمومنین کرده روان گردانید چون در میان ایشان
در آمده احوال ایشان را معلوم فرمود مالهای که از ایشان غنیمت شده بود همه را
رو کرد و فدای خونها ی ایشان را داد تا همه تسلی شدند که هیچ خسارتی از حقوق ایشان
باقی نماند از خون و مال که استیفای آن کرده ادا فرمود انگاه از ایشان
پرسید که آیا از حقوق شما چیزی باقی ماند از خون و مال گفتند زیاده امیرالمومنین
بقیه مالی که زیاده آمده بود آن را نیز با ایشان داد از جهت احتیاط رسول الله
از آنچه آنها و آنها نمیدانستند بعد از آنکه آن امور را تمام رسید مراجعت فرمود
نزد رسول الله آمد و احوال بذروه عرض رسانید فرمود که خوب رفتی و نیک کردی
بعد از آن آن حضرت برخواست و روی مبارک بقبله آورد و دستهای مبارک داشت
خاسته زیر دستهای آن حضرت ظاهر شد و فرمود که بار خدایا من نیز از پیغمبرم
آن فعلی که خالد بن ولید کرده و شکایت میکنم بتو و این را سه نوبت اعاده کرده
و دیگر غرض **چنین است** که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با ده هزار سوار
پیرون فرموده متوجه چنین شد و آن وادی است که میان مکه و طایف است چون
اصحاب کثرت عدد و عدو را مشاهده کردند ابو بکر چشم رسانید و بکثرت آن اعجاب
نموده گفت ما امروز مغلوب خواهیم شد از قتل و شکست فحاشی و امر بخلاف آن
بنگور رسیده چون اتفاقا صفوف شد شکست اسلام بکشد تمام روی با نهنگ
نهادند و باقی نماند با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الا که کن با پیغمبر شایسته قدم
ورزیدند تا بعد از آن دیگر از مسلمانان آمدند و ایشان طعنی شدند و کثرت از آن
ایشان بود در شرکان و از برای عجاب ابو بکر کثرت حضرت عزت است و فرستاد
که لقد نصرکم الله فی موطن کثیره و یوم چنین اذ اجتمعکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و قاتل

علیکم الارض بما رجبت ثم ولتیم مدبرین تم انزل الله سکینه علی رسولہ وعلی المؤمنین
یعنی برگشتی که باری که و خدای تعالی شمارای نومان در موطنهای بسیار و در موطن
روز چنین چون شکفت آورد شمار بسیار لشکرشاپس دفع نکرد و از شمار آن
شما خبری را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی فاخری کشتادگی که
داشت پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب در حالتی که نمریت کنندگان بودید
پس دستار خدای تعالی چیزی که سبب سکون و آرام دلهای شما شد که مراد علی بن ابی
طالب علیه السلام رسول او و برنومان و انما که از بنی ماکشم یا پیغمبر شانت قدم و زبید
امیر المؤمنین بود که با شمشیر کشیده پیش پیغمبر استاده بود و عباس بن عبدالمطلب که بر زمین آن حضرت
بود و فضل بن عباس که بر یارش بود و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که با شمشیر آن
حضرت را گرفته بود که آن میان دشمنان زد و در سینه بن حارث بن عبدالمطلب بن زبیر بن عبد
المطلب و عقبه و عقب پسران ابی لهب در کردان حضرت استاده بودند و مالک بن
عباده حافق درین باب چند بیت گفته **ابو اس** لم یواس النبی غیر بنی هاشم عند سیف
یوم خنین **بزرگ** انکس غیر تسعة رهط **فهم** یقون باناس این **ثم** قاموا مع ابی
علی الموت فابوا ان ینا غیر شین **و** ثوی یمن الایمن من القوم **ششید** فاعراض
قوة عین **یعنی** مواساة نکردند و جافزدی نمودند با پیغمبر غیر بنی هاشم نزد چکا چاک
شمشیر در روز خنین که کشید همه مردمان غیر نه نفر که ایشان آوازی دادند مردمان
که بختی که بجا میروید و این نه کس استاده با پیغمبر دل بر ملاک نهادند پس رجوع کردند
از جهت آنکه زمین و زینت بودند از برای مانه شین و فتنه و این که با صفت امانت بود
از آن قوم جبرجته شادیت رسید پس عوض شهادت یافت چیزی که نور چشم زیاده شود
چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مشایخه فرمود و نمریت قوم را گفت مر عباس را که
ای عباس چون تو مردی صیت و بلند آواز صدای مردمان برسان و عهد و پیمان را بسپار
و ایشان را و بعد از آن آواز داد که ای اهل سعت شجره و ای اصحاب سوره بقره بجا
می که نزد که ازین که نیکو بزرگوارید یا آورید معا به که با رسول الله کرده اید این مرد
که او را تنها گذاشته اید و قوم بر پیش روی ایشان پشت کرده بودند و میرفتند و آن
شبی بود بغایت تیره و ظلمانی و آن حضرت در میان وادی بود و اهل شرک از اطراف
وادی و شهاب با شمشیرهای کشیده بیرون آمدند و متوجه آن حضرت شدند آن حضرت
نظر کرد و در پیش روی خود بعضی را دید که میروند آواز داد که بجا شدید با خدای عهد
کرده بودید ایشان که آن آواز شنیدند و باز نگاه کرده اشعه جمال او را دیدند در
شب مثل قمر در شب بدر همه سپهر را قدم ساخته باز گشتند بسرعت تمام مادی اطراف

وادی بزمی رسیدند و میان ایشان جنگ در پوست و از جانب دیگر وادی مردی از
هو از ندی آمد بقصد آن حضرت بر شتری سوار بود رایت سیاهی که بر سر آن سر نیزه نکرده
بسته و پیش پیش می آمد و جز گویان که منم ابو جزل از خصم جدا نشوم ما و اینند از من
و جماعتی بسیار از سوار از عقب او می آمدند امیر المؤمنین علیه السلام چون او را دید که
بجدة و سرقه هر چه تا متر می آید و نزدیک شده بان حضرت غسان توجه بجانب او
مصرف داشت و رجز آغاز کرد و نعره زد که ایشان خشک ماندند از انجای که بودند
تا رسیدن شتر او را پی کرده او را بر خاک انداخت و انگاه بر روی زمین میچو خاشاک
و نیم ساخت تا بعا نش روی بگریز نهادند آن حضرت باز گشتند دید که بعضی از مسلمانان
نمود کرده اند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن مقام استاده و مسکود که خطایا
چون اول قریش را نکال چشاندی با خراش آن نیز و بال بچنان دیگر میفرمود که این
زمان آتش حرب اشتغال یافت و مردم را بر حرب تحریص میفرمود و میگفت که ای ابی
لا کذب از ابن عبدالمطلب امیر المؤمنین نیز با مسلمانان روی با مل شرک آورده شمشیر در
میان ایشان نهادند و آن حضرت به نهایی چهل کس را از شمشیر گذرانید تا بقته
السیف روی با تمام نهادند و غنیمت و اسیر بسیار گرفتند دست بر گردن بسته این
فتح از آن شد که امیر المؤمنین ابو جزل را کشت و رایت او کون سار کرد و اندو با بجا
او که بختند و از انجای باز آمده مد مسلمانان کرد تا با نکل ایشان را استاصل بختند
و پیغمبر و اهل اسلام را تسکینی حاصل شد بضرر باز و ی حیدری خاخره قران از آن
خبر داد این فرجی بود بعد از شده خاخره مؤلف کتاب رحمة الله میفرماید که کان
ابو بکر الذی غانم و علی علیه السلام الذی اهانهم یعنی بود ابو بکر انکسی که چشم ساند
باشکر که اگر کر بختی پشت دادند و علی علیه السلام آن صفدری بود که بعد از آن
لشکر امانت فرمود و انداد نمود تا فتح میسر شد و از جمله که بختگان ابوسفیان و خنجر
بن حرب بود از معاویه غاویه روایت کنند که او گفت من رسیدم به پدر خود و حال
که بختن با جماعتی بود از اهل مکة من نروا و از دادم که ای پسر حرب چرا با پیغمبر صبر
نکردی و متقاتله نمودی او این اعراب از حرم خود منع نکردی گفت تو کبیتی کفتم معا
گفت پسر من کفتم علی گفت بانی و احق و توقف کرد و اهل مکة تمام در شش اوج جمع شدند
و من با ایشان ملحق شدند ایشان را برداشته آیدیم بر سر قوم و کوشش نمودیم و اهل
اسلام می کشند و اسیری گرفتند تا روز بلند شد بعد از اظفار آتش حرب رسول الله
آن غنایم را بر لشکران قسمت فرمود و مولف قلوب را بیشتر و او مثل ابوسفیان و معاویه
و عکرم بن ابی جهل و انصار را که خبری داد بعضی از انصار از بنی مخزوم کردند خبر به پیغمبر

صلی الله علیه و آله وسلم رسیده خاطر مبارکش بر ایشان شد فرستاد و انصار را تمام جمع کرد و فرمود که ایشان را بنشینند و قتی که غیارت ایشان با ایشان نباشد چون نشستند رسول الله با امیرالمومنین اینجا فرموده در میان ایشان نشستند فرمود که من چیزی را از شما می پرسم جواب مرا بگوید آیا شما گمراه بودید که حق سبحانه و تعالی شما را راه نمود بواسطه من گفتند بل منت خدا را و رسول او راست دیگر فرمود که آیا شما بر کفار مخالف بودید که حق جل و علا شما را ازان و رطربانید بوسیله من گفتند بل منت ایشان را دیگر فرمود که آیا شما اندک بودید که حضرت عزت شما را بسیار کرد و اندک سبب من گفتند بل منت خدا را است و رسول او را دیگر فرمود که آیا شما با یکدیگر دشمن نبودید و عداوت نمی ورزیدید که حق تعالی در میان شما الفت میداد که دو شما را با هم التیام داد و گفتند بل خدا را و رسول او راست بعد ازان آن حضرت ساکت شد زمانی انگاه فرمود که جواب مرا بگوید گفتند بچه نوع جواب ترا بگویم که پدران و مادران ما فدای تو باد ما جواب گفتیم که تراست بر ما طول و فضل و منت فرمود که اگر خواهید می توانید گفت که آمدی بصوب ما و قتی که قوم ترا رانده بودند و از خیراج کرده ترا جانی اندیج و ترسان بودی ترا این ساختیم و میسختن کذب تو میکردند ما تصدیق تو کردیم بعد سخن فریاد کردند از نهادن ایشان برآمد پیران و مهران ایشان بزخم بسته در پای آن حضرت افتادند دست و پای او را بوسه دادند و گفتند ما از خدای تعالی سؤل او را راضی خوشنودیم امید که ایشان از ما راضی خوشنود باشند همه اموال فدای راه تو اگر میخواهی آنچه حاضر است قسمت فرمای بهر که خواهی و بعضی از ما که این گفتند از دل نکشید و بواسطه غل و کینه نبود که در دل ایشان باشد لیکن گمان کردند که این بواسطه بی اتفاقی بوده اکنون به تقصیر خود قایل اند و زبان باستغفار گشوده اند یا رسول الله از برای ایشان استغفار کن آن حضرت فرمود که اللهم اغفر للافصار و لانا و لانیاء و للافصار ای محشر انصار آیا شما راضی هستید که غیر شما اینجا باز گردد با کاه و کوسفند و شتر و شما باز کردید که در سهم شما رسول الله باشد همه گفتند بل یا رسول الله ما این معنی را خدا دادیم و نظیر چیزی دیگر نمی کاریم انگاه فرمود که انصار مواضع امر را مانند اگر منته مردمان سلوک نمایند در وادی و انصار بر راه دیگر من براه انصار سلوک می نمایم و درین غرض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عباس بن مرداس را چهار شتر داد و او قهر کرده نشتاد و شعری گفت مضمون آنکه مرا درین سهام باندگان درم خریدی برابر کردی من بر در این خانه روا آوردم که بلند تر شوم نه پست تر که مرا تحقیق کنند و من کمتر از کسی نیستم این خبر به پیغمبر رسید

او را حاضر ساخته فرمود که تو این مضمون را گفته یکی دران میان گفت که تو خود شاعر نبودی و چه گوئی ترا با عبید برابر کردی رسول الله فرمود که مرا امیرالمومنین را یا علی بر خیز و زبان او را قطع کن عباس میگوید که چون من از آن حضرة این کلمه شنیدم چنان سختی دست داد که توان گفت و بر من این سخت تر بود از روز خشم که در دیار ما آمدند و آنچه خواستند کردند امیرالمومنین مرا از اینجا پیرون آورد و من در فکر بودم که بچه کیفیت خود را از و خلاص کنم گفتم یا علی آیا زبان مرا خواستی بید شتر فرمود که فراتر در میان این چهار شتر تا صد کفتم پدر و مادرم فدای تو باد شما باین گرامی تر و حلیم تر و دانا ترید فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو چهار شتر اعطا فرموده و ترا در سبک مهاجرین در آورده اگر خواهی این چهار شتر را بستان و اگر خواهی صد تا را بستان و با شش با اهل صد شتر و در سبک آنها باش من گفتم مساحت تو چیست یا امیرالمومنین گفت که من میگویم که آنچه رسول الله بتو عطا کرد بستان و بآن راضی شو گفت پس چنان کردم که آن حضرت فرمود و چون رسول الله آن غنایم قسمت میفرمود در غرض امری دراز قد کشیدم کون که منعی شده بود و اثر سجده در میان هر دو چشم او می نمود بر رخ استه سلام کرده تخصیص نمود رسول الله را گفت چه میکنی درین غنایم فرمود که چه میکنم گفت نمی بینم ترا که عدالت مرعی داری برستی تو غنایم بسویت قسمت کن اثر غضب در جهره رسول الله ظاهر شده فرمود که وای بر تو که اگر عدل و راستی نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود مسلمانان بزخم شد که او را بقتل آرند فرمود که بگذارید او را که زود باشد که او را اتباعی پیدا شود که بچندان دین چنانچه تیر از گمان میجند و حق سبحانه و تعالی بعد از من ایشان را بقتل آورد بر دست دوست ترین خلق بسوی او پس امیرالمومنین او را بقتل آورد و در میان غوارج در روز نهر و آن پس نظر کن بمقاخر و مناقب امیرالمومنین و نیکو تا نقل نمای در باب فضل و عجایب او و فکر و اندیشه فرمای بر رای صحیح و خیال تصائب او و ملاحظه کن از جوان مردی و ثبات قدم از امور غریب او در وقتی که میان میلان معرکه سپاه نشت دادند روی آورده ابو جریول لعین را با جمل طاعین دیگر بر زمین ملاک انداخت و راست نصرت برافراخت امر او را با صلاح آورد و آنچه از فحشای کلام رسول الله فهم کرده بود حسن و جوی با وی معامله فرمود چنانچه بقتیمت رسول راضی شد و بعد از آن کلام آن شقی که اعتراض بر قسمت آن حضرت و شیطان از زبان او جاری کرد و اندک آن حضرت حکم فرمود که قتل او بدست احب خلق خواهد بود بسوی حضرت معنود این همه دلائل

وال است بر رفت شان و علو مکان او بر صراط مستقیم است و بر طریق قوم و او را
و حق با او و بعد از غزو چنین طایف توجیه فرموده و محاصره نمود و امیر المومنین را
بر سر خلی که اینجا بود و امر فرمود که با ایشان نبرد کند بعد از دعوت اگر قبول نکند و برتی
که بپنداشتند آن حضرت فرموده با جمیع کثیری بخیل خشم رسید و مودی از میان ایشان شباه
نام بمبارزه پیرون آمد در وقت صبح آن حضرت او را یک ضربه کشته شمشیر در میان
و دیگران نهاد و ایشان را منهدم و متفرق ساخته و تمام بتان ایشان شکسته مراجعت
فرمود بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت هنوز بر در طایف بود و باو
خلوة کرده راز و در و راز فرمود جابر گوید که در آن حال عمر گفت که چو نت که باوی
خلوت کرده بی ما باوی راز میگوید فرمود که من باوی راز نمیکویم ولیکن خدای تعالی بوی
راز میگوید و از حصار طایف نافع بن عیسان در میان خیل ثقیف پیرون آمد و امیر الموم
نین باوی ملاقی شده او را بقتل رسانید و مشرکان منهدم شدند ازین ترسی در دل
اهل حصار افتاده جمعی از ایشان بپاسین تجدیدت پیغمبر آمدند و مسلمان شدند و بعد
روزی یا نروده روز محاصره طایف بود بعد از آن مراجعت کردند و دیگر غزوه **توکاش**
تقی سبحان و تعالی امر فرمود که آن حضرت خود پیرون رود و در اصحاب را همراه برد و ام
فرموده بود که درین غزای جنگ تسیاح نخواهد شد غرض امتحان اصحاب بود تا موافق از
مناقب و موافق از مخالف ممتاز شود و کردار در آن وقت در غایت اشتداد بود و
ادراک شمار اینجا نیز بود اکثر تخلف کردند جهت رغبت شمار و حرص بر معیشت و نحو
که با بعد مسافت بعضی موافقت نموده تهیه اسباب راه نمودند و بعضی تخلف کردند و طریق
تقاعد را پیوند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المومنین علیه السلام مراد ریدند
خلیفه ساخت از جهت حفظ اهل مدینه از اهل و ولد و از واج و غیر ذلک از بقایای مردم
و فرمود که یا علی مدینه صلاحیت ندارد و مکر من یا تو یا مرا می باید بود و در اینجا تا ترا چه
خوف آن هست که در غیبت با مفیدان حرب و فتنه جوین بی ادب در و طبع کنند
پس یکی را از من و تو اینجا باید بودن این چنین مقرر شد و آن حضرت پیرون فرمود
و امیر المومنین در مدینه بود تا منافقان و مخالفان را عرق حید بکشت آمدند و
که آن حضرت آنچه امکان حفظ و ملاحظه است در اینجا خواهد آورد که موجب
رفاهیت و جمعیت مردم باشد و بحضور وجود مبارکش دشمن نیز طمع نتواند
کردن آوازه انداختند که خلیفه ساختن پیغمبر را بواسطه اکرام و اجلال
او بنود بلکه بسبب بی التفاتی و اخلال او بود که میخواهند او را دور باشد و بوی
نباشد همچنانچه از برای پیغمبر میکشند که او ساجراست یا شاعر و بعضی از بشر و از

بوی تعلیم میکنند و خود می دانستند که دروغ میگویند این محض حسد بود برای امیر المومنین
این کلمات را افشا ساختند بطریق اراجیف و اگر نه میدانستند که او دواسترن مردم است
نزد پیغمبر و مومنان و قرین و صاحب سر و هم نشین اوست این خبر را خاطر مبارک آن حضرت شایق
آمده خواست که اظهار کذب و فضیحت ایشان نماید تهیه اسباب راه فرموده به پیغمبر طایف شد
و گفت یا رسول الله زعم منافقان آنست که تو مراد ریدند بواسطه عدم اتفاقات و غیبت
ساخته آن حضرت فرمود که یا علی باز کرد بجای خود و این کلمات و اینیه اهل نفاق را بنظر
مگردان که در مدینه مرا می باید بود یا ترا تو خلیفه منی در اهل و در دار هجرة و در قوم من یا
تو راضی هستی که باشی از من بمنزله هر دو نبی پس علی علیه السلام آلا آنست که بعد از من پیغمبری
نخواهد بود چنانچه مکر را بتقریب سمیت دریافت آن حضرت در اختلاف امیر المومنین اظهار
ربت و منزلت او فرمود درین کلمات با برکات و نبوت را استثنای نمود پس در حکام
با آن حضرت شرکت است و از برای او تحقیق است غیر نبوة مثل هر دو که چنین بود و اگر آن
حضرت با اعلام الهی میدانست که احتیاج بجنبک میشود درین سفر امیر المومنین را در مدینه
باز نداشت و راضی بلبث او نمیشد او را نوازش نمود باز کردانید و چون در آن غزای
جنگ صورت نیافت رسول الله نیز باندک زمانی مراجعت فرمود در آن اوقات عمرو بن
معدی کرب زیدی آمد بخندت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت فرمود
که یا عمر و امین که را خدای تعالی ترا در روز قریح اکبر چه جزاست که من فرج را
بمیدانم آن حضرت فرمود امور اینجا نیست که تو گمان کرده صحیح در صورت
شود که نمائند هیچ زنده مگر که بمیرد و صحیح دوم در دمنده صحیح مرده نمائند آلا
که زنده شود و همه خلایق در عرصات قیامت صف بایستند و آسمان
سکافته شود و زمین تار و باره گردد و کوهها بپاشند و دوزخ زبانه کشد و
شراره او مثل کوههای بلند باشد و هیچ ذی روحی نباشد الا که دل او برود
و گمانان خود را یاد کند و بخود در ماند آلا انکه خدای خواهد عمر و آیا تو کجایی عمرو
گفت که من چیزی بقایت عظیم و سپیم می شنوم آنکه ایمان بخدای و رسول
آورد با جماعتی از اقوام او که باوی بودند و باز کشت بجات قوم خود بعد از
چند گاه ابی بن عشت نخعی را دید گرفت به پیش پیغمبر آورد و گفت حکم قصاص
کن مرا برین فاجر که پدر مرا کشته است آن حضرت فرمود که آنچه در زمان جات
شده در زمان اسلام بد راست و باز خواست نفیت عمر و باز کشته مرتد شد
و جماعتی را از بنی حارث بن کعب را کشت و رفت بجای خود بعد از آن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین را علیه السلام طلب فرموده بر مهاجرین

ساخت بجای نرسید فرستاد و خالد بن ولید را بر سپه طایفه از عربی آن امر فرمود
جعفی چون بهم رسیدند امیر المومنین خالد بن سعید بن عاص را مقدمه لشکر خود کرد و خالد
ابو موسی اشعری را مقدمه مردم خود ساخت چون جعفی این خبر شنید قوم خود را و فرقه
ساخت بعضی به یمن میل کردند و بعضی دیگر به نزد خالد بن ولید پیشتر رفته امیر المومنین
علیه السلام در عقب او فرستاد که او باید که توقف کند تا رسول من بوی
برسد او توقف نکرده رفت و خبری نوشت بخالد بن سعید که آن حضرة را هم
انجا توقیف نماید امیر المومنین سخن او ملتفت نشد به خاطر مبارکش که آن آمد
و بر خلاف آن روان شده خود را به بنی زبید رسانید چون قوم این حال را دیدند
گفتند بعبر و یا ابانور با این جوان قوی شکی چه خواهی کرد گامی که با تو ملاقات
کند و بر سپه جنگ باشد گفت انگاه معلوم شود که بهم رسم عمر و پیرون آمده بر
مبارز طلب کرد امیر المومنین علیه السلام بجای او متوجه شد خالد بن سعید
پیش آمده گفت یا علی بگذار که من مبارزت او پیرون روم آن حضرة فرمود که
اگر می بینی که مرا بتوفیق هست بجای خود بایت او توقف نمود امیر المومنین
بمقام او در آمده غرّه زد که زمین و زمان بجز او در آمد و عمر و از آن منترم شد
آن حضرة شمشیر در ایشان نهاد و برادر و پسر را و عمر و را قتل آورد و زن او را
یا جاعقی دیگر از زنان با سیر گرفت و از آنجا مراجعت فرمود و سعید بن خالد را
انجا گذاشت تا زکوة ایشان را قبض کند مگر با سلام رجوع کند اما آن دهر بعد از آن
عمر و بن معدی کرب رجوع بخالد بن سعید کرده اما آن طلید و او اما آن داده نمود کرد
با سلام و انما پس از آن و فرزند آن و نمود و باز داد و بایشان بخشید امیر المومنین علیه
السلام درین قتال از سبا یا جاریه برای خود اختیار فرموده بود از خمس غنای خود
بن ولید بریده پسلی را بخدمت پیغمبر فرستاد تا او را ازین احوال خبر دهد بریده آمده و در
خانه رسول الله با بعضی ملاقات کرده این احوال را گفت گفتند و در و و کوی آنچه علی
السلام کرده که بر و غضب خواهد کرد بریده بخدمت آن حضرة رفته کتابت خالد را داده
پیغمبر آن کتابت را داده خواندند چون استماع فرمود رخسار مبارکش متغیر شد بر کینه
یا رسول الله اگر رخصت بدی در اشغال این از فی و غنیمت چیزی نمی ماند آن حضرة فرمود
که و یکک ای بریده تو منافق شده بر علی بن ابی طالب خلافت و علی بن ابی طالب خلافت
از فی آنچه بر من خلافت علی بن ابی طالب بهترین مردمان است از برای تو و قوم تو و بهترین
جمع امت بعد از من ای بریده خذر کن از آنکه بغض علی داشته باشی که خدای تعالی ترا
و دشمن دارد و بغض او نعوذ و باید بریده گوید که من در آن زمان از روی آن میکردم که

زمین شق شود و مرا فرو برد و کفتم نه می برم بخدای از غضب الهی و غضب حضرت دست
پایم یا رسول الله از برای من استغفار کن که من سرگز بغض او و دول نیکرم و از برای
او نگویم چیزی غیر از یکی پس آن حضرت از جهه او استغفار کرد و درین غزاهما
ظاهر است بر فضل امیر المومنین که فتح بردست او شده و رسول الله اطهار منزلت
و قدرش فرمود که خلافت بر او از غنیمت آنچه بر من خلافت و اختصاص داد
این امر را بوی دو غنیمت او اعلان نمود دوستی او را و تحذیر و تحویف فرمود
از بغض او و بریده را کهریص و ترغیب کرد در حب او که بهترین کافه امت است
بعد از او این همه نصرت بخلاف و امانت او بعد از وی و مدایح و مناقبت
که دیگری با وی مشارکت ندارد و مخصوص است و دیگر **غزوه سلسله است**
او آن چنان بود که اعرابی آمد بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفت
جماعتی از عرب اجتماع نموده اند در وادی رمل و داعیه آن دارند که بر طایفه
مدینه شیخون از آن حضرت فرمود تا منادی گردند و همه مردمان در مسجد
جمع شدند آن حضرة این احوال را بگوشش ایشان رسانید گفت که از شما که میروید
بر دفع آنها هستند کس از اهل صفه و غیر ایشان اجابت نمودند که ما می روم
آن حضرة ابو بکر را طلب کرده آن قوم را همراه کرد و فرستاد با رایت
و فرمود که بروید تا به بنی سلیم که ایشان نزدیک اند بجهه ایشان رفتند تا
نزدیک زمین ایشان رسیدند انجا جایی بود پر شنب و پر درخت و آن قوم
در وادی بودند و متعذر بودند بر سپه ایشان رفتن چون ابو بکر بکنار وادی رسید
ایشان از آن سپه پیرون آمده بر اینها تاختند و منبرم ساختند و جمعی را
از مسلمانان قتل آوردند ایشان با کشته بخدمت پیغمبر آمدند و احوال را
بعد از آن عمر را و او داده فرستاد ایشان بدرخان در آمده عا کشید که فرود
آیند آنان از میان درخان پیرون آمده ایشان را نیز گریز آیند چون ایشان
مراجعت کردند پیغمبر طول خاطر گشت عمرو بن عاص گفت یا رسول الله مرا بفر
بر سر آن قوم که حرب خداع و فریب است شاید که من حیله تو انم کرد که ایشان را
فریب دهم او را فرستاد جاعقی با ایشان نیز میان حیل آیند که با دو طایفه
حشائیده بودند بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حید روزی باز گذار
و کسی را نفرستاد انگاه امیر المومنین را طلب فرموده گفت تو قدم درین
معرکه نه اجابت فرمود پیغمبر فرمود اکنون فرستادم که از غیر فرار را و دستهای مبارک
سوی آسمان برداشت و گفت یا خدا یا اگر میدانی کهستم من رسول تو نگاه دار مرا در

برایشان خوانده اند از این باب که طلبید و فرمود که حتی سبحان و تعالی مرا اخبار کرد
 که عذاب نازل خواهد شد بر مبطل بعد از ما بلکه و حق از باطل امتیاز خواهد یافت
 اسقف با اصحاب خود مشاورة نموده درین باب رای ایشان بر آن قرار یافت
 که نزد امپاطره بیرون روند ازین چون رجوع بکردم خود کردند اسقف گفت که
 خود را ملاحظه کنید اگر محمد یا اهل و ولد خود را ببینید بیرون می آید از آن خدا کنید
 و اگر با اصحاب می آید ما با هم نمائید که بر چیزی نیست چون صباح شد پیغمبری
 اند علی و اله دست امیر المؤمنین گرفته و امام حسن و امام حسین را پیش
 کرده و فاطمه زهرا علیهم السلام در عقب او روان ساخته آمدند اسقف
 از ایشان پرسید که هر کدام کیستند گفتند که آن یکی علی بن ابی طالب است
 که سر عم و داماد و پدر فرزندان که دوستان مردم است بسوی او این
 دو طفل پسران دختر او می آیند از علی که آنها نیز احب خلق اند بوی و این یکی
 فاطمه دختر اوست که اعتراف خلق است بوی و اقرب ایشانست بدلیل پس
 اسقف نگاه کرد بعاقبت دست و عید مسیح و گفت بگریه و به پند که بخوان
 خود آمده از اهل و ولد تا ما با هم کند با جاعتی آمده که و ثوق دارد بایشان
 و حجت اند بر و حذر کنید ازین ما با هم و الله که اگر خوف و مکانت قیصر نمی بود
 من اسلام اختیار میکردم لیکن مصالحی می باید کردن تا باز کردیم بجای خود
 گفتند ما همه تابع رای تویم انگاه اسقف گفت یا ابا القاسم ما با هم نمیکشیم
 و لیکن مصالحی میکنیم بر آنچه مقدور است بعد از آن مصالحی کردند بر دو هزار حله
 که قیمت هر حله چهل درم شنیده باشد و آنچه کم و زیاده بوده بدین حساب محوری
 باشد و مصالحی نام برین نوشته شد و صاحب کشف آورده که اسقف گفت
 وقتی که آن حضرت با اهل بیت بیرون آمده بودند که ای حضرت نصاری وی
 چند می بیند که اگر از خدای در خواهند کوهها را از مواضع آن زایل گردانند و
 میدانم که اگر ما با هم کشید یک تر سا بر روی زمین نمائید پس انگاه صلح کردند
 بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند هزار در صفر و هزار در جمادی
 زره پسندید و تسلیم مسلمانان نمائند و آن حضرت فرمود بخدای که جان من
 در قرضه قدرت اوست که اگر اهل بخران با من ما با هم میکشد خدای تعالی ایشان را
 مسخ گردانیده بقرده و خنای بر آتشی برایشان فرو میریزد تا جمل اهل بخران
 حتی مرغ بر سر درخت میسوزد پیش از که در سال همه ملاک می شد و درین قضیه
 فضل امیر المؤمنین است علیه السلام و ظهور معجزاتی صلی الله علیه و آله و سلم چه نصاری را

که اگر ما با هم کشیدند حلول عذاب بر ایشان وقوع نمی یافت قبول صلح کردند و حق سبحان و تعالی را
 فرمود که او نفس رسول الله است و مساوی او نیست در کمال و اجلال و عصمت از انعام و
 اخلاص که کرده اند و جود و لدین او را با صغیر حسن و حجت بنی مطهری و بریان بر دین
 قوم قوی و نفس بر حکم با آنکه حضرت امام حسن و امام حسین فرزندان رسولند و فاطمه زهرا
 از نسای عالمیانت و متوجه گردانید بسوی ایشان و ذکر خطاب و دعا و احتجاج
 بمابله در روز مقابله مقاوله و این فضیلت که کسی ایشان مشارکت ندارد و این است
 و نه از اقارب بعد ازین و اوقات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علیه
 السلام تعیین فرمود که بمن رود و زکوة ایشان را بشق و بد آنچه بر اهل بخران مقرر
 کرده اند قبض نماید آن حضرت طاعه للرسول در آن مسامحت فرموده توجیه نمود
 بعد از آن پیغمبر را در حج فرمود پس نادیدنی را طلب کرده گفت مردمان خبر رسان اقصای
 بلاد اسلام که مردم تهیه اسباب را حج نمایند و پیغمبر از آن ساز کنند که با رسول الله بیرون
 روند و آن حضرت کتابی با امیر المؤمنین نوشت که ازین بیان حج توجیه نماید تا در آنجا
 ملاقات شود و نوع حج را در کتابت ذکر فرموده بود که قطع است یا قرآن یا آواز و عزیم
 جنم نموده رسول الله نوع قرآن حج را اختیار نمود و بسایق بیرون فرمود و در موضع
 ذی الحلیفه احرام بست و مردم با وی احرام بسته از نزد میلی که به سادات بیکدیگر بیان
 تا مابین آخرین چون آن حضرت نزدیک شد بحرم لشکر را که داشته خود را به پیغمبر
 وقتی که مشرف بر مکه شده بود و بر روی سلام کرده اخبار فرموده بوقایع بمن و بخوان
 و ضبط و بشق آن آن حضرة بنایت مسرور و شادان گشت فرمود که یا علی بجه اهل
 که می فرمود که نوشته بودی که بچه اهل فرموده چون نیدستم نیت خود را نیت
 تو بستم و کفتم با خدا یا اهل من بخوان اهل رسول الله است و اهل او از بلند گرد
 در تسمیه و بکبر و در سجده قربانی و من شیی و چهار شتر را بطریق بسایق آورده ام آن
 فرمود که الله اکبر من هم شفت و شش شتر بسایق دارم پس تو شکر منی در حج و منا
 سکت و بدی پس ای علی بر احرام خود باش و باز کرد بشکر و تعجیل نمانی تا زود تر مکه
 بمن برسی آن حضرة معاودة فرموده بشکر خود رسیده بان نزدیکی ایشان
 پوشیده با وی سوار شدند و امیر المؤمنین در آن راه یکی را از ملکوت عزل
 کرده بود از جنتی دینی و عدی را نصیب کرده آنها را بآن شکایت دراز کرده بحدت
 پیغمبر آمدند و سخنان غرض امیر می گفتند آن حضرت مادی را فرمود که اندک که زبان
 خود را از شکایت علی کوتاه کنند که خدا را خوش نمی آید و او سر گردانیده در دین نگر و
 و از شکایت او باز ایستد و منزلت او را بداند که خدای تعالی بیکوی او را دوست

نیز در دو جماعتی با پیغمبر سیاق بدی بیرون فرستند حتی سبحانه و تعالی است و التمجید
والعزّة بعد از آنکه بعد از آن حضرت فرمود که عمره در حج داخل است تا روز قضا
و آنکه شتمای مبارک خود را بر یکدیگر انداخته شبیکه کرد یعنی مثل این فرمود که اگر آب
میکردم از امر خود آنچه استندار کرده ام سیاق بدی نمی نمودم بعد از آن امر فرمود
تا آنکه اگر دند که کسی سیاق بدی نکرد و از احرام بیرون آمده خود را احلال کند و از
حج عمره گیرد و سر که سیاق کرده بر احرام خود بپوشد بعضی اطاعت کردند و بعضی
مخالفت ورزیدند و در شان گفت شنیدم بعضی گفتند رسول الله با سر برهنه
خاک آلوده باشد و ما جامه پوشیم و بازمان نزدیکی کنیم و روغن مالیم و بعضی می گفتند
چرا مانع شمایم شود که بیرون میروید و از سرهای ششما از غسل آب میجوید و رسول الله
بر احرام باشد و بعضی منکر بودند آن حضرت فرمود که اگر من سیاق بدی نمی کردم
احلال میکردم و از عمره میکشتم پس هر که سیاق بدی نکرد و خود را احلال باز داد
بعضی رجوع کردند و بعضی دیگر بر آن قول استنداد آن حضرت فرمود با بعضی که مصر
بودند که چرا خود را احلال نمی سازید و حال آنکه سیاق بدی نگرفته اید می گفتند
و الله که ما خود را احلال نسازیم با آنکه تو احرام داشته باشی فرمود که شما هرگز باین
ایمان نخواهید آوردن تا بمریدان این جنت است که استاده اند بر آنکه رجوع و هیچ
نمایند تحریم آن و نهی از آن می کنند و آن حضرت بمشروع فرمود و چنانچه معلوم شد
و احمد بن حنبل احادیث بسیار آورده که اقتضا میکند امر بآن و حث بر آن شاید که از
ازینجا موضوع باشد و چون آن حضرت مناسک حج بجای آورد و با شرکت امیرالمومنین
قرآنی کردند بآن مردم که از اطراف و جوارب طلب فرموده بودند و حج پیچ که آمد
رخصت نداده متوجه مدینه شدند در راه چون بغدیر خم رسیدند با وجود آنکه جای نزول
نبود از جهت کمی آب و خلف فرود آمد و جمیع مسلمانان نیز در نزول موافقت کردند
و غرض آن حضرت آن بود که پیش از آنکه مردم متفرق شوند بموجب وحی الهی که پیش ازین
شده بود امیرالمومنین علیه السلام را بخلاف و امامت نصب نماید و حضور این جمیع
تا کسی بعد از او بر و انکار نکند و اگر ازین محل تجاوز میکردم مردم متفرق گشته هر کس بمنزل
خود میرفت و آیتی که در سابق سمت نزول یافته بود درین باب که توقف کرده حکم از
بخلائق برساند اینست که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فما
بلغت رسالة و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین یعنی ای
استاده بحق برسان بکافه خلایق آنچه فرود آمده بتو از پروردگار تو یعنی امامت و خلافت
امیرالمومنین را علیه السلام و اگر چنین نکردی و از آن ساندیدی پس نکرده رسالت او را

چو کتمان وحی بر تو روا نیست و حتی سبحانه و تعالی ترا نگاه میدارد و از شر مردمان
تا کند و مبالغه است با که تحریف فرموده تا خیر امر و آنکه از مخالفان اندیشه کنند که
حق تعالی حافظ و ناصر است که این حکم را بخلائق برساند بدستی که خدای راه نماید
کرده کافران که حکم الهی را گردن نهند و تنقید رسالت تو کنند و این دلیل است
بر آنکه بعد ازین حکم از عاقلان ننماید و قبول کنند خلافت و امامت امیرالمومنین را پس او
کافراست و آنروز بغایت کرم بود چنانچه تفصیل آن سابقا مذکور شد و چون امیر
المومنین را با خود بمنبر برد و باز بلند فرمود که ای معشر خلایق من اولی بنیتم شما از
نفسهای شما گفته شد علی یا رسول الله فرمود که هر که من مولای اویم پس این علی
مولای اوست بعد از آن گفت یا رسول الله یا دوست دار هر که او را دوست دارد و
دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرود گذار هر که او را
فرود گذارد بعد از آن از منبر فرود آمده نماز طهر کجاعت گذارد و امر فرمود که خیمه
و زبر بر خیمه آن حضرت نصب کنند و امیرالمومنین اینجا بنشینند و مسلمانان فوج
فوج بروند به تهنیت و مبارک باد او و بروی سلام کنند و او را با امیرالمومنین
بخوانند پس چنین کردند و بعد از آن از واج خود را و دیگران را باین امر فرمود
نیز امتثال الامر را رسول چنین کردند و عمر بن خطاب استه اظهار سر و کامل نموده گفت
کو را و مبارک باد ترا ای علی یا مدد کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه
و حسان بن ثابت اذن یافته پتی چند درین باب گفت و آنها این است **العرصة**
نیادی لهم يوم القدر مینهم **نجم** و اسمع بالرسول شادایه و قال فمن مولکم و لکم فکرم فقالوا
و لم یبدوا هناك انتقاد یا الهک مولانا و انت ولینا و مالک شافی المقالة
فاستأنا فقال له قم یا علی فاتی **مرضیک من بعدی اما و ما دیا** هناك دعا اللهم
وال ولیه و کن للذی عاد علیا معادیا **فخص** بهادون البریه کلها علیا و سماء یعنی
ند فرمود اصحاب را در روز غدیر سمرقانیان موضع خم و بشوخی رسول را چون
نداکند و گفت کیست مولای شما و مقتضای امور شما پس گفتند و ظاهر مکرر ذکا
تقدی و ظلم را آله تو خداوند است و تو متولی امور مایی و نیست از برای تو زاده
سخن ما فرمائی پس گفت محمد علی را که برخیز ای علی بدستی که من را خیم ترا از بعد من
آنکه پیشوا و مدعی باشی در آن وقت پیغمبر دعا فرمود و گفت یا رسول الله
دار دوست او را و باش مرا که عداوت کند علی را عداوت کند و پس خاص
کرد ایند باین کرامت میفرمائی خلق علی را و نام کرد او را در غدیر و در حاکمان
برابر خود این مقامات مقامات و حالات و محاربات بود که در زمان رسول الله

این شب جان او را می ستانم اگر چه علی باشد امیر المومنین بوی رسیده چنانچه آن
 حضرت را نشناخت و بیکضرت نصف سر او را بیکه ستان انداخت از عقب
 او از سیسینه کمال او برداخت دید که این ابی خلف خراغیت از اصحاب
 جمل میگوید که یا علی مبارزت با من داری فرمود که اگر ترا میل است مامدت
 بخدمت من و بیک ای این خلف بگو تو آسایش خود را در قتل من میدانی و حال
 آنکه مرا می شناسی گفت بگذار و بگذار این سخنان را ای پسر ابی طالب که مال
 کبر و خود بینی بغیر تو عاید خواهد شد نزد یک پاتابه یعنی تا که دام از یکد کبر را
 بقتل خواهیم آوردن انگاه آن حضرة عثمان بقله را بجانب آن ملعون معقب
 گردانید این خلف لعین مامدت کرده ضربتی حواله آن حضرة کرد امیر المومنین
 علیه السلام از او در هوا گرفته بکدست سپرداشت و بدستی دیگر ضربتی زد بر
 دست راست او که با دوش انداخت بجانب دیگر او آمده نیمه سر او را یک
 دست دیگر ترانید بعد از آن قال بالا گرفت تا جمل را پی کرد و انداخت و قاده
 روی آن صحرا بخون اعدا کلگون شده و جمل و احزاب و انصار را همه مخدول
 و شکو بکشتند و ناله و امیصتا در بصره برای کشتگان نعلک میرفت و از
 ند به و نوحه ایشان بعیوق میرسید و لشکر مخالف در جمل سی هزار بود و از آن جمله
 شائزده هزار و مفسد و نواد می بقتل آمد بیشتر از نصف باشد و لشکر امیر المومنین
 علیه السلام بیست هزار مرد بود و دیگر از و هفتاد مرد شهید شده محمد بن طلحه معروف
 بسجاد با پدرش بجنگ سرون آمده بودند و امیر المومنین علیه السلام فرموده بود
 مگر که بوی برسد نباید که او را بقتل نیاورد که ازین پیمان شود و دشمنان
 آن حضرت در آن روز هم بودند پس از لشکریان آن حضرة بشریح قاضی بن اوفی
 غیبی بوی رسیده نیزه رسانید بعد از آن او گفت حم اما نیزه او کار کرده بود بعد
 از آن شریح بن اوفی بقی چند گفت مضمون آنکه متفرق سازیم خضم را از گرد خود
 و شکافتم به نیزه جیب قمیص خضم را و او بر زمین هلاک افتاد و این از برای آن بود
 که او تابع امیر المومنین نبود مگر که تابع حق نباشد آخر پشمانی عزد و تو بیا و منادی
 هم را بعد از آنکه من نیزه رسانیده بودم و او کار خود کرده پس چرا هم را پیش از آن
 نکشتی بعد از آن آن حضرة آمد بر سر او و فرمود که این مردیست که کشت او را بیکو
 کاری که نیکوی باید بر جای آورده در آن معرکه مالک بن اشتر رسید بعد از آن
 بن زبیر و بر سر زده عهده افتاد و زمین و مالک بر بالای او و عیال الله در آن روز
 میکرد که پاید مرا و مالک را بکشید و از اصحاب جمل بچس ازین حال واقف نشده

لایزال

که اگر می دانستند که او مالک اشتر است البته او را می کشید بعد از آن عبدالله
 از دست او خلاص شده که بخت چون آن حرب تسکین یافت و هر کس بکوشید بر
 پیرون فرستند عایشه بر بصره رفت روزی عمار یا سیر با مالک اشتر رفتند به
 پیش عایشه عایشه پرسید از عمار که با تو کجاست گفت مالک اشتر گفت تو بوی
 که با عهده آن کردی گفت بلی اگر من پیر نمی بودم و قوه و قاعیکه دمن او را
 می کشتم و مسلمانان از دست او راجتی می یافتند عایشه گفت ایانشید قول
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مسلم را می باید که مقتولان را نزد مکر بفر
 بعد از امان یا از زمان بعد از احسان یا بواسطه قتل نفسی که حق سبحانه و تعالی
 از احرام گردانیده مالک گفت ما ام المومنین مالک ازین سه جز قال می کنیم
 و از رز منقولست که گفت من از امیر المومنین شنیدم که میفرمود که من گندم چشم
 فشه را و قتال که در نبرد جمل واقع شد اگر نه خوف آن بودی که مردم ترک عمل
 نمایند من اجار میکردم شما را با آنچه جاری شده بر زبان پیغمبر شما برای آن جماعتی
 که با ایشان مقاتله کردند از ثواب جمیل و اجر جزیل که مومنان و قاطلان آن
 مستحق فضائل ایشانند و هدایت خود و گویند که جماعتی از قریش نزد معاویه
 حاضر بودند و در یکوقت و عدی بن حاتم نیز آنجا بود و عبدالله بن زبیر در آن میان
 گفت که ای معاویه بگذار که ما با عدی گفت و شنیدی کنیم بر علم آنکه بپسند مطایبه
 او را جواب عاجز کنیم معاویه گفت سخن را با او کوتاه کنید و ازین بگذرید گفتند
 باکی نیست ما را و او را با هم گذار این زبیر گفت با باطریف کی باز چشم ترا بکنند
 گفت از آن روز که پیر تو کر بخت و به بدترین نوعی کشته شد و مالک اشتر برق
 تو زد که افتادی در زیر او و از آن کر بختی معاویه گفت من بگفتم که کوتاه کنید
 شما نشنیدید اما کردید زحمتی در ربيع الاخر او را آورده که جمیع بن عیمیر گفت من
 یک روزی نزد عایشه رفتم گفتم احب مردم بسوی رسول الله که بود گفت فاطمه
 علیه السلام گفتم از مردان می پرسیم گفت زوج او چنانچه سابقا سمعت ذکر
 یافت چه مانع آید او را ازین که او در روز حایم بود و در شب قایم و احوال
 رسول الله در دست و زبان و دمان او بود گفتم پس چه چیز ترا برین داشت
 چون این شنید مجرا بر روی خود درو کند داشت و گریست و گفت بر من این توبه
 شده بود و آنچه از او بوقوع آمده در روز جمل بسیار شمان بود اما شمانی راجع بود
 روایت کنند که پیش از وفات عایشه از پرسیدند که ترا پیش رسول الله دفن کنیم
 گفت نه زیرا که بعد از وفاتی شایسته از من بوقوع آمده و حال جمل حرب جمل این بود

هر که از آن حضرت تخلف نمود در مذمت او و چه رسول الله فرموده بود که حق با اوست
و هر که مخالف حق باشد بر باطلت دشمن رسول است و دشمن رسول دشمن حق است
و دشمن حق کافر است و این واضح و لاجح است و دیگر از حروب آن حضرت **حرب**
صفین است که مشتمل است بر وقایع عظیمه و محتوی است بر حوادث جسامه که در آن
دلای دلیران در اضطراب بود و نفوس یلان در غرقاب گردیدند امیرالمومنین علیه
السلام با وجود او را در شب که از آن جمله هزار تکبیر نماز فریضه از آن حضرت
می شنیدند اندک نفس نفس در لیل الهی بر مرکب جنگ شدند و حضرت و دمار
از روزگار اشرار بر آورد و چنانچه مذکور میگردد و چون صفوف قتال قائم شد از
شکر معاویه با غیبه محراق بن عبد الرحمن مبعر که در آمده مبارز طلب کرد از لشکر
امیرالمومنین علیه السلام موئیل بن عبد الله مرادی پروان رفت چون بهم رسیدند
شامی او را شهید کرده فرود آمد و سراو را برید و برخاک کشید و دیگر مبارز طلبید
جوانی دیگر از و نام او مسلم بن عبد الله پروان رفت شامی او را نیز شهید کرد و با
او نیز چنان کرد پس چون امیرالمومنین چنین دید پروان فرمود چنانچه او را شستند
و شامی استاده طلب مبارز میگردد آن حضرت مبادرت فرموده ضربتی چنان بر کرد
زود که چند قدم سراو دور افتاد و نگاه از مرکب فرود آمد و سراو را گردانید چنانچه روی
او بجانب آسمان بود و باز سوار شده مبارز طلبید سوار دیگری پروان آمد و از نیز روی
رسانید و دیگر بعد از دیگر تا هفت سوار را سر از تن جدا کرد و برخاک مذلت انداخت
مردم از و سر باز زدند و او را نمی شناختند و معاویه را غلامی بود و حرب نام
و بسی شجاع و دلیر بود گفت بوی که و ننگ یا حرب پروان رو بسوی این سوار
و شر او را از من کفایت کن که چند شجاع را از جوانان من کشت که تو دیدی حرب
گفت و الله که من سوار می بینم که اگر تمام لشکر تو بمبارزه او پروان روند اول
ایشان تا اخر همه را می کشد و زهر فنامی چشاند و خوش طوطی و ستم را بران
میدواند اگر میخواهی پروان روم آجا خرم میدانم که اوقاتل منست و اگر دیگر بر آجا
من میفرستی اختیار از آن دست معاویه گفت تو بجای خود باش که من نمیخواهم که تو
کشته شوی که من دیگر را میفرستم و امیرالمومنین چون شیرازیان با شمشیر زان و از
بل من مبارز میداد کسی را یارای آن نبود که بمبارزه آن حضرت پروان آید
انگاه مغر را از سر مبارک برداشته متوجه لشکر خود شد بعد از آن یکی از
پهلوانان شام که او را کریب بن صباح می گفتند بمیدان در آمده مبارز طلبید
مترقع خولانی بمبارزه او پروان آمد شامی آن مرد نامی را شهید کرد و دیگری

پروان آمد شامی او را نیز بقتل رسانید امیرالمومنین چون دید که آن بد رو
بغایت و لیرا قدرت است نفس نفس خود پروان فرموده در مقابل قباله وی
در آمد و فرمود تو کیستی شامی گفت منم کریب بن صباح امیرالمومنین فرمود که
و یکم یا کریب من ترا از حق تعالی بیم بکنم و از عذاب او می ترسانم و دعوی
می نمایم ترا کتاب الهی و سنت رسالت نباهی کریب گفت تو چه کسی گفتی که
غالب مرا غلب علی بن ابی طالب بخدا که ازین اندیشه باز کرد که تو فارس پهلوا
و از دلیران دورانی تا ترا باشد آنچه ما باشد و بر تو بود آنچه ما بود و بعضی را
از عذاب الهی باز کرد معاویه غاویه ترا می کشد بجای سقر کریب باین طعنی
تثوفه گفت نزد یک من یا اگر میل نبرد و دست برد من داری و بیشتر خود را بر
کرد و سر میگردد و مبارز از آن می رسانید امیرالمومنین علیه السلام در پیش
او تا خسته بیک ضربت سراو را میچو خیار دو نیم کرد و برخاک مذلت انداخت و از
بجای چارث حمیری برداخته او را نیز مثل خیار تر دو نیم ساخت تا در چهار سوار
پهلوانان را بقتل آورده و آیت میخواند که الشرح احم با الشرح احم و آخرت
قصاص من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه و اعتدی علیکم و اتقوا الله و اعلموا
ان الله مع المتقین یعنی ماه حرام با حرام است اگر ایشان در ماه حرام قتال
کنند شما نیز بعوض آن بایشان قتال نمائید و حرمتها را مساوات است یعنی تر
حرمت شما در ماه حرام بدست از ترک حرمت ایشان در آن ماه پس هر که بر شما
ظلم کند باند مقالمه شما نیز جزای ستم بوی رسانید بمانند آنچه بر شما ستم
کرده است و به ترسید از خدای تعالی و پرستگاری آنست بنصرت و معاونت
بعد از آن امیرالمومنین علیه السلام او را زد و داد که ای معاویه پروان ای مبارز
من پیش ازین حرب را بقتل میداد معاویه غاویه گفت که مرا بمبارزه حاجت
نیست چار پهلوان عرب را بقتل آوردی پس است درین اثنا شخصی از اصحاب
معاویه غاویه نام او عروه بن داود مردود او را زد و داد که یا علی اگر معاویه بمبارزه
تو پروان نیاید با بش بجای خود که انک من آدم پس پیش آمده ضربتی را اندام امیر
المومنین کار کرد و نیاید آن حضرت بیک اشاره ضربت شر او را از خود کفایت کرد
و فرمود که برو و زود تر به جهم و بر قتل عروه اهل اسلام بر اهل شام بگفتند
و شب در آمده هر یک بجای خود رفتند روز دیگر امیر حمله مردان میدان در
آمد چنانچه کسی او را شناخت و طلب مبارز نمود و عمرو حاص بی خلاص
نداشت که شمسوار دلدل سوار میدانست و آن حضرت او را شناخت عمرو پیش

آمد رجز گویان با قاده الکوفه من اهل الفتن اضرمکم ولا اری ابا احسن ای کشنده
 کوفه که از اهل فتنه اند من می زخم شمار بشمار در میان نمی بینم ابو احسن را امیر المومنین در آن
 حالت دور میکرد مردم را از کردار و لشکر و این شنیده بودی باز گشت و فرمود که ابو احسن
 خا علق و احسن جاءک لقتاد العنان والرسن بدان البته که پدر حسن و حسن و امیر المومنین را شناخته اسب را بدو آورد
 عیان و رسن را بجا بخت خود و بکشد عمر و امیر المومنین را شناخته اسب را بدو آورد
 پشت کرد اند آن حضرت از عقب او تاخته نیزه در فصول زره او اندک زد و او را از اسب
 انداخت و عمر و ترسید که فی الحال فرود می آید و او را بقتل می آورد و عودته خود را ظاهر است
 بر دو پای خود را بالا کرده آن حضرت روی مبارک از او گردیده باز گشت بشکر خود و عمر و
 خود را معاویه رسانیده او این حال را از دوید بر روی می خندید عمر و گفت سبب غنچه
 و الله که اگر عوض من تومی بودی ترا بقتل می آورد و عیال ترا بیم میزد و مال ترا هب
 می برد معاویه گفت اگر تاب فراج می آوردی با تو بجای می آوردم او گفت فراج دخل
 ندارد اما اگر کسی خود را از کشتن خلاص کند هر وجه که تواند خن از آسمان سار
 معاویه گفت نیارد و لیکن موجب فضیلت ابد باشد که سالها این بدولی را گویند
 و الله که تومی بودی و میدانستی که او علی بن ابی طالب است اقدام نمی نمودی بر او و دیگر
 از اصحاب معاویه غاویه فارس مشهور شجاع بود که نام او پسر بن ارطاة بود حضرت
 رحمة الله علیه میفرماید که این پسر بن ارطاة لعنة الله بر سرش معاویه غاویه بود که بن
 میفرستاد و بدترین مردمان بود و بعضیان الهی بخون ماتم و بختن و هتک حرمت کردند
 و عداوت رسول و آل در زمین و دین را گذاشتن و عداوت پیشه کردن و کفر و مکر و
 و نفاق و تسلط شیوه ساختن و فرقی میان حق و باطل نکردن القصه جاعل فاسق
 درشت غلیظ بدخوی بد بخت سیاه روی قتالی بود و این اشیر در تاریخ آورده که
 معاویه غاویه در سال حمله از بخت این ملعون را فرستاد با سه هزار سوار کجارج
 و بمن او در راه آمد بمیدینه و ابویوب انصاری که عامل امیر المومنین بود و در آن جا
 ساکن بود از آنجا که بخت خدمت آن حضرت آمد بکوفه و در آنجا کسی از آن ملعون
 متعلقه کرد و انصار را اطلب کرده گفت که من که با او عهد کرده بودم و بمن
 بسته حال او چه شد یعنی عثمان بعد از آن گفت آن ملعون که اگر معاویه از من عهد
 ستاده می بود من یک تنفس را در آنجا زنده نمی گذاشتم و جابر بن عبد الله را
 که از وی بیعت بستند او که بخت خانه اتم سپید رفت و او اشاره کرد که بوی
 نکند و پسر ملعون از آنجا پرون رفته بجا بخت که رفت و موسی اشعری از او ترسید
 از آنجا که بخت نکند او را در آنجا اگر اراه کرد مردم را بر بیعت و از آنجا بمن

و عامل من از قبل امیر المومنین عبد الله بن عباس بود از آنجا اگر اراه کرد و بخت من
 آمد و بکوفه و عبد الله بن عباس حارثی را در عین بجای خود گذاشت پسر لعین آمد و او را
 کشت با پسرش و دو پسر عبد الله بن عباس مقیم بودند بنزد شخصی در بایک شهر
 که فتنه آورده حکم بکشتن پسران کرد و شخصی که پسران پیش او بودند گفت بچه گناه
 این دو بچه گناه را می کشی پس اگر البته میکشی ایشان را اول مرا بکش آن ملعون او را
 کشت و بعضی گویند جنگ کرد تا کشته شدند زن او پرون آمده که او را کشتی دست
 از ذریت مبارکه بچاکش از آنکشته نه در زمان جا بلیت و نه در زمان اسلام
 کوش نکرد و آن دو پسر را کشت زن گفت این چنین سلطنت نتوان کرد که طفل خود
 و پسر بزرگ بکچاه را بکشند و نزع رحم از دل خود کنند و بی رحمی و عقوق میشه کنند
 و از خدای و رسول اندیشه نکنند این بکسلطنتی است و آن پسر لعین در آن راه
 بسیار را از شیعیان امیر المومنین علیه السلام شهید کرد و چون این خبر بخضرة
 رسید حارث بن قدامه را با دو هزار سوار از مکه و هب بن مسعود را با دو هزار
 سوار دیگر فرستاد و سر او و آن ملعون از آنجا کشید و مادیان
 دو طفل مقتول جوریه بنت فارطه بود و کوفه عایشه بنت عبد الله المدانی بود
 چون آن دو طفل کشته شدند عقل از دماغ او پرید و سر کارا و بجنون کشید و عمر و
 نمی شنید و لا يزال در موانع این آیات خواندی **یا من احسن بیتی اللذین**
کا الدین من تشطی عنهما الصدق **یا من احسن بیتی اللذین** و معنی بیتی
 ایوم مختطف یعنی ای آنکه تقبل آورد و دو پسر کان مرا که ایشان مثل و در دانه
 بودند که خالی ماند از ایشان صدف ای آنکه کشت دو طفل کان مرا که ایشان دل
 و جان و کوش و هوش من بودند پس امروز عقل و هوش و دل و جان از بر من رفته
 و چون خبر قتل ایشان با امیر المومنین رسید بغایت ملول شد و خرع شد و نمود
 و بر پسر لعین دعای بد کرده فرمود که بار خدا یا دین و عقل از او سلب کن تیر و دعا
 آن حضرت بر هب فاجابت آمده عقل و دین از او رفته و او شده بعد از آن گشتی و کوفه
 و باز او بهوده کشتی و شمشیر از چوب بدست نامبارک کرد قتی و خکی بر باد کرده
 پیش خود گذاشتی این چوب بر وزدی با بختیم سویت چون این امر را معاویه
 غاویه استقرار یافت یکروزه عبد الله بن عباس رفت پیش آن شقی و پسر لعین
 آنجا دیده و گفت من دوست میداشتم که زمین مرا بر و ماند نزدیک تو وقتی که
 تو آن دو پسر را کشتی پسر لعین گفت بستان این دو شمشیر مرا عبد الله بن عباس
 که بستاند معاویه از او گرفت و گفت پسر را که خدای تعالی تر از سوار کرده

پرسیده و خوف کشته و اندک اگر ممکن می بود از آن و قدرته می یافت ابتدا من
میگردیدم و گفت بی بعد از آن روی از و کرد و ایند عرض که پسر این چنین پلیدی
بود چون شنید که امیر المومنین علیه السلام در میان میدان معاویه غاوی و یزید
مطلبید و او استناعت می نماید پسرش رفت که من مبارزت او بیرون بروم
شاید که او را قتل آورم و در میان عربت شهر بود آن شوم و غلامی داشت
لاحق نام این را بوی مشورت کرد گفت اگر اعتماد بر قوت و قدرت خود دار
بیرون برو مبارزت و الا بحال خود باش که این شجاع مرد افکن است و غلام
این را گفت فانت را بران کنت مثله و الا فان اللیت الضبع اکل متی لقة
فالموت فی راس رجه و فی سینه شغل لنگک شاعل یعنی پس تو ای پسر اگر
مثل او هستی در شجاعت بیرون برو و الا پس بدستی که او شیرین شجاعت
که ضعیف را خورنده است از من سید را ند هرگاه که تو بوی برسی مرگ تو در سر نرفته
و در شمشیر بران اوست شغل ضربتی از برای نفس تو که بان شاعل باشد و شغل
شراره حرب بان نماید پسر گفت و یک آخر کار هر حال می نماید رفت فوت
یا قتل بعد از آن پسر لعین مبارزت بیرون آمد و سکوته اختیار کرد که آن حضرت
او را نشناخت بواسطه آن حرکتی که از و صادر شده بود چون امیر المومنین علیه السلام
نگاه کرد بسوی او و بر و حمله کرد و او از صدمه آن حمله از مرکب جدا شده بر پشت
و افتاد و پایهای را بر و داشته عورت پلیدیش باز شد آن حضرت روی مبارک
از آن لعین گردانیده باز گشت پس از حال جسته مغرور از مبارکتش افتاد
اصحاب آن حضرت فریاد کردند که یا امیر المومنین این پسرین ارطاة است آن
حضرت فرمود که بگذارد او را که لعنت خدای تعالی بر آن برک درختان بیرون
است پس معاویه غاوی و یزید خنجر خنجرید و گفت باکی نیست این شیوه است که عمرو
عاص بر روی کار آورده و جوانان کوفه فریاد کردند که ای اهل شام قباحیت فرجام
حیا مانع شایمی شود و شرم از خدای و خلق ندارد که تعلیم از عمر و عاص گرفته در
حروب که معارک مرد از مایست عورت خود باز می کنند در اول پسر بر عمر و یزید
در آخر عمرو و بر همان شیم و زید و از آن معرکه خوف و ترس بسیار بر اهل شام
راه یافت و عثمان را مولی بود و احمد نام بیرون آمده طلب مبارزت کرد و گمان که
مولی امیر المومنین بود و در مقابل او بیرون رفته مقاتله کرد بدست احمد که کشته شد
آن حضرت فرمود که خدای تعالی مرا بکشتا و اگر من ترا نکشم بعد از و برو و حمله برده
یکضربت بر سر او رسانید از او کرد آن حضرت نزدیک او شده حمله او را گرفته

زور بارونی صفدری او را از خانه زمین در بر بوده چنان بر زمینش زد که خور و دو
بعد از آن اهل شام هجوم و غلوه کردند و آن حضرت در میان آن نابکاران میکشت
تا از اصحاب خود دور افتاد و امام حسن فرمود که یا امیر المومنین سعی کن که با صاحب
خود برسی و بدان طرف میل نموی فرمود که ای پسر من امروز پدر ترا کار
افتاده و بجان کوشش نمایم و باکی ندارم که او بر موی واقع شود یا موت بر واقع
کرد و معاویه غاوی را غلامی بود و حرث نام بغایت سوار پهلوان بود و معاویه
او را تحذیر میکرد و می ترسانید از آنکه در مقابل امیر المومنین بیرون رود و تعرض
نماید و آن حضرت بطریق بیرون فرمود که حرث او را شناخت عمرو و حاکم گفت
بحرث که این سوار که میدان است حاضر باش که ترا شربت فوت بخشاند و عمرو
میدانست که او امیر المومنین است و تصریح نکرد که کیت حرث مغرور گشته
بان حضرت حمله کرد آن حضرت چنان ضربتی زد بر سر او که نیمه سر او با نصف سینه
پراشید و بر خاک هلاک افتاد معاویه لعین ازین بغایت غمگین شد و گفت بجز
که تو او را مغرور ساختی و بکشتن دادی و نمکفی که او گیت و عباس بن ریحون
حارث ناشی از شک آن حضرت بیرون رفت و از شک معاویه سواری در مقابل او
آمد و با هم کردیدند عباس چنان زد که او را دو نیم ساخت نعره بکشد از لشکر امیر المومنین
بر آمد و عباس بر آب او سوار شده مبارز طلب کرد معاویه گفت هر که مبارزت
او بیرون رود او را این مقدار میدهم دو مرد از تخم من بر خواستند که ما بیرون
مقاتله و معاویه گفت که هر کدام از شما که سبقت کند در قتل او این مال از آن او
باشد و آن دیگر را مثل این بدهم پس بیرون رفتند و بانگ بر عباس زدند
و او را مبارزت طلبیدند عباس گفت شما توقف کنید تا من بروم و از صاحب خود دستور
بطلبم و بسوی شما باز گردم آمد نزد امیر المومنین از برای رخصت آن حضرت فرمود
جامه کلاه و مرکب خود را بمن بده تا من کار اینها را با من جامه و کلاه او را پوشیده
بر مرکب او سوار شد و در مقابل آنها در آمده گفتند از صاحب رخصت طلبیدی و از کذب
بیرون آمدی خوانند که اذن للذین تقاتلون با تم غلوا و ان الله علی نصرهم لقد بر یعنی
و ستوری داده شد کار زار کردن مرآت آن را که کافران با ایشان مقاتله میکنند تا
قتال کنند بسبب آنکه ستم رسیده اند و جغای دشمنان بسیار گشیده اند و بدستی که
خدای تعالی بر اری داد و آن ایشان هر آینه تواناست بیکم از ایشان پیش آمد آن حضرت
چنان بر تنی گاه او زد که او را دو نیم ساخت و گمان برد که خطا شده است و خواست که
حرکت کند آب که بجزکت در آمد و راه او از دو جانب آب در افتاد و آب او

بشکیر امیرالمومنین آمد و آن دیگر را نیز بمصاحبت رسانید بعد از آن ساعتی در مسجد
 گردیده بر جمع فرمود بایشکیر که خود معاویه غاویه داشت که او امیرالمومنین بود گفت
 زشت کرد تا خداوند تعالی لجاج را که او شسته بود او را بر پای کردم سوزی آنکه
 من مخدول شوم دیگر چیزی نمی بینم عمر وعاص گفت آن دو مرد مخدول اند نه تو معاویه
 گفت دم من ای مرد که این زمان زمان توبت عمر و عاص گفت اگر زمان من نیست
 پس خدای تعالی بران دو مرد رحمت کند و کمان می برم که رحمت بخوابد که در از قلع
 عظمی و حوادث کبری آن لیل الهی بود که شش سواران معرکه دین و مادیان عرصه
 داشت صفین را از خون یلان و پهلوانان بی دین زکین ساخته بودند و بسان جان
 ستان دمار از روزگار آن اشتر را بر آورده و از غریب آن شک که امیرالمومنین
 مین با وجود او را دمر کرده مستمره او را بکار بر آورده و از فقر اشتر بیکدزد
 نغره یکبیکوش اهل معرکه میرسانید آن شب شمرده اند با نقد و بیت و تکیه
 انحضرة شینند که با نقد و بیت و کس را بدست خود در آن دشت گشته
 انداخته و از علامات کشکان آن حضرة در آن شب در روز معلوم بود چه
 ضربات عمده بر یک و تیره بود اگر بر طول زده بود و قد در دست کرده و اگر عرض
 زده بود و دینم راست شده و گویند از بسیاری خون که در آن شب بر ذراع
 آن حضرت فرو میریخت بواسطه ثقل یقه زره خود را کشوده این ظلمه بر آن
 آورده که از کثرت احوال قال انش و اشتعال ماران حرب سینه افلام
 و سینه احوال از شرح آن حال غبار است و در تحقیق حقیقت آن حسیاج نیست هیچ
 استدلال و ما ذابعد الحق الا الضلال و چون طار ظلمت شب با ل خود را فرو
 گذاشت و مرغ روز سر از افق مشرق بر داشت بجدعه در آورده و سی و شش
 هزار کس از طرفین گشته شده بودند مصنف کتاب فتوح این چنین نقل کرده
 و العمدة علیه و این وقایع مذکوره باصعوبت احوال و شدت احوال شنب
 بر بقایای وقایع صفین مثل قطره است از سحاب و مره است از سحاب مولف
 رحمة الله میفرماید که در ضمیمه این شب اصحاب امیرالمومنین علیه السلام خشیاط
 کردند و دیدند امارات فتنه و نصر و علامات غلبه و ظفر از قبل مالک اشتر شده
 رصوان الله و جامعیتی که با وی بوده اند و چون امیرالمومنین علیه السلام اشتر
 مالک اشتر را بر ظفر ملاحظه فرمود دیگر از لشکر بدو فرستاد و عمر و عاص بی اخلاص
 گفت معاویه غاویه مراد برین وقت اندیشه بنحاطر آمده که امید آن دارم
 که موجب تفرقه آن جماعت شود و ما ازین مشقت خلاص شویم معاویه یک گفت

آن حجت گفت باید تا مصحفها را بردارم از کتاب الهی دعوت کنم معاویت
 این اندیشه تو صواب است مصحفها را بردارم از کتاب الهی دعوت کنم معاویت
 قرآن که این مشاهد کردند دست از قتال باز داشتند هر چند امیرالمومنین علیه السلام
 فرمود که این از حمله و مکر عمر و عاص بی اخلاص است و فرار و گریز از حرب است و نشان
 از رجال قرآن نیستند که ما را با آن بخوانند قبول نکردند گفتد بفرست و مالک اشتر
 باز کرد آن از قتال و الا ما بوجوب می کنیم و می تسلیم می کنیم ترا بسوی ایشان آن
 بدیشان برین مصرع شند تا آن حضرت فرستاد که اشتر را باز کرد و انداخت گفت که
 ایشان متع است اما محل این نیست چه من اشرف بر فتح پیدا کرده ام صورت حال
 و اختلاف قوم را گفتد با چار بازگشت و زبان طاعت و لب و طعن بران قواشما
 بی حقیقت دراز کرد و ایشان نیز در دشت کفن با وی آغاز کردند و بر روی دواب
 یکدیگر میزدند و هر چند منع کردند ایشان در غی ضلالت مانده و در تبه یعنی حیران
 شده و بواسطه گرفت طبع آن دونان آنرا از ایشان قبول نکردند تا اشتعال
 حرب فرو نشست آنگاه آن حضرت پرسید که شما از رفع مصاحف چه خبر را
 کردید گفتد خواندن شما را با آنچه در و هست و حکم بمضون آن کردن با آنکه
 ما حکمی را نصب کنیم و شما نیز حکمی تعیین کنید تا آن هر دو نظر کنند برین امر و آنچه
 توافق است در مرکز خود قرار دهند امیرالمومنین علیه السلام بعد از آن دانست
 ایشان را با آنچه در طی احوال و افعال ایشان بود از مکر و فریب و حیل و خداع
 از خباثت طبع و نایاکی اصل از آن حضرت قبول نکردند و اجابت نمودند
 و لازم ساختند که سوزی این و مکر دیگر است این قضیه را چون چاره نبود امیرالمومنین
 معاویه لعین عمر و عاص را نصب کرد و امیرالمومنین علیه السلام عهد الله بن
 راتعین فرمود قوم موافقت کردند گفتد هیچ فرق نیست میان تو و او فرمود که
 پس ابو الاسود را قبول کنید اما کردند و ابو موسی اشعر را اختیار کردند آن حضرت
 فرمود که چون ایامیکند پس باید که آنچه گفتیم و گفتد و اختیار کردن ابو موسی از
 فریب عمر و بود که بوی ساخته بودند که آن حضرت را عزل کند و معاویه را نصب
 نمایند این احوال در کتب سیر و تواریخ مشهور است و این کتاب بکتاب تفصیل آن
 ندارد و غرض و وصف موافقت امیرالمومنین بود و بخت و شجاعت آن حضرت و
 جفا بی که از دونان کشیده و تعداد مناقب و ذکر مدایح اوصی الله علیه و آله و سلم
 و ملخص آن مذکور میسر کرد که معاویه غاویه وقتی که عزم خرم کرد بر قتال امیرالمومنین
 علیه السلام آن حال بجه کیفیت بود آورده اند که نجاشان و اهل انجاش

خود مشوره کرد در وقت آن حضرت ایشان گفتند که این امر عظیم و کار حسنی
و مصلحت عمر و عاص صورت نه بند که او کانه عصاره در حلقه و مکر و دلباهی اهل
شام با اوست و او فریب دهنده است نه فریب خورنده معاویه گفت رست
گفتند و لیکن او از دوستان و یاران علی است می ترسم که ازین استماع نماید
خواص آن بی اخلاص گفتند او را بمال و مصر فریب ده آنرا ملحق نموده نامه نوشت
عمر و عاص که این نامه است از معاویه بن ابی سفیان که او خلیفه عثمان بن عفان
بود که او امام مسلمانان و خلیفه رسول الله و ختن صاحب جیش آن حضرت بوده
بواسطه عدم ماص و کثرت خازل که خانه او را محاصره کرده بودند به تشنگی و ظلم در
محارب مقتول شد با سیاق فسق و سوسو عمر و عاص صاحب رسول الله و ثقه و امیر
شکرا و بذات السلاسل صاحب رای و تدبیر رای اما بعد غمی نخواهد بود بر تو که
دلباهی مؤمنان از قتل عثمان سوزان و بریان است و مایه او بواسطه حسد و بغی
و استماع او از نصرت و معاونت فرو گذاشت کرد تا در محارب شسته شد و جیش
و چه مصیبتی که عام است بر مردمان و بر سر ایشان فرض عین است بلکه عین فرض که طلب
خون او از قتل او کنند اکنون من ترا دعوت میکنم بخط اخیل و نصیب او فرار جیش
تعال کسی که قتل او را جای داد و رضای این امر نمود و خدای تعالی جای دما و دامن مقتول
مظلوم را در جنت المادوی و السلام بعد از آن عمر و عاص نامه نوشت معاویه غایب
در جواب آن که این نامه است از عمر و بن عاص صاحب رسول الله سوسو معاویه غایب
بن ابی سفیان اما بعد نامه تو بمن رسید خواندم و مضمون آنرا دوستم اما آنچه مرا آید
کرده بآن از کندن رتبه اسلام از گردن من و کشتن در بادیه صلاوات تو و دعا
کردن من ترا باطل و بیغ استقام کشیدن از پیام در روی علی بن ابی طالب علیه السلام
این امر عظیم است چه او برادر با جان برابر و وصی و وارث و قاضی دین و خیر و عدل
انداست علی الله علیه و آله و سلم و زوج دختر نیک اختر اوست که سنده فساد عالم است
و پدر و وسطی است که بهترین جوانان اهل خانه اند اما آنچه تو گفتی که تو خلیفه عثمان
راست گفتی و لیکن امروز چون روز معلوم است عزالت تو از خلافت چه بدیگری است
کرده اند و خلافت تو زایل شده و اما آنچه تعظیم کرده مرا با آن و نسبت داده بمن از محبت
رسول الله و صاحب جیش او گفته مرا فریب نمی توان داد به ترکیه و من از ملت مسلم
نمیکم بسبب این فریب بغیر آن و اما آنچه نسبت کرده با ابی الحسن علیه السلام که را در
رسول انداست و وصی او یعنی جسد و صحابه را فسقه گفته و زعم تو آنست که
ایشان باعث بوده اند بر قتل او این کذب محض است و غوایت ظاهر و حیالت ای

معاویه

معاویه آیا تو میدانی که ابی الحسن بن فرمود نفس خود را برای رسول که شب غار بزرگش
او خبیده و او سابق بود بر همه کس در اسلام و محبت رسول الله در باره او فرمود
هو منی و انما منه و هو بمنزله من من موسی الا انه لا یبغی بعدی و دیگر در روز
غدر فرمود که من گفتم مولاة فعلی مولاة الله و ال من و الاء و عاده من عاده
و انصر من نصرهم و اخذل من خذلهم و دیگر در خیر رایت داد بر وجهی که مذکور
شده و در روز طبر گفت که با رخا یا احب خلق را بمن رسان خایچه گفته شده
و در روز طبر فرمود که علی امام البرره و قاتل الکفره و الفجره منصور من نصره
و مخذول من خذله و دیگر فرمود در آن روز که علی و لیکم بعدی و علی جمیع المسلمین
و دیگر فرمود که انی خلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و دیگر فرمود در آن روز
که انما ینبذ العلم و علی باها و ای معاویه تو میدانی که حق جل و علا آیات متکلمت
در شان او نازل کرد اندیده که چکس با وی مشارکت ندارد در آن آیات مثل
یوفون بالذکر و انما ولیکم الله و رسول و دیگر افمن کان علی بنیة من ربّه و یتلوه
شاهد منه و دیگر رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و دیگر قل لا یستلکم علیه اجر الا
المودة فی القربا و دیگر رسول الله فرمود که اما ترخصی ان یكون مسلک سبلی
حرکت حربی و تكون اتخی و ولی فی الدنیا و الاخرة یا ابی الحسن من احک فحقی
و من ابغضک فقد ابغضنی و من احک ادخله الله الجنة و من ابغضک ادخله الله
النار و جواب نامه تو ای معاویه اینست و نیست کسی که او را عقل و دین باشد
مخرفات تو فریب خورد و استلام چون نامه او معاویه رسید نامه نوشت
و در درج کرد و عرض احوال و ولایات و در آخر نامه این آیات نوشت
جملت لم تعلم محاکم عندنا فارسلت شما من خطای لا قدری فشق ما لای عند
لک ایوم انفا من الغزو الا کرام و اجماع و النصر فاكتب عهدا ترضیه موکدا
و اشعه بالبدل منی و بالبر یعنی جاهلی تو و نیدانی محل قدر خود را نزد ما که بستاند
خبر را از خطاب و در نامه درج کرده که انداخته پس واثق شود و اعتماد نماید
با آنچه نزد من است از برای تو درین روز از عزت و اکرام و جاه و نصرت پس تو
عهد نامه بنویس که بستاند از آنکه موکدا ساخته ام که مشغوف و مرغوب است از
بدل و احسانی که از جانب خود در آنجا درج نموده ام و جواب آن نوشت
که ابی القلب منی ان اخادع بالکفر فقتل ابن عفان اجزالی الکفر یعنی ل
من از تو قبول نمیکند که فریب خورم با این مکر بواسطه قتل ابن عفان سرشته من
منجر شود بکفر و دیگر شعری چند نوشت و از و مملکت مصر را طلب کرد و معاویه

نوشت که قبول است و بوی فرستاد بعد از آن عمرو درین فکر و اندیشه فرو رفت و ندانست که چه
می باید کرد و خواب از او گریزان شد و خورد از او و ریده گشت و خود را در ورطه افتاد
و پیم داشت تا آخر دنیا را بر آخرت اختیار کرد و چون او را این شوق غالب گشت گفت
با وجود این با غلام خود و در آن نام مشورت نمایم که غلام عاقل و زیرک است و بوی
درین امر مشورت کرد و در آن گفت که با علی است آخره باقی و دنیا باقی با او
نیت و آخره باقی می ماند نیت و با معاویه است دنیا باقی و آخره با او باقی
نیت و دنیا با بخت و فتنه و نخواهد کرد تو هر کدام ازین دو که خواهی اختیار کن
عمرو تبسمی کرده بنی چند خواند مضمون آنکه رای و روان صواب است و نیت
او صحیح است از آنچه گفت درین باب اما من دانسته هدایت را بصلالت بدل
کرده ام از جهه عیش و شرف دنیا که در دنیا بختی معیشت کردن مطبوع طبع نمی باشد
بعد از آن باریست بجانب معاویه پسرش عبدالله و روان او منع کردند منع نشد
چون به راه شام و عراق رسیدند و روان گفت که طریق عراق آخرت و
طریق شام طریق دنیا هر کدام که میخواهی اختیار کن گفت طریق شام اختیار کردم موافق
کتاب رحمة الله میفرماید که سخنان و روان و عبدالله باز نداشت عمرو را از طریق
شیطان کشید او را بعد از آن و آخرت را دنیا فروخت و خسرت و هدایت
برای خود انداخت و از جمله آثار مذمومه و افعال میثومه و آن بود که امر بزرگوار
نمود تا خارج برای امیرالمومنین علیه السلام خروج کردند و از طریق مستقیم گردیدند و لازم
ساختند بر آن حضرت رضا بخت و این نبود مگر با مشیطان جیم و بعمل آوردند
ارای مدخله و سلوک نمودند در ضلالت باطله و مذکور میکرد و خبری از احوال خارج
و استیصال ایشان و آنچه جاری گشته برایشان بسبب خرای کفر ایشان که از
بقایای حرب صفین بودند از آنجمله درین حرب کشته شده ابوالبقیصان عمار بن یاسر
رضی الله عنه و روایات صحیح و درست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که عمار
بن یاسر پوست میان هر دو چشم من است فیه باغنه او را بقتل آورد و در صحیح مسلم از
ام سلمه روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عمار را اگر بکشند مرا
کروه باغنه ابن اشیر رحمة الله آرد که عمار با سر بیرون رفت بر جاعت مردم گفت
یا خدا ما تو میدانی که اگر من میدانستم که رضای تو در آنست که من خود را درین دریا
افکنم می افکنم و اگر رضای تو در آنست که شمشیر خود را بشکستم و قوت کنم
تا از پشت من بیرون رود میگردم و نمیدانم امروز عملی را که نزد تو بکنم و بگویم که تو می
تو میگردم و دانند که اگر من قومی میدیدم که با اتفاق ایشان میزدیم شما را آن نوع زودی

که شک اهل باطل را بیل میشد میزدیم و اندک اگر بزنند ما را تا برسیم بجایزه عالم هر آنکه
میدانم که ما بر حقم و ایشان بر باطل بعد از آن گفت کسی که طلب رضای خدا می باشد
میکند رجوع کند بآل و ولد خویش پس جماعتی آمدند عمار گفت این قوم قصد دارند
با من طلب خون عثمان میکنند و اندک که مرا دانه طلب خون او نیست و لیکن ذوق
دنیا و شوق ملول اهل و حط آن در انجام ایشان نزاران مداشت و میدانستم که
هرگاه ملازم حق شوند و ملاحظه آن نمایند آن حایل خواهد شد میان ایشان و آنچه
از روی ایشانست از حکومت و استیلا و ایشان را سابقه نیت که بواسطه آن دم
اطاعت ایشان کنند و حکم ایشان را گردن نهند پس زب میبندند اتباع خود را
با من میکنند که امام نظم گشته شده تا باشد بوسیله این سلاطین شوند و باز روی
خود بر سهند و اگر این شبهه پیشه نکنند و کس از مردم تابع ایشان نمیشود با خدایا
اگر نصرت میدی ما را بپاک مثل ما را نصرت داده و اگر امر از برای ایشانست پس
میاسپار از برای آن جماعت عذاب الیم را بعوض آن ماق و حدی که در میان
بندگان تو احداث نموده اند بعد از آن عمار با جماعتی دوستان روان شدند و گفتند
هیچ وادی از ادویه صفین الا که مانع شدند از اصحاب سید المرسلین که انجام بودند
تا آمدند نزد ما ششم بن عبه بن ابی وقاص و او صاحب رایت امیرالمومنین بود علیه السلام
گفت یا ششم هیچ خوف و ترسی هست چیزی نیست در کسی که از جنگ ترسد سوار
شود و سوار شد و میگفت که خایف محل گریز میخواهد و علاج حیات می نماید عمار گفت
که بروای ما ششم که هست در سخت طلال سیرفت و موت در تحت اطراف اسل
و نیزه و بد آنکه در نای اسبان کشته شده اند و حورالعین خود را آبر بسته کرده اند و
القی الحاجه محمد و ضرب امر و زود ملاقات دوستان با محمد و اتباع او این
سیکفت و می آمد تا نزدیک بعمر و حاضر شد گفت ای عمرو دین را بصرف و ختی و بدت
خود خود را سوختی تا لک گفت نه و لیکن طلب خون عثمان میکنم عمار گفت من
کواخی میدهم بر علم خود که در باره تو دارم که تو طلب نمیکنی ازین فعلی که میکنی چیزی
از برای خدای تعالی و اگر تو امروز کشته شوی فردا خواهم مرد و ازین جان
تخواهی برد پس نظر کن که مرد مرا اجر میدهند بقدر نیات ایشان نیت تو چه خواهد
بود از برای اجر خود او تو صاحب این رایت بودی سه نوبت با رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم این نوبت چهارم است باین رسوای این نه شکوکاری و پرتیزکاری
بعد از آن تقیال اشتغال نمود و باز گشت تا شهید شد رحمة الله علیه چنه بن عمر
بن عرفی گوید که گفتم حدیث بن میان را که برای ما حدیثی بگوید که از قنما می رسم گفت

بر شاست که لازم شود که وی را که در این سببه باشد زیر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که بغیر باغیه او را قتل آرند از راه راست برگشته باشند پس کسی که او را در
میان باشد آن حق خواهد بود و دیگر فرمود که اگر روزی او شیر یا شتر رقیق عروج
جبهه گوید که من در روز قتل او حاضر بودم عمار گفت بروید و از رزق مرا بیارید و بفرستید
و قدحی از آن شیر آوردند و خورد و بعد که رفته حربه کرد تا کشته شد و ابوالعادیبه
مزن نیزه رسانید بوی او را انداخت از مرکب و در آن روز عمار نود و چهار ساله
بود چون بر زمین افتاد مردی آمد که سر او را از تن جدا کند ابوالعادیبه لعین فرام
اوشد که من او را انداخته ام من جدا میکنم و میان ایشان خصوصت شد عمر عاص
برین اطلاع یافته گفت برای رفتن بدو رخ سوزان این مقدار خصوصت در کار است
معاویه این را شنید گفت ای عمرو من ندیده ام مثل آنکه تو میکنی و میکویی مردم جان
خود را در پیش می بازند و تو بایشان میکویی که خصوصت شما برای دوزخست عمرو
گفت والله که چنین است و تو هم میدانی من دوست میداشتم که می مردم پیش ازین
حال به بیت سال و در مناقب خود می آورده که حدیث بن ثابت انصاری در جعل
حاضر شد و شمشیر کشید و در صفین نیز بود و همچنین و سکفت که من در عقب امام نماز نمودم
که در آن نماز کشته شود و به پیغم که امام طایفه او را می کشند که من کشیدم از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که کرده باغیه او را قتل آرند چون عمار شهید شد حدیث که گفت
که مراست نماز در خلف امام بعد از آن قتال کرده تا کشته شد و در مناقب آن علقمه
و اسود روایت میکنند که ما رفتیم نزد ابویوب انصاری و گفتیم یا ابویوب سحر سحر
و تعالی ترا گرامی فرمود به پیغمبر خود که الهام کرد بر احدی که بر در خانه تو بر آید و آید
و آن حضرت همان تو بودی این فضیلتی حق تعالی تو را زانی داشت که بخون ما را از پیرو
رفتن تو با علی بن ابی طالب گفت سوگند یاد میکنم برای شما که رسول الله درین خانه
بود که اکنون شما هستید و بنود در خانه غیر آن حضرت و امیر المومنین علی که بر راست
اوشسته بود و من که بر جانب چپ او بودم و آنس که در پیش می استاده بود ناگاه
در حرکت کرد فرمود با من که به بین چه کس است انش پرون رفت اندک عمار است
فرمود که در بکشا که طیب و مطیب است او در کشته و عمار با نذر و ناله و رسول الله
سلام کرد آن حضرت او را مرجا گفته فرمود که زود باشد بعد از من که در میان
است من اختلاف افتد و شمشیر در میان ایشان در آید و بعضی بعضی را بکشند
و میان ایشان نزاری شود پس هرگاه این چنین نبی بر است که دست ازین
اصلاح که بر زمین منست نداری که او علی بن ابی طالب است علیه السلام و اگر سلوک

نمایند همه مردم بودی و علی علیه السلام ساوگ نماید نوادی تنها و تو مردم را بگذارد
و بی او برو که او ترا باز نخواهد داشت از بدایت و دلالت نخواهد کرد ترا بفضلا
ای عمار طاعت علی طاعت منست و طاعت من طاعت حق تعالی است و دست
کنند که ویس قرنی رحمة الله علیه با امیر المومنین بصفتن آمد انجا شهید شد و فضل
و شرف او مشهور است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که من پس
رحمن از جانب من می شنوم و روایت است که ویس قرنی چون دید که امیر المومنین
را و قتی که قصد حربه معاویه داشت پرسید که این چه شکر است تعریف کرد و
گفت پس جاهد حاضر شد جایز نیست از آن تخلف کردن بایشان رفت
قتال کرده تا کشته شد مروست که عبد الله بن عمرو بن عاص در عهد رسول الله
بیانیت عابد و زاهد بود تا فاتی که اشتغال از زن نموده بود و بصیام و بقیام
مشغول شده تا که روزی عمر و از زن پسر پرسید که حال تو با او جانت
گفت عبد الله مرد تنگ است و لیکن ترک دنیا کرده و عمر و این سخن را به پیغمبر عرض
کرد آن حضرت او را طلب فرموده گفت ای عبد الله آیا روزه میداری در روز
گفت بلی گفت شب بر پیغمبری برای نماز گفت بلی آن حضرت فرمود که من روزه می
دارم و افطار میکنم و شب بر می خیزم و خواب هم میکنم و با زمان نیز صحبت میدارم
ای عبد الله پروردگار تو حق است و چشم ترا بر تو حق است و عرس ترا بر تو
حق است و زن ترا بر تو حق پس حق صاحب حق را باید داد و عبد الله در جنگ صفین
با پدر حاضر شد او را امر قتال نموده از آن امتناع نموده و گفت من چگونه قتال کنم
و حال آنکه از عهد رسول الله چیزی چندست که تو میدانی عمر و گفت که سوگند می
دم بتو که اما آخر عهد رسول الله نبود که گفت بتو که اطاعت کن عمر و را گفت بلی
گفت پس امر میکنم ترا قتال پس او ازین شبهه باطله راه رفته شروع بقتال
نمود و روایت است که بعد از آن بدو شمشیر جنگ میکرد و وصف حال خود را در بیتی
چند آورده درین باب موقوف کتاب رحمة الله میفرماید که حدیث عبد الله بن
عمرو آورده ام تا واضح گردد بر تو غلط انجاعت در تاویل آهوا باطله و دخول
ایشان در کفر و فسق بکلمات واهی این عبد الله از زمانه بود و آن حضرت
او را امر کرد بطاعت پدر همچنانکه وارد شده و او خود روایت کرده از
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کرده باغیه عمار را قتال آرند و احاس
نکرده که طاعت پدر مشیع است گاهی که بخیر و طاعت فرماید نه طاعت از برای مخلوق
در حصیان خالق و او هم خود روایت میکند که اول کلام ابوبکر وقتی که مرکب فطانت

شد این آیت بود که وان جا بدان علی تشکر فی الیس لک به علم فلا تطعمها پس در حق اطاعت بدینا بد کرد و همچنین روایت کند احمد در سند از عبادت بن صحت که من شنیدم از پیغمبر که میفرمود که زود باشد که با جماعتی بعد از من و الی امور شما شوند که شناسای دهنده شما را چیزی که منکر باشد و منکر باشد خبر را که شناسید و دانست پس طاعت نیست مرا کس را که عصیان حق تعالی کند پس عصیان موزید و با خدای تعالی راست باشد و این چنین است حال هر کسی که با امیر المومنین عبادت موزید بعضی بدین او را می شناختند و فضل و شرف و سابقه و علاقه او با رسول الله می دانستند لیکن دنیا را نشان غلبه کرده دنیا را بر آخرت اختیار کردند و نصیب اجل را بجا بل فروختند و ببال و نکال ابدی برای خود انداختند و در سلک من الاخرین اعمالا الذین ضلوا سیمیم فی حیوة الدنیا در آمدند معاویه غاوید و عمرو بن عاص بی اخلاص و شال ایشان و بعضی در تاویل خطا کردند مثل عبد الله بن عمرو و غواریج و بعضی از قتال تقاعد نموده در آن حروب تنگ داشتند بعد از آن در وقت وفات ندانست و حسرت میخوردند از تقاعد و توقف و آن ندانست فایده ندارد و در موقف مثل عبد الله بن عمرو و غیره و بعضی دیگر امارات حق بر ایشان ظاهر شد و رحمت الهی ایشان را در وقت مثل حذیفه بن ثابت که تنگ از بنام کشید و قتال کرد تا بقتل آمد و حای معذرت داشت کسی که تخلف کرده از آن حضرة و بخوبی تخلف نمیکند مگر ایلی باشد که بواسطه کم خردی تعقل نتواند که در میان حق و باطل و تمیز نتواند نمود میان هدایت و ضلالت چه در حال امیر المومنین علیه السلام در هر مری از امور که باشد دلیل ظاهر است بر این با هر بر حقیقت و ثبات و صحت آن امر واجب است عمل بان از جهت آنکه حق با او و او با حق است چنانچه مکر را معلوم شده بهیدی الله لموره من یشا و آورده اند که این آیات نوشته بود در باب شهادت صفین که رضیت بان القی القیامة خالصا و ما نفوس جارتک جسونها با حسن ان کان جنک بدخلی حیمایان ان الفوز عندی حیممایان و کیف یخاف النار من باب موافقتا بانک مولاه و انت سیممایان یعنی فی اداوم بانکه بر رسم در قیامت بشروع کنندگان و بانفسهای که اجسام الواث ایشان بحسام بنو محارب گردند ای ابا حسن اگر دوستی تو در اندیشه منست بحیم پس بدستی که فوز و فلاح نزد من در نفیم آن حیم است و چگونه برسد از آتش و دوزخ کسی که میتونه کند بانکه یقین او درست باشد آنکه تو مولی و خداوند او بی و تو قسیم نفیم حیم می از تقایای حرب صفین **نبردانت** چون امر غواریج انتشار یافت و قیام ایشان با قدم اقدام مخالفت ملت اسلام اعلام پذیرفت و بموجب فرموده آن حضرة آن طاعین از دین جسته

بتر از کمان بر نشاند و بعد از آن امیر المومنین علیه السلام از جهة استیصال ایشان حسام اشقام از بنام کشیده و از برای قوت اسلام گشش کرد و شخص آن بر وجهی که است که این طلحه رحمة الله را در آورده که چون امیر المومنین علیه السلام مراجعت فرمود از آن بکوفه بعد از اقامت حکمین و در آنجا اقامت نمود شطر انقضای مدتی بود که میان آن حضرت و معاویه غاوید مقرر بود تا بعد از آن رجوع کند بمقاتله و محارب درین اوقات چهار نفر کس از اصحاب آن حضرت از زمانه و عباد و قوا از کوفه بهین رفتند و اظهار مخالفت کردند و گفتند حکم خدای تعالی است و هیچ نیست بلکه اگر عصیان خدای تعالی کند و بدو دفعه هر بار چهار نفر بر ایشان میگویند تا دوا نزار شد ندانگاه فرستند و بخور و افرو دادند و عبد الله بن کوا را امیر خود ساختند بعد از آن امیر المومنین علیه السلام عبد الله بن عباس را طلب فرموده و فرستاد و بجانب ایشان که ایشان را نصیحت کند بجای نرسید و گفتند آن حضرت خود ساند تا با کلام او را بشنوم و شنید که دارم شاید که او را بیل کند پس این عباس باز نشسته آن حضرت را اخبار فرمود از آن احوال آن حضرت سوار شده با شتر رفت بجانب ایشان و ابن کوا نیز با جماعتی سوار شده آمد تا نزدیک آن حضرت امیر المومنین فرمود که ای ابن کوا سخن بسیار است یکی را از اصحاب خود بپوشان بفرست که تا با وی بگویم سرچا باشد این کوا گفت ایام را از شمشیر و دمان می دهمی فرمود که بلی پس این کوا با ده کس خدمت آن حضرت رفت امیر المومنین احوال حرب معاویه و مصحفها را که بر سر نیزه کرده بودند و قضیه حکین تمام را آورد گفت من نکفتم که اهل شام خلاف آشام شما را فریب میدهند چه در تنگنای حرب واقع بودند و من نکفتم که بگذارید مرا که من جواب ایشان بگویم از آن اباکر و دوازده برای حکم بودن این عم خود را نصب کردم و نکفتم که او فریب نمیخورد از آن اباکر و دوازده رسول ننمودید که لابد است تا از ابو موسی اشعری و گفتند که ما را خدا دینم تا آنکه او حکم باشد و من اجابت کردم در حالتی که مکر و دوزم کرد من در آن وقت اعوان و انصار غیر شامی یا فتم اجابت نمیکردم آنرا و شرط کردم بر حکمین در حضور شما که ایشان حکم کنند با انزال الله از فاتحه تا خاتمه و بست جامعه و ایشان کردند آنچه من نکفتم پس سرمانی نیست بر ایشان بر من خواه آن باشد یا نباشد این کوا گفت راست فرمودی و شما را و لیکن حار جوع کرد و بجا ربه قوم فرمود که و غده بود میان ما و ایشان ما منقضی شود این کوا گفت تو برین هستی فرمود که کنایش غیر این ندارد پس این کوا با آن ده کس از دین خوار ج

رجوع نمودند و با اصحاب امیرالمومنین پیوسته و باقی از انجاریه می گفتند حکمی نیست
 مگر خدای را و عبد الله بن وهب را پس در قوص بن زبیر بجای را که معروف بنی
 الشدید است امیر خود ساخت و بنهروان رفته عرض لشکر دادند و امیرالمومنین
 علیه السلام از عقب ایشان فرموده تا بدو فرسخی ایشان نزول فرمود و مکاتبت
 و مراسلات ارسال کرد و اندک منتفع نشدند و از آن باز نگشتند این عباس را سوار
 کرده فرستاد که از ایشان پرسد که انکار و کشتن شما در باره من چیست و فرمود
 من روی تو ام تو از ایشان مترس چون این عباس آمد گفت انکار شما در باره
 امیرالمومنین علیه السلام بچه چیز است گفتند در بسیار چیز اگر خود حاضر می بود ما او
 را تکفیر میکردیم با شما نعوذ بالله من ذلک امیرالمومنین علیه السلام در و را دان
 عباس اینها می شنید این کو گفت یا امیرالمومنین تو خود شنیدی کلام ایشان را
 و تو احق بجهاد ایشان اقدام فرمای آن حضرت فرمود که ای مردمان منم علی بن
 ابی طالب بمن حکم کنید که بر من چه انکار دارد یک گفت انکار ما بر تو و الا است
 که با تو مقاتله اهل بصره کردیم چون خدای تعالی ترا ظفر داد مباح ساختی بر ما غنائم
 که در میان لشکر ایشان بود و منع فرمودی ما را از زمان و صبیان که به سیری بگرییم
 چونست که غنائم ایشان بر ما حلال بود و زمان و صبیان حرام فرمود که ای عت
 اهل بصره که ابتدا نمودند قتال ما چون ظفر یافتی قیمت کردی و سلب و غنیمت آن
 جماعت که با شما مقاتله کرده بودند و من منع کردم شما را از سبی زمان و صبیان زیرا
 که زمان خود با شما مقاتله نکرده بودند و صبیان خود بر فطرت اسلام اند و نقص
 عذر کرده بودند و کفای ندارند و حال آنکه من دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم که بر مشرکان منت نهاد و زمان و صبیان ایشان را گذاشت پس تعجب نباید
 کرد اگر من منت بنهم بر جماعتی که دعوی اسلام کنند و زمان و طفلان ایشان را سبی
 نکنیم گفتند که اگر این است که تو در روز صفین نام خود را از امیرالمومنین مخفی کردی پس
 برگاه که امیر با تاشی پس اطاعت تو نخواهیم کرد و نیتی امیری از برای ما فرمود که
 ای جماعت من اقتدا بر رسول الله کردم در وقتی که به سبیل بن عمر و صالحه میفرمود
 خنجره سمیت ذکر یافت و دیگر گفتند که انکار ما بر تو است که گفتی هر کس را که نظر
 کند کتاب الهی اگر من افضل باشم از معاویه پس اثبات خلافت از برای من باشد
 پس برگاه که تو در خود شک داری پس شک مادر باب تو باشد و اعظم خواهد بود
 فرمود که من انصاف رعایت کردم اگر میگویم که حکم از برای بکنید و معاویه را بگذرید
 راضی نمی شدند و قبول نمی کردند و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفت مرضاری

نخرازا در آنوقت که آمده بودند که باید تا مباد که کنیم که اجعل لغته الله علیکم راضی نمی
 یعنی بصیغه مفرومی آورد که بکنیم لعنت خدا را بر دروغ گو یان و لیکن انصاف
 و او از نفس خود میگوید که حق تعالی فرموده بصیغه جمع که فجعل لغته الله علی الکاذبین
 یعنی تا بکنیم لعنت بر دروغ زنان پس انصاف رعایت فرمود از نفس خود اما لعنت
 را به جای خود می برد پس من هم چنین کردم اما واقف نبودم از آنچه ابو موسی شری
 کرد و بغیر عمر و عاص یعنی تصدیق آن نمودم دیگر گفت انکار دیگر از ما بر تو
 است که تو حکم میکنی بواسطه حکمی که او در حق تو حکم کند شاید کند فرمود که رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم نه سعد بن معاذ را حکم ساخت در باب بنی قریظ و
 اگر میخواستی نمیکرد من اقتدا با آن حضرت کردم اکنون شما را هیچ دغدغه
 باقیست ساکت شدند بعد از آن جماعتی از ایشان از بهر ناحیه فریاد کردند که التوبه
 التوبه یا امیرالمومنین و هشت هزار کس از ایشان طلب امان کردند و چهار هزار
 کس بر حربه مصر شدند امر فرمود و آن حضرت که اهل توبه از ایشان جدا شوند
 در آنوقت و با اصحاب خود روان شدند تا نزد ایشان رسید عبد الله بن
 و ذی الشدید و حر قوص پیش آمده گفتند که ما این را نمی کنیم مگر از برای رضای حضرت
 عزت و از برای ذخیره آخرت آن حضرت این است را خواند که اهل بنی تمیم مالاً حیرن
 اعمال الذین ضل سعیم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون صنعا یعنی خبر کنیم
 شما را از میان کارترین مردمان از رویی که دارند اما اندک کم شد و ضایع گشت
 شتافتن ایشان بعلهای نیکو شمار زندگانی دینی مثل خوارج که نماز گذارند
 و روزه دارند و قرآن خوانند و در روی امام معصوم مقرر حق الطاعة بشیر کشیدند
 ایشان می ندارند که نیکویی میکنند آن کار را و اعمال ایشان همه حبط و ضایع
 بعد از آن مار قتال روی به شتغال نهاد و شراره اشرا را تا کشید ایشان را از
 ما و به راه نموده فارسی از ایشان شق صفوف کرده در میدان آمد که او را خشن
 طایبی می گفتند و امیرالمومنین را مبارزه طلبید امیرالمومنین مبادرت فرموده یک
 ضربه او را بمقتدر و اصل ساخت بعد از آن ذی الشدید رفته تا خنجره سمیت بر حضرت
 حواله کرد اما آن حضرت سبقت نموده ضربتی بر فرق او زد که خود او با شمشیرش بکشت
 اب او را برداشت بر دماغ او زد که در مغاک را لیه که بر شط نهران بود آنجا افتاد
 و بعد از آن عیش مالک بن و ضاحی پروان آمد و آن حضرت او را نیز بشمشیر گذراند بعد
 از آن عبد الله بن وهب را سبی پیش آمد و بانگ زد که ای پسر ابی طالب و الله کارن
 معرکه جدا شویم تا تو دست بروی ما بنمای یا ما تو دست بروی بنمای پس مبارزه را تمام

نمائی نامن نیز مبارزه خود بتو بنمایم و مردم را بجای خود بگذاران حضرت ازین کلام فرمود
 و گفت احببت خدای تعالی بود که چناندارد و میداند که من حلیف سیف و خنجر را
 من لاف مروی نمیزند لیکن از حیوة تو میداشته است و طمع کاذبی در خود کرده است
 تا او را با خود جنبش کردن آن حضرت یک ضربت او را بپایان نیران رسانید و از هر دو
 لشکر در هم ریختند و کشتش در گرفت باندک زمانی تمام خوارج مقتول شدند لکن
 که قرار بر فرار دادند و نفری از ایشان بجای خراسان فرست بر زمین بستان و بول خراج
 انجاست و دو سیلا و عثمان افتادند و انجاست کذا کشید و دو زمین گریختند و بول
 ایشان را انجا ابا ضیه کونید و دو خارجی دیگر سیلا و جزیره خود را رسانیده بموضع که معرو
 پس و بواجب تابش طلی فرات و دیگر کتل مورن رفت و اصحاب امیر المومنین غنیمت بسیار
 گرفتند و از اصحاب آن حضرت نکست شید شده بودند بعد از آنکه از خوارج سالم ماند
 و این از جمله کرامات آن حضرت بود که فرموده بود که مایکشیتم ایشان را و این
 از مآخوهند گشت و ده کس از ایشان سالم نماندند چون امر قتل تمام یافت
 آن حضرت فرمود که تفحص کنند مخدع را پس جستجوی گردید یافت پس برخاست و نفس نفیس
 فرمود و میان کشتگان که چون پشت برسم افتاده بودند فرمود که تا از یکدیگر دور بگردید
 تا او را یافت گشته بر زمین افتاده بکمر گفت و فرمود که صدق الله و بلغ رسول الله
 گوید که من نظر میکردم بجای او جشی بود که بر یک دست او شل پستان زبان برود و
 بر کرد او مثل مویهای موشش و شتی رسته و این ابو رضا عابد بن نصیب قیسی است که
 روایت کرده از و این قول بود او و در سخن خود و مخصوص امیر المومنین این بود از مقام
 ناکشین و قاسطین و مار قین و شیخ مفید رحمه الله آورده از آیات خوارق عادات
 آن حضرت این بود که معهود نیست هیچ احدی را از مبارزان اقوان و پهلوانان دور
 و هیچ زمان مثل امیر المومنین علیه السلام بوده باشد که با وجود کثرت عمارت حرط
 زمان هرگز از دشمن مغلوب نشد و جراحت و شین نیافت تا این طعم لخته الله در آن
 این حرکت شنیع کرده و با انجس نبرد که در مظفر نشد و بر یک ضربت نزد که ریشه با
 آن حضرت درین امور عجیب و حالات غریبه نفردست دیگری با وی شاکست ندارد این است
 که حق سبحانه و تعالی بوی کرامت فرمود و از دیگران امتیاز داده و باین فرض طاعت او را بر همه
 مشکف ساخته و دشمنان او بقدرنا رنفر انداخته **و ذکر کرامات و آنچه بر زبان آن حضرت**
جاری شده از معجزات این طلحه رحمه الله آورده که اول و اعینت که الهام اگر کث الله
 بالهدایه الیه که کرامت عمارت از حالتی که صادر شود از برای ذی تکلیف که خارق عادت
 باشد که نامور نباشد باظهار آن و باین قید ظاهر میشود فرق میان او و معجزه که بجز مأمور است

باظهار آن چه آن دلیل صدق نبی است در دعوی نبوت پس معجزه مختص بود به نبی و لازم
 او باشد زیرا که لابد است او را از معجزه پیش هیچ نبی نباشد که او را معجزه نبوده و کرامت
 مختص است بوی از جبهه اکرام او لیکن لازم نیست او را زیرا که ولایت بکرام
 یافت میشود پس بسیاری از وی باشند که صادر نشود از و جزئی از خوارق عادت
 چون این مقدمه را دانستی باید دانست که امیر المومنین علیه السلام از اولیای
 الله بود و کرامات بلاغایات از آن حضرت صادر شده که خارق عادت است
 که حق سبحانه و تعالی از برای مکریم او بوی کرامت کرده از آن جمله اخبار است بحال
 خوارج مار قین که حضرت رب العالمین آن حضرة را اطلاع داده بود بر امر ایشان
 که اخبار فرمود بآن کیفیات قبل از وقوع آن واقعات و این از خوارق عادت
 و کرامات آن حضرة بود و این برین وجه بود که چون خوارج اجتماع نمودند و جمع شدند
 برای قتل امیر المومنین علیه السلام سوار شده بقصد قتل ایشان سواری دو سیده
 آمد که یا امیر المومنین ایشان قصد و جای شمار معلوم کرده از هر دو آن عبور کردند
 و روی بانهرام نهادند آن حضرت فرمود که تو دیدی که عبور کردند گفت بلی فرمود
 بان خدای که مبعوث گردانید محمد را صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان از هر دو آن عبور
 نکردند و بقصرت کثری نخواهند رسید که تمام بدست من مقتول شوند الا که از
 ده کس که فرار نمایند و کشته نشوند از اصحاب من مگر کمتر از ده کس و آن کشته شدن
 بر کنار نهروان قتلند که بطریق که سمت ذکر یافت و جاری شد امر بر وجهی که جمیع
 آن حضرت اخبار فرموده بود و ایشان عبور کرده بودند از نهروان و قایم سکوت
 در تارخ فتوح شام که صاحب آن در کرامات آن حضرت نقل کرده اند که این
 شهر آشوب در کتاب خود ایراد نموده که چون امیر المومنین علیه السلام بکوفه فرمود
 هر طرفه رسول آمد و یکی در میان ایشان بملازمت آن حضرت قیام نمود و در قیام
 جنگ همراهی بود و در غنت که خدای کرده زنی را بکاخ خود در آورد یک روزی
 آن حضرة نماز صبح گذارد و یکی را گفت که برو فلان موضع که انجا مسجدی است رضا
 مسجد خانه است که مرد و زنی در انجا آواز بلند کرده اند و با هم نزاع میکنند ایشان را
 به پیش من برسان او رفته روان هر دو را آورد آن حضرة فرمود که امشب بچسب
 نزاع شما دراز کشید همان گفت یا امیر المومنین من این زن را خواسته ام و تزویج
 کرده چون با او خلوة نمودم با هم در نفس خود تفرقی از و که مانع آن شد که من بوی
 زنی کنم و اگر توانایی میداشتم کم در شب او را بیرون میکردم پیش از روزی من
 غضب کرده میان من نزاع شد تا این زمان که امر تو در و یافت آمدیم بحدیست تو

آن حضرت فرمود بخدا عجل که بعضی از سخنان باشند که در حضور ثواب گفت و نخواهند که کسی
حضور برخواست تمام بیرون رفتند و غیر از آن سرود و مکرری انجام داد آن حضرت بزرگ
گفت که این جزای ششانی گفت نه فرمود که من خبر کنم ترا آنچه او را بشناختی
که راست بشنوی مگر نشوی گفت نه یا امیر المومنین فرمود که تو دختر فلان کنی گفتی
بی فرمود که ترا پس نمی بود که با هم میل و رغبت داشتند گفت بی فرمود که پدر تو
ترا از من میگرد و او را از تو و ترا بوی نداد و برنی و از تو را خود او را اخراج نمود
برای این گفت بی فرمود که تو فلان شب بیرون رفتی بقضاء حاجت او ترا گرفت
و با کراه با تو نزدیکی کرد و تو از و بار گرفت و پنهان میداشتی از مادر تو چون
حمل تو نزدیک شد مادر ترا از خانه بیرون کرد و در شب و ترا وضع حمل شد در فلان
جا و او را در حلقه پیچیده در خارج جدران حای که اینجا قضا حاجت میکرد اینجا
گذاشتی سگی آمده او را بوسید تو ترسیدی که بخورد او را سگی انداختی آن
سنگ بر طفل آمد و شکست تو و مادر تو رفتند و مادر تو از جامه خود پاره جدا
کرده سر او را بست بعد از آن او را گذاشتند در راه خود گرفتند و دیگر حال او
نشد استند دختر که اینها را از آن حضرت شنید ساکت شد آن حضرت فرمود که
بحق نکلم کن گفت بی و انقدا یا امیر المومنین که این امر را غیر مادر من ندانست از
من آن حضرت فرمود که حضرت ذوالجلال مرا اطلاع فرمود برین احوال دیگر فرمود
که چون شما او را گذاشتید و در صبح انشا از بنو فلان آمدند و او را بر داشتند
که دندان بزرگ شد و آمد با ایشان بکوفه و این مرد که ترا خواست اکنون این پسر
و بچوان گفت سرت بکشای چون کشود اثر شکستی بر سر او ظاهر بود و انگاه فرمود
که این پسر است و بچوان گفت حق سبحانه و تعالی نگاه داشت ترا از چیزی حرام پس
فرزند خود را بگیر و برو که در میان شما شکار صورت ندارد **دکتر** آنکه روایت کرد حسن
بن زکروان فارسی که من در خدمت امیر المومنین علیه السلام بودم که بعضی مردم آمدند
شکایت زیادتی آب کردند و گفتند تمام ذراع ما از آب خراب شد و میخواهیم که از
حق جل و علا در خواست که چیزی از آن کم کند از برای ما آن حضرت این را از ایشان قبول
فرموده برخواست و بچانه فرمود و مردم اجتماع نموده انتظار میکشیدند که بیرون آمد
جنبه و بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم پوشیده و عمامه اش بر سر مبارک بسته و
قصبه آن حضرت بر دست بر مرکب رسول الله سوار شد و امام حسن و امام حسین
علیهما السلام با وی بودند و راوی میگوید که چون روان شدند من و همه مردم با و
در رکاب آن حضرت رفتم تا بکنار فرات رسیدیم از مرکب فرود آمد و در

نماز سبک گذارد و بعد از آن برخواست قصبه را بدست مبارک گرفته و بر مرکب
حسن و امام حسین علیهما السلام و من با وی بودیم انگاه بقصبه اشارت کرد و با
قوات یکذراع آب از آن کم شد فرمود که این کافیت گفتند نه یا امیر المومنین
پس برخواست و دیگر بقصبه اشارت کرد و باب دو ذراع فروشت و
بچنین تا نقصان برسد ذراع رسید گفتند یا امیر المومنین اکنون بس است از آن
بر مرکب سوار شد و بر مرکب خود فرمود و این کرامت حسیه و نفیست عظیمه از جانب
حق تعالی از برای اکر ام آن حضرت **دکتر** آنکه از شهادت خود اخبار فرمود و وقتی که از
قتال خارج فارغ گشته کوفه توجه نمود و آن در وقت ماه رمضان بود چون در
کوفه درآمد مسجد فرمود و دو رکعت نماز گذار و بمنبر برآمد و خطبه بیغ خواند بعد از آن
ملفت شد بجانب امام حسن و فرمود که یا اباجه چند روز ازین ماه گذشته است
سیزده روز یا امیر المومنین بعد از آن از امام حسین پرسید چند ازین ماه باقی ماند
گفت هفده روز یا امیر المومنین انگاه دست بچاسن خود در آن وقت سفید بود
که و الله که این چاسن مراد رخون من زکمت کند اشقی این امت که از قبیل مراد باشد
عبد الرحمن بن ملجم مرادی لغته انقدا این کلام شنید چیزی در دل او افتاد و بخدمت
امیر المومنین شتافت و گفت یا امیر اعین کن یا الله این دست راست و چپ من
پیش تست هر دو را قطع کن یا مرا بکش آن حضرت فرمود چگونه ترا قصاص کنم از
تو گناه بوجد دنیا میده و اگر نیز بدانم تو قاتل منی نمیکشم ترا ولیکن مادداری که
بودی بود که حصانت و نگاه داشت تو میکرد روزی از روز تا بتو گفت یا
شقیق عاقر ناله شو یعنی ای برادر پی کننده ناله صالح علیه السلام که محضر او
بود از برای قوم شود گفت بود اینجا یا امیر المومنین پس آن حضرت ساکت
شد تا شب نوزدهم ماه شد برخواست از برای بیرون رفتن بجانب مسجد حجت
صبح فرمود که دل من گواهی میدهد که مقتول می شوم درین ماه پس در را کشود که بر
رو و جامه مبارکش بپوشد بر بازوی در فرمود که باشد و جیارنگ الموت فالت
لا فک ولا تجزع من الموت اذ احل نیا و یک یعنی محکم در بندمان خود را از برای ک
که مرگ با تو ملاقات خواهد کرد و جزع مکن از مرگ وقتی که فرود آید که تراند که طلب
نماید بعد از آن بیرون فرمود و شهادت یافت صلوات الله علیه و این طلحه بعد از این
میگوید که این تذکرات از جمله کرامات مضافه بان حضرت بود و من صرف نکردم
ممت را به تتبع آنچه منسوب است بوی از کرامات و مقامات و خوارق عادت از
جهت کثرت فرایا و مناقب مقامات او که از حیطه ضبط بیرون است و از هر چه در

کنجد فزون این آخر کلام این طلحه است رحمه الله اما روایت کند از جنبد بن عبد الله
روزی که او گفت من با امیر المومنین بودم در حرب جبل صقین و مراد ان قتال شکی
طاری نمی شد تا در نهروان نزول کردم تا در اینجا شکی در دل من افتاد و با خود نفهم
این جماعت که ما ایشان را می کشیم قرا و عباد و اختیار ما اندام عظیم است با ایشان قتال
کردن صباهی برون رفتم و با من رکوه آب بود تا دور شدیم از صفوف نیزه خود را بر زمین
زدم و سپر خود را سایه کرده شستم با کاه دیدم که امیر المومنین علیه السلام بر اینجا عبور
فرمود و گفت یا اخا الازد با تو هیچ آب است کفتم علی و ان رکوه را بوی دادم و رفت
چنانچه من او را ندیدم دیدم که وضو ساخته فرمود و اینجا در زیر سایه سپر من نشست با کاه
سواری دیدم می آمد و احوال ان حضرت می پرسید نفهم یا امیر المومنین این سوار ترا
میخواهد فرمود اشاره کن تا سایه اسارت کردم و آمد گفت یا امیر المومنین قوم از نهرو
عبور کردند و نهرو را بریدند فرمود که عبور نکردی گفت و اندک که اینجا می گذرند فرمود که
اینچنین نکردند و درین اثنا دیگری آمده گفت یا امیر المومنین قوم از نهرو گذشتند فرمود
که نگذشتند گفت و اندک من نیامدم تا دیدم رایات و اقبال در ان جانب فرمود
که و اندک که نگذشتند که اینجا جای مقتل و محل ریختن خون ایشان نیست بعد از ان حوا
وسن نیز ما وی برنجو استم و کفتم ما خود که اجماع شد که مرا اینجا گردانند بحال این مردود و انجا
امرا و را من که یکی ازین دو مرد است که خبر عبور را آوردند و او گفت تا با این مرد و دیگر
بر خلاف واقع گفتن یا آنچه میگوید بر حجت و بینه میگوید و یا عهدی است که از سر گذشت
یا نه خدا یا این عهدی است که بتو می سپارم که فردا در زیارت مرا ازین سوال کنی که
اگر من قوم یا ما فتم که عبور کرده اند اقول لسی که با وی مقاتله کند و نیزه رساند من خواهم
بود و اگر عبور نکرده اند در حد شش گان می گویم چون رفتم دیدم که رایات صفوف
و اقبال بحال خود است بعد از ان حضرت قهای مرا گرفته کشید فرمود که یا اخا الاز
امر من بتوروشن شد کفتم علی یا حضرت این زمان تو میدانی با دشمنان من معرکه رفتم
و از خوارج می کشتم و بعد از ان دیگری بوی رسانیدم پس از ان بدیگری در اقدام
و او بر من نیزه زد من بر و تا او را نیز انداختم بعد از ان اصحاب من بمن موافقت کردند
و کوشش نمودیم تا ان قتال ایشان فارغ شدیم و ان خبر شایع است در میان جمیع قتل
اخبار **و دیگر** قضیه ششم تمار است که او شعله تربیت میکرد امیر المومنین علیه السلام بر اینجا
گذر کرد فرمود که یا منتم که بودا شد که قوم مخالف ترا برای دوستی من رجوع این شعله بر
بعد از ان که ترا پاره پاره کرده باشند بعضی از مخالفان این قضیه را شنیدند آن شعله
زدند تا سخن امیر المومنین راست نشود بعد از ان بی شعور ایشان اتفاق افتاد از اسباب

ما اخو بنی
دوما

تا اخو بنی امیه دست یا منتم را گرفته که پیر امیر المومنین ناصر اکبر و از زبان بروج و بنا
ان حضرة کشتود و بر لعن و طعن بنی امیه او را پاره پاره کردند و فرستادند برای عفر
بر داد کردند اندر خود از جوبان بخاک بود و این قصه معروف و مشهور است **و دیگر**
انکه حجاج بعلاج بطلب کبیل زیاد فرستاد او از و کر بخت بعد از ان حجاج عطا
قوم او را قطع کرد کبیل که این شنید گفت من مرد پریم و از عمر من خیلی از زبان
گذشته ترا و اینست که بواسطه من قوم من از عطا یا محروم شوند بیرون آمده
پیش حجاج گفت ای کبیل من بنی منجو استم که بر تو دوستی با جم گفت شش ماهی است
تو از من مصروف نمی شود و از عمر من باقی مانده مگر اندکی بس کن مرجه منجو ای من که
من و تو از قتل نزدیکت الی الی است در روز حساب یا امیر المومنین علیه السلام
خبر داده که قاتل من تو خواهی بود ان شقی بعد ازین کردن ان پسر سعد را زد و
اندیشه از درازی روز حساب نکرد و این قضیه را نقل کرده اند عامه و خاصه و این
از برای من و ضحی است و از معجزات ظاهره **و دیگر** انکه مکر و زنی حجاج لعن گفت
سپار خواهم که یکی را از اصحاب ابو تراب یا جم و او را تقریبا الی الله بقتل کنم
یک گفتند او را که ما نمیدانیم کسی را که زیاده از قبر علی در خدمت و صحبت ان ترا
بوده باشد فرستاده او را طلب کرد چون آمد گفت قبر تویی گفت علی گفت
مولای علی بن ابی طالب تویی گفت خدای تعالی مولای منست امیر المومنین علی
علیه السلام ولی نعمت من گفت ترا کن از دین او قبر گفت تو مرا دلالت
نمای بر دینی که افضل از دین او باشد حجاج ملعون گفت قاتل تو منم حجاج کن
که بکدام نوع کشتن پیش تو اجابت گفت من از احوال تو کردم گفت برای
چه گفت برای انکه هیچ کیفیتی مرا نخواهی کشتن مگر انکه با من کیفیت ترا بکنند
و حال انکه امیر المومنین علیه السلام فرموده بود که فوت من بکشتن و درج ظلم
باشد بغیر حق پس مرا کرد و او را بپنج و ان مظلوم را بناحق کشید و این نیز از اخبار
صحیح است که از امیر المومنین صدور یافته و در شکاک لیل باهره و معجز ظاهره او در
آمد **و دیگر** انکه گفت بر براء بن عازب که فرزند مرا حسین علیه السلام را بقتل آرند
و تو زنده باشی و هیچ نصرت ندی او را بعد از واقعه امام حسین علیه السلام براء
میگفت راست فرمود امیر المومنین علیه السلام که امام حسین علیه السلام شهادت
یافت و من او را نصرت نکردم و داعم اظهار ندامت و حسرت میکردم **و دیگر** انکه در
بعضی از اوقات سفر امیر المومنین بصرای کر بلا رسید و از لشکر جدا افتاده بود
بجانب راست و چپ خود تفریت و بسیار گریست و فرمود که و الله این جانشینان

شتران است و موضع ملاک و نیت ایشان گفتند یا امیرالمومنین این چه موضع است
فرمود که این موضع کربلاست گشته شوند و در قومی که بی حساب بهشت روند بعد از آن
از اینجا گذشت و مردم ندانستند تا وایل این را تا امر امام حسین و وقوع یافت **و دیگر**
آنکه در وقتی که آن حضرت متوجه حربه صفین بود اصحاب او احتیاج باب پیدا کردند
هر چند از زمین و یا شخص نمودند یا فتنه پس امیرالمومنین علیه السلام اندکی از جاده
عذول نمود تا گاه در بر دیری ظاهر شد متوجه اینجا شده از آب سوال کردند کسی را که
در آن در بود گفت میان ما و آب دو فرسخ راه است و در اینجا از آب خبری نیست
و از اینجا برای من می آرند و بصرفه خرج میکنم که اگر مقصود خرج کنم از تشنگی بمیرم
امیرالمومنین فرمود که کوش کنید که راهب چه میگوید لشکران گفتند بفرما که او با ما آمده
هر جای را که کان آب دارد تا ما برویم شاید که بدست آریم و قوتی در ما پیدا شود آن
حضرت فرمود که احتیاج باین نیست و گردانید عیان بغله خود را بجانب قبله و آه
فرمود یک موضعی که نزدیک در بود که این را بشکافید چون شکافید سنگ عظیمی
شد که سنگ تراش در و عملی نموده بود و سطحی نیز در و عمل نمیکرد و فرمود که این
سنگ بر آبست پس سعی کنید و در کندن آن که اگر برده شد از این موضع
پس آب می رسد قوم جمع شدند و هر چند قوت کار فرمودند و نشاندند از آب
برداشتن امر برایشان بغایت مشکل شد آن حضرت چون عجز قوم را مشاهده نمود
از مرکب فرود آمده استین مبارک را بالا کرده و انگشتان را در زیر سنگ گذاشته
و از آن حرکت آورد و از آن محل کندن و چند کرد و در انداخت در زیر آن آب بغایت
سرد و صاف ظاهر شد که در او ایل اسفار خود مثل آن ندیده بودند لشکران سیرا
شدند و و آب را آب دادند و از آن بعد احتیاج برده شدند بعد از آن آن
حضرت آمد به سنگ را بجای خود نهاد و فرمود که بجا که بر کرد و در راهب بر بالا
در این راهب را بعد از او از او از آن با لای جماعت لحظه فرو دادند و آمدند بکفیه او
پس او را بالا بردند و نزد یک امیرالمومنین استاده و گفت تو بنی مرسل فرمود
گفت تو ملک مقرنی فرمود که گفت پس تو کیستی فرمود که من وصی رسول اتمام محمد
بن عبد الله خاتم النبیین گفت دست خود را بکشی که بدست تو مسلمان می شوم
آن حضرت دست مبارک خود را کشوده فرمود که بکوشها و تین گفت اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علی و وصی رسول الله
و اتق الناس بالامر من بعدی پس اخذ فرمود بر و ثرا و اسلام را و فرمود که چه چیزی
ترا بر اسلام داشت بعد از اقامت بسیار بروی که و شستی راهب گفت یا امیر

المومنین این در را بنا کرده اند از برای کندن این سنگ و پرون آرنده آب از بر او و عا
بر اینجا که ششده و اقامت کردند پیش از من و در ک کردند این دولت را حق سبحانه و تعالی این
شرف را روزی من کرده و ما یافته ایم در کت خود و نیز شنید ایم از علمای خود که درین موضع
خبر است و بر و سنگ است که نمیدانند از کسی که پیغمبر و وصی پیغمبر و لا بد است از او
که دعوت کند خلائق را بحتی که بداند موضع این سنگ را و قدرت بر قلع و کندن آن داشته باشد
و چون دیدم که اینها سر از تو بطور آمد تحقق شد مرا که تو بودی آنکه با ساهای در انتظار
می کشیدم و از روی آن دیشتم شکر که مقصود رسیدیم و من امر و مسلمان شدم بود
و ایمان دارم بحقیقت تو و مولی و چاکر تو شستم آن حضرت چون این را از آن راهب شنید
بسیار بسیار گریست چنانچه محاسن مبارکش از آب چشمش تر گشت و فرمود که الحمد لله که نبوده
ام نزد او از جمله فراموشان و نه الحمد بوده ام در کت او از مذکور آن بعد از آن
کرده فرمود که کوشش کنید و بشنوید که برادر مسلم شما چه میگوید کوشش کردند و شنیدند
و حمد و شکر الهی تقدیم رسانیدند و از اینجا روان شدند و راهب در خدمت آن حضرت
در صفین قاتل گردانید شنید شد پس آن حضرت متولی نماز بر او کرد و مرتب دفن او شد و
بسیار برای او فرمود و هر گاه او را میسر میگردید میگفت میفرمود که او مولی و دوست من
و درین خبر چند نوع از معجزه هست یکی از آن اطلاع بر غیبت و قوتی که فوق طوق بشر بود
در قلع آن و بجز جمع کثیری از کندن آن و خصوصیت آن حضرت به بشارت کتب آسمانی با
اسلام پدید آری اسمعیل بن محمد بحیری المعروف بالسید رحمة الله علیه این مضمون را
در قصیده مایه او فرموده **العرب** و لقد نرى فيما سیر بليدة بعد العشاء بکربلا في موكب
حتى اتى متبنا في قائم القى قوا عدا و بقاء مجدب قد تافعاح به فاشرف على الكوفة
فوق تظلية من مرتب مل قارب قامك الذي تواتر ما يصاب فقال من شرب
الا بغاية فرحين ومن لنا بالما من فقا و في سبب ففتى الالعة نحوه و عث فاجتلى
لمسا و طلع كالبحين المذهب قال اقبوا انكم ان تعلقوا و ترو و اولاد و دون ان
لم تغلب فاعصوا و اني قلعا فتمتعت منهم تمنع ضغينة لم تركب عتي اذا اعيتهم
اهوى لها كفى متى ترو و المغالب تغلب فكا تبا كره بکف حرو و عجل الذراع
و حي بها في ملعب فقام من تحتها متسللا قد با نريد على الاله حتى اذا
شربوا جيعا ردم و مضى فحلت مكانها ما يقرب اعني ابن فاطمة الوجهي و من
يقهرني فضله و فعلا كذا يعني بدستی که سیر فرمود امیرالمومنین در وقتی که سیر فرمود
در شبی بعد از خفتن بکربلا در میان جماعتی از سواران از لشکران تا دید عادی
که در دیری بود که انداخته بود اسبهای از او را بپایان هموار خشک بی آب

نزدیکی فرمود بان دیر و آواز داد بان را به پسر او برآمد و شرافت پیدا کرد و در پستان
 پیچیدگی که بر قله کوهی بلند بایستد که آید درین دیری که تو منزل ساخته است که رسید
 شود و گفت هیچ محل آب خورشیت اینجا مگر یافت و در سنگ راه و کسی در اینجا
 باقی که در آن میان ما بان و نمای ریک است معاش میکنند پس آن حضرت غمان کردند
 بجانب بیرون فرمود که بکنید اینجا را پس چون گذرند پیدا شد سنگی مسلمانان که در آن
 مثل فقره و طلا آمیز فرمود که بخلط اندین سنگ را بدستی که اگر شما غلط اندین این
 سنگ را سیراب میشود و سیراب نمیشود اگر غلط اندین پس اجتماع نمودند و شکران
 گوید که نمودن آن کس بودند در کندن آن سنگ پس آن استماع نمود و از ایشان مثل
 استماع نمودن ناله کشش که سوار توان شد تا همه ایشان در ماندند و تنگ آمد
 ایشان را کاه آن حضرت برد بسوی آن کفی را که سر کاه وارد میکردانید و در معارک
 و مغالب آن دست غالب مطلق بوده و آنرا بر کند پس گویا آن کوی بود بدست جان
 پر و روز خیم دست که بدارد آنچه خواهد در بازی کاه و آن سنگ بر روی آب بود پس
 آب داد و از ایشان از زیر آن آبی جاری بود و خوش مزه زیاد از بهر این ندری
 در لذت تا همه شکران سیراب شدند باز کردند از اینجا خود رفت پس شد
 که کسی نزدیک آن شده و گردان نمکشته میخوام ازین کس که این امر عظیم از و صادر شد
 پس فاطمه بنت اسد که وصی پیغمبر بود و بهر آن که هر چه گوید در فضایل پسندیده و افعال
 او دروغ گفته و دیگر از آنچه روایت کرده اند اصحاب امامیه از آیات و خرق عادت
 که ظاهر شده بدست آن حضرت رد شمس است و نوبت یکنوبت و در زمان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم و یکنوبت دیگر بعد از رحلت آن حضرت روایت کنند که
 اسماء بنت عیس و ام سلمه و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری در میان جماعت
 از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر گزینی در منزل خود تشریف داشت
 امیر المومنین نزد او بود که جبرئیل بوی نازل شده و حی آورد از نزد رب جلیل در آن حال
 سر مبارک بر ران امیر المومنین نهاد و بر نه داشت تا اقیاب غروب کرد امیر المومنین علیه
 السلام پیش از غروب نماز عصر نشسته بایمان گذارد و چون آن حضرت از وحی باز آمد
 فرمود که یا علی عصر از تو فوت شد فرمود که بایمان گذاردم فرمود که من دعا کنم تا حق جانم
 و تعالی اقیاب را باز گرداند برای تو بجای عصر تا تو نماز را در وقت ایستاد و او ای که خدا
 تعالی دوست میدارد و طاعت ترا از برای خدای و رسول او پس عاف فرمود و در وقت اقیاب
 بعد از غروب باز نشسته آمد تا بجای عصر رسید بر آسمان و آن حضرت نماز گذارد و باز غروب
 کرد و اسماء و ام سلمه گویند که و الله که ما شنیدیم از و آوازی در محل غروب مثل منشار بعد از

زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچنان بود که آن حضرت میخواست از فوات عبور کند بجا
 بایل و اصحاب آن حضرت متعجل و ششدر بگذراندند و اب از فوات آن حضرت
 طایفه نماز عصر گذارد و جمعی ایشان نماز عصر را فوت کردند از جهت شغل عبور و ازین
 حال آن حضرت را اخبار کردند و این را شنیده و عاف فرمود و باز گشتن اقیاب از جهت
 نماز اصحاب حق سبحانه و تعالی اجابت فرموده اقیاب بعد از غروب بجای عصر آمد
 ایشان نماز گذاردند و باز غروب کرد و در آن وقت آواز طبلدن او شنیدند
 چنانچه بولی بر مردم غالب شد و مشغول به تسبیح و تهلیل و استغفار بسیار نمودند تا
 آن تکبیر یافت و این نعمت عظمی بمرکت دعای امیر المومنین در میان ایشان
 یافت و این خبر معتبر در جمیع افاق شایع پذیرفت و درین باب سید اسمعیل بن
 محمد بحیر کوفی **رحمه الله** روایت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة و قد دنت للعرب
 حتی تبلغ نورماقی و قتها للعصر ثم هوت بهی الکوکب و علیه قدر دت یا بل مرة
 اخیری و ما ردت لخلق مغرب الا لوشع اول من بعده و لرد ما اول امر حجب
و دیگر شخصی بود که خبر امیر المومنین علیه السلام معاویه را ویرساند او را آورده
 فرمود که چرا این اخبار را بوی میرسانی او منکر شد آن حضرت فرمود که سوگند یاد
 می توانی کرد که تو این اخبار را بوی میرسانی گفت بل سوگند خود و برین امیر المومنین
 علیه السلام فرمود که اگر سوگند بدو و غ خور و دی حق تعالی ترا کور کند و هفته بر آن
 نگذشت که کور شد و سپردن می آمد وقتی که او را بدست میکشیدند و حضرت حق نور
 بصرا و زایل گردانید **و دیگر** آنکه امیر المومنین علیه السلام طلب شهادت میفرمود
 از مردم که هر که شنیده باشد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این قول را که گفت
 مولا فعلی مولا باید و شهادت کند و از ده کس از اخبار این شهادت بودند
 آن حضرت فرمود او را که چه مانع است ترا ازین شهادت حال آنکه آنچه ایشان شنیده
 تو شنیده گفت یا امیر المومنین پر شده ام و فراموشی بر من غلبه کرده یا ندانم
 و در آن میان انس بن مالک شهادت داد آن حضرت فرمود که یا خدا یا اگر دین
 امر دروغ میگردد او را مبتلا گردان بیاض یا عیسی که بجامه از او شهادت پوشیدند
 بن عمر میگوید که پیش خدای تعالی گواهی میدهم که من و مردم دورا که در میان هر دو
 او که عیسی افتاده بود **و دیگر** آنکه چون آن حضرت این شهادت طلب کرد که هر که شنیده
 باشد از پیغمبر که من گفت مولا فعلی مولا الله و الله و عاده من عاده
 و از ده کس از اهل بدر برخاستند و شهادت کردند باین شش از جانب امیر
 شش از جانب امین زید بن ارقم گفت من هم این را شنیده بودم و گمان کردم

آنرا حق تعالی نور بصر مبارک و دو بود و طول زمان که بدست و حسرت میخورد و از نوبت
و استغفار می نمود **و دیگر آنکه** روزی امیرالمومنین علیه السلام بر منبر میفرمود که من
و برادر رسول الله و وارث نبی الرحمة و روح سیدة الانس و اهل جنت و سیدین
و آخر اصحاب و بنیت منم کسی که غیر من ادعای این میکند حق سبحانه و تعالی را ایستای سید
خواهد کرد مردی از عسکری گفت نیکو میگوید آن مرد که انما عبد الله و اخو رسول الله
از آن مکان نرفته بود که شیطان دماغ او را مختط کرده افکار و عقل از او زایل شد و پاسبان
او را گرفته و کشیده از مسجد بیرون بردند اهل مجلس از قوم او پرسیدند که دیگر او را قبل
ازین این عارضه شده بود گفتند **و دیگر آنکه** شیخ ابو عبد الله الخطیب در کتاب
لطف الله بر او آورده که مکر و زنی معاویه بن ابی سفیان گفت حاضران مجلس در این
از حکومت که چگونه معلوم کنیم که مال با کچه خواهد کشید و غرض او آنکه معلوم کند
که مرگ او پیشتر خواهد بود یا فوت امیرالمومنین علیه السلام اهل مجلس گفتند ما این
را معلوم نمی توانیم کردن معاویه گفت من استخراج این علم میکنم از علی بن ابی طالب
که او سرگز باطل نمکفته و زبان او بر غیر واقع جاری نشده پس کسی از ثقات
خود طلب کرد و گفت هر سه باتفاق بروید بکوفه و بنوبت هر روز یکی بشهر اخل
و هر که بروید بکوفه معاویه در فلان وقت روز فلان مرض مرد در فلان محل او را
دفن کردند و فلان بروی نماز گذارد و غیر ذلک و روزی دیگری از شما بگفت
بگوید بی اختلاف و آن دیگر تا پسند که علی درین باب چه میگوید ایشان پیروان
از شام بچنین آمدند بیرون کوفه و یکی از ایشان سوار شده با حزن و ملامت
را ندانند و کوفه مردم چون او را با این کیفیت دیدند گفتند از کجای می گفت از
گفتند خبر داری گفت معاویه مرد بان گفت خبر را با امیرالمومنین رسانیدند که سوار
این چنین از شام آمد خبر موت معاویه را گفت که در فلان روز فلان مرض مرد و خبر
مطلق نشد روز دیگر سوار دیگر آمده چون مردم پرسیدند زمین را گفت و دیگر نزد
آن حضرت خبر آوردند که امروز سوار دیگر آمد از شام و خبر موت معاویه را موافق
دی روز گفت آن حضرت ازین نیز اعراض فرمود تا روز دیگر دیدند که سوار دیگر
و زمین را گفت بی اختلاف درین نوبت آمدند نزد آن حضرت که با امیرالمومنین این خبر
سید اگر دو بجهت یقین رسید که امروز دیگری آمده با آن مرد موافق گفت بی زیاده
نقصان آن حضرت فرمود که این چنین نیست فرمود که این باین سخن سرخ خواهد شد یعنی
محاسن من بخون سرمن زنگ خواهد شد و او این را خواهد دانست این حیل است که
پسوند جگر خارا و روده ایشان بازگشته این خبر را بجا وید و رسانیدند و توقف

کتاب

کتاب حقه الله میفرماید که من دیدم خطبه از املاء آن حضرت صلوات الله که در واقع
بعد از تمام بیان فرموده بود که از معاویه دیده و در اینجا ذکر کرده که من و آنکه می
منم حکومت بنی عباس را و قایم باین امر از ایشان که او را کشند برای کشتن بنام
قرابانی را برای اخچیه میسرند و میکشند که توانایی آن نداشته باشد که از خود
دفع کند و ای بر و دای بر و چه خوار می که پسند و چه ندانی که کشد بواسطه احتیاج
از او امر الهی و اقبال او را مورد نیوی و در اینجا فرموده که اگر من خواهم خبر کنم شما را
باسا و کنیت و محال و مواضع قتل و مساقط رؤس ایشان و غیر ذلک از اخبار و
بغیوب و اخباری که جاری است در کل احوال بر اسلوب و اطلاع او بر حقائق
امور و اتیان بر خوارق عاده نمودن بی فتور و قصد و روایت کند حافظ
الدین محمود بن حسن التجار در کتاب خود از اسامه بنت عیس که شنیدم از فاطمه زهرا
صلوات الله علیها السلام که میفرمود که یک شبی علی بن ابی طالب علیه السلام در
مرا ترسید من گفتم برای چه ترسیدی فرمود شنیدم زمین را که با وی حدیث
میکرد و او با زمین سخن میگفت من صبح برخاستم با ترس این خبر را با والد خود
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم آن حضرت سجده دو رکعت فرمود
سر برداشت و گفت ای فاطمه شرت با ذرا بیای پس که می سجده و تعالی شوهر ترا
تفصیل نماید بر سایر خلق خودش و امر کرد زمین که جمیع اخبار خود را بگوید بوی از آنچه
جاری شده بر روی و زیر زمین و از شرق تا غرب او بعضی از باب طریقت
آورده اند که آن حضرت کلام میمنت انجام کو کشف الغطا و را در او ایل و ابتدای
حال فرمود تا در او اخر چه غطا و چه حجاب که تمام مرتفع شد بر جمله و رات کایا
پیدا و اناب و هر آنچه از مناقب گفته میشود در باره آن خلاصه بشود کویا اکتفا رفته از
اشجار ملا غایت بواحد از ثمر صلی الله علیه و آله و سلم **و دیگر بعضی از انا و دیت در برابر**
و نشان آن حضرت علیه السلام در مناقب آورده که بعمر بن عبد الغفر رسید که بعضی
از اهل شقاوت در باب آن حضرت سخنان نالایق میگویند بر منبر برآمد و حمد و ثنای
الهی و صلوات بر حضرت رسالت نبائی و آل هدایت انبیا می تقدیم رسانید و در
فضل امیرالمومنین علیه السلام و سابقه او با پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن بسیار گفت
و بعد از آن گفت که عراق بن مالک غفاری از ام سلمه روایت کرده که گری
رسول الله صلی الله علیه و آله نزد من بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد و بوی از
من گفت و آن حضرت قسم میفرمود و بعد از آن خلاصه و می از آن حضرت پرسیدم
که سبب اہتمام بود که فرمود جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که یک روزی بر منی علیه السلام

گذشتم وقتی که شتری خند که او را بود بعلف گذاشته خواب کرده بود جامه شتر
بعضی چید او دور شده جدا بود من رفتم و چید او را پوشانیدم بان جامه یا هم
که برودت ایمان او بدل من رسید و عمر روایت میکند که من از پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم شنیدم که میفرمود که اگر هفت آسمان و هفت طبقه زمین در کف میزان
بهند و ایمان امیرالمومنین علیه السلام در کف دیگر ایمان علی را چ می آید و در مناقب
آورده که یک روزی ابوطالب دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آب دمان مبارک خود را
می انداخت در دمان مبارک امیرالمومنین علیه السلام گفت یا محمد این چیست که میکنی فرمود
که ایمان و حکمت بعد از آن ابوطالب گفت مر علی را علیه السلام که ای پسر من یاری کن پیغمبر
خود را و امداد و تقویم رسان مولف کتاب رحمة الله میفرماید بدان آید که الله بطلیف که
چون تو واقف گشتی از معانی این احادیث که از طرق مذکوره و روایات و بر تو شعور
آن بر تو افتد اکنون ممکن است که طریق معرفت حق حاصل کنی و باطل را از دست گذاری
که منطوق الت اولی بالمومنین من انفسهم و بودی کل مومن بعدی و احادیثی که از پیش
گذشت صریح است در امامت و خلافت آن حضرة و طهارت و تقیین امیرالمومنین
السلام درین امر که در و شایسته خفا نمائید و اگر کسی بخود بماند منکر این باشد بخوابد که
وقع حق کند بعد از نبوت و معارضه نماید با دل یقینیه و بر این و نیت بکلمات و ایه
مثل پوت عنکبوت و تعطیه صواب نماید بعد از بیان و پوشاندن نورش را در وسط آسمان
و اغرب اشیا و اعجب خبرها آنکه میگویند اهل خلافت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرض
فرمود ابو بکر را که برو و بامردم نماز بگذار و بر تقدیر صحت این قول چه نوع دلالتی دارد در
او این را پسند خود سازند و انکار نص علی نمایند چون حدیثی در باب امیرالمومنین علیه السلام
باشند آنرا از مدلول خود بگردانند و بر وفق مدعای خود با بعد محتملات صرف نمایند یا
طعن در دای آن کنند و ضعیف شمارند اگر چه از اعیان رجال ایشان باشند و موصوف
بود بصفت امامت مع ذلک قول معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و غیره بن شعبه و
عمران بن حصان خارجی و مشال ایشان را معتبر شناسند و بر آن عمل کنند در احکام شرع
مبین و قواعد دین متین و هرگاه کسی روایت کند از علی بن حسین امام زین العابدین
یا امام محمد باقر یا امام جعفر علیه السلام روایت او را از درجه اعتبار ساقط سازند
و از نظر انتفاع بنده از آن اعراض نمایند و گویند که این را وی را فضا است
اقتضای نیست بر اشال این طایفه و اگر لطیف نمایند گویند شیعیان است این بکار نامی آید
و عاقلان را چه روز معلوم است که این عین غدا و مکاره است و عدول از آن اعراض نمائند
و کوشش میکنند از حق و رغبت و مثل باطل و اتباع بقول آنکه گفته اند انما جندنا با انشا

علی مرتبه و انما علی آثار هم مقتدون یعنی بدستی که مایه شایسته ایم پدران خود را بر کشتن این
و ما بر عقب ایشان افتد اکتفا کنیم چون جریان حال برین منوال استند او وقت
بمنصب امامت و بعضی اقامت نمودند بصرت و حمایت بسبب جمعیت امامت
چون آن استقرار یافته بعضی دیگر از حق اغراض عین نموده آن طریق را اختیار کردند
به تبعیت با محروم ماندند از ریاض حجت و الله میدی الی صراط المستقیم و دیگر آنکه
در مناقب خوارزمی آورده روایت از جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که چون حق سبحانه و تعالی آسمان و زمین را آفرید ایشان را دعوت فرموده ابا
کردند پس عرض کرد بر ایشان نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
ایشان بطوع و رغبت قبول کردند بعد از آن خلائق را خلق کرده و امر دین را
بما تفویض فرمود پس سید ما سعید است که تابع ماست و شقی ما شقی است که
مخالف ماست و ما حلال کنندگان حلال اویم و حرام کنندگان حرام او و نیز در مناقب
آورده از عون بن ابی رافع که او روایت کرده از علی بن ابی طالب علیه السلام
آن حضرة فرمود که من یکروز رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که
مریض بود چون بمنزل آن حضرة رسیدم دیدم که سر مبارکش بر کناری مردی است به
نیکویی و زیبایی او ندیده بودم و آن حضرة بر کنار او در خواب رفته بود چون
چراغ مرا دید گفت نزدیک بپرسمت یا که تو احق بوی از من چون پیش رفتم او برخاست
و من بجای او نشستم و سر حضرة را در کنار کرشمه نمودم که در کنار او بود چون زمانی گذشت
آن حضرة از خواب بیدار شد فرمود که این مرد بجای رفت که سر مرا در کنار داشت گفتم
که چون من آمدم مرا پیش طلبیده گفت تو احق از من به پرستش و برخواست و من بجای
او نشستم آن حضرة فرمود که هیچ دوستی که او که بود گفتم بفرمایا رسول الله فرمود که
آن جبرئیل علیه السلام بود که من حدیث میکردم و ما وجع من تخفیف یافت و سر من در
او بود تا خواب رفتم و هم در مناقب آورده که چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موافق
فرمود میان مسلمانان بعد از آن فرمود که یا علی تو برادر منی و تو از من عزیز تر و
از موسی علیه السلام عزیز تر بعد از من پیغمبری نخواهد بود بدان ای علی که اول
کسی که در قیامت خوانده شود من باشم که بر خیزم از عین عرش و در ظل او بنشینم
شانند در من حله خضر از طهای هشت و من خبر میدهم ترا ای علی که امت من
اول امم باشند در روز قیامت که محاسب گردند و با تو اول آنکس باشی که
خوانده شود و بقرابت من از جهت قرابت تو مرا و منزلت تو در نزد من و موقع
کنند بسوی تو لوای مرا که لواحق است و تو از برادر منی و سیر کنی بان دو

آدم و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و اسفیل آن از درخت خضرا
و او را نه شعبه باشد از نور یکی در جانب مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در وسط
و بنا بر آن سه سطر نوشته باشد اول بسم الله الرحمن الرحیم دوم انما الله رب العالمین
سوم لا اله الا الله محمد رسول الله که طول هر سطر از آن سه سطر باشد و تو با لوی
من روی حسن از زمین حسین از یار نور و نور تابا بستی میان من و ابراهیم پیغمبر علیه السلام
و در ظل عرش عاقل اگر بعد از آن بپوشی حله سبز از طلاهای جنت انگاه منادی ندا کند از
تحت عرش که خوش بدری است پدر تو ای ابراهیم و خوش برادریت برادر تو علی بن ابی طالب
بشارت باد ترا ای علی که تو پوشیده میشوی و قتی که من پوشیده میشوم و خوانده میشوی
گاهی که من خوانده میشوم و زنده میشوی و قتی که من زنده میشوم و در مناقبت رود
میکند از علی بن حسین علیه السلام که او از پدر بزرگوار خود روایت میکند که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم در روز خندق میفرمود که بار خدا یا فراتر فقی از من عبیده
بن حارث را در روز بدر و حمزه بن عبدالمطلب را در روز احد و این علی است علیه السلام
مرا تنها مگذار که تو بهترین و ارشانی و هم در مناقب از ابن عباس روایت کرده که رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود که علی از من مثل امرت از بدن و هم در اینجا از سلمان و او
میکند که من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود من و علی نوری بودیم
نزد حق تعالی که طواف حق می نمودیم و تسبیح و تقدیس او بتقدیم میرسانیدیم پیش از آنکه
آدم علیه السلام مخلوق شود و چهار هزار سال چون حق سبحانه و تعالی آدم را از این نور
در صلب او قرار یافت پس بچین اشغال می یافت از واحدی تا در صلب علی علیه السلام
نیمت افتراق پیدا کردیم پس بچین و از آن نور من بود و یک جزو دیگر علی و هم از مناقب
است که از امام سید روایت میکنند که من از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم
که او الطیف بآلاء آن حضرت بود و واجب او که او را مولای بود که خصانت و تربیت
او می نمود اما او بمرتبه بعضی امیرالمومنین داشت که مرکز نبود که بعد از نماز آن حضرت را
تا سزاگوید بفرموده خداوندی ام سلمه گفت ای مولا چه چیز ترا بر ما سزای آن جهان
کسی داشته گفت قتل عثمان که او در خون وی شرک بوده ام سلمه گفت اگر توفیق آنکه مولی
و تربیت کننده من بودی من هر رسول الله را بتواظار نمیگردم لیکن خبثت من تو بگویم
از علی و آنچه من دیده ام بگوید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نوبت من بود که
و هر نه روز یکبار می بود و امیرالمومنین با وی بود و آن حضرت آنکشان خود را
در آنکشان علی انداخت فرمود که یا ام سلمه بیرون و از این خانه زمانی خانه را با

مکرم

مکرم بیرون رفتم و ایشان خانه را خلوت کرده با هم نهاد و از کرد و نمودن در سر و
آن خانه گذشت و میگردد کلام ایشان اما نمیدانستم که چه میگویند تا نیم روز شدن
آدم گفتیم السلام علیکم بخانه در آیم پیغمبر فرمود که در میان بخانه و بجای خود باز کرد
و دیگر از ایشان دور در گذشت تا زوال شد گفتیم که روز من گذشت و مشغول
گردانیده او را علی باز رفتم در خانه گفتیم السلام علیکم اکنون در آیم پیغمبر فرمود که
و بجای خود باز کرد و باز آمدیم و گفتیم اکنون زوال شمس شده باید که بیرون آید از راه
نماز و روز من رفت و من مرکز ندیده بودم کلام خیال طولانی پس لحظه باید که رفتیم
السلام علیکم یا ایمان درون پیغمبر فرمود نعم یا با بذر و ن رفتم علی را دیدم که در
خود بر سر از تنوی پیغمبر نهاده و گوش را بش دمان او برده و پیغمبر نگرش را نقش دمان
او آورده و سرگوشی میگویند امیرالمومنین میگوید ای سس بروم و او چنین گفت و آن حضرت
می فرماید نعم من چون بخانه در رفتم امیرالمومنین روی مبارک بجانب دیگر گردیده و بر
خواست پیرون فرمود انگاه پیغمبر را در گنجا رخ داشتند و نوازش فرمود و آنچه می
زن و شوهر می باشد از لطف و اعتدال بجای آورد و بعد از آن فرمود ای ام سلمه
علامت کن مرا که در بیوقت جبرئیل علیه السلام آمده بود از جانب حق جل و علا و
فرمان رسانیده که من وصیت کنم و بگویم بجای آنچه بعد از من بظهور خواهد آمد و من
میان جبرئیل و علی نشسته بودم جبرئیل بر زمین و علی بر سار و آنچه جبرئیل علیه السلام
میگفت با من من با وی میگویم آنچه تا قیامت وقوع خواهد یافت پس مرا معذور
و علامت کن که خدای عز و جل اختیار کرده از هر امتی پیغمبر را و اختیار فرموده
برای هر پیغمبری وصی پس من پیغمبر این امت و علی وصی من در میان عترت و اهلبیت
وامت من بعد از من پس این آن چیزیست که حاضر بودم من از امر علی با تو گفتیم این
زمان ای پدر من تا سزاگویم او را یا ترک میکنی بدگفتن او را بعد از آن او شب
و روز با حق این مناجات میکرد که بار خدا یا سزاگر که من جاهل بودم از امر علی
که من دوست علی را و دشمن دشمن علی پس مولی توبه نصوح کرد و با حق ریا
عمر از حق تعالی آمرزش می طلبید و هم در مناقب از علی علیه السلام نقل می کنند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که جبرئیل علیه السلام آمد بن و چون بال آفتاب
گشت و ربیک بال او نوشته بود که لا اله الا الله محمد النبی و ربک بال دیگر نوشته که لا اله
الا الله علی الوصی سالم روایت کند که گفت عمر را می بینم که ترا تعظیم میکنی امیرالمومنین
که یکی دیگر از اصحاب بنی آن تعظیم میکنی گفت او مولای خداوند منست و از ابی جعفر
علیه السلام روایت که دو اعرابی که با یکدیگر خصومت داشتند آمدند نزد عمر گفت

با امیرالمومنین که با اباحسن حکم کن در میان ایشان آن حضرت حکم فرمود بر یکی از ایشان که
بر و حکم کرده بود گفت بفرم که این حکم که در میان ما عمر رجعت و گریبان او گرفته کشید و
و یکت کشید آن که این کیت مولای منست و مولای هر مومن و مومنه و هر که نباشد او
مولای او پس او مومن نیست از عید خیر مروت که نزد عمر حاجتی از قریش جمع بودند
و امیرالمومنین نیز در آن میان بودند اگر تفاخر شرف میکردند و علی علیه السلام است
بود عمر گفت یا اباحسن سب سکوت چیست و آن حضرت نهی است که چیزی گوید و عمر میگفت
یا اباحسن خبری البته باید گفتن آنکه این را فرمود الله که مناجیه در بنا عترة شرایع الاسلام
فی کل معتزل تزیل سیر فاقه الحجاج عن فراخ الهام ویز و زنا جبریل فی آیاتنا بقرایض
الاسلام و الاحکام فکون اول سئل حله و محرم الله کل حرام تخن انجیاز من البریه
کلهما و نظایرهما و زمام کل زمام را نمانع من اردنا و یقیم اسر الاحکام و ترو عادیة
انجیس سیر فاقه الحجاج عن دی الانعام یعنی حق سبحانه و تعالی گرامی گردانیده ما را یاری
دادن پیغمبر خود را و برکت است که عزت داده شرایع اسلام را در هر شگری و معرکه
بشیرتای است که میرد و زایل میگردد و در کلهای سر از اذن بدان کردن گشتن و قول
سینما جبریل در خانهای با بقرایض اسلام و احکام ایمان و بوقیم اول آنکه حلال است
حلال او را و حرام و استیم فرخایا هر چه حرام کرده بود ما برکنار کنیم از مخرجات نظام
آنها با است و زمام هر زمام بدست است که اهل حل و عقد بایم و مانع میکنیم هر که منع
کردنی است و ما راست میزدیم بر شکران کردن کشتن را و شیرهای ما باز میداریم و بکار
و عادیان شکر را از تعدی پس حمد خدا را که صاحب رحمت و انعام است بر بندگان
در سند احمد بن حنبل آورده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر را با سوره بر آید
بکه مغرکه که حج کنند بعد ازین سال شکران و عریان مشغول طواف خانه کعبه نشوند و بهشت
داخل نخواهد شد مگر کسی که مسلمان باشد و هر که که میانه او و پیغمبر مدتی باشد او را محبت
و به تادمه منقسطی شود و خدا و رسول و از شکران هزاران چون او متوجه شده سه روزه
راه رفت آن حضرت امیرالمومنین را فرمود که برو و بوی رسیده او را بر من مان بگردان
و توان احکام با بل که برسان او چنین کرد ابو بکر از کشته پیش حضرت آمد و گریست
و گفت یا رسول الله امری حادث شده آن حضرت فرمود که حادث نشد و در باب تو
غیر خبر و لیکن من از جانب حق ماور شدیم که آن احکام را زنا بکنیم یا مردی که از
من باشد و شکر ازین از پیش گذشت و این امر مشهور است و احتیاج تطویل ندارد و
تعدید روایت و روایات در باب بسیار است در میان آنچه نازل شده در شان
آن حضرت یعنی از آیات است ذکر یافت مثل انما ولیکم الله و آیت و تعیها اذن و آیت

و اولک هم خیر البریه و غیر ذلک لیکن اگر زاید بر آنکه از پیش گذشت خبری می باید
اراد آن سینما بدین عباس روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که تسبیح اتی نیست از آیت قرانی که حق تعالی فرستاده باشد و در و یا اهلها الذین
امنو بود الا که علی علیه السلام را پس امیران آیت و از این عباس روایت نقلی
و غیر او نیز از اهل تفسیر آورده اند در سب نزول آیت یوفون بالآثار و یوفون
یوماکان شتره شیطرا و اگر چه شکر ازین آیت گرفته نیز است ذکر یافت اما آن تفسیر
که ایشان ایراد نموده اند اینجا مبتنی میگردد و این است که آورده اند که یکسب
امام حسن و امام حسین علیه السلام مریض شدند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
با بعضی اصحاب بیعادت ایشان فرستند و عامه عرب نیز بیعادت ایشان فرستند
بودند گفتند یا اباحسن اگر نذر بر خود لازم کردی برای صحت فرزندان که با آن فانی
نمایی دور نباشد که نذر را که مقرون بوفات اخذ خبری نیست امیرالمومنین علیه
السلام فرمود که چون ایشان صحت پابند من نذر کردم برای آن شکرانه
سه روز روزه بدارم و فاطمه زهرا نیز به همین طریق مذکور نذر کرد و ایشان را جاریه
بود که فضا میگفتند و نیز انجمن نذر کرد و بعد از آنکه آن شاهزاده با لباس عافیت
پوشیدند و شربت صحت نوشیدند و در آن ولانزدال محمد نه قلیل بودند و
کثیر پس امیرالمومنین علیه السلام رفت به پیش شمعون خبری یهودی و از و سه
صاع جو قرض نمود و در حدیث فرنی آورده روایت از مهران با بلی که آن حضرت
رفت نزد سایه یهودی که او را شمعون بن جانا می گفتند که از و پشم ستاده که بر
و از اجران آن نذر را بجای آرد فرمود بوی که ای ترا هست پاره از پشم که بدی مرا
و بریست از دختر محمد برای تو سه صاع از جو از اجران گفت بلی پس داد آن را
بان حضرت و امیرالمومنین علیه السلام پشم و جو از و ستاده فرمود و فاطمه را ازین
حال اخبار نمود و او اطاعت کرده قبول فرمود و برخواست و یکصاع آن جو را استی
کرد و پنج قرض از آن بخت برای هر یکی یکقرص و چون امیرالمومنین با رسول الله نماز
مغرب گذارده بمنزل شریف خود تشریف آورد و طعام را پیش آوردند و طعام
کنند تا که سکنی بدر خانه آمده گفت استلام علیکم یا اهل بیت محمد من سکنی
از ساکنین سکن مرا اطعام کنید حق سبحانه و تعالی از مواید جنت شما را اطعام
کند این امیرالمومنین علیه السلام شنیده فرمود این را که فاطمه ذات المجدین
یا بنت خیر الناس جمعین اما ترین الباس المسکین قد قام بالباب له جنین لیسکوا
الی الله لیسکن لیسکوا النساء جانیحا حنین کل امری کسبه رهین و فاعل انحر استین

موعده جنة علقین حرما الله علی الصنین و للخیل موقف جبین تهوی به القارانی
 شرار یحیی و یحیی یعنی ای فاطمه ای صاحب بزرگی و یقین و ای دختر بهترین همه خلایق روی
 زمین ایام ندیدی در مائده بی نوای سکن که استاده است بر در خانه بانال و حنین
 و دست شکایت بر دوشته بارم از احمین و فرمود تنی شیوه کرده شکایت آوده
 از کر سکنی در حالتی که او دست اند و بکین هر مردی مکلف که هست با نچه کرده در کرد
 و با نچه اندوخته رهین و کتفه خیرات را ظاهر شده که موعده است بهشت علقین که حرام کرده
 خدای تعالی از ابر بخیل لیم راست موقفی بغایت خار کتفه که می اندازد آتش را
 از اینجا بفرجین که شراب او آب کرم جوشان باشد و طعام او ریم ابدان و در آن
 حضرت فاطمه علیها السلام که این نشیند فرمود که ای کرم یا این هم جمع و طاقه باقی من
 یوم و لا ضراقة یعنی امر تو ای پریم من کشیدنت و فرمان بردنی و نیت مرا از آن
 ملامتی و نه ملاقی و ذلتی و آن طعام خود را نخورده برای سکن فرستادند و خود را
 در آن شبانه روز با آب روزه کسودند و در روز دوم یک صاع دیگر کسپا کرده
 نان نخت و چون امیر المومنین از نماز مغرب فارغ شده بمنزل فرمود و طعام را
 پیش نهاده بودند که منی آمد گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من منی ام
 از اولاد مهاجرین که در روز عقبه بدر من کشیدند مرا اطعام کنند که خدا
 تعالی از مواد بهشت شمار اطعام دهد پس چون امیر المومنین و فاطمه علیهما السلام
 این را شنیدند طعام خود را برای او فرستادند و باقی خالص درین شب نیز روزه
 کسودند و در روز سوم دیگر حضرت فاطمه برخواست و انصاع باقی را از جویا
 کشید و نان نخت و وقتی که امیر المومنین با پیغمبر نماز شام گذارده بمنزل آمد طعام
 پیش آوردند اسیری آمد بر در خانه و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد
 اسیر کرده اند کسی من طعام نمیدهد مرا اطعام دهید که من اسیر محمد ام تا خدای
 تعالی شمار را بر موی جنت طعام دهد پس امیر المومنین این را شنید طعام خود را بوی
 ایشا کرد و باقی اهل بیت نیز موافقت آن حضرت ایشا کردند بوی و درین شب هم
 بغیر از آب نخشیدند چون روز چهارم شد بند خود وفا کرده بودند امیر المومنین
 بدست راست دست امام حسن را گرفته بدست دیگر دست حبیب الامین علیهم
 السلام و چنین آمد بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان می لرزیدند از شدت
 کر سکنی مثل نچه مرغ چون نظر پیغمبر بر ایشان افتاد فرمود که یا ابا الحسن نخت پشان
 شدم من که شما را بدین حال دیدم شما را چه حالت این گفته متوجه خانه فاطمه
 شد و ایشان با وی رفتند و دید که فاطمه در محراب نماز مشغول است و از کر سکنی

سکسار کش بر پشت و حی سبیده و چشمهایش بکوفه میخوردن این حال را مشاهده کرده بود
 که و انغماده با فداهی اهل بیت محمد شما از کر سکنی خود را بکلاف می کشید پس در آن حال جبرئیل
 علیه السلام از نزد ذوالجلال آمد و گفت فزاکر یا محمد که حق جل و علا ترا تهدید فرمود در
 باب اهل بیت تو فرمود که چه چیز را از اکرم یا جبرئیل علیه السلام گفت بنحوان این یا
 بل اتی علی الانسان تا اینجا که انما نطعمک لوجه الله لا نرید منکم جزا ولا شکورا و از اینجا
 تا آخر سوره و خطیب خواند می حکایت کند از و از را وی و زیاده کرده این مهران
 با بی درین حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شتاب برخاسته بنحوان امیر المومنین
 و فاطمه علیهما السلام آمد و چون آن حال را مشاهده فرمود گریست و گفت شما سه و ذرا
 که این حال دارید من عاقل از حال شما پس جبرئیل علیه السلام آمد با این آیات ان الا
 یثرون من کاس کان فراجا کا فراجا یثرب بها عبدا و الله یخیر و نهائ یخیر او کوبد این
 چشمه در خانه پیغمبر باشد که از اینجا منفر شود و روان گردد بنحانهای انبیا و مومنان چون
 تمام این سوره که بریدشان اهل بیت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم بر حبه آن مصروف
 میکرد و بعون الله و توفیق بسم الله الرحمن الرحیم نام خدایی که گنج جمع صفات و کما
 ابتدا ایکم که بخشاینده رزق است بر عالمیان مهربان مومنان با و خال ریاض جهان
 بل اتی علی الانسان چنان من الله هر کم کن شیتا مذکور یعنی آیا آمد بر آدم هنگامی از زمان
 که در آن بود چیزی یا و کرده شده یعنی چهل سال میان که طایف افتاده بود پیش از نفع
 روح و کسی با نیانیت او را یاد میکرد پس استقام بر سبیل تقرر باشد اما مطلقا الا ان
 من نطفه اشاج بنسبیه مجله سبیا بصیر بدستی که ما از پریم او میا نرا که از اولاد یسند
 از آب منی میخیزد باب بر دوزن و خلقت او را درست کردیم و با بر دهنی می از ما میم او را پس
 کردیم او را شنوایانیا تا ممکن باشد از مشاهده دلائل و استماع آیات انا هدیناه
 السبیل اما شاکر او انا کفورا بدستی که ما نمودیم او را راه راست که طریق اهل بیت است
 بنصب با و که و انزال آیات با سپاس دارند یعنی مومن سعید که دوست دارند اهل بیت
 باشد و تبر از دشمنان ایشان کنند یا ناسپاسی یعنی کافر شقی ناصبی که طریق ایشان را
 بگذارند و غیر ایشان را بر ایشان اختیار کند انا اعتدنا للکافین سلاسل و اغلالا و سبلا
 بدستی که ما داده ایم برای کافران و دشمنان اهل بیت زنجیر ما که بدان ایشان را بد فرج
 کشند و غلها بر گردن ایشان نهند و آتش فروخته که در آن پوسته بسوزند و در
 آمد این سوره شریفه که در شان اهل بیت است خلقت آدم نمودن تنهیی است بر آنکه
 غرض از خلقت آدم محمد و آل او است صلی الله علیه و آله و سلم ان الابرار یثرون
 من کاس کان فراجا کا فراجا بدستی که نیکو کاران یعنی اهل بیت و تابعان ایشان بیاشا

راخت از جام شربت که اینجکی ان کافور باشد یعنی از کافور بشت پانزده تا خنک
و شیرین و خوشبوی شود یا بواسطه خوش بویی و سفیدی شاه کافور باشد و لهذا او را
باین نام خوانند و نموده این قولست که بدل از کافور آورده که عینا شرب بها عبادا
یعنی و نهان کافور حشمت است که می آید از ان بندگان شایسته گان خدا
تعالی میرانند آن چشمه را از ان آسان یوفون بالند و یخافون یوماکان شربه
مستطیر آن بندگان شایسته و فانی نمایند نذری که در طاعت کنند و میترسند
از روزی که دست شدت و محنت و فاش و آشکارا و بطعمون الطعام علی حبه
میکنند و قیام اسیر او میدهند این طایفه طعام را بر دوستی خدای واجب
طعام با رحمت اطعام یعنی با وجودی که خود خستیا و دارند و آن را دوست
میدارند که اینها میمانند و میخورانند در ویش فرومانده و خورد سال بی پدر
و اسیر را که از کفار گرفته اند و وجهی که اهل بیت رسول کرده اند با طعام دادن
بفقره را دوست میدارند انما یطعمکم لوجه الله لا یرید منکم جزا ولا شکورا و این طعام
مخلوص نیست میگویند که جز این نیست که میخورانیم شمار این طعامها برای رضا
خدای تعالی میخواهیم از شما یاد اشش و مکافات و نه سیاسی و آزاری انما خاف
من ربنا و ما عجبنا انما یطیر برادرستی که ما میترسیم از افرید کار خود از عداوت
ترش روی یعنی روی ترش که ده از شدت هول آن روز که بغایت سخت گریخته
فوقایم الله شتر ذلک الیوم و لقمه نضرة و سپهر و ارس نگاه دار و خدای شایسته
از شتر و رخ و هول آن روز و پیش از ادا شدن نماز کی و خوبی روی و شادی فرح
و دل و جزایم بها صبر و اجتهاد و حیرت و پاداش و هدایت از سبب آنکه صبر
کردند بر طاعت یا بر ایثار طعام بوستانی که از میوه آن خوردند و از شتر آن تو
و از حله از شتر آن پوشیدند و شکستن فیما علی الاراک لایرون فیها شمشاد و لازمه را
در حالتی که نگیته زده باشند در بهشت بر تختهای ابراسته نه میزند در بهشت حرارت
آفتاب را و نه سرما را بلکه در غایت اعتدال یا سندهوای بهشت را و اینها عظیم طلا
و ذلالت قطره فیما تذللا و پاداش و هدایت از بهشتی دیگر که نزدیک بود برایشان
سایه های درختان آن و رام کرده باشد چیدن میوه های آن رام کردنی یعنی آسان بود
چیدن میوه و کسی چسبیده را منع کند لطاف عظیم باینه من فضة و اکواب کانت
قوارق و ابرامین فضة قدر و ما تقدیر او کرده اند شود برایشان جامهای خور و در رسم
یعنی اوانی و اکواب آن از نقره باشند در صفا مثل آبکینه که از خارج داخل آن تواند
انداز کرده باشند ساقیان آن طرفها را فراخ و سیر این بهشتیان انداز کرده اند

بی زیاده و نقصان و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجیلا و آشامیده شوند در بهشت
شرابی که باشد این شرب آن زنجیل یعنی یا میزند آن سرب را بر زنجیل بهشت چه زنجیل
طرب آرنده و لذت بخشند است عینا فیما تستی یا سبیل حشمت است در
نام نهاده شد سبیل و ان معاد بود و روان هر جا که خواهند بهشتیان و کوفه
آسان بخلق فرود و دیکوار و دیکوار و یطوف علیهم ولدان مخلصون و اداریه هم حشمت
لؤلؤا منثورا و طواف کنند برابر بر سران کوشواره و اریا جا و یدمانده در حالت
طفولیت چون منی ایشان از ای پنده پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره
ایشان مروارید افشانه شده از صدف یعنی ترومانه که هنوز دست کسی نباشد
نرسیده و بان رونق و درخشندگی خود مانده اذاریت ثم باریت نعیم و ملک
کبر و چون نگرید و نظر کنی اینجا یعنی در بهشت به منی نعمتهای که در وصف نمیدانم
بزرگی که زوال بدو راه نیابد عالمی شایسته سندس خضر و سترق و حلو اساور من
فضة و سقیم رتیم شرابا طورا از بهشتیان یعنی لباس زبریشان جامهای دیبایی نازک
سبز و دیبایی محکم سفید و پیرایه بسته شوند بنوارهای از نقره یا شامانیشا زبر و کارد
ایشان شرابی پاک اندازد آن اسرار جاس پاک کنند از غل و غش که هر که بخورد از غل
غش پاک شود یعنی حق سبحانه و تعالی امر فرماید که بهشتیان از آن بیاشامند و غل
که از دست ساقی آن توان آشامید و ساقی آن غیر مرتضی علی نیست علیه السلام
که دوستان خود را چنانند و دشمنان خود را از آن راندان بدانگان که خرد و کان
سعیکم مشکور اید برستی که این گرامتها مبیات مرثا را پاداش کرد از شما و بهشت
شتافتن شما در کار خیر پسندیده و لایق مکافات انما نحن نزلنا علیک القرآن منزلا
بدرستی که ما فرودستادم بر تو قراقرز و فرستادنی تدبر بر مقتضای حکمت و موافق
وقت که بخلاق برسانی و فضیلت اهل بیت خود را برایشان ظاهر سازی فاصبر لحکم
رنک و لا تطلع منهم اثما او کفورا پس صبر کن بر حکم پروردگار خود را و آنچه فرموده است
از تبلیغ رسالت و فرمان میرزا ایشان گناه کار را که ترا با شتم خواند یا تا سیاسی را
که ترا بکیش خود دعوت کند که خواهند ترا از اهل بیت خود بگردانند سخنان واهی خود
که در حق ایشان گویند بواسطه حسد و اذکار اسم رنک بکبره و اصیلا و من اللیل فاصبر
که و سبیل طویلاید کن پروردگار خود را با بد و دشمنان گناه یعنی پوسته بند کرد و
باش و در بعضی از شب سجود کن او را و نماز گذار برای خدای تعالی شب دراز را
یعنی تهجد اشتغال نمای سجدهات شکر قیام نمای که ترا و اهل بیت ترا بهتر از اهل عالم
ساخته و اهل بیت ترا این گرامتها خواسته ات هو لا یحجون العاجله و یذرون

در انهم تو با ثقل بدستی که این گروه یعنی دشمنان تو و مخالفان اهل بیت تو دوست میدارند
سرای مستانیده یعنی دینی را و کذاشته اند از پس پشت روزگار آن که قیامت است و
نیکو دند برای او عمل نمیکند سخن خفهام و شد و نامرسم و اذاششنا بدلتنا امثالهم
تبدیل ما یا فریدیم ایشان را از ارباب است و حکم کردیم افونیش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را
باعصاب برهم بستیم تا اطاعت امر نکند و حکم ترا کردن بندگان و کمر محبت اهل بیت نزاران
حکم سازند و چون خواهیم بدل کنیم ایشان را با مثال ایشان در خلعت بدل کردنی یعنی ایشان را
بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار و دوستدار خاندان اما حکمت خودشان را
او خود بهتر میدانند آن بزه مذکوره فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا بدستی که این معاد
اهل البیت علیهم السلام در بدل و انبار عجزت مرموسان را تا بمثل آن عمل کنند و از
این خرابا بهره یابند و دوستی ایشان را در مغز استخوان و بدل و بجان جای دهند تا از
فیض ایشان محظوظ گردند پس هر که خواهد که فرائد و تقرب افزید کار خود را بی بخیر و طاعت
دوستی اهل البیت است که فرائد و مواتش اذن الا ان شاء الله ان الله کان علیها
حکما یدخل من شاء فی رحمته و انظالمین اعدلهم عذابا الینا و نخواهد شما هیچ را بی
آنکه خواهد خدای خواستش شما را بدستی که خدای هست و اما با استعداد و استحقاق
حکم و توانا که بجه می باید و از در می آر و هر که میخواهد در رحمت خود که بهشت جاودان
از دوستان و مجانبان اهل البیت و مومنان و اما در کرده و جتناساخته از برای ایشان
بهشت جاودان و جتناساخته از برای ظالمان خصوصا آنها که بر اهل بیت رسول ظلم کردند
و تالیات را ستاندند و خون ایشان ریختند و بر ایشان لشکر کشیدند عذابی در روز
که ایشان سوراقت **بیت** دوستان علی بخت **خدا** دشمنانش در آتش سوزان این
سوره باجماع ائمه در قصه ال رسول نازل شده و در روایت که آیت فالیوم
امن الکفار الضحکون نازل شد در باب ابو جمل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و
غیر ایشان از مشرکان که که بر بلال و عمار می خندیدند و گویند که علی بن ابی طالب علیه
السلام که در میان ایشان جماعتی از مسلمانان پیش مغیره مرتضی اند ما فکان یبدا و یختر
کردند بر ایشان خندیدند و چشمک می زدند و می گفتند باصحاب خودشان که ما امروز این
اصلاح دیدیم پس از و خندیدیم پیش از آنکه ایشان پیش مغیره بر سرند این آیت نازل
شد و از منافق و کجلی منقولست چون این آیت نازل شد که قل لا اسئلكم علیه اجر الا المنة
فی القربی یعنی بگویند شما را بر ساندن پیغام هیچ مردی لیکن خویشان مراد است
دارید که علی و فاطمه و حسن و حسین است صلوات الله علیهم مردم که گفتند ازین عجب
چیزی نیست که آله ما را بد میکوبند و ما را می کشند و طمع دارند که ایشان را دوست داریم

این آیت نازل شد که قل یا حکم من اجر فهو لکم یعنی بگویند شما را بر تبلیغ رسالت هیچ مرد
پس آن مرد برای شماست و نیست مرا از آن مرد مگر منفعت مودت خویشا تم که فایده آن
نیز بشمارد و میکند که ثواب الهی و رضای اوست و روایت کند که آیت وقفوهم انهم
در باب ولایت امیرالمومنین نازل شد یعنی در قیامت امر شود که خلائق را بر پل صراط
بدارید بدستی که ایشان پرسیده کان خواهند بود یعنی از ولایت علی علیه السلام
ایشان خواهند پرسید و گویند آیت ام حب الذین اجترحو البیتات ان یجعلهم
کالذین امنوا و عملوا الصالحات سواء محیایم و معایم ساء ما یحکون و در قصه بدر نازل
شده در شان حمزه و علی و عبیده بن حارث که میارزرت قتال عتبه و سبیه و ولید قیام
مودند یعنی ایامند استند انانکه کسب کردند اسلام را از کفر و محضت مثل
عتبه و شیب و ولید آنکه که دانیم ایشان را در آخرت مانند آنها که گردیدند و گردند
که دارای شایسته مثل امیرالمومنین و حمزه و عبیده یکسانت یعنی یکسان نیست
زندگانی آدمیان و مرک ایشان انهارا ایمان می میرند و ایمان زنده خواهند
و ایشان بر کفر خواهند مرد و بر کفر مبعوث خواهند شد آیت لقد رضی الله عن المؤمنین
منین اذ یبايعونک تحته الشجرة در شان اهل حدیبه سمت نزول یافت جابر گوید
که مادران روز نزار و چهار صد کس بودیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما
که شما امروز بهترین اهل زمینید که ما بیعت کردیم در زیر درخت شمره بر موت که کزیر
و کسی نقض آن عهد نکرد و مگر خبرن قیس که منافق شد و اولی مردمان باین آیت علی بن
ابی طالب علیه السلام زیرا که حق تعالی فرمود که و انما بهم فقا قریبا یعنی باورش
و او ایشان را باقی نزد یک که فتح خیبر است و آن بردست امیرالمومنین علیه السلام
روایت کنند سید ابوطالب باسنا و از جابر بن عبد الله که رسول الله صلی الله علیه
و سلم گفت مر علی را علیه السلام که کسی دوست دارد ترا و تولای او تو باشد حق
سجانه و تعالی او را ساکن گرداند با ما و بعد از آن ان حضرة این است را خواند که
ان المتقین فی جنات و نه فی منفعد صدق عند طیک مقدر یعنی بدستی که بر سر کار
در بوستان در روز قیامت و جویای آب یعنی بستانها شتمل بر آنها باشد در مقام
سندیده که در و نه لغو باشد نه الم نزدیک پادشاهی تو اما بر همه چیز مقرر است که مقام
صدق از آن جماعتی خواهد بود که صدق ایشان با امیرالمومنین علیه السلام درست باشد
و دیگر آیت التاب یقون التاب یقون او لکن المقربون فی جنات النعیم در شان آن
طایفه است که نماز کنند از بعد بقلبتین و بعضی گویند مراد سابقون بطاعت اند و بعضی
گویند سابقان بهجرت و بعضی دیگر گویند باسلام و اجابت رسول بر سر تقدیر آنها

همه موجود است در امیرالمومنین علیه السلام بوجه تمام و کمال و بغایتی که نزد کسی
تواند شد و دیگری درین اوصاف از مردم و در روایت ابن عباس وارد است که
پرسیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازین آیت فرمود که گفت من خیر شیعیان علیهم السلام
این را که علی و شیعه او ایشان پیش روندگان اند بخت و نزدیکان اند از جانب
حق تعالی بکرامتی که ایشان را است در قربت و ایت یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم
سابقا سمعت ذکر ما فت که بغیر از امیرالمومنین علیه السلام دیگری بان عمل نکرد این
عباس روایت کند که یک روزی عید آمد بن ابی صاحب خود پیرون رفت حاجتی
از اصحاب رسول الله از پیش روی می آمدند عبد الله ابی بیارن خود گفت که نگاه
کنید که من چگونگی در می بینم این سفار را از شما یعنی خوش آمد خدایم گفت پس پیش
آمده دست امیرالمومنین را علیه السلام گفت و گفت مرحبا ای پسر عم رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم و اما دای سیدی نبی ما ششم غیر رسول الله امیرالمومنین فرمود
که ای عبد الله از خدای تعالی تبرک و نفاق موز که منافق بدترین خلق خدا است
گفت مملایا اباحسن و الله که ایمان ما همچو ایمان شماست بعد از آن متفرق شدند
این ابی گفت دیدم که چه کردم آنها بر شای خیر گفتند این آیت در آن حال بر آن
نازل شد که و اذا القول الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا
انا معکم انما نحن مستهزؤن یعنی چون به بنده اهل نفاق و روی در روی ملاقات کنند
انگاشتی که ایمان آورده اند از یاران پیغمبر گویند ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما و
باز کردند شیطانی خود یعنی شیوایان و یارانی که دارند گویند از روی صدق که
ما با شما ایم و بر دین و این شما بجز این نیست که ما فوسس از مد کا نیم و هسته کنندگان
بر مؤمنان پس دلالت کرد آیت که بر ایمان آن حضرة طاهر او با طهارت و بر قطع و جزم قول
امیرالمومنین علیه السلام در امر منافقین و دیگر آیت امن کان علی بنیه من ربه و تیکو
منه یعنی آیا هر که باشد بر برهان از پروردگار خود که او دلالت کند بطریق صواب و از پی
در آید بر برهان او را که دلیل عقلی گواهی از خدای تعالی که بصحت آن گواهی دهد بر این
با کسی که زینت دینی طلبد و عمل نه بوجه صواب کند یعنی بر این آیت او را
که صاحب بنیه پیغمبر است و گواه که از جانب حق که بصحت آن گواهی دهد امیرالمومنین و دیگر
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات لیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدستی زانکه بگوید
و کرد عملهای پسندیده زود باشد که بدید کند برای ایشان حضرة رحمن دوستی
در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها آفکند بی حساب و سابط ابن عباس گوید
که آن علی بن ابی طالب است علیه السلام زید بن علی روایت کند از پدر بزرگوار

خود ایشان از امیرالمومنین علیه السلام که آن حضرة فرمود که مردی بن ملاقات
کرد و گفت یا اباحسن و الله که من دوست میدارم ترا در راه خدای تعالی من رجوع
کردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او را ازین حال اخبار نمودم شاید که تو نگوئی که
باشی با او گفتم و الله که من با او نیکی نکردم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که بخند که حق جل و علا دلهای مؤمنان را بتوشه شتاق کرد آید بودت پس این آیت
نازل شد رجال صدقوا ما عاهدوا الله و آیت مبارکه یعنی قل تعالوا ندع ابننا و آو
آیت الذین یففقون اموالهم از پیش سمت ذکر ما فتنه عز محمدت جنبی روایت
کند از بریده که صاحب رسول الله که اهدانا الصراط المستقیم آن طریق در راه ال
محمدت علیه السلام و دیگر و اگر کواع الزاکین که در سوره البقره وقوع آیت
آن علی بن ابی طالب است علیه السلام که در اوایل با پیغمبر نماز گذارد و آیت
من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نازل شد در شبی که امیرالمومنین بر
فراش پیغمبر خواب کرد و آن قصه را بقا نگویند یعنی و از مردمان است کسی که
سیف و شمشیر خود را یعنی جان بذل میکند برای طلب شهودی خدای تعالی که
در آن شب آنحضرة جان بذل کرده بجای پیغمبر خواب کرد و دیگر عز الدین محمد
روایت از عبد الله بن مسعود میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا که
آمدن ملک و گفت و اسال و من ارسلنا من قبلک من رسلنا یعنی پسر ای محمد
کسانی را که پیش از تو فرستادیم از فرستاده گان ما بر آنچه مبعوث شده اند
گفت بروستی تو و دوستی علی بن ابی طالب صلوات الله علیها و آیت یا ایها
الرسول بلغ از پیش گذشت در قصه غدیر خم و دیگر آیت یا ایها النبی حبک الله
و من اتبعک من المومنین یعنی ای پیغمبر کافی پسندیده است ترا خدای تعالی و آنکه
متابعت کرده ترا از مؤمنان آنکس علی بن ابی طالب است که سر مؤمنان است و آیت
اجعلکم سقاات احجاج نیز سمت ذکر ما فت از پیش و دیگر آیت یا ایها الذین امنوا
التقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای مؤمنان بترسد از خدای تعالی و باید
با صادقان ابن عباس گفته یعنی باشد با علی و اصحابش و دیگر آیت انما ات
منذر و لكل قوم ما یعنی خبر این نیست که تویم کننده و از برای هر گروهی راه
نماینده ابن عباس گوید که چون این آیت نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم دست خود را بر سینه مبارک نهاد فرمود که منذر و اشارت کرد دست
خود بر دوشش امیرالمومنین علیه السلام و گفت تویی ما دی ای علی راه یا مقلدان
تورا یافته اند و دیگر آیت کفی الله شعیبا یعنی و بکنم و من عذبه علم الکتاب یعنی پسندیده

کوه میان شما بگویم شهادت و دیگر کسی که نزدیک است علم کتاب که لوح محفوظ است
یا قرآن محمد بن حنیفه علیه السلام گفته است که من ابی طالب است صلوات الله علیه و دیگر
آیت بدان خصمان اختصاصی در بهم یعنی این دو گروه دشمنان که جنگ کردند و جدال
نمودند در دین پروردگار و در بخاری و مسلم نقل کرده از ابو ذر که او گفت من
سوکند میخورم بخدای عزوجل که این آیت در حق علی و حمزه و عبید بن حارث نازل شد
که در روز بدر مبارزه مشرکان که عتبه و سببه و ولید بن عتبه بودند و پیروان بودند و دیگر
آیت ائمه الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصادق علیه السلام که من یؤمن بربی و یؤمن بکتابی و یؤمن
بسرای آخرة از راه راست که درندگان و مثل کنندگان اند به بیابان که اسی راه راست
مراد طریق محمد و آل محمد است صلی الله علیه و آله و ائمه و دیگر آیت ائمه و عده و عده چنان
فولاقیه یعنی ای کسی که وعده کرده ایم او را بجهنم در آخرة و بفرست در دینی و وعده
نیکو که در آن خلاف متصور نیست پس آنکس در یابنده آن وعده است بی شبهه و آن
علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر آیت ائمه که در مواضع کان فاستقار
پیش است ذکر یافت و دیگر سلام علی آل یاسین ابن سبیب که در مراد آل محمد است
صلوات الله علیه و ائمه و دیگر آیت و الذی جاء بالصدق و صدق به یعنی آنکس
که سخن راست و آنکه راست شمرده از آنکه سخن راست آمد رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم است و آنکه راست شمرده از آنکه علی بن ابی طالب است علیه السلام که آن
الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه سابقا مذکور شد و دیگر آیت
و الذین آمنوا بآیة الله و رسوله اولئک هم الصدیقون و الشهادة لهم اجرهم و نورهم
یعنی آنانکه که دیدند خدای تعالی و فرستادگان او ایشان تصدیق کنندگان
اجرا الهی اند البته و قیام نمائنده کان شهادت از برای رفای حق تعالی برای
انبیاء و ائمه ایشان در روز قیامت یا حاضران نزد حق تعالی یا شهادت اند فکان
در راه خدای تعالی مرایش از است ایشان و نور ایشان که بان طریق قیامت را
پویند و نزول این آیت در شان علی بن ابی طالب علیه السلام که جامع این صفات
و دیگر آیت فاق الله هو مولیه و جبریل و صالح المومنین مجاهد گوید که صالح المومنین
بن ابی طالب علیه السلام و دیگر آیت یوم لا یخزی الله البتة و الذین
امنوا مع نورهم یعنی بن ایدیم و با یمانهم یعنی روزی که خوار و رسوا سازد خدا
تعالی پیغمبر را و دیگر آنکه که دیده اند با او نور شهادت در پیش ایشان و با طواف
ایشان بر پل صراط و بان نور مردم راه بر ندان در شان علی بن ابی طالب
اصحاب اوست و دیگر آیت الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالمعروف و نوا

بالبقر در شان امیر المومنین سمت نزول یافته و روایت کنند از امیر المومنین علیه السلام
که فرموده که قرآن از باغ انازل شده ربیع از آن در شان ماست و ربیع در باغ
دشمنان ما و ربیع در باب سیر و قصص اقبال و ربیع در فرائض احکام و از برای
ماست که ایم قرآن و ابن عباس گوید که آنچه از قرآن در شان امیر المومنین فرود
آمده در حق اچکس فرود نیامده و مجاهد گوید که بمقادیر است که در حق اچکس
سمت نزول یافته و دیگر حسن آورده که فاستوی علی سوره در شان آن حضرت
نیز که استواری و قیام اسلام بشمیر امیر المومنین ثبوت و رسوخ یافت و دیگر
و جنات من اغتاب و ذرع و خیل صنوان و غیر صنوان یعنی با و واحد یعنی درین
بوستانهاست از انکور بسیار کشته ها و خرابانان چند شاخ از یک اصل است
و نه جان یعنی هر شاخ از پنج رشته آب داده میشود این همه اشجار و یک نوع
یک آب از جابر بن عبد الله روایت که او شنیده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که میفرمود که همه مردمان از اشجار متفرقه اند و من و توای علی از یکدختیم بعد از
این آیت را خواند که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفیناه من عبادنا و اما امیر المومنین
فرمود که من دکان برگزیدگان مایم و دیگران و من ابی یعنی محمد و علی صلوات
علیهم و دیگر آیت ائمه بعلم انما انزل الیک من ربک الحق یعنی ای کسی میداند
هر چه فرود فرستاده اند بسوی تو از پروردگار تو آن درست و راست است
یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر آیت الم احب الناس ان یرکوا ان
یقولوا امنا و هم لا یفتنون یعنی امانی ندارند مردمان که کذاشته شوند بآنکه
میگویند که کرده ایم ما و ایشان مفتون نگردند و بفتنه نیفتند این آیت که از
شما امیر المومنین پرسید که یا رسول الله این چه فتنه است فرمود که بسبب تو بماند
تو خصوصت خواهند کرد تو اما ده شو برای خصوصت و از ابی جعفر علیه السلام نقل
که آیت و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی در امیر المومنین در و یافته
یعنی مخالفت کردند با رسول الله از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده مر
ایش از راه حق که امامت و خلافت امیر المومنین است علیه السلام و دیگر آیت
فرموده که و یوت کل ذی فضل فضل علی بن ابی طالب است یعنی و به خدا ای
خداوند فضل را درین ثواب و خزای فضل آورایم در دینی و هم در آخرت آنرا که
برادند از و باز نکرند و دیگر آیت فمن اظلم من کذب علی الله و کذب بالصدق
اذ جاوه یعنی پس کیست ستمکار تر از کسی که دروغ گوید بر خدای تعالی و دروغ
شمر سخن راست را چون باید بوی از موسی بن جعفر علیهما السلام مرویست که

فرمود که آن ستمکار کسی است که قول رسول الله را رد کرد و در امر امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله و کرامت و قالوا حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لغی لفتة سئمه است ما را خدای تعالی و یاری دهنده و کفایت کننده و نیکوکار گردان است حضرت پروردگار پس باز گشتند با عافیت تمام یا ثواب لا کلام از خدای عزوجل و زیادتى حرمت و عزتة ابو رافع روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمومنین علیه السلام را با بعضی فرستاده در طلب ابوسفیان اعرابی از خراج ایشان رسید و گفت که قوم جمع شده اند در فلان جا از برای شما ایشان گفتند حسبنا و نعم الوکیل این آیت نازل شد و دیگر و کفی الله المومنین القتال قوات ابن سعو حنین است که و کفی الله المومنین القتال بعلی بن ابی طالب و کان الله قویا عزیزا و دیگر آیت فی سوت اذن الله ان ترفع و تذکر فیها اسمی تسبیح کوبند خدا را در خانه های که دستوری داد خدای تعالی و امر کرد آنکه برداشته شود قدر او تعظیم یعنی آنرا رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا بردارند و آن او را یا برداشته شود بجای سجان حاجتها و در آن سوت و یاد کرده شود و در آن خانه نام او مروست از انس و بریده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواند این آیت را تا فیه القلوب و الا بصار مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام خانه است این فرمود که خانه ای بسیار دیکری گفت خانه علی و فاطمه بر آینه ازین خانه است فرمود که نعم از افاضل این خانه است و دیگر آیت یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طبیبات ما احل الله لکم یعنی ای گروه مؤمنان حرام نکنید بر خود چیزهای پاکیزه و لذیذ را که خدای تعالی بر شما حلال کرده اند و دیگر گویند که امیرالمومنین با بعضی از اصحاب عازم شدند به تحرم شہوات این آیت نازل شد و ابن عباس گوید که در شان آن حضرت است و او و دیگر آیت و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین یعنی ابراهیم پیغمبر علیه السلام گفت بگردان از برای من زبان راست یعنی راست گویی ظاهر کن از برای تجدید دین در امتان و پسین از ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام مرویست که فرمود که آن علی بن ابی طالب علیه السلام که عرض کرده ولایت او بر ابراهیم علیه السلام فرمود که بار خدا یا بدید کن او را از دزیت من خوشبخت و تعالی دعای او را بجز اجابت رسانند و دیگر آیت و النجم اذا هوى ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما یطلق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی بچشم ستاره چون طلوع کند یا غروب نماید مراد ستارگانند که راه نمای مسافرانند که گمراه نشده صاحب شما که محدث و خطا نکرد و معتقد هیچ باطل نشد و سخن فکود در هوای نفس نیست آنچه بدان مایل میشود

مکروچی که فرود آمده میشود بوی جبه بن عرفی روایت کند که چون امر فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که اصحاب سدا بواب کنند در مسجد این امر بر ایشان شاق آمد جبه گوید که من دیدم حمزه بن عبد المطلب را که جامه سرخی پوشیده و آب از پیردوش روانست و میگوید بیرون کردی عم خودت و ابو بکر و عمر و عباس را از مسجد کن کرد ایندی سرعت را پس گفت مردی در آن روز که تقصیر نمیکند در بلند شدن و شان دادن پیغمبرش را پس این را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانست که ایشان شاق است فرمود که همه را بصلوة جامع حاضر کردند و بنبر شرف برآمده خطبه فرمود که کسی ابلغ از آن خطبه از روی تمجید و توحید از آن حضرت نشنیده و چون از خطبه فارغ شد گفت ای مردمان من از خود هیچ در نمی بندم و نمی کشیم و کسی را پیرون نمیکنم و سب کن نمی گردانم و سوره و النجم را قرات فرمود تا آن هو الا وحی یوحی و دیگر و بشر الخبتین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و الصابرين علی اصابهم و التقی الصلوة و تمارز قسام یفقدون یعنی بشارة ده ای محمد و فرزندان نامی که هرگاه یاد کرده شود خدای تعالی بیزرکی نزد ایشان برسد و الهامی از هول آن سرای و صبر کنندگان را بر آنچه بدیشان رسیده و میرسد از کاف و محن و پایی دارند کان نماز را و ادا کنند کان در اوقات آن و از آنچه عطا داده ایم ایشان را نفقه میکنند در وجه خیر و صرف بنمایند پسندیده آن حضرت فرمود از ایشان است علی و سلمان و دیگر آیت ان الذین سبقتم لهم المناجیحی اولئک عنما بعدون و لا یسمعون حیاهم فیما اشتت انفسهم حال بدون یعنی برستی که آنرا که مشی گرفته است برای ایشان از ما سابقان نیکویی که شهادت و توفیق طاعت یا ثبات بخت آن کرده که بسابقه عبادت مخصوص اند از دور رخ دور شده کاندنمی شنوند آن دور شده کان از آتش و از ایشان را چار ایشان در اعلی علین اند و دوزخ در اسفل سافلین و ایشان در انجا در زو بر و تنهایی ایشان جاوید اند یعنی شتبات خود را دایم می یابند نعمان شیروایت کند که امیرالمومنین علیه السلام یکیشی این آیت را قرات فرموده و گفت من از ایشانم و چون قامت گفتند و بنماز برخاست فرمود که می شنوند او را و در رخ را و این آیت را قرات فرمود و لتعرفنهم فی الحن القول یعنی هر آنکه گوید آن منافقان را در گردانیدن سخن از صواب بجهت تعریض و ماصواب گفتن مرو از ابو سعید که او گفت که امیرالمومنین علیه السلام این طایفه را دشمن میداند و دیگر من جا با یکپسته فله عشر مثالیها امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرموده که

حسبه دوستی است که اهل قسم و سینه دشمنی است هر که بعضی باشد تحت جانی و تعالی
او را سرکون بدو رخ سوزان اندازد و دیگر است فاذن مؤذن پنجم یعنی او از دوازده
دو شده در میان جهشتیان و دوزخیان در قیامت ابو جعفر محمد بن علی الناقی علیه السلام
فرمود که او علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر اذاعا کم لما یحکم یعنی سر که خواند
پیغمبر شایسته برای پیغمبری که زندگانی شما بان چیز باشد اجابت او نمائید ابو جعفر علیه
السلام فرموده که آن دعوت بولایت علی بن ابی طالب است که دوستان او دل زند
کافران و دشمنان و آخرت و دیگر است و لما ضرب ابن مریم مثلاً اذ اتوکم منه یصدون
یعنی چون زده شده به پسر مریم مثلی انگاه قوم تو از آن مثل فرغ کنند و او از بردارند
امیرالمومنین علیه السلام روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که در تو مثلی
از عیسی علیه السلام که بعضی سبب دوستی او از اهل هلاک اند بعضی دیگر بواسطه
بعضی او از هلاک شده کاند پس منافقان او از بر آورده اند که رضای نیست او را
از روی مثل مکر عیسی علیه السلام و دیگر است و من خلقا امته مهدون با حق و
بعد لون یعنی از آنها که افزیده ایم برای بهشت کردی اند که ایشان راه می نمایند
بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود را و آن روایت کند از امیرالمومنین
علیه السلام که این امت بهشتی و سه فرقه شده اند بهشتی و دو فرقه از آن از برای
دوزخ اند و یک فرقه از ایشان از اهل بهشت اند و ایشان آن جماعت اند که حق
تعالی در این آیت وصف فرموده آن ستم و شیعه من و دیگر تر ایم رکعاً سجد اموسی
بن جعفر علیه السلام از آنای بزرگوار خود روایت کرده که این آیت در شان علی
بن ابی طالب نازل شده و دیگر است و الذین یؤذون المومنین و المومنات بغیر
ماکتسبوا مقاتل بن سلمان آورده که بعضی از قریش امیرالمومنین را ایذا میرسانیدند و
تکذیب میکردند و بر و بتان می نهادند این آیت نازل شد و دیگر و یقولون ائمتنا الله
و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک یعنی میکوبند منافقان گروهی ایم
بخدا ای تعالی و بفرستاده او و فرمان برداری کرده ایم سرور و راس بر میگرددند
که وی از ایشان و استماع می نمایند از قبول حق از پس اقوام میان ابن عباس
آورده که این آیت در شان امیرالمومنین علیه السلام نازل شد و معز بن و ابل در باب
آب و زمینی که امیرالمومنین از و خریده بود و خواست که او را نزد رسول الله بر دیشتر
نشاند و گفت او حکم خواهد کرد بجا نیست که عم زاده اوی این آیت راقی تعالی و ستاد
که اقوام میان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای تعالی و رسول او سر می بخیزد
از رسول می تانند و دیگر است و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً یعنی او آ

که یا فرزند آب آدم را یعنی آنی که طینت او را بدان محرم کرد پس گردانید او را خداوند
نشان داد و سوزد یعنی آن را زاد و قسم کرد و ذکر و انباشت که نسبت و نسب در شان بود
و مصاهره تبار ایشان و مودله و آن علی و فاطمه است علیها السلام که اصل اند
و دیگر است و او الامار حاکم بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین و المهاجرین
گویند که آن امیرالمومنین است علیه السلام که مومن مهاجر صاحب رحم است و دیگر
و بشیر الذین امنوا لهم قدم صدق جابر روایت از ابی عبد الله علیه السلام که این آیت
در ولایت امیرالمومنین علی بن ابی طالب است علیه السلام و آیت الیوم اکملت لکم دینکم
ابو سعید خدری گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دست امیرالمومنین علیه السلام
گرفت و در غدر خرم و بالابر و گفت اندکبر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای است
العالمین بر سالت من و ولایت امیرالمومنین و دیگر است الطبعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم عبد الغفار بن قاسم که من از جعفر بن محمد علیه السلام سوال کردم
از اولی الامر که درین آیت و اوقت فرمود که بخدا سوگند که علی از شاست و دیگر
آیت و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر آن در وقتی نازل شد که امیر
المومنین را ازین رسید که بر دو آیت سوره بارات را از ابو مکرر فرقه بابل مکه ساند
چنانچه مذکور شد و دیگر طوطی لهم حسن باب محمد بن سیرین آورده که طوطی درخت است
در جنت که اصل آن در حجره امیرالمومنین علی است علیه السلام و نباشد و بهشت
خانه الا که شاخی از شاخهای درخت دور باشد و دیگر فاما نذبهین یک فاما منهم
مستقون یعنی پس اگر ما بریم ترا با حور رحمت خود پیش از آنکه عذاب ایشان شود
نمایم دل خوش دارد بدستی که ما از ایشان اشقام کشنده ایم عذاب ابن عباس
آورده که ما اشقام کشنده ایم از ایشان بشاعت امیرالمومنین علی علیه السلام
و دیگر است مرج البحرین یلقیان بینهما برزخ لا یبغیان و دیگر یخرج منها اللؤلؤ
و المرجان از آن سرایت که بحرین علی و فاطمه است و لؤلؤ و مرجان که از ایشان حاصل
شده حضرت حسن حسین علیهم السلام و ابن عباس گوید که برزخ پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم و دیگر است و نادى اصحاب الاعراف رجالاً یسألهم یعرفون
هم که هر کس را بسپاری آدمی شناسیم او را که بهشتی است بهشت می بریم و دیگر
هو من یا مر بالعدل و هو علی صراط مستقیم ابن عباس گوید کسی که امر بعدل کند و براه
راست باشد علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر و اما اوتی کتاب بهمنه ان علی
بن ابی طالب علیه السلام که نامه بدست راست او باشد پیش از همه و دیگر است
ان الله لا یدخل الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار

گویند این آیت در شان امیرالمومنین و حمزه نازل شد و دیگر آیت و نزهات فی صدورهم غل
اخوانا علی سررتقا لاین یعنی بیرون بریم آنچه در سینه های بهشتیان باشد از کینه که در دینی
هم داشتند باشند در اندر بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را همان داری
و دوستی و فریانی نمایند و نشسته بر تختهای از زر و مکرمل بجا هر دو بهای یکدیگر
آورده که نظر کنند یکی از ایشان در قفای صاحب خود و او هر چه روایت کند که امیرالمومنین
گفت یا رسول الله من دوستم بسوی تو یا طمعه فرمود که فاطمه اجبت است از تو و توانوی
بر من از دو کوپیا که من می ختم ترا بر جوش من که میرانی مردم را و ابریهات بر کنایه جوش
ستارگان آسمان و تو و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر علیهم السلام در بهشت برادران
بر تختهاستند ایضا مقابل یکدیگر و تو و شیعه تو با من خواهد بود در بهشت بعد از آن
که علی بر رتقا لاین و دیگر تحت الذراع لیغیظهم الکفار یعنی شکفت آرد و مرا عازرا
قوت و سطره و راستی و خوبی این مثلی است برای پیغمبر و اصحاب اعموان که با او است
اسلام ضعیف بود و در جند بر آمد قوت گرفت بضر و ذوالفقار علی و سب تعجب عالمیان
شد حق سبحانه و تعالی این تمثیل فرمود تا چشم کبرند که فغان معاوان و یاران پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم جعفر بن محمد علیهما السلام فرموده که ان علی بن ابی طالب است
علیه السلام که کافران آن چشم می آرد پس هر که بر چشم کرد و دوزخ و دوزخ و دوزخ
کفارات مولف کتاب رحمة الله میفرماید که این آیت را که در شان آنحضرة و زود قیامت
نقل کردم از طرق جمهور از جمع عزالدین محدث که جنبل بوده و جمع این مردود و ذکر
مکرر آیات منزل را که در شان امیرالمومنین است علیه السلام از طرق اصحاب خود از حمزه
و فقه مکاره و استغنا با آنچه جمهور نقل کرده اند از مناقب آن حضرت صلوات الله علیه در
ابوداود و صحیح ترمذی روایت میکنند از ابن عمر که او گفت که چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم عهد موافات بست میان اصحاب و شش از پیش مذکور شد و امیرالمومنین علیه السلام
کریان آمد و گفت یا رسول الله موافقه بستی میان اصحاب و عقد موافقه نکردی میان
من و یکی از ایشان او میگوید که من شنیدم که پیغمبر فرمود تو برادر منی در دنیا و آخرت و
آورده است یحیی بن حسن بطریق که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا امیرالمومنین علیه السلام
که انت اخ فی الدنیا و الاخرة اراده کرده که آن حضرت باین غایت مدحت و نهایت
و علو منزلت امیرالمومنین را زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عقد برادری بست میان
هر یکی از اصحاب با نظیر او و یافت برای امیرالمومنین نظیری بغیر خویش پس آن حضرت
اوست از چند وجه یکی در اصل بر لیلی شاد است که صحبت در میان ایشان بی
شک و ارباب و دیگر نظیر اوست و عصمت بر لیل قول حق که انما یرید الله لیزیب

عنه الرحمن اهل البیت و بطرکم تطییرا و دیگر نظیر اوست در ولایت برمان انما
ولیکم الله و رسول الله و الذین امنوا و یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کعون بطر
که اختصاص یافت این آیت با آن حضرت خاتم النبیین و دیگر نظیر اوست
در اد او تبلیغ احکام بدلیل و می که در و یافت در باره او در رسانیدن سوره اة
با اهل مکه که جبرئیل علیه السلام نازل شده گفت که ادای این احکام ترا می باید کرد
کسی که او از تو باشد و امیرالمومنین آن حکم را رسانید در موسم بان مردم و دیگر نظیر اوست
بانکه مولی امت است بدلیل حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و دیگر نظیر اوست
در مخالفت که نفس او بمنزله نفس رسول الله است بدلیل آیت مایله که انفسنا و
انفسکم زیرا که فرمود که باید تا بخوانیم نفسهای خود را و داعی خواننده نفس خود
بلکه داعی نفس غیر نفس خود است پس ثابت شد که مراد نفس علی است در دعا و دیگر
نظیر اوست در فتح باب در مسجد مثل فتح باب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و عبور او در مسجد مثل عبور و دخول آن حضرت پیش است شد مناظرات و مشایخ
و شاکت آن حضرة بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مکرر آنچه استثنای فرموده که آن نبوت
است بدلیل ولای بنی بعدی پس صحیح باشد قول نبی که انت اخ فی الدنیا و الاخرة و این
مخالفت شارکت دارد و با وی در منازل و درجات جنت و شمه در سده ابواب در ضمن
آیات مذکور شد و دیگر از حدیث بن اسد القفاری مرویت که چون اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه آمدند از آن خانه نبود و در مسجد پیتوته میگردید آن
حضرة فرمود که در مسجد پیتوته نمیند که محکم میشود و مناسب نیست بعد از آن ایشان
در حوالی مسجد خانه ها بنا کردند و در نماز مسجد گشودند بعد از آنکه امر ببناء ابواب شد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ بن جبل را فرستاد با یوکر که سد باب کند
معاذ گفت که پیغمبر امر فرموده که از مسجد بیرون روی و درها از مسجد بر طرف کند
گفت سمعنا و اطعنا او از مسجد بیرون رفته و در آن گرفت بعد از آن فرستاد پیش
عمر که امر رسول الله که در را از مسجد بگیری و از مسجد بیرون روی گفت فرمانم
عیز از آنکه من را غم ما را الهی را ضمیمه اما مراد را اینجا چراغ دانی باشد معاذ آنچه او گفته
بود بر پیغمبر عرض کرد دیگر رفت نزد عثمان که حکم پیغمبر است که سد باب کنی و از
مسجد بیرون روی گفت فرمان از آن خدای و رسول است هر چه فرمانند دیگر
رفت پیش حمزه و او نیز سد باب کرده گفت اما امر خدای و رسول است و امیرالمومنین
منین درین امر متروک نبودند است که اقامت کنند یا بیرون رود و پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بنا فرموده بود و از برای امیرالمومنین خانه را در میان خانه های خود

گفت مراور که ساکن شود بیای و پاکیزگی که داری این خبر بخیزه رسید امیرالمومنین را و از
داد که سده در نماز حضرت آمد گفت یا محمد ما را پروردن میکنی و کوه دکان بنی عبدالمطلب
بحال خود نگاه میداری آن حضرت فرمود اگر این امر بدست من می بود من هیچکس را از
شما بیرون نمیکردم بخدا سوگند که من این امر را بر و مقرر نداشته ام مگر حق جل و علا
و هر آینه تو بر چیزی از جانب حق تعالی و رسول او بشارت دادی پس چون پیغمبر او را
بشارت داد و بخیر در روز احد شهادت یافت و مردم زبان کشودند بر علی و در نفس
خود چیزی می یافتند نسبت بان حضرت که ظاهر شد فضل او برایشان و بر غیر ایشان
از اصحاب رسول الله علیه و آله و سلم پس این خبر به پیغمبر رسید پس برخواست خطبه
بلای خواند و فرمود بدی درستی که بعضی می یابند و در نفسهای خود چیزی درین کتب من
ساکن کرد اندیشه ام علی را در مسجد بخدا سوگند که من نه ایشان را اخراج کرده ام از مسجد
و نه علی را ساکن کرده اند ام لیکن حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد موسی علیه السلام را
او که فو اکیر دجای بازگشت برای قوم خود در شهر مصر خانه های که رجوع کنند
بجست پرستش و خانه ها را مسجد سازند و نماز را بپای دارند و امر کرد موسی را که ساکن
نشان مسجد خود را و کجای در و کند و داخل نشود و او را مگر بیرون و دریت او علی
از من بمنزله بیرون است از موسی علیه السلام و او برادر منست و اهل منست و حلال
مسجد من از برای کسی که کجای کند در و زمان را مگر علی و دریت او پس هر که اندکی از آن
انجام و اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب شام و مسجد بن و خاص میگفت که علی را
منافقی چند هست که دیگر را یکی خانه در مسجد و اعطای رایت در روز خیر و بسته
ابواب الالباب علی علیه السلام شیخ یکی بن بطریق الاسدی رحمة الله علیه آورده
که حق سبحانه و تعالی فرق نهاده میان امیرالمومنین علیه السلام و میان غیر او در آنچه
حلال است او را و بر غیر او حرام است و هرگاه حلال او حرام غیر باشد و حجت ایشان
او از غیر و ثبوت عصمت او از شواهد کتاب بایت تطهیر است در او ایل فتح جمیع ابواب
نمود بر ظاهر حال زیرا که ظاهر آن صلاحیت این داشت و پیغمبر داشت و پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم از حال امت غیر ظاهر مگر آنکه حق تعالی که عالم غیوب و بواطن است
او را اطلاع دهد بر بواطن و غیر ظاهر پس آن حضرت فستح ابواب فرمود و هیچ فرق
نمود میان اهل بیت و صحابه از جهت ظاهر احوال صالحه بعد از آن علیم قدیم منع فرمود
قوم را از عبور در مسجد و امر شد ابواب ایشان و این امر از دو قسم عالی نیست
بر ظاهر حال یا بر بواطن آن پس ظاهر حال آن بود که میان مردم که آن صلاحیت
اباحت داشت آن حضرت از آنجا فرمود پس فتنی نه مگر بواطن حال حق سبحانه و تعالی

ایشان را منع نمود بر بواطن حال بر ظاهر زیرا که او متولی بواطن است پس پس مداند حال
و صلاح آن که پیغمبر بر آن اطلاع ندارد مگر بعد از وحی الهی بدلیل فلا نظر علی غیبه
الامین از نفسی من رسول یعنی پس اسکارا سازد و مطلع مگرداند بر غیبی که مخصوص
بعلم او یکی را مگر آنکه پسندد و اندازد و فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع
دهد که تا بخبر می باشد پس چون منفرد بود امیرالمومنین علیه السلام بصلاح بواطن نه
غیر او و شریک او بود ایشان را در صلاح ظاهر پس او جامع مرد و صلاح باشد
پس امتیاز یافت از غیر بخبر می که خدای تعالی میداشت از بواطن حال او که در غیر امت
و این در قایت و وضوح و طو است و باز منع ایشان از جواز یا از برای سببی بود یا
بغیر سبب جائز نیست که معری از سبب باشد زیرا که بعثت و خلوص حکمت و افعال الله
محال است پس متعین شد که از برای سبب و حکمتی بوده و چون وجه حکمت بیست
رسید که منع غیر است و اباحت او علیه السلام پس ثابت شد او را چیزی که شر
نیست در و غیر او پس واجب است که او را بر غیر فضل و منزلت باشد پس لازم کرد
اقتدا با او از برای اختصاص باین منازل که حصول آن از وحی الهی است و مؤید این
قول حضرت رسالت نباهیت که دلالت ظاهره دارد بر صلاح بواطن او مثل
علی منی و انما منه و انت منی بمنزله بیرون من موسی و انت اخي فی الدنیا و الاخرة
و من كنت مولاه فعلى مولاه و غیر ذلک از مناقب و فرائد که حد و حصر ندارد و از
علم و خیریت و واثیت صلوات الله علیه و سلامه در ذکر فاطمه آن حضرت امیر
المومنین علیه السلام در عهد نبی صلی الله علیه و آله و سلم مؤلف کتاب رحمة الله علیه
میفرماید که اصحاب شیعہ اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خدین را
آن حضرت را امیرالمومنین خطاب فرموده که صدور و حصول آن از وحی الهی
بوده و آن حضرت از پیش خود چیزی نمیگفت بدلیل و ما نطق عن الهوى اما ذکر آن
از طرق شیعہ معنی ندارد زیرا که بر منکر سند حجت نیست از علمای جمهور و وجود
آنکه من بحجت کردم بعضی علمای ایشان از مدرسان مذهب احمد حنبل و ایراد
کردم بر و حدیثی را از مسند امام او که پیش او بود گفت احادیث مسند را احمد
الترمذی ننموده بصحت آن تا بر من بحجت باشد و مثل این از صحیح ترمذی آوردم
طعن کرد در یکی از رجال رواة ان کفتم این مکاره است و متنع است شما بحجت
کردن گفت حجتی که شما برای آنکه شما طعن می کنید آنچه را که ایراد می نمایند شما از
مشایخ و ائمه خود که مدار قواعد شما بر است پس چون متحقق شود بحجت میان ما و شما
یا قیام توانیم ساخت دلیلی بر مدعای خود و لیکن من ایراد می نمایم این را از طریق

اگر اذعان کردند و انقیاد نمودند و فها و الا سبیل ایشان مثل سبیل غیر ایشان باشد
از منکران و معاندان که گمان حق نمایند کمال قال الله تعالی لیس علیک بهائم و سید
رضی الدین علی بن موسی بن طاهر پس رحمة الله تالیف فرموده درین باب کتابی را
و الحاق نموده بسلف خود که موسوم است بکتاب الیقین باخصاص این حضرت باقر الموقر
مستثنی و نقل کرده در آن کتاب آنچه درین باب است زیاده از معنی طریقی و خارج
میکند آن خیزی را که شل می نماید از کتاب او نیست مبدع هر حدیثی را با کس که او را
فرموده از جمیع او از آنچه حافظ او را میبرد مردود است که او از خطای علمای جمعی را
و من دیدم در مدح او از کتاب نهج البلدان که از آن یاقوت بن عبد الله حموی
از ترجمه اسکاف که او آورده در مدح او که الامام حافظ النافذ از المحدثین او را میبرد
بن موسی بن مردویه و او وفات کرده در اسکاف در سنه اثنین و شصین و ثمانیه و
اذ ثقات بودند و دیگر حافظ اسعد بن القاسم در کتاب رشح الولاد شرح دعا و
حدیثی که متضمن وصف امیر المومنین بود ابو بکر بن مردویه و دیگر ذکر کرده از خطای او
نوفیق بن احمد امکی در کتاب مناقب در فصل تاسع در فضایل شتی در جمله اسناد خود
که نموده با ابو بکر احمد بن مردویه که این لفظ او است که الامام حافظ طراز المحدثین احمد بن
مردویه و این لفظ حدیث او از کتاب مناقب امیر المومنین است علیه السلام مروی
از ابن عباس که بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان خانه سر مبارکش در کباب
و حبه بن حلیفه کلبی بود که امیر المومنین علیه السلام در آمد و گفت السلام علیک چگونه
صبح کرد رسول الله و حبه گفت بر خیز و دیگر گفت حبه که من ترا دوست ندارم و در
که ترا دوست و بنیقتی هست که تر با من سرور میگردانم تو امیر المومنین و قاضی المجلین تو
سید ولد آدمی غیر از بنین و مرسلین لوی محمد در دست تو خواهد بود در روز قیامت و تو
باشیعه خود بر سر و خوش مالی با محمد و اتباع به بهشت خواهی شتافت خواجه در فاف و سی
است تحقیق رستگار شد کسی که ترا دوست داشت و زبان کار شد کسی که ترا دوست
دوستان محمد و دوستان تو اند و دشمنان محمد دشمنان تو اند ایشان نیاند شفا
محمد را یا صفوة الله نزد یک من بیا چون که نزدیک شد سر بچهره را برداشته بر کنار او
بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این همه چون بود پس اخبار کرد او را
باین حدیث آن حضرت فرمود که این حبه بود این جبرئیل علیه السلام که ترا خواند
که خدای تعالی تر با من خوانده و او انکس است که اتفاقاً میگذشت ترا در سینه نشان
و رغب و بهشت ترا می اندازد در حد و رکافان رضی الدین رحمة الله می فرماید که کسی
که این را نقل کرده از خدای عز و جل بر سالت جبرئیل و از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این

نقل کرد

نقل بر حجت است وقتی که حاضر شود در قیامت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اگر مخالفت آن نموده باشد و او از آن روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که یا انس آب وضو از برای من بکش چون او آب آورده و وضو
و نماز گذارد و فرمود که یا انس اول کسی که امروز داخل گردد بر من امیر المومنین است
المسلمین و قائم الوصیین و امام العز المجلین خواهد بود بعد از آن امیر المومنین آمده در
ز و پیغمبر فرمود که کیت انس گفت که علی است فرمود که در کشا که در آید و این مرد
روایت میکند از بریده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد ما را که سلام کنیم
بر علی یا امیر المومنین و باین اسناد مروی است از سالم مولای علی علیه السلام که
من بآن حضرة بودم در زمینی که او را بود و در آنجا زراعت میفرمود که او را
عمر اندک و گفت سلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله و بر کاشه گفتند یا ثانی
که این را در حیات رسول الله میگفتند عمر گفت که او ما را باین امر فرموده بود و
نیز در مناقب ابن مردویه روایت میکند از عبد الله که روزی امیر المومنین رسول
الله داخل شد و عایشه نزد آن حضرة بود پس امیر المومنین در میان پیغمبر و عایشه
نشست عایشه گفت نیت ترا مجلس شستن غیر آن من رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم دست مبارک بر پشت عایشه زد و فرمود که ای مادر سان مرا در با
را در من که او امیر المومنین و سید المسلمین و قاضی المجلین است در روز قیامت
بخشند بر من صلوات بر سر او و دستان خود را به پشت و دستان خود را
به دوش و این مضمون را انس روایت کرده بچند طریق و نیز در مناقب از نافع
مولای عایشه نقل میکند که من کودکی بودم که خدمت عایشه میکردم و می دیدم
آنجا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد او می بود و گفت یک روزی که آن حضرة
نزد او بود ناگاه یکی آمد و در خانه را زد من پیرون رفتم جاری دیدم که طرفی
پوشیده در دست دارد آمدم و عایشه را از آن اخبار نمودم گفت بگو که در
آید او آمد و آن طرف را پیش عایشه نهاد و از او پرسید پیش پیغمبر نهاده و پیرون
پیرون رفت رسول الله فرمود که کاشکی امیر المومنین و سید المسلمین و امام المومنین
نزد من می بود تا با من بخورد این طعام را ناگاه یکی آمده در نزد من پیرون رفتم
دیدم که امیر المومنین است باز گشتم و گفتم که عیلت پیغمبر فرموده بگو که در آید چون
در آمد فرمود که مرحبا و اهل من دو نوبت تمنا می آمدن تو کردم که اگر در آیدی
از خدای تعالی در میگویم که در می آوری و بشین و با من این طعام بخور و حافظ
این مردویه روایت میکند از داود بن ابی عوف که او گفت که مرادش کرد

معاوی بن ثعلبه الليثی گفت اما حدیث کتم از برای تو بخدشی که از برای من کتمی
گفتم بلی گفت ابوذر رضوان الله علیه مرخص شده وصیت کرد بعلی بن ابی طالب علیه السلام
بعضی که عیادت آورفته بودند گفتند اگر وصیت میکردی عمر بهتر می بود از وصیتی
که بعلی کرده گفت بخدا سوگند که من وصیت کرده ام بامیرالمومنین که بحق امیرالمومنین
والله که او مرا نه بهاری است که امکان و قرار بسوی او دل جان تازه شود اگر
شما از و مفارقت کنید و آسمان و زمین منکر شما شوند و شما ایشان را منکر خود کنید
گفتم من کتم یا ابان تحقیق میدانم که ایش آن است بر رسول الله است
ایش آنست تو گفت بلی گفتم پس کدام یک از ایشان بسوی تو دوست تراست
این پسر مقهور و مظلوم که حق او را بظلم رده اند یعنی علی بن ابی طالب علیه الصلوة
و السلام سید رضی الدین رحمه الله آورده در تاریخ خطیب نیز این حدیث
یافته مرفوع بابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که در قیامت کسی سوار
نباشد غیر ما و چهار کس خواهیم بودن که سوار بشیم عم ابوعباس برخواست گفت فدای
ای واقعی تو که خواهی بود که سوار باشی فرمود که یکی من که بر دانه الله بر آید
خاتم بود و دیگر برادر من صالح که بر ناله الله سوار خواهد بود که او را پی کرد و نعم
من حمزه اسد الله و اسد رسول الله بر ناله اعضا سوار باشد و دیگر برادر من علی بن
ابی طالب بر ناله سوار باشد از ناله های بهشت که پشت او از زمره اخضر باشد
مطالع بندهب احمد و برادر از کافور ارض و دهن او از عنبر اشب و قوایم او از مشک آفر
و کردن او از مروارید و بر و قبه باشد از نور که باطن او عفو الله باشد و ظاهرش
رحمة الله و لوای محمد بدست وی بود و نکند در هیچ ملک از ملایک الا که گویند که این
ملک مقرب است یا نبی مرسل یا حامل عرش رب العالمین پس نادایند که از قبل
عرش یا از بطنان عرش که این ملک مقرب نیست و نه نبی مرسل و نه حامل عرش العالمین
این علی بن ابی طالب است امیرالمومنین و امام المتقین و قاید العز المحلین الی جناب رب العالمین
استکباری و فلاح یافت هر که تصدیق او کرد و نومید شد کسی که تکذیب او نمود اگر
بنده عبادت کند خدایا در میان رکن و مقام هزار سال و هزار سال و دیگر تا پنج خلیف
پسیده کرد و با حق سبحانه و تعالی ملاقات نماید که بغض ال محمد داشته باشد حق جل
و علا او را بر روی کشان انفر و نماید که بجهنم اندازند و در مناقب موقوف بر او و از من
آورده مرفوع بعلی بن ابی طالب علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
که آن شب که مرا بعراج برده از آسمانها که را ندیدم در راه آسمانی رسیدم استادم
بقرب پروردگار خود جل جلاله فرمود که یا محمد گفتم لیک و بعد یک گفت هیچ از ایشان

الحی غنی

کردی خلق مرا که دیده باشی که کدام از ایشان تو بطبع و فرمان بردار تر از کتم علی
ای پروردگار من علی بن ابی طالب را علیه السلام فرمود که راست گفتی یا محمد فرمود
که ای فرامیگیری از برای نفس خود خلیفه که او کند از تو و امر ترا مردم رساند
و بدانند بدکان مرا از کتاب من چیزی که ایشان ندانند از آن کتاب کتم علی تو
از برای من اختیار کن که مختار تو مختار منست فرمود که من اختیار کردم از برای تو
علی را تو او را فرما که از برای خود که خلیفه و وصی تو باشد و من علم و علم خود بسوی
اعطا کردم که او امیرالمومنین است که رسیده کسی شش از و باین عطیه و سخاوت
نیز کسی بعد از و یا محمد علی برایت پندی است و امام کسی است که اطاعت من
میکند و او نور اولیا منست و او کلمه است که ثابت اند بران متقیان کسی دوست
دارد او را مرادوست داشته و کسی که دشمن دارد او را پس مرادشمن داشته
پس ای محمد تو بشارت ده او را باین کتم ای پروردگار من او را بشارت دادم
او را باین و میگوید که من بنده حق و در قبضه قدرت اویم اگر مرا معاف سازد
بجای من خواهد بود که او بر من ظلم روا نخواهد داشت و اگر وعده مرا بر من تمام
نماید پس خدای تعالی مولا منست فرمود که بلی و گفت بهار ایمان او را تازه کرد
گفت این چنین کردم یا محمد غیر از آنکه من اختصاص داده ام او را بچیزی از بلا که و
دیگر را از اولیای خود بآن اختصاص نداده ام کتم ای پروردگار من او را در و
منت فرمود که در علم سابق من این مقرر شده که او باین بلیت مبتلا شود اگر علی
نبودی شناخته نشدی که و و حزب من و نه اولیای من و نه اولیای رسول من
قوت بشری اجزای منافع او نمی تواند کرد و **و در ذکر ترویج امیرالمومنین علیه السلام**
رسیده النساء العالمین علیها السلام در مناقب خوارزمی روایت میکند از علی
بن ابی طالب علیه السلام که چون خطبه کرده شد فاطمه علیها السلام مرا حارر بود
گفت هیچ میدانی که فاطمه را خواسته اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت گفت
او را خطبه کرده اند چه مانع است ترا که خبر وی نزد رسول الله و را خواسته اند
تا تو بدی که کتم نزد من چیزی نیست که بآن ترویج توان کرد گفت اگر بطلبی از رسول
او با تو میداد و او ایم مرا امیدوار می ساخت تا یک روزی رفتم نزد آن حضرت
او در آن حالت در جلالت و هیبت بود چون شستم سکوت اختیار کردم و
توانایی نداشتم که چیزی بگویم رسول فرمود بچه اندکی حاجتی داشتی پس ساکت
بودم گفت شاید آمده باشی بخوارگی فاطمه کتم بلی فرمود که هیچ چیزی نداری
که استحل او بآن نمای کتم لا والله یا رسول الله فرمود که چه کردی آن زره

که سلاح تو ساخته بودم امیرالمومنین علیه السلام میگوید که بان خدای که جان علی در قصه
قدرت اوست زره اندام ریخته شده بود و بسته و چهار صد درسم نمی آید و گفتم
بلای نزد دست آن زره فرمود که فاطمه را بتو تزویج کردم پس بغیرت و از پایا و در
آن براق که خدای را آماده سازد و اگر چه آن خدا قیامت رسول الله باشد
و هم در مناقب از انس و ایت میکند که من در خدمت پیغمبر بودم که علامت و
در آن حضرة ظاهر شدند از آن حالت باز آمد فرمود که ای انس هیچ دستی
که جبرئیل علیه السلام بجه کار آمده بود و نفرش از نزد صاحب عرش کفتم خدای رسول
او و انما ترند فرمود که مرا حق تعالی که تزویج کنم فاطمه را بعلی تو و فلان و فلان را
پار از اصحاب من رستم و ایش از حاضر کردم چون مجلس منعقد شد آن حضرة فرمود
خطبه را که الحمد لله المحمود و نعمته المعبود و بقدرت المطالع سلطانه المهر بوب من عباده
المرفوب الیه فیما عنده الناقدا مره فی ارضه و سمانه الذی خلق الخلق بقدرته و
نیرم با حکامه و اعترتم بدینه و اگر هم بنیت محمد ثم ان جعل المصاهرة لنا لا حقنا
و امرنا مفرضا و شیخ بها الارحام و انزلهما الانام فقال تبارک اسم و تعالی جده و
هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان رتک قد ترافا مرامه بحجری
الی قضائه و قضاه بحجری الی قدره فکلک قضاء قدر و کلک قدر و کلک اجل کتاب
یحمو الله ما شاء و ثبت و عنده ام الکتاب بعد از آن فرمود که من شما را گواهی
گیرم که تزویج کردم فاطمه را بعلی بعد از چهار صد سال فقره اگر علی باین راضی باشد
و امیرالمومنین غایب بود بانکه رسول الله او را فرستاده بود و بجای حق و همی بعد از آن
فرمود که طبعی از سر آورنده و در پیش ایشان نهادند آن حضرة فرمود که هر که خواهد
از آن برادر و ما این چنین کردیم که ما که امیرالمومنین آمد رسول الله بجات و اتفاقا
کرده بسم فرمود و گفت یا علی حق سبحانه و تعالی مرا امر فرمود که تزویج کردم فاطمه
را بر چهار صد سال فقره آیا راضی هستی یا نه امیرالمومنین گفت راضیم یا رسول الله
بعد از آن امیرالمومنین برخاسته سجده شکر بجای آورد و انکاه پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که بید کردنا و خدای تعالی از شما نسل بسیار و پاکیزه و افزونی و کثرت
و در شمار انس گفت که و الله که از ایشان نسل کثیر طیب بوجود آمد و خوار منی نقل کرد
از ابو العلاء حفظ الهمدانی و او روایت کرده از حسین بن علی علیهما السلام و قتی
از اوقات رسول صلی الله فرمود که در خانه ام سلمه بودم که علی بن ابی طالب و زینب
بیت سر داشت و در هر سری هزار زبان که تسبیح و تقدیس میکرد و هر زبان یک لغت
خاص که مشابیه آن دیگر نبود و او گفت کف او و تسبیح تر بود از هفت آسمان و هفت

و آن حضرة پیدا داشت که او جبرئیل است علیه السلام فرمود که یا جبرئیل هرگز باین صورت
نیامده بودی نزد من او گفت من جبرئیل نیستم من صراطی که حق سبحانه و تعالی فرستاده
مرا بر پیش تو که تزویج کنی نور را بنور آن حضرة فرمود که کدام را بکدام گفت فاطمه
بعلی بن ابی طالب علیهما السلام بعد از آن آن حضرة تزویج فرمود فاطمه را
بعلی شهادت جبرئیل و میکائیل و صراطی علیه السلام انکاه نظر کرد آن حضرة
در میان دوستان آن ملک دید که نوشته بودند لا اله الا الله محمد رسول
الله علی بن ابی طالب مقیم محمده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از و پرسید که با ص
صائیل چند زمانست که این نوشته شده است در میان دوستان تو گفت پیش
از آنکه حق سبحانه و تعالی دنیا را خلق کند بدو از و پدر ارسپال و در کتاب من
آورده از مال بن حاتم که گفت که و زنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
طالع شد بر ما و نور روی مبارکش درخشان بود مثل قرص قمر عبد الرحمن بن
برخاسته گفت یا رسول الله این چه نور است فرمود که این نور شرافت
که از پروردگار من من آمده در باب برادر و این عم من و دختر من که حق تعالی فرستاده
فرموده فاطمه را بعلی و امر کرده رضوان خازن خانه که درخت طوی را بچینه اند
و او بار خود را فرویزد و بر سبیل تبار او بعد و چنان اهل بیت رفقا را فرو
ریخت و حق سبحانه و تعالی بخص قدرت کامله خود بعد از آن ملائکه درخت
درخت طوی آفرید از نور و هر یکی را از آن ملک رفته و او که چون قیامت قائم
این ملائکه در میان خلایق ندانند چنان اهل بیت را و باقی نماید از آن چنان
یکی الا که ازین رفقا را بگوید و دهند که آن نوشته ازادی اوست از دوزخ که
این رفته اگر چه پس سبب برادر و این عم و دختر من ازادی مردان و زنان است
من خواهد بود از دوزخ و در مناقب از این عباس نقل میکند که آن شب که فاطمه
فاطمه بود بعلی بن ابی طالب علیهما السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پیش
فاطمه میفرمود و جبرئیل از زمین و میکائیل از آسمان و مقابله در ملک از عقب
تسبیح و تقدیس حق جل و علاشته غالی داشتند صاحب طالع شد و در مناقب
از امیرالمومنین علیه السلام نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
علی از ملائکه آمد نزد من و گفت یا محمد خدای تعالی بنو سلام میرساند و میفرماید که
من فاطمه را بعلی دادم پس تو هم بوی بده و امر کردم درخت طوی را که بر او درو
یا قوت و مرجان را از برای تبار و اهل آسمان از برای این شادانند و زود
که متولد شود و از ایشان دو فرزند از جمله بهترین جوانان اهل بهشت باشند و بان

فریق کرد و بهشت غیر سرشت پس بشارت باد ترای محمد که تو بهترین اولیای و آخرین دم
 در منافق از ام سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب علیه السلام روایت میکند که
 چون فاطمه زهرا صلوات الله علیها بعد از زمان رسیدن کار تریش که از اهل فضل و سابق
 در اسلام و شرف و مال بودند قیام نمودند بخیمه و خواستن او و هرگاه که یکی از تریش
 این سخن را بعرض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میرسانید روی مبارک او از او
 میفرمود تا غایتی که او گمان می کرد و در خود که آن حضرة با وی چشم است یا در باره او
 آسمان و زمین است و در ویافته تا ابو بکر خطبه کرد آن حضرة فرمود که امر این پیش رو و کار
 و عمر نیز خطبه کرد این جواب شنید تا که وزی ایشان در مسجد با سعد بن معاذ انصاری
 حکایت فاطمه علیها السلام می گفتند که اشراف عرب و از پیغمبر طلب کردند و میفرمودند
 که این امریت بدست پروردگار بر هر که خواهد بود و علی بن ابی طالب علیه السلام
 درین باب بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می پرسید که مانع او غیر از آن نیست که در دست
 چیزی ندارد و ابو بکر گفت من چنان می یابم که آن حضرة فاطمه را برای او مجلس کرد و بعد
 روی کرد و عمر و سعد بن معاذ که شمار وید و این را بعلی بگوید که او اقدام نماید بخواستن
 و اگر در دست چیزی ندارد و اما اعداد و اسعاف بجای آوریم گفت سعد که توفیق رفیق
 باشد سلمان گوید که ایشان از مسجد بیرون رفتند و در منزل انقضای امیرالمومنین کردند
 در آنجا نایافته معلوم کردند که نخواستن یکی را از انصار اب می داده با حجة فاشد
 تا آنجا چون امیرالمومنین ایشان را دید فرمود که بچه کار آمده اید و حاجت شما چیست
 ابو بکر گفت یا ابا الحسن هیچ خصلتی از خصال خیر نمانده که در تو زیاده از دیگران
 نباشد و منزلت تو بر رسول معلوم است از قرابت و صحبت و سابقه و بیشتر اشراف
 تریش فاطمه را از رسول الله خواستند و آن حضرة رد فرموده میگوید اختیار نزدیک
 پروردگار منست چه مانع است ترا که او را از رسول الله خطبه میفرمائی و من چنان
 میدانم که حسن و اذ برای است که بر آن حضرة زور آورده و فرمود که ای ابو بکر مرا
 از سکون باز آور دی و سپدار ساختی مرا بر امری که از آن غافل بودم و الله که فاطمه
 مرغوب این کس است و مثل من معنی ندارد که تقاعد کند از مثل او بی غرض ازین مانعی نیست
 که از دنیوی دست خالیست او گفت این را میفرمائی یا ابا الحسن که دنیا و ما فیها نزد خدا
 تعالی و رسول او حکم کردی دارد که از زمین برخیزد و بعد از آن امیرالمومنین آن را
 گذاشته متوجه منزل شریف شد و آنجا جامه و کفش پوشید و بجانب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم آمد در آن وقت آن حضرة در منزل زوجه خود ام سلمه بنت ابی
 امیه بن میخیره المنجد و می بود امیرالمومنین در آنجا نه را ز دام سلمه گفت کیت که در آنجا

نزدیک پیش از آنکه امیرالمومنین بگوید که منم علی رسول الله فرمود که ای ام سلمه از برای او در کشتی
 و بگو که باندرون بیا که این مردیت که دوست میدارد او را خدای تعالی و رسول او و
 دوست میدارد ایشان را ام سلمه گفت فدای ابی و اقی چه کس است این که ندیده تو او را
 این نوع کلام در باره او میگوید فرمود که مرید ام سلمه این سبکی نیست این برادر بجان
 برابر و این هم دوست ترین مردم است من ام سلمه گوید که من بشتاب بر نمی آمم
 که نزدیک بود که جامه بر پای من پیچیده بسر در آیم در راه کشودم با گاه گفت که منم علی بن
 ابی طالب و بخدای سوگند که نیامد باندرون در آن محل که من در کشودم تا دانست
 که من رجوع کردم بستر خود بعد از آن و گفت السلام علیک یا رسول الله و حقه الله بر
 آن حضرة فرمود که و علیک السلام یا ابا الحسن بنشین ام سلمه گوید که امیرالمومنین بشت
 پیش رسول الله و بر زمین نگاه میکرد که حاجتی دارد و شرم میداد که بگوید سر پیش
 انداخته از رسول الله حیا میکند آن حضرة دانست که بچکار آمده فرمود که یا ابا الحسن
 من چنین می بینم که حاجتی داری حاجت خود را بگو و ما فی الضمیر را اظهار کن که حاجتی که ترا
 هست نزد من رواست امیرالمومنین فرمود که فدای ابی و اقی معلومت که تو فراگرفته ای مرا از
 عزم خود ابی طالب و از فاطمه بنت اسد و من طفل بودم و بهر تبه عقل بر سیده مرا بغض
 خود خورائیدی و بادب خود تا ویب نمودی و تربیت فرمودی و تو مرا از ابو طالب فاطمه
 بنت اسد در بر و احسان مشفق تر بودی و خدای تعالی مرا هدایت کرد و برکت تو مرا را
 رسانید از حیرت و وحشتی که اقوام اعظام ما بران بودند و الله یا رسول الله که پشت و پناه
 ذخیره من در دنیا و آخرت تویی بخوانم که حق تعالی بازویان مرا بتو محکم سازد و با منک مرا
 خانه و زوجه باشد که مرا با آن تسکین دهد اکنون آمده ام و در غیبت من تمام بخوابستی و خیر
 تو فاطمه ای سخن من در معرض قبول می افتد یا نه نزد تو یا رسول اقدام سلمه گوید دیدم و
 رسول الله را صلی الله علیه و آله که درختان شد از فرج و سرور بعد از آن در روی علی خند
 گفت یا ابا الحسن هیچ با تو چیزی هست که من او را بتو بدهم گفت فدای ابی و اقی بخت کند
 که امر من بر تو مخفی نیست مرا شمشیریت و زری و شتری که با آن آب میکشم و غیر ازین
 چیزی دیگر ندارم آن حضرة فرمود که یا علی ترا از شمشیر که زیارت که در راه خدای تعالی
 جدا نمائی و اعدای دین را با آن از مایه و شتر در کار است که با آن نخواستن خودت
 و اهل را آب دهی و در سفر بار کنی و لیکن من دادم و را بتو با آن زره را نشی شدیم
 از تو یا ابا الحسن از من سرور گشتی کفتم نعم فدای ابی و اقی تو مرا سرور کردی و تقی دایم
 فرخنده فال حجت مال مبارک روی قوی بال بودی صلی الله علیه و آله آن حضرة
 فرمود که یا ابا الحسن بشارت باد ترا که خدای عز و جل او را با تو عقد کرده در آسمان

میشا از آنکه من ترا با وی عقد کنم در زمین بدانکه پیش از جبرئیل علیه السلام ملک بر من نازل شد
از آسمان بار و بیای مختلف بحیب که من مثل او را ندیدم پیش از تو هیچ ملک را و گفت
السلام علیک ورحمة الله وبرکاته بشارت باد ترا ای محمد با جماع شمل و باکی پس
من گفتم تو چه ملک گفت یا محمد مرا سیطاسل میگویند و من بکل یکی از پاهای عرش من از
خدای تعالی در خواستم که اذن فرماید که این بشارت به تو برسانم و اینک جبرئیل علیه
السلام بر اثر من می آید که اخبار کند ترا باین امر جلیل برای کرامت تو بنور این کلام
تمام شنیده بود که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته
یا محمد بعد از آن نهاد و در پیش آن حضرت حریر سفید از حریرهای بهشت در آن دو سطره
بنور من گفتم ای حبیب من ای جبرئیل این چه حریر است و این چه خطوط است جبرئیل گفت
محمد حق جل و علا نظر محبت انداخت بر زمین ترا اختیار فرمود در میان خلق بر سر
خود و دوم بار نظر کرد بر زمین اختیار نمود از و از برای تو کسی که برادر و وزیر و صاحب
دوام تو باشد و بوی تند و بوی خوش فرمود و دختر ترا فاطمه علیها السلام من گفتم که ای حبیب
من جبرئیل علیه السلام این کدام مرد است گفت برادر تو در دنیا و این گفتم تو در
علی بن ابی طالب است علیه السلام و خدای تعالی امر فرمود به بهشت که خود را پارید و دست
طوبی را فرمان داد که هر حلق و حلی و زیوری که باشد بجا و خطاب کرد و سجود العین که خود را
تر زمین دهند و امر فرمود ملائک را که جمع شوند در آسمان چهارم نزدیک بیت المعمور آنجا جای
که در و بنبری هست از نو که آدم بر خطبه فرموده در روز عرض اسما بر ملائک و دیگری می
فرستاد و یکی از ملائک حجب که او را زاحیل میگویند که برین منبر بالا رود و حمد و شای لایق
بر وجه محامد و توحید و تجید برای حضرت خالق بقدم رساند و نیت در میان ملائکه ملک که
ابلاغ باشد اندوی سطق و از و افصح از روی لغت از زاحیل پس او بر منبر رفت و زبان بجه
و شای خالق و دو و کثود و از انواع ستایش بر وجه لایق فرموده اهل سموات از آن بسیار
و شادان شدند بعد از آن جبرئیل گفت که حق تعالی این عقد نکاح را بمن رجوع کرده فرمود که
عقد کرده ام امه خود را فاطمه بنت حبیب من عقد بعد من علی بن ابی طالب پس تو در حضور ملائکه
عقد کن من او را بوی عقد کردم و جمیع ملائکه ملا علی را بران کوه کرشم و شهادت داشت
درین حریرت کردم حق سبحانه و تعالی مرا امر فرمود که عرض کردم آن احوال بر تو آتاز
مهر کنم بخاتم مسک و ببرم از ابرضوان و چون ملائکه گفت آسمان حاضر شد بر تو و بوی علی
و فاطمه علیهما السلام حق تعالی امر فرمود به رخت طوبی که باز خود را حلی و حلل و زیور ساز کند
و ملائکه و حور عین از ابر چینه و بان بیامات و فرزند کند تا روز قیامت جبرئیل علیه السلام
گفت یا محمد حق تعالی امر فرموده مرا که تو برسانم که تو تزویج کنی علی را با فاطمه در زمین چنانکه

ما عقد کردم در اعلا علقین و بشارت ده ایش از ابد و کوه سرباک طیب طاهر جز فاضل در
دنیا و آخرت بعد از آن پیغمبر فرمود که یا ابالحسن بخدا سوگند که هنوز ملک که نزد من بود
نگرده بود بفلک که تو در زوی اکنون من بتوانم میگویم امر پروردگار خود را بر و یا اباب
الحسن شش از من که من هم بر اثر تو می آیم بسجده علی زوس الناس عقد ترا صورت هم
و فضل ترا ذکر کنم که چشم تو بان روشن شود و از آن مجان تو در دنیا و آخرت امر المؤمن
منین فرمود که سرعت هر چه تمامتر از پیش رسول الله پیرون آدم و از فرج وادی
عقل خود را نزدیک بود که کم کنم بعضی از اصحاب مراد دیدند که کشد حال تو چیست
گفتم پیغمبر فاطمه را بمن داد و اخبار فرمود مرا که حق تعالی او را بتو داده در آسمان ملک
رسول الله از جانب من می آید تا در حضور مردمان این امر ظاهر سازد آنها را بحال
گشته بامن باز کشد مسجد استادم تا آن حضرت با ملحق شد و نور روی
سارکش از فرج درخشان بود فرمود که ای بلال او اجابت کرده گفت لبتک
یا رسول الله گفت حاضر کن مهاجرین و انصار را نزد من ایشان چون حاضر شدند
بمن شرف بالا رفت و حمد و شای میگوید و تقدیم رسانید و فرمود که ای معا
مردمان اینک جبرئیل این زمان آمده مرا خبر داد از حضرت عزت که ملائک جمع
فرمود در بیت المعمور و همه را کوه گرفت که امه خود را فاطمه بنت رسول الله را
داده و بعد خود علی بن ابی طالب علیه السلام و امر کرد مرا نیز که در زمین او را بوی
بد هم شمارا برای این امر حاضر کرده ام بعد از آن نشست و علی را فرمود که خبر
یا ابالحسن خطبه بخوان از برای خود پس امیر المؤمنین برخواست و زبان بجه و شاد و شاد
گشود و گفت الحمد لله شکرا لانه و یا ذی و لا اله الا الله شهادت ببلغه و ترضیه
و صلی الله علی محمد تر لعه و تحطه و النکاح فاما امر الله عز وجل به و رضیه و محاسنها
ما قضا الله و رضیه بعد از آن گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تزویج فر
من دختر خود را فاطمه و صدق او را این زره من و ساخته و من باین رضا داده ام شما
از آن حضرت پرسید و بدان کوه شوید پلما آن گفت که خدای تعالی این عقد را ایش
مبارک کرد اند و پراکنده ایش را بجهت مبدل سازد پس از آن رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم از آنجا فرمود بسوی ازواج و امر کرد ایش از ابد و دن دف
که در شرع جایز است در عرس و انکاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا
اکنون زره خود را بفروش و ثمن آنرا باین تهنیه اسباب شما نمایم و مصالح آن را
به انجام کنیم امیر المؤمنین فرمود که من رقمم و آنرا فرو ختم بچار صد در هم سود بخرم
بعثمان بن عفان چون در اتم را قبض کردم از و او زره را از من قبض نمود و گفت یا ابن

تو بر زره و در اسم از من اولی و این سی این زره را بتو میدهم پس زره و در اسم را بردار
آوردم پیش رسول الله و او را از آن امر خبر دادم او دعای خیر گفت و آن در اسم را قبض
فرموده ابو بکر و سلمان فارسی و طلال را فرستاده طلبید و این در اسم را داد و ایشان
که بروید و این براق را بهم رسانید ابو بکر گفت که آن در اسم که آن حضرت بماد آورد
و سه درسم بود و ما رفتیم حاتم غسانی از ششینه مصری خریدیم که در میان آن شش نهادیم
و نطعی و بالشی از پوست که در میان آن بالشی یف قرار گذاشتیم و یک عیای خیزی
و یک خیک آب و کوزه و کاسه و سبوی چند و ستری از ششینه تنگ و آنها را بردیم
آوردم پیش رسول الله علیه و آله و سلم چون نظر بغیر بر آنها افتاد و گریست چنانکه
اشک بر رخسار مبارکش جاری شد بعد از آن سرسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا
برکت فرست قومی را که بزرگ تر این و ظریف تر ایشان خرق و سفال باشد و امیر
المومنین علیه السلام میفرماید که آن حضرت باقی ثمن زره را بام سلمه داد و فرمود که
این پیش تو باشد و من یک ماه مکث کردم و بواسطه جانی این امر را بان حضرت اعاده
نکردم بغیر از آنکه هرگاه که آن حضرت مراد از خلوة میدید میفرمود یا ابنا الحسن خیرکوا
زوجه تو چه جمیل است حلیه جلیله تو من بهترین زمان را بتو تزویج کرده ام تا بعد
از یک ماه که وزی برادر من عقیل آمد منزل من و گفت ای برادر من این چنین فرجی که
من دارم برای تزویج تو بفاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و گری ندارم ای
برادر صیت ترا که آنها سس زفاف نمی نمایند از پیغمبر که او را بتو بسیار چشمه بایان
کرد و با آنکه پرستانی شما بجهت بمذل شود من گفتم ای برادر من خوانان این شتم و مرا مانع
نیت ازین سوال غیر از جایا و ششم از آن حضرت گفت بر تو سوگند میدهم که برخیز
و با من بیا تا برویم و این التماس از آن حضرت بکنیم با اتفاق برخوایسته متوجه منزل رسول
الله شدیم در راه با تم امین که جاریه آن حضرت بود رسیدیم و این حال را بوی گفتم گفت
شما خود بگویند و بگذارید که ما بگویم که کلام زمان درین امر بهتر است و در دلهای مردان
بیشتر تاثیر میکند ما این را از و قول کردیم او باز گشت بخانه ام سلمه و با وی این
راز در میان نهاد و دیگران از او آواچ آن حضرت اعلام کرد و همه در خانه عایشه نزد
رسول الله جمع شدند و آن حضرت را در میان گرفته و گفتند فدای تو باد در آن راه را
ما یا رسول الله ما اجتماع نمودیم برای امر فاطمه اگر خدیجه در حیات می بود چشم او این
روشن می شد ام سلمه گوید که چون نام خدیجه بردیم آن حضرت بسیار گریست و فرمود
که مثل خدیجه کجاست او تصدیق کرد مراد و وقتی که همه مردمان مکتب من میگردیدند مرا
امداد نمود بر اظهار دین بسین و اعانت فرمود بمال در وقتی که بودم من سگین و حق تعالی

ام فرمود و بدو که من و ابشارت و هم بخانه که قصص آن از زمره باشد در بهشت غیر مرث
که در و نه تعب باشد و نه چیزی زشت ام سلمه گفت یا رسول الله قصه خدیجه گشته
و بخوار رحمت حق پیوسته حق سبحانه و تعالی شما را گریه عظیم گرامت فرماید و در در
عالیات جنت و رضوان و رحمت بهم رسانید یا رسول الله علی بن ابی طالب را در
بجایان بر ابرقت در دنیا و پس عمرت در شب التماس دارد که فاطمه را بوی سبک
و را کندگی و راجحیت بمذل کردانی فرمود که یا ام سلمه صیت علی را که او خود از
من این را التماس نمیکند گفتم یا رسول الله او را حیا مانع است از تو بام امین گفت
برو و علی را برای من بیا تا امین میگوید که من پیرون رفتم از نزد آن حضرت که امیر
منین میفرماید که من رفتم نزد آن حضرت زمان برخاسته رفتم بجزیره و گریه من نزد
حضرت نشست سر در پیش انداختم از جهت جانی او فرمود که یا علی بخوای که فاطمه را بتو
بسیار من در پیش کرده گفتم نعم فدایک ای دایم فرمود که با غرض و اگر ام ای ابالحسن و من
شب بایش فرود آید و را بتو بسیار است و الله من سرور شما دان از آنجا بگویم ام بعد
آن حضرت فرمود زمان خود را چنانچه آداب است ترین و تطیب فاطمه بکنند و خانه را
جبهه او فرش بنید از نهاده آنجا ایشان را بهم بسیار ندایشان آن خدمت را تقدیم
رسانیدند و آن حضرت از آن در اسمی که بام سلمه سپرده بوده درسم را بامیرالمومنین
داد که روغن و خرما و کشک بخورد آن حضرت میگوید که من رفتم و آنها را خیزد نزد
رسول الله بردم دستهای مبارک را بالا کرده و سفره پوشینی طلبید آنها را درسم
مالید و در آن سفره پیچید فرمود که یا علی بطلب هر که را میخواهی من رفتم و بسیاری از
اصحاب که در مسجد بودند همه را بدعوت طلبیدم ایشان متوجه شده من رسول الله
را اخبار کردم از آمدن ایشان که جمعی کثیر اند مندی طلب فرموده بر سر سفره اند
و گفت ده کس را از ایشان بیا تا طعام بخورند و پیرون روند بعد از آن ده کس دیگر
یا تمام شود من اینچنین کردم هیچ از آن کم نشد و تا هفتصد کس از زن و مرد از آن طعام
خوردند بیکرت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه گوید که بعد ازین رسول
الله فاطمه و امیرالمومنین را به پیش خود طلبید دست راست امیرالمومنین را گرفته و دست
چپ فاطمه را بر سینه مبارک خود نهاد و میان چشم مرد و را بوسه داد و فاطمه و علی را بوسه
فرمود که ای علی زوجه تو خوب زوجه ایت و بفاطمه روی آورده گفت ای فاطمه تو
تو نیک شو بهریت بعد از آن برخاست و در میان هر دو میفرمود تا بخانه که از جهت
ایشان ترتیب داده بودند رسید ایشان را آنجا قرار داده خود پیرون فرمود و
مبارک باز روی وی در انداخت گفت حق تعالی پاک و پاکیزه گردانیده شما را و پس

آسمان بکبریا شرفال داشتند بواسطه این بکبریا کشت و زفاف تا روز قیامت
و محمد بن یوسف الکلبی آورده که ذکر اسماء بنت عمیس را حدیث زفاف صحیح نیست زیرا که
اولا بن جعفر بن ابی طالب بود و بعد از شهادت جعفر ابوبکر او را خواست محمد
بن ابی بکر از و متولد شد و این در ذی الحلیفه بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا
بمکه فرمود و در حجة الوداع و چون ابوبکر وفات کرد امیر المومنین علیه السلام او را خواست
و از فرزندان شدند و نسبت او درین حدیث غلطی است که واقع شده از بعضی
روایه و اسماء که در زفاف فاطمه حاضر بود اسماء بنت یزید بن مسکن انصاری است و
بنت عمیس همان و لا باز و ج خوش جعفر در حبشه بود و در هجرت دوم و در سینه
سبع در روز فتح خیبر از آنجا آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من میخوام
یکی ازین دو خبر بکدام شادمان تر باشم تسبیح خیر یا تقدوم جعفر و ز و بیج فاطمه
علیها السلام بعد از واقعه برباندک زمانی بود پس هیچ آنست که آن اسماء است
نذکور بود نه اسماء بنت عمیس و او حدیث آن حضرة روایت میکند چنانچه شهر بن
حوشب و غیره از تابعین از و احادیث روایت کرده اند و مؤلف کتاب رحمة
الله بفرمایند که اسماء بنت عمیس در زفاف حضرة فاطمه حاضر نبود اما خواهر او سلمی بنت
عمیس حاضر بود که از و بنو حمزة بن عبد المطلب بودند که روایت از و باشد اما
چون اسماء مشهور تر است نزد روایه تابعین از و روایت کرده باشد یا بهیوی
واقع شده باشد نزد یکی و دیگری آن متابعت کرده باشند و الله اعلم و دیگر فرمایند
که ثابت شد بنصوص احادیث سابقه درین کتاب که امیر المومنین علیه السلام بشفق
و فرمایند منفرد است از جمیع امثال و اصحاب از علو شان و متوکلان از هز باب و از
فضایل او آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تصریح نموده اشعار است از نهار و آنچه بحکم
تنزیل بآن گواهی داده اظهارات از اشعه انوار و اتمام فرموده ملک علام شرف
او را بقاطعه علیها السلام و اشظام داده عقد در فضایل او را ج حسن نظام فائده
العقلیة الکرمیة والذرة القیمة والموهبة العظیمة والمیحة الجیمیة والعطیة السیمة والستیة
السریة والبصیة النبویة والشمس المیزة المفضیة والبتول الطاهرة المحمديّة سیده النساء
المخصوصة بالنساء اولستاد المویذ بعنایت رب السماء ام ایها صلی الله علیه و علیها
و علی علیها و نبیها فائده شرفا لی شرفه القیم و کیسه حله مجدا و حبیب لمریة
التقدیم و رفعت له منار سود و ظاهر الترحیب والتعظیم و کانت نذرة الکریمه صالحه
لذلک الکریم در ذکر مناقب مستوفی و احادیث متفرقه در کفایت الطالب
و حبیب بن مینه روایت میکند از عبد الله بن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

کرمی بن مسعود علی بن ابی طالب را بهیچ سیره الا که دیدم جبرئیل علیه السلام را ازین او
و میکائیل علیه السلام را ازین او و ابراهیم علیه السلام را ازین او و ایاخی سبحانه و تعالی او را
ظفر روزی میسر و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت میکند و او از
ابای بزرگوار خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون روز قیامت شود از
بطنان عرش ندا کنند که خوش بدریست پدر تو ای سید عالم خلیل الرحمن و خوب بدریست
برادر تو علی بن ابی طالب ابو علی که گویی روایت کند از ابی سمری و او از عنوانه بن حکم
و او از ابی صالح که ذکر علی بن ابی طالب میکند نزد عایشه و ابن عباس اینجا حاضر بود
عایشه گفت او اگر مردمان ما بود بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم این عباس
گفت چه چیز مانع آمد این را چه حق سبحانه و تعالی او را بر گردیده بود و از برای حضرت رسول
و رسول او را اختیار کرده بود بآنکه برادر و شوهر خسترو پدر در ذیت ظاهره و و ضعی
بود بعد از و اگر شرفست او اگر کم نیست و او رقی مغرور است و اگر اسلام است
خط او فرو نصیب اجل دارد و اگر شجاعت بر و خمت و دوستی او بر همه ختم حق
تعالی بر و ثنا خوانست جبرئیلش در معارک سمعانت رسول الله از بختش شاد است
و بانش افصح و پائش اوضح در صواب اصدع و در جواب سریع علمش از همه شریفتر است
عصر و در تعلیه رضوان الله و علی مبعظه لعاین الله و را مالی طوسی آورده که عبد الرحمن
بن ابی لیلی رفت بخدمت آن حضرت و گفت یا امیر المومنین من میخواهم که از تو سوال کنم و هر چه
اشطار کشیدم که در امر خود چیزی بگوئی بگوئی یا نیکویی یا بدی این امر که از رسول الله محمد
واری یا چیزی دیدی که باندیدم یا کم که اقا و یل در باب تو بسیار است و بدایح تو از ثقات
بسیار شنیده ایم و ما کفتم که بعد از رسول الله شروع کنی و بان رجوع نمایی هیچ احدی
با تو شراعت نکند و الله که اگر کسی از ما پرسد این امر را بنمایدیم که چه چیز را در جوابت می
اگر خواجه قوم اولی بودند درین امر پس چرا رسول الله ترا نصت فرمود و در حجة الوداع فرمود
که ایها الناس من کنت مولاه فاعلی مولاه و اگر تو اولی از ایشان درین امر پس چرا همه
با ایشان تو را کرده اند و پیروی مینمایند آن حضرة فرمود که ای عبد الرحمن وقتی که حق
سبحانه و تعالی رسول خود را بجوار رحمت خود بر یکس از مردم از من اولی خود در
امر مثل سراسر این که مراست و لیکن پیغمبر من عهدی کرده بود که بغیر از ملائمت طاعت
اختیار نکنم و از نزاع و قتال در گذرم تا وقت مقرر موعده و اول چیز را که از حق ابطا
کرد و بعد از آن حضرة خمس ال رسول بود چون پیغمبر از میان رفت و امر ما تنگ گشت
و ایشان درین امر طمع کردند با تفاق یکدیگر و من بودم مانند مردی که او را بر مردم
حق لازم الادا باشد که مهلت داده باشد ایشان را بعهده پس اگر آن مردم حق

انکس را پیش از انقضای مدت مصلحت بر بند بستند و لشکر کویدارش را اگر نهند حق او را
تا مصلحت منقضی شود آن مرد حق خود را بر جزایشان بستاند بی منت و شکری طریقی بها
نزد مردم کمتر است پس اگر من خواهم شکرش کنم ام معاف خواهم و اوستن و اگر امری باشد
که محتاج بحجاب بود میگویم پس منع کنید از من آنچه من منع میکنم از شما عبد الرحمن گفت
بعمر تو سوگند که آن خجالت که اول گفته لغوی لغد ایقتض من کان بائنا سمعت
من کان له اذنان یعنی بعمرم سوگند که سیدار سختی کسی را که در غراب بود و شنواید
کسی را که او را دو گوش شنواید باشد و اصبح بن نباته روایت کند که یک روزی امیرالمومنین
علیه السلام خطبه بلیغ فرمود و شتم بر حمد و ثنای الهی و در صلوات رسول و آل است
انتباهی بعد از آن گفت ای مردمان شنوید مقاله مرا و در گوش گیرید کلام مرا و بداند
که اگر از بخت است و سخت از کبر شیطان دشمن حاضر است و عده میدهند شما را
بر باطل و اکاهه باشد که مسلم را در مسلم است پس یکدیگر را بقیلهای ناخوش خوانند
و حقوق جانب یکدیگر را فراموش دارند که طریقی دین یکی است و سبیل آن دو نیست هر که
آنرا گرفت بحق و مقصود رسید و هر که گذاشت بخت نیافت و هر که از او مفاد
جست هلاک شد و خجالت امانت و خلاف وعده و قول دروغ از اسلام نیست
اهل بیت رحمتیم قول ما حقا است و فعل ما عدل و خاتم پیغمبران از ما بود پیشوایان اسلام
و آملای کتاب ما هم دعوت میکنیم شما را بخدا و رسول او بخدا و دشمنان دین و سادک
در راه یقین از برای رضای حضرت رب العالمین و بای دشتن نماز و دادن کوفه
و حج بیت الله و روزه ماه رمضان و رساندن غنایم با اهل آن و عجب تر از هر
آنکه معاویه بن ابی سفیان الاموی و عمرو بن العاص التیمی باز عم که دارند مردم را ترس
میکند بر دین و بخدا سوگند که من مرکز مخالفت رسول الله کرده ام و در هیچ امر عصبانی
نموده ام در موطن محقره پیغمبر را نگاه داشته ام از انواع مکر و بهر که پهلوانان روزگار
بعقب خود باز می کشند از ترس و یلان نامدار در اندیشه بودند از خوف بخت
ترسی و بیم که بمن کرامت کرده فرموده بود و علم حکیم او راست شناس و خداوند خلق
در وقت رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مبارکش در کنار من بود و باین
دست خود متولی غسل او شدم و طلا که مقررین او را بمن از پهلوی پهلوی میدادند
بخدا سوگند که اختلاف نکردند امت بعد از حضرت رسالت مکر چیزی که ظاهر بود
بطلان او بر حقش الا ما شأ الله و روایت کند سعد بن سبک که شنیدم مردی را که
از عبد الله عباس می پرسید احوال امیرالمومنین را علیه السلام این عباس گفت که آنحضرت
بر و قبله نماز گذارد و دو بیعت پیمان بست و هرگز شکست و هرگز زبنت نپرستید

و بطریق با بلیت مرکب قال از لام نشد و دایم بر فطرت اسلام بود و بطریق العبد بن محمد اشکر
نمودم و گفت من این را از تو نمی پرسم می پرسم از آنکه شمشیر یا خیل کرد و با شکرت با بلی
مرد تمام توجه بصره شد و جل نزار سوار را بقتل آورد و از انجام رفت و نواحی عرب
یکدیگر را کشتند تا مردم بحد و قیاس قتل آمدند و از انجام نهر و ان میل کرده همه را
و این همه پهلوانان بودند این عباس گفت ای پیش تو علی علیه السلام اعلم باشد با من
گفت اگر نزد من علی اعلم می بود از تو من این سوال میکردم او بغایت تعجب شد و گفت
مادر برکت تو بنشیند آنچه من میدانم از تو میدانم و او تعلیم من کرده و علم او از رسول الله
و علم رسول الله از حق سبحانه و تعالی از فوق عرش او پس علم منی از خدای تعالی باشد و علم
از منی از علم علی و علم همه اصحاب من علم علی بحد و قیاس قطره است در میان هفت
جعفر بن محمد روایت میکند از پدر ان بزرگوار خود علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که حق سبحانه و تعالی قبض نمی نماید روح پیغمبر را تا امر میکند که او وصیتی اختیار
کند از افضل عشره خود که از عصب او باشد و مرا امر کرد و بوسی من گفت یارب که اختیار کنم
فرمود که یا محمد علی بن ابی طالب را اختیار کن که وصیتی تو باشد که من در کتب سابقه ثبت
کرده ام و نوشته ام که او وصیتی است و از جمیع خلائق و انبیاء و رسل عهد گرفته ام و
بستم بر بوبیت من و ببنوت تو و بولایت علی بن ابی طالب و در امالی طوسی نقل
میکند از ابن عباس که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود که حق تعالی بمن
چیز عطا فرموده و بعلی بن ابی طالب نیز چیزی داده بمن جوامع کلم کرامت و بوی من
علم غایت فرموده مرا بمنی که دانیده او را و وصتی مرا گوش داد و او را سبیل مرا و حق
فرستاد و او را الهام مرا با آسمان راه نموده و در نای آسمان برای او کشف و در حجت پیش
بر گرفته که او نظر میکند بجانب من و من نظر میکنم بجانب حق بعد ازین رسول صلی الله علیه
و آله و سلم که بستی کفتم خدا که ابی و اقی یا رسول الله سبب کرمیت فرمود که ای پسر
عباس اول کلامی که با من گفت آن بود که فرمود که ای محمد نظر کن در سخت خود من نظر کردم
بجانب تمام از پیش بر خواسته و نظر کردم با تمام در ناکشاده شد و نظر کردم بجانب
علی او سر برداشته بسوی من و با من تکلم میکرد و من نیز بسخن بودم و حق تعالی نیز بمن
در مقام کلام بود که فرمود یا رسول الله پروردگار تو بوجهی که میفرمود گفت کلام حق
من این بود که من علی را وصی و وزیر و خلیفه تو گردانیدم بعد از تو او را باین اعلام کن
او انک کلام ترا می شنود من او را ازین پنجم اعلام کردم و من پیش حق جل و علا بودم
گفت قبول کردم و فرمان بردارم بعد از ان حق تعالی امر فرمود بملاکه که بروند و بوی سلام
ملاکه فرمان را بتقدیم رسانیدند امیرالمومنین را و سلام همه فرمود و در دیدم حج علی که باین امر

نموده باشد و گنگشتم بر سچ که وی از ایشان مکر که مرا نیت میدادند و میگفتند
محمد طاهر هفت آسمان باین شادان اند که حق جل و علا پرغم ترا خلیفه تو ساخته و دیم
حمله عرش را که سر ما در پیش داشتند پس رسیدم از جبرئیل علیه السلام از حال ایشان
گفت طلب اذن می نمایند که نظر کنند بجا که امیر المومنین پس اذن یافتند و نظر انداختند
چون از غروب رجوع کردم نرسیده امیر المومنین را ازین حال آگاه کردم و او نیز تمام حال
آنجا بمن آگاه رسانید و دانستم که من سچ جا از بالا قدم نهادم الا که او واقف بوده
از آن بعد از آن ابن عباس گفت یا رسول الله مرا وصیتی فرمای فرمود برتست محبت
علی بن ابی طالب و مکر میگوید که کفم مرا وصیت نمای فرمود که بر تو لازم است
از محبت علی بن ابی طالب باز نگذاری بخدای که مرا برستی بخلق فرستاده که مقبول
نیت تو حق تعالی حسنه که مقرون باشد بحدی علی بن ابی طالب و خدای تعالی آن
بحال هر کسی پس هر که بدوستی علی می آید بقیامت عمل او قبول است و اگر بدوستی او می
آید سوال ناکرده او را بدو رخ می برند یا ابن عباس بخدای که مرا مبعوث گردانیده
به پیغمبری که غضب الهی بجاست کشنده و یافته بر دشمنان علی آن چنان غضبی که متوجه
جماعتی است که از برای حق تعالی ولد پیدا میکنند یا ابن عباس اگر ملائکه مقررین و
انبیاء مرسلین اجتماع بر شخص داین مکر نخواهد بود بر سبیل فضل است بر آن حق تعالی
ایش از عذاب خواهد فرمود بدو رخ کفم یا رسول الله هیچکس باشد که بعضی او داشته
باشد فرمود که بی جماعتی از امت من بعضی او داشته باشند که ایشان را نصیبی از
اسلام نباشد یا ابن عباس علامت بعضی ایشان آن باشد که تفضل کنند کسی را
که دون او باشد بر و بخدا سو کنند که مخلوق نشد و پیغمبر از من گرامی تر باشد نزد
خدای تعالی و از دیده نشد و وصی که از وصی من بهتر باشد نزد او که علی بن ابی طالب
است ابن عباس گوید که همیشه بود که رسول الله مرا بدوستی او میفرمود و دوستیت
می نمود و نزد من سچ علی از آن بزرگتر نبود و ابن عباس گوید که مدت ها که شربت بر
و رسول الله را وفات نزدیک شدن رفتم و کفم یا رسول الله فدای ابی داتی
نزدیک شده اجل تو ما را بچه ام میفرمای پس فرمود که یا ابن عباس مخالفت کن کسی را
که با علی مخالفت نماید و مخالف ظلم و نصیر باش و دست بگیر پس کفم یا رسول
الله پس چرا ام میفرمای مردم را بر ترک مخالفت او میگوید آن حضرت که گریست بر تبه
که پیوسته شده نگاه گفت ای پسر عباس کتاب بر مخالفت ایشان سبقت یافته و علم
او محیط آن شده و تغییر آن ممکن نیست و بخدای که مرا بخلق فرستاده که پیرو من و
از دنیا کسی که مخالف او باشد و منکر حق او بود تا حق سبحانه و تعالی نصیر کند نعمتی که

بوی ازانی داشته که یکی از آن نعمتها ایمان است که از دست خدای پسر عباس اگر میخواهی
بخدای تعالی برسی و او از تو خوشنود و راضی باشد بی رویی باش و سر یکی که او تسبیح
کند تو هم میل کن با هر که آن جناب گرفت انرا بشو و ز سر که اجتناب نمود
کن و راضی باش با امت او و دشمن دار سر که او را دشمن دارد و دوست دار هر که
دوست دارد یا ابن عباس خذر کن که در تو شکلی باشد از شک و شک در علی کفر خجسته
و از ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام روایت که چون رسول الله نزول فرمود
در بطن قدر فرمود و علی را که یا علی من از خدای تعالی دوزخ استم که دوستی اندازد و یا
من و تو این چنین کرد و در خواستم که بر دوی گیر و میان من و تو چنین کرد و سوال کردم
از او که تو وصی من باشی قبول فرموده چنین کرد و مردی از میان قوم گفت و الله که
یکصاع از تمر که درخت کشته پوشیده باشد بهتر است از آنچه محمد از خدای طلبید
از و طلب نکرد که علی بفرستد تا او را بدد کند یا راه نماید و راهی که بان سده فاش
پس حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که فلعلک تارک بعضی یوحی ای که ضایق
به صدر کن ان یقولوا لولا انزل علیه کتبا و جاعله ملک انما انت نذیر و الله علی
کل شیء وکیل یعنی شاید که تو ترک کننده باشی یعنی ترک کنی بعضی از آنچه وحی کرده
بسی تو یعنی آنچه مخالف رای شده کان و مخالفانست و تنگ است با ظهار آن
تو از ترس آنکه گویند که چرا فرستاده نشده است برو کنج که خود را از فقر و فاقه خلاص
کند و بر مردم نفقه نماید تا تابع او شوند یا چرا نیامده با او فرشته که او را بدد باشد
و ربوت بسبب این کلمات و ایه از ادای رسالت بازمان بجز این نیت که تویم
کننده و خدای تعالی بر همه چیز کار گذارت کار خود را با و گذار و از گفت و شنود
هر جسد و عنود و پاک مدار در شب حساب مبر و در سماک از سکان و عو
ایشان چه پاک جیش بن معتمر گوید که من رفتم خدمت امیر المومنین علیه السلام کفم
السلام علیک یا امیر المومنین و در حمت الله و بر کاتیکونه ووشینه گذرانیدی و فر
که بدوستی دوستان خود و بدشمنی دشمنان خود گذراخندم و دوستان ما ستونش بر
آلهی اند و اشطار رحمت می کشند که دم بدم بدیشان ریزان کرد و دشمنان بکنا
اساس می نهند بر کنار استیابی اعتبار و دوزخ که یک پانهادن آن بنیان و را
شود تنگ جهم افتد ابواب رحمت همیشه بر اهل آن گشوده پس کوارا با داهل است
را رحمت و ملاک از برای اهل دوزخ آماده شده دوزخ از برای ایشان است ای جیش
هر که میخواهد که بداند که او محبت است یا مبغض نماید که دل خود را پایا نماید پس اگر دوست
میدارد و دوستان ما را پس او مبغض نیست و اگر دشمن میدارد و دوستان ما را پس او

از دوستان ما نیست حق سبحانه و تعالی اخذ میساق فرمود و بعد ستاده جهان را نوشت
ما و ثبت شده در کتاب الهی نامهای دشمنان ما و ما اهل شرافت و کرامتیم سابقا
ما سابقان اینها خواهند بود و منتهال بن عمرو گوید که مردی از بنی قریظ را خبر کرد که با
امیر المؤمنین علیه السلام بودیم بنی قریظ را و میدیدیم که زود خواهد بود که بودیم
ازین روزگار شنیدیم که میفرمود و الله که قلمه خواهیم کرد برین فرقه و خواهیم کشتن این
دو مرد را یعنی طلحه و زبیر را و بهریت خواهیم فرستاد و لشکراش را میمیزی گوید که من دیدم
نزد عباس و کثیم را با نظر میکنی و نمی بینی سرقت را که چه میگوید گفت تعجیل کن که ما اظهار
می کنیم آن خبر را که شنیدنی است چون امر بصره بوقوع آمده گفت که ندیدم این غم
ترا آنکه آنچه گفت راست گفت این عباس گفت و یک من حدیث میکنم اصحاب بنی رازین
امور چه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هشتاد و چهار روز که با دیگر می کرد
شاید که یکی از آن عهد باشد که با وی کرده از و الله که کفایت منقول است که من شنیدم امیر
مؤمنین را علیه السلام که خوف ترخیزی که می ترسم بر شما طول امل است و پیروی هوا فاما
طول امل و بسیاری از روز آخرت را از بامپرو و اما پیروی هوا این کس را از حق بازدارد
و بعد آنکه پشت بر دنیا روی با آخرت و هر یک از دنیا و آخرت را پس از پس از پس از آخر
باشید از پس از دنیا چه امر و روز و عمل است نه روز حساب و آخرت روز حساب
نه روز عمل و از جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه روایت است که رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و گفت که حق سبحانه و تعالی
ترا امر فرموده که بتفصیل علی بن ابی طالب قیام نمایی و جلیله و اصحاب برسانی که ایشان
برسانند از تو بجای عتی که بعد از ایشان خواهند بود و امر فرموده که بیامی ملائکه را
که استماع نمایند آنچه تو در فضیلت او گوئی و حق تعالی و حق را پال فرموده بسوی حق تعالی
محمد که اگر کسی مخالفت کند ترا در امری از امور او را بر غیره و در رخ عیور نخواهد بود و اگر
کلی طاعت تو کند و فرمان ترا گردن نهد بهشت از برای او واجب خواهد کرد و بعد از آن
مردم استماع نمودند و آن حضرت بمنبر برآمد و اول باین تکلم فرمود که اعدو با الله و رسول
الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن گفت بدانید ای مردمان که من بشارت میدهم
به بهشت و هم کند نام بدو رخ و من پیغمبر حقیم که حق را رسا نم از نزد حق تعالی پیغمبرها
در امر مردی که گوشت او از گوشت منست و خون او از خون منست و او طرف و دعای
و او انگشتی است که حق تعالی او را برگزیده ازین امت و اختیار فرموده و هدایت نموده
او را و ویرا دوست میدارد و افریده مرا و او را و مرا تفصیل نموده برسانت و او را تفصیل
داده و بتلخیص از من و مرا بدین علم گردانیده و او را در آن مدینه ساخت و او را قازان

علم گردانید که احکام از و اقباس نمائند و تخصیص فرموده و او را بوضیعت و امر
او را اظهار ساخته و تحریف نمود از حد اوت او و نیز دیک میگردانید و کسان او را
بخود و می امر از دشمنان او را و همه مردم را فرموده بطاعت او و میفرماید که هر که
دشمن باشد مرا دشمن است و هر که او را دوست میدارد مرا دوست است و معترض بعض
منست و مخالف او مخالف منست و هر که با فرمانی او کند فرمانی من کرده و هر که او را برنجاند
مرا برنجانده و هر که بغض او و در بغض من و در زبیده و هر که در محبت او گوشت میدهد
گوشت میدهد و هر که او را خواسته مرا خواسته و هر که با او نزدیک است من نزدیک است
که او را یاری داده مرا یاری داده ای مردمان بشنویید آنچه حق تعالی مرا آن امر فرموده
کنید و او را که من شما را تحریف می نمایم از عقاب الهی در روزی که آنچه کرده باشد هر نفسی
نیکویی پیش او حاضر گردد و از بدی نزد او ظاهر شود و نخواهد که مطلقا عمل خود را پند
می ترساند شما را از خدای تعالی ازین روز بعد از آن دست امیر المؤمنین را گرفته فرمود
که ای معاشر مردمان این مولای مومنان است و محبت الهی است بر همه مردمان و جهاد
کننده است بر کافران با خدا یا من پیغام ترسانیدم و این بنده کائن تواند و تو قادر
بر صلاح حال ایشان بصلاح میفرمود که روان امرایش از حرکت یا رحم از احسن
لی و لکم بعد از آن از منبر برآمد انگاه جبرئیل علیه السلام نازل شده گفت حق تعالی ترا
سلام میرساند و میفرماید که جزای خیر مرتبه است بر تبلیغ راستی که فرمودی یعنی که با
نمودی در رضای حق تعالی را بجای آوردی و رضای ساختی مؤمنان را و بخشم آوردی که
رای محمد پیغمبرم تو متحن است و امتحان هر کس باوست ای محمد در هر وقتی از اوقات
بجوی که الحمد لله رب العالمین و زود باشد که بداند آنانکه ستم کردند بکفر و مخالفت
بعد از موت که بکدام مکان باز خواهند گشت یعنی بازگشت ایشان آتش خواهد بود
از زبدین علی بن حسین علیه السلام روایت است که او از پدران بزرگوار خود را
میگفت که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا که
ترا از من ده چیز است که حق تعالی نداد به کسی نه پیش از من و نه بعد از من فرمود که با
تو برادر منی در دنیا و با من خواهی بود در آخرت و اقرب مردمان باشی از من در موقف
قیامت و منزل من و منزل تو یکی خواهد بود در جنت و در برابر یکدیگر مثل منزل دو برادر و تو و
دوای و وزیر منی دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست
منست و دوست من دوست خدای تعالی از علی بن حسین زین العابدین علیه السلام
روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چیست حال این قوم که چون ال
ابراهم را ذکر میکنند نزد ایشان فرغان و شادان میشوند و چون ال محمد را ذکر نمایند

پیش ایشان میروند و نفقه میکند و الهای ایشان بخدای که جان محمد قدرت است و دست
بند و روز قیامت باید بچشمش سجده و تعالی این را از وقت اول بخوابد کرد و
تقی نماید بولایت و دوستی اهل البیت و ابو جبر و سعدی روایت کند از پدر خود
که امیر المومنین علیه السلام وصیت فرموده ام حسن بن علی را علیهما السلام در امور
برای وصیت مینمود که ای پسر من هیچ فقر و درویشی نیست که سخت تر باشد از جهل و بیج
ناخبری نیست که ناخیز تر باشد از عدم عقل و هیچ پریشانی نیست که محوش تر باشد
از عجب و هیچ حسنی نیست مثل حسن خلق و هیچ ورعی نیست همچو منعی محارم الهی هیچ
صداقتی نیست مثل تفکر در صنع الهی پسر عقل خلیل مردست و حلم و زرا و در رفیق
والد او و صبر بهترین شکر او ای پسر ناچار است عاقل را که نظر کند در شان خود و نکند و او
زبان خود و بشناسد اهل زمان خود ای پسر از جمله بلا فاقه است و از آن سخت تر مرض
بدن نیست و از آن صعب تر مرض دل است و از نعمتهای دو بحال است سعادت مال طلال فضل
از آن صحت بدن است و افضل از آن تقوی قلوب ای پسر مومن راس ساعت است
از ساعات ساعتی که با کار سازد و از دنیا عرضده دارد و ساعتی که پیش از حجاب
نفس نماید و ساعتی که خالی سازد میان نفس و لذت و در امر حلال و مرغوب با حلال و
لازم است مومن را که اشیان نماید درین سه چیز با یکدیگر معاشرت پرور و از دیکافی برای
آخره بردارد و یاد در غیر محارم الله متذکر و گوشتد ما بوجده الله جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام را که چه بسیار گوشتد مفرمای سلمان فارسی را فرمود که گوشتد فارسی
گوشتد محمدی که یاد کردن من او را حجت رسالت است یکی دوستی امیر المومنین را که از
کرده و دوستی خود و دیگر بقره و اختیار کردن او ایشان را اهل مال و ثروت و دیگر
حب علم و علمای سلمان بنده بود و مسلم متقا و بدین حق قابل و بنود از مشرکان از حق
غافل و از ابی جعفر محمد بن علی الباقی علیهما السلام روایت کند که شسته بودند جماعتی
از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از لب و فخر خود میکشیدند و سلمان
الله در آن میان بود و عمر گفت ای سلمان نسب و فضل تو چیست گفت من سلمان بن
من بنده بودم حق تعالی مرا را و نمود بجهت رسول الله و من فقیری بودم تا توان حضرت
منان مرا غنی و تو اگر کردی اندید محمد از آن زمان و من مملوک بودم مملوک حق جل و علا که
مالک مملوک است و مرا آزاد کرد و اندید بیکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینست
و نسب من ای عمر بعد از آن که ازین مجلس برخاسته سلمان بنده پیغمبر عرض کرد قول عمرو
جواب خود را آن حضرت فرمود که ای محشر قریش جب مرد دین اوست و مرد تش خلق
او و فضلش عقل او و بعد از آن فرمود که قال الله تعالی یا ایها الناس انما خلقناکم من غیر

و انشی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اگر کم عند الله اتقینکم یعنی ای مردمان بدو
ما فریدیم شما را از مردی و زنی که آدم و حوا اند و کرد اندیم شما را شعبا یعنی جماعت
مختلفه عظیم منسوب بیک اصل و قلمهای منتسب بشعوب تا بشناسید یکدیگر را
و متنازع گردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقیله شوند و خاچه زید یعنی از زید و شعی
نه از برای آنکه نسب فخر کنند و بان طعن زنند بر نسب آدمیانی که تفاخر و زنند
از ره دانش انصاف چه دور افتادند نرسد فخر کسی را نسب بر دیگری چونکه در اصل
زیک آدم و حوا دارند بدوستی که بزرگوارترین شان نزد خدای تعالی پسرین کارترین
شماست چه تقوی نفوس را رتبه کمال حاصل شود و هر که تقوی بیشتر قدم او در مرتبه
فضل و ادب بیشتر بعد از آن حضرت روی مبارک بسلیمان کرد و فرمود که ای
سلیمان هیچکس را ازین جماعت بر تو فضلی نیست مگر تقوی و ترس از خدای عز و جل
پس هر که تواز و اتقی باشی از او افضل خواهی بود مؤلف کتاب رحمة میفرماید که فضل
سلیمان معلوم و مشهور است و علو مرتبت و سمو منزلت او نزد هر کس معلوم و مشهور
و اگر درمخروج غرض ازین کتاب نمی بود من در کتب دیگر دم کشیدم از فضایل و مناقب
او را اگر فکر صحیح کامل در امر او نمایی کفایت میکند ترا قول پیغمبر صلوات الله علیه
در فضل او که سلمان مثالی اهل البیت او را عمر طویل بود و همت وسیع که کسی سجده
و تعالی بوی کرامت کرده بود و میگوید مصنف که زود باشد که افراد نامی کتابی
را در فضل اصحاب امیر المومنین علیه السلام از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که ایراد کنم شرف محل ایشان از ارتفاع و خشوع و انچه لابد است از شایسته بیان
و متبوع سلمان رحمة الله روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت داد و
ما را بر نصاب اهل اسلام و اتمام او بدوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و از ابی
عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت که خدای تعالی خاص شده
از برای مومن خفائی که سازد او را در جوار مقربان خود و گفتند آن کدام است فرمود
که آن آنست که اقرار کند خدای تعالی را بر بوبیت و مر محمد را بر نبوت و بر علی
ابی طالب را علیه السلام با مات و او اکتفا کنه بر فرض شده از عبادت گفتند
و الله که این از کرامتی است که مانند نمی توان کرد و از کرامتی که برای آدمیان مقرر
بعد از آن فرمود علی اندک بجای آید تا تنعم بسیار بکنید و نیز از منقول است در قول حق جل
و علا که علامات بانجم هم تندون که بنجم رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و علامت
اندوهی علیه السلام که بعد از او بودند که بنور خود مردم را هدایت میکند و از ظلمات
میراند که پیری کنند و از علی بن موسی الرضا علیهما السلام مرویت که او از آبی

بزرگوار خود روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حرامست بهشت بری
که بر اهل بیت من ظلم کرده باشد و ایشان را بقتل آورده و مقلد نموده و معترض بوده باشد
برایشان و زبان بناسنای ایشان کشوده بود ایشان را هیچ نصیبی نباشد و آخرت
از ثواب و سخن مگو خدا می باشد که باین خوش دل شوند و بنظر رحمت ایشان
شکروند و روز قیامت و پاک شدن از آلودگی گناه و مرثیه از ایشان عذاب
که آلم آن منقطع نگردد و امیر المومنین علیه السلام فرمود و الله که باین دو دست کوتاه
خود را غم از حرص رسول الله دشمنان خود را و در دامن دوستان خود را و در
از اضعاف بنی سادات که او آمد نزد امیر المومنین علیه السلام و گفت یا امیر المومنین این قومی
که ما با ایشان مقاتله میکنیم دعوت خود میکنند و رسول می و صلوة می و حج می پس
بجای نام پیغمبر را فرمود بآنچه خدای تعالی در کتاب خود ایشان را نام کرده و در آنچه
در کتاب است اعلام نمودند شنیده قول حق را که در کتاب خود فرموده که ملک از رسول
فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم
البنیات و آتیناه روح القدس و الوشا و الله ما اقبل الذین من بعدهم من بعد
ما جاتهم البیئات و لکن اختلفوا فمنهم من امن و منهم من کفر بعضی ان پیغمبر ان و فرودگان
افزونی و او هم بعضی را از ایشان بخصایص فضایل بر بعضی دیگر ازین پیغمبران کسی بود که
خدای تعالی با وی سخن گفت و برداشت بعضی را از ایشان به پای های بلند و جوی
ارجمند و او هم عیسی بن مریم را بجزای روشن و هویدا و قوت و او هم او را بجا
پاک که جبرئیل در ما در او دمیده و اگر خواستی خدای تعالی اختلاف مگرداندی آنرا که
از پس انبیا بود و بعد از آنکه آمد با ایشان نشانهای روشن بر تنوت پیغمبرشان
و لیکن اختلاف کردند پس ایشان کسی بود که بگردید یعنی بر ایمان خود ثبات فرمود
و ملازم دین پیغمبر خود شد و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض نموده
طریق حق را گذاشت پس چون اختلاف واقع شد ستم ما اولی بخدا و به پیغمبر و بحجاب
حق پس هم گردیدگان و ایشانند کافران و قتال ایشان بمشیت و راه حق تعالی
و سید خیمیری رحمه الله این آیات فرموده آن علی بن ابی طالب علی النقی
و البر مجبول و انه کان الامام الذی له علی الله تفصیل یقول بالحق و یعنی به ولایت
الاباطل کان اذا احرب مرتبها القناء و اجبت عنهما الیهابیل عیسی الی القرآن
و فی کفه بعضی قضی الی مصقول مشی العقر فی من اشبال و البرز و المیقض اللقیل و
الذی مسلم فی الله علیه سیکال جبرئیل سیکال فی الف و جبرئیل فی الف و یتلوهم سرافیل
لیله برید از تو که انهم طیرا اباسل فلهو الما اتوا نحوه و ذاک اعطام و بجیل یعنی

بستی که علی بن ابی طالب علیه السلام بر طریق تقوی و بر و حسان مجبول و آن جلی و آتی او
و او امامی است که او راست بر تراتت تفضیل و افزونی کفایت او خواست و بغیر از حق
نمیگوید و میخواهد و اشتغال با امور باطله ندارد و نمینماید و او شهنشوار است که بود
وقت حرب چون بدور می آورد و نیزه حرب را بپهلوانان از آن باز زده می شدند
و میر میزد و چون میرفت بجای توان جنگیان و در کف کفایتش شمشیر را در
می بود و شیران میشد و لاوری از و کریران می کشید و در پیشگاه می جسته
که صد او نشوند و آن علی ترا دست که در شب حرب سلام کرد بر سیکال و جبرئیل
سیکال در میان هزاران سوار از ملک جبرئیل در میان هزاران دیگر و میخواهد ایشان را
اسرافیل در شب بدر از جهته مدد که فرود آمدند بر سر کفار کویا که ایشان همچو
مرغان را بپل بودند که اصحاب فیل را هلاک کردند چون فرود آمدند بجانب و رفقه
بروی سلام کردند و این از جهته تعظیم و تکریم و تجلیل او بود صلی الله علیه و آله و سلم
و علی بن حسین علیهما السلام از بدین بزرگوار خود روایت میکنند که چون امیر المومنین
علی علیه السلام رجوع فرمود از واقعه جمل عبور نمود بر زمین و تورا گفت مردمان
که این زمین را زور میگویند از اینجا زور بگذرید و اجتناب نمائید که فرود رفتن
بدین زمین سریع تر است از فرود رفتن بآن زمین و در سبوس پس چون باره فرستند در آن
زمین موضعی رسیدند فرمود که این چه زمین است گفتند زمین تخرافه بود که
نه زمین سبناخی است از اینجا کنار کشید و بدست راست بروید چون باره راه رفتند سواد
دیدند آن صومعه بود از آن راهی فرمود که ای راهب فرود آیید اینجا گفت با شکرت
انجا فرود میافرمود که چرا گفت از جهته آنکه فرود نمی آید اینجا که پیغمبری یا وصی
پیغمبری یا لشکر خود که در راه خدای تعالی جهاد کرده باشد مادر رکت خود اینجا
یافته ام انکا امیر المومنین فرمود که وصی سید انبیا و سید اصحاب منم گفت او را
راهب که توهرگاه اصلح از قریش باشی و وصی محمدی امیر المومنین فرمود که من حسینم
پس راهب از انجا فرود آمد بجای آن حضرت و گفت عرض کن بر من شریع اسلام
را که من یافته ام در انجیل نعت و صفت ترا که تو فرود آیی بر من بر آنکه خانه
مریم و زمین عیسی باشد علیهما السلام انکا امیر المومنین علیه السلام فرمود که ما
و اخبار کن از احوال بعد از آن از انجا فرستند موضعی رسیدند فرمود که لشکر
انجا را چون بشکافند چشمه ظاهر شد که آب آن از دهنده بود بواسطه جریان
پس فرمود که این چشمه است که از برای مریم عمران حق تعالی جاری ساخته بود باز
فرمود که نزدیک انجا شکافند بر قدر معده ذراع ماکه سنگ سفیدی پیدا

شد آن حضرت فرمود که این سنگی است که مریم آورده و اینجا وضع کرده و بر
 نماز گذارد پس آن حضرت نیز آن سنگ را نصب فرموده و بر آنجا نماز گذارد و هر
 روز آنجا آقامت نمود و در آنجا نماز را تمام گذارد و حرم را در خیمه از آن موضع
 قصین کرد باز گفت زمین ترا تا خانه مریم عمران است این موضع مقدس است
 که ابتدا درین مقام نماز قیام واقعا نموده اند و ابو جعفر محمد بن علی الباقی علیهما
 السلام فرموده که درین مقام ابراهیم پیغمبر علیه السلام قبل از عیسی علیه السلام
 نماز گذارد و مصطفی رحمة الله میفرماید که این زمین بر اثنا نزد محولت بقدر
 یکمیل و زیاده از و از بغداد و جامع ترا تا خراسان شده بود و دیوانه شایقی
 مانده مگر اندکی از آن که منهدم گشته بود من رفتم و در نماز گذاردم و ترک
 بان جستم سوید بن غفله روایت کند که من شنیدم از امیر المومنین علیه السلام
 که میفرمود و الله که اگر من همه دنیا را بر منافق بریزم و با ششم او را دوست
 نخواهد داشت و اگر باین ششتر زخم خیشوم و بنی مومنین را مرا بجان دوست
 خواهد و این از آن مقولات است که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که
 میفرمود یا علی دوست ندارد ترا مگر مومنین و دشمن ندارد ترا مگر منافق و عداوت
 بن عبد الرحمن الانصاری روایت کند از پدرش که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که نه نوع عطیه با امیر المومنین داده شده سه در دنیا و سه در آخرت و دو
 امید دارم که او را ست و یکی بر وقتی ترسم تا آن سه در دنیا و او را ست
 عورت من خواهد بود که گنایه از دین آن حضرت است که بدست وی قیام خواهند نمود
 با مور اهل من و وصی من خواهد بود در میان ایشان و اما آن سه در آخرت است
 یکی لوی حمد است که بدست وی خواهم داد که بر دارد و دیگر اعتماد بر و خواهد کرد
 مقام شفاعت و دیگر اعانت خواهد کرد مراد بر دگشتن منافع جنت و اما آن
 که از و امید دارم آنست که رجوع بظلمات نخواهد نمود و نه بکفر بعد از من و اما آن
 یکی که بر وقتی ترسم خدای تعالی است بر و بعد از من و از جابر بن عبد الله روایت
 که من شنیدم از امیر المومنین علیه السلام که این را انشا میفرمود رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم می شنودم انما اخو المصطفی لاشک فی نبی مودت و سبطه
 ساولدی جدی و جد رسول الله منقر و فاطمه زوجی لا قول دی فند فالحمد لله
 شکرا لا شریک له ابرار العبد و الباقی بلا الله یعنی برادر مصطفی ام که هیچ شریک
 نیست در نسب من با او برتربیت کرده شده ام و در خیره او ایشان فرزند دل بند
 منند جد من جد رسول الله یکی است و فاطمه از هر وجه نیست تنگم کف حق خداوند

دروغ پس پاسبان مرخدا را که کانه است که هیچ انانیت مرا و را نیکو کار پوینده و با
 بی ایمان ای آنکه ترا نبی برادر خوانده با جان و دل خویش برادر خوانده ما نیکو
 رفت بر آتش نیز که نام ترا کسی برادر خوانده و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم تبسم فرمود و گفت یا علی راست گفتی و ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام
 که هر که زیارت کند امیر المومنین را علیه السلام در حالتی که عارف باشد بحق او بی اختیارانه
 و مشکبانه تسبیحانه و تعالی بنویسد برای او اجر صد هزار شهید و پانصد هزار کفایت
 گذشته و آینه او را و او را امین بر آنکه از حساب رابر و آسان سازد و ملائکه
 ملا اعلی را با استقبال فرستد پس هرگاه که او از زیارت باز گردد و ملائکه بکفایت
 کند او را تا منزل او و چون مریض شود بعبادت او روند و چون وفات کند بی روی
 خااره او کنند باستغفار تا که او را بقبر سپارند سعید بن حدیفه روایت کند از
 پدرش حدیفه که او از جابر روایت کرده که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که نباشد هیچ بنده و امده که سرود در دل او مشغال جبه از خردل از حب علی بن ابی
 طالب علیه السلام باشد الا که حق جل و علا او را داخل گرداند و جنت و از عبد
 الرحمن بن ابی لیلی روایت که پدر من گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز
 خیر رایت را با امیر المومنین علیه السلام داد تا حق سبحانه و تعالی از آن حق فرمود بر او
 او در روز غدیر خم او را بر دوشته مردم را اعلام نمود که او مولای هر مومنی و
 است و فرمود که تو از منی و من از تو و دیگر فرمود که تو مقادیر تا وکیل کنی چنانچه من
 تنزل کردم و تو از من بمنزله هر وکی از موسی علیه السلام و دیگر من بصلی با کسی
 با تو بصلحت و من بجنم با کسی که با تو بجنک است و تویی بند استوار و تویی که با
 کنی برای مردم آنچه مشتبه باشد بر ایشان بعد از من و تویی امام هر مومنین و تویی
 بعد از من که حق سبحانه و تعالی فرستاد در شان تو که و اذان من الله و رسوله
 الی القاس یوم الحج الاکبر و تویی فراگیرنده سنت من و دفع کننده اشرار از ملت
 من و اول کسی که از زمین سقا فته شود من باشم و تو با من باشی و من با تو در خلد
 جنت حسن حسین و فاطمه علیهم السلام و حق تعالی بن حق فرستاد که بر خیزم بفضل
 تو و بر خواستم در میان مردمان و تبلیغ آن نمودم و رساندم بروی که ما نمودم
 ای علی بر بریز از حیدرایی که در سینه مردم است از برای تو که ظاهر نخواهند
 ساخت مگر بعد از رحلت من آنکه و را حق سبحانه و تعالی میراند از رحمت خود
 و در میکند از زیر سایه خود و لعنت میکند ایشان را لعنت کند کان یعنی کانه
 با همه آفریدگان و همه این طایفه را و لعنت اند بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه

والله وسلم گفت که رسول الله سبب گریه حجت فرمود که جبرئیل علیه السلام
بمن خبر داد که تا بکاران بر و ظلم کنند و حق او را بناحق ستانند و با وی مقابله
نمایند و فرزندان او را شهید کنند و بعد از او بر اهل بیت او ظلم بی حساب نمایند و خبر
داد و جبرئیل که این چنین باشد تا قائم ایشان قائم گردد و کلام ایشان بلند گردد
و همه امت اجتماع نمایند بر محبت ایشان و دشمنان ایشان کم شوند یا خواهند
که ان ایشان ذلیل گردند و با وج ایشان بسیار شود و چون بیا و متغیر گردد
و بجا و ضعیف شود و مایوس شوند از فوج انکار قائم در میان ایشان ظاهر شود
و او هم نام می باشد و در او هم نام پدر من و او از ولد دختر من باشد که حق را ظاهر
سازد و باطل را ناپاک گرداند و شمشیر در میان ایشان بندد تا مردم رغبت نمایند
و برترسند بعد از وی بعد از آن گریه آن حضرت تسکین یافت فرمود که ای معتمد
مؤمنان بشارت باد شما را بفرج که و عند الهی خلاف نیست و حکم او تغییر نپذیرد
که او حکیم خیر است و فتح الهی نزد یکت بعد از آن گفت یا خدا یا ایشان اهل تنند
از ایشان دور کن و بیزرشتیها را و پاک گردان ایشان را از لوث کثافه و نگاه
دار ایشان را و کشف حمایت خودت و رعایت فرمای و باش از برای ایشان نصرت
و اعانت و عزیز گردان ایشان را و ذلیل گردان و تو خلیفه قائم مقام منی در میان
ایشان و تو بر همه خبر توانایی و از امیر المؤمنین علیه السلام رواست که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که من چهار طایفه را در قیامت شفیع کسی که گرامی دارد و در بیت
مرا بعد از من دوم کسی که احتیای ایشان را بر آرد سوم کسی که در امور ایشان
نماید و در اضطرار و چهارم کسی که دوست دارد ایشان را ببدل و زبان و از آن حضرت
محمد بن علی الباقر علیهما السلام رواست که او از آباء بزرگوار خود رواست
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کسی که میخواهد که متوسل شود بمن و او را
نزد من بدو قدرتی باشد و من شفاعت کنم از برای او بان در روز قیامت پیش
که به پیوند با اهل بیت من ایشان را مسرور گرداند و شادان سازد و حدیثی که سابقا
مذکور شده بود در باب مولی ام سلمه که آن حضرت را نامش را می گفت نعوذ بالله و
بعد از آن توبه کرد از آن بواسطه اخبار ام سلمه از مناقب آن حضرت که از پیغمبر
شنیده بود و مؤلف رحمه الله آن را از امامی طوسی نقل کرده میفرماید که حق سبحانه
و تعالی دور گرداند این مولی را از دار مؤمنان خاصان خود در جوار و همایکی
ایشان راه مدد او را چه او در آن وقت که مبغض امیر المؤمنین بود و بخود با بند
عقیده و میره و طریقه غیر مستقیم و چون طریق حق و صواب را دانست و از آن محل

نصواب توبه کرد و حاصل نمود و بخت و صحبت امیر المؤمنین و بان راضی شد که گفتا نمود و گفت
اعتقاد کردم آن چیزی که واجب است از دوستی او و هر سالک ملازمان و حرم با او بیامد و عقلت
بر دل و چشم او بود اما حق تعالی راضی بود از ام المؤمنین ام سلمه که او ای امانت کرد و حق شناس
در باب آن حضرت تقدیم رسانید پیش از آن حال از دنیا و انتقال او از دار غرور و سرای سرور
رحمت و رضای حق تعالی سائل حال او باد که زود باشد که بچند شمره اعمال خود را از شجره اعمال
خود قاسم بن ابی سعید رواست که کند که فاطمه زهرا صلوات الله علیها میگردید از آن نزد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم و ضعف حال خود اظهار کرد آن حضرت فرمود که ایامیدانی که علی را
چه مقدار قدر و منزلت است نزد من مرا کفایت نمود و در دوازده سالگی در پیش من شش سال
نیام شد و با اعدای دین قتال کرد و در شانزده سالگی بملوانان اهل شرک را بقتل آورد و در
نوزده سالگی محوم و محوم را بفرج مبدل گردانید و در بیست سالگی در از قلعه خیبر کشته شد
و دو سالگی که چاه مرد سپر قوت نمی توانستند از آن جای برداشتن را وی گوید که روی
فاطمه را از خنده و خشمید و از گرفتارهای او بر زمین تا این خبر با امیر المؤمنین رسا
آن حضرت فرمود که پس چگونه می بود اگر حدیث میفرمود بتو که مرا متبای که حق تعالی با من
کرده ان بن مالک رواست که کند که دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و وی علی بن
ابی طالب بی رفت و قنات میفرمود که و من اللیل فتجده نافله لک عسی ان یعیش یک
مقام محمود ایضی بعضی از شب پس سیدار شو بقرآن یعنی نماز که زیادتی است ترا بصلوات
مفروضه یا فضیلتی متراد و غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو شاید البته چنین بود که بار در اخذی
تو در مقام شنیده و آن مقام شفاعت انگاه رسول الله فرمود که یا علی پروردگار
من مرا مالک گردانیده و مقام شفاعت را در اهل توحید از اهل امت و حاضر
این و اما ده از برای کسی که ترابر گزیند با مات و بعد از آن ولد ترا از تو رواست
این عباس مروست که از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم گفت یا ابا و در کسی که اهل بیت مرا دوست میدارد پس باید که ستایش حق
نماید و شکر از ابتداء رساند بر اول نعم از نعمتهای الهی گفت یا رسول الله اول نعم که است
فرمود که پاک و ولادت که دوست نمیدارد اهل بیت مرا مگر کسی که مولد او پاک باشد و رفیع
که مولی ابو ذر بود و رواست که کند که روزی ابو ذر آمد و بدرجه کعبه بالا رفت و طلقه در را
گرفت و پشت خود را بجا باز داد و گفت ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد و هر که
شناسد شناسد منم ابو ذر غفاری حاکم در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام که شنیدم
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که داستان اهل بیت این است همچو داستان کشتی نوح
کسی که بر سوار شد نجات یافت و کسی که آنرا گذاشت بهلاک داشت شفاعت و نیز شنیدم

آن حضرت که میفرمود که بگردانید اهل بیت مرا از شما بجای سراز جسد و بمنزل بر دو چشم از
سر جسد راه نمی باید کرد و سر را نمی باید کرد و چشم و امیر المومنین علیه السلام را
کنند که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و آن حضرت سر مبارک بر کنار من نهاد
در خواب بود و احکایت و جلال می کردیم که آن حضرت پیدار شد با فر و خنکی روی نمود
که غیر و جلال محو تر است بر شما از و جلال که ایشان پشویان صلوات باشد که خون
عقربت مرا بر زنده بعد از من من بکنم کسی را که با ایشان بکنم کسی را که با ایشان
بصلوات و از امیر المومنین منقولست که من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم در وقت
مرض آن حضرت که در آن مرض رحلت فرمود و سر مبارکش بر کنار من بود و عباس بن علی را
از روی آن حضرت میانه ناگاه آن حضرت بهوش شد و باز بهوش آمد چشم کشود فرمود
که ای عباس ای عم رسول الله قبول کن وصیت مرا و خاص شودین مرا و تعهد کنای مرا
مرا عباس گفت یا رسول الله تو بخشنده تری از ما و تیر و و آن مقدار مال نیست
مرا که وفا بدین تو و موعد تو کنی آن حضرت سه بوبت این را تکرار فرمود و عباس پس
جواب داد بآنچه او لا گفته بود انگاه آن حضرت گفت که البته بگویم من این مقدار را
بکسی قبول کنی از من و مثل مقاله ترا بگویدی عباس بعد از آن فرمود که ای علی قبول کن
وصیت مرا و خاص شود و تعهد کنای دین و و عداوت مرا امیر المومنین علیه السلام میفرمود
که مرا درین وقت که در کلک گرفت و جسد من از اضطراب گزید و نظر کردم بر سر مبارک
آنحضرت که میرو و می آید در دامن من و اشک چشم من بر رخسار مبارکش میکید و قدر
بر جواب آن حضرت نه شستم بعد از آن مثنی فرمود و گفت ای علی وصیت مرا قبول کن
و خاص من و متعهد قرض و دین من شو که من قبول کردم باین است و امی فرمود و در کشین
در پیش من و مرا نشان من شستم و آن حضرت پشت مبارک بر سینه من باز داد و گفت
ای علی تو برادر منی در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه منی در اهل من بعد از آن فرمود
ای بلال پار من ششیر زهره و کستر مرا با زین و لحام و مکر می هستم بر زهره خود
بلال رفته اینها را آورده و کستر را آورده اینجا بداشت آن حضرت فرمود که بخیز ای
علی و قبض کن اینها را من بزحمت و عباس بجای من نشست من آنها را قبض کرده
بر دم بمنزل خود و باز گشتم و استادم پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون
مرا دید نظر کرد و خاتم خود و از این از اکشت بیرون کرده گفت ای علی ای
انسان تست در دنیا و آخرت و خانه پر بود از بنی ما ششم و مسلمانان انگاه فرمود
که ای بنی ما ششم ای محشر مسلمانان مخالفت نکنید علی را که مرا بنشیند و جسد بر و میرید
تا که فرنگر دید بعد از آن فرمود که ای بلال برو و فرزندان مرا حسن و حسین را بپارت

و آورد آنرا از سر سینه خود باز داد و می بوسید آنرا امیر المومنین میفرمود که هر کس
بر دم که نشان شکست می آید از آن حضرت را رفتیم که ایشان را از آنجا بستانم فرمود
ای علی بگذار ایشان را که ایشان مرا می بیند و من ایشان را می بینم و ایشان از من نشسته
بر کتف من و من از ایشان زود باشد که بعد از من احوال ایشان را بر نشان سازند
و کار ایشان تنگ کنند و مشکل گردانند لعنت خدای بر کسی که بر ایشان حیف
و جور کند با غذا یا ایشان را بتوی سپارم با صلحای اهل ایمان رسید معاویه
غایب خالده بن معمر را که برای چه تو این چنین دوست میداری علی را علیه السلام
گفت از برای سه خصلت اول در وقت غضب حکم کار میفرمود و در هنگام گفتن
راستی می نمود و در زمان حکومت بر شمشیر عدل می بود و مؤلف رحمت الله می
فرمود که خدای تعالی بر خالده بن معمر رحمت کند که وصف نمود امیر المومنین را
بر بعضی آنچه در و بود نفی کرد و از معاویه و معاویه آنچه در و بود و یونس بن حبيب
سخوی که عثمانی بود که بد که من کفتم بخلیل بن احمد که میخواستم که از تو بپرسم از مسئله
که از من نهان میکنی گفت قول تو دلالت میکند بر آنکه جواب اغلظ است سوال
پس نهان میداری تو نیز کتمان من نایب کفتم بلی یا یام حیا تو گفت بر کس کفتم
چه حال است اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که گویا ایشان پس از آن
یکمادند و علی بن ابی طالب علیه السلام در میان ایشان گویا سر علاقه است
که مادر او جدا باشد گفت که علی علیه السلام مقدم و سابق ایشان است در اسلام
و فائق ایشان است در علم و غالب ایشان است در شرف و راجح ایشان است در زهد
و راسخ و ثابت ایشان است در جهاد و مردم با مثال و اشکال و شباهه خود مایل
تر اند از کسی که از ایشان حد است فافهم آورده اند که عمارت سمدانی روزی
در میان جماعتی از شیعیان بخندست امیر المومنین علیه السلام رفت و اصنع بن نباته
نیز گوید که من در آن میان بودم و عمارت بیار بود و گویا راست میشد در رفتن
عمار از زمین می کشید و بر طرف می نهاد بی اختیار تا بخندست آن حضرت رسید
و او پیش امیر المومنین قرب و منزلی داشت فرمود که ای عمارت خود را چون می
بایی گفت زمان مراد ریافته یا امیر المومنین و الم دل و حرارت درون و رنج
بدنی بر من غالب و زیاده شده بواسطه خصوصت اصحاب بارگاه تو فرمود که
بچه چیزها تو خصوصت میکنند گفت در باره تو و از قبل تو این بلیه دست داده
بعضی غلو را بخند افراط رسانیده اند و بعضی دیگر بغض و دشمنی را بالا برده اند
و بعضی متزدد در میان شک و ریب مانده اند نمیدانند که اقدام نمایند و پیش روند

با شتاب کند و در پس ماند فرمود که کافی و پسندیده است تر این قول با امان
 بدانکه بهترین شیعه من جماعتی اند که حد وسط را رعایت کنند و طریق وسط را از دست
 نهند از غالی باز گردند و باید که محب مفرط است و بان جماعت وسطی رجوع کند و عا
 که مفرط است بغض باید که بر و با ایشان ملحق شود و عارث گفت اگر این امر را
 بر ظاهر سازی و این دغدغه از دل بامیدازی و ما را درین امر بنیادانی این
 لطف تو در نباشد که بدو ما درین فدا تو با فرمود که این امر است بر تو
 بدانکه دین شناخته نمی شود بکشتن مردمان بلکه بآیت حق شناخته میشود و
 علامت است پس حق را بشناسی بشناسی اهل حق را ای عارث بدانکه احسن کلمات
 و تکلم بان مجاهد حق و من بحق اخبار میگم ترا گوش کنشای و در گوش گیر سخن مرا و
 بعد از آن خبر کن بان کسی که صاحب عقل و هوش باشد از اصحاب تو بدانکه من
 عبد الله و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صدق اولم که تصدیق کردم
 و سنو از میان روح و جسد بود تا من صدیق او لم نظر بان امت که این حق
 که میگویم پس اولیان و آخریان باشیم و بدان و اکا و باس ای عارث که من
 خلاصه و خالصه و صوره و ولی و صاحب راز و صاحب سر رسول اقدام و مرا
 داده اند فهم کتاب و فضل خطاب و علم قرون و اسباب را و در من بود یعنی نهاده
 تر از مفتاح که گشاده شده مرا از هر مفتاحی از آن تر از باب که منجر گشته بهر بابی از
 آن بهر هزار هزار عهد و موعده شده ام و مدد یافته بلیقه القدر از جهت عطیه و اگر ام
 از حضرت ذوالمنن و این حکم جریان یافته برای من و کسی که مستحفظ باشد از دریت من
 ما دام که جریان یل و نهار باشد تا حق سبحانه و تعالی وارث زمین را ظاهر گرداند و
 انانکه بر و اقرار دارند من بشارة میدهم ترا بان ای عارث تا ما را بشناسی و بخدا
 که دانه را شکافته از زمین بیرون می آورد خلق را می آفریند که دوست و دشمن من در
 موطن و مواضع متفرق اند هر آینه خواهند شناخت مرا نزد وفات و ممات و نزد
 صراط و مقاسمه عارث گفت ای مولای من چه چیز است مقاسمه فرمود آن حضرت که
 بهشت و دوزخ که انجا قیمت درست صحیح خواهم کرد و گفت این دوست من است این دشمن
 من بعد از آن امیر المؤمنین دست عارث را گرفت و فرمود که ای عارث من ترا گرفته
 ام بخانکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مرا گرفته بود و در وقتی که من شکاک
 میکردم بوی از حسد قریش و منافقان میفرمود که چون قیامت قائم گردد و فرامیگردم
 و دست من بر غم بجل شدن الی تو فرامیگردم و دست من بر غم بجل شدن الی تو فرامیگردم
 میکند و دست من بر غم بجل شدن الی تو فرامیگردم و دست من بر غم بجل شدن الی تو فرامیگردم

سبحانه و تعالی مکافات و مجازات از این بهر سخن خود و بطور و خواهد آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 اهل بیت و اهل بیت بشیعه خود بوقوع خواهند آورد و این رشته است متصل بهم فاکیر
 این را ای عارث سخن کوتاه کن تو با کسی محشور شوی که او را دوست داری و از بر
 نت آنچه کس کرده و انداخته و این را بر بار بار فرمود انگاه عارث برخواست
 و ردای خود را بر زمین می کشید از فرح و سروری که داشت و میگفت که با کلام
 بعد ازین که ملاقات تمام نمیکرد یا هر یک بمن ملاقات کند بخدا میگویند که چنین است
 جلیل صالح گوید که بمن انشا کرد این ایهات را سید محمد مجیری قول علی عارث
 عجب کم که عجز به رجلا یا عارث ممدان من میت رفتی من مؤمن او سابق قبل
 یعنی طرفه و اعرفه بنعت و اسم و مفعلا و انت عند القراط تعرفنی فلا تخف عینی
 ولا زللا اسفکت من بار و علی نظا و تحاله فی الحلا و العلا اقول للناسین
 للعرض و عیه لا تقری الرجال و عیه لا تقری فان له حبلنا بحبل الوصی متصلا
 یعنی قول امیر المؤمنین علی علیه السلام مرا عارث ممدانی را عجب قولی است که
 انجا عیایات که از برای او آجال فرموده و لب تفصیل آن نگشوده از انجمله
 که ای عارث ممدانی کسی که میرد بر بند مرا از مؤمن یا منافق روی و روی و معاینه
 مرا بچشم خود من بشناسم او را بصفت و ایش آنچه کرده از کردار نیک و بد و نزد
 صراط خود اسی شناخت مرا پس مترس از هر در آمدن و لغزیدن که سر رشته تو محکم است
 من آب خوام و در ترا از آب خنک بر حال تشنگی که تصور کنی و پنداری که در حلا و
 و شیرینی مثل عسلت خواهم گفت آتش را در وقتی باز داشته شوی از برای عرضه
 کردن که بگذار او را و نزدیک مگرد این مرد را که بگذار او را نزدیک او مگرد و که
 او را جلی است سستی بحبل و وصی پیغمبر متصل و پیوسته پس ترا بعد از انفصال از او جا
 نیت مؤلف رحمه الله میفرماید که سید حمیری رحمه الله اول کپانی بود و حقیقت
 محمد بن حقیقه علیه السلام از آن می نمود چون امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 حق را بوی تعریف فرمود و بذهب امامیه اثنی عشره او را ترغیب نمود و ترک کرد
 آنچه بود و بدین حق رجوع نمود و اشعار او بسیار است اما اندکی از شعر او اینست
 می شود و مرویت که یافتند حالی را که معرفت با بارگانی پس گفتند چه خبر است
 با تو گفت میمات السید یعنی قضا بدوی که میمردی گفت و این اسم بر تو غالب شده
 بان اشتها را یافت و اگر نه او علوی نبود اکنون چون در حد زمام او سید
 و نوع یافته تو تم این میشود و بلند شده ذکر او حسین بن عون گوید که من بعباد
 سید محمد حمیری رفتم در پیاری که در آن وفات کرد و یافتیم نیکو جان می سپارد

بودند نزد او جاعلی از سبب ایا او که عثمانی بودند و او مردی بود خوب چهره و
 نشانی و میان دوستانه و گردن او غریض بود اتفاقا در روی لکه سیاهی ظاهر
 مثل نقطه از مداد و بزرگ میکشت و زیاد میشد تا تمام روی او را سیاهی فرو
 گرفت و او را برای این نمکین شد و شعیانی که حاضر بودند نمکین و طول کشید
 و ماصیدان که آنجا حاضر بودند شادی نمودند و شامت کردند و چون اندکی برین
 گذشت در آن مقام که در روی وی نقطه سیاه پیدا شده بود قطعه سفیدی
 شد و نزقی مسکرو زیادت میشد تا روی او بچال اقول باز گشت با شراق
 و نورانیت مانل در آن حال این آیات را میگفت کذب الزامون ان
 علیا لم یجی نجبه من جنات قدوری دخلت جنة عدن و غفالی الا ان سبیا
 فالبشر الیوم اولیاء علی و تولوا علی حتی الممات ثم من بعده تولوا بنیه و
 بعد واحد بالصفات یعنی دروغ نید اششد زعم کنندگان که علی بن ابی
 طالب نگاه نخواهد داد دوست و محبت خود را از آن عیب و شین تحقیق و بخدا
 سوگند که در رستم بهشت عدن و عفو فرمود مرا حضرت معبود از کائنات و
 ستمانی که مرا بود پس بشارت دهید امروز دوستان علی را تو لا کنید بعلی
 تا وقت وفات و بعد از آن تو لا نماید به پسران او یکی بعد یکی هر که باشد بان
 صفات بعد ازین گفت اشهد ان لا اله الا الله حقا حقا اشهد ان محمدا رسول
 حقا حقا اشهد ان امیر المؤمنین علیا حقا حقا اشهد ان لا اله الا الله بعد از آن
 چشمها بر سرم نهاد و گویا که روح او فیلد چراغ بود که فرو نشاند باد بسانک
 ریزه بود که از دست افتاد علی بن حسین بن عون روایت میکند که پدر من گفت
 الله کبریت کسی که شهادت کند مثل آنکسی که شهادت بکنم من باین دو کوشش
 شنیدم و الا که با که فضل بن یسار را خبر کرد از ابی جعفر بن محمد بن علی
 علیهما السلام که ایشان هر دو کفشد حرامت بر روح که مفارقت کند از جسد
 خود تا به پند پنج کس را محمد و علی و فاطمه حسن و حسین علیهم صلوات الله بخیلتی که
 چشمهای او روشن شود پس بشارت داد این حدیث را در میان مردم و حاج
 شد خازنه او را و الله الموفق والموفق عبد الله بن صامت پسر زید بن ابی ذر
 روایت کند از ابی ذر گفت حدیث کرد بمن ابو ذر و او مایل بامیر المؤمنین و اهل
 بیت علیهم السلام بود گفت کفتم یا بنی آدم من دوست میدارم اقوام را اما اعمال
 ایشان منیر فرمود که یا ابا ذر مرد با کسی است که او را دوست داشته و مرا و او را
 آنچه از وخته کفتم من دوست میدارم خدا و رسول او را و اهل بیت رسول را فرمود که

تو با آنکس خدای بود که او را دوست میداری و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما
 بود از اهل اصحاب بعضی گفتند از ایشان که ما دوست میداریم خدای تعالی و رسول
 او را و اهل بیت را فرمود که تو با آنکس خدای بود که او را دوست میداری و رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما خدای بود از اصحاب بعضی گفتند از ایشان که
 ما دوست میداریم خدای تعالی را و رسول او را و اهل بیت را ذکر نکردند آنحضرت
 غضب فرمود و گفت ای مردمان دوست دارید خدای تعالی را که شما را انواع نعم
 کرامت فرمود و مراد دوست دارید بدوستی خدا و اهل بیت مراد دوست دارید بدوستی
 من بخدای که جان من بید قدرت اوست که اگر مردی با من است و در میان رکن و مقام
 و دایم صایم و قائم و راکع و ساجد باشد تا ملاقی جزای آنی شود و اهل بیت مراد و
 نه است نه باشد آنها را فایده و نفع نخواهد داد گفتند کدام اند اهل بیت تو یا
 رسول الله فرمود آنکه اجابت دعوت من کند و استقبال قبله من نماید و آنکه
 آفریده باشد و راحق تعالی از من و از خون و گوشت من آنگاه کفشد دوست
 میدارم خدا و رسول او را و اهل بیت رسول او را آن حضرت فرمود که گوارا
 باد که شما اکنون از ایشانید و مرد با آنکس است که او را دوست میدارم و مراد
 آنچه از وخته است مفصل بن عمر روایت کند از ابی عبد الله علیه السلام که او را
 پدر خود امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که آنحضرت یک روزی در مکانی
 نشسته بود و مردم بسیار نزد او مجتمع بودند مردی برخاسته گفت یا امیر المؤمنین
 تو در مکان کرامت نشسته که خدای تعالی برای تو فرستاده با اعیان و تو
 معذبات با تش سوزان فرمود که دم مزین که خدای تعالی دامن ترا بریزد
 و متفرق گرداند بخدای که محمد را برستی بر اینخت که اگر پدر من شفاعت کند هر
 گناه کاری که بر روی زمین است حق جل و علا شفاعت او را در باره ایشان میبرد
 و قبول می کند پدر من معذب باشد با تش و پسرش قسم حقیقت و ما را بود بعد از آن
 فرمود بآن خدای که محمد را مبعوث گردانید که نورانی طالب در روز قیامت همه
 نور حقایق را فرزندانش اند الا پنج نور که آن نور محمد است و نور من و نور فاطمه و نور
 حسن و نور حسین و آنکه از اولاد حسین باشند از ائمه علیهم السلام زیرا که نور
 ایشان از نور ماست که حق تعالی از خلق کرده از قبل خود بدو هزار سال پیش
 از آنکه آدم را پدید آورد و از زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
 روایت که حسین بن علی علیهما السلام آمد نزد عمر در روز جمعه وقتی که او بر
 منبر بود و گفت عمر را که فرود آئی از منبر پدر من عمر گریست و گفت راست گفتی

ای سر رسول الله این منبر در رقت نه منبر درین آنگاه امیرالمومنین قسیم یافد فرمود که
از رای و امر مشورت من بود و عمر گفت یا اباجسن راست میفرمایی دانند که ما ترا ششمی دانیم بعد از آن
منبر فرمود و او را بر کعبه برد و بر منبر و بجانب خود نشاند و خطبه میکرد مردم را و امام حسین
با او در منبر نشست آنگاه عمر گفت ای مردمان من شنیدم از پیغمبر شما صلی الله علیه و آله و سلم
که میفرمود که مرا محافظت کنند در باب غیرت و ذیبت من هر که مرا محافظت نماید در باره
ایشان خدای تعالی او را محافظت نماید و لعنت خدای بر آنکسی که سازار و مراد از آن
ایشان و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این را به بازگردد و مؤلف کتاب جمیع
میفرماید که من مطالعه کردم کتاب بر فضیلت آن جامع آن زیرین بکار نه پیری بوده و دیدم در آن
اخبار رای که گمان نداشتم که روایت کند او اشغال این اخبار را زیرا که مذہب او
معلوم بود و مذہب آنکه این کتاب برای او جمع کرده و تسبیح این کتاب با هم مجموع داده
که او امیر موفقی ابو احمد طلحه بن متوکل است که برادر معتد و ولی عهد او بود و او را در خطبه مرو
ذکر میکردند بدین عبارت که اللهم صلح الامیر الناصر لدین الله ابی احمد طلحه الموفق بالله و
عبد المسلمین و اما امیر المومنین او مرد در دوم رجب سال دویست و هشتاد و ششم از هجرت
و ناصرش لقب کردند وقتی که از امر محمد بن علی که صاحب رنج بود فارغ شد و او متولی
حروب او بود و او ایما و ابو احمد و پدرش متوکل و برادران او و اخلاف تمام داشتند
نسبت باهل بیت علیهم السلام سیم موفقی و متوکل و حرب و جنک او صاحب رنج
و اگر چه برای محافظت ملک نیز بود اما غرض اصلی و مقصود حقیقی از اتصال این جنگ
آن بود که او اظهار کرده بود و انتساب خود باهل بیت و ادعای سیادت کرده بود و او
از قریه بود از قریه ری که آن روز برین میگفتند و دائم الاوقات بحرب او اشتغال
داشت تا کار او بقتل رسید و امر لشکرش بنبرست و تفرقه کشید و اقوی در استیصال
او انتساب او بود باهل بیت علیهم السلام و حال کسی که این کتاب برای او جمع کرده
این بود تا حال جامع او یا قوت جمعی در کتاب معجم الاوابای خود آورده که مختصر آن است
که زیرین بکار بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن زبیر بن العوام که کنیت او
ابی عبد الله بود و علم بسیار و فهم عالی داشت و اعلم همه مردم بود باخبار و انتساب و شرف
و بشارت و اشعار ایشان در حجاز متولد شده نشود و ما کرد و مرد در آنکه در ذی قعد سال
دویست و پنجاه ششم در شتاد چهار سالگی و پدر او قاضی مکه بود و بعد از پدر رضا
انجا بوی انتقال یافت و چند دفعه بعد آمد و دفعه آخر در سال دویست و پنجاه و سوم
بود و مردی بود که بسیار مهارت داشت در شعر و فطنت و مروت و عفت و مثل
این شخص نزد ایشان صادق القول خواهد بود پس روایتی که کند صحیح باشد قطعا بر او

که زبان در از است و مخیر راست و مصطفی که در کنش پس چگونه اقدام تواند نمود و تصنیف
کتابی که با هم خلیفه باشد و در و چیزی بود که نقیض مذہب و مخالف اعتقاد خودشان
باشد با آنکه در و جمع کند چیزی چند که رد بر و راه یابد و دین داری بطریق خود که آن
خود دارد در آخرت زیرین بکار روایت کند از عم خودش مصعب که او را
کرده از عبد الله بن مصعب که وکیل از قبل مونس اند نزد شریک بن عبد الله
القاضی با شخصی که او را بود آنگاه وکیل بر او استیلا بسته حمل کرده و بخنان داشت
گفت شریک گفت بوکیل که دست بردار ازین و او را زجر نمود بکلمات نشت که
امور مونس من متعلق است تو شایسته و کالت او نیستی فرمود که او را از آنجا
رازند و او بفضیحت هر چند تا متر بازگشته نکات شریک را پیش مونس برد و
رقعه نوشت بمهدی خلیفه مشتمل بر نکات شریک و آنچه با وکیل او بفعل آورده
مهدی او را از قضا عزل کرد و پیش از آن نیز مهدی با وی بخنان درشت غلط
گفته بود که روایتی که مثل تو دانی و حاکم احکام پس لین باشد گفت چرا ای امیر
مؤمنان گفت از جهت خلاف تو جاعت را و بسبب قول تو بامت گفت من خدا
دین را بکار از جاعت پس چگونه مخالف اینها باشم و از ایشان اخذ کرده باشم دین
خود را و اما امانت من امانی را نمی شناسم غیر از کتاب الهی و سنت نبوی که ایشان
ابام منند و برایشان است عقد من و اما آنکه تو میکویی که روایتی که مثل من
حاکم مسلمانان باشم این چیز است که شما کرده اند اگر خطاست واجبست
که از آن استغفار نماید و اگر صواب است لازم است بر شما که از آن امساک کنید گفت
چه میکویی در باب علی بن ابی طالب علیه السلام گفت آنچه جد تو عباس و عبد الله گفته
در باب وی گفت چه گفته اند گفت اما عاقل وقت مردن برین بود که او افضل
اصحاب رسول الله است و میدید و میشا بد و میگردد که بر صحابه و مهاجرین بود
اختیار داشتند در حوادث و وقایع و او هیچ کدام از اینها احتیاج نداشت تا از دنیا
رحلت فرمود و اما عبد الله عباس در خدمت آن حضرت بدو شمشیر قتال می کرد و با هر جزو
و معارک همراه بود و او را اس و رئیس و قایم و مطاع خود میدانست پس اگر امانت او
از روی جور می بود پس بایستی که او کسی که تعاهد نماید از و بدتر تو باشد زیرا که او را می
شناخت در امور دین و فقاہت او را می دانست در احکام الله در مسلمین مهدی ازین
نخنان خواهرش شده شریک پروین رفت و بنو میان عزل او این مجلس مکرر گفته باشند
آن دو که ز پر از رجال خود روایت میکند که ایشان از حسن بصره روایت کرده اند
که او میگفت چارخصلت در معاویہ غایب بود که اگر نمی بود از آن خصال و بیسمه مکرر می

از آن کافی بود برای استیلاک او و برین امتت بواسطه سوغات غایتی که میروید امر ایشان
پیشورت ایشان و تزد و در کار او با وجود بقایای صحابه که اهل فضل و دین بودند در میان
ایشان و خلافت در وقت مردن بیزید پیشترش تقویض کردند و حال آنکه او حاکم را
بود که حریری پوشید و بنور میزد و زیاد را مدعی آن پلید از نقطه نجس است و پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که ولد از آن صاحب فراش است و حرام است بر او
را و دیگر کشتن او و حرم بن عدی و اصحاب او را و ای برادران حرکات شیعیان علیه
لعنة الله و الملائکه و اناسل جمعین و دیگر زپرا ز رجال خود رواست کند که مطر
بن مغیره بن شعبه گوید که من بایدرم مغیره بر سپیل پیغام رفتم نزد معاویه غایب
بدر من بکشی رفت و با وی گفت و شنیدی کرد و باز کشته آمد و حکایات او را
مسکود و شکفت دارد آنچه از و دیده و شنیده و طعام ش بخورد و عین است
من ساعی انتظار کشیدم باز نمی آید از آن طالت کمان کردم که حادثه در باب
مار و ی نمود و کفتم ای پدر چه حالت ترا که ملول می بایم گفت ای پسر رفتم نزد این
جیست ترین مردمان چون خلوت شد کفتم ای حاویه توبه کن از ظلم که بکبر کن و پسر
رسید ای عدلی عشت کن و از خدای تعالی اندیشه نمایی و دست خیری بکشی و نظر
کن بحال برادران از بنی هاشم و رعایت صلح رحم کن بخدا سوگند که اگر از حال
پریشانست که اگر توبه پندی ایشان را درین روز بآن حال بررسی گفت سیاهات پنهان
اخرتیم حاکم شد و عدل و رزید و کرد آنچه کرد و الله که ازین نیست که چون او هلاک
شد دیگر او نیز از پی او هلاک گشت مگر قاضی احانا گوید ابو بکر باز اخو بنی عدی
ملک شد و سعی نمود و ده سال داد عدل داد و کرد آنچه کرد و چون مرد نام را
نیز با خود برد تا چون باشد که کسی گوید عمر و باز عثمان حاکم و والی شد که در نسیان
نداشت و کرد آنچه کرد و با وی کرد آنچه کرد و ندانم او نیز هلاک شد و ذکرش
و آنچه با وی کرد و ندانم با وی رفت و این زمان اخو بنی هاشم هر روز پنج نوبت
فریاد میکردند که اشهد ان محمدا رسول الله پس کدام عمل و چه چیز باقی خواهد ماند
بعد ازین غیر از دفن چیزی دیگر نیست موقوف کتاب رحمه الله میفرماید که نظر کن بقول
معاویه غایب و عقیده فاسده او در باب بنی صلی الله علیه و آله و سلم باین کلمات
و اهی و با امیر المؤمنین علیه السلام محاربه نمودن که برهن است که حب علی فرج حب
رسول الله است و اقرار بنوبت و تصدیق او و ان الحرج بغيره صحت اذا
کان النبا علی النساء و دیگر زپرا حدیث گذار رجال خود که این زیر گفت باین حکان
که تو متعلقه نمودی بام المؤمنین و خواری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فتوی بترتیب

متعه گفت تو بیرون آوردی او را و پدر و خال تو با او را ام المؤمنین و ما او را بهترین پسران بودیم
حق تعالی از و در گذرانا و تو قاتل کردی و پدر تو امیر المؤمنین میگوید پس اگر آن حضرت بنی
بود پس شما که اید شدید که بنویسان قاتل کردید و اگر مؤمن نبود لغو و با بعد پس عذاب
آنرا را آگاه باشد که از خشک فرار نمودید و اما متعه را حلال میدانیم زیرا که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم شنیدم که از احلال فرمود و رخصت داد و در آن پس فتوی میدهم بنابرین
و حدیث متعه را ذکر کرد و دو حدیث کند زپرا ز رجال خود که ابن عباس گفت که من و غیر
میزنم و در کوه چاهای مدینه گفت مرا که ای ابن عباس کمان نمی برم صاحب ترا میگویم
با خود گفتم که و الله که سابق نیستی مرا این که میگوید کفتم ای عمر خود را باز دار ازین مظلمه
از دست من کشیده رفت و ساعی با خود سمه سیل و بعد از آن استاد من رسیدم
گفت کمان من آنست که منع کردن مردم او را ازین امر نبود مگر اثر برای آنکه او را کوچک نمی دانم
با خود گفتم که این از سخن اول بدتر گفتم بخدا سوگند که حق تعالی او را کوچک نشود در آن وقت
که امر فرمود که سوره بر آه از صاحب تو اخذ کرد و انکار از من اعراض نمود موقوف کت حجت
الله میفرماید که ذکر کنم حدیثی را که مشایخ این باشد و آن اینست که من نقل کردم از کتاب عیالین
عبد الحمید بن احمد بن یزید بن جهمی که البلاء که او نقل کرده از کتاب تاریخ بغداد که از برای احمد
بن ابی طاهر بود مستند باین عباس که او گفت من یک روزی در اول خلافت عمر رفتم نزد
ناگاه صاعی از قمر در حله برای او آورد و در پیش طلبید از حجت عرو و آن من بجز از آنجا بودم
او در آمده همه را خورد و گوشت از آب زد و او بود و در آشتی بر بالای آن آشامید و بر نشی
که بر آن نشسته بود بر پشت باز خسید و دوسه نوبت الحمد لله گفت بعد از آن گفت از کجا
می آیی یا عبد الله گفتم از مسجد گفتم چگونه گذارستی پیغمبر خود را من گفتم که عبد الله جعفر را
میگوید که گفتم که شما که با هم سالان بازی میکنید گفت او را میگویم هم بزرگ شما اهل بیت
میگویم گفت او را که گفتم در خالستان که بخلان را آب میداد و قرآن میخواند گفت یا
خدا انقدر تو باشد از قربان کردن شتری اگر از من نهان داری از آیات مانه و نفس او
چیزی از امر خلافت گفتم می گفت ایایا زعم او آن باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلافت
رای او وصیت فرموده گفتم می زیاده از توین از پدر خود پرسیدم از آنچه او دعا میگفت
راست میگوید عمر گفت که بود که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در امری او ظفری از قول
که مثبت حجت بود و قطع عذر نمی نمود و بود که میل میداشت در امر او و قتی از اوقات و خوا
در مرض که تصریح بنام وی کند من منع کردم او را ازین از حجت اشفاق و محافظت بر اسلام
کل اتفاق بخدا که بعد سوگند که قریش بر و اتفاق نمی نمودند و اگر و الی این امر میشد تمام خوش
در اقطار زمین متفرق می شدند و رسول الله عید داشت که من میدانم آنچه در نفس اوست پس اس

فرمود و آنچه شدنی است حق تعالی بطور حق آورده و مؤلف کتاب رحمة الله علیه میفرماید که این اشارت
آن روزی که رسول الله علیه و آله و سلم و اهل بیت و کاند طایفه عمر گفت این مرد در میان میگوید
نموده باشد و دیگر ز برادر جلال خود حدیث کرده که مجتبی بن ابی جعفر نجف الباقی نزد معاویه
رفت و گفت ای امیر من این پیش دینی ترین و نجیب ترین عرب و در مائده ترین عرب و بدولت ترین
عرب معاویه گفت یا اخای من این چه کسی است گفت علی بن ابی طالب علیه السلام معاویه گفت
بشنوید ای اهل شام که چه میگوید برادر عراقی شما با دردت نموده پیش آمدند و او را کفریم
و تعظیم کردیم چون مردم متفرق شدند معاویه گفت بوی که چه گشتی تو این قول را عاده کردی
گفت و یک یا جابل او یکم ز دینی ترین عرب باشد حال آنکه برادر ابوطالب بود و جدش
المطلب و زهرا و فاطمه زهرا و خیر رسول الله علیه و آله و سلم و چگونه نجیب ترین عرب
باشد بخدا سو کند که اگر او را دو خانه باشد یکی گاه و یکی ز ریشتر اتفاق نماید از خانه و چگونه
بدولت ترین عرب باشد و الله که هرگز تلافی نشده باشند بملکمان و خاندان نامدار کارزار
الاکه فارس و شجاع آنها در دست او زبون بوده اند و دفع خود را از دست او استند و چگونه
در مائده ترین عرب باشد در کلام و حکم که واضح بلاغت از برای قریش او بود و از اقصای
و ابلع بود اینها صفات او در مجتبی باشد و الله اگر میدانم که در میان باز شده با یک
پس بر تو سیاست من ابلغ میکرد پس از آن گفت لعنت بر تو و این را عاده میکرد
مجتبی گفت و الله که تو ظالم تری از من و با من میگوئی سزاوارتر پس برگاه او را این محل
و منزلت باشد تو بچه دلیل با وی متاثر و تخریب میگرددی گفت بر نوشت و حاکمیت
کار من این شد گفت همین بس است ترا که عوض آنچه کردی غضب و عقاب الهی و عذاب
الیم ما مستنای ترا در یاد گفت ای پسر مجتبی و لیکن من میدانم از خدای تعالی چیزی که
تو از انبی دانی اینجا که گفته و رحمتی و وسعت کل شئی یعنی صفت رحمت من است که همه
چیز رسیده شود و مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمة الله علیه میفرماید که معاویه شهادت نمود
بر فضل علی بن ابی طالب علیه السلام بخیری که اضعاف آن از فضایل و مناقب او بود
ظاهر بود و مع ذلک رایت مخالفت و منازرت و عداوت نصب کرده بود و تقابل آن
حضرت تا چندین هزاران در آن معارک مقتول شدند و بی تردید و دغدغه برای
او را بر منابر استقامت داده بود و وصیت نموده پسر شومش و قبیل میشومش را باین امر
شش و این بدعت قبیح را در او و پیروان ضاله او بران بوده تا زمان
حکومت عمر بن عبدالعزیز که حق تعالی او را موفّق گردانده که این رذیله را از جبهه اند
از عذاب و عقاب الهی باز گذری از گناه بدتر است که او گفته که این چنین فتنه را کردند
بر ابا من مفضل الطاهر و خرج کند و خون چندین هزار بریزد و وارش ناکرده و دست

احراق شود که قطعاً در آن امید نجات نباشد آنگاه اعتماد بر رحمت الهی کند آن
سعادته باشد است که رحمت الهی شامل حال نیکوکارانست بحکم آن رحمت است که
من المحسنین کجاست او را چنان و کی بود او را صلاح و ایمان که اعتماد بر رحمت
آنها از برای صلاح مومنانت و شفاعت نبی آمده اند ای مدنیان اهل ایمان او
توقع رحمت و شفاعت کند که شان او این باشد که او از نفوس کاو به باطل جانیه
عاطله است حملوایوم السقفة و زار تخف بجبال و هی ثقال ثم جاذا
من بعد ما یستقیلون و هیات عشرة لا تقال یعنی بر دشت در روز سقفة گناه
خلافت ناق را که مسک میکرد و کوهها مگرانی که او را هست و این بار گناه مگرانی
خود خواهد بود که سبک نشود باز بعد از برداشتن آن آمدند و طلب آقاله آن می
کردند و در رایت این داعیه این سرد آمدن و دایره است که آقاله آن ازین
ممکن نیست این بار میزد و میکش و دیگر ز برادر جلال خود حدیث کند که ابن عباس
آمد نزد معاویه و معاویه با لباس دینی و پستی شان زیرا که او میدانست که معاویه
را بدی اید از اظهار شان ازین و پیش از ملاقات خبر رحلت امام حسن علیه السلام
بوی رسیده بود و او سجد و شکر بجای آورده و در روی مبارکش سیر ظاهر شد
و ز پر در حدیث طرانی این قضیه را ذکر میکند و من بقدر احتیاج می ارم از حدیث
او چون مردم و ابن عباس پس بد خانه معاویه فرستند و اذن طلبیدند و اول مردم
ازین یافتند و بعد از ایشان ابن عباس باندرون رفت او را نزدیک خود جای
داد و ابن عباس سجده او را معلوم کرده بود معاویه گفت مسح میدانی چه عاوده
و توقع یافته در میان اهل بیت گفت نه گفت ابو محمد رحمة الله متوفی شده و خدا
تعالی ترا اجر عظیم بدهد گفت آنا الله وانا الیه راجعون نزد حق تعالی احتساب این
مصیبت بر رسول الله است علی علیه و آله و سلم نزد او احتساب مصیبت را بخشن
علی علیه السلام و بمن رسیدای معاویه که تو سجد و شکر بجای آوردی کان من است
که این از برای ذفات امام حسن بوده باشد و الله که جسد مبارک او سجد قبر میکند
و انقضای اجل او در عمر تو نمی افزاید و پ مصیبت بار ما واقع شد که ازین اعظم بود خدا
تعالی جبر آن کند معاویه گفت از عمر او چند گذشته بود و ابن عباس گفت شان او
از ان اعظم بود که مولود او محمول باشد گفت ندارم که سنوز کوچک بوده باشد
که کوچک بودیم بزرگ شدیم گفت دیده بودی و باید آید که دیده سید اهل خود است
گفت نه خدای تعالی حسین بن علی را علیهما السلام باقی دارد و آنگاه برخواست
با چشم گریان معاویه گفت خدای تعالی او را خیر دهد و الله که هرگز ز نمی انگیزم او را

در امری که مرا و راستید یثیم و بعد از انقضای عزا بار دیگر آمد نزد معاویه گفت یا ابن العباس
که دیگر چه حادثه شده گفت نه گفت اسامه بن زید و فاطمه زهرا علیهما السلام را از ابراهیم و دیگر گفت
آیا الله و آتاه الله رجوعون رحمة الله اسامه این گفت پروا آمد و بعد از آن روزی چند از عزم
نمود بر خلاصت او رفت بسوی جامع و نماز جمعه گذارد و مردم بسیار نزد او جمع شدند و مسائل
حلال و حرام و فقه و تفسیر و احوال اسلام و جایزیت می پرسیدند معاویه شخص تفقه احوال
کرد و گفت مشغولند ببحث ابن عباس و اگر خواهند که بزنند با او صد هزار شمشیر قبل از شب
می تواند کرد معاویه گفت ما از وظالم تریم که او را حبس کرده ایم و جدا ساخته از اهل بیت خود
حاجب او را منع نموده خبر مرگ اجب او را بوی میدم و بوی او را بیاورد حاجب آمده و را
طلب کرد گفت ما از بنی عبد منافیم هر گاه که وقت فریضه حاضر در آید بر من خبر تا آن نماز را
اد کنیم نماز عصر که بگذارم ان شاء الله پس و باز گشت و ابن عباس نماز عصر گزارده
و گفت چه مهم بود با من و در آن وقت سیح حاجتی نبود که اگر او را طلب کند و انکه معاویه
گفت سوگند میدم که تو که بخترت خانه من در ای و آنچه حاجتت بر داری معاویه بخیر است
که اهل شام را بداند که ابن عباس بدینا مالیت و ابن عباس میدانست که مراد او مالیت
گفت نه هر چه دنیاست از برای تویی ماند و ناز برای من بلی اگر اذن میدی که هر حاجتی حق
او را بوی رسانم این میگفت من سوگندت میدم که در خزانه من داخل شوی و آنچه حاجت
داری کفایت کنی ابن عباس داخل شد در خزانه و در آنجا قفسه بود و از خزانه که از ابراهیم
علی بن ابی طالب علیه السلام بود و از ابراهیم شده پروا آمد که گفت کجاست من بودم گفت
آن چیست گفت آنست که تو علی بن ابی طالب علیه السلام را می شناسی فضل او و سابقه خرا
بر بنی علی علیه السلام میدانی و موات ترا کافیت میخواست که دیگر ناسر انگویند و ابر
نبار گرفت و دست این ای ابن عباس این از امر دین است و نخواهد شد او با من این و این
کرده و آن وقایع که میان او و امیر المومنین واقع شده بود نقد او آن میکرد ابن عباس گفت
اینکه سر او دست ترا بول و زقیامت و موعده تو اینجاست ای معاویه بیکل بنای مستقر و خوف
تقلون یعنی بر جزیر از و عده و وعده وقتی است که در آن وقت قرار یابد و واقع شود و کاف
بر علی داده شود و زود باشد که بداند آنرا و بعد از آن متوجه مدینه شد و توقف کتاب رحمة
میفرماید که نظر کن اقدام معاویه را بر طغیان و استمراء او بر تسویل شیطان و اعلان او علیه
رؤس الاشهاد که جاری کرد اندید بان زبان عصیان و شمشیر دمانه ای امیر المومنین علیه
السلام از امور دین آن لعین بی ایمان و مان کشود نزد مسلمانان باین کلمات و این
کنده و مان و حرمت حقارت نگاه نه داشته ترکیب این افعال شنیعه شده کشود بر روی
دری از بغل نیران و با وجود فرط قرد و سرور و جبرام زبان علیه السلام او حای سلام داد

و ان شقی نادان نظر بر دنیا گماشته و از مال غافل بوده که آنچه گردان جا بل بر جهان
نمود با قدم من الفتنة فی الادیان و التورط فی خیالات الشیطان و دیگر در حدیث
کنند از رجال خود که ایشان حدیث کرده اند از ابن عباس که مکر و نری معاویه غایب
روی آورد بر بنی نبی با شمشیر و گفت که شما آن داعیه دارید که مستحق خلافت
میباشید که مستحق نبوت شدید و حال آنکه مرد و جمع نمیشود برای احدی تحت شما در خلافت
مخص شبهه ایت بر مردم که شما میگویید که ما اهل بیت پیغمبریم چون خلافت نبی در
غیر ما صورت گیرد و این شبهه ایت حق مانند اما اشغال خلافت در خانه و آوده
قریش بر ضا عاده و مشهورات خاصه بود و مردم نمیکویند که کاشکی نبی با شمشیر
والی و حاکم ما می بودند بهتر بود برای ما کار دنیا و آخرت ما پس چنان نیست که مردم
بر ما اجتماع نمایند و از روی شهادت داشته باشند و اگر شما امر خلافت را ترک کنید
امروز کسی را با شما جنگی نیست و اما آنچه زعم شماست که شما را پیدا خواهد شد سلطان
و مهدی قائم خواهد بود آن مهدی عیسی بن مریم است و این امر در دست ما خواهد بود
تا ما او تسلیم کنیم و بعد من سوگند که اگر مالک شود شما را یک عاده و صاعقه شود را
با اهل خود تا آن امروز ملک از ان مات این گفت و ساکت شد آنگاه ابن عباس
گفت آنچه کفایتی در استحقاق و خلافت نبوت اگر مستحق خلافت نیستیم بواسطه نبوت
پس کیت و اما آنکه میگوی که نبوت و خلافت جمع نمیشود برای احدی پس قول حق
جلی و علل را چه میگوی که فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب و الحکمت و اتینا ام ملکاً عظیماً
پس کتاب نبوت است و سنت و ملک خلافت و ما ال ابراهیم پیغمبرم امر الهی در
میان ما و ایشان جاریست سنت از ان مات و جاریه از ان ایشان و آنکه میگوی
که حجت ما شسته است و الله که ان روشن تر از ضوا شمس است و ظاهر تر از نور قمر و تو
هم میدانی از او لیکن دامن از ان در چیده و روی از ان گردانیده بواسطه کشتن ما را در
و جد برادر و خال ترا نزاع تو با ما برای ابر و اهل نار است که شرک خون ایشان را حلال است
بود و قتل در محل خود و توقع یافته ما آنکه مردم را ترک کرده اند و با اجتماع و اتفاق نمی کنند
مخرویی ایشان از ما بیشتر است از محرومی ما از ایشان و اما آنکه میگوی که زعم ما آنست
ما را ملکی باشد مهدی لقب زعم در کتاب الهی شرک است کما قال الله تعالی زعم الذین
کفروا ان من یعشوهم کس شایسته که ما را ملک و سلطنت خواهد بود و اگر چه ما قی نمائیم
از دنیا مگر کبر و زک که حق سبحانه و تعالی بر خواهد انگشت از برای این امر از ما کسی را که برگرداند
رمین را از او و عدل میخانه پر شده باشد از جور و ظلم ایشان سلطنت کند مگر در
مکر که ما در روز خواهیم کرد و نکند ایشان یکماه مکر ما دو ماه و نکند ایشان یکسال مکر ما دو سال

پیشانی خود کردند و شب جمعه که امیر المومنین علیه السلام در صحنه انب شهادت یافت
که چهل سال از هجرت گذشته بود و این طبع گفت که این شب است که وعده داده
و یار خود را که هر کس بکشد درین شب صاحب خود را پیش میبرد و خود را گرفته
رفتند و نشستند در مقابل دری که امیر المومنین از آن در پیرون می آمد شیب سر راه بود
که شبان طبع لعنه الله صریح رسانید و زدن که نیت نمیزد خود رفت و مردی از بنی
امیه بوی داخل شده و شمشیر او را دیده از آن حال پرسیده او را بقتل آورد و شیب
رفت بطرف ابواب کده مردی از حضرات بوی رسید و شمشیر دست شیب و حضری
او را گرفته شمشیر از دست خود چو مردم را دید که در جت و جوی شیب اند و شمشیر دست
اوست ترسید بر خود از آن کشته خود را در میان مردم انداخت و کار را بر این طبع
گرفته و رایت آورد و مردی از عیدان خبری زد بر پای آن ملعون که افتاد و از المومنین
علیه السلام را بر داشته برد که با مردم نماز صبح کرد بعد از آن فرمود که آن ملعون را
آوردند گفت ای دشمن خدای من تو هیچ نیکی کرده بودم و بدامیری بودم گفت این زمان
شده است گفت چه چیز ترا برین داشت که این کردی گفت که چهل صاحب کشته را
تیر میکنم و از خدای تعالی و میخوانم که بدترین خلق بدین کشته شود و خود چنین شد آن حضرت
فرمود که من نمی بینم ترا که این کشته خواهی شد و نمی بینم ترا که بدترین خلق خدای آورده اند
که محمد بن حنیف گفت و الله که من نماز میکنم در درین شب و میان بسیاری از اهل مصر
نزدیک باین دراز اول شب تا آخر که ناگاه امیر المومنین علیه السلام پیرون آمد از برای
نماز با دعا و دعا میداد که ای مردمان برخیزید از برای نماز من نگاه کردم بر قیامی شمشیر دیدم
و شنیدم که میفرمود که حکم خدا راست نه مرا ترا ای علی و نه اصحاب ترا بعد از آن شمشیر
دیدم و دوین بار دیگر دیدم و شنیدم که میفرمود که این مرد از شما فوت نشود پس
از هر جانب راه برو گرفتند تا او را گرفته بردند نزد آن حضرت و من نیز رفتم آنجا
شنیدم که آن حضرت میفرماید که بنفس نفیس پس اگر هلاک شوم او را بکشید و بچشم مرا
گشته و اگر زنده ماندم آنچه رای من تقاضا کند بوی بعمل آورم و مردم رفتند نزد امام
حسن علیه السلام که باین و باین طبع ملعون را دست بسته انجام داده بودند و تمام
کلثوم دختر امیر المومنین علیه السلام گفت یا ابن طبع ای دشمن خدای امیر المومنین را
با کی نیست و خدای تعالی ترا رسوا سازد و گفت بر چه میگری و الله که من این شمشیر را
بزار در هم خورده بودم و بزار در هم دیگر زهراب داده ام و اگر این ضربت بر تمام اهل
مصر واقع میشد یکی از ایشان باقی نمی ماند بعد از آن آن حضرت فرمود که بیاید امام
حسن و امام حسین را علیهما السلام چون آمدند فرمود من شمارا وصیت میکنم بر هر یک کار

و ترس از خدای تعالی و آنکه طلب دنیا می نماید و اگر بر شماستم رود که می کنید بر چیز
که پوشیده شود و از شما و حکم بحق کنید و بر تیمان رحم آید و اعانت کنید ضایع عاجز
را و عمل کنید از برای آخرت و خصم باشید مرطالم را و ناصر باشید مظلوم را و عمل
کنید بخیر که در کتاب الهی باید و نمیرد در طریق حق تعالی چیزی را که ملامت کردن
طعن و ملامت تواند کشود بعد از آن نظر فرمود بجانب محمد بن حنیف و گفت ای در کون
کرتی این چیز را که من وصیت کردم بآن برادران ترا گفت بلی فرمود که ترا نیز مثل آن وصیت
میکم و دیگر آنکه تعظیم و توقیر برادران نمایی از جهت عظم و بسیاری حق ایشان بر تو و باید که
لی مصلحت ایشان اعلا در امری از امور کنی باز متوجه حسین شده فرمود که دیگر وصیت
نکند شمارا بوی که او برادر و پسر بدشالت و شامد اند که پذیرش او را دوست میدارد
و باز متوجه امام حسن شده فرمود که ای پسر که من وصیت میکنم ترا بر هر کاری و ترس از
خدای تعالی و نماز در وقت بیای داشتن و زکوة مال در مجلس و اذن که صلوة بی طاعت
صحیح نیست و نماز بی زکوة مقبول نیست و وصیت میکنم ترا بعبود کردن گناه و خشم فرو خوردن
و صلوة رحم رعایت کردن و حلم از جاهل پیشه کردن و در دین تفقه و دانش و در دین و در پیش
و تمسک در امور نمودن و تقاعد و قرآن کردن تلاوت و نیکو داشتن مایه رعایت و امر
بعرف نمودن و نهی از منکر کردن و از فواحش و رذیلتها محبت نمودن بعد از آن چون
وفات حضرت نزدیک شد باز این وصیت فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم این است
که وصیت میکنم باز علی بن ابی طالب علیه السلام او را شهادت میداد که نیست هیچ معبود
مگر معبودی که کلمات و رذات و صفات و شریک و نظیر نیست او را و آنکه محمد عبده
رسول است که فرستاد حق تعالی او را بر ابراه نمودن و هدایت خلق و بدین درست که اسلام
ناخواب کرد انداختن دین را بر همه دنیا یعنی اگر دین حق باشد احکام از انصوح سازد و اگر
باطل بود بر اندازد اگر چه کاره باشند مشرکان و منحوانند و بدیستی که نماز و عبادت
و زندگانی و عبادت من همه مر خدا راست که پروردگار عالمی است و او را شریک انبار
نیست و بدین نامور شده ام و من اول مسلمانانم و باز وصیت میکنم ای حسن و جمیع فرزندان
و اهل خود را و دیگران را که پیغام من بایشان برسانید از دوستان و محبتان و پروریزگاری
و ترسیدن از حق تعالی که پروردگار شماست و آنکه نمیرید شمارا که اگر مسلمان باشید یعنی
دین اسلام بپذیرید و چنگ در زیند بدین حق که جبل المتین است نه شما و پراکنده نشوید
از خدمت حق و مخالفت و منارعت ننمایید که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که
فرمود که صلاح و مواسات در میان بهتر است از عماره صلوة و صیام و نظر کنید در امور
ذوی الارحام و صلوات ایشان را رعایت کنید تا حق تعالی بر شما حساب آسان گرداند و بهتر

از خدای تعالی از خوردن مالی تمام و دنان ایشان را متغیر کرد پس از این ایشان را خود
مخورید و ایشان را که سینه بکند از بد که تغییر افکند نهایت ازان و ضایع مگرداند و عاقل
و ملازمان خود را و از خدا برسد و باب مسایگان که وصیت پیغمبر شما در باره
ایشان بر تبه اعلا بود که لایزال بآن وصیت میفرمود تا غایتی که ما گمان کردیم که
نزد و باشد که ایشان میراث برند و از حق تعالی حذر کنید در باب توان پس
باید که سابق نشود شما را بعمل کردن بقران غیر شما و به پیغمبر خدا از خدای تعالی
در باب نماز که آن عمود دین شماست و دین بآن قائم است و حذر کنید از
خدای تعالی در باب خانه خدا که پروردگار شماست که اجلا لمان ننمایند و
شما سگ حج بجای آورید تا جان دارد که اگر ترک کنید حج را منظور نظر مگردید و
پیغمبر خدا از خدای تعالی در باب ماه رمضان که روزه ماه رمضان سیرت است
و حذر کنید از حق جل و علا در باره جهاد در راه خدای تعالی با موالی و نفس و
پیغمبر خدا از خدای تعالی در باره ذریت پیغمبر شما که با ایشان ظلم نکنند که
ایشان از میان ایشان بد ز شما اند و پیغمبر خدا از خدای تعالی در باب یاران
و پیروان پیغمبر شما که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصیت فرمود در
باره ایشان و پیغمبر خدا از خدای تعالی در باره فقر او سگین و شریک سازید
ایشان را در معاش خود و پیغمبر خدا از خدای تعالی در باره آنها که شما را نکند به شخص
کینزگان چه از آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بآن تکلم فرمود این بود که وصیت میکنم
شما را به وضعف زمان و بیک ایمان شاد و بهار و دست از نماز بردارید و پیغمبر خدا
تعالی از طاعت کند و کفایت میکند شما را کسی که شما را خواهد کسی که بر شماست کند که
را خدای نیک و بد را خدای بد خواهد بود هر که او نیک میکند باید نیک و بد هر چه میکند
باید و بگوید مرا خدای بد را از آن سخن که مشتعل بر نیکی باشد یعنی که حق تعالی شما را بآن امر
فرموده و ترک میکند امر معروف و نهی از منکر را که متولی و ترک امری شود و شر را شایان
دعوت میکند اجابت نمیکند پس با کسی که ترک امر معروف شود و خوبان عمل نماید تا قول او
را اثری باشد نه آنکه امر کند مردم چیزی را و خود بعمل نیاورد و بر شماست پیغمبر و تو اصل
بنل و احسان و تافذ کردن با یکدیگر و شما را است که پیغمبر خدا از خدای تعالی و تقاطع و تفرقه
یکدیگر و یاری کنید یکدیگر را بر نیکی که متابعت امر است و پیغمبر کاری و مخالفت موایاری
نکند بر بدی که ترک فرمانت و برستکاری که ظلم طاعت و پیغمبر خدا از خدای تعالی
که او سخت حقوق است بر فرمانان نگاه دارد حق تعالی شما را ای اهل بیت از هر شایسته
و نایب است و گذشته پیغمبر شما در میان شما و نگاه داشته از زلز و دویع الهی با پیغمبر

بر شما سلام و رحمت و برکت حضرت عزت و دیگر هیچ نفرموده مگر بکلمه لا اله الا الله
تا جان اطهر را بخالق اکبر سپرد صلی الله علیه و آله و آن در نوزدهم ماه رمضان
سال حمله از هجرت بود و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر آنحضرت
را غسل دادند و در سه جامه کفن کردند که در آن قبض نبود و امام در زمان
حضرت نه مگر فرمود و بود آن حضرت که نهی می نمود و از مشک که آن جدا
انضای آدمیت از دست و پای و گوش و بینی و کفایت شکم و دیگر فرمود که ای عابد
شمار در می افتد و غرض مناسبت در خون ریختن مسلمانان با نیکه گوید امیر المومنین را کشید
بدانید و آگاه باشید که البته کشید بقصاص من مگر قاتل مرا نگاه کن ای حسن اگر من
ضرت شهادت یا قسم پس او را یکضرت بزنید و مشکه بکنید که من از پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم شنیدم که میفرمود که بر شماست که حذر کنید از مشکه و اگر چه سگ کینه زده و کینه
باشد و چون آن حضرت رحلت فرمود امام حسن علیه السلام این طعم را طلب نمود که
ضرت او را بدو رخ فرستاد و مردم او را در بویا چیده اش زدن و آن ناپاک
را سوختند و این طعم ملعون پیش امام حسن علیه السلام پیغام کرد که ده بود که من هیچ
نجدای تعالی نکردم ام مگر بجای آورده ام و من این عهد کرده بودم بخدای که کشم امیر
المومنین علیه السلام را و معاویه را پیش از ایشان میرم پس اگر خواستی بگذار مرا
باوی که من معاهده کردم با خدای که بروم و معاویه را بقتل آورم و چون باقی نام پیغام
بخدیت تو دوست بردست تو نم بر پست امام حسن علیه السلام فرمود که و الله من
چنان کنم که تو آتش و زرخ را بعاینه به بینی بعد از آن پیش فرمود و او را کشت و پنجم
فرستاد و ابوالمؤید در مناقب آورده که امیر المومنین علیه السلام گفت ام کلثوم
که ای دختر که من نمی گمانم که اندکی که میان من و شما صحبت باقی مانده گفت چیت
ای پدر بزرگوار من فرمود که من دو شیشه نخباب دیدم رسول الله را که غبار از روی
من پاک میکرد و میفرمود که ای علی هیچ پاک نیست بر تو گذاردی آنچه بر تو بود
و حق آن تحلیف را بجای آوردی و هم در مناقب آورده که چون این طعم لعین آن
حضرت را ضربت رسانید فرمود که خارب مرا چه کردید از طعام من او را طعام
دهید و از شراب من او را بچشانید پس اگر من زنده ماندم او کی سخن خود نمم و اگر شهید
باشم و او را همان یکضرت بزنید بران زیاده فرزند بعد از آن وصیت فرمود
حسن علیه السلام را که کفن مرا بغایه معطر ساز که من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
شنیدم که میفرمود که کفن را بغایه بویین سازید و بروید در پی خازه رنقن میان که
خیر است تعجل کنید و اگر شتر است و دوش خود را بجانها زده او برسانید مرویت از

زهری که عبدالمکک بن مروان بوی گفت که تو از کدام یکی از حدیث کنی که چه بود علامت روز
 شهادت امیرالمومنین گفت آن بود که در بیت المقدس هیچ سنگی بر نهاده نشد الا که در
 زهر او خون خالص صاف بود گفت من تو درین حدیث غریب و سم از مناقب نقل میکنم که
 ابوالقاسم حسن بن محمد معروف باین رفتار کوفه میگفت که من در مسجد الحرام بودم که مردم
 بسیار در حوالی مقام ابوالقاسم علیه السلام اجتماع نموده اند گفتم چه قصه است گفتند
 مسلمان شده من بوی نزدیک شدم دیدم مردی بزرگ سالی جامه از صوف پوشیده
 و قلنسوه از صوف بر سر نهاده و بسیار بزرگ جثه است و نشسته در برابر مقام ابراهیم
 علیه السلام نشسته که میگوید که درین صومعه خوشبختی بودم ناگاه مرغی را دیدم که از
 اینجا پرید مثل کس در جثه من بالا رفت دیدم که فرو آمد بر سنگی که اینجا بود و بر کنار دریا
 و نکی که در برج آدمی بعد از آن پرید من شخص تفقد او بودم که شود و باز بر برج آدمی قی
 کرد و اینچنین قی میکرد تا تمامی اوراقی که ده باز پرید بعد از آن این چهار ربع نزدیک
 شدند و التیام یافته مردی از آن میان برخاست من در این امر تعجب کردم و تا دیگر
 سرعت این مرغ آمده زد و ربعی از او بود و باز طیران نمود و باز آمد و اینچنین یک
 ربع دیگر را و اینچنین بر دمن باقی ماندم بان تفکر و تخیل که آیا کسی باشد که من این
 حال را از سوال کنم پس آمدم و تفقد آن سنگ میکردم تا دیدم که دیگر این مرغ
 آمد و اینجا که مشت کرده بود که دیگر این چهار جزء بهم التیام یافتند و مردی دید
 پس برآمده و در برابر وی ایستاده بوی نزدیک شدم و پرسیدم که تو کیستی او
 ساکت بود و جواب من نداد گفتم بحق انخدای که ترا خلق کرده تو کیستی گفت منم ابن طهم
 گفتم توجه عمل کرده که این عقوبت کنی مای گفت علی بن ابی طالب را گشته ام از آن
 زمان باز قی سحانه و تعالی این مرغ را امر کرده و بر من موکل گردانده که هر روزی
 کشم در این چنین گشتنی و حال و خبر من اینست درین اثنا مرغ آمد و ربعی از او زد
 و رفت بر هو بعد از آن من پرسیدم که امیرالمومنین چه کس بوده گفت پسر عم رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم من که این شنیدم مسلمان شدم و در مناقب از عثمان
 بن مغیره روایت کند که چون رمضان در آمد امیرالمومنین علیه السلام یکشب نزد امام
 حسن و یکشب نزد امام حسین افطار میفرمود و ابن عباس گوید که پیش از سه لقمه ناول
 نمیفرمود و میگفت چون امر الهی در رسید شکم من از طعام خالی باشد و بعد از این یک
 شب یا دو شب این صورت واقع شد و همین اسناد و اخبار زمری روایت میکند از
 ابی بکر بن ابی شیبه که او گفت که آنحضرت بخیال و الی بود و شهید شد و رسال
 چهل از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در آن وقت شصت و سه سال بود

حضرت او در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان بود و وحلتش در روز یکشنبه و آنحضرت را
 در کوفه دفن کردند و با سنا و آواز جابر روایت میکند که او گفت که من حاضر بودم نزد
 امیرالمومنین علیه السلام که مراد را آوردند در وقتی که آن حضرت را بر می داشتند که بزرگ
 بر نه آن حضرت فرمود که **عجبه** او بر حیات ویرید قتل **غیری** من خلیلی من مرادی
 یعنی من خواهم من زندگی او را و میخواهد او کشتن مرا یا ر عذر خود را از انداد و دست
 قبیله مراد بعد از آن فرمود که و الله قاتل من اینست گفتند یا امیرالمومنین ایامیکشی
 او را فرمود که نه و باین اسناد اسمعیل بن عبدالرحمن گوید که عبدالرحمن بن طهم مرادی
 علیه لعنه عاشق زنی از خوارج از تیمم الزبای که او را قتل میگفتند و او را عقد کرده و به زور
 در سم و قتل علی بن ابی طالب علیه السلام و درین معنی فرزدی گوید **عجبه** فلم یکنساقه ذو
 ساجده که هر قطام من فصیح و اعجم **عجبه** آلف و عبد و قینه **عجبه** و ضربت با حسام المستعجم
 فلما هزأ علی بن ابی طالب **عجبه** قاتل الا دون قتل ابن طهم یعنی ندیدم مهر را که در
 باشد از اصحاب و در بخشش مثل هر قطام از عرب و عجم که آن سه هزار در سم و قطام
 و یک کنیز که منته و قتل علی بن ابی طالب بود و تیغ تیز بر نه و هیچ خبری کران تر از
 علی نخواهد بود و اگر چه کرانایه باشد و هیچ قتل نخواهد بود که بدتر باشد مگر قتل ابن
 طهم لعنه الله مراد امیرالمومنین را علیه السلام که بدترین قتلها بود و آورده و شیخ کامل
 الدین بن طلحه رحمه الله در کتاب مناقب خود در سابق قول در ولادت آن حضرت
 و بیان وقت آن است و دریافت مبداء عمر آن حضرت مضبوط است که طرف اول
 آخر عمرش نیز مضبوط خواهد بود که طرف ثانی است و این مستلزم ظهور و مقدار است
 عمر آن بزرگوار است و بنقل صحیح و زود یافته که حضرت زید آن حضرت را علیه السلام
 عبدالرحمن بن طهم لعنه الله در شب جمعه لیکن بعضی مقدم رمضان گفته اند و بعضی
 نوزدهم و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و سیوم و در حلقش در شب یکشنبه بود
 شصت و سیوم حضرت سال چهل از هجرت پس عمرش شصت و پنج سال بوده باشد و
 شصت و سه سال گفته اند بعضی نجاه هشت و بعضی نجاه هفت اما اصح اقوال قول
 اولست و متوید این نقل معروفست که او میگوید که من شنیدم از ابی جعفر محمد بن
 علی الرضا سلام الله علیه که میفرمود که در وقت شهادت امیرالمومنین علیه السلام
 شصت و پنج ساله بوده است عمر آن حضرت برین وجاست اما تفصیل شهادت آن
 حضرت چنین منقولست که چون آن حضرت از قتل خوارج فارغ شد و رجوع مکوفه
 نمود و پیش از آن عبدالرحمن بن طهم مکوفه آمد و خبر شتخ هلاک خوارج رسانید و مردم
 اینجا در کوههای کوفه میگذاشت و خبر شتخ میداد ناگاه در خانه رسید و از اینجا حجتی

از غور است پروان آمدند و در آن میان زنی بود که او را قطام بن اصبح می گفتند و او
 بجایت جمیل بود این بلغم لعین او را دیده بود و عاشق شد و حدیث این طلحه نزدیک است
 با بنی فخر خوارزم ذکر کرده در شهادت آن حضرت گفته که در آن شب آن حضرت قصد
 پروان آمدن کرد و از خانه چون بجهن سرای خانه رسید مرغ آبی چند در آن خانه بود تمام
 صبحه و او از بر داشتند در روی آن حضرت فرمود که این صواحبی است که در پی می
 آید از نواحی امام حسین فرمود که این فال بدست که میرنی فرمود که ای پسر فال بد نمی زخم
 ولیکن دل من کواهی میدهد که من مقتول خواهم شد گوید که چون مسجد فرمود و نیت کرد
 که کبریا فتح گفت و قرات کرد و سجده رفت این بلغم لعین ضربتی زد بر سر آن حضرت اتفاقاً
 ضربت واقع شد بر سر آن حضرت که عمر بن عبدود زده بود در روز خندق در پیش رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم این طلحه گوید که چون آن حضرت رحلت فرمود امام حسن و امام حسین
 علیهما السلام او را غسل میدادند و محمد بن حنفیه آب می ریخت بعد از آن کفن کردند و حنوط
 بکار بردند و در اول شب برده آن حضرت را دفن کردند و الله اعلم بالصواب و چون بدست
 عمران حضرت شصت و پنج سال بوده بود و جی که سمت ظهور یافت پس پست و پنج سال با
 الله صلی الله علیه و آله و سلم در مکه معظمه بوده باشد و از ده سال پیش از بعثت سیزده
 سال بعد از بعثت و نبوت بعد از آن هجرت فرمود با پیغمبر بطیبه مدینه چون ده سال از آن
 گشت حضرت رسول الله رحلت فرمود پس باقی ماند بعد از رسول الله سی سال دیگر تا
 شهادت یافت پس عمران حضرت شصت و پنج سال بوده باشد این آخر کلام این طلحه
 و شیخ مفید رحمه الله نزدیک باین ذکر فرموده که این طلحه و حواری او در ده اند و از اید
 آنچه ایشان ایراد نموده اند حری آورده و آن اینست که این بلغم ملعون با یارانش اتفاقاً
 کردند با شعث بن قیس آنچه در خاطر شوم ایشان بود از غیبت بر قتل امیر المومنین علیه
 السلام و او با ایشان موافقت کرده درین شب حاضر شد از حقه عدل ایشان بر آنچه
 اتفاق نموده بودند و حجتی عدی رحمت الله در آن شب در مسجد نبوت کرده بود و شصت و
 شصت با این بلغم میگوید انما اتی حاجت خود را بر آرد که صبح ترا رسوا میکند و حجت
 که ایشان چه میکنند و ما و شعث حجت گفت او را که کشتی او را ای اعور برست
 از مسجد پروان آمد تا بروی امیر المومنین را ازین حال اخبار کند و تخذیر نماید او را از قوم
 آن حضرت خود از راه دیگر مسجد آمده بود و این بلغم لعنه الله سبقت نموده بود و قدرت
 تا آمدن او و چون او بازگشت مردم میگفتند که امیر المومنین را شنیدید که در پیش شیخ مفید
 رحمه الله گوید که قوم که نخواستند بجانب درهای مسجد مردم مبارکرت کردند که کشتن
 اما شعیب بن بکر را مردی گرفت و او را انداخت بر سینه او نشست و شمشیر از دست

او انداخت و تا بکشد او را پس دید که مردم قصد جانب او کردند و ترسید که بر سر او بیفتند
 و از باز پند از سینه او برخواست او را گذاشت و شمشیر از دستش افتاد و سبقت
 بمنزل خود این عم او را دید که پسینه خود را می کشاید گفت چه میکنی شاید تو کشته باشی المومنین
 متین را خواست که بگوید نه گفت بلای این عتس رفت و شمشیر خود را آورده زد تا کشتن و اما
 این بلغم لعنه الله پس مردی از ممدان رسید بوی برو قطیقه انداخت که در دست داشت
 بعد از آن او را انداخته شمشیر از دست او استاد و آورد او را نزد امیر المومنین
 علیه السلام و سیوم ایشان که نخته از میان مردم پروان رفت و چون این بلغم را
 نزد آن حضرت آوردند و در نظر کردند فرمود که انفس انفس اگر من دفات یا ششم دل و را
 بشید خواجه مرا کشته و اگر سپالم ماندم به پنجم که رای من در باب او حجت این بلغم ملعون
 گفت که من این شمشیر را هزار درستم خریده ام و هزار درستم دیگر زهر داده ام پس اگر خیانت
 کند مرا حق تعالی او را هلاک کند ام کلثوم فریاد برداشت که یا عدو الله کشتی امیر المومنین
 گفت بلای ششم بر ترا ام کلثوم گفت ای دشمن خدای من ایست و ارم که بدر مرا بانی شای
 گفت می بینم که برین گریان خواهی بود و اینکه من او را ضربتی زده ام که اگر قسمت نکند ترا
 بر اهل مصر هر آنکه همه را هلاک کند و او را پیش آن حضرت پروان بردند و مردم بهیچا
 که کشت او را قطعه قطعه از سر شمشیر بردارند همچون جابوران شکاری و میگفتند ای دشمن
 خدای این چه بود که دی هلاک پاشی امت محمد را و بهترین مردم را کشتی و او را
 شده هیچ نمیگفت و می آمدند مردم نزد امیر المومنین علیه السلام که امر تو حجت در باب
 دشمن خدای که امت هلاک شد و وقت بقاء رفت فرمود که اگر زنده بمانم به پنجم که رای
 من در باب او حجت و اگر رشم بکیند با و آن چه با قاتل نمی میکنند بکشید و او را بعد از
 آن بسوزانید با شش واحد بن جنبل در سینه خود آورده که چون این بلغم لعنه الله بر امیر
 المومنین ضربت زد فرمود که بکیند با و ای آنچه خواسته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 که بجای آورد و کسی که اراده قتل او داشته باشد فرمود که بکشید و بعد از آن بسوزانید
 و چون آن حضرت بجوار رحمت حق تعالی پوست و ایل او از دفتش فارغ شدند امام
 حسن علیه السلام نشسته و دست او را بر این بلغم ملعون را آوردند چون آمد فرمود که ای
 خدای کشتی امیر المومنین را و غیلم فسادی در دین انداختی بعد از آن فرمود که کردن
 او را زنده و حیظه مر دار او را بام هشتم منت اسود و خبیثه و او را او را بر دست
 با شش و اما آن دو مردی دیگر که با این بلغم عقد کرده بودند بر قتل معاویه و عمرو بن
 یکی از ایشان ضربتی زد و معاویه در رکوع نشستگاه او چون کاری نبود از آن طایفه
 و او را کوفه در آن وقت کشتند و اما آن دیگر در آن شب بواسطه مانع این عاص

که از نماز و دیگر را فرستاد که با مردم نماز بگذارد و او را خارج بنی حبیبی مکتبند
این مرد او را بشمارد و گمان آنکه عمر و عاص است و او را که شش عمر بن عاص بودند گفت
تا بکشند خارج در روز دوم مرد این زید و بن این باب این است را گفت **شعر** فلیتها
اذا قذت عمر و ابی جریج قدت علیا من ثبات من البشیر یعنی کاشکی آن ضربت که خدا
کرد و اندام او را بخارج قد امیکر و اندام امیر المومنین علی را علیه السلام بهر که میخواست از بشر
این آخر آنست که ذکر فرموده شیخ مفید رحمه الله در حدیث مقتل آن حضرت مؤلف
رحمه الله میفرماید که من نقل شیخ ایراد نمودم تا معلوم شود نقل اصحاب و اصحاب ایشان
در احوال شهادت آن حضرت که زیاده خلا فی نیست و آنچه در روایت و در موضع دین
آن حضرت بر بنی دین کردند جای که این زمان معروف و مشهور است که از آنجا زیارت
میکند با خبری که مرویست از سلف و امام معصوم درین روایت داخلست و مجبور
مواضع دیگر را نیز گفته اند که یکی از مواضع اینست و این ضرر نمیکند در و ما را و آنکه بعضی
درین مخالفت کرده باشند و شاید که این قدر کافی باشد و الله المستعان **و ذکر اولاد**
امجاد آن حضرت علیه السلام شیخ مفید رحمه الله آورده که اولاد آن حضرت از ذکر و انا
ست و هفت بوده حسن حسین و زینب کبری و زینب صغری مکنانه بام کلثوم است
مادر ایشان فاطمة البتول سیده النساء العالمین بنت سید المرسلین محمد فاطم النبیین
صلی الله علیه و آله و سلم و محمد که کنیت او ابو القاسم است و مادرش خول بنت جعفر
بن قیس خفیه و عمرو زقیه و ایشان هر دو توانا بودند و مادر ایشان ام حبیب
رسیده بود و جعفر و عثمان و عبدالله که در کربلا با برادر خودشان امام حسین شهید
شدند مادر ایشان ام البنین بنت خرام بن خالد بن واره و محمد اصغر که کنیت او
ابو بکر بود و عبدالله که ایشان نیز در کربلا با امام حسین شهید شدند و مادر ایشان
لیلی بن بنت مسعود و ارمیه و محمد اصغر و یحیی و عون و مادر ایشان اسما بنت عیسی
حشیمه است و ام احسن و رطله و مادر ایشان ام مسعود بن عروه بن مسعود الشنکی است
و نفیقه و زینب صغری و رقیه صغری و ام مانی و ام الکرام و حامه مکنه بام جعفر و
و ام سلمه و میمون و خدیجه و فاطمه از اولاد مادران متفرقه اند و بعضی از علمای شیعه
گویند که فاطمه صلوات الله علیها را فرزندان در شکم رفته بعد از پیغمبر صلی الله علیه
و سلم که پیغمبر آن حل را محسن نام کرده بود پس بر قول این طایفه اولاد امیر المومنین
علیه السلام است و بهشت باشند و الله اعلم و بحال الدین بن طلحه رحمه الله آورده
که اقوال مردم مختلف است در عدد اولاد امیر المومنین علیه السلام از ذکر و انا
بعضی استقامت سقط کرده اند و بعضی نکرده اند و هر یک بقضای آنچه میخواستند است

او دادند و آنچه منقولست از کتاب الصفا و الصفوت و غیر ذلک از تألیفات ابن
آنست که اولاد ذکر آن حضرت چهارده بوده اند و اولاد اناث نوزده بتفصیل اسماء
ایشان اینست **و ذکر حسن حسین** و محمد اکبر عبدالله ابو بکر عباس عثمان جعفر عبدالله
اصغر یحیی عون عمر محمد و وسط علیهم السلام **اناث** زینب کبری ام کلثوم کبری ام الحسن طه
کبری ام مانی ام میمون زینب صغری رطله صغری ام کلثوم صغری رقیه فاطمه خدیجه ام
الکرام ام سلمه ام جعفر حامه تقیه دختری دیگر بوده که در کوچکی وفات یافته و بعضی دیگر
زیاده کرده اند برین و آورده اند با ایشان محسن را که برادر امام حسن و امام حسین است
علیها السلام که سقط بوده حسن حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری و این چهار
از بتول عذرا فاطمه زهرا صلوات علیها اند که بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و محمد اکبر که ابن خفیه است و مادر او خول بنت جعفر بن قیس خفیه است و غیر این نیز گفته
اند و عبدالله و ابو بکر مادر ایشان لیلی بنت مسعود و عباس و عثمان و جعفر و عبدالله
مادر ایشان ام البنین بنت خرام بن خالد است و یحیی و عون مادر ایشان اسما بنت
عیسی است و محمد و وسط و مادر او امامه بنت ابی العاص است و ابن امامه و دختر زینب
بنت رسول ام است و ام احسن و رطله کبری و مادر ایشان سعید بنت عروه است این
مذکور است از عقود و نواح اند و بقیه از اصحاب متفرقه اند که ام ولدند و در روز شهادت
آن حضرت چهار حرمه در عقد نگاه آن حضرت بودند یکی امامه بنت ابی العاص که دختر
زاده رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از رحلت خاله او فاطمه زهرا صلوات
علیها خواست و دیگر لیلی بنت مسعود و التیمیه و دیگر اسما بنت عیسی حشیمه و دیگر ام البنین
کلابیه و مادران مجده فرزندانم ولد بوده اند و الله اعلم مؤلف کتاب رحمه الله مغفرت
کاین آخر آن چندی است که ایراد نمودم از مناقب امیر المومنین علیه الصلوٰه و السلام و این
معدرت کشوده ام اعتماد بر کرم او می نمایم از تقصیر و سبب قبی معطف و اشتد ام و جمیع
این غریبا و مناقب معاذیر ما بکمال شریعت نموده ام در اثبات امری که استقصای آن ممکن
و خوض کرده ام در شکی که احصای میره عقل و درین عاجز است از احاطه مفاخرش و در
تیر این قاصرات از اتیان بناثرش و چگونه احصا توان کرد شرف کسی را که هر چه تصور
کند از ان ارفع و اعلا باشد و هر چه تفکر نماید از ان اجل و اولی باشد صواب جدا
کلمات بابرکات اوست و هر دی در شاد از سمات نبات اوست حق جل و علا نصیر
در رسول معلی زبیر اوست جبرئیل مدد و قرآن موبد اوست زوجه اش زهرا زهر است
و ولدش زین زین و سناست نسبت شمی معرفت اوست قواست قریه مشرف او
پرورش شریف کبار است عیش اسد اند که اراست برادرش جعفر طیار است مادرش دنا

مشرق و مغرب است و درین بین است و ازین مبین است و برابر است و در دفع کردن و
رسول الله صلی الله علیه و آله است پر دل تر از شیر زبان است و در فایده تر از قطرات باران است و زبانش فصیح
هر زبان است و این در هر زمان است و در هر حالت است و در هر حال است و در هر وقت است و در هر مکان است
تغزل مجامیدی سبیل است حکم بران و دلیل اتفاق نماید است بهر دلیل و دلیل
و اثبات کننده است تمیز بر سر و اکتفا میند به دلیل مادی و معنوی است مثل کلام
طیلس عاری است از شبهات باطل و تعلیل سید ابی السیدین فارسی
بدروا حد و حین زوج قول و اب ریحانین قوار قلب و قره عین کدام شرف است
که بشرف وی تواند رسید و کدام فخر است که بر قدرش سر توان کشید شرافت
و ریاست از جمیع حیات او ظاهر است و ساحت و حماست در صلوات و صلوات
او با هر است و صیام و صلوات جمیع بشر در جنب صیام و صلوات او ظاهر است
بر زبان معذرت لب باین ریاست بکشاید و در منقبت آن حضرت صلی الله علیه و آله
من بعد **الشعر** عن علی بن نقیة عن عرق بن یزید: شدت عری الدین فی جبل و محمل بدر
واحد او سئل عنه هو ازین فی او طاس و اسل بر فی وقعة الجمل و اسل بر ذاتی الاحزاب
بقدمهم عمر و وصفین سل ان کنت لم تسل تاثر صافحت شهب البجرم علما مشید
قد تمت قدرا علی ذل و ست شرف سبیل الهدی و ندی اقام لاطالب الهدی
علی السبیل کم من یرکف فینا یا ابا حنین یفوق ناکما صوب الحیا المظلل و کم کشف
عن الاسلام فادحة اندت لغرس عن ایاها الفصل و کم نصرت رسول الله
مضلتا کالسیف عری تناء من الخلل و رب یوم کطل الترح ما کنت نفس الشجاع
بر من شدة الوجل و ما زق احزب ضک لا محال به و منهل الموت لا نفی عن النمل
و النفع قد علا الالباب و غیره فصار کاجل المونی علی الجمل جلوتة بشبا السیف القوا
و احزب الشاهین العال الدبل بذلت نفک فی نصرة النبی و لم یجمل و ما کنت فی حال
احاجل و قمت منفردا کالترح منقبنا لبقرة غیر قیاب و لا و کل تردی الجیش
بعزم او صدمت به صم الصف الهوی من شافع القلل با اثر فالتاس من عرب
من عجم و افضل الناس فی قول و فی عمل یا من به عرف الناس الهدی و به تر السیلة
عند محادث الجمل یا من افاد رسوم القذل خالیه و طامنا سیر شها و حشاة العطل
یا فارس الجمل و الا بطل خاضع یا من کل خلق الله کالجمل یا سید الناس یا من
لا یسئل له یا من منبا قبة سری سری المثل خدم مدیحی ما استبطیعه کران فان عجزت
فان العجز من قبل و سوف اهدی من لکم مدح اخره ان کنت ذاقته او مدنی
اجل یعنی سوال کن از علی علیه السلام از روی مقامات و محاربات که شتخته

میشود این مقامات بوی که حکم گردانیده و استوار ساخته گوشه عزت دین را در مال فرد
آمدن و کوچ کردن یعنی در جمیع احوال دین را استوار ساخته و سوال از روز بدر و احد
کن و پیرس از روز و روز هوزن که غرای چنین است در موضع او طاس و سوال
کن او را در وقت جمل که جنگ طلحه و زبیر و عایشه بود و سوال کن او را در وقتی
که آمد غرای اخاب را که مقدمه ایشان عمرو بن عبید و بود از محارب صفین سوال
کن اگر کسی نیز سوال نمکی که در آن معرکه آن حضرت نهایت نجات و شجاعت
بقدم رسانیده و آن جنگ با معاویه و خاوند بود او را تا شروید ایچ است که
مصاحف کرده شبیه ستاره کان عالم بالا را که در بلندی و علو قدر و منزلت
بر کیوان سبقت کرده و بلند تر اند و او طریقی نناده بر شاه راه هدایت و ان
مردی که پای دشته از برای طالب جو دایچه خوان است بر طریقی موجودا
باز دست جو دایچه شش که مرز است در میان مای ابا الحسن که فایق است
آن به جو دایچه بر باران درشت قطره ریزنده و آب که کشف کردی و کشودنی از
اسلام تیرگی مصایب و حوادث را که ظاهر بود که مید ریذند از نیشهای کج شمشیر
و ظلم فردی بر دند در آن و آب که نصرت دادی رسول الله را در حالتی که شمشیر
تقطیر کشیده بودی مثل شمشیر برهنه دو دم که مردودم او حال شد از غل
و پاری که میچوب نیر که ساکن نمیشد نفس شجاع و لیرکان روز از شت
و بده و مملکه معرکه و درنده صفوف جنگ در آن روز در جنگ مافی بود که محال
که ریزی ماند او را و محل فرو داندن مرک فانی نمیشد و بر فرو داندن شمشیر یعنی
جان نمیشد بر در آن روز از دست آن حضرت و در آن روز غبار میرسد
اطراف معرکه را در وقتی که می انیخت غبار خود را پس میکشت همچو کوه بلند بر بالا
کوه دیگر و میکشافتی آن کرد و غبار را بر شمشیر بران و با سبان ده دونه
رونده و بر سر نیزه نیز ندل و فد اگر دی نفس خود را در نصرت پیغمبر و نبی کردی
و بنودی در هیچ حالی که بخل و ریزی نه در سر و نه در زور و نه در جوشی منفرد و تنها
همچو نیزه که بر پا باشد از جهت مددکاری پیغمبر نه آنکه ترسان باشی و نه آنکه دیگر را
سجای خود بفروستی ملاک مساختی لشکر را بجز قصد و عزم اگر حمله می آوردندی
بقصد شکهای سخت از تاب صدمه قوی افتادند از قلمای کوه بلند ای شریفترین
مردمان خواه از عرب و خواه از عجم و افضل مردمان هم در قول و هم در عمل ای
انکسی که با او شناخته میشود راه راست و با او امید داشته میشود سالم بودن
نزد حادشای بزرگی ای آنکه باز گردانید رسوم عدل را به زمین و آراستگی بعد

آنکه در ارکشید بود و بر آورده او را وحشت عظمت ای سوار آمدار مرکب با جوار ای که
همه پلان و پهلو امان ذلیل و فرو نشند او را ای آنکه همه خلق خدا همچو خادم و غلام اند
او را ای بهترین مردمان ای آنکه نظیر مثل توفیت ای آنکه مناقب او ضرب المثل است
در میان مردمان فدا گیر از مداح من آنکه استطاعت و توانایی دارم از روی کرم نسی اگر
عاف شدیم از استقصای آن پس بدستی که آن عجز از قبل من است و زود باشد که بدیدیم
از برای شما مدحی را که آراسته باشم از ابرو و صاف کمال اگر باشم صاحب قدرت
توانایی یا در از کشید و شود در اجل من یعنی اگر عمر مان و بدو دیگر مؤلف رحمة الله میفرماید
که چون درین مغایر بخیر خدو اعتدال کریزی نیست و صف حال خود را بدین دو بیت اختصار
نیامیم **ت** ای کجک جنان یقین فیروزه علی خلق من شیده لعل **و** اعلم انی بعد از آنکه بقدر
لا تک فی اعلی المراتب من قلبی یعنی دوست میدارم تمام انجمن دوست داشتنی که اگر
شود اندکی از آن دوستی و مودت بر خلق عالم همه بجان شوند از شدت آن محبت و دوست
و میدارم بدستی که من بعد از این پان در باب محبت و مودت تو بهر سوز مقصود زیرا
که دوستی و محبت تو در هر مرتبه اعلی است و در درجه تقوی و رسواید دل من میدارم کرم
عظیم حکیم انما را هدایت کند بخت ایشان و راه نماید مودت ایشان که ایشان را بدان
نهی تویم و راه نمایان طریق مستقیم اند و بت اتم باخیر انکه انت الرحیم الکریم الزوی العظیم
تمام شد مجله اول در ترجمه مناقب امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه و الحمد لله رب العالمین **در کفر فی احوالات حضرت سیده النساء فاطمه الزهرا**
رسول الله صلوات علیها چون عادت مؤلف رحمة الله است که اول نقل از طریق جهو
کند و بعد از آن از طریق اصحاب خود بنا برین میفرماید که ابن شهاب در تاریخ موایده و فاه
اهل البیت علیه السلام نقل کرده از شیوخ خود که ایشان را روایت کرده اند از
ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام که ولادت فاطمه زهرا صلوات الله علیها پنج سال
بعد از آن بود که حق سبحانه و تعالی نبوت نبی را ظاهر کرد و انید و بوی و جنی و حواء
و قریش بنای خانه کعبه مخطم کردند و چون عمرش به یک سال گما و پانزده روز بود
و با پدر بزرگوار هشت سال در مکه اقامت داشت و بعد از آن حجره فرمودند
با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ده سال با آن حضرت اقامت نمود و بعد
از وفات رسول الله با امیر المومنین عقیقه و پنج روز دیگر بود که رحلت فرمود و در
روایت دیگر و روایه که بعد از رحلت آن حضرت چهل و پنج روز در حیات بود
برین روایت پس هجده سال و یکماه و ده روز عمر او بوده باشد و باز ده ساله بود
که امام حسن از دست او شد و به سال بعد از هجرت این آخر کلام ابن شهاب است

در کتاب معانی

در کتاب معانی العترة النبویه ابو محمد العزیز الاخصر انجادی آورده که ام المومنه فاطمه
رسول الله است مادرش خدیجه بنت خویله بن اسد افس روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فرمود که بهترین زنان عالم مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که پسند است ترا از زنان عالم مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویله
فاطمه بنت محمد و آسیه زن فرعون و باین اسناد از افس روایت کند که آن حضرت
فرمود که کافیت و پسند تراست از زنان عالم مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویله
و فاطمه بنت محمد علیه السلام و باین اسناد روایت کرده که عایشه گفت مر فاطمه را چه بسیار
که ای شایسته بدست ترا که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود که بهترین زنان
اهل بیت چهارند مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و خدیجه بنت خویله و آسیه بنت
فرعون زن فرعون و باین اسناد روایت کند از امیر المومنین که او از رسول الله صلی
علیه و آله و سلم روایت کرده که چون روز قیامت شود و نادایند که ای اهل بیت
بوشانید چشمهای خود را که فاطمه بنت رسول الله میگذرد و بر و دو حلقه سبز باشد و در رو
دیگر آمده که دو حلقه سبز و باین اسناد روایت کند از جعفر بن محمد علیهما السلام که
او روایت کرده از پدران بزرگوار خود که ایشان را روایت کرده اند که فاطمه
علیها السلام فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد نزد مادرش عذره و فرمود
که خدای تعالی مبارکات کرده بشما و امر زیده شمارا عاتقه و علی را خاصه و بدستی کن
و ستاده خدای عز و جل بسوی شما غیر از آنکه دوست داشته میشوید از جهت قرابت
هر سعید انکس است که دوست دارد علی را در حال حیات و عاتق او و باین اسناد از
ثوبان مولى پیغمبر روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه بسفر میرفت آخر همه
نیزل فاطمه میفرمود و او را و اداع کرده میرفت و چون مراجعت می نمود اول بنیزل فاطمه
آمد بدستور و در وقت مراجعت رفت بنیزل فاطمه دید بر در خانه امام حسن و امام حسین
که طرح نقره برایشان بود و با نذر و نرفته بازگشت چون حضرت فاطمه از آنها دیده
فرمود گمان کرد که بواسطه آن دو طوق بود که برایشان دید با نذر و نقره بود و آن
طوق را از ایشان کند و شکست و در میان مهر دو قسمت نمود ایشان که یک کمان بخند
پیغمبر شافتم آن حضرت از ایشان ستاد و بثوبان داد و گفت برو ای ثوبان
و بر این را به بنی فلان اهل مدینه و بخرا برای فاطمه فلان و از جوب درخت سلم و دوست
بند از جوب علاج که آنها اهل بیت هستند من دوست نمیدارم که بخورند طیبات اهل دنیا را
و رحیات ایشان در سبزه از حدقه بیان روایت میکند که او گفت مادر من از من پرسید
که چند گاه است که با بنی الله عهد کرده که غنای روز با زمین سخنان سخت گفت که غنم مکن از

مرا که بروم و بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز مغرب گذارم و آن حضرت را بگذارم
 تا از برای من و تو استغفار کند مرا که گشته آیدم و با پیغمبر نماز شام و نماز خفتن گذارم
 بعد از آن آن حضرت باز گشت از مسجد و من در عقب آن حضرت میرفتم کمی پیش آمد بادی
 چری گفت بطریق را از بعد از آن رفت و چون من در عقب آن حضرت میرفتم او از مرا
 مرا شنید فرمود که این کیت کفتم خد فرمود که خست ترا من احوال کفتم آن
 حضرت فرمود که حق تعالی ترا و مادر ترا امر زد آنگاه گفت این عارضه را دیدی کفتم
 بی فرمود که این علی بود از ملائکه که هرگز دیگر بر زمین نیامده بود پیش ازین شب که
 دستور خواسته بود از حق تعالی که بیاید و بر من سلام کند و بشارة دهد مرا که حسن
 و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و فاطمه بهترین زنان عالمی است خدای
 کتاب خود روایت میکند از عایشه که گفت که من ندیدم احدی را که گشته باشد
 رسول الله در کلام و حدیث از فاطمه علیها السلام و چون از نزد پیغمبر رفت و شد
 او را گرفته می پوشید و بر جای خود کفش جای میداد و در سندان عایشه روایت
 میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقت مرض فاطمه را علیها السلام
 فرمود بوی بخان سری گفت کبریه در آمد بعد از آن و کمر بخان نهایی گفت آنگاه
 بخنده لب کشود من این حال را از سوال کردم فرمود که سبب گریه آن بود که آنحضرت
 جز از رحلت خود میداد و سبب خنده آنکه فرمود که ای فاطمه غم مخور که اول کسی که از
 اهل بیت من که بمن ملحق شود تو خواهی بود مؤلف کتاب رحمت الله میفرماید که حدیث
 ضحک و بکا بچندین طرق آمده گشته از پیش نیندگور شد این دلالت بر شوق او
 میکند بعالم آخرت و این است و در نیست چه او سلیله نبوت است و ضعیف در کرم
 و ابوت و در حدیثی قمار است و غرضش تبار است و در بار مشکواة انوار است
 و صفوة شرف وجود است و واسطه قلاعه وجود است نقطه داره مغاخرات
 قمراله آثار است زهره زهرات غره غرات جلال و باو شرف انبیاست موجود
 آنکه طایع بشریه مجبول بر کرامت موت و محبت حیات تا فاتی که انبیا علیهم السلام
 بر شرف قدر و عظم خطر و مکانت و منزلت ایشان نزد حق تعالی و علم بآل احوال
 خودشان حیات را میخواستند و از موت نفور میجستند خائجه و ارد است که ام
 علیه السلام با وجود طول عمر و امتداد حیات ایام در وقت غرض ذریت بر و چهل
 از عمر خود بداد و علیه السلام بخشیده بود چون استغفار ایام عمر وی شد و دست
 اجل منقضی گشت ملک الموت علیه السلام آمده بقبض روحش که زود بود و بود
 او را خوش نیامده جمع نمود و گفت حق سبحانه و تعالی اعلام فرموده مرا بدست عمرش و

چهل سال باقی ماند و ملک الموت گفت که تو از ابر پسر خود دادی بخشیدی او را خوش
 نیفتاده کلام انکار میفرست در حدیث و روایات که چون آن کلام مایل با کفار بود
 در ذریت او انکار دارد و نوح علیه السلام اطول انبیا بود از روی عمر و حق
 جل و علا خرد داده که او نهصد و پنجاه سال در میان قوم دعوت نمود چون اهلش
 نزدیک شد از وی پرسیدند که چگونه دیدی دنیا را گفت دنیا را خانه دیدم و دور
 که از یک دایره نذر و نایند و از دور دیگر سرون و دونه مفهوم این کلام و دلالت
 بر آنکه اراذه مرکب فرموده و اختیار مفارقت نموده و اقامت در دوی بسیار نداشت
 و گویند که ابراهیم علیه السلام از حق تعالی درخواست بود که تا او از روی مرکب
 نکند او را نماند چون ایام مقدوره او اتمام یافت سرون آمد ملک را دید بر صورت
 مردی پیر بزرگ سال که ضعف قوی او را عاجز ساخته و اثر خرفی بر او بغایت ظاهر
 شده و لعاب دهانش بر محاسن او فرو می آید و طعام و شراب بی اختیار از وی میرو
 پیش رفته فرمود که ای شیخ از عمر تو چند گشته است او را اخبار نمود بهتری که زیاد
 از عمر وی بود باز گشت بخانه و گفت میباید که اگر سال او بر رسم مرا این حال رو
 نماید آنگاه مرکب خود را از خدای تعالی طلب کرد و گویند که ملک الموت آمد بقبض
 روح موسی علیه السلام طایفه بروی او زد که یک چشمش کور شد خائجه در حدیث
 دارد است بر تقدیر صحتش محتاج است بتوجیه ملک الموت گفت بار خدا یا مرا
 فرستاده به بنده که مرکب اراذه ندارد و وحی فرستاده بوی که دست خود را بر
 کاوی نه و بکوی موسی که از عمر تو باشد مقدار موسی که دست من از او پاش
 موسی گفت بعد از آن چه خواهد بود گفت موت گفت پس چون چنین است بیاد
 مشغول شو با مر پروردگار با وجود اهلای شان و ارتقای مکان این انبیا با مع
 احوال آخرت و محل ایشان از منزلت تباع بشریه را ایشان را این را نمی نمود بمان
 و راقب بود بحیات و فاطمه علیها السلام با کمال خرد سال بود و در عین جوانی با
 اطفال آن جهان و شوهر چنین بشوق و شغف مفارقت دنیا اختیار فرمود از بهر خود
 و از اهل خود جدا شد و فرج و استبشار که زود تر بر پدر بزرگوار ملحق شود این امر
 عظیمی است که زبانهها احاطه این صفت نمی تواند کرد و دلهای بکینه این نمی تواند رسید
 این نیست مگر ستر که حق سبحانه و تعالی در اهل بیت بود دعوت نهاده و امر است
 که با ایشان تخصیص داده این خالویه در کتاب آل روایت کرده از رجال خود
 که ایشان از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند و او از پدر بزرگوار
 خود تا بحین منتهی ساخته اند با میراثومنین که آن حضرت فرمود که رسول الله صلی الله علیه

والله وسلم فرموده که چون حق جل و علا آدم صفتی و حق را علیها السلام خلق کرد ایشان در
بهشت عیسی مرت می فرامیدند آدم سجایا میگفت که حق تعالی کسی را بهتر از ما خلق نکرده از
ریت حلیل و حی رسید بجزیرت که ایشان را بر بهشت فرود پس علا چون فرودوس
آمد نظر کرد و ندیدند که خودی نشسته بر باطنی از باطنی بهشت و بر سر او تاجی است
از نور و در هر دو گوش او دو گوشواره است از نور که صفی بهشت از نور روی او
شده آدم گفت ای حبیب من جبرئیل این چه عری است که فرودوس برین از نور روی او
نورانی کشته گفت این فاطمه بنت محمد رسول الله است از اولاد تو که در آخر از زمان
وجود خواهد آمد گفت این تاج چیست که بر سر اوست گفت شوهرش علی بن ابی طالب
گفت این دو گوشواره چیست که در هر دو گوش اوست گفت فرزندان و نند حسن
وحسین آدم گفت ای جبرئیل ایشان پیش از من مخلوق شده اند گفت ایشان را
بودند در غامض علم الهی پیش از آنکه تو مخلوق شوی بپار زار سال و این خالوت را
کند از ابام علی بن موسی علیها السلام که در قیامت چون فاطمه خواهد که بگذرد و نشاء
نذا کند از بطنان عرش که ای محشر خلائق دید ما برسم نهید که خاتون قیامت فاطمه
بنت محمد میگردد و در روایت ابویوب انصاری آمده که چون حضرت فاطمه بر
ضراط گذرد و مشاء و نزار حرمین با وی باشند و این خالوت را از نافع بن ابی هریرة
گفت که او گفت که من بهشت ماه حاضر بودم که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم بیرون میفرمود بنماز صبح بدر خانه فاطمه میرفت و میگفت السلام علیک اهل
البیت و رحمة الله وبرکاته و وقت نماز است انما یرید الله لیزهبن عنکم الرحمن
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و روایت کند ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن
بابویه القمی از جابر بن عبد الله الانصاری که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم که میفرمود که خدای تعالی مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را از یک نور خلق کرد
و آن نور را بنید قدرت فرشته و شیعیان ما از آن فرشتون حاصل شدند چون کاسیج
میگردیم ایشان نیز با تسبیح میگردند و هرگاه تقدیس و تهلیل می نمودیم ایشان را
با تقدیس و تهلیل می نمودند و در تجید و توحید نیز این چنین بعد ازین می سجانه
و تعالی اسمها و زمینها و ملائکه را آفرید ملائکه صد سال مکث کرده تسبیح و تقدیس
نمی دانستند و چون ما و شیعه ما تقدیس و تسبیح میگردیم ملائکه از آن دانستند و تسبیح
می نمودند و باقی از کار این چنین پس موهبان ما بودیم جایی که غیر ما موجدی نبود و نزار
و راست بر خدای تعالی آنکه نمیخواهد ما را اختصاص داده و شیعه ما را اختصاص بداند که
فرود آورده ما را و شیعه ما را اهل عقیقین بدستی که حق سبحانه و تعالی برگزیده ما را و شیعه ما را

پیش از آنکه اجسام را بوجود آور پس خواند ما را اجابت کردیم و آمد دید ما را و شیعیان ما را
پیش از آنکه استغفار کنیم خدا را جز بفرین میان روایت کند که عایشه رقت بخندیت
صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه نزد آن حضرت بود او را می پرسید و می پرسید عایشه
تو او را می بوسی و حال آنکه او شوهر دارد و فرمود بر او را که ای عایشه و الله اگر تو بدانی
دوست داشتن من او را تو در دوستی او بغیر از این است که مرا معراج می بردی و می
بآسمان چهارم جبرئیل در اینجا بانگ گفت میکائیل اقامت بعد از آن جبرئیل گفت بن که
نزدیک ما گفتم نزدیک می آیم اما تو حاضر می باشی مرا گفت بلی حق تعالی ترا تفضل
و داده بر اینجای مسکن و ملائکه مقررین و ترا خاصه تفضل کرده من نزدیک شدم با
اهل آسمان چهارم نماز گذاردم چون از نماز فارغ شدم و رفتم بآسمان ششم دیدم
ملکی را از نور بر تخت از نور نشسته و صفی ملائکه و صفی دیگر از ملائکه بسیار او
استاده اند رفتم و بروی سلام کردم جواب داد او مکیه کرده بود و حق سبحانه و تعالی
و حق فرمود و بوی که ای ملک حبیب و بهترین خلق من بر تو سلام کرد و تو مکیه کرده و سلام
او کردی بعزت و جلال من سوگند که البته برخیزی و بروی سلام کنی و نه نشینی تا روز
قیامت ملک رجعت و مراد بر نعل گرفت و گفت چه اگر ایمی بود که رب العالمین بآورد
تو فرمود ای محمد چون از اینجا بجا رسیدم ندانم که امن الرسول یا انزال الهی من به
من علم شده کفتم و المؤمنون کل امن بالله و ملائکه و کتب و رسوله پس جبرئیل و میکائیل
که فیه بهشت برد و من شادان بودم ناگاه رسیدم بشجره از نور که مشکلی است تم
نیور و در اصل آن شجره دو ملک استاده و علی و حلی از او روی نور و نند تا روز قیامت
بعد از آن پیش رفتم تفاحی دیدم بقصری رسیدم از لؤلؤ مضاک در و نه شکاف بود
و وصل کفتم ای حبیب من جبرئیل این قصر از آن کیست گفت از آن پسر توحین بعد از آن
دیگر پیش رفتم تفاحی دیدم که از آن بزرگتر تفاحی ندیده بودم آنرا فرقه حکام
دیدم که عمار پیرون آمد که مرا می چشم او گویا با اهلای کرکسان است کفتم تو از آن
کیستی گریست و گفت من از آن پسر تو که بظلم مقتول سازند حسین بن علی صلوات الله
علیهما بعد از آن پیش رفتم رطب چند دیدم که نرم تر از روغن و شیرین تر از عسل
از آن بکر رطب خوردم باشتهای مرجه تمامتر پس از آن رطب و رصلب من نطفه
چون زمین آمد و با خد کج صحبت و شتم فاطمه حاطه شد پس فاطمه در ایست
افنی نما پس هرگاه که اشتیاق پیدا میکنم بر آنچه جنت آن را بیکه از دختر خود
فاطمه است شام میایم صلی الله علیه و آله و علی ابیها و بعلها و جابر گوید که من هرگز ندیدم
رفتن فاطمه را که که یاد کرده باشم رفتن رسول الله را که بجا رسید بجا است

میفرمود و یکبار بجانب چپ این بابویه رحمة الله روایت کند از اسما بنت عمیس که او
گفت که من در بعضی از ولادت فاطمه علیها السلام حاضر بودم مرکز با او خون ندیدم آن
حضرت میفرمود که فاطمه حوریه است در صورت انسیه مخلوق شده از ابی عبد الله علیه
السلام روایت کند که فاطمه را علیها السلام زود حق تعالی نام است فاطمه و صدقه
و مبارکه و طاهره و راکیه و مرضیه و محدثه و زهرا و تسمیه و فاطمه از حجه آنت که جدا
از شتر و شتر از و باز گرفته شده و اگر علی علیه السلام بود دنیا بد بودی و اگر فدی
در زمین نمی بود و از ابو جعفر علیه السلام مرویت که چون فاطمه زهرا متولد شد حق تعالی
و تعالی وحی فرستاد بفرشته که برو و بزبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم بادی سخن گو
نام او را فاطمه کند که من ترا جدا ساخته ام و ممتاز گردانیده از دیگر زنان و بعلوم
باز گرفته ام از تو خون حیض را ابو جعفر علیه السلام فرموده که و الله که حق تعالی او را
امتیاز داده و بعلوم و از خون در روز مشاق و جعفر بن محمد علیها السلام روایت
از پدران بزرگوار خود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که ای فاطمه هیچ میدانی
که چرا ترا فاطمه نام کرده اند امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله چرا او را این
تسمیه کردند فرمود از برای آنکه باز گرفته شده او و شیشه او از آتش و دوزخ و از ابی
جعفر علیه السلام مرویت که چون روز قیامت شود فاطمه را علیها السلام روز قیامت
گذرافتند و آنجا بایستد در میان هر دو چشم هر مردی از مؤمن و کافر نوشته
شده باشد که این مؤمنست یا کافر و مجتبان که کناه ایشان بسیار بوده باشد
که و کوشوند بدوزخ فاطمه از آنجا اند که بر میان هر دو چشم مجتبان نوشته گوید که
ای موجود من و ای سید من مرا فاطمه نام کردی که دوستان من و دوستان دوزخ
مرا از آتش دوزخ باز گیری و وعده تو حق است که خلاف آن نخواهی فرمود حق جل
و علا فرماید که راست گفتی ای فاطمه من ترا فاطمه نام کردم که باز گیرم دوستان تو
و دوستان دوزخ ترا از دوزخ و من خلاف وعده نخواهم کرد و من امر کردم
ایشان را بدوزخ که تا تو از حجه ایشان شفاعت کنی و من شفاعت ترا بپذیرم
تا ظاهر شود بر ملائکه و انبیا و رسل من و اهل موقف را معلوم کرد که تو نزد من
چه مقدار تقرب و منزلت داری اکنون در میان چشم ایشان بخوان خواه
مؤمن و خواه عجب و ایشان را دست گرفته از دوزخ بیرون برود و در بهشت
داخل گردان و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که بتول چه معنی دارد که ما می شنویم یا رسول
الله که میگویند مریم بتول و فاطمه بتول فرمود که بتول آنست که خون حیض را نه بیند

در بعضی

در حیض در بنات انبیا علیهم السلام مکرر است و روایت کنند و جهت تسمیه زهرا را از
ابی جعفر علیه السلام پرسیدم فرمود که خدای تعالی خلق کرد زهرا را از نور عظمت
خود چون آن نور در خستیدن گرفت تمام آسمانها و زمینها را روشن گردانید و چشمها
ملائکی نور گشت یکبار سجده افتادند و گفتند ای اله و سید ما این چه نور است
و حق آمد ایشان که این نور است از نور من که ساکن گردانیده بودم از ادراکها خود
و افزیده از عظمت خود که بیرون آوردم او را از صلب پیغمبری که تفضیل بناده ام از
پیغمبران خودم او را بر جمیع انبیا و ازین نور بیرون می آید اما فی که قیام نماید با حق تعالی
و هدایت کند خلق را بحق من و خلیفه باشند در زمین من بعد از انقضای حق من و خلایق
من نور بجهت تنواری الشیخ الشفیق و جاب من شایب تیغی الغصن البورق یعنی
بواسطه جمالت نور حسن و پنهان گردانید و آفتاب بر سر حق و بسبب جلال و شمایلی
پوشیده شود فی خنای درخت بورق این عباس روایت کند که من از پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم پرسیدم از کلماتی که آدم علیه السلام تلقی نمود بآن و توبه قبول
شد کدام بود فرمود این بود که آدم گفت بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین آنکه توبه
را بپذیری توبه را از قبول فرمود و روایت کنند از جعفر بن محمد علیها السلام که زنی
بود از جن که او را عفرات می گفتند بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آمد
آن حضرت را استماع کرده میرفت و صحای جنیان بر دست او مسلمان می شدند و خدا کاهی
آن حضرت نیاید پیغمبر او را از جبرئیل سوال کرد گفت او را خواهریت برای رفقا
ای زیارت لورفته آن حضرت فرمود خوشحال آن جماعت که از برای خدا زیارت
دوستان رووند که حق سبحانه و تعالی در بهشت همود را آفریده از یاقوت حمرا که کلاه
هزار قصر و قایم است و در هر قصری هفتاد هزار غرقه حق جل و علا از خلق از برای
آن جماعت کرده که از برای خدای تعالی زیارت یکدیگر و نیکوینا که عفرات اید
آن حضرت پرسید که کجا بودی گفت زیارت خواهرم رفته بودم فرمود که طوبی جایی
را که در راه خدای تعالی یکدیگر را می پرسیدند و زیارت میکنند ای عفرات هیچ چیز
در سیرت دیدی گفت عجایب بسیار دیدم و از همه عجایب ترا آنکه اعلین را دیدم
در رویای اخضر بر سنگ سفیدی که آنجا بود شبته و دستهای خود را بسوی آسمان
برداشت و میگوید ای الهی هرگاه که سو کند خود را راست سازنی و مرا بجهنم فرستی
من در اینجا ام از تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از آن عقوبت خلاصی
و مرا با ایشان حشر کنی من کفتم ای حارث این چه نامه است که با آن دعا میکنی گفت
من این نامه را بر ساقی عرش دیدم و نامش از آنکه حق تعالی آدم را خلق کند و بهشت

هر سال پس دستم که ایشان گرامی ترین مردمانند نزد حق تعالی است که از خدای
تعالی بخواهند ایشان در جوار رحمت آن حضرت فرموده و الله که اگر اهل زمین باین آسمان
و خاکند هر آنکه اجابت فرماید خدای تعالی دعای ایشان را مصطفی رحمة الله علیه
که پس من این دعا میکنم که اللهم انی اسئلك بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام
ان تعفروا نوبی و تتجاوز عن سبائی و تصحشائی فی الدنیا و الاخرة و تترزقنی
بخرق فی الدنیا و الاخرة و تصرف عن الشر فی الدنیا و الاخرة و تفعل ذلک
یا مؤمنین المؤمنین فی مشارق الارض و مغاربها و برحم الله عبداه قالی امینا
و روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بهشت مشتاق چهارگوش
از زمان مریم بنت عمران و آسیه بنت فرعون و اوز و وجه بی خواهد
بود در بهشت و خدیجه بنت خویلد در دنیا و آخرت و فاطمه بنت محمد صلوات الله
علیها و مرویت از امیر المؤمنین علیه السلام که ما نزد رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم بودیم آن حضرت فرمود که خبر کنید مرا که چه چیز بهتر است از برای زنا
کسی ندانست از ما تا متفرق شدیم من رجوع بفاطمه کرده و او را ازین سوال
اخبار کردم که آن حضرت این پرسید کسی از ما ندانست فرمود که من میدانم بهتر
از برای زنا آن است که نزد منند مردان و مردان ایشان را نه منند من با کفتم
بجانب رسول الله و گفتم که سوال کرده بودی از ما که چه چیز بهتر است زنا را از آن بهتر
ایشان را که مردان نه منند ایشان را مردان را فرمود که ترا خبر داد باین تو
نزد آن پیغمبر گفتی گفتم فاطمه تعجب فرمود ازین و گفت فاطمه پاره از منست مجواب
روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکروز از خانه بیرون فرمود
و دست فاطمه را در دست داشت گفت هر که بشناسد این را بشناسد و هر که
نشناسد او را این فاطمه بنت محمد است و او پاره از بدن منست و او دل را
منست که در میان هر دو ویلوی منست پس هر که او را بیاورد مرا آزرده و هر که
مرا بیاورد خدا بر آزرده و جعفر بن محمد علیه السلام روایت کند که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی غضب میکند بغضب فاطمه و خوشود
بخشود فی فاطمه جابر بن عبد الله روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که فاطمه شعراست از من که هر که ایدارسا شد شعره مرا بمن ایدارساید
و هر که ایدارسا شد مرا خدای تعالی را ایدارساید و هر که خدای تعالی را ایدارساید
رسا شد لعنت کند او را پس ای شما بنده و زمینها یعنی هر که در دنیا باشد خدای
روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یرال خیار فاطمه را علیه السلام

می رسید و میان مرد و پستان او و جعفر بن محمد علیه السلام روایت کند که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم خواب میفرمود صبح شب تاروی مبارک خود را در میان هر دو
پستان فاطمه می نهاد حبیب بن ثابت گوید که یکروز میان امیر المؤمنین و فاطمه علیها
السلام غمی شد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن اثنا آمد باحالی و این
آن حضرت اتفاقا که در خدمت و علی را یک جانب خستیدند و فاطمه را بجانب
دیگر و دست امیر المؤمنین را که در بر ناف مبارک خود نهاد و فاطمه را نیز گرفته بر ناف
بنا یک خود نهاد و همچنین بود تا صبح شد میان ایشان بعد از آن بیرون فرمود
گفتند یا رسول الله ما ندرون فرمودی بر حالی و بیرون فرمودی بحال و ذکر
که استبشاش بر روی مبارک ظاهر میشد و فرمود که چه مانع آید مرا و حالی آنکه من
صلح داده ام میان دو کس که دوست ترین حق اند بر روی زمین روایت کنند
از ابی عبد الله علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که فاطمه
احضان خود از حرام حق تعالی حرام کرد و اشد دریت او را از آتش حادین
گوید که من پرسیدم از ابی عبد الله علیه السلام که معنی حدیث چیست فرمود که از آتش
از آتش و تیغ و ولد بطن فاطمه که حسن و حسین و اتم کلثوم است روایت کنند از
جعفر بن محمد علیه السلام که او روایت کرد که از پدر بزرگوار خود و او از علی
بن حسین و او از فاطمه صغری و او از حسین بن علی و او از برادر خود و حسین بن علی
بن ویدم مادر خود را فاطمه علیها السلام که در محراب استاده بود در شب جمعه
و لا یرال بد کوع و سجود میکرد و تا صبح ظاهر شد و شنیدم که دعا میفرمود از
رای مؤمنین و مؤمنات و نام می برد تا دعای بسیار کرد ایشان را و از برای خود
چند دعا میفرمود و گفت مرا که یا اماه چرا از برای خود هیچ دعا نفرمودی همچنانکه
از برای غیر میفرمودی گفت ای پسر من الجار ثم الذار اول همای بعد از آن
خاندان روایت کنند که محمد بن ابی بکر میخواند که ما را رسول اک من قبلک من رسول
لا نبی و لا محدث را وی گوید که گفتم ای خدا نیست میکنی ملائکه غیر اینها را گفت ای
پیغمبر شود و باره زن این اسم علیهم السلام هم پیغمبر شود و ملائکه نوبی حدیث
میکردند مصطفی میفرماید که مخالفان این نوع احادیث را انکار می کنند از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که اگر از امت من مخاطب و محدث میشدند
تو از ایشان می بودی ای عمر این نوع را تصحیح نمایند و غیر اینها را نکذاب میکنند چنانچه
عادت ایشانست روایت کنند از ابی سعید خدری که یک صباچی امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که ای فاطمه صبح چهره است که بان چاست کنیم فرمود بخند

که اگر ام فرموده پدر مرا بخت و ترا بخت که امر و ز که نزد من چیزی نیست که بان چاشت
 کرد و روز پیش ازین نیز مرا اندک که خود بخورد و ما بین دو پسر حسن حسین ایشان می نمودند
 فرمود که ای فاطمه چرا اعلام نمکنی من که برای شما طلب کرده بپارم گفت یا اباجسن مرا از
 خدای خود شرم می آید که تکلیف کنی تو نفس خود را بچیزی که بران قادر نباشی پس آن حضرت
 نزد فاطمه پیرون فرمود و ثوق بخدای تعالی نموده حسن طعن درست بوی کرده فشاری
 سبیل قرض از کسی ستاد که بایحتاج عال را بخرد و حال ایشان را با صلاح آورد و در
 در راه بمقداد بن اسود رسید و بغایت روز گرمی بود چنانچه این که ما او را دریافته
 بود و انداز ساند آن حضرت فرمود که اسود حال تو چیست که درین ساعتی چنین
 از منزل خود پیرون آمده گفت یا اباجسن مرا بگذار و از حال من بپرس که ای برادر
 تا حال خود را بمن اعلام نمکنی دست از تو نمیدارم گفت یا اباجسن بخدای تعالی
 رغبت نمی نمایم و از تو التماس میکنم که مرا بگذاری و کشف حال من نمکنی فرمود ای
 برادر چون است که حال خود را من نهان بگذاری گفت یا اباجسن چون قبول نمیزد
 بختی آن خدای که مکر کرده اند محمد را بنوّه و ترا بختی که من از منزل خود پیرون نیام
 مگر بواسطه سختی و پی چیزی که بر اطفال را شنیدم از اگر شکایت ایشان تاب نیارده
 پیرون آمدم و ایشان را اگر سینه گذاشتم و در غم ایشانم که چه چاره کنم حال
 و قصه من اینست آن حضرت چشمهای مبارک از کبریا بپاک کرده بر رخسار مبارک
 فروخت چنانچه محاسنش تر شد و گفت سو کند یا و میکنم بلکه تو بوی سو کنی یاد
 کردی که مرا از منزل پیرون نیار و چیزی مگر آنکه ترا پیرون آورده من و دیاری فرس
 کرده بودم از برای بایحتاج ایشان اینک تو بستان که من از ابتوا میگویم از انومی
 باز گشت بسجده و طهر و عصر و مغرب را گذارده و چون رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم نماز مغرب را ادا فرمود در صف اول بر امیرالمومنین بر گزیدشت و اشارتی
 فرمود امیرالمومنین برخاسته بر در مسجد بان حضرت رسیده سلام کرد و او جواب
 فرمود و گفت یا اباجسن هیچ خبر نزد تو نیست از طعام که میایم با تو و بایتم تناول
 کنیم آن حضرت سر مبارک در پیش انداخته حیران شد که چه جواب بگوید چه شرم می
 داشت که آن حال را بر رسول الله بگوید و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بود امر دنیا را بوجی از جانب حق تعالی که از کجی اخذ کرد و بکجا صرف نمود و امور
 بود آن حضرت که درین شب نزد امیرالمومنین طعام شب بخورد چون نظر فرمود
 بسکوت امیرالمومنین گفت یا اباجسن چه حالت ترا که نمیکوی نه یا بلی یا تا تو
 برویم از روی حیا و نکریم فرمود که بیا تا برویم رسول الله دست امیرالمومنین را

که در وقت

که فرستند تا منزل فاطمه را بر او نماز گذارده در مصیبت نشسته بود و در عقب او کاینها
 بود که بخار از او برخاست چون فاطمه کلام رسول الله را بشنید و از مصیبت خود برخواست
 پیرون آمد و بران حضرت سلام کرد چون او عزیزترین مردمان بود و نزد پیغمبر جواب
 سلامش گفت دست مبارک بر سر زور و شش کشید و فرمود که ای دختر چگونه هست
 حال تو درین شب که حق تعالی رحمت خود را بر تو کرد و اندک گفت حال خیر است
 چه داری که شام کنیم فاطمه آن کاسه طعام را برداشته آورد و در پیش آن حضرت
 و امیرالمومنین نهاد چون امیرالمومنین آن طعام را دید و رایحه آن بمشام مبارکش
 رسید نظری بر سبیل قهری فاطمه انداخت حضرت فاطمه گفت سبحان الله تنه
 نظر تو دران می نگر که من گفتم کرده باشم که مستوجب این غضب کردم فرمود که
 گناه ازین عظم تر که تو بر کسی بربری و سو کند خودی که دور از است طعام
 نخورده و طعام پیش تو نهاده باشد آنگاه فاطمه سر بالا کرد و گفت ای الله و سید
 من تو میدانی آنچه در ارض و سماست که من نمیکویم غیر حق را گفت ای فاطمه این طعام
 از کجاست که من هرگز ندیدم این رنگ طعام را و رایحه مثل این شنیده ام و طیب
 ازین طعام نخورده ام آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لف مبارک خود را
 در میان دو پستان علی نهاده و زور کرد و گفت ای علی این طعام بدل و جرای آن
 دنیا رست از نزد حق تعالی او روزی میدهد هر که میخواهد بچسب و اندازه بعد
 از آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گریسته فرمود که سپاس مر خدا را که شمار
 از دنیا پیرون ببرد تا ترا ای علی جاری بگری ذکر ما کرد اند و فاطمه را قائم مقام
 بت عمران از ابی عبد الله علیه السلام مرویت که تسبیح فاطمه علیها السلام
 در هر روزی از عقب نماز فریضه نزد من دو ستر است از هزار رکعت نماز
 روزی و نیز از آن حضرت مرویت که هر که تسبیح زهر را بگوید ابتدا الله اکبر کند و
 موسی بن جعفر مرویت که او از پدران بزرگوار خود علیه السلام روایت کرده که
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک روزی منزل فاطمه علیها السلام آمد و قلاده
 در گردن او دید از آن اعراض فرمود فاطمه آنرا از گردن پیرون کرد و ده انداخت حضرت
 فرمود که ای فاطمه تو از منی بعد از آن سالی آمد حضرت فاطمه آن قلاده را بوی داد
 آنگاه آن حضرت فرمود که غضب خدای تعالی مشتد شود بر کسی که اهراق دم من کند
 و ایند اسپانند مراد عزت من ام سلمه گوید که فاطمه زهرا صلوات الله علیها شنید
 مردمان بود از روی وجوب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کنند از امیرالمو
 منین علی علیه السلام که آن حضرت روایت کرده از فاطمه علیها السلام که گفت مرا رسول

صلی الله علیه و آله و سلم که ای فاطمه هر که بر تو صلوات فرستد خدای تعالی کنایان او را بپا
و او را بمن طاعت کرده اند و در بهشت هر جا که باشم از ابی عبد الله علیه السلام مرویت که اگر
حق جل و علا امیر المؤمنین را علیه السلام خلق میفرمود از برای فاطمه علیها السلام او را
بر روی زمین کفوی نمی بود از آدم و غیر او و صاحب فردوس روایت کرده که پیغمبر صلی
علیه و آله و سلم فرموده که اگر علی نمی بود فاطمه را کفوی نمی بود و نیز صاحب فردوس روایت
کنند از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی حق تعالی فاطمه را
به تو تزویج فرموده و زمین را صدق او نموده پس هر که بر وی زمین رود و بغض او داشته
باشد رفتن زمین بر وی حرام بود و از ابی جعفر علیه السلام مرویت که یک روزی فاطمه
علیها السلام نکاحیت بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از امیر المؤمنین علیه السلام
گفت یا رسول الله او رزق خود را هیچ در خانه نیکند از دو مکر که می برد تو زیع میکنند
مساکین آن حضرت فرمود که ای فاطمه ایما بغضب می آری مراد باب برادر و ابن عم
من بآنکه غضب او غضب منست و غضب من غضب خدای تعالی فاطمه فرمود که من
پناه می برم بخدای تعالی از غضب الهی و غضب رسالت نیاسی **در دعوی نمودن**
حمیدی روایت کرده در جمع بین صحیحین از عایشه که حضرت فاطمه و عباس
آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند و ایشان
در آن زمان زمین خود را از فدک و سهم خود را از خیر طلف میگرفتند ابوبکر
گفت من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود که میراث گرفته نمیشود
از ما آنچه میگذازم ما از اصدقه است آل محمد بخورند ازین مال و بدو سستی که من نمی
گذارم امری را که دیده باشم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کرده است از
مکر من از امیکنم و آن امر را بقدیم میرسانم مؤلف کتاب میفرماید که آیا او ندیده
بود که پیغمبر نو از شهادت باب فاطمه میفرمود او را بر همه برگزیده بود و او آنها
همچو ندیده بود و همین شنیده بود که بعد از پیغمبر کسی از میراث نمی برد و حق
حدیث آن بود که او بگوید که و الله من ترک منکم امری را که از رسول الله شنیده
باشم مگر که عمل کنم بقتضای قول او یا گوید چیزی که باین معنی باشد و صالح بن کیهان
زیادت کرده که ابوبکر گفت که من می ترسم که ترک کنم خیر را از امر او که انکار
میل من بیاطل شده فاما صدقه پیغمبر که در مدینه بود عمر و او از ابی امیر المؤمنین
و عباس و امیر المؤمنین بران صدقه غلبه کرد و خود تصرف فرمود و اما خیر و
فدک عمر هر دو را نگاه داشت و گفت این صدقه رسول الله است و این از
حقو قست که تعلق بوالی امر دارد که بچه صرف می باید کرد مؤلف رحمه الله میفرماید

که حکم صدقه مدینه نیز مثل حکم فدک و خیر است پس عمر و ابی از جمیع منع نکرد و خاتمه
ابوبکر را در عمل بر وجهی میکنند که روایت کرده اند خودشان یا نمرد و وجه اهل بیت
کردن اگر مرا بصدقه اینست فاما تسلم بعضی و منع بعضی از قبل ترجیح بلا مرجع است و اما
آنچه گفته که امیر المؤمنین بر وجهی که عباس غلبه کرد این دلیل و صحت بر آنچه امامیه برانند
که میراث موروث از ان ثبات است نه از ان اتمام چه امیر المؤمنین علیه السلام
غلبه نکرد بر عباس و در صدقه از جهت عمومست زیرا که عباس از قرب بود از ان حضرت
و محال است که غلبه آن حضرت او را بر سبیل عطف و تعدی بوده باشد پس
بنامه الا انک غلبه آن حضرت بران صدقه بطریق فاطمه و سیرانش بوده باشد علیهم
السلام و این باب و روایت میکند از سعید حدادی که چون آیت فاست
والا القرنی حقه نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
ای فاطمه فدک از ان است و مرویت از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فدک را بر سبیل اقطاع
بفاطمه علیها السلام داد و ابی بن تغلب روایت میکند از ابی عبد الله علیه السلام
که من کفتم اعطای فرموده بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فدک را بفاطمه
فرمود که رسول الله فدک را بر فاطمه وقف کرده بود وقتی که آیت فاست والقرنی
حقه نازل شد آن حضرت حق فاطمه را بوی اعطا کرد و کفتم آن حق را رسول الله بوی
اعطا نفرمود بلکه حق جل و علا بوی شفقت نمود بر طایفه و روایات به ثبوت
رسیده که ذالقرنی علی و فاطمه و حسن و حسین اند علیهم السلام و نابترین وقتی که ابو
بکر و عمر و الی این امر شدند و تعیین می نمودند از صحابه و مهاجرین در بلاد و قریه
و بعد و عمل و حکومت میدادند انصاف آن بود که اعتقاد کنند که اهل بیت نیز
مثل بعضی این ولایه اند اما این صدقه را که این مقدار خو غابر سرائت تسلیم ایشان
کنیم و آن روایت را با ایشان بگویم و هذر خواهی نمائیم و گویم شما اهل بیت
رسول الله اید و خدای تعالی بطهارت شما شهادت کرده و حسن از شما برده
و ما شناسای می گردانیم شما را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از ما کسی را
نمی برد و ما آنچه می گذاریم صدقه است ما این را تسلیم شما کردیم و برای ذممت خود
ازین نمودیم و خدای تعالی حاضر و ناظر شماست که بچه صرف خواهید کرد پس در این
عمل نباید بر وجهی که سبب قربت شما باشد نزد خدای تعالی پس اگر بر وجه انحراف
نمائید خاتمه رسول الله صرف نموده مصاب و مشاب خواهید بود و اگر بران وجه
صرف نکنید آن را شما میدانید ما از گردن خود پیرون کردیم این خود مقرر است که جمع

اقوال و افعال ایشان بر وجه فرموده خدا و رسول بود که این گویند و آن میکنند بسیار
 دو راست از مروت و انصاف و روایت که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فاطمه علیها السلام آمد نزد ابوبکر و فرمود ای ابوبکر روزی که تو
 میری از تو که میراث خواهد برد گفت اهل و ولد من فرمود که پس چرا من از رسول الله
 میراث نبرم گفت ای دختر رسول الله پیغمبر را میراث نمی باشد و لیکن من اتفاق
 کنم و بدستم کسی که رسول برو اتفاق مسکرو و میداد فرمود که و الله من دیگر
 با تو سخن نگویم تا زنده باشم و سخن نکرد با او تا رحلت فرمود و در روایت دیگر
 در و یافته که حضرت فاطمه فرمود نزد ابوبکر و میراث پدر طلب نمود و گفت اینها
 میراث منی باشد آنچه میکند از صدقه است باز گشته این امیر المومنین گفت فرمود
 باز کرد و بگو که پس چونت که سیما از داود میراث گرفت و زکریا گفت که
 فقیه لی من لکنک و تیار شنی و برث من آل یعقوب بارگشت و گفت و او با
 نمود و در حدیث دیگر و و یافته که دیگر فاطمه فرمود که حق تعالی فرموده که
 یوصیکم الله فی اولادکم لکنک مثل خط الانبیاء و همین جواب گفت که پیغمبر از
 میراث منی باشد و ابوسعید خدری روایت کند که چون رسول الله رحلت فرمود
 فاطمه طلب فدک کرد و ابوبکر گفت من میدانم که آنچه تو گویی نخواستی بود و مگر حق لیکن
 دو گواه نیاز تا برین گواهی دهند و امیر المومنین را برده شهادت فرمود با ام
 ایمن گفت یکن در دیگر را یا یک مردی دیگر و آنگاه من از ابر تو ستم دارم
 و بنویسم مؤلف رحمه الله میفرماید که این سخن عجیبی است زیرا که فاطمه علیها السلام
 طلب میراث پدر نزد ابوبکر و درین قضیه احتیاج بگواه نیست چه سختی تر از گواهی
 منی باید که نسب انکس مجهول باشد و درین قضیه این چنین نیست بلی اگر حضرت
 فاطمه نمی کند که من بخشیده احتیاج با قامت بینه دارد و طلب کردن فاطمه فدک
 باقی نمیکند از آنچه ابوبکر روایت کرده که پیغمبر را میراث منی باشد و این امر است
 واضح و ظاهر و روایت کند عایشه و حفصه و مالک بن اوس نضری نیز روایت
 کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که ما معاشر انبیاء میراث برده شدیم
 و قتی که عثمان و ابی شد عایشه گفت عثمان که آنچه بر من و عمر من میدادند از میراث
 اهل مال تو نیز بدو گفت من در کتاب و سنت نمی یابم که بتو چیزی باید داد و لیکن
 پدر تو و عمر تو چیزی اعطا میکردند بطلب و رضای نفس خود و من تو اعطای نمی کنم
 و نمیدهم گفت پس میراث مرا از پیغمبر چیزی بدو گفت تو مالک بن اوس نضری
 نیامدی و شهادت نکردی که پیغمبر را میراث منی باشد و حق فاطمه را باطل ساختی

اکنون آمده و طلب میراث پیغمبر میکنی من این کار نمیکنم و چیزی بتو نمیدهم گویند که هرگاه عثمان
 مسجد رفت برای نماز عایشه فریاد و فغان می نمود و بر میداشت پیراهن منی را و میگفت
 او مخالفت صاحب این پیراهن میکند و چون عثمان از و این امر یافت بالای منبر میرفت
 و میگفت این موی بر سر دشمن خداست و حق سبحانه و تعالی برای او حفظه مثل
 زده در کلام خود بزن نوح و لوط علیهما السلام اینچنان که فرموده که و ضربت مثل
 للذين كفروا امرأة نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فلحقا
 که و قیل ادخلا النار مع الداخلین و عایشه نیز بوی میگفت یا فضل یا فضل یا عذو الله و الله کسی
 که حضرت رسول ترا نقل بیو دی نام کرده که درین می بود و یکدیگر را لعن میکرد و عایشه
 سوگند خورده که با او در یک شهر نشاند و از اینجا بیرون رفت بجای که اما این
 اعظم صاحب فتوحات تغل کرده که عایشه گفت که بشید تغل را که کشید او را
 خدای که سنت رسول الله را که نه ساخته و سنوز جامه او که نه شده و رفت بخا
 که و غیر او روایت کرده که چون عثمان کشته شد عایشه آمد بدینه و با یکی از مردم
 اینجا ملاقات کرده از احوال و قایع پرسید او خبر داد که مردم اجتماع نمودند
 بیعت امیر المومنین علیه السلام گفت و الله که من خون عثمان را طلب کنم گفتش
 تو خود بخور و ترغیب می نمودی بر قتل او گفت آن وقت که من کفتم کشته شد او را
 گذاشتند تا توبه کرد و پاک شد از گناه همچو سپیده آنگاه او را کشید چون خطبه
 حضرت فاطمه صلوات الله علیها از محاسن و بدایع خطب است و ایراد نموده اند
 از اموال و مخالف اینجا نیز مذکور میگردد و مؤلف رحمه الله میفرماید که از کتاب
 از کتاب سقیفه نقل کرده ام که آن کتاب تألیف احمد بن عبد الغزیز است
 عمر بن شیبه روایت کرده از رجال خود بچند طریق که چون خبر رسید فاطمه
 علیها السلام که ابوبکر اصرار دارد در منع فدک چادر بر سر مبارک گرفته با فقه
 و زمان قوم که شقه چادرش نگاه میداشتند از خانه بیرون فرمود و میرفت
 در راه مثل رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا آمد نزد ابوبکر و آنجا
 مهاجر و انصار بسیار حاضر بودند چون او را دیدند جامه مضاه و ناله او شنیدند
 بجا بریدند و آمدند و فغان و گریه دراز کشیدند تا بعد از آن تسکین یافتند آنگاه
 حضرت فاطمه فرمود که سخن چند دارم استعجاب الهی کرده میگویم و بعد از آن گفت
 الحمد لله علی ما انعم و لا شکر اعلی ما ائیم و الشنا و بما تقدم من محوم نعم الله امانات
 و سبع الاء اسد لها و احسان منن اولاء حم عن الاحصاء حد و نای عن
 النجاة مزید و تفاوت عن الادرک ابداء و استبق الشکر بقضائهم و آنچه

خلق بازالها و استحقاقها باجابه و امر با نكته الی اشیا و بشهدان لا اله الا الله
كلمه جعل الاخلاق و منها و ضمن القلوب موصولها و بان فی الفكر معقولها الممتنع من
الا بصر و رؤيته و من الانس صفة و من الا و دام الا حاط به ابداع الاشياء لا من
شئ كان قبله و انشأ و بلا احتذاء و مثله و سماه بغیر فایده زاده الی اظهار
لقد رتبه و تعبد البریه و اعراض الابل و عوته ثم جعل الثواب لابل طاعته و وضع العذاب
على اهل معصيته زیاده لاجاده عن نعمته و حیاشته لم یزالی جنته و بشهدان محمد
عبد و رسول اختاره قبل ان یجعله و اصطفاه قبل ان یبعثه و ساء قبل ان یستجیه و اخلا
بالغیب مكنونه و بشرا لا و یل مصمونه و نهیا بالعدم مقرر و نه علمانه بابل الامور
و احاطه بحوادث الدهور و معرفه منه بمواقف المقدور و تابعه اتماما بعلمه و غریبه
على امضاء حكمه و انفاذا لمقا حقه فرای صلی الله علیه و آله ظلمها و فرج عن القلوب
بهمها و خلا عن الا بصر غمها ثم قبضه الله الیه قبض راقه و اختیار رغبته محمد صلی الله
علیه و آله و سلم عن تعب هذه الدار موضوعا عن اعباء الا و ازار محفوظا بالملائكة
الابرار و رضوان رب الغفار و جوار الملك الجبار و صلی الله علیه و آله علی امینه علی الوحي و خیرة
من اطلق و رضیته علیه السلام و رحمة الله و برکاته بعد از ان فرمود که شما بندگان خدا
حق جل و علا امر و نهی خود را جاری گردانید در میان شما و جمله کتاب و وحی و مناد
خود را بشمار فرستاده و پیغام او را ایشان بشمار ساینده اند اکنون عهد الهی و بقعه
و وعید نامتناهی او که در میان شماست کتاب الله است که آیات بینات او در حق
ظهور است و انکشاف بر لریش و ظهور سچو نور و قران بر مانی است در میان شما ظاهر
و متجلی است و استماع او خلاق را دایمی است و پی روی او موجب رضوان و خنان
و عمل بمضمونش سبب نجات و راحت جاویدان حجج الهی در وظایه است و مواصل
باهر و احکامش کافی است و قیاسش شافی و شرایعش مکتوب و خصلش موهوب
حق تعالی فرض کرده است بر شما ایمان را تا ما که سازد شما را از شرک و کفر و نماز
را واجب گردانیده تا دور کند از شما کبر و زکوۃ را بر شما لازم کرده در روزی شما
بفرایید روزه را بر شما فرض ساخته تا اخلاص شما بان محکم گردد و حج را متختم
گردانید تا دین شما قایم و درست شود و شما را بعد از الت فرموده تا دل شما از
فل و غش پاک گردد و طاعت ما نظام ملت است و زین و زیب امت جبار و غرا
سلامت و صبر معونست استیجاب انام امر معروف و محلیت عامه است و تبر الدین
و قیامت از خط و عقب رب و رعایت صلح را جام زیاده است و عمره افزو
در عدد و قصاص از برای حفظ دماست و وفای بند و رور و تعریفی است از برای منفعت

توضیح مکمل و موازن تفسیری است از جهت تحسین نقصان و اجتناب از تقدیف محض
جایی است از لغت و باید استیذان از شرب حمور و ریت از رجن عصائی و
جتن از برقه سببی است از برای حفظ و نگاه کردن از خوردن مال ایتام و حقوق
باشان صرف نمودن زمینهاست از ظلم و عدل در احکام ایناس است از برای رعایت
و تبر از شرک اخلاص است از برای ربوبیت پس خبر خدا از خدای تعالی انجمن خبری
ترسیدنت و اطاعت کند او را و در آنچه امر اوست نزول یافته در آن جز اینست
که بندگان که موصوف اند بصفت علم از خدای تعالی ترسانند و بر اعمال و اقوال خود
لرزانند و بکفر فرمود که من فاطمه بنت محمد میگویم شما را کلام محکم ظاهر و بیکویم سخن
خطا و باطل و هر آینه اند شما فرستاده بکلم خدای از جنس شما در بشر تا بواظفیت
مخالط نمایند و افاده و استفاده و وجود کرد و دشوار است بر و آنچه در آن
افتد و رحمت کشید حریص است بر اسلام شما بمؤمنان مهربانست و بخشایند چنین
پیغمبری پدر من است نه از ان زمان شما و برادر و این عمتش از رجال مات ناز
رجال شما انجمن رسولی که تبلیغ رسالت و تبیین آن نموده به بیم و امید و خبر
بوده از طریق اهل شرک و بکلم انابنی یا سیف کاه ایشان را بضر جسام از راه کفر
باز میداشت و کاه بطریق حق بر سپیل حکمت و موعظه حسنه و دعوت میفرمود و تیار
می شکست و فرقه را میشکافت تا جمعیت اهل کفر را بهریت و تفرقه مبدل میت
و شب تیره کفر را بطور صبح اسلام نورانی گردانید و دین قوم را استحکام داد و
کجک ساخت شیاطین روی زمین را و کلمه اخلاص را در میان در میان شما ظاهر
گردانید و شما نهادند با اهل بیت خود بود و اهل بیت از وی جدا نبودند و اهل بیت
که حق تعالی حبس کفر و گناه از ایشان برده و پاک و مطهر گردانیده و شما بر کفاری ایشان
دورخ بودید شما را از ان خلاصی داد و در مانید و کفره و فخره شما را از هر اب هلاک چنانچه
و دشمنان را ذلیل و عاجز ساخت و از حوالی شما دور انداخت و شما را بر مانید از دست
فارسان عرب و اطلاق ایشان که آتش فتنه و حرب می افروختند و خرمن عمر شما را
میخوشتند بضر شیره آن فتنه را فروختند و انداختند و انهار با آتش سوزان رسانید و شما
اکنون بسی و کوشش او بدولت اسلام رسیدید و بر فایست و سعت عیش و جمعت
زندگانی می کنید و در مهادن و امان نشسته و در جمیع قنبر خود بسته بارام دل فریغ
نشسته اید چون حی جان و تعالی پیغمبر خود را بجوار رحمت خود برده و اتمام فرمود و بر
آنچه وعده کرده بود بعد از ان عداوت و کینه دشمن کینه جوئی ظاهر شد و ساکت
ماطون گشت و چادر اسلام کهنه شد و آنکه در کج خول و کم نامی بود و در منصفه ظهور و

نشست و آنکه را خلقش کرده بود اکنون مثل محل جاذبه خیره خود را حرکت داده صوت
و او از برداشت و بعضی کفر شتافت شیطان و در پی بی مغز و خدای خلاف سبک
و سر رشته اش بخلاف و اتفاق کشانند و عهد نزدیکت و میدان سخن و سبک است
و جرات سینوز اندمال نیافه شما داغ نهادید غیر شتران خود را و ایش از او رود و او
ایستاد بی و بخوری که نه از ان شباهت و شباهت با این کردید برعم خوفی شده اند که
ایشان نبشته اند و اندک که طور اتفاق ایشانست و بدستی که حساب نزول و دوزخ
فرانگیزند است و احاطه کننده بنا کردید کان پس چه دورست از شما و حجت عالی شما
و از کجای صرف میکنید کتاب الهی بر زکات و غیر از آنچه هست و در درجست بر و ظهور
با کجای فیض اوقایم است و دلایل او و سخت و شرایع او و لامعت و دواجر او و طاعت
و او امر او و لایحت اما به است از برای ظالمان بدلی از خدا و خود هر که طلبد جزین
اسلام دین دیگر را پس ندرفته نشود اندین از و او بواسطه ترک اسلام و ارجحه
از زبان کاران باشد از آن فرمود که زعم شما آنست که مرا ارث نیست از پدر خود
شما بعد ترک کتاب الهی کردید و از ابر پس پشت خود انداختید حال آنکه قول حق
جلی و علاست که دورست سلیمان داود و خبر میداد از زکریا و یحیی که رب سب
لی من لذتک و یایر شنی و بر ش من ال یعقوب و اجعل رب رقیبا و دیگر فرمود
یوحیکم الله فی اولادکم لذلک مثل مثل خط الانبیین زعم شما آنست که مرا حظی نیست
از پدر خود و یا حکمی که حق تعالی فرموده در آیتی بر من از ان قرآن پرورن کرده یا میگوید
امل و دولت از یکدیگر مرثی نمی برند یا شما و اما از بعضی خصوص قرآن و عموم آن از پدر من
صلی الله علیه و آله و سلم آیا حکم جا بلیت میطلبند و کتب نیکوتر از خدای تعالی از
جهت حکم برای قومی که تدبیر میکنند از روی یقین و میداند که احسن احکام حکم اوست ای
معاشر مسلمانان آیا میراثی که حق تعالی تعیین کرده باشد تواند پدر خود و مرثی بری من
بنرم شما به جزیر امر تکب شده اید و اتیان با مرثیست نموده اید زمام اختیار این را
حکم دارید تا در روزی که مردم محشور گردند خوش آن روزی که حاکم خدای تعالی
باشد و کفیل محمد و وعده ما و شما بقیامت است که آن قرار کاهیت از برای هر چیز بود
باشد که بداند انکس را که عذاب الهی بر وی نازل گردد و او را رسوا سازد و در ان عذاب
باشد همیشه آنکه متوجه قبر پدر بزرگوار شد و بقول بلند بنیت اما نه تیشل فرموده و آن است
بهر قد کان بعدک انبار و منتهی لو کنت شاه عالم کثیر الخطب اما فتناک
فقد لارض و ابلها و اختل قومک لما غبت و انقلبوا یعنی بدستی که روی نمود
بعد از تو اخبار بموقع بسیار و اختلاط اقوال و اموری شما را که تو حاضر می بومی از

بهر

بسیار میشود و کار با بخا نیر سید بدستی که نایافتن ما ترا سپید یافتن زمین است
باران بر زک قطرات خود را و احتمال نمودند قوم تو در امور دین چون تو غایتی
و باز گشت بطریق اصلی خود بعد از اینها فغان از نهاد مردم بر آمد و چشمها از چشمها
روان شد آنگاه فرمود پس انصار و گفت ای عیسی عیسی وقت وای عبادت
وای حصن اسلام این چه فترتت در حق من و آن چه ستم است بر من آیا چون آن
صلی الله علیه و آله و سلم که بعالم اخرت فرمود امر دین آخر شده چنین است این کار
بزرگ که شما پیش گرفته اید و راتقی و فاتیق آن گشته اید و از اسهل انکار گشته اید و در
زمین از این طاعت گرفته و کوههای بلند پست شده و ایمان از میان بر خورده است و با
ازین کاسته و حقوق ضایع شده و امور دین تباه گشته اما اگر بر انجا و بر اسباب
حلول کنند دین ضایع ماند و باز گردند بکیش اصلی خود این است را خواند که و ما محمد
الارسل قد خلعت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و منقلب
علی عقیبکم فلن یضامد شیئا و سنجری اقدالت کرین یعنی نیست محمد مگر فرستاده از
پیش من بدستی که بگذشته اند پیش از وی فرستادگان آیا اگر میرد این پیغمبر گشته
کرد و باز میگردد و می شمارد پاشنه های خود یعنی مرتد میشود و از دین بر میگردد و بر
که برگردد و نه پس با کجاست مرتد شود پس زیان نرساند بران برگشتن خود خدای را
بلکه ضرر آن بوی عاید گردد و زود باشد که خدای تعالی مر سپاس داند که
را بعد از این سخنان فرمود که کوشش را تاب کشیدن آن نیست که بغایت متضرر شده
بود و برنجیده خاطر گشته و مر و است که چون وفات حضرت فاطمه نزدیک شد
حضرت امیرالمومنین را طلب فرموده گفت ایما انقاد و حیت من میکنی و عهد مرا بجا
می آری که من غیر از تو کسی ندارم فرمود بلی یا نبوت رسول الله گفت وقتی که من وفات
یابم مرا شب و دفن کن و اعلام کن ابو بکر و عمر را که بجایزه من حاضر شوند چون وجع
برو شد گشت و بسیاری روی در تزیاید نهادن و زمان و مباح و انصار نزد وی جمع
گشته گفتند یا نبوت رسول الله امشب حال تو چون گذشت فرمود که انجان گذشت
که من کاره بودم و ناخواهنده دنیای شما را و دشمن یا قتم مردم شما را آنچه ایشان از خود
اندیش فرستاده غضب الهی بر ایشان و رو و خواهد یافت و عذاب ایشان
بخلود خواهد کشید پس ما قد مت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب خالدون
آورده اند که ابو بصیر سوال کرد از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که
که چرا امیرالمومنین علیه السلام وقتی که والی شد فدک را از تسخلیه اخذ فرمود و بدین
علت گذاشت جواب فرمود که ظالم و مظلوم هر دو طاعتی مجازات الهی شده بودند و

بریک بر قدر استحقاق تنیک و بدو و خیر یافته آن حضرت شجاعت که است جاع فرمایند بجزئی کفر
تعالی غاصب را عقاب نموده و معصوب را ثواب کرامت فرموده و دیگر آنکه برای امیرالمؤمنین
علیه السلام در ترک فدک اقامه رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سلم که چون
رسول الله از مکه بیرون فرمود و عقیل خانه او را فروخت بعد از فتح مکه بعضی گفتند
ای خدا چه بجان خود رجوع نمیکنی فرمود که آیا عقیل خانه برای من گذاشته که بآن رجوع
کنم و از آن ابا فرموده گفت یا اهل بیت من که رجوع نکنم در راه خدا تعالی چه کسی که از ما گذرد
و مرویت که چون عمر بن عبد العزیز و ابی شعث گفت ای مردمان من بر شما رسیدیم
مظالم شما را و اول آنچه که در دست منست و رد میکنم فدک است که از ابرو ولد رسول
الله و علی بن ابی طالب علیه السلام باز میگردد انهم و اول کسی فدک را رد کرد و او بود
و روایت خانت که از ابا فاطمات مدت ولایت خود رد کرد و برایشان بعضی گفتند
او را که این کار تو کردی و قبایلی است و نفعتی بر ابوبکر و عمر و طعنی است بر ایشان نسبت
دادن ایشان بظلم و غضب درین وقت بسیاری از قریش و مشایخ اهل شام و از
علمای مدینه و نزدیکان او بودند عمر بن عبد العزیز گفت نزد من بجهت رسید و بر شما میگوید
که فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول الله بود که دعوی فدک نمود و در مدینه تصرف نمود
و او ازین قبیل نبود که رسول الله دروغ بنده با وجود شهادت امیرالمؤمنین امام من
و ام سلمه و فاطمه زهرا من صادق است در آنچه دعوی نموده و اگر چه اقامت بینه نمیکند
چرا و بهترین زمان اهل بیست است و امر و زمن آنرا و میگویم بوزیر او باین تعرب
میجویم رسول الله و اسید دارم که فاطمه و حسن و حسین شفیع من باشند در روز قیامت
و اگر من می بودم بجای ابوبکر که حضرت فاطمه این دعوی کرد و تصدیق وی می نمودم آن
دعوی بعد از آن فدک را تسلیم محمد بن علی ابی القریه و عبد الله بن حسن علیه السلام نمود
گویند که معاذ و خروار و سرخ و سفید از مال خمس ایشان رد کرد و همچنین آنچه حق
نبی فاطمه و بنی هاشم بود که در زمان ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید حاکمیت کرد
بودند با ایشان نرسانیده برایشان باز کرد اند و بنی هاشم در آن سالها غنی
و احوال ایشان خوب شد و مأمون و معتمد و واثق نیز برایشان مسلم داشتند و گفته
که مأمون از ما اعلم است آنچه او امضای آن نموده ماینر می نمایم اما چون متوکل و اکی
فدک را دیگر از ایشان گرفت بر سیل اقطاع بحر طحجام داد و بعد از او بفلان ناز
یاری از اهل طبرستان مسلم داشت و رد کرد و دیگر از او معتقد و معتقدی از احضارت
کرد و گویند که معتقد رد کرد و برایشان شریک گویند که واجب بود بر ابوبکر که با فاطمه و بنی هاشم
بموجب شرع عمل کند و اقل آنچه بر او واجب بود که او را بران دعوی سوگند دهد که آن را

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیات خود بوی ارزانی داشته و نزد
امیرالمؤمنین علیه السلام و ائم امین برایشان شهادت داده بودند و ربع شهادت
باقی بود پس رد او بعد از دو شاهد و حی نداشت پس او را تصدیق حضرت
فاطمه می بایست کرد و یا سوگند داد او را و حکم از برای او کرد و شریک میگوید که خدا
تعالی مستعانت در مثل این امور و متحمل جمل شده یا ترک محمد حسن بن علی گویند
گویند که من سوال کردم از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که آیا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم چیزی غیر فدک از اموال گذاشته بود فرمود که درین
حیطانی گذاشته بود و شش اشبار و سناقه که عضا و صبا و دپاج است و دوتا
که شهاب و دل دل است و یک حار که بغفور است و دو کو سفند شیر دار و چهل باقه
باب شیر و یک شیر که ذوالفقار است و یک دتره که ذات الفصول است و یک نامه
که سحاب است و دو بر دیوانی و یک خاتم که فاضلت و یک قضیب که ممشوق و زائران
از لیف و دو عبای قطوانی و یک بامشی از پوست و اینها را بفاطمه علیها السلام
داد غیر دتره و شمشیر و عمامه و خاتم که بامیرالمؤمنین علیه السلام تفویض فرمود
روایت میکند زهری از علی بن حسین علیهما السلام که هیچ پرسیدی از پدر
برزگو که اگر کجا ملاقات خواستی کرد در روز قیامت با وی گفت بلی آن حضرت
فرمود که مرا طلب کن نزد حوض کوشش کنم اگر آنجا ملاقات خواستی کرد ترانیا فرمود
که در ظل عرش پروردگار مرا طلب نمای که غیر من در ظل عرش نخواهد بود و اگر کسی
گفت فاطمه که ای پدر برزگو از اهل دنیا در آن روز برهنه خواهند بود فرمود
که بلی ای دختر من کفتم من برهنه باشم فرمود که نعم تو هم برهنه باشی لیکن کسی که
اتفاقات نکند فاطمه گویند که کفتم و اسوآ ماه در آن روز از خدای عزوجل من بیرون
نیام از آنجا تا رسول الله گفت من که جبریل روح الامین است بر من نازل شد و گفت
مرا که ای محمد بخوان فاطمه را و اعلام کن که او از خدای تعالی شرم داشت پس خدای تعالی
نیز از وی شرم داشته و عده فرموده که بپوشاند او را در روز قیامت دو طقه که
هر دو از نور باشد امیرالمؤمنین فرمود که چرا از این علم خود باز بدرت چیزی پرسیدی
گفت پرسیدم فرمود که علی علیه السلام نزد خدای تعالی از آن گرامی تر است که
برهنه باشد در روز قیامت و همچنین حدیث ابن عباس نیز روایت کرده که فاطمه زهرا
گفت هر چه را صلی الله علیه و آله و سلم در وقت سکرات موت که ای پدر برزگو
من پی تو جبرندارم بساختی در دنیا پس کی خواهد بود فردا میعاد ما فرمود که اول از
اهل من تو خواهی بود که من ملحق شوی و میعاد بریل صراط است که بچشم کشیده است

گفت ای پدر خدای تعالی مرا که در جسم و گوشت ترا بر آتش فرمود که بی و لیکن من انجامی است
تا امت من نکند و گفت اگر ترا اینجا نه بینم فرمود که در قطره هفتم از قاطر دوزخ که داد و مظلوم
از ظالم است تمام گفت که اینجا نه بینم فرمود که بر منی مراد در مقام شفاعت که آنجا شفاعت است که
گفت اگر اینجا نه بینم فرمود که مرا به پستی نزد منزان که من اینجا در مقام است که من از خدای تعالی
حیثه خلاصی از آتش دوزخ گفت که اگر نه بینم اینجا فرمود که بر منی مراد در مقام شفاعت که آنجا شفاعت است که
ابله است تا صبحا بر حوض من نزار سر باشد با هزار جام مثل لؤلؤ منظم و همچو میض کنون
که از ان مرتبتی پاشا بعد از ان هرگز نشسته نشود و لا زال فاطمه را میفرمود تا روح از حد
مبارکش بر داند و صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند جابر انصاری که در وقت سکره فاطمه
علیها السلام رفت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر روی او و بسیار که
آن حضرت بخود آمد چشم کشوده فرمود که ای دختر بعد از من تو مظلوم و مستضعف هستی
بود کسی که ترا پازار و مرا از دود و کسی که بر تو خشم گیر و بر خشم کشد و کسی که ترا ساد کند و
شاد کرد و کسی که تو جفا کند مرا جفا کرد و کسی که تو بپوسته بمن پوسته و کسی که از تو
برید و از من برید و کسی که تو انصاف داده و من انصاف داده و کسی که بر تو ظلم کند من ظلم کرده
نیز که تو از منی و من از تو تو باره از منی و تو روح منی که در میان هر دو پهلوی منست بعد از ان
فرمود که من شکایت خواهم بر پیش خدای تعالی از ظالمانی که بر تو ظلم کرده اند از امت من
بعد از ان امام حسن و امام حسین و امامان خود را بر روی آن حضرت انداخته و گردن فدا
برداشتند و میگفتند جانهای ما فدای تو باد یا رسول الله پس علی علیه السلام رفت که از ان
از ان حضرت دور کند بر دوشته فرمود که ای علی بگذار ایشان را که بپوشید مرا و من بپوشم ایشان
و ایشان از من توشه برگردند و من از ایشان که ایشان بعد از من مقتول گردند و ظلم
عدوان پس گفت خدای تعالی بر کسی که ایشان را بقتل آرند بعد از ان فرمود که ای تو بعد از من
مظلوم خواهی بود و من خصم خواهم بود کسی را که خصم تو بوده و در وقت **و کرامات**
صلوات الله علیه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و وصیت و تقاضای ایشان
روایت از امام محمد باقر علیه السلام که او فرمود که فاطمه زهرا را بعد از رسول الله که کسی خندانید
تا رحلت فرموده از ابی عبد الله علیه السلام روایت که که بر کندگان پنج کس بودند امام
و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن حسین علیهما السلام فاطمه آدم بر فراق هشت
چندان گریست که بر خسارش و دوجوی ظاهر شد که بر شمال دور و خانه آب از ان روان
بود و اما یعقوب در فراق یوسف چندان گریست که نور بصرش زایل گشت تا غایتی گفت
او را تا آنکه گفتند که یوسف حتی کون حرضا او کون من الیها لیکن یعنی بعد از آنکه همیشه بشی
بنامه و زاری که یاکونی یوسف با تا وقتی که سپارشوی و مشرف بر موت گردی یا باشی از جمله

هاک شده کان و اما یوسف در زندان چندان میگریست بر یعقوب که اهل زندان تمام
تنگ آمدند و گفتند که بر دگر که کن و شب خاموشش باش یا شب که کن و روز
خاموشش تا مار را رختی باشد و مصالحه کردایش از یکی ازین دو و اما فاطمه بر مصیبت
رسول الله بعد حساب میگریست چنانچه اهل مدینه متاذی شدند می گفتند که از
بسیاری که نه تو ما تنگ می آیم و او بیرون میفرمود و بتعارف شهدا بعد از ان در ان
صحنه آنچه می توانست میگریست و باز بمدینه مراجعت میکرد و اما علی بن حسین
ست سال یا جمل سال گریست و هرگز طعامی پیش وی نیاوردند تا بزرگواران
چشم ناغایتی که او را مولی بود میگفت که جان فدای تو باد من می ترسم بر تو که غایتی
از جا بماند و جواب میفرمود که انما اشکوا بشی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا
تعلمون یعنی جز این نیست که شکایت خویش و غم و اندوه خود را عرض میکنم بخدا
تعالی نه بشما و من میدانم ان الله عالم الی خبر را که شناسانند من سرگزیاد کردم نقل
بنی فاطمه را که قطرات عبرت از چشم من روان نگردد و مناقب فاطمه زهرا علیها السلام
در کثرت از عدد نجوم سوات بیشتر است و در ظهور آفتاب نیز و از اطر روایت کنند ابو
جعفر علیه السلام که کتابی را از کتابان پیرون آورد و در ان وصیت فاطمه علیها السلام
نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این است که وصیت کرده فاطمه بنت محمد صلی الله علیه
و آله و سلم بجوایده سبط خود یعنی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از و بحسن بن علی و بعد
بحسین بن علی و بعد از و به بزرگان اولاد من علیهم السلام بشهادت مقداد بن اسود و
وزیر بن عوام و از ان علی بن ابی طالب نوشته بود علیه السلام و اسما بنت عیسی روایت
که فاطمه علیها السلام وصیت کرد بمن که او را بعد از وفات دیگری غسل ندهم مگر من را
نشین علیه السلام و من و ان حضرت او را غسل دادیم و گویند فاطمه علیها السلام گفت مر
اسما بنت عیسی را وقتی که وضو ساخته بود و از برای نماز که طیب مرا پار که بان تطیب کنم و
مرا پار که در ان نماز گذارم بعد از ان وضو گرفته سر نهاد و باین فرمود که ای اسما بن
بر باین من چون وقت نماز در آید مرا برخیزان اگر بر خواستم قیما و الا بفرست امیرالمومنین
را طلب کن چون وقت نماز در آید گفت الصلوة ای دختر رسول الله دید که روح الله
بعالم بالا پرواز نموده و نگاه در پی امیرالمومنین و ستاده آمد گفت حضرت فاطمه رحلت نموده و
کی بود گفت این زمان که بطلب تو فرستادم پس امر کرد اسما را بغسل او و امر فرمود حسین
حسین را ببردن ان و در شب او را دفن کردند و قبر اطرش سوار ساختند گفتند که چو چنین
کردی امیرالمومنین فرمود که او چنین گفته بود و روایت کنند که حضرت فاطمه بعد از پدر
بزرگوار جمل روز زنده بود چون وفاتش نزدیک شد گفت اسما بنت عیسی که جبرئیل

عليه السلام در وقت وفات رسول الله آمد و چهل درم کافور از بهشت آورد و آن حضرت
به قسم ساخت قسمی از برای خود تعیین فرمود و قسمی دیگر از برای امیرالمومنین و قسمی دیگر از برای
من پس ای اسامه پسر نرید من بقیه جنوط و الدمرا که در فلان موضع نهاده و در زیر پالین من
بگذار من رستم را و در دم و نهادم و بعد از این جامه را بر روی مبارک خود کشید و فرمود که ای
اسامه اندک زمانی اشتهای پیش و مرا اواز کن اگر جواب دادم چها و آلا بد آنکه پیش بر خود
رستم نگاه بفرموده اندک زمانی کشید و اواز کرد جواب شنید و انت که بعالم آخرت
فرموده و فغان برداشت و میگفت یا بنت محمد المصطفی یا بنت من جلد الفناء یا بنت خیر
من و علی الصبا یا بنت من کان من ربه قارب توسین او ادنی هیچ جواب نیامد جامه را از
روی مبارکش برداشت از دنیا مفارقت کرده بود و بایستاده بوسه بر روی و فرقی
میداد و میگفت ای فاطمه چون پیش بر بزرگواررسی برو سلام برسان از اسامه هست
درین اسامه حسن و امام حسین از دور در آمدند و گفتند ای اسامه که ما درین ساعت
نمیگردیم گفت یا بنی رسول الله ما در شبها در خواب نیت و نیار اید و در ده امام حسن علیه
السلام بر روی او ای افاده بوسه بر سر و رویش میداد و میگفت ای مادر ازین من
سخن کن پیش از آنکه روح از بدن من مفارقت کند و امام حسین علیه السلام آمده پای
مبارکش می پوشید و میگفت ای مادر مهربان منم سپر حسین سخن گوی بمن پیش از
آنکه دل من پاره من شود و درک مراد را بد اسامه گفت یا بنی که ای پسران رسول الله
بروید و پدر بزرگوار را از موت مادر اخبار کنید ایشان پروان آمدند تا نزد یک مسجد
و با و از بلند میکردند شب جمیع صحابه شب پیش آمدند و گفتند ای پسران رسول الله
چه خبری که بماند شمار حق تعالی بکرمانند چشمهای شما را شاید که نظر شما بر مرد قدس شود
چند بزرگوار شما صلی الله علیه و آله و سلم افاده باشد و گریه دست داده و ازت
شوق شما بان حضرت گفته گریه ما از برای است که مادر ما فاطمه زهرا بیهوشی برود
اشغال فرمود امیرالمومنین علی علیه السلام این خبر شنیده فرمود و بر روی افاده
و میگفت در دل خود را که گویم و قرار و آرام آنکه جویم بتو بود آرام و قرار من بعد از
تو بکدام خدایت کنم و در دل گویم بعد از این این را فرمود **ع** و بکل اجتماع من
خلیلین فرقه و کل الذی ذون الفراق قلیل و ان افتقاری فاطمه بعد احمد و لیل
علی ان لایدوم خلیل یعنی مرا اجتماع را از میان دو دوست جدایی هست و هر نوع
میسبی که باشد نزد فراقی اندک است درستی که نیافتن من فاطمه را بعد از صلوات
الله علیها دلیل است بر آنکه دایم نمی باید دوست بعد از ان امیرالمومنین فرمود که
ای اسامه غسل کن او را بآب سرد و کافور و آب ترحم و کفن کن او را غسل کرده و جنوط

و کفن کرده بر روی نماز گذاردند و در شب در بقیع دفن کردند و وفات آن حضرت
عصر بود این بابویه رحمة الله این خبر را چنین آورده اما میگوید که نزد من هیچ
که او را در خانه خود دفن کردند چون بنی امیه مسجد را زیاده ساختند آن دغل
شد در مسجد و مولف رحمة الله میفرماید که ظاهر و مشهور است که مرگم
تواریخ و سیر نقل کرده اند که حضرت فاطمه را در بقیع دفن کردند چنانچه
ذکر یافت و روایت کند سلمی ام بنی رافع که نزد فاطمه صلوات الله علیها بودم
در مرضی که در آن وفات یافت در بعضی از آن روزها که مرضش سبک تر بود
امیرالمومنین علیه السلام بهم و حاجتی که داشت رفت چون دید که او در آن روز
بهتر است از پیشتر بعد از آن فاطمه علیها السلام فرمود مرا که یا ائمه الله از برای
من آبی پاز تا غسل کنم من رستم را و آوردم و غسلی فرمود که بهتر از آن ندیده بودم بعد از آن
گفت جامه مرا بیا و آوردم پس پوشید ما رفت مرا بر فراش نجس بان بر روی
که روی من بقبله باشد آنچنان کردم فرمود که باز پرداشتم از خود اکنون جامه را
از من بردار که جائز است تسلیم کردم بعد از آن دست راست خود را در زیر
نهاد و رو بقبله کرده در گذشت در آن آن اسامه امیرالمومنین علیه السلام آمد
که ما فریاد و فغان میکردیم حال را پرسید من گفتم کیفیت حال را فرمود که پس
بهنگام کشف جامه اش نباید کرد پس برداشته او را با جامه اش دفن کردند
مولف رحمة الله میفرماید که این حدیث را بان بابویه رحمة الله روایت کرده
و چه که ملاحظه کردی و احمد بن حنبل نیز در سند خود بان طریق روایت میکند مرفوع
بام سلمی که او روایت کرده این چنین ما و خود اتفاق شیع و سنی درین حدیث
که او خود را غسل داد و فرمود که جامه اش آوردند خود را در آن سجده و گفت
جامه را از من بردارند و مرا چنین دفن کنند که من خود غسل خود کردم حکم بر حلال
این امری عجیب است زیرا که فقهای طریقتین تجویز نکرده اند دفن را مگر بعد از غسل مگر
در چند موضع که این از این موضع نیست که این حدیث را روایت کرده اند و غسل
آن خسته اند و مسلمة فقیه از آنکه کرده اند و بنیه نموده اند بر خروج از موضع آن
که این امر از خصایص حضرت فاطمه باشد صلوات الله علیها و استدللال کرده اند
بر جواز آنکه تغسیل زوج خود میتوان کرد زیرا که امیرالمومنین غسل فاطمه فرموده چنانچه
مشهور است و این بابویه روایت کرده مرفوع بحسن بن علی علیها السلام که امیر
المومنین غسل فرموده فاطمه را علیها السلام و روایت از امیرالمومنین که زنی فاطمه
نماز گذارد بر رخ بکمر و در شب دفن فرموده و لای در کتاب ذریه الطاهرة آورده

که آورده که فاطمه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه ماه زنده بود و این شهادت زهری است
شش ماه و از عایشه نیز مثل این روایت کرده اند و از عرویه بن زبیر هم مثل این روایت
کنند و از ابی جعفر بن علی علیهما السلام که حضرت فاطمه بعد از پیغمبر چهل و پنج روز زنده بود
و در سال یازدهم بود و در شب سه شنبه سیوم رمضان و در آن وقت پست و نه ساله
بود و مانند آن که بزرگتر و زعیان وقت نزد علی و فاطمه علیهما السلام و ایشان هر یک می
گفتند که من از سال بزرگترم از تو عباس گفت یا علی تو متولد شدی پیش از آنکه قریش بنای
خانه تعبیه کنند چندی سال و فاطمه متولد شد و در آن سال که قریش بنای خانه تعبیه میکردند و رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم سی و پنج ساله بود و ولادت فاطمه علیها السلام پیش از نبوت
بود پنج سال از اسما بنت عمیس مرویت که فاطمه بنت محمد صلوات الله علیها بوی گشت
که مراد می آید از آنچه میکنند بزمان در حالت دفن که جامه پوشان می پوشانند بی نقوش
صفت فرمود بر آن وجهی که دیده بود اسما گفت یا نبوت رسول الله من دیده ام در بین
جسته که این چنین نقشی می تراشیدند و میت در وی می نهادند و جامه بروی می پوشانند
بعد از آن فرستاد و جریده چند آورد و از درخت تر خرمای آن نوع که اسما دیده بود
دادند فاطمه فرمود که این خوب است بمحل معلوم نمیشود و مرد از زن انکار فاطمه فرمود که
مرافقه برسد تو مرا غسل کن و سچا کس را پیش من نکند از چون آن حضرت رحلت نمود
عایشه آمد که در آید بر و اسما مانع شده بگذاشت او باز گشت با بوی گرفت که این خشمی
حایل شد میان من و دختر رسول الله و مرا اینجا گذاشت و رفته چیزی ساخته برای او مثل
هویج عروس بعد از آن ابوبکر آمد بر در خانه و گفت ای اسما چه حالت ترا که منع میکنی از وراج
بی را از نزد دخترش مثل هویج عروس برای او بیا که او را بگوید اسما گفت ابوبکر را که فاطمه مرا
امر فرموده که کسی را نکند از من که در آید پیش او و او در حال زندگی فرمود که من از آن جهت
او ترتیب کردم ابوبکر گفت پس بکن آنچه او فرموده و ترا و از اینجا باز گشت و امیر المؤمنین و اسما
او را غسل دادند و ولابی در حدیث غسل آورده که او پیش از وفات غسل فرمود و او را
باقی دفن کردند و کشف جامه نمودند چنانچه سمت ذکر یافت و غیر از این روایت کرده اند که
ابوبکر و عمر از کار خویش میگویند که ایشان را بنماز فاطمه و دفن حضرت امیر اعلام فرموده
آن حضرت عذر میگفت که وصیت چنین کرده بود بموجب وصیت عمل کردم و بر آن سکند
یا فرموده ایشان تقدیر می کردند و عذر پذیرفتند و امیر المؤمنین علیه السلام در وقت
دفن فاطمه سلامات و راز میگفت نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سلام و درود بر
یا رسول الله از من و از دختر تنگ اختر تو که فرود آمده در جوار تو و بر سر ششاه پیش تو
کم شده خبر از من در فراقی صفتی و بر گردیده تو و پست بدن من تنگ گشته فرقت مصیبت

را عظیم بود این نیز بر این فتنه و دوا داده کردم و در شش کسرتوم قبر ترا ببلجوده که دختر
برگزیده گشت و شش ماهه که در اندک نفس نفیس تو میان من و خواستگار من و اما الله و اما الله
و دیه را بتو باز گرداندم و در بین راه بتو تسلیم کردم اما خزن من همیشه خواهد بود و پنهانی
من بپوشته تا اختیار فرماید حق تعالی از برای من خانه که تو اینجا مقیم گشته و زود باشد
که اخبار کند ترا و دخترت از حالات انجامی از و استفسار فرمایی و استخبار نمایی که هنوز
عند درار نشد و در کار که نه نکسته و السلام علیک سلام تو دایع سلام بی رغبت و نه
علامت چمن باز میگردد نه از ملات و اگر اقامت کنم نه از سو وطن است آنچه عده
فرموده حق تعالی بر آن را مولف رحمة الله میفرماید که بسیاری از کلام فاطمه علیها السلام
و رو و یافته در مرض الموت که دلالت و افیه دارد بر شدت حزن و تامل و قریبیک
آن حضرت از ظلمی که بر ورخته و منع حق که از و کرده اند من از آن اعراض کردم و از
بیا و رددم زیرا که عرض من ازین کتاب نفی منسوب و فرمای ایشانست و تنبیه غفل
از موالات ایشان که ایشان را تنبیه شود و ولای ایشان را بجان بپذیرند و وصف
آن صفاتی که حق سبحانه و تعالی تخصیص فرموده ایشان را بآن و از فضایل و مناقب که در
ایشان یافت نمیشود و اما ذکر غیر و بحث از شری و غیر بواسط طول در عرض این
کتاب نمیکند و آن حال بر و زحمت و الی الله تغیر الامور و از محمد بن حنفیه روا
که شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود که میگردی رستم منزل خود دیدم که رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و امام حسین برین و امام حسن بر فاطمه
صلوات الله علیها در پیش آن حضرت نشسته اند و میفرماید که ای حسن و ای حسین
شما دو کفنه بپوشید و فاطمه زبان اوست و تعادل گفتان نمیشود و مکر زبان و زبان
قایم نمیشود و مکر گفتان شماست و امام و مراد شماست شفاعت در روز قیامت
بعد از آن عفت شد بسوی من و فرمود که یا اباجن تو توفیه ابو و مؤمنان کنی و
حق ایشان را بایشان برسانی تقسیم کنی بهشت را در میان ایشان و ایشان را شایسته
تو باشی **و ذکر شرافت والد ماجده آن حضرت ندیکه کردی علیها السلام** مؤلف
رحمة الله میفرماید که آنچه ذکر میکنم بوجه امکان از مناقب فاطمه زهرا علیها السلام
در رجه استقصا حد شایسته او متعذر است از آنکه برسد حد و احصا پس شروع
میکند در ذکر شایسته از فضایل مادر بزرگوارش با معلوم شود که شرف و معرفت از
جمع جات او را احاطه نموده و مجد و بزرگی بر وی اراده کرده و هر چه ذکر کرد که از
فضایل سنوز قدر او از آن زیاده است و آنچه در عقل و دهم بگوید از اجر و ثواب برای
ایشان اما ده است احمد بن حنبل نقل میکند و رسند از عبد الله بن جعفر که او روایت کرده

که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بهترین زمان دنیا خدیجه است و مردم بیت عمران
این عباس و ابی طالب که او را که کسی که با رسول الله نماز کند از بعد از خدیجه علی بن ابی طالب علیه
السلام بود و احادیثی که در باب تقدم اسلام و حرمت اوست سابقا ذکر یافت
ابو هریره روایت کند که یک روزی جبرئیل علیه السلام آمد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و گفت اینک خدیجه ای آید و با او طریقی هست بر پوشیده که در زمان خورشید است
یا طعام یا شراب وقتی که پدید او را سلام حق برسان و از من نیز شربت و دوا را
بجانه در بهشت از قصب که در و نه پنج باشد و نه قصب از شریک سوال گردند از قصب که
چه چیز است گفت ذهب است و چه هری گوید که نه است از جوهر و غیره او گوید
لؤلؤ و صاحب نهایی گوید که قصب لؤلؤ و نجوف است مثل قصر بزرگ درین حدیث
و روایت کنند که پسر زنی آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت
او را لطف بسیار نمود چون بیرون رفت عایشه از او پرسید که چه کس بود و فرمود
که این زنی است که در زمان خدیجه پیش من می آمد و بدینستی که حسن عهده از ابی
و از امیر المومنین علیه السلام مرویست که یک روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم یاد فرمود خدیجه را در پیش زمان خود و گوشت عایشه گفت چرا یاد کردی
پسر زنی از پسر زنی بنی اسد آن حضرت فرمود که او تصدق کرد مرا و وقتی
که شکایت می کرد و ایمان آورد من در محلی که شاکا فرمود و در وقت روز دوازده
برای من و شاکا عقیقه و تار انداخته بودید عایشه گوید که مادام تعریف می جستم
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ خدیجه ابو محمد عبد العزیز بن خلف را که
انجلی گوید در کتاب معالم العزیز النبویه که خدیجه بنت خویلد ام مؤمنین است
و سمت تقدم اسلام دارد و حسن معاشرت او بر رسول الله بسیار بوده و وجه
قدر و شرف و منزلت است و آورده در آنجا نقل از محمد بن اسحق که خدیجه بنت
خویلد زنی بود با جبر و ذات شرف مال بود و مال خود را بر مردم بر سبیل مضارعت
و ایشان تجارت میکردند و حضار ریح آن مال بمطمان میداد و قریش حاجتی
بودند از اهل تجارت پس چون بخدیجه رسانیدند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم مرویست صادق القول بامانت حسن اخلاق دارد خدیجه فرستاد نزد آن
حضرة و بر و عرض کرد که چیزی از مال خدیجه بستاند و بان تجارت نماید بجا شام
و بعد بوی زیاده از آنکه بیکران میداده از تجارت و طعام خودش میسر نام
میرا کند آن حضرت این را قبول فرموده از مال او چیزی نستاند و با میسر و بیرون رفت
بطرف شام تا رسید با آنجا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بپای درختی فرود آمد

که آنجا بود نزدیک بصومعه راهی را پدید آمد و از میسر و پرسید که این چه مرد است که در
این درخت منزل کرده میسر گفت این مردیت قریشی از اهل حرم محترم را هست گفت
در پای این درخت فرود می آید مگر پیغمبری بعد از آن آن حضرت تسامی که داشت و خست
و آنچه خواست خرید و با قافله بجا بماند روان شد بر فاقه میسر و با این علامات دم
زعم پیغمبری در و میگردید میسر گوید که در نیم روز که مرا اشتداد پیدا میکرد و دو ملاک
نازل شد و بر سر او سایه میکردند تا حراره آفتاب در وی کار نکند و او بر سر خود
سیر میفرمود چون بیکه آمد و مال تجارت خدیجه را آورد و دو چندان فایده کرده بود آن
و میسر و نیز آنچه شنیده بود از قول راهب و آنچه بود از سایه کردن دو ملک بخدیجه
گفت انگاه فرستاد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفت آنچه زعم ایشان
بود در باب او که ای پیغمبر من بتو را فحیم از جهت قرابت من بتو شرافت تو در میان من
و امانت تو نزد ایشان حسن خلق و راستی گفتار بعد از آن خود را بر و عرض کرد
خدیجه زنی بود حازمه لبیبه شریفه و در آن روز و وسط قریش بود و از روی لب و اعظم
و اکثر ایشان بود و شرف و مال و هر یک از آن قوم حریص و رغب بودند و زحم استقامت
و اما که در بنود بران چون آن پیغام بر رسول الله رسید با عمام خود و مصلحت دید
بن عبدالمطلب از آن میان بیرون آمد و با او قدم درین کار نهاد و رفت نزد خویلد
بن اسد و او را از جهت رسول الله خواست و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
او را ترویج فرمود و جابجایی با سواد و روایت کند از ابن شهاب که او را
کرده از زبیر که چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجد بلوغ رسید و او را
چندان مال نبود خدیجه بنت خویلد پاره مال داد بان حضرت و با وی مردی دیگر از
قریش با چیزی گرفت که در بازار حاشه خرید و فروخت کند و آن بازار است
در تمامه و آن حضرت فرمود که من بهتر از خدیجه ندیدم از برای اجبر هرگز نبود که
من و آنکه با من بود نزد وی برویم که او تحفه از طعام پیش ما آورد و دلائی از حال
خود روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای امر نبوت
واقع دیده بود و بر و شاق می نمود بخدیجه گفت خدیجه او را بشارت داد بان
واقع و گفت حق تعالی با تو بفعلی نیارد مگر آنچه خیر باشد آن حضرت در واقع
بود که شک مبارکش شکاف شد و احتشای اندرونش را بیرون آورده شش شد
و نظیر دادند و پاک گردانیده و دیگر بجای خود نهادند آنجا که بود چون بخدیجه گفت
او گفت این چیز است رای تو ترا بشارت باد بعد از آن جبرئیل علیه السلام بر وی
ظاهر شد آنچه خواست بوی گفت و او را بشارت رسالت داد از جانب پروردگار

که من از مادر خود فاطمه بنت حسین شنیدم که او حدیث میگرداند و از خدیجه ائمه من شنیدم که
 که در وقت نزول جبرئیل خدیجه آن حضرت را داخل کرد و آمد در میان و جامه شش انگشتی
 علیه السلام رفت خدیجه گفت بان حضرت که الله ملک است نه شیطان و عروه بن
 زبیر گوید که خدیجه ذوات کرد پیش از آنکه نماز فرض کرد و این هشام گوید که مردی ثقیف
 حدیث کردند که جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت ای
 محمد برسان سلام پروردگار را بخدیجه آن حضرت فرمود بخدیجه که ایک جبرئیل علیه السلام
 آمد و میگوید که پروردگار تو بتو سلام رسانید خدیجه گفت که الله تعالی سلام
 داد و سلام است و بر جبرئیل سلام است و روایت کند که آدم علیه السلام گفت من
 سید بشرم در روز قیامت مگر مردی از ذریت من که او پیغمبری باشد از جمله پیغمبران
 که او را احمد گویند که او راست فضیلت بر من بدو چهر یکی زوجه او یاری و معاونت
 کند او را برای او عون و مدد باشد و زوجه من بر من عون باشد که مرا بقسمه اندازد و دیگر
 من سبحانه و تعالی اعانت فرموده او را که شیطان او را مسلمان کرده و شیطان من
 کافر مانده عایشه روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گاه و بگاه در کعبه
 میگردید و او را معلوم میساخت از شنای برو و استغفار از برای او میکرد و او را یاد کرد
 مرا غیرت دست داد و گفتم اگر خدای تعالی زنی پسری بزرگی سالی بر دعوض او را داد و تو
 دیدم که آن حضرت را غضب سخت مستولی شد من خود را از دست گذاشتم و گفتم بار خدا
 اگر تو این غضب را از پیغمبر ببری من مگر کرد و دیگر او را بیدی یا دکنم تا زنده باشم چون آن حضرت
 از آنجا آمد و فرمود گفت چه گفتی و الله که او بمن ایمان آورد و وقتی که مردم کافر بودند و ما
 داد و او وقتی که مرا گذاشتند و تصدیق کرد مرا در وقتی که مردم قول مرا دروغ میگویند
 و روزی شد مرا نزد فرزند آن وقتی که گران اولاد محروم بودند گفت تا بیکاه و صبح
 در و اح این را میفرمود روایت کند که گفت خدیجه اتم بهند بوده و این جانشین
 کند که عم خدیجه عمرو بن اسد او را تزویج کرد بان حضرت زیرا که پدرش مرده بود و
 پست و هشت ساله بود و همراه او دوازده اوقیه طلا فرمود و مهرهای دیگر زمان آن حضرت
 سین بود و گویند ولادت خدیجه پیش از عام الفیل بوده و پانزده سال وقتی که رسول
 او را تزویج فرمود و جل ساله بود خدیجه و آن حضرت پست و هشت ساله بود و الله اعلم
 و ذکر تقدم اسلاش و بعضی حالات او سابق است و ذکر یافت و دیگر حسیل با عاده
 آن نیست و این سعد روایت کند از حکیم بن خزام که او گفت ذوات خدیجه در ماه
 رمضان بود در سال دهم نبوت و او در آن وقت هشت و پنج ساله بود و پیرون دیم
 او را از منزلش و بچگونگی دفن کردیم و آن حضرت در قبر او رفت برای دفن و هنوز نماز

خانه واجب شده بود در آن وقت و گفت با ابا خلد این کی بود گفت پیش از هجرت به سال
آن و بعد از خروج نبی ماکشم بود از شعب باندکی داد اول زنی بود که آن خضره عکسته بود
و نه او لا آن حضرت از بودند الا ابراهیم که او از ماریه بن قبطیه بود این آخر است که
از کتاب جنایه رحمة الله نقل نموده و الله اعلم بالصواب و ایضا مرجع و المآب **و کرامات**
المومنین و امام حسین بن علی علیهما السلام این طریقه در کتاب خود و از ده فصل ایراد
نموده **فصل اول** در ولادت آن حضرت و گفته که واضح گفته شده در ولادت حسن بن علی
علیهما السلام آنست که ولادتش در مدینه بوده در نیمه ماه رمضان سال سیوم از هجرت
و والدین بزرگوارش علی بن ابی طالب است علیه السلام که زفاف فرمود بغاطه علیها السلام
در ذی حجه سال دوم از هجرت و حسن بن علی از اول اولاد فاطمه زهرا بود و گویند ولادت
او در شش ماهگی بوده و واضح خلاف نیست چون او متولد شد اعلام نمودند رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم از آن حضرت فرمود او را در کنار گرفت و بانگ در گوشش گفت و
جنابش نیز مثل این روایت کرده و این خطاب آورده که حسن بن علی علیهما السلام در شش
ماهگی متولد شد و مولودش را همه نریت مگر حسن و عیسی بن مریم علیهما السلام و در روایت
دیگر یکی علیه السلام گفته اند در ولایت در کتاب خود آورده که تزویج فرمود امیر المومنین فاطمه
را و امام حسن از ایشان متولد شد بعد از واقعه احد به سال و میان واقعه احد و
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مدینه دو سال شش ماه نیم بود پس ولادت او چهار سال
شش ماه نیم بود ازین تاریخ و میان احد و بدر یک سال و نیم بود و روایت کنند که حضرت
فاطمه امام حسن را آورده در ماه رمضان در سال سیوم از هجرت و گویند نیمه رمضان
بوده درین سال و کنیتش ابو محمد بوده و روایت کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم عقیقه فرمود از و بگو سفیدی و آن طعایت که در ولادت میکند و سر او را
فرمود که ترا ششید و بنقره کشید و تصدق نمود روایت کنند که فاطمه خواست که
از و عقیقه کند بگو سفیدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که عقیقه مکن از و
ولیکن سر او را تراش و بوزن آن از نقره تصدق کن در راه خدای تعالی و این عباس
روایت کنند که آن حضرت عقیقه کرد از امام حسن بگو سفید و از امام حسین نیز بگو
و کجی سافعی در کتاب کفایت الطالب آورده که حسن بن علی علیهما السلام کنیت
او ابو محمد بوده و متولد شد در مدینه در شب نیمه رمضان در سال سیوم از هجرت
و او شبیه مردمان بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابو علی الفضل بن حسن
الطبری در کتاب اعلام الوری آورده که حسن بن علی علیهما السلام امام دوم و سبط
اقل است و بهتر جوانان اهل بهشت است و متولد شده در شب نیمه رمضان در

سال سیوم از هجرت بعضی گویند در سال دوم و کنیت او ابو محمد است و مادرش فاطمه
زهرا سیده النساء صلوات الله علیها و او را آوردند نزد رسول الله در روز ششم ولادت
در خرقه از حریر جنت که جبرئیل علیه السلام آورده بود و پیچیده آن حضرت آورد آن
نام نهاد و بگو سفیدی از و عقیقه فرمود و چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
رحلت فرمود او را هفت سال و چند ماه بود و بعضی گویند هشت سال و هشت
و قیام نمود با مرقه خلافت بعد از پدر بزرگوار در سی و هفت سالگی و اقامت
در خلافت شش ماه و سه روز و صلح کرده با معاویه در سال چهل و یکم از هجرت
و مصالحت آن حضرت با وی از حبه خوف نفس بود زیرا که جماعتی از رؤسای اصحاب
او کلماتها نوشته بودند معاویه و تعهدات کرده که چون هر دو شکر هم نزد
شود امام حسن را تسلیم وی نمایند و بنود از ایشان کسی که از حمله و مکر او بمن
بود مگر اندکی از شیعه او که با اهل شام مقاومت نمی توانستند کرد و معاویه
نیز هشت و یکم ایات اصحاب وی بوی و ستاده و آن حضرت نیز جواب آنرا نخواست
بعد از آنکه شروط بسیار در آن درج فرموده بود از آنجمله آنکه ترک نماز و امر بالمعروف
منه کن علیه السلام در قنوت و در صلوات و این کرد اندک شیعه او را از خود
و بهیچکدام تعرض نرساند بیدی و حق بر صاحب حق بوی برساند اجابت کرد همه
ایشان را و معاویه بعین معاویه نمود که با همه وفایا بد چون مصالحه اتمام یافت
خطبه می گفت که من امیدوارم که دانیدم حسن را و اعطا کردم بوی چیزی چند که
آنرا در زیر قدم خود نهاده ام که وفا نخواهم کرد بچیزی خدا از آن عهد و امام
حسن بمدینه فرموده ده سال در آنجا اقامت نمود و بجا رحمت حق رفت و در
دشتم ماه صفر در سال پنجم از هجرت و او را چهل و هفت سال و چند ماه عمر بود
و نه هر رحلت فرمود که زوجه او حبه بنت اشعث بن قیس بخورد و وی داد که
به نهانی معاویه غایب بوی و ستاده بود و تعهد کرده که او را به سر خود ببرد بلید
و ده و صد هزار درسم برای وی و ستاده و چون زهر بوی خوراند چهل روز مرخص بود
بعد از رحلت او امام حسن علیه السلام ترک غسل و تکفین او شده او را نزد حبه
فاطمه بنت اسد بن هاشم دفن فرمود در بقیع و شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد
آورده که امام بعد از امیر المومنین حسن بن علی است علیهما السلام که مادرش فاطمه
بنت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و کنیتش ابو محمد که در مدینه در شب نیمه ماه
متولد شد در سال سیوم از هجرت و آنچه طبرسی ذکر کرده او نیز فرموده از
و غیره و جماعتی روایت کرده اند از جعفر بن محمد لصادق علیهما السلام که حسن علیه

بشماره دمان بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از روی صورت و سیرت و بزرگی و روستی
کنند که فاطمه صلوات الله علیها امام حسن و امام حسین را آورد و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
در مرضی که در آن وفات نمود و گفت یا رسول الله این هر دو فرزند من توانم از تو خجری
میراث خواهند برد و فرمود که هیت سیرت من از آن حسن است و وجود و شجاعت من
از آن حسین و جابدی آورد که آن حضرت فرمود که هیت سیرت من از آن حسن است
و جرات و جود من از آن حسین آنچه شیعیه و سنی روایت کرده اند در باب مولدش
اینست ابن طلحه فصلی که ایراد نموده در ولادت آن حضرت که مذکور شد **فصل دوم** ایراد
فرموده در نسبش میگوید که حاصل است حسن برادرش حسین چیزی که حاصل نیست غیر
راچه ایشان دو سبط و دو ریحان رسول الله اند و بهترین جوانان اهل بیت الله جده
ایشان رسول الله است و پدر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم است و مادر
الطهر البتول فاطمه بنت محمد رسول الله سیده النساء است که ظاهر تر است از نور
انساب در وقت نیم روز و جلالت از سفید صبح صادق بر افق فرود **فصل سوم** ایراد
نموده در نسب آن حضرت ابن طلحه گوید که ما که حسن اسمی است که رسول الله او را باین
اسم تسمیه فرمود که جدا بود و در آن وقت که او متولد شد آن حضرت فرمود که او
را چه نام نهادند گفتند حرب فرمود که او را حسن نام نهاد و او را که سفید و عقیقه فرمود
ازین احتجاج بسته شافعی میگوید که عقیقه سنت است از مولود آنحضرت خود متولی عقیقه
شد و منع فرمود فاطمه را که از عقیقه کند و فرمود که سر او را بر آتش بوزن موی سرش
نقره تصدق کن فاطمه آن امر را بقتل رسانید و موی سرش را که وزن کرد و نقره بخرید
چیزی بود بوزن آن نقره تصدق کرد و بعد از آن عقیقه و صدقه بوزن موی سرش
یافت بر آن وجه که آن حضرت در حق امام حسن اختیار فرموده بود و همچنین عمل نمود در
حق حسین نیز در وقت ولادت سمیت ذکر خواهد یافت و روایت کند جابدی که
امیرالمومنین علی حسن را حرمه نام نهاده بود و حسین را جعفر انگاه رسول الله وی را
طلب فرموده گفت بغیر اسم این دو پسر کن گفت آنچه خدای و رسول خواهد فرمود
که ایشان را بحسن و حسین تسمیه کن و ظاهر کلام او آنست که باقی بوده باشد تسمیه
بکرمه تا وقت ولادت امام حسین و در آن وقت اسباب ایشان تغییر یافته باشد
و درین نظر است بتاتل را با آنکه نام نهاده باشند حسن را بکرمه تغییر داده باشند
و حسین متولد شده باشد او را جعفر نام کرده باشند و بغیر تسمیه رود و زمان بوده
باشد و تغییر نیز این چنین **فصل چهارم** در کثرت و القابش ایراد نموده ابن طلحه
گوید که کثرتش ابو محمد است لا غیر اما القابش بسیار است از آنجمله تقی و طیب و زکی

و غیر اینها

و سید و سبط و ولی همه اینها را بروی اطلاق میکنند و اکثر این القاب از روی شهرت
تقی است لیکن اعلائی و اولای آن را روی رتبه است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم او را باین لقب فرموده و باین وصف نموده که زوایه ثقیه نقل کرده اند که آن
حضرت فرمود که آن انبی هستند و این حدیث به تمامه سمیت ذکر خواهد یافت پس فی القاب
او سید باشد و این خشاب گوید که کثرتش ابو محمد است و القابش و زیر و تقی و تقی و تقی
و طیب و حجت و سید و سبط و **فصل پنجم** ایراد نموده در حق او از آنحضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده در امامت او این طلحه رحمة الله علیه گوید که این فصلی است
که اصل آن مقصود است و فضل آن معقود و نقل آن مشهود و نقل آن محدود و نقل آن محدود و نقل آن محدود
آن مورد و سدر آن محض و طلح آن منصوب و آن حضرت جمع فرموده میان
استات اشارات نبویه و افعال و اقوال طاهره زکیه بروی که طالع و طالع و طالع
بر او انوار مناقب و اعتقاد داده بحسن علیه السلام اشرف اشرف مراتب و احاطه
فرموده فرمایم ما را از جمیع جوانب زیرا که هر که بر مسلک رسول الله درود اترقا
خواهد یافت قدم شرف او مانک گوید پس خوشا آنکه اختصاص یافته باشد از خدای
و رسول او باین مواهب بعضی ازین است که اتفاق صحاح است بر اراد آن و تطابق
اقوال است بر حجت اسناد آن روایتی که منتهی میگردد به ابی بکره تقی بن حارث
ثقفی که رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که حسن بن علی در پهلوی مبارکش
بود و آن حضرت بکبار روی مردم می آورد و یکبار روی و فیه بود که پسر من که
اینست سید است و شاید که خدای تعالی اصلاح نماید بواسطه او دو گروه عظیم از
مسلمانان جابدی این را روایت کرده و روایت کنند از صحیح مسلم و بخاری مرفوع
برتر که من دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که حسن بن علی را علیها السلام
دوش داشت و میفرمود که باز خدایا من دوست میدارم او را پس دوست دار تو نیز
او را و ترمذی روایت کند از ابن عباس که رسول الله حسن بن علی را بر دوش برداشته
بود مردی گفت چه نیکو مری که است که سوار شده این پسران حضرت فرمود که نیکو سوار
او این را جابدی آورده و حافظ ابو نعیم روایت کرده در حلیه از ابی بکره که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم میفرمودی یا ما نماز میکنم از امام حسن آمد و وقتی که آن حضرت سجده فرمود
بود او که کمک برداشت بر پشت مبارک آن حضرت تا رکعت او آن حضرت را
خود برداشت چون نماز تمام شد گفت یا رسول الله آنچه تو باین صبی کردی هرگز بنا
اچکن نکردی فرمود که این ریحانه منست و پسر من که اینست سید است و سید کمال
و هدای تعالی بواسطه او دو گروه از مسلمانان جابدی این را در کتاب خود آورده

و ترمذی در صحیح خود ایراد نموده روایت کرده از انس بن مالک که پرسیدند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کدام از اهل بیت دوست نزدیک تر بود که حسین و ابی طالب را با خود میبرد که بطلب از برای من پسران مرا چون می آمدند ایشان را در بر میگرفت و می بوسید و می بشارت می داد خود روایت کنند از ابوهریره که او گفت یک روزی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروز رفتم که آن حضرت با من تکلم میکرد و من نیز با وی سخن نمیکردم تا آمدیم بیابان بنی قنیقاع بعد از آن باز گشت آن حضرت تا آمدند منزل و احوال امام حسن می پرسید و پیدایش آن کسان کردیم که مادرش نگاه داشته او را تا داشت و شوی و پدر با خبری در وی پوشاند اندک زمانی نگذشت که آمد دست در گردن برادر آورده آن حضرت فرموده که بار خدایا دوست میدارم او را و دوست میدارم کسی را که دوست میدارد او را و در روایت دیگر آمده که بار خدایا من دوست میدارم او را پس تو دوست دار او را و دوست دار کسی که او را دوست دارد ابوهریره گوید بنود و پیچکس نزد من دوستی از حسن بن علی بعد از آنکه این را از پیغمبر شنیده بودم که از برای او گفت و ترمذی در صحیح خود روایت کند از اسامت بن زید که او گفت یک شبی رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای حاجتی که مرا بود آن حضرت پیروز فرمود و فراموشی چهره را که من میدانم چه چیز است چون از حاجت خود فارغ شدم گفتم این چه چیز است که فراموشی چهره را که از برای آن فراموشی بود و کثرت و حسن حسین بود که بر هر دو پیروز خود داشت فرمود که اینها پسران من و پسران دختر من اند بار خدایا دوست میدارم ایشان را تو هم دوست دار ایشان را و دوست دار پس ایشان را دوست دارد و دوستی بسند خود روایت کند از عبد الله بن شداد که او از پدر خود روایت میکند که او گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیروز فرمود و در میان یکی از دو نماز شام یا خفتن حسن بن علی را بر داشته بود چون بسجده فرمود او را بر زمین گذاشت و بگوید نماز گفت و بنماز اشتغال نمود بسجده رفت برای یکی ازین دو نماز و بسجده نماز کشید بشداد گوید که من سر برداشتم دیدم که گوئی بر پشت مبارک رسول الله و او در سجده است باز رجوع بسجده خود نمودم بعد از آنکه آن حضرت از نماز فارغ شد مردم بارسال الله بجايت سجده را دراز کردید و خایچه با کمان کردیم که امری حادث شده یا وحی سمت و رو یافته بود فرمود که هیچکدام از اینها نبود و لیکن پسر من حسن بر من سوار شده بود و خواستم که تعجیل کنم تا او حاجت خود را بر آورده و ترمذی و نسائی در صحیح بسند خود روایت کنند از بریده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک روزی در خطبه بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمدند جامهای سرخ پوشیده در آمدن افغان و خیزان بودند آن حضرت آنرا مشاهده فرمود و از پیغمبر بزرگوار روایت از بر داشته بود بر بالای منبر در پیش خود نشاند

فرمود که صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنه من فتنه کردم باین دو کودک که در آمد بسرو می آمدند شوم استم بر این صبر کرد تا حدیث را قطع کردم و ایشان را بر دوشم و خدای نیز باین الفاظ ذکر کرده و احادیث بسیار روایت یافته با الفاظ مختلفه با کمال حسن بن علی اشبه بود و پیغمبر با پیغمبر میان سینه است تا سر حسین اشبه بود و ترمذی از واسطی است و ترمذی بسند خود روایت کند از عبد الرحمن بن عوف که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای عبد الرحمن آیا تعلیم کنم یعقوبی که برایم پیغمبر پسران خود را اسماعیل و اسحق علیه السلام باین تعویذ می نمایم بگو که کفی بلیغ و اغیا لمن دعا و لا امری و را و امر الله لای رمی روایت کند و ولابی از جبر بن خنجر که او از پدر خود روایت کرده که من آدم مبدی میگردم و زنی حسن بن علی علیه السلام میفرمود که قبایل عرب بدست من بود و بصلح بودند هر که من با ایشان صلح بودم و صلح بودند هر که من با ایشان بجنگ بودم من جنگ را ترک کردم برای رضای الهی که خونهای مسلمانان محفوظ ماند روایت کرد که یک روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دید که حسن بن علی علیهما السلام می آمد فرمود که بار خدایا سلام فرست او را و از تو سلام فرست و مرویت که ام الفضل گفت که یا رسول الله در خواب دیدم که عضوی از اعضای مبارک تو در خانه من بود فرمود که خوب خوابی دیدی دختر مرا فاطمه را خواهد شد که نوا و را شیر دهدی بشیر تهم پیرت چون امام حسن متولد شد او وی شیر داد بشیر تهم روایت کند که اسحق بن سیمان ماشی از پدر خود که نزد مادرش انبشید بودیم و در آن مجلس صفات امیر المومنین علیه السلام تذکره می شد هر دو گفت زعم عوام است که من دوست میدارم علی بن ابی طالب و فرزندانش حسن و حسین را و الله که این چنین نیست که مردم بکمان کرده اند و حال آنکه فرزندانش را معاودت خود طلبیده اند برای بازخواست خون حسین با ایشان بودیم در سبیل و جبل تا هر جا قتل او را دیدیم شتم چون این امر با بازگشت ایشان بر ما حیده خروج کردند میان ما و ایشان بریده شد و الله که پدر من مهدی بمن روایت کرده و او از منصور و او از محمد و او از علی و او از عبد الله بن عباس که نزد رسول الله بودیم که فاطمه زهرا گریان از در در آمد آن حضرت فرمود که سبب گریه چیست یا رسول الله امام حسن و امام حسین مدتی است که از خانه پیروز رفته اند و راه با ایشان نمی برم آن حضرت فرمود که گریه کن که حق سبحانه و تعالی ایشان را از افریده او با ایشان رحیم ترست بار خدایا اگر ایشان در بر نند نگاه دار ایشان را و اگر در بر نند بسلامت و از ایشان را درین اثنا جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و گفت ای احمد غم مخور

و اندوه بمرکه ایشان فاضلانند در دنیا و آخرت و پدر ایشان بهترین ایشان و ایشان
در خطبه بنی النجار و خوانند و حق سبحانه و تعالی دو ملک را دوست دارد و با نجات
حفظ ایشان عباس گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برخواست و ما نیز
با وی برخاستیم تا آمدیم بخبر بنی النجار دیدیم که حسن و حسین دست در کردن
یکدیگر کرده خیسیده اند و فرشته بیک بال خود ایشان را پوشانیده پس
آن حضرت امام حسن را برداشت و آن فرشته امام حسین را و مردم چنین
میدیدند آن حضرت هر دو را برداشته ابو بکر و ابویوسف انصاری گفتند
یا رسول الله ایما تخفیف کنیم از تو یکی ازین دو کودک را فرمود که نگذار ایشان را
که ایشان فاضلانند در آخرت و پدر ایشان بهترین ایشان و بعد از آن
فرمود بخدا که من شرف ایشان را بیاورم ازین دو کودک را و خدا که حق سبحانه و تعالی
پام فرموده پس از آن خطبه فرمود و گفت ای مردمان اما خبر کنم شما را به بهترین
مردمان از روی جد و جد که گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین اند که جد
ایشان رسول الله است و جد ایشان خدیجه بنت خویلد اما خبر کنم شما را
به بهترین مردمان از روی آب و امم گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین
اند که پدر ایشان علی بن ابی طالب است و مادر ایشان فاطمه بنت رسول الله
آیا خبر کنم ای مردمان شما را به بهترین مردمان از روی عم و عمه گفتند بلی یا رسول
الله فرمود که حسن و حسین اند که عم ایشان جعفر بن ابی طالب است و عمه ایشان
ام مانی بنت ابی طالب ای مردمان اما خبر کنم شما را به بهترین مردمان از
روی خال و خاله گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین اند که خال ایشان
قاسم بن رسول الله است و خاله ایشان زینب بنت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بدانید و آگاه باشید که پدر ایشان در جنت است و خاله ایشان
در جنت است و جد ایشان در جنت است و جد ایشان در جنت است و خال
ایشان در جنت است و عم ایشان در جنت است و عمه ایشان در جنت است
و ایشان در جنت اند و کسی که دوست دارد ایشان را در جنت است و کسی که دوست
دارد کسی را که او ایشان را دوست میدارد در جنت است و روایت کند از امام
بن محمد بن ابیوب الخیری که حسن بن علی علیهما السلام سفید روی بود که سر خیش
غالب باشد و چشمهای مبارکش سیاه و کشاده بود و هر دو گونه اش لطیف
و همواره خط مبارکی مستقیم از سوی سینه مبارکش تا ناف کشیده و موی عباس
مبارکش بحد کثرت رسیده و کمرش مثل برق نقره در صفا و اندام و جوانی

فماثل

فماثلش عظیم و قوی بود و میان بر دوشانه اش و او عریض بود و میان بال او بحد
طویل و نه قصیر بهترین و نیکوترین مردمان بود و بملاحظه وی و محاسن مبارک لب و
رنگ میفرمود و مجید موی و سیاه بود و امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که چون
ولادت فاطمه از حسن علیه السلام نزدیک شد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
ایما بنت عیسی و ام سلمه را اینجا حاضر شوند و چون فرزند متولد شود بآنکه در گوش راست
قامت و در گوش چپش بگویند که هر کس این عمل کند او از شر شیطان محفوظ ماند و چون
انگشت نامو بود را پیش آن حضرت نیارند بفرموده عمل کردند و او را آوردند نزد آن
حضرت ناف او را برید و آب در میان مبارک در دمان وی انداخت بجای اول لب
و فرمود که اللهم اتنی اعینه یک و ولد من الشیطان الرجیم در کتاب فرموده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من مانورم که نام نهم این دو پسر را حسن
و حسین و هم در کتاب فرموده است وایت میکند از عایشه که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که بهشت فرود پس از پروردگار خود در خواست و
پارت مزین گردان مرا با آنکه اصحاب و اهل من همه پسر کاران باشند حق
تعالی و محی فرستاد بسوی او که ایامین ترین پسران است ام ترا بحسن و حسین علیهما السلام
و در فرود پس از سلمان فارسی روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که هر دو نام نهاد و پسر خود را شتر و شتر و من کردم و دو پسر خود را
بحسن و حسین و آنچه نام کرده بود هر دو پسر خود را روایت کند ابو عمر و
در کتاب بواقیت که زید بن ارقم گفت که من در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله
بودم که فاطمه زهرا گذشت که از خانه خود بخانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بودند و بعد از آن امیر المؤمنین می آمد آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر دست
سر مبارک و بلند کرد بسوی من و فرمود که هر که دوست دارد این جماعت را پس بر
دوست داشته و از جمع عز و محبت روایت میکند از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که در شب معراج دیدم که نوشته بود بر در بهشت که لا اله الا الله محمد رسول
الله و علی حبیب الله الحسن و حسین صفوت الله فاطمه امه الله علی با غصیه لغت الله و با
او روایت میکند از عمر که من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگفت که فاطمه و
حسین و خطره قدس و رقبه بچاقو بزنند و در سقف آن عرش رحمت است جل جلاله و جابر
روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بهشت شتاق چهار کس است از اهل من
که خدای تعالی ایشان را دوست میدارد و فرموده مرا بدوستانی ایشان که آنها همی بن ابی طالب
حسن و حسین و مهدی است علیهم السلام که در خلافت او عیسی بن مریم علیه السلام نماز بگذارد

و در کتاب آل روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هشت گفت
 یارب آیا وعده نفرمودی که ساکن کردانی در من رکنی را از ارکان خود حق تعالی بوی
 وحی فرستاد که ای اراضی نیستی که من مزین گردانم ترا بحسن حسین پس هشت اقبال بود
 و منجه امید مثل خرامیدن عروس و پس در کتاب اربعین از جابر بن عبد الله روایت کند که
 او گفت من رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و او با چهار گن سرافقت حسین
 بر پشت مبارکش سوار شده بودند و میفرمود که نگو شریک شتر شما و نگو سوار این
 شما مرد و او بر سر روایت کند که مقداری از تفرقه آورده بودند و پیغمبر صلی الله علیه
 و آله آنحضرت از آن تقسیم نمود چون از آن فارغ شد امام حسن را برداشت بر دوش
 و او طفل بود یکی از آن ترابردان نهاده بود و میباید لعاب دمان مبارکش را بر
 حضرت فرو داد آن حضرت بر مبارک بالا کرده از او دید زبیر یک جانب دمانش و
 فرمود که کج ای پسر من ایامندانی که آل محمد بخورند صدقه را و احمد بن حنبل روایت
 خود آورده با الفاظ غیر این و او میگوید که امام حسن فرمود که انگشت من کرد و فرمود
 کج کج و گویا من دیدم لعاب دمان خود را بر انگشت مبارک وی و این حدیث
 با الفاظ مختلفه روایت کرده اند بحدیثی و روایت کند که حسن بن علی علیه السلام
 از پدر بزرگوار که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نیست از مردی که
 شود و بخاره کرد و آنچه فوق سر و زوشت است الا که نور دیده شود از و صحیفه
 زیارات گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نماز فاطمه و آنچه از
 قطوع که مشکلی فرض نباشد یعنی گرسنه و بخاره شد تحقیق در توافقی می تواند کرد
 و باین اسناد روایت کرده از پدر بزرگوار که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که شما هر کجا که باشید صلوات فرستید بر من که صلوات ایشان بر من میرسد و این
 اسناد روایت کرده از پدر بزرگوار که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نظام
 نزد ظالمان انکس است که ظلم کند بر ظالمی بکند از بد ظالم را که کمال ظلم و کینه خود با جزا
 الهی ملاقات کند **فصل ششم در امامت آن حضرت علیه السلام مؤلف کتاب**
 الله میفرماید که در باب امامت حسن بن علی علیه السلام هیچکس از مسلمانان با ائمه
 نکرده قاطعاً و از ائمه علیهم السلام با مخالفی نکرده اند و ما درین باب تقریر میکنیم
 قاطعاً را که مطرب باشد در جمیع زیر که قایلین با امامت جماعت بعد از نبی قایل اند با
 حسن علیه السلام بران وجه که روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که خلافت بعد از
 منی است بعد از آن باز میگردد بمملکت و با آنکه امیر المومنین علیه السلام و منتهی بود
 بوی امامت را و افاضه فرمود در ای خود را بر و او سلسله اجماع است در امامت

و مدعی امامت او از نزاع سالت و اما اصحاب میگویند بوجوب امامت در هر وقت
 از اوقات و این قول ثابت شده بطریق عقل و کتب اصول و آنکه امام می باید که معصوم باشد و نص
 با امامت او در و یا فاشد و حق در امان است محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیرون فرمود
 برگاه این ثابت شد پس مردمان بعد از امیر المومنین علیه السلام آیا قایل اند با آنکه حاج
 با امام نیست این قول خود باطلت سبب آنکه ثابت شده از وجوب وجود امام در هر
 وقتی از اوقات و یا آنکه قایل اند با امام میگویند که عصمت شرط نیست این قول
 نیز باطلت بران وجه که ثابت شده از وجوب عصمت و اما آنکه قایل اند بوجوب
 امامت حسن بن علی علیه السلام از جهت وجوب شروط مانده در حد امامت در
 پس واجب شد رجوع بقول او کردن و باین عمل نمودن و الا بیرون رود حق با قوا
 است و بقول شیعه بتواند رسید که خلف از سلف نقل کرده که امیر المومنین
 علی علیه السلام امامت را نص کرد بر پسرش حسن و حضور شیعه و خلیفه کرد و
 او را بصیرت قول خود و بواسطه تواتر و ایشان نیست کسی که ادعای کدایت
 نماید زیرا که قاطع است این در هر جای که ادعی کرده شود هر چیزی که آن تواتر
 معلومت و درین مواضع مباحث طویل است که در کتب کلام مبین گذشت و این
 کتاب گنجایش آن ندارد شتبار تمام نزد همه مردم و حجت امیر المومنین امام حسن
 با امامت و خلافت و تخصیص و در میان اولاد و امجاد خود و باین امر روایت کرده
 این را محالف و موافق و وصیت از امام بر حق موجب استخلاوت از برای کسی
 وصیت جده او کرده و حال برین منوال بوده و این مشهور است و اجماع ال محمد است برین
 امر صلوات الله علیه و بعضی از اخبار آورده درین امر است که روایت کرده محمد بن
 یعقوب کلینی و او از رجال روایت شیعه است و ثقات ایشان از علی بن ابراهیم
 و او از پدرش و او از حماد بن عیسی و او از ابراهیم بن عمر البیانی و او از سلیم بن
 قیس الهلالی که او گفت من حاضر بودم نزد امیر المومنین علی علیه السلام وقتی که وصیت
 میفرمود بر پسرش حسن که او گرفت بران وصیت حسین و محمد و جمیع اولاد و امجاد خود را
 علیهم السلام و در سلسله شیعه و اهل بیت را و بعد از آن کتاب و سلاح را بوی داد و فرمود
 را و اگر ای پسر من امر فرموده بود مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که وصیت کنم
 بسوی تو کتاب و سلاح خود را بتو بدسم بچنانکه آن حضرت بمن وصیت فرمود و کتاب
 و سلاح خود را تقویض من نمود و امر فرمود مرا که امر کنم ترا چون وقت اجل تو نزدیک
 شود از ابدی بیادرت حسین بعد از آن روی آورد با امام حسین و فرمود که امر کرده ترا
 رسول الله که بدی این را بر پسر خود که اینست بعد از آن دست علی بن حسین گرفت و فرمود

که امر کرده رسول الله که بدی این را به پیغمبر خودت محمد و بخوان او را از رسول الله و از حسن
و کلینی از اصحاب خود روایت کند مرقع بابی جاری و در روایت کند از ابی جعفر علیه
السلام که چون وقت وفات امیر المومنین علیه السلام در آمد فرمود به پیغمبر خود امام حسن
که نزد یک من پاناسه ای که پیغمبر من گفته با تو بگویم و این کرد اتم ترا با خود او را این
بدان کرد پس آنجا که کرد و با سنا و کلینی روایت کند از شهر بن حوش که
چون امیر المومنین علیه السلام فرمود بگوید و کتب و وصیت خود را با من سینه سینه بگو
و چون امام حسن علیه السلام با نجار جوع کرد او با امام حسن داد آنرا و ثابت شد
فرقی اسلام که چون امیر المومنین علیه السلام رحلت فرمود شروع فرمود امام حسن با بر
خلافت بعد از پدر بزرگوار و مردم بیعت کردند بوی که او خلیفه و امام است و در
کنند جماعتی که امام حسن در صباح انب که امیر المومنین رحلت فرموده بود نزد خطبه
خواند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر و آل هدایت ایشان بعد از آن فرمود
که درین شب مردی از میان شما پیرون رفته که سابق نبود او را کسی از پیشینیان
و در نیافت و رسید او را از پسینیان و دایم بار رسول الله با هر جهاد مشغول بود
و او را از دشمن دین محافظت میفرمود و رسول الله را بیت نصرت آیت بوی میداد
و جبرئیل از زمین و مکائیل از آسمان و یساروی میفرستند و باز فیکشت تا حق تعالی فتح بدست
وی با تمام میرسانید و در شبی بسرای سر و را تعالی فرمود که درین شب عروج عیسی بود
بر آسمان و در و رحلت نمود یوشع بن نون و از زور و سفید سج که گذاشته بود گفت
حد در کم که از عطایای خود زیاده آورده بود که خادمی از جهت اهل خود بخورد بعد از آن
که بر بر و زور آورده گریست و مردم نیز با وی گریستند بعد از آن فرمود که من پیر
بشیرم من پیرندیرم منم پیر خوانده بدین حق باذن باری تعالی من پیر سراج بنیرم
پیرا که حق تعالی رحمتش از ایشان برده و پاک و مظهر کرد انده منم از اهل بیته حق
سجانه و تعالی طاعتش از فرض کرد انده در کتاب خود که قل لا اطلبکم
علیه ایا المودة فی القری من یقترف حسنة نزد فیها حسنة موت
و دوستی است که اهل بیت بعد از این کلام نشست انگاه عبد الله بن عباس برخواست
در پیش وی و گفت ای معاشر مردمان این پیر پیغمبر شماست و وصی امام شماست
بوی بیعت کنید مردم مبادرت نمودند به بیعت وی و این اوله فاطمه است بیعت
امامت او و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این دو پیر من
خواه ایستاده باشند یا نشسته یعنی در همه حال و دیگر فرمود که ایشان بهتر از من
اهل بیت اند چنانکه مکر را اند کور شد و عصمت و طهارت ایشان معلومست و ثبات

از قول حق جل و علا که انما یرید الله لیزیب عنکم الذلیل بل البیت و بطر نظر او احمد
بن حنبل نیز این خطبه را در مشند آورده و دولا بنی نیز در کتاب بقرت ذکر کرده و با فاطمه
ترب با بن و حافظ ابو نعیم و جماعتی از جمهور نیز این خطبه را روایت کرده اند و از
بطهارت شش گواهی داده پس لاجرم او محقق باشد در دعوت و صادق در امامت
خود و منقول است که جابیه و البیه آمد نزد امیر المومنین علی علیه السلام و در ساخت
و گفت یا امیر المومنین چیست دلالت امامت رحمت الله آن حضرت فرمود که
این سنگ ریزه را پیار و بدست مبارک را سارفت فرمود بسنگ ریزه که بر آنجا نهاد
و بدست من داد و فرمود که هر که ادعای امامت کند قادر باشد که بکند آنجا بچین
کردم پس بدانکه او امام بحق مقرر فی الطاعت است و امام خیری از و پوشیده
نبی باشد میکند آنچه میخواهد من از او داشته باز گشتم تا امیر المومنین رحلت
فرمود آنجا آمدم نزد امام حسن علیه السلام و او بجای امیر المومنین نشسته بود
و مردم از و سوالات میکردند فرمود که تویی جابیه بن و البیه کفتم نعم یا مولای
گفت آنچه با خود داری بمن ده آن سنگ ریزه را بوی دادم مهر فرمود و خاک کرد
امیر المومنین فرموده بود باز آمدم بعد از و نزد امام حسن بنزدیک آمد و مر جانشینت
و فرمود که تویی که میخواهی دلالت امامت را کفتم نعم یا سیدی فرمودند من
آنچه باست سنگ ریزه را بوی دادم او نیز مهر فرمود باز دیدم بعد از و علی
بن حسین را در وقتی که کبر سن مراد ریافته بود و بصد و سیزده سالگی رسیده بودم
دیدم که او بر کوع و سجود و عبادت مشغولست من نومید و مأیوس شدم از دلالت
با نکتست سبب بجا بن اشارت فرمود چون من عود کردم کفتم یا سیدی چند
گذشته از دنیا و چند باقی مانده فرمود که اما آنچه که نشسته فتم و اما آنچه باقی مانده
فلا پیر آنچه باست از او بوی دادم و مهر کرد باز آمدم نزد ابی جعفر محمد باقر
علیه السلام او نیز از برای من مهر فرمود باز آمدم نزد ابی عبد الله جعفر الصادق
علیه السلام و او نیز ستاده مهر کرده باز آمدم نزد ابی الحسن موسی بن جعفر علیه
السلام او نیز مهر فرمود باز آمدم نزد امام رضا علیه السلام او نیز مهر فرمود و من
دا و صلوات الله علیهم و جابیه بعد از آن نه ماه دیگر زیست بروی که ذکر کرده آنرا
عبد الله هشام کلینی روایت کند از علی بن محمد که او روایت کرده از محمد بن اسماعیل
و او روایت کرده از موسی بن جعفر علیه السلام همچنین از پدران بزرگوار خود تا
محمد باقر علیه السلام که علی بن حسین علیه السلام از برای جابیه بن و البیه دعا کرد حق
تعالی جوانی و پیرا بوی باز کرد اند و با نکت مبارک خود اشارت کرد بوی و بی

الفور جانی شد و در آن وقت حد و سیزده ساله بود و سیخ مفید رحمة الله نقل فرمود که
با پنج طبرسی که فرموده و طبرسی از کلینی رحمة الله علیه جمیع احادیث را روایت کرده
سند از حسن بن علی علیهما السلام که تعلیم فرموده بود و مراد رسول الله صلی الله علیه و آله
کلماتی که میگفتم آنرا در قنوت و ترکه اللهم اهدنی هدیت و عافنی فیمن عافیت توفیت
بارک لی فیما اعطیت و قتی ترا فیضت فانک تقضی فلا تقضی علیک الله لایزال فی الوایت
تبارکت و تعالیت و امام حسن علیه السلام روایت کند که چون وفات پدر من نزد
شد توجه فرمود بجانب من و گفت این است که وصیت میکنم بآن علی بن ابی طالب
برادر محمد رسول الله و ابن عم و صاحب او و اول وصیت من اینست که گواهی میدهم
محبودی نیست غیر محبودی بسزا و محمد رسول و برگزیده اوست بجم خود او را اختیار
فرمود و برگزیده و پسندیده و خدای تعالی بر او نیکتراند هر که در قنوت و سوال کند
مردمان را از اعمال نیک و بد ایشان و میداند آنچه در حد و رست بعد از من وصیت میکنم ترا
ای حسن و کفایت میکند ترا وصیتی که وصیت فرموده بآن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
پس هرگاه که چنین است ای پسر من ملازم شوی خود را بخلوص و کرم کن بر حیوانات خود
و صرف کن بدینا بزرگتر است خود را و وصیت میکنم ترا ای پسر ای ملوات در وقتش و داد
و کوه در محل با بلش و خاوشی نزد شب و اشتباه و میان روی و عدل در رضا و غضب
و نیکو داشت همایه و اگر ام همان و در جم بر بنویان و اصحاب ملا و رعایت صلح و رحم و
مساکین و محالبت ایشان و با ایشان تواضع و فروتنی کردن که آن افضل عبادت است
و کوتاهی اهل دار و زیاده و یاد هر که کردن و ترک و زهد در دنیا چه تو در هر که و هر که و عرض
و مطرح بیماری و وصیت میکنم ترا بخشیت و خوف از خدای تعالی در پنهان و آشکارا و در
از امور خود و نهی میکنم ترا از شتاب در قول و فعل و هرگاه که عارض شود چیزی از امر
آخره ابتدا بآن کن و از سابق دان و چون عارض شود چیزی از امر دنیا تا بی تو
در آن شتاب و عیال نماند پنا کردی در آن و برت که حذر کنی از موطن تهمت و
به زیرا که قرین بد میفریبد جلیس خود را و عمل کن ای پسر از برای خدای تعالی از جواب خود منزه
باش و امر معروف نمایی و نهی از منکر کن و با برادران دینی برادری کن در راه خدا و دست
و از صالح را از جهت صلاحش و مدارا با فاسق از کین و دین خودت و بدل او را دشمن دار و مقار
جری از و با اعمال خودت تا نشوی مثل او و تراست که حذر کنی از نشستن در راهها و بگذر
گفت و شنید کسی که او را عقل و علم نیست و میانه رو باشد و معیشت و بکوش بقدر طاقت در
عبادات و لازم کن بر خود خاموشی تا سالم مانی و نیکویی را پیش فرست تا خفت یابی و تعلیم
خیر را تا دانا نشوی و اگر بخش خدایا در جمیع احوال رحم کن بر کوچکان اهل خود و تعظیم کن بزرگان

ایشان را و بخور از طعام تا صدقه کنی از آن چیزی پیش از خوردن و برت که مداومت نمایی بر و
که آن باکی بدست و سیرت مایل روزه را الی استش و جهاد کن نفس خود را و حذر کن از عیال
تو باشد و از دشمن اجتناب نمایی و برت که شتابی بجای آن ذکر و دعا و عبادت و بسیار دعای
پس برستی که من ای پسر و نصیحت تو تعصیب کردم و نصیحت از تو دریغ نداشتم و این آخر کار
و جدایی میان من و تو و وصیت میکنم ترا بیکو داشت تو برادرت را محمد که برادر و پسر پدرت
و میدانی دوستی مرا نسبت با و و اما برادر حسین پسر او پسر مادر است و هر چه گویم و زیاده
ازین چیزی نیکویم و حق سبحانه و تعالی خلیفه است بر شما و از و در اینجا هم که اموشمار
باصلاح آورد و باز دارد و مانع آید طایعان و باغیان از شما و صبر کن صبر تا بفرستند خدا
تعالی امر و لا قوه الا بالله العلی العظیم و ایراد فرموده سید رضی الدین الموصی رحمة الله
نسخ البلاغه وصیت امیر المومنین علیه السلام که نوشته بود از برای پسر خود امام حسن علیه السلام
بنایت طریل است جامع و جمیع ادب دین و دنیا است و باید بسیار در ضمن آن مندرج
و منافع بی شمار در مطاوی آن مندرج و چون این کتاب بگشایش آن نثار و باین مقدار اکتفا
نمود و شیخ مفید رحمة الله در ارشاد آورده که چون امیر المومنین صلوات الله علیه حجت بود
امام حسن خطبه فرمود و در آنجا ذکر نمود حق خود را و مردم بوی سبوت کردند که حجت بکسی
بوی حرب کند و صلح نمایند بکسی که بوی صلح کند و ابو محنف نوطن نجی گوید که حدیث کرد مرا
اشعث بن سوار که او از ابی اسحق سبیعی و غیره روایت کرده که حسن بن علی علیهما السلام
صبح شب وفات امیر المومنین علیه السلام بر بنی خطبه خواند بر تفصیل که از پیش مذکور شد و مردم
سبادت بر سبوت نمودند امر او را بخلاف و این روز جمعه است و یکم ماه رمضان سال
چشم بود از هجرت بعد از آن حال را ترتیب نمود و امر را تعیین فرمود و عبد الله بن عباس
را بر بصره فرستاد و نظرد و جمیع امور کرد و چون خبر حجت امیر المومنین علیه السلام بمعاویه
غاصب رسید و پست مردم با امام حسن نیز معلوم کرد مردمی را از حمیر کوفه فرستاد و یکی
از بنی فتن بر بصره تا احوال و اخبار معلوم کنند و افسانید و امر امام حسن و دلهای دم
را از و بگردانید امام حسن علیه السلام از احوال ایشان واقف شده امر فرمود بقتل
ایشان و نوشت بمعاویه لعین که ما بعد تو به پنهانی مردم را میفرستی برای قتل و حمله
و ترور و ترصد میباشی چشم میداری آن افسان را که میخوانی و دوست میداری که
میان ما و تو ملاقات شود آن نزدیک شده اخطار آن میر که انت الله میسر شود و سبیده
بن که تو بوشیده چیزی که صاحب عقل از انمی بود و این خیالات و حیل را از سر رو کن
و مکاتبات میان ایشان بسیار شد و امام حسن علیه السلام احتجاج میفرمود در کتاب
استحقاق خود را در امر خلافت و تقدی او از حد خود و آن حرکات رشت شیخ که باید

ایمیرالمومنین علی علیه السلام میگردد از محاربات و وقایع و ما سزاو غیر ذلک و حق و صی و این عزم
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با حق گرفتن بعد از اینها معاویه بجهت عراق روان شد
و امام حسن علیه السلام از جای خود حرکت فرمود و فرستاد جعفر بن عبد الله را با طرف و خوا
تا مردم را بجهاد طلبد سوار و پیاده چند آورد با آن حضرت مردمان مخلوط بودند
بعضی از ایشان شیعه و بعضی دیگر کوفه و بعضی دیگر از کوفه و بعضی دیگر از کوفه و بعضی دیگر
بجکم قال معاویه را اختیار کرده بودند بهر حلیه که بود و بعضی دیگر اصحاب طوطی بودند
در غنایم و بعضی دیگر شکاک بودند و بعضی دیگر اصحاب عصیت بودند که پیروی روی
قبایل خود میکردند و باز گشت بدین و گیشند ایشان حضرت با این لشکر آمد
تا نزول اجلال فرمود با طرب از قطره و آب آنجا پتوته نمود چون صبح
خواست که اصحاب خود را امتحان فرماید و تفحص احوال ایشان نماید در طاقا
و فرمان خود را امتیاز دهد و لایای خود را از اهدا و بر بصیرت باشد در وقت
ملاقات معاویه پس فرمود تا منادی که در بصلوات جامعه همه مردم جمع شدند
و آن حضرت بر منبر برآمد و خطبه طبع داد فرمود باین عبارت که الحمد لله کما حمده جاهد
و اشهد ان لا اله الا الله کلامه و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و الله الحق و الباقی
علی الوجل صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد پس بخدا سوگند که من سرانیده امید و از من
بماد که من بخدا متماهی الهی و از حمد و شکر گویم و من صاحب ترین خلق و آفریده اویم و با او
نیکم بر امری که در و کینه و دشمنی پسلی باشد و خواهند بری مرد مسلمان شتم و با و
حلیه کار نیز بایم و آنچه کرده میدانید در جماعت بهتر است از نظر شما در امور را خود
پس مخالفت امر نکنید و در میانید بر من رای و صلیت مرا خدا ای تعالی یا مژدم را و
شمار او را نماید مرا و شما را امر آن چیز را که در محنت و ریاضت بعد از این مردم حاضر
هم نگاه کردند و یکدیگر گفتند چون دیدید چه اراده کرده بآنچه گفت بعضی گفتند که
ما انت که او میخواهد که با معاویه مصالحه کند و این امر را بر و سلم دارد پس گفتند و الله
که این مرد کافر شد لغو و با الله بستند راه برو و در سر پرده او ریختند و غارت کردند
تا غایتی که مصلی از زیر وی کشیدند بعد از آن عبد الرحمن بن عبد الله بن جلال از
کار بران حضرت سخت ساخت و در داز کردن مبارکش پیرون کرد و آن حضرت
نشسته بود و شمشیر جایل کرده پی روی کار با بخار رسیده پیش آوردند و
آن حضرت را بران سوار کردند و طائفه از خواص شیعه حراست آن حضرت کشیدند
و چشم میداشتند و مخالف را از و متع می نمودند که سر بر دی داشتند و طلب فرمود
و پیغممدانی را و با اصحاب کرد و وی می کشید و منع اعدای نمودند از و بعد از آن

سید الشهدا

شد و آن حضرت جماعتی بودند بر سر کوچ که نماز دوستان بودند چون در رقت و مرور بنا بر یکی
سایه بر سر آمدند و در آن روزی آن حضرت مروی از بنی اسد که امام و جراح بنی اسد
بود بجام مرگ آن حضرت را گرفته و در دست او نیمه شیری بود گفت الله اکبر شرک است
ای حسن همچنانکه بدست پیش ازین شرک آورده بود و لغو و با الله من ذلک و حضرت بران
مبارک آن حضرت زد و چنانچه شکافت از او بستاند امام حسن علیه السلام خود را
بر روی جراح منافق انداخت و بان شمشیر او را بچشم فرستاد و شخصی دیگر که با او بود از این
کشید و امام حسن علیه السلام را برداشته بر محض شاندند و عداوت بر او نمودند و منزل سعد
بن مسعود ثقفی که عامل امیرالمومنین بود فرود آوردند و امام حسن نیز از آن مقرره داشته بود
و اشتغال نمود بمعالج جراح آن حضرت جماعتی از رؤسای قبایل نوشتند کتابی معاویه
خواهید و فرمانی که پنهانی ظهور آورده بودند درج کردند و او را ترغیب و تحریص کردند
سیر بجا نیاوردن و تهدید کردند که چون لشکر نزدیک شود امام حسن را بوی تسلیم کنند
یا تنگ حرمت او کنند و از و جدا شوند و این اخبار بر سمع مبارک امام حسن رسیدند
و در و یافت بوی کتابت قیس بن سعد که آن حضرت او را با عبید الله بن عباس شاهده
بود در وقت آمدن او از کوفه تا پیش گیری معاویه کند و باز کرد دانند از عراق و او
را امیر بر جماعت ساخته بود و فرمود که اگر او را صورتی روی نماید امیر قیس بن سعد با
قیس اخبار نمود آن حضرت را که عبید الله با خواص خود نزول کرد و باز ای سکن و انجمن
بود که معاویه فرستاد و نزد عبید الله بن عباس و او را ترغیب کرد که بوی باز کرد و تهدید
نمود که نزار در دم بوی بد نصفی از آن بی حال از آن بد نصفی دیگر و قتی که بگویند
ایده عبید الله در شب پیرون رفته بجا بشکر معاویه و شتافت با خا حان خود و
و با داد کردند مردم بی امیر قیس بن سعد صباح بایشان نماز گذارد و بعد از آن کتابت
بصیرت امام حسن علیه السلام زیاده شد به فرو گذاشت ایشان او را و فادیت
امل بکیم و زور و در و آنچه اظهار کردند آن منافقان از ما سزاو تحفه و احتمال هم
آن حضرت و نوبت غارت اموال او و باقی مانده بود و با وی کسی که امین توان بود از
مکر و فریب او الا بعضی از خا حان شیعه او و شیعه پدر زکوارش علیهما السلام و آنچه
مقاومت نمی توانستند کردن بابل شوم شام پس بصره و کتاتی نوشت آن حضرت معاویه
خواهید و در باب صلح و صلاح و دستاویز کنایه های اصحاب که تهدید کرده بودند تنگ
حرمت او را تسلیم کردند و وی با و شش و ط بسیار در آن نامه درج نموده و عقوبتی
در آن ثبت کرد که بآن وفا نماید با صلح صورت گیرد و چون اعدا و از میان برخاست
و آن حضرت شوانت بر کسی اعدا کردند و داشت احتیال و احتیال او را بایاره غیروان

ندید که آنجا کار کرد آید مگر ترک حرب و استعدای صلح چون اصحاب بسیار و اعتقاد حق
 آن حضرت ضعیف ساختند و دست فساد و مخالفت از استین و قاحت بیرون آوردند
 و بسیاری از ایشان استیصال خون دی نمودند و خواستند که او را تسلیم خصم نمایند
 گذاشت بر عیش عید آمدند و برادران و رطوبت بجانب دشمن رفتن او نیز موجب رنج
 بود و همه آن جماعت میل بدینا عاجل کردند و جانب حق و اخراجت را فرود گذاشتند
 و ثقیه نوشت از برای خود و معاویه و سو که گردانید تا کید است تا بر و حجت باشد و
 در آنجا میانه او و آن حضرت باشد نزد خدای تعالی و نزد کافران اهل اسلام و شرط فرمودند
 که ترک کنند با نزاری امیر المومنین علیه السلام را و عدول کنند از قنوت بر و در صلوات
 این باشند شیعه او از شر ایشان و تعرض نرسانند هیچ کدام از ایشان بیدی و برسانند
 بر صاحب حق حق و را معاویه و هم این شروط را اجابت کردند و معاویه نمود و سو کند خرد کرد
 بنده و قائمید چون مصالحه تمام شد معاویه رفت تا بخیل و آنجا فرود آمد و آن روز
 جمعه بود مردم نماز جمعه گذارد و از برای ایشان خطبه خواند و گفت در خطبه که دانسته
 من مقاتله نمیکشم شما را با که نماز بگذارد و نه از جهته آنکه تار و زده دارد و نه از برای
 آنکه حج بجای آورد و نه از برای آنکه نماز کوفه بدید اینها را خود میکشد و لیکن مقاتله من
 شما را بواسطه آنست تا من امیر یکم بر شما که اماره را بمن خدای تعالی اعطا فرمود و شما
 کار چید از آن و نخواهید بیاورید و اکاد با شید که من از و قنای حسن را بر آوردم و عطا
 کردم و او را چری چند و جمع آن در زیر قدم منست که و فاشو ام نمود بچیزی از آن عهد و عهد
 از آن معاویه او را نه بود و بکوفه نزول کرده چند روز در آنجا اقامت نمود تا از ایشان
 بیعت بستند و چون بیعت تمام شد بنبر رفت و خطبه برای مردمان خواند و نقض عهد کرد
 در آنجا امیر المومنین و امام حسن علیهما السلام را بنامزایا کرد و لغو باند و امام حسن
 علیه السلام در آن مجلس حاضر بود و خواست که برخیزد و جواب آن ملعون بگوید امام حسن
 دست بردار گرفت و نشاند خود برخواست و فرمود که ای یاکنده علی بیدی چشم من
 و تو معاویه پدر من علی بود و پدر تو صخره و مادر من فاطمه و مادر تو همد و جد من
 رسول الله است و جد تو حرب و جد من خدیجه است و جد تو قیل پس لعنت خدا
 بر کم نام ترین ماباد از روی ذکر و دنی ترین ماباد از روی حب و بدترین ماباد از روی
 قدم و پشترین ماباد از روی کفر و نفاق و طایفه از اهل مجلس گفتند که امین امین و امام حسن
 علیه السلام از آنجا بیرون فرمود و دشمنانک و متوجه مدینه شد و در آنجا اقامت فرمود و منتظر
 امیر و در کار بود و لازم منزل خود شد تا ده سال از اماره معاویه گذشت آنگاه معاویه خوا
 که بیعت از جهت پسر خود یزید بپدید از مردم بستاند و نهانی فرستاد و بوجه امام حسن که او جده است

اشعث بن قیس بود که بوی زهر بخوراند و صد هزار درهم برای او ارسال نمود که درین امر شکی نماند
 و بعد کرد و او را به پسرش یزید ملید و بد آن حضرة را زهر داد و چهل روز مرخص بود که بعام
 آخرت فرمود و در ماه صفر در پال بنجام از هجرت و در آن وقت عمر شریفش چهل
 و شش ساله بود و مدت خلافتش ده سال و متوالی امور او شدند برادر و وصی
 امام حسن علیه السلام غسل داد و تکفین کرد و دفن نمود نزد جده حسن فاطمه
 اسد بن هاشم بن عبد مناف علیهما السلام **فصل مضمون در علم امام حسن علیه السلام**
 که او را نموده ابن طلحه در علم امام حسن علیه السلام شیخ کمال الدین بن طلحه رحمه الله
 آورده که چون حضرت عزت عزت شانه روزی فرموده بود او را فطرت ثاقبه
 در ایضاح مرا شد و مبادی و منحت فطنت صایه از برای اصلاح قواعد دین
 و مبانی و تخصیص داده او را بجهتی که او را سرشته شده مآده آن بصورت علم و معانی
 و هر کس از باب علم و امتداد اخذ میکرد مقصد خود را از و لغت بهستند و از
 فکر صواب از علوم موروثیه آباء و اجداد بر طبق مدعای هر یک میداد و روزی
 نشستند در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مردم اجتماع نموده بودند
 در گردوی و تکلم میفرمود و روحی که تشفی علیل پالین میشد و قطع حج
 قائلین میکشت روایت کند ابو الحسن علی بن احمد الواحدی رحمه الله در تفسیر
 وسط مرفوع بسند خود که مردی گفت که داخل شدم در مسجد مدینه دیدم
 که روایت حدیث میکند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مردم بر
 گرد او در آمده اند من پیش رفتم و کفتم مرا و را که خبر میدی مرا از شایسته بود
 گفت بلی اما شایده پس روز جمعه است و اما مشهود پس روز بخراج آنجا نیز
 بنجا و زگردم و آدمم نزد جوانی که گویا روی او طلای احمر است و حدیث روایت
 میفرمود از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش رفتم و کفتم خبر میدی مرا
 از شایسته و مشهود گفت نعم اما شایده پس محدث صلی الله علیه و آله و سلم
 و اما مشهود پس روز قیامت است اما نشنیده که حق تعالی فرموده که یا ایها
 البنی انما ارسلنا شایدا و دیگر فرموده که ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک
 یوم مشهود بعد از آن سوال کردم از او که گفت این عباس است و سوال کردم
 از ثانی گفت این عمر است و سوال کردم از ثالث گفت حسن بن علی بن ابی طالب
 علیهما السلام و بود قول حسن حسن و آورده اند که روزی حسن بن علی علیهما السلام
 غسل نموده بود و از خانه بیرون فرموده جامه های فاخر پوشیده و با انواع عطریات
 مطیب و معطر پاخته و نور و روحی شش بر وضو شمس علیه کرده و حسن صورتش از

کمال معنی خبر میداد و با وصفا نفیات غایبه سایش با طراف عالم میفرستاد و عز و اقبال لازم بود از اعطاف الطافش و مجد و اجلال طالع بود از انکشاف و اطرافش و قاضی قدر حکم فرموده بود بسعادت او صفایش باز بر بخله رها و خوش رفتار سوار و غلامان عا
کش بسیار در پیش و پس و ازین پس و باز ناکاه بیودی پیش آمد از غایت حبیب خاک
مذلت بر فرقتش بخت اند و تخم فلاکت بر نهاد زمین تا تو انش رخت و از برینکی
به پیش و دستی به پیش گرفته و عورت خود را از مردم نهفته و از کسی نه پای رفارش
بود و نه زبان کفار و امام حسن را توقیف نمود و گفت یابن رسول الله از تو انصاف
میخواهم که از برای من بدی فرموده که در چه خبر گفت در آنچه جد تو فرموده که دنیا زنده
مؤمنان است و بهشت کافران و تو نمومنی و من کافسر پس نمی بینم دنیا را بلکه
بهشتی است از برای تو که با آن تنم میکنی و در آن لذت می یابی و نمیدانم آنرا مگر که
زندان است از برای من که حضرت آن مرا بسرحد هلاک رسانیده و فقر و فاقه آن مرا
ز هر فوات چشاییده امام حسن علیه السلام که کلام او را شنیده نور تابیده الهی میبرد
و خشنید و استخراج جواب نمود بفرموده عالی خود از خزانه علمی که حق تعالی بوی ارزانی
فرموده بود و واضح و ظاهر کرد از سبب برهودی خطای ظن و بطلان زعم او را
و فرمود که ای شیخ اگر نظر کنی با آنچه آمده گرد است حق سبحانه و تعالی برای من در
آخرت از آن تنعمات که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده هر آینه بدانی که پیش
از اشغال من بسوی آن دین دنیا در تنگنای زندانم با انواع مشقت و اگر به منی آنچه حق
جل و علا برای تو و کافران تمیاساخته و در دار آخرت از سعیر با رجیم و نکال غداست مقم
هر آینه بدانی قبل از بازگشت تو بان سرای در بهشت نعیمی و با اصناف نعمت و سعادت
پس نظر کن باین جواب که صواب از اطراف او نمایانست و انهار عیون عیش و در انکشاف
او زوان و چون چنین نباشد چه صد و راین علم اقتباس یافته از مشکوٰۃ نور نبوت
و ظهور با بدین علم کشیده از آثار معالمرسالت این کلام این طریقت است این عیال
روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حق امام حسن علیه السلام را بر دوش
مبارک بر داشته بود و مردی گفت چه نیکو مرگ است سوار شده این پسر آن حضرت
فرمود که نیکو سوار است او مرویت از امام عثمان که ام ولد علی بن ابی طالب بوده
علیه السلام کمال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطعه بود که جبرئیل علیه السلام بران می
نشست و نمی نشست بران غیر او و چون جبرئیل عروج میکرد و از او در نور دیده بر میخیزد
و چون نزول میکرد از امی افش می نمود و چون می افتاد چیزی از ریش او پس بر میخیزد
و بر و راست می ساخت و ما آنرا از تعویذات امام حسن و امام حسین ساختیم و بجای تعویذ

از او شد و مرویت از ذکوان مولی معاویه گفت نمیدانم که نام کرد و این دو پسر را این
رسول الله ایشان را بگوید که این علی ذکوان گوید که چون چند روز برین گذشت من فرمود که تو هم
اولاد او را در شرف من پیر و پسر زاده ای او را نهم و نهم و نهم پسران و دخترانش را و نهم
پیش دی بر دم چون نقشه کرد و گفت و بخت تو مگر غافل شدی از بزرگترین فرزندان من
گفتم کدام را میگوئی گفت بنو فلان و فرزندان منند از دختر و بنو فلان اولاد منند از دختر
گفتم الله ای پسران خسترتو پسران تو باشند و پسران فاطمه زهرا پسران رسول الله باشند
گفت چه گفتی که خدای ترا بکشد و مبادا که این کسی از تو بپوشد و عبد الله بن حسن روایت کند
پدر بزرگوار خود و او از علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که رحم تو است شب که است از رحمن هر که بپوشد او را می پونند و خدای عز و جل
را و اگر برید او را میبرد از حق سبحانه و تعالی و مرویت از عبد الله بن حسن که او از
مادر خود فاطمه زهرا علیها السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه که بسجده
میفرمود میگفت بسم الله و الحمد لله و صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی
و سهل لی ابواب فضلك و روایت کند عبد الله بن حسن که او از
پدر بزرگوار عا لیمقدار خود علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و آله و سلم که زنا زاده عورت است پس هرگاه زن شوهر کرد شوهر می پونند
یک عورت او را و هرگاه زن مرد قهر می پوشد تمام ده عورتش را و مرویت
از محمد بن حرب که عبد الله بن حسن بن حسن گفت مر پیغمبر و محمد را که استعانت طلب
کن بر سلامت بطول خاموشی در موطنی که نفس تو ترا خواند بسخن گفتن در آن موطن
زرا که خاموشی حسن است بر حال زیاد بن منذر روایت کند که عبد الله بن حسن بن
حسن گفت مر پیغمبر را که پیغمبر از دشمنی مردمان زیر که تو این نیستی از مکر علم و سیاست
لیم حسن بن حسن روایت کرده از مادر خود فاطمه بنت حسین و او از فاطمه کبری بنت
رسول الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که طاعت کند مکر نفس خود را کسی که چتر کرد و
و در دست او باد و بدست نباید بودن و منذر بن زیاد روایت کرده که عبد الله
بن حسن حدیث کرد ما را که جد بزرگوار او روایت کرده از علی بن ابی طالب علیه السلام و
او از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی کسی را که جاری کرد ایند بر دستها
او چیزی که موجب فرح مسلمانان باشد حق سبحانه و تعالی غم و کربت دنیا و آخرت او را بفرج
شاهی مبدل میکند و دیگر روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که هر که اتفاق کند و قوت دهد اهل پستی را از مسلمانان قوت روز و شب ایشان را حق سبحانه
و تعالی بخساند او را پامر زده محمد بن حرب روایت کند که وصیت فرمود محمد بن حسن بن حسین

شده بود ز پیری گفت اگر این دخت را رطب می بود ما پاره از آن میخوردیم اما
چون فرمود که اشتهای رطب داری ز پیری گفت بلی دست مبارک بدعا بوی
آسمان برداشت و دعا فرمود بکلامی که ز پیری گفت من فهم نکردم که چه گفت
در حال درخت خشک سبز گشت در آن دشت و بحال اول باز گشت و بر
بروید آمد و رطب بار آورد و جماعتی شتر داران که شتران را میگردانید
بودند گفتند بخدا که این سحرست امام فرمود که و یکش این سحرست و لیکن
دعای فرزند پیغمبر است نزد حق تعالی ایشان بالای درخت نشینند
و برینند آنچه ایشان را کافی بود **فصل نهم** این طلحه را فرموده در کرم
آن حضرت میگوید که کرم درختیست که مغرس آن درخت اوست و
او را کرم موروثی است از آنسی که در حال رکوع نصدق از سایل دریغ
نداشت از آن جمله روایت کرده سعد بن عبد العزیز که حسن بن علی علیه السلام
مشید مردی که از خدای تعالی درمیخواست که او را ده هزار درم روزی کند
بمزل فرمود و آن مبلغ را برای او فرستاد و دیگر مردی انداز و کی حاجتی
خواست فرمود مرا و را که ای فلان حق سوال تو نزد من عظمت و معرفت من
بآنچه لازمست از برای تو در پیش من بزرگ است و دست بخیر من به نیل مبطی
که تو نیز او را نمیبرد و بسیار در راه باری تعالی اندکست و نیت در
ملک من آن مقدار که وفا کند از برای شکر تو پس اگر قبول کنی آنچه مرا است
و رفع کنی از من مؤنت فرام آورده و استمام بی تکلف از بجای آر گفت
یا بن رسول الله قبول دارم اندل را و شکران معطیه را میگویم و اعدای من
آن می بوم آن حضرت کمال خود را طلب فرمود و محاسبات نفقات خود را
استقصا نمود و فرمود که فاضل سیصد هزار درم را حاضر کن او بخواه هزار
درم را حاضر ساخت فرمود چه کردی آن پادشاه دنیا را شرفی که نزد تو بود
که آن نزد منست فرمود که این نیز حاضر ساز و آن حضرت آن درم و دنیا را
تمام بان مرد داد و گفت حلالی باز تا بردارد اینها را او و حلال آورده آن
زربان به پشایشان نهاد و آن حضرت ردای مبارک خود را بکمرایه حلالان
داد یکی از ملازمانش گفت والله که نزدیک ما یکدستم نمائند آن حضرت فرمود
لیکن از حق تعالی امید اجر عظیم دارم و دیگر آنکه ابو الحسن مدانی نقل کرده که
باری امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر علیه السلام روی بجا نیسج
آورد و میفرستند شتری که زاده اشغال داشت از ایشان فوت شد

ایشان دو صحرای کردند و تشنه و بی نوشه ماندند آمدند بنحیم سره زنی رسیدند و از
رسیدند که هیچ آبی داری که توان خورد یا چیزی که توان آشامید گفت بلی بنحیم
او را آمدند و در پیش خیمه او کوفته بودند گفت ازین بدو شسته و از شیر آبیا
شامید جان گردن باز گفشد هیچ طعامی داری گفت غیز ازین کوفته چیزی
دیگر ندارم گفت اگر میخواهید این کوفته را بکشید تا برای شما طعامی بنمایم
یکی از ایشان آن کوفته را بکشت و پوست گند و او را از جهت ایشان طعام
سخت و ایشان خوردند و آسایشی گردنشان خشک شد چون روان می شدند گفتند
با جماعتی ایم از قریش با پنجاب میروم چون باز گردیم سلامت انشا الله پیش
یا با تو بکوی کنیم و ایشان رفته و شوهر این عورت آمد او خبر کرد شوهر را از
ایشان و شستن کوفته غضب نموده گفت و بکک کوفته مرا کشتی از برای
جماعتی که نمی شناسی ایشان را باز میگوید که ایشان میگفتند که ما از قریشیم بعد از مدتی
ایشان را احتیاجی شد برقتن مدینه آمدند بجا آمدند و ایشان نقل شکل شتر
مدینه می نمودند و میفرخواستند و بان معاش میکردند و مرد و زن در بعضی از کوهها
مدینه می گذشتند ماکاه امام حسن علیه السلام بر در خانه خود نشسته آن زن را
شناخت و زن آن حضرت را شناخت غلامی را فرستاد و او را طلب کرد و فرمود
مرا و را که یا امته آمد مرا می شناسی گفت نه فرمود که من همان تو بودم در فلان روز
زن گفت بای انت و اقی آن حضرت هزار کوفته از کوفته های صدقه برای
او خرید و هزار دنیا را شرفی دیگر بوی داد و غلام را همراه وی کرده به پیش برد
امام حسین علیه السلام فرستاد فرمود که برادر من حسن توجه داد گفت مرا کوفته
هزار دنیا را شرفی از ابوی شفت فرمود و غلام را همراه کرده او را نزد عبد الله
بن جعفر فرستاد گفت حسن حسین توجه دادند گفت دو هزار کوفته و دو هزار
دنیا گفت و هزار کوفته و دو هزار دنیا بوی دهند فرمود که اگر اول پیش
من آمدی هر این به رحمت نمی انداختم ایشان ترا پس زن و شوهر بر جمع کردند مدینه
با جماعت و این سرین روایت کنند که امام حسن علیه السلام کیزی را تر و بیج فرمود
و صد جاریه برای او فرستاد و با هر جاریه هزار درم بود و این طلحه گوید که این شاه
رخت عزیز و جبارت و چیز با بکره که دانست که دنیا محل عبور است و طمع
غیر و ماسک آن زیانت و فریفته گشتن بان نقصان جویمس نماید بیدل آن و
رغبت نمیکند بوصول آن و امام حسن علیه السلام عارف بود بفریفتن او و معرض
بود از امیرش ایش از آن بود که بسیاری باین قول تمیل میفرمود با اهل لذت دنیا

لا تعاد لها ان اغترار بطل زایل حق یعنی ای اهل دنیا که بقا و پایداری نیست مرا و از این
 که فریب خوردن بسایه زایل بی اعتبارش حقاقت روایت کنند این عاقل که مردی
 از اهل شام آمد بمیدینه پس دید مردی زیبای بر استرخش قمار سوار که مثل او بچشم
 ندیده بود گفت دل من بایل شد بجانب وی پرسیدم که این چه کس است گفتند حسن بن
 علی بن ابی طالب علیهما السلام دل من چشم و کینه و حسد شد که علی را مثل این
 جوان فرزندی باشد بر خودم و رستم به پیش وی و گفتم تو پسر علی بن ابی طالبی فرمود
 بل من پسر اویم و بنیاد ما سزا کردم با او و پدرش و آن حضرت ساکت بود و هیچ
 نفرمود تا من خود از آن گفتن شرمند و شدم چون سخن من تمام شد خندید و فرمود
 که من چنین ندارم که تو غریب باشی و شامی گفتم بلی فرمود که یا ما من اگر احتیاج
 داری بمنزل من تا ترا فرو دادم و اگر مال خواهی تو بدیم و اگر حاجتی داشته باشی
 بدو گفتم و بر ارم حاجت ترا من از آن گفته خود شرمند و شدم و عجب آمد مرا از کرم
 و اخلاق و از خلق حسن عجب نباشد من باز گفتم و محبت او در دل جای کردم و هر چه
 که دیگر بر امان مرتبه دوست نمیداشتم **فصل نهم در برود خلافت ابن طلحه** و بعد از آن
 اجداد و آثار مقامات ایجاد متفاوت می باشد معذرت آن در میان عباد و تحت اقطار
 و قدرت در اعتقاد و امام حسن علیه السلام جو و بخششی فرموده که مثل آن جو و بخششی
 نموده از موجود و خیر رتبه اعظم از خلافت نمی باشد و مقام از و بر تر صورت نمیکرد
 در ملت اسلامی که زمام اختیار اهل اسلام در قبضه اقتدار صاحب این امر می باشد
 که امر و نهی متصل با سبب اوست و جاه و مال محصل از ابواب او و بنا به
 شهرت استفا و از اقرب اوست و تقدیم و تاخیر ترا و از ارضاء و اغضاب او
 امام حسن علیه السلام با وجود آنکه منعقد و عقد اتفاقا خلافت شد و مستبد با ایجاد
 امامت گشت و چهل هزار کس در جریه بیعت آن حضرت درآمدند و مکر اتفاقا و اتفاقا
 بر میان جان بشد جو و فرمود منصب خلافت را بر معاویه تسلیم داشت و خود را از
 دین و آن منسلح ساخت پس لاجرم باعتبار این حال که از وجود آمده از وجود و نوال
 آنچه بنظر رسیده از کرم و افضال اعتراف نمود معاویه علی را و پس از آنکه شهادت و در
 غصون مقال و گفت مرا و را که یا اباجمه امرو و از آن توجوهی بوجود آمده که در کبری
 توانا ز رجال و راست گفت معاویه آنچه درین امر گفت از روی عقل و نقل و عظیم
 آنچه بوی اعطا کرد از روی وجود و بنال زیرا که نفوس راغب و مایل می باشند در رتبه
 دنیا و متاع از روی قول و فعل پس و این را سزاوارست که کتاب علی بن عیسی رحمة الله
 میفرماید که شیخ کمال الدین طلحه رحمة الله این امر را بیان نمود اما تعین نظر و فکر در آن

فرمود با آنکه شمر و تسلیم آن حضرت خلافت را معاویه بنمود با حقا را و که اگر اعوان
 انصار یکدل و یک زبان می یافت بی توقف بجاریه و متقاتله معاویه غاویه می شتاب
 لیکن اعوان و انصار کسر قدام در میدان خلاف نهادند و زحارف و نایبانی
 را بر نعم باقی ابدی اختیار کردند آن حضرت ضرورت از جهت حذر بر نفس حفظ
 مال مؤمنان و شیعیان وی این امر را بوی تسلیم کرد و چگونه بود که آن حضرت
 خلافت را معاویه غاویه که کرمی اهل اسلام بنا را بود و چگونه راضی باشد با ملت
 او این امر را و حال آنکه در دل عقد کرده باشد انکار را و چگونه کمان کند نزدیکی
 آن با کجاری که او را سزا گوید پدر بزرگوارش را بلیل و تبار و چگونه نسبت دهد
 معاویه غاویه را بصدق و راستی که او ستم را باشد بنا بر انقضای اهل حق و تعظیم با
 بر احوال و چگونه توهم ایمان او کند که او پدرش از موافقه قلوب بودند و دین
 نبی را شکار پس نظر دقیق باید کرد در ارجال این تفصیل و قضایای واضح الدلیل
 و احوالی که احتیاج داشته باشد بنظر و فکر طویل و الله بهیدی من لیس الی سوا
 التسلیل یعنی باید دانست که صلح آن حضرت بمعاویه از جهت فرو گذاشتن احیای
 بود که او را فرو گذاشته و میل بجانب معاویه نموده و مراسلات و مکاتبات
 در میان ایشان بسیار شد و فرو گذاشت کردند و امر وی مثل فرو گذاشتن
 که در باره پدر بزرگوارش کردند و کار بقتل و شهادت کشید و آن قباحتها
 روی نمود و آنچه باراد بر بزرگوارش کردند بعد از و دال است بر فساد عقاید
 و قبح فعالیت ایشان پس هرگاه که امعان نظر کار فرمای پیایی او اخراش را
 بر هیچ و طرق او ایل ایشان و سلوک هر کدام بر منوال ایل ایشان با سیاف ذاک
 البغی اول سلهای اصیب علی لابیسیف بن طلحه یعنی بشمشیرهای ستم آنکه اول از
 خلاف کشید کار امیر المؤمنین علی علیه السلام بقتل رسیدند بشمشیر این طلحه
 که آخر دیده و زنی خواهد بود که امور نهانی همه آشکار شود و هر کس جنای علی خود
 بیاید بداند هر کس از کشت خود را از دور رخ به پشت و از خوب و زشت آن
 حضرت فرموده که تبرع معروف و عطا کردن پیش از سوال از بزرگترین صفات
 بزرگی است و سوال کردند از آن حضرت از بخل فرمود که بخل آنست که آنچه مرد
 اتفاق کرده تلف داند و آنچه اساک کرده از انشرف پند در حلیه آورده که
 رسیدند از وی که تصوف چیست فرمود که تصوف تنویر باین است و طهر
 اکنون از ابان بن طفیل مرویت که شنیدم علی را علیه السلام که باشد در دنیا به
 خودت و باش در آخرت بقلب خودت **فصل دهم** ابن طلحه ایراد کرده در کلام آن

حضرت است و مواعظ نقل کرده حافظ ابو نعیم در حلیه بسند خود که امیرالمومنین علیه السلام
پرسید از پدر خود امام حسن علیه السلام چیزی چند را مروت فرمود که ای پسر من
چیت گفت ای پسر من بزرگوار من سدا و دفع منکرات بمعروف فرمود که
چیت گفت نیکی کردن با عشیرت و برداشتن جریر یعنی جرایم ایشانرا عفو کردن
فرمود که مروت چیت گفت عفاف و اصلاح مال فرمود که رقت چیت گفت
نظر در سیر و منع حقیر فرمود و نمانت چیت گفت خود را استوار داشتن و بذل
بزرگ کردن و پس فرمود که جود و سخاوت چیت گفت بذل در دشواری
اسانی فرمود که بخل چیت گفت آنچه در دست است از شرف بینی و آنچه اتفاق
گفتی از ائلف دانی خنایچه مذکور شد فرمود که چه چنانست برادری گفت مواسات
در سختی و شدت فرمود جبن و بددلی چیت گفت جرات آوردن بر دوست
و بر رسیدن از دشمن فرمود غنیمت چیت گفت رغبت در تقوی و زماوت
در دنیا که آن غنیمت بارده است فرمود که حلم چیت گفت خشم فرو خوردن
و عنان نفس بدست گرفتن فرمود که غنی چیت گفت راضی بودن نفس نسبت
الهی و اگر چه اندک باشد و غنا غنای نفس است فرمود که فقر چیت گفت غلبه
جرح نفس است در هر چیزی فرمود که چه جرات صنعت گفت شدت
باکس و منازعت اعز مردمان فرمود که ذل چیت گفت فرج نزد مصدق
فرمود که غنی و در ماندگی چیت گفت فعل عبث و کثرت خفت و طیش نزد
مخاطبت فرمود که جرات چیت گفت موافقت اقوان فرمود که کلفت چیت
گفت کلام در مال یعنی و پهلو ده صرف کردن فرمود که مجد و بزرگی چیت
گفت اعطا کردن در عزم و عفو نمودن از جرم فرمود عقل چیت گفت
نگاه داشتن دل فرمود که شنا چیت گفت اتیان جمیل و ترک قبیح فرمود
که سفا چیت گفت متابعت اهل ذمات کردن و مصاحبت نمودن با اهل
ضلالت فرمود که غفلت چیت گفت ترک مسجد و طاعت مفقود فرمود که
حرمان چیت گفت ترک خطا کردن که بر تو عروض یافته و این اجوبه صادر
از آن حضرت بی رویت فکری بوده بلکه بصیرت با صبر و بدهیم حاضر
و موده فضل و افرو و فکرت بر استخراج غوامض قاورده بوده و دیگر از
کلام آن حضرت کتابی بوده که معاویه غایب نوشته بعد از رحلت امیرالمومنین
علیه السلام در وقتی که مردم بوی پخت کرده بودند باین مضمون که
بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است از عبد الله حسن بن امیرالمومنین علیه السلام

نویسند

بوی معاویه بن صفحرا اما بعد پس بدستی که حق تعالی و ستاد محمد بن عبد الله را صلی
علیه و آله و سلم بخلق که رحمت عالمی است و اظهار فرمود با حق را و رفع
نمود بوجوه وی باطل را و ذلیل ساخت بوسیله او اهل شرک را و عزت کرد
سبب او عامه عرب را و مشرف ساخت بوی خاصه ایشان را و امر که انوار
و حق تعالی فرمود که وانه لک و لقومک چون حق سبحانه و تعالی این
پیغمبر را بجوار رحمت خود بر دستان عر کرد و درین امر بعد از و انصار
گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری و قریش گفتند او لیا و عشیره او ام
پس منارعت مکیند در امر خلافت انگاه از عرب از برای قریش مقرر شد
و اکنون اولیای او ذوی القربی از و ما یم و مناسب نیست منازعه تو ما را
بغیر حق در امر دین و اثر و نتیجه این در اسلام محمود نیست نزد اهل اقیان و خدا
تعالی در موعده حکم خواهد فرمود میان ما و میان تو و ما از خدای تعالی در مقام
که ندهد ما را درین دنیا چیزی که نقصان ما باشد یا آن در امر آخرت و بعد از
و قتی که امیرالمومنین علی بن ابی طالب ازین عالم رحلت میفرمود این امر را بمن
تفویض فرمود بعد از خود پس از خدای تعالی بترس ای معاویه و نظر کن در امر
امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوسی که دمای ایشان محفوظ ماند و باصلاح
آید امور ایشان و السلام و دیگر از کلام بلاغت نظام آن حضرت صلح نامه آن
در میان او و معاویه که از جهت حقن دماء و اطفای فتنه نوشته بود باین مضمون
که بسم الله الرحمن الرحیم این است که مصالح کرده بران حسن بن علی بن ابی
طالب علیهما السلام معاویه بن ابی سفیان را برین وجه که تسلیم کند بوی و آلا
امر مسلمانان را بران که عمل کند در میان ایشان بکتاب خدا و سنت مصطفی
و سیرت خلیفه پیشین و نیت معاویه را که این امر را بعد از خود بدیگری تفویض
کند بلکه امر بشوری و مشورت باز گذارد در میان مسلمانان بر آنکه مردم ایمین
باشند در هر زمین که بودند از زمین خدای از شام و عراق و حجاز و یمین
و بر آنکه اصحاب علی و شیعه او ایمین باشند بر انفس خود و شان و اموال و سوا
و اولاد خود و بر معاویه بن ابی سفیانست که این عهد کردن با خدای تعالی و پیمان
با بوی که بان و فائدا بد بر آنکه تحویلا از برای حسن بن علی و برادرش حسین هیچ یکی
از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حمله و غارتگری در میان و نه در اشکبار
و نه ترسانند هیچ یکی از ایشان را در افضی از افاق و کوه است برین و کفی الله
شبهه افلان و فلان و السلام چون صلح نامه تمام شد و امر قرار یافت

کرده معاویه از امام حسن علیه السلام که در حضور مجمع مردم باین کلام تکلم کند و بگوید
بدانند که این امر را تسلیم معاویه کرده اجابت نموده و در حضور مردم خطبه خواند
مستعمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی و الیه استعینا
و بعد از آن فرمود که اکیس کیس تقوی است و احمق حق فخور و هر کدام از شما اگر طلب
کنید میان جالبقا جابر سامردی که جدا و رسول الله باشد صلی الله علیه و آله و سلم
نخواهید یافت غیر ما و غیر برادر من چنین راوشما میداند که خدای تعالی هدایت
کرد شما را بجد من محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دانید شما را بواسطه او از ضلالت
و رفع نمود شما را بسبب او از جهالت و غیر از که و شما را بوجوه او از ذلت بسیار
کرد ایند شما را با و بعد از ملت و معاویه تزعیم میکند من در حق که آن از آن
منت نه از آن او لیکن انکار کردم از جهت صلاح امت و قطع فتنه و حال آنکه
شما بمن سبقت کرده بودید بر آنکه مصالحی کنید هر که را من بوی مصالحی کنم و محاربت
هر که را من بوی محاربت کنم پس صلاح در آن دیدم که با وی مصالحی نمایم تا خاک
و فتنه میان ما و او فرو نشیند و خونریخته نشود که حفظ ما بهتر از خون ریختن است
و من این نکردم مگر برای اصلاح و بقای شما و آن لعنه فتنه لکم و متاع الی حین
و دیگر از کلام آن حضرت است این که ادب نیست هر کسی را که او را عقل نیست و مرد
نیست کسی را که او را امت نیست و حیانت کسی را که او را دین نیست و سر عقل
بمعاشرت است با مردم و نکویی و بعقل هر دو را می توان یافت و کسی که از عقل
محروم است از هر دو جهان محروم است و دیگر فرمود که پیامبران مردم را از علم خود
و تعلیم کبر از علم غیر خود نا فایده رسانیده باشی بعلوم خود و تعلیم گرفته باشی چیزی را
نماشته باشی سوال کردند از امام حسن علیه السلام از خاموشی فرمود که خاموشی
پوشش در ماندگی است و زینت و آرایش عرض است و فاعل آن در رحمت
و تمکین آن در امنیت و دیگر فرمود که هلاک مردم در سه چیز است کبر و حرص
حسد کبر هلاک دینست و بواسطه آن ابلیس طعون شد و حرص دشمن نفس است
از آن جهت آدم علیه السلام از بهشت بیرون آمد و حسد پیش رو بدی است
و این جهت قایل تا قیل را بکشت و دیگر فرمود که هرگز مردمی مگر آنکه امیدوار
باشی نوال او را یا ترسی استیلا او را یا استغنیای او را یا استغنیای او را یا امیدوار
باشی از برکت دعای او یا رعایت صلح رحم نماید که میان تو و او است و آن
حضرت فرمود که رفتم بخدمت امیر المومنین علیه السلام در وقتی که ابن طلحه لعنه الله
ضربت زده بود و او را بر اشراف شهادت بودند من بنیاد جوع کردم که جوع

میکنی کفتم چون جوع نکند که ترا باین حال می بینم فرمود که من تو تعلیم کنم چهار صفت است
که اگر از آنجا دوری بواسطه آن نجات پابی و اگر صلاح کنی فوت شود از تو هر
دو سرای پیر که من هیچ غنی نیست بزرگتر از عقل و هیچ فقیری نیست مثل جبل
و هیچ وحشی نیست سخت تر از عجب و هیچ عیشی نیست لذیذ تر از حن خلق پس
نزدیم در جهان و جنت و هر کدام هیچ خاصیت به از خلق نیکو و دیگر فرمود
که نزدیک هیچ ظالمی که آتش به باشد بظلم از حاسد و دیگر فرمود که مگر در آن
آنچه از دنیا طلب کردی و دنیا فی بمنزله چیزی که هنوز بخاطر تو خطور نکرد و آنکه
مروت قناعت و رضا بیشتر است از مروت اعطا و تمام کردن نیکویی
بتر است از ابتدای آن و سوال کردند از آن حضرت از حقوق فرمود که دور
جستن از مادر و پدر روایت که امیر المومنین فرمود در حسن را علیه السلام
که برخیز و خطبه در حضور من بخوان تا کلام تو بشنوم برخاست و گفت حمد و سپاس
مر خدا را که هر که تکلم کرد کلام او را می شنود و هر که خاموش است میدانند که در
ضمیر او حجت و هر که در حیالت بر و ست ررقی او و هر که مرد بسوی او است
بازگشت او اما بعد پس بدیستی که قبور حمله مات و قیامت موعده و خدای
تعالی عارض و محیط ما بدیستی که علی علیه السلام بانی است در آمد درین
باب است این از جمیع عذاب و هر که بیرون رفت است کافر معاقب
باشد بعقاب آنجا امیر المومنین برخاست و او را در بغل گرفت فرمود بانی است
و امی و زینت بعضیها من بعض و الله سمیع علیم و دیگر از کلام امام حسن است
علیه السلام که ای پسر آدم عفت و رزق از محارم الله به برهیز تا عابد باشی
و راضی شوی بقسمت الهی تا فانی گردی و یکی کن با مسایه تا مسلمان باشی و مصاحبت
کن با مردم مثل آنچه دوست میداری که مصاحبت کنند ترا با آن تا عادل باشی
برستی جماعتی که در پیش شما اموال بسیار جمع میکنند و بنای استوار بلند نمایند
و اهل و آرزوی دور و دراز اختیار نمایند که ناگاه آن جمع بهلاک تلف
خواهد رسید و اهل عمل بوی را نمی سر خواهد نهاد و مساکن ایشان قبور خواهد بود
ای پسر آدم بدیستی که همیشه بنای عمر تو در افتادن است از آن زمان باز که
از شکم ما در افتاده پس فراقیر آنچه در دست است و استواری از اعمال نیکو از
برای آنچه از پیش است زیرا که مؤمن تو شر بر میدارد و کافر تمتع میکند و آن
حضرت بعد از این موعظه این را خواند که و تر و دو افان خیر الزاد التقوی
و دیگر از کلام اوست که بدیستی که این توان در و مصایح نور است و شفای

صدور پس باید که در میدان علم جلالت نماید بصود او و التیام دهند صفت قلب
بکرا و چه گفت کجایات قلب بصیرت بخاکه سر و دستیز در ظلمات بنور ابرار
مین علی السلام در بصره بیمار شد امام حسن علیه السلام بیرون فرمود و روز
جمعه مسجد و مردم نماز با دعا و دای کذا روزه و بعد از حمد و صلوات گفت
حق تعالی نفرستاد پیغمبری بخلق مگر که اختیار فرمود او را و هر خط و میت او را
و بحق آنکه محمد را بر استی بخلق فرستاد که کم کنند کسی از حق ما مگر که کم میکند حق
تعالی از عمل او و منت بر ما دولت الا که هست ما را عاقبت و لتعلم بناه
بعد حین آورد و اندک روزی در آمد امام حسن علیه السلام بر معاویه غایب
و او بر پهلوی خسیده بود آن حضرت نشست نزد پای او معاویه گفت
من در حالی تو قاتل نکردم رسید و من که عایشه میگفته که معاویه صلح نکرد از برای
خلافت امام حسن فرمود عجب ترا زین نشستن منت نزد پای تو برخواست و عذر
خواهی کرد مولف رحمه الله میفرماید که آن حضرت تعجب نفرمود از قول
عایشه بآنکه معاویه صلح نکرد از برای خلافت زیرا که این نزد او ضرور
بود لیکن فرمود که عجب ترا از توطئه تو خلافت را نشستن منت گفت
بان حضرت که در باب توفقه عظیمه روی نمود فرمود که نه در شان من
که قال الله تعالی و قد العزت و الرسول و المؤمنین و آورده اند که معاویه میگفت
روزی که هرگاه بنی هاشم جواد و بخشنده باشند بقوم خود مشاهرت
باشند و هرگاه بنی امیه حاکم باشند باشند بخود نمایند و هرگاه بنی مخزوم
نداشته باشند شبیه بقوم خود نباشند و اگر بنی زبیر شجاع نباشند بقوم
خود نمایند این خبر امام حسن علیه السلام رسید فرمود که چه نیکو اندیشه کرده اند
برای قوم خود و میخواهد که بنی هاشم تمام اموال خود را بخشش کنند مردم تا محتاج
شوند و بنی مخزوم با مردم تکریم نمایند تا مردم از ایشان برمند و دشمن شوند و بنی
زبیر در مقام جنگ و محاربه در آیند تا کشته گرد و فانی شوند و بنی امیه حاکم
کنند تا مردم ایشان را دوست دارند گویند که آن حضرت گفت بحسب من
که بسایری و سلوکی که تو کردی در غیر طاعت الهی گفت ایامیر من بجانیت
تو ازین قبل نبود فرمود که بلی لیکن تو اطاعت کردی معاویه را بر دنیای دنی
قلیل یا اعتبار بمرم سوگند که اگر تو قیام نمایی در امور دنیای خودت در امر دین
خود تقاعد نموده و اگر تو بدی کنی و نیک گوئی آن چنان است که حق تعالی فرمود
که خلصوا عما صالحا و آخرتینا و لیکن تو بد کرده و بد گفته پس توانی که جی جان

و قال فرمود که کل بل را ن علی قلوبهم ما کذا یکسون شعبی آورده که روزی معاویه
در حضور امام حسن علیه السلام تقاضا میکرد که من پیراجو و اگر کم و انصر قبله ام آن
حضرت فرمود آیا تو بر من فخر میکنی من پیر عروق ثری و پیر سید اهل دنیا
من پیر انکس ام که رضای رحمن است و غضب او غضب رحمن ای معاویه یا
سبامات تو قیدیت یا تقاضا میکنی به بدت بگو یا از بی هر کدام میخواهی ازین
پس اگر گوی آری سر از زده میشود و اگر گوی نه شناخته میکنی معاویه گفت
میگویم نه از حجه تصدیق قول تو امام حسن علیه السلام فرمود که حق ظاهر تر است
از آنکه تو خیال کنی طریق او را و حق نزد صاحبان عقل معروف و مشهور است
از کلام امام حسن است علیه السلام که کسی است که بکلام شل از سلام پس خوا
مگوید او را و دیگر فرمود که حسن سوال نصف علم است و کلام آن حضرت نهایت
از کلام پدر بزرگوار و جید فایده تقدیرش که محل ایشان از بلاغت دیگر را نیز بعد از
ایشان و هر که طلب میکند حصرو عدا از امثال انکس است که شش و غمی نماید و در حص
قطرات شهاب و عدا آن پس اولی است که اقتصار کرده شود باین قدر چه مجموع از انمی بود
در آورد و در حصرو عاقل می بیند در بمال صورت پدر **فصل یازدهم** این طایفه ایراد نموده
در ذکر اولاد آن حضرت و میگویند که اولاد آن حضرت پانزده بودند حسن و زبیر
عمر و حسین و عبدالله و عبدالرحمن و عبید الله و اسمعیل و محمد و یعقوب و جعفر و
طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم و دوس را از ایشان عقب بود که آن حسن و زبیر
و غیر از ایشان را عقب نبود و کمتر ازین نیز گفته اند و گویند که او را دختری بود نام
الحسن نام و الله اعلم بحقیقت الحال و این خشاب گویند که او را یازده پسر بود و یک دختر
و نامهای ایشان اینست عبدالله و قاسم و حسن و زبیر و عمرو و عبدالله و عبید
الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ام الحسن و فاطمه و او را امام محمد باقر بود
علیه السلام و شیخ مفید رحمه الله در ارشاد آورده که اولاد امام حسن علیه السلام
از دوازده و اناث پانزده بوده اند زبیر بن حسن و دوازده پسر امام حسین
که مادر ایشان ام بشر بنت ابی سعید و عقبه بن عمر بن ثعلبه جز زحیه بوده و حسن بن
حسن که مادرش خدای بنت منظور قراریه بوده و عبدالله بن حسن بن حسن که مادرش
ام ولد بوده و حسین بن حسن که لقبش اثرم است و دیگر را در طلحه بن حسن و یک
خواهر فاطمه بنت حسن که مادر ایشان ام اسحق بنت طلحه بن عبدالله تیمی بوده و ام
عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه و این چهار دختر از مادران اولاد متفرق اند
فاما زبیر بن حسن او و الی صدقات رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سلم و حسن

اولاد بود و او مردی بود جلیل القدر کریم الطبع عزیز النفس کثیر البر و شعر اندک
گفته اند مردم از اطراف و کثافت بخدمت وی می آمدند بواسطه تفلس و اصحاب
آورده اند که چون سلیمان بن عبد الملک والی شد نوشت بعامل خودش که در شهر
بود این مضمون را که آما بعد که چون کتاب را بخوانی که اینست عزل کن زید بن حسن را از
سرکار صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بفغان مرد تقویض نمای که از
قوم خودش بود و اعانت کن مرگه او را که از تو طلب اعانت و مدد کند اول سلام
و وقتی که عمر بن عبد العزیز خلیفه شد نوشت بعامل خود این مضمون را آما بعد که
زید بن حسن شریف بنی هاشم اسن ایشانست پس چون کتاب را بخوانی که اینست
باز گردان بوی صدقات رسول الله و مدد و اعانت کن او را وقتی که از تو
طلب مدد و اعانت نماید و اسلام و زید در نو پس الکی وفات کرد و شعرا
مرثیه های بسیار برای وی گفتند و بعد مناقب و ما شاد و در آن درج نمودند و
دعوی امامت نمود و دیگری از شیعه و غیر ایشان نیز ادعای امامت و مکرر
زید را که شیعه و وصف اند امامی و زیدی و اعتماد امامی و امامت بر نفوس
و آن معدوم است در اولاد امام حسن علیه السلام با اتفاق و چکسل از اولاد آن
حضرت این دعوی نکرد از جهت خود تا وقوع یابد در واریت اب و زید از
امامت می نماید از برای کسی بعد از امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام
که مردم را دعوت نمایند و بجهاد ترغیب کنند و زید بن حسن مصداق نموده بود با
امیه و عامل صدقات بود از قبل ایشان و دعوت را بر خود قرار داده بود از
جهت خوف اعدا و با ایشان مدارا میکرد و الفت می نمود و اینها ضدها است
است نزد زیدیه بخیا که گفتیم و حشویه قایل اند با امامت بنی امیه و چکسل از اولاد
رسول الله باین قایل بوده و معتزله امام بنی امیه اند کسی را مگر آنکه بر رای و مصلحت
ایشان باشد در اعتزال و ایشان متوالی عقد او شوند لشوری و اختار و زید
بر آن وجه که ما ذکر کردیم خارجست ازین احوال و خوارج امام بنی امیه اند کسی را که تولد
داشته باشد یا امیر المومنین علیه السلام و زید تولد داشته بر پدر و جد خود بلا خلا
فا تا حسن بن حسن مردی بود جلیل و رئیس و فاضل با ورع و تقوی و والی صدقات
امیر المومنین بود علیه السلام در عصر آن حضرت و وقتی که حجاج امیر مدینه بود گفت
بوی حجاج که شریک گردان عمر بن علی را بخود در امر صدقات مدرا و که او غم و غیبه
اعلی است حسن بن حسن گفت که من تغیر شرط امیر المومنین نمیکم و کسی را بخود شریک
نیازم که آن حضرت ساخته حجاج گفت که من این زمان او را با تو شریک می سازم

او از آن دست باز داشت و حجاج را غافل کرده و توجیه بجانب عبد الملک نمود
نزد او بر در خانه او توقف کرده طلب اذن نمود در آن حال که زید بن ام حکم با حجاج
افتاد پیش آمد و بروی سلام کرد و از آمدن و احوال وی پرسید و جواب شنید
گفت من بروم و اخبار کنم عبد الملک را از آمدن تو رفت و گفت و او را طلب کرد و
رفت بانه روم و عبد الملک او را تعظیم کرد و و پیش نمود و در آن وقت حسن
بن حسن را پیری دریافته بود عبد الملک گفت زید و ترا پیری دریافته یا اباجحی
گفت چه مانع آمد او را پیر ساخته او را مانعی و از روی اهل عراق که بوی رسول می
فرستادند و تمنای خلافت وی می نمودند حسن روی بجانب وی کرد و گفت و الله
بست از عطای که بمن اعطا میکنی این چه کفشت است و این چنین نیست که تو میکوی
لیکن با حقایق اعم از اهل بیت که پیری زید و بر ما اثر میکند و عبد الملک متوجه وی گشته
گفت بچه کار آمده او را از احوال حجاج خبر داد گفت او را نرسد که بتوانی گوید
من بوی کتابی بنویسم در باره تو که از آن تجاوز نکند بعد از آن بوی کتابی نوشت
وصله داد حسن را و فرستاد چون از آنجا پیرون آمد لا حق شد او را بوی بن ام حکم
حسن او را غتاب کرد و بر آن کلماتی که در حضور گفته بود و گفت این چه سخن بود که در
باب من گفتی بچی گفت این چه دور است از تو که میکوی و الله که لا زال خوف تو من
تو دارم و اگر نه بیست تومی بود حاجت تو که از ده نیشد بخدا که در باره تو
تقصیری ندارم و گویند که حسن بن حسن حاضر بود با عزم بزرگوارش امام حسن علیه السلام
چون آن حضرت شهید شد و باقیانرا اسیر کردند از اهل او اسما بن خاره آمد و او را
از میان سیران پیرون برد و عمر سعد لعنه الله گفت که زید بوی و روایت کنند که حسن
بن حسن خطبه کرد از عزم خود امام حسین بنی از دو دختر او را آن حضرت فرمود که اگر
کن ازین دو دختر هر کدام که میخواهی او را تحیا مانع آمده جواب گفت امام حسین علیه السلام
فرمود که من اختیار کنم از برای تو دختر خود را فاطمه که او بسیار شبیه است با مادر من فاطمه
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حسن بن حسن وفات کرد و در سی و پنج سالگی و او
ارشد زید بن حسن زنده بود و وصیت کرد برادرش ابراهیم بن محمد بن طلحه و چون
وفات کرد زید و حسن بن حسن علیه السلام بر قبر او خیمه فرمود که زنده تا سال فاطمه
بنت حسن بش نماز میکند و زید و زوزنه میداشت و در حسن و جمال شبیه بود العین
چون سال شد گفت خادمان خود را که چون تاریک شود خیمه را از آنجا بردارید و وقتی که
تاریک شد شبیه که قایمی میکوی که آیا یافته اند راه کم کرده بودند و دیگری در جواب
میکوی بلکه نومد باز گشته و او نیز اوقات گذرانید و دعوی امامت نکرد و دیگری

تیز برای او این اذعان کرد و چنانچه وصف کردم از حال برادرش زید رحمة الله تعالی و اما
عمر و وقایع و عبادت ایشان امام حسن بن علی علیه السلام شهنشده شد در کربلا
در حضور عجم بزرگوار ایشان امام حسین علیه السلام و عبدالرحمن بن حسن بیرون آمد
با عجم حسین بن علی علیه السلام بجانب حج چون بمنزل ابواور رسیدند وفات کرد
در حال احرام حسین بن حسن که معروف باثرم بود صاحب فضل بود و طحی بن حسن
صاحب جود و کرم بود و الله اعلم و کلام شیخ مفید رحمه الله انجا تمام شد و جناب
نیز اولاد کور و اناث آن حضرت را ذکر کرد و و ذکور را و از ده آورده و اناث
نخ و در آن اسما گرامست شاید که از ناسخ باشد اما آنچه شیخ مفید رحمه الله
فرموده درین باب اعتقاد بر قول او زیاده است زیرا که جد و حرم او در طلب کشف
احوال ایشان زیاده بوده اند و دیگران و الله اعلم بحقیقت الحال **در بیان حیات آن**
صلوات الله علیه که ایراد نموده این طحی در عمر آن حضرت است کمال الدین بن طحی رحمه الله
آورده که حدیث عمر او چهل و هفت سال بود با جد خود رسول الله بود و بعد از وفات جد
بزرگوارش سی سال با پدر خود امیرالمومنین بود و بعد از آن حضرت دو سال دیگر در حیات
و شیخ مفید رحمه الله آورده که امام حسن علیه السلام در ماه صفر سال پنجم از هجرت
وفات یافت و در آن وقت چهل و هشت ساله بود و مدت خلافتش ده سال بود و جناب
گوید که آن حضرت در نیمه رمضان متولد شد در سال سیوم از هجرت و فاتهش در چهل و نه
بود از هجرت و او را چند بار زهر دادند و چهل روز مرخص بود **فصل دوازدهم** در وفات
او است که ایراد نموده این طحی میگوید که چهل روز مرخص بود و چنانچه گذشت و منبری
در بعضی ایام که بیرون برید و فاشش را بصحن خانه و انجا بر فاشش تکیه فرمود و میگفت
یا خدا یا من خود را باز گذارم و مثل این بلیه کشیده ام و حافظ ابو نعیم در حیات
آورده نقل از عیون استخانی که او گفت که من و مردی دیگر رفیقیم بعبادت امام حسن علیه
السلام فرمود که ای فلان پرس از من گفت و الله که نامی پرستم چیزی نا حق تعالی ترا
عافیت گرامت فرماید بعد از آن پرسش کردم باز باندرون فرمود دیگر بیرون آمد
و گفت سوال کن من از آنکه نیایی مرا گفت بلکه خدای تعالی ترا صحت دهد و عافیت
یابی از تو سوال کنیم فرمود که باز از جگر من از من جدا شد و ما را مرا زهر خوراند اما
مثل این بار نبود باز روز دیگر رفیقیم بعبادتش بکار خود مشغول بود و امام حسین را
در شش شش فرمود که ای برادر بجان برار من که کمان داری گفت برای آن می
پرستی تا بکشی او را فرمود که بلی گفت و الله که اگر آنست که من کمان کرده ام پس
خدای تعالی سخت تراست در صیبت و حکم تو در عقوبت و اگر او نباشد کشتن او

صورت مبارک و بعد از آن رحلت فرمود در پنجم ربیع الاول سال چهل و نهم از هجرت و کشته
در انجام سعد بن عاص بر وی نماز گذارد که در آن وقت والی مدینه بود و در بقیع
کردند و در آن وقت جده بنت اشعث در حاله وی بود و گویند که زهر دادند
حضرت و الله اعلم بحقیقت ذلک و در آن مشهوری که خلافت فرمود و انقضای خلافت
نبوت بود و چه در آن وقت است کمال سی سال شده بود که آن حضرت از آن خبر
داده بود و چنانچه منقولست که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که ایام خلافت
سی سال خواهد بود بعد از آن ملک خواهد گشت این آخر کلام ابو نعیم است شیخ مفید
رحمة الله آورده که چون معاویه غاویر بخوست که بستاند بیعت از مردم از حقه
زید بلید نهانی بجده بنت اشعث بن قیس که زوجه امام حسن بود علیه السلام فرستاد
که زهر بوی بخوراند و تعهد کرد که او را بیزید بپندد و صد هزار درهم باز فرستاد
بود آن بدبخت زهر خوراند تا آن حضرت و چهل روز بیمار بود و بعد از آن رحلت
نمود در سال پنجم از هجرت و در آن وقت چهل و هشت ساله بود و برادرش امام
حسین علیه السلام که وصی وی بود متولی غسل و تکفین و دفن آن حضرت شد و دفن
کرد او را نزد جده اش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف در بقیع چون او این
حرکت کرد مال را بر او تسلیم داشت و لیکن او را از برای زید بخوست و یکی از آل
طلحه او را خواست و فرزند آن شدند و هرگاه میان آنها و بطون قریشی سختی واقع
میشد قریش سرزنش میکردند از ایشانرا و میگفتند ای پسران زهر دهنده شوهران
در روایت کند عبد الله بن ابی رستم از زید بن عمار ثقی که چون وقت اعتذار شد امام
حسن طلب فرمود امام حسین را و گفت ای برادر من از شما مفارقت خواهم کرد و طلاق
بروردگار خود خواهم شد من زهر خورانیدم و تمام جگر خود را در طشت دیدم من غم
که چه کس بود که من زهر داد و از آنجا خواست و من خصمی خواهم که او را زدن حق تعالی می
که مرا برت که ازین مقوله چیزی مگوی و چون من در گذرم چشم مرا بخوابان و چهل و نه
و کفن کن و مرا بر سریری بنه و ببر و بر سر قبر جد من رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم از برای تجدید عهد بعد از آن باز گردان مرا از انجا بقیع نزد جده من فاطمه
دفن کن اما زود باشد ای پسر و درم که قوم کان خواهند کرد که مرا نزد جد من رسول
الله دفن خواهی کرد پس هجوم خواهند آورد در منع شما از آن و لیکن من سوگند میدهم
شمارا بچند که نوعی بکنید که بقدر حجامتی خون ریخته کرد و بعد از آن وقت فرمود
بوی اهل و ولد و ترکات خود را و آنچه وصیت کرده بود بوی امیرالمومنین علیه السلام
و قتی که او را خلیفه فرمود بجای خود و دلالت کرد و شبیه خود را بر اختلاف امام حسین

و نصب او را از برای ایشان بعد از او چون رحلت فرمود بسرای سرور امام حسین
السلام بجنب فرموده تقبیل و تکفین فرمود و بر سر پیر نهاده پروان آوردند و آن
و تابعانش از بنی امیه چنین تصور کردند که آن حضرت را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم دفن خواهند کرد و سلاح پوشیده جمع شدند چون امام حسین متوجه قبر خدای
گوار شدند از جهت تجدید عهد فایده ایشان ملحق شده مانع شدند از آنکه بر وجه
در آیند و عایشه گفت صیحت شما را که میخواهید در آید شخصی را بخانه من که میخواهم او را
بروان میگفت ای بسا جنگ که بهتر است از کذا اشتن ایما عثمان را دفن کنند و از قبی
مدینه حسن را نزد بنی دفن نمایند این مرکز میسر نخواهد بود و شمشیر در میان است و نزد
بودن عظیم بوقوع آید در بنی هاشم و بنی امیه ابن عباس مبادرت نموده آمد نزد آن
و گفت باز کردای مروان از هر جا که آمده بودی که میخواهم او را که نزد رسول الله دفن
کنیم ما از برای تجدید عهد و زیارت آمده بودیم باز میگردد انیم او را بسوی جده فاطمه
که اینجا او را دفن کنیم موجب و پیش و اگر وصیت کرده ی بود که او را اینجا دفن کنیم تو علوم
میگردی که احوال است و لیکن او اعلم بود بخدا و رسول او و بحرمت قبرش از آنکه
شکستی بر و راه یابد بچنانکه در دیگران راه یافته و بی اذن بخانه ایشان داخل
شده اند بعد از آن روی بعایشه کرد و گفت و اسواته روزی بر ستمی نشینی
و روزی بر شتر و میخواهی که فردشانی نورانی را و مقتله کنی با دوستان حق باز
کرد که کفایت کرده شد از آنچه می پرسید و رسیدی بار و روی که داشتی خدا تعالی
منتقم است از برای این اهل بیت و اگر چه بعد از مدت مدید باشد امام حسین فرمود
خدا سو کند که اگر نه وصیت بودی و عهدی که فرموده بودی که باید ریخته نشود و نقد
حجاست خون شاهرا نه سید استند که شمشیرهای الهی چگونه اشتقام از شما میکشد و
نقض عهد نمودید که میان ما و شما بود و باطل بود و اسیدید آنچه شرط کرده بودید
بر شما از برای خود و انگاه آن حضرت را بردند و در بقیع دفن کردند و در جده
فاطمه بنت اسد بن هاشم رحمتا الله مولف کتاب رحمة الله میفرماید که درین فضل
دو محل کلام است که لازمت که محقق شود یکی آنکه از پیش گذشت که سعد بن حائل
بر آن حضرت نماز گذارد که در آن روز و الی مدینه بود و درین محل نماز گذارد که مروان
پروان آمد از جهت منع دفن آن حضرت اما شاید که بوده باشد در اینجا اما الی نبود
باشد تا جمع بین امرین توان کرد و یکی دیگر آنکه سابقا مذکور شد که در وقت وفات
آن حضرت ابن عباس در دمشق بود که معاویه بخوار کرد او را بموت امام حسن علیه السلام
و جاری شد در میان ایشان سخنی چند بن عباس غلیظ شد در آن و اینجا مذکور شد که ابن

عباس حدیث کرد مروان و عایشه را بان سخنانی که گفت و عاجز نت که قابل غیر علی
باشد زیرا که هر جا که ابن عباس و رو یافت مراد غیر عبد الله نبی باشد مگر قابل غیر او باشد
و الله اعلم و روایت کند حافظ عبد العزیز بن الاضرع انجا بدی رحمة الله که در وقتی
اختصار امام حسن جریع می نمود امام حسین علیه السلام فرمود که ای برادر چرا جریع
میکنی تو وارد میشوی بر رسول الله و امیر المومنین که پدران تو اند و بر فاطمه و خدیجه
که مادران تو اند و بر تقاسم و طاهر که خالویان تو اند و بر حمزه و جعفر که عموان تو اند
فرمود که ای برادر در امری در آمده ام که دیگر در مثل این در نیامده ام و خلقی را می بینم
که مثل آن ندیده ام هرگز امام حسین کریمت مؤلف رحمة الله میفرماید که مناقب
حسن بن علی علیهما السلام و مزایای او و صفات شرف و سخای او و آنچه مجتمع است
در او از آثار و فضایل فایق است باین صفات بر او اخرو او ایل که قیام نمی تواند نمود
نمود به بیان بان پان و مرتب نیست تواند شد بزرگان پان زیرا که شان او از آن
ارفت و محل او از آن اوسع که مثل من با قصور ذرع و جود طبع عدالت و مفاخر او توان
کرد و لیکن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بیت کرم وجود است و ما اثر رحم
ساح در وجود ازین جهت قبول خواهد فرمود از من بسیر و مجازات خواهد نمود بکثرت من در
مدح او و سکون زبان عذر و تقصیر **الحمد** ای ابن الاکریمین عبادی **فقصیر لی علی احوالات**
بادی و کیف اطمینان احصی فرمایا **حصصت بهن من بن العباد** **لک الشرف الذی**
فاق البرایا و **حده علا علی السبح الشداد** **سبقت الی المعافر و السجایا** **الکریمه و الی**
سبقت الجواد و **وجودید یک بقصر عن مداد** **اذا عدا الندی صوب القوادی** **و متک**
فی العلی سام رجب **بعد الذکر فرقع العباد** **ابوک شای الوری شرفا و مجدا** **فاکشی**
العلی دار الزمان و **وجدک اکرم الثقلین طرا** **فر فضل حق الاعدادی** **الی الحسن بن فاطمه**
اشیرم یحیی النیق مدح احمیاد **تورم ابامحمد المرنخی** **حامد لها و من امت حامد** **افراحمی**
سدون له بفضل **عوارفه قلای فی الهوادی** **یکمال الاهدایه ذو ضلال** **وانتم ناجو**
سبل الرشا **وانتم عصیه الرجبی و غوث** **بیفوق الغیث فی السنته اجماد** **محضتکم**
مودة غیروان **وارجو الی الاخر فی صدق الوداد** **و کم عاندت فیکم من عدو** **وفیکم**
لا حاق و من الغداد **و من یک دایم فی امور** **فان ولادکم اقصى مرادی** **ارجیکم**
لاخرتی و اتقی **یکم نیل المطالب فی المعادی** **وما قدمت من زاد سواکم** **و نعم الزاد یوم**
البعث زادی **یعنی ای پسر و برگزیده و کرامی تر عالم عفو کن بر در آمدن مرا پس تقصیر من بر**
حالات و واقعات شما آید **است یعنی به تقصیر خود قایم در بیان این حالات و چگونه توانم**
انکاحی کنم و شمار دارم فرمایا و مناقبی که تخصیص یافته باینها از میان بندگان مر تراست

شرف که فایق آمد و بر همه خلایق و فرود آمده بلندی آن شرف بر همه آسمان پیش از
 بمفاخر و طبایع کریمه وجود و بخشش از همه پیشی که ندکان در وجود و کرم و جود
 مبارک تو کو تا ساخته غایت جود را کاشی که شمار کرده شود باران جود بی منتهی
 و مقام تو در بلندی و ارتفاع مرتبه عالیت و در عظم و بلندی که بغایت دور است
 ذکر عمارات بلند ستون در جنب آن پیر تو سابق و فایق خلایق است از رکوب
 و مجد و برزگی پس گردید در بلندی و ارتفاع مرتبه عالیت و در عظم و بلندی که
 دور است ذکر عمارات بلند ستون در جنب آن پیر تو سابق و فایق خلایق است
 روی شرف و مجد و برزگی پس گردید در بلندی و برزگی بیرون از نوار بزرگی
 از محل انوار و جد تو اگر کم حق و انست و نشان که مقروم معرفت اند بفضل او حتی
 دشمنان کینه داران که حسن پیر فاطمه زهرا را بر اینخته شده بختی به نیکویی عجب از نده
 مدح پسندیده که فاطمه در کشته ابا محمد را که محل امید مجانبان است ستایش میکنند
 را و آنکه ما در او باشد منزه از است که او راستایش کند او را در اندام حسان مراد
 بفضل عوارف او تو اید است بدی است بشما هدایت می یابند حاجان خلایق
 و شما دلالت میکنید و راهی نمایند راهها و ارشاد و صواب را بر مردم و شما پناه
 و اراسته و فریاد پس بجا رکان باران رحمت بواسطه شافرومی آید از بالا در ساهنگ
 بسته و خشک شده که سر سبزی می باید محض خالص یکدم شمار از برای مودت بی فو
 و قصور و سدا جرم و مزد دارم در راستی و درستی و دوستی و با تشویش که در باب
 شمار دشمن کشیدم و در باب شامی ترسم از عباد و ستیزه دشمن و هر کس که می باشد صاحب
 مرادی در امور پس بدیستی که در و لا و دوستی شما اقصی نهایت را دست امید و ایم
 از شمار برای ثواب اخرة خود و طلب میکنم یافتن مطالب در معاد و باز گشت خودم
 نفرستادم از پیش مسیح زاد و تو نشو غیر دوستی شمار و خوب تو نشو و زادیت در روز
 بعثت و قیامت تو نشو و زامن در کیفیت احوال حضرت امام شافقین ابی عبد الله
 بن علی علیه السلام شیخ کمال الدین بن طلحه و از ده فصل ایراد فرموده در حالات حسین
 بن علی علیه السلام **فصل اول** در ولادت آن حضرت این طلحه میگوید که در ولادت
 آن حضرت در مدینه بوده در پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت و والده پیش طهر تولد
 حذر فاطمه زهرا است علیها السلام که طلق او با نام حسین بعد از ولادت امام حسن
 السلام به پنجاه روز بوده و نقل صحیح این چنین و روایات و بنود میان او و برادر
 بزرگوارش غیر مدت مذکوره و مدت حمل و چون متولد شد اعلام کردند حضرت رسالت
 او را فریاد گرفت و در گوش راستش با انگشت گفت گویند در گوش راست او بانگ گفت

و در گوش

و در گوش چپش قامت شیخ مفید رحمه الله همین سروده که بتاریخ مذکور در مدینه متولد
 شد و مادرش فاطمه زهرا او را آورد و نزد جد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نام
 استبشار نموده و را حسین نام کرد و در حقیقه فرمود که سقند و حافظ عبد العزیز بن جابر
 نیز این چنین آورده **فصل دوم** در آن حضرت این طلحه میگوید که در حالش همان
 شب برادرش را در دست حسن و از پیش مذکور شد و آن شبی است که از روی شرف
 و بلندی از ذروه که اکب گذشت و از روی ضیا و روشنی انوار نیرات عالم بالا را
 پوشانیده احتیاج با عاده ذکر آن نیست **فصل سوم** در تسبیح آن حضرت کمال
 الدین بن طلحه آورده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را با این اسم تسبیح کرد و
 که اعلام کردند آن حضرت را و او را فریاد گرفت و بانگ و قامت در گوش چپ و در گوش
 گفت و حقیقه فرمود و چنانچه مذکور شد و امر فرمود و بوالده هاشم که سر او را ترشید و فرمود
 او را بوزن نقره تصدیق فرمود و چنانچه در اخبار امام حسن علیه السلام مذکور شد **فصل چهارم**
 در کنیت و لقب آن حضرت کمال الدین بن طلحه گوید که کنیت او ابو عبد الله است لا غیر
 و اما القابش بسیار است از آن جمله رشید و طیب و وفی و سید و ذکی و مبارک و الطایع
 لمصحات الله و سبط منه این القاب بر او اطلاق میکنند و اشهر آن زکی است لیکن احکام
 آن از روی رتبه است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را بان لقب کرده و او را
 و برادرش را که سید شباب اهل بیت است پس سید اشرف القاب باشد و همچنین سبط برادر
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حسین سبطی از سباطت و این حدیث است
 الله تعالی مذکور خواهد شد و این خشاب گوید که کنیت او ابو عبد الله است و لقبش رشید
 و طیب و وفی و سید و مبارک و القاب لمصحات الله و الدلیل علی ذات الله عز وجل
فصل پنجم در امامت آن حضرت و آنچه در و با فخر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 در حق او قول و فعل آمده دلیل امامتش نص است از جد بزرگوار و از پدر و حاکم قدس سره و
 برادرش در حق او و امامت او بعد از برادرش بر وجهی که از پیش بیان کردیم ثابت بود
 طاعت او بر جمیع خلایق لازم و اگر آدعا فرمود از جهت تقیه که بران بود و صلح که حصول
 یافته بود میان او و معاویه غایب و الزام نمودن و فایان و این جاری بحری امیرالمومنین
 بود علیه السلام و ثبوت امامت او بعد از بنی صلی الله علیه و آله و سلم با حجت و امامت
 برادرش حسن علیه السلام بعد از مصالحه با منع و سکوت و این امور بر سیرت رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم بود که در شعب ابوطالب محصور بود و بعد از آن از مدینه هجرت نمود
 چون معاویه غایب باقیه مرد و بجزای عمل خود رسید و مدت مصالحه منقض شد که مانع دعوت
 امام حسین بود علیه السلام آن حضرت اظهار امر خود فرمود و بعد از آن بحسب امکان اظهار حق

حق خود می نمود برای جماعتی که عالم بودند با احوال او عالی بعد از حال با جمیع شدند در طاعت
او از انصار و اعوان انگاه دعوت فرمود ایشان را بجهاد و ترغیب نمود بقتال با اهل خدا
توجه نمود با اهل و ولد خود از حرم الله و حرم رسول بجانب عراق از حته اعانت و استعانت
خود که او را طلب کرده بودند برای دفع احد این غم خود پس بن غلیل را اختیار نمود
بشتر از خود فرستاد بکوفه از حته دعوت و بخت اهل کوفه بوی بخت کردند و عهد
بمان بستند بر امداد و نصرت او و از انگاه که ساختند با میان بسیار زمانی نگذشت
که نقص عمد و بخت کردند و او را فرو کردند کشته شد تا در میان ایشان شهید شد
منع و دفع دشمن از او کردند و بعد از او امام حسین علیه السلام بیرون فرمود از مقام
او را نیز حصر کردند و مانع آمدند که برود در افطار عالم و مضطر ساختند و راههار
بروی گرفتند و سحر طرف یار و یاری نیافت و محل بیرون شدنش از ایشان
و حایل شدند میان او و میان آب فزات تا بروی دست یافتند و او را بر رجه
شهادت رسانیدند بآب تشنه و دل افکار دور از دیار و یار صابر و مظلوم و
محبوس و مغنوم آن بی ذیایان بخت را شکستند و پرده حرمت در بر داشتند
و منت عقد و عهد نمودند تا مثل پدر بزرگوارش و برادر عالمی قرار بگرفتند
حشیده بودند صلوات الله علیه هم مؤلف کتاب رحمة الله میفرماید که مناقب امام
علیه السلام واضح الظهور است و روشنی شرف و مجدا و شرف و مجدا و شرف انوار
رتبت عالیست و مکانت سامیه در همه امور اختلاف کرده اند در عز و فضل او در
اعتدای شان و نیل او شیعه و نه جمهور دانسته اند عالمان فضل او را با علم و جاهل
تقلید و چگونه چنین نباشد که احاطه کرده اند شرف از جمیع اکثاف او و ظاهر شده احوال
و بزرگی بر شمایل و اعطاف او و در بزرگان کشته کمال و جلال از نو احی و اطراف او و این
قولیت کفنی رسم که بگویند پسلی بخلاف او که جدش مصطفی است و پدر علی مرتضی
و جده خدیجه کبری و مادر فاطمه زهرا و برادر حسن صاحب شرف و فخار و عم جعفر طیار
و امت ما ششم که صفات اخیار است و او نور الانوار و ستی شرف و طو و منف
و شجاع عظیم و شیر و صبور و فارسی ندکور و عالم مشهور است و مشهور است از
بعضی مناقب آن حضرت در اخبار امام حسن که هر دو سهیم و قسم بودند در امان
کند بعلی بن مره که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که حسین
از منت و من از حسین دوست میدارم خدای تعالی کسی را که او دوست میدارد حسین
و حسین سبطی است از اسباط اوعوانه و ایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که حسین و حسن دو گوشواره عرش اند و بهشت گفت یار بجای میدی

در بیعتا و یک کین را حق تعالی فرمود که ای اراضی نیستی که زینت دهم و بیارایم ارکان
ترا بود حسن و حسین انگاه بهشت خرامید مثل خرامید فی عروس از فرج مروست
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که میروزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام
پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با هم کشتی میکردند رسول فرمود که ای حسین
حسین را فاطمه علیها السلام گفت یا رسول الله آیا برمی انگریز بزرگ را با کوچک
آن حضرت فرمود که اینک جبرئیل میگوید که حسین را که ای حسین بگریه حسن را مرست
از امام الفضل بنت حارث که او رفت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گفت یا رسول الله دو شینه خواب غری منگری دیدم فرمود که چه خواب دیدی گفتی
خواب سختی است فرمود که چه نوع است گفت دیدم که پاره از جسد مبارک ترا بریدند
و بر کنار من نهادند آن حضرت فرمود که خواب خوب دیده فاطمه را فرزند می شود
در کنار تو باشد انگاه فاطمه را امام حسین شد او گوید که در کنار من بود همچنانچه
حضرت فرموده بود من روزی رفتم و او را در کنار پیغمبر نهادم من شفقت و التفات
فرمود و چشمهای مبارک بر آب کرده فرو ریخت گفت یابی انت و اقی یا رسول الله
چه شد ترا فرمود که جبرئیل علیه السلام نازل شد و مرا خبر داد که امت من زود باشد
که این پسر مرا قتل آرند و او را در برای من پاره خاک سرخ از تربت او مرست
از امام سلم که روزی امام حسن و امام حسین بر کنار رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم نشسته بودند و من آنجا بودم دیدم که آن حضرت اشک از دیده ریخت
گفتم یا رسول الله سبب گریه چیست که جان من فدای تو باد فرمود که جبرئیل آمد و مرا
تقریر داد بر پسر من حسین و اخبار کرد مرا که طایفه از امت من بکشند او را و ایشان
نیابند شفاعت مرا و ایت کند با سناد دیگر از اتم سلم که یک شبی رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم بیرون فرمود از نزد ما و غایب شد از زمانی دور و در از بعد
از آن عود کرد و سر روی کرد آلوده و دست را بر هم گرفته بود گفتم یا رسول الله
چست مرا که ترا که آلودی منم فرمود که مرا بردند درین وقت بسوی موضع از عراق
که آنرا کربلا میگویند و بمن نمودند در آنجا قتل فرزندم حسین علیه السلام و جاقی از
دل و اهل بیت من از زمین و ما و ایشان پاره بر دوشتم اینک در دست منت
گشود دست را و گفت بستان این را و نگاه دار من ستادم از آن خاک سرخ بود
آنرا در قاروره کردم و سیر از ابستم و نگاه داشتم چون امام حسین علیه السلام
از مکه متوجه عراق شد هر روز آن قاروره بیرون می آوردم و می بوییدم و نظرم بود
آن میکردم و میکردم از حته مصیبت مفاقت او چون روز دهم محرم شد و آن

روزی بود که آن حضرت را در آن روز شهید کرده بودند پیر و نر و در آن روز
آن بجال خود بود بعد از آن از آن روز پیر و نر آوردیم که تمام خون صاف
خالص گشته فریاد کردم در خانه خود و گریستم و خشم فروخردم خوف انکه نهادند
اغداغ ایشان در مدینه و شتاب نمایند بشتاب آنرا در وقت و روز محافظت
میکردم تا آخر شهادت آن حضرت رسید پس محقق گشت آنچه دیده بودم و مرمت
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک روزی شسته بود و در کرد او امیر المومنین فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام بودم فرمود ایشان را که چگونه باشد که شهادت شود
قبور شما متفرق باشد امام حسین فرمود که یا رسول الله یا ما میریم یک شسته شویم فرمود
که کشته شوید بظلم ای پسر من و نیز کشته شود برادر تو بظلم و پراکنده شوند فرزندان
ایشان در اطراف زمین امام حسین فرمود که چه کسی باشد که بکشد ما را یا رسول الله
مود که بدترین است گفت بعد از قتل ما هیچکس را از یار ت کند فرمود بلی طایفه از
من اراده کرده باشند بشارت شمار و نیکویی و صلوات مرا چون روز قیامت شود
سایم بوقف تا باز و نای ایشان گرفته خلاص سازم از اهل و شاداید آن روز
مؤلف رحمه الله میفرماید که این خبر باین سیاق نقل کرده ام از ارباب دانش معتمد
رحمة الله و مراد من نظرت زیرا که امام حسین علیه السلام کو چکترین آن جماعت بود
و ران سال که ایشان را ذکر کرده چون بود که آن حضرت او را مخصوص گردانید سوال
و جواب نه ایشان را و چگونه دل داد آن حضرت بر خودی و حدیث او بکشتن او
و از جای بردول مادرش را علیها السلام با پنجه آقا فرمود و در باب دو فرزندش و چگونه
باز پرداخت امام حسین علیه السلام با سماع جمیع ایشان بآنکه سوال کنند از او و الله
سبحانه اعلم روایت کند عبد الله بن شریک که من بودم که شنیدم از اصحاب محمد صلی
علیه و آله و سلم که در می آمد عمر سعد لعین از در مسجد میگفتند این قاتل حسین بن علی علیه السلام
خواهد بود پیش از قتل او برمان در آن روایت کند سالم بن ابی حفصه که عمر سعد گفت مر
بن علی علیه السلام را که یا اباعبد الله بدستی که پیش مردمان سفینه میشد که زعم ایشان
است که خاتم کشتن ترا امام حسین فرمود که ایشان سفیهان نیستند ولیکن جلیما و ان
امان می بینم که تو بخوانی خود دکنم عراق را که اندکی و روایت کند یوسف بن عیاد که من
شنیدم از محمد بن سیرین که کسی ندیده بود که پسر خنی آسمان را که بعد از قتل امام حسین علیه السلام
در روایت کند سعد اسکاف که ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام فرمود که قاتل یحیی بن زکریا
علیه السلام ولد از نا بود و قاتل حسین بن علی نیز ولد از نا بود و حضرت و سرخی در ایشان
ظاهر شد مگر از برای ایشان هر دو و سفیان بن عیینه روایت کند از علی بن زید و از

علی بن حسین علیهما السلام که فرمود که چون ما با امام حسین پیر و نر و در آن روز
نزول و ارتحال نکردیم مگر که ذکر فرمود یحیی بن زکریا را علیهما السلام و روزی از روز
میفرمود که از خواری و سقاری دنیا بر خدای تعالی مین بستان که سیر یحیی بن زکریا را
از برای پدری زانیه از زانیات بنی اسرائیل بریند و بطاهر اخبار و روایات که
از قاتلان امام حسین و اولاد و اصحاب او علیهم السلام بچسبند نبوده از ایشان که
پیش از موت بدای یا عقیقی فصیح نشد با شتابن طلحه درین فصل پنجم آورده که آنچه
در روایات از بنی در حق حسین بن علی حدیث خدایه بن میان است که ساقا سمعته
یافت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ملکی از ملکات که هرگز
بر زمین نیامده بود در ایشارت دارد که فاطمه سیده اهل بیت است حسن
و حسین بهترین جوانان اهل بیت اند و دیگر تر مدی آورده که چون رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم چشم مبارک بر حسن و حسین می افکند میفرمود که این دو پسر منند با خدایا
دوست میدارم ایشان را پس تو هم دوست دار ایشان را و دیگر این جوری در صفات
الصفوت روایت کرده از رسول الله که مرا هر که دوست دارد مرا دوست داشته
و از احادیث مشترکه بسیاری از پیش مذکور شد و بخاری و ترمذی بسند خود شاکان
کنند که شخصی سوال کرد از ابن عمر خن پش را گفت تو از کجایی گفت از اهل عراقی او
گفت به پند این را که می پرسد مرا از خون پشه و پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
میکشدند و من شنیدم از آن حضرت که ایشان دو ریحان منند یعنی حسن و حسین و مرمت
که یکی دیگر از سوال کرده که اگر محرمی کسی را بکشد حکم آن چیست گفت ای اهل عراق سوال
میکند از من کشتن مکر را و فرزند رسول الله را می کشند که ایشان سیدان جوانان
اهل بیت اند و دیگر ترمذی روایت کند از سلمی انصاری که او گفت من رفیق نزد ام
سید زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او میگریست من پرسیدم که سبب چیست
گفت این زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که بر سر روی
مبارکش گردن شسته گفتم چه حالتی ترا یا رسول الله فرمود که حاضر شدم این زمان
قتل حسین را و دیگر بخاری و ترمذی روایت کرده اند در صحیح خود از ابن عباس بن مالک
که چون مر مبارک امام حسین را علیه السلام نزد عبید الله زیاد لعین آوردند و در شتی نهاد
جوبی باریک در دست شوم داشت بر روی مبارکش می نهاد و بر میداشت انش کوبید
که گفتم و الله که او شبیه است بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و محاسن مبارکش
بوسمه رنگین بود و در روایت ترمذی و روایات که آن جوب به پنی مبارکش بستاند
ترمذی که این حدیث را روایت کرده و در آن ذکر نموده فعل شنیع ابن زیاد را از الله

خدا با نقل کرده و نیز در آنچه موجب اعتبار است بسند خود و صحیح روایت
از عماره بن عمیر که چون این زیاد لعین با ملائین اصحابش کشته شد و سرهای ایشان را آورد
و در رجه مسجد برهم نهادند من رفتم نزد یک ایشان و مردم میگفتند اینک آمد دیدم مرا
که از خلال سرهای ایشان بیرون آمد و میرو و تارفت بر بینی شوم این زیاد و قتلش
کرد و دیگر بیرون آمد و رفت تا غایب شد زمانی بعد از آن گفتند آمدند تا چند وقت
این حال برین منوال مشاهده افتاد مؤلف رحمه الله میفرماید که بلاشک این عبرتست
از برای اولوالالبصار و عجبیست از عجایب این دار و صغیره ایت نسبت بخدا
آگاه کرد حق تعالی برای این ظلم از عذاب نارچایان مرتکب قتل حسین و سحر
او شده بودند آن چیزی که دیگر مثل آن مرتکب نشده بودند از مرد و کفار و اقدام
نموده بودند برو و مگر کسی که بیرون رفته باشد از ربه و ظاهر ساخته باشد خدا
با حضرت پروردگار خسته جستم و بسال قرار و این نقل را نیز عزالدین بن ابی شامه بخوبی
در تاریخ خود آورده و جمادی در کتاب معالم العترة روایت میکند از عایشه
او گفت ما را غرض بود که هرگاه که آن حضرت میخواست که با جبرئیل علیه السلام ملاقات
فرماید در اینجا و گفته بود بعایشه که احتیاط کند که کسی با نجاست و نجاست کوبد که امام
حسین علیه السلام با نجاست ملاقات فرماید و ما نمی دانستیم چون جبرئیل وحی آورد و رسید که
این کیت پیغمبر فرمود که این پیغمبر حسین و او را در کنار گرفت جبرئیل گفت که زود
که او را شهید کنند آن حضرت فرمود که از است من او را شهید کنند جبرئیل علیه السلام
که نعم و گفت اگر خواهی خبر کنم ترا بر مینی که او را در اینجا شهید کنند آنجا جبرئیل اشارت
بطرف عراق کرد که زمین کربلاست و پاره خاک سپرخ از آن برداشت و با آن حضرت
نمود و گفت این خاک از تربت منقل است و در کتاب مذکور اصبع بن نباته روا
میکند که با امیرالمومنین علیه السلام بودیم که رسید بموضع قبر امام حسین فرمود که
اینجا جای خسبایند شتران ایشان است و فرود آمدن و محل ریختن خونهای
چنانان آل محمد باین عرصه کشته شوند که آسمان و زمین بگریه و دیگر عهد الله بخود
روایت میکند که مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که بعضی از خویش
در آمدند رنگ روی آن حضرت متغیر شد گفتم یا رسول الله تا فایت نمی دیدیم
و روی تو کراهتی از کجاشد این فرمود که ما جماعت اهل بیتیم که اختیار فرموده حق
سبحانه و تعالی از برای ما اخره را بردنیا و بدیستی که اهل بیت من زود باشد که بعد
از من در فتنه افشند و متفرق شوند در دنیا و درین کتاب هوام بن حوش میگوید
که بمن رسید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نظر فرمود بر بعضی از خاندان

تاریخ که گویند و بنای ایشان شش ماهی صفتل داده است و تغییری در روی مبادی آن
حضرت نمی بردند چنانکه حاضران دانستند که گفتند یا رسول الله چه شد حال ترا فرمود که
ما را اهل بیتیم که اختیار فرموده حق تعالی از ما اخرت را بردنیا و بمن گفته که اهل بیت مرا
از من از امت من ایشان را بقتل آرند و برانند در عالم متفرق سازند و روایت کند
جمادی از یحیی بن ابی بکر که او از بعضی مشایخ خود روایت کرده که چون در آن اوقات
مردم آمدند نزد حسین بن علی علیه السلام برخواست و حمد و ثنای الهی فرمود می نمود
و بعد از آن فرمود ای مردمان نسبت دهید مرا و نظر کنید که من کیستم باز بپوشید
خود رجوع نماید و خود را عتاب کند و نیکو نگرید که یا حالات مرثیایان از من
در دیده حمت مراد دیدن ایام من پس پیغمبر شما نیستیم پس این عم او هستیم پس اولی نمود
شان بخدای تعالی تعالی یا حمزه که سید شهادت عم من فیت یا قول پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم شما رسید که بار شما القاف فرموده در باره من و برادر خرم حسن که
بهترین جوانان اهل بهشتیم آیا آنچه من میگویم شما را مانع نمی آید از ریختن خون من و شهادت
حمت من گفتند ما نمیدانیم هیچ ازین چیزها که میگوئی فرمود که در میان شما مردم شد
که اگر شما پرسید از ایشان آنچه من میگویم ایشان اخبار میکنند شما را چیزی که از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم شنیده اند در باب من و برادریم پس سیدان نزد من آمدند
و برادر بن عازب و انس بن مالک تا حدیث کنند از برای شما آنچه شنیده اند از رسول
الله در باب ما پس اگر شما شک دارید در اینها پس یقین شکنند دارید که من پیغمبر
شما نیستم و الله که من دروغ نگفته ام نادانستم که حق تعالی کذاب را دشمن می
دارد و این را دایم میدانستم بخدا که در میان مشرق و مغرب نیز دختر بتی غیر من
برادر من حسن بنیت از شما و نه از غیر شما پس چون پیغمبر شما باشم خاصه که عمر
من نباشد خبر دهید که چه قصد قتل من دارید آیا کسی را از شما کشته ام یا مال کسی
بتلف آورده ام یا کسی قصاصی بر من دارد آنها همه ساکت شدند و هیچ جواب نگفتند
مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که حسین بن علی علیه السلام فارسی آتش حرت بود
که مبارزان میدان از حرارت آن گریزان بودند و یلان معرکه از شکافتن خنجر او
هیجای وی ترسان و هراسان آنچه فرموده اند از برای بختر و ضعف بود چه آن حضرت عالم
بود که مال این امر بجا خواهد رسید و سر رشته این احوال بچه خواهد کشید زیرا که این را با
از پدر بزرگوار او بعد از این مقدار خود شنیده بود و مطلع بود بر حقیقت امور و کبریا
رای اقامت حجت بود بر ایشان و اظهار این از برای کسی که بر او مشتبه بوده باشد این
احوال که گویند که برین محقق بود این امر و طریق صواب برین مشتبه و دفع این احتمالات فرمود

با نذر و اعدا و پشیمانان که داشت میان عذاب الهی بنابر و ما کما معذین حتی نبت
 رسول **فصل ششم** در علم و شجاعت و شرف نفس آن حضرت صلوات الله علیه و آله
 کتاب حرمت الله میفرماید که علوم اهل بیت علیهم السلام موقوف نیست بر کمال و کسب
 و زیاده میشود و در ایشان در علوم بر آنچه بود در امر و علم ایشان نیست بقیاس و فکر
 و حدس زیرا که ایشان تکلم می نمایند بجا و سؤالات شکله پیش از آنکه در نفس
 حقایق و معارف و علوم ایشان بعد است از ادراک و لمس پس هر که خواهد که ستر
 فضایل ایشان نماید مثل پوشیدن بر وجه شمس این امر است مقرر ثابت و نفس
 که ایشان مطلع اند بر عالم غیب و شهادت و واقف اند بر حقایق معارف و عبادت
 اوقات از کمال ایشان بی نهایت است و توجیه ایشان بجا و جاب قدس بعد
 غایت باز یاده و نقصان است معارف ایشان شیخوخت و زمان و ولادت و آن
 وسیله نجات و واسطه درجات اند و قیامت و مناقب و مدایح ایشان ظاهر است
 در نظم مثل ظهور نور شمس و قرمزین است از فضایل ایشان عنوان توانی بخ
 عیون سیر سوال نکرد از ایشان هیچ مستفید و محقق و هیچ منکری امری از امور
 دینی الا بتوفیق و تامل در منصفه تبیین و در آورده اند در مضار شرف بر همه سالق اند
 و در عرض یقین بر همه فایق و مجز و قصور بر ایشان را نه اند و نقص و فقر و کسالت
 نمیکرد و در جمیع صفات غالب اند و فاما در شجاعت آن حضرت کمال الدین بن طلحه
 رحمه الله آورده که شجاعت از معانی قائمه نفوس است و صفات مضافه بوی و آن در
 میکرد بصیرت نه بصیر و ممکن نیست که معرفت اولیای آنها بحسب مشاهده کرد و زیرا که از
 اجسام کشف نیست بلکه طریق معرفت آن و دانستنش مشاهده آثار است پس هر که
 خواهد که بداند که زیر موصوف بشجاعت است طریقی است که نظر کند که از چه عباد
 شود در کجا پوی قال اگر در مقام ترس و خوف و هم و فرار است و پیوسته و لذت و
 و بقراری او را شجاعت است او از شجاعت و در است و از بخت و مجهول و اگر در کار
 زار قوی و است در کبر و داری ترس و بیم و هراس که راست و در شجاعت از مردان
 نام دار و شجاعت از صفات داتیه است و چون دلایل آثار شجاعت ظاهر است
 نقل اخبار آورده اند که چون امام حسین علیه السلام متوجه عراق شد در آن وقت
 زیاده بی نیا و اشراف بر امارت و حکومت کوفه پیدا کرد و چون آن شقی در کوفه قرار
 گرفت جوق جوق سوار سپاه بجانب او می آمدند تا پست هزار ملائین بی دین نزد
 وی جمع شدند و وقتی که امام حسین علیه السلام نزدیک ایشان رسید آن حضرت را
 بر فرمان ابن زیاد و پست نیز به طلب کرد و ندان حضرت ابافرمود با وجود کثرت

شان قلت اصحاب خود از میزان و برادران و خویشان و یاران شهادت و کس بودند
 نیندیشیده دل بر کار زار و کجی خود را بخت داد و شجاعت و شجاعت و شجاعت و شجاعت
 جوق ملائین را بدو رخ میفرستاد و اصلا دل مبارکش از آن حال در قلی و اضطراب
 نیفتاد و محبت بر اهل کوفه لازم ساخت و دل بر ملک نهاد و این ایات فرمود **و امر**
 انا ابن علی بن الحسین الی الله ثم کفانی بهذا المخرجین اخبره و جیدی رسول الله اکرم من شی
 و سخن سراج الله فی خلقی ترهزه و فاطمه امی سلامه احمد و عیسی بنی ادا انجائین جعفر
 و فینا کتاب الله انزل صادق و فینا الهدی و الکونجی و انجیر کبره و سخن و لاله الارض
 شقی و لانا بکاس سول الله مالین شکر و شیفتنای الناس اکرم شیقه و متخصنا
 یوم القیمه بخیر یعنی من سپر علی ام که بهترین الی الله است و کفایت مرابین قاهر
 وقتی که فخر و تفاخر کنم و جد من رسول الله است که کرامی ترین اکمل است که میروید و
 زمین و ما سپر نور الهی در میان خلق که نور حق از او درخشان است و فاطمه مادر است
 که سلام و خلاصه اولاد احمد است و عم نیست که خوانده شده که صاحب دایر
 مرصع است که جعفر طیار و در باب کتاب الهی نازل شده بصدق و راستی و در
 مادیات و وحی و غیر سمیت ذکر یافت و ما و ایان اهل زمینیم که آب میدیم و دستار
 بکاس جام رسول الله و کسی منکر این نیست و کرده ما در میان مردمان بهترین کرد و
 اند کینه دار و بغض ما در روز قیامت هست از زبان کاران آن حضرت رخن
 خواند و مبارز می افکند تا از کشته شده ساخت تا آخر شمر لعین در آن امر شیخ الطحا
 نو که در فصل مقتل سمیت ذکر خواهد یافت و او چون شیر زمان در میدان داد و شجاعت
 میداد و شرف نفس و صادق این معنی است حسیاج ندارد باز یاد و ششمار مؤلف
 رحمه الله فرماید که شجاعت حسین علیه السلام در میان خاص و عام ضرب المثل شده
 و جبرش در مقام حرب آخر مثل اول عاجز ساخته و ثبات قدس شکوه کوه را
 متزلزل کرد و آمده و محل او در مقام فخره مثل محل رسول الله است در بدر و عیش
 مان محل صبر او بر کثرت اعدا و قلت انصار مثل صبر پراست و در صقین و محل
 و مشرب عداوت کجاست آخر همان میکند که کرده است از اول و چون این را
 دانستی میا که شجاعت حسین علیه السلام و اصحاب او اعلی با حق بود و شجاعت اعدا اعلی
 با جهل و این هم مبارکه حسین و اصحاب و در نعیم اند لا یرال و اعدای ایشان در حیم لم
 یرل و الناس علی دین ملوکهم یحاکمونه و دیافنه در حدیث و مثل آن ملائین و کتب
 این امر شد و اصرار نمودند و سم غان نفرة فخره شدند که در شان ایشان
 آیت قرآن و در دیافنه که فاصره و استکبر و استکبار و اما حیطنا اتم اغر

فادخلوا النار اقم بجهنم من دون الله انصارا وندافروا بپاى حال امام حسين عليه السلام باين ندا كه وقت لاتذرع على الارض من الكافرين وبارادعائى ان خدمت سميت اجابت يا فتى تخصيص فرمود افراميد عفايت واكرام وبرد اود اوجار ابائى عظام كرام ووتوع يا فتى فادعائى دون طعام ودار شد بزارش وادار اتمقام واصلطام وگشت گشت با قبح وجهى در مزمزمين بجل جلاله يا فتى بنار جهنم يا چند بن محن و الايام حسين و اصحاب با نر و ز حضور ميگيشت بيجوار رضوان بدار السلام با وجود كثرت اعدا با انواع خواري و ذلت گشت شدند و در دار بلس القار جاي گرفتند و حضرت حق بسيار كوداد ذريت امام حسين را با وجود امام زين العابدين عليها السلام تا انقرض عالم طلال عالیشان پاينده خواهد بود و آفتاب سعادت انوار و انوار تا بنده و اعدا مقطوع و منقرض و آنچه باشند منكب و مخذول و معرض و غنايت الهية متولى امور دين عذرت شريفه شده و دشمنان ايشان را كوداد تفرقه و هلاك انداخته و سعي كوداد شده دوستان ايشان را در دنيا و آخرت و نظا هر روايت نور و ديافته كه حق سبحانه و تعالى اختيار فرمود ايشان را و برگزیده و استياداد شيعة ايشان را بوعده نه بوعده و چون امام معصوم مظلوم ديد اصرار باطل ايشان را و ظهور علامات شقاوت عاظم ايشان را و انكه بسياطين قايد و رايدان طاعين اند و عالم بوعاد سعادت و شقاوت اشتقا ازين دو جماعت كه مقتول ميگردند و تحقيق داد كه بردهاى سخت ايشان هر چند لاف و بد بختي استحكام يافته و نصايح و مواعظ سودمند نمي افتد سپر صبر و در كشيده و بغیر جنگ چاره نديد شيخي و كوشش فرمود بقدر امكان بر وجهى كه در مقتل آن حضرت شمت نكرده ايد يا فتى اگر چه جريان لسان را تا بگويايى ان نيت و قوت سامع يا فتى شنوايى ان نه دل در اضطراب است و ديده در غرقاب و ايله المرحوم و الما

فصل ششم در كرم وجود آن حضرت صلوات الله عليه كمال الدين بن طلحه رحمه الله سابقا ابراد فضل نموده بود در كرم وجود حسن بن علي عليها السلام و قصه آن زن كه براي ايشان كوشش گشته بود پايان گرفته كه هر يك از امام حسن و امام حسين عليها السلام او را هزار كوشش و هزار دينار زر دادند و اشتهاى نقل از او و رو ديافته كه آن حضرت اكرام صيف ميفرمود و طالب راجو و سينم و در عايت صله رحم ميگرد و فقير را مي نواخت و هم سايل را

لعل

سياحت و برهنه را مي پوشيد و كرسه را ميگرديد و حاجت وام دار را و اميگر و در ضعيف رحيم بود و بر تيم مشفق و مهربان و اعانت ميفرمود و صاحبان حاجت را و هر چه بوي مي آمد از مال و اگر چه اندك مي بود در محتاجا صرف مي نمود و آورده اند كه معاويه غاويه خون بكه آمد شال بسيار با جامه ها فاخر و افروخته آن حضرت فرستاد و مسيح خرازان قبول نفرموده همه را باز پس فرستاد و در كرم و محاسن ششم آن حضرت بر تيم اعلا بود و او در نها و در رجه قصوى خانه نقل و رو ديافته كه بيت و مخ نوبت حج پاچه فرموده و نه نهاي او را با وى ميگشتند مؤلف رحمه الله ميفرمايد كه كرم كله جامع است م اخلاق پسنديده را كه ميگويى كرم الاصل كرم النفس كرم البيت كرم و غير ذلك از صفات شرف و در مقابل آن كرم است كه او جامع اخلاق مذمومه ناپسنديده است خانه كويي ليم الاصل ليم النفس ليم البيت و غير ذلك از صفات ذميه چون اين را دانستي بدانكه كمال انواع كرم وجود در اهل بيت موجود است كه از ايشان مفارقت نمكند نه از افعال و نه از اقوال ايشان بلكه در ايشان بحقيقت است و در غرض ايشان مجاز و ازين حقه است كه منسوب ميشد بخل هيكل از نبى ما ششم و كسي نقل كرده بخل را از ايشان بلكه از افعال ذميه جزئى از ايشان بفعل نموده چه ايشان مثل باران اند در خود و سخاوت و مانند شير زيان اند در سخا و شجاعت و مثل كوه اند در حلم و همچون بحر اند در علم و لهند چون از امير المؤمنين عليه السلام سوال كردند از نبى ما ششم و نبى ائمه فرمود كه نحن امجد و اخمد و اجد و نهم اعذر و امكر و انكر خانه سمت ذكر يا فتى و آنچه ظهور يافته ازين دو قبيله در طول مدت دالكث بر صدق آن حضرت كه قبل ازان فرموده زيرا كه ظهور اخلاق در طول ايام مي باشد و مقررات كه طر شريعت از ايشان مشيوع يافته و راه طرقت و حقيقت از ايشان بوضوح پوسته ذريعه مجد و شرف بفروع و اصول ايشان و بلوغ غايات كمالا منوط باري و عقول ايشان زيرا كه ايشان مقتداي امت و رؤس ملت و سروران عالم و سادات عرب و عجم و خلاصه نوع نبى آدم اند و ما ديان راه دين و بسترين اهل روى زمين و تحت الله على العباد و امانا و اوبر ملاذ ايشان پس لاجرم علامات خير و خوي در ايشان ظهور آيد و سمات جلال و بزرگي از ايشان روى نمايد و هر كه متصف است بصفت خود بعد از ايشان از ايشان

اقباس کرده و هر که است با فقه ایشان یا فقه و چگونه و تبار مال آنکه حاجی و
 خدا کند در راه ذوالجلال و بلا شک نزد عقل مقرر است با آنکه هر که جوید نماید نفس
 خود را در قتال در بدال ابل او خواهد بود و آنکه او را شیوه زبده باشد در حیات مجتهد
 پس او در شمه حطام فانی از بد خواهد بود و صفات حمیده ایشان مکرر معلوم
 کرد و از صفات ایشان که در سوره ایل اقی سمت ذکر یافت او آخر فر و غ
 اصول و ایل اند **العرب** که مو اوجا قبیلهم من قلمهم و بنو تم من بعد هم کرام
 قال الناس ارض فی السماخه و اللندی و هم اذا اعدا لکرام سماخه لو انصفوا کانا
 لا دم و حد هم و تفرقت بولادهم حواء یعنی کرم نمودند و وجود و زیدند قبیل
 ایشان پیش از زمان ایشان و پسران ایشان بعد از زمان ایشان مثل پدر
 عالیشان گردیدار بودند پس مردمان غیر ایشان مثل زمین اند در سخا و جود
 و ایشان آسمان هرگاه که شمارند اهل جود و کرم را در موجودا اگر انصاف داده
 شوند چشمد مرادم را تنهای ایشان یعنی غرض از اولاد آدم ایشانند و تفرقت
 بولادت ایشان حواء در روز فتح که که ام ثانی سکایت برادرش امیر المومنین
 السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برده بود چنانچه سابقا ذکر شد
 آن حضرت فرمود که خدای تعالی خیر بسیار دهد ابو طالب را که اگر همه مردمان
 متولد میشدند همه شجاع و دلیری بودند و امیر المومنین در بعضی حروب خود
 فرمود که نگاه دارید این دو پسر را از من یعنی حسن و حسین را که من نفیس تر از
 ایشان بقتل منقطع نشود پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگفتند
 مرقد بن حنیفه یا رحمة الله علیه که پدر تو سماحت می نماید بنود حروب و ترا دلیر
 بحرب می برد و امساک میکند بحسن و حسین در حرب و کم می برد ایشان را بحرب
 جواب گفت که حسن و حسین مرد چشم وی اند و دوست وی اند و آن
 نگاه میدارد بدست هر دو چشم خود را و یک نوبت دیگر که بوی این سخن گفتند و از
 گفت پسر امیر المومنین و امام حسن و امام حسین فرزندان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و سماعت که شجاعت و سخاوت است و همیشه که توانان
 بوده اند جواد شجاعت و شجاع جواد و این دو قاعده کلیه است مطرد و منکسر
 که از یکدیگر مختلف نمی گشند و اگر چه خارج شوند از بعضی از احاد و هر که در
 عیب را در شرف خود جود و سخا می نماید بنو کمن و ابو تمام جمع کرده مرد و را
 درین ابیات **العرب** و اذا رایت ابایزیدی ندی و غی و جیدی غار و و جیدی
 ایقت ان من الساج شجاعة تدنی و ان من الشجاعة جودا یعنی هرگاه که دیدی ابایزیدی

در حال سخاوت و شجاعت که ابتدا کنند است بچک و غارت و باز گردند و
 بقتل میدانی که از سخاوت و شجاعت نزدیک است و از شجاعت جوید حاصل است
 و گفته اند که کریم شجاع القلب است و بخیل شجاع الوجه و سابقا ذکر شد که معانی
 وصف کرد و بنی هاشم را سخا و بنی زبیر را شجاعت و بنی مخزوم را بکبر و بنی امیه
 بحکم و این کلام با هم حسن رسید فرمود که خدای تعالی او را از رحمت دور گرداند
 و بنی هاشم را که بنی هاشم مرید دارند از دست ایشان بیرون رود و ما محتاج شوند و آل
 زبیر بواسطه شجاعت بقتل آیند و بنی مخزوم بسبب کبر مردمان ایشان از دشمن
 شوند و بنی امیه بجهت حلم مردم با ایشان دوست گردند و او در مقاله بنی هاشم
 صادق بود و اگر چه صدق و درست از مثل و امثال او ولیکن کذب و کاهی
 صادق می باشد سخاوت و سماحت اقی است در شان بنی هاشم سخا که
 او گفت اما باقی را دروغ گفت چه شجاعت و حلم در ایشان موجود است با
 حالت در حال و در غیر ایشان بالطبع و عاریتی است القصه جمیع خصال خیر
 در مردم متفرق است و در ایشان مجتمع و ایشان بغایت اند در خصال و است
 قول صدق و کلام حق و ما بعد الحق الا الضلال پس هرگاه که دانستی حقیقت
 تقر حکم میکنی برای ایشان بصفات حمیده بر هر تقدیری زیرا که اصداد و اصفا
 ذمیه رجس است و حق تعالی حکم بر نظیر ایشان کرده که و تطهرکم تطهیرا ایشان را
 در میان بلاد و عباد خود اختیار نموده و برگزیده و کان الله سمیعا و بصیرا **فصل ششم**
 در بعضی از کلام فصاحت نظام آن حضرت کمال الدین بن طلحه آورده که فصاحت نام
 اوست و طاعت کلام او و کفار در برابرش بمدد صورت نشو و قوع یافته و مدد
 سلک نظم اشطام پذیرفته چنانچه بعضی از آن سماعت ذکر یافت و بعضی دیگر از آن
 صاحب کتاب فتوح قطعه از آن حضرت نقل کرده که در وقت عمارت که عمار
 موده در حالتی که از آب فرات ممنوع بوده و ملاعین ابن زیاد لعنهم الله تیری بر
 حلق طفل مظلوم زدند و شد شهادت چشید و آن حضرت بر وی نماز گذارد
 و بشمشیر قبری کند و دفن کرد و در آن دشت بلا و قطعه این **العرب** فدا القوم
 و ما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین قتلوا قداما علما و انبه حسن اخیر کریم
 الطرفین حسد انهم و قالوا اجمعوا نقل لآن جمیع المحبین یا القوم لانا من رذل
 جمعوا الحق لابل احرمین ثم صاروا تو اهلوا کلام لا حیاجی للرضا بالمحیدین لم یخافوا
 الله فی سفک دمی لعبد الله نسل الفاجرین و ابن سعد قد را فی عنوة بحقوقه
 کو کوف باطلین لا لشی کان منی قبل ذل غیر فخری بضیا و الفرقین یعنی خیر

من بعد بنی و البنی القریشی الوالدین خیرة الله من الخلق ای: ثم اتمی فاما بنی الخیرین
 فضت قد صیفت من ذوب فاما الغنم و ابن الذبیین: من الذبیة فی الموی
 او شیخی فاما بنی القریین: فاطم الزهراء و ابی: قاصم الکفر سید و خنین: و کینه
 یوم احد و قعة: شفقت الغل ببعض العکین: ثم بالاحزاب الفتح معاً کان فیها
 حیفا اهل القبلیین: فی سبیل الله ما ذاصفت: امت السور معاً بالقرین: عزة
 البیر النبی المصطفی: و علی الور و بین یحفلین: یعنی عذر و ظلم کردند و پیش وستی نمود
 قوم باین امر زشت که محروم ماندند از ثواب پروردگار آنس و جن و از بهشت
 کردند پیش ازین علی و پسر احسن علیهما السلام که بهتر مردم بودند و کریم بودند
 و طرف او که جانب پدر و مادر است حسد کردند از ایشان و گفتند جمع شوید
 و اتفاق کنید تا کشیم این زمان همه ملازمان حسین را فریاد رس خدای تعالی
 ناله بوی مر قومی را که جماعتی بودند و در ذل دینی فضول که جمعیت کردند و جمع
 شدند برای قتل اهل حرم خدا و رسول بعد از آن فرستند و همه شان بهم وحیت کردند
 و عهد و پیمان بستند از برای احتیاج من که از من محبت بستانند یا بقتل رسانند
 از حبه رضای دو ملحد که این زیاده بیاید پلیدت با این سعد بنس ترسید از
 واحد قهار منتقم در ریختن خون من از برای رضای خید الله که نسل دو فاجرت
 سعد بنس من تیر بارانند و از وی قهر و حسد مثل باران که از دو طرف باریدن
 کردند از برای چیزی که از من پیش از آن بقتل آمده باشد که سختی آن کشته بشم
 غیر خرم بر و شنی دو نور فز قدین که نجم نبوت و کونک ولایت است که انتقال
 فخر من کی بطل است که بهترین خلایق است بعد از نبی و دیگر پیغمبری است که قرشی
 از جانب پدر و مادر بهتر خلق نزد خالق پدر منت و باز مادر من پس من پسر و پدر
 باشم کافی که صافی میسازم نقره را از طلا منم نقره که پسر و نفع طلای خالص است
 که او را جدی باشد مثل جد من در میان خلایق یا همچو پدر مرشد من پس منم پسر
 شمس و قمر فاطمه زهرا مادر منت و پدر من شکسته شوکت کفر بود در بدر و خنین
 و جرات او بود در و زاهد که سکین یافت و قرار گرفت رایت اسلام بعد از
 تفرقه مرد و لشکر بعد از آن تفرق جمیع احزاب و فتح مکه بام از او شد که در آن
 حیث اهل دو قبیل را از ایشان کشید در راه حق تعالی چه دید حرکتی کردند
 پدر کردار که بام اتفاق کردند بقتل پسری که پسندیده نبی است که مصطفی است
 و عزت علی که مرتضی است و در و در میان این دو مرد عظیم القدر است
 و در آن وقت که آن حضرت از حرم متوجه کوفه بود و در راه فرزدق بن عامر

بخدمت وی رسید و گفت این رسول الله چون بود که میل فرمودی بجای که کوفه قال
 انکرا ایشان کشیدند هم ترا مسلم عقیل و شیعه او را از حق تعالی برای او روح و
 راحت و رحمت طلبید و فرمود که جوان حکم قضی بر او شد و باقی آن نیز بر
 خواهد شد و این نشان فرمود **عمره** و ان کن الدنا فنفیته: فدار ثواب الله
 اعلی و انبل: و ان کن الا بدان الموت لثبت: فقتل امره و الله باسیف
 افضل: و ان کن الا رزاق قنما مقدراً: فقتله حرص المرونی الکسب اجمل
 و ان کن الا موال لمرک جمعاً: فمال مروتک به المرنجل: یعنی اگر باشد دنیا
 از آن قلیل که او را شمارند نفیس پس مهر است که دار ثواب الهی که عالم آخرت
 از آن اعلی و عظیم است و اگر هست که ابدان از برای مرگ مخلوق شد و این امر
 و اقیقت پس قتل مرد سجد اسو کند بشمشیر بهترت و اگر هست از رزاق قسمت
 مقرر بعد پس قتل حرص مرد در کتب و کتاب نیکوترت و اگر باشد جمع
 اموال از برای ترکست پس چه حال است چیزی که ترک کرده خواهد شد باین
 مرد بخیلی ننماید و بمصرفش صرف نمکند این آخر کلام این طلحه است رحمه الله
 درین فصل مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که رجال و فسان فصاحت و شجاعا
 میدان بلاغت ایشانند و انشاع شعث بلاغت و فصاحت از ایشان است
 که باین مقرر و معترف اند هر مطلق و قایل و هر حافی و ماعل نقد رسالت اگر کلام
 ایشان در واج می یابد و نشربوت از نظم و نثر مشک اسای ایشان بوی مدید
 و این از کلام آن حضرت است که وقتی که غم خرم فرمود بجای عراق که انهد الله و لا
 قوت الا بالله و صلی الله علی رسول و سلم مرگ بر کرد و ولد آدم در آمده مثل قلاده
 بر گردن زمان و چه و آد ساخته و مشتاق گردانده مرا با سلاف و اقربای خود همچو
 اشتیاق یعقوب به دیار یوسف و بهتر است مرا مقتلی که بآن ملاقی خواهم شد
 کویا حاصل مراد می کنند و دانی که در میان این پادان که بلا و اقع اند انیان
 شکم پر شده و چیزی دیگر در و یکجند و هیچ مقرر که یز کاسی نیست از روی که قلم
 تقدیر رفته راضی باد خدای تعالی رضای ما اهل اهل بیت را که در بلا صابریم و
 برادره او شک و او تمام میداد احو صابران رای اصلاح دانی شوند از رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اقربای که جمع اند نزد آن حضرت و در خطره قدس چشم
 ایشان بوی روشن است و آن مقام بایشان کلشن هر که سر آن دارد در میان
 ماکه از رای با جان باز و با با خطره قدس زو پس باید که صباح کوس رحیل باز کند
 صباح از اینجا کوچ میکنم انشا الله تعالی و دیگر فرمود که ای مردمان رغبت نمایید در

مکارم و شتابید و در مقام وسیع معروف نماید و کس اطلاق پسندیده کند و از احوال
و میوه دوری جویند و نیکویی کنند که هرگاه با یکی نیکویی کرده وی چنانکه انکس بشکرتان قیام
نمی نماید حق سبحانه و تعالی عوض نیکویی او خواهد داد زیرا که عطای او اجزل است و اجر
او اعظم و بداند که حواجج مردم شبها نفع است از نعمتهای حق بر شما با عرض از ان
حواجج آن نفع را نفعی که رساند و بداند که معروف و نیکویی مورد شکر و ستایش
است بوجب امر عظیم پس هرگاه که دید از مردی نیکویی او را مرد نیک میداند و دید
او حضور و سرور افزاید و اگر بدی دید او را مرد بد ناموش می یابد و از دید
او دلها تنفر دارد و دید ناخوایانده میشود که او را نه پندای مردمان هر که جوید
عزیز شد و هر که بخل و رزید ذلیل گشت و احوال مردمان انکس است که عطا کند
کسی که امید نداشته باشد که او آن جو در عوض کند و عفو کننده تر مردمان است
که با وجود قدرت بر انتقام عفو کند و او صل مردم کسی است که به پویند و کسی که از
می برد و اصول بر مغایرش بفروع بنده است پس هر که تعجیل نماید از برای برادر خود
با حسان بیاید البته عوض آن احسانا که همان و هر که از برای خدای تعالی بکلی
که و با برادر دینی خود حق تعالی در وقت حاجت عوض آن نیکویی می رساند زیاد
از آن و البته دنیا از وسیکه داند هر که رفع کند غمی و بلائی از مؤمنی حق سبحانه و تعالی
غم و الم دنیا و آخرت او را بفسح و سرور مبدل کند و داند و هر که احسان کند از خدای
تعالی احسان بیاید و اندک بخت المحسنین جمیع مکارم اطلاق را درین فصل جمع فرمود
و دیگر از کلمات بابرکات آن حضرت که حکم ریت است و وفا و مروت و
نعمت است و استبکبار لاف است و عجلت سفاست و سفاست صغف است
و سر بلندی و رطاست و مجالست و لذت شربت و مجالست اهل فسق ریت است
و چون معاویه غایب و بن حجر بن عدی را رحمة الله تعالی آورد در آن سال با امام حسین
علیه السلام ملاقات کرد گفت یا ابا عبد الله ای خبر رسید تو آنچه کردی که
اصحاب او از شیعه بدست فرمود که گفت کشتم ایشان را و کفن کردم و
نماز گذاردم بر ایشان امام حسین تبسم فرمود و گفت خصم تو باشند آن قوم
در روز قیامت ای معاویه بدان خدا سوگند که اگر ما دست یابیم مثل این را کرد
تو ایشان را بقتل آریم ایشان را کفن نکنیم و بر ایشان نماز نگذاریم پس سیده
قیام تو در امور اهل بحسن و آنچه از تو بوقوع آمده نسبت با و و عیونی که از برای
بنی هاشم میکویی و اینکه تو از کما این خود پیر خنی اندازی و بر عرض خود شاه بنیز
و فر گرفته و ترا بجای نزدیک و اطاعت کرده و مردی که نه قدیم ایمان او

انوار

و نه حادث است اتفاق او و نظر و رستی از برای تو کرد و تو خود و کار خود نظر کن یا
که ز این کار را مراد عمر و عاص بی اخلاص است انش کوی که من نزد امام حسین
علیه السلام بودم که حارثه آمد و او را تحت گفت او ترا بد بسته رسائی که
خدا آن قدر و قیمتی ندارد تو او را آزاد کردی فرمود که حق سبحانه و تعالی
چنین ما را تادیب فرموده که و اذ احتیم بختی فجو با احسن منها و او را
و احسن از آن تحت ازادی او است و روزی از روز ما فرمود مر برادر
خود را احسن که من دوست میدارم که زبان تو از من می بود و دل من
از تو و او روزه که بیماری امام حسن علیه السلام بوی نوست کتانی ملا
این را عطای شعرا که این مقدار بر شعر اعطانی باید کرد و جواب نوشت
که توانا تری از من با یک بهترین مال است که نگاه دار و عرض این کس
پس نظر کن بحسن ادب آن حضرت باین قول که انت اعلم منی که درین
کلام میمنت فرجام خطی تا تم است از لطف و نغی و افوا از حسان و
اعلم حیث یجعل رسالت و از جمله دعای آن حضرت است این که اللهم
لا تشدر جنی بالاحسان ولا تو دینی بالملک و این دعای شرف اتفاقا
عند الموارد است که جمع فرموده میان معنی کثر جلیل و لفظ جلیل
قلیل ایشان مالک فصاحت اند و غیر ایشان عابر سپیل و روزی
عبد الله ز پیران حضرت را با اصحاب بدعوت طلید چون آورد
کس مجوز دند آن حضرت بنحز و کفش چرامیل میفرماید فرمود که رو
دارم و لیکن صائم را تحفه می باشد کفش چه جرات فرمود که دهن
و بجز و غلام آن حضرت روزی جانی کرد که موجب عقاب بود و آن
حضرت امر فرمود بر دهن او گفت یا مولای و انکالطین الغیظ فرمود که
بگذارید او را دیگر گفت یا مولای و العافین عن الناس فرمود که عفو کردم
از تو دیگر گفت یا مولای و الله یحب المحسنین فرمود که تو آزادی از برای
رضای حق تعالی و تراست و و چندان انکه بتوا عطا کردم فرزدق گوید
که ملاقات فرمود بن امام حسین علیه السلام و فقی که از کوفه باز می شتم فر
مود که حال تو چیست یا اباناس کشتم دوستی تو فرمود که من هم دوستی منجم
دیگر گفت دلای مردم بندگان مالند و دین امر لغوی است بر زبانها
ایشان بر کرد مال مسکند و نه ناموس کس کرد و معاش ایشان پس هرگاه
که معنی کشند یا لای قرین داران کم می ماند و فرمود که هر که آمد نزد ما حق

میشود و از او خصلتی از چهار خصلت آیت محکم و قضیه عادله و برادری که از او
توان گرفت و مجالست علماء و در روز شهادت رجز میفرمود این مضمون را
که موت بهتر است از ارتکاب عار و عار بهتر است از دخول نار و حق
تعالی حاکمست این و آنرا که ذاد مظلوم از ظالم ستاند و دیگر فرموده
که صاحب حاجت اگر اقام میکند روی خود را از سوال تو پس تو اگر اقام کن روی
خود را از روی او و چون عمر سعد لغت افتاد در مقابل آن حضرت نزول
کرد و حجت تعالی آن حضرت بر خواست در میان اصحاب خود و خطبه داد
که در مشتمل بر حمد و ثنای الهی و بعد از آن فرمود که این چنین صورتی واقع
شده و همچنین امری فرود آمده که مشاهد میکنند و می بینند و بدست
که دنیا متغیر است و متنگر و پست میکند بر کسی که شناسای اوست و بهر
سرعت او تا غایتی که باقی نمی ماند از و چیزی مگر بقیه مثل بقیه آب در ظرف
و خشت عیش و تنجی که هست رسته ایامی مینی که حق در و معقول نیست باطل
در و منتهی نمیشود تا نمومن رغبت نماید بقای پروردگار خود و من نمی
بینم مرک را مگر دولت و سعادت و حیات را با ظالمان مگر مشقت و محنت
و آورده اند که یکبار میان آن حضرت و امام حسین علیهما السلام سخن
شد گفت بوی نبر و به پیش برادرت بعد از خواهی که او از تو بزرگتر است
سال فرمود که من شنیدم از جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود
که هرگاه در میان دو کس جاری شود سخن پس هر کدام از ایشان که طلب کند
رخسای آن دیگر را او سابق است بهر بهشت از آن دیگر و من نمیخواهم که سبقت
کنم از برای برادر بزرگتر خود بهر بهشت این سخن که با امام حسن علیه السلام رسید
فی القوم آمد بدین برادر صلوات الله علیه ابو مخنف آورده که امام حسین
علیه السلام اظهار کرامت میفرمود و وقتی که امام حسن معاویه صلح نمود و گفت
که اگر تیغ جدا میکرد پنی مرا از من اجب بود از آنچه برادر من کرد و این باب
درین باب فرمود **الحمد لله** فما سألني شئني كما سألني اخي **و** لم ارض الله الذي
كان صائعا **و** لم اكن ارضي بالذي قد رضوه **و** لو جمعت كل الى المجامع **و** لو
خرتني قبل ذلك خرة **بوسی** لما الفت المصلح **تا** بعا **یعنی** پس عین حق
بر ابراهیم خلیل که عین حق ساخت مرا برادر من و من راضی نبودم از برای جدا
آنچه او کرد و نبودم من که راضی شوم با آنچه ایشان راضی شده بودند باین و اگر
جمع می شد بنسوی من بر جمعی که بود و اگر بریده میشد پنی من پیش از این بر تیغ

لله

که آنرا من نمی یافتند که تابع آن صلح شوم مؤلف رحمه الله میفرماید که صحیح است که این
آیات از اشعار آن حضرت است پس هر یک از ایشان بهتر می دانند مصلحت
خود را بحال و مقتضای زمان و هر چه میکنند ایشان صواب است ایشان
در امام اند و دو سید و اگر نشسته اند و اگر ایستاده و کسی را نیست بر
راه مقال و ایشان اعراف اند باحوال در هر حال و دیگر این آیات است
حضرت **ابو** الحسین بن علی **علیه السلام** طالب البذر با زین العزب **و** الم تر
او تعلوا ان الی **و** قاتل عمرو **و** متبر مح **و** لم یزل قتل کثوف الکرب **و** عجلیا
ذک **و** وجه البی **و** الیس من اعجب **و** العجب **و** ان نطبت الا لبعده **و** میراث
البی **و** الله قد اوصی بخیط الاقرب **یعنی** منم حسین بن علی بن ابی طالب
که بدست تمامت بر زمین عرب ایام دیدند و ندانستند که پدر من قاتل
عمرو و هلاک کننده مر جیهودی خیری بود و همیشه پیش ازین دفع کرب
و بلا اشکار از وجه پیغمبری نمود و آیت کسی را که عجب کند عجب عجب است که
طالب طلب کند و در ترمیراث پیغمبر را و حال آنکه حق تعالی فرموده
باشد بحفظ نزدیکتر در میراث و دیگر در آیات از ایشان نقل کرد
نزدیک باین مضمون فصاحت و ثمار و بلاغت شعاری ایشان است **فصل نهم**
در اولاد آن حضرت علیه و علیهم السلام کمال الدین بن طلحه رحمه الله
آورده که اولاد آن حضرت ده است از ذکور و نثاری شش ذکور است
و چهار نثاری ذکور علی اکبر است و علی اوسط و امام زین العابدین است
علیه السلام که آن را الله سمیت ذکر خواهد یافت و علی اصغر و محمد و عبدالله
و جعفر اما علی اکبر در خدمت پدر بزرگوار در کربلا مقتول گردید و تا شهادت
و علی اصغر در طفلی بر و تیری آمد و شهادت یافت و کوفه عبد الله نیز در
خدمت پدر شهید شد اما دختران زینب و سکینه و فاطمه است بر قول
شهور و یکی دیگر و او ذکر نکرد و این یکی را و کوفه را و چهار پسر بود و
دختر و اول اشهر است و ذکر غلده و تبا منصفه و نسل در میان آن پسر
حضرت یعلی اوسط که امام زین العابدین است مانده نه بقیه اولاد دیگر
و این خناب گوید که آن حضرت را شش پسر بوده و سه دختر علی اکبر با پدر
بزرگوار شهید شد و علی امام زین العابدین و علی اصغر و محمد و عبدالله و
این هر سه شهادت یافتند با پدر بزرگوار و جعفر و زینب و سکینه و فاطمه
و حافظ عبد الغفر زینب با پدری گوید که اولاد آن حضرت شش بود و چهار ذکور

و دو اناث علی اکبر پادشاه شد و علی اصغر و جعفر و عبد الله و سکینه و فاطمه
گویند که نسل امام حسین از علی اصغر ماند و مادرش ام ولد بود و او افضل
اهل زمان بود و زبیری گویند که من با شعیبی ندیدم که افضل بوده باشد از او
و مصنف میفرماید که حافظ اخلاک نموده تذکر امام زین العابدین و گفته است
که نسل از علی اصغرست و صحیح است که سه علی از اولاد آن حضرت
بوده اند چنانچه ابن طلحه ذکر فرموده و گفته که زین العابدین اوسط است
و تفاوت میان ابن طلحه و حافظ چهار است و شیخ مفید رحمه الله آورده
که او لا د آن حضرت شش است علی بن الحسین الاضر و کنیت او ابو
محمدست و مادر او شاه زمان دختر کسری نزد جردین شهریار ملک فارس
و علی بن حسین الاکبر شهید شد با پدر بزرگوار در بلاد ما در اوایل نبی
ابی مرثیه بن مسعود الثقفی است و جعفر بن الحسین او را بقیه نمود و مادر او
قضا عیبه بود و وفات جعفر در حیات پدر بزرگوارش بود و عبد الله بن
الحسین که در کوچکی در کنار پدر بزرگوارش بر و آمد و شهادت یافته و سکینه
بنت حسین مادر او را باب بنت امیر القیس بن عدی کلبنیه بود و مادر عبد الله
بن حسین است تیر و فاطمه بنت حسین و مادرش ام اسحق بنت طلحه بن عبد
بن تمیم **فصل هفتم** در عمر آن حضرت کمال الدین بن طلحه رحمه الله میگوید
که سابقا مذکور شد که ولادت آنحضرت در سال چهارم از هجرت بوده
و اتفاقش برای آنحضرت چنانچه مذکور خواهد شد در شصت و یکم از هجرت پس
مدت عمر شریفش نجاه و شش سال و چند ماه بوده باشد شش سال و چند ماه
بار رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سلم و سی سال بعد از وفات پیغمبر
امیر المومنین علیه السلام و بعد از شهادت پدر بزرگوارش ده سال برادرش
امام حسن علیه السلام و بعد از وفات برادر ده سال دیگر بود تا وقت شهادت
این جناب گویند که حدیث کرده ما را حرب بن اسناد خود از ابی عبد الله الصادق
علیه السلام که او فرمود که حسین بن علی علیهما السلام که مادرش طه بنت رسول
بود صلی الله علیه و آله و سلم هفت سال بود مگر آنچنان میان او و امام حسن بود که
آن هفت ماه و ده روز است و اقامت فرموده با پدر خود سی سال و با
برادر ابی محمد ده سال دیگر زیست پس عمر آن حضرت نجاه و هفت سال
بوده باشد مگر آنچنانچه بوده میان او و برادرش از مدت حمل رحلتش در روز و نیم
عاشورا و شش بنه پس بقای آن حضرت از برادر یازده سال بوده باشد و حافظ

عبد الغزیز گویند که حسین بن علی علیهما السلام مادرش فاطمه بنت رسول الله است
صلی الله علیه و آله و سلم و ولادتش در نیم شعبان بوده در سال چهارم از هجرت
و شهادت یافت در کربلا در روز عاشورا در سال شصت و یکم از هجرت
و او را نجاه و پنج سال و شش ماه بود و شیخ مفید رحمه الله آورده در اشاده
که حسین بن علی علیهما السلام شهادت یافت در روز شنبه دهم از محرم در
سال شصت و یکم از هجرت بعد از نماز پیشین قتل مظلوم صابر در آن روز
نجاه و هشت سال داشت هفت سال با رسول الله بود و سی سال با امیر المومنین
بنین و ده سال با برادرش امام حسن و مدت خلافتش بعد از برادر یازده
سال بود و در آن وقت عاشق مبارک را بجنا و کتم رنگ فرموده بود و لیل
شده بود و رنگ از هر دو عارض مبارکش و روایات بسیار در و یاقبه در
فضل زیارت آن حضرت بلکه در وجوب زیارت و روایت کنند از جعفر
محمد الصادق علیهما السلام که زیارت حسین بن علی صلوات الله علیهما و ا
بر سر که اقوال دارد و بامامت آن حضرت از قبل خدای عز و جل و دیگر فرموده
که زیارت حسین بن علی صلوات الله علیهما را بری میکند با صد حج برور و عمر
مقبول و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که حسین را علیه السلام
بعد از موت او زیارت کند او را هشتاد و یک مرتبه واجب کرده و اخبار درین باب بسیار
آنچه وافی و کافیت ما را در نمودیم در کتاب مناسک المزار این آخر کلام شیخ مفید
رحمه الله علیه است مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که این امر عجیب است که اتفاق
اتفاق دارند که ولادت آن حضرت در سال چهارم بوده از هجرت و شهادتش
در سال شصت و یکم و در مدت حیاتش اختلاف کرده اند که هرگاه و استی ولادت
را با وفات عمر شریف بر تو معلوم میشود از طریق قریب **فصل یازدهم** در توحه
آن حضرت بجانب عراق کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده است که چون
معاویه غایب بود نزد یزید پسش را در وقت مردن خلیفه ساخت این ملعون
بعد از مردن آن طاغی نامه نوشت بولید بن عتبیه بن ابی سفیان که او در آن
اوقات والی مدینه بود و در آن مبالغه تمام درج کرد که از حسین بن علی علیهما
السلام سعت بستان چون امام حسین این مصمون را معلوم فرمود و دید که
وقت مقتضی آن نیست که در مدینه باشد از آنجا بیرون آمده توحه بجانب مدینه
نمود و در آنجا اقامت کرد و چون خبر مرگ معاویه غایب و خلافت یزید رسید
بکوفه رسید جمع کثیر از مردم کوفه اتفاق کردند و آنها نوشتند مشتمل بر آنکه

بسیار که آن حضرت بجانب کوفه توجه فرمایند که تمام مردم بسرو مال استاد کی دارند
 در پی نامه میفرستادند تا قریب بصد و نجاه کتابت شد که مرطایقه نوشته بود
 بدست معتمدی فرستاده مضمونش این بود که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است
 از جماعت شیعیان امیرالمومنین علی علیه السلام و شیعیان او بسو حنین بن علی
 بن ابی طالب علیهما السلام سلام ملک علام بر تو اما بعد ای کلمه شیعیان
 دوستان اشطار مقدم شریفی شدند و بغیر از تو علما ندارند در آمدن عقل
 فرمایید العجل العجل باین رسول الله و السلام علیک ورحمة الله آن حضرت
 جواب نامه های ایشان نوشته از توجه ابن عم خود مسلم بن عقیل را روانه
 آن جانب کرد و این چون مسلم بانصوب رسید قضایا و و فایع چند
 میان ایشان جریان یافت که احتیاج بذكر آن نیست و آخر این امر بخبر
 شد بآنکه امام حسین علیه السلام با اهل و ولد توجه بجانب کوفه فرمودند
 مسلم بن عقیل بکوفه آمد و شیعیان را جمع نموده از همه دعوت گرفت از
 قبل آن حضرت و در آن وقت والی کوفه نعمان بشیر بود نامه نوشت
 به برادر پسر و او را ازین احوال اخبار نمود و او عید الله زیاده را بجانب
 کوفه فرستاد و آن ملعون چون نزدیک کوفه شد در لباس اهل بخار
 درآمده از جانب مادیه خاکیه او را شناختند و زعم مردم آن بود که امام
 حسین است خود را بکوفه انداخت در شب و جماعت جماعت می آمدند
 و بروی سلام میکردند و میکشید باین رسول الله قدمت خیر مقدم و هر
 میکشید او چون این بچستی ایشان را دید که نسبت بامام حسین اظهار میکند
 اگر چه او را بدی آمد کشف این حال نگردیده و هیچ نکفت تا بقصر الامارت
 رفت آنگاه که صبح شد مردم را جمع کرد و کشف احوال خود نموده بنیاد
 تهدید و خشونت کرد و دست تقدی بقتل میداد بر آورد تا غالب
 بر مسلم بن عقیل و او را بقتل آورد و این خبر بان حضرت رسید وقتی که
 بجهیز خروج کوفه فرموده بود درین وقت صاحبان آمدند و آن حضرت
 نصیحت کردند که اهل تجربه امور و دیانت بودند مثل عبدالله عباس و عمر
 بن عبد الرحمن بن الحارث المخزومی و غیر ایشان و درین اثنا کتابات
 اهل مدینه رسید که عبدالله بن جعفر و سعید بن عاص و جماعتی کثیری از
 مردم نوشته بودند و مصلحت دیده که آن حضرت توجه بعراق نمایند و
 در مکه معظمه اقامت کنند چون در آن امر قضا غالب بود و قدر زمان
 خستار

از دست رفته و تملقی با آنها فرمود و روز توبه که سه شنبه بود هشتم ذی الحجه از
 مکه بیرون فرمود و بان حضرت مشتاد و دو کس بودند از اهل و شیعه و اقوام
 و سالی او چون بمنزل شقوق رسید فرزدق شاعری آمد پیش رفت سلام
 کرد و دست مبارک آن حضرت را بوسید و فرمود که از کجای آیی یا ابافرا
 گفت که از کوفه فرمودم که چگونه گذشتی اهل کوفه را گفت چنان گذشتیم که
 دلهای مردم باست و شمشیر ایشان با بنی امیه و اهل دین کم اند و القضا نزل
 من السماء و الله یفعل ما یشاء و جاری شد در میان ایشان سخنی چند که از پیش
 گذشت بعد از آن فرزدق و داع کرده آن حضرت متوجه مکه شد فرزدق نیز
 عجمی بود از بنی مجاشع گفت یا ما فراس این حسین بن علی است گفت بل میدانم
 که این حسین بن علی است که پسر فاطمه زهرا بنت محمد مصطفی است صلی الله علیه
 وعلیه و الله که این بهترین خلق خداست و افضل آنکه بروی زمین است و من
 پیش ازین بینی چند در مناقب او گفته بودم از برای رضای حق تعالی و از برای
 سرای آخره که اتمام آن قصیده در مدح زین العابدین است علیه السلام
 که بعد ازین در مناقب وی انشاء الله تعالی مضمون آن قصاید مذکور خواهد
 شد **فصل دوازدهم** در مقتل و مصرع آن حضرت صلوات الله علیه کمال الدین
 بن طلحه رحمه الله میگوید که این فصلی است که دیدم را می گریاند و حکایت را می سوزاند
 و نه کسی درین احوال شروع می تواند کرد که کفره فخره چه سید او را کردند و خون
 و زیت نبویه را چگونه ریختند و هتک حرمت ایشان را چگونه روا داشتند
 که خون ناحق چندین سکنه را ریختند و خاک مذلت غربت بر فرقای ایشان ریختند
 و آب فرات که برود و آن آن صحرا حلال بود برایشان بشد و سرباط
 بر گزیده بنی یاسریده و بر سر نمره کرده که در شعله گر داندند با وجود آنکه می
 دانستند که او از ذریت رسول است که حق سبحانه و تعالی بودت و دوستی
 امر فرموده و این طایفه بی شرم و حیانه از خدا شرم داشتند و نه از رسول خدا
 که صد هزاران هزار بار لعنت خدا و رسول و ملائکه و جن و انس برین طایفه بی حیا
 باد که این ستم بر آل رسول روا داشتند و این احوال بر سپل احوال آنکه امام حسین
 علیه السلام فرمود تا دو مرحله مانده بود بکوفه ناگاه مردی که او را جبر بن میزد
 ریاحی می گفتند با بنر سوار بوی رسید از جانب ابن زیاد ملعون و همه تمام سلاح
 بودند و گفت مرا امام حسین را علیه السلام که این زیاد امر کرده بمن که از توجها
 نشوم تا بیعت از توبت تا نم یاتر ابر پیش وی برم و من نیز انعم که بتو آسبیدی

اکنون صلح است آن حضرت فرمود که من نیامدم باین دیار تا چندین مردم کوپین
نامهای پاپی نفرستادند و شما از مردم کوفه اند اگر بر منعت و قول خود هستید
که در کتابت خود درج کرده اید من بشهر شما در آیم والا باز که مردم بجای که از
آنجا آمده ام گفت و اند که من ازین کتب و رسل خبر ندارم و درین وقت
مکن نیست که من رجوع توأم کرد بکوفه پس اختیار کن طریقی غیر ازین طریق
و باز که دهر جا که خواهی تا من بنویسم به لیسریا که حسین علیه السلام مخلف
کرد ازین راه و من قادر شدم بروشاید که فدای تعالی ترا نگاه دارم
راه آن حضرت غیر ازین راه راه دیگر خستار فرموده باز گشت بجان حجاز
و شب بمشرب با اصحاب خود در آن بادیه را ندید چون روز شد ناگاه لشکر
حر در برابر ایشان خود را نمودند چون آن حضرت چنین دید از حیرت
که خبر صحت گفت کتابت این زیاد بن رسید مشتمل بر توبیخ و سرزنش
که از تو خدا نشوم تا آنکه ترابه نزد وی برم و میان آن حضرت و حرق
بطول آنجا میزد تا خود و اهل و اصحابش نزول نمودند در صحرائی که بلاد روز
چهارشنبه یا پنجشنبه دوم محرم آن حضرت فرمود که این که بلات و این
موضع کرب و بلات و این حاجی بسیارند شتران و فرود آمدن حال
ماست و این محل خون ریختن آلوده است و حر نیز ایشان آنجا فرود آمد
و چیزی نوشت باین زیاد و او را اعلام کرد به نزول آن حضرت بر زمین
که بلا و این زیاد لعین نام نوشت با امام حسین علیه السلام که اما بعد از آنکه
رسید بمن ای حسین که تو در کربلا فرود آمده و یزید بن معاویه بمن نوشته
که بر بستر من بنشینم و آرام بگیرم و از فطیر سیر بخورم تا آنکه ترابه لطیف خیر
برسانم یا آنکه بکام من و یزید بن معاویه در آیی و ایسلام چون نامه این زیاد
بان حضرت رسید خواند از ابد و رانداخت و فرمود مرفرستاده او را
که نامه او نزد من جواب ندارد فرستاده بوی باز گشت این خبر رسانید غضب
این زیاد زیاده شد و در تهیه اسباب لشکر درآمد و چون لشکر جمع کرد
ری را تا نزد عمر سعد بنحس کرد و در آن باب چیزی نوشت و بوی داد و او را
مقدمه لشکر ساخت و او در خروج فقال امام علیه السلام ایها الی میکرد این یاد
گفت بوی که بیرون می باید رفتن فقال یا کتانی که برای تو نوشته ام مشتمل بر جلو
بمار کن و رفتن و در خانه خود نشستن آن شقی حکومت ری را از دست
کنند آشته اقدام و قیام مقاتله امام حسین علیه السلام بر نشستن اختیار کرد

دل کار زار امام حسین نهاد و دین و ایمان از برای این زیاد بر باد داد و با
از لشکریان بیرون آمدن است و دو نفر از باجگاران زیاده و سوار تژوان ملعون
نحس جمع شدند و اول کسی که با و پیوست شمر ذی الجوشن سکونی بود علیه اللعنة
با چهار نفر سوار آمدند و بخمار فرات فرو دادند چنانچه حایل شدند میان ب
و میان امام حسین علیه السلام بعد از آن این زیاد بنی بنیاد کتانی نوشت بعب
سعد بنحس بر مقاتله امام حسین علیه السلام که کار بر و تنگ سازد و او را از و
باز کرد و امر را بر و محکم گرداند و بزود و در آن مبادرت نماید و ایشان
او عمل کردند یکی در میان اصحاب حسین علیه السلام بود که او را یزید بن حصین
همدانی می گفتند مردی بود عابد زاهد گفت باین رسول الله مرا اذن فرما
تا بروم نزد این سعد و سخن چند با وی بگویم در باب آب شاید که ازین فعل
باز است اذن یافته آمد نزد عمر سعد و بر و در آمد و سلام نکرد گفت یا ابا
همدان چه مانع ترا از سلام بر من مگر من مسلمان هستم و خدای تعالی و رسول او را
نمی شناسم همدانی گفت اگر تو مسلمان می بودی بمنجا که میکوی بیرون نمی آمدی
بجنگ عقرت رسول الله و اراده قتل ایشان نمی نمودی و آب فرات که بردی
با دیه جهالت و خوکان وادی ضلالت مباحث برایشان نمی بستی و اینک
حسین بن علی و برادران و زمان و طفلان با تمامی اهل بیت از تشنگی به بیم جان
و هلاک رسیده اند و تو نزول نموده میان آب و ایشان که مباد ایشان شربت
آب از آن بخورند و زعم توانست که خدا و رسول را می شناسی که مسلمان و غیر
نحس سرشوم را بر پیش انداخت بعد از زمانی سر مالاکو دو گفت و الله یا اخی
همدان بدستی که من میدانم حرمت ایشان را و لیکن و می شناسم **نظم** دعای عبید
من دون قومه الی خطیة فیها خرجت لحین فوالله ما دری انی لواقف
علی خطیة الرقیة وین **الخذ ملک الرقی و الرقی رقیة** ام ارجع ما ثوما یقتل حسین
و فی قتله النار الی لیس دونها حجاب و ملک الرقی قرة عین طلب کرد مرا عبید الله
زیاد از نزد قوم و داد بمن مملکتی که در آن حاصل کنم زروسم و بخدا سوگند که نمی دانم
و حال آنکه من ستمداره ام بر کز و و خطر که نمی پسندم آنرا که ایاست نام ملک ی را
و حال آنکه ملک ری مرغوب منست یا رجوع کنم در حالتی که مرا از گناه کاران شمارند
بمشتن حسین و میدانم که در گشتن او دخول آتش است که نیت از دخول هیچ حجاج
و مانعی و ملک ری خود نور چشم می افراید و بعد از آن گفت یا اخی همدان نمی دانم در
انفس خود که ترک ملک ری توأم کردن یزید بن حصین باز گشت و کشت باین رسول الله

سمت گرفتار شد و گفت یا بن رسول الله اول کسی که بجنگ تو پیرون آمد من
 و اکنون کسی که در خدمت تو جان بیاورد و کشته شود میخواهم که من بآنم امر فرمای
 بقتال که کارزار کنم امروز شاید که بیایم شفاعت جد ترا فردا در قیامت اذن
 یافته بقتال اشتغال نمودم که راخو در ابر قلب لشکر این سعد زد و کشتش و کشتش
 که و شهادت یافت و بعد از آن لشکر حرب را فروخت تا اصحاب و اقاربا و
 و بنی اعمام آن حضرت تمام بدرجه شهادت رسیدند آن حضرة شهادت نمودن نفس
 خود مبارک نمود و ببارزت تا از کشته پشته ساخت و جراحت بسیار بر بدنش
 و بی ظاهر شد و از طعن نیزه و ضرب شمشیر و تیران آن ناپاکان پاکان سدس را می انداخت
 و شمر لعین طایفه ملاعین آن حضرت را در میان گرفته و مردم دست نهی و عارت
 بر آوردند آن حضرت او از زور برانها و فرمود که و یکم ای گروه شیاطین اگر چه
 شما را دین نیست و از روز قیامت نمی ترسید اذرا خه و کشته باز کردید کتاب
 خود سینه شما اعراب زعم شما است که من باشا مقارنه میکنم پس منع کند
 سینه های خود را از محض سر ابرو که در اینجا مانده و ایشان باشا مقارنه
 نکردند انگاه شمر اصحاب خود را از اینجا منع کرد و گفت قصد وی کنید بعد از آن
 شمر لعین او را زد که چه اشطار دارد که نمیتوانید مردی را فرو داد و درین که
 این مقدار جراحت دارد انگاه یکبار این ملاعین حمله کردند و تیر و نیزه بر آنحضرت
 کشودند اما قادی بر زمین غریب برآمد از چرخ برین عمر سعد لعین آمد در پیش آن
 حضرة ایستاد و گفت فرود آید و سرا و را از تن جدا کند پس فرود آمد و بفر
 بن خورشید جنبایی و آن ملعون شمشیری زد بر بدن آن حضرت عمر سعد لعین
 فکر کرد و ناچار ری که بر زمین او بود گفت فرود بیا و او را خلاص کن پس خولی بن
 یزید فرود آمد و پسران زمین آن حضرت را از تن مبارک جدا کرد و بعد از آن
 خیمها ریختند و سرچ از رحمت و قناع دیدند برودند انگاه عمر سعد لعین مبارک
 آن حضرت را به بشرین مالک داد و به نزد این زیادی بنیاد برید چون آن
 در پیش عید الله لعین بر زمین نهاد و شمر گفت که **نظم** اطوار کابی قصه و
 انما قلت الملك المجيء ومن صلى القبليتين في البقي **و خیر** و منكر و ان النساء
 قلت خیر الناس انا ابا یعنی برکن رکاب مرا یعنی جای پای من مرا از لفره و طلا
 که من کشته باد شاه عجب را یعنی بواسطه عظم شان از مردم در نقاب و حجاب
 بود و آنکه نماز گذارد بد و قله در کوهی و بهترین ایشانست کسی که ذکر کند
 نسب مردم ما و کشته من بهترین مردمانم از جانب ما در نیم از جانب عید الله

لعین در غضب شده و گفت چون چنین بود پس چرا می کشتی او را و الله که تو ازین
 چیزی بخوای دیدن اکنون ترا بوی محق کردیم و او را پیش خود کشید کردن او را
 زد و نولف رحمه الله میفرماید که صدق الله و کذا لک ثوی بعضی اطامین بعضی
 با کافرا یکسبون یعنی آن کسانی که بر امام حسین علیه السلام جنک و حرب
 کردند و قصد وی و اصحاب وی نمودند با نیک زمانی بدست دوست یا دشمن
 کشته شدند و فضیلت کشته شدن با یکس از ایشان بجد الله برادر رسید و مرثیه
 به بدترین عقوبتی کشید و تمام متاصل و متفرق شدند باز این طایفه میگوید که
 محترات حجرات عصمت را بسان اسیران برشته ان سوار کرد و ندانند بگویند
 و مردم آنجا پیرون آمدند و این حال را که دیدند گریه و زاری افاز کردند و در
 برخو و باز کردند و فغان در زمین و آسمان افاد و امام زین العابدین مرخص بود
 میفرمود چون این مردم باین زاری و بقراری از برای ما گریه و نوحه می کنند
 پس چه کار کشید ما را و روزی که آن حضرة شهید شد روز جمعه بود و آن
 روز عاشورا نام کردند و دهم از محرم بود در سال شصت و یکم از هجرت خواجه
 مذکور شد و دفن کردند آن حضرة را بطیف گر بلا از زمین عراق و مشهد منور
 معروف و مشهور است و بنیارت می انداز جبات و آفاق و تفصیل این
 وقایع را صاحب فتوح آورده و من مجلی از آن نقل کردم و هر که تفصیل خواهد بخا
 رجوع کند و بعد از این بر بان معذرت میگویم **نظم** الا اله العادون ان امامکم
 مقام سوال و الرسول سؤل و موقف حکم و محضوم محمد و فاطمه الزهراء و بی کول و
 ان علیا فی الخصام مویده الحق فیما یروی و یقول فاذ اترو دون الجواب علیهم و لیس
 الی ترک الجواب سئل و قد سؤ قوسم فی منم تعام و وزیر الذی الله متوهم قیل
 و لای یجی فی ذلک الیوم شافع سوی خصمک و الشرح فیہ یطول و من کان فی الحشر و الز
 سؤل خصیة فاق له مار بحیم مقیل و کان علیکم واجبا فی اعتمادکم رعایتهم ان سؤل
 و تملوا فاقهم آل البنی و ابله و نهج هدایم بالنجاة کفیل مناقبهم بن الوری
 مستیره لها عر مجلوله و جمل مناقب جلالت ان یکا ط بحضره بشهادت کت
 و اصول مناقب توحی الله ابنتها لهم بما قام منهم شاهد و دلیل مناقب من خلق
 البنی و خلقه نظیر من فایض الحق اقول یعنی بدانید و اکاه باشد ای طامان کافور
 کنندگان از جد بدستی که در پیش شما مقام سوال خواهد بود که رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم سوال کننده باشد و موقف حکم خواهد بود که خصمان شما محمد صلی
 الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا باشند علیها السلام که بر فرزند قتل خود نوحه

و که به کند و بدستی که علی علیه السلام در خصوصت نمایند کننده باشد و را بختی
در آنچه دعوی کند و گوید پس هرگاه که این نوع خصما از شما پرسند از آنچه با اولاد
و امجاد ایشان بفعل آورده اند استم پس جواب شما چه خواهد بود برای ایشان
و نیست به ترک جواب نیز راسی و حال آنکه شما نمیکنید و خنده اند آن بزرگان
و دن را بقتل فرزندان ایشان و کتاسی از برای خود اند و خسته که بغایت کران
و ثقیل است و امید داشته میشود درین روز شافعی که شمار شفاعت کند غیر
از آنکه شفیعان خصمان شما باشند و شرح درین امر طولی دارد که بیایان نیست
و هر که در روز حشر حضرت رسول خضم او باشد پس بدستی که پی شک استنجم
مکان و ماوی او خواهد بود و بود بر شما واجب که اهل اعتماد خود را رعایت کنید
و احسان و اگر امایشان را بجای آرید چنانچه ایشان آل و اهل بنی اند و هیچ طریقی
ایشان نجات کفایت یعنی کفیل و ضمن نجات راه ایشانست مناقبت
در میان خلایق ظاهر و هویداست که خلافت ظهور و شهرت او بغایت
منافعی که بر بزرگی و بسیاری احاطه حصر آن نمی توان کرد و بیایندگی فروغ و آل
آن بخیزی دیگر نیست نمی توان داد و منافعی که وحی الهی اثبات از جهت ایشان
بخیزی که قایم گشته از ایشان شاید و دلیل منافعی که از سیرت و صورت بنی صلی
الله علیه و آله و سلم ظاهر گشته پس شرح خبری آنرا در افق افول و غروب نماید
ساخت و چون قلم رسیده در میدان بیان باین مقام ظاهر میسازد و ایام از امام
الامام آنچه مانعست از اتمام مرام بر اتم اقسام و نمی مند حرم و استواری نظام کلام
غیر از موقف اختتام پس اختصار مضمون این ابواب نمود و وجه اقتضای قلام این
آخر کلام این طلحه است و السلام مؤلف رحمة الله اید و نمی نماید بعضی از اخبار که
در باره آن حضرت و در دیافنه و بعضی از وقایع که بعد از شهادت آن حضرت
آمده حافظ عبدالعزیز رحمه الله روایت کند از بعضی که ایشان گفته اند با بجا نیست
بغیر از فتنه بودیم پس گاه کینه از کنایس دیدیم که بعضی نوشته بودند این که **نظم** اترج
امنه قللت حسنا شفاعته جده يوم المعاد یعنی ایا امید داشته باشند
که بکشند حسین را شفاعت جدا و در روز بازگشت که روز قیامت است
ما پسیدیم از اهل روم که این کی نوشته اند ایشان گفته اند که ما نمیدانیم عاصم از
او روایت کند که اول سری که در اسلام بر سر نیزه کردند سر مبارک امام حسین بود
علیه السلام و من ندیدم که به کنندگان از زن و مرد پیشتر از آن روز عیسی بن
حارث کندی روایت کند که چون حسین بن علی علیهما السلام را شهید کردند در آن

اوقات هفت روز از آن قبیل بود که هرگاه که نماز عصر میکردیم نظر میکردیم
اقاب که بر دیوارهای خانه افتاده بود و گویا لجاج سرخ است از شدت حرمت
و بعضی از کواکب بر بعضی دیگر میزد و او گفت که من شنیدم از زکریا بن عیسی
که او یکی از عجمان شنیده بود که شمر لعین را پاره طلا بدست آمده بود در میان
امام حسین علیه السلام و او بدختر بد اختر خود داد و او داد بزرگ که از جهت او علی
وزیر بر سر زد چون او بکوره برد آنرا خاکستر بیرون آمد و مرویت از ابی
جباب که او گفت من ملاقات کردم مردی از بنی طی و کفتم او را که بمن رسیده
که شنیده اید توجه جن را که بر امام حسین علیه السلام میکردند گفت بلی کفتم
بر از آن اخبار نیکنی گفت شنیدم که می گفتند در نوحه این را **نظم** مسح الرسول
جینه فله برقی فی الخد و ابواه من علیا قریش و جده خیر اجد و یعنی میسود
صلی الله علیه و آله و سلم حسین مبارک امام حسین را به بوسه و غیر آن پس او را
بر آتی و نورانیت بود در کوههای مبارکش پدر و مادرش از بزرگان قریش
و جده او بهترین جد بود و از ابی حصین مرویت که او روایت کند از شیخی
که از اقوام او بود از بنی اسد که او گفت من رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم
در واقعه دیدم که نشسته و طشتی از خون پیش نهاده و مردمان را بر آن حضرت عرض
می کردند و هر یکی را بقوتی معاقب میسازد چون نوبت بمن رسید مرا پیش برد
گفتم یا ای ائمه و ای من در شکر این زیاد بودم اما تیر نمی انداختم و نیزه نرسانیدم
و بکشیدم شکر نکردم فرمود که دروغ میگوی سیاهی شکر بودی و میخواستی قتل حسین
پس اشارت کرد و بانگشت بسوی من پس صیاح برخاستم تا پنا بودم و دیگر چو
ندیدم مرویت از عامر بن سعید الجلی که چون حسین بن علی علیهما السلام شهادت
یافت دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب که گفت بمن که برو نزد
بن عاذب و او را اسلام برسان و اخبار کن او را که کشندگان حسین و شمشیر
که قرارند و نزد یکت بنجد که مستاصل گردانند اهل زمین را و از رخ بر کنند بعد
ایم من آدم او را از بن واقعه اخبار کردم گفت صدق رسول الله پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم فرموده کسی که مراد خواب دید بمان مرادیده که شیطان مقصود
نمی تواند شد بصورت من مرویت از زینب بنت جحش که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم میگویتی خواب فرموده بودند که امام حسین علیه السلام آمد و من
مشغول میساختم تا آن حضرت را چیدار سازد و زمانی از و غافل شدم در وقت
بجایی که آن حضرت در خواب بود بعد از آن من از پی او روان رفتم دیدم که بر سینه

مبارک رسول الله خسیده و نهاده محل بول خود را بر ناف آن حضرت و بول میکند آن
حضرت بیدار شد من رفتم که نگذارم فرمود که بگذار او را تا از بول کردن فارغ شود
چون فارغ شد آب طلب فرمود و بر آن موضع ریخت بعد از آن فرمود که چرا می
کردی و اگر بول پس روی باید شست بول دختر را بعد از آن وضو ساخت و نماز کرد
و چون در نماز بر میخواست او را در زیر بغل میداشت و چون رکوع میفرمود بر
زمین می نهاد و چون می نشست جامه خود را می بست و برای او چون از نماز فارغ
میفرمود که بنمای بمن کفتم یا رسول الله کاری کردی که من ندیده ام هرگز این چنین کردی
باشی فرمود که حدیث بمن جبرئیل علیه السلام که این پسر مرا بکشد از امت من
من و خاک سرخی را از تربت او رویت از یحیی بن عبد الرحمن بن ابی البقیه که او از
خود محمد بن عبد الرحمن روایت کرد که یک روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
در خانه عایشه قیلوله فرموده که ناگاه بیدار شد و میگفت عایشه گفت یا رسول
الله سبب که به حیت فرمود که سبب کردی که جبرئیل آمد بمن گفت دست بکش ای محمد
که این خاکیت از تنی که کشته شود یا بنجا پسر تو حسین و بکشد او را مردی از امت
تو عایشه گوید که آن حضرت بمن حدیث فرمود و میگفت و میگفت که باشد از امت
من و چه کسی باشد از امت که بکشد حسین را بعد از من عبد الله بن یحیی روایت کند از خود
که آب دارا امیر المومنین بود علیه السلام گفت پروان رفتم با امیر المومنین بصفه چون بر
نیواشیدیم آن حضرت میگوید صبر ابا عبد الله بکنار فرات کفتم یا امیر المومنین آنچه
فرمودی چه بود که صبر ابا عبد الله فرمود که روزی رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و چشمهایش گریان بود که صبر کفتم بای و اتمی یا رسول الله چیست که چشمها
تو گریانست کسی ترا بخشم آورده فرمود که بلی برخاست جبرئیل از نزد من خبر داد مرا
که حسین بکنار فرات کشته شود و گفت میخواهی که بوی از تربت او چیزی کفتم نعم دست
دراز کرد و قبضه از آن خاک بمن داد پس مالک نشد چشمان من که نگریدم عبد الله
گوید که حدیث کرد مرا محمد بن عمرو و شیبانی که فضل بن عباس بن عقیقه بن ابی لهب
مرثیه کرده بود و آنکه کشته شده بودند از اهل امام حسین علیه السلام او گوید که از
شهادت امام حسین بود عباس و عمر و محمد و عبد الله و جعفر ایشان پسران علی بن ابی
طالب اند علیهم السلام و ابوبکر و قاسم و عبد الله پسران حسن بن علی و علی و عبد الله
پسران حسین بن علی علیهم السلام و محمد و عون مرد و پسران عبد الله بن جعفر بن ابی
طالب و مسلم بن عقیل بن ابی طالب رضوان الله علیهم اجمعین زید بن ابی زیاد
روایت کند که یک روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پروان فرمود از خانه خانه

و بجانب خانه فاطمه علیها السلام روان شدند حسین را که میگرفت فرمود
که آتایند ای که گریه آور مرا اندامی بسازد بغوی تو است کند از بغلی که کشت
روزی امام حسن و امام حسین ششبان رفتند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
یکی را درین بغل گرفت و یکی را در آن بغل فرمود که این مرد و دو ریحان شدند
در دنیا کسی که مراد دوست میدارد باید که ایشان را دوست دارد و بعد از آن
فرمود که آن الولد بخجسته محمد محل محل و چنین فرمود و ولد را از حثت آنکه
بدر دوست میدارد بقا و مال را از برای او محل جیل فرمود و او را از برای که
را بر جیل میدارد و ولد غروقه بن زبیر گوید که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم می بوسید حسین را علیه السلام و در بغل میگرفت و می بوسید مردی
از انصار را بنجا بود گفت مرا پسر است که باین مرتبه رسیده من هرگز او را
نبوسیده ام آن حضرت فرمود که آیا دیدی آنکه حق تعالی کند رحمت را از دل
نرس عیب بکن مرا رویت از بغلی عامری که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یک روزی پروان فرمود بدعوتی که آن حضرت را از برای طعام طلبیده بودند
و آن حضرت در پیش قوم بود و امام حسین در کوچه با اطفال بازی میکرد
آن حضرت که او را بگردان باین جانب و بان جانب میگرفت آن حضرت
با وی مضاحکه میفرمود تا گرفت او را بکشد مبارک در زیر تنهای او کرد و
یکدست و کرد در زیر دقتش و دمان مبارک بر دمانش نهاد و می بوسید و
میفرمود که حسین از منت و من از حسین دوست میدارد و خدای تعالی سر که
حسین را دوست میدارد و حسین سبطی است از اسباط علی بن حسین علیهما
السلام روایت میکند از پدر بزرگوار و آن حضرت از حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که از
حسن اسلام مردانست که ترک مالایعی کند و عماره بن خذیه انصاری
روایت کند که من شنیدم از عبد الله بن علی بن حسین که حدیث از پدر خود
علی بن حسین میگوید که او روایت میکند از حسین بن علی علیهم السلام
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بخیل انکس است که چون
بکر کرده شوم بر من صلوات نفرستد و از ابی جعفر محمد بن علی مرو
که او روایت کرده از پدر بزرگوار خود حسین بن علی علیهما السلام که
یا قثم در قایم سیف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صحیفه مر بوط
که در آن این بود که سخت ترین مردمان از روی عذاب کشته غیر قاتل

عدوان و سعی کرد و در استیصال این خانه واده شریف بسیف شمر لعین و سپاه پنا
 و بطور آورد و از دنا، تاصل قبیح فعل شنیع خود باز شتی افعال اعوان بر
 نفس شوم سوار شده تا به شمع هوا را با عانت شیطان و باز کشت باصل خبیث
 خود و نب مدخل و با غنرت با شتمه این عمل نمود از این داشت آسان لیکن
 تیر از کمان بیرون رفت از دین و سبک کرد و انداز برای خود میزان و کمال
 بسبب این عمل قبیح اشرار بدی نیزان و عجب نیست از قول و فعل او این نوع و کار
 که دلالت تامه دارند بر بدی فرع اصل او که پی شنبه بود او از زنا شادگان
 ملی باین اوصاف دنی و نعوت غیر مرضیه مباح و انداختن حسین علیه السلام
 و حرم محترمه ایشان را بسان اسیران براند بر زمین عراق و شام و حجاز
 و تعالی دور کرد از رحمت خود این نفوس خبیثه و عقول مختلفه که مهتدی میشوند
 بارشاد و نظری اندازند بسداد و پوشیده گشته عیون ایشان بحجاب عین
 و در شان ایشان و در و یافته کوری قلب و عین و صلوات بلا غایات الهی
 بر حسین و اهل و اتباعش که سادات افاضه و فرمایند رس یتیمان و بیچارگان
 و پناه ارا مل اند و معروف و مشهور با حسان و فواضل اند شیران پیشه عیث
 و حصون و حصین ملت اند مطلق اند بحق متکلم اند بصدق عادل اند در حکم در ممت
 و بر کی بشارت گویند و در عفو و حلم و علم بشکوه اند معصوم اند از جمیع گناهان
 محفوظ اند از ذلل و خلل و نقصان و قیام بامر الله و راضی بحکم الله و موسس
 ذات الله و فرخناک بقاء الله اند صلوات الله علیهم اجمعین آورده اند که بعد
 علی بن حسین علیهما السلام داخل شد این زیاد ملعون گفت چه کسی تو فرمود که منم علی بن
 حسین گفت گفت که خدای گشت علی بن حسین را فرمود که آن برادر من بود علی نام کن
 مردم او را کشید گفت بلکه خدای تعالی گشت او را علی بن حسین علیهما السلام
 فرمود که اندیتونی الان نفس جین موتها یعنی خدای تعالی میراند اجساد نفوس را در
 هنگام موت ایشان و این از فعل بد شما بود و این زیاد ملعون میخواست که در
 افعال قبیحه رفع اختیار از خود کند و بحق رجوع نماید آن حضرت این است در
 جواب فرمود انگاه این زیاد بغضب شد و گفت ترا این چنین جزات بابت
 در جواب من به برید و کردن او را بنید درین جال زینب عتبه وی در آویخت
 و گفت ای پسر زیاد پس است ترا از خون ما آنچه ریختی و او را در آغوش خود آورد
 و گفت و الله که من از وی جدا نمیشوم که اگر او را میکشی مرا با وی هم میکشی این زیاد
 ملعون برین و بران یارگاه نگاه کرد بعد از آن گفت عجب جزیت تو است رحم

و الله میخواست که با او کشته شود بگذارد او را و دست از او بردارد که آنچه بوی
 او را بستان انگاه از مجلس برخاست و از قصر بیرون رفت بمسجد و آمد و بر بالا
 بنزد رفت و گفت حمد خدا را که اظهار کرد حق و اهل او را و نصرت داد و یزد و خد
 او را و کشت دروغ زن و پسر دروغ زن و شیعه او را درین حال عبداللہ بن
 عصف از وی برپای خواست و از شیعیان امیر المؤمنین بود علیه الصلوٰۃ و السلام
 و گفت ای دشمن خدای دروغ زن پسر دروغ زن تو بی و بدیت واکه ترا حو
 داده و پدر او ای پسر مر جان کشتی اولاد پیغمبر را و استاده بر نماز که مقام
 صدیقانست ملازمان او را که فرستد عبداللہ او را داد فی الفور مقصد مردار
 شعار از بوج جمع شدند و او را از شرطان انتراع کردند و فتنه تکیین یافت
 چون شد و آمد این زیاد لعین جمعی را فرستاد که ناکهان او را از خانه بیرون
 آورند و کردند آن دین را زدند و در سبزه بردار کردند رحمت الله و صبح
 شد این زیاد لعنه الله سر مبارک امام حسین علیه السلام را فرستاد تا در کوه چاه
 کوفه و قبایل گردانیدند مرویت از زید بن ارقم که او گفت وقتی که سر مبارک
 میگردانیدند به نیزه من در غرقه میگردانید بودم چون در کدو بمجادی غرقه من
 گذرانیدند شنیدم از آن سرکه این آیت را میخواندند که ام حبیب ان اصحاب الکف
 و الرقم کا نوا یا تاجعیا پس تمام موها بر پشت من راست ایستاد و رفتم
 سر مبارک تو یابن رسول الله و امر تو عجب تر از هر عجب است بعد از آن آن
 سر مبارک را با حرم محترمت بدمشق بردسوی یزید علیه اللعنه برین پست
 شکره و احوال شاد و این زیاد ملعون شارت فرستاد و دوستان و اصحاب
 و تابعان خود را بشهادت امام حسین علیه السلام و چون فرستاده او رفت
 به پیش سعد بن عاص که امیر مدینه بود و او را بشهادت آن امام مظلوم معصوم
 شارت داد او فرستاد او را تا منادی کرد بشهادت آن حضرت او گوید
 که من هرگز نشنیده بودم از آن خبر آن خان غوغا و فغانی که از خانه های منی
 با شمشیر آمد من چون باز گشتم بعمر و مرادید و خندید و شتمل شد بشعری که
 مضروبش است که این فریاد و فغان زمان منی با شمشیر فریاد و فغان است
 در روز مقتل مردان ما و بعد از آن گفت این خبر بجای خبر عثمان است انگاه
 بمنبر رفت و اعلام کرد مردم را بشهادت امام حسین علیه السلام و دعوت
 کرد مردم را بیزید بن معاویه علیه اللعنه و فرود آمد و بعضی از غلامان عبد
 بن جعفر فرستند و خبر دادند او را بشهادت دو پسرش عبداللہ که شنید این خبر را

گفت انا لله وانا اليه راجعون ابو اسحاق سلسل که یکی بود از خلفاء ان عبدالله گفت که تا
 ملاقات ما با حسین این بود عبدالله گفتش خود را بر وزد و گفت ای حاجت من
 این چیست که میگوی و الله که اگر من خود حاضر می بودم سر از قدم او بر نمی داشتم
 نیز با او کشته میشدم و الله که من اکنون از ان دو پسر راضی شدم که با برادر این
 غم من مواسات و جوار میزدی نمودند و با او صبر کردند تا شهادت یافتند
 اگر چه مرا این میسر نشد که با او مواسات کنم در جنگ اما آنچه شد که پسران مرا
 شد بعد از ان خبر خوشش ام لقمان دختر عقیل بن ابی طالب پسر و ن آمد سر
 برهنه با خاهران خود ام ثانی و اسما و رمله و زینب و می که رسیدند بر طولوی و
 امام حسین علیه السلام و مترجم باین کلام بودند که **نظم** با ذا تقولون اذ قال
 البقی کم ما ذا فعلتم و انتم آخر الائم **بقرنی** و با می بعد منقلبی منهنم اساری
 و منهم حر و ابدم ما کان هذا اجرا لی اذ نصحتکم ان تخلفونی بسوی فی
 ذوی رحمی یعنی چه چیز خواهید گفتن وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 گوید مر شما را که این چه بود که کردید و حال آنکه شما آخر امت بودید بعتر
 و باهل من بعد از بازگشت من بعالم آخرت بعضی را از ایشان بیان
 بردید و بعضی دیگر را غشسته بخون گردید نمود این جزای من وقتی که
 شما را نصیحت کردم و راه نمودم آنکه بگذارید مرا باین حال که انجمن پدی
 و خواری کنید بزی رحم و خویشان من بعد این خبر خون شب در آمد و
 لیل اهل مدینه آوازی شنیدند و شخص او را ندیدند که این ندان میکرد
 ایها القاتلون جهلا سینا ابشر و بالعذاب و التکلیل کل من فی السبا
 یبعوا علیکم من بنی و ملاک و قیل قد لعنتم علی بن ابی طالب و موسی و صاحب
 الانجیل یعنی کشندگان که از روی جهل و نادانی حسین را کشتید بشارت
 باد شما را بعذاب و نکال هر که در آسمان است دعای بد میکند بر شما از پیغمبر
 مرسل و ملک مقرب و از هر قبیل کسی که است بدستی که لعنت کرد و میگوید
 برسان پسر او که سلیمان است و بر زبان موسی و صاحب انجیل که
 عیسی است علیه السلام و مولف رحمه الله این چند بیت در مناقب آنحضرت
 میگوید **نظم** یا ابن بنت البقی دعوت عبید فخلص فی و لانه لا یجول لکم محض و
 و علی اعداکم سیف نطقه مسلول انتم حقونه و عروته الوثقی ادا لکم انجیل
 خلیل و ایکم یغنی رکاب الایمانی فلها نخوکم سری و ذمیل کرم منکم و طا
 فروع و ذکت منکم و طابت اصول فلیوث اذا دعوا للنزال و غیوث

ادامه

ادامه **نظم** المجنون من صرف الیالی و المثلین جین عز الملیل شرف
 شایع و فضل شهید و علاء سبام و مجد اقیل و علوم عن الحنات و عفو و ندی
 فایض و رائی اصیل فی فکیم عقده و ولا للاح لی فیها و قام الدلیل لم اقله
 فکیم و کیف و قد شاکت و لا تلکم جبریل جرت تم رتبه المدیح حلالا و کفایم
 مدحی التزیل غیر انما نقول و ذا و حنات لا علی قدر کم فداک خلیل **نظم** الامحسین
 ایتده مدحاه راق حتی کانه سلسیل و بودی لو کنت بین یدیه باذ لا محبتی
 و ذاک قلیل ضارباً و نه مجتاد عاهه منتمی علی عداه الصول قاضیا حتی
 جده و ایهه **نظم** فما فایه المنی و السؤل فاعلیهم منی التجهی ملاح سنا بارق
 و بیت قبول یعنی ای پسر دختر پیغمبر دعوت مولف کتاب رحمه الله میفرماید
 که این بنده مخلص که کمر بندگی بسته و در دوستی و ولای او میگردد ازین مرثما
 راست که محض دوستی و موت او دایم بر دشمنان شما شمشیر بران و سنان
 نطق زبان خود را از غلاف دمان کشیده شما سید یار و مدد کار و یار و یار
 و وقتی که دوست دوست را شناسد یعنی در روز قیامت و بسوی شما
 متوجه است مرکبهای آرزو و مقاصد که لا غیر کشته اند بواسطه مسافت دور
 و سیر بسیار پس مر و را بجانب شما سرور و تسلی حاصل میشود که امی امین
 میگرد و خوش میشود از شما فرود و پاکیزه و پسندیده است از شما اصول
 پس شما شیران میشه اما نه هرگاه خوانده شوند از برای فرود آمدن و پناه
 بردن و بازان زحمت سخا و جود و مدد هرگاه که دعا کنید ایشان را زبان فرو و
 می آید و زینهار دهند کان اید از که دانیدن شکر لیلی و رسانید کاند
 احسان و خیراته در وقتی که عزیز الوجود است احسان کننده شما را شرف
 شایع تمام و فضل مشهور زامی و بزرگی و بلندی و مجد اصیل و علم شیشه کنندگان
 از خائیان عفو کنندگان از مجرمان و کان کرم در فیض و جود و رای دست
 بر اصل در وجود مراست در باب شما عقیده صحیح تمام و دوستی مالا کلام
 که ظاهر و لایح است مرادین مرد و و قایم است دلیل برین تقلید میکنم در
 شما و چگونه چنین کنم و حال آنکه شکر کنت در و لا و دوستی شما با من جبریل علیه
 السلام در گذشته اید شمار رتبه مدیح را از روی جلال و عظمت از هر مرتبه و
 کافست شما را از مدح تنزیل که حق تعالی شما را در کلام خود مدح فرموده غیر از
 آنکه تا میگویم این مناقب را از روی دوستی و محبت خود نه بر قدر رتبه شما
 پس اینست دوست تا این دوستی معلوم شود و از برای امام حسین علیه السلام

به دیو میفرستد و می رواند که گویا در روانی چشمه سبیل است و بدوستی من کرد
می بودم که در پیش او تاجان خود را بذل و فدای می گردم این سخنور خفیه اندک می
که در خدمت او گردن زننده دشمن می بودم و اجازت کننده دعوت او از زو
برنده مرک که بر دشمنان او حمله می آوردم و کدازنده حق جد بر کوار و پندار
اومی بود که ایشان غایت ارزو و نهایت خواستش منند پس برایشان است
از من سختی و درود دادم که برقی نور دهد و بگوید قبول از جانب مشرق و زوال اللهم
صلی و سلم علیه و آله **پایان حال امام همام حضرت امیرالمومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب**
زین العابدین علیه السلام کمال الدین بن طلحه رحمه الله که یکده امام زین العابدین
دین عابدین و قدوه زاهدین و سید متقین و امام مومنین است ششم از ائمه
که او پیغمبر رسول اعداست و شیوه او مثبت است که او از مرقبان بارگاه
الله است علامات سجودش سبک است بکثرت صلاتش و تبحر و اغراض
از متاع دنیا مطلق است بر بد و کثرت حسناش کمال تقوی از وظایف بود
و انوار نایب اهدا از جنبش با هر در شب انیس و ظایف طاعات بود
در روز جلوس انواع عبادات و او را بود از خوارق و کرامات آنچه مشاهد
میشد با عین با صره و مثبت و محقق با ثبات متواتره و شهادت میکردند که او
از ملوک آخرت فاما ولادت شریفش در مدینه بود در روز پنجشنبه پنجم ماه شعبان
سال سی و هشتم از هجرت در ایام امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوه و السلام
پیش از وفات آن حضرت بدو سال و اما نسبش از پدر و مادر پدرش حسین بن
علی علیه السلام و مادرش ام ولد بود نام او غزاله و گویند بلکه نام او شاه زمان
بوده دختر نر و مرد و غیر ازین نیز گفته اند و اما نام بلندش علی بوده و امام حسین
علیه السلام دو پسر کرد علی نام یکی بزرگتر از وی و یکی کوچکتر که در کربلا شهید شدند
چنانچه سمت ذکر یافت و اما کنیتش بنی انجم مشهور است ابو حسن است و گویند ابو
محمد و گویند ابو بکر و اما القابش بسیار است که اطلاق یافته اما شهر زین العابدین
و سید العابدین و الزکی و الامین و دو الثقات است و گویند سبب لقب آن
حضرت بزرگوارین العابدین آن بود که شبی در محراب نماز تجمید اشتغال داشت که
شیطان در صورت ماری بر وی متمثل شد تا او را از عبادت باز دارد و طفت
با و نشد آمدن پیش پای مبارکش انگشت بزرگ پای وی را بر انداختن گرفت
و بعد از المش الثقات نفرمود بجانبی و نماز خود را قطع نکرد و چون از نماز
فارغ شد حق سبحانه و تعالی بر او منکشف ساخت که او شیطان است پس نگاه کرد

او را و شتی بر وی زد و فرمود که خواهش باش ای ملعون بعد ازین اورفت و آن حضرت
در خود را تمام کرد و نگاه آوازی شنید و قابل را نمید که مسکنت است زین العابدین
حقانسه نوبت این را گفت پس این کلمه سمیت که نور زرق و برقش این شهباز
و اما مناقب و مزا و صفات آن حضرت بسیار است از آنجمله هرگاه وضو می ساخت
از برای نماز رنگ مبارکش متغیر میشد یا بل بر روی از ابل وی بوی میکشید که
این چه حالتی که در وقت وضو در تو پیدا میشود و مفسر بود که هیچ میدانند که من
بخواهم که بخدمت که قیام نمایم و دیگر آنکه هرگاه بر راه رفتی دست مبارکش از آن
وی می کشید و دست بر بند اشتی و بران نزدی و بسکینه و خشوع رفتی و چون
قیام نمودی نماز لرزه بر اعضای مبارکش افتاد و هرگاه کسی از و این حال
رسیدی فرمودی که چون میخواهم که بطاعت برورد کار قیام نمایم و با وی را از
کرم ازین جهت لرزه بر اعضای من می افتد و وقتی استیلا افتاد در خانه آن حضرت
نماز می گذارد و این حال در حالت سجده وی بود مردم گفتند این رسول الله
القار الفار من از سجده برادر سر از سجده بر نداشت اما استیلا فرو نشست انگاه
رسیدند که چه خبر باز داشت ترا ازین که سر مبارک از سجده بر نداشتی فرمود که
تا آخرت و دیگر آنکه نقل کرده سفیان که مردی آمد نزد علی بن حسین علیه السلام
گفت فلانی در حق تو این گفت از کلام ما ملام فرمود که مرا نزد وی بر مرد
خیال کرد که برای اشتقام سرود چون با او بنزد او آمد فرمود مرا و را که ای فلان
آنچه گفته در باب من اگر حق گفته پس از خدای تعالی امید است که پیامرزد مرا
و اگر در حق من باطل گفته امید من آنست که حق تعالی ترا پیامرزد و در میان
آن حضرة و حسن بن حسن جری از منافرت و بخشش بود حسن اندر نزد آن حضرت
و او با اصحاب در مسجد تشریف داشت حسن پیچ می گذاشت که با وی گفت از
کلام اندازسان و آن حضرة ساکت بود و پیچ نفرمود چون حسن از گشت و شب
در آمد آن حضرة رفت بمنزل وی و در نزد حسن پیرون آمد فرمود مرا و را که ای
برادر اگر راست گفتی آنچه گفتی پس خدای تعالی مرا پیامرزد و اگر دروغ گفتی
پس خدای مرا پیامرزد و السلام علیک و رحمة الله و برکاته بعد از آن از آنجا
برگشت حسن از عقب وی رفت و او را در بغل گرفت و خندان کرد که امام
زین العابدین نیز از برای او رفت فرمود بعد از آن حسن گفت که و الله ترا که
من دیگر عود نکردم بخیزی که ترا از آن کراهیت آمد انگاه آن حضرة فرمود من
ترا احلال کردم از آنچه گفتی و می بود که میفرمود که نایافتن دوستان غربت است

و بود که مسکنت بار خدا یا سبحان که من بدی میگویم و تو در مقابل نیکی میبینی پس هرگاه
 که من بازگردم بیدی خود تو باز گردی به نیکی خود و میفرمود که قومی که خدا را از برای
 ترس عذاب عبادت میکنند آن عبادت بندگان است و قومی دیگر که عبادت
 او میکنند از برای شکر عبادت آزادانست و دیگر آنکه آن حضرت دوست
 نمیداشت که یکی او را اعانت کند در وضوی وی بلکه خود آب کشیدی و در
 ظرف ضبط کردی پیش از آنکه خواب کند و چون برخواستی از شب آنند اسب
 کردی بعد از آن وضو ساختی و نماز مشغول گشتی و نماز نافله روز اگر فوت شد
 در شب قضا فرمودی و میگفت با فرزندان خود که ای سرزندان این نماز شما
 واجب نیست ولیکن من دوست میدارم که شما دعا و مت نماز عبادت کنید
 در خیرات و هرگز آن حضرت نماز شب را در سفر و حضر ترک نفرمود و این از
 کلام مخبر نظام آن حضرت است که عجب دارم از متکبر فخر که دی روزی نطق بود
 و فردا مردار خواهد بود او خسر و متکبر کند و عجبتر از هر عجیب است مرا آنکه کسی که منکر
 نشا آخر ترا و می زند نشا اولی را و عجب تر از هر عجیب آنکه کسی عمل کند از
 برای سزای فانی و ترک کند عمل را از برای سزای باقی و چون سایل را دیدی
 فرمودی که خوش آمد آنکه زاده را بر خواهد داشت از حجت آخرت و دیگر آنکه
 منقول است از ابن شهاب زهری که من حاضر بودم نزد علی بن حسین علیهما السلام در
 عهد الملک بن مروان آن حضرت از مدینه بشام میرد زنجیر کرده و موکل ساخته بود
 بر نگاه دارنده کان که آن حضرت را محافظت کنند و در میان جمع کثیری نگاه می
 داشتند من دستور طلبیده از ایشان که بروم و بر و سلام کنم و وداع نمایم مرا
 و ستوری دادند من در رثم و او در قبه بود و در دست و پای مبارک قدم نهاد
 من که رستم و کفتم دوست میدارم که من بجای قومی بودم و توانزنها سالم می
 بودی فرمود که ای زهری آیا تو گمان کرده که آنچه می بینی بر من از قدما از آن
 مشقتی است اگر خواهم که نباشد می توانم و اگر برسد ستو و با مثال تو غمی باید که
 کنی خدای الهی را بعد از آن بیرون آورد و دست خود را از غل و پای خود را از
 قید نگاه فرمود که یازهری من با ایشان دو منزل و یک مکره همراه خواهم بود از پیش
 پس ما لبث کردیم مگر چهار شب که موکلان آمدند و طلب آن حضرت می کردند از
 مدینه و او را نمی یافتند من از حال آن حضرت پرسیدم از ایشان گفت بعضی از
 ایشان که آن حضرت در پیش ما بود که فرود آمد و ما در گردوی بودیم و خواب
 نکردیم و او را محافظت می نمودیم چون صبح شد او را در منزل خود دنیا فیتیم مگر آن

بنام ازهری گوید که بعد از این رثم نزد عبدالملک بن مروان از من پرسید از احوال
 علی بن حسین علیهما السلام او را اخبار کردم از آن او گفت که آمد پیش من آن
 روز که اعوان او را نمی یافتند و در آمد انجایی که من بودم و گفت اکنون من
 و تو من کفتم از نزد من بر خیر فرمود که دوست نمی دارم این چیز را و بیرون
 فرمود و آنکه که جامه من نرشد از آن ترس زهری گوید که من کفتم علی بن
 حسین از آن مردی نیست که تو گمان کرده او مشغولست بعبادت پروردگار
 و کار گفت خوشا شغلی مثل شغل او خوب شغلیست که بآن مشغولست
 و زهری هرگاه ذکر علی بن حسین میکرد مسکرت و مسکنت زین العابدین
 است علیه السلام ابو حمزه ثمالی گوید که آمدیم بر در خانه علی بن حسین علیهما
 السلام و شتوا استم که او از کفتم شستم ما بیرون فرمود و سلام کردیم
 و دعا کفتم جواب فرمود بعد از آن رفت بای دیواری که آنجا بود فرمود
 که ای حمزه می بینی حایط را کفتم علی بن رسول الله فرمود که من نیکو و زری
 برین دیوار تکیه کرده بودم و غم و خرنی داشتم ناگاه مردی سید آمد آنجا
 با روی خوب و جامه مرغوب و نگاه در توی روی من میکرد و نگاه گفت
 ای علی بن حسین چیست که من ترا غمگین و خرنی می یابم آیا این از برای دنیاست
 رزق خود حاضر است و میخورد از و نیک و بد کفتم نه از برای آن غمگین نیم و
 آن بچیانست که تو میگوئی گفت آری از برای آخرت و عده او راست
 و درست است حکم خواهد فرمود و در و مالک ظاهر گفت کفتم نه از برای این
 ملول نیم و این بچیانست که تو میگوئی گفت کفتم پس خرن تو برای چیست با علی
 گفت از فتنه این زهری ترسم گفت آری بچاکس را دیدی که از حدای آنجا
 خرنی خواسته باشد و او را نداده کفتم نه گفت آن باشد که کسی از خدای
 ترسد و شرا و راز و کفایت نکند کفتم پس غایب شد کفتم من ای علی بن
 حسین این خضر علیه السلام که با تو را از می گفت ابو حمزه ثمالی گوید که روزی
 در خدمت علی بن حسین علیهما السلام بودم پس ناگاه کجشک چند در کرد
 ای سید شدند و در بر و از آوازی دادند آن حضرت فرمود با من که یا ابو حمزه
 پیش میدانی که چه میکنند این کجشکها چه میکنند کفتم نه فرمود که تقدیس نور
 و کار میکنند و در میخوابند از و قوت و روزی خود را و دیگر که چون علی بن حسین
 علیهما السلام وفات نمود اندک شد که صد خانه وار بوده در مدینه که قوت
 و احتیاج ایشان را میداده و محمد بن اسحق گوید که بسیار مردم بودند در مدینه

سعیست سهولت میکند رانند و نیدر پند که معاش ایشان از کجاست چنان است
وفات کرد و دیگر نیافتد که کسی برای ایشان چیزی ببرد و در شب و ابو حمزه مثالی گوید که
امام زین العابدین علیه السلام ایشان را بر میداشت بر پشت مبارک او
شب و بان تصدق میفرمود بفقرا و مدینه و میگفت که صدقه نهانی فرو می نشاند
غضب بر دانی و چون رحلت فرمود در وقت تقبیل دیدند که آثار کشیدن باز
پشت مبارک آن حضرت ظاهر است از کیفیت آن پرسیدند گفتند انبیا نهانی
در شب بر میداشت و بر دوشش و بر گرد و کوه چای مدینه می آمد و بفقرا می مدینه
به نهانی صرف میکرد و این عایشه گوید که من شنیدم از اهل مدینه که میگفتند که
ما دیگر صدقه نهانی نیافتیم بعد از وفات علی بن حسین علیهما السلام سفیان آورد
که علی بن حسین علیهما السلام اراده حج فرمود و خواهرش سکنه بنت حسین
در حج توشه راه از برای وی فرستاد و در روز گرمی از بار داشته سیر فرمود
تا از ارباب کین تصدق نمود و سعید بن مرجانه گوید که من یک روزی نزد علی بن حسین
بودم گفت که من شنیدم از ابو هریره که میگفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که هر که از او گذرد رقبه او منته را حق سبحانه و تعالی از او کند از و هر عضو
که او از او کرده از رقبه عضوی از او از او بشود و زخم تا آنکه از او کرده میشود
و دست بدست و پای پای و فرج بفرج آن حضرت فرمود که تو شنیدی این را
از ابو هریره سعید گفت بل آن حضرت را اعلامی بود بر قیمت که عبد الله بن جعفر
بزار دنیا را شرفی از آن حضرت می خرید و نفروخت و فرمود که ای فلان ازادی
از مال من برای رضای خدای تعالی و وقتی بن عبد الملک بچ رفت پیش از او مصلحت
و در طواف خانه هر چند سعی کرد که استلام شجر الاسود نماید بواسطه از دعا
شمار است و امام زین العابدین علیه السلام نیز در طواف بود و هرگاه بجز
سود می شد مردم می ایستادند و راه میدادند و دور می شد تا آن حضرت
استلام حجر میفرمود و جاعتی از هشام پرسیدند که این چه کس است گفت شعیب
او را و حال آنکه می شناخت فرزدق شاعر حاضر بود این را شنید گفت اگر تو می
شناسی او را من می شناسم او را این علی بن حسین است زین العابدین
علیهما السلام و این آیات را انشا فرمود **نظم** هذا الذي يعرف البطلان
و طائفة و البيت يعرفه و المحل و الحرم هذا ابن خير عباد الله كلهم هذا النبي
النبي الطاهر العلم اذا رآته قرش قال قائلها الى مكانهم هذا انتهى الكرم
يكا و مسكه عرفان راحته ركن المحل اذا ما جاء يستلم بكفة خيزران ريح عجن

بکف از او

بکف از او فی عرفة ششم **نظم** يعنى حياء و يعنى من مهابته فما يكلم الا حين يتشقق
نور الدجى عن نور عرفة كالشمس تشق عن شراقها الظلم تشق من رسول الله
تجته طابست ارومته و انجم و الشيم هذا ابن فاطمة ان كنت جالسه بجده
انما و الله قد ختموا من معشر ختم دين و بغضهم كغزو قريش مني و معصم يستفيع
الضر و البلى و يجتم و يستقيم بالاحسان و النعم ان غدا اهل النقي كانوا يهتم
او قيل من خير اهل الارض قلوبهم لا يستطيع مجار بعدنا نيتهم ولا يدانهم قوم
وان كرموا يوتهم في قرش يستفاد بها في ان نيات و عند الحكم ان حكموا
وليس قولك من هذا نظيره العرب تعرف من الكرم و العجم اهل الخلائق
ليت في رقابهم لا ولينه هذا اوله نعم من يعرف الله يعرف اوله ذاك
و الذين من بيت هذا لاله الامم هم الغيوث اذا ما اذمة لزمته و الا لانه
اسد الشري و الراي مخدوم مقدم بعد ذكر الله ذكرهم في كل بر و محترم
به الكرم لا يقبض العسر بطن الكرم سياتن ذلك ان اثره و ان عدوا
ما قال لا قط الا في تشده لولا التشديد كانت لاؤه نعم الله شرف قدما
و فضله جري بذات له في لوحه القلم چون هشام این آیات را گوش کرد
خون در پیشش جوش کرد و فرزدق را بجای فرستاد و در مجلس این آیات را
گفت **نظم** احيى بين المدينة و التي اليها قلوب المؤمنين هو في منيها
نقلب راسا لم يكن راس سيد و عينا له لا و ما و عينا بها يعني ايا حبس ميکنند
در میان مدینه و آن مدینه که دلهای مؤمنان میخواهد و دوست میدارد که
بسوی او بازگشت نمایند میگردد اند سر را که نیت آن سر سردار و سیکر دانا
چشم را که آنراست احوالی که آینه است بعبوب خود یعنی هشام لیاقت
پشوا می ندارد که نمک بن و نیک اندیش باشد بعد از چند روز او را از حبس
پروان گردانگاه امام زین العابدین علیه السلام ده هزار درسم و در رویا
دوازده هزار درسم برای وی فرستاد و غدر خواص فرمود که معذوران
ما را با ما فراس پس که اگر درین وقت نزد ما بیشتر از این می بود برای تو می
فرستادیم فرزدق آن در اسم را باز پس فرستاد و گفت قصد من نبود این
نخاع مکر رضای خدای تعالی و من این را از برای خدا گفتم و قصد چیزی نکردم برین
امام زین العابدین علیه السلام فرمود که خدای تعالی محل و مقام ترا بتو بنماید و
سعی ترا خردد و ضایع نگذارد و لیکن ما جماعتی از اهل بیت که چون چیزی بکسی
دادیم باز نمی ستاینیم و سوگند دادیم را بر قبول آن بعد از آن فرزدق آن را

از این حضرت قبول کرد و ترجمه ایست فرزدق که مذکور شد بطریقه نظم اینست
 یو بر عبد الملک نام شام در حرم بود با امالی شام میزد اندر کجای کفیم
 لیکن از ازدحام اهل حرم استلام چرخند او شست دست به نظاره گوشه نشینست
 آنکه آن شخصه نبی و ولی زین عابدین حسین علی در کسای بهار و حله نور
 بر حرم حرم فکند عبور هر طرف سبکدشت هر طرف در صف خلق می قیام داشت
 ز قدیم بهر استلام حجر کشت خالی تر خلق راه گذر شامی کرد از شام سوال
 کیت این چنین حال و حال از جلال در آن تساهل کرد و در شناسایش تجمل کرد
 گفت نشناختن منم گفت مدنی یا مانی و مکتب بوفراس آن سخن در نادر
 بود و در جمع شامیان حاضر گفت من می شناسم تو زوچر کسی سویی من کن
 انگشت است انگشت مکه و بطحا زمرم بوقیس خف و شام حرم و محل زکین و بیت حطیم
 ناودان و مقام ابریم مروه معاصفا حجر عرفا حله و کوفه که ملا و فرات
 ترک آمد نقد را و عارف بر علو و مقام او عارف قرة العین سید شهید است
 ز مرتب باغ و خوشه ز بهر میوه باغ احمد خیار لاله داغ حیدر کرار
 چون کند جای در میانش دو د از خضر زبان نهات رسید فضل کرم
 که بدین سرور ستوده شیم دزد و غارت منزل او حامل دولت محمل او
 از چنین عز و دولت ظاهر سمع عرب هم عجم بود قاهر جد او برامند تمکین
 خاتم انبیاست نقش نین لایح از روی او فروغی فاج از غوی او شمیم وفا
 طلعتش آفتاب روز افروز روشنای فرای طلعت سوز حیدر او مصدر هدایت حق
 از چنان مصدری شده شتی ز حیایا شش سینه که کشاید روی کس دیده
 خلق از وین سینه دیده خواجا که نهات نگاه نشویند نیست بیستی تبسم او
 خلق را طاقت نکلم او در عرب در عجم بود مشهور که در اش تو مخفل مغرور
 همه عالم گرفت بر تو خور که ضرری ندید از و خیر شد بلند آفتاب رافلاک
 بوم اگر زان یافت بهره بر کو سیرت آن و جکاران دست او از موهبت یاران
 فیض آن از بر همه عالم که بریزد نمی نکرود کم هست از ان معشر من این
 که کشید ز اوج علین خیارشان دلیل صدق و بغض ایشان نشان کفر و فاق
 که شمارند اهل تقوی را طالبان رضای مولی را اندران قوم مقتدا
 و اندران خیل پیشوایان که برسد ز آسمان لغرض سائل من خیار اهل الارض
 بر زبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا تم هم غوث النبی اذا نبوا
 هم لئول الشری اذا نهوا ذکرشان باقی است بر افواه بر همه خلق بعد ذکر الله

که اندر

بر نامه را در داغ فرای نام شاست نام خدای ختم هر نظم و نشر الحق
 باشد ازین نامشان رونق چون شام آن قصیده غرا که فرزدق می نمود شام
 کرد از آغاز تا با خروش خورشید از غنچه خورشید بر فرزدق گرفت مالی دق
 هیچ بر مرغ خوشش نوا عقق حبس فرمود بهر آن کارش ساخت و چشم شامیان
 اگرش چشم راست بین بودی راست کردار و سپید دین بود دست پیدا و نظم شادای
 جای آن حبس خلعتش دادی ای بشارت بین که سید بدل از حد چشم او شد اول
 آنکه اول بود در اول کار چون شود کارش از حد شد آفت دیده حسد رید
 رید دیده جزو حسد است و اما از طبیعت فاسد بر خدا معترض بود حاد
 که فلان مال با منال چرا مر فلان را می دینی مرا که بدام نمکین خوشدل
 کاش از و نیز سازیش را قبل حسد المرء با کل احسان و این اعتقاد کسب است
 نکند از شرش زهرم آن ضرر که حسد کش مردم آن حسد حامد کمال نفس
 می برید از کردید کان خدا جای ایشان مقرب وصال جای آنان حجیم بعد و کمال
 ز آسمان مرسی دهد بر تو بر زمین سک می ز غوغو ز آسمان جور می درخش
 بر زمین کور میشود و خفاش قصه مدح بوفراس رسید چون بیان شاه و شناس
 از درم بهر آن نکو گفتار کرد و مالی روان ده و دوزار بوفراس آن درم مکر قول
 گفت مقصود من خدا و رسول هست از ان مدح نه نوال اعطا زانکه عمر شریف ز خطا
 همه جا از برای مر شبح کرده ام صرف در مدح و حقی تا هم سویی این عیان
 بهر کفارت خبان سخنان قلت خالصا لوجه الله لالا ان تفضل اعطاء
 قال زین العباد والفتاد ما نؤذیه غرض لازم آمد زانکه ما اهل بیت انیم
 هر چه دادیم باز ستانیم ابرویم بر شیب و فراز قطره از ما بماند و دوزار
 افتابم بر سپهر علای نقد عکس ما و کسوی ما چون فرزدق بان و قافم
 کشت بیات قبول کردم از برای خدای بود و رسول مرچه آمد از و چه قبول
 بود از ان قصد قدس حق می کنم من هم از فرزدق دق رشتنه زان بجال الکف
 که رسیدش زان حبه مال زان چه رفیم کرد و سه شدم از دولت ابد طر
 صادق از شاخ حرم چون شنیدان شدند دور ازین گفت نیل مراضی حق را
 بس بود این عمل فرزدق که جز انیش زد و فتر حسد بر نیاید خجالت افت سخا
 مستعد شد رضای رجا مستحق شد رضای رجا زانکه نزد یک عالم جان
 گرد حق را برای خو ظاهر مودح اهل حق و معنی مدحت خویش کند بعضی
 مؤمنم موقم خدای شناس و ز خدایم بود امید بهر اس از کجیا در اعتقاد دم پاک

نیت از جود کج نهادم پاک دوستدار رسولان و دشمن خصم بد خصال دیم
جوهر من ز کمان نیشانت رخت من از دکان انکسایم همچو سلمان شدم ز اهل بیت
کشته روشن چراغ من از این بر آموئی لهم و موئی القوم کان منهم ولا انا فاعلموا
مست عشقند عاشقان دایم لایخافون الموت الا یوم چون بود عشق عاشقان
کی ز کید منافقان ترسم آورده اند که مردی گفت مر سعد بن مسیب که من
شخصی را که اوج باشد از فلان مردم نام برد او را سعید گفت ندیده علی بن حسین
علیهما السلام گفت نه گفت من ندیده ام کسی را که اوج از او باشد زهری
گوید من ندیده ام کسی را که افضل باشد از علی بن حسین و ابو حازم نیز این چنین
که ندیدم هاشمی را من که افضل باشد از علی بن حسین علیهما السلام و ندیدم
کسی را که افقه باشد از و ط و ط و پس گوید دیدم علی بن حسین را علیهما السلام
که سجده افتاده بود در حجر کعبه گفتم با خود که این مرد بیت صالح از اهل بیت
پیرانه کوش کنم که چه میگوید کوش کردم شنیدم که میگوید عبدک بفنائک
مسکنک بفنائک سائلک بفنائک فقیرک بفنائک و آنکه که نکردم من این
دعا را در هیچ طایفه ای الا که دفع کرده شد از من و آن حضرت در هر شبانه روز
نزار رکعت نماز گذاردی و چون صبح میکردی افتاده بپوش و با او را
بیل میداد مثل سبیل و یک روزی بیرون فرمود ملاقات کرد مردی با او
و بان حضرت سخنانی ملامت گفت غلامان و ملازمانش تند بر آمدند که او
ایضا کنند فرمود مرا ایشان را که ملا دست بدارید از دو بعد از آن روی
آورد بان مرد و گفت آنچه مخفیست از تو امر ما پیشتر است ایام حاجتی
ترا که من امداد کرده ام ترا و اکنون پس آن مرد شرمند شد و بر جامه نیکی
پوشانید و امر فرمود که بوی هزار درهم دادند و بعد از آن این مرد گفت
تو از آن اولاد پیغمبرانی و یکباری نزد آن حضرت جماعتی از همانان بودند
غلامی که آن حضرت را بود دانه گوشت در تنور بریان کرده در ظرف سین
نماده برای همانان می برد و بسترعت چون از زردبان بالا میرفت این طرف
دست وی افتاد و آمد بر سر طفلی که آن حضرت را بود و در زیر زردبان
ایستاده بود و او را گشت آن غلام حیران و مضطرب شد آن حضرت چون
غلام را بان اضطراب و حیرت دید فرمود که تو ازادی و میدانی که تو بعد
نکردی این را نگاه بختی آن طفل کرده او را دفن فرمود و دیگر که روزی
فرمود بعبادت محمد بن اسامه بن زید و او مرخص بود و میکشید آن حضرت

لوقال پیر

نیت حال تو حیت گفت دیون مردم در دمت منت فرمود که خداست گفت
پانزده هزار دینار طلا آن حضرت التزام فرموده آن دیون او را داد اگر دو
جعفر محمد بن علی بن حسین علیهم السلام فرموده که وصیت میفرمود مرا پدر من علی
بن حسین که ای پسر من مصاحبت مکن هیچ طایفه را و با ایشان هم سخن مشو
در اوقات منهای با ایشان در راه من گفتم ای پدر ز رزگار جان من فدای تو
با این هیچ طایفه گمانند فرمود که مصاحبت مکن فاسق را که او میفروشد ترا
بلغم و آنچه دون تقه است گفتم ای پدر دون لقمه چه خیر است فرمود که طمع
میکند در آن پس باز نمی باید آنرا انگار گفتم که طایفه دوم کدامند فرمود که
مصاحبت مکن بخیل را که او قطع میکند بتو در مال خود آنچه تو بان محتاجی
گفتم سیوم کیستند فرمود مصاحبت مکن کذاب را که او بمنزله سرب است دور
میکرد انداز تو نزدیک را و نزدیک را می گرداند از تو دور گفتم چهارم چه طایفه
اند فرمود که مصاحبت مکن احمق را که او میخواهد که بتو فایده برساند پس حضرت
میرساند ترا گفتم ای پدر پنجم کدامست فرمود که مصاحبت مکن فاطم را
که من او را ملعون یافته ام در کتاب الهی در سه موضع **و اما اولاد آن حضرت علیهم السلام**
گویند که او را نه فرزند بوده اند و زکورا و زانماش چندی بوده و اسما ایشان
ایت محمد باقر و زید شمسید کوفه و عبید الله و عبید الله و حسن و حسین و علی و
عمر و اما عمر شش آن خیانت که آن خضره رحلت فرمود در هجدهم ماه محرم
سال نو و چهارم از هجرت و بعضی گویند نو و پنج و ولادتش در سی و هشتم
از هجرت بوده و چنانچه سمت ذکر یافت پس عمر شش نفیس نگاه و هفت سال بود
باشد با جد بزرگوار خود و دو سال بوده و با عم خود امام حسن ده سال و باید
خود بعد از عم خود حسن ده سال و باید بزرگوار بود و تئمه این مدت و سیر
انگشتش به بقیع بوده در مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد فرعم
بزرگوارش امام حسن در قبه که عباس بن عبد المطلب در آن مدفون است این
آخر کلام ابن طلحه است مؤلف رحمه الله میفرماید که کمال الدین بن طلحه رحمه الله
شروع فرمود در اختصار در ذکر امام زین العابدین علیه السلام و آنچه ایراد
نموده در او و صاف آن حضرت از حلیه الاولیاء حافظ ابو نعیم نقل کرده
و از غیر او نقل کرده مکرر و اولاد آن خضره را و گفته که اولاد و امجاد آن
خضره نه بوده اند و هشت ثابت فرموده و شاید که آن یکی از قلم ناخن
باشد و شیخ مفید رحمه الله باین ایراد فرموده در کتاب ارشاد بعد از ذکر

امام حسین در تاریخ مولود امام زین العابدین علیه السلام و در دلایل امامت
و مدت پسین و مدت خلافت و وقت وفات و سبب آن و موضع قبر و غیره
او لا و مختصری از اخبار آن حضرت و چنین فرموده که امام بعد از حسین بن علی
پسر او ابو محمد علی بن حسین زین العابدین است صلوات الله علیه و کتبت بک
ابو الحسن ما در شش شاه زمان دختر نزد جرد بن شهریار بن کسری و گویند اسم او
شهریار بن بوده و چون امیر المومنین علیه السلام و الی گردانید حریث بن جابر
جعفی را بعضی از بلاد مشرق فرستاد او دختر نزد جرد بن شهریار بن کسری را
برای آن حضرت فرستاد و آن شاه زمان را پسر خود حضرت امام حسین داد امام
زین العابدین علیه السلام از و متولد شد و دیگر می بخشد بن ابی بکر داد و تمام
از و متولد شد پس آن حضرت و قاسم هر دو پسر خاله باشند و مولد آن
حضرت در مدینه بود در سال سی و هشتم از هجرت دو سال با جد بزرگوار خود
امیر المومنین علیه السلام بود و دوازده سال با عمش امام حسن و بیست و سه سال
با پدرش امام حسین علیه السلام و بعد از پدر بزرگوار سی و چهار سال دیگر در
حیات بوده و روایت دیگر گفته که بیست و سه سال با پدر بزرگوارش
بوده و بیست و چهار سال دیگر در حیات بوده و در مدینه وفات نمود و در
سال نود و پنجم از هجرت و در آن وقت پنجاه و هفت ساله بوده زیرا که بیست
سه سال با جد و عم و پدر بود علیهم السلام و سی و چهار سال دیگر بعد از ایشان
در حیات بود و امامت بیست و سه سال بود و آن حضرت در بقیع مدینت
نزد قبر عم بزرگوار امام حسن علیه السلام و ثبوت امامت بر چند وجه است
یکی آنکه او بعد از پدر افضل مردمان بود از روی علم و عمل و ثبوت امامت بر
افضل را می باشد نه مفضل را بدلیل عقلیه و دیگر آنکه او اولی و احق بود بعد
بزرگوار خود نسبت بغیر او که بجای پدر باشد و دلالت آیت ذوی الارحام
و قصه ذکر یا علی علیه السلام و دیگر لابد است عقلا امامی در هر زمانی و فساد و
هر مدعی امامت در ایام علی بن حسین علیهما السلام یا ادعا کننده امامت از
ان برای غیر او چون ادعای دیگران فاسد بود چنانچه مقرر است پس امامت
از برای او ثابت باشد از جهت استحاله خلوص زمان از امام و دیگر ثبوت امامت
بنص نیز که در و یافته در عزت خاتمه از بنی صلی الله علیه و آله و سلم و فساد
قول دیگر ادعا کرده این امر را از برای محمد بن حنفیه زیرا که نص در باب او
نیافته پس آن ثابت باشد از جهت علی بن حسین علیهما السلام که دیگر از حضرت

در زمان وی دعوی امامت نکرد و سوی محمد بن حنفیه و او بعد از نص بیرون رفت
از امامت چنانچه ذکر کردیم و دیگر نص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با ما
وی از حدیث لوح که روایت کرده او را جابر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
در روایت کرده نیز از محمد بن علی الباقرازی پدر جرد بزرگوار که ایشان را
کرده اند از فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نص حد او امیر المومنین
علیه السلام در حیات پدرش امام حسین علیه السلام بر وجهی که اخبار
متضمن آنست و وصیت پدر او امام حسین علیه السلام بوی و آنچه بود و چه
بود نزد امام پس که آن حضرت از آن قضی فرمود بعد از پدر و بود که گفته
التماس از امام سلمه مکتوب علامتی بر طالب امامت مرا بخواه را از امام
و از تتبع اخبار این حال ظاهر میشود مؤلف رحمه الله میفرماید که رحمت
کنند خدای تعالی شیخ ما را که مفید است آنچه لازم بود که ایراد نماید در
باب امامت آن حضرت و درون نص بود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
از جد و پدر بزرگوارش علیهم السلام مقدم بر آنها ذکر فرمود چه است
او هرگاه که بنص ثابت است ما را کفایت میکند و بار مشقت از ما می افتد
و احتیاج نیست اثبات آن بطریقهای دیگر **کرطی از اخبار علی بن حسین**
نسیما السلام شیخ مفید رحمه الله آورده که حدیث کرد ما را عبد الله بن موسی
و او روایت کرده از پدر و جد خود که او گفت ما در من فاطمه بنت حسین مرا امر
میکرد که برو خدمت خال من علی بن حسین علیهما السلام و من نه نشستم در خدمت
او هرگز لا که بخبری برخاستم و از او استغفار نموده ام خبر را با خشیت
الهی در دل من پیدا میشد از جهت آنکه ملاحظه خشیت و خوف او میکردم که چه
مقدار خشیت الهی داشت یا علمی از علوم استفاده مینمود و از وی و سر و
از ابی شهاب زهری که حدیث کرد ما را علی بن حسین علیهما السلام و تا
افضل ما ششی را در اک میکردیم که دوست ما را دوست داشتن که در
اسلام رواست همیشه دوستی شما برای ما می باشد که آن شینی میشود
سعید بن کلثوم روایت کند که من در خدمت جعفر بن محمد الصادق ثوم
که او یاد میفرمود که امیر المومنین را علیه السلام و مناقب و محاسن او را
بر وجه لائق تقداس نمود بعد از آن گفت و الله که هرگز حرام نخورده با عالم
آخرت فرمود و عارض نکشت مرا و او امر هرگز که چون دیده باشد که رخصت
حق در است الا که باشد و سخت تر آن از تحباب نموده باشد در طریق دینی و

و هیچ خبر بر بنده علی علیه و آله و سلم نازل نشد الا که ویرا طلب فرموده و
در آن امر بوی نموده و هیچ کس را طاقت عمل رسول الله نبود ازین امت خیر
و در وقت عمل کردن عیش مثل عمل مردی بود که وجه و روی او در میان هشت
دو زخ باشد که امید ثواب آن کشد و خوف عقاب آن برده و از او فرموده
بود از خالص ل خود هزار رقبه ملوک را در طلب رضای حق تعالی و از جهت عاقبت
از ناز که حصول آن از پنج دست و عرق جبین مبارکش بود و قوت اهل بیت
و سرکه و خمای بود و لباسش غیر کرباس نمی بود و چون از استیضاح خبری دراز
بودی بمقراض میریدی کسی اشبه نموده از دلد و اهل بیت در لباس بوی از علی
بن حسین علیهما السلام و چون داخل شدی بروی پسرش ابو جعفر محمد الباقی
علیهما السلام او را مشاهده فرمودی در عبادت و پیکسری را بان حد و مرتبه ندیده
بودی میدیدی او را که رنگ مبارکش زرد گشته از بی خوابی و چشمهایش چرک کرده
از گریه و تشنگی بالا آمده از سجود و پرتامای سنی گسسته و قدمها و ساقهایش لث
و رم کرده از کثرت قیام در صلوات امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون
او را باین حال میدیدم گریه از خود دفع نمی توانستم کردن میگریستم بواسطه رحم
بر او و در حال تفکر بعد از زمانی طفت جانب من میشد و میفرمود که ای سرک
من بدیده من بعضی از آن صحف که در عبادت علی بن ابی طالب علیه السلام مشقت
من می آوردم و بوی میدادم اندکی از آن بخواند بعد از آن آنرا از دست میکشید
بخواند و اندوه بسیار میفرمود که کیت که قوت بر عبادت علی بن ابی طالب داشته
باشد علیه السلام ابراهیم بن علی روایت میکند از پدر خود که یکتوبتی با علی بن حسین
علیهما السلام بچ رفته بودم و شتری که آن حضرت داشت در راه کاهل میرفت
اشارت میفرمود و بگوید که در دست مبارک داشت و میگفت ای آه اگر نه قصاص
بودی و باز میداشت دست خود را از آن و باین استوار روایت کند که هیچ میفرمود
علی بن حسین علیهما السلام بای ساد و به دست شبانه روز از مدینه بمکه معظمه
میرفت و زرتاره بن اعمین کوید که شنیده شد که در خوف بیل قالی میگفت که
نار کاران دنیا و راغبان آخرت با تقی او از داد از ناحیه بقیع که آواز او را
شنیدند و شخص او را ندیدند که آن علی بن حسین است علیهما السلام و یکجا باریه
آب میکشید از جهت وضوی آن حضرت خواب برو غلبه کرده ابرق از دست وی
بشاید و شکست سر مبارک بالا کرد و بطرف او جاریه گفت که حق سبحانه تعالی
فرموده که الکافین الغیظ فرمود که خشم فرو خوردم و دیگر گفت العافین الناس

فرمود که عفو کردم خدای تعالی بر تو بخشید دیگر گفت و الله بحسب الحسین فرمود که
که تو ازادی از برای طلب رضای حق تعالی و مرویت که دو نوبت او از کربلا ملک
خود را و او جواب نداد سیوم بار جواب داد و گفت ای فلانی ایانمی شنیدی
او از مرا گفت بلی فرمود که پس چرا جواب من نگفتی گفت از برای آنکه این دوم
از تو فرمود که ستایش و سپاس مر خدا را که ملوک مرا از من امین گردانیدند
بن زید روایت کند از عمر بن علی و او از پدر خود که من ندیدم مثل علی بن حسین
نقدم در دعا زیرا که نیست عبد را که حاضر شود او را اجابت در هر وقت
آن حضرت که محفوظ بیکت این دعا در وقتی که خبر رسید که مسرف بن عقیقه
توجه نموده بقصد آن حضرت مدینه و دعا اینست رب کم من نعمت انعمت بها
علی قتل لک عندا شکری و کم من بلیته ابتلیتني بها قتل لک عندا صبری فاما
من قتل عندا نعمته شکری فلم یحرمی و یا من قتل عندا صبری فلم یخذلنی
یا ذا المعروف الذی لا یقطع ابدا و یا ذا النعماء الذی لا یخصی عدد و اصلی علی
محمد و آل محمد و ادفع عني شره فانی اذ اذ اذ یک شره و استعیند بک من شره
و چون مسرف مدینه آمد آن حضرت را یای کرد و تعظیم و تکریم کرد و عطا داد
و صلوات فرستاد و در روایت دیگر و روایتی که مسرف چون مدینه آمد فرمود
و آن حضرت را آورد و چون آمد استقبال کرد و اکر ام نمود و گفت او را که
خلیفه عبد الملک مرا وصیت کرده که با تو نیکویی کنم و امتیاز دهم ترا از غیر
پس خدای تعالی او را جزای خیر دهد بعد از آن گفت استمر ازین کنید
چون زمین کرد و ندگفت یا علی سوار شو و باز کرد و با اهل و عیال خود که
ترا از ایشان جدا کردیم و بجانب خود آوردیم و چون این کار بدست
ما شد و مکرما تقویت کنیم و مدد نمایم تا ترا با ایشان برسانیم انگاه
علی بن حسین علیهما السلام او را عذر خواست نموده سوار شد و روانه گشت مسرف
با اهل مجلس خود گفت که این خیر است که هیچ شر در و نیت با آنکه موضع و مکان
رسول الله است و روایت کنند که علی بن حسین علیهما السلام در مسجد نبی صلی الله
علیه و آله و سلم بودند شنید در آنجا که بعضی نشسته اند تشبیه میکنند حق جل
و علا را بخلق از آن سخنان اندیشیده و ترسیده برخواست و آمد تا قبر رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم و نزد قبر ایستاد و او را بر کشید و مناجات
کرد و بحق تعالی و گفت ای معبود من قدرت کامله تو ظاهر است و آیات الله
وجود تو با هر زمانه و دان چندان که دیده پندارند تقدیر میکنند ترا بچیزی که تو

غیرانی و تشبیه می نمایند ترا مخلوق و تو بر تر از انی و من بری و نیز ارم از ان پسانی
 که به تشبیه قابل اند و طالب انانند ای معبود من ترا مثل و ند و مانند نیست و ادراک
 کنه تو نمی توان کرد اما آیات و علامات دال بر وجود و حدانت و قدرت
 تو در میان خلایق غایت ظهور دارد و اگر خواهند خدا را با آنها توان شناخت
 ای معبود من محل از ان اوسع است که ترا تا ذیل و تشبیه خلق کند و این قیاس
 که نمی شناسند ترا و بعضی از آیات برابر بوبیت فرامیگیرند پس ازین حیثیت
 که ترا ان وصف نمی نمایند جلال عظمت تو از ان برتر است ای معبود من که
 ترا نشاند کنند و با ن ستانند و روایت کرده اند فقها و علمای عامه از ان
 حضرت از علوم که احصاء آن نمی توان کرد و حفظ آن نمی توان نمود از جمله کثرت
 از مواظط و ادعیه و فضائل قران و حلال و حرام آن و غیر ذلک که مشهور است
 در میان علما که شروع در آنها شود این خطاب بطول انجامد و آنچه در
 کرده شیوه از برای ان حضرت از آیات و معجزات و برهین و افضلیات
 کجایش ندارد و ابراد آن درین مکان و در کثرت مصطفی ابراد آن نموده اند
 که ابراد آن متعذر است درین کتاب و الله الموفق للصواب **ذکر اولاد**
بن حسین علیهما السلام ان حضرت را پانزده فرزند بوده اند محمد کلثوم و ابو جعفر
 با قاست علیهما السلام و مادرش ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابی طالب است
 علیهما السلام و زید و عمر که مادریشان نیز ام ولد است و عبدالله و حسن و حسن
 که مادریشان نیز ام ولد بوده حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان که مادریشان
 نیز از ام ولد است و علی که کوچکترین اولاد آن حضرت بوده و خدیجه که ایشان
 نیز از ام ولدند و محمد و مادرش ام ولد و فاطمه و علییه و ام کلثوم که مادر ایشان
 نیز ام ولد است مضمون کلام شیخ مفید رحمه الله انجا منتهی شد و حافظ عبید
 العزیز بن الاخری انجا بدی رحمه الله گوید که ابو الحسن گوید ابو محمد علی بن حسین بن
 علی بن ابی طالب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی شنیده حدیث را از جماعت
 صحابه از مردان و زنان از مردان مثل عثم و پدر بزرگوارش امام حسن و امام حسین
 علیهما السلام و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله و عبدالله
 بن زبیر و مسور بن مخترمه و ابواسد ساعدی و حارث بن هشام و اسامه بن
 زید و بریده بن خنیس غیر ایشان از زنان مثل فاطمه و عایشه و ام سلمه و ام ایمن و ریحانه
 بنت مسعود بن عقیل و زینب بنت ابی لهب و غیر ایشان و روایت کرده حافظ عبید
 العزیز بسند خود از غیر ازین حدیث که او گفت که من بودم نزد ابن عباس که علی بن

حسین علیهما السلام آمد که گفت مرحبا بالحبيب بن الحبيب و ابن سعد گوید که آنحضرت
 ست و سه سال با پدر بزرگوار بود و در وقایع که ملازمین و صاحب ترانش بود
 و چون امام حسین علیه السلام شهید شد شمر ذی الجوشن لعنه الله گفت بکشد
 این را شخصی از اصحاب او گفت سبحان الله ایامی کشید جوان مرخصی قتال
 کرده انگاه بکشد او را و ابن سعد گوید که خبر کرد ما را عبدالرحمن بن یونس
 که او روایت کرده از سفیان و او از جعفر بن محمد علیهما السلام که علی بن
 حسین علیهما السلام در وقت وفات نگاه داشت ساله بود این عمر میگوید
 که این خبر دلالت میکند بر آنکه علی بن حسین علیهما السلام مادر بزرگوار خود
 ست و سه سال با ست چهار سال بوده باشد پس قول آن کس که میگوید که
 وقت شهادت پدرش کوچک بوده صحت ندارد و لیکن در ان وقت
 سار بود و مقاتله نمود و حکم نه کوچک بوده باشد و حال آنکه ابو جعفر محمد
 بن علی القری علیهما السلام از او بوقوع آمده بود و با جابر بن عبدالله ملاقات
 کرده و وفات جابر در سال نود و هشتم از هجرت بود و مرویت از ابی
 مرویه که علی بن حسین علیهما السلام در مدینه رحلت فرمود و دفن گردید
 او را در بقیع در سال نود و چهارم از هجرت و این سال را سنه الفقها
 میگفتند از جهت وفات ایشان درین سال و او گوید که حدیث که در حسین
 بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام چون پدر من علی بن
 حسین وفات کرد در سال نود و چهارم از هجرت مادر بقیع بروی نماز
 گذاریم و غیر او گفت که ولادتش در سال سی و هشتم بوده و وفاتش در
 سال نود و پنجم از هجرت و مادرش ام ولد بود نام او غزاله محمد بن سعید
 گوید که علی بن حسین را عقب بود از اولاد امام حسین و برادرش علی شهید شد
 مادر در کربلا و او کسی بوجد نیامد و اما از علی بن حسین متولد شدند عبدالله و
 حسن و حسین و حسن بن علی درج حسین اکبر درج نیز و محمد ابو جعفر الفقیه و عبدالله
 که مادریشان ام عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب بود و علیهم السلام و عمر
 و زید که در کوفه مقتول شدند و او را یوسف بن عمر ثقفی شهید کرد و در خلافت
 هشام بن عبدالملک و او را بعد از کشتن بر دار کردند و علی بن علی و خدیجه
 و مادریشان ام ولد بود و کلثوم بنت علی و سلیمان که او را عقب بنود و
 که ایشان نیز از ام ولد بودند و قاسم و ام حسن که بسیار جمیل بود و ام حسین
 و فاطمه نیز از ام ولدند و حافظ روایت میکند با سند خود از کلبی که چون امیر

المؤمنين عليه السلام والى كروانند حريش بن جابر جعفی را در جانب مشرق
و دختر تزدجرد بن شهريار بن كزرى جهت آن حضرت فرستاد و آن حضرت
او را با نام حسين داد و على بن حسين از او متولد شد و در حديث ديكر دو
دختر و دو پادشاه خواجه مدكور شد از پيش بعضي از فضيل آن حضرت
قصيده فرزدق نيز شمت ذكر یافت و كنيته آن و آورده اند كه چون على
بن حسين ماه مديني اين دعا فرمودي يا ايها الخلق الميزان الذاب السريع
في منازل التقدير المتصرف في فلک التدبير امت بالذی نور تک العظم
واوضح کم الهم وجعلك آية من آيات ملكه و علامته من علامات ملطانه
فامتنك بالآية و النقصان و طلوع و الافول و الازالة و الخسوف
سبحانه ما لطف ما دبر في امرک و حسن ما صنع في شاک جعلک الله لئلا
شهر حادث لا امر حادث جعلک الله لئلا برکت لا تحقها الايام و طهار
لا تدنسها الايام لئلا من الافاق و سلامت من السينات اللهم اجعلنا
من ارضی من طلع علیه و اذكي من نظر اليه و وفقنا فيه للتوبة و اعصمنا فيه
بالمسنة انك انت المنان يا بحر امل امين يا رب العالمين بعد ازین دعاي
بهر چه خواهي و مرويت از ابی الطيف عامر بن واثله كه على بن حسين عليه السلام
چون اين آيت را تلاوت مي فرمود كه يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و كونا
مع الصادقين سكفت كه اللهم ارفعني في اعلى درجات بده الذب و اعني بغير
الارادة و بيني حسن المستعفف من نفسي و خذني منها بخر و خواطر الدنيا عن قلبي
من بر خشيته منك و از رفتن قلبا و لسانا تجاريان في ذم الدنيا و حسن
التجاني منها حتى لا اقول الا صدق و ارنى مصاديق احاطك بحسن تفقك
حتى اكون في كل حال حيث اردت يعني كه بار خدا يا بلند گردان مراد بلند
ترين درجات اين ندي و اري فرماي مرا بعزم و قصد اردت و بخش مرا
مرايكي قناب غناب را از نفس من و بستان مرا از ان نفس تا مجر شود و خواطر
دنيا از دل من از خلكي خشيته و ترس من از تو و روزي كن مراد دل و زباني كه
متجاري و روان باشند در ذم دنيا و نيكو بملو خالي گردان از ان تا نكويم الا
كه رات كويم و بنماي مرا مصادق اجابت خود را بحسن توفيق خودت تا ما بيشم
در بهر حال هر جا كه تو خواهي مؤلف رحمة الله مي فرمايد كه بعضي از شعرا بعضي از
كلام بلاغت اشطام آن حضرت را بطريق نظم اراده نموده اند و آن آيت **نظم**
فقد رخصت لي باب فضلك فافتت بحمدك سنان مال قلبي فتوقها يعني بدستي كه

كلامه

كه كه كز دسب من و فضل و رحمت ترا محتاج در مانده كجاست انسان افتقار
ميرساند دل مرا كشادكي ان باب رحمت كه همیشه باز است و كلا الا
بكت و مجيبت و كاس مرارات ذعافا اذ وقها يعني هر كدام از محكي تا
كون دهر را ملاقات كرده ام از نكبت و وجع و الم انرا كشيده ام و جام
مالا مال تلخي ساني انرا كشيده ام و هين المنايا اي واد سلكت عليها
طريقي او على طريقها و ايشان مر كها اند بهر وادي كه سلوك ميكنم بروست راه
من يا رمنت راه او كه از ان كز و كزير ندارم فقد ادبتني با نقطاع و
واو مضلي في كل افق بروقها يعني پس بدستي كه تو تعليم و تاديب ميكني
مرا با نقطاع و فرقت دنيا و ميد خشت از براي من از ستر افق بروقها او
فما عشت الا ترم مرارة و لا ضيقت و لا يزاد ضيقا يعني هیچ
زندگاني نيت در دنيا الا كه زياده ميكند تلخي را و هیچ تنگي نيت درو
مگر كه در افزونست تنگي او غرض كه محبت و تلخي و تنگي او در ترقيت
و ترمي قساوات القلوب باسهم و جبر فراق لا بوج حرقها يعني مي
اندوزد قساوات و سختيهاي دلها را باس و شدت ايشان و تشقرايش
ظاهر نميشود و كم عالم افست فكم تنك شحوة و لا بدان تغني سرعاطوها
يعني و با عالمي را كه فاني ساخت انيس تو نكرستي و نكرستي الم و حزن
او را و ناجار است كه فاني شود بسرعت طوق او كه ناپايدار است فتك
مغاييم و بدي قنوسم توارثها اعصار ما حريقها يعني پس اين مواضع از
ايشان است و انست قبور ايشان كه ايشان ان منازل كذاشته اند
و سر در ثياب خاك كشيده و ميراث گرفته اند اهل اعصار و قرون و حرف
آن كشته اند و بجاي ايشان نشسته و آيت لا تبقي الدنيا لي بياشت
ولا حدة الا سرعا خلقها سو كند يا دميكنم كه باقي نيكدار در روزگار بياشت
و خوشحالي و نه سعي و اجتهاد را در امور مگر كه بسرعت مي رود خوشي و نايدي سوي
انهم كانوا ابناء و انبي على خد قصد سرعاطوها غير انك ايشان مي باشند
در زمين دنياي كنند بران عمارت را و بد رستي كه من بر زميني جاي گرفته ام سخت
كه همه را طوق با سخا خواهد بود بشتاب هر چه تمامتر و بل هي الا لوعته من بها
جوي قابل او خفت نفس سيقها يعني و نيت دنيا مگر سوزش الم كه در مش خد
آورده كار او كشد كيت يا ملاك كندكي نفس و قهي كه بجات خود ميراند و سيل
ميد به بجز ناي فرينده چون بدام آورديكشد و ان اكنهم اجرض و كيف تجلد

و فی القلب متی لودع لا طیقها. و اگر بگویم ایش از انقضه که دارم و حکم و با
 حال من و حال آنکه در دل من سوزشی است که طاقت آن ندارم. فلو جئت
 تکلم اللہ الی کعبه. رایت اهلها فی صورت لا تر و قها. پس اگر باز کرد
 این روزگار همچو عهد خوش به بنده اهل آنرا در صورتی که آنرا صفای و انی بنا
 چاروی و لیل القوم و اح بخوره. طوامس تجری بطی حقوقها. یعنی قوم را حرا
 و سرگردانی است و حال آنکه قوم تیره گشته ستارهای او و محو شده که حرکت نمی
 تواند کرد و بطی و کند کشته حرکات آنها پس این سبب است ظلماتی که راه بجای نمی
 توان بردن اکنون نور معرفت الهی و محبت حضرت رسول الله و آل هدایت است
 می باید که راه نماید و این کس را از شبهات ظلمات بیرون ببرد. و لا یخرج
 الشیخ الرزائی عن ان جرث. و لا سلخ الغایات الا بسوقها. یعنی و نمی توان
 کوی سستی را از این و نهایی را و اگر چه جاری باشد و نیز سبب بغایت و
 نهایت آن الا بسبقت کنندگان آن یعنی همه پس برصیت حضرت تواند
 کرد آن کار ساقی است که در همه چیز از همه پس بر پیش نهانند. ثم العروة
 الوثقی و هم معدن التقی. و خیر جبال العالمین و شیقها. یعنی ایشان بنده
 محکم استوارند و ایشان معدن و پر پر کار ری اند و بهترین بندهای عالمیان
 بندهای استوار ایشان است چون باین بندهای استوار خنک زندان استوار
 بنا رجیم خلاصی یا بند غرض که اسباب نجات اهل بیت رسول اند صلی الله علیه
 یوسف بن اسباب روایت کند که پدر من بمن حدیث کرد که روزی مسجد
 کوفه در آن دم دیدم جوانی را که با خدای تعالی در مناجات بود و در سجود
 که سجد و جی متعظرافی التراب لی لقی و حق له برخواستم و بیوی او رفتم تا که
 علی بن حسین بود و علیهما السلام چون انظار یافت محرمی و بی شتاقم و
 کتم یا ابن رسول الله این همه غدا بچرا بر نفس خود می نهی و حق سبحانه و تعالی
 تفضیل نموده ترا باین حضرت کریمت و بعد از آن فرمود که حدیث کرد مرا
 عمرو بن عثمان از اسامه بن زید که او گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که همه چشمها گریان باشد در روز قیامت الا حار خشم چشمی که گریان بوده باشد
 از جهت ترس و خشیت الهی و چشمی که در راه خدای تعالی باخته شده باشد
 و چشمی که از محارم الله پوشیده گشته باشد و چشمی که بخواهی کشیده باشد
 در شب در طاعت الهی حق سبحانه و تعالی مبالغت فرماید ملائکه ملا و اعلا
 را و گوید که نظر کنید به بنده من که روح او نزد منست و جدا و در طاعت من

تی ساخته بدن خود را از جامه خواب و عبادت من کند مرا از برای خود
 من و از جهت طمع در رحمت من گواه باشید که من او را آمرزیدم و عبد الله
 بن عطاء روایت میکند که علی بن حسین علیهما السلام غلامی بود که بواسطه
 گناهی مستحق عقوبت شده بود تا زمانه بدست مبارک گرفت و فرمود که
 قل للذین امنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله غلام گفت من چنینم
 من امید رحمت الهی دارم و خوف از عذاب او آن حضرت تازان را
 از دست مبارک انداخت و فرمود که ازادی تو از مال من و دیگر آنحضرت
 فرمود توبه بعلت و رجوع از امر و نیت توبه بکلام و دیگر فرموده که هر که گوید
 سبحان الله العظیم و بحمده لی تعجب نبوت حق سبحانه و تعالی از برای او
 صد هزار حسنه و نحو کند از دهنه مبارک سیئه و بلند کرد انداز برای او سه
 هزار درجه و دیگر مرویست از این حضرت که او روایت فرموده که از یزید
 رشتن و او از علی بن ابی طالب علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که ایشا فرج عبادت و کسی که راضی شود باندگی از رزق راضی میشود حق
 تعالی از او باندگی از عمل زهری گوید که من حدیث کردم علی بن حسین را علیهما
 السلام بحدیثی چون فارغ شدیم تحسین فرمود و بارک الله گفت و فرمود که
 اکنون شنیده ایم گفت پس کفتم ایامی منی که من حدیث کنم که تو اعلم باشی
 حدیث از من فرمود که خان مکن که از علمت خبر را که ندانی زیرا که منی علم
 آنست که معلوم باشد و گویند نام مادر آن حضرت سلامه بوده و بعضی از اهل
 او گویند در سال نو و چهارم خانه مذکور شد و مرویست که علی بن حسین
 علیهما السلام در دعای خود میفرمود که اللهم من اناحتی تغضب علی فو غریک
 ما یرین ملک احسانی و لا یقبحه اساءتی و لا ینقض من حرائک غنای لا یرید
 فیها فقری این آخر کلام جناب است حافظ ابوالغیم در حمله آورده که از
 طبقه تابعین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که او زین عابدین
 و سار قانتین و عابد و بی وجود حقی است و گفته میشود که تصوف حفظ
 و فایست گفت که علی بن حسین علیهما السلام نمی زد سرگزشت خود را از من
 تا بکه آورده اند که آن حضرت فرموده که اگر می خندید مینوع خند می
 از عقل او میرود مرده علم و دیگر فرمود که جدا و می که بیماری بدارد و
 و چیزی نیست در جسدی که در خاک باشد و دیگر فرمود که آنکه قناعت کرد
 با آنچه حق تعالی قسمت فرموده برای او پس او غنی تر مردمانست و چون چیز

از صدق پیل دادی بوسه کردی و بوی دادی و مرویت از جعفر بن محمد
علیهما السلام که رسیدند از علی بن حسین علیهما السلام از سیاری که زی
فرمود که مرا طاعت کنند ازین زرا که یعقوب بن غیر را یکی فرزندانش
شد و موت او معلوم نمودند و چندان گریست که چشمهای او بی نور گشت من که
دیدم با ششم که چاره کس از اهل بیت من در صبح روزی بقتل آورده باشند
پس چگونه حزین و اندوه آن از دل من بیرون رود و یکنوشتی از مردم نزدان
حضرت بودند آوازی از خانه وی بیرون آمد که کسی از ایشان وفات کرده
بود و آن حضرت فرمود بنزدل و رجوع نمود باضطرابی گفتند که صورتی و
یافته ازین آواز فرمود که بی تعزیت دادند آن مردم او را و تعجب نمودند از
صبر وی آنگاه فرمود که اهل بیت طاعت میکنند حق تعالی را در آنچه دوست
میدارد و حمد میگوید او را در آنچه ما را کرده می آید و روایت کند ابو حمزه
ثمالی از علی بن حسین علیهما السلام که چون روز قیامت شود و منادی ندا کند که
بر خیزید اهل فضل پس برخیزند بعضی از مردم گویند که بروید بیکسره بهشت ملائکه
در راه با ایشان رسند و گویند که بجای میرود گویند بهشت ملائکه گویند
همیش از حساب ایشان گویند که بی گویند که شاید گشتند ایشان گویند که ما
اهل فضل گویند که فضل شاید بود گویند که اگر نادانی با سخنی نا ملائمی میگفت تا حرام
مشت میگردیم و چون کسی بر ما ظلم میکرد و جبر کا میفرمودیم و چون کسی جریه میکرد و از
عقوبی نمودیم ملائکه گویند که در آید بهشت که نیکوست اجر عمل کنندگان بعد از آن
منادی ندا کند که اهل صبر برخیزند بعضی از مردم برخیزند و میخوان گویند که بهشت
غیر بهشت و ملائکه با ایشان رسند و مثل آنچه مذکور شد از ایشان پرسند گویند
که ما اهل صبریم گویند صبر شما بر چه بود گویند صبر کردیم بر طاعت الله و حبس نفس نمودیم
از معصیت الله ملائکه گویند که بروید بهشت که نیکوست مزد کار کنندگان بعد
از آن ندا کنند منادی که برخیزید مسایگان الهی که در دار او بودند بعضی برخیزند از
مردم و ایشان اندک باشند پس گویند که بروید بخت فرستگان با ایشان ملائکه
کنند و همان پرسند که مسایکی شما با خدای تعالی چگونه بود در دار گویند که ما زیارت
میکردیم مردان حق را در راه خدای و بذل می نمودیم در راه حق جل و علا گویند
بروید بهشت که نیکوست مزد نیکوکاران و مرویت از آن حضرت که تارک امر معروف
و نهی از منکر همچو اندازنده کتاب الهی است در پیش نیست خود مگر آنکه ترسند قیامت
از آن پرسیدند فرمود که ترسند از جبارستم کار که تعجب نماید در عقوبت او یا طاعت

که در تعذیب او و دیگر آن حضرت فرمود که هر که گمان کرد و بعلم خود احدی را با خد
علم او از برای ششدهی سرگز از آن فایده نمیند و از زهری مرویت که در ششم
بخدست علی بن حسین علیهما السلام فرمود که یا زهری در چه کاری گفتی که مذکور
صوم میکردیم زای من و اصحاب من بدان قرار یافت که از روزه خبری و ا
نیت مکرر روزه ماه رمضان فرمود که ای زهری این چنین نیت که شما گفته
اید روزه بر چهل وجه آمده و وجه از آن واجب است همچو ماه رمضان و ده
خصال از او حرام و چهارده خصال از آن صاحب آن مخیر است اگر خواهد
بدارد و اگر خواهد افطار کند صوم نذر و صوم اعتکاف واجب است گویند
که من گفتی که تفسیر فرمای از برای من باین رسول الله فرمود که اما واجب
از آن روزه ماه رمضان است و دو ماه پایی روزه داشتن و رقتل خطای
که نیاید بنده را که از او کند کما قال الله تعالی و من قتل مؤمنا خطا تا آخر
ایه و سه روز روزه داشتن در کفاره عین کسی که قادر نباشد بر اطعام چنان
حق تعالی فرموده که ذلک کفاره ایما نکم ادا حلفتم و روزه داشتن حلی است
در حج کما قال الله تعالی فمن كان منكم مریضا او به اذی من راسه تا آخر و
صاحب او مخیر است اگر خواهد سه روز روزه بدارد و صوم دم متعه کسی که
قرانی نیاید یا خنچه حق جل و علا فرموده که فمن تمتع بالعمرة الى الحج الا انه وصوم جزا
صید کما قال الله تعالی فمن قتل منکم متعه الا انه صید را قیمت باید کرد و قیمت
از آنکندم خرید و بفقر صرف کرد و چون عاجز باشد روزه میدارد بر و
که مبتن است در کتب فقهیه و اما روزه که صاحب آن مخیر است روزه و
در خسته است و شش روز بعد از رمضان و روزه عرفه و روزه عاشورا
این روزها مخیر است اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند و اما صوم اذن پس
زن روزه تطوع نمی تواند داشتن بی دستور شوهر و همچنین غلام و کنیز که بی اذن
سید و اما صوم حرام روزه عید فطر و اضحی است و ایام تشریق و روز شگ
نهی است که از رمضان بداییم و روزه وصال و صمت و نذر مصمت و روزه
و هر انهام حرام است و همان روزه تطوع ندارد و مکر باذن همانند روزه
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هر که فرود آید بر قومی باید که روزه تطوع
ندارد و مکر باذن ایشان و امر کرده میشود که روزه داشتن وقتی که مرا
نباشد آن روزه از جهت تاویب است و فرض نیت و همچنین کسی که افطار کرد
از جهت حلی در اول روز بعد از آن در بدن خود قوتی یافت یا مورات باساک

از جهت تأدیب اما فرض نیست و این چنین است مسافر هرگاه که خود در اول روز بیدار
که بیدار آید مأمور است بامساک و اما روزه و راحت همچو کسی که خورد یا آشامید
از روی فراموشی نه بعد از این از برای مساحت و فحشاء است از روزه او و او را روزه
مریض و روزه مسافر پس عامه در خلاف کرده اند بعضی گفته اند که می باشد
و بعضی گویند اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند پس میگویم که افطار کند
هر دو حالت پس اگر روزه بدارد در سفر و در مرض بر و قضا لازمست کما قال
فعدة من ایام اخر این آخر کلام ابو نعیم است و این خشاب نخوی در کتاب
موالید اهل البیت آورده تاریخ ولادت و وفات بر وجهی که مذکور شد
اول و گویند که او را از اولاد انبی نبوده ابو عمر را بد گوید در کتاب بواب
که شیعه تمییز کرده اند علی بن حسین علیهما السلام را از بنی العابدین زیرا که از هر
در خواب دیده که دست او بخون آغشته است بقیه آن آن چنان کردند که از
دست تو خونی بوقوع آید بر سبیل خطا و او عامل بنی امیه بود مردی را هفت
که دجند آنکه در آن عقوبت مرد و او که ریخته بغاری رفت ترسان و هراسان
و مرده او در آنجا دراز شد گویند که علی بن حسن علیهما السلام حج فرمود گفتند که
ایا در باب زهری سخنی هست فرمود که مراد باب او سخنی هست پس در
در آنجا که او بود فرمود که من می ترسم از نویدی تونه از کناه تو بفرست
مسلمه با اهل مقتول و پیرون رو و بر و پسر عیال و معال دین خود گفت مر آن حضرت
که خلاص ساختی مرا ای سید من الله اعلم حيث یجعل رسالاته و زهری بود که بعد
از آن میگفت که در قیامت منادی ندا کند که برخیز سید عابدین در زمان خود علی
حسین علیهما السلام برخیزد ابو سعید بن منصور بن حسن ابی در کتاب تشریح آورده
که علی بن حسین بن العابدین علیهما السلام نگاه کرد با نیلی که میگفت فرمود
که اگر تمام دنیا در کف این می بود و از واقعه می بود سزاوار نبود که بگریزد و از آن
حضرت سوال کردند از سبب شهادت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که می
و ما در بود فرمود از برای آنکه واجب کرد بر حق از برای مخلوق و فرمود در پی خود
که ای پسر من تراست که احتراز کنی از دشمنی مردمان که این نمیکردند ترا مگر علم
یا مخاجات لبیم و یک پیری که آن حضرت را در چاه افتاد و اهل فرج بسیار
کردند از برای این تا او را پیرون آورند و آن حضرت در نماز بود و از محراب
خود پیرون نیامد بعد از آن که احوال گفته فرمود که من در نماز باین حاضر نشدم
بلکه با حق تعالی مناجات میکردم و آن حضرت را پسر می بود که شب چیزی برای او

فرمود از دانه که او پیش ناخت آن حضرت را و او دایم میگفت که خدای علی بن
حسین را جزای خیر دهد که بمن چیزی نمیدهد آن حضرت این را می شنید و بر این
میزمود و خود را نمی دانست و او را انگاه که آن حضرت وفات کرد و او احسان
بنیانی را در کربلا یافت داشت در آن هنگام که بذل کننده آن حضرت بود
بعد از آن تر سر قبر وی می آمد و میگفت برو و آن حضرت را این محرم می کشید
از جهت گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی راست از زندگان دو
جیره یک جیره او از عرب قریش است و از عجم فارس و مدین و خراسان
در سید قول نافع بن خیران حضرت که در باب معاویه میگفت که ساکت گرد
او را حکم و ناطق می سازد و او را آن حضرت فرمود که نافع دروغ گفت بل کان
یکتة الحصر و نطقه البصر یعنی بلکه ساکت میسازد او را پادشاه ناطق میکردند
او را شادی و از و رسیدند از اعظم مردمان از روی و مرتبه فرمود که
نه بند و نیاز قدری و عتبار از برای خود یعنی دنیا را وجودی نهند صاحب
روایت کند رحمة الله از ابی محمد جعفری که او را روایت کرده از عم خود
بد فرمود و از جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوارش حلیم السلام که مردی
آمد نزد علی بن حسین علیهما السلام و گفت که چه سخت بغضی دارد از قریش
بد فرمود و از برای آنکه اول ایشان را فرستاد بنار و آخر ایشان را
کشاید بکار گویند که ذکر معاضی نزد وی میکردند فرمود که من عجب ام
مهر کسی را که نگاه میدارد خود را از طعام بواسطه مضرت آن و نگاه نمی
دارد خود را از نگاه با وجود خری و مضرت آن گفتند آن حضرت را که
چگونه صباح کردیم در حالتی که خایف بودیم بر رسول الله و صباح کردند
جمع اهل اسلام در حالتی که ایمن اند با و و این اعرابی آورده که چون
بن معاویه علیهما السلام شکوه را متوجه مدینه کرد و اند تا آخر است
انجا را علی بن حسین علیهما السلام چهار صد کس را در پناه خود گرفت
از مناقبه و ملاحظه کرد تا بشکست مسرف بن عقیقه متفرق شدند و حکما
کند از و مثل این را در وقت اخراج ابن زبیر بنی امیه را از حجاز و گفتند
آن حضرت را که جوئست وقتی که سفر میکنی به بنیان مبداری لب خود را
از رفق فرمود که مرا که و می آید که خود را بر رسول الله نسبت دهم و
نشده باشم مثل آنچه بوی داده ام آورده اند که وقتی مردی سخن
محشی چچی گفت مریکی را از آل زبیر ز پیری از و اعراض کرد و بعد از آن

سخن منبر شد بانکه ز پیری علی بن حسین را این نوع کلماتی گفت آن حضرت را
 نمود و طعنت جواب او نشد ز پیری گفت چه مانع آمد ترا که جواب من بگویی
 که آنچه ترا مانع آمد از جواب آن مرد و آن حضرت را از پیران کی وفات کردند
 که جزئی فرموده باشند پس پرسیدند از آن فرمود که این امر قست که مستقیم که توقع
 آن دارم بوقوع آید پس چون توقع آمد انکار میکنم طاعت و کس گوید که دیدم
 که نماز میکنید و در سجده احترام در تحت میز آب که دعا میکنید و میگردانید پس من
 آدم خدمت او وقتی که از نماز فارغ شده بود آن خود علی بن حسین بود و بعد
 اسلام گفت مرا و را که یابن رسول الله دیدم ترا بر حالتی چنین و ترا سه
 خیر است که امید دارم که ایمن باشی از خوف یکی آنکه پیر رسول خدا می دوم شفا
 حد تو سیوم رحمت الهی فرمود که ای طاووس اما آنکه من پیر رسول خدا هستم
 نمیکرد اند مرا و حال آنکه من شنیده ام که حق تعالی فرموده که فلا انساب یتم
 و اما شفاعت جدم من هم ایمن می سازد و مرا برای آنکه حق جل و علا میفرماید و لا
 یشفعونی الا لمن ارتضی و اما رحمت الهی پس بدستی که حق سبحانه و تعالی میفرماید
 که ان رحمت الله قریب من المحسنین و من می دانم که نیکوکارم و سبب اخفیت
 از مردی که بوی چیزی رسیده بود که یاد میکرد و مردی را بید می فرمود که بپوش
 از غیبت که مانع خویش بیکان دوزخست و او در دوزخ بن حسین بن حمدون در
 کتاب تذکره چیزی از کلام آن حضرت علیه السلام کان حضرت فرمود که ملاک
 نشود و مؤمن میان سه خصال یکی شهادت آن لا اله الا الله و حده لا شریک
 و شفاعت حضرت رسالت نامه و سعت حضرت اله و دیگر فرمود که ترس از خدای عز
 و جل از همه قدرت او بر تو و شرم دار از برای قریب او شود و هرگاه که نماز کنی
 پس بگذار نماز تو و بیع کننده و حذر کن از آنچه از تو بخواهد و آمده از تقصیر و ترس
 از خدای تعالی رسیدنی که نباشد بتغذره و دیگر فرمود که حذر کن که ابتهاج شود
 نیامی بکنایه زیرا که ابتهاج و سرور بزرگتر است از ارتکاب گناه ابوالعباس
 عبداللہ بن جعفر حمیری در کتاب دلائل آورده که علی بن حسین علیهما السلام
 در سفری طعام پاشت میخورد بان حضرت مردی بود ناگاه آهوی آمد که در آن
 ناحیه بود آنجا که بخورد و بودند ایشان که طعام میخوردند بر سفره و در آن موضع فرمود
 آن حضرت او را که نزدیک بیا و چیزی بخور که تو ایمنی آهوی نزدیک آمد پس روی آورد
 که بخور چیزی از سفره آن مرد که بان حضرت طعام میخورد و تنگی برداشت و انداخت
 در پس پشت خود آهوانان بر مید و رفت آن حضرت فرمود شکستی و من مرا میگرد

بوی سخن گویم مرکز و مرویت از ابی جعفر علیه السلام که پدر من پیروز فرمود و بخا
 بوشی که او را بود و با ما بودند بعضی از غلامان و غیر ایشان سفره آوردند تا
 طعام بخوریم آهوی آمد به نزدیک آن حضرت فرمود که منم علی بن حسین بن
 علی بن ابی طالب و مادر من فاطمه بنت رسول الله است صلی الله علیه و آله
 و سلم بیا بنده آمد آهوانان ایشان چیزی بخورد و ما شاد الله انکه
 باز دور رفت آن آهوی فرمود بعضی از غلامان خود را که او را باز گردانند
 بر این گفت ایشان ترا که شکست میداد وقت مرا گفتند پس از آن فرمود که
 ای آهوی منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و مادر من فاطمه دختر رسول الله
 باین غذا و تو ایمن باش در وقت من پس آمد آهوانان استید بر سفره که چیزی
 بخورد و ایشان یکی از جلای ایشان دست بر پشت آن آهوانان آهوی رسید
 آن حضرت فرمود که شکستی وقت مرا سخن گویم ترا سرگز و باین اسناد و روایت
 کند که علی بن حسین علیهما السلام روزی نشستند بود با اصحاب خود که ناگاه
 ماده آهوی آمد از صحرا و می آمد تا بر آن حضرت رسید ناگاه استاد و دب
 خود را می جنبانید و دمان بر تن می زد و بعضی از قوم گفتند یابن رسول الله
 چه میگوید این آهوی فرمود که میگوید که فلان بن فلان قرشی که شمشیر او را از ده
 روز باز و پنج شمشیر بوی نداده از دی روز باز که او را گرفته اند پس چیزی در
 دل این مرد آمد پس آن حضرت فرستاد و این قرشی را آورد و فرمود که دست
 این آهوی را که از تو شکایت میکند گفت چه میگوید فرمود که او میگوید که تو که شمشیر
 بچه او را در دی روز و فلان وقت و شمشیر نداده او را از آن وقت باز
 که تو گرفته او را و از من درخواست میکنی که من بفرستم بسوی تو تا او را
 باری اکنون من از تو دریغ دارم که بفرستی بچه او را بسوی او تا شمشیر و دیگر
 ماده فرستد بسوی تو گفت بخدای که محمد را بر استی بخلق فرستاد که دست
 گفت بر من فرمود که پس بفرست و بچه او را بیا چون فرستاد او را و فرمود
 که بفرست پیش ما و در شش چون خود را دید دمان و دب خود جنبانید و او را
 پیش خود گرفت و شمشیر داد و ناگاه آن حضرت فرمود که بگویی که مراست بر تو که
 بخشی او را بمن پس او را بان حضرت بخشید و آن حضرت بمادرش بخشید
 و بکلام او با و می حکم کرد و او دمان را حرکت داد و دب جنبانید و رفت بچه
 با خود برد گفتند یابن رسول الله چه گفت این آهوی فرمود که دعا گفت شمار او چنان
 خیر خواست از برای شما و مرویت از ابی عبداللہ علیه السلام که در آن شبی که

علی بن حسین علیهما السلام رحلت خواست فرمود گفت به پسر خود امام محمد با
 علیه السلام که ای پسر من آب وضو از برای من بیا فرمود که رفتم و آوردم آن
 حضرت فرمود این آب را طلب کن که چیزی مرده در و هست فرمود که من مرده
 رفتم و چراغ آوردم تا که موشی در و مرده بود رفتم و آب دیگر آوردم تا که
 فرمود که ای پسر شیت که وعده کرده شد ام و بان عالم می شتابم بعد از آن
 وصیت فرمود بنا که او را بود که فرود آید زمام او را و علف از برای او
 ترتیب دهند چون چنان کردند چندان مکنی نکرد تا که پیرون رفت و بعد
 دفن آن حضرت رفت به نزدیک قبرش و خود را بر زمین میزد و آب از چشم
 میریخت پس محمد بن علی علیهما السلام آمد گفتش که ناقه پیرون رفت فرمود
 که برخیز ببارک الله فک برخواست انگاه گفت بگذارد او را که او و داع
 کنند هفت پس در تنگ نکرد مگر سه روز تمام و آن ناقه آن حضرت رفت
 میفرمود بر آن ناقه تا که تا زمانه را بر ناقه می اوخت و بر و میزد تا در می آمد
 بمیدینه و مرویت از ابی جعفر علیه السلام که چون حسین بن علی علیهما السلام
 شهید شد محمد بن حنفیه آمد نزد علی بن حسین علیهما السلام گفت مرا و را که
 بوی تیر برادر من غم تو ام و صغو پدر تو و من از تو بر رکترم سال پس من اجی
 باشم یا امت و وصیت پس من بدو سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علی بن حسین فرمود که یا عم از خدای تعالی تیر پس و اذ عاکن چیزی که حق تو باشد
 بر تو نقص عمر و تفرقه امر را محمد بن حنفیه گفت که من احکم باین امر از تو انگاه
 علی بن حسین فرمود که ای عم آیا هیچ می توانی بود از برای تو حاکمی که محاکمه
 خود را با او رفع کنیم محمد گفت آن حاکم که باشد آن حضرت فرمود که حجر الکا
 گفت محاکمه را اینجا ببرم پس چون هر دو آمدند و ایستادند نزد حجر و گفت
 ای عم حکم کن و حال خود را بگوی که تو طالب این امری گفت پس گفت حکم
 که محمد بن حنفیه و هیچ جواب نشنید گفت پس آمد علی بن حسین و نهادند
 مبارک را بر و فرمود که اللهم انی اسئلك باسمک المکتوب فی سراق البها
 و اسئلك باسمک المکتوب فی سراق العظمت و اسئلك باسمک المکتوب
 فی سراق القوة و اسئلك باسمک المکتوب فی سراق الجلال و اسئلك باسمک
 المکتوب فی سراق السلطان و اسئلك باسمک المکتوب فی سراق السرا
 و اسئلك باسمک النافع الخیر البصیر رب الملائکة الثمانیة و رب جبرئیل میکائیل
 و اسرافیل و رب محمد خاتم النبیین که ماطی کردانی این حجر را بر بایان عربی فصیح تا خبر کند

الحمد لله

که مراست امامت و وصیت بعد از حسین بن علی علیهما السلام بعد از آن آن حضرت
 اقبال فرمود و حجر و گفت می پرسم ترا بختی آنکه کرد اینده و بدید کرده در تو می
 عباد و شهادت را که باین وفا کنی که خبر دهی که مراست امامت و وصیت
 بعد از حسین بن علی جواب آمد از حجر که حق علی بن حسین است علیهما السلام و حق
 میفرماید که باز گشت محمد بن حنفیه و میگفت باب علی و مرویت از ابی عبد الله
 علیه السلام که دست مرد و زنی بیکر و زنی سپید بر حجر در طواف و هر چند جهد
 و سعی کردند دست خود را از آن برکنند نتوانستند مردم گفتند که دستهای
 ایشان را می باید برید تا که علی بن حسین علیهما السلام فرمود پس فرجه دادند او
 چون دانست احوال ایشان از دست مبارک نهاد بر دستهای ایشان و از هم جدا
 ساخت و مرویت از ابی عبد الله علیه السلام که چون والی خلافت شد الملک
 بن مروان نوشت بحجاج بن یوسف که بسم الله الرحمن الرحیم این از عبد الملک
 بن مروان است بحجاج بن یوسف اما بعد پس نظر کن دما و بنی عبد المطلب که حفظ
 آن نمای و اجتناب کنی از ریختن خون ایشان که من می بینم آل ابی سفیان را که چون
 درین امر شروع نمایند در تنگ نخواهند کرد مگر اندکی و السلام و این کتابت را
 به پنهانی برای وی فرستاد و این خبر وارد شد بحج یعنی بر علی بن حسین غش
 که نوشته و فرستاده بود بحجاج و گفته شد او را که عبد الملک نوشته بحجاج
 این و این را و خدای تعالی جزای سعی او بدو ثابت کرد اند ملک او را و زیاده
 ساز و زمان حکم او را گوید که علی بن حسین علیهما السلام نوشت این که بسم
 الرحمن الرحیم بعد الملک بن مروان از علی بن حسین اما بعد بدستی که شستی
 در روز چنین و چنان و در ساعت فلانی از فلان ماه و این و این را و بدستی که
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجاز فرموده مرا باین و بدستی که خدای تعالی
 جزای سعی ترا بدو ثابت کرد اند ملک ترا و در از ساز و زمان حکومت ترا
 و بچید نامه را و مهر فرمود و بخلا می که او را بود فرمود که در ساعت انرا بعد
 الملک برسان چون غلام آمد و آن نامه را بعد الملک داد و او در و نظر کرد
 یاوت از موافق آنکه در آن ساعت نوشته بود بحجاج پس شک او را بل شد
 در صدق علی بن حسین علیهما السلام و فوج و شادی تمام نمود و یک ضرور از
 جهته آن حضرت فرستاد بواسطه آنکه از آن نامه میسر و ر شده بود و در وقت
 از منبها ل بن عمره که او گفت و قتی که بچ رفته بودم بخد مت علی بن حسین رفتم آن
 حضرت گفت من که یا منبها ل چه کرد و حرم من کاهل الاسدی گفتم او را که گزاشتم

زنده در کوفه گفت آن حضرت دستهای مبارک برداشت گفت بار خدا یا بچش
او را که می آید بار خدا یا بچش او را حرارت تشنه گفت چون باز گشتم کوفه خروج
کرده بود مختار بن ابی عسید دست یافته بر دم کوفه و مراد و سستی بود سوار شدم
که بروم بدین او او را در پا قدم و او نیز مرکب طلبید و بام سوار شدم و آمدیم یکی
او ایستاد و انتظار چیزی می کشید و در آن حال مختار طلب حرمله بن کمال و تسان
و او را حاضر ساخت گفت بچه تقد که مرا استولی کرد اندید بر تو و ممکن ساخت از تو
و بعد از آن جلاد را طلبید فرمود تا هر دو دست و هر دو پای او را بریده اند
گفت انار انار پس شسته بهیزم آورده و تشنه زدند و را در آن انداختند
سخت من گفتم سبحان الله مختار این را شنید و بمن متوجه شد و گفت سبب تسبیح تو
چه بود گفتم رفته بودم بخیمت علی بن حسین علیهما السلام آن حضرت احوال خود را
من پرسید من خبر دادم او را که من حرمله را زنده گذاشتم در کوفه دستهای مبارک
برداشت و فرمود که اللهم اذقه حر النار مختار گفت ان الله ایا تو شنیدی این
از علی بن حسین که میفرمود این را گفتم بخدا که شنیدم این را که میگفت مختار فرود
آمده و دو رکعت نماز طوافی گذارد و بعد از آن سجده دو رکعت کرد و بعد از آن
سر برداشت و روان شد و من با وی رفتم تا منتهی شد بخیمت من گفتم اگر مصیبت
لخطه مشرف فرماید مرا و فرود ای در منزل من و طعام چاشت نزد من بخور گفت
ای منهای خبر دادی مرا که علی بن حسین علیهما السلام سه نوع دعا فرمود و حق سبحان
و تعالی آنرا اجابت فرمود بدست من این چنین نعمتی بمن فرستاده بعد از آن
میکنی که نزد تو طعام خورم این روز و روز و زده شکر است مر خدا را که مرا توفیق داد
از برای این امر پرسیدند از علی بن حسین علیهما السلام که کدام حکم شما حکم میکند فرمود
که بکلمه آل داود پس اگر در ماندیم از چیزی مدد میکنند ما را بان روح القدس آن
حضرت فرموده که تا لکسات کسی که او را نیت حکمی که ارشاد نماید او را ذلیل است
کسی که نیت او را سیفیه که امداد کند او را مؤلف کتاب رحمت الله میفرماید که من
ابا ام علی بن حسین علیهما السلام در کثرت بعد و نجوم سموات است و در وقوع ظهور
از اجلای بنیاست و چگونه چنین نباشد که او فوق عالمیاست که سلاله اولاد
بهترین هر دو جهانت و او امام ربانی و مکیکل نورانی است بدل ابدال و ابدان
و قطب اقطاب و قاعد عبادات نور مشکوه رسالت و نقطه دایره امامت است
و این آخرین و الکرم الطهرین قرار القلب و قوت العین علی بن حسین است و چه
دانی که کیست علی بن حسین او اودات ابواب است و عامل نسبت کتابت او ماطن

بصواب و ملازم محراب است او اثار کننده است نفس که مرتفع است در درجا
معارف او انگیز است که روز او قایق است بر افسس متفرد است بمذارج عوار
و او افضل خلافت تبلیغ و طارق و اعلی است بر ذروه شرف و قدر در
مطارف و از کیست بطیب مولد و طهارت اصل و پاکیزگی فرج و برتر از انکه
او را وصف تواند کرد و آن و اصف منفرد بود و در خلوات بناحات بقا
اجابات تعجب و داشتن علامه از موافق او در مقام عبادات پس نظر کن ای
ناظر بعین اعتبار در اخبار و عجایب اثار و فکر در ترید و تعبد و خشوع و تهجد
و اتمام در صلوات و ادعیه در اوقات مناجات و استمرار بر ملازمت عباد
و اثار و صدقات و عطایا و صلالت و توسلات آن حضرت که همه داند
وجود فصاحت و بلاغتش بر خشوع و خضوع از برای پروردگار و وضاعت
عجز و قوف او در موقف عصا باشد طاعت و اعتراف بذنوب بر رات
ساحت و کرب و فرج او از خشیت الهی در دل شب مشغول او بتقدیس و تخیل
استغاثی مقبل بود بحق و معرض بود از دنیا و دنی و معری گشته بود از جبهه بشریتم
او ساجدی بود در شری و در حش منقلب بملازمت او چون در تلاوت بایت
و عید رسیدی تصور فرمودی که گویا مقصود از این است و در آن امور عجایب
فرمودی و خود را سخت نزدیک دیدی و دانستی و معلومت نزد هر کس که او را
بصیرتی است ملائک و ارباب او را معرفی است بسبب کشف حجاب
و فتوح ابواب که این ثمره آن شجره است همچنانکه واحد جز از عشره است
و این در می از آن بحر اخراست و این بخشی از آن قمر باهر است و این فرغ
از آن اصل ثابت است و این نتیجه آن مقدمه است و او خلیفه محمد علی فاطمه
یک مرتبه است اینست اصل طاهره و آثار و غش همه مانند یکدیگرند از اول تا
اخراست مشکوه انوار و مزقات اخبار و امنا ابرار و اتقای اطهارند و
یک در زمان خود و دایان طریق نجات اند صلی الله علیه و علی بن حسین علیهما
و حایت که منشعب شده از واغصان شرف و سیادت ایشان و زبان
من درین مقام قاصرات از عد منافخرا و عبارت عاجز از حد ما را و مثل
من قیام نمی تواند نمود در رغوت و اوصاف مثل او لیکن گفته من قدر علم من حبه
بر قدر رتبه او چه نسبت است میان شری و ثریا و عبد مولی و ترمان معذر
این ابیات را میگوید **نظم** مدح علی بن حسین فریضه **علی لانی من اقل عباده ام**
بدی فاق البریه کلها **بابا** و خیر النوری و حدوده **فطار** رفه فی فصله و علا

و سودده و مجده و کتلیده و شرف فوق الجحیم محله و اقربه حتی پان سو ده و
بی لوفیس باغیت بعضها بنیت بخلافی الشهاب وجوده و اصل کریم طاب فرما
فاصحت و تحار العقول من نظاره عوده و نفس برآه ابد من نور قدس
فا درکت المسکون قبل وجوده و جزی فدنی عن جرته کل سابق و قعر عن مادی
الفعال رشیده و احرز استنات الغلی بآثره و اجدی فی و غده و عوده
من القوم لو جار اسم الغنی لانتی حیرا فلم تسع زلیز عوده و اسم الغنی لاکرام
الذی بهم وری زند دین اند بعد صلوه و اقاموا عوده الحق فانتقم الهدی و اول
لاسم اعشی فنا عوده و بهم و صحت سبل المعالی فسل بهم و تجد کل ان للعلما کشیده
سمت بهم حال الی مرتقی علما و تقاصرت الشک الغلی عن صلوه و بهم تدفع اللاد
خلوبها و نهمل صوب البیت بعد جموده و امولای زین العابدین اصاحته و الی
ذی و لا و اثبت قصیده و معتمدی دین الولا فی فظ و یادیک من بانی المحل بعد
یکجک خبا صا و قافه لانی ایک مع الایام لاف حیده و تو و یان و معی لک
منادیه الی جواب اعفوا را العلاء و یجوده و یقتل احلا لا مکانا حللته و یجکل
عینیته بترتب صغیده و یعنی مدح گفتن از برای علی بن حسین علیهما السلام فریفته
بر من زیرا که من کمتر بنده کان اویم که بشوای رهنماست که فاتیحه همه خلاقی است
با پیران و اجداد بهترین جمیع عباد است پس امر جدید و فضل و بلندی و بهتر
و بزرگی او همچو ام قدم اوست مرا و یا شرفیت که فوق کواکب است از روی
محل و مقامش تا غایتی که اقرار دار و بان زبان حسود او و نعمتهای کف و
اکر قیا کرده شود پیاران بعضی از ان ظاهر و مبین شود ترا بخل در ارکهار وجود
او و اصلی است کریم که پاکیزگی فرع مباد میکند که حرات حقول در نفا
و نازکی عود و اصل او و نفس نفسی است که خلق کرده حق تعالی او را از نور قدس
خود که ان نفس نفیس ادراک کرده جمیع مکونات را پیش از وجود او مرکب فطش
جهان کرد پس نزدیک شد در یک دو از همه مرکبهای تیز و سابق آمد و گرد
او قاصر ساخته از هر مادی کردار شد و نیکی او را و پیشی گرفته ارمافه
بزرگی را و وصت مجد و بزرگی او در و حد و عید او که دست همه را از انبانی
خود در عبادت بچوت بجز بسته او از طایفه بزرگ قدر است که اگر براری
کندایش از باران در وجود و مکرمت بار جوید بجز و در ماندگی را بعد از ان
شوده نشود و از عود او ایشان طایفه معروف مشهور گرام اند که
ایشان روشن میشود و آتش میداد آتش برک دین الهی بعد از سختی او

بنا قاع

ایشان قائم ساخته اند ستون حق را روشن و هویدا کرد اند اند را حق را
و اگر ایشان نمی بودند دیده نمیشد و قائم نمیکردید ستون حق با ایشان
در روشن گشتن راههای معالی پس حجت و جوی ایشان کنن تابایی هر
بلند سازنده بنای بلند او را بلند میکرد و ایشان حال را بر تقای آنها
بلند میرسد بر جبهه که قاصر میشود و شب بلندی از بالا رفتن و صعود ان
ایشان دفع کرده میشود ای شهب نزد حلول آنها با وجود ایشان می
ریزد باران فیض بعد از جمود و بستلی او ای مولا و مقدی من زین العا
بدین علیه السلام بشنوان شنوانید صاحب دوستی و ولای خود میت
قصیده او را که مقیم است بر دین و لا و دوستی که نگاه دارند است ندا
مکن ترا از محل دور که دوست میدارد ترا و دوستی صادق است
او میگوید که مملوق من بتواست با آنکه ایام مدد میکند رقیه او را و دوست
که شتابد سوی تو شتابتی که قطع نشیب و فراز پیا پیا کند و بوسه محل
و مکانی که تو آنجا حلول کرده و بجای سرمد در هر دو چشم کشد خاک آن زمین
صلی الله علیه و اله و علی آباء الطینین الطاهرین **ذکر امام خیم ابی جعفر علیه السلام**
بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام کمال الدین بن طلحه رحمة
الله کوبد که او با قر علم و جامع و مشا هر علم و رافع اوست دل او شیت
و عملش کفانی اخلاقش حمیده و طاعتش پسندیده راسخ بود در مقام تقوی
و مادی بطریق اهتد و لادت با سعادتش در مدینه بود در سیوم با جعفر
در سال نجاه و هفتم از هجرت کونید بچهار سال قبل از شهادت جد بزرگوارش
امام حسین علیه السلام و مادرش فاطمه بنت حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
و او را ام حسن میگفتند و کونیدام عبدالله میگفتند و اما اسم شرفش محمد است
و کنیتش ابو جعفر و او را سه لقب بوده باقر علم و مشا کرومادی و اشتهر علی مرآ
و شمیه او باقر از حبه تبر او است در علم یعنی توسیع او در و و اما مناقش
حمیده و صفات حمیده او بسیار است از انجمله گوید اخلج که مولی آن حضرت
بود که من پیرون رفتم با محمد بن علی علیهما السلام بجانب حج چون داخل شد
در مسجد الحرام و نظر مبارکش خائنه گریه افتاد که گشت با و از بلند کفیم با بی
انت و امی مردمان بجانب تو ناظر اند پس اگر کم کنی از ادا ز خیری می توانی
بود فرمود مرا که و یکج ای اخلج چرا گریه می شاید که بدین سبب نظر رحمت
بجانب من اندازد و مرا استکار ساخته فردا از من چیز فارغ سازد بعد از

طواف خانه فرمود پس آمد تا نماز گذارد و نزد مقام چون نماز گذارد و سر مبارک را بر خود
 برداشت موضع سجود مثل زکریا که تمام تر بود و احسانا چون بخندید و فرمود
 این بغض فرا میکرد و عداوت بن عطا گوید که من ندیدم علما را نزد هیچکس اصغر باشند
 از روی علم مگر نزد ابی جعفر علیه السلام من دیدم حکم را نزد او که کویا متغیر
 بود و روایت کند از آن حضرت و قدش جعفر علیه السلام که بدر بزرگواران
 میگفت در جوف لیل در حالت تضرعش که امر فرمودی مرا سختی تصفیت کنم ششم
 و نهی نمودی مرا منظر حسرت زجر نشدم پس اینک بنده تودر پیش تو زبان
 عذر ندارد و امام جعفر علیه السلام فرمود که بدر من استری داشت فرمود
 در وقتی که از وفات شده بود که اگر خوش بختی از آنجا باز گرداند
 من او را حمدی گویم بحمدی که مرضی او باشد اندک زمانی نگذشت که استر
 آمد با زین و لحام چون آن حضرت بر آن سوار شد و راست نشست و جامه را
 کرد کرد و سر مبارک را بسوی آسمان کرد و فرمود که الحمد لله و زیاده این گفت بعد
 از آن فرمود چیزی را باقی نگذاشتم که دانیدم جمیع انواع عباد را از برای خدای
 عز و جل پس هیچ از حمد باقی نماند الا که داخل است در آنچه گفتم مؤلف رحمه الله
 میفرماید که راست و درست فرمود آن حضرت زیرا که الف لام در قول او که
 الحمد لله استقرار جنس کرد و منفرد ساخت حق تعالی را بحد و منقولات از آن حضرت
 زیرا که فرمود که هیچ عبادتی نیست که افضل باشد از عقب بطن و فرج که شکم و فرج
 از حرام نگاه دارد و هیچ چیزی نیست نزد حق تعالی که دوستتر باشد از آنکه از او
 کند و دفع نمیکند قضا را مگر دعا و بیهوشی که اسرع خیر از روی ثواب نیکویی است
 شده اید از روی عقوبت ستم است و روایت مردی را که میباید بقیع مردمان
 و کور باشد بحیب خود و آنکه امر کند مردم را بچیزی که خود از آن کند و نهی نماید مردم
 از چیزی که خود شتواند که از آن برگردد و ترک کند و آنکه اندر اساند منشی خود را
 بختان مالایعنی عبد الله بن ولید گوید که گفت ما را یک روزی ابو جعفر علیه السلام که
 ایاد اخل میگرداند یکی از شما دست خود را در آستین صاحب خودش پس فراگیرد
 آنچه خواهد گفتیم نه فرمود که پس شما را در آن نیستید چنانکه زعم شماست و گوید یکی
 که آن حضرت که از برادران دینی کسی که خدمت ابی جعفر علیه السلام می آید پس
 پیرون نیزت از نزد او تا بهترین طعام بایشان میخواند و نیکوترین جامه های پوش
 و در آنم بسیار می بخشید من میگفتم مرا و را که چیزی از این تقلیل کند شاید میفرمود
 که ای سلی نیست حسنه دنیا مگر صله اخوان و معارف و جایزه آنحضرت یا صد شصت

درم بود تا هزار و ملائت نیست نمود از مجالست اخوان اسود بن کثیر گوید که من شکایت
 کردم نزد ابی جعفر علیه السلام از احتیاج و جفای برادران که بدان دو برادر که
 تر عادت کند در حالتی که غنی باشی و قطع کند از تودر وقتی که فقیر گردی بعد از آن
 امر فرمود غلام خود را که بیرون آورد و کینه که در او هفصد درم بود فرمود که این
 خرج کن و چون تمام شود دیگر مرا اعلام کن و فرمود که بشناس موقت و دوستی
 خود را در دل برادر تو بآنچه از برای او هست در دل تو منقولات از ابی الزبیر
 محمد بن مسلم المکی که او گفت که مادر نزد جابر بن عبد الله رضوان الله علیه بودیم که
 آمد علی بن حسین علیهما السلام و پیشش محمد علیه السلام با او بود در حالت
 کوچکی امام زین العابدین فرمود و مر سپر خود را که پیوست سر عم خود را محمد بن علی
 آمد به نزد جابر و سر او را بوسه داد و جابر گفت این چه کس است و چشم او پوشیده
 شده بود امام زین العابدین فرمود که این سپر است محمد جابر آن حضرت را در بر
 و گفت یا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بتو سلام رسانید گفتند مر جابر را
 که چگونه بود این یا با عبد الله گفت بودم من یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و امام حسین علیه السلام در گذار آن حضرت بود و بازی میکرد آن حضرت
 فرمود که این سپر مرا حسین سپری باشد علی نام که چون روز قیامت شود آید
 شادی که برخیزد سید العابدین پس علی بن حسین برخیزد و علی را سپری باشد محمد
 نام ای جابر چون بر بینی او را از من سلام بخوان و بد آنکه نقای تو بعد از دیدن
 تو او را اندکی خواهد بود پس زیت بعد از این مگر اندک زمانی و بعد از آن وفا
 کرد و این اگر چه یک منقبت است برابری میکند با چندین مناقب و اما چهار بود
 اولاد آن حضرت از ذکور و پس از انانث یکی و نامهای اولاد آن حضرت
 امام جعفر صادق و عبد الله و ابراهیم و اسم سلمه و ثوبین و اولاد آن حضرت
 زیاده بوده اند و نقل کرده ثعلبی و تفسیر خود که با قرآن علیه السلام خاتمی بود
 که بر این نقش کرده بود خطی با الله حسن و بالتبی المؤمن و بالوصی ذو المن
 و بالحسن و الحسن و این را روایت کرده ثعلبی بسند خود در تفسیر که متصل
 ساخته به سر آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اما عمر آن حضرت
 آنکه وفاتش در سال صد و هفتم بود از هجرت و غیر از این نیز گفته اند و عمر
 بر شصت زیاده است و غیر این کم گفته اند و اقامت کرد و باید بزرگوار
 امام زین العابدین علیه السلام سی سال و خیزی و قبرش در مدینه است بقیع
 نزد پدر و عم بزرگوارش در قبه که عباس نیز آنجا مدفون بود این آخر کلام

ابن طلحه است و حافظ عبد الغیز اینجا بدی رحمة الله گوید که ابو جعفر محمد پسری علی بن
بن علی بن ابی طالب بن ماشم الباقر علیه السلام است و مادرش ام عبدالله
بنت حسن را از صدقه بنی صلی الله علیه و آله و سلم بن علی بن ابی طالب و مادر
عبد الله ام فروه بود که بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است و باقر علیه السلام
مردی بود کثیر العلم و مرویت از جعفر بن محمد علیها السلام که من شنیدم از
محمد بن علی که مذکور میفرمود فاطمه بنت حسن را از صدقه بنی صلی الله علیه و آله و سلم
و میگفت من درین سال است که پنجاه و هشتم سال او بود و در آن سال رحلت فرمود
و محمد بن عمرو گوید که در روایت ما آن حضرت رحلت فرمود در سال هفتم
از هجرت و در آن وقت هشتاد و هشت ساله بود و غیر او گوید که وفاتش در صد و
پنجم هجرت بود و ابو نعیم فضل بن وکین گوید که وفات آن حضرت در مدینه بود
در سال صد و چهار و سم از هجرت و محمد بن سعید روایت کند از لیث که او از آن حضرت
روایت کرده که من شنیدم با اصحاب خصوصیات که ایشان خوض می نمایند در آیات
الهی و مرویت از ابی جعفر علیه السلام که من شنیدم از جابر بن عبد الله که میگفت
که تو بهترین مردمانی و جد تو سید شباب اهل بهشت است و جد تو سید نسا و اهل
است و از ابی جعفر محمد بن علی علیها السلام منقول است که در آمد بر من جابر بن
در کتاب بودم و گفت بمن که باز گشتن شکم خود را دست بر شکم من نهاد و گفت
امر فرموده مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که سلام او را تو بر سلام و
بن عیینیه روایت کند از جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوار که میفرمود که شهادت
یافت علی علیه السلام در پنجاه و هشت سالگی بدرجه شهادت رسید امام حسن
علیه السلام نیز در پنجاه و هشت سالگی و وفات یافت نیز علی بن حسین علیهما السلام
در پنجاه و هشت سالگی و من امر و زنجیه و هشت ساله ام و عمرو بن خالد روایت
کند که حدیث کرد مرا زید بن علی در حالتی که موی خود را گرفته بود از حسین بن
علی که او نیز فرمود در حالتی که موی خود را گرفته بود که کسی که از او رساند شعری
از من مرا از او رسانده و کسی که مرا بیا زار و خدا را از زده و کسی که خدای
تعالی را بیا زار و لعنت کند او را حلالی آسمانها و زمین و مرویت از حکم بن
عیینیه که او گفت که قول حق جل و علا که ان فی ذلک لآیات للتمسین نجد اسو کند
که محمد بن علی از ایشان است حسین بن حسن روایت کند که محمد بن علی میفرمود که سلام
لیمان زشتی کلام ایشان است و مرویت از جابر جعفی که گفت بمن محمد بن علی علیها
السلام که ای جابر من مخزون و اندوخته ام و من اشتغال قلب دارم کفتم بچیز است

حزن و شغل قلب تو فرمود که ای جابر کسی که در آورده در دل خود صافی خالص در الهی
 باز میدارد او را از ماسوی او ای جابریت دنیا و نشاید که باشد او مگر قرینی
 که آن سوار شده یا جامه که آنرا پوشیده یا زنی که با و رسیده ای جابر مؤمنان
 اطمینان یابند دنیا از جهت باقی بودن در و ایمین نیستند از آمدن آخرت نشان
 و کوشش نمی گیرند از ذکر الهی آنچه شنیدند بکوشهای خود از فتنه و چشم نمی پوشانند
 از نور الهی آنچه دیدند بچشمهای خود از زینت پس ایشان جابری کردند بتو ابواب ابرار
 و بد رستی که اهل تقوی اسیر اهل دنیا اند از روی مونت و اکثر ایشانند از روی
 معونت یعنی اهل تقوی دنیا را آسان تر میکند رانند از اهل دنیا و معاوشت و اندام
 اهل تقوی بیشتر است از اهل دنیا اگر فراموشش کردی حقی را بیاد تو میدهند که
 بیاد تو هست احانت میکنند ترا گویند کاندن بحق الله و قیام نمایند کاندن با امر الله
 قطع کرده اند محبت خود را از دنیا از جهت محبت پروردگار و کناره کرده اند محبت
 خود را از دنیا از جهت محبت پروردگار و نظر میکنند بدیده دل بجانب حق پس
 محبت که در کار و کناره کرده اند از دنیا بواسطه طاعت ملک جبار و میدانند که
 این حال منظر نظر و اجملات و فرود آورده دنیا را بمنزلی که نزول کنی زمانی و از اینجا بکنی
 یا همچو مالی که در خواب دیده باشی که بدست تو آمده و چون بیدار شوی چیزی با تو نباشد
 از آن مال نگاه دار جانب حق را که نگاه داشت کرده حق را که نگاه داشت کرده او را
 از دین و حکمت خود مؤلف رحمت الله میفرماید که آن حضرت فرموده که فرود آر
 دنیا را بمنزلی ای معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده که مثل من و
 مثل دنیا همچو سوار است که در زیر درخت ساقی فرود آید بعد از آن جدا شده
 از اینجا برود و چنانچه ساقی مذکور شد منسجم این دو کلام و احداث چنان
 والدان و الدست و مرویت از ابی جعفر علیه السلام که هرگاه خواهی که یقینی
 دانه را در زمین پس فراگیر قضیه از آن تخم و روی بجانب قبله کن بعد از آن بگو که
 قُلْ اَرَاَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ اَءَنْتُمْ تَزْرَعُونَه اَمْ نَحْنُ الَّذَارِعُونَ انْكَاه بگو که نه بلکه
 زراع حق تعالی است نه فلانی و یاد کن نام صاحب زرع را و بعد از آن بگو که
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَجْعَلْهُ مَبَارَكًا وَاَرْزُقْهُ السَّلَامَةَ وَاَلْسُرْهُ الْخَبْرَةَ
 انْكَاه بقیان آن تخمی که در دست است و باقی تخمها و ابو جعفر روایت کند از جابر
 بن عبد الله که او گفت که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که بود
 در آنچه اعطا فرموده بود حق تعالی بوسی پیغمبر علیه السلام در الواح او اول آن
 شکر مرا و از آن پدر و مادر است را بتقدیم رسان تا من نگاه دارم ترا در شائف

و در محل فوت و از یاد ببرم از برای تو در عمر تو و زنده اگر ندانم ترا بحیات طیبه
 بگردانم ترا به بهترین زندگانی این آخر کلام خبایدی است و شیخ مفید رحمه الله
 آورده در کتاب ارشاد که این باب در ذکر امامی است که بعد از علی بن حسین
 است علیهم السلام و تاریخ مولود و دلایل امامت و مبلغ سن حدت خلافت
 و وقت وفات و سببش و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار از آن حضرت
 علیه السلام بود محمد بن علی بن حسین الباقی علیه السلام در میان برادران خلیفه
 پدر بزرگوار خود علی بن حسین علیهما السلام و وصی و قائم بامامت بعد از او
 و برادر فرمود بر جماعت خود بفضل و علم و زهد و بزرگی و اعتراف ایشان بود
 روی ذکر و احکام ایشان در میان عامه و خاصه و اعظم ایشان از روی قدر
 و مرتبه ظاهر نشد از اولاد حسن و حسین علیهما السلام از علم دین و آثار و
 سنن و علم قرآن و سیرت و فنون آداب آنچه ظهور یافت از ابی جعفر علیه السلام
 و روایت کنند از آن حضرت معارف اهل دین و بقایای صحابه و معارف تابعین
 و رؤسای فقهایی پسین و در فضل و علم و دانش ضرب المثل بود و در جمیع احوال
 و آثار سپید قرطی در مدح او گوید که **نظم** یا باقر العلم للهلل التقی و خیر من لقی
 علی الاجل یعنی ای شگفتا که علم از برای اهل تقوی و ای بهترین کسی که تبلیغ گفت
 بر کوهها و مالک بن اعین چنی گفته در مدح آن حضرت علیه الصلوة و السلام **نظم**
 ادا طلب الناس علم القرآن کانت قریش علیه عیال و ابن ابن بنت النبی قلت
 بک فو عا طالا بنجوم تهلل للحدین جباک تورت علما جالا یعنی هرگاه طلب
 کنند مردم علم قرازا هم شد قریش بر و عیال که از او اخذ علم کنند و اگر گفته شود
 که کجاست کسیر پیغمبرسانی باین فروع طوال را که باقی آمده معصومین اند که در
 این اصل شریفه اند که ایشان ستارگان درخشان اند از برای دارندگان
 بار علم مثابه کوهها اند که میراث گرفته اند کوههای علم را از یکدیگر و آن حضرت
 متولد شد در مدینه در سال پنجاه و هشتم از هجرت و رحلت فرمود در سال هجده
 چهار و شصت از هجرت و او ناسخی است از مائشین و علویت از علوین و قربان
 برش در بقیع از مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کند میمون القدام
 از جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوارش علیهما السلام که فرمود که داخل شدم بر
 جابر بن عبد الله رحمه الله علیه و سلام کردم بر جواب سلام من گفت بعد از آن
 گفت ایستی تو و این بعد از آن بود که چشم او پوشیده شده بود کفتم محمد بن
 گفت ای پسر خیر البشر نزدیک من پامن نزدیک او رفتم بوسید هر دو دست مرا

بعد از آن

بعد از آن افتاد که مرد پای مرا بوسید من خود را دور کرشم نگاه گفت مرا که رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم بوسید تو سلام رسانید کفتم و علی رسول الله السلام و رحمه الله
 و برکاته و چگونه بود این ای جابر گفت من بودم با رسول الله و زنی فرمود که
 جابر شاید که باقی مانی تا ملاقات کنی بمردی از ولد من که گویند او را محمد بن علی بن حسین
 که من بجان او و تعالی عطا فرموده باشد او را نور و حکمت پس بخوان او را از من سلام
 و بود در وصیت امیر المؤمنین علیه السلام که بولد خود فرموده بود ذکر محمد بن علی و وصایا
 نیز با او وصیت کرده بودند و تسبیح فرموده بود او را پیغمبر و تکریم نموده و با او
 بر وجهی که از او روایت کرده اند اصحاب آثار و از آنچه روایت کرده شده از پدر
 بن عبد الله در حدیث مجروح که او گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 مرا که شاید باقی مانی تا ملاقات کنی ولد را از حسین که او را محمد گویند که بشکافم علم
 دین را شکافتی که باقر عبارت از نیت پس هرگاه بوی برسی از منش سلام بر
 و روایت کنند شیعه در خبر لوح که جبرئیل علیه السلام آورده بود به پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم از جنت آن حضرت بفاطمه علیهما السلام عطا فرموده در سبای
 آمده بود علیهم السلام بعد از او پس بود ذکر محمد بن علی بعد از پدر بزرگوار خود و
 روایت کنند نیز که خدای عز و جل فرستاده بود به پیغمبر خود کتابی که مهر فرموده از
 خاتم و امر کرده بود که از ابدا به امیر المؤمنین و دیگر امر فرموده بود که برادر مهر
 اول را که در و بود و عمل کند بامت او باز آن حضرت داد نزد وفات به پیغمبر
 حسن و امر فرمود که برادر دهم را و بامت او عمل نماید باز او در حضورت
 داد برادرش حسین و امر کرد که مهر سیوم را برادر و عمل کند بامتش باز او
 داد نزد وفات به پسرش علی بن حسین و امر فرمود بمثل آن و علی بن حسین داد
 به پسرش محمد بن علی الاکبر و امر کرد بمثل آن باز محمد بن علی داد به پسرش تا آخر
 آمده انام علیهم السلام و روایت کرده اند نیز به نصوص کثیره بر و بامت
 بعد از پدر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از امیر المؤمنین و از حسن و حسین و
 بن نوحین علیهم السلام و روایت کرده اند مردم از فضائل و مناقب آن حضرت
 آنچه که بسیار میشود و مان خطبات اگر اثبات آن کنیم و اندکی که مقصود است
 از آن ذکر میکنم عطای یکی گوید که من ندیدم علما را نزد هیچکس که اصغر باشد از
 ایشان نزد ابی جعفر محمد بن حسین علیهم السلام و من دیدم حکیم بن عیسی را با خود
 جلالت او در میان قوم در پیش آن حضرت که گویا طفل ملت است نزد معلم
 خود و این مذکور شد با اختلاف عبارت و جابر بن یزید جعفی هرگاه روایت کرد

از محمد بن علی گفتی که حدیث کرد مرا وصی او صیاد و وارث علم انبیا محمد بن علی بن حسین
علیه السلام و روایت کند محمول بن ابی اسیم از قیس بن ربیع که گفت من سوال
کردم از ابی اسحق از پیچ بر خفین او گفت من یا قثم مردمان را که پیچ میکردند
تا رسیدم بمردی از بنی ماضی که ندیده بودم مثل او را هرگز یعنی محمد بن علی
بن حسین علیه السلام پس از سوال کردم از پیچ پس منی فرمود مرا از آن
و فرمود که بنو امیرالمومنین علی علیه السلام که پیچ کشد بر خفین و فرمود که پیچ
که فقه کتاب پیچ بر خفین را که نباید کرد و ابی اسحق گوید که من پیچ کشیدم از آن
روز باز که مرا از آن منی فرمود و قیس بن ربیع گوید که من نیز پیچ نکردم تا این
از ابی اسحق شنیدم و روایت از ابی عبد الله علیه السلام که محمد بن المنکدر گفت
که من ندیدم مثل علی بن حسین خلقی را در فضل تا دیدم محمد بن علی را علیه السلام
پس خواستم که بنویسم او را پس او مرا انداد اصحاب او از و پرسیدند
که چه خبر ترا انداد گفت روزی بیرون رفتم بجانب بعضی از نواحی مدینه در
ساعت گری پس ملاقات کردم محمد بن علی علیه السلام و او مردی نوجویم
که دست بردوش دو غلام میرفت من با خود گفتم که این شیخی است از شیوخ
قریش که درین ساعت و بدین حالت در طلب دنیا است من بجزو او رفتم
بندی دهم پیشش قثم و سلام کردم جواب سلام مرا داد و در آن وقت کار
میکرد و عرق میریخت گفتم اگر مرک در دست ترا و تو درین حالت باشی چگونه
باشد مرادست خود را از آن خلاص کرد و پشت مبارک بجای باز داد و فرمود
که اگر مرک دریا بد مراد درین ساعت و من بدین حالت باشم باک ندارم زیرا
که این طاعتی است از طاعات الهی بآنکه باز میدارم نفس خود را از تو و از غیر
یعنی کسب دست مرا باز میدار که دست پیش تو و مردم ارم و چیزی بخوانم
این طاعتت پس از مرک باک ندارم در طاعت و من از مرک می ترسم وقتی
که فرود آید و من در مصیبت باشم از معاصی الهی گفتم بر حکمت الله من خواستم
که ترا مو عظمت کنم تو مرا مو عظمت فرمودی و معاویه بن عمار زهبی گوید که از
محمد بن علی علیه السلام سوال کردند که حق جل و علا فرموده که فاسطوا
اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ایشان چه طایفه اند فرمود که اهل ذکریم و
روایت میفرمود آن حضرت اخبار پیشینان و اخبار انبیا علیهم السلام و مردم
می نوشتند از و مقاصد را و فرامیکردند از و سیر و سنن و اعتقاد می کردند و
در مناسک حج که روایت میفرمود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و می نوشتند

انور

از پیغمبر قرآن را و روایت میکنند از آن حضرت خاصه و عامه اخبار را و مناظره
میفرمود گشتی را که وارد میشد بر و از اهل فکر و نظر و حفظ می کرد و در آن و مردمان
از علم کلام و روایت کند زهری که هشام بن عبد الملك حج کرد و در آمد در
سجده و تکبیر کرده بود بر دست سالم گفت بوی که ای فلان این محمد بن علی
بن حسین است گفت اینست که بغش می افشا اهل عراق بواسطه او گفت برو
پیش من و بگو که فلان کس میگوید که چه خواهند خورد مردمان و چه خواهند
آشامید تا قطع و فصل ایشان بشود در روز قیامت آن حضرت فرمود که
حشر کنند مردمان را بر زمین که مثل قرص نقی پاک باشد و در و آنها متعرق باشد
میخورند و می آشامند تا فارغ شوند از حساب هشام چون دید که آن حضرت
فایز شد باین جواب گفت الله اکبر بر و و بگو که در ماندگی ایشان ایشان را
باز نخواهد داشت از اکل و شرب در آن روز آن حضرت فرمود که اهل رفخ
با وجود شغل و تشل ایشان از آن باز نمایند و گویند که افیضوا علینا الماء
او تا از قلم الله یعنی اهل دوزخ از بهشتیان در خواهند و توقع کنند که برین
بر آید آب بهشت آن مقدار که تشنگی ما را ببرد و باید هید ما را از آنچه شمار
روزی کرده است خدای تعالی از سپایا شرب با انواع طعام تا بخوریم آنگاه
هشام ساکت شد و دیگر رجوع بکلام نکرد و روایت کنند علما که عمر بن عبد
فرستاد کسی را که او امتحان نماید آن حضرت را سوال او آمده گفت جان
من فدای تو باد معنی این کلام حق تعالی چیست که اولم بر الذین کفروا ان التوبه
والا لارض کانتار تقا فقطقنا بما یعنی آیا ندانستند آنکه می کردند که آسمانها
و زمینها بودند بسته بر هم پس باز گشودیم ایشان را چیست این بستن و گشودن
آنها آن حضرت فرمود که آسمان بسته و باران زمین نمی آید و زمین بسته بود که
از نبات نمی روید عمر و منقطع شد و نیافت اعتراض را و رفت و باز آمد
و گفت خبر کن مرا از قول حق تعالی که و من یحکل علیه غصی فقهدهوی یعنی هر که فرود
آید بر خشم من پس تحقیق افتاد و در ورطه هلاک این چه غضب است آن حضرت
که این عذاب است ای عمر و هر که گمان کند که چیزی تقصیر حق تعالی میکند پس
کافراست و آنچه ما وصف کردیم آن حضرت را از فضل و علم و بزرگی و ریاست
امامت و جود و سخا در خاصه و عامه مشهور است در میان کافره و معرفت بفضل
و احسان با کثرت عیال و توسط حال و عمر و بن دنیا و عبد الله بن عمر هر کدام از
ایشان گفتند که ما هرگز ملاقات با ابی جعفر نکردیم الا که با ما انعام میفرمود و نفقه

وصل و کسوت را و میگفت این مهیا بود از برای شما پیش از آنکه ما من ملاقات
 و آن حضرت روایت میفرمود از پدران بزرگوار خود که ایشان از پیغمبر
 علیه و آله و سلم روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که سخت ترین اعمال است
 مواسات نمودن برادران در مال و انصاف دادن مردمان را از نفس خود
 و ذکر حضرت ذوالجلال در جمیع احوال حسن صالح گوید که من شنیدم از ابو جعفر
 محمد بن علی علیهما السلام که میفرمود که امیرش خیر بنی سحر خیرتر نیست
 از علم و علم و روایت که از آن حضرت سوال میکردند از حدیث مرسل و منقول
 میفرمود که هرگاه که من حدیث کنم شما را حدیثی که اسناد آنرا ذکر کنم پس شنیدن
 در آن حدیث پدر بزرگوار منست و همچنین اجداد عالمقدار ما رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم و آن حضرت از جبرئیل علیه السلام و او از خدای عز و جل و
 آن حضرت میفرمود که بلیه مردمان بر ما عظیم اگر دعوت میکنیم ایشان را اجابت نکنند
 و اگر میگذاریم ایشان را راه نمی یابند و متمدنی نمیکردند بخیر ما و دیگر میفرمود
 که می باید که کینه ماند داشته باشند مردم زیرا که ما اهل بیت رحمت و رحمة بنوع
 و معدن حکمت و موضع ملائکه و مهبوط وحییم و چون آن حضرت وفات نمود و هفت
 روز ماندند و هر یک از برادرانش صاحب فضل بودند و اگر چه بفضل وی بودند و
 رتبه امامت و خلافتش و ولایتش از جانب حق تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله
 امامت و خلافتش من قبل الله علی العباد نه سال بود صلی الله علیه و آله **و طرفی از این**
برادران آن حضرت علیهم السلام عبدالله بن علی بن حسین که یکی از برادران ابی
 جعفر بود علیهم السلام او والی صدقاه رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین
 بود علیه السلام و فقیه و فاضل بود و روایت بسیار کرده اند از پدران بزرگوار
 خود که ایشان از رسول الله و روایت کرده اند و مردم حدیث از وی
 کنند و جمله آثار روایت از وی میکنند از آنجمله روایت میکند عماره بن غزیه
 از عبدالله بن علی بن حسین که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخیر من خیر
 انکس است که چون من ذکر کرده شوم نزد او صلوات نفرستند بر من خیر
 سمعت ذکر یافت و روایت کند عبدالله بن سمعان که من ملاقات کردم
 عبدالله بن علی بن حسین که حدیث کردم از پدر خود و او از پدر خود که امیر
 المؤمنین علیه السلام که دست راست در در اقطع میکرد در دزدی اول
 و پای چپ او را در دوم و سخن نخلد و در سیوم و عمر بن علی بن حسین مروی
 جلیل و والی صدقاه رسول الله و امیر المؤمنین بود صلی الله علیه و آله و سلم

سخاوت بود و روایت کند حسین بن زید که من دیدم عم خود را عمر بن علی بن حسین
 که شرطی کرد و کسی می خرید چه رقیب علی را علیه السلام آنکه رخنه میکرد در
 دیوار چنین و چنان رفته و منع نمیکرد کسی را که در آید و از آن بخورد و در روایت
 کند عیبه الله بن جبریر القطان که من شنیدم از عمر بن علی بن حسین که میگفت
 که مفرط در دوستی ما مثل مفرط است در بغض ما را حق است نسبت قرابت
 ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقت که خدای تعالی بپاکرامت کرده
 پس هر که ترک کند آنرا حق عظیمی را ترک کرده و آید ما را بمنزلی که حق
 تعالی ما را با نجا فرود آورده و مگوید در حق ما چیزی که در ما نباشد اگر خدا
 کند حق تعالی ما را پس بواسطه کفایت ما است و اگر رحمت نماید بواسطه رحمت
 و فضل او است و زید بن علی بن حسین عین برادران بود بعد از ابی جعفر علیه السلام
 و افضل ایشان بود و مردی بود عابد با ورع و فقیه و سخی و شجاع ظهور کرد و
 امر معروف میفرمود و نهی از منکر می نمود و طلب خون امام حسین علیه السلام
 میکرد و ابوجار و دزیدین مندر گوید که من بمدينه آمدم از هر که سوال می
 کردم از زید بن علی میگفت مرا که او حلیف قرانت روایت کند و شام که
 من پرسیدم خالد بن صفوان از زید بن علی و او حدیث کرد ما را از و کفتم
 که با بادی ملاقات کرده گفت بر صافه کفتم چه نوع مردی بود گفت آنچه من دیدم
 آنست که گریستی از خشیست الهی تا پیاختی اشک او بجای سکن او و بسیار از
 شیعه اعتقاد امامت بر او کرده بودند و سبب اعتقاد ایشان در امامت
 او خروج او بود و سبب دعوت میکرد بر رضای آل محمد پس ایشان بکان
 کردند که او این را از برای نفس خود میخواهد و او از برای خود میخواهد
 که او میداشت مستحق آنرا پیش ازین حال و وصیت او از وفات با عیبه
 الله علیه السلام و سبب خروج ابی تحسین زید بن علی طلب خون امام حسین
 بود علیه السلام و غرض اصلی او این بود و دیگر آنکه بیک روزی داخل شد
 بر شام بن عبدالملک و جمع بودند بسیاری از اهل شام نزد شام و
 شام این جمعیت برای او کرده بود و امر نموده بایشان که چون او در آید
 جای او را در مجلس تنگ سازند تا نتوانند نشستن نزدیک
 وی زید چون درآمد گفت بوی که نیت بچکس از بندگان خدای فوق آنکه و
 کرده شود به بر سر زید از خدای تعالی و نیت بندگان خدای تعالی کسی
 دون آنکه وصیت کنند او را به تقوی الله و من وصیت میکنم ترا بر سریدن

و بر سر سینه از خدای تعالی پس بر سر از خدای تعالی شام گفت بوی که تو نفس خود را دادی
که ده از برای خلافت و امید آن داری و تو لیاقت این امر نداری که ترا در غایت کبریا
راوه زید گفت بوی که من کسی را نمیدانم که بزرگتر باشد نزد حق تعالی منزلت از پیغمبر که
حق تعالی او را مبعوث کرد و انیده بود و حال آنکه او پیشتر که بود پس اگر این امر قصور
بود از شهنشایت این پیغمبر مبعوث نمی شد که او هم چنان بنابر ایمان است و نبوت
اعظم از خلافت و بعد ازین چه قصور کند مردی که پدر او رسول الله باشد و او
پسر علی بن ابی طالب علیه السلام از آنکه از کینه که متولد شده باشد آنکه شام
برجت از مجلس خود طلبید مقرران خود را و گفت این تفرقه می اندازد و دشمن
بعد از آن زید از آنجا پیرون رفت و میگفت که امت نکرد هیچ قومی هرگز بخیر
الاکه دلیل شدند پس از شمشیر ناید رسیدن و چون زید بکوفه رفت اجتماع نمود
اهل و باوی و بران اجتماع بودند بسیار بیعت کردند و او را بر حوب بعد از آن
نقض عهد کردند و در وقت جنگ او را بدست دشمن دادند و او را شهید کردند و در زمان
علیه و چهار سال در میان خود و کوفه برادر کردند و منکر نشد بیکس آن حالت را از
ایشان نه بدست و نه بزبان و چون او شسته شد خبر رسید بای عبدالله جعفر بن محمد
التصادق علیهما السلام بغایت ملول و محزون شد چنانچه این مال کرد برای او کوفه
فرمود از مال خود در میان عیال آنسان که بازید گشته شده بودند از اصحاب زید
هر یک را مبلغ یک هزار دینار طلا و این را ابو خالد واسطی روایت کند که ابو عبدالله
علیه السلام که هزار دینار تسلیم من کرد و امر فرمود مرا که قسمت کنم من آنرا در میان عیال
آنکس که بازید گشته شده من آنرا قسمت کردم با عیال عبدالله بن زید که برادر من
فضیل الزمان آنرا رسانیده بود بوی چار دینار رسیده بود با و و متقل زید
نزد و دوشنبه دوم ماه صفر بود در سال صد و پنجاه و پنجم از هجرت و در وقت قتل چهل
و دو ساله بود حسین بن علی مردی با و رع و فاضل بود و حدیث بسیار روایت
کرده از پدر بزرگوار خود علی بن حسین علیهما السلام و عم او و دختر حسین بود و
برادرش ابی جعفر علیه السلام روایت کند احمد بن عیسی که او گفت که پدر من
گفت که دیدم حسین بن علی را که دعا میکرد و بودم من که میگفت که بخواب نهاده
خود تا مستجاب شود و عای او از برای همه خلائق و روایت کند جری الطحان که
که در اسب که صاحب حسن بن صالح بود که من ندیدم کسی را که اخوی بوده باشد
از حسن بن صالح مر خدای تعالی را تا آمدن مدینه و دیدم حسین بن علی بن جعفر بن
السلام را من کسی ندیدم که از او باشد از روی خوف گویند که او را باطل

برده اند پیرون آورده اند از شدت خوف چنین بود و حسین بن علی بن جعفر بن
کذا که ابراهیم بن شام المخزومی که والی مدینه بود و ایم جمع میکرد و ما را در روز جمعه نزد
بنبر و در می افتاد و با میر المؤمنین علیه السلام و او را تا نماز میگفت او که بدین
روزی حاضر شدم و آنجا بر گشته بود از مردم من خود را بمنبر حساب اندم از تنگی
با ناگاه بخواب رفتم دیدم که قبر آن حضرت شکافت و پیرون آمد از مردمی
با ما همای سفید گفت من که با عبدالله آیا اند و بکن نمی سازد ترا آنچه میگوید
این کفتم می و الله گفت کتکها هر دو چشم خود را و نظر کن بوضع الهی که با و چه خواهد
کرد و او در آن وقت امیر المؤمنین را تا نماز میکرد و یک ناگاه از بالای منبر
بر افتاد و جان پلید با ملک دوزخ داد و **کر او لا و آن حضرت علیه السلام**
تا بقا ذکر کردیم که هفت بوده اند ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام که
ابو عبدالله است و عبدالله بن محمد که مادر هر دو ام فروه بنت قاسم بن محمد بن
الی کراست و ابراهیم درج و عبدالله درج که مادر ایشان ام حکیم بنت اسد
بن مغیره سقفه است و علی و زینب از ام ولدند و اعتقاد کرده اند که درج
کدام از اولاد ابی جعفر امامت نکرد و ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام
خاصه و برادرش عبدالله شارا لیه بود و فضل و صلاح و روایت کنند که
او داخل شد بر بعضی از بنی امیه و او خواست که عبدالله را بقتل آورد
مکش مرا تا با ششم از برای خدا بر تو عون و با ششم از برای تو بر خدای تعالی
عون یعنی از کسی باشم که شفاعت کند بسوی خدای تعالی و او پذیرد شفاعت
او را این را از و قبول نکرد و گفت مرا و را اموی که نیستی تو اینجا و نخواهی بود
و او را زهر داد و کشت این آخر کلام شیخ مفید رحمه الله است حافظ ابو نعیم
در کتاب حلیه الاولیا آورده که امام حاضر ذکر ضایر ابو جعفر محمد بن علی الباقی
بود و در وجب دین و ابوت تکلم میفرمود در عوارض و خطرات و سختی از
دید و موع عبرات و نهی می نمود از جدال و خصومات و کشفه میشد که تصوف
تغزرت بحضرت و تهنیت از برای خطرات خلف بن حوش روایت کند
از ابی جعفر علیه السلام که ایمان ثابت است در قلب و یقین خطراتت چون
میکند یقین قلب میگردد و بر تبه که گویا پاره آهن است و چون پیرون می آید
از و بجای میرسد که گویا لته که نه است و روایت که آن حضرت فرمود
در نمی باید در دل کسی چیزی از کبر الاکه کم میشود از عقل او مثل آنچه در آمده
دل وی یا بیشتر از آن سفیان سوری روایت کند که من شنیدم منصور را

که میگفت که من شنیدم از محمد بن علی بن حسین علیهما السلام که میفرمود که فنا و غرور و دود
میکنند در دل مؤمن پس چون رسید مقامی که در توکل است متوطن می شوند و آن
میکردند و زیاده و کم می شد نقل کند از ابی جعفر علیه السلام که صواعق می رسیدند
و غیر مؤمن و لیکن نمی رسیدند اگر ثابت گوید محمد بن علی علیهما السلام میفرمودند
آیات که اولک بخون العرق بماء صبر و اگر غرقه بهشت است از برای آنکه آن
که صبر کرد در فقر و در دنیا سعد بن اسکان گوید که آن حضرت میفرمود که عالمی
نفع گرفته شود بعلم او افضل است از هزار عابد یونس بن یعقوب روایت کرده
از برادر خود که او روایت کرده از آن حضرت که شیعیان با سه صنف اند صنفی
خردمند و ما را و صنفی همچون آبکینه می شکند و صنفی دیگر مثل طلای احمد از هر چند
در آورده می شوند در آتش زیادتی می شود وجود آن اصمعی روایت کند که
محمد بن علی میفرمود در پیر خود را که ای پسر من برت که احتراز کنی از کمالی و غلبه
در قول که آنها کلید هر شهرند زیرا که اگر کمالی پیشه کردی و جابر روایت کند از
ابی جعفر علیه السلام که حق سبحانه و تعالی می اندازد در دلهای شیعیان با خوف
و در عیب پس هرگاه قائم کرد و قائم ما و مهدی ما ظاهر شود و باشد هر مردی از شیعیان
دلیر تر از شیر آن و گذارنده تر از تیری سنان و جابر گوید که ابو جعفر فرموده
که شیعیان کسی است که اطاعت کند خدای تعالی را و روایت کند جعفر بن محمد از
پدر بزرگوار که بر شامت که احتراز کند از خصوصت که آن مفقود قلب است و مورد
نفاق مؤلف رحمة الله می فرماید که آن حضرت راست و درست فرموده و خصوص
در مذاهب و جدل در اعتقادات اراده نموده زیرا که دو قوم از متحاصمین یا
مساوی اند در قوه پس فاسد میشود و لهائی ایشان یا آنکه ضعیف میگرددند و
از قومی پس محتاج میشوند بنفاق تا باز دارند قومی را با آنچه در ایشان است
از ضعف بواسطه تو و بسوی آنها و اگر حمل کنند بر مطلق خصوصیات که در میان
مردم واقع نیست چنانچه این معنی محتمل است از آنکه خدا عالم و آن
حضرت میفرمود که نقش خاتم پدر من القوه لند جمیعاً بود احمد بن محمد روایت
کند که محمد بن علی علیهما السلام میفرمود که بود مرا برادری که در چشم من عظم منمود
بواسطه آن بود که صغیر بود دنیا و چشم او و این معنی در نهج البلاغه مذکور است
و این مبارک روایت کند که محمد بن حسین علیهما السلام فرموده که آنکه داده
او را خلق و رفیق پس او یافته خیر و راحت و نیکی حال در دنیا و آخرت و هر که محرو
از خلق و رفیق این راهیست بهر شهر و بلیه مگر آنکه نگاه دارد حق تعالی او را از آن

شریعت و سنا و روایت ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام از جابر بن عبد الله
انصاریست و ابن عباس و ابو هریره و ابو سعید خدری و انس بن مالک از امام
حسن و امام حسین علیهما السلام و سعید بن سائب و عید الله بن ابی رافع
و اگر روایت کند از او از ابی بن عمر بن دنیا راست و عطاء بن ابی رباح
و جابر جعفی و ابان بن تغلب و روایت کنندگان از آن حضرت ابن جریر
و لیث بن ابی سلیم و حجاج بن أرطاة در آخرین و آن حضرت با سنا و خود روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود در خطبه خود که حدیثش میکنم
خدای عز و جل را و ثنا میکنم بر و با آنچه که او اهل اوست بعد از آن میفرمود
که هر که هدایت کرد او را حق جل و علا پس او را همراهی کند و هر که او را فرود
گذاشت در کمر اجنبی هیچ راه نمانده نیست که او را بر آید آورده و صدق
حدیث کتاب الهیست و حسن طریق طریق محمدیست و بدترین امور محمدی
است و هر امر محمدیست بدعتت و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت
در بار بعد از آن فرمود که من و قیامت همچو این دو یک شیم و روایت دیگر
چانت که اشارت بانگشت سبابه و وسطی فرمود یعنی زمان من بقیامت
خواهد کشید و چون ذکر قیامت فرمودی که توتهای مبارکش سرخ گشتی و او
بر دشتی و غضبش زیاده شدی که کویا پیغمبر شکریت که بامداد کرده شمارا
بعد از آن فرمودی که هر که مالی گذاشت آن بر منست که حفظ او کنم و در این
او انما یم من ولی مؤمنانم جابر روایت کند از جعفر بن محمد علیهما السلام و
او از جابر بن عبد الله که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود
که بد رستی بپوشم هر آنکه در غفلت است از آنچه خلق فرموده حق تعالی از برای
او بد رستی که خدای که غیر او خدای نیست هرگاه که اراده فرموده خلق او را میفرماید
بفرشته که نویسد رزق او را و اثر و اجل او را بنویسد که او سعید است یا شقی
بعد از آن بالا میرود این فرشته بعد از آن می آید فرشته دیگر از برای حفظ او
تا بعد بلوغ بعد از آن دو فرشته دیگر می آید و می نویسد حسنات و سیئات
چون مرگ حاضر شد این دو فرشته بالا میرود و بعد از آن ملک الموت می آید
از جهت قبض روح او و چون او را بفرشته نهادند ملک الموت رد میکند روح را
و بعد او بعد از آن فرشته قبری آید پس امتحان می نماید او را در سؤال
و جواب و باز میرود و چون قیامت قائم شود فرود آید بر فرشته حسنات
و فرشته سیئات و نامه اعمال هر یک را بر گردن او بیاورند و حاضر باشد با او

یکفرشته را خنده است او را بوقت حیات فرشته دیگر گواهی دهند بر اعمال
و بعد از آن فرمود که قال الله تعالی لقد كنت فی غفلت من هذا کشفنا عنک
غطاءک یعنی بدستی که بودی تو در دینی و ربی چیزی پس بر او شتم از دیده تو
پوشش جبل و غفلت را تا هر چه شنیده بودی معاینه بینی و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده
لترکبن طبقا من طبق یعنی حالی بعد از حالی بعد از آن
فرمود که در پیش شما امر عظیم است استعانت طلبید از خدا ای عظیم و ابو جعفر علیه السلام روایت کند از جابر بن عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که
هر که خوب صورت باشد در حبش عیسی که متواضع باشد از خالص حق جل و علا خواهد
بود و روز قیامت و ابو عبد الله روایت کند از پدر بزرگوارش ابی جعفر علیه السلام و او از پدر و جد و او از علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که حق سبحانه و تعالی را نقل فرموده از ذل معان
بغری تقوی غنی گردانیده او را بمال و غیر ساخته او را بی عیشرت و انس گرفته
او را بی این و جلیس هر که ترسد خدا را ترسد خدا حق سبحانه و تعالی از او و هر چه را
و هر که راضی گردد از خدای تعالی باندگی رزق راضی شود حق تعالی از او باندگی از
عمل و هر که شرم نکند از محبت سبک گردد و نوبت و نرم و خوب شود حال او و نوبت
باید عیال او و هر که زهد و ورز و در دنیا ثابت گرداند حق تعالی حکمت را در دل او
و ناطق و کویا سازد بان زبان او را و پیرون بر او را از دنیا سالم از آفات
در دارالقرار قرار گیرد و این خباب رحمت الله نیز ذکر ابی جعفر نموده از ولادت
و وفات و حدیث جابر و غیر ذلک بر وجهی که سابقا ذکر شد و در کتاب لایل
حمیری منقول است از زید بن ابی حازم که او گفت که من نزد ابی جعفر علیه السلام بودم
که گذار ما افشا و بخانه هشام بن عبد الملك که بنامیکر دان حضرت فرمود و الله
که این خراب و منهدم گردد البته و الله که نقل کند خاکهای او را از جهش خدا که
ظاهر شود و سنگهای زیرت او و آن موضع نفس زکیه خواهد بود من تعجب کردم و کفتم
هشام را که خراب کند و من این را از ابی جعفر مگویش خود شنیدم گفت پس و بعد
از مردن هشام نوشت و بعد در آنکه منهدم سازند خانه هشام را و نقل کنند خاک
او را تا ظاهر شود و سنگهای آن و من آنرا دیدم و دیگر او گفت که من با ابو جعفر بودم
که گذشت بمایه بن علی ابن حضرت فرمود و الله که او خروج کند در کوفه و او را بقتل
آورد و بر دار کنند و طواف کنند مرغان بر گرد او و چنین شد او را شهید گردانیدند و در
در موضع خانه هشام بر دار کردند تا تعجب کردم از قصه دار و بنود در مدینه او را هرگز

و ایشان که آمدند صدا کردند و ابو بصیر روایت کند که ابو جعفر علیه السلام فرمود
که پدر بزرگوار من و وصیت فرمود مرا که چون من وفات نمایم پس کسی بشوئ غسل
من نشود غیر از تو زیرا که امام را غسل نمی تواند داد مگر امام و بدانکه برادر تو
عبد الله زود باشد که دعوت کند مردم را بسوی خود تو بگذار او را که غم او
کو تا خواهد بود چون پدر من در گذشت او را غسل دادم چنانچه امر کرده بود
و مرا اذعان کرد و عبد الله امامت را بجای او پس آن چنان شد که پدرم فرمود
و بشت نکرد و عبد الله مکرانند که زمانی که وفات کرد و این قضیه و لالت
کند بر آنکه او خبر میداد بخبری پیش از آنکه بشود و آن میشد و باین شش
میشد و امام و از فیض بن مظفر روایت که من آدم خدمت ابی جعفر علیه السلام
و خواستم که سوال کنم او را از نماز شب در محل پیش از آنکه من سوال کنم فرمود
که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نماز میکند در هر راحله هر طرف که توجه
بود راحله بان طرف روایت کند سعد اسکاف که من طلب اذن کردم
ابی جعفر فرمود که بگوید که تعجیل نمایی که نزد او توجع میشد از برادران شما
من اندکی درنگ کردم پیرون آمدند بر من و او زده مرد که شانه ترکان بود
و برایشان قیامی تنگ بود و موز ما که پوشیده بودند پس سلاح کردند
و گذشتند بعد از آن من داخل شدم بر آن حضرت علیه السلام و کفتم
این جمع را که پیرون آمدند از نزد تو چه طایفه بودند فرمود که ایشان برادران
شما بودند از قوم جن کفتم طاهر میساز و خود را بر شمشیر فرمود که بی کدزی
آرند بر ما و از حلال و حرام می پرسند چنانکه شامی آید و می پرسد و ابو
عبد الله علیه السلام گوید که من شنیدم از پدر بزرگوار خود که باقی مانده
از اجل من بخمال من حساب کردم آنرا نه زیاده و نه کم و محمد بن مسلم رواست
میکند که من سیر میکردم با ابی جعفر علیه السلام در زمین میان مکه و مدینه
و آن حضرت بر ستری سوار بود و من بر دراز گوش که از آن آن حضرت
بود که ناگاه کرک در سر کوه پیدا شد و می آمد تا نزد یک آن حضرت رسید
آن حضرت استر را برداشت تا کرک پیش آمده و دستها بر او شسته بر تو
زین استر نهاد و سرش برد و آن حضرت گوش فرمود بوی زمانی دراز
بعد از آن فرمود که برو من چنین کنم کرک باز گشت و بدو دیدن و دیدن
میرفت فرمود که دانستی چه گفت کفتم خدای و رسول و پسر رسول او را تا نزد
فرمود که او گفت بمن که یابن رسول الله بدستی که جفت من درین کوه بزیاید

و دشواری زاید پس دعا کن بجانب حق که او را خلاصی دهد که بعد ازین مسأله کرد
همچو که ام از نسل من بر چنانکس از شیخه من کفتم چنین کنم و بعد ازین عطا
یکی روایت کند که مرا اشتیاق خدمت ابو جعفر پیدا شده بود و من در مکه بودم
آمدم بدمیه از جهت شوق بخدمت او و درین شب که در راه بودم باران بسیار
و سرمای سخت خوردم و نیمه شب بدر خانه آن حضرت رسیدم با خود می گفتم
که درین ساعت در روم بخانه یا انتظار بکشم تا صبح شود و من درین فکر بودم که
ناگاه شنیدم که آن حضرت میگوید که ای جابر به بخشای در را از برای این عطا که
درین شب سرا خورده و ایند یافته گفت که جابریه آمد و در کشتن و من اندرون
رفتم و ابو عبد الله روایت کند که من نزد پدر بزرگوار بودم در روزی که در حلق
میفرمود مرا وصیت کرد بجزئی خند در غسل و کفن و دخول در قبر و می گفت ای
پدر بخدا که من ندیدم از آن روز باز که بیار شده ترا از روی حیا که بهتر باشی
از امر و از اصلا که اثر موت در تو ظاهر نیست فرمود که ای پسر ایامی شغلی علی
بن حسین را که آواز میکند از پس دیوار که یا محمد یا و در آمدن تعجیل نمایی و حمزه
بن محمد الطیار روایت میکند که آمدم بدر خانه ابی جعفر علیه السلام و طلب از آن
کردم مرا اذن غذا و غیره را اذن داد باز گشتم بمنزل خود و من غمناک بودم و
انداختم خود را بر سریری که در خانه بود و رفته بود خواب از من و در فکر بودم و
گفتم به پیش که روم مرجیه این چنین میگویند و قدر به چنین و چنین و حوریه چنان
و زید به این می گویند و فاسد و باطل است برایشان قول آنها من درین اندیشه
بودم که یکی آوازی کند گوش کردم کسی در خانه می زند گفتم این چه کس است گفت
منم فرستاده ابی جعفر علیه السلام پس پیرون رفتم گفت ترا می طلبد جابریه
و رفتم چون بخدمت وی رفتم فرمود که یا بن محمد نه مرجیه و نه بقدریه و نه بزریدیه
نه بجزوریه و لیکن با لحنی اقتدا بیا کن و من اذن ندا دادم ترا و محبوب گردانیدم از
برای این و این بود آنرا کردم و گفتم چون فارغ شدم از عقب تو فرستاده ام که
جانی گوید که من نشسته بودم در خدمت ابی جعفر علیه السلام پس نظر کردم بجانب
آن حضرت و در دل خود می گفتم که بزرگ ساخته خدای تعالی ترا و گرامی کرده و گردانیده
ترا بجهت بر خلق خود و التفات فرمود بجانب من گفت ای مالک امر از آن بزرگ
تراست که تو بران میروی جابریه گوید که من شنیدم از ابی جعفر که میفرمود که خروج
کنم و کسی بر شام مگر که کشت او را با این مقاله را نیز در ساندیم گفت من حاضر بودم
نزد هشام و رسول الله علیه و آله و سلم می گفتند نزد او و او منکر و غیره می شنید

از این بخدا که اگر نباشد مگر من و دیگری که من برو خروج کنم و ابو ذیل گوید که گفت
ابو جعفر علیه السلام من که یا ابو ذیل مخفی نیست بر شما شب قدر در رستی که ملاک
درین شب طواف می کنند ما را و ابو عبد الله علیه السلام روایت کند که در خانه
ابی جعفر علیه السلام فاخته بود شنید که آوازی کند فرمود که ایامی دانید که چه
گوید این فاخته گفتیم فرمود که میگوید بخوانم یا فتن شمارا و مفقود خواهید گشت
پس پیش از آنکه او را نیاید و از مفقود و ناپدید گردانیم بعد از آن امر فرمود
بجایگاه این آخر کتاب و دلائل حمیری است مؤلف رحمه الله میفرماید که نقل کردم
از کتابی که جمع کرده آنرا از زر سجد مؤید الدین ابوطالب محمد بن احمد بن محمد بن
علی العلقی رحمه الله که در آن کتاب آورده که ذکر کرد ابو الفتح محمد بن محمد بن جابر
الکتاب که یکی از ایشان گفت بودم من در میان مکه و مدینه که ناگاه شیخی ظاهر
شد از آن بریه کاشی ظاهر میشد و کاشی غایب میگشت تا نزدیک رسیدن من
مشامل بودم که این چه کس باشد ناگاه پیری بود در میان گفت و بهشت سلام
کرد من و من جواب سلام او گفتم پرسیدم که از کجای می آیی گفت از جانب خدا
می آیم گفتم بکجا میروی گفت بطرف خدای تعالی میروم گفتم بر چه چیزی گفت
حق گفتم زادت تو چیست گفت تقوی من گفتم از کدام قومی فرمود که مرد عربی گفتم
پس از آن زیاد کن گفت مرد تویشم گفتم زیاد کن گفت مرد ما شمی ام گفتم پس از آن
کن گفت مرد علویم بعد از آن ابی تراب را ش فرمود فتن علی الحوض و ده او در نزد
ده تعد و زاده فغان از من فغان از الانیا و ماخاب من جتنا زاده فتن سرنا مال تننا
السرور و من سانا ساد سلا و من کان غاصبا حقنا فیوم القیمه میعاد یعنی
پس با جوض کوثر و کنه کانیم میرانیم دشمنان خود را از آن و احانت میکنیم و رود
یا فکان از ارجح پس رستگار میشد کسی رستگاری نخواهد مگر بوسیله ما و میو
نیکو و کسی که دوستی ما ست زادت تویشم کسی که شاد ساخته ما را می
باید از ما سرور شاد ویر او کسی که ما را ملول و محزون گردانید آن از بدی و بلا کی
سیلا دوست و کسی که غضب کرد حق را پس در روز قیامت است میعاد او یعنی
و عده ما و او بعد از آن فرمود که منم محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیه السلام چون نگاه کردم او را ندیدم و ندانستم که با سنان بالا رفت
یا در زمین رفت مؤلف رحمه الله میفرماید که قطب الدین ابو الحسین سجد بن
هسته الله بن حسن الراوندی رحمه الله در کتاب خراج و جرایج خود آورده در
باب ششم از معجزات امام محمد باقر علیه السلام که عبادین کثیری نصری گفتی

گفتم باقر علیه السلام که چیست حق مؤمن بر خدای تعالی است که اگر بگویم این تخیل را که
 او بیاورد پس نگاه کردم خدا که آن تخیل که آنجا بود بجز حرکت آمد و روان شدن حضرت
 اشاره فرمود بجلوه که قرار گیرد پس بپایش بر جای خود که من میخواهم آمدن ترا
 و دیگر که روایت کند ابو الصباح الکلبانی که مکروری رفتم در خانه امام محمد
 علیه السلام و زدم در خانه را پیرون آمد از آنجا تیزی که پستانهای او بلند شد
 بود من زدم دست خود را بر پستان وی و گفتم او را که بگو مولاي خود را که فلان
 پر در خانه است آن حضرت آواز داد از اندرون که بخانه در آی که مادر مباد
 ترا من باندرون رفتم و گفتم مایولای من از آن حرکت قصد شوه مکررم و
 نخواستم مکر زیاد از آنجا از نفس منت یعنی اعتقاد من زیاد از آن است
 که قصد بد داشته باشم فرمود که کشتی اگر کمان کشد شما که این دیوار ما حاجب
 حایل دیدهای ماست بمنجا که حاجب و حایل و دیگران شماست پس فرقی
 باشد میان ما و شما پس برنت که ذکر نمیشد مثل این را و دیگر که حاجب و البته
 بخدمت باقر علیه السلام رفت فرمود که بمن بمنجا چون فرمود دست مبارک بر
 موضع پایش نهاد فی الفور سیاه شد بعد از آن فرمود که آنده بوی دادم و
 بر و نظر کردم موی خود را سیاه دید و دیگر روایت کند ابی بصیر که من امام
 محمد باقر علیه السلام بودم در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حادثه
 که علی بن حسین علیهما السلام رحلت فرموده بود آنجا تشییع بودیم که منصور
 و داود بن سلیمان در آمدند پیش از آنکه ملک اشغال یابد با و لا و عبا پس
 نشست نزد باقر علیه السلام الا داود آن حضرت فرمود که چه مانع شد
 ووافقی را که نیاید آنجا داود گفت که در و مهربانی هست آن حضرت فرمود که
 نگذار در و زکا زنا و الی که داود امر خلاقی را و پانهند راعناق رجال و
 مالک که در شرق و غرب عالم بود و از باشد عمرش در و تا جمع کند از کنوز
 و اموال آن مقدار که کسی جمع نکرده باشد پیش از و داود درخواست و این خبر
 بد و افقی بر و آمد بخدمت آن حضرت و گفت چه مانع آید مرا از نشستن در
 خدمت تو مگر بزرگی و اجلال تو این چه خیر است که گفت بمن داود فرمود که این
 امریت شدی گفت ملک قبل از ملک شما خواهد بود گفت بلی ووافقی گفت
 بعد از من از ولد من کسی مالک ملک خواهد بود فرمود که بلی گفت مدت ملک
 نبی ائمه بیشتر باشد یا مدت ملک ما فرمود که مدت ملک شما در از تر خواهد بود و
 فرایند هر اینه این ملک را حبیبان و کودکان شما و بازی کنند و آن بمنجا که بازی

میکند بکوی چوکان این امر است که گفته پدر من بن چون ووافقی و الی ملک شد
 تخب داشت از قول امام محمد باقر علیه السلام و دیگر روایت کرد ابو بصیر
 که من گفتم روزی با امام محمد باقر علیه السلام که شما ذریعت رسول خداید
 فرمود که بلی گفتم رسول الله و ارث همه پیغمبر است فرمود که بلی آن حضرت
 جمیع علوم ایشان است گفتم شما میراث گرفته اید جمیع علوم رسول الله را گفت
 بلی گفتم شما قدرت دارید که زنده سازید مرد ما و بری کنید ما پناهی ما و زنده
 از علت او و پاک سازید شخص را از علت برص و خبر دهید مردم را با نچه می
 خورند و ذخیره میکنند در خانه های خود فرمود که بلی باذن الهی میتوانم بعد از
 فرمود که نزدیک من بیای ابو بصیر چون نزدیک رفتم دست مبارک را بر چشم
 و روی من کشید چشم باز کرده بینا گشتم و صحرای کوه و آسمان و زمین را دیدم
 بعد از آن دست بر روی من کشید باز گشتم بینا پناهی خاچه بودم ابو بصیر
 گوید که بعد از آن آن حضرت گفت بمن که اگر میخواهی که بینا باشی بمنجا که شد
 و حساب تو بر خدای تعالی باشد و اگر میخواهی که باشی این چنین که هستی و گویا
 و پاداش تو بهشت باشد گفتم همچون میخواهم که هستم که بهشت نزد من است
 ازین و دیگر جابر گوید که ما نزد امام محمد باقر علیه السلام قریب به پنجاه کس که
 در آمده برو کثیر التوا و او از معاویه بود سلام کرد و نشست بعد از آن
 گفت مغیره بن عمر آن نزد ما بود در کوفه زعم او آنست که با تو و شش ایت
 که بتوی شناساند که فرار از مؤمن و شیعه تو از اعدای تو فرمود که بیشتر تو
 گفت کندم فرود شتم فرمود که دروغ میگوی گفت کاشی جو نیز می فرود شتم فرمود که
 این چنین نیست که تو میگوی بلکه استخوان خرافه و شکی گفت که خبر دار که ترا
 فرمود که ملک ربانی می شناساند بمن شیعه مرا از عدو من فرمود که سرگردان
 و متحیر مری جابر گفت چون باز گشتم بکوفه و احوال کثیر رسیدم از جماعتی
 دلالت کردند بر پرهیزی از و پرسیدم او گفت سه روز پیش ازین او را
 سرگردانی پیش آمد و حیرتی افزود و در آن حیرت مرد و دیگر حاصم بن ابی حمزه
 گوید که آن حضرت بکوری سوار شد و میفرمود بموضعی که او را بود من سلیمان
 بن خالد در خدمت وی بودیم چون اندکی رفتم دو مرد در راه ما رسیدند آن
 حضرت فرمود که این هر دو دزدند بکری غلامانشان را اگر فرستد فرمود که بنید
 کنید اینهارا و گفت سلیمان که برو باین کوه با این غلام و میر و تا بالای کوه
 برسی غاری در آن بالا خواهی یافت در و در آنجا و آنچه در آنجا باشد برین

غلام باریکن تا پارد و دوبار و ان را برید که در دو موضع است انچه را و صاحبانش و
کسی اندکی حاضر است و یکی غایب و او نیز زود باشد که حاضر شود و او دوبار و انرا
حاضر کرده رفت و موضع دیگر در آن کوه سید اگر دو آنها را بر داشته باز گشت
بدین صاحب آن جماعتی را گرفته بود و او عدا داشت که ایشان برده اند و
میخواست که ایشان را سیاست کند انگاه آن حضرت فرمود که ایشان را سیاست
نکنید و آن دو روز را فرستاد نزد حاکم و ایشان گفتند که در دو ماه و قطع کرد
در هر دو روز یکی از ایشان گفت دست ما را بچسبید بریدند انچه که احرای
قطع و توبه من بردست پسر رسول الله شد آن حضرت فرمود که سبقت خواهد کرد
تا این دست بریده توبه هشت بهشت سال و بعد از سه روز صاحب بکرمان
شد امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خبر کنم ترا که در بار و ان توحشت بکند دنیا از
تست بکند دنیا را دیگر است از ان غیر تو و دیگر در و جاهاست جاها می چنین
چنین آن مرد گفت اگر مرا خبر کنی که صاحب بکند دنیا را گشت وجه نام دارد و او
بجاست من انگاه میدانم که تو امام مقرر ضلالتا فرمود که صاحبش محمد بن عبد الرحمن
و او مردیت صالح کثیر الصدقه و الصلوة و این زمان بر در خانه است و اشطایق
می کشد و او بر بری نصرانی بود گفت ایمان آوردم بخدا می که غیر از و خدا می
و محمد عبد و رسول اوست و مسلمان شد آن مرد و دیگر روایت است که چنین
راشد که من ذکر زید بن علی میکردم و عیب او میکردم نزد ابی عبد الله فرمود که
چنین کن رحمت کند خدای تعالی عم مرا زید که او آمد پیش من و گفت و اعینه
خروج دارم برین طاعی که هم این کار کن ای زید که می ترسم که کشته شوی
بر دار کرده شوی و در پیرون توفه ایامیدانی ای زید که خروج کرد و بمحک
از و لد فاطمه بر یکس از سلاطین پیش از خروج صفائی الا که کشته شد بعد
فرمود که ای حسین بدرستی که فاطمه علیها السلام نگاه داشت خود را از حرام
حق سبحانه و تعالی حرام کرد و اندر دیت او را بر آتش و در شان ایشان فرود
آمده که هم او و شوال کتاب الدین اصطفی من عبادنا منهم طالم لنفسه و منهم
و منهم سابقا باخیرات یعنی پس برات و ادم قرازا انما زید که زید هم از بند
خو پس بعضی از بندگان است که زید بر نفس خود و بعضی از ایشان مسانه زد و بعضی
پیشی گیرند به نیکویی ما که پوسته عمل نمایند با حکام قران آن حضرت فرمود که طالم
نفس کن است که عارف امام نباشد و مقتصد کسی است که عارف بحق امام سابق
باخیرات امام خود است بعد از ان فرمود که ای حسین ما اهل بیتیم که پیرون نمی رویم

و بنا و آواز هم هر صاحب فضل را بفضل خود شنود و ذکر روایت کرده ابو بصیر از
ابی جعفر علیه السلام که او فرمود که من می شناسم مردی را که اگر باشد بخوار و
بر آن نه بداند و شناسد و اب بحر را با مادران و عتبات و حالات ایشان
و دیگر انکه جماعتی آمدند بر در خانه آن حضرت و دستوری خواستند که در
بخانه ایشان کفشد و در دهن شندیم که یکی قنات میکند بزبان سریانی
با و از خوش خیز و مسکرتا بعضی از ما نیز گشتند و ما فهم کردیم از آنچه می
خواند ما کمان کردیم که بعضی از اهل کتاب نزد و نید که قنات میکنند و آن از
قنات منقطع شد با نذر و ن رفتم کسی را نیدیم نزد آن حضرت که گفتیم که شنیدیم
قنات سریانی را با و از حزن فرمود که من مشاجات الیایا پیغمبر متوجه آنم آن
زبان عیسی بن عبد الرحمن روایت کند از پدر خود که این عکاشه بن محسن
الاسدی آمد و نو و نزد ابی جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام نزد آن حضرت
استاده بود و پاره انگور آوردند آن حضرت فرمود که دانه دانه بخور و آن
پسر بزرگ سال و سپه دانه و چهار دانه بخورد کسی که کمان میکند که سیر بخورد
شد پس توان زد و دانه دانه بخورد که آن سنج است این عکاشه گفت مر
ابی جعفر را که چرا ازین پنجوا می از برای ابی عبد الله که محل آن شده و پیش آن
حضرت گیسو زری بود هر کرده فرمود که زود باشد که بیا بدین نحاسی از بر
و در دار میمون فرود آید و بسیار دبرای او آنچه او را بیا بعد از ان ایشان
گفتند که ما داخل شدیم برای ابی جعفر علیه السلام فرمود که ای من خبر بکنم
شمار ازین نحاس که من بیا و او کردم بروید و بخورید باین زری که درین
است جاریه را از و پس آمدیم نزد نحاس او گفت مرا نیکه دیشتم فرودم
غیر از و جاریه که مانده که یکی از و گری بهترت کفتم سرون از تا به پیشم
آورد کفتم بخند مسرور شوی باین یکی را گفت بهشاد دنیا رکفتم احسان
جزیرا گفت که کم نمیکند از بهشاد دنیا چیزی کفتم او را میخرم از تو با آنچه درین
نفسه است هر چه باشد و مانند اینم که خداست و از و او فردی بود سفید ریش
و بر کفست بکشاید گیسو را و شمار بدین نحاس گفت که کشاید که اگر یک حبه
از بهشاد دنیا کم است من نمیروشم او را بشما پیر گفت کشاید و بشما پیر
چون کشودم شمر دهم آن بهشاد دنیا را بوی زیاده و نقصان از او ادم و
جاریه را فرود گرفته و ادم شمر دهم آن حضرت و امام جعفر علیه السلام
بودند و وی پس خبر کردیم آن حضرت را بان خرید و او حمد و شای الهی فرمود

بعد از آن فرمود بجای که نام توحید گفت حمده و فرمود که تو حمیده در دنیا و محمود در آخرت
 خبر کن مرا که مری یا قیت گفت مكرم فرمود که چون کردی که کسی بدست در آمد
 افساد در و میکنند گفت نخاسی که میخواست که نزد من بیاید حق تعالی سبط
 میکرد و اندامی سفید ریش سفید سری که می آمد و او را طایفه می زد
 و از پیش من دور میکرد و تا مگر رختین واقع شد در کسی که در من نشست
 ابو جعفر فرمود که ای جعفر فزاکیر او را برای خود پس بهترین مردم روی
 زمین موسی بن جعفر از و بود و آمد علیها السلام و دیگر ابو بصیر بود
 کند از صادق علیه السلام که او فرمود که پدر بزرگوار من در مجلسی بود و
 سر مبارک در پیش داشت و در زمین نگاه میکرد و ناگاه سر بر داشت
 و فرمود که ای قوم چگونه باشد حال شما کسی که مردی در آمد در مدینه
 شما چهار هزار سوار و نا شمارا عرض شمشیر کرد و اندر شبانه روز و یکشنبه
 مقاتلان شما را و بلائی بر سر شما یار که شما بر دفع آن قادر نباشید
 و این در آمده است فزاکیر و سلاخهای خود را و بداند که آنچه کلام الله
 واقع خواهد شد که دو اندازد اهل مدینه بسیار ملقت بان کلام نشاند
 و گفتند که این سر که نخواهد شد و فزاکیر گفتند سلاح خود را بکنار اندکی
 از بنی ماضیم و پس چون ایشان میدانشند که کلام او حقت چون
 آمده شد آن حضرت عیالان خود را گرفته بانی ماضیم از مدینه بران
 رفتند و نافع بن ازرق آمد تا مدینه را از لشکر برگرد و مقاتلان از
 کشت و زمان ایشان از انصیت کرد و گفتند اهل مدینه که ما دیگر رو نکردیم
 بر ابی جعفر سخنی که از و شنیدیم بعد از آن که آن از و شنیده بودیم و در
 چاه ایشان اهل بیت نبوت آمد فزاکیر می گفتند این آخر کلام قط الدین
 را و ندی است رحمة الله و شیخ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن
 رحمة الله در کتاب صفات الصفات آورده تاریخ ولادت و وفات او را
 و بعضی از کلام آن حضرة بر وجهی که سابقا مذکور شد و بعضی از آنکه مذکور شده
 است که روایت میکند از خالد بن شمس که او روایت میکند از محمد بن
 بن حسین علیها السلام که او فرمود که بر اشک نشد چشم گس تاب چشم او
 الا که حرام گردانید حق تعالی روی صاحب اشک را برالتش و زنجیر اشک
 اشک را روان گردانید بر کونهای خود و پسید فزاکیر و اند روی او را گرد
 و عیار و نه خاری و شرمساری و نیت از چیزی الا که از اجزا و مکاناتی است

الا که آب چشم که حق سبحانه و تعالی می پوشاند بان دریا می خوانان او را و اگر آنکه
 بگریه بگریه در امتی مرا نه حرام گردانید خدای تعالی آن امت را برالتش و زنجیر
 و ابی جعفر رحمة الله آورده در کتاب شرا لدر آورده محمد بن علی علیها السلام
 فرمود بر پیرو خود جعفر علیه السلام که خدای تعالی پنهان گردانیده سه خبر را در
 سه خبر خای خود را در طاعت خود پس تحقیر کن از طاعت خبر را چه شاید
 که رخای او در و باشد و پنهان فرموده غضب خود را در محبت او پس
 تحقیر کن در محبت خبر را چه شاید غضب او در و باشد و پنهان باشد
 اولیای خود را در خلق خود پس تحقیر کن بپایس را چه شاید که او ولی باشد
 روزی جمیع بودند نزد آن حضرت بسیاری از بنی ماضیم و غیر ایشان
 فرمود که به بر سر بنی ماضیم ال محمد از خدای تعالی و می باید که شما پیاده
 وسطی باشید که رجوع کنید بشما عالی و ملحق گردید بشما عالی گفتند ما را که چه
 خبر است عالی فرمود که گویند در باره ما خبری را که ما از انگویم در بعضیهای
 خدا گفتند پس تاملی چه خبر است فرمود که کسی طلب خیر کند و خواهد بان
 طلب خیر را و بخند که نیت در میان ما و میان حق تعالی هیچ قواستی نیست
 ما را بر خدای عز و جل هیچ حجتی و تقرب او نمی باشد مگر بطاعت پس هر
 که باشد از شما مطیع مر خدای را پس عمل کرده بطاعت او و نفع دهد و لا
 ما او را و حکم که اهل البیت و هر که باشد از شما عاصی مر خدای را پس او عمل
 بعاصی او نموده نفع ندهد و ولایت ما او را و حکم فریفته میشود و سبب
 این فرمود و مر و است که عبد الله بن معمر اللیثی گفت مرا بی جعفر را علیه السلام
 که رسیده است بمن که توفیقی میدهی در باب متعه فرمود که آنرا حلال
 کرده حق سبحانه و تعالی و فرموده آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و عمل کرده اند بان اصحاب او عبد الله گفت که عمر نهی کرد از آن فرمود
 که تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 عبد الله گفت خوش می آید ترا که کسی بزنان شما متعه کند آن حضرت فرمود
 که دخل ندارد ذکر زنان آنچای اهی احق آنکه حلال فرموده آنرا در کتاب خود
 و مباح کرده از برای بندگان خود و غیور تر است از تو و از آنکه نهی نموده
 از آن از روی تکلف بلکه خوش می باید ترا که بعضی محترقات تو و عقد
 نکاح جولایی باشد از جولان میثرب گفت نه فرمود که چرا حرام میکنی
 خبر را که خدای تعالی حلال فرموده گفت حرام نمیکم لیکن جولاه کفو نیست

فرمود که خدای تعالی می پسندد و عمل او را و راغب است در امر او و حواله
حفت او میکردند آیا تو پر غیبتی از آنکه حق تعالی بوی رغبت دارد و ننگ
می آید ترا از آنکه او کفو حور بهشت می تواند بود از جهت کبر و سرکشی علیه
خندید و گفت که من نمیدانم سینه های شما مگر مناسبت اشجار میکرد
و آن از برای شما نثره و از برای مردم ورقه یعنی میوه علوم شما می چند
مردم برک آنرا پسندند از آن حضرت که چرا فرض کرد و آید حق تعالی
روزه را بر بندگان خود فرمود که تا بیا بد غنی سختی کسکی را و عطا نماید
بر فقیر و چون آن حضرت سالی مستلای بدیدی بنیان فرمود و میستعاضد
راوشیند و نمیشد از خانه آن حضرت که گویند یا سایل میرکت باد و در تو یا
ای سایل ایشان این را میفرمود که بخوانید ایشان را به بهترین نامها و میفرمود
که بار خدایا امانت فرمای مرا بر دنیا یعنی و بر آخرت بعفو و میفرمود و میسر
خود را که ای پسر چون حق تعالی انعام فرماید بر تو نعمتی پس بگو که الحمد لله
اند و بگویند که دانند ترا بگو که لاحول و لا قوة الا بالله و هرگاه روزی بر تو
تنگ شود بگو استغفر الله و میفرمود که حق جل و علا ادب فرموده محمد را
صلی الله علیه و آله و سلم به بهترین ادبی بآنکه فرمود که خدا عفو و امر با
المعروف و انصر عن الجاهلین یعنی فراق گرسانی را در کار مردمان و مجری
از ایشان کاری که بر ایشان شاق باشد یا بیک صفت عفو را و از سرگناه
کاران در گذر و بفرماید دیگر از آنکه بیکوسی در افعال و اقوال و روی کردن
از جاهلان و سفیهان و ستمگره مکن با ایشان آورده اند که رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم بعد از نزول آیه از جبرئیل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن
جبرئیل علیه السلام فرمود که پروردگار تو میگوید که بپند کن با کسی که از تو بپندد
که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و در نفس امر اصول کار را بخلاق
و همین است چون آن حضرت این آیت را حفظ نمود فرمود که آنچه آورده شما از کتاب
پس در آید و آنچه نمی کرده از آن پس از ایستید مؤلف کتاب رحمت الله میفرماید
که ای را که در دم از آخار سید و مولای ما الامام ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی
بن ابی طالب علیه السلام و از صفات آن حضرت و ذکر نمودم چیزی از علایم
شرف و سمات او و رقم زدم اندکی از دلائل و علامات او و آوردم بقدر وسع
وطاقت خود آنچه مختص یافته بود بان از شرف قبیل و شرف ذات او و خواندم
آیت الله اعلم حیث یجعل رسالاته از برای رفع درجاة او و شرح دادم و بسین ششم

بعضی از مناقب و مزایای او چه مناقب و مزایای او بیشتر از آنست که در حیطه حد
در آمد از علم و عمل و بزرگی و سیادت و ریاست و سمات و حمات و شرف
منصب و علوت و طهارت ام و اب از آنکه قاصرت لسان تبلیغ و مضار
ماثر او و طاهر است عجز حلیه از عدد و منفا خرا و اصل و فرع او طاهر و طاهر
ایشان شکوة انوار و مصابح ظلام و عصر انام و عروت و ثقی ذوی الاقلام
اند و ملا و ملجاء و پناه اسلام اند بار خدا یا ما را خالی مگذار در دنیا از موات
ایشان و در آخرت از قرب ایشان آنکه عظیم الا لاله و سمیع الدعاء و این است
ببرکات در مدح و منقبت آن حضرت فرموده که **نظم** یا ربنا یقطع جوارفنا
علی امون جبریت خامر کا حرف الا انما فی السری تنق رجع النظر الباصر
اسرع فی الارقال من غاصب اجعله الرکض ومن طایره انسه بالوحد لکنها
فی سیرها کالنقیق النافر فخرج علی طبیقة و انزل بها وقف مقام الفارغ الصائر
وقل الارض و سف تر بها و اسجد علی ذاک الثری الطاهر و ابغ رسول الله خیر الود
غنی فی الماضي و فی الغابر سلام عبد خالص حبه باطنه فی الصدق کالطاهر و عجم علی
ارض البقیع الذی ترابه یجلو قدی الناطر و بلغا عتی سکانه سحیة کالمشال النیر
تومم الغاتة فی فضلهم فالاول الابق کا خرم الاولی شاد و نباء العلی
بالاسم الذاتیل و الباتر و اشرقت فی المجد احاسبهم شراق نور القمر الباهر
و یجلو النیث و یوم الوفا را عوجان الاسد الحار و بداهم نور الهدی تا
ومن البر من الفاجر مجتهد وقف علی مؤمن و بغضهم حتم علی کافر کم لی
مدیح فیم شایع و بده یختص بالاقرة امام حق فاق فی فضله العالم من دو
من حاضر خلافت العزریاض فاما الروض عذات الصیب الماطر اما ضر قوما
غصبوا خفت و الظلم من شیشه الحار لو حکوه نقضی بنهم ابلج مثل القمر
الزاهر فرع ذکی اصلا و اصل سماء فرعا علی الفلک الدائر جلالی سنه ابانه
جری الجواد السابق الضامر و جاء من بعد نبوة علی اثاره الوار و کالصادق حازه
یتلقه و منجد و مصدق فی النقل من فایر قد کثرت فی الفضل او صاف و
انما العزیز للکافر لو صاحت راحة میتاء عاشم لم یقل الی غائر
حتی یقول الناس قمارا و ایا عجبا لکیت الناشر محمد الخیر ستم شاعر
لولا کم ما کان با شاعر قد قصر المدح علی محمد کم و لیس فی ذلک القاهر
یو لوسا عده دهره تقبیل ذاک المقبر الفارخ یعنی ای آن سوار که
قطع میکند راه پیابان خون خوار را بر ناقه تیز رفتار که از رفتن راه

لاغر شده بود و همچو طرف نزه در لای لای که او در رفتن راه سبقت دارد و در
و تیزی شل کردید و دیده پندیده و رنده ترست در میان شتران از هر چه
بر زمین خشک میزد که میشتاید از مای برداشتن و رنده ترازم مرغ رنده
پناست بر رفتن لیکن او در سیر و رفتن مثل طلسم رنده است که نزد وادخواه و
عروج کن بر خاک پاک او فرو و آید با نجا و باست در مقام فروتنی و نامرادی و
بوسه زن آن زمین را و بسوی خاک انرا و سجده کن بر آن خاک پاک و برسان
رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم که بهترین خلایق است از من در گذشته
و در آینده سلام بنده را که خالی است دوستی و حب او که با طغش در صدق
و راستی همچو طاهر است در دوستی و برانگیزد بر زمین بقیع غبار خاک آن
که جلالت نور میسر بدیده و مدیده را و برسان از من ساکنان آن مقام
با احترام و تحیت و درود را همچو مثل است بر که سجد مکرر سازند قومی از ایشان
که غایت اند در فضل خودشان پس اوّل پیش گرفته ایشان در فضل شل
آخر فراموش کرده ایشان است اوّلین جماعتی اند که بلند گردانده اند
بنای بلند می را مجد محکم قاطع و روشن است در مجد و بزرگی احسان ایشان
مثل روشنی نور قمر در ظهور و جو ایشان بنحیل گردانیده باران کهر بار را
شجاعت ایشان در روز و غا و معرکه ترسانند دل شیر میشه مردی را ظاهر
شد با ایشان نور هدایت که نور دهنده است و با ایشان تمیز کرده میشود
نیکو کار از بدکار پس دوستی ایشان وقف است بر مومن و بغض ایشان جنم
واجب بر کافر پس دوست ایشان مومن باشد و دشمن ایشان کافر بسیار است
در باب ایشان که شایعست و فاش و این اختصاص یافته بیا قرطبه السلام که
امام حقت که فایقت در فضل خود اهل عالم از مسافر و حاضر خلایق پسند
او معروف و مشهور است شل ریاض و جریاض که باید ادب کهر بار بر و باریده
باشد و هر گونه فواید از و ظهور رسیده ضرر رسیده قومی را که غضب کردند حق
او را و ظلم از شیره طبیعت جائزست اگر حاکم سازند او را پس حکم فرماید در میان
ایشان که اظہر احکام باشد مثل قمر نور دهنده در ظهور و غیبت بیاکی صلیت
به بلند می فروغ شل بلند می فلک گردان جاری است طریقی فضل و بر طریقی پدران
خود مثل جریان مرکب تیز و پیشی گیرنده لاغرمیان در میدان و می آید از بعد
پیران او بر آید آن بزرگوار آید ایشان همچو رنده است فخر و شرف و
ناقل است در میان ایشان و لا حق ایشان مصدق سابق است بحقیقت بسیار

در فضل او صاف او و بدستی که عزت او از برای بسیاری فضل است اگر محصا
کند دست روح بخش او مرده را زنده شود و نقل نکند بقدر غایتی که گویند
مردم از آنچه دیده باشند که یا عجب از زنده شدن مرده از هم رنجته ای محمد
که بهترین مردمانی استماع فرمای شاعر را اگر نمی بودید شما او شاعر نمی بود
بدستی که قاصر است مدح بر محمد میر کی شما او درین قاصر نیست دست
میدارد اگر مساعده کند او را در کار او بوسیدن محل آن قبر فاطم طیب
ظاهر اصلی الله علیه و آله و سلم **در امام ششم ابی عبد الله جعفر صادق** **بن علی بن ابی طالب**
بن علی بن ابی طالب علیه السلام کمال الدین بن طلحه رحمة الله علیه که ابی عبد الله
جعفر الصادق علیه السلام از عطای اهل البیت و سادت ایشان بود
علوم عبادت و عبادت بعد و او را و متواصله و زیادت بنیه و تلاوة کثیره داشت
استماع معانی قرآن کریم می نمود و استخراج جوهر آن از بحر سکران او می نمود
تقسیم فرموده بود اوقات خجسته ایات خود را بر انواع طاعات و انداخته
بود در سعی امور اخراجه و در زهد و ترک دنیا اصداف قربات را که فی شک
اقتدای بطریق او مودت جنت است و نور قیامت او شایه بود که او را سلام
بنوه است و طهارت افعالش ظاهر بود که او در تیت رسالت است نقل کرده اند
از آن حضرت حدیث بسیار و استفاده علم از و نموده اند جمعی از اعیان علما
اخبار مثل یحیی بن سعید انصاری و ابن جریر و مالک بن انس و ثوری و ابن
و ابی حنیفه و شعبه و ایوب سجستانی و غیرهم و عد مناقش کرده اند و فضیلت از آن
حضرت کتب نموده اند و اما ولادت با سعادتش در مدینه بوده در سال
هشتادم از هجرت و گویند در سال هشتاد و سیوم و اوّل اصحاب
و اما نسب عالیشان از پدر ابو جعفر محمد باقر علیه السلام که سابقا ست
یافت سبط نبیش و مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر و اما
اسم مبارکش جعفر و کنیتش ابو عبد الله و گویند ابو اسماعیل و اشهر القاب
او صادق است و دیگر صابرو فاضل و طاهر و اما مناقب و صفاتش فوق
عدد و حاصر است که حیرانت در انواع آن فهم تیز بین با صرا غایتی که از
کثرت علوم بان فایض گشته عقل درک آن نمی تواند کرد و فهم بر امو
آن نمی تواند گذشتن بوی اضافه میکنند و روایت از وی نمایند و کما
جعفری که معرب است که میراث گرفته اند از ابی عبد الله المومنین از کلام
آن حضرت و درین منقبت بلندست و در چهار جلد در مقام فضایل او

و کبر روی عود کرد باز دفع کرد و از خود بگشاید و او را بعد از آن در آمد و
جعفر بن محمد علیهما السلام منصور گفت مرا که یا ابا عبد الله برای چه آمده
حق سبحانه و تعالی مکر را فرمود تا دلیل کرد و اندک آن جابره را بنقل که
بود از اهل سواد که آمدی و از آن حضرت چیزی پرسیدی مردی خواست و غیبت
که او را نقص کند گفت مرا آن حضرت را که او بنطی است یعنی اصل ندارد و امام جعفر
علیه السلام فرمود که اصل مرد عقل او و حبش دین او و کوشش تقوی او و مردمان
در آدم ستور ندین شرمند و شدان قایل از آن سخن سفیان ثوری گوید که من
شنیدم از جعفر صادق علیه السلام که میفرمود که عزیز الوجود دست سگ
بر تنه که مخفی است مطلب آن پس کسی که از اطلب سگینی میکوی شاید در گنج
خول و کم نامی باشد پس چون طلب کرده شده و در خول نیافتی گمان میکنی که
شاید در خاموشی باشد پس چون طلب کرده شده و در خاموشی نیافتی میکنی
شاید در خلوت باشد پس اگر طلب کرده شده و در خلوت نیافتی پس گمان کن
که در کلام سلف صالح باشد و سعید این کسی است که باید در نفس خود خلوت
که اشتغال نماید بان و فارغ گردد از غیر آن از خود بطلب هر آنچه خواستی حدیث
کرد عبد الله بن فضل ربيع از پدر خود که او گفت که چون حج کرد منصور در سال صد
حجل و هجتم از حجة و آمد بدنه و گفت بر ربيع که بفرست کسی را که جعفر بن محمد را
یارد و بتغی هر چه تمامتر که بکشد خدای تعالی مرا اگر من او را نکشم او تغافل کرد
از آن سخن تا شاید او را فراموش شود باز اعاده کرد و از آن برای ربيع که بفرست
که او را یارند با قبح و جی او دیگر تغافل کرد و بعد از آن فرستاد بر ربيع بنیام که بخان
نشت غلیظ درشت در و بود که البته بفرستد و امام جعفر را حاضر کند او چو
چاره ندید فرستاده آن حضرت را آورد و ربيع گفت بوی که یا ابا عبد الله یاد
یا و کن خدایا که او بطلب تو فرستاده بنوعی که دفع آن از تو بغیر خدای تعالی نمی تواند
کرد آن حضرت فرمود که لا حول و لا قوة الا بالله بعد از آن ربيع آمد و اعلام نمود
منصور را بحضور آن حضرت چون آن حضرت در آمد منصور او را تهدید کرد و بخان
درشت گفت و گفت اهل عراق ترا با مامت فرا گرفته اند و زکوة اموال را
تو فرستد و تو را غلب نیستی بسلطانی من و انکیر فتنه و شر داری بکشد خدای
تعالی مرا اگر من ترا نکشم آن حضرت فرمود که سلیمان مغیر را حق تعالی ملک داد و شک
حق بتقدیر رسانید و بدینستی که ایوب بیلا مبتلا شد بر آن صبر نمود و یوسف مظلوم
شد بعد از آن از ایشان عفو کرد و توان از آن اصلی چون منصور این کلام از آن حضرت

شنید گفت که تو نزد من یا ابا عبد الله فکر صواب داری ساخت تو کثادت و ناهیه تسلیم
و تا که تو قلیل است یعنی از تو شرم نمی آید خدای تعالی ترا از ذی رحم و فضل
آنچه خرامد به ذوی الارحام را از ارحام ایشان بعد از آن دست مبارک
آن حضرت را گرفته و نشاند با خود بر فراش خود انگاه بوی خوش طلبید خانه
آوردند و منصور در دست گرفت و در زیر لجه مبارک آن حضرت داشت
تا بخور آن بر طرف شد بعد از آن گفت بر خیز که خدای تعالی ترا در کف
حمایت خود نگاه دارد و بعد از آن گفت بر سب که الحاق کن بای عبد الله
ما زه و کسوت او را و باز کرد آن که برو و بمنزل و بمقام خود آنحضرت
باز گشت بر ربيع گوید که با آن حضرت رفتم و کفتم که من دیدم پیش از تو چیزی
که ندیده بودم آنرا دیدم بعد از تو چیزی که ندیده بودم آنرا پس جعفر
یا ابا عبد الله فرمود که کفتم این را که اللهم احرسنی بعینک الی لا تاام و تقنی
بر کنگ الذی لا یرام و اغفر لی بقدر تک علی و لا املک و انت رجائی
اللهم انت اکبر و اجل مما اخاف و احذر اللهم یک ارفع فی خیرة و استعذ
یک من شره پس حق تعالی کرد بمن آنچه دیدی و این دعا را و ایات مختلفه
آمده که سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله و لیست بن سعد گوید که من حج
کردم در سال صد و سیزدهم از هجرت چون آمدم مکه و نماز عصر گذاردم
بالا رفتم کوه بوقیس نگاه کردم دیدم مردی نشسته و دعا اشتغال او
و میکوید یارت یارت منقطع شد نفس او بعد از آن میکوید حاجی حاجی
تا منقطع شد نفس او باز میکوید یا رحیم یا رحیم تا منقطع شد نفس او باز
میکوید یا رحیم اتر احین تا منقطع شد نفس او انگاه گفت بار خدایا اشتها
انکوردارم اطعام فرمای مرا بان بار خدایا هر دو جامه بردن من کنه شده
لیست گوید بخدا که هنوز کلام تمام نکرده بود که من نگاه کردم دیدم سید
انکور پیش و بی نهاده که بنود بر روی زمین در آن روز از آن انکور و دو جامه
بردنای با آن بود بعد از آن خواست که بخورد و کفتم او را که من با تو شرم فرمود
که چرا کفتم که تو دعا میکردی و من این این می کفتم فرمود که پیش با و بخور
و چیزی از آن پنهان مکن من پیش فتم و بخوردم چیزی که مثل آن هرگز نخورده
بودم و آن انکور بی دانه بود پس خوردم تا سیر شدیم و هیچ کم نشد از پله
بعد از آن فرمود که پادشاه کی ازین دو جامه را من کفتم من از آن جامه
بی نیارم فرمود که پس در من بپوشان من در و پوشانیدم یکی را از آن فرمود

و دیگر برادر اسکاه آنچه کند و بود بدست خود گرفت و بر رفت و من بر اثرش
 می آمدم تا رسید بسوی مردی آمد و گفت مرا بپوشان که خدای تعالی ترا بپوشاند
 آن هر دو جامه را بوی داد من بر روی رسیدم و گفتم این چه کس است گفت این جعفر
 بن محمد علیهما السلام لیث گوید که او را طلب کردم بعد از آن که خبری از او شنیدم
 نیافتم و ترا و این چه کرامت بلند و منقبت ارزنده است بحسب صورت و معنی این
 رحمة الله میفرماید که حدیث لیث مشهور است و بسیاری از روایه و نقل حدیث
 آنرا نقل کرده اند و اول جایی که در کتاب مستغنی بود که تالیف ابی القاسم
 خلف بن عبد الملك بن سعید و بشواک است و این کتاب را خوانده ام برای عبد
 الله محمد بن ابی القاسم بن عمر بن ابی القاسم و او خواند بر ستاد و از اخلاف
 ابی محمد یوسف بن شیخ ابی الفرج بن جوزی و او روایت کرده از مؤلف او
 قراوه من در سببان سنده و ثمانین و پستمانه بود و در بعد او و ایراد نمود
 حدیث را جماعتی از اعیان و شیخ حافظ ابی الفرج جوزی در کتاب صفوات الصفوة
 ذکر کرده و همه ایشان روایت از لیث می کنند و او مرد ثقة معتبر بوده و کمال
 الدین رحمة الله گوید که او را در آن حضرة هفت بوده اند از ذکرش و از انانیت
 یکی پیشتر ازین نیز گفته اند و نامهای ایشان اینست موسی که کافظم است و معجل و محمد
 و علی و عبد الله و اسحق و ام فروه و اما عمر آن حضرة او در سال صد و چهل و ششم
 فرموده در زمان منصور و ولادتش خواجه گذشت در سال هشتاد و بود پس عمر
 شصت و هشت سال بوده باشد و این قول از طهرت و غیر ازین نیز گفته اند قراط
 در مدینه است بمقبع نزد قبر پدر بزرگوارش با قرة و جد عالی مقدارش زین العابدین
 و عم مادرش حسن بن علی علیهما السلام و حافظ عبد الغفر رحمة الله گوید که او
 عبد جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام مادرش ام فروه
 خواجه مذکور در عالم احجاف متولد شد در سنه ثمانین و وفات نمود در سنه ثمان
 و اربعین و مانده و او را جعفر بن محمد علیهما السلام یکی اسماعیل اعرج بود و دیگر عبد
 و دیگر ام فروه و مادر ایشان فاطمة بنت حسین اثرم بن حسن بن علی بن ابی طالب
 بود علیهما السلام و دیگر الامام موسی بن جعفر و مادرش ام ولد بود و دیگر اسحق
 و محمد و فاطمه که تزویج کرده بود او را محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن
 عباس و فاطمه نزد او و وفاته کرد و مادر ایشان ام ولد بود و دیگر یکی و عباس و اسما
 و فاطمه صغری و ایشان از ائمه اولاد متفرقه بودند و محمد بن سید گوید که چون
 خروج کرد محمد بن عبد الله بن حسن امام جعفر علیه السلام از وفات نمود بسوی مال خود و

بلندی و در آن مکان مرتفع مقیم بود تا محمد کشته شد و چون او کشته شد و مرد
 بد که دند و این شش شد و رجوع فرمود بمدینه و آنجا بود تا رحلت نمود در سال صد
 و چهل و هشتم در زمان خلافت ابی جعفر منصور و در آن روز آن حضرة شصت
 یک ساله بود و غیره او گوید که آن حضرة متولد شد در عالم احجاف در سال ششاد
 و وفات کرده در صد و چهل و هشتم و عمرو بن مقدم سیف گوید که من شنیدم
 از جعفر بن محمد علیهما السلام که میفرمود حفظ و نگاه داشت نماید در باره من
 آنجا که عبد صالح حفظ آن دو قیم کرد و میگفت که پدر ایشان صالح بود و ابراهیم
 بن مسعود گوید مردی بود از تجار که آمد شد میگرد نزد جعفر بن محمد علیهما السلام
 که با وی اختلاط می نمود و حسن حال او را میداشت ناگاه حال بر آن بیمار
 گشت و شکوه پیش آن حضرة آورد و فرمود که فلا تجزع و ان اعترت ثوبا
 فقد ايسرة فی زمن طویل فلتايس فان اباس کفر لعن الله یغنی عن قنیل
 و لا تظنن برکت ظن سواد فان الله اولی بالجمیل یعنی پس خزع مکن و اگر
 چه تنگ دست باشی در روزی از روز ما پس بدستی که گشت ده دست
 بوده در زمان دراز و نومید مباش که نومیدی کفر است شاید که حق تعالی
 تو انگر و غنی گرداند ترا از خیر اندکی و مکن بر پروردگار خود دکان محمد
 بدستی که حق تعالی او را است جمیل و غنی و روایت کنند از جعفر بن محمد القاضی
 علیهما السلام که میفرمود مرد مولای خود را نافذ که چون رفته نویسی یا کتابی در باب
 حاجتی و غرضی که آن حاجت تو روا شود که اراده پس نویسی بر سر رفته تعلیم می
 این را که اسم الله الرحمن الرحیم ان الله وعد الصابرين المخرج مما یکرهون و الذین یزق
 من حیث لا یحتسبون جلدنا الله وایاکم من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نافذ
 کرد که هرگاه که عمل میکنی پس حاجت من روا میگردد و صالح بن اسود روایت کند که من
 شنیدم از جعفر بن محمد علیهما السلام که میفرمود که سوال کنید پیش از آنکه مرا نیاید که حد
 سخا و دیگر و شمار آنسی بعد از من مثل حدیث کردن من شمارا و ازین آیت پرسیدند
 از و که اتقوا الله و کونوا مع الصادقین فرمود که محمد و علی است علیهما السلام و عبد
 الله ابی یعقوب روایت کند از جعفر بن محمد علیهما السلام که میفرمود که بنا کرد
 شده انسان بر خصال حمیده پس بر جا باشد بنا کرده میشود بر و او بنا کرده شده
 خیانت و کذب و روایت کند معاویه بن عمار از جعفر بن محمد علیهما السلام که میفرمود
 که هر که صلوات فرستد بر محمد و اهل بیت او صد نوبت حق سبحان و تعالی صد حاجت
 او روا گردد و جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کند از حکمه و او از این عباس که

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که بگوید خبری از جعفر بن محمد که او را روایت کرده است از پدر خود و روایت کند محمد بن محمد از جعفر بن محمد علیهما السلام که از ابا و اجداد بزرگوار خود روایت کرده هیچ مؤمنی نباشد که در آن در قومی مکتوب و سروری و دل خوشی الا حق سبحانه و تعالی بپا فرزند از آن سرور علی را که عبادت کند خدا را و توحید او و تقدیم رساند پس چون آن مؤمن را بمقبره در آن سرور با قوی قبر در آید و گوید ای مرا می شناسی او گوید که کیستی تو گوید من آن سرورم که در او روی مرا بر فلان امر و در من مونس و حجت و مطلق حجت توام و امانت میکنم ترا بقول ثابت و اشیاء می نیام تو در مشاهد قیامت و حاضر میشوم در آنجا و شفاعت میکنم از برای تو از پروردگار تو و می بقوم منزل ترا بهشت و واقع شد که روی در میان جعفر بن محمد علیهما السلام و عبدالله بن حسن و عبدالله بن عثمان در شت گفت آن حضرت را بعد از آن از یکدیگر جدا شدند و دیگر در مسجد بهم ملاقات کردند آنجا ابو عبدالله جعفر بن محمد گفت مرغبت بن حسن را که چگونه گذرانیدی شب یا ابابعد الله گفت گذشت بخیر اما کلامی که مفضول گوید آن حضرت فرمود که یا ابابعد الله ایاندا هسته که صلوات رحم تخفیف میکند حساب را و گفت همیشه تو چیزی میگوئی که من نمیدانم آن فرمود که من نخواهم بر تو قرآن را باین گفت درین باب نیز فرمود گفت که بی گفت پس بپار فرمود که حق جل و علا فرموده که والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون رتیم و یخافون سوء الحساب گفت پس ندیدم کسی بعد ازین که قاطع رحم باشم خلیل بن دراج گوید که من نزد ابو عبدالله نمودم که در آمد برو بکر بن عیین و او در چشم داشت آن حضرت فرمود مرا و را که ظرفی در چشم دار و گفت بی چه علاج کند فرمود که هرگاه بشوید دست خود را از آب بسیار بشوید دست خود را بر چشمهای خود گفت چنین کردم پس دیگر مرا چشم در نگر و سعید بن سلیمان روایت کند از جعفر بن محمد و آن حضرت از پدر بزرگوار خود و ابو عبدالله بن جعفر که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی باین داری باشد تا او را کند دین خود را مادام که وام او در معصیت نبوده یا در چیزی که حق تعالی آنرا نخواهد و از آن حضرت مرویت که روایت کرده از پدر بزرگوار و او از جابر که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مرا جبرین و انصار را که فراتر تر از انبشوی خود که قرآن کلام رب العالمین است که ابتدا از دست و باز داشت

و اما کتب بن اشر روایت کند از جعفر بن محمد که او روایت کرده از پدر خود و روایت کرد و روایت کرده اند از علی بن ابی طالب علیهم السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که بگوید در هر روز صد نوبت که لا اله الا الله الملك الحق المبین باشد مرا و را امان از فقر و آئینی از وحشت قبر و توانگری و غنی روی بوی نهد و گشاده کرد و از برای او در می بهشت آن حضرت فرموده روایت کرده از پدر بزرگوار خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده از جبرین و درو کردن میوه و غله در شب آن حضرت گوید که پیغمبر این امر نگرده بود زیرا که خدا نمی تواند شد از فقر و مسکین و باین اسناد روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هرگاه بنید سوختن چیزی بپیکر بگوید خدا را که حق سبحانه و تعالی فرمودی نشاند آن آتش را و مرویت از آن حضرت که هر که نباشد از برای برادر خود و همچنین که از برای خود است حق برادر را بجای نیاورد و ای نمی بینی که چگونه حکایت میکند حق تعالی در کلام خود که در روز قیامت برادر از برادر گزینان باشد بعد از آن در فرموده درین موقف شفقت و انصاف که فمالنا من شافعیین و لا صديق جیمیم که کاوان کونندیت ما را اکنون هیچکس شفاعت کنندگان و نه دوستی مهربان با شفقت که از یکدیگر گزینان نباشند و از آن حضرت مرویت که فرمود که چون مرا پیش منصور بردند عثمان در شت زجر آمیز من گفت آنجا که گفت ابی جعفر دانسته آنچه کرد و محمد بن عبدالله که نام نهاده بود دید او را نفس کینه چون بر سر او آمد و اشطار آن می کشم که متحرک شود یکی از شما پس طلق سازم بزرگرا که چاک آن حضرت فرمود که من گفتم که حدیث کرد مرا محمد بن علی که از پدر خود علی بن حسین روایت میکند و او از پدر خود امام حسین و او از پدر خود علی بن ابی طالب علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که اگر مردی رعایت صلوات کند و باقی مانده باشد از عمر او سه سال پس حق سبحانه و تعالی بواسطه آن دراز کند که آن مدت را تا سی و سه سال و اگر مردی باشد که قطع رحم کند و باقی مانده باشد از عمر او سی و سه سال حق تعالی آن مدت را کوتاه کند و باز گوید اینها سه سال گفت مرا آن حضرت را که تو از پدر خود شنیدی گفتم نعم تا سه سال گفت آنجا گفت که باز کرد و بر و جابر بن عون گوید که مرویت گفت از جعفر بن محمد علیهما السلام که واقع شده میان من و میان قومی مشازعه در امری و من میخواهم که ترک کنم آنرا و میگویند مرا که ترک تو از اول و خواریت آن حضرت فرمود که ذلیل او ظالم است

اسحق بن جعفر بن محمد که در حدیث کرد ابو الحسن بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن
بن علی بن ابی طالب علیه السلام نزد ابی جعفر منصور که نوشت من عباد بن یعقوب
که اسحق بن جعفر روایت کرد از پدر خود که چون رفت جعفر بن محمد علیهما السلام
ابی جعفر منصور و تکلم کردند با یکدیگر پس چون بیرون آمدند از نزد او فرستادند که
آن حضرت را باز گردانید چون بازگشت بهای مبارکش حرکت میکرد بخبر گفت
مرا و را که چه میکنی فرمود میکنم که اللهم انک مکفی من کل شیء ولا یکنی منک شیء
فاکفینا انکاه گفت چندگاه نزد من خراسی بود آن حضرت فرمود که من بکدی رسیده ام
در سال که هیچ کدام از پدران من باین حد سال نرسیده اند در اسلام و من
پنجم که مصاحبت کنم با تو مگر زمانی اندک از تنه این سال گفت پس اگر باقی باشی
چون باشد فرمود که نمی بینم که باقی باشم گفت که حساب نگاه دارید حساب نگاه داشتید
در شوال آن حضرة رحلت فرمود و شیخ مفید رحمه الله آورده که این باب
در ذکر امامی است که قائم است بعد از ابی جعفر بن محمد علیهما السلام و تاریخ
و قبور و دلائل امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و موضع
قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آن حضرت بود جعفر بن محمد بن علی بن حسن
القادر علیه السلام در میان برادران خلیفه و وصی پدر بزرگوار خود و قائم امام
امامت بعد از او و امتیاز داشت از جماعت خود بفضل و بودار رفع ایشان
از روی ذکر و عظمت ایشان از روی قدر و اجل ایشان در میان عامه
و خاصه و نقل کرده اند از آن حضرة از علوم آنچه سیر نموده اند بآن رکنان
و منتشر است ذکر او در بلدان و نقل کرده اند علما از هیچ یکی از اهل بیت
علیهم السلام آنچه نقل کرده اند از آن حضرة و نرسیده به هیچ یکی از اهل آثار
و نقل اخبار از نقول و نقل نموده اند از ایشان آن مقدار نقل که از ابی
عبد الله علیه السلام بایشان رسیده کرده اند چه اصحاب حدیث جمع
کرده اند استادی روایت را از ثقات بر اختلاف ایشان در آثار و تعالفا
که از آن حضرت نقل کرده اند بچهار هزار مرد میرسد و بود او را از دلائل
و اخص در میان عامه که غلبه کرده بود عقول را بولی زبان ساخته بود مخالفت
از طعن و دران دلائل شبهات و مملکت آن حضرت بمیدینه بود در سال
هجری سی و دوم از هجرت و در گذشت در ماه شوال در سال صد و چهل و یکم
و او را شصت و پنج سال عمر بود و او را دفن کردند در بقیع یا پدر و جد و عم
بزرگوار علیهم السلام و مادرش نام فریده بنت قاسم بن محمد بن ابی مکر بود و

امامش سی و چهار سال بود و وصیت فرمود او را ابو جعفر علیه السلام وصیت
ظاهره و نص فرمود با ما متشخص نص علی روشن روایت کرده محمد بن ابی عمیر
هشام بن سالم که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که چون پدر بزرگوار مرا مرگ
ماند شد فرمود که یا جعفر وصیت میکنم ترا با اصحاب خود به نیکویی کفتم جان من
ندای تو باد و بخند که هر آینه من رعایت میکنم ایشان را و حال آنکه مردی از
ایشان در شهر باشد که سوال نکند هیچکس را و روایت کند بآن بن عثمان
از ابی الصباح الکنتانی که نظر کرد ابو جعفر به پسر خود ابی عبد الله علیه السلام
و فرمود که می بینی این از ان کسانست که حق جلی و علا فرمود که ویریدان من علی
الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثین یعنی ما خواستیم
منت کنیم بر آنانکه ضعیف شمرده شده بودند و پیرایه گشته در زمین و سائیم
ایشان را پیشوایان در امر دین و خوانندگان بخیر و صلاح و کردار نیک ایشان را
و ایشان ملک خلافت و روایت کند هشام بن سالم از جابر بن یزید جعفری که
گفت سوال کردند از ابو جعفر که قائم باین امر بعد از او که باشد زود دست مبارک
بر ابی عبد الله علیه السلام و گفت من در خدمت آن حضرت بودم که جعفر علیه
السلام آمد فرمود که ابو جعفر این بهترین خلق است و مرویت از ابی عبد الله
علیه السلام که پدر بزرگوار من حفظ و داعی که انجا بود من رجوع کرد چون دعا
نزدیک شد فرمود که بخوان از برای من بشهود را من رفتم و خواندم چهار مرتبه را
از قریش از کوفه آن یکی نافع مولی عبد الله بن عمر بود گفت بنویس آنچه وصیت
کرده بود یعقوب علیه السلام پسران خود را بآن که یا نبی ان الله اصطفی لکم
الذین فلا تموتن الا و اتمم سلوک و وصیت میکند محمد بن علی بابی عبد الله جعفر
بن محمد و امر فرموده آنکه مکفین او نماید به بردی که میکند ارد در نماز جمعه و غایت
را بر سر او بندد و قبر او را مربع سازد و بلند کند مقدار چهار انگشت و پندار
دقرا و رانزد دفن بعد از آن فرمود و شهود را که باز کردید رحیم الله میفرماید
که من کفتم ای پدر بزرگوار درین امر چیزی بود که احتیاج بشهود بود فرمود که ای
پسر من خواستم که مغلوب گردی و گویند وصیت نکرد با و خواستم که باشند از برای
تو حجتی و مانند این حدیث در معنی او بسیار و روایافته و روایاتی که بیشتر ذکر
کرده ایم در خبر لوح بنصر از جانب حق با امامت باز از دلائل عقلیه که سمت گرد
یافت که امام نمی باشد بیکرا فضل و آنچه دلالت کند بر امامت و ظهور فضل او در
علم و زهد و عمل و رجحان و براخه و نبی عم و سایر مردم از اهل آن عصر باز آنچه دلالت

بر فساد امامت کسی که معصوم نباشد چه عصمت شرط است بمجوع عصمت انبیا علیهم السلام چون
کامی بود در علم و دران وقت غیری و عاری بود و خبر او کسی که ادعای امامت میکرد و از
عصمت دران محصور و قصور ایشان از کمال در علم و دین اینها همه دلالت میکند بر آن
آن حضرت علیه السلام زیرا که لابد است از امام که معصوم باشد در هر زمان و در هر
که ایراد نمودیم از پیشش و روایت کرده اند مردم از آیات و علامات ظاهری که
بر دست او بوقوع آمده که دلالت دارند بر امامت او و حقیقت او و بطلان آنکه
ادعا کرده از غیر او بعضی از آن است که روایت کنند نقله آنا را از خبر او با مضور
و قتی که امر کرده بود در بیع را با حضرات آن حضرت چون او را دید گفت بکشت خدا
مرا اگر من تر از آنکشم تو میل و قصد کرده در سلطانی من و آنکه زنده و شهادت را
من بطور آرزو ده آن حضرت فرمود که والله من کرده ام و داعیه همین دارم پس
انکس که بتورسانیده در روغ گفته و اگر بوده ام که کرده ام پس ظلم کرده شدی و
عفو کرد و مبتلی شد ایوب بر آن صبر نمود و داده شد سلیمان ملک دران
شکر کرد و آنها بفرمان خدای تعالی اند و بسوی ایشان راجع میشود پس
گفت مرا و منصور که بی بالا پس بالارفت و گفت که فلان بن فلان خبر کرد
مرا از تو با آنچه کفتم فرمود که حاضر کنید او را تا موافقت کند مرا برین پس حاضر کرد
آن مرد را منصور گفت بوی که آیت شیندی آنچه حکایت کردی از جعفر گفت بلان
حضرت فرمود که سو کنید می توانی خوردن برین و منصور نیز گفت آیت سو کنید بخوری
بلان منصور ابتدا برین کرد آن حضرت فرمود که بگذار که من او را سو کنید بدین گفت
او را که چنین کن آن حضرت فرمود ساعی را که بگو بریت من حال الله و قوته و التیاء
الی حولی و قوتی لقد فعل کن او که جعفر یعنی پیرا باشم از حول و قوته خدا و
ملتی بجز اول قوت خود باشم که چنین و چنین اگر جعفر او امتناع نمود از آنکه با آنها
سو کند بخورد و باز با آنها سو کند خورد از آن مجلس سوز جدا شده بود که پای و
نامر و ابو جعفر گفت که پای او را کشیده بیرون برید از پنجاه عشته الله ربیع گوید که
من دیدم جعفر بن محمد را علیهما السلام وقتی که داخل میشد بر منصور که جنبانند
لبهای مبارک خود را و هر چند که او حرکت میداد لبهای مبارک خود را غضب
ساکن می شد تا نزدیک آورد دم بوی و او از خوشنود شد پس چون آن حضرت
بیرون رفت از نزد ابی جعفر من بر اثر وی رفتم و کفتم این مرد از روی غضب
سختترین مردمان بود بر تو چون درآمدی بر لبهای او حرکت میکرد غضب او
تسکین می یافت بچه چیزها را حرکت میداد و فرمود بدعای جدم حسین بن

علی علیهما السلام کفتم جان من فدای تو باد آن دعا که امت فرمود که بعد از قتی عند
شد قتی و یا عونی عند کرمی احسنی بعینک لاتی لا تسم و اکفنی رکنک الذی
لا یرام ربیع گوید که من یاد کرمی آن دعا را و مرکز فرمود و بنا مدین سختی و شدتی
الاکه این دعا را ندیدم پس از آن خلاصی یافتم ربیع گوید که من کفتم مرابی عبد الله جعفر
بن محمد علیهما السلام را که چرا منع کردی ساعی را از آنکه سو کند بخدا بخورد و فرمود
که بخدا قسم آنرا که حق تعالی بپند که او توحید و توحید او میکند پس علم خود را
کار فرماید و تا آخر کند عقوبت او را پس سو کند دادم او را با آنچه شنید
پس گرفت حق تعالی او را گرفت سخت زیاده بود دیگر خبر ما و مر و نیست که داد
بن علی بن عبد الله بن عباس کشت معلی بن خنیس را که مولای جعفر بن محمد
بود علیهما السلام و تمام مال او را گرفت آن حضرت داخل شد بر او
و میکشید روی مبارک خود را و میفرمود مرا و را که کشتی مولای مرا و
مال او را گرفت ای ایامدانی که مرد خواب میکند بر مردکی فرزند و خواب میکند
بر حرب و الله که من نفرین و دعای بد خواهم کرد بر تو داد و گفت مرا آن
حضرت را که تهدید میکنی مرا و می ترسانی بدعای خود بطریق استهزا بان
گفتن آن حضرت باز کشت بخانه خود و انشب را احیا فرمود بقیام و قعود
تا وقت سحر شد آنگاه شینده شد از او که مناجات میفرمود که یا ذا القوۃ
القویۃ و یا ذا الجلال الشدید و یا ذا العزۃ الی کل خلقک لهدا دلیل که کفا
کن شر این طاغی را و اشقام مرا از او بکش پس ساعی از آن نکذشت
بلند شد آواز با صبح و نوایح و گفتند مرد داود بن علی و روایت کند ابی بصیر
که من در رفتم بدینه و با من جاریه بود با وی نزدیکی کردم بعد از آن بیرون رفتم
بجانب حمام و در راه بعضی شیعیان رسیدم که بخدمت امام جعفر علیه السلام
میرفتند من رسیدم که ایشان سبقت کنند بر من بخدمت آن حضرت و قوه
شود و در رفتن من بایشان پس من بناچار با ایشان رفتم تا بخدمت آن حضرت
رسیدم چون نظر کرد و مرا دید فرمود که یا ابی بصیر آیا نمیدانی که خانهای غیر
را و لا بد بفرمان باید که در آن نرو و مرا احیا مانع شد کفتم باین رسول الله
من در راه با اصحاب ملاقات کردم و ترسیدم که در آمدن من بایشان
توفیق شود و عود شود اعم مثل آن این کفتم و بیرون آمدم و روایات بسیار در
اخبار غیبی آن حضرت و روایاتی که تعداد آن طولی دارد و آن حضرت میفرمود
علم غایب است و من نور و نکث در قلوب و فقر و اساع و نزد امامت جعفر و جعفر

ابن مصنف فاطمه علیها السلام ودرستی که نزد است جعفر جامع که در دست جمیع
 مردمان آن محتاج آن نیست و الی که در تفسیر این کلام فرمود که غایب علم بجزای است
 که خواهد آمد و مذکور علم آنچه گذشت و کثرت در قلوب الهامت و نفوذ را سماع
 حدیث ملائکه کرام است علیهم السلام که ما می شنویم کلام ایشان را و اشخاص را
 نمی بینیم و جعفر آخر ظریف است که صلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در و است
 از آن بیرون نخواهد آمد تا ظهور کند قائم که اهل بیت و جعفر بعضی ظریف است که در
 تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و عظیم السلام کتاب اولی الهی و مصحف فاطمه
 است که در دست آنچه باشد از حوادث و نامهای هر که مالک خواهد بود تا
 روز قیامت و جامع کتابی است که طولی او هفتاد و یک است که آن اطلاع رسول الله
 صلی الله علیه و آله از دامن مبارکش و خط علی بن ابی طالب است علیه السلام
 که تمام بدست مبارک خود نوشته و بخدا که جمیع آنچه محتاج اند مردم بآن در کجا
 هست تا روز قیامت بغایتی که در و است از شش حدیث یعنی دیت خراشیده
 پوست و زردن زبانه و نصف تا زبانه و آن حضرت میفرمود که حدیث من حدیث
 پدر منست و حدیث پدر من حدیث جد منست و حدیث جد من حدیث علی بن
 ابی طالب است امیر المؤمنین علیه السلام و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث
 رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث رسول الله قول خدا می
 و جلالت و ابو حمزه ثمالی روایت میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام
 که من شنیدم از آن حضرت که میفرمود که الواح موسی نزد است و عصی موسی
 نزد است و ماورثه انبیاء و روایت کند معاویه بن وهب از سعید السمان
 که او گفت من نزد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام بودم که در آمدند و
 از دیدن بر و گفتند آیا در میان شما هست امام مفضل الطاعه آنحضرت
 فرمود که نه مرا و غیر خود شش بود پس گفتند که خبر کردند ما را از تو مردان ثقات
 که تو این را میگوئی و نام بردند آن قوم را و گفتند اصحاب و رع و پرستندگان
 از کسانی نیستند که دروغ گوی باشند آن حضرت غضب فرمود و گفت
 نفرموده ام ایشان را باین ایشان چون غضب در روی مبارک می شد
 کردند بیرون رفتند آن حضرت فرمود سعید که می شناختی این دو مرد را
 گوید که من گفتم علی ایشان از اهل بازار ما اند و از زبیریه اند و زعم ایشان
 است که سیف رسول الله نزد عبد الله بن حسن است فرمود که ایشان را
 میگویند لعنهما الله بخدا که ندیده است عبد الله بن حسن آن سیف را هر دو

و یکی از هر دو چشم خود ندیده است پدر او مگر آنکه دیده باشد نزد علی بن حسن
 علیها السلام پس اگر ایشان راست میگویند پس بگویند که حلیت علامت ایشان
 در قبضه او که بدست می گیرند و حلیت اثر در موضع زدن او که دم سیف است
 پس بدستی که نزد منست سیف رسول الله نزد است رایت رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم و زره بالا و زیر و مغفرا و پس اگر راست میگویند پس بگویند
 که چه نشان دارد زره و آن حضرت و رایت مغفیه رسول الله نیز نزد منست
 که تقریب بسته شده بود موسی در آن و نزد منست آن اسمی که رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم وضع فرموده بود در میان اهل اسلام و اهل شرک که تشریف
 کان بسلامان نرسید و نزد منست مثل آنچه ملائکه آورده اند و مثل سلاح
 در میان ماست همچو تابوت در میان بنی اسرائیل که در هر کدام خانه که آن
 تابوت یافت می شد بر باب ایشان نبوت نزد ایشان می بود و هر که از ما
 که این سلاح نزد است امامت اجاست و پدر من زره رسول الله بود
 بآن علامتی که بر دست و من هم پوشیدم بآن علامت و قائم ما هم خواهد بود
 ان شاء الله تعالی و روایت کند عمرو بن ابان که من پرسیدم از ابی عبد الله
 علیه السلام از آنچه مردمان میگویند که داده شد با من سلمه صحفه مهر کرد و فرمود
 و از آن حضرت فرمود که چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود
 میراث گرفت امیر المؤمنین علیه السلام از و علم و سلاح او را و آنچه انجا بود
 از و اشغال یافت با ما حسن و از و با ما حسین علیهما السلام او کوید بعد
 از آن من گفتم که از و اشغال یافت یعنی بن حسین و از و به تشریف محمد علیها
 السلام و از و انتهی بحضرة توشد فرمود که بل و اخبار درین معنی بسیار است
 و این مقدار کافیست در غرض در باب امامت و دیگر شیخ مفید رحمه الله
 از اخبار را بی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام آورده که حاجتی از
 بنی ماضی اجتماع نمودند در ابوا و در میان ایشان بودند ابراهیم بن محمد بن
 بن عبد الله بن عباس و ابو جعفر منصور و صالح بن علی و عبد الله بن حسن و
 او محمد و ابراهیم و محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان پس صالح بن علی گفت که
 داند شما که مردمان چرا کشیده اند بسوی ایشان چشمهای خود را و حق سبحانه
 و تعالی شمار جمع کرده درین موضع پس آنوقت بپشت کشید از برای مردی که از شما
 و خود را بوی بدید و موافقت نماید او را برین امر تا حق سبحانه و تعالی حکم کند
 کانت بعد از آن عبد الله بن حسن حمد و ستایش الهی نمود و نگاه گفت که شما می

و اند که این سر من مهدی است پس باید که بایند و بوی بیعت کنند ابو جعفر گفت که
 شما را خود را قریب میدید و اند که شما میدانید که نیستید مردمان بیسج کی
 مردم که خوانان و مشتاق او باشند و قول او را اجابت کنند آن مقدار که
 خوانان این جوان اند یعنی محمد بن عبد الله که گفتند آری راست گفتی که این چنین
 میدانیم پس بیعت کرد و محمد را دوست او را بوسیدند و عیسی گوید که آمد رسول
 عبد الله بن حسن بکاتب پدر من که باید به نزد ما که اجتماع نموده ایم در فلان موضع
 برای امری و فرستاده بود بطلب جعفر بن محمد علیهما السلام هم برای این امر و بوسید
 عیسی گوید که عبد الله بن حسن گفت مر آن کسانی را که حاضر بودند که میخواهند جعفر
 که ما می ترسیم که او فاسد گرداند امر شمارا بر شما گوید عیسی بن عبد الله بن محمد
 که فرستاده مرا پدر من تا به پیغمبر که برای چه اجتماع نموده اند پس من آدم و کشته که
 پدر مرا باین کار فرستاده و عبد الله گفت اجتماع نموده ایم تا بیعت کنیم مهدی
 که محمد بن عبد الله است او گوید که در آن حال جعفر بن محمد علیهما السلام آمد و
 عبد الله بن حسن او را بر پهلوی خود جای داد و سخن کرد با وی مثل سخن خود
 در باب بیعت میگفت امام جعفر فرمود که مکنید این کار را که این کار متشکیک
 شد بعد از آنکه تو خوان میدانی که او مهدی است و حال آنکه چنین نیست و او آن
 و زمان مهدی نیست و اگر آن میخواهی که خروج کند از روی ستمیلا از برای
 رضای خدای تعالی و تا امر کند معروف و نهی نماید از منکر خدا که ما چون نگذاریم
 ترا که پیر و اسپن ما باشی و بیعت کنیم پس ترا درین امر عبد الله گفت و گفت
 و گفت من و شما که خلاف این خواهی گفت و اند که خدای تعالی ترا اطلاع نداده
 بر غایت خود و لیکن تو متحمل این شدی بواسطه حسد که به سر من داری فرمود
 بخدا که این بواسطه حسد نمیکویم و لیکن این از آن اینست و برادران و پسران
 نه از آن شما و دست مبارک را زد بر پشت ابی العباس بعد از آن دست مبارک
 بر دوش عبد الله بن حسن نهاده و فرمود که بخدا سوگند که این امر از آن تو و
 پسران تو نیست و این از آن ایشانست یعنی بنی عباس پس هر دو سیر تو کشته شدند
 شد و انگاه برخواست و کینه فرمود بر دست عبد الغفر بن عمران زهری و گفت می
 پنی صاحب جامه زرد را یعنی ابو جعفر و انقی گفت بلی فرمود و خدا که من می دانم
 که این خواهد کشت او را عبد الغفر گوید که من در دلد خود کفتم بخدای که کعبه
 این را میکوید اما بخدا سوگند که از دنیا پیرون رفتم تا دیدم که هر دو کشته شدند
 بدست ابو جعفر عبد الغفر گوید که چون آن حضرة برخواست و قوم متفرق شدند

عبد الله و ابو جعفر از عقب آن حضرة فرستند و گفتند یا اباعبد الله شما این را
 فرمودید فرمود که بلی کفتم او را و اعلام کردم و نجا و عابد را و است کند جعفر بن
 علیهما السلام هرگاه که منید محمد بن عبد الله بن حسن را آب چشمش بگرکت می آمد
 و خود بخود فرمودی که مردم گویند در باب وی این سخن را و او کشته خواهد شد
 چه در کتاب علی علیه السلام نیست که او از خلفای این امت باشد و این حدیث
 مشهور است بخاک آن حدیث که از پیش مذکور شد که علما اختلاف نموده اند در
 این دو حدیث و هر دو دلالت واضحی دارند بر امامت ابی عبد الله جعفر بن محمد
 الصادق علیهما السلام و آنکه بسیاری از معجزات و اخبار نبیاست و کائنات
 پیش از آنکه بشود بر دست او بطور آمده و بخاک آنکه انبیا علیهم السلام از آنها خبری
 دادند و آنها از آیات و علامات نبوت ایشان بود و صدق ایشان بر خدا
 عز و جل پس این هم این چنین باشد و یونس بن یعقوب روایت کند که من در
 ابی عبد الله علیه السلام بودم که وارد شد بر و مردی از اهل شام و گفت می دانم
 صاحب کلام و فقه و فرائض و آمده ام از برای مناظره اصحاب تو آن حضرت فرمود
 که کلام تو از کلام رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم یا از نزدت گفت
 بعضی از کلام رسول الله است و بعضی از نزد من آن حضرة فرمود پس یکی
 رسول الله را درین هنگام در کلام گفت نه فرمود که شنیده و می دانم از خدا
 عز و جل گفت نه فرمود که پس واجبست طاعت تو همچنانکه واجبست طاعت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت نه یونس گوید که انگاه ابو عبد الله
 طفت شد بجانب من و فرمود که یا یونس بن یعقوب این مردیت که خصم
 خود کشته پیش از آنکه تکلم بآن کند بعد از آن فرمود که یا یونس اگر بحث
 کردن نیک می توانی با وی بحث کنی یونس گوید که من کفتم جان من
 فدای تو باد من شنیدم از تو که نهی میفرمودی از کلام و بحث و مباحثه ای
 مرا صاحب کلام و بحث را میکویند این منقاد است و آن منقاد نیست و این
 منقادست و آن منقاد نیست و این معقولست و آن معقول نیست و آنحضرة
 فرمود که من کفتم که دای مرا آن قومی را که ترک کنند قول مرا و روند بر آنچه
 خواهند بعد از آن فرمود که پیرون رو و به من که گیت از متکلمین در پیرون
 و او را در آن گفت من پیرون رفتم یا فتم حمران بن اعین را و او خوشی
 دانست کلام و اداب بحث را و محمد بن نعمان اهل را و هشام بن سالم
 و قیس باصر و اینها همه منکلم بودند و ایشان را و مردم چون مجلس منعقد شد و قرار

یافت و مادر خیمه ابی عبد الله علیه السلام بودیم که بر طرف کوه بود و در حرم
پیش از ایام حج بود و چند روز در آن حال ابو عبد الله علیه السلام بر باران
از خیمه بیرون کرد و دید که یکی بر شتر بر در خیمه است فرمود برت کعبه که شتر
ماکان کردیم که هشام مرد است از اولاد عقیل که او بسیار محبتی داشت آن
حضرة او خود هشام بن حکم بود که فرود آمد و اول عنفوان جوانیش بود که شتر
نودمیده بود و در میان ماکسی نبود که بسال از وی بزرگتر نباشد آن حضرت
او را جای داد و فرمود که او ناصر و یار ماست بدل و زبان بعد از آن فرمود
بحمران که بوی بخت کن یعنی مردی شامی پس حمران بوی بخت کرده بر و فاب
شد باز فرمود آن حضرتة بنجد بن نعمان که با وی بخت کرد و او نیز شامی غله کرد
بعد از آن فرمود بهشام بن سالم که با وی بخت کرد و برابرش نزد باز فرمود
بقیس بصر که با وی بخت کرد و آن حضرتة بر بخت ایشان تبسم میفرمود شامی در
اوز بون شده بعد از آن فرمود مر شامی را که بخت با این جوان یعنی شام بن حکم
گفت خوش انگاه شامی گفت مر هشام را که ای جوان مرا واقف گردان در آن
این یعنی ابی عبد الله علیه السلام و بخت کن در آن با من هشام بغضب رفت چنانچه
فرمود و گفت ای فلان پروردگار تو ناظر ترست از برای خلق خود یا ایشان ناظر
ترند از برای نفسهای خود شامی گفت پروردگار من ناظر ترست مر خلق را هشام
گفت حق جل و علا نظر فرموده در دین ایشان بان چیزی که فرموده ایشان را بانه
سکلف گردانیده و اقامت کرده برای ایشان حجت و دلیل را بر آنچه با ایشان
تکلیف فرموده و زایل کرده درین تکلیفات علل ایشان را هشام گفت مر او را
که کدام دلیل است که حق تعالی نصب فرموده برای ایشان شامی گفت که آن
دلیل رسول الله است صلی الله علیه و آله هشام گفت بعد از رسول الله صلی
علیه و آله و سلم کدام است شامی گفت کتاب و سنت هشام گفت ایان
فایده میکند امروز ما کتاب و سنت در آنچه ما در و اختلاف میکنیم که اختلاف
از میان ما بردارد و ممکن گرداند ما را از اتفاق شامی گفت بلی هشام گفت
پس چرا اختلاف میکنیم ما و تو و آمده تو از شام و منی لغت میکنی ما را و زعم
تو است که رای طریق دین است و تو مقروم و مغترف که رای جمع نمیشود
قول واحد در حالتی که در آن مختلف باشند شامی خراشید و شد و در آن
مفکر بود آن حضرتة فرمود که حجت ترا که تکلم میکنی گفت اگر میگویم که اختلاف
نمیکنم مکابره کرده ام و اگر میگویم که کتاب و سنت اختلاف از میان برداشته اند

باطل اندام

باطل گفته ام زیرا که احتمال و جوه در آن مرد و راه دارد و لیکن مرا هست رو
مثل این حضرتة فرمود که بر سر س از و شاید که سابی تو او را که این املاک شامی
گفت مر هشام را که امکه ناظر ترست از برای خلق پروردگار ایشان است
نفسهای ایشان هشام گفت پروردگار ایشان از برای ایشان ناظر
شامی گفت آیا کسی هست که اقامت کند از برای ایشان حجتی و جمع نماید
ایشان را و برادر و اختلاف از میان ایشان و میان کند حق ایشان را از
باطل ایشان هشام گفت بلی گفت گیت آن هشام گفت در ابتدای
رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سلم و اما بعد از بنی پس غراوت
شامی گفت که آن غیر نبی نیست که قائم مقام او باشد در حجت هشام گفت
درین وقت ما میکوی یا پیش از وقت ما شامی گفت درین وقت ما که
هشام گفت او این مرد است که اینجا نشسته است یعنی ابی عبد الله که سته
میشود بسوی او رجال و خبر میدهند را باخبار آسمان که بمیزان گرفته اند
در وجه بزرگوار خود شامی گفت چون معلوم شود مرا این هشام گفت سوال
کن از آنچه خواهی از و شامی گفت عذر مرا قطع کردی پس بر منست سوال
آن حضرتة فرمود که من کفایت میکنم از تو پس شامی شامی من خبر کنم ترا
از مسیر و سفر تو که چه روز بیرون آمدی و از کدام راه آمدی و که بتو گذشت و تو بر که
گذشتی پس شامی اقبال می نمود هر آنچه آن حضرتة وصف میفرمود مرا و او میگفت
که راست گفتی بعد از آن شامی گفت اسلام آوردم خدا را این زمان آن حضرت
فرمود مرا و را که بلکه ایان آوری بخدا این زمان زیرا که اسلام پیش از ایان آن
در اسلام از یکدیگر میراث می گیرند و نتایج می نمایند و بر ایان مشاب میگردند
شامی گفت راست گفتی آن زمان گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد رسول الله و انک وصی الاوصیاء و این خبر آنچه در و هست از اثبات حجت
نظر و دلالت امامت که متضمن است از مجرای عبد الله علیه السلام باخبار از آن
مثل آنچه متضمن بود آن دو خبر که مذکور گشت آن زمان و موافق بود آنها را در
معنی بر آن روایت کرده اند که اجتماع نمودند جماعتی از زنادقه و در میان ایشان
بود این ابوالعوجا و ابن طالوت و ابن اعمی و ابن مقفع و اصحاب ایشان
همه مجتمع بودند در موسم در مسجد الحرام و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
ایشان نیز آنجا تشریف داشت که قادی مردم را جواب میفرمود و تفسیر قرآن
از برای ایشان مینمود و حل مسائل مشکله ایشان می گردید و بنیات قوم

با بن ابی العوجا میستوائی که در غلط اندازی این مرد را که اینجا نشسته است و خبری
از و پرسش خایچه فضیحت شود نزد این جماعت که کرد او در آمده اند چه می بینی که نشسته
مردم با دست و علامه این زمانست این العوجا گفت خایچه را که می توانم بعد از این
پیشتر شرافت و مردم را متفرق ساخت و گفت یا عبدالله بدستی که می آید ما را
و ناچار است هر که را که با و سرخو باشد بسره آید یا اذن میفرماید در سوال آن خدمت
فرمود مرا و را که سوال کن آنچه میخواهی این ابی العوجا گفت تا کی کرد این سخن
بگوید و پناه برید باین سنگ و پیوسید و عبادت کنید این خانه را که از
کل و خشت و سنگ برافراشته شده و شتر و را بر کرده و او بدوید که هر
درین فکر و اندیشه کار فرماید بداند که این نه فعل حکیم است و نیت از صاحب
سليم پس بگوید که تویی اکنون سر این امر و رافع و شمام او و پدر تو بودانی
اساس و نظام او صادق علیه السلام فرمود که کسی که حق تعالی او را در بادیه خلقت
گذاشت و دیده دل او را بواسطه جهالت کور ساخت تا گوارنده یافت حق
پس او را خوش نیامد این و کرد و دید شیطان ولی و رب او بود او را بودی بلاء
و او را دور کرد و پسند از خالق زمین و اخلاک و این خانه است که خلق را
عبادت آن فرمود تا امتحان نماید طاعت ایشان را در میان مناسک آن
و ترغیب و تحریم نموده بر تعظیم و زیارت آن و از اقله نماید که از کافران و کفار
که آن شعبه است از رضوان و طریقت مودعی بخیران منصوب است بر تمام
محال و مجمع عظمت است و جلال خلق فرموده حق سبحانه و تعالی از ایشان از کثرین
زمین به هزار سال پس حق تعالی آنکس است که اطاعت نماید همچنانکه امر فرموده
و باز استند بر وجهی که زجر نموده حق تعالی از فریبند و ارواح است و صور پس چه
کنند عین حکمت نه ضرر آنگاه این ابی العوجا گفت آنچه ذکر کردی پس فرمود و در
بر غایب صادق علیه السلام فرمود وای بر تو چگونه غایب باشد آنکه با خلق خود
حاضرست و بایشان نزدیک ترست از رک کردن ایشان بایشان کلام از
می شنود و اسرار ایشان را میداند و خالی نیست و مشتغل نیست با و مکان نیست
از مکانی که اقرب باشد از مکان شهادت میکند مرا و را باین آثار او و در
بر و حدایتش افعال او و آنکه مبعوث کرد و آید او را بایات محکم و بر این و
محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که آمده است ببا این عبادت پس اگر شک کنی
در چیزی از امر او پس پرسش از ان ثمار و شن سازم از برای تو آنگاه این ابی العوجا
نومید گشته نیت که چه میگوید پس از کشت از پیش آن حضرة و گفت با صاحب

کرم نه استم از شما که سید کند از برای من روح و راحتی شما را انداخته باش و حق
گفته که خاموشش شو بخدا که فضیحت شویم با و اسطر حیرت تو و انقطاع کلام تو و
ماندیم حقیر تر از تو در مجلس او گفت چه میگوید این پسران کس است که ترا
است سرای این جمع را که می شنید و آید که و بدست خود با بل این موسم و میرود
که با شما که ریاضانی استاده بود روزی در مجلس ابی عبدالله علیه السلام
گفت مر آن حضرة را که آنکس لاجد الخوم الزواهر و کان ابانوک بدو را بواهر
و اما آنک عقیقات عبا هر و عنصرک من اكرم الغاصر و اذکر العلماء و فعلیک
تنی انما صخر یا ایها البحر الزاخر بالذلیل علی حدوث العالم یعنی بدستی که تویی
بر اینه یکی از کواکب درخشنده و بودند پدران بزرگوار تو از ماههای شب بدر
نور دهنده و بودند مادران تو از شرفا که کرمه الاصل معظمت و عنصر توان آنکه
غاصرات بین البریات و هرگاه که مذکور کردند علماء پس تویی اول سابق ایشان
پس خبر کن ما را ای دریای پی پایان که دلیل حلیت بر حدوث عالم ای خلاصه تنی
آدم ابو عبدالله علیه السلام فرمود که اقرب دلیل برین است که اتفاقا خواهم
کرد ترا بعد از آن فرستاد و تخم مرغی را آورد و نهاد دست او فرمود که این
حصاریت مجتمع استوار و در اندرون آن آبی است تنگ که بر کرد و یکدگر بر
آمده مثل نقره که اخته و طلای روان آید هیچ شکی داری درین ابوشا که
گفت درین شکی نیست آن حضرة فرمود که بعد ازین این پوست پرونی خواهد پشکا
که پروان آید از آن صورتی مثل طلا و پس با صد نقش و نگار تو هیچ ضرر دخیل کرد
غیر از آنچه دانسته گفت نه فرمود پس این دلیل است بر حدوث عالم ابوشا که
گفت یا ابابعد الله دلیل واضح حسن مختصر بیان فرمودی و دانستی که ما قبول
کرد چیز را که را که کنیم از اجشدهای خود و بشنوم بگو شهای خود و بخشم و
بمانهای خود و لمیس کنیم بپوستهای اعضای خود آن حضرة فرمود که ذکر کردی
حراس بخانه را و آن کفغ نمیدهد در استنباط مکر بدلیل همچنانکه قطع نمی کند
ظلمت را غیر چراغ که روشنی است آن حضرة اراده فرمود باین کلمات
بارکات که در آسپ بغیر عقل موصل نیست و نیز ساند معرفت غایبات
آنکه من نمودم آنرا از حدوث صورت معقول است که بنا کرده شده علم با و
بر محسوس آن حضرة فرموده در باب وجوب معرفت الهی و دین او که با علم علوم
نم مردم را در چهار چهر اول آنکه بشناسی پروردگار خود را دوم آنکه بدانی
که چه چیز ترا پیرون می برد از دین تو و این اقسام اند محیط بمفروض از معارف

که اول آنچه بر بنده و حجت معرفت پروردگار است و چون دانست که او را
میعودی هست دانست که با و چه صنعت کرده و چون صنع او را دانست شناخت
بآن نعمت او را پس واجب بر و شکر آن نعمت پس چون او را که دانا و دیرینک آن
واجبت بر و معرفت مراد او تا اطاعت کند او را بسبب فعل او پس چون واجب
گشت اطاعت او واجب بر و معرفت آنچه بیرون می برد او را از دین او
تا اجتناب نماید از آن و تا خالص گرداند از برای پروردگار خود طاعت او را
و شکر انعام او بجای آورد و آن حضرت در توحید نفی تشبیه فرمود از برای
هشام بن حکم که حق سبحانه و تعالی مشابهت ندارد به هیچ چیزی بوی مشابهت
و هر آنچه واقع است در و هم پس او خلاف است آن حضرت در باب عدل
فرمود از برای زرار که ای زراره آیا عطا کنم ترا جمل در قضا و قدر گفت
ای جان من فدای تو باد فرمود که چون روز قیامت شود جمع کند خدای تعالی
در آن روز خلایق را سوال خواهد کرد از آنچه عهده کرده بسوی ایشان و آنچه
قضا فرموده بر ایشان و آن حضرت در حکمت و موعظت فرمود که نیت اگر چه
نیت کرد چیزی را تا در شد بدو و نیت اگر چه تا در شد چیزی را توفیق یافت آن
و نه اگر یافت بجهل و موضع آن رسید پس هرگاه جمع شود نیت و قدرت و توفیق و اجابت
پس انجام تمام میگردد سعادت و آن حضرت فرمود در حدیث نظر کن بر دین الهی و در معرفت
او بسیار است که نیکو گردانید نظر را در چیزی که کمالش نداشته باشد چنانچه آن
کنید نفسهای خود را و خالص گردانید و سعی کنید در طلب معرفت چیزی که عذری
شماردند استن آن زیرا که دین را از کاست که فایده نیکند از جهل آن شده
سعی و اجتهاد در طلب ظاهر عبادت او و ضرورت کسی را که شناخت آنرا پیش از
میشود حسن اعتقاد و میانه روی او را بی نیت کسی را که یعون و توفیق الهی و آن
حضرت فرمود در باب حث و ترغیب بر توبه که تاخیر توبه قریب است و طول حث
جیرت و بهانه و غدر بر خدای تعالی ملامت است و احرار بر دنیا این معنی است
که الهی که ولای او من مکرر الله لا القوم الخاسرون و آنچه صدور یافته از آن حضرت از علم
و حکمت و بیان و حجت و زهد و موعظت و فنون کل علوم زیاد از آنست که حاصل
کرده شود خطاب یا عذ نموده آید در کتاب و چون سید بن محمد حمیری امامت آنحضرت
معلوم گردید جمیع نمود از مذهب کیسانیه بذهب اثنا عشریه و از قول آن حضرت حقیقت
مذهب بر و واضح شد و حتی چند در آن باب انشا کرده چنانچه شده از پیشتر معلوم
شد و شیخ مفید رحمه الله آورده آن حضرت را در فرزند بوده اسمعیل و عبد الله و

مادر ایشان

و مادر ایشان فاطمه بنت حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و
راستی و محبت که مادر ایشان ام ولد بوده و عباس پس و علی و اسما و فاطمه و ایشان از اقارب
متفرقه بوده اند و بزرگترین برادران بسال اسماعیل بوده و پدر بوی محبت تمام داشت
و بوی بغایت مشفق و مهربان بود و قوی از شیعه گمان کرد که قائم مقام و خلیفه
بر چون بزرگتر اولاد است و پدر بوی مایل است با کرام و اشفاق و او در حال
حیات آن حضرت وفات کرد و در عرض و او را بدوشش آوردند مردمان مدینه
و در بقیع دفن کردند و در و است کنند که آن حضرت جرح بسیار کرد و خون داند
عظیم او را دست و پا فرمود و که نقش او را روی او پوشش بر داشتند و امر فرمود
که پیش از دفن نقش او را بر زمین می نهادند و روی او را می کشودند و بارها چنین
کردند و نظر میفرمود بر روی او و این چنین می کردند تا متحقق شود امر وفات او نزد
جاعتی که گمان کرده بودند که خلیفه پدر او خواهد بود تا رفع شبهه ایشان شود و حال
حیات خودش و چون اسمعیل وفات کرد و باز گشتند و رجوع کردند طایفه که گمان
کرده بودند که بعد از پدر او امامت از اعتقاد کردند بقوت او و طایفه که از
ابا عبد و اطراف بودند و بنودند از خواص آن حضرت و نه از رواة او اقامت کردند
و اعتقاد نمودند بر حیاة او چون صادق علیه السلام و باقیان بدو فرقه شدند و
از ایشان رجوع کردند از حیاة اسمعیل و قایل شدند با امامت پسر اسمعیل محمد بن
گمان کردند و بودند که امامت حق اسمعیل است که قائم مقام او باشد از برادر و نفعی
ثابت استنادند بر حیات اسمعیل و ایشان امر و بغایت اندک اند و معلوم
که یکی از ایشان مانده باشد و این دو فریق را اسماعیلیه میگویند و طایفه که معروف
و مشهورند از ایشان قایل اند با امامت اسمعیل و بعد از او با امامت پسرش
احزان زمان و عبد الله بن جعفر بعد از اسمعیل که اولاد بودند و او را آنچنان مترقی
بنودند و پدر که دیگر از او بود و در کرام و مستهم خلفی پدر بزرگوار در اعتقاد و گویند
که با حشویه خلط داشت و مایل بر جیه نیز بود و او را که بعد از پدر امامت را و احتیاج
بان جسته بود و اکبر برادران باقیست و جماعتی از اصحاب ابی عبد الله علیه السلام
او شدند باز اکثر ایشان رجوع کردند بعد از آن با امامت برادر او امام موسی علیه
السلام چون برایشان ظاهر شد ضعف دعوی او و قوه امر ابی الحسن علیه السلام و دلائل
حقیقت و بر این امامت او اندکی با امامت عبد الله اقامت نمودند و ایشان را فطیحی
گفتند و باین لقب مشهور شدند زیرا که عبد الله فطیح از علین بود یعنی عرض بود
پایای او که بید چون ایشان داعیه امامت او نمودند و طبع باین لقب گشتند

از تقوی و چیزی نیست که نیکوتر باشد از خاموشی و بیخ و شبنمی نیست که حضرت تر باشد
از نادانی و در وی نیست که سخت تر باشد از دروغ شیخی اندامی بدین رویت کند
که بعضی از دعوات آن حضرت این بوده که اللهم اعزنی بطاعتک ولا تحزنی بمعصیتک
اللهم ارزقنی مواسات من قرت علیہ زکک بما وسعت علی من فضلك غان کور
که من حدیث کردم باین سجد بن سبلم را و گفت که این ادعای اشرافیت نصرت
کثیر گوید که من و سفیان رفتم بخدمت جعفر بن محمد علیهما السلام کفتم داعیه بکلام
دارم مرا تعلیم کن چیزی که اینجا بخوانم فرمود که چون برسی بکرم بنده دست خود را بر
دیوار آن و بگو یا ساقی الفوت یا سامع الصوت یا کاسی العظام لحا بعد الموت
بعد از آن آنچه خواستی بگو و دست از آن حضرت که موسی بنی علیها السلام گفت که ای
پروردگار من از تو در میخواهم که کسی با نکند مرا بخیر و خوبی فرمود حق جل و علا
که ای موسی من از برای خود این کار نکردم و این ختاب نیز آورده تا ریج و لاد
و وفات آن حضرت را بر وجهی که از پیش ذکر یافته و مؤلف رحمة الله نقل فرمود
از کتاب دلائل بعضی از اخبار آن حضرت را آورده که سلیمان بن خالد گوید که
آن حضرت میفرمود درین آیت که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اتزل علیهم
الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة الی کفتم تو عدون یعنی بدستی آنکه
گفتند که پروردگار ما خداست پس بران ایستادند و فرمود اند بران مؤمنان مستقیم
نزدیک مرک و گویند که نرسید و اند و بکن مبادید از امور اخروی که بر شما است
خواب گذشت و شاد شوید بآن بهشتی که در دنیا بودید که وعده داده میشد بد برزبان
پیغمبر که و الله ان بساط فرشتگی است که در منازل برای مؤمنان انداخته اند و این
بن علا قلانی گوید که آن حضرت حضرت فرمود که حسین زد دست مبارک را بر فرشتگی
در آن خانه بود و فرمود که در باز بود که ملائکه برین تکیه کرده اند و از ریشهای آن
چیده ایم عبد الله بن نجاشی گوید که من نزد عبد الله بن حسن بودم گفت یا بن النجاشی
از خدای تعالی به چیز سیر که نیست نزد ما مگر آنچه نزد مردم است یعنی سر پیش از آن
ما را نیز هست گفت آدم نزد ابی عبد الله علیه السلام و او را باین قول اخبار کردم
فرمود که و الله در میان ما است کسی که الهام در می آید و دل او و کلام ملائکه می شنود
و با ایشان مصافحه میکند کفتم امر و زایش از امر و ز فرمود که امروز و اندی باین اینجا
و مر ویت از جریر بن مرزوم که گفت که من کفتم مر ابی عبد الله را علیه السلام که از دگر
دارم پس مرا وصیتی فرمای فرمود که بر برین از خدای تعالی و تعجیل مکن باز کفتم که مرا وصیت
فرمای زیاد ازین نفرمودن پیرون آدم از نزد او و از بدین و در راه ملاقات کرد

بن مردشاهی و صاحبیت من خستار نمود و باین سفره بود پیرون آوردم و او نیز سفره
خود را پیرون آورد و با هم طعام میخوردیم که اهل بصره را یاد کرد و بد گفت من خستم
که دست از طعام بکنم و سرور روی او را بشکنم و با خود میگفتم که این را بکنم بعد از آن
یاد من آمد که آن حضرت تو وصیت کرد که از خدای بر سر نیز و تعجیل مکن مکن بد را
می شنیدم و باز شواستم کشتن با نچه مرا باین امر فرموده بود و ابوبصیر گوید
که من رفتم بخدمت آن حضرت و خواستم که اعطا فرماید من چیزی از ولایت آن
مثل آنچه اعطا میفرمود بن ابی جعفر علیه السلام چون در آمدم نزد وی و من جنب بودم
زود با محمد که این شغل نیست که تو در دوستی توجب پیش من می آیی کفتم من این عمل
نکردم مگر بر سبیل عهد فرمود که مرا با و رنداری کفتم دارم ولیکن میخواهم که دل مرا
اطمینانی شود فرمود که نعم یا ابی محمد بر خیز و غسل کن من بر تو استم غسل کردم دم
سجای خود نشستم و کفتم نزد این امر او که او ملاشک امامت و مرویت از عبد الله
بن نجی کا ملی که ابو عبد الله علیه السلام گفت بن که چون برسی بسجی درنده چیزی
گفت کفتم مندا تم گفت چون برسی بسجی در روی او آیه الکرسی را بخوان و گویند
علیک بعزمت الله و عزمت محمد رسول الله و عزمت سلیمان بن داود و عزمت
علی امیر المومنین و الا لمت من بعده او از تو منصرف شود و برگردد و چون این
سخن را ابی عبد الله کا ملی گوید که من آدمم بکوفه و پیرون رفتم با سپهرم خود بجا نیستم
پس ناکاه در راه بسجی معارف شد من آیه الکرسی و این عزیمت را بر روی
خواندم که از راه ماد و رشت و ما را از آن رساند و ما هم از آن رسانیم او را
پس نظر کردم بسوی او سر را در پیش انداخته بود و ذب خود را در میان
پایها گرفته از راه دور شد و باز گشت بآن راهی که آمده بود بعد از آن
سپهرم من گفت که من نشنیده بودم کلامی هرگز بهتر از آن کلامی که از تو شنیدم
کفتم که من این کلام را شنیده ام از جعفر بن محمد علیهما السلام او گفت من کو ای می دهم
که او امام مفترض الطاعة است و بنود سپهرم من که شناسد او را نه اندک و نه
بسیار پس من رفتم بخدمت آن حضرت در پال آید و و این خبر را بوی عرض
کردم و آنچه بر ما واقع شده آن حضرت فرمود که آیا ندیدی که حاضر شدیم شمار
از برای دفع آن مکر و که مراست با هر دو دست ولی کوشش بشو و چشم بپا
و زبان گویا بعد از آن فرمود که یا عبد الله بن نجی بخدا که صرف کردم و باز
کردا خدتم از شما و علامت این آنست که شمار آید بکنز نهروان بود
و نام سپهرم تو ثابت است نزد ما و بنود حق تعالی که میراند او را تا بشناسد این امر را

پس باز گشتم کوفه و پسر خود را بمقام آن حضرت اجازت کردم فرج و شادی بسیار نمود
 باین بنیادی بود تا وفات کرد و مرویت از شعیب عقیق قوی که من و علی بن ابی حمزه
 و ابوبصیر خدمت ابی عبد الله علیه السلام رفیقیم و بامن سیصد دینار بود پس بگشتم
 نزد آن حضرت او فرا گرفت از آن یک قیضه از برای خود باقی را بر من زد کرد
 و فرمود که یا شعیب باز گردان این صد دینار را بآن موضعی که از اینجا فرار کرده
 شعیب گفت ما حاجتهای خود را گذاردم تمامی بعد از آن ابوبصیر گفت من
 که یا شعیب چه بود حال این دنا نیر را چون شمردم صد دینار بود که زد کرد
 بر تو ابوبصیر گفت ای سلام که من از آن فرار کرده بودم به پنهانی برادر
 عروه را و او نمیدانست آن را ابوبصیر گفت یا شعیب و الله که ابوبصیر
 اعطا فرمود بتو علامت امامت را بعد از آن ابوبصیر و علی بن ابی حمزه
 یا شعیب بشمار این دنا نیر را چون شمردم صد دینار بودی زیاده نقصان
 و سماعی بن فهران گوید که من رفیق خدمت ابی عبد الله علیه السلام و فرمود
 در ابتدا که ای سماعی این چه بود که در میان تو و شتر دار تو در راه واقف
 احترا کن و پسر سمن که بخش کوی و او از بلند کنی بخش و بگویم این بگویم
 آن بود که او بر من ظلم میکرد و فرمود که اگر ظلم کند بر تو تو بلند کردی بر او
 این از افعال من نیست و امر کرده ام شیعه خود را باین نوع بخان بعد از آن
 آن حضرت فرمود که استغفار کن پروردگار خود را ای سماعی از آنچه بودی بران
 و رست که در عود کنی من گفتم استغفار از آنچه بودم و دیگر عود نکنم ابوبصیر
 گوید که یک روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودم ناگاه گفت یا محمد ایامی
 شناسی امام خود را گفتم بلی و الله الذی لا اله الا هو که آن تویی و نهادم دست
 خود را بر آن مبارک او فرمود که راست گفتی چه شناختی جنگ در وزن گفتم
 که میخواهم که اعطا کنی بمن علامت امامت را فرمود یا ابی حمزه بعد از معرفت علامت
 امامت از برای چیست گفتم تا ایمان و یقین من زیاده شود فرمود که یا ابی حمزه
 و بعد از آن دو دختر خواهد شد و بدانکه نوشته است زمام پیران تو نزد مادر
 صحیفه جامع بانامهای شیعیان ما و نامهای پیران و مادران و اجداد و اب
 ایشان و آنچه از ایشان متولد شوند تا روز قیامت آن صحیفه را پیرون آورد
 آن صحیفه بود در و جمیع این اسما در و درج بود و مرویت از ابی بصیر که من
 رفیق خدمت آن حضرت فرمود یا ابی حمزه چه کار میکنی بوجزه ثمالی گفتم گذارستم
 او را با صلاح فرمود که چون باز کردی او را از من سلام بخوان و اعلام کن او را که

او رحلت خواهد کرد در فلان ماه و در فلان روز ابوبصیر گفت که مرا با ابی حمزه
 بود و او از شیعیان شما بود و فرمود که راست گفتی یا ابی حمزه و لیکن آنچه نزد
 خدای تعالی است بهتر است او را گفتم که شیعیان شما با شما باشند فرمود که
 بلی هرگاه که از خدای تعالی ترسند ابوبصیر گوید که من باز گشتم درین سال
 و زنگ نکردم ابو حمزه ثمالی مگر اندکی و بعد از آن وفات کرد در بدین شتاء
 گوید که ابوبصیر بعد از آنکه سلام فرمود که مرا این سال چون گذراندی گفتم این
 و چنین فرمود که یا سماعی بشارت باد ترا که تو با ما خواهی بود از شیعه بانی ایام
 نیستی که با ما باشی گفتم بلی یا سیدی و چگونه باشد مرا که با شما فرمود که ای زید
 و میزان نزد مات و حباب شیعه بامات و الله ای زید و الله که من رحم ترا بشمار
 از نفسهای شما و الله که هر آنکه گویای منم ترا و حارث بن میزبه نصری را در بخت
 یک درجه مرویت از عبد الحمید بن ابی العلاء که او از دوستان محمد بن عبد الله
 بن حسین بود و از خاصان او بوده ابوبصیر و انقی عبد الحمید را گرفته مجلس کرد
 در حای تنگ چند وقتی و محمد بن عبد الله کج رفته بود و بگویم حج و در روز
 عرفة خدمت ابی عبد الله علیه السلام رسید و بوقت فرمود یا ابی حمزه حال صید
 تو عبد الحمید چیست گفت ابوبصیر او را گرفته و در زندان تنگ انداخته انگاه ابو
 عبد الله علیه السلام دست مبارک خود را بر داشت ساعتی بعد از آن ملتفت شد
 بمحمد بن عبد الله و فرمود که یا ابی حمزه و الله که خالی شد راه صاحب تو یعنی از زندان
 خلاص شد محمد گوید که من پرسیدم از عبد الحمید که کدام ساعت پیرون کرد ترا
 از زندان ابوبصیر گفت پیرون کرد مرا در روز عرفة بعد از عصر از من بن
 مسلم مولی خالد بن عبد الله قسری گوید که منصور گفت بدربان خود که چون داخل
 شود بر من جعفر بن محمد اقبال کن او را پیش از آنکه به پیش من برسد آن حضرت
 در آمد و نشست منصور و نشستاد و در بارنا طلب کرد و نگاه کرد بجانک و جعفر
 نزد او نشسته بود بعد از آن گفت بوی که باز کرد و بر و بجای خود و روی آورد
 دست خود را بر دست او میزد چون آن حضرت برخاست و پیرون رفت و در بارنا
 طلبید گفت چه فرموده بودم من ترا گفت و الله من ندیدم وقتی که در آمد و ندان
 وقت پیرون رفت و ندیدم او را مگر وقتی که نشسته بود نزد عبد العزیز را گوید
 که بودم من که میگفتم در باب ایشان بر بوبیت رفیق روزی خدمت ابی عبد الله علیه
 السلام فرمود مرا که یا عبد الله از برای من آب یا تا وضو سازم من رفیق او بودم
 چون داخل شد بر وضو ساختن گفتم باخ و این است گفتم در آنچه گفتم که وضو سازد

چون برون فرمود و گفت یا عبد الله بن مسعود بنی فاطمه
شود مانند کان خدا که مخلوقم و آفریده شده جابر روایت کند از ابی جعفر
ابی عمر خطاب از ابی عبد الله علیه السلام هر دو روایت کنند از هر دو با هم گفت
فرمودند که اسم اعظم الهی بر هفده حرف است و آنچه از آن نزد آصف بود یک
حرف بود پس تکلم با آن حرف کرد پس فرو برده شده برین آنچه میان او و بین
تخت بلقیس بود بعد از آن فرا گرفت تخت را بدست خود پس نمود کرد برین
همچنانکه بود بیشتر از چشم برسم زدن و نزد مات از آن اسم اعظم هفتاد حرف
و یک حرف نزد خدای تعالی است که برگزیده او را در علم غیب و آورده اند که عبد الله
بن محمد میخواست که خروج کند بازید آن حضرة او را از آن منع فرمود و بزرگ
کرد امر را بر رسول نکرد مگر خروج بازید فرمود که و الله کویا من می ختم ترا بعد
پدر که چادر بر سر تو کرده اند چنانچه بر سر زنان میکنند و در هوای نشاند با تو
کرده اند آنچه بازمان می کنند چون امر زید با آن کشید صاحب اهل بیت از برای
عبد الله زمانیر چند جمع کرد و او را چادر بر سر کرد و از شهر بیرون آوردند تا خارج
رسیدند و در هوای نشاندند و در آن حال چشم کرد و گفت سبب چیست
گفت و الله که من تعجب دارم از صاحب شما که من ذکر خروج تو را و کردم و او مرا
فرمود و من فرمان نبردم و او را او مرا باین حال خبر کرد و فرمود که کویا من ترا که
چادر بر سر تو کرده اند چنانچه بر سر زنان می کنند و ترا در هوای نشاندند من از آن
تعجب کردم مالک چنین گوید که من روزی نشسته بودم نزد ابی عبد الله علیه السلام
و با خود از فضل اهل بیت میگفتم که ناگاه روی آورد بمن ابو عبد الله و فرمود که
ای مالک و الله که شمار شیعیان باید که افراط در قول خود و فضل ما ای
مالک مقدور کسی نیست که بصفت الهی و بکینه قدرت و عظمت او برسد و الله مثل
الاعلی و همچنین قادر نیست کسی که وصف کند حق مؤمن را و قیام نماید بان همچنانکه تو
کرد اینده مرا و را برادر مؤمن او ای مالک مؤمنان چون بهم برسند و مصافحه
هر یک صاحب خود را لایزال حق سبحانه و تعالی با طراست بسوی ایشان بجهت معرفت
و کتمان ریخته کرد و از و چون ایشان از یکدیگر جدا شوند کسی که قادر است برین
آنچنانست نزد حق تعالی رعا فین موسی گوید که من یک روزی در خدمت آن حضرة
نشسته بودم که در آن مجلس ابی الحسن موسی الکاظم علیه السلام من برخاستم و او را
در کنار گفتم و سرش بوسیدم و در بغل گرفتم آن حضرة فرمود که یا عارف زود باشد
که این در دست آل عباس گرفتار شود و از ایشان در احوال خلاص گردد و دوم بار او را

که از او پرسید

که نزد و در دست ایشان ملاک شود و عاید احشی گوید که من رفتم بخدمت ابی عبد الله
و میخواستم که سوال کنم از آن حضرت از نماز گفتم التسلام علیک یا بن رسول الله
فرمود و علیک التسلام بعد از آن فرمود که ما از ولد رسول خداستیم و هستیم باز
از برای او تا سه بار فرمود بعد از آن فرمود پیش از آنکه از وی چیزی بپرسم
که هرگاه تو بخیرای الهی برسی از آنکه نمازهای مفروضه گذارده باشی سویی این
از تو چیزی نخواهد پرسید و حمزه بن ثمالی گوید که من با آن حضرة بودم در میان
کعبه و ندیده که ملققت شد بجات یا رخود پس دید یک سیاهی فرمود که چیست
ترا زشت کرد و اند خدا می چه سخت است شتاب تو پس ناگاه او شبیه شد مرغی
آن حضرة فرمود که این عظم است که یک جن است درین ساعت شام مرده
و او می برد و خبر مرگ او بهر شهر می میرساند و در وقت از ابراهیم بن عبد
الحکیم او گفت من خدیویم در مکه یک جامه و از ابر و میانی و سو کند خوردم تا خود
که بیرون نکنم از ملک خود تا آنکه گفتن من شود بعد از آن بیرون رفتم از آنجا
بجانب عرفه و در موقوف توقف کردم و از آنجا باز گشتم بجمع و در آنجا
در وقت نماز برخاستم از برای وضو و آن بر دریا برداشتم با خودم و آنجا
گذاشتم چون در حفظ آن موکوشیدم من رفتم و وضو کردم و باز رفتم بر دریا
ندیدم از برای آن بسیار ملول شدم چون صبح کردم وضو ساختم و با کمر دم
بمنی آمدم و الله که در مسجد خیف بودم که آمد رسولی از نزد ابی عبد الله علیه
السلام و گفت مرا که آن حضرة می فرماید که ساعتی بجات یا من بشتاب بر
خاستم بخدمت آن حضرة در وسطا بود و بر و سلام کردم و نشستم بجات
من ملققت شد و فرمود که یا ابراهیم ای میخواستی که بدیسم توان بردار که از برای کفن
خود خریداری بودی گفتم سو کند خورده بودم بان ابراهیم لیکن فوت شد بر من
غلام خود را طلب فرموده آمد و برد او را آورد او گوید که و الله ان بر من
بود که بچیده بودم و فرمود که بکیرای ابراهیم و شکر حق بفرستم رسان دوست
از شیعت عفر قونی که مردی با تو نرادر رسم فرستاده بود و خدمت ابی عبد الله
علیه السلام او گوید که من گفتم میخواهم که بدانم فضل ابی عبد الله را پنج درسم در
در میان آن هزار درسم ریخته و عوض آن پنج درسم خوب برداشتم و در جیب خود
نهادم چون آمدم و در رسم را آوردم نزد آن حضرة اخذ فرمود و آن پنج درسم
مرا از میان برداشت و فرمود که این پنج درسم خود را بستان و پنج درسم مرا
بده و مرویت از بکر بن ابی بکر خضر می که او گفت که ابو جعفر حسین کرده بود پدر مرا

من آمدم بخدمت ابی عبد الله علیه السلام و اعلام کردم او را این فرمود که من مشغول
 بامر سر خود امجدیل و لیکن زود باشد که از برای او دعا کنم او گفت چند روزی در
 مدینه بمان و من آن حضرت فرستاد نزد من که از اینجا روانه شو که حق سبحانه
 تعالی کفایت کرد امر پدر ترا فاما امجدیل بجوار رحمت حق پوست گفت روانه
 شدم تا آمدم بشهر این میره یا فتم ابو جعفر را سواره او از کردم که پدر من
 ابو بکر حضرت می مرد پیرست او این شنیده گفت که پسر او زبان خود را نگاه بکنی
 دارد او را بگذار بپای من و مرا زخم گوید که آن حضرت در مکه بود و گفت من که
 یا مرا زخم الدشنوی مردی را که مرا بدیسی گوید چه میکنی با او کفتم می کشم او را فرمود
 که ای مرا زخم چون بشنوی از کسی بد گفتن مرا تعرض با او مکن و تعاف کن او گوید
 که چون از مکه پیرون آمدم نزد یک زوال بود و روز گرمی که مرا مضطرب
 ساخت تا آمدم بعضی از خیمها که اینجا بود و قومی در اینجا فرو داده بودند
 نیز با ایشان فرو داده آمدم شنیدم بعضی را از ایشان که بد آن حضرت می گفتند
 قول آن حضرت بیا داند چیزی نکفتم و الا بد کواری می کشتم ابو بصیر گوید که مرا میباید
 بود که ملازم سلطان شده بود و مالی بدست آورده بعضی را جمع میکرد با هم شتر
 میخوردند و من از ایشان ایذا می یافتم چند بار شکایت پیش خودش کردم
 از آن باز نایستاده پس چون الحاج میگردم بوی میگفت ای فلان من مردی ام مثل
 و تو مردی معافی پس اگر تعریف کنی مرا نزد صاحب خود امیدوارم که حق تعالی
 مرا ازین برهانند برای تو این درد دل من جای کرد چون بخدمت آن حضرت
 آمدم ذکر کردم حال او را فرمود که چون باز گردی بکوفه پس زود باشد که او
 پادشاه بکو بوی که میگوید مرا جعفر بن محمد که بگذارد آن حالت خود را که بران
 داری و من خاصم تو میشوم بهشت پس چون باز گشتم بکوفه او آمد نزد من
 و منزلی را خلوة ساخته بوی کفتم که ای فلان بیغای دارم از برای تو از ابی عبد
 الله علیه السلام آن حضرت ترا سلام رسانید و فرمود که بگو و را که ترک کند
 معاصی را که بروست و من خاصم میشوم از برای او بر خدای تعالی بهشت را
 و از جنة او در میخواهم او گریست و گفت خدایا یا کفتم از برای من ابو عبد
 الله این سخن او گفت که من سوگند خودم که آن حضرت از برای تو این فرمود و گفت
 مرا بس است این و رفت پس چون چند گاه برین گذشت و استاد و مرا طلبید او را
 دیدم در پس در خانه برهنه نشسته گفت یا ابابصیر هیچ چیز در منزل من باقی
 نمانده که همه را خرج کرده ام و حال من اینست که تو می بینی من رفتم پیش برادر را

و چیزی از برای او جمع کردم و او را پوشانیدم بان دیگر بسیار زمانی نگذشت که فتاو
 بطلب من و او بیمار بود من پیش وی تردد می کردم و بعلاج او اشتغال
 می نمودم تا وفات کرد و من نزد او بودم در وقت احتضار مرگ که بخود
 مشغول بود و یکبار غشی بر او طاری شد و باز بخود آمد و گفت یا ابابصیر
 بد رستی که وفا کرد صاحب تو بوعده خود که با ما کرده بود این گفت و مرد
 بعد از آن حج کردم و آمدم نزد آن حضرت و طلب اذن کرده رفتم باند
 چون مرادید در ابتدا فرمود در اندرون خانه که یکپای من در صحن خانه بود
 و یکی در دهنه که یا ابابصیر ما و فامودیم و عده که بصاحب تو کرده بودیم عمرو
 بن زید گوید که آن حضرت بیمار شد بیماری سختی چنانچه ترسیدم برو کفتم که
 خود که بر پرسم او را از امام که بعد از او که خواهد بود فرمود مرا در ابتدا
 که مرا ازین وجع باکی نیست و سم او گوید که رفتم بخدمت آن حضرت دیدم
 که تکیه کرده بر فراش خود و روی مبارکش بر دیوار است و پشت بر خانه
 فرمود که این نیست کفتم عمرو بن زید فرمود که پایی مرا بمال کفتم با خود
 کنم از امام که بعد از او کیست آیا عبد الله باشد یا موسی بر مبارک برآورد
 و فرمود که درین وقت بخدا که جواب تو نمیکویم و شام بن احمر گوید که
 ابو عبد الله علیه السلام رقعہ نوشت در باب حجاج که من آنها را بخرم
 و من چون آنرا میخواخیزم و مهمم بر انجام مسکرم فرموده بود که رقعہ را می
 دریدم وقتی که حواچی را خریدم و رقعہ را اگر کفتم و در زنبیلی گذاشتم که
 بود و در خانه را بر و قفل کردم آن رقعہ برکتی باشد در خانه ما و کلید
 آنرا نگاه داشتم در میان بند آنرا چون رفتم نزد وی برداشتم جاب
 مصلاهی خود را و انداخت رقعہ را نزد من و فرمود که پاره کن این را
 من پاره کردم و باز گشتم و هر چند گشتم در زنبیل آن رقعہ را نیافتم
 و در چیزی نبود عبد الله ابی لیلی روایت کند که من با منصور بودم در مدینه
 که فرستاد بدینال آن حضرت و او را حاضر کرد برای عتاب که سابقا سمیت
 ذکر یافت و بعد از آن غضب او تسکین یافته آن حضرت را نوازش
 نمود و پیرون فرستاد کفتم که چه میخواهی فرمود که این دعا می خواندم که یا
 شاه الله ما شاه الله لا یاتی باخیر الا بالله ما شاه الله ما شاه الله لا یضر
 السوء الا بالله ما شاه الله ما شاه الله کل نعمت من الله ما شاه الله لا حول ولا
 قوة الا بالله مفضل بن عمر گوید که ما جماعتی بودیم بر در خانه ابی عبد الله

تکلم میکردم در وقت که آن حضرت فرمود بیرون بی نخل و در دوست ساری
افشاند و متفرمود که نه خال نه یا مفضل نه یا سلیمان نه یا نجم بل عباد مکرر متون
بالقول و سم با مره بجلون یعنی بلکه مانند کان معبودیم گرامی و ششکان و نوا حشاکان
آن بندگان پیشی نگرند بر خدای تعالی بسجی گفتن یعنی پیوسته و بی سستی سخن بگویند و
بفرمان خدای تعالی کار میکنند من در نفس خود گفتیم لا والله نگویم و رباب تو بعد
ازین روز الا آنچه تو گویی صفوان جمال گوید که من در خدمت ابی عبد الله علیه
السلام بودم در حین ریح آمد و گفت که مقصود ترا طلب کرده فرمود و اندک
زمانی نگذشت که معاودة فرمود گفت رفیق و زود باز گشتی فرمود که ازین چیز
می پرسد بعد از آن اتفاق فرمود بر ریح که من آن حال را از و پرسیدم صفوان
که میان من و میان ریح لطیفه بود بیرون رفتم و پرسیدم که مقصود آن حضرت
برای چه طلبیده بود ریح گفت من ترا خبر دهم بخیری عجب این است که اعراس
رفته بودند ببادیه از برای حیدن زما ورق و در تبادیه بخا نوری رسیده بودند
و او را آورده بودند برای مقصود من بردم او را نزد وی و در پیش او نهادم من
از آن تعجب کردم او چون دید او را گفت دور بر این را و بطلب از برای من
بن محمد را علیه السلام من رفتم و آن حضرت را آوردم گفت یا اباعبد الله خبر
کن مرا از موای که در و خری می باشد فرمود که در و موای می باشد تکلف گفت
در و ساکنان می باشند فرمود که بلی ساکنان آن خلقی اند که بدنه های ایشان
ابدان ما را است و سرهای ایشان همچو سرهای مرغ و ایشان را تا جهات شمال
خروس و گوشت زیر حلق آنها همچو گوشت زیر حلق خروس و بالها دارند همچو بال
مرغ و در کهای ایشان در سفیدی سفید تر از نقره جلاداده است انگاه منظر
را طلبید که او را در اینجا بود و او اینجا بود که آن حضرت تعریف فرمود و چون
حضرت چون او را دید فرمود که این آن خلقی است که ساکنانست در موج مکفوف
دستور یافت باز گشتن پس چون بیرون فرمود گفت مقصود که و ملک یا ریح
این مرد در میان خلایق از اعلم مردمانست عبد الله علی و عبید بن بشر گویند که ابوعبد
الله علیه السلام در ابتدا پیش از سوال فرمود و الله که من میدانم آنچه در آسمانها
و آنچه در زمین است و آنچه در بهشت و آنچه در نزار است و آنچه شده و آنچه خواهد
شد تا روز قیامت بعد از آن خاموش شد انگاه فرمود که من میدانم آن را
از کتاب الله که در و نظر میکنم همچنین بعد از آن کشود گفت مبارک خود را و گفت
حق تعالی فرموده در و بیان و پان هر خبر را و اسمعیل بن جابر روایت کند از

از آن حضرت که فرمود آنکه خدای تعالی مبعوث کرد و اندک محمد را به پیغمبری بعد از و نخواهد
بود و دستا و بر و کتاب خود را که ختم کتب الهی بآن شد که بعد از و کتابی نخواهد
بود خلافت در و حلال او و حرمت در و حرام او تا روز قیامت و در
خبر پیش از شما و بعد از شما و فضل آنچه میان شماست بعد از آن اشارت فرمود
بهت مبارک بود سینه خود را و فرمود که ما میدانیم آنرا یونس بن یعقوب
برای خود عبد الله روایت کند که او گفت که ابی عبد الله علیه السلام فرمود
که مروان خاتم بنی مروان است و اگر خروج کند محمد بن عبد الله گشته خواهد
شد استحق بن عمار گوید که گفت مرا ابی عبد الله علیه السلام که ما را مالی خند
هست و معامله میکنم بآن اموال با مردم من می ترسم که ما در شهر شود اموال
ما متفرق گردد و فرمود که بوی که جمع کن اموال خود را در ماه ریح علی بن
گوید که استحق در ماه ریح وفات کرد و استحق بن عمار صیرفی گوید که من رفتم
بخدمت آن حضرت و ترک کردم سلام دادن را بر اصحاب خود در مسجد
کوفه و از برای تقیه تمام که داشتم این کار کردم ابوعبد الله علیه السلام
یا استحق کجا احداث این جفا کردی از برای برادران خود که گذشتی ایشان
و برایشان سلام نکردی گفت از برای تقیه این کار کردم فرمود که نیست بر
تو که در تقیه ترک سلام کنی آنچه بر تو در تقیه لازمست افشا را است
چو مومنی که بگذرد بر مومنان باید که سلام کند برایشان که ملائکه و سلام
او می کنند که سلام علیک و رحمة الله وبرکاته ابدان ملک جنی روایت کند که
جامعی شیعیان در مدینه بودیم از اینجا بیرون آمدیم و چند فرقه شدند و از تفرقه
دور گشتیم و با یکدیگر در فضایل ایشان خیر می گفتیم و گفتند بعضی از شیعه
چند که در خاطر ما بوبیت خطور کرد و شعورند استقیم باین ابی عبد الله علیه
السلام که ما که دیدیم که بر دراز کوشی سوار است و می آید و نند استقیم که از
کجای می آید فرمود که یا مالک و یا خالد از کجا احداث کرده اید کلام را در نزد
گفتم که در خاطر ما خطور نکرد و بود الا این زمان فرمود که بدانید ما را پروردگار
که نگاه میدارد ما را در شب و روز که ما او را می پرستیم ای مالک و ای خالد بگو
در باب آنچه میخواهید اما ما را مخلوق دانید و این کلام را بر ما مکرر فرمود
و بر دراز کوش نشسته بود جامع کتاب علی بن موسی رحمة الله میفرماید که
نوع کلام و امثال این از اقوال غلامات اگر چه باطلست لیکن دلالت دارد
بر علو شان ائمه علیهم السلام که ایشان ایتان می نمودند بخوارق عادات و احوال

نزار بار و دیگر و اوست از یونس بن طلیان که او گفت من نزد صادق علیه السلام بودم
با جماعتی که گفتیم قول حق تعالی مرا بر اسمی را علیه السلام که دایم چهار مرغ را پس جمع کن
ایشان را سوی خود اما این چهار مرغ از اجناس مختلفه بودند یا از یک جنس بودند آن
حضرة فرمود که آیا میخواهی آنکه بنمایم شمارا مثل آن که گفتیم فرمود که یا طایوس نگاه
پیش من می حاضر شد دیگر فرمود که یا غراب و هم آمد نزد وی دیگر فرمود که یا ماری
پس باز هم آنجا پیدا شد دیگر فرمود که یا حمام گفت آنجا حاضر شد بعد از آن امر فرمود
که شستن این چهار مرغ و باره باره کردن و پرو و بهایشان با هم مخلوط ساختن بعد از آن
طایوس را گرفت و فرمود که یا طایوس پس ما دیدیم گوشت و استخوان و پرو و موی او
التمام یافته تمیز شد از غیر خود تا آمد و متصل گشت بسرخ و طایوس پیش آن حضرت
زنده برخواست بعد از آن آواز زد و غراب او نیز زنده برخواست و باز و کبوتر
نیز در حضور آن حضرت زنده برخواستند همچنین و دیگر روایت کند شام بن حکم که در
از جیل آمد خدمت آن حضرت و با او ده هزار درهم بود و گفت که بخار برای من بخانه
که چون ما اهل و عیال پیایم آنجا فرود آیم بعد از آن رفت بجانب مکه چون حج کرد و
بازگشت آن حضرت او را در منزل خود فرود آورد و فرمود که من از برای تو خانه خریدم
در فردوس و سکنی که خدا اول او بخانه رسول الله میرود و دوم بخانه امیرالمومنین علی و سوم
بخانه امام حسن و چهارم بخانه امام حسین علیه السلام و محله درین باب نوشته ام
چون مرد این را از آن حضرت شنید گفت راضی شدم باین معامله آنجا صادق علیه
السلام آن زمان را با ولادت امام حسن و امام حسین قیمت کرد و مرد محله را گرفته
بازگشت و رفت بمنزل خود و اتفاقا او را مرض موت طاری شد و چون وفاتش
نزدیک شد اهل محل خود را جمع کرد و سوگند داد ایشان را که این محله را با وی در قریه
ایشان این چنین کردند پس روز دیگر آمدند بر سپه قبر وی دیدند که این محله بر
قبر وی افتاده و بر پشت آن نوشته که وفات کرد مرا ولی الله جعفر بن محمد علیه السلام
با نچه وعده کرده بود مرا و دیگر آنکه حماد بن عیسی القمیس کرد از صادق علیه السلام که دعا
کند که حق تعالی حج بسیار روزی وی کند او را ضیاع و املاک خوب روزی کند
و زن صالحه از خانه واده بزرگ و اولاد نیکو کرد او را نصیب کرد اند آن حضرت فرمود که
بار خدا یا روزی کن حماد بن عیسی را چیزی که با او بخواه حج بکند و روزی کرد آن او را
ضیاع حسنه و زوجه صالحه از قوم کرام و اولاد ابراری که آنجا حاضر بود گفت که بعد از
خند روزی بمطرف حماد بن عیسی و خانه او در بصره بود چون با او ملاقات کردم در
او گفت آیا یاد داری دعای صادق که در حق من کرد که گفت ای گفت این خانه منست که

در بصره مثل این خانه نیست و املاک من بهترین املاکت و زوجه من از قوم کرام
و اولاد من اینها اند که می بینی و اکنون چهل و هشت حج بجای آورده ام او گفت که
دو حج دیگر تقدیم رسانند و بعد ازین پرو و رفت از برای حج بخواه و یکم و
بجمله رسید خواست که احرام بپوشد و رفت برود خانه که غسل کند سیل آمد
و او را بر دو غلامانش فتنه داد و او را مرده از آن سیل پرو و آوردند
بعد از آن او را حماد غریق بحره می گفتند این آخر کلام را و ندانست رحمة
علیه و شیخ جمال الدین ابو الفرج بن جوزی رحمه الله در کتاب صفوة الصوفیة
ذکر کرده تا رنج ولادت و وفات و بعضی از اخبار و احوال آن حضرت را اما
اکثر آن سمت ذکر یافت و بعضی دیگر آنکه گوید که یکی در خدمت آن حضرت بدیگری
میگفت که مجاور مشو ملک را یا بحر را آن فرمود که این کلام صواب نیست و صواب
آنست که بگوید که مجاور مشو ملک روانه بحر را زیرا که ملک ایند امیرسانند ترا و
بحر سیراب نمیکند و اند ترا و سوال کردند از آن حضرت از فضیلت امیرالمومنین
علیه السلام که کسی با آن فضیلت با وی شریک نباشد فرمود که او فاضل
نزدیکان بود و سبق و سابق دوران بود بقربایت و دیگر آن حضرت فرمود
که بسم الله الرحمن الرحیم تاج عربست و دیگر فرموده که صحبت مست
قربایت است آورده اند که ایستاده بودند اهل مکه و اهل مدینه بر در خانه
منصور بعد از آن دستور داد بر سح اهل مکه را پیش از اهل مدینه آن حضرت
فرمود که آیا دادن دادی اهل مکه را پیش از اهل مدینه ربيع گفت مگر شایسته
آن حضرت فرمود و اند که ایشان نیست که خیارش بریده اند و شیارش
باقی مانده اند و در حضور آن حضرت می گفتند که ابو جعفر منصور تا خلیفه شده
با مهای خوب نمی پوشید و طعامهای لذیذ نمی خورد و فرمود که با وجود سلطه
و جمع اموال چنین است گفتند این از بخل اوست از جهت جمع اموال آن
حضرة فرمود شکر مر خدا را که حرام کرد اندیشه او را از دنیای خود که ترک
دین او را برای آنست نه دین دارد نه دنیا آورده اند که حکم بن عباس
کلی این دو بیت گفته **نظم** جعلنا لکم زینة علی جنتی نخلة و لکم زینة علی
الجنتی نخل و قد قسمت لعلی بن علیا سفاهت و عثمان خیر من علی و اظلمت
معنی این دو بیت آن شقی آنست که برادر کردیم از برای شما زینت را بر تنه درخت
خرما و ندیده ایم مهدی را که بر تنه درخت خرما بر دار کرده شود و قیاس
کردید شما بعمان علی را از روی سفاهت و عثمان بهتر است از علی و مکیزه تر

نمود با تقدیم این قول او بای عید الله علیه السلام رسید و
مبارک بسوی آسمان برداشت و میجوید و دستهای مبارکش میلزد و گفت باز
اگر این بنده تو درین قول از کذب و زور خود حق سبحانه و تعالی او را مجازا خاست
داد و در روز بازگشت و هرگاه که قبل و صلیت اشال آن نزد او موجب نقص است
و قبح امامت میکند پس چگونه اختیار کرده قضا با امامت و قدگان من قبله ما
و با تقدیر استعان علی اشال بنده ایمان پس ظاهر شد ترا میل حکم و دوری از
طریق حق با کج گفت در نظم باین دست آویز بازگشت خواهد کرد و پروردگار خود
با تقدیر نجات بخشید از حاکم آن حضرت فرمود مرا بی ولادگی را که دید
عم مرا زید که بر دار بود و گفتم نعم دیدم که بر دار بود و دیدم مردمانی که بعضی
میگردیدند و خوشحال بودند و بعضی گریان و خزن داشتند فرمود که گریندگان
او در بهشت خواهند بود و شامت کنندگان شریک اند در خون او و حضرت
فرمود که هرگاه اعراض کرد از و سلب میکنند از و محاسن نفس او را و گویند که مرد
بر آن حضرت گذشت و او طعام بخورد و او سلام نکرد بر آن حضرت او را طلب
فرمود بسوی طعام گفت مرا و را که ست آن بود که او سلام کند آنگاه خوانده
شود بطعام و حال آنکه او بعد ترک سلام کرد فرمود که فقه عراقت که در بخل
در جست و از کلام آن حضرت که ظاهر قرآن اینست و باطن او عمیق و فرمود
که آنکه انصاف داد از نفس خود در ضا داده شده که حکم باشد از برای غیر خود و فرمود
آن حضرت که گرامی دارید ما را که حق سبحانه و تعالی فرستاده از برای او که امتی پر
سیدند که گرامت او چه چیز است فرمود که شکند و نریزند و پای بروی نهند
هرگاه که حاضر شود زمان انتظار غمناکند و دیگر فرمود که حفظ مرد برادر خود را
بعد از وفات او در ترک او که است و نیز فرمود که هیچ چیز مرا سرور تر از دوستی
نیست که در پی آن در آرام دست دیگر را یعنی نه آنکه بسایلی بدیم چیزی و بسایلی دیگر
ندیم زیرا که منع او آخر قطع پس آن شکر او ایلی میکند و میفرمود که اگر احیاناً در پیش
و بی نوامیس کردم پس تجارت میکنم با خدا ای بصدق و دیگر فرمود که هرگاه در خل
شوی بنزد برادری که تراست با سر روی او که گرامت بغیر نشستن در صد و میفرمود
که کاره عمل سلطان احسان برادر است و قتی که بیمار میشد میفرمود که با خدا ایمان را
بگردان از برای من ادب لغضب و میفرمود که دختران حسنة اند و پسران نعمة
جسارت مردم شب میگردند و بر نعم رسول میشوند یعنی از آن خواهند رسید و
از آن حضرت که طعم آن صفت فرمود که طعم حیا دارد و فرموده که آنکه حیانت باشد

از عیب و باز نداد و خود را از معاصی نزد شیب و ترسد خدا را بطرف غیب در هیچ
چیزی نیست و فرمود که بهترند گمان است که در و جمع باشد هیچ خلعت هرگاه
که احسان کند باشد و هرگاه نفعی بوی رسد شکر آن بجای آورد و هرگاه
بیماری بستاند بر آن صبر نماید و اگر بر و ظلم کند عفو کند و فرمود که
احتراز کند به کوهیدن شعر آنکه ایشان بخل می و رزند بدمج و وجود می کنند
بجای در دعا میفرمود که اللهم انک بما انت له اهل من العفو و لی منی بما انما
له اهل من العقوبت و میفرمود که گرامی دارد ترا پس تو نیز گرامی دار او را
و آنکه استخفاف کند ترا پس اگر ام کن نفس خود را از و گویند اعرابی نزد آن حضرت
آمد و گویند نزد امام محمد باقر علیه السلام رفت و گفت ای اخدای تعالی را می
در میان می که می پرستی او را فرمود که نمی بیند او را این دیدن باشد به عیان بکن
می بیند او را دیده می دل حقایق ایمان او ادراک کرده میشود بگویند حق
کرده میشود بناس معروف است بآیات موصوف بعلامات معبوس
که خدا موجودی نیست اعرابی گفت که الله علم حیث یجعل رسالته و فرمود
بلاک میگرداند خدای تعالی ششش جز را ششش جز را بجز و عرب را
بعضیت و دما قین را بکبر و تجار را بخیاست و اهل رستاق را بجهل و فتنه
را بجد و فرمود که منع جو دکان بد معبود است و فرمود که صلح ارحام دراز
در اعمار است حسن عمارت دیار است و صدقه پنهانی افزونی در است
ابو جعفر گفت بآن حضرت که یا ابا عبد الله یا بعد ز می آری مرا از عبد الله
بن حسن و ولد او که جمع میکنند مردم را می آنکه نرفتند را فرمود که میسر
ام را که میان من و ایشان است و اگر قناعت میکنی از من باینی از کتاب الی
بر تو بخوانم گفت بخوان گفت لیکن اخرجوا الایحرون معکم و لیکن قتلوا الایحرون
و لیکن نصر و هم لیون لولاد با رشم لایحرون یعنی اگر بیرون کرده شوند از مدینه
بیرون نمی روند با ایشان و موافقت نمی کنند اگر کار را کنند با ایشان
یاری نمی دهند ایشان را و اگر بغرض یاری دهند هر آنکه باز پس گردند یعنی
بزمیت روند پس بعد از بزمیت ایشان یاری کرده شود گفت که
مرا تو رسید میان هر دو چشمم آن حضرت را و فرمود که کسی را که میجوید
نه بسفر و نه که حق سبحانه و تعالی بتو رزقی خواهد رساند لازم کن بر خود
که آنچه بتو عاید شود از آن چیزی چیزی کنی و فرمود که خواند حق تعالی مردمان را
در دنیا پس ایشان تا بشناسند یکدیگر در آخره با اعمال خودشان تا جازا

تاجرای آن نیابند پس فرمود که یا ایها الذین امنوا یا ایها الذین کفرو او فرمود
کسی که بیدار ساخت فتنه را پس او فتنه آن فتنه است و فرمود که عیال مردمان
او بند پس آنکه حق تعالی بر نعمتی انعام کند پس باید که وسیع کرد و اندر بر آن
خود پس اگر چنین نکند هم آنست که زایل شود آن نعمت و میفرمود که سر را
کسی که با صلاح آمد علانیة او قوت میکرد و فرمود که از شکوی منت که بند او باشد
نکوی کند و بد برانهمان دارد و یا رجوع نمیکند بنفس خود تا بداند که این چنینست
و حق تعالی میفرماید که بل لانی علی بغیة بصیرة و گفت ابو حنیفه مر آن حضرت
را که یا عبدالله چه بسیار داری تو بر نماز فرمود که و یک یا نعمان یا
بدانست که نماز وسیله تقرب هر تقی است و بدستی که حج جاد هر ضعیف است
و هر جزئی را زکوة بدین روزه است و فضل اعمال اشعار فرحت
از خدای تعالی و داعی بی عمل محو را می و ترست یعنی تیر اندازنده از کمان بی
چلک پس یاد گیر این کلمات را یا نعمان فرود آید رزق را صدقه و حفظ مال
کنید بر زکوة و درویش و محتاج نکرد و مردی که میانه رو باشد و تقدیر و
نصف عیش است و نزود و دوسق نصف عقل است و غم نصف پیری مرد
و قلت عیال یکی از و اسانت و هر که اند و بکن ساز و بدرو و مادر خود را
عاق شده و والدین را و هر که بزند دست خود را بر آن خود در وقت صحبت شایع
شود و فرود آید و شکوی نمی باشد مگر نزد صاحب حسب و دین حق تعالی فرود
میفرستد رزق را بر قدر مؤنت و میفرستد صبر را بر اندازه بصیرت و
که یقین کرد که داشتن اموال را بعد از وجود و خوشش میکند بعطیة و اگر حق تعالی
بموجب خیر اراده کند او را مال و پرنده کفشد آن حضرت را که بکمال رسیده است
داشتن تو پس ترا که موسی است علیه السلام فرمود که دوست میدارم او را
بسیب آنکه نیست آنچنان مرا و ل غیزا و تا فاتی که شریک نشود او را در دوستی
من او را هیچ احدی و فرمود که سه چیز است که قسم یاد میکنم خدا که آن حق است
کم نمیشود مال از دادن صدقه و زکوة و ظلم نکردی بر کسی که قادر شود و مظلوم را
و مجازاة آن چشم فرو خورد و الا حق سبحانه و تعالی بجای این او را عزیز و محترم
کرد و اند و نکشود بنده بر خود با ب مسله را لا کشود بر و بانی از فقر و فرمود
که سه چیز است که زیاده نمیکند اند حق سبحانه و تعالی بواسطه آن مرد مسلم را
مگر عز و شرف یکی اعراض از کسی که قسم کرده او را و اعطاء از برای آنکه محروم کند
او را و پیوند کسی که از وی بریده و فرمود که از یقین است آنکه رضای مردم بخوبی

بخوبی که موجب غضب الهی باشد و ندمت مکنی ایشان را بر چیزی که حق تعالی نراند
و شکرتی ایشان را بر رزق که حق فرستاده و ترا که حرص جریص رزق را نمی
کشد و که کاره آنرا باز نمی گرداند و اگر کسی از شما بگوید در رزق بمنجا که از
مرا که بیزد و پیرایه دریا بد او را رزق بمنجا که در می ماند او را مرا که و فرمود آن
کسی که راست است زبان او پاکیزه است عمل او و آنکه پسندیده است
او او فرود میشود در رزق او و کسی که شکوست بر و احسان او در باره اهل
یت او او فرود میکند و عمر او و فرمود که فرائد حسن ظن را بطرقی نامرور
پا زد دل ترا و رواج بدید امر ترا و فرمود که مؤمن هرگاه که غضب کرد
پرو نیر و او را غضب از حق و هرگاه قادر شد فرامی گیرد و پشتر از آنچه
بود مرا و این حمد و ن آورده که نوشت منصور بحضرت محمد علیهما السلام که
چرا بصیبت مانمی آیی بمنجا که بسیار مردم بصیبت مانمی آیند جواب نوشت که ما را
چیزی نیست که برتریم ترا از آن حجت و منت نزد تو از امر آخره چیزی که آید
دار کردیم ترا از رای آن و تو در نعمتی نیستی که بپاییم به تنیت تو و نمی بینم ترا
تغیرت و مصیبتی که اتیان نمایم بتغیرت تو پس چه کار کنیم نزد تو و تو
که بصیبت ما یا از حجت بصیبت ما آن حضرت در جواب نوشت که آنکه دنیا را میخواهد
ترا بصیبت بیند و آنکه اراده آخره دارد بصیبت بیند و او الله که امتیاز کرد
نزد من منازل جمیع مردم را از کسی که اراده دنیا کرده از آنکسی که اراده آخره
دارد و آنکه اراده آخره کرده از آنکه اراده دنیا نموده مؤلف رحمة الله می
که مناقب صادق علیه السلام فاضل است و صفاة او در شرف کامل و منن او
مر او لای او را شامل و باعزاز از رویه ایشان کافل و عز و شرف و فضل او
بر جهات دایم سایل و دجت از برای موالیان و محبتش حاصل او صاحب عز و
مجد و ماثرو و مفاخرست او مرکز دایره رسالت و امامت است حجت ابایی او
که محمد علی است و جته انبای او که محمد مهدی که آن موضع محبت است و این خلف
حجت و پسند است او را این شرف و مجد که واسطه است میان دو محمد عالم
نشانین و منعوت بکریم الطرفین است جاریست بر طبقه ابایی که ارام و یاد
همچو ایشان علیهم الصلوة و السلام وقف فرموده بود نفس شریف خود را بر عتبات
و جس نموده بود او را بر طاعت و زما و مشغول بود با و را و تهمید و منتقل
بود بر صلوات و تقدیر اگر باندی جریدا و را فلک دوار هر آینه بیرون رود و دور
شود از مکان و منصرف گردد و در آن و اگر مجاور گردد او را بجر هر آینه

هشتم از حجة و کونند که در صد و بیست و نهم بوده فاما شب عایش از قبل
وام پس از بزرگوارش جعفر بن محمد باقر است علیه السلام و مادرش ام ولد
بوده که او را حمیده بر بریه می گفتند و غیر از این نیز گفته اند و اما اسم مبارکش
موسی است و کنیتش ابو حسن و گویند ابو اسماعیل و او را القاب متعدده است
و اشهر آن کاظم است و دیگر مبارک و صالح و امین و اما مناقبش بسیار است
و این نیست مگر از عنایت الهیه از آن جمله نقل کرده اند از فضل بن ربیع که
مهدی چون حبس کرده موسی بن جعفر را علیه السلام در بعضی از شبها
علی بن ابی طالب علیه السلام را در خواب دید که میفرمود مراوراکه یا محمد فصل
عسیم ان تولیتهم انی انزل فی الارض و تقطعوا ارجاکم یعنی من ایشان را
و توقع است از شما اگر حاکم امور مردمان شوید انکه فساد کنید و زمین بسبب
و خود را از روی کبر و تعظم مکرر دانند و انواع تناسی از شما واقع گردد و بر
رحمهای خود را از روی کبر و تعظم یا از تناسی آید که اعراض کنید از قرآن و روایت
مکروه اند از فرمان که با سر امور جا بلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک و ما
امثال آن ریح گوید که مهدی شب فرستاد بسوی من و مرا طلب کرد من ازین رسیدم
آمدم به نزد وی او این آیت را میخواند و او حسن مردم بود از روی صوت و او از
گفت که در حال برو موسی بن جعفر را پیا ر فتم و آوردم با آن حضرة معانقه کرد
در پهلوی خود نشاند و گفت یا اباجحسن من دیدم امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیه السلام در خواب که خواند بر من این آیت را پس مرا این کرد و اند از خروج تو بر من
یا بر یکی از فرزندان من آن حضرة فرمود و اند که من چنین گفتم و این از شان چنین
گفت راست گفشی ای ریح سه هزار دینار بوی بده و باز گردان او را با اهل خود بجا
مدینه ریح گوید که من در آن شب کار او محکم کردم که صبح کند مگر که در راه باشد
خوف عوالتی و جنابدی گوید که آن حضرة ده هزار دینار برسم صله و دشنام بستم
احم گوید که پدر من حاتم گفت که شقیق بلخی گفت مرا که پیرون ر فتم بچ سال خد
چهل و نهم فرود آمد منزل قادیسیه من ماکاه من در اینجا نگاه میکردم مردم در دست
و کثرت ایشان نگاه نظر من افتاد و جوانی خوب روی گندم کون صیفی که جامه
صوف بر بالای جامه پوشیده و مشتمل شعله شده و نعلین در پای دارد و
تنها نشسته من با خود گفتم که این جوان که صوفیه است میخواهد انکه باری باشد مردم
قافله درین باب راه و اند که من بسوی او بروم و او را سرزنش کنم پس نزد یک
ر فتم چون مرا در برابر خود دید فرمود که یا شقیق فاجتنبوا کثیرا من الظلم ان بعض الظلم

فی الزمان

این بر سر میگذارد بسیار را از کانه رستی که بعضی از کمان است که زیادت کناه
را ن متفرع میشود بعد از آن گذاشت مرا و رفت من گفتم و نفس که این امر عظیم است که
تکلم کرد با من و نفس من بود و ما طح کشت با سم من نیست این مکرر شده صالح من بوی
طح کشم و هر آینه برسم از حال وی بشتاب ر فتم در اثر او طح نشدم و عایش
از چشم من پس چون فرود آمدیم منزل واقصه ماکاه دیدم که نماز میکند و دو اعضای
سارکش می لرزد و اشک از چشم مبارکش می رود من گفتم آنست صاحب من بروم و از او
طلای بخوام پس میگشتم تا شست انگاه روی آوردم بجا آن پس چون مراد را حاصل
دید فرمود که یا شقیق بخوان که دانی لعنار لمن تاب و امن و عمل صالحی ثم آهندی یعنی بدو
دین هر آینه نیک آمرزنده ام مرا کس را که توبه کرد و ایمان آورد و بوجدانیت من می کرد
عمل صالح پس راه راست یافت بعد از آن گذاشت مرا و رفت پس من گفتم که این جوان هر
آینه از اهل اعداست که تکلم کرد بر سر من دو نوبت بعد از آن چون منزل را باز فرودم
نگاه دیدم این جوان را که بر سر جامی ایستاده و رگه در دست دارد و میخواهد که از دست
ازین جامه پس گوید از دست مبارکش افتاد و در جامه و من نگاه میکنم و می بینم که نگاه کرد و
آسمان و شنیدم که میگوید انت ربی اذ اطعت الما و توفی اذ اار و اة الطعما یعنی تویی
سیرانی من هرگاه که گشتم میشوم و توفی من تویی هرگاه که اراده طعام میکنم بعد از آن فرمود
که ای سید من نیست مرا غیر این پس بیا با من که از شقیق گفت و اند که دیدم را
که آب او بالا گرفت تا آن حضرة دست کرد و رگه خود را برداشت بر آب و وضو
و چهار رکعت نماز گذارد و بعد از آن میل فرمود به تنی ریگی که اینجا بود پس گفتی از آن کس
برداشت و انداخت در آن رگه و حرکت داد و از آن خورد و اشامید من شش ر فتم
و سلام کردم بر و جواب سلام من داد و گفتم طعام کن مرا آن نعمتی که حق تعالی تو
انعام فرموده فرمود که ای شقیق لا یرال نعمت الهی برمی آید نعمت ظاهره و باطنه
او پس نیکو کن گمان خود را برورد کار خود بعد از آن آن رگه را بمن داد من
از آن خوردم پس آن سوتی قذ بود و اند که از آن لذت بردی چیزی نخورده بودم
از آن پاکیزه تر و خوش تر پس سیر شدم و سیراب گشتم و باقی ماندم چند روز
که اشتهای طعام و شراب نداشتم بعد از آن ندیدم او را تا در آمدم بمکه پس
دیدم او را یک شبی و رجب قبت الشراب در نصف شب که نماز میکند از خوشی
و مانده که در این چنین نماز گذارد تا صبح ر فتم صبح طالع شد نشست در می
خود و تسبیح میکرد بعد از آن برخواست و نماز صبح گذارد و هفت نوبت طواف
خانه فرمود و پیرون رفت بعد از آن من بر شاور ر فتم بر کرد و او غلامان و کثرت

دیدم و او برخلاف آن بود که دیده بودم در راه مردم بر گرد او می آمدند و سلام کرده
من گفتم بعضی را که نزدیک وی دیدم که گویست این جوان گفتند که این موسی بن جعفر بن محمد
بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است علیهم السلام من تعجب کردم از بودن مثل این
مجاوب نگذاشتم برای مثل این سید و بعضی از متقدمین نظم کرده اند و افعه شقیق را با آن
حضرة در ایات طویل که بعضی از آن ایات است **نظم** سل شقیق البلیغ عنه و ما عیان
منه و ما الذی کان البصر قال لما حجت غایت شخصاً شاحبا للون ما حل جسم امر
سایر او دیده و لیس در زاده غارالت و ایما اتفکره و توتمت انی سال الناس
و لم ادر انی الحی الا کبره ثم عانیه و نحن نزول و دن قید علی الکلیت الاحمر یضع الزمل
فی الانام و یشره فنادیه و عقلی محیر استغنی شرب فنادی منی منة فعانیه سو قفا و سکر
فالت کج من یک بنان قیل هذا الامام موسی بن جعفر یعنی بر سر شقیق طبعی را از او
آنچه که بان نباشد بود گفت چون کج می رفتم دیدم بعانیه شخصی متغیر اللون ضعیف
کندم کون که تنها میرفت و بنود او را از او و توشه من بسته و دایم در افکند
بودم و توتم کردم که او سوال خواهد کرد مردم را و بنده استم که او خود حج اکبر است
از آن دیدم او را بجای که مافرو داده بودیم بی تخر و کبر نشسته بر پشت یک امر
انداخت پاره از آن رنگ در طر فی که داشت و خورد و آشامید از اینها کردم
و عقل من در آن حیران بود که بچشان من شربتی از آن پس داد من از آن پاره
پس معاینه دیدم که سویق است با قند بعد از آن پرسیدم حاجب از که چه کس شود
این گفتند که این امام موسی بن جعفر علیهما السلام پس این کرامات عالیه المقدار
خارق العادات آن علی التحقیق علیه مناقب و زینت فرما و عز صفات
مذاهب اند از آنکه کسی را که فایض میشود بر و عنایات ربانی تأیید یزدانی که مرده
کرده او را اخلاق توفیق تو قی و تزوید ساخته او را از مقام و تقدیس و تطهر و
ما یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا ذو حظ عظیم یعنی ندهند این خلعت مگر
آنان که صبر کنند بر مکاز و عطا کنند این صفت و عادت را مگر قد و اندر هر بزرگ
که ایمان و کمال نفس و اخلاق حسنه است آن حظ عظیم و گویند که حظ عظیم هرشت است
این طلحه رحمة الله که مد که گفت کوشش مرا و افعه عظیم که ذکر کرد و اند از بعضی از صد
و ایمان عراق که دانست بر اشرف منقبت آن حضرت و شایدست بعالم مقام او
نزد حضرت عزت حق تعالی که پلور کرامات است بعد از وفات آن حضرت و ملائک
ظهور کرامت بعد از موت او است از آنکه در حال حیات باشد و این است که یکی
از عظمای خلفا و رانای بوعظیم ایشان در میان حکام و ایمان که زمانه حکومت

نام و در قبضه اقتدار او بود و در مدت دو روز و بسی با سطوت و جرات بود و چون
اشغال کرد بسیاری آخرت اقتضا کرد و عنایت خلیفه از برای او که او را دفن کنند و در
مرقد معطر موسی بن جعفر علیهما السلام یعنی مشهد نظر کاظمی و در آن مشهد نقیسی
بود معروف و مشهور بصلاح که کثیر التردد بود و خدمت آن استاد تعلق بوی داشت
که بنوطایف آن قیام می نمود این نقیب ذکر کرد که بعد از دفن آن متوفی درین قبر
من خواب کردم در آن مشهد شریف و در خواب دیدم که قبر آن میت شکافت
و اش در واقعاده و شکسته می کشید و در در آنجا قرار آن مدفون بر گردان میشد
و امام موسی علیه السلام ایستاده پس آواز کرد این نقیب را بنامش و فرمود مرا و را
که گوی خلیفه که ای فلان نام او را برد که تو این امیرسانی مرا بجای و زده این عالم
سخنی گفت درشت بعد از آن پس این نقیب بیدار شد از خواب فرغناک بود از خواب
و ترس در حال چیزی نداشت و صورت و افعه را در آن درج کرد و خلیفه را از
تفصیل این واقعه خبردار ساخت پس چون شب در آمد خلیفه آمد بمشهد متقدم
کاظمی و طلبد نقیب را و در آمدند بان مقبره و امر کرد تا آن قبر را بشکافت
تا نقل کنند آن مدفون را بموضع دیگر در خارج مشهد پس چون کشف شد پدید
در و باره خاکستر سوخته و اثری از میت نبود و درین قضیه زیاده است غفای
از تعداد و بقیه مناقب وی و اکتفی از بسط قول در و آورده اند در باب اولاد
آن حضرت که او را پست پسر بوده و بچده دخترانهای پسرش علی الرضا زید
ابراهم عقیل هر دو حسن حسین عدا مد اسمعیل عبدالله عمر احمد جعفر کجی حقی
عباس حمزه عبدالرحمن قاسم جعفر اصغر و بعضی بجای عمر محمد آورده اند و نا
مهای دخترانشند خدیجه ام فروه اسماعیله فاطمه ام کلثوم آمنه زینب ام عبدالله
زینب صفرا ام القاسم حکیمه اسما الصغری محموده امامه میمونیه و غیر ازین نیز
گفته اند و اما در عمر آن حضرت آورده اند که رحلت فرمود در پست و پنجم ربیع
سال صد و ستاد و سیوم از هجرت و سابقا ولادت با طهارت شش سمت گرفت
که در سال پست و هشتم بوده و بعضی گفته اند در صد و پست و نهم پس عمر شریفش
بر قول اول نجاه و پنج بوده باشد و بر قول ثانی نجاه و چهار و قبر اطرش در پست
و معروف است باب التبن از محروم پس بعد از منتهی شده کلام کمال الدین و خوابد
نیز اولاد امجاد آن حضرت را از ذکر پست ذکر کرد و از انانیت هجده و عمر آنحضرة
نجاه و پنج گفته اند و جناب بی بعد ازین آورده که اسحق بن جعفر روایت کرده که
من پرسیدم از برادر خود موسی بن جعفر علیهما السلام گفت اصلی اند ایاموسین

نجیل می باشد فرمود که بلی کفتم آیا بد دل می باشد فرمود که بلی کفتم آیا خاین می باشد گفت
و کذاب هم نمی باشد بعد از آن حضرت فرمود که حدیث کردید بزرگوار من جعفر بن محمد
که او روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده که من شنیدم از رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که هر خصلتی که هست در نور دیده میشود از
بشرط آنکه خیاست و کذب نباشد حدیث کرد عیسی بن محمد بن مخیث قزوینی و او
بنود پاکلی رسیده بود گفت یکسالی زراعت کرده بودم از خبر بزه و خیار گدا
و در موضع جوانیه بر جایی که از اتم عظام می گفتند پس چون نزدیک رسیدن و زراعت
فایم کشت یک شبی تلخ آمد و تمام آن مزرع را خورد و غرامت آن مزرع که بر من
واقع شد من دوشتر و صد و بیست دینار بود نشسته بودم روزی ناگاه موسی بن
جعفر پیدا شد پس سلام کرد بر من و فرمود که حال تو چیست گفتم کشته ام مثل آنکه
محصول و زراعت او چیده باشند که هیچ باقی نمانده باشد چه شب تلخ آمد و
تمام زراعت مرا خورد و فرمود که چند غرامت کشیدی گفتم صد و بیست دینار با من دو
شتر فرمود که یا عفره بدستی که مرا ای القیث راست صد و پنجاه دینار و دوشتر
یعنی این مبلغ را بوی انعام فرمود با دوشتر دیگر پس فرمود که رنج تو سی دینار و
دوشتر باشد گفتم یا مبارک بخوان از برای من درین زراعت دعای برکت
پس در آمدن دعا فرمود و حدیث کرد مرا از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که آن
حضرة فرمود که تسک جوید بقاء و صایب چه سالم بودن در جمیع اوقات از
مصیبت اثر نیکو ندارد بعد از آن هر دوشتر را بستم و آب دادم زراعت را
حق تعالی برکت دعای آن حضرت چندان برکت و افزونی داد که بعضی از آن را
را فرو ختم بده هزار درم حدیث کرد احمد بن محمد بن جعفر علیهما السلام
از جیس فرستاد بهر و نالرشید رساله را و در آن درج فرموده بود که منی
کند روز من روزی از ملا و دشواری آلا که میکند روز از تو بان روزی از زحوا و اس
تا برسیم ما بهر روزی که او را انقضایا باشد که بر من دشوار گذرد و بر تو آسان
ذیان کار خواهند بود در آن روز تباها کاران که بعد از باقی طاقی شوند و خطیب
کرده مولد و عمر و مدفن آن حضرت را بر وجهی که سابقا مذکور شد و آورده دیگر که حمد
او را از مدینه بغداد آورد و بعد از آن رو کرد و مدینه و اقامت فرمود در مدینه تا
ایام هزونی الرشید بعد از آن ترسید او را از مدینه آورد و در بغداد و جیس کرد
تا در آنجا رحلت فرمود و سجعیل روایت کند از پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر و او
جد خود علی بن حسین و او از پدر خود و او از علی بن ابی طالب علیه السلام که پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم فرمود که نظر کردن فرزند پدر و مادر خود از جهت دوستی ایشان
عبادت و مرویت که موسی بن جعفر علیهما السلام حاضر کرد اند او را و اجداد
خود را و فرمود که ای بنده زندان من بدستی که من وصیت میکنم شما را وصیتی که هر
نگاه دارد از او وجود نهند با آن اگر با دشمنان آمده از امور مکر و دهه من بشنوا
در گوش راست شما مکر و سی را چون چنین کرد و باز کشت بجانب گوش چپ ایشان
و عذر گفت آنگاه فرمود که من یکم خیزی بشناس ایشان اقبال نمودند عذر آن
حضرت را یعنی چون مکر و سی شنید عذر آن خواسته از گوش دیگر بیرون کشید
همانست که شنیده اند و آن حضرت روایت از پدران بزرگواران خود و آن
روایت کرده اند از حسین بن علی علیهما السلام که مردی آمد خدمت امیر المومنین
علی علیه السلام که بعل قومی میرفت امام حسین میفرماید که من فرمودم آن حضرت
که قنبر را از برای من طلب کن چون آمد فرمود بوی که بیرون رو و باین عامل بگو که شنوا
نیده تو ما را بچیزی که میخواهد خدای تعالی آنرا پس باز کرد و در غیر حفظ الهی این آخر
کلام خبابی است رحمة الله شیخ مفید رحمه الله بانی ایراد فرموده در ذکر
امام موسی بن جعفر علیهما السلام بعد از ذکر ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام
از تاریخ مولد و دلایل امامت و مبلغ پسن و مدت خلافت و وقت وفات
و نسبت آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آن حضرت صلی الله
علیه و آله و گوید که امام بعد از ابی عبد الله پیدا است ابو جیس العبد الصالح موسی
بن جعفر علیهما السلام از جهت خصال و کمال در و نقص پدر بزرگوارش بر امت
او و اشارت امامت از نبوی و ولادت با سعادتش در ابواب بوده در سال
صد و بیست و هشتم از هجرت و رحلت فرمود بغداد در حبس سندی بن شاک
در ششم رجب در سال صد و شصت و سیوم از هجرت و در آن روز بجا خواهد
بود و مادرش ام ولد بود که او را حمیده بر بریه می گفتند و مدت خلافتش و قیام
با امتش بعد از پدر بزرگوار سی و پنج سال بوده و کنیتش ابو ابراهیم و ابو حسن
و ابو العلی و معروف صالح و صوف نیز کانظم و روایاتی که روایت کرده اند نصیر
از ابی عبد الله در امامت آن حضرت علیهما السلام این جماعت اند که از شیوخ اصحاب
و ثقات ابی عبد الله و جعفر بن محمد بن علی علیهما السلام بوده اند رحمة الله علیهم
و انما می ایشان است مفضل بن عمر جعفی و معاوی بن کثیر و عبد الرحمن بن حجاج
و فیض بن غنم و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد و صفوان بن جهم و غیر ذلک
و روایت کرده اند بن نصیر سراج از ابی عبد الله این را از بعضی را در آنش مثل اسحق

و علی ایشان با فضل و ورع بوده اند بی اختلاف روایت کرده موسی صقیل از فضل بن
 جعفری که او گفت من نزد ابی عبد الله بودم علیه السلام که امام موسی علیه السلام در آمد و
 هنوز که یک بود بپای ابو عبد الله علیه السلام فرمود که طلب وصیت امانت
 با و کن و نه امر او را نزن کسی که اعتماد باشد بر او از اصحاب خودت و روایت کند از
 معاذین کثیر که من گفتم مرابی عبد الله را علیه السلام که من در میخواهم از خدای که روزی
 کرد اندر پیر تر از تو این منزلت را از عقب تو پیش از سمات مثل این منزلت فرمود
 که حق تعالی آنرا کرده که گفتم کیت او فدای تو کردم اشارت بعبد صالح فرمود و
 در خواب بود و گفت اینکه در خوابت و در آن روز هنوز خور و بود و در خوابت
 ابو علی از حافی از عبد الرحمن بن حجاج که او گفت رفتم بخدمت جعفر بن محمد منزلی او را
 حضرت در آن منزل در سجده کرد او را بود و دعا میخواند و موسی بن جعفر علیه السلام
 بر زمین آن حضرة بود و آمین میگفت بر دعای او گفتم حق تعالی مرا فدای تو کرد اما
 تو خود میدانی انقطاع و خدمت من بتو ولی امر تو بعد از تو که خواهد بود فرمود که ای عبد
 الرحمن بدرستی که موسی زره را پوشید بر قدا و راست گفتم که احتیاج نیست بعد
 ازین هیچ خبر و روایت کند عبد الله اعلی از فیض بن مختار که او گفت گفتم مرابی عبد
 علیه السلام که بیکر دست مرا از آتش کیت از برای ما بعد از تو در آن حال در آمد
 ابو ابراهیم علیه السلام و در آن روز که بود فرمود که صاحب شما نیست پس
 شوبا و روایت کند ابی بخران از منصور بن حازم که او گفت من گفتم مرابی عبد الله
 علیه السلام را که بای انت و اقی بدرستی که میکند صبح و شام بر نفوس پس چون
 چنین شود پس کیت آن حضرة فرمود که چون چنین شود پس او صاحب شمس
 و زود دست مبارک را بر دو شش راست ابی الحسن داد و در آن روز آنچه من میدادم
 خاسی بوده باشد و عبید الله بن جعفر با نشست و روایت کند ابی بخران
 عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که او گفت من گفتم
 مرابی عبد الله را علیه السلام که اگر حادثه واقع شود که حق تعالی آنرا نماید من پس
 اقتدا بک باشد اشارت فرمود بر سر خود موسی گفتم پس اگر او را هم حادثه روی نماید
 بکه اقتدا باشد فرمود بفرزند او گفتم اگر ولد او را نیز حادثه شود و برادر بزرگ
 گذاشته باشد و پس که چون باشد فرمود که بولد او باز هم چنین همیشه در وقت
 کند مفضل از طاہر بن محمد که او گفت روزی دیدم که ملامت میفرمود ابو عبد الله علیه
 السلام بر خود را عبد الله و نصیحت میکرد او را و میفرمود که ما نیت ترا آنکه باشی مثل
 برادر خودت و الله که می یایم من نوری را در روی او عبد الله گفت چگونه است این

ایام و اروا

نام را و یکی منت و اصل من و اصل او یکی نیست آن حضرة فرمود که او از نفس منت و تو پیری
 در روایت کند محمد بن سنان از یعقوب مرآج گفت من رفتم بخدمت ابو عبد الله علیه
 السلام و او نشسته بود بر برای الحسن موسی علیه السلام و او در کوهواره بود آن
 حضرة با وی را می گفت را زد و زد و در از من من نشستم تا او از آن فارغ شد
 آنجا بر خاستم بسوی آن حضرة فرمود که نزدیک پا و بر مولای خود سلام کن
 یعنی امام موسی علیه السلام پس من سلام کردم برو و جواب من فرمود که نزدیک
 پا زبان فصیح بعد از آن ابو عبد الله علیه السلام فرمود که برو و تغییر کن نام دختر ترا
 که نام کرده او را دی روزی که آن نامیت که دشمن میدارد حق تعالی آن نام را و او
 گوید که مراد خرتی شده بود عایشه او را نام کرده بودم بعد از آن ابو عبد الله
 علیه السلام فرمود که باز در خود را از کار او تا ارشاد کرده شوی پس نام او را
 تغییر کردم و روایت کند ابی مکان از سلیمان بن خالد که او گفت که ابو عبد الله علیه
 السلام بر وی طلب فرمود و ابی الحسن را و مادر خدمت آن حضرة بودیم آنجا که فرمود
 ما را که بر شمس است بتعهد این بعد از من پس او و الله که صاحب شمس است و روایت کند
 و شاز از علی بن حسین و او از صفوان جمال که او گفت که من پرسیدم از ابی عبد الله
 السلام از صاحب این امر فرمود که صاحب این امر نه بود که نه لعب درین اثنا
 آمد ابو الحسن موسی علیه السلام و او که یک بود و عناق مکیه با وی میگفت او را
 که سجده کن مر بر و در کار خود را پس فرار گرفت او را ابو عبد الله علیه السلام و در
 گرفت و فرمود که بای انت و اقی این آن کس است که نهو و لعب نمیکند و روایت
 کند یعقوب بن جعفر جعفری که حدیث کرد مرا اسحق بن جعفر الصادق علیه السلام
 که او گفت من یک روزی نزد پدر بزرگوار بودم که علی بن عمر بن علی از آن حضرت پرسید
 که جان من فدای تو باد بکه ناپریم و مردم بکه ناه جویند بعد از تو فرمود که صاحب
 این دو جامه زرد که سدا خواهد شد بر تو پس نیت نکردیم مگر اندکی که پدانشد و دو
 دست و زاک فشد تا گشوده شده و در آمد در ما ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیها
 السلام و او که بود بر و جامه زرد بود و روایت کند محمد بن ولید که شنیدم
 از علی بن جعفر بن محمد الصادق او گفت که من شنیدم از پدر خود جعفر بن محمد که
 می فرمود جماعتی را از خواص اصحاب خود که فرا گیرید به سپهر من موسی خبر را که او
 افضل و لذت من میکند و من میگردم او را بعد از خود که قائم مقام من باشد و تحت الله
 بود بر کار خلق الله بعد از من و علی بن جعفر تسک محبت برادر بزرگوار خود
 بسیار بخدمت وی میرفت و فرامیگرفت از و معالیم دینی را و مر او را است

سایل مشهوره که از وی پرسیده و جوابات که از آن حضرت شنیده و روایت کرده اند
آن حضرت زیاده از آنست که در حین احصاء در آن ذکر طریقی از دلایل ابی الحسن **ج**
علیه السلام و انما زات بحرات مشام بن سالم گوید که مادر مدینه بودیم بعد از
وفات ابی عبد الله علیه السلام من و محمد بن نعمان صاحب الطاق چون دیدیم
که مردم اجتماع نموده اند بر عبد الله بن جعفر که او صاحب امرست بعد از پدر بزرگوار
پس رفتم نزد او و مردم بسیار نزد او بودند از و سوال کردیم از زکوة که در محبت
واجب میشد گفت در دو بیت درسم بخند رسم پس گفتیم که در صد درسم چه واجب
میشود گفت دو درسم و نیم گفتیم و آنکه که مرجع نمیکونید این را گفت و آنکه
مرجع چه میکند گفت پس بیرون آمدیم سرگردان نمیدانستیم که بجای متوجه شویم
و که مقصد سازیم میگویم مرجعیه رویم یا قدریه یا معتزلیه یا زیدیه یا دیرین رویم
که دیدیم مردی پیری که نمی شناختیم او را که بدست اشارت میکند بسوی من رسیدیم
که مباد او جاسوسی باشد از جاسوسان منصور و انتقی چه او را جاسوسان ندانند
بودند در مدینه تا به پند که از ابی عبد الله مردم بر که اجتماع می نمایند چون چنین می دیدیم
میگرفتند و کردنش می زدند ترسیدیم که او از ایشان باشد گفتیم احوال را دور
شوازم تا ملاک نشوی پس باری نفس خود میکنی و از من بسیار دور میشوی و مثال
آن پسر که هم میرفتم و چنین پنداشتم که قادر نخواهم شد بر خلاصی از آن پس لا يزال
پی او گرفته رفتم و خود را عرض میکرد بر موت تا برادر مرا بر خانه ابی الحسن موسی علیه السلام
بعد از آن مرا گذاشت در رفت پس ناگاه خادمی بر در خانه گفت مرا که در آن در خانه
که خدای تعالی بر تو رحمت کند من چون یا ندرون رفتم ناگاه ابو الحسن موسی علیه
السلام در ابتدا فرمود بی سوال من بمن که بسوی من نه مرجعیه و نه بقدریه و نه معتزلیه
و نه زیدیه و نه بخارج گفت من فدای تو گردم پدر بزرگوار تو رحلت فرمود گفت
گفتم پس مقتدای ما که باشد بعد از تو فرمود که اگر حق تعالی خواهد که ترا هدایت کند
راه آن بتو خواهد نمود گفت فدای تو گردم بدستی که برادر تو عبد الله زعم آن دارد
که او امامست بعد از پدر بزرگوار خود فرمود که عبد الله میخواهد که عبادت میکنند
خدای تعالی را گفت پس که باشد ما را فرمود که حق تعالی خواهد که ترا راه نماید راه خواهد
نمود گفت فدای تو شوم آن تویی فرمود که من نیسکوم این را در نفس خود گفتم که
نیافتم و هر یک بستم طریق سبیل را بعد از آن گفت فدای تو شوم ایانیت بر تو امان
فرمود که نه چیزی بدل من در آمد که کسی نداند از آن حق تعالی از محبت اعظم است
او گفت فدای تو شوم ایابیرسم از آنچه بودم که می پرسیدم از پدر تو فرمود که پس

تاخورد و روشنی و فاشش کن پس اگر فاش کنی پس کشتن است گفت من سوال کردم
او را او خود دریایی بی پایانی بود گفت فدای تو گردم شیعه پدر تو همه راه کم کرده
پس اتفاق با ایشان این امر را و دعوت فرمای بسوی خود و حال آنکه تو فدا کرده
بر من گنمازا و امر خود را اظهار نمیفرمای فرمود که مرا که تو دنیا کردی بر شد او
این امر را بوی اتفاق و فدا گیر و گنمان را که اگر فاش میکنی کشتن است
اشارت فرمود بجای خود گفت پس بیرون آمدم از نزد آن حضرت و ملاقات
کردم بابی جعفر اهل گفت که حال تو چیست گفت راه یا قیوم و قصه را بوی حد
که دم بعد از آن ملاقات در راه و ابوی بصیر را که رفته بود و کلام آن حضرت را
شنیده و سواها کرده و قطع امامت بر او نموده بعد از آن کرده گردم مردم
می دیدم که هر که بخدمت وی میرفت بر و جزم میکردند مگر طایفه عمار ساطعی
و عبد الله باقی ماند که پیش می میرفتند مردم مکرانند که مرویست از رافعی که او
گفت مرا پسر عتی بود که او را حسن بن عبد الله می گفتند و او مردی زاهد و عابد
اهل زمان خود بود و سلطان وقت از و حذر میکرد از جهت حد و احتیاط
در دین و باروی می آورد و سلطان را امر معروف و نهی از منکر میکرد
بر وجهی که او را بخشم می آورد و متحمل این می شد از جهت صلاح حال او و آن
حال او برین منوال بود تا مگر وزی داخل شد مسجد را و در آنجا بود ابو حسن
موسی علیه السلام پس اشاره فرمود بسوی او پس آمد بخدمت آن حضرت
فرمود که یا ابا علی چه حاجت است بسوی من آن عملی که در و شروع کرده و سر
میدارد مرا این حال تو آلا آنکه ترا آن معرفی که می باید حاصل نیت پس در طلب
معرفت باش گفت مرا و را که فدای تو شوم کدامست آن معرفت فرمود که برو
نقه حاصل کن و در طلب حدیث باش گفت تحصیل آن از که کم فرمود که از فقها
مدینه بعد از آن بر من عرض میکن حدیث گفت پس رفت و حدیث می نوشت
و بعد از آن می آمد و می خواند بر آن حضرت پس آن حضرت استقامت میفرمود و عمار
و میگفت برو و معرفت حاصل کن و او مردی بود خواننده دین گفت پس همیشه
متصد باش ابو الحسن را علیه السلام تا بیرون فرمود بعینه که او را در آن نواحی
بود پس این مرد با آن حضرت ملاقات کرد و در راه پس گفت مرا و را که جان
من فدای تو باد مرا حاجت باشد بر تو نزد خدای تعالی اگر دلاالت کنی مرا برین
حق پس دلاالت کن مرا بر آنچه واجبست بر من معرفت آن گفت پس اخبار فرمود
آن حضرت او را با مرا میرالمومنین علیه السلام و حق معرفت او و آنچه واجب بود او

از امر دین و امر حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد صلوات الله علیهم
بعد از آن ساکت شد و گفت مر آن حضرة را که جان فدای تو باد امروز اکرامت
فرمود که اگر اخبار کنم ترا قبول میکنی گفت بلی فرمود که منم امام گفت چیزی میگوید که
برین دلالت کند فرمود که برو نزد این درخت و اشارت فرمود به بعضی از درختی
که در آن غیلان بود و گفت بگو او را که میگوید ترا موسی بن جعفر که پاک گفت ای
نزد آن درخت و این را کفتم پس دیدم بخدا که آن درخت شکافت زمین را شکافت
تا آمد و ایستاد نزد آن حضرة بعد از آن اشارت فرمود آن درخت را بر جمع
بازگشت بجای خود آنگاه اقرار با ما متان حضرة آورد و بعد از آن التزام نمود
و عبادت را و دیگر کسی ندید که تکلم کرد و یا شد پس از آن و مر ویت از ابی بصیر
که گفت کفتم مرا ابی الحسن موسی بن جعفر را علیهما السلام که فدای تو کردم بچهار
میشود امام فرمود که بچند خصلت اما اول آن خصال آنکه شناخته میشود و بعد
که از پدر او که بوی تقویض فرمود و اشارتی بآن نموده تا محبت باشد و از جواب
سوال عاجز نشود و هرگاه خاموش شوند از سوال ابتدا ابوالشان نماید
و اخبار کند باموری که در روز آید و بظهور آید و تکلم کند مردم را بهر زبان که خواهد
بعد از آن فرمود که یا اباجده اعطاکم بتو علامتی بیش از آنکه بر چیزی پس درنگ کردم
زمانی که در آمد مردی از جانب خراسان بفرقی تکلم کرد و بآن حضرة ابوالحسن در خوا
او بفارسی تکلم فرمود خراسانی گفت بخدا که منع نکرد مرا آنکه تکلم کنم بفارسی الا آنکه
کمان کردم در تو که عارف لغت فارسیان نباشی فرمود که کسب آن الله هرگاه
ندامم جواب ترا بلغت تو پس فضل من بتوجه باشد در آنچه بآن مستحق امامت
باشم بعد از آن فرمود که یا اباجده بدستی که امام آن کس است که پوشیده نباشد
کلام بچیک از مردمان و نه زبان مرغان و نه کلام کسی که در و روح باشد و در
کنده عبادت بن در پس از این سنان که او گفت هر و ن الرشد فرستاد
بعضی آیام بعلی بن یقظین جامهای فاخر از جنه اگرام او و از آن جمله در آه سیاه
بود از خز که از لباس ملوک سلاطین بود و مطرز بطلا آنگاه علی بن یقظین بهترین
انجامها برای ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام فرستاد از آن جمله آن در آه
بود و اضافی که در آن مالی که رسم بود و مقرر که از خمس مال خود میفرستاد و چون
این هدایا بآن حضرة رسید مال و جامها را قبول فرمود و در آه را باز پس فرستاد
بر دست رسول بعلی بن یقظین و نوشت بسوی او که این در آه را آنگاه دار و پیر
مکن از دست خود که زود باشد که بآن حالتی بود که احتیاج تمام تر با آن پیدا شود

پس بشک افتاد علی بن یقظین بر دآن و نمی دانست سبب آنرا و نگاه داشت
پس چون چند روز از آن گذشت غضب کرد علی بن یقظین بر غلامی که از خاصان
بود و از خدمت خود او را پیرون کرد و غلام می دانست علی بن یقظین را با ابی الحسن
علیه السلام و واقف بود بر آنچه او برای امام فرستاده بود از جامها و مال
و لطفا که میکرد و غیر آن غلام که شتافته این احوال را برشید رسانید
و گفت اوقابل است با ما مت موسی بن جعفر و خصلت آن خود پرتال برای او
میفرستد و آن در آه که امیر برای تشریف او فرستاده بود در آن وقت او
برای ابوالحسن فرستاد و با شفت رشید از آن غضب سخت بر او متولی شد
گفت من کشف این قضیه کنم پس اگر امر این چنین باشد که تو مشکوی خون او
بریزم فی الحال فرستاد و علی بن یقظین را طلب کرد چون نزد وی آمد گفت چه کردی
در آه که برای خلعت تو فرستاده بودم گفت نرمنت در صندوقی محفوظ است
هر هر هیچ صباحی نباشد که می کشایم آنرا و نظر میکنم بآن از جنه تین و تبرک
می بوسم و باز بجای خود می نهم و همچنین در مسایلی آن این عمل میکنم گفت بفر
و حاضر کن آنرا در ساعت گفت بلی چنین کنم و طلب کرد و بعضی از خدمتکاران خود را
و گفت برو بغلان خانه از خانه های من و کلید از گنیزک من بستان و در کشای
و فلان صندوق را نیز کشای و بوجه هر کرد که در آنجا هست یا را خادم رفت و در ساعت
آنرا نزد رشید حاضر کرد پس امر کرد که هر آنرا برداشته و کشد و ند چون رشید
نظر کرد در آه دید سحالی که او گفته سجد مطیب بویهای خوشش غضب او تکیه
و گفت بعلی بن یقظین که بفرست آنرا بجای خود و باز کرد و باینی که ما در نخواهیم رسید
سخن هیچ بدگوی را در حق تو و امر کرد که در عقب او جایزه عظیمه بردند و گفت که آن
غلام بدگوی را نیز از میان بزنند چون پانصد زدند او جان سپرد و مر ویت
محمد بن فضل که اختلاف روایت شد در میان اصحاب و در هیچ ما بهادر و ضوایا
از سر انکشتانست تا بکعبین یا از کعبین تا سر انکشتان پس این یقظین نوشت
با ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که جان ما فدای تو باد بدستی که احتیاج
ما اختلاف کرده اند در هیچ ما بهادر که مصلحت نبی آنرا بخط مبارک خود بنویس عمل
من موافق باشد بآنچه تو بجای می آری ان شاء الله تعالی بعد از آن ابوالحسن علیه
السلام بوی نوشت فهم کردم آنچه ذکر کرده بودی از اختلاف که در باب وضو
کرده اند و من امر میکنم ترا درین آنکه سه بار آب در دمان کنی و سپه بار و بینی نشوی
سه بار روی خود را و خلالت کنی بسوی محاسن خود را بشوی هر دو دست را تا مرقق باز

و منج کنی تمام سر را و پیش کنی شمشیر بر دوش را و باطن از او بشوی هر دو پای
 تا کعبین تا سید بار و خلاف این بجای میارسی کتابت این حضرت بعلی بن یقظین کس
 تعجب کرد از آنچه برسم بود او را در آن و جمیع اصحاب ایشان بر خلاف آنند بعد از آن
 گفت مولای من اعلم است آنچه فرموده و من امتثال امر او میسازم و بود که عملی
 کرد و در وضو و درین حد و جمیع شیخه مخالف آنچه دو بران بود از جهت امتثال
 امر آن حضرت و بدگویی علی بن یقظین میکردند نزد رشید که او را فاضلی است و در حق
 مرتز از رشید گفت مرتضی خواص خود را که بسیار شدند و من که دارم در کفار
 علی بن یقظین که او بر خلاف ماست و میل بر و افض از دو من در خدمت او بقیه
 نمی یابم و بار ما او را امتحان کردم ظاهر شد از او بر من خیری از عمل او و من
 میخواهم که ظاهر کرد و امر او بروی که او را بان شعوری نباشد تا از آن امر از
 کنایه من گفته او را که در افض مخالف جماعت اند و وضو که در آن تعقیف کرده اند
 و نمی بینی که نشوید پاها را پس امتحان می باید کرد او را و آنچه ندانند که گفت
 بر وضوی او گفت بی باین وجه ظاهر میتوان کرد امر او را بعد از این مدتی گذشت
 او را و فرمود جز را از شغل بوی در خانه او تا وقت نماز و علی بن یقظین در آن
 خانه حجره خلوت کرد از برای وضو و نماز پس چون وقت نماز شد بهرون آورد
 باستان از پس دیوار این حجره چنانچه میدید علی بن یقظین را و او رشید را نمی
 دید اب طلب کرد وضو ساخت بروی که از پیش گذشت و رشید می دید از آن
 چون وضوی او برین وجه مشاهده کرد مالک نفس خود نشد تا مشرف گشت بر
 بختی که او را دید بعد از آن او از رشید که دروغ گفت ای علی بن یقظین آنچه
 زعم کرد که تو از رو افضی و بصلاح آمد حال او نزد رشید بعد از این کتابت
 علیه السلام آمد به پیش او که ابتدا کن این زمان ای علی بن یقظین وضو ساز
 منجی که خدای تعالی فرموده و با که بشوی روی خود را بکبار بقرضه و یکبار دیگر
 باستنجاب و بشوی هر دو دست خود را از مرق این چنین و پیش کن پیش خود
 و ظاهر هر دو قدم را از بقیه تری وضوی خود پس همیشه بودیم تا وقتی که ابو الحسن
 موسی بن جعفر علیها السلام از مدینه بقریه که او را بود در خارج مدینه و من نزد
 آن حضرت رفتم و او بر استری سوار بود و من بد را ز کوشی که مرا بود چون باره از
 رفتم شیر عرض راه را گرفت من از جهت ترس جلو خود را کشیدم و آن حضرت
 باک داشت استرا میزد شیر را دیدم که فروتنی و تذلل می نمود و مرا آن حضرت
 و همه میگردان حضرت توقف فرمود از برای او و کوشش فرما داشت بهمراه او

هر دو دست بر دوش نهاده و کف استرا آن حضرت نفس میسازید و خونی عظیمی در دل
 شد بعد از آن شیر دور شد یک جاب راه و کرد اندان حضرت عثمان بغله
 خود را بجانب قبله و دعا میکرد و ولبهای مبارک میخواستند بود و جی که من نمیکردم
 بعد از آن اشارت فرمود بدست خود بنویس که رشید که روین و کوشش همه دراز
 کرد و آن حضرت میفرمود که امین امین و شیر از آنجا بازگشت تا غایب شد از ما
 و امام روانه شدند پس چون از آن موضع دور شد کم گفتم جان من فدای تو باد
 حال این شیر چه بود که من رسیدم او را بر تو بخدا و تعجب کردم از حال او
 با تو آن حضرت فرمود که او بیرون آمده بود و شکایت آورده من از دشواری
 ولاده خود از من التماس میکرد که از حق تعالی درخواستم که او را فرجی دهد از آن
 و بر و آسان سازد من از برای او دعا کردم و اتفاقا کرده شد در خاطر من که حمل او
 زنده است او را از آن اخبار کردم او گفت مرا که برو در حفظ و امان حق تعالی
 که مستطو خواهد کرد و ایند خدای تعالی بر تو و نه بر ذریه تو و نه بر هیچ کس از
 شیعه تو خیزی از حبیاع درنده من گفتم امین شیخ مفید رحمه الله جعفر مایه که
 اخبار درین باب بسیار است باین مقدار گفته ام که در حق و الله تعالی و در حق تعالی
و مناقب و فضائل آن حضرت شیخ مذکور رحمه الله میفرماید که ابو الحسن موسی علیه السلام
 اعیان اهل زمان و افقه و اسخی ایشان بود از روی کف و اکرام ایشان از روی
 نفس و مرویت که نماز شب را متصل میساخت نماز صبح و بعد از آن تعقیب
 میفرمود تا طلوع اقبال و سجده می افتاد و سید مبارک بر می داشت از دعا
 و تجوید تا نزدیک بزوال اقبال و کثیر الدعاء بود و میفرمود که اللهم انی اسئلك
 الراحة عند الموت والعفو عند الحساب و مکرر این را می فرمود و از دعای او که
 عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک و بود که میکرست از خشیت الله
 تا میس مارکش تر میشد از اشک چشم و بهترین مردم در رعایت صلح و رحم و
 نگاه داشت اهل و شفقت ایشان و جیت جوی فقرای مدینه میفرمود در شب
 و برای ایشان ز سرخ و سفید و آرد و تمر می برد و با ایشان بخش میکرد و میشت
 که این از کجاست محمد بن عبدالله بگری گوید که رفتم مدینه برای طلب دین که تنگ آمد
 بودم و با خود گفتم اگر بروم نزد ابی الحسن علیه السلام و شکایت بوی برم بهتر باشد
 پس آمدم بخد مت آن حضرت و در صیغه بیاری دیشتم چون خبر کردند بیرون فرمود
 را بوی غلامی بود که او را به از طعام و خرابا بوده و دیگر غیر از آن غلام با او نبود
 بخوردن طعام و من نیز با وی خوردم و از حاجت من پرسید من قصه و احوال خود را

کشم پس بگذر و خانه فرمود و بگفت فرمود مگر اندکی و سپروان بد بسوی من و فرمود و علام خود
که برو بعد از آن دست مبارک کشید بجانب من و او بمن کفینه نری که در و سوسه کرد
در طلب او بعد از آن برخاست من نیز برخاستم و سوار شدم و اینه خود را و بارشتم
و مریدت که مردی از اولاد عمر خطاب در مدینه بود که دایم انداز ساند با لحن
موسی علیه السلام و مانند اگهی برگاه که آن حضرة را بعدیدی بدگفتی امیرالمومنین علی را علیه
السلام و ملازمان امام گفتندی که بگذار ما را که این ناصب فاجر را بقتل آریم او منع فرمود
مردان و زجر سخت میکرد تا بگریزی پرسید از عمری که او کجاست خبر کردند که رفت
بر سر زری که او را هست آن حضرة سوار شده بدانه که داشت نارسید و فرمود
نشت پیش وی پاکش و کی روی و قسم کنان و فرمود که چند غرامت کشید و زرع
خود که اینست گفت دوست دینار فرمود که چند امید داری که حاصل کنی ازین زرع
گفت علم غیب میدانم فرمود که چند امید داری که حاصل کنی ازین زرع گفت امید
انست که درین دوست دینار دیگر ازین زرع فایده مکرم انگاه آن حضرة که آن
آورده که در و سوسه دینار در طلب او بود و گفت بستان اینک زرع تو بحال خود و خدا
تعالی روزی که در ترا انچه امید داشتی عمری که این را دید برخاست و سر مبارک آن
حضرت را بوسید و التماس کرد که بی ادبی او را عفو فرماید آن حضرت بتیمی فرمود و از انجا
بازگشت و چون شبانگاه مسجد فرمود و عمر را دید که انجا نشسته و او را چون نظر بران
حضرة افتاد گفت اهدا علم حیث یجعل رسالتی برای تو خواستند اصحاب آن حضرة
و گفتند عمر را که این چه نوع قضیه است که تو بودی دایم که غیر این میگفتی گفت از
که اکنون این را میگویم که شنیدید و او قیام میکرد و آن حضرت را و ایشان تعجب کردند و بپای
میکردند و او را و او قیام میکرد و ایشان را پس چون بازگشت آن حضرت سجده خود
فرمود و اصحاب خود را که اشارت بقتل عمری میکردند که چگونه دیدید که باصلاح آورد
امرا و او شتر او را از خود کفایت کرد و جماعتی از اهل علم گفتند که صلوات بر محمد و آله
السلام که انعام میفرمود و دوست دینار بود و ناصد دینار و عمر را موسی علیه السلام
شده بود و او را و ابن عمار و غیره از رواته که چون همدن را رسید پیر و نیت
بج و نزدیک بمدینه شد اعیان انجا استقبال کردند و او امام موسی علیه السلام
در پیش ایشان بود بر استری سوار و بیع گفت که این چه دایه است که برو سوار شده
باستقبال رسیدند که باین او را در میتوان یافت که با او نمیرسی از غمت بیانی
فرمود که این فرو تر است از اسبهای تیز رو و بلند تر است از دراز کوشای کامل و
و خیر الامور و او سطر او گفتند که من رشید بمدینه در آمد توجه زیارت پیغمبر صلی الله

144.

علیه و آله و سلم نمود با او مردم بسیار بودند چون نزدیک قبر رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم رسید گفت سلام علیک یا رسول الله! سلام علیک یا بن عم مقحظا
 نیک علی غیره یعنی سلام بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو ای پسر عم من و در حالتی
 که فخر گنده ام باین بر غیر خود و امام موسی علیه السلام که آمد نزد قبر آن حضرت بود
 که سلام علیک یا رسول الله! سلام علیک یا ابا سلام بر تو ای پدر برادر
 من روی رشید متغیر شد چنانچه خشم از او ظاهر میگشت و عبد الحمید خرداو
 که محمد بن حسن رسید از ابو الحسن موسی علیه السلام در حضور رسید بلکه که آیا
 جاز است محرم را که سایه اندازد بر سر خود مثل محفه سر پوشیده آن حضرت فرمود
 که با اختیار جاز نیست محمد بن حسن خندید ازین آن حضرت فرمود که ترا تعجب
 می آید از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بآن استهزا میکنی بدستی
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کشف سایه میفرمود در احترام و در زیر سایه
 میرفت در حالت احترام ای محمد! احکام الهی قیاسی نیست که بعضی را به بعضی
 قیاس کنند پس هر که قیاس کند راه را کم کرده خواش شد محمد بن حسن
 که هیچ جواب نداشت و مردم روایت بسیار از آن حضرت کرده اند و او
 افقه اهل زمان بود چنانچه مذکور شد و احفظ ایشان بود بکتاب الله
 و احسن ایشان از روی صوت که قوایا و از خوش تلاوت فونودی
 با حزن گریستی و شنوندگان گریستندی و مردم بدیده او ازین المیة
 نام کرده بودند و کاظم می گفتند او را از برای آنکه خشم فرو میخورد و صبر
 میفرمود بر و از فعل ظالمان تا شهادت یافت در حبس و بندهای صلی
 الله علیه و آله و سلم **در ذکر سبب وفات آن حضرت و بعضی از اخبار و سبب**
 ذکر گرفتن رشید آن حضرت را و مجلس کردن و شهید ساختن آن بود که ذکر
 کرده اند از احمد بن عبید الله بن عمار بن علی بن محمد بن نوفلی از پدر خود و احمد
 بن محمد بن سعد و ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی از شایخ خودشان و گفته اند که سبب
 در گرفتن موسی بن جعفر علیهما السلام آن بود که هر اونی که رشید پیر خود را و کثیر
 جعفر بن محمد بن اشعث نهاده بود که او تربیت میکرد و یحیی بن خالد بر مکینان
 بر دو میگفت اگر خلافت روزی باین پسر باز گردد و دولت من و پیرم زوال پیدا
 میکند پس چنانکه میخواهی بر جعفر بن محمد و او قایل بایمانست امام موسی علیه السلام بود
 تا او باز گشت نمود و بسیار بمنزلی او میرفت و می آمد تا بر امر او و توقف تمام حال
 اگر و هر چه و توقف میداد میکرد و از امور او رفع می نمود بر رشید و زیاده میکرد و روزی

بروز این احوال را بر رشید نادول اورا از و بگردانید بعد از آن گفت بعضی از فقهاء
و محدثان خود را که معرفت کنند مرا از آل ابوطالب کسی را که تنگی معاش داشته باشد
که تا من باینجا آید و با من بیست و دو سالت کرد و در آن روز علی بن اخیل بن جعفر بن محمد
و یحیی بن خالد پاره از مال برای او فرستاد و امام موسی علیه السلام بخواست
بعلی بن اخیل و او را صلح میداد و احسان مینمود بعد از این یحیی بن خالد فرستاد
او و ترغیب نمود او را بقصدی که رشید داشت و او را وعده داد با احسان او
بنیاد این عمل کرد امام موسی این را احسان فرمود و او را طلب کرد و گفت که تو یکجا
داعیه داری ای پسر برادر من گفت تا بعد از فرمود که یکجا ریزی گفت و امام
و فقر و فاقه مرا دریافته فرمود او را امام موسی علیه السلام که من دین ترا ادا کنم
و چنین و چنین نیکها در باره تو بجای آورم گفت نشد آنرا و تهیه خرج کرد آن
حضرة فرمود میکنی گفت بلی مرا ناجا راست ازین فرمود که نظر کن ای پسر برادر من
و از خدای تعالی بترس و یتیم کن اطفال مرا و فرمود که او را سیصد و نوار و چهار هزار
درم دادند چون او برخاست از پیش آن حضرت ابوالحسن علیه السلام گفت حاجت من
مجاپس را بخدای که او سعی میکند البته در خون من و یتیم میگردد و اندوای او را مرا اهل
مجلس گفتند جان ما فدای تو باد و تو میدانی این نوع حال او را و با او اعطا میکنی
میدی گفت بلی حدیث فرمود و مرا پسر من از پدر این خود که رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده که چون کسی قطع رحم کند و این کس به پوند و پس او را قطع کند و تن
میخواهم که بپوندم بعد از قطع او تا هرگاه او قطع رحم من کند حق تعالی قطع او کند بعد
از آن پسر و فرمود علی بن اخیل تا به پیش یحیی بن خالد رسید او خبر موسی بن جعفر
علیه السلام از وجبت و جو کرد و برادر او را نزد رشید او از غمش پرسید
آن حضرت را اندک و ساخت و گفت اموال را با برمی کنند از مشرق و مغرب برای
او می آرند و ضیعه هریده که میرم میکنند بسی هزار دینار و صاحب آن ضیعه گفت
چون قیمت آنرا حاضر کردند گفت که من این نقد را نمی ستانم و نه نقد جان مرا نقد
انچنین و چنین می باید پس فرمود که نقد را ببرد و کسی هزار دینار دیگر از آن نقد
که او خواسته بود بجهت او بردند پس رشید این را از وی شنید و امر کرد که دو
هزار درم بوی بدهند از نواهی برای معاش او و اختیار کرد و بعضی امکنه را از حای
مشرق و مردم را فرستاد از جهت گرفتن مال و خود اینجا اقامت کرد و اظهار ایشان
میکشید تا یک روزی بمشاور رفت و او را ترخری بود تمام رودهای اندرون او
پرون آمد و او هر چند جهد کردند که باز گردانند آنرا بران قادر نشدند پس باین حال

اندا و آن مال را آورد و در دین حالت که او در نزع بود گفت اکنون چه میکنم که مشرف بر مرگ
شده ام و درین سال هر دو نفر رشید غنیت حج کرد و بدین آمد او را قضی بود از امام
موسی علیه السلام و آن روزی که بدین می آمد ابوالحسن علیه السلام استقبال فرمود و
با جاعتی از اشراف و بزرگشندان استقبال او و بطریق رسم و عادت آنحضرة
رسید آمد فرمود اقامت کرد و رشید تا شب شد اینجا بر سر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله من اعتذار آورده ام خدمت تو را از امری
که نتوانم آنرا بفعل آورم و من داعیه آن دارم که جس کنم موسی را که او میخواهد که تفرقه و
پریشانی در میان امت تو اندازد و غوهای ایشان بریزد بعد از آن گفت تا آن
حضرت را در سجده گرفت و پیش وی آوردند و متعقد ساختند آنگاه دو قبه طلب
کرد و آن حضرت را یکی ازین دو قبه نشاند و بر بستر گفت تا بایستد و قبه دیگر
دیگر برایشان بستر بستر کرد و تعبیه کردند و پیر و نوجوان و هر دو ستر را با آن دو
قبه از خانه خود پنهانی و با هر یکی جاعتی همراه کرد بعد از آن آن جماعت متفرق شدند
بعضی از ایشان با یک قبه براه بصره فرستاد و بعضی دیگر براه کوفه و امام موسی
علیه السلام در قبه بود که براه بصره فرستاد و رشید این چنین کرد تا بر مردم بود
شود امام موسی و امر کرده بود آن جاعتی را که با قبه امام بودند که او را تسلیم
موسی بن جعفر بن منصور کنند و او در آن وقت در بصره بود آن حضرت از تسلیم
وی کردند و او کمال آن حضرت را نزد خود حبس کرد و نامه نوشت رشید شقی بود
که آن حضرت را بقتل از عیسی بن جعفر بعضی از خواص خود را طلب فرمود و درین
باب مشورت کرد که رشید بوی نوشته بود ایشان اشاره بتوقف کردند و
انقاض عین از آن پس نوشت عیسی بن جعفر رشید که بسیار دور و دور از رشید ام
موسی بن جعفر علیها السلام و مقام او در حبس من و من تخلص احوال او کردم و
باسویب از او و کما شتم در طول این مدت پس نیافتم مطلقا فتور در عبادت او و
میفرستادم کسی را که بشنود از او که چه میکند در خلوة و در دهای خود هرگز دعا
بر در حق تو و من نکرد و بیدی ما را و نفرمود و دعا نیکد مگر بعت و رحمت از
رای خود و مؤمنان و اگر میفرستی بسوی من کسی را که او را از من بستاند و الا می
کنارم که میروم که من بزمه مندم از حبس او و مرویت که بعضی از کما شکان عیسی
بن جعفر که رفته بودند که گوش کنند که در دعا چه میگوید بسیار می شنیدند که در حبس
او این دعا میفرمود که اللهم انک تعلم انی کنت اساک ان تغرغنی بعبادک اللهم
و قد فعلت فلک الحمد بعد از آن رشید کسی را فرستاد که او را از عیسی بن جعفر گرفت

و بغداد بر دو فضل بن ربيع سپرد و باقی ماند او مدتی دراز و هر چند خواست شد که
او بخیرتر از آنجا بگریزد و از آنجا که در آنجا بود و پس خبری نوشت که او را تسلیم
فضل بن ربيع می نماید از و گرفت و در بعضی از حجرهای خانه خود نگاه میداشت و
میکرد و آن حضرت در آنجا بعبادت مشغول بود و همه شب را احیا میکرد و نماز
تلاوت قرآن و دعا و اجتهاد و در اکثر روزها روزه میفرمود و روی تو حیران
عبادت نمیکرد و این فضل بن ربيع امر را بر و وسیع ساخت و تعظیم و بزرگوار
آورد و این خبر بر شنید رسید و او را در رقه بود و نوشت بوی خبری و اظهار
آن کرد که او را بذا آمده از تو سعه او که در باره امام کرده و امر کرده و نقل آن
حضرة او در آن امر توقف کرده و اقدام ننمود و شنید از این مخفی بچشم آمده
خادم را طلبیده گفت پیرون رو درین وقت یک و از بجانب بغداد و
فی الفور داخل شو بر موسی بن جعفر اگر او را در رقا هیت و جمعیت یا قبی این
کتابت را برسان عباس بن محمد و امر کن او را با متشال آنچه درین کتابت
و کتابتی دیگر کنند بن شاکر برسان و بفرمای او را بفرا مان عباس بن
محمد مسرور آمده نزول کرد و در خانه فضل بن ربيع چنانکه کسی ندانست که از او
او حیت بعد از آن داخل شد بر موسی بن جعفر پس یافت آن حضرت را بران
وجه که بر شنید رسانیده بودند و از آنجا فی الفور رفت نزد عباس بن محمد
و شنید بن شاکر و آن دو کتابت را با ایشان و آنجا درنگ نکرد و پیرون
آمده و دو و انده رفت نزد فضل بن ربيع و با او سوار شد و پیرون آمد
مثل کسی که حیران باشد تا به پیش عباس آمد و عباس تا زیاده و عقابین
طلبید و فرمود تا فضل را برهنه کردند و شنید بن شاکر او را صدها بار
زود تر پیش او و پیرون آمد متغیرا لکون بر خلاف آنکه باندرون رفت
و سلام میکرد بر مردم از جانب راست و چپ و مسرور این خبر نوشت
و امر کرد که امام موسی را علیه السلام تسلیم کنند بن شاکر کرد و شنید
بعد از آن خبر نوشت در مجلسی که مردم بسیار بودند و گفت ای مردمان فضل
بن ربيع عاصی شده بر من و مخالفت طاعت من کرده چنان دیده ام که من او را
لعنت کنم پس لعنت کنید او را پس لعنت کردند همه مردم و هر تاجیه که بودند
تا زلزله افتاد و در هر خانه و حجره از لعن او و این خبر به ربيع بن خالد رسید
سوار شده آمد به نزد و شنید و باندرون رفت از غیر آن در که باندرون
میرفت و از پس پشت او آمد چنانکه او شعور نداشت گفت القات القات ای میرالمو

پس گوش را بسوی او داشت که فضل حدیث کرده و من کفایت میکنم آنچه تو میخواهی
باشی میدا کرده ازین سخن خوشحال شد و روی مردم کرد و گفت افضل عسل
کرده بود و مراد امری من او را لعنت کردم اکنون تو بر کرد و باز گشت عسل
من اکنون دوست او باشید مردم گفته اند دوست آن کسی که دوست
و دشمن آن کسی که دشمن من است ما دوست داشتیم او را بعد از آن که بن خالد
برعت پیرون آمد تا بعد او رسید مردم بر اینکجه شدند و سخنان از حیف
در میان مردم افتاد و هر کس خبری میگفت می گفتند از برای ضبط مالک
آمده و میخواهد نظر کند در امور عمال و در آنجا اشتغال بعضی امور نمود و چند
بعد از آن سندی را طلبیده امر کرد او را در آن حضرت و متشال نمود و یک
قتل آن حضرت شد علیه السلام زهر در طعام وی کرد و به شش فرستاد و گوشت
رطب را زهر آلوده کرده بود آن حضرت از آن خورد و احساس زهر کرد و در
فرمود بعد از این بسره و زنجیر بود از آن و در روز سوم رحلت فرمود و صلوات
علیه و چون آن حضرت وفات کرد و شنید بن شاکر فقهاء اعیان بغداد را بر
که به شیم بن عدی و غیر در آن میان بود که نظر کنند بوی ایشان نظر کردند و اثر
جراحی و خفگی ندیدند گواه گرفت ایشان را که برک خود مردایشان برین گواه
شدند و آن حضرت را آورده بر سپهر جسر بغداد نهادند و ندانند که این
بن جعفر است که وفاته کرده پس نگاه کنید و به پند مردم نگاه میکردند و روی
سارک وی او را میت و بدند صلوات الله علیه و زعم قومی در زمان آن حضرت
بود که قایم مشطراوست و حبس او را آن غیت مذکور از برای قایم می داشت
بعد از آن که بن خالد گفت تا منادی کردند در وقت وفات او که این موسی بن
جعفر است که زعم روا فض بود که او میزد پس نگاه کنید و به پند پس نگاه میکردند
او را در آن حالت که میت بود بعد از آن بردند و در مقبره پیش از باب التین
دفن کردند و این مقبره از آن ماسم بود و مر ویست که آن حضرت در حال
احتضار فرمود سندی را که حاضر کردند او را مولای مدنی که او را بود که در خانه
عباس بن محمد فرو داده بود در مشرقه قصب تا متولی غسل و تکفین آن حضرت شود
پس چنان کردند و شنید بن شاکر گفت من در خواست میکردم که اذن فرماید که بن کفین
کنم او را قبول نفرمود و فرمود که ما از اهل بیتیم که همراهی زنان ما و اخراجات حج ما و
اکفان مردای ما از طلا و اموال ما باشد نزد من کفن هست و میخواهم که متولی غسل
و جواز من مولای من فلان شود پس او متولی این امر شد مؤلف رحمه الله میفرماید

که هلاکت بود و دوری از رحمت الهی این طایفه طاغیة مایه باین ادیان مایه حق
مخبره و مل مجبوله و نفس ظالمة و حرکات فاسده و اهل او غایه و هم قاصره و سیرت
فاسطه و طبایع عادیه و عقول ضایعه که اینان نمودند باین امر شنیع که آسمان زمین
درین حادثه گریست که این نوع ظلم از برای صیحت و روزیایه گشت و دید ما
خیره از گریه که این نوع کاری هیچ کافری نکرده و هیچ ظالمی نه پسندیده آری
دانسته اند که خون که ریخته اند و هتک حرمت که نموده اند و چه بدکاری کرده
نترسیدند که زمین شوق شود و همه را فرو برد و هلاکت بر ایشان فرود آید پس
از آسمان بار دو بسته کرد و بر ایشان ابواب خیر و دریا و معذب شوند بدین
عذاب در آن سر این فعل زشت که او آخر کرد و ندانم موسی مثل آن فعل گشت
که او ایل برنگ شدند با ما حسین علیه السلام و ای بر ایشان که اقدام نمودند باین
موجب سخط و غضب الهی و سبب عقوبت نامتناهی و عدول است از هیچ قوم
و صراط مستقیم و جاوید در عذاب الهی ایانداخته اند که حق تعالی ایا را در
از برای ظالمان عظیم آیت خوانده اند از قرآن که من یقتل مؤمنا متعمدا فحرام
جهنم خالدافها و غضب الله علیه و لعنه و اعدله عذابا عظیما که دخول و نزاع
و غضب حضرت رحمن و لعنت ریزان و عذاب بی پایان بر قتل ظلم ترست
ایانداخته بودند و معلوم نکرد ایمان و مذهب و اصل و نسب و حبش ایشان را
بلی بخدا که معلوم داشتند و لیکن حب دنیا فانی دیده دل ایشان را گورشته
بود و دیدنای ایشان را بسته و نفسهای پلید آنان بآن حرکات بعذاب جهنم
پیوسته و **کذا و لا دان حضرت و طرفی از اخبار ایشان** شیخ مفید رحمه الله
آورده ابو الحسن موسی را علیه السلام سی و هفت فرزند بود از ذکور و اثنا و ذکر علی
بن موسی الرضا علیهما السلام و ابراهیم و عباس و قاسم از ائمه متفرقه بوده اند و
جعفر و هرون و حسن از ائم ولد بوده اند و احمد و محمد و حمزه نیز ائم ولد بوده اند
عبد الله و اسحق و عیید الله و زید و حسن و فضل و سلیمان از مادران متفرقه بوده
فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه و حکیمه و ام ایها و رقیه صغری و ام جعفر و لبابه و نب
و خدیجه و علییه و آمنه و حسن و بریه و عایشه و ام سلمه و میمون و ام کلثوم و
افضل و اولاد ابی الحسن موسی الرضا علیه السلام و ما سوار ایشان از روی ذکر و عظم ایشان
از روی قدر و جمع ایشان از روی فضل ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
و احمد بن موسی مردی گرم جلیل باور بود آن حضرت او را دوست میداشت
و تقدیم میکرد او را و ضیعه معروفه بر سیرت بوی بخشیده بود و گویند که احمد بن موسی

بزار بنده آزاد کرده بود و روایت کنند که محمد بن موسی صاحب وضو و نماز بود
همه شب وضو ساختی و نماز گذاردی شنیدندی که آب کشیدی پس در شب نماز
گذاردی و اندکی خواب کرد و باز برخاستی شنیدندی که آب میکشد و وضو میازد
لایزال این چنین کردی تا صبح شدی راوی گوید که ندیدم من او را هرگز که یاد
می کرد و قول حق تعالی را که کافرا قلیلا من اللیل یا یجعون و ابراهیم بن موسی وی
شیخ ج کریم بود امارت کرد درین در زمان مأمون از قبل محمد بن زید بن علی بن
بن علی بن ابی طالب علیه السلام که بوی سحت کرده بودند ابوالسرایا و دیگر کوفه
و با ایشان رفت و اقامت نمودند تا باشد از امر ابی السرایا آنچه شد و انگاه
فرار گشتند از برای او امان از مأمون و هر یک از اولاد آن حضرت را فضل
و منقبت مشهوره است و امام رضا علیه السلام مقدم بود بر ایشان در فضل
چنانچه ذکر کردم این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله و ابن خثاب آورده
که موسی بن جعفر علیهما السلام متولد شد در آتوا در سال صد و بیست و هشتم
از هجرت و وفات یافت به پنجاه و چهار سالگی در سال صد و شصت و سیوم
و گویند پنجاه و پنج سال داشته در روایت دیگر موله شش در صد و بیست و پنجم
بوده از هجرت و باید بر بزرگوار چهارده سال بود و اقامت کرد و بعد از پدر
سی و پنج و در روایت دیگر اقامت کرد و باید در بیست سال مادرش حمیده
بر بریه بود و گویند اندلیسیه اتم ولد بود و او را پست بر بوده و پیچده دختر و او
یک پسر دیگر را ذکر کرده عقل نام و از کتاب دلایل ذکر کرده عقل نام گفته
که روایت کنند احمد بن محمد از ابی قتاده ثقی و او از ابی خالد زبالی که ابو حسن
موسی بن جعفر علیهما السلام بزباله فرو داد و با وی جماعتی بودند از اصحاب
ممدی خلیفه فرستاده ایشان را در نگاه داشت وی در دفعه اول ابو خالد
گوید که امام مرا امر فرمود بخردن بعضی از حواج ضروری و نظر سارک بطرف
من کرد و من نمکین بودم فرمود که یا خالد صیت که ترا نمکین می بینم کفتم ارضه
این طایفه طاغیة که اینم نیستم بر تو فرمود که ای خالد مرا از ایشان لایکی
بیت هرگاه فلان ماه در آید در روز فلان انتظار من بکش در اول شب
که با تو ملاقات خواهم کرد و تو وعده وفا نموده شود ان شاء الله تعالی او گوید
که محنت را صرف کردم و شنور و ایام می شمردم تا آنروز موعود و در آمد
انتظار بردم تا اول آن شب در بلدی که بمن وعده فرموده بود و لایزال
مشغول بودم تا آفتاب غروب گردید و بسوی میدا و شیطان در سینه من

و من ندیدم کسی را که بیاید بعد از آن رسیدم که شکافتم و در دل من امر غلبی پیدا
 نمائید درین اثنا دیدم که سیاهی پیدا شد از ناحیه عراق چشم انتظار بر آن راه
 داشتیم دیدم که مراد ریافت آن حضرت در پیش قطار برشته سوار و فرمود
 که یا خا که گفتم لبت را بن رسول فرمود که شک مبارک و سوسه شیطانی
 بدستی که تو شک کردی درین امر گفتم این چنین بود فرمود که من سرور شستم که تو از آن
 و سوسه خلاص شدی گفتم بعد از حق تعالی آنکه خلاص ساخت ترا ازین طایفه
 فرمود که یا خا که لبت را دیگر بار بمن بازگشت خواهد بود و خلاص میشوم من از آن
 و روایت کنند از علی بن ابی حمزه که من رفتم بخدمت ابی الحسن موسی در سالی که ابو
 عبد الله در آن سال رحلت فرموده بود گفتم مرا آن حضرت ترا که عمر مبارک تو چند
 فرمود که نوزده سال از عمر من گذشته است گفتم که پدر بزرگوار تو من سخن
 سرتی فرموده و حدیث نهانی گفته مرا از آن خبر ده فرمود که ترا این و این گفت
 تا تمام از ابرار نسق فرمود که ابو عبد الله علیه السلام من گفته بود و مریت
 از مولای ابی عبد الله علیه السلام که ما با امام موسی علیه السلام بودیم وقتی
 که بمصر می آمد چونکه بزرگ یک مداین رسیدم بکشتی و در عقب کشتی بود
 که در نو و عروسی بود با شوهرش و ایشان را محض بود که در آن بودند آنحضره
 از آن پرسید گفتم در آنجا عروسی است ما چندانی درنگ نکردیم که شنیدیم که
 در آن کشتی فریادی می آمد فرمود آن حضرت که این فریاد چیست گفتند اهل
 کشتی که عروسی رفته بود بکنار آب که آب بردارد و دست بند می که او را بود
 از طلا در آب افتاده فریاد او است از برای این آن حضرت فرمود که شتبا
 را بدارید ملاحان کشتی ما و ایشان را بدانشند و آن حضرت تکیه فرمود که شتبا
 و هسته چیزی میخواهند آنکه فرمود که بگویند ملاح ایشان را که فوطه بند دانه
 رود و دست بند را از روی آب بردارد ما نگاه کردیم دیدیم که دست بند
 روی آب می آید نگاه آب کم شد و ملاح رفت باب و دست بند را گرفته آورد
 فرمود که بده آن زن را و بگو او را که شکر الهی بقدیم رساند بعد از آن رفتم پس
 برادر او اسحق گفت که فدای تو کردم دعای که میخواندی در زیر لب مرا تعلیم میکنی
 فرمود که علی اما تو تعلیم کن کسی را که اهل آن باشد و تعلیم کن مرگش را که از شیعه
 ما باشد بعد از آن فرمود که بنویس پس آن حضرت املا می فرمود و او می نوشت
 و دعای است یا سابق کل فوت یا سابق کل صوت قوی او حقی یا محی النفوس
 الموت لا تعشاک الظلمات لحد سینه و لا تشابه علیک اللغات المختلفات و لا

شکاف شئی حق شئی یا من لا یغفل و عوة و داع دعاه من السماء یا من لا یغفل کل شئی
 یا من خلقه سمع سامع و بصرا فذ یا من لا تغفل کثرت المسایل و لا یبرمه الحاح المبحین
 یا حتی جین لا حتی فی دیومت ملک و تقائه یا من سکن العلی و احتج عن خلقه بنوره
 یا من اشرقت لنوره و حی الظلم اسلمک یا سکن الواحد الفرد الصمدی هو من جمیع
 الرکان کلها صلی علی محمد و اهل بیتک بعد از آن حاجتی که داری طلب کن و مرو
 از و شکا که او گفت حدیث کرد مرا محمد بن یحیی از وصی علی بن سرتی که او گفت که گفتم
 مرا ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام را که علی بن سرتی متوفی شد و وصیت
 کرد آن حضرت بمن آنحضرت فرمود که رحمت الله پس من گفتم که او را پیرت جعفر
 که برام ولد پدرشش واقع کرده و پدرشش مرا فرموده که پیرون کنم او را از
 میراث او آن حضرت فرمود مرا که پیرون کن او را و اگر این خبر راست است
 پس زود باشد که عقل او فاسد شود گفت پس چون باز گشتم از آنجا پسر مرا بر
 پیش ابو یوسف قاضی و گفت مرا که الصلح الله من جعفر بن علی بن سرتی ام و این
 وصی پدر منست امر کن که میراث مرا از پدر بمن بدد گفت چه میکنی گفتم علی بن
 جعفر است و من وصی پدر او بم گفتم پس بده بوی مال او را گفتم او را که من با تو
 سخنی دارم گفت پیش منشین و من پیش رفتم و نشستیم خایچه نمی کشید کسی
 مرا و گفت که این برام ولد پدر در آمده و پدر او مرا فرمود و وصیت کرد مرا که
 پیرون کنم او را از میراث او و من هم از میراث چیزی بوی ندادم پس رفتم بخدمت
 موسی بن جعفر مدینه و از و پرسیدم این مسئله را فرمود مرا که پیرون کنم او را
 از میراث و چیزی از میراث بوی ندادم گفتم بخدا که آن حضرت این فرمود
 گفتم نعم من سه بار مرا سوگند داد آنگاه گفت بخدا که آن حضرت فرمود
 ترا بان که قول قول او است وصی کوید که عقل او فاسد شد بعد ازین حسن
 بن علی الوشا گفت که من او را بدین حال دیدم و مرویت از عیسی مدانی که
 پیرون رفتم کسالی بطرف مکه مخطمه و در آنجا اقامت کردم بعد از آن گفتم که اقامت
 کنم مدینه مثل آنچه مقیم بوده ام در مکه که ثواب این بیشتر است پس ادم مدینه
 رفود آمدم در طرف اصلی بجنب خانه ابی ذر و تردد میکردم به پیش سید خودم
 امام موسی علیه السلام و باران سختی در مدینه می بارید پس آمدم بخدمت ابی الحسن
 علیه السلام و در سلام کردم و از آسمان باران می آید پس چون در آمدم
 ابتدا فرمود مرا و گفت و علیک السلام ای عیسی باز گرد که خانه تو فرود آمده
 بر شناعی که بجا بود او را فرود گرفت من باز گشتم دیدم که خانه فرود آمده بر شناع

بعضی را که ای که قسم که متاع را از زیر آن پیرون آرد همه جزا را بخاطر او می رود
 و هیچ فوت نشد غیر یک سطل که مراد بود پس چون آمدم روز دیگر بر آنحضرت
 سلام کردم فرمود که هیچ جزا را متاع تو فوت نشد که نیافتی تا دعا کنم
 از برای تو که آن نیز بیای کفتم خبری فوت نشد غیر یک سطل که من در آنجا
 وضو می ساختم آنرا تا قسم زدن کی سر مبارک در پیش انداخت و بعد از آن
 برداشت بسوی من و فرمود که کمان من است که تو آنرا جایی فراموش کن
 سپس از جاریه صاحب خانه و بکوا و را که تو برداشتی سطل را پس برد کن
 آنرا بمن که زود باشد که او بر تو رد کند پس چون باز گشتم و آمدم پیش جاریه
 صاحب خانه و کفتم مراد را فراموش کرده بودم سطلی را که وضو می ساختم در
 متو خا تو رفتی و برداشتی پس باز کرد آن بمن که میخواهم که در وضو بارم
 پس آورد و داد علی بن ابی حمزه گوید که من در خدمت آن حضرت نشسته بودم
 که مردی از ری آمد نزد آن حضرت که او را چند ب می گفتند و سلام کردند
 و سوال بسیار از آن حضرت کرد پس آن گفت یا چند ب چه کردی برادر ترا
 گفت برخیز که هشتم تو سلام رسانید فرمود مراد را که عظم الله اجرک فی اخیک
 گفت کتابت او آمد بمن از کوفه که سیزده روز است که نوشته اند که او بسلاست
 فرمود ای چند ب بخدا که او مرد بد و روز بعد ازین کتابت که بسوی تو فرستاد
 مالی که داشت بزین خود داد و گفت این مال باشد نزد تو پس چون برادر من بیاید این
 بوی بده و او دفن کرد آنرا در زمین خانه که در ساکن بود فرمود پس هرگاه که تو بروی
 باین زن لطف و مدارا کن و تطیع نمای او را از برای خود که او زود باشد که آن مال را
 بتو بدد علی بن ابی حمزه گوید که چند ب و جمیل پسندیده بود و من یا چند ب ملاقات
 کردم بعد از آنکه آن حضرت رحلت فرموده بود پس از و پرسیدم آنچه ابو الحسن
 فرموده بود و گفت ای علی خدای که راست سید من آنچه گفته بودی زیاده و نقصان
 نه در کتاب و نه در مال و روایت از خالده که من پیرون رستم و از او خدمت الی
 ابو الحسن علیه السلام داشتم و او در عرصه خانه خوششسته بود سلام کردم بر او و
 آمده بودم که بپرسم او را از مردی از اصحاب ما که از حاجتی خواسته بودم
 و او را نگرفته بود آن حضرت التفات فرمود بسوی من و گفت سزاوار است
 هر کدام از شما را که چون بپوشد جامه نورا بکشد دست خود را بر و بگوید الحمد
 للّٰهی کانی ما واری به عورتی و الجمال به بین الناس و هرگاه تعجب آورد او را خبری
 پس بسیار کند و کرد و را که از آن قیل است که می شنید او را و ضعیف می سازد و گاه

کی را از شما حاجتی باشد که گذاردن ممکن نباشد پس باید مکن او را مگر بخیری و خوبی واقع
 شد و اندام را در سینه او که حاجت او را بر آرد گفت من سر خود را بالا کردم و کفتم
 لا اله الا الله پس ملتفت شد بسوی من و فرمود که عمل نما یا آنچه فرمودم ترا و در وقت
 از اسحق بن عمار که شنیدم از علی بن صالح که خبر مرگ کسی میداد و کفتم با خود که او میداند
 که کی می میرد مردی از شیعه او پس التفات کرد بمن مانند کسی که از کسی غضب
 باشد بعد از آن فرمود که یا اسحق رشید بگری که از دست ضعیفین بود میدانست علم
 شایا و بلا یا را پس امام او را می خواهد بود باین ای اسحق بکن آنچه می توانی از نیکی که عمر
 تو فانی میشود و تو در سال دیگر می میری و برادران و اهل بیت تو در نک سخته اند
 بعد از تو مگر اندکی که جمعیت ایشان متفرق گردد و وحیف کند بعضی بر بعضی
 بر یکدیگر رحم و شفقت نمایند تا دشمنان ایشان شهادت کنند اسحق گفت
 استغفار کردم خدا را از آنچه عارض شد در سینه من پس در نک نکرد اسحق
 بعد ازین مجلس کرد و سال تا مرد پس از آن روز کار از آن قبیل که کردید تا
 بنی عمار مغلس شدند با موالی مردم بدترین افلاک پس که دیده باشند آنرا
 مردمان پس بپشت ایشان آمد آنچه ابو الحسن علیه السلام در باب ایشان فرموده
 بودی زیاده و نقصان هشام بن حکم گوید که میخواستم جاریه بخرم در منی و گفتم
 بطریق مشورت کتابی بای ابو الحسن علیه السلام جواب آن بمن نیامد بعد از آن
 در آنجا می جمار میگردید بجا که من گذشت و بسوی من نگاه کرد و بجا ریه که در
 میان جاری بود بعد از آن جواب کتابت فرستاد بمن که نمی بینم درین غرض
 ماکی اگر نباشد در عمر او قلعتی کفتم لا اله الا الله این حرف که آن حضرت فرمود و چنان
 از چیزی نیست که نمی خرم من او را گفت از مکه پیرون نیامده بودم که او را وقت
 رسیده و دفن کردند و مرویت از و شا که حدیث کرد و مرا حسن بن علی کج
 کردم من و خال من سمعیل بن الیاس و من نوشتم اول کتابی بای ابو الحسن خال
 من نوشت که مرا دختران هست و سیریت و مردمان ما همه کشته شدند و من
 زن خود را آتس تن گذاشتم و عافرای حذیرا که بمن پیری گرامت کنند و من
 کن او را و اگر کتابت نوشت که حق تعالی حاجت ترا رد کرد و او را محمد نام کن
 پس آمدیم بکوفه پیری خدا داده پیش از رسیدن ما بشش روز مادر روز
 هفتم داخل شهر شدیم ابو محمد گفت بخدا که او امر و زمر دیت و او را فرزند
 حدیث کند اسمعیل بن موسی که ما با ابو الحسن علیه السلام بودیم در عمره پس
 فرود آمدیم در بعض قصور امر او امر فرمود بکوج کردن پس بکلمها بستند

و سوار شدند بعضی از غلامان و آن حضرت در آن خانه بود پس پیرون فرموده بستاند
 بر در خانه و گفت فرود گیرید ما را اسمعیل گفت ایام حیرتی دیده فرمود که زود باشد
 که باید شما را با دسیاه اسمعیل گفت من حاضر بودم که دیدم شیر را که مرا بران کینه
 بود که سوار میشدم من در آن و برادر ام احمد آن برخواست بعد از آن افتاد و پیر
 با کینه و روایت از ذکر یاد بن آدم که من شنیدم از امام رضا علیه السلام که می
 فرمود که پدر من تکلم میکرد و وقتی که در کوهواره بود و از اصبع بن موسی روایت که
 مردی از اصحاب با من صد دینار زر فرستاد جهت آن حضرت علیه السلام و من قضای
 از آن خود و از آن او دوشتم پس چون بدیده آدم ریختم بر خواب را و شستم وضعت
 خود را و بضاغت آن مرد را و بشارت خوشبختی ساختم بعد از آن شمردم بضاغت
 آن مرد را و ندانم و دینار یا شتم یا در ذکر شمردم آنچنان بود پس فرا کردم دینار دیگر
 که مرا بود شستم و مشک خوشبختی کردم و شمردم و در کیسه کردم و بشارت که بود
 شب رفتم نزد آن حضرت و گفتم جان من فدای نام تو باد بدستی که با من چیزی
 هست که میخواهم که تقرب جویم بآن بسوی خدای تعالی فرمود که بد پس من فرا گرفتم
 و نایم خود را و گفتم فدای تو کردم فلان کس که مولای توست فرستاده برای محبت
 تو با من چیزی فرمود که پارس پس من گرفتم کیسه را فرمود که بریز ریختم آنرا بدست مبارک
 آنها را برسم زود و نایم مرا از آن میان پیرون آورد و فرمود که آنچه او از برای استاده
 است از روی وزن است نه از روی عدد و روایت کند بشام بن احمد که اندک ناچار
 از مغرب و با او جوی بود پس عرض کرد آنها را برای الحسن علیه السلام بعد از آنکه بایا
 فرموده بود پس اختیار فرمود و هیچ کدام از آنها را و فرمود که دیگر نمازها گفت
 من دیگری هست اما بیمار است فرمود که شود ترا که او را عرض کنی او قبول نکند باز
 گشت از پیش او آن حضرت بعد از آن فرستاد و مرا و زود کرد و فرمود که مرا
 او را که آنچه غایت مدعای توست در و بگو که چند است هرگاه گوید که این و این پس بگو
 که من اخذ میکنم با این مبلغ رفتم و گفتم او گفت من او را ازین کمتر میدم گفتم من او را
 اخذ میکنم گفت این برای توست لکن خبر کن مرا از مردی که دی روز با تو بود و گفتم
 مردیست از بنی هاشم گفت از کدام هاشم گفتم هر که باشد اما نزد من زیاده ازین نیست
 گفت من ترا خبر کنم ازین ضعیفه من او را خریدم از اقصی مغرب پس رسید من زنی
 از اهل کتاب گفت کیت این ضعیفه که با توست گفتم من او را خریدم ام از اقصی
 مغرب از برای خود او گفت سزاوار نیست که مثل این نزد تو باشد بلکه سزاوار است
 که این جاریه نزد بهترین اهل زمین باشد و و زکات نکند نزد او مگر اندکی که متولد شود و

فرزند می که متولد شده در شرق و غرب زمین مثل اوی و مزین کرد و شرق
 غرب زمین بوی گفت پس من آوردم او را پس آن حضرت اخذ کرد و نکند شست
 اندکی از زمان که متولد شد از امام علی رضا علیه السلام و مرویت از ابی
 حمزه که شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که میفرمود بخدا که نخواهد دید ابو جعفر
 را هرگز من آدمم بکوفه و خبر کردم اصحاب خود را پس نکند شست اندکی وقتی که
 روانی پیرون آمد پس چون بکوفه رسید اصحاب گفتند من که چه میگوی این
 گفتم لا والله نخواهد دید میت الله را اید این چون او کرد دید درستان اجتماع
 نمودند اصحاب نزد من گفتند بعد ازین چیزی باقی هست گفتم بخدا که نمی بیند
 میت الله را هرگز چون به پیراه میمونه فرود آمد من رفتم نزد ابی الحسن او را
 در سجده یافتم و آزاد را از کشید بعد از آن سر مبارک برداشت بسوی من
 و فرمود که پیرون رو و بنگر که چه میگویند مردم من پیرون آدم شنیدم خبر
 مرا که او پس باز گشت و اخبار کردم آن حضرت را ازین فرمود که الله اکبر
 بود او که به بندیت الله را هرگز و روایت از عثمان بن عیسی که ابی الحسن
 علیه السلام ملاقات فرمود یک محرمی بابر ابراهیم بن عبد الحمید و ابراهیم
 بقایا میرفت و آن حضرت باندن و رفت بدیده میفرمود گفت ما ابراهیم او
 گفت که من گفتم که لیساک فرمود که کجا میروی گفتم بقایا فرمود که کجا میروی
 گفتم ما در پیرال می خریدیم تمر آنجا را پس اکنون میخواهیم که بروم نزد مردی
 از انصار و تمر او را خریداری کنم فرمود که ایمن گشتند از بلخ بعد از آن
 آن حضرت بدیده فرمود و من رفتم و اخبار کردم ابا اعز را و گفتم و الله که
 من پیرال نمی خرم تخمه را و پنج روز نکند شست مرا که حق تعالی بلخ را فرستاد
 و خود همیشه خلستان را مرویت از ابی ابراهیم بن مفضل که من شنیدم
 از ابی الحسن علیه السلام که سو کند یا میفرمود که کلمه نکند محمد بن عبد الله قط
 را هرگز من با خود نگفتم که این مرد میفرماید به نیکویی و رعایت صلح و رحم و
 سو کند میخورد با سر غم خود تکلم کند فرمود این از برای نیکویی نیست
 با وجه او صبر میتواند کرد که مرا بدی یا نکند و عیب من نکند پس چون
 مردم دانستند که من با وی تکلم نمیکم قبول نمیکند از و آنچه برای من میگوید
 او بازمی ایستد از بدگویی من و این خیر است از برای او را و ندی رحمت الله
 آورده از معجزات موسی بن جعفر علیهما السلام در باب بیستم از کتاب
 خود گوید که روایت از ابی الحسن علی رضا علیه السلام که او فرمود که پدر

من موسی بن جعفر گفت مر علی بن ابی حمزه را در ابتدا که تو ملاقات می کردی مردی را از
عرب که سوال کند ترا از من پس بگو که امامی است که نص کرد ابو عبد الله الصادق
علیه السلام ما را و چون سوال کند ترا از حلال و حرام پس جواب بگو و اگر گفت
علامت آن مرد چه باشد سرود که مردی باشد در چشم و از نام او یعقوب بن
یعقوب بن زید و او کار گذار قوم خود باشد و هرگاه که به پیش تو بیاید او را حاضر کن
نزد من علی بن حمزه که گوید که و الله که من در طواف بودم که مرد چشم طویل آمد گفت
میخواهم سوال کنم ترا از صاحب تو گفتم از کدام یک از اصحاب گفت از موسی بن
جعفر علیه السلام گفت نام تو چیست گفت یعقوب بن زید گفت از کجایی تو
گفت از مغرب گفتم مرا از کجاست گفتی گفت شخصی بخواب من آمد و گفت مرا
که ملاقات کن علی بن حمزه را و سوال کن از او جمیع ما محتاج خود را پس سوال
کردم از تو و راه یافتی تو گفتم درین موضع بنشین تا از طواف فارغ شوی و گفتم
پیش تو ایام پس طواف کردم و آمدم نزد او و سخن کردم و دادم او را مردی عقل فطن
از من بالتمام کرد که او را بریم بخدمت موسی بن جعفر علیه السلام پس دادم او را
بخدمت آن حضرة چون دید او را گفت یا یعقوب بن زید دی روز آمدی و
واقع شد و بود میان تو و برادرت خصوصتی در فلان موضع تا یکدیگر را ندانم
و او و این طریق از دین من نیست و دین ابایی من و ما نور شد باین پنج کس
شیعه ما پس از خدای تعالی بترس که زود باشد از هم جدا شویم هر یک فاما برادر تو
درین مغرب بر پیش از آنکه باهل خود برسد و تو پیشانی خوری از آنچه بطور آمده
از تو نسبت بوی پس چون قطع صلحه کردم گردید و بریدید از هم پس حق تعالی برید هم را
شمارا آن مرد گفت یا بن رسول الله کی خواهد بود اجل من فرمود که اجل حاضر شده
بود لیکن تو پیوستی بمر خود و بوی نیکویی کردی در منزل فلانی پس تا آخر فرمود حق
سبحانه و تعالی در اجل تو پست سال علی بن حمزه گوید که من ملاقات کردم در سال
اینده آن مرد را در مکه پس خبر کرد مرا که برادر او مرد در راه پیش از آنکه باهل خود و دیگر
مفضل بن عمر گوید که چون صادق علیه السلام وصیت فرمود امامت را با امام موسی
کاظم علیه السلام بعد از او برادر او عبد الله دعوی امامت کرد و او در آن وقت
بزرگتر از او امام جعفر بود و او معروف بود با فطح الحکامه امام موسی علیه السلام
فرمود که نیزم بسیار جمع کردند در میان خانه وی و فرستاد برادر خود را عبد
طیبه که بیاید بسوی او و با امام موسی جماعتی از امامیه بودند چون آن حضرة برخواست
نشست فرمود که التشن را در نیزم زدن تا سوخت و نمی دانستند مردم که سب

این چیست چون نیزم تمام التشن شد آن حضرة رجواست و با جامه خود نشست
میان التشن و روی مبارک آورد و مردم و حدیثی چند فرمود ساعتی بعد از آن بر
خواست و افتاد خانه خود را و باز گشت بمجلس خود پس گفت مر عبد الله را
اگر زعم تو آنست که امامی بعد از پدرت پس بنشین درین مجلس گفتند و دیم
عبد الله را که زنگ او متغیر شد و برخاسته و ای خودی کشید تا برین
رفت از خانه امام موسی علیه السلام و دیگر پدر مولی رضا گفت که استحقاق بن
عمار داخل شد بر موسی بن جعفر علیهما السلام پس نشست نزد آن حضرة
که ناگاه طلب اذن کرد و مردی از خراسان پس تکلم کرد خراسانی آن
حضرت را بکلامی که مثل آن کسی شنیده بود که کلام طبرست استحقاق گوید که
آن حضرة جواب فرمود او را بلفت او تا حاجت گذارده شد از سوال و جواب
و بیرون آمد از نزد آن حضرة من گفتم شنیده بودم مثل این کلام را فرمود که
این کلام قومی است از اهل چین و نیست هر کلام اهل چین مثل این فرمود که آیا
تجرب کردی از کلام من گفتم این موضع عجب است فرمود که اخبار کنم ترا آنچه خبر است
ازین بدستی که امام میداند زبان مرغان را و زبان هر ذی روح را که افزیده
از اخدای تعالی و پنهان نیست بر امام خیری و علی بن حمزه گوید که میر و زی موسی
علیه السلام مراد در دست مبارک گرفته پیرون آمده از مدینه بجا ب صحابه ای رفیق
ناگاه دیدیم که مردی مغربی بر راه نشسته میگوید و در پیش او دراز کوشش کرده
افتاده و بارش اشخا نهاده امام فرمود که حال تو چیست گفت بار رفیقان چند
بودیم که میخواستیم پنج رویم پس دراز کوشش من اینجا مرد من ماندم و رفقای من
رفتند و من متخیر مانده ام که غیت مرا مرکب دیگر که این بار بر و بهنم آن حضرت
فرمود که شاید نموده باشد گفت ایاب من ترسم نمیکنی که با من سخن می نمایی فرمود
که نزد من افسون خوبی هست آن مرد گفت مرا این حال کفایت احتیاج نه
ندارم پس آن حضرة نزدیک آن حار رفت و دعا خواند که من نشنیدم و
گرفت چوبی را که اشخا افتاده بود و زد بر او و او ازی بر و زد و حار بر سینه
استاد صحیح سالم فرمود که ای مغربی دیدی اینجا چیزی از استنهای این زبان
محق شو باصحاب خود ما رفیقیم و او را گذاشتیم علی بن ابی حمزه گوید که من روز
استاده بودم بر کنار زمزم ناگاه مغربی اینجا شد چون مرادید بجان من
بیلت گرد و بوسید مرا خوش با فطح و سرور گفتم حال حار توجه شد گفت و الله
که صحیح سالم است و من نمیدانم که کجا بود که منت نهاد خدای تعالی بآن بر من

که در از گوش مرا زنده کند بعد از مردن او من کفتم که چگونه رسیدی بجای خود
 پرسس چیز را که بر کسی معرفت آن و دیگر استحقاق بن عمار گفت که چون هر دو
 کرد ابی الحسن علیه السلام را داخل شدند بر او ابو یوسف و محمد بن حسن که حاجان
 ابی حنیفه بودند گفت یکی از ایشان آن دیگری را که بر یکی از دو امر آید است
 که مساوی میداریم او را تشکیک میکنم او را نهاده و نشستند در خدمت آن حضرت
 پس آمد مردی که موکل آن حضرت بود از قبل سندی و گفت نوبت من منقضي
 شده و من باز میگردم بمنزل خود پس گزرا حاجتی هست بفرمای تا روا کنم
 و اتیان نمایم بان در وقتی که نوبت من شود فرمود که مرا حاجتی نیست پس چون
 او بیرون رفت فرمود مرا ابی یوسف را و محمد بن حسن را که چه عجب خبر نیست
 این که سوال میکند مرا که تکلیف کنم او را بجای حق که بان رجوع نماید و حال
 آنکه او امشب خواهد مردن گفت پس حشاک زد ابو یوسف محمد بن حسن
 پس برخاستند پس گفت یکی از ایشان آن دیگر را که ما آمده بودیم تا خبر
 از فرض و سنت و او این زمان از علم غیب خبر میداد بعد از آن که استاد
 مرد خود را بان مرد گفتند برو و دست از ملازمت او بدار و نظر کن که
 امر او درین شب چه میشود و خبر او را روز دیگر مابرایسان آن مرد رفت
 و خواب کرد در سجده که نزد در خانه او بود چون صبح شد آواز گریه
 فغان از آن خانه شنیدند مردم را دید که بان خانه میرودند گفت این حالت
 گفتند فلان مرد بفرجه مردی میاری و علتی پس باز گشت بسوی ایشان و
 کرد از آن حالت ایشان را نگاه ایشان آمدند بخدمت ابی الحسن علیه السلام
 و گفتند ما دانسته بودیم که تو علم حلال و حرام را ادراک فرموده پس چرا ادراک
 کردی امر این مرد موکل را که او درین شب میرود فرمود که این علم از آن باب است
 که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اخبار فرموده بود علی بن ابی طالب
 علیه السلام پس چون ازین وقوف و روایات برایشان باقی ماندند در
 جواب حیران و روایتی که هر دو از رشیدان ستاد میکردی بسوی امام موسی
 علیه السلام بر دست ثقه و معتد خود یک طبعی از سر کن که بر صورت هیأت
 آن چیز بود ازین اراده کرده بودم استخفاف و تحقیر آن حضرت را پس چون
 نزد او و برپوشش از روی آن برداشته دیدند که آن تازه ترین و بهترین
 آن خیرست پس براه از آن تناول فرمود و اطعام کرد چیزی ازین بانگس
 دست همان انجیر تر و تازه مصنف رحمة الله میفرماید که مراد ازین خبر نظر است و اگر

هر دو از رشیدان اراده قتل آن حضرت داشت و اما شرف حب و نوبت او را
 میدادست این مقدار از خواری و خفت بوی رواند آشته باشد و دشمنی
 او بواسطه خوف ملک بود ازین لازم نمی آید مطلوب او امانت باشد این
 غایت و امام موسی علیه السلام نیز نبوده باشد که مقابله نماید مثل فعل
 او بطریق را باز فرستد بحیثی که در زمان او بحالت اول باز کرد و دنیا که
 در عین او بوده باشد و دین او تقیه بود و بتیمه یافته باشد بکاظم و الله اعلم
 و دیگر استحقاق بن عمار گوید که ابو بصیر آمد در خدمت ابی الحسن موسی علیه السلام
 از مدینه که میخواست آن حضرت که بعراق رود پس فرود آمد بزباله و ظلمت فرمود
 علی بن حمزه بطانی را و او را که ابی بصیر بود و در حضور ابی بصیر خدمتی چند بود
 رجوع کرد و فرمود که ای علی هرگاه ما متوجه کوفه شویم تو پیش برو و در فلان
 مهم ابو بصیر بغضب رفت ازین معنی و از نزد آن حضرت بیرون آمد و گفت
 لا والله چه نوعت که من این مرد را مشاهده کردم و حال آنکه در صحبت وی
 میباشتم از فلان وقت باز بعد از آن خادمی که مرگت او را از حواجج من
 میداد و کار میفرمای پس چون روز دیگر شد ابو بصیر رات گرفت بزباله علی
 بن ابی حمزه را طلب کرد و گفت استغفر الله از آن چیزی که در سینه من حلول
 کرد از مولای من و از سوادطن من با و کویا آن حضرت دانست که من در آن
 منزل می میرم و طعن نمی شوم بکوفه پس هرگاه من میرم تو چنین و خان کن فلان
 امر چنین بار و ابو بصیر در زباله مرد و دیگر سمعیل بن سالم گوید که در ستاد
 بن یقظین و اسمعیل بن حمد بسوی من دیناری چند و گفتند که این دینار را
 ببر و بکوفه و با فلان ملاقات کن و او را همراه خود ببر و مرگت بخبر و سوار
 شوید و این کتابها باین مال رسانید موسی بن جعفر علیهما السلام ما اندیم
 تا بطن الزمکه و خلف خریدیم و در پیش مرکب گذاشتیم و خود شستم بطعام
 موزون که ماگاه دیدیم که بزما ظاهر شد موسی بن جعفر بر بغله یا بر بغلی سوار
 و شک در عقب می آمد پس چون آن حضرت را دیدیم بر خیم و بر خضره
 سلام کردیم فرمود که بیا رید آنچه با شماست پس آنرا بیرون آوردیم و اندیم
 بان حضرت تا آن کتابها پس از استین مبارک خود کتابتی چند بیرون
 آورد و ما داد که انها جواب آن کتابهاست که شما آورده اید پس باز کردید
 در حفظ آنها ما گفتیم که توشه ما خر شده و نزد یکیم بدینا که ازین فرمای ما را
 برویم و زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کنیم و توشه برداریم

فرمود که آیا هیچ باقی مانده از نوشته شما باشد که بفرستم علی فرمود که بسیار پس بر او
آوردیم و دادیم از ابدت مبارک کن گرفت و فرمود که این میرساند شما را بگوید
بروید و حفظه خدای پس باز گشتیم و کفایت کرد آن نوشته ما را تا کوفه و این
جزوی رحمة الله در کتاب صفوة الصفوة آورده که موسی بن جعفر بن محمد بن
حسن بن علی ابوالحسن الهاشمی صلوات الله علیهم خوانده میشد بعد صالح از حقه
عبادت و اجتهاد و قیام او بطاعت و شب و بغایت کریم و حلیم بود هرگاه کسی او را
متناذی می ساخت او بمال او را می نواخت و دیگر ذکر کرده بعضی از احوال و احوال و احوال
و وفات و اخباری که سمت ذکر ما فقه از پیش و ابی در کتاب شریف آورده که گفتند
موسی بن جعفر علیه السلام که تادی قصد وی دارد گفت مرا اهل بیت در
که بچه معلی می شنید گفتند خانی می بینم که دوری گزینی از او و شخص خود را از او غایب
سازی که از شر او ایمن نمی توان بود آن حضرت تبتسم فرمود و این مصححون فرمود که
بعضی زعم غلبه دارند اما حق غالب است بر همه غالبان و دست مبارک بر جباران
بسوی آسمان و گفت آئی الهی کم من عدو و شذنی طمعه اجلته مذیته و ذاق فی قوتل
سمومه و لم تنم عتی من حر استنه فلما رايت ضعفی من احتمال العواوج و بحر من
ملات لحوایج صرفت ذلک عنی بحولک و قوتک لا بحولی و قوتی فالقیته فی حفرة
التي اختفری خایا ما اطل فی دنیا و ثابدا ما رجا فی اخره فلک الحمد علی قدر حقانک
سیدی اللهم فخذوه بعزیزک و اقلل حده عتی بقدرتک و اجعل له شغلا فیا لیلیه
و عجزا عن نیایه اللهم و عد فی علیه عدوی حاضرة یکون من غیظی شغلا و من حقی علیه
و جاد و صل اللهم دعائی بالاجابة و انظم شکایتی بالتغیر و عرفة عما قیل و ما وعدة النقا
لین و عرفنی ما وعدة فی اجابة المضطرب انک ذو الفضل العظیم و الحق الکرم بعد
از آن قوم متفرق شدند پس اجتماع نمودند مکر از برای خواندن کتابت که آورده
بود بموت مادی و بعضی در وصف دعای آن حضرت گفته اند و ساریتم بشر فی الارض
تبعی محلا و لم یقطع بها التیر قاطع و رشید سوال کرد از آن حضرت که زعم شما است
که شما نزد یکدیگر بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ما فرمود که یا امیرا که رسول
صلی الله علیه و آله بر خیزد پس استکباری نماید که می ترا آیا هستی تو که اجابت کنی
او را گفت سبحان الله که من هستم که خیر کنم باین تعرب و بحجم آن حضرت فرمود
و لیکن استکباری نماید که می مرا و من تزویج شوانم کرد که می او را و لیکن قوله
ما از دست و تولد شما از و نیست و روایت دیگر است که رشید گفت که آیا جاز
آن حضرت را که داخل کرد در جرم شما و ایشان روی بگردانید از و گفت نه فرمود که و لیکن

«مخلوقات»

داخل می تواند شد بر جرم من که روی بگردانید و جاز است او را این و گویند که نیز از امام پر
رشید که چرا میگوید که ما در بیت رسول خدایم و بخویشی کند که شمارا بشت و بعد
بوی پس میگویند این رسول الله و حال آنکه شما بنوعی اید و مرد نیست داده می
شود و بدین وجه شش فرمود که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اسم الله الرحمن الرحیم
و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و ذلک بحجری
الحسین و ذکریا و یحیی و عیسی و الیاس و عیسی را پدر نمود و الحاق فرموده
حق تعالی او را بذریت انبیا از قبل ما در شش و همچنین ما را الحاق میکنند بذریت
بنی علیه السلام از قبل فاطمه علیها السلام و زیاده برین آنکه حق سبحانه و تعالی فرمود
که من عاقبت فیه من بعد ما جاک من العلم فقل تعالوا نسمع انباءنا و انباءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم و نخواهند زد با همه نصاری غیر علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام و انما حسن و حسین بودند در جسد رشید آن حضرت شهید شد
و گویند جامع از اهل بیت اوسعی کردند در فوت او که از اشیاست محمد بن
جعفر بن محمد که برادر آن حضرت است و محمد بن اسمعیل بن جعفر است که پسر برادر او
و الله اعلم و شنید آن حضرت که مردی که تنای مرگ میکرد فرمود که آیا میان تو
و خدای تعالی قرابتی هست که ترا حاجت کند از برای آن قرابت گفت نه فرمود
که آیا ترا احسان هست که پیش فرستاده باشی که زیاده اید بر نیات
گفت نه فرمود که پس چرا تنای هلاک اید میکنی و فرمود که هر که دور و زوا مسا
باشد پس او معجولست و هر که آخر دور و زشت بدتر باشد پس او معجولست
و هر که نداند زیادتی در نفس او پس در نقصان است و هر که در نقصان است
پس مرگ بهتر است از حیات و روایت کنند از آن حضرت که میفرمود که کثیران
شخصه را فریاد می کنند از افطنت و عقول و زیرکی می باشد که نمی باشد بسیاری
از زمان گویند که اراده فرموده نجات را در اولاد ایشان **فایده جليلة**
این دعایی است که آن حضرت در سجده شکر میفرموده اند رب عیبتک
بانی و لو شئت و عزتک لاخرتک و عیبتک ببصری و لو شئت و
عزتک کما تبتی و عیبتک بسمعی و لو شئت و عزتک لا صمتی و عیبتک ببیدی و لو
شئت و عزتک کما تفتنی و عیبتک بفرحی و لو شئت و عزتک لا عیبتی و
برجلی و لو شئت و عزتک لجدمتی و عیبتک بحجج جوارحی الی انت انت به العالی
و لم یکن هذا جزاک منی ثواب رحمة الله میفرماید که بودم من که در معنی این دعا
نگر میکردم و میگویم که چگونه فرمود تواند آورد بر وجهی که اعتقاد شیعه است چون

ایشان بصمت الله عليهم السلام قابل اند و بر من چیزی ظاهر نمیشد که دفع این گردد
شود که موجب اینست پس زقم بحضرت السید السعید العقیب رضی الله تعالی عنیه
الحسن علی بن موسی بن طاووس علی بن حسین رضی الله عنه و این ترود بر عرض
کردم فرمود که وزیر سعید بن ابی الدین القمی رحمه الله از من این سوال کرد و من
این را از برای تعلیم و تلقین مردمانت بعد از ان من دیگر فکر کردم و کفتم این دعا
ان حضرت در سجده میفرموده در دل شب و نمی بود کسی نزد او که از برای تعلیم او باشد
بعد از ان از من سوال کرد سعید بن ابی الدین محمد بن العلقمی رحمه الله و من
او را اخبار کردم پس سوال اول و ان جواب میگویم که اقوال ایشان درین ابواب که
بر سبیل تواضع باشد اما این معنی را درین مواقع دل از من قبول نمیکرد و سید بن
الدین رحمه الله وفات کرد پس حق سبحانه و تعالی مرا هدایت فرمود بر معنی این
و توفیق نمود بر نحوای این و وقوف و علم مرآت حاصل شد و کشف حجاب آن که
دست داد بعد از سالهای دراز و این از کرامات و منجزات موسی بن جعفر بود
علیهما السلام که صحیح است نسبت عصمت بآن حضرت و آباء و انبیاء اگر امام علیهم
السلام و زایل شد شبهه که عارض بود بر ظاهر این کلام و تقریر این کلام است
که انبیاء الله علیهم السلام را و حاتی می بوده که مشغول مسوده اند بکوفه فکر حق تعالی
و دلای ایشان معلومی بوده باین و خواطر ایشان متعلق می بوده بملا اعلی و ایشان
ابتداء مراقبه بوده اند چنانچه رسول الله علیه و آله فرمود که هرست خدا را که
می بینی تو او را پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس ایشان دائم متوجه بارگاه
بودند و مقبل بحریم آمد پس هرگاه سجاده میکرده اند ازین رتبه عالیه و منزلت
رفیعه بشتغال بخوردن و آشامیدن و شرب و در نگاه و غیر آن از مباهات
آنرا آنگاه می شمرده اند و خطبه اعتقاد میکرده اند و از ان افتخار می نموده
ایمانی بنی بعضی عبید دنیا را اگر نشنید بخوردن و آشامیدن و شغل بنگار
و غیر آن و میدانند که می بینند از استیاد ایشان و می شنوند هر آنیه طاعت
زده می باشند نزد مردمان و تقصیر است بر آنچه واجب است بر ایشان از
خدمت سید و مالک ایشان پس طعن توحیت بسید سادات و ملک الملک
و اشارت باین معنی است قول سید امام علیهم السلام که آنه لیران علی قلبی
و اتی لا استغفرانها ربیعین مرتة یعنی بدستی که علیه گزیده میشود بر دل من
امری چند و من استغفار میکنم بروزی به قدا بار و لفظ سبعین از برای عذر
استغفار است نه از برای زین و بجای لیران و لیقان در روایت دیگر است

من معنی پوشش است و زین بمعنی غلبه و دیگر فرموده که حسنات بر ارسنات تقر
است و زیاده میکنم ایضاح را از لفظ او تا باشد ابلغ از تاویل و ظاهر شود
از قول آن حضرت که در دعای اعتقسی فرموده و عقیم انکس است که اول شود
او را و آنکه از سفاح متولد است شرعا ولد نیست پس ظاهر میشود ازین که
اشتغال او باینچه ضرورت از برای ابدان از معصیت شمرده و استغفار
میفرماید از ان و باقی برین قیاس آنچه وارد کرد و بر توانشال این مقوله
و این معنی شریف که کشف کرد مدلول او حجاب این شبهه را و کاشکی باشد
در حیات می بود که این را بوی رفع میکردم که حق تعالی مرا راه نموده و ایضاح
این مشکل از برای جواب بر سبیل و الله اعلم و این حمد و ن و تذکره آورده
که موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده که یافتم علم مردم را در چهار چیز اول
آنکه بشناسی پروردگار خود را دوم آنکه بدانی که چه بتوسیم آنکه بدانی
که چه اراده کرده از تو چهارم آنکه بدانی که چه جزاست که ترا از دین بیرون
می برد و معنی این چهار مقوله آنست که اول و وجوب معرفت الهی است که ان
لطف است دوم معرفت آنکه چه کرده با تو از نعمتهای است که برای تو
تعیین فرموده ما شکر ان بجای آری و عبادت او بتقدم رسانای سیم
معرفت آنچه اراده کرده از تو در این پسری است که واجب گردانیده بر تو
سنت ساخته بفعل آن راه نموده تا بجای آری و بخدای که اراده کرده
از تو تا باین عمل مستحق ثواب شوی چهارم معرفت آنست که بیرون میکند
ترا از طاعت الهی تا از ان اجتناب کنی و این دیگر مذکور شده مؤلف
کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که مناقب کاظم و فضایل و منجزات
ظاهره و دلایل و صفات با هر او شاید است که او در اعلا شرف و راج
سما و مرتبت است مرا بک سیاده رام و دلیل اوست و صفایای مجد و نوکی
از غیایم و دلیل اوست سرشیده است اصول او که رسیده است باعلا
رتب جلال و رفوع او پسندیده است که رسیده کسی ان کمال می ریزد مجد
از جمیع اطراف او و میگرد شرف از کل اعطاف او ابر و رزان قطره است
از گرم و سخای او و بحر بی پایان جریه است از جود و عطای او و غره است
در وجه زمان و نور انوار است از شمس و قمر آسمان بخدا که او از روی مکنات
اعلاست ازین صفاه و از روی منزلت از رفعت است ازین سمایات که
تواند رسید مدایج مکنه مقدار او و یا بالا تواند گرفت محبت بلیغ نبض حق او

یا جاری تواند شد جیاد و اقدام در جلیاب صفاته او یا جولان تواند کرد و خیال
در میدان حالات او او کاظم غیظ و صایم غیظ است عنصر او کرم است و بزرگی
و مجد او حادث و قدیم و خلق حسن او و سیم و دین دار متین است و حق کذا را
مبین و در امر الهی قوی امین و جوهر فضلش عالی شین و بخیارت و برات شمع قطع
و بسا او را از فضیلت جلیله و منقبت رفیع و بسوی ایشان نسبت داده میشود
عظما و از ایشان اخذ میکنند علما و از ایشان تعلیم میگیرند که ما ایشان پناه
بخدا و ایشان اندا و لا بطریق حق تعالی و ایشان اندا ما را بر سر غیب ایشان
مطهرند از رجس و عیب و ایشان بخوم زواهرند در ظلام و شمس نور دهند
ز نام و ایشان وضحت شعار اسلام و بایشان میدانند حلال را از حرام و
بعد از عذر تقصیرت زبان باین آیات گشوده و الله اعلم **نظم** مدایحی وقف علی اکرام
فاعلی العاذل واللام و کیف لا امدح مولی خدا فی عصره خیرنی آدم و من یکن
او کا بانه او کعلی والی القایم امام حق یقتضی عدله لوسلم الحکم الی الحاکم افاضه
العدل بذل الندی و الکف من عاده انظالم یسلم المثل مستبدا افدیه من شتر
باسم بشت و غنی فی حر و قی الشا و غنی جود کا یبیا القاسم ما شتر بخر من و صفا
ملاغت النثر و ابتناظم بعد ان قیت الی جوده معایا قیل عن طقم فی العلم بحر
مسته و فی الوغی امضی من الصارم یعفون بجانفی و یولی الندی و یجیل العظم عن
العازم القایم و الصایم اکرم به من قایم مجتهد صایم من معشر سواد الندی القری
و اشترقوا فی الزمن القایم و احرزوا حصل العلی فاعتدوا اشرف خلق الله فی القایم
یروی المعالی عالم منهم مصدق فی النقل عن عالم قد استوفی شرف المراتبه
کلمات اوده طقه الحاتم من ذایجا ربهم اذا ما اغتروا الی علی والی فاطمه و من
نادیمم اذا عده و اخیرتی الدنیا با القاسم صل علیه من برسل لما اتی من
قبله خاتم یا ال ط انا عبدکم باقی علی حکم اللازم ارجو بکم نسل الامانی غذا
اذا استبان خیره انما دم معقم منکم بود اذا ما ضل شاکم بلا عاصم
و لیکم فی نعم خالده و خدکم فی نصب دایم یعنی مدایح و مناقب من و قف است
بر کاظم علیه السلام پس نسبت بر ملاست کشنده که مرا از ان منع کند و چگونه مدح
کنم مولای خود را در هر وقت که او در عصر خود بهترین آدم بود و او انکس است او که مثل موسی
خیر است و در تبه یا آنکه همچو پیران بزرگوار خود است یا مثل علی عالیت که والی
قایم بود با مر الهی و امام حقت که عدلش مقتضی نیست که اگر تسلیم کرده شود و حکم موسی
حقتی که اوست افاضه عدل کند و بذل نماید و جود و جود دارد و منع کند تعدی ظلم را بظلم

و کلامی

کش و دزدی و مستبشر بود بر سایل را فد اگر دم کسی را که از مستبشر کشا و در دست
و او شیرین شجاعت بود و در حرب خون ریزنده اطراف خود و در طریق و
بخشش همچو باران ریزان بود او را ماضی است که عاجز است از وصف کلمات
ناثر و نظم اگر قیاس کرده اند بگوید وی شمرده شود از معایب آنچه گفته می
آید از جود و عاقبت در علم بحیرت که کشش او بی پای است و در حرب شجاعت
که ریزنده تر از تیغ و سنان است عفو میفرمود از جانی و جود می نمود بر هر فقیری که
عزم میشد از هر عازم و او امیکر و او قایم و صایم بود چه خود چه خوبت
این صفات از مجتهد صایم او را معتبر است که طریقه ایشانست جو کردن و همان را
که امی داشتن و از نور وجود خود زمان تیره غبار را لود را منور ساختن که بظلم تیره شسته
باشد بعد از منور سازند و در پناه خود او رند و جمع کرده جمیع خصلتهای بلند را پس
بعد او کرده اند ایشان شرف خلق خداست در عالم که روایت میکنند عالمان بلند
ایشان که تقدیر کرده میشوند در نقل که از ان عالم نقل میکنند بدستی که مساوی
اند و شرف ما لا رفته شده همچنانکه مساوی است حلقه زکشتی نظر باطراف
کیست که برابری کنایه از هرگاه که نسبت دهند ایشان را بعلی مرتضی و فاطمه را
علیهما السلام و کیست که دشمنی کنایه از هرگاه که ایشان در شمار بهترین اهل
ابو القاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که از پیغمبران مرسل است که نیاید
پیش از و خاتمی ال ط من بنده کترین ام از ان شما که باقی خواص بود بر دوستی
شما لازم دایم امید دارم شما یافتن آرزو و مطلوبی که دارم در فردا هرگاه
که دو حسره و تاسف نادم که اعتصام جوینده است از شما بدوستی و دوست
و قی که بگرد و دشمن شمای نگاه دارنده در مشقت دوست شما در نعمتهای جاوید
پی پایان خواهد بود و رنج و تعب دایم بپیران **ذکر نام ششم ابی الحسن علی الزین**
ابو سی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
قال الدین بن طلحه رحمه الله در باب ششم از کتاب خود آورده که این ابی
علی الزین بن موسی بن کاظم بن جعفر الصادق است علیه السلام و سابقانست
ذکر یافت حالات امیر المؤمنین علی و علی بن زین العابدین و اکنون شروع
در باب علی که ثالث آن دو علی است و هر که معان نظر کار فرماید و در باره
او فکر نماید پیابد در حقیقت که او وارث ایشانست و حکم کند که ثالث آن
علی عالی شأنست که در نشو و نماست ایمان او و مرتفعت مکان او و متسع
امکان او و کثرت است احوان او و ظاهراست بر مان او تا خاتمی که فرود آورد

خلیفه مأمون آن حضرت را در محل نفس و مهر خود و شرکاء گردانید و او را در مملکت
 و تقویٰ کرد و بسوی او خلافت خود را و عقد نمود از برای او علی رؤس الشهاد
 عقد نکاح و دختر خود را مناقب او و عالیت و صفات شریفه او متعالی و
 او بسندیده و محاسن او حمیده و اخلاق او عربی است و نفس شریفه او
 ماضی و آروست کریمه او تنوی و مرجع در مدایح او کوند از آن عظمت
 و هر چه از مناقب او شمارند از آن اعلی و ارفع است آما ولد است نفس
 در یازدهم دی پنجم و سیال صد و پنجاه و بیستم از هجرت بعد از وفات
 برزگوارش ابی عبد الله جعفر علیه السلام سی و پنج سال و آن تاب از جا
 پدر و مادرش بدرگزگوارش ابی الحسن موسی بن الکاظم بن جعفر الصادق
 و او از پیش مذکور شد و مادرش ام ولد که شمیبه یافته بود بخیران
 مرسته و گویند سقرا و نویسه و اسم او لوی بود و لقبش سقرا و اما اسم
 آن حضرت پس علیست که ثالث دو علیست امیر المومنین و زین العابدین
 علیهم السلام و اما کنیتش ابی الحسن است و اما القاش رضا و ضایع و
 و وفی و تشهر او رضایت و اما مناقب و صفاتش بعضی از آن که
 داده حق سبحانه و تعالی از باب و شایه است مرا و با علو قدر و تمویث
 آنست که چون خلیفه مأمون آن حضرت را ولی عهد خود گردانید که بعد از وفات
 باشد و بعضی بودند در حاشیه مأمون که میخواهند این را و ترسیدند که ملک
 و خلافت بیرون رود و از دار مأمون وقتی که آن حضرت بر مأمون داخل می شد
 مبادرت میکردند کسی که در دهنش بود و بند سلام بر او و بر میداشتند برده
 از پیش او تا باندرون میفرمود چون ایشان را نفرت حاصل شد ازین معنی و
 قرار کردند در میان خود که هرگاه که آن حضرت بیاید که داخل شود در خلیفه اعراض
 کنند از او و بر ندارند پرده را از برای وی اتفاق کردند برین پیشینه بودند
 که ناکاه امام رضا علیه السلام فرمود بر عادت خود ایشان تا که نشدند نفسا
 خود را که سلام نکنند بر آن حضرت بر عادت خود پرده برداشتند چون آن حضرت
 باندرون فرمود بعضی بر بعضی زبان ملاحت کشودند بر آنچه و قوف یافته بودند
 که بران اتفاق یافته گفتند خوبت آید چون باید پرده بر عارض من چون در
 روز آن حضرت آمد برخواست و سلام کردند بر او و لیکن مبادرت نمودند بر
 پرده پس حق سبحانه و تعالی باو تنزی و ستاد که در آمد باندرون پرده را بر داشت
 بیشتر از آنکه ایشان بر میداشتند پس چون آن حضرت باندرون فرمود باو کن

شد پس پرده خود کرد و بپنجه نو پس چون بیرون میفرمود و باو خود کرد و در آن روز
 و داشت تا آن حضرت بیرون میفرمود و بعد از آن تا کنون نشد و پیروزه خود کرد
 بجال خود پس از چون بیرون فرمود و لوی او و دند بعضی از ایشان بر بعضی
 و گفتند ایام دیدید گفتند بل پس گفتند بعضی مر بعضی دیگر را که ای قوم من
 نزو حق تعالی منزلت تمام است و حق جل و علا را بوی غیبت مالا کلام نبردید
 که شما چون برود و بارید است شید حق سبحانه و تعالی باو را فرستاد و سحر او
 از برای رفع ستر بختانکه از برای سلیمان علیه السلام مسخر کرد و بعد از باز کرد
 بخدمت و می که این بهتر است از برای شما پس باز کشیدند بخدمت و می که
 از ایشان در باره آن حضرت زیاده شد و دیگر آنکه در خراسان زنی بود
 زینب نامیده عوی آن داشت که علویه است از سلاله فاطمه علیها السلام
 و تهاجر میکرد و بر اهل خراسان بلبش خود پس امام رضا علیه السلام این
 و ندانست لب او را با آنکه خلاف او را امام ظاهر بود پس او را حاضر کرد
 آن حضرت پس رو فرمود لب او را و گفت این کذاب است او نشناخت
 که در آن حضرت و گفت میخواهد که تو قبح میکنی در لب من پس من قبح
 میکنم و زینب تو من او را غرقه جلویه بکرت اند و فرمود از آنجا که خواست
 و بود و آن حاکم را موضع و اسبی که در و سباع و در پنجه می بود و از برای انعام اهل
 فساد و کیدان موضع را بیک سباع می گفت پس فرمود اگر رفت امام رضا علیه السلام
 دست این زن را و حاضر کرد او را نزد آن حاکم و فرمود که این دروغ زنت
 بر علی و فاطمه علیهما السلام و نیست از نسل ایشان پس آنکه باشد بختی بآیه
 از علی و فاطمه پس گوشت او حرام است بر سباع پس بنید از بدو و با خبر کرد
 سباع پس اگر صادق است پس این سباع تر دیک او نمی داند و اگر کاذب است
 او را بآیه نماید می کشند پس چون شد زینب از آن حضرت گفت
 پس اول تو فرود و بپا بر نشستی آن سباع اگر صادق است تو دیکت تو نمی آید و نمی
 درند آن حضرت باو می حکم فرمود و برخواست حاکم گفت بجا میز و می فرمود
 بر که سباع بخند که در روزم بان که حاکم و مردم حاشی برخواستند و آمدند
 و در بر که را کشودند و امام رضا علیه السلام باندرون فرمود و مردم از بالا
 بر که نگاه میکردند چون میان سباع رسید همه از رخا استند بر و می کشیدند
 و آن حضرت میکرد و دید بر که دیک از آنجا و دست مبارک پرده می و سر و
 ایشان می مالد و آنها دم می جیبایند و تا این چنین کرد و همه گردید بعد از آن

و موع بهترین عهد است از روی الفت از سکور و مان با جا و شرمند و شبهای که
 می وزند وصال را که بر دشمنی ثابت اند و دشمنی می کنند نزدیکان ما را که دور میشوند
 از ما و دیار **نظم** و از دشمنان بخاطر غیور سواران و دشمنان بالایدی علی الجناح و از
 کل یوم یخطی نشو و پخت بر قلبی علی شوارت و کاسی ایشان بر دیده ظاهر شوند
 و کاسی نهان و هر روزی مرا بوسطه اشک چشم شام است که بنوته میکند دل
 من بر آن نشانها **نظم** کلم خسران با جها بخیر و قوی یوم صبح من عرفات **نظم** الم
 تر لا یام ما جرحه زبانی علی الناس من نقص طول شات پس چندین حسرتها
 که می آید و از ابوابی محشر از حد و عرفات توقف کردن من آنجا در روز
 جمع خلاق از عرفات چون ایشان را در مقام و منزل خود نمی بینم ای نمی بینم
 را که چگونه تشیده است جو خود را بر مردمان از نقصان و درازی تفرقه و
 تشویش در میان ایشان بیدی مری **نظم** و من ذوال المستشرین و قد عدا
 بهم طابا للثور فی الظلمات **نظم** فکیف و من اتی طالب زلفه **نظم** الی الله
 بعد الصوم والصلوات **نظم** سوی حبیبنا ابی و زبیطه و بعضی بی الزرقا و العیال
 و بعضی از اهل دولت ظاهر که استنزامی نمودند و دست ایشان آن دست
 میکش با ایشان طالب بودند و نور را در ظلمات کنایه از نبی عباس است
 و نبی امیه که با وجود تیرگی بغض با اهل بیت علیهم السلام داشت طالب نور
 خلافت و امامت بودند همه پس چگونه و از کجی طالب قرب و نزدیکی حق تعالی
 توان بود بعد از روزه و نماز غیر از دوستی او لا بد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 و کرده او و بغض و دشمنی که با دشمنان و منسوب تعلقات که مرا و نبی امیه اند
نظم و بشد و ما اوت ستمه و انهم اول الکفر فی الاسلام و الفحرات **نظم** نعم نعموا
 عهد الکتاب و قرصه و حکم بالزور و شبهات و بغض همد که ما و معاویه
 معاویه است و آنچه بفعل آورد و سبیه پس او که مرا و معاویه معاویه و نیز یزید بیکه
 که ایشان صاحبان کفر بودند در زمان اسلام و صاحبان حق و مجور بودند
 ایشانند که شکسته عهد کتاب الهی و فرض و محکم آیات قرانی را بقول دروغ
 و شبهای بی فروغ **نظم** و هم بر اظلم و خوراضی لوصی و قد اظلموا الطغیان
 و البغضات **نظم** و لم تک الا محنته کشفتم **نظم** بدعوی ضلال من بین و منابها
 ایشان ابتدا ظلم و جور کردند بر اوصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بدستی که اظهار
 کردند طغیان را و شکسته عهد را و نمودن این حرکات که مخفی که ظاهر ساخت
 ایشان را بدعوی باطلی از جماعت بد کرد و از که خصلتهای شر و شمشاد ظهور آید

کنایه از اولیان است که مرتکب این ماقی شدند **نظم** تراش بلا قربی و ملک
 بلا بدی و حکم بلا شوری بغیر هدایت **نظم** رزایا از تنافضه **نظم** الا فحق حقه
 و ردت از جا تا ظلم کل قرأت **نظم** این خلاف ایشان که دعوی باطل کرد
 میراثی است پنجوی شمی و قرأت و ساطنی است هدایت و حکمت
 مشورت نه از فرموده خدای تعالی و نه از گفته رسول او علیه السلام مصیبت
 که نمود ما را که بودی افق آسمان را سرخ ز رنگ بازگشت تلخی طعم هر آب شیرین
 ما و نه امام حسین علیه السلام سرخی را افق ظاهر شد و پیش از آن بود **نظم**
 و سبکت تکلف الکتاب فیهیم **نظم** علی الناس الا بیعة العتبات **نظم** و ما قبل صحاب
 الشقیقه جهرت **نظم** بدعوی تراش فی الضلال شات **نظم** و سهل آسان بود
 این مذهب که در میان ایشان است بر مردمان مگر بر سبقتی که بی نامل کردند و
 آنچه گفته شد از بیعت اصحاب سقیفه بنی ساعد بود از روی اشکار بدعوی
 باطلی که نمودند ایشان در که اهی ملاک افتادند و این سبقتی است بعد از
 پیغمبر کردند صلی الله علیه و آله و سلم **نظم** و لو قلد و الموصی الیه انور **نظم** و لست
 بنائون علی العتبات **نظم** اخی فاتم الزینل المصطفی بن النبی **نظم** و مقبرش
 الا بطل فی العتبات **نظم** و اگر تفویض میکردند با عکس که وصیت کرده بود پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بوی امور خلافت را بر اینه استوار می کشید بکفایت
 و نجاه و ولایت از غرض نه که در اسلام نمی لغزیدند انکس که بوی وصیت شده
 بود برادر با جان برابر خاتم پیغمبر است یعنی امیرالمومنین علی علیه السلام که او
 یک و مصطفی است در دشت و کناه و سر آمد و شواریلان و پهلوانان بود
 در کرداب معارک حزب و جنگ **نظم** فان جحدوا کان الغدیر شهیده
 و تذکره و احداث فتح الهضبات **نظم** و آی من القرآن شکی بغضیه و اثاره بالقو
 فی الزمات **نظم** پس اگر منکرند خلافت و شجاعت و کمال او را موضع غدر گواه
 حال اوست و بدو واحد که دو کوه بلند و منسط اند همچون کوه حال او اند که در غدر
 با امامت منصوب شد و در بدو واحد و مردانگی بداد و آیات قرانی فرود آمد که
 خوانده میشود که دلالت دارند بغض او و اثار کردن او قوت را در خیرت بر فقرا
نظم و عو خطابی او در کتب ببقای مناقب کانت فیه موفعات **نظم** مناقب لم تدور
 بجز و لم تنل **نظم** یعنی سوی حدائق الذرات **نظم** و معروف خصال حمیده که در
 یافته او را سبق ان خصال مناقبی که هست در ان سبق مدایج و مناقبی که پیشی
 دارد و سر کرده است مناقبی که نمی توان دریافت بمال و نمی توان رسید بگیری

پس که باشد بزرگی و خلافت مکر بقرات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس بی نامی اولی باشد
از من و مناسبت که گنایه از نبی تم و نبی عدی و نبی امیه است **نظم** شقی الله من قرأ بالکتاب
فی حقه فقد حل فیہ الاثم بالبرکات **نظم** نبی الهدی صلی علیه و آله و سلم و یبلغ عن
روحه التحفات **نظم** آب و در خدای تعالی قبر منور رسول الله را در مدینه مبارک
رحمت خودش پس برستی که حلال کرده و فرود آمده در اینجا امنیت و انواع
برکت پیغمبر راه نمای که صلوة میفرستند بر او صاحب او علی میرساند از مار و وح
مقدس او را تحف تجیات زکیات **نظم** و صلی الله علیه و آله و سلم و لا حیت
شجوم اللیل منبذات **نظم** انا ظلمت لخلق حسنین محمد **نظم** و قد مات عظمای شیط
و صلوة میفرستند بر و خدای تعالی ما دای که طلوع کند آفتاب نور و پند و طایر
که دنده ستارهای شب که شب تاب کند و باشند و طلوع و غروب یعنی دایم الاوقات
ای فاطمه اگر میدیدی حسین علیه السلام را که در سنگ لایخ زمین که بلا افتاده و
مبارکش از بدن پاکیزه کفش مفارقت کرده بخار شطرات **نظم** اذ الکلمة اخذ
فاطمه عنده **نظم** و اجرتیت و منع العین فی الوجان **نظم** انا ظلمت لخلق حسنین محمد **نظم** و قد مات عظمای شیط
شجوم سموات بازض قلمات **نظم** در آن وقت هر آنکه بر روی خود مروری فاطمه نزد
او و روان میگردد اندی اشک چشم برابر رخسار مبارک ای فاطمه بر خنجرای دختر
خیر البشر پس ندیده و نوحه کن بر ستمکاران اوج عزت که در زمین که بلا نتاج اند
افتاده اند **نظم** توبه بگو فان و آخری لطیفه **نظم** و آخری بیغ نالها الصلوات **نظم** و آخری
بازض لجور جان محله **نظم** و قبر با خنجرای لای الغرات **نظم** قبرهای بعضی از اهل بیت
علیهم السلام بر زمین کوفه است مثل مسلم بن عقیل و فرزندان و دیگر ترین
طیبه که عزیزی نیز گویند مثل مقدس امیر المومنین علیه السلام و دیگر ترین
فحیات مثل فرزندان حسن مثنی که میرسد بآن مشاهد صلوات و در و در
تجیات و قبرهای دیگر بر زمین جز جانات که محل است و آن موضعیست نزد
کوفه که بعضی دیگر آنجا مدفون اند و دیگر با خنجرای که موضعیست بیاوید که قبر
ابو اسیم بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه است آنجا
نزد و غریبان و در ماندگان **نظم** و قبر بغداد و نقیض بر کتیبه **نظم** نغمتها الرحنه
الفرقات **نظم** و قبر دیگر بغداد است مرثی با کیزه از لوث کناه که مرقد معطر امام
موسی کاظم است علیه السلام که نقمن و تعهد فرموده حضرت حق که او را در غرقهای
غیر سرشت در آورد و حق که و عجل رحمة الله باین فریده رسید امام رضا علیه السلام
فرمود که ای خراجی ایا کردی و فریده من اطلاق کنم که قصیده تو بآن تمام شود و صحت

ت گفت بلی یا بن رسول الله امام رضا علیه السلام فرمود که **نظم** و قبر طوس لها
من مصیبه **نظم** الحسنة الاخشاء ما شرفات **نظم** الی الحسنة حقی یقوت الله قائم **نظم**
بفرج عنا الغم و الکربات **نظم** و قبر دیگر بر زمین طوس خواهد بود که حسرتها از آن
مصیبت بدل مؤمنان رسد که دایم سوزان مصیبت که مستولی است از آن
از راه گذار دیده بیرون کنند تا نزد یک بحشر تا آنکه بر آئینزد حق تعالی قائم
را که مراد صاحب الزمان است علیه السلام تا بسرو و شادی بدل کنندان
مصیبت و عجم که در اندرون ما بود و عجل برسد که قبر که خواهد بود بر زمین
نرمود که قبر من هر که مراد در غربت من زیارت کند فرود در بهشت یا من در
یک درجه باشد این دو فریده از آن حضرت است **نظم** علی بن موسی ارشد الله امره
و صلی علیه افضل الصلوات **نظم** زیارت حضرت پستی حجت **نظم** علی خیر من
و خیر زوات **نظم** علی بن موسی صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی صلاح
آورده امر دنیا و آخرت او را و صلوات میفرستد بر او افضل و بهتر
صلوات از زیارت او و تقابله با مقداد حج میکند این روایت وارد شده برترین
روایت وارد شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را و آن
نظم فاما المصفاة التي لا تبالقاء منا لغنا منی بکینه صفات **نظم** قنور بطن النهر
من جنب کر بلا **نظم** معرسم تنها ببطون **نظم** فاما صفات حمیده که نیشم رسد
و ممکن نیست از من که تو انم رسید بکینه انصافات قبرهای دیگر بطن نهر
از جنب کر بلا که نزول ایشان از آنجا شطرات بوده مراد شهیدای
کر بلا اند **نظم** توتوا عطا شایا لقرارة فلیتینی **نظم** توفیت فیهم قبل جین و فانی
متوفی است ندایشان در حال تشنگی بخار فوات پس کاشکی متوفی
می شدم در میان ایشان پیش از هنگام وفات من تا آن سعادت
یا فم **نظم** الی الله شکو توفیت عند ذکریم **نظم** سقینی بکایس الدل القطعا
بسوی خدای تعالی شکایت می برم سورشی را که نزد یاد ایشان بمن
برسد و آن مرا شربت ذل و خواری بچشاند **نظم** انا ف با ن از داد
هم فتشوقی **نظم** مضار عجم با جرح و النحلات **نظم** می ترسم با آنکه زیاده کنم حال
ایشان از قول پس بشوق اندازد مرا مقابل ایشان بقطع جیب
رغم بپایان اند که نفس تاب آن نمی آرد **نظم** فان فخر و ایتوا انوا بخت
و جبریل و الفرقان و السوربات **نظم** وعدوا عیالنا ذالمناقب العلی و فاطمه
الزهره و خیر نبات **نظم** پس اگر فخر کنند بکیزه و زنی متفاخره بمجد باید کرد و جبر

و بقران و سوره و باید بشمر و علی را صاحب منقبت و بزرگی و فاطمه زهرا را صلوات
علیهم بهترین دختران اهل عالم **نظم** و حمزة و العباس ذوالهدی و القتی و جعفر
الطیار فی الحجرات **نظم** اولک لک لا تشوخی و تبرهننا **نظم** ستمه من نوکی و من قد
و حمزه و عباس صاحبان هدایت و تقوی اند و جعفر طیار را که در غزوات بهشت
با ملائکه طیاران میکنند این طائفه عالیقدر تر شد تا بجای هند و حرب بن ابی سفیه
که از حاققت و قاذورات ترشسته شده اند **نظم** ستمنا الیتم غنم و غنم غنم
و یغتم من فخر الفجرات **نظم** تم شغوا الایام عن اخذ حقهم **نظم** و تم ترکوا الایام
و من شتات **نظم** زود باشد که سوال کرده و تویم از ایشان و عدلی ایشان از
آنچه کرده اند و سبقت ایشان از فاجرترین مجور کنندگان ایشان منع کردند
بر از از حق ایشان و ایشان گذاشتند پسران را بدست رهن تفرقه و غنم
نظم و تم عدلوا عن و صبی محمد **نظم** فیتهم جادوت علی الغدرات **نظم** و لیتهم ضلوا النبی
محمد **نظم** ابو الحسن الفراج للغرات **نظم** و ایشان عدول کردند و باز نشاندند خطای
از وصی و جانشین محمد که امیر المومنین است علیه السلام پس سبقت ایشان از
بر حذر و استمنا و الی و امام ایشان برادر پیغمبر بود که محمد است و او ابو الحسن علی بن
ابی طالب است علیه السلام که فرج دهنده و در مانده مردم است از گرد
ظلمت **نظم** نلاک فی آل النبی فانتم **نظم** اجتبی ما داموا و اهل ثقاتی **نظم** و تخرجه
لنفسی انتم **نظم** علی کل حال خیره انجیر است **نظم** بگذار ملامت کردن تو مرا در دوستی آل
نبی خیر است **نظم** ان اجاب و مقتدای من اند ما دام که باشد در دنیا و آخرت و اهل اعتماد
در دین اختیار کردم من ایشان را از روی ارشاد و صلاح از برای نفس خود زیرا که
ایشان بر احوال بهترین بهتر اند پس ایشان اولی باشند **نظم** بندت الیهم المودة
صادق **نظم** و سلکت یثقی طایفا لولای **نظم** قیارتی ز ذنی فی هوای بصیرة **نظم** و زو جتم
یا رب فی حسنتی انداختم بسوی **نظم** انداختم بسوی ایشان دوستی را در حالتی که
صادق بودم و تسلیم کردم خود را در حالتی که راغب بودم مرا حکمی ایشان مرا ای پروردگار
من زیاده کن مرا در دوستی ایشان بصیرتی و ناسی و زیاده کردی در دوست داشتن
من ایشان را ای پروردگار من در حسنت من **نظم** ساکبیم ما حج بد را که **نظم** و ما حج
فیری علی الشجرات **نظم** وانی لمولایم و قال عدوهم **نظم** وانی لمخروون بطول حیاتی **نظم** و من
از دیده می بارم ما دامی که حج کنند از برای خدای سواران و ما دامی که او از دهنده
بر درختان و بدرستی که من هر آینه دوست ایشان را و دشمنم دشمن ایشان را
و بدرستی که من اندوخته میم بر رازی حیا خود که زود تر باشد بر من **نظم** احب قصی

الرفیق

الرفیق من اهل حکیم **نظم** و انجز فیکم زو جتی و بناتی **نظم** و انکم حکم مخاضه کاشح **نظم** و انکم
الحق غیر موافقی **نظم** دوست میدارم دوری را یعنی میکانه را از جهت دوست
داشتن شان شما را و دوری و فجوری می گزینم در غیر دوستی زنا
و دختران خود را و نهان میکنم دوست داشتن من شما را از ترس دشمن
معاند مرا اهل حق را در غر موات و مردن خود یعنی از برای تقیه **نظم** و انکم
یکیم وجودی بجز **نظم** فقدان لکاب و الهلات **نظم** لقد خفت فی الذنبا
و ایام سعیا **نظم** و انی لا زجوا لامن غنم و فاتی **نظم** پس ای چشم که به کن
ایشان وجود نمای باشک پس بدرستی که او این زمان از برای شنیدن
آیت و یقین آن از چشم بدرستی که می رسم در دنیا و ایام سعی او یعنی
عمل شایسته ندارم و بدرستی که من امید دارم امینی را نزد وفات من
چون خراجی باین فریده رسیده امام رضا علیه السلام فرمود که اگر ندانند
ترا خدای تعالی از فرع اگر **نظم** الی ترا فی الذلکون **نظم** و اخذوا
و انکم کسرات **نظم** از می فیتهم فی غیرهم متقیما **نظم** و انکم فیتهم من فیتهم صفیرات **نظم** آیا
نمی بینی که مدت سی سال است که من روز را شب می آرم و شب را روز که
وام حسرت دارم که می نیم غنیمت و حق ایشان در میان غیر ایشان تقسیم یافته و گشته
ایشان از غنیمت و حق خودشان خالیست چون و عجل باین فریده رسیده امام علیه السلام
گرفت و فرمود که راست گفتی ای خراجی و گویند که گرد حرامی که سبت ذکر یافت است
میخواند از مدرسات که که عجل از او پرسید که این بیت از قصیده کیت و انون
نوع جواب گفت که مذکور شد و کشف امر او کرد **نظم** و کیت اذ اوی من جوی
بی و جوی **نظم** امیته اهل الکفر و اللغات **نظم** و آل زیاده فی الحیر موصوثة **نظم** و آل
رسول الله متوکلکات **نظم** و چگونه مداوا و علاج کنم از خون و اندوهی که بمن رسیده
و این حرقت و اندوه از بنی امیه است که ایشان اهل کفر و اهل لغتهای مادم
و آل زیاده در جاهای ارسیمینه محفوظ باشند و آل سبخر با جاهای کینه
بر سر **نظم** ساکبیم ما ذر فی الاقن شارق **نظم** و ما ذی منادی انجری القلوب
و باطلعت شمس و خان غر و نهما **نظم** و باللیل انکبیم و بالغدوات **نظم** می گزینم
ایشان ما دامی که در آید در افق نور دهنده و ما دامی که ندانند منادی بهر
عمل که نماز است و ما دامی که طالع شود و قناب و وقتی که غروب کند و بهنگام
شب می گزینم و بوقت روز یعنی در جمیع اوقات **نظم** و بالرسول الله انجری
بلقعا **نظم** و آل زیاده کن الحرات **نظم** و آل رسول الله منی بجویم **نظم** و آل زیاده کن الحرات

و بار رسول الله را می کشته سوار که پس در و مانده و از ایشان خالیت و از آن
 تر شمع ساکنند و در حجره و آل رسول الله می بینی که بریده و بچون غشته حلقه ای نشان
 و آل زباید و ترتیب جلتهای عروسی می نمایند **نظم** و آل رسول الله بی حرم هم
 و آل زباید و امنوا السرات اذ او تر و اعدوا الی و اتر بهم اکفان الا و انفقوا
 و آل رسول الله را با سیری برده اند و حرم حرمت ایشان ملاحظه نکرده اند
 زباید و در منزلهای نزهت می دغدغه خاطر نشسته اند هرگاه که بزه کرده شده بچون
 ستم باز می کشند از زده کنندگان ایشان دستهای خود را او تا داند درگاه
 که منقبض ساخته اند و بهم گرفته یعنی بعضی بدی دست خود را باز می کشند از آن
 و عجل باین فریده رسیده امام رضا علیه السلام کرد و اندک کفهای مبارک خود
 و فرمود که علی و الله منقبضات یعنی بهم گرفته شده **نظم** فلو لا الذی از خود بی خود
 آوید تقطع نفسی از تنم خسترت خروج امام لا عما لست خارج یقوم علی اسم الله
 بالبرکات یخیر فیما کل حق و باطل و یخیر فی علی النعماء و النعمات پس اگر نه آنکه
 امید واری بودم و را در امر و زباید و ایا ره می شد جان من در پی روی کردن
 من نشان از بجزر تنها امید ظهور امام صاحب الزمان دارم علیه السلام که هیچ شک نیست
 در ظهور او که قیام خواهد نمود با امر امت بقوت نام الهی و برکت نامتنامی که میز کند
 در میان ما هر حق را از باطل و جزا و مکافات دهد بر نعمتهای جزای نیکو ترانیک و بدتر
 بد و در وقت ظهور و عجل کوید چون باین آیات رسیدم امام رضا علیه السلام
 گریست که یستی سخت بعد از آن سر مبارک برداشت بسوی من و فرمود که
 خراجی تنطق که روح القدس برسان تو باین دو بیت سپح میدانی که حکمت است
 این امام که ظهور خواهد کرد و کشف نه آما شنیده ام ای مولای من بخروج امامی از شما که
 گرداند زمین را از عدل فرمود که ای و عجل امام بعد از من محمدت میرمن و بعد از
 محمد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او محمدت القائم المنتظر فی علیه
 فی ظهوره و باقی نماند از دنیا الا که روزی هر آنکه حق تعالی دراز کرد اند از روز را تا سر و
 آید و برگرداند زمین را از عدل همچنانکه بر بوده باشد از جور **نظم** فیا نفس طیبی شمع نفس
 قابضی فغیر بعد کل الهوات و لا یختر فی من مده الجواشی اری قوتی قدا و است
 پس ای نفس خوشحال باش باز ای نفس شارب با در ترا که دوریت هر آنکه آید است
 و جوع و اضطراب کن ای نفس از مدت جور که من قوتی می یابم و در خود که آون به ثبات
 و رسوخ درین امر **نظم** فاین قرب الرحمن من ملک مدتی و اخره غیری و وقت وفات
 شفقت و کم از تو ای نفس غصه و روزیت منصلی و وفات پس اگر نزدیک گرداند

بخاندن مهران ظهور او را ازین مدت من و آخر از عمر من و وفات من بی مشوم
 و نمی اندر نفس مرا غصه و سیراب میکنم از خون دشمنان شمشیر و نره خود را امید که دور
 کرد **نظم** فاین من الرحمن از جور بچشم حیوة لای القردوس غیر کتابت علی
 ان یزناح الخلق انه الی کل قوم و اثم الخطای بدرستی که من از بخت
 بی منت امید وارم که بدوستی ایشان مرا حیات ابدی بخشند نزد فردوس
 بی هلاک و انقطاع شاید که حق تعالی شادی و شرح دهد مر خلق را بدرستی
 که او هر قومی دایم حاضر و ناظر است و خلق از و غافل **نظم** فان قلت غرقا
 انکم و یمنکر و غطوا علی التحقيق بالشنات تقاض نفسی دایما عن مدی
 کفانی ما اتقی من العزبت پس اگر گویم حق شناسی او را منکر شوند و را بجزر
 منکر مالاتق و یوشند و تحقیق و یقین برده شبهات را متقاعدت نفس من
 دایم از جدال و نزاع ایشان کفایت میکند مرا آنچه می اندازد برای من شک
 چشم **نظم** احاول نقل الضم عن شقیق و استماع اخبار من الضلالت خستی
 منکم ان ابوء بغصه ترادونی صدیری فنی الهوات محال میدانم نقل کرد
 سنگ از جای خود که محکم شده و قرار گرفته از قرارگاه او و شنوایند
 سنگها را که در غایت صلبی و سختی اند یعنی مخالفان را از آنچه در دلهای ایشان
 نقش بسته از امور باطله نمی توان کرد و اند پس کافی و پسندیده است مرا از
 ایشان آنکه باز گردم بغصه که متردوست در سینه و در اندرون کام من یعنی
 چون سخن گفتن فایده ندارد همان بغصه خود باز دم و دم فرو کشم **نظم** فمن غاب
 لم یشفع و معاذیة تمیل به الا الهوات للشوات پس از عارف مخالفان
 نسکیرید و معاند را میل میکند بوی آرزوهای سهوده و مشتهیات فایده
 و رای فز و گرفته **نظم** کانک بالاضلاع قد ضاق ذرعها لما حطت من شدة
 الزوارت فیا و ابر فی علم البی و آله فکتم سلام و اثم النجات کویا ترا
 استخوانهای سینه تنگ گشته که کفایش ندارد آن مرا بجزر را که برده شده از
 سختی و تنگی اشک چشم که می ریزد این کنایات از شدت انقباض عجز
 از مدافعه مکر و هوس وای و ابرشان علم غمیر و آل او علیه السلام بر شما و
 دایم التفخات که مشام جان از شمیم آن معطر گردد و صمیم خشان از شمیم آن
 شود و السلام و دیگر این طلحه رحمة الله که بگوید که آنچه را و یان صادق الزوارت
 کرده اند است که تا مون خلیفه مکر و زعیدی ثقلی و اخرا فی در مزاج یافت و خوا
 با مردم نبار عید رفتن گفت مرا با هم رضا را علیه السلام بر خیز یا با حسن و زمانه

بامردم بگذار پس آن حضرت از منزل بیرون فرمود چنانچه پاکیزه گوشتی در بر داشت
 سفید لطفی در شهر که هر دو از پنبه بود در دست مبارکش عصای عجز نمای مثل
 عصای موسی و پیاده روی آورد بمصلی و در رفتن میفرمود که السلام علی
 آدم و نوح و السلام علی ابوی ابراهیم و علی اسماعیل و علی ابوی محمد و علی
 السلام علی عباد الله الصالحین پس چون مردمان این چنین دیدند هجوم کردند
 و روی آوردند از جهت دست بوس آن حضرت پس بعضی از خواشانی شتاب
 نمودند بسوی مأمون و گفتند ای امیرتداری که نمای مردم را و بیرون روبا
 مردم نماز بگذار و الا بیرون میرود خلافت این زمان از دست تو و او را
 بران داشتند که خود بیرون رود هر نوع که باشد و او بسرعت آمد و امام رضا
 علیه السلام بواسطه ازدحام مردم که بر او گرد آمده بودند بمصلی نرسیدند
 بود و خود آمده آن حضرت را باز کرد اند و خود پیش رفت و نماز گذارد
 بامردم و آن حال را بران سنو ال گذشت هر ثمن بن اعین یکی از مقریان مأمون
 بود لیکن که محبت اهل بیت بر میان جان بسته و در سلک شیعیان ایشان می
 و قیام می نمود بمصالح آن حضرت علیه السلام و نفس خود را نذر داد و بذل کرده
 تقریباتی الله خدمت وی بتقدیم میرسانید او گوید که یکروز بی طلب فرمود مرا
 استد من امام رضا علیه السلام و گفت یا هر ثمن من واقف میگردم ترا بر حالتی
 که باشد نزد توبه نهانی و از اطاعت هر مکر دانی در حال حیات من پس اگر ظاهر کنی
 در زندگی من باشم من خصم تو در نزد خدای تعالی پس من بآن حضرت معاویه
 کردم که اعلام نکند ازین حال هیچ کس را مادام که تو امر نفرمایی مرا فرمود که من
 میدانم که بعد از چند روزی من انکوره و انارم خود که مرا بقتله اندازد و منجر بهلا
 من شود و قصد خلیفه آن باشد که قبر و مدفن مرا در پیش پشت پدر خود ریشه
 ترتیب دهد و حق سبحانه او را قادر کند برین چه زمین را سخت گرداند بر
 و توانایی نباشد کسی را بر کند آن و قبر من در بقعه علانی خواهد بود و آنرا یقین
 فرمود بعد از آن گفت که پس هرگاه من رحلت کنم و تکفین و تجنیز من بکنند انگاه
 اعلام کن او را بجمیع آنچه با تو گفتم و دیگر بگو مأمون را که تا نماند در نماز بر من که
 خواهد آمد مرد عربی دهان بسته بر آشتی سوار و بسرعت آید و دروازه میفر
 باشد و فرود آید از شتر و نماز بگذارد بر من هرگاه که او بر من نماز بگذارد و
 مرا بردارد پس انگاه قصد کن آن مکانی را که تعیین کرده ام برای تو و او
 از آن کن از روی زمین قبری خواهی یافت که کندن باشد و در فقر او ابی

سفید صافی باشد پس کشف آن کنی فرود آید آن زمین پس اینجا مدفن
 پس مرا در اینجا دفن کن زنهار که قبل از موت من این را اظهار نکنی هر ثمن که
 در از کشد زمان آن حضرت انکوره و انار خود و رحلت فرمود انگاه
 من آمدن پیش خلیفه یا فتم او را که میگردد بر و گفتم یا امیر عهده ای از من است
 بود امام رضا علیه السلام بامری که این زمان بگویم ترا و قصه کردم بر تمام
 این قصه را که فرموده بود از آنرا اول تا آخر او تعجب کرد و از آنچه من گفتم
 پس امر کرد و تجنیز آن حضرت پس چون آن بانام رسید تا نماند بر من
 را انگاه شتر سواری می آمد از صحرا شتاب تمام و با کسی سخن نگردد بعد از آن
 رفت تا انجا که خنازه آن حضرت بود ایستاد و بر و نماز گذارد و امر کرد
 خلیفه بطلب آن فردا او را رسانفتند و از و خبری نگرفتند بعد از آن مأمون گفت
 که بکنند قبر آن حضرت را و در عقب رشید کنند کان عاجز شدند از بکندن
 آب پس رفتند موضعی که این زمان مرقد آن حضرت است و اندکی از روی زمین
 برداشتند قبری کندنه ظاهر شد و در قعر آب سفیدی نمود همچنانکه آن
 حضرت فرموده بود پس اعلام کرد خلیفه را پس او حاضر شد و مینا گشت
 صورت و آب او بقعر فرود رفت پس آن حضرت را در اینجا دفن کردند و این
 قول تعجب کرد و لا یرال این را ذکر میکرد و زیاده میشد تا سفا او و هر
 خلوت میشد در خدمت او میگفت ای هر ثمن چگونه فرمود آن حضرت ترا
 من اعاده آن حدیث میکردم و او از آن تا سفا تمام داشت پس سبک
 باین منقبت عظیم و کرامت بالغه که تنطق فرموده بود بعصای الله تعالی و من
 و کانت او نزد وی و اما او لا دان حضرت کشتش بوده اند پنج پسر و یک دختر
 و نامهای ایشان اینست محمد قانع و حسن و جعفر و ابراهیم و حسین و عایشه و اما
 عمران حضرت او وفات یافت در سال دویست و سیوم از هجرت و گویند
 دویست و دوم در خلافت مأمون و مذکور شد مولدش که در سال صد و پنجاه
 و سیوم بود پس عمرش چهل و نه سال بوده باشد و قراطرش در طوس است از
 خراسان بمشهد معروف بوی علیه السلام و بود مدت بقای او با پدرش
 امام موسی علیه السلام بیست و چهار سال و چند ماه و بقای او بعد از پدرش
 بیست و پنج سال این آخر کلام ابن طلحه رحمه الله و حافظ عبدالعزیز بن الاخری رحمه الله
 رحمه الله آورده در کتاب خود که مولد امام رضا علیه السلام در سنه ثلاث
 و عشرين و مائه بود و وفاتش در زمان خلافت مأمون بطوس و قبر او در طوس

انجات در سنه مائین مادرش سینه نویسه و او را شش فرزند بوده چنانچه
شد و گویند مولد با سعادتش در مدینه بود در سنه ثمان و اربعین و ماه و پنج
در طوس در صفر سنه ثمان و مائین و او در آن روز پنجاه و پنج ساله بود و مادر
اتم ولد نام او ام البنین روایت کرده از آن حضرت عبد السلام بن صالح الهذلی
و داود بن سلیمان و عبد الله بن عباس القزوینی و طبقه ایشان گویند عبد الله
بن محمد بحال الرازی که بودم من و علی بن موسی بن یونس القمی از ایلجیان اهل ری
پس چون بنشاد بر رسیدیم کفعم مر علی بن موسی را که آیا هیچ عزم زیارت قبر
امام رضا علیه السلام داریم بطوس گفت پسر من اتم بسوی این مملکت و خوف
آن هست که بیا برسد دشمنی که ما را هست در حال زیارت قبر امام رضا علیه
السلام ولیکن در حال بازگشتن زیارت کنیم پس چون بازگشتیم کفعم آیا
میل زیارت داریم گفت نه گویند ناکاه یا اهل ری که پسر من رفتم من از
نزد ایشان مرجی گشت و بازگشتم بسوی ایشان را فاضی کفعم پس اشتهار یکیشی
مراد در فلان مکان گفت چنین کنم و من پسر آدم پس آدم تا قبر اطران
حضرت نزد غروب آفتاب و غم آن نمودم که شب بگذرانم بر آن قبر پس
پرسیدم زنی را که از بعضی خادمان آن آستانه بود که در شب اینجا میخواب
و حذری هست گفت نه پس از چراغ طلبیدم و امر کردم او را بستان در دست
کردم که ختم قرآن بخوانم بر آن قبر مظهر پس چون باره از شب گذشت آواز
قوات شنیدم خیال کردم که آن زن غیر مرا اذن داده در اینجا پس آمدم
نزدیک در دیدم که بسته و چراغ نیز فرو بسته پس همان می شنیدم آواز
قوات را پس یافتم که این قوات از قبرست و او بخوانده سوره مریم را که یوم
یحشر المشرقون الی الرحمن و فیه اویساق المجرمون الی جهنم و رواه من این قوات
را شنیده بودم پس چون آمدم بری رفتم نزد ابوالقاسم عباس بن تقی
بن شاذان از نو پرسیدم که آیا کسی خوانده این قرائت را گفت بلی پیغمبر صلی الله
علیه و آله خوانده و پسر من آورد از برای من قرائت آن حضرت را که این
خوانده داود بن سلیمان قزوینی روایت کند از علی بن موسی الرضا علیه
السلام و او از ابا بزرگوار خود نامیرالمومنین علیه السلام که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که بنود و بنامش تمار و زقیانست مؤمنی الا که مرا و را همایه
که این را سازد او را و امام رضا علیه السلام روایت کند از ابا بزرگوار از
علی علیه السلام که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود که وعده کرده مؤمنی

نذر است نه کفار و از روایت پسران خود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ایمان اقرار است بزبان و عمل است بکارکان و یقینی است بقلب و پسران خود
روایت کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که محالست علماء عباد است
بجنان و نظیر بعلی بن ابی طالب عبادت و نظیر نجانه لعیبه عبادت و نظیر
عبادت و نظیر سید روماد عبادت و پسران خود روایت کنند که علی بن ابی طالب
علیه السلام فرمود که جیاد و دین با عقل اند هر جا که باشد روایت کنند علی بن موسی
الرضا علیه السلام از پدر خود موسی و او از پدر خود جعفر و او از پدر خود علی و او
از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
کرده دختر من فاطمه در روز قیامت و با او جامه باشد رنگین نخون دست زانکه
از قوام عرشش پس گوید یا قادل حکم کن میان من و میان قاتل فرزند من فرمود
رسول الله صلی الله علیه و آله که حکم کرده شود از برای خسترن و همین اسناد اخضر
روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود در قول خدای عز و جل که یوم ندعوا
کل اناس بامامهم که خوانده شود و مرقوم بامام زمان خود بکتاب پروردگار خود
بست پیغمبر خود و ابوالحسن کاتب فرایض روایت میکند از پدر خود که ما حاضر
بودیم در مجلس امام رضا علیه السلام که مردی آمده شکایت کرد از برادر خود پس
آن حضرت این را از فرمود **نظم** اعذر اخا علی ذنوبه و اصبر و غط علی ذنوبه
و اصبر علی بیت السفیه و المرمان علی خطوبه و دعه اجواب تفضلا و کل
الظلم الی حسیه یعنی عذر خواهی کن برادر خود را بر کتمان او یعنی عذر را بپذیر
و صبر کن بر عیبهای او و صبر کن بر بهتان کفش سفیه و مرد روزگاری است
بر عتاب او و مگذر از برای تفضل و مگذران و باز گذار ظالم را بعمالش این خبر
کلام جناب می است و شیخ سفید رحمة الله بانی ایراد فرموده در باب امام رضا
علیه السلام بعد از ابی الحسن موسی علیه السلام و تاریخ مولد و دلایل امامت و مبلغ
و مدت خلافت و وقت وفات و سب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصر اخبار
آن حضرت و میفرماید که امام بعد از ابی الحسن موسی پسر اوست ابوالحسن علی بن موسی
الرضا علیهما السلام از جنه فضل او رجاعت برادران و اهل بیت او از جنه ظهور
علم و علم و ورع او و اجتماع خاصه و عامه برین صفات درو و معرفت ایشان باین
از و نقص پدر بر امامت او بعد از وی و اشارت ابوسوی او بامامت و غیر
برادران و اهل بیتش و مولد آن حضرت علیه السلام در مدینه بود در سال صد و
چهل و هشتم از هجرت و رحلت فرمود بطوس در زمین خراسان در ماه صفر در سال

دولت و سیرم و در آن روز بخانه و پنج ساله بود و مادرش ام ولد بود که او را ام
 ابی بن می کشد و مدت امامتش و قیام او بعد از پدر بزرگوار در خلافت بیست سال بود
فصل آن جماعت که روایت کرده اند نص امامت بر امام رضا علیه السلام از پدر
 بزرگوارش و اشارت او باین بسوی او از خواص وثقات و اهل و برع و علم و فقه از
 شیخه داود بن کثیر رقیق و محمد بن اسحق بن عمار و علی بن یقین و نعیم قاپوسی
 بن شمس و زیاده بن مروان مخزومی و داود بن سلیمان و نصر بن قابوس و داود بن ذریه
 و یزید بن سلیم و محمد بن سنان از داود رقی مروتی که گفت مرا ابی ابراهیم موسی
 را علیه السلام که فدای تو کردم بگیر پس رسیدم پس مرادست کبر و برهان از
 اتش که خواهد بود صاحب ما بعد از تو گفت پس اشارت کرد باین شخص علی بن
 که این صاحب شهادت بعد از من و احمد بن محمد بن عبدالله روایت کند از حسن
 ابی عمیر و از محمد بن اسحق بن عمار گفت کفتم مرا ابی الحسن اول علیه السلام را ایادای
 میکنی مرا بر آنکه مرا کرم از دین خود را پس گفت ای سیرم که علی راست
 که پدر من دست مرا گرفت و در آورده بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله پس
 فرمود که ای سیرم بدرستی که فرمود حق تعالی جل اسم که اتی جاعل فی الارض
 خلیفه و هرگاه حق تعالی چیزی فرمود و فایان خواهد نمود و از علی بن یقین
 مروتی گفت کفتم نزد عبد صالح پس گفت مرا که یا علی بن یقین این غای
 ستد ولد منست بدان که من عطیه کردم بوی کنیت خود را پس زده شام
 بگفت دست خود مشافی او را بعد از آن گفت و لیکن چگونه گفت علی بن یقین بعد
 که من شنیده ام این را از آن حضرت بمنجا که کفتم شام گفت و الله که این امر در
 اوست بعد از او روایت میکند نعیم قاپوسی از ابی الحسن علیه السلام که آن حضرت
 فرمود که علی بزرگتر ولد منست و بزرگتر یار من است و در ستر است
 بسوی من و او با من نظر میکند و رجف و نظر میکند در و الابی یا حسن بن
 علی مختار روایت کند که بیرون آمد بسوی ما کتابی از ابی الحسن موسی علیه السلام او
 در جیب بود که عهد من رجوع باینکه ولد منست با من که چنین کند و فلان ترساند او را
 چیزی تا آنکه کند او را یا حکم شود بر من موت و مروتی از زیاده بن مروان قندی
 که گفت رفتم بخدمت امام موسی و امام رضا علیه السلام نزد آن حضرت بود فرمود مرا
 که یا زیاده این سپر فلانی کتاب او کتاب منست و کلام او کلام منست رسول او رسول
 من و آنچه گوید پس قول او قول منست و از مخزومی مروتی و داود بن ذریه و جعفر
 بن ابی طالب که دستاورد ابی الحسن موسی علیه السلام و جمع کرد ما فرمود که هیچ میدید

که چرا جمع کردم شما را کفتم نه فرمود که گواه باشد باینکه سیرم که انیت و صبی فتم
 و خلیفه منست بعد از من هر که باشد مرا و از نزد من دینی پس باید که فدا کرد
 آنرا از سیرم که انیت و هر که باشد مرا و او را و عده پس باید که بخیر آن و عده از او
 کند که بان و فایانید و هر که نباشد او را که رزی از ملاقات من پس باید که ملاقات
 نکنند مرا مگر بکتاب او و از داود بن سلیمان مروتی که کفتم مرا ابی ابراهیم
 علیه السلام را که من می ترسم که واقعه حادث شود بخدمت تو نتوانم رسید
 پس خبر کن مرا از امام بعد از تو فرمود که سیرم فلان یعنی ابی الحسن علیه السلام
 و از نصر بن قابوس روایت که گفت کفتم مرا ابی ابراهیم را علیه السلام
 من رسیدم پدر بزرگوار ترا که گیت بعد از تو پس اخبار فرمود مرا که تو
 پس چون ابو عبدالله علیه السلام رحلت فرمود مردم فرشتند به پیشگاه
 و کفتم من تنو و اصحاب من احوال را پس کن مرا که چه کس خواهد بود بعد از تو
 از ولد تو فرمود که فلان سیرم یعنی علی علیه السلام روایت کند داود بن
 سلیمان زین بن ذریه که آوردم بخدمت ابی ابراهیم علیه السلام مالی
 چند پس آن حضرت بعضی را از آن مال اخذ کرد و بعضی را گذاشت کفتم
 اصلک الله از برای چه گذاشتی از نزد من فرمود که صاحب این امر طلب
 خواهد کرد از تو آن را پس چون خبر وفات آن حضرت رسید و ساد ابو
 الحسن الرضا علیه السلام و پرسید از آن مال پس فرستادم و مروتی از
 یزید بن سلیم در حدیث طویلی از ابی ابراهیم علیه السلام که او فرمود در
 که رحلت فرمود در و که مرا می برند درین سال و آخر را جمع به سیر منست
 که هم نام علی و علیست فاما علی اول پس علی بن ابی طالب است علیه السلام
 و اما علی اخر پس علی بن حسین است علیهما السلام که داده شده او را فتم علی
 اول و علم و نصر و دین او و محنت آن دیگر و جبر کند بر مکر و می که بر و
 پس در حدیث بطوکه و از ابن سنان روایت که رفتم بخدمت ابی
 الحسن موسی علیه السلام پیش از آنکه بعراق رود و یکسال و علی سیر او در
 می شسته بود پس نظر کرد بسوی من و فرمود که یا محمد زود باشد که بشوین
 سال حرکتی پس چنین مکن از برای آن کفتم چه نوع چیزی خواهد بود فدای
 تو کردم که مرا با اضطراب آوردی فرمود که میروم بسوی این طاغیه اما
 که ظاهر نخواهد شد مرا از نو بدی و انکسی که بعد از دست کفتم چه خواهد شد
 که حق تعالی مرا فدای تو کرد و اما فرمود که فرمیکند از دجی جانه و تعالی در

طالما از او میگذشت آنچه میخواهد بگویم چه چیز نیکو خواهد آمد فرمود که هر که ظلم کند بر من و حق را
بستاند و منکر شود امامت او را بعد از من باشد همچو آنکه ظلم کرد علی بن ابی طالب
بر امامت او و منکر شد حق او را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند و الله اگر خدا
تعالی مراد را از حقمر کرد اندر این تسلیم کنیم مراد را حق او را و هر آنکه قیام از سر
او امامت را فرمود که راست گفتی یا محمد خدای تعالی عمر ترا در از کجاست تسلیم کنی
از برای او حق او را و مقرر داری از برای او امامت او را و امامت کسی که بعد از او
خواهد بود گفتیم آن که خواهد بود که پس او محمد گفتیم که مراد را راست رضا و تسلیم **و این**
از دلایل و باریان حضرت علی علیه السلام قصه والدۀ آن حضرت سمت ذکر است
که از وقتولد شد کسی در شرق و غرب مثل ندانسته باشد و روایت کنند آن
بنی که چون در گذشت ابو ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام و تکلم کرد ابوین
علی الرضا علیه السلام باین معنی پرسیدم بر و ازین پس گفتند بوی که اظهار فرمود
امر عظیمی را ما می ترسیم بر تو ازین طایفه فرمود که باید سعی کنی خود را که نیست
مراد را بر من را می و روایت از غفاری که گفت مردی از آل ابی رافع بود
رسول الله صلی الله علیه و آله که گفته میشد او را فلان بر من حقی بود و تقاضا
آن می نمود و الحاح و مبالغه میکرد بر من پس چون دیدم این را نماز صبح گذارم
در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن توجیه کردم بجان امام رضا
علیه السلام و آن حضرت در آن روز مریض بود پس چون نزدیک شدم
بدر و تشنه او او بر مرکبی سواره می آمد و بر و قمیص و ردایی بود پس چون
انظر کردم بسوی آن حضرت حیا مانع آمد مرا از و چون رسید بمن توقف
سلام کردم بر و ماه رمضان بود که غم فدا می توانم بدستی که مولای ترافلان
بر من حقی هست و بخدای که مرا تشنه کرد و کمان من است که امر خواهد کرد که بر
از ابر من بستاند و بخدای که نمیکویم که او را بر من خجسته نام نمی برم که چپ
پس امر فرمود مرا که نشاندند و فرمود که باز خواهم کشت پس این چنین بودم تا نماز
شام گذاردم و روزه دار بودم پس تک شدم بمن و خواهم که باز گردم
که پیدا شد و بر گردش مردم بودند و اهل سوال نشسته بودند که باریست این قصه
کنند پس گذشت و بخانه فرمود پس بیرون آمد و مرا طلب کرد و بنواستم و رفتم
بخجسته و ای آن حضرت رفت و نشست و منم با او نشستم و حدیث بسیار
از این سبب گفتیم چون فارغ شدم فرمود که کجا نمی برم که افطار کرده باشی گفتیم
نه فرمود که طعامی آوردند و پیش نهادند و امر فرمود خلاصی را که با من طعام خورد

چون فارغ شدم فرمود که برادر فرشت را و اخذ کن آنچه در زیر پوست پس از این شستم
پس در زیر او دینار چند بود بر دوشتم و نهادم در آستین خود و امر فرمود چهار گلس را
از زندگان خود که با من باشند تا مرا بمنزل برسانند پس گفتند فدای تو گردم پس
که طایف بن سبب نشسته بودند من میخواهم که او با من ملاقات کند و فلانان تو
با من باشند فرمود که بر راه راستی حق تعالی راه صواب راست بتو نباشد
و امر فرمود که تا ایشان باز گردند و وقتی که من ایشان را باز گردم دایم پس چون
رسیدم بمنزل خود دیدم باز فرستادم ایشان را و بمنزل رفتم و چراغ طلبیدم
و نظر کردم بدنان پس آن چهل و هشت دینار زر سرخ بود و بود در دنیا
که مدد خشد پس تحت آمد مرا بر دوشتم و نزد یک چراغ آوردم پس دیدم
که بر نقشتی بود و واضح روشن که حق فلان مرد است و هشت دینار
و باقی از آن است و الله که من نبودم و اما تراز و با شتم آنچه او را بود از تر
پس این حال روایت از علی بن ابراهیم که او از پدر خود روایت کرد
و او از بعضی اصحاب خود که امام رضا علیه السلام بیرون فرمود از مدینه
که را و ده حج کرده بود در سالی که بیرون از مدینه حج آمده بود پس آنحضرت
منتهی شد بگوئی از سار طوق که از افراغ می گفتند پس نظر کرد آن حضرت
بسوی آن کوه و فرمود که یا فارغ فرود آرنده و ویران کننده تو او را باز
پاره و سان سان کننده مانند استیم معنی این را پس چون رسید بیرون
موضع فرود آمد و بر بالای آن کوه رفت و جعفر بن سخی را و امر کرد که از راه
بیرون نشستن گاهی نماند پس چون باز گشت از کوه بر بالای آن کوه بر آمد و امر
کرد بخواب و ویران کردن آن پس چون باز گشت بعراق جعفر بن سخی را باز کرد
کردند و روایت از ابو ابراهیم موسی که من الحاح کردم بر امام رضا علیه السلام
در چیزی طلب میکردم او را پس آن حضرت و حده فرمود مرا بعد از آن در
یک روزی استتقال فرمود و آلی مدینه را و من با آن حضرت بودم پس چون
نزد یک قصر خلافت نزد آن فرود آمد در زیر درختی که آنجا بود و من نیز با آنحضرت
فرود آمدم و بنویسم تا شایسته گفتند فدای تو گردم این درختی است که بر ساقیه کرده
بخدا که مالک یکدستم و ما سوی و آن حضرت تبارک را که داشت زمین
خراشید خراشیدن سخی بعد از آن دست مبارک زد و فریاد گرفت از و
سبکه و بوی آنگاه فرمود که طلب اشباع کن ازین و پنهان دار آنچه دیدی
و روایت از مسافر گفت من با ابوالحسن الرضا علیه السلام بودم پس

مسکند شبحی بن خالد پوشیده روی خود را از غبار آنگاه آن حضرت فرمود که
نمیدانند که چه بر سر ایشان خواهد آمدن درین سال بعد از آن فرمود که عجز ازین
هزار و ناست و من که بپنج این دوازدهم و فراموشی او را این دو انگشت مبارک خود
را مساوی گفت و اندک که من ندانستم معنی سخن آن حضرت را تا دفع کردیم آن
با هرون در کجای بود مأمون که فرستاد جماعتی را که از آل ابی طالب تیر و نه
از مدینه و امام رضا علیه السلام در میان ایشان بود و ایشان را از راه بصره
بردند و کسی که متولی اشخاص ایشان بود او را جلوی میکشید که می آورد ایشان را
بر مأمون چون رسیدند پس مأمون فرمود آورد ایشان در خانه و امام رضا علیه
السلام را در منزل دگر و مکررم و عظیم امر او را بجای آورد بعد از آن القاء
انفا کرد و بان حضرت مانکه میخواستم که برکنم از خود خلافت را و تفویض کنم از
تو پس حجت رای و مصلحت تو امام رضا علیه السلام این امر را منکر شد و فرمود
که بنام می برم بخدای تعالی ای امیر ازین کلام و آنکه تشنود کسی این رایس این حجت
رد کرد و بر و این پیغام را او گفت پس چون تو با میکشی آنچه عرض کردم بر تو پس لا
بدست ترا از ولایت عهد بعد از من که ولی عهد من شوی آن حضرت ابافرمود
این قول را با کردن سختی پس استعدای خلوت کرد با او فضل بن سهل بود که
دوالتراستین است و غیر از ایشان دگر می و مجلس نبود مأمون گفت مر
ان حضرت ترا که من چنین می بینم که تفویض کنم تو امر مسلمانی را و فتح کنم آنچه در رقبه
منست و بنهم ازادر رقبه تو امام رضا علیه السلام فرمود که اندک اندک یا امیر
طاقت این بار نیست و قوت برداشتن آن گفت مأمون که من ترا ولی عهد
خود می سازم پس از خود آن حضرت فرمود که مرا معاف دار یا امیر ازین سخن پس
مأمون با وی کلام نهاد بدامیر گفت بر امتناع آن حضرت برو و در میان سخن
خود گفت که عمر بن خطاب گردانید مشورت را در میان شش کس که یکی از ایشان
جد تو امیر المومنین علی بن ابی طالب بود علیه السلام و شرط کرد در آنکه هر که مخالفت
کند از ایشان بزند کردن او را و لا بدست از قبول کردن تو آنچه من اراده
کرده ام از تو که من نمی بایم ترا ازین گریز گامی پس امام رضا علیه السلام فرمود
که اجابت میکنم آنچه مرا داشت از ولایت عهد بشرط آنکه من امر و نهی کنم و
ندیم و حکم نکنم و نصیب و غزل ننمایم و تغیر ندیم آنچه او قایمست پس اجابت کرد
مأمون تمام اینها را خبر کرد مرا شریف ابو محمد و او گفت که حدیث کرد مرا جده
من موسی بن سلیمان گفت که من در حرا سان بودم با محمد بن جعفر پس شنیدم که

ذوالحججه

ذوالحججه استین بیرون آمد و میگری و میگفت و اعجاب که خبری عجیب دیدم
پرسیدم که چه دیدم گفتند که چه دیدی اصلی گفت و اندک گفت دیدم مأمون خلیفه
که میگفت مر علی بن موسی را علیه السلام که من چنین دیده ام که والی گردانم
ترا بر امور مسلمانی و فتح کنم آنچه در رقبه منست و بگردانم ازادر رقبه
تو و دیدم علی بن موسی را که میگفت یا امیر مرا طاقت این کار نیست
و توفه آن نه پس نمی بینم خلافت را هرگز که ضایع کردم از و مأمون از آن دور
ی حجت و عرض میکرد بر علی بن موسی و علی بن موسی میگذاشت و از آن ابا
فرمود و ذکر کرد و ده اند جامع از اصحاب سیر و آثار و روات و ثقات اخبار که
مأمون چون اراده کرد عقد خلافت از برای امام رضا علیه السلام و با خود
این اندیشه کرد و سهل بن فضل را حاضر گردانید و اعلام نمود با آنچه عزم کرد
بود بر و و امر کرد او را که بیاد خود حسن مشورت کند در این امر و هر دو نزد
مأمون حاضر شدند حسن و این را امر عظیم شمرد و دانست که اگر خلافت را
بر و مسلم میدارد از خطه ایشان بیرون میرود مأمون گفت من معاویه
کرده بودم با خدای که اگر ظفر باجم بمخلوع تنگم کنم خلافت را با فضل آل
ابوطالب و او افضل ایشانست پس چون ایشان غریت ایشان را مشاهده
کردند دست برداشتند از معارضه او پس فرستاد ایشان را بخدمت امام
رضا علیه السلام و عرض کردند این را بر و پس آن حضرت امتناع نمود لا ترا
ایشان مبالغه میکردند اما حاجت فرمود پس ایشان باز گشتند و از ابوی
رسانیدند پس او سرور و پیش و گشت نشست مأمون با خواص در و در پیشینه
و فضل را بیرون فرستاد و اعلام کرد مردم را برای مأمون در باب امام رضا
علیه السلام با آنکه ولی عهد خود کرده و آن حضرت را رضای نام نهاده و امر کرد
ایشان را بلباس سبز علوی و عود کرد و از برای بیعت او در پیشینه و دگر را که
ترا گیرند رزق یک ساله را پس چون این روز شد حکام دولات بر طبقات خود
سوار شدند و مأمون نشست و انداختند از برای امام رضا و دو شک
بزرگ را و نشست آن حضرت بر دو شک سبز و بر و عمامه و شمشیری بود بعد از آن
امر کرد سپر خود را عباس بن مأمون آنکه از اول مردم او بیعت کند پس امام
رضا بر داشت دست مبارک خود را و بر روی مبارک خود فرود و دست و از آن
بر روی ایشان مأمون گفت بکترین دست خود را از برای بیعت آن
حضرت فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله این چنین بیعت میداد و بیعت

میکردند و مردم و دست او بالای دستهای بود چون این امر تمام شد خطبا
و شعر را بخواند و ذکر کرد و ندانچه مأمون را بود و در امر او ذکر کرد و فضل
امام رضا علیه السلام بعد از آن طلب کرد و ابو عبید عباس بن مأمون را در
برجت و بسید دست پدر خود را بعد از آن ندانچه کرد و شد محمد بن جعفر
بن محمد پس نزدیک شد بمأمون و بسید دست او را پس مأمور گشت باخذ
جایزه انگاه مأمون گفت باز کرد و یا اباجعفر مجلس بجای خود بعد از آن طلبید ابو
عباد علویان و عباسیان و جوایز ایشان را ایشان داد تمام شد اموال
و مأمون گفت مرا امام رضا را خطبه کن مردم را و تکلم نمای پس آن حضرت حمد و ثنا
الهی را بجای آورد و فرمود که ما را بر شما حق است بر رسول الله صلی الله علیه
و آله و شما را نیز بر ما حق است با و پس هرگاه که شما ادا کنید بسوی ما این حق
را واجب کرد و در ما حکم از برای شما و ذکر فرمود از و غیر این را درین مجلس امر کرد
مأمون که در اسم را باسم آن حضرت زدند و ترمیج نمود اسحق بن موسی بن جعفر
بدختر عم خود که او اسحق بن جعفر بن محمد بود و سیر کرد اند پس حج کرد و مردم
خطبه کرد از برای امام رضا علیه السلام در شهر بولایت عهد و خطبه کرد عبد
بجابر بن سعید درین سال بر مین رسول الله صلی الله علیه و آله گفت در دعا که از
برای او میگردد که ولی عهد سلیمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین
بن علی بن ابی طالب علیه السلام مداینی آورده از رجال خود که چون امام
رضا علیه السلام نشست در مقام ولایت شعر او خطبا برخواستند و در آن
باب اشعار و خطبه خواندند و الوید بر سر مبارک وی افراشتند بعضی از خواص
آن حضرت گوید که نظر کرد بسوی من و ترمیج فرج و شادی بود اشارت فرمود بجا
من پس من نزدیک شدم بوی فرمود که مرا به پنهانی که مشغول مکردان دل خود را باین
امر و انتشار باین نمای که این کار تمام نمی شود و بعضی از شعر که در دیانت بر آن حضرت
و جعل بود و گفت قصیده گفته ام و سوگند خورده که نشود آنرا هیچکس بشنود
پس امر فرمود مرا بنشین تا سبک شدند مردمان پس من قصیده مدار پس
آیات را خواندم که سمت ذکر یافت تا آخر پس چون فارغ شد امر فرمود که او را
ششصد دینار زر طلا دادند و فرمود که این را خرجی راه کن پس چندی از جا
آن حضرت طلبید اعطا فرمود بوی جامه مبارک خود را بعد از آن و جعل پیران
رفت تا بقیم رسید اهل قم هزار دینار زر طلا میدادند بوی که جامه آن حضرت
بستانند داد و ابا که و بفر و ختن آن و الله که قطعه از و هزار دینار میدادیم

پس چون او از قم بیرون آمد بعضی از اهل قم فرستند و راه را بر و قطع کردند
و آن جامه را از وی اخذ کردند پس باز گشت بقیم و درین باب سخن گفت
گفتند خود را خندان را می نداری و دادند او را هزار دینار و قطعه از آن
جامه مبارک و این روایت شیخ مفید رحمه الله غیر روایت اول است
که شیخ کمال الدین بن طلحه رحمه الله روایت کرده و مرویست از امام
خادم و ریان بن صلت که چون مأمون عقد کرد از برای امام رضا علیه
السلام بولایت عباد امر کرد که آن حضرت سوار شود و بنهار عهد پیران
از ماید آن حضرت امتناع نمود و فرمود که معلوم داری از شرطی که میان
من و تو شد و در دخول امر پس عفو کن مرا از نماز مأمون گفت که من نمی
خواهم باین که تا مردم ترا شناسند و اشتها را بید فضل تو و ترس بسیار
کردند پس در میان ایشان پس چون مأمون الحاج بسیار کرد و فرمود
که اگر معاف داری آن بسوی من دوسترت و اگر با کنی من بیرون میرم
بطریقه که پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام بیرون رفته اند مأمون گفت بیرون
فرمای بهر طریقی که میخواهی و مأمون همه مردمان را از شکریان و اهل شهر
امر کرد که سواره بدر خانه امام رضا علیه السلام حاضر شوند مردم بقیاس
از مرد و زن و کودک در راه با و با آنها اجتماع و اشطار خروج آن حضرت
یکشند ملازمان خاصه از امر او شکریان سواره و بر در و در و لحنه آن
حاضر شدند و سواره ایستادند تا آفتاب طلوع کرد و پس غسل کردند و لباس
پوشیدند و عمامه پنبه بستند و طرفی از آن بر سینه مبارک فرود گذاشتند
و طرفی دیگر در میان هر دو شانه و بوی خوش بر خود کردند و عصا بردست
گرفتند و فرمودند مرد موالی خود را که بکنند آنچه من کردم و ایشان بیرون
آمده همه نزد وی جمع شدند و آن حضرت پای برهنه کرد و فرام آورد
و سراویل را تا نصف سیاق و بر و جامه فرام آورد و بعد از آن اندکی
رفت و سر مبارک بسوی آسمان برداشت و استدائی بکیر کرد و موالی همه
باری بکیر گفتند تا فرمود بدر خانه آنجا بایستاد پس چون امر او شکریان
دیدند آن حضرت بدین صورت همه فرود آمده افتادند بر زمین و برترین
ایشان از روی احوال کسی بود که با خود کار و دی داشت که برید بان طرا
سوزنای خود را که همه از پای کنند و برهنه پای شدند و آن حضرت بکیر
میفرمود تمام مردمان با وی میکشند و چنان خیال میکردند که آسمان زمین

و دیوار را در جواب کجسیر با وی موافقت می نمایند و غریب و فریاد برخواستند
و نامه که آن حضرت را جان دیدند و آواز گیسو شنیدند و رسانیدند این حال
را بامامون و فضل گفت بوی که اگر بدین صورت امام رضا بمصلی رسید فتنه
عظیم در میان مردم دست میداد و ترس آن هست که خون ما را بریزند آگاه
مأمون و ستاد و عذرخواست که ما ترا زحمت دادیم و میخواهیم که تو مشقتی
لاحق نشود پس کرم فرما و باز کرد و باید که نماز بگذارد با مردم کسی که نماز
میگذارد با ایشان آن حضرت موزه طلب فرموده پوشید و سوار شد
و بازگشت و اختلاف و غوغا در میان مردم افتاد در آن روز و مشظمان
نماز ایشان و روایت از یاسر که چون عزم کرد مأمون بر خروج از خراج
بجانب عراق فضل با وی پیرون آمد و با امام رضا علیه السلام پیرون رفتیم
پس ورود یافت بر فضل کنای از برادرش حسن و مادر بعضی منازل بودیم
که من نظر کردم در و در تحویل سال یافتیم در و که تو خواجهی حشید در ماه فلان
مخچین در روز چهارشنبه گرمی آیین و گرمی آتش را دیدم که داخل شوی تو و
مأمون و امام رضا علیه السلام بحاجم درین روز و ترا حجامت کنند و بریزد
بر بدن تو چند آن خون که زایل شود از تو حیات تو پس نوشت فضل این را
بمأمون و التماس کرد که این را از امام رضا علیه السلام پرسد پس نوشت
مأمون بسوی آن حضرت جواب فرستاد که من فردا بحاجم می روم زیرا که
من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم درین شب در واقع فرمود که آتش
فردا بحاجم مرو و مصلحت نمی بینم که تو و فضل بحاجم روید پس نوشت مأمون که راست
فرمودی یا ابوالحسن و راست فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله من فردا بحاجم
نمی روم و فضل بهتر میداند یا سرگوید که چون شب رسیدیم و اقامت فرود
امام رضا علیه السلام فرمود ما را که بگوید که لغو و با الله من شتر ماینزل فی الله
ما در آن شب این را دایمی میگفتم پس چون نماز صبح گذاردیم فرمود مرا که
بیالای بام رو و کوشش کن چون بیاوم بالا رفتم آواز و صیحه شنیدم که بسیار
زیاده شد ناگاه مأمون از خانه خود پیرون آمد خانه امام رضا علیه السلام
و گفت یاسیدی و یا ابوالحسن اجر دهد خدای تعالی در واقع فضل که بحاجم
رفت و قومی بر و داخل شدند و کشتند او را و پس کس از ایشان را که قتل
یکی پس خال او ست و جمع شدند لشکریان و امیران و هر که بود از رجال
بر در خانه مأمون و گفتند که او فرموده که کشتند او را و فتنه را برپای کرد

اطهر

و طلب خون او میکنند و آتش آورده اند تا بسوزانند در خانه را مأمون گفت
آنحضرت را که ابوالحسن در خود می بینی که پیرون روی بسوی ایشان و رفتی و مدارا
با ایشان متفرق شوند فرمود که بلی و آن حضرت سوار شد و فرمود مرا که ای
یاسر سوار شو پس سوار شدیم چون پیرون آمدیم از در خانه مردم بر آن حضرت
حجم کردند پس آن حضرت اشاره فرمود بدست مبارک و بایشان
گفت که متفرق شوید یا سرگوید و الله که ایشان روی کرد انداختند و درشتا
بعضی بر بعضی واقع میشدند هیچکس اشاره نکرد و الا که در رفتن بر روی در
افتاد و روایت از مسافر که چون خواست بیرون که محاربه کند محمد بن جعفر
را امام رضا علیه السلام فرمود مرا که برو بسوی او و بگو مرا که پیرون و
فردا که اگر پیرون میروی فردا منمزم میشوی و اصحابی که کشته میشوند
اگر گوید ترا که کجا هستی بگو مرا که دیدم در خواب من رفتم و گفتم او را
گفت خواب میکند بنده و نمی سوزد در بر خود را بعد از آن پیرون رفت
و منمزم شد و اصحاب او کشته شدند ذکر وفات امام رضا بن موسی علیهما
السلام و سبب آن و بعضی از اخبار امام رضا علیه السلام بسیار عظمت
می نمود مأمون زاد خلوت و تحریف بحق تعالی میفرمود و تفتیح میکرد مرا و آنچه
مترک میشد آنرا از خلاف این مأمون بظاهر این را قبول می نمود و بیاطن در
کرامت می افزود و بر و کران بود و دیگر دزدی آن حضرت در آمد در وقتی که او
وضو میباخت از برای نماز و غلامی آب بردست وی میریخت آن حضرت
از برای نماز فرمود که تشکر بعباده ربک احدا مأمون غلام را از آن باز
داشت و خود متولی و ضامن شد و این موجب زیادتى کدورت و حزن او
و آن حضرت تحقیر میفرمود و عیب میکرد و حسن و فضل پسران سهل را نزد
مأمون و قتی که ذکر ایشان میکرد شست و وصف ناشایستی که از ایشان بود
می آمد و نهی میفرمود مأمون را از کوشش کردن بقول ایشان و نهی این را از
آن حضرت پس گاهی سخن میگرداند بر و نزد مأمون و چیزی که میگفتند مرا
که از دوری گزیند و نمی رسانیدند او را از هجوم مردم بر و پس لایزال
درین مقام بودند آن پسر و تا او را از و گزیدند و عمل کردند بر قتل و
اتفاق کردند که او با مأمون طعامی بخورد چون خورد بیمار شد امام رضا
علیه السلام و مأمون اظهار تمارض کرد و ذکر کرد و محمد بن علی بن حمزه بن
منصور بشیر از برادر خود که او گفت بمن که امر کرد مرا مأمون که در از بگذارم

تا خنای خود را بر عادت و اظهار مکنم این را نزد کسی پس مرا طلب کرد و پیرون آورد
 از برای من چیزی را که شبیه بقرصندی بود و گفت خیر کن این را بهر دو دست خود من
 چنین کردم بعد از آن برخواست و مرا گذاشت و داخل شد بر امام رضا علیه السلام
 و گفت حال تو چیست فرمود که امید دارم که از صالحان باشم او گفت من امر و الحمد
 که از صالحانم پس آیا آمده ترا یکی از اهل ترفع درین روز فرمود که نه بغضت
 مأمون و بانگ بر غلامان خود زد و انگاه گفت برو در ساعت آب انار بگیر و
 بیا که استغفانی توان زدن از بعد از آن طلب کرد مرا که برو و انار را انجا پا
 من رفتم و آوردم و گفتم که بشارت بهر دو دست خود آنرا من چنین کردم و مأمون
 آنرا بدست خود بخورد و وی داد و سبب وفات آن حضرت این شد و لبث
 نقره بود و در روز که حلت فرمود و مرویت از ابی الصلت الهروی که من
 بخدمت امام رضا علیه السلام وقتی که پیرون رفته بود مأمون از نزد آنحضرت
 و فرمود مرا که یا ابی الصلت گردان حرکت را و توجید و تجمید میفرمود خدای
 تعالی را و وایت از محمد بن جهم که امام رضا علیه السلام بود که انجا است کرد و او را
 انکور و میل میداشت فرما کرد فرستاد برای او چیزی از انکور پس گردانیدند و وضع
 کردند آن از خوشه سوزنی چند بعد از چند روز از آن کردند و او در نزد وی
 آن حضرت از آن خورد و او آن بیماری داشت که سابقا مذکور شد پس کشت آن
 حضرت را و چنین میکیند که این از الطیف سموم و زهر ماست و چون آن حضرت
 فرمود مأمون نهان داشت موت او را یک شبانه روز بعد از آن فرستاد ابو
 محمد بن جعفر الصادق و جماعتی از آل ابی طالب که بودند نزد وی پس چون جا
 شد خبر فوت او را بایشان گفت و گریست و اظهار اندوه شد و بگریه و ناله
 و نمودن ایشان جسد مبارک آن حضرت را که صحیح بود است و گفت بر شون
 که می بینم ترا باین حال و من امید داشتم که پیش از تو بروم اما حق تعالی میخواهد که
 میکند بعد از آن امر کرد و بخیل و کفین و تحنیط آن حضرت و پیرون رفت با جنازه
 او و برداشت آنرا تا منتهی شد بموضع که الحال بد فوشت در و آن موضع خانه
 حمید بن قحطیه بود در قریه که آنرا اسناد می گفتند از نوکان بزمین طوس و قبر
 پیرون را در آن موضع بود و قرآن حضرت در قبله او و اوقات نزد وی
 و امام رضا علیه السلام که در گذشت نکذاشت فرزند وی را که دینم مکریر او که
 ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام بود و حسن او در روز وفات پدر بزرگوارش
 هفت سال بود و چند ماه این اخر کلام شیخ مفید است رحمه الله مولف کتاب

بن عباس رحمه الله میفرماید که رسید و من از کسی که بر قول او قیام دهم که سید
 الدین علی بن طاووس رحمه الله موافقت نمی نمود باینکه مأمون آن حضرت را زهر داده
 و این اعتقاد نداشت و سید مطالعه بسیار فرموده بود و تحقیق و تفتیش بلا حد میکرد
 بر مثل این و آنچه ظاهر میشد از مأمون از مهربانی و شفقت نسبت باین حضرت
 و میل او بسوی وی و خستیا کردن او و اغیرا اهل و اولاد خود را مأمون تولاستیا
 و مقرر آن و شیخ مفید رحمه الله ذکر کرد و چیزی چند نقد دل من قبول نمی کند از
 و شاید و می باشد و چگونه امام رضا علیه السلام غیب کند پسران سهل را نزد
 مأمون و تفتیش نکراشتان نماید و بنود که اشتغال نموده باشد بامر دین و آخرت خود
 و مشغول بحق در مثل این و بر رازی شیخ مفید رحمه الله دولت مذکوره از اصل
 فاسد است و بر غیر قاعده مرضیه است پس استقام آن حضرت بوقیحه که در باب
 ایشان فرمود تا اغیرا ایشان باشد بخیر رای خلیفه برو و در دست انچه در
 از ناخوشی باز نصیحت کردند آن حضرت مأمون را و اشارت او برو و بجزئی که
 فایده دهد در دین او سبب قتل او نمیکرد و موجب آن نمیشود که او حرکتی
 امر عظیمی شود و کافیت در امری که او را منع کند از دخول برو یا باز داد او را
 از غلط و نصیحت او باز معلوم نگردد ایم و ندانسته که چون سوزن را نشانند در
 انور آن پس دم و زهر ناک کرد و دوشاد نیست باین قیاس ظنی و الله تعالی اعلم
 بحال صحیح و دیگر موافقت میفرماید که من دیدم در کتابی که معروفست بحجاب القیم
 که حاضر بود مرا در نزد جمیع این کتاب که جماعتی از بنی عباس پوششید بامون
 او را تحمیل کردند و از سفها شمرند و در رای که امام رضا علیه السلام را ولی
 عهد خود گردانید که بعد از و والی باشد که این امر سبب آن میشود که خلافت از
 حیطه بنی عباس پیرون رود و بتصرف بنی علی در آید و بسیار نموده بودند
 در تحطیه و بدی رای او مأمون جوابهای غلیظ در دست نوشت و ایشان را در
 آن سب و لعن کرد و قیاح بسیار در آن ذکر نمود و از جمله انچه گفته بود در
 خاطر مانده است که شما از نطفه های مستانید که در ارجام کنیزکان مفتاح
 صورت بسته و غیر این از رشتیه ها و ذکر کرده در آن امام رضا علیه السلام
 را و تنه نموده بر فضل و شرف و شرافت نفس اهل بیت او پس این امثال
 این نفی کننده است از مأمون که اقدام نماید بر اهلک این نفس ظالمه و
 کند و چیزی که موجب خسران دنیاست و آخره و الله اعلم و این خشاب نیز شمه
 ذکر او را آورده از مولد و وفات و مدت عمر و عدد اولاد آن حضرت

و مذنب اولی سبکست با حسن ان زحمت این نوع که تو کفشی باز مقدار عبده او ثواب است و کفشی با
رحمن و از الفاظ قدریه و محسوس این است ای شیخ حق تعالی تکلیف بختبر فرموده و نهی از
نموده و عمل قلیل را پاداشش کثیر میدهد و بر عصیان نفرموده و از ان کار ماست و آسان
و زمین و آنچه در میان هر دو است باطل خلق نکرده این کار اهل کفرست پس وای بر اهل
کفر که در نرخ از برای ایشان آماده است پس شیخ برخاست و این آیات را گفت
نظم انت الامام الذی رزق بطاعته يوم النشور من الرحمن غفرانا و نجات
ماکان ملتقا جناک ربک عتافیه احسانا فلیس معذرة فی فعل فاحشة و قد کنت
فسقا و عصیانا لا لاولا فاما ما هیما و قعة فیها عبدة اذ یا قوم شیطانا و لاجت
ولا شاء الفسوق و لا قتل المولی له ظلما و عدونا اتی محبت و قد صحت عزیمت العزیز
اعلم ذاک الله اعلمنا یعنی تویی آن امامی که امیدواریم که بواسطه فرمان برداری ما
او را در روز قیامت از بخشندگی بی منت آمرزشش و مغفرت را روشن گردانند ازین
ما آنچه بود پوشیده و پاداشش دهر ترا پروردگار تو از قبل درین عمل پاداش نکرده است
چون معذرتی در فعل زشت بدستی که بودم من را که فعل بد که آن فسق و عصیانت
تو نه و نه کنیده نهی کنده او را که واقع گردانده او را در ان کبایر پرستش میکردم
در ان وقت ای قوم شیطان را دوست نمیدارم و میخواهم فسوق را تو قتل و کفر او را
از ظلم و عدوان بدستی که من دوست دارم و محبت و دوستی او را
عزیزش اعلان و اظهار فرموده و این را از برای تو که او حق تعالی است بکف و اعلان
گردانی و ان حضرت روایت کرده از امامی کرام خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که حق تعالی فرموده که هر که رضا بقضای من ندهد و ایمان بقدر من نیارد پس
که طلب کند محبوب و بر اغیر من و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که در هر قضا و حق
تعالی راست بکنو و نیکویی از برای مؤمنان از اسم بن عباس گوید که من شنیدم
امام رضا علیه السلام که مردی از و سوال کرده بود که ای اقی تعالی تکلیف کرد
بندگانش از چیزی که طاقت ان ندارند ان حضرت فرمود که حق تعالی اعدا است ازین
ان مرد گفت ای اقا در است بر هر چه خواهد فرمود که مردمان از ان عاجز ترند
و نیز ان حضرت روایت کرده از پدر ان کرام خود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که اعمال بر سه احوال است فزایض و فضایل و معاصی اما فزایض پس با حق تعالی
و برضا و قضا و بقدر و مشیت و علم اوست و اما فضایل پس با امر و نیت
و لیکن برضا و بقضا و بقدر و مشیت و بعلم اوست و اما معاصی پس با امر و نیت
و لیکن بقدر و بعلم اوست بعد از ان عقاب میفرماید بنده را بر معاصی

روایت از حسن بن علی الوشاکه او روایت کرده از علی بن موسی الرضا علیه السلام
که گفت حق تعالی فرض کرده امر را بعباده فرموده که حق تعالی اغفرست ازین کفر مناجار
کرد و ایشان را بر معاصی فرموده که خدای تعالی اعدل و احکم است ازین بعد از ان
فرموده که ای پسر آدم من اولایم حسنات تو از تو و اولایم بسیئات خود
از من میکنی معاصی را بقوتی که گردانیده ام و بدید کردم در تو و سوال کرد
از ان حضرت در حال طواف مردی که خبر کن مرا از جواد فرمود که کلام تو دوست
دار و پس اگر تو از مخلوق می پرسی جواد ان کسی است که آنچه حق تعالی بر او فرض کرده
بجای آورد و اگر حاکم را میخواهی پس او جواد است اگر عطا کند و جواد است
اگر امر کند اگر عطا فرموده بنده را عطا فرموده او را چیزی که مراد است
و اگر منع نمود منع کرده چیزی که مراد است و مریت از ان حسن علیه السلام
که گفت هر که قایل بجنسیت میدهد او را از زکوة چیزی و شهادة او را قبول
کنند که حق تعالی تکلیف نفرموده هیچ نفسی را مگر بقوت و طاقت او و باز نکرد
بر فوق طاقت او را و بنده و زور هیچ نفسی بدی الا که و بال ان بر و باز کرد
و دیگر بر احق تعالی بکنجا و دیگری نسکیرد و نزد ان حضرت از جبر و تفویض مذکور
میشد فرمود که من شمار اعطا نمیکنم درین اصلا و نمیفرمایم اختلاف میکنند و با
و خاصیت بکنند شمار را بیکس بر و مگر بکنند شمار او را گفتیم اگر مصلحت ان بی
که خدای تعالی اطاعت کرده نمیشود و با کراه و عصیان کرده نمیشود و بخله افعال
نمیکند در باره بندگان در ملک خود او مالک است مران چیز را که او بکنند
ایشان را و قضا در است بر آنچه قادر گردانند و ایشان را پس اگر اتیان عطا
نماید نخواهد بود و او صد کننده و مانع آن و اگر ترک معصیت شود پس اگر خواهد
که حائل شود میان ایشان و ان معصیت میکند پس اگر حائل نشد و گردانند
ایشان از ان نیست او که در او و ایشان را در ان معصیت بعد از ان فرمود
که هر که ضبط کند حد و این کلام را پس خصم میشود کسی را که مخالفت از او دیگران
حضرت فرموده که امام را علامات و نه است او اعلم و احکم و اقی و احکم و شیخ و شیخ و
اعلمت خسته کرده متولد میشود و پاک و مطهر می باشد از خون و غیره و می بیند از
خود آنچه از پیش خود می بیند و او را سپایه نمی باشد و هرگاه بر زمین آید از شکم مادر برافت
است خود می آید در ان حال بلند کننده او را است بشهادتین و هرگز حق نمیشود و
میکند چشم او اما دشمن جواب نمیکند و حدیث کرده میشود و است بر و زور
الله صلی الله علیه و آله دیده نمیشود و مراد را بول و قیاط زیرا که خدای عزوجل امر فرمود

زمین را که فرو برد آنچه از او بیرون می آید و خوشبوی تر از مشک می باشد و می باشد
اولی مردمان از ایشان بنفسمای خودشان و شفق تر برایشان از پدران و ان
ایشان داشت مردم می باشد از روی تواضع مرخصی تعالی را و فرایند تر بود
می باشد با آنچه امر میکند بان و باز دارند تر مردمان می باشد از آنچه نمی باید
از ان و دعای دوستیابی باشد تا غایتی که اگر دعا کند بر کسی بهر آینه می تواند
بدون نیمه و سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و شمشیر ذوالفقار نزد وی می باشد
و پیش او صحیفه ایست که در ذامهای شیعیانست تا روز قیامت و جامعه
وی می باشد که طول او هشتاد و گز است در دست جمیع مردم بان احتیاج دارند
و جعفر کبیر و جعفر اصغر نزد او است که از پوست معز کش است و جمیع علوم در آنجا
حق ایش و خراشیدن پوست و نصف پوست و نزد او می باشد مصحف فاطمه
علیها السلام و در حدیث دیگر و روایاتی که امام مؤید است بروح قدس
میان او و میان حق تعالی عمودی است از نور که می بیند در اعمال بندگان
و او هر چه احتیاج است بسوی او از برای دلالت که مطلع میشود بر وسوسه
کرده میگرد و از برای او پس میداند و قبض میشود پس بمیداند و امام متولد
میگرد و از او متولد میشوند و هیچ می باشد و بیمار میگرد و در میخورد و می
اشامد و بول و غایط میکند و نکاح و خواب می باشد او را و نسیان میدارد
و سهو میکند و فرج و خرن عارض میشود و میگرد و میخورد و میزد و میبرد
و در قبرش می نهد و زیارت میکنند و محشور میگرد و میدارند و سوال می
کنند و ثواب و مکرم و شافع می باشد و دلالت او در دو خصلت است علم
و استیجاب دعوت و هر چه خبر میدهند بان از حوادثی که خواهد شد پیش از بود
آن پس آن بعدی است معهود بسوی او از رسول الله صلی الله علیه و آله که میراث
کرده از پدران خود و این از آنست که عهد آورده بسوی او جبرئیل از عالم الغیب
جل جلاله و از منقول است در اوصاف امامت و مرا امام راست در تمامت
اجبارا رضای علیهم السلام اشیا عجیبه و مفاسد غریبه آن مرا غرض صواب را
رسنده است و هر چه مشتمل باشد بر کتاب یا کتاب را کند او را نکست و عیون
پسندیده است و از جمله ایست از اصول دین که نمیگرد و بند پیر او تمام شک
از و چه یقین و هدایت کرده بان بسوی حق المبین و گوید ابا الصلیت الهوی
که حدیث کرده مرا علی بن موسی الرضا و بخند که رضا بود و همچنانکه تسبیح یافت بود
بان از پدر خود و روایت کرد و همچنین تا علی بن ابی طالب علیهم السلام که رسول الله

صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان قولست و عمل پس چون برون آمدیم از خدا
آن حضرت احمد بن محمد بن حنبل گفت این چه اسناد است گفت مرا و را که
بر من که این سقوط یعنی مجنونانست که هرگاه در مینی مجنونی چکانند بهوش
آید و روایت از قشاش مولوی امام رضا علیه السلام که من شنیدم
از آن حضرت که میفرمود که هر که شنود یا نکست صبح را و بگوید اللهم انی
اسئلك باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و احوالک
و عافیتک ان تتوب علی و مثل این بگوید هرگاه یا نکست شام بشنود و بگوید
بمیرد و در آن شب یاد در آن روز تا نب مردم باشد و آن حضرت از ابای ام
خود روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چهار کس را شفیعم در
روز قیامت کرامی کند و ذریت من بعد از من و برارنده حاجتهای من
و سعی کننده از برای ایشان در امور ایشان و دوست ایشان بدل و از
و در روایت دیگر هست که دفع کننده از ایشان بدست خود و روایت کند
آن حضرت از ابای بزرگوار خود تا امیر المومنین علیهم السلام که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که در آنست که مرا بعراج بروند دیدم که ذات رحیمی و
زده بود بعرضش و شکایت میکرد از ذات رحیمی دیگر بسوی پروردگار
خود و گفتم خند واسطه است میان تو و میان او از پذیر گفت بهم می رسم بحبل
پر و آن حضرت علیه السلام فرمود کسی که روزه بدارد از شیعیان یک روز
از جهت طلب ثواب خدای تعالی در روز در بهشت و کسی که استغفار کند خدا
را در هر روزی از شیعیان هفتاد بار حشر کرده شود و روز قیامت در زیر
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و واجب شود از خدای تعالی کرامت
برای او و هر که تصدق کند از شیعیان بصدقه و اگر چه یک خرما باشد حرام
کرداند خدای تعالی جدا او را بر آتش و هر که روزه بدارد سه روز از
شیعیان و به پوند و آنرا بر روزه ماه رمضان بنویسد خدای تعالی او را روزه
داشتن او ماه پایی و دیگر آن حضرت فرمود که نمی باشد مؤمن مؤمن تا با
او سه خصلت سنتی از پروردگار خودش سنتی از پیغمبر او سنتی از ولی او
آن سنت که از پروردگار او است پوشانیدن ستر او است همچنانکه حق تعالی
زود کرده که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا لمن ارقتنی من رسول و اما سنت
از نبی خود پس ندارد اگر دن است با مردم که خدا العفو و امر بالمعروف و اعرض
عن الجاهلین و اما سنت از ولی خود پس صبر بر سختها و مشقتها که و الصابین

فی البأساء والضراء وروایت میکند آن حضرت از پدران بزرگوار خود تا امیرالمومنین
علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که با موزید از غراب سپه خصلت را
پوشانیدن او بسفاد و با غذا کردن در طلب رزق و خدر کردن او و با خادم
کود که من شنیدم از امام رضا علیه السلام میفرمود که خوشترین آنچه آن خلق
هست در سه موطن است روزی که متولد میشود و پیرون می آید از شکم مادرش
پس می بیند دنیا را و روزی که میرد پس معاشه مشاهده میکند آخرت را و اهل آنرا
و روزی که برانگخته میشود پس می بیند احکامی را که نزدیکه در دنیا و اسلام
فرستاده خدای عزوجل بر یکی درین سه موطن ایمین گردانیده و از آخرت شریک فرمود
و سلام علیه یوم ولد و یوم موت و یوم یبعث حیاء و سلام کرد عیسی بر
خود درین سه موطن که گفت و السلام علی یوم ولده و یوم اموت و یوم یبعث
حیاء و از آن حضرت روایت که خدای تعالی امر فرموده پس چه چیز که مقرون گردانیده
بان سه چیز دیگر را امر بنما روز کوفه کرده پس هر که نماز کند روز کوفه نماز وی مقبول
نست و امر فرموده بشکر از برای او و از برای مادر و پدر پس هر که شکر از برای آنها
نیارد و شکر خدای تعالی را بجای نیآورده و امر کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
رحم پس هر که رعایت صلوات کند از خدای تعالی نه پرهیزد و دیگر فرموده که از علماء
فقه علم و علم خاموشی است و بدستی که خاموشی یا نیست از ابواب حکمت زیرا که
خاموشی بیدار میکند محبت را که او دلیل است بر هر چیزی و دیگر فرموده که دوست
هر مرد عقل آوست و دشمن او جمل او پرسیدند که می باشد زمین که در و امام باشد
فرمود درین هنگام سخت و شدید کرد و با اهل خود و از آن حضرت روایت کند از
پدران بزرگوار که روایت کرد علی بن ابی طالب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر
یعنی سفید موی در پیش سر من است و در هر دو عارض سخاست و در کیسوی سخاست
و در قفا شوم است و آن حضرت فرموده احتمال نمیشود مگر پنج خصلت بخل خست
و ناز و زوی و راز و بجز غلب و بریدن رحم و اختیار کردن دنیا بر آخرت و دیگر
فرموده که هرگاه بنده خواب کند و در سجود بود حق تعالی فرماید که بنده من قیض کرده
روح او را و او در طاعت منت است و آن حضرت روایت کند از امیرالمومنین علیه
السلام که در دنیا همه او جمل است مگر مواضع علم و علم تمام او حجت است مگر آنچه
عمل کرده میشود با و عمل او همه ریاست مگر آنچه با طبع بطریق اخلاص بر خطرت
نابنده نظر کند با آنچه ختم و عاقبت او بران خواهد بود و از آن حضرت روایت
که پیرون رفت روزی ابو حنیفه از نزد صادق علیه السلام پس کاظم علیه السلام از

کلی نوی

پس وی او می آمد ابو حنیفه گفت ای جوان معصیت از کیست فرمود که از سه حال خا
نت یا از خدای تعالی است و از بنده نیست پس سر او را بنیاد شد که نیم واک غذا
کند بنده خود را بچیزی نیند و خسته باشد آنرا و یا از خدای عزوجل است و از بنده
پس سر او را نیست مگر شریک قوی را که ظلم کند شریک ضعیف را و یا از بنده است
و معصیت از دست پس اگر حقوق کند او را پس بخواه بنده هست و اگر حقوق کند از
از خود و کرم او است و دیگر فرموده که سر او را نیست مرد را که بکند و طبع گوشتی را
در سر روزی پس اگر قادر نباشد بر آن پس روزی در میان پس اگر قادر نباشد
پس در هر جمعه و این را از دست بگذارد و پرسیدند از آن حضرت که چه است
عبادت کند کان شب را که احسن مردمانند از روی وجه فرمود زیرا که
ایشان چون خلوت کردند با خدای تعالی پس خدای تعالی می پوشانند ایشان را
از نور خود و دیگر فرمود که لازمال مرد دزدی میکند تا وقتی که استغفار نشن
دست خود را که در آنگاه اظهار میکند حق تعالی بر او و آمدند قومی از خراسان
بخدمت آن حضرت و گفتند که قومی از اهل بیت تو فرامیگیرند امور بخیه
پس اگر نمی کنی ایشان را از آن دور نیست فرمود که نمیکند گفتند چرا فرمود
که شنیدم از پدر خود که میفرمود که بخیه خشن و درشت و قبول نمی کنند
و دیگر فرمود هر که رد کند متشابه قرآن بحکمش هدایت باشد براه راست بعد
از آن فرمود که در اخبار یا متشابه هست همچو متشابه قرآن پس رد کنید متشابه
آنرا بحکم آن و متابعت نمیکند متشابه آنرا بغير حکم آنرا تا که راه نشوید و دیگر فر
مود که هر که روزه بدارد اول روز از رجب از جهت رغبت در ثواب خدا
عزوجل واجب گرداند از برای او بیست و هر که روزه بدارد و روزی در وسط
او شفاعت کرده شود در مثل و پعه و مضرو هر که روزه بدارد و روزی در آخر
او بگرداند حق سبحانه و تعالی او را از عروپان و دامادان حجت و حق تعالی
شفاعت او را بپذیرد در حق پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عم
و عمة و خال و خاله و معارف و تمایکان او و اگر چه ایشان مستوجب عذاب
نشته باشند و آن حضرت از پدران بزرگوار خود روایت کرده و آن
از علی علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر یکی از شما
خود را که یا عبد الله دوستی کن در راه خدای تعالی و دشمنی نمای در راه او
و دوست دارد و دوست او را و دشمن دارد و دشمن او را که یافته نمیشود
الایت مگر باین و علی بن حسن بن علی بن فضال روایت کند از پدر خود که او

گفت من شنیدم از علی بن موسی الرضا علیه السلام که میفرمود هر که بگوید تعظیفا
در ماه شعبان بهشتی باشد و بار پامرز و خدای تعالی کسان او را و اگر چه بعد از آن
باشد و آن حضرت روایت کند از آباء کرام خود و ایشان از ائمه
و او از رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که دوست میدارد که سوار شود بر کشتی
نجات و چنگ در زند به بند استوار و در آویزد بر پستان محکم که در کار پس
باید که دوست علی را بعد از من و دشمن دارد و دشمن او را باید که اکتفا کند
بائمه هدایت از اولاد او که ایشان خلفا و وصایا میباشند و حجج الله بر خلق
بعد از من و سادات امت میباشند و پیشوا و انبیا اند بخت حرب ایشان حرب
منست و حرب من حرب حق تعالی و حرب اعدای ایشان حرب شیطان
و همین اسناد روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ماه رمضان
بزرگست مضاعف میگرداند حق سبحانه و تعالی در حسنات را و محو میکند
در وسایات را و بلند میسازد در درجات را هر که تصدق کند درین ماه صدقه
پامرز و حق تعالی او را و هر که نیکی کند در و بمالک میبندد خود را و هر که زیاده کرد
هر که نیکو سازد خلق خود را در حق تعالی منظر مغفرت در ذکر و هر که خشم
فرو خورد در و پامرز و حق جل و علا او را و هر که رعایت صله رحم کند در و
حق سبحانه و تعالی غفران را شامل حال او گرداند بعد از آن فرمود که ماه شاکه
اینست نیست مثل ماههای دیگر هرگاه که آمد بشما می آید ببرکت و رحمت چون
رفت میرود و بجز آن کسان این ماهی است که حسنات در و مضاعف میگردد
و اعمال خیر در و پذیرفته میشود و هر که بگذارد درین ماه از برای خدای تعالی دو
نماز را که خضوع و تطوع نماید در آن پامرز و خدای تعالی او را بعد از آن فرمود
بدستی که شقی ترین شقیان آنست که بیرون رود از و این ماه و امر زیاده نشود
باشد کسان او و زبان کار باشد وقتی که فایز و رستگار شوند نیکو کاران بعبادت
پروردگار که رحمت منان فواید کتاب عیون الرضا بسیار است باین اکتفا
و این باب بر رحمة الله گوید که گفتند مرا ای جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام
را که قومی از مخالفان شما زعم ایشان آنست که پیر بزرگوار ترا مأمون خدا
نام کرد و از جهت آنکه راضی شد و ولایت عهد او را آن حضرت فرمود و سجده
در و غ میگویند و فخر می ورزند بلکه خدای تبارک و تعالی او را راضی تسمیه فرمود
زیرا که او راضا بقضای الهی داده بود در آسمان او راضی می بود در رسول او را
و ائمه که بعد از او بودند در زمین او صلوات الله علیه کفتم آیا نبوده هر یک از

ای ای

ای کرام تو که پیشتر بودند که راضا شهادت ایشان بوده باشد از برای خدا
در رسول و ائمه که بعد از او بودند فرمود که کفتم پس چرا التسمیه یافت پدر تو در
سنان ایشان بر خاض فرمود زیرا که راضی بود و ندیوی مخالفان از دشمنان او
همچنانکه راضی بودند با و موافقان از اولیاء او و بنود این مری را از آباء
کرام او علیه السلام پس او ازین جهت تسمیه یافت در میان ایشان
راضا در عیون اخبار آن حضرت آورده که در مدینه متولد شد در روز
چهارشنبه یازدهم ماه ربیع الاول در سال صد و پنجاه و سیوم از هجرت بعد از
وفات ابی عبد الله علیه السلام به پنج سال و وفات یافت بطوس در قریه
که سناباد میگفتند از رشتاق نوقان و دفن گردید در درج حیدره
بن قحطبه طائفی در قبه که در ورشید بود در جانب قبله او و این در روز
جمعه بیست و سیوم ماه رمضان بود که دویت سه سال از هجرت گذشت
بود و عمر شریفش چهل و نه سال و ششماه بود و بیست و نه سال و دو ماهه تا
بزرگوار خود امام موسی علیه السلام بود و بعد از پدر بیست و چهار ماه
امام و خلیفه بود و ایام امامت او بقیه ملک رشد و ملک محمد امین بن
زبیده و ملک مأمون بود و او اخذ کرد بیعت را از برای امام رضا علیه
السلام بی رضای او و این بعد از آن بود که تهدید میکرد او را بقتل و
الحاج می نمود مگر را درین باب و آن حضرت ابامیثم فرمود ما مشرف شد
از شدت آن بر ملک و آن حضرت میفرمود که بار خدایا تو نهی فرمودی
که بدست خود خود را بکشند پس ازید و من مشرف شده ام از قیل عبد الله بن المأمون
بر قتل هرگاه که قبول میکنم ولایت عهد او را و من نکردم مضطرم همچنانکه یوسف
و دانیال علیهما السلام وقتی که قبول کردند بر یک از ایشان ولایت باز
قبل طاعی آن زمان بار خدایا عهدی نیست مرا الا عهد تو و ولایتی نیست مرا
الا از قبل تو پس توفیق گرامت کن مرا از برای اقامت دین و احیای سنت
بنی تو بدستی که تو مولا ای و نصیری نعم المولی و نعم النصیر بعد از آن قبول
کرد و ولایت عهد را از مأمون بر آنکه والی بنار و کسی را و غل نکند هیچ
کس را و قضیه نماید طریق و رسمی که بوده و آنکه در امور مشورت کننده باشد
از دور پس گرفت از برای او مأمون بیعت را بر خاص و عام و بود
این وقتی که ظاهر شد مأمون را از امام رضا علیه السلام فضل و علم و حشمت پس
بعد از آن حسد بدید و کینه ورشد تا سینه او تنگ گشت پس غم نمود

و شهید گردان حضرت را بنهر و رفت آن حضرت برضوان و کرامت حق و
مرویت از علی بن میثم که او گفت که من شنیدم از پدر خود که میگفت من شنیدم
از پنجه مادر امام رضا علیه السلام که میگفت که چون من حامله گشتم بر سر من نایتم
که آنی حمل او را می شنیدم و در خواب تسبیح و تهلیل و تحمید را از شکم خود
می ترسانیدم و چون بیدار می شدم نمی شنیدم چیزی را و چون بار نهادم و
زمین واقع شد و استهائش بر زمین بود و سرش بچنان آسمان و حرکت
داد لبهای خود را گویا که تکلم میکند پس در آمد بسوی من پدرش امام موسی علیه
السلام و فرمود که گوارنده باد ترا ای پنجه کرامت پروردگار تو پس داد او را
به پدر در خرقه سفید سجده پس آن حضرت بانگ گفت در گوش راستی
و قامت گفت در گوش چپ وی و بعد از آن آب فرا ترا طلب فرمود و کام
او را بان گرفت بعد از آن رو کرد و بپا درش و فرمود که بگیر این را که این
است در زمین ام و صاحب کتاب و لایل روایت کند از جعفر بن محمد بن
یونس که نوشت مردی با امام رضا علیه السلام و مسئله چند در و از آن حضرت
سوال میکرد و میخواست که سوال کند در آنجا از جامه طعم که محرم می تواند بود
و از سلاح رسول الله فراموش کرد و میخواست که سوال کند در آنجا
و تاسف میخورد بر آن جواب آنرا فرستاد و فرمود که باکی نیست در احرام
در جامه طعم و بدانکه سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما
تا نوشت در میان بنی اسرائیل میکرد و با هر عالمی هر جا که میکرد و در وایت از مقبرین
خلا که گفت مراد یان بن صلت در مرد که فضل بن سهل فرستاده بود و او را
مواضع خراسان او گفت بن که میخوام که دستور بطلبی از برای من که برای
السلام سلام کنم و دوای نمایم و میخوام که سوختن مرا از جامه خود و
بن چند در می که بنام آن حضرت زده اند معمر گوید که داخل شدم برای آن
فرمود و در است که ریان میخواد که نزد من بپاید و بپوشانم من او را از جامه خود
و بدستم از دراهم خود و گفتم سبحان الله بخدا که از من این را میخواست که من بخدا
تو بگویم از برای او و نسکه بود که یا معمر مؤمن موفق است بگو که باید گفت من رفتم
او را آوردم در آمد و بر و سلام کرد آن حضرت دو جامه از جامه های خود طلب فرمود
و بوی داد پس چون او برخواست دیدم که در دست وی چیزی نهاده چون پروان
گفتم وی را که چه چیز عطا فرمود ترا پس است باز که دسی در هم بود و سلیمان بن جعفر
جعفری روایت کند که گفت مرا امام رضا علیه السلام که بخرا از برای من جاریه یافت

این جاریه نزد مردی بود از اهل مدینه بنوعی که آن حضرت وصف فرموده بود و من
و خریدم و من تسلیم مولای او کردم آوردم او را بنجد مت آن حضرت پس خوش
کرد و تصرف نمود و خبر روزی مکث کردم تا که مولای او بمن ملاقات کرد و
گفت که من چه قصه است گفت الله الله عیش بر من کوارانست و مرا آوار ماند
و نه خواب پس سخن کن که رو کند بمن جاریه را و من بستاند گفتم آیا تو توانی بمن
این حرارت نیست تو انم نمود که بگویم مرا و رو کند بر تو من داخل شدم ترا لیکن
علیه السلام در انداخته بود که با سلیمان صاحب جاریه میخواهد که رو کند برو
بر و جاریه را گفتم بنی و الله من گفت که از تو درخواست کنم که بوی رو نماینی
و من بستانی پس چنین کردم و مکث نمودم چند روزی بعد از آن مولای
جاریه بمن رسید گفت فدای تو کردم و درخواست کن از آن حضرت که قبول
فرماید جاریه را که من از وفایده نمی توانم گرفت و قادر نیستم که نزدیکی کنم بوی
گفتم قادر نبودم که ابتدا کنم با من گفت پس قسم بخدا مت ای نفس علیه السلام فرمود
که با سلیمان صاحب جاریه میخواهد که بستانم از و جاریه را و من او باز کرد و انم
گفتم این انما پس میکند فرمود که رو کند بمن و من او بستاند و روایت از
حسن بن ابی الحسن که هم من محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر بن جعفر
مرک او داشتیم پس داخل شد بر و امام رضا علیه السلام و ما بر کرد و او بودیم
و پسرانش و برادران من و هم من اسحق برالین مرا و می گریستند و بیچاره حالت
سختی و پریشانی بود پس آن حضرت آمد و نشست در ناحیه که نظر میکرد بسوی ما پس
پروان در عقبش رفتم و گفتم فدای تو کردم داخل شدی بر عم خود و او را باین حال دید
و ما می گریستیم و اسحق عم تو میکشید و بنود از تو خزن و گریه فرمود مرا که دیدی این
که میکشید بر سر بالین او زود باشد که این مرض خلاص شود و خیر شود
و بپروان که بر سر بالین او می گریست پس انگاه برخواست محمد بن جعفر از آن
جاریه و صحت یافت و اسحق مرض شد و ببرد و محمد بر و میکشید و چون خروج
کرد محمد بن جعفر در مکه و دعوت کرد مردم را از برای خود و تسبیح یافت با المیز
منین و بیعت کردند او را و اختلاف داخل شد بر و امام رضا علیه السلام و فرمود
که ای عم نکذیب مکن پدر و برادر خود را که این امر تمام نمیشود را و می گوید پس
رفت محمد از مکه و من نیز با وی پروان رفتم بسوی مدینه گذشت مکر اندک زمانی
که جلودی آمد و او را بنزدیت فرستاد و محمد بن جعفر از و امان خواست و کمال
سیاه پوشیده بر بالای منبر رفت و خود را عزل کرد و نکذیب قول خود نمود

و گفت این امر از ان مأمونست و مراد در حق نیست بعد از ان رفت بخراسان و رفتی
کرد در مرو و صفوان بن یحیی روایت کند از ان حضرت که من شنیدم که میفرمود که
عالمان حکیمان فهم کردند و شدگان حدیث کردند و شدگان حدیث حسن بن علی الوشاء که
که من در خراسان بودم فرستاد امام رضا علیه السلام که روزی بسوی من که بودی
از جهت من بفرست و آن نزد من یافت نمی شد گفتم رسول ان حضرت را که در نزد من
برو نیست رفت و باز فرستاد رسول را نزد من که بودی را بفرست من طلب کردم
در میان جاهای خود نیافتم گفتم بر رسول که طلب کردم و نیافتم سیوم بار رسول
باز بفرستاد که بفرست بر تو را من بر خواستم و جت و جوی کردم پس جای نماز که
بخشتم که صندوقی که مرا بود در آنجا که دیدم یا فتم بر دوشه بخدمت ان حضرت
آوردم گفتم کواهی می دهم که تو امام مفضل الطاعنی و بود مرا بسوی در خواست ان
عبد الله بن میخیره گوید که مرا تو قتی بود و حج کردم برای این چون رفتم بمکه حلیان کرد
سینه من چیزی خود را بلباسم در آنجا که گفتم بار خدا میایدانی طلب و اراده مرا
پس راه نمای مرا به بهترین ادیان پس افتاد در دل من که خدمت امام رضا علیه
السلام روم آدم مبدینه و استادم بر در خانه ان حضرت گفتم غلامی را که بگویم
مولای خود را که مردی از عراق بر در خانه است شنیدم ندای او را که میفرماید که در
ای عبد الله بن میخیره من در رفتم پس چون مراد میفرمود که اجابت فرمود حق تعالی
دعای ترا و راه نمود ترا بدین گفتم کواهی میدهم که تو حجت الله و امین الله بر خلق و در
کند حسن بن علی الوشاء که گفت فلان بن فلان محرز که رسیده است بمکه ابو عبد الله
علیه السلام کاشی که میخواست که معاودت کند اهل خود را بمواقعه وضوی نماز میخواست
و من میخواستم که این را از امام رضا پرسی و شاکویدم بخدمت ان حضرت ابتدا کرد
پیش از سوال من و فرمود که بود عبد الله علیه السلام که موافقه میکرد و باز میخواست که اجابت
کند بان وضو نماز میخواست و دیگر که اراده میکرد و همچنین وضوی نماز میخواست
پروان آدم و گفتم که جواب فرمود پس شد ترا پیش از آنکه من سوال کنم از او و است
از حنانه بن سید که گفتم مرا امام رضا علیه السلام که آیا تواند بود امام را که او را
نباشد ان حضرت فرمود که از من متولد نخواهد شد الا یکی و لیکن او نشاء و ذریه
بسیار خواهد بود و ابو خداش گوید که شنیده بودم این حدیث را بسالی پیش ازین
و شاکویدم که گفت من عباس بن جعفر بن محمد الاشعث که التماس کند از ان حضرت
که کتابی از او که با امام میرسد چون بخواند بدرد که بدست کسی برسد و شاکویدم که
ان حضرت ابتدا کرد و فرمود پیش از آنکه من بگویم التماس او را کتابت ویرانی

ایضا

در و انظار کم صاحب خود را که من هرگاه کتابت او را میخواهم میدرم و در ان
بدایین داخل شد بر ان حضرت تا سوال کند از عبد الله بن جعفر ان حضرت
است مبارک را بر سینه او نهاد پیش از آنکه او ذکر کند چیزی را که اراده کرده بودم
از برای او بعد از ان فرمود که یا محمد بن آدم بدستی که عید انعام نبود پس
خبر فرمود مرا بآنچه میخواستم پیش از آنکه سوال کنم و حسن بن علی الوشاء گوید که
امام رضا علیه السلام در ابتدا بمن گفت که پدر من دوشنبه نزد من بود گفتم پدر
تو فرمود که پدر من دیگر گفتم پدر تو فرمود که پدر من دیگر گفتم پدر تو فرمود که در
خواب دیدم که جعفر علیه السلام آمده بود نزد پدر من و میگفت که ای پسر من
چنان و چنان کن داخل شدم من بر و بعد ازین فرمود که ای حسن بدستی
که خواب ما ویداری یا یکیت و از علی بن محمد الککاشانی روایت است که
گفت خبر کردند مرا بعضی از اصحاب ما که یکی از ایشان گفت بروم از برای امام
رضا علیه السلام مال بسیاری ندیدم که سرور شده باشد بان پس من عین
شدم از برای این و گفتم در نفس خود که آوردم مثل این مال را و خوشحال نشد
بان آنگاه ان حضرت فرمود که ای غلام طشت آب بار و نشسته بودی
و گفت غلام را بر نیز بردست من آب پس دیدم که روان گشته در میان
سارکش طلا و در طشت می ریزد بعد از ان طفت شد بجانب من و فرمود که
این چنین باشد باک نه داشته باشم باک نه داشته باشد که آورده شود بسوی او مالی
محمد بن فضل گوید که در ان سالی که هرون الرشید قمر کرد بر آنکه و کشت جعفر بن یحیی
و حبس کرد یحیی بن خالد را و کرد آنچه کرد و بایشان ابو الحسن الرضا علیه السلام
بود در عرفات و دعا میکرد و بعد از ان سر مبارک را در پیش انداخت از ان پسندید
فرمود که من بودم که دعای بد میکردم بر آنکه که بر پدر زکوار من کرد آنچه کرد
حق سبحانه و تعالی امر و ز دعای مرا در حق ایشان اجابت کرد و پس از کشت از
انجا اندک زمانی نگذشت که جعفر را کشتند و یحیی را گرفتند و احوال ایشان متغیر
شد موسی بن عمران گوید که دیدم علی بن موسی با علیهما السلام که در مسجد مدینه بودند
و هرون خطبه میخواند ان حضرت فرمود که خواهی دید مرا و را که در یک خانه دفن کنند
و بشام عباسی گوید طلب میکردم در مکه دو جامه سعد بن کعبه که هدیه و تحفه برای پدر
خود میبرد در مکه نیافتم بان نوع که من میخواستم پس گذر من بمبدینه افتاد و در بازگشتن
در رفتم بخدمت ابی قحسین علیه السلام پس وداع کردم و میخواستم که بروم امام طلب
فرمود دو جامه سعد بن کعبه را بر عمل و شکی که من میخواستم و او بمن فرمود که جامه کن

بدت و حسن بن موسی گوید که پیرون رستم با آن حضرت بعضی خطانی که او را بود
که مطلقا بر بنو پس چون پیرون آمدیم فرمود که بروا شسته ای چیزی که باران را
دارد گفتیم که خستیاچ بآن نذریم و ابوی نیست که از باران ترسیم فرمود لیکن
من بر دوش نهادم و زود باشد که باران بگیرد ما را پس چون اندکی رستم بر سر شد
و باران گرفت تا بقیه آمدیم و باقی نماند از کسی که تر نشده باشد غیر حضرت
و حسن بن منصور روایت کند که از برادر خود که من داخل شدم بر امام رضا علیه السلام
در خانه که در اندرون خانه دیگر بود و یکیشی پس بر داشت دست مبارک خود
را پس گویا در آن خانه ده چراغ روشن شد درین حال مروی طلب اذن کرد
پس دست مبارک خود را باندرون جامه برد و او را اذن داد تا در آید موسی
بن مهران گوید که دیدم امام رضا را علیه السلام که نظر کرد بهر مرقه و فرمود گویا
می بینم که او را بر سر آورده اند و گردن او را زده و انجنان شد که آن حضرت فرمود
بود این آخر آنست که آورده شد از کتاب دلائل و راوندی رحمه الله در کتاب
خراج آورده که روایت کرده اسماعیل بن ابی نقیص که ما امام رضا علیه السلام
بودیم که آن حضرت دست مبارک را بر زمین نهاد و گویا که کشف کرد چیزی را
پس ظاهر شد از آنجا سبکیهای طلا باز دست مبارک بر آن کشید تا بدست
گفتم اگر میندازی یکی را از آن بمن چه میشد فرمود که نه وقت این امر هنوز در نیامده
و دیگر آنکه ابو اسماعیل حسینی گوید که من شنیدم در سند که حق تعالی راهست حجتی در
پس من پیرون آمدم برای آن طلب پس مراد لالت کردند بر امام رضا علیه السلام
پس قصد آن مقصد کردم و بخدمت وی آمدم و من نمیدانستم از عربی یک کلمه را
پس سلام کردم بزبان سندی جواب فرمود ببلغت من پس من ببلغت سندی اوی
سخن میگفتم و او جواب میفرمود مرا بآن لغت من گفتم که شنیده بودم در سند که خدا
تعالی را حجتی هست در عرب و من پیرون آمدم بآن طلب فرمود که آن بمن رسید
و اکنون آن منم بعد از آن فرمود که سوال کن از آنچه میخواهی پس سوال کردم آنچه
خواستم پس چون خواستم که برخیزم از نزد وی گفتم که نمانم از عربی چیزی پس بای فرما
برگاه خدای تعالی که الهام فرماید مرا ببلغت عرب که تخم تو آنم که دبا بل آن کشید
دست مبارک بر هر دو لب من در ساعت تکلم کردم بعربی و دیگر سلیمان جعفری
که من امام رضا بودم در حائلی که او را بود ناگاه یکجائی آمدند و آن حضرت استاده و او
بسیار میداد و مضطرب میکرد فرمود که آیا میدانی که این کجشک چه میکند گفتم خدای
رسول و سیر رسول او را ترند فرمود که میکوی مرا که ماری میخواهد که درین خانه بخورد

بجایان مرا پس برخیز و این چوب را بگیر و باین خانه رو و بکشتن این مار را گفت برو
و آن چوب را گرفتم و باندرون خانه رفتم دیدم که ماری در آنجا میگردید پس شتم
او را و دیگر مرویت از بکر بن صالح که آمدم خدمت امام رضا علیه السلام
و گفتم زن من که خواهر بنی محمد بن سنانست حامله است پس دعا کن که خداوند تعالی
او را زنده بگذارد گفتم که فرمود که دعا خوانند بود گفتم در نفس خود که محمد و علی
بعد از بازگشتن بعد ازین مرا طلبید و فرمود که یکی را علی نام کن و دیگری را عمر
من بگوئه آمدم مرا پسر و دختری شده بود از یک شکم من نام کردم ایشان را آن
چنانکه فرموده بود مرا و من گفتم مادر خود را معنی ام عمر چیست گفت مادر مرا
عمر نام بود و دیگر روایت کند و شاکه امام رضا علیه السلام در خراسان
میفرمود که چون خواستند که مرا از جبهت خراسان پیرون از ند جمع کردم
عیالان خود را و امر کردم ایشان را که گریه کنند بر من تا بشنوم بعد از آن
هزار و رستم در میان ایشان تفرقه کردم بعد از آن فرمود که من باز نمیکردم
بعیال خود هرگز و شاکه گوید که مرا عقری گزید من روی آوردم و دست گفتم
یا رسول الله شنیده این را منکر شد و ازین تعجب کرد امام رضا علیه السلام
فرمود که خدا که دیده او رسول الله را گوید که من دیده بودم رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم را در خواب و بجا که هیچکس را از آن اخبار نگذرد بودم
مؤلف کتاب رحمة الله میفرماید که حافظ ابو نعیم با ما موافقت کرد و رسانید
اخبار را بانی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و از ما سوا می ایشان
اعراض کرد و اما این جوی امام موسی بن جعفر را علیه السلام ذکر کرده و او
تجاوز نموده و هر دو در کتابهای خود از مجهولان عباد و از تکلمان عباد را ذکر
کرده اند شکی کسی که نام و نسب او معلوم نیست و طریق و مذهب او متحقق نمیشود
مثلا عابدی درین بود و عابدی حشیه و امثال اینها ذکر کرده اند مثل امام موسی
کاظم و امام علی بن موسی الرضا و امام محمد باقر و ابنا کرام ایشان را علیه السلام
و اما عبد العزیز حافظ جناب دی رسانیده تا امام حسن عسکری علیه السلام و بنو
کر و چون بخلف صالح امام محمد المهدی صلوات الله علیه رسید تا ما تحمل الله
بن طلحه رحمه الله ذکر سلف و خلف کرده و جریان نمود و در مضار آن تو
نموده از اغیار و منکرست او مقرو و معترف رحمه الله و از عجایب امور
آنکه حافظ ابو نعیم متهم است به تشیع و فعل او نیست که رافع آنست حق تعالی
عفو کند از ما و از ایشان و ابی در نثر الد را آورده که فضل بن سهل پرسید

از امام علی بن موسی الرضا و مجلس مأمون که با ابی الحسن مردمان مجبورند فرمودند که از
اعدالت از آنکه حکم کند شمارا و بعد از آن غدا بکند گفت پس کذاشته شد
فرمود که حق تعالی احکم است از آنکه مهمل گذاردند خود را و بخودش باز گذارد
نصرانی را پیش مأمون آوردند که بخور کرده بود بهناشسته چون این را دیدند
شد از جهت قتل مأمون از این چشم آمد و از فقها پرسید گفتند اسلام پذیر
آنچه پیش از آن بوده انگاه از امام رضا علیه السلام پرسید فرمود که پیش
از رازی که او سپلمان شد وقتی که یاسپس و شدت را دید که قال الله تبارک
و تعالی فلما را و ابنا قالا و اما با قد و حده تا اخر سورة و پرسیدند از
آن حضرت از قناعت فرمود که قناعت نفس راضیات و قدرانیس را نگاه
میدارد که آب روی خود را پیش اهل دنیا نریزد و سوال نمیکند ترا از قناعت
الآدم مرد ما متعللی که میخواهد آخر ترا یا مستزده دوری جویند از لیبی مردمان
استماع نمودند آن حضرة مردی از دست شستن پیش از طعام فرمود و گوئی
دست که دست شستن اول از برای ماست و شستن دوم از برای خود که
میخواهی این را ترک کن بگردی را پیش مأمون آوردند و خواست که نزد او رانند
گفت چه میکویی یا ابی الحسن در باب این فرمود که میگویم که خدای تعالی میخواهد ترا
بحسن عفو او مکر از برای عزت تو پس عفو کرد از و حدیث کرد و ابوالفضل
در خدمت آن حضرت بودم که میفرمود به نیشابور و او سوار بود بر بغله شهباز
آمده بودند بطلب وی علمای بلد مثل احمد بن حنبل و یاسین بن نصر و یحیی بن یحیی
و بسیاری دیگر از اهل علم پس او نیشابور بجا آمد بغله او در مزینه و گفتند کسی بر
پاک بزرگوار است که حدیث کن ما را بحدیثی که شنیده باشی از پدر بزرگوار خود
فرمود که حدیث کرد مرا پدر من عبد صالح بن موسی بن جعفر که او فرمود مرا حدیث
کرد پدر من جعفر بن محمد الصادق و او فرمود مرا که حدیث کرد مرا پدر من باقر علیه
السلام و محمد بن علی او فرمود که حدیث کرد مرا سید العابدین علی بن حسین او فرمود
که حدیث کرد مرا پدر من سید شهاب اهل بخته حسین بن علی او فرمود که شنیدم
از پدر خود سید العرب علی بن ابی طالب و آن حضرت فرمود که شنیدم از رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم که ایمان معرفتی است بدل و اقرار است بر ایمان
است بارکان او گوید که احمد بن حنبل گفت که اگر بخوانم این کسان را بر بخون
آینه خلاص شود از جنون و مرویت از عبد الرحمن بن ابی حاتم مثل این که او حکایت
کرد و از پدر خود که گفت اگر خوانده شود بر مصرع پس او بهوش آید جامع این

کتاب کشف الغمته علی بن عیسی رحمة الله علیه که نقل کردم از کتابی که حاضر بود در امام او
اما آنچه را که صورت اوست و نقل صورت او اینست که حدیث کرد مولی سعیدم
الدینا عمار الدین محمد بن ابی سعد بن عبد الکرم الوزان در محرم سنه ست و تسعین
و خستاه که ایراد نمود صاحب کتاب تاریخ نیشابور در کتاب خود که علی بن موسی
الرضا علیه السلام چون داخل شد بر نیشابور در سفری که در آن فضیلت شهادت
یافت و آن حضرت در محض بود و آن بر بغله شهباز بود و زینش بود از فقره حاصل
و در آمد در بازار نیشابور و در آنجا بخدمت وی رسیدند حافظان احادیث
بنویه ابو ذرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی رحمهما الله و گفتند ای سید بن سید
ای امام ابن الائمه و ای سید طاهره رضیه و ای خلاصه را کینه بنو یحیی ابی
الطهارت و اسلاف اخیارت که ایامی نمایم باطلعت با ممنت خودت را و در
نیکتی از برای ما حدیثی از ابا و اجداد بزرگوار خودت نماید که هم از این است
بغله را و برداشت مظهر را روشن کرد اند چشمهای مسلمانان را بطلعت مبارک
نور آسای خود و بود و دو کیسوی مشکبوش همچو دو کسوی مبارک رسول الله صلی
علیه و آله و سلم و همه مردمان طبقه طبقه و فوج فوج ایستاده گریان و مالان و سینه
گریان و جامه دران و در خاک غلطان و بعضی خود را رسانیده بوسه بر رکاب
خرام بغله اش میدادند و همه که در نهار را دراز میکردند بمظله عهدتا و روانه
کرد اندند و موع از دیدن مثل آنها را ساکن شد اصوات و آواز بر داشتند
ائمه و قضاة که ای معشر مردمان بشنوید و در گوش گیرید و اندام رسانید عزت
رسول الله را و خاموشش شوید و آن حضرت املا فرمود این حدیث و اماده کرد
بودند و شمار در آمدست و چهار هزار مجریه سوی و او است که حدیثی از لفظ مبارک
آن حضرت بشنوند بنویسند و طلب املا ابو ذرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی کردند
آن گاه حضرت مبارک از عهد بیرون آورد و فرمود که حدیث فرمود مرا پدر
من موسی بن جعفر الکناظم و او گفت که حدیث فرمود مرا پدر من جعفر بن محمد الصادق
و او گفت که حدیث کرد مرا پدر من محمد الباقر و او گفت که حدیث فرمود مرا پدر
پدر من علی بن حسین زین العابدین و او گفت که حدیث فرمود مرا پدر من حسین بن
علی شهید کربلا و او گفت که حدیث فرمود مرا پدر من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
شهید زمین کوفه و او گفت که حدیث فرمود مرا پدر من محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و عیدم اجمعین و او گفت که حدیث فرمود مرا جبرئیل بن عبد السلام
و او گفت که من شنیدم از رب العزت سبحانه و تعالی که میفرمود که کلمه لا اله الا الله

الا الله حصن منست پس کسی که بگوید آنرا داخل شود در حصن من امین گردد و از عذاب
صدق الله سبحانه و صدق جبرئیل و رسول و الائمة علیهم السلام ابوالقاسم قمری
اقتدای کند که این حدیث باین سند رسید یکی از امای سامانیه پس از آنکه بابت
و وصیت کرد که با او در قبر بنهند پس چون او مرد او را یکی در خواب دید و گفت
با توجه کرد و گفت خدای تعالی مرا آمرزید بواسطه تلفظ من به لا اله الا الله
تصدیق من محمد رسول الله از روی اخلاص و بودم من که نوشته بودم این
باب ز راز جبهه تعظیم و احترام و دیگر آبی در نشر الدار آورده که چون عقد کرد
مأمون معیت را از برای آن حضرت بعد از خود بعد از آن آن حضرت فرمود
که بصیحت و اجابت مرا ترا و نرا و اریست عیش از برای مومن بدستی که تا
منخواهد آنچه کردی بمن خاصه منخواهد آنچه کردی بفضل من سهل پس مصلحت در آن
از برای تو آنست که دور کنی ما را از خود تا بصلاح آید امر تو و ابراهیم بن عباس
صولی گفته بخدا که این سبب شد که مال امر بآن کشید و روایت کرده شده
بعضی اصحاب آن حضرت که داخل شدند برو و مرو و کشف باین رسول الله روایت کرده
شده از برای ما از صادق علیه السلام که او فرموده که نه جبر و نه تفویض بلکه امری در
میان دو امر معنی این چیست فرمود که زعم کرد که حق سبحانه و تعالی تفویض غیر فرمود
امر خلق را و رزق بر حج خود پس تا و لیل تفویض تا و لیل بیکر کافرست و قایل بتفویض
مشرک گفتم باین رسول الله پس چه خبر است امر من الامیرین فرمود که وجود سبیل برین
آنچه کرده شده اند بآن و ترک آنچه نهی کرده شده اند از آن و میفرمود در قول نهی
عز وجل که فاصح الصفا اجمیل یعنی عقوبت غیاب و در قول الهی خوفا و طمعا فرمود که خوف
از برای مسافر و طمع از برای مقيم روزی مأمون گفت یا ابا الحسن خبر کن مرا از حدیث
علی بن ابی طالب علیه السلام که بچه وجه او سیم بهشت و در زخمت آن حضرت فرمود
که ایانشینده از پدر و آبی خودت که روایت کردند از جدت عبد الله بن عباس
که او گفت من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که جنت علی ایماست
و بعضی او گفت بلی امام رضا علیه السلام فرمود پس باین معنی قسم بهشت و در
مأمون گفت باقی نگذار خدای تعالی مرا بعد از تو یا ابا الحسن گوای میدم که تو وارث
علم رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم ابوالفضلت مروی گوید که چون بازگشت
آن حضرت بمنزل خود آمد منجد مت آن حضرت و کشف باین رسول الله چه خوب جواب
فرمودی مأمون فرمود که یا ابا الفضل من کلمه کردم و او را در آن مقام که او است
و حال آنکه من شنیدم از پدر بزرگوار خود که او روایت میکرد از آبی که او خود که

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرا که ای
علی تو سیم بهشت و در زخمت تو سیم بهشت میگوئی تشش را که این از سر است
و آن از سر است تو داخل شدی در آن حضرت قومی از صوفیه و گفتند مرا و از آنکه بمانی
نظر کرد و در آنچه و آبی ساخته بود خدای تعالی او را در آن امر پس دید شما اهل بیت
که او لی مردم ما بنید بر دمان که پیشوای مردمان بشید و نظر کرد و در میان شما اهل
بیت پس دید که او لی مردم ما بنید بر دمان پس مصلحت دید که رو کند این امر را پس
تو دامت قنجانید کسی که طعاهای غلیظ خورد و لباسهای درشت پوشید
و بدان گوش سوار شود و بعبادت مریض رود و آن حضرت بکیه فرموده بود را
نشست و فرمود که یوسف پیغمبر ما بهای و بیاج مطرز بند بهی می پوشید و
بود بر مکیات آل فرعون و حکم میفرمود آنچه مراد و مطلوب بود از امام قسط
و عدالت که چون سخن گوید راست گوید و حکم کند بعدل و چون وعده نماید وفا
برستی که حق سبحانه و تعالی حرام نکند داننده لباس و نه ماکل را و این آیت خواند
که قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق و در ذکره ابن جعدون
آورده که علی بن موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده که هر که راضی شود از خدای
عز وجل بماند که از رزق راضی شود و از و بماند که از عملی و دیگر فرمود که بر طاعت
مرو و کوشش بدر با شکستن صفقه و معدوم نمیکند و اندر تحیل عقوبت را با مال
بخی و فرمود که مردم برد و نوعند رسنده آنچه باید اکتفا بآن نکنند و طلب
کننده آنچه خواهد که نباید و آورده که زید بن موسی بن جعفر بیرون رفت و خروج
نمود و بر بصره و دعوت کرد مردم را بخود و سوخت ما نهی مردم را و افساد کرد
بعد از آن طفر رفتند بوی و او را که شش پیش مأمون بردند زید گوید که چون مرا
بر دزدان و نظر کرد بسوی من و گفت بیزید او را بخدمت برادرش علی بن موسی
الرضا علیه السلام آن حضرت ساعتی مرا نزد خود استاده گذاشت و گفت
نشد بعد از آن فرمود که ای زید بر تو رسوایی باد تو مکر قایل بر رسول الله هستی که
خون ریختی و ترسانیدی مردم را و کوفتی مال را بی حیلتي شاید که فریفته کرده باشی
ترا سخن احقران اهل کوفه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که فاطمه علیها السلام
احسان فرمود فرج خود را پس حق سبحانه و تعالی حرام کرد او را و ذریت او را
بر تشش این در شان آنکس است که از شکم او بیرون آمده و بس که حسن حسین است
بخدا که ازادی از دوزخ نیاید مگر بطاعت الهی پس اگر خواهی که از انبصیت
او پناهی خواهی یافت و بطاعت او نرسی و تو درین مسخام که ای نخواهی بود بر خدا

تعالی از مردمان و طبری حقه الله و الله در اعلام لوری و باب ششم شش فصل
ایرا و فرموده در ذکر ابی الحسن موسی الرضا علیه السلام **فصل اول** در تاریخ مولد
و مبلغ سن و وقت وفات آن حضرت ولادت یا بعد از تسبیح و مدینه بود
سال صد و چهل و هشتم از هجرت و گویند در یازدهم ذی القعدة بوده در روز
در سال صد و پنجاه و سیوم از هجرت بعد از وفات ابی عبد الله علیه السلام
سال این را شیخ ابو جعفر بن بابویه رحمه الله روایت کرده و گویند که در روز
پنجشنبه بوده و مادرش ام ولد است که او را ام التبتین می گفتند و نامش نجبه
بوده و گویند سکن القویه و گویند مکتب صوفی روایت کند از عن بن محمد که او
گفت شنیدم از علی بن میثم که خرید جمیده المصنعات را که مادر امام موسی بود
علیه السلام و او را از اشراف عجم بود جاریه مولده را که نام او بکتم بود و او
افضل زمان بود و عقل و در دین و در تقییم سیده خودش جمیده ما عاتی که
او را خرید به بود هرگز در شش می نشست از حبه اجمال او و جمیده گفت
پس خود امام موسی را علیه السلام ای پسر بدستی که بکتم جاریه است که ندیدم هرگز
در فضل از او و من شکی ندارم که زود باشد که خدای تعالی پاک و مطهر کرد و انزل
او را اگر او را بپای باشد و من او را بتو بخشیدم پس طلب خیر او کن و آنچه دلت
میکند که نام او بکتم بوده قول شاعر است در مدح امام رضا علیه السلام **فصل** الا
ان خیر الناس نفسا و والداه و روحا و اجدا و احی المعظم انتابه للعالم و احل ثانی
اما ما یؤدی حجت الله بکتم و در روایت دیگر که علی بن میثم از پدر خود روایت
کرده که جمیده مادر موسی بن جعفر علیه السلام چون بچه را خرید در خواب دید
رسول الله را صلی الله علیه و آله که میفرمود مرا و را که یا جمیده بخش بچه را بپشت
موسی که زود باشد که از و متولد شود از و بهترین اهل زمین پس همه کرد و او را بوی
پس چون امام رضا از و متولد شد او را طاهره تسبیح کردند و وفات نمود آن
در طوس خراسان در قریه که از اسنابادی گفتند در آخر صفر و گویند وفاتش در ماه
رمضان بود که هفت روز از و باقی بوده در روز جمعه در سال دویست و سوم از
هجرت و در آن روز پنجاه و پنجاه بود و مدت امامت و خلافتش هشت سال بود
و ایام امامتش در بقیه ملک کشید بود و مالک ملک کشید بود و مالک ملک کشید
محمد این بعد از و سه سال و هشت و پنج روز بعد از آن امین بر طرف شد و نشست
عماد ابراهیم بن المهدی معروف باین شکله سلطنت در مدت هشت و چهار روز
بعد از آن محمد امین خروج کرد و دوم بار و بای بیعت کردند و باقی ماند یک سال و هشت

طاهر بن حسین او را گشت بعد از آن مأمون عبد الله بن هرون بعد از و هشت سال
سلطنت کرد و امام رضا علیه السلام در ایام ملک او شهادت یافت و آن
حضرت برضا تسبیح یافت از حبه رضای خدای عز و جل در آسمان و رضای
رسول و ائمه بعد از و بودند در زمین و گویند از حبه آنکه مخالف و موافق از و
راضی بودند **فصل دوم** در خصوص ذاکه بر امامت آن حضرت و آن مخصوص
در سابق سمت ذکر یافت **فصل سیوم** در ذکر ولادت و هجرات آن حضرت
که نقل کرده اند از روایت عامه و خاصه از آن جمله روایت کند علی بن احمد بن
الوشاکوفی که من پیرون رفتم از کوفه بطرف خراسان پس گفت دختر من
بود که ای پدر من بکنج من این حله را و در آنجا بفروش و بخر از بها
آن از برای من فیروزه گفت من آنرا گرفتم و بستم در میان بعضی از متاع خود
پس چون رسیدم تبر و فرو دادم و در بعضی از کلمات پس نگاه امام رضا علیه
السلام آمدند و گفتند حله منو ایهم که گفت بعضی از غلامان گفتیم که نزد من حله
چیزی نیست رفتند و دیگر باز گشتند و گفتند مولای ما بتو سلام رسانند و
که هست با تو حله که در میان فلان قناعت که دختر تو داده بود و گفته که از
تن من آن را برای او فیروزه بخری و این تن من آن را آوردم و بایشان
گفتم و الله که سوال کنم از سئله چند پس اگر جواب آن سایل گفت پس او
اوست پس نوشتیم آنها را و صباحی رفتم بدرو و نجانه وی نوشتیم خدا
بوی رسانید از حبه از دحام مردم بردار نجانه من نشسته بودم با نگاه خدا
از آنجا پیرون آمد نبوی من و گفت ای علی بن احمد این جواب است سائلی که با
تست پس گرفتم تمام جواب سایل من بعینها و دیگر روایت کند حاکم ابو عبد
الله الحافظ بسند خود از محمد بن عیسی که او روایت کند از ابی حنیبل
النباحی که او گفت من رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که
فرموده به بنیاج و فرو دادم در مسجدی که فرو دمی آیند حجاج در هر سال
کوباکه من رفتم و سلام کردم برو و ایستادم در پیش وی پس با رفتم نزد وی
طبقی که بافته اند از برک خرمای مدینه و در و تمر صیانی است کویا دست
کرد و هشتی از آن تمر برداشت و بمن داد من شدم آنرا کانه پیچیده تمر بود
تاویل و تعبیر کردم که زنده خواهم ماند پیچیده سال بعد از آن تمر که هر تمر یک
سال باشد پس چون هشت روز از آن گذشت من رفتم و زمین زرع است
عمارت بکنم که یکی آمد و خبر داد مرا از آمدن امام رضا علیه السلام از مدینه

و فرود آمدن آن حضرت در آن مسجد منستم دیدم که مردم بخند متوی میروند
هم رنم با مردمان دیدم که نشسته در آن موضعی که من رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم در خواب دیده بودم و در زیر وی جیبری است مثل آنچه دیده بودم که
زیر پیکر بود و طبق از بافته خرما پیش وی نهاده و در و تر صیافی است پیش رنم
و سلام کردم جواب سلام مراد او و مرانزدیک طلبید و قبضه از آن تر من را
شمردم بعد دان بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من داده بود که زیا
کن از برای من باین رسول الله فرمود که اگر زیا ده رسول الله زیا ده میگردن
زیا ده میگردم و دیگر حاکم مذکور روایت کند با سنا و خود از سعید بن سعد که
آن حضرت نظر کرد و مردی فرمود که یا عبدا لله وصیت را آماده شو مر آن جنر
را که لابد است از پس آن مرد بعد از سه روز مرد و روایت است از حسین
بن موسی بن جعفر علیه السلام که او گفت که ما در کرد و امام رضا علیه السلام
بودیم و ما جماعتی از جوانان نبی ما ششم بودیم گذشت بر ما جعفر بن عمر العلوی
او با جامهای گنده بود و بد حال ما یکدیگر نگاه کردیم و خندیدیم از بیانیات او
امام رضا علیه السلام فرمود زو و با شد باین نزدیکی که به پند او را مال
تبع بسیار پس گذشت از آن یکماه با مثل آن که والی مدینه شد و احوال او خوب
گشت و بر ما میگذشت با خیل چشم و با سنا و او از حسین بن بشار روایت کند
که امام رضا علیه السلام فرمود بمن که عبدا لله خواهد گشت محمد را که هم عبدا لله بن
ما فرمود که بی عبدا لله که خبر اسانت خواهد گشت محمد بن زبیده را که در بغداد
پس گشت او را حدیث کند ابو محمد عبدا لله بن عبد الله بن محمد بن معروف بصفتی
که قافله از خراسان بکرمان میرفت حرامیان راه را برایشان گرفتند و در میان
ایشان مردی بود که متهم بود بکثرت مال او را گرفته بداشتند در میان
برف و دمان او را بر برف کردند و نگاه داشتند تا گویایی او بر طرف شد
و قادر نبود بر کلام او باز گشت بخراسان و کشیده بود خبر امام رضا را و او
در آن وقت در نیشابور بود پس در خواب دید که گویا قایلی بگوید مر او را که
فرزند رسول الله در خراسان است از و سوال کن از علت خود قایلی که تعلیم
کند ترا و ای که فایده دهد تو کو بر من چنان دیدم که قصد کردم بجان آن حضرت
و شکایت پیش وی کردم همچنانکه هستم و خبر کردم او را بعلت فرمود که بگر
از زیره گرمانی و سحر و نمک و کوب و در دمان بکن دوبار یا سه بار که خلاص
میشوی ازین علت آن مرد پیدار شد و آن خواب را نادیده خیال کرد تا آمد

بناشور گفتند که امام رضا علیه السلام روان شد از نیشابور و در رباط سعد
با خود گفت که برو و حال خود را بگوی عرض کن پس آمد بخند متوی و گفت باین
رسول الله حال من این و اینست که حرامیان مرا گرفته و دمان مرا بر برف کردند تا
غایتی که قادر نیستم بر سخن گفتن مگر بشقت مرا تعلیم فرمای بد و ای که فایده دهد تو
که آیا ترا تعلیم نکردم برو و استعمال کن آنچه وصف کرده بودم ترا در خواب گفت
باین رسول الله اگر دیگر عاده کنی بر من دور نباشد فرمود که بگر زیر و سحر
و نمک را با هم بکوب و در دمان کن دوبار یا سه بار که صحت می یابی مرد گفت
آن چنان عمل کردم صحت یافتم تعالی گوید که شنیدم صفوانی را که او گفت من
مرد را دیدم و شنیدم از و این حکایت و علی بن جعفر روایت کند از ابی الحسن
الطیب که چون امام موسی علیه السلام رحلت فرمود امام رضا علیه السلام
فرمود که بشی و سکی و خوشی خرید چون صاحب حرامیان را به پیرون رسانند گفت
ایمن شدیم ما از جانب او و زبیری نوشت بر هر دو که علی بن موسی فتح این باب
کرده دعوت میکند مردم را از برای نفس خود و هر دو گفت و اعجاب علی بن موسی
این خبر را خبرده و او این می نویسد طبرسی رحمه الله گوید رسانند این حادثه
مذکور است در کتاب عیون الاخبار شیخ ابو جعفر قدس روحه و اما آنچه ظاهر میشود
مردم را بعد از وفات او از برکتش شهادت قدس او و علامات و عجایب که مشاهد
کرده اند خلق در و اذعان نموده خاص و عام و اقرار کرده مخالف و موافق
تا این زمان بیرون است از حد احصا و عدد و بسا آنکه و ابرص که در و شفا یافته اند
و بسیاری در و بجز اجابت رسیده و دعوات گذارده شده بکثرت انجا
و ما بسیاری ازین دیدیم و یقین کردیم و دانستیم که اصلا در آن شکی و ریب نیست
صلی الله علیه و آله در ذکر طریقی از خصایص و مناقب و اخلاق که نموده آن حضرت بر ما
بن عباس گوید که من ندیدم که سوال کرده باشند از امام رضا علیه السلام الا که
درسته و جواب فرموده و ندیدم اعلم از و در آن وقت و عصر و مانون امتحان
بیکر و آن حضرت را بسوال از هر خبر و آن حضرت می الفور جواب میفرمود و
نه کلام و جواب و تمثال او انرا عات از قرآن مجید بود و در هر سه روز ختم قرآن میفرمود
و میگفت کمتر از سه روز میتوانم ختم کردن و لیکن نمی گذرم از آیتی الا که در و میگویم
نه در چه خبر ما زل شده و در چه بایست و هم از و روایت است که من ندیدم و شنیده
هیچکس را که افضل باشد از امام رضا علیه السلام و دیدم از و خبر را که از مجلس
خریده ام او را که جفا کرده باشد هرگز بکلام و ندیده ام که قطع سخن کسی کرده باشد

صبر میفرمود تا فارغ میشد و سرگز حاجت کسی را در نفرمود که بران قادر بود و هرگز دراز
نگرد و پای خود را پیش کسی که پیش روی نشسته بود و تکیه نفرمود و نیز در مجلس خود هرگز
و ندیدم کسی را که دشنام داده باشد و علایمان و ملازمان خود را و ندیدم
و مانع انداخته باشد و ندیدم که بفرقه خندیده باشد بلکه خنده وی تنبیه بود
و هرگاه خلوت میشد و سفره می انداختند تمام ممالک و خادمان بر سفره خود
می نشاند حتی در بان و سائیس شب خواب کم میکرد و در روز بر وزه می بود
و فوت میفرمود سه روز را در ماهی و میگفت این معادل صیام و هریست
مردم احسان بسیار میکرد و صدقه نهانی میداد و در ششهای تاریک بیشتر را
فقر میفرستاد پس اگر زعم کسی آن باشد که دیده یا شد مثل او را و فضل تصدق
مکنید او را و محمد بن ابی عباد گوید که نشستن امام رضا علیه السلام بر حصیر بود
تا بستان و بر پلاس در زمستان و جامهای درشت پوشید تا آنجا که بر
میفرمود جامه زینت پوشیدی برای مردمان و مرویت از ابی الصلت علیه السلام
بن صالح الهروی که او گفت من ندیدم اعلم از علی بن موسی الرضا و هیچ عالمی
الاک شاده میکرد و مثل شهادت من و چون جمع میکرد و مانع در مجلس بسیار
از علمای ادیان و فقهای شریعت و متکلمین دوران پس آن حضرت غلبه میفرمود اول
تا آخر ایشان که تا کسی باقی نمی ماند که اقرار بفضله او نمیکرد و بقصود خود و شنیدم
از آن حضرت که میفرمود که من می شنیدم در روضه رسول با علما در مدینه و ایشان
در مسائل شروع میکردند و چون کسی از ایشان عاجز میشد از مسئله اشارت میکرد
بوسی من با جهم و میفرستادند بسوی من و حل آن میکردم و جواب سایل مشکله
ایشان میدادم ابی الصلت گوید که حدیث کرد مرا محمد بن اسحق بن موسی بن جعفر
علیه السلام که پدر من موسی بن جعفر میفرمود در بیان خود را که این برادر شماست
علی بن موسی عالم از آل محمد پس بر رسید از ادیان خود و حفظ کنید آنچه میگوید
برای شما که من شنیدم از پدر بزرگوار خود جعفر بن محمد علیهما السلام که میگفت
مرا که عالم آل محمد در صلب تست ای کاشش من در می یافتم و در او هم نام امیر المؤمنین
است علیه السلام و روایت کند محمد بن یحیی الفارسی که نقل کرد ابو نواس
امام رضا علیه السلام در روزی که پیرون آمده بود از نزد مانعون بر بخله که او را
بود نزدیک شد و سلام کرد بران حضرت و گفت یا بن رسول الله در مدح تو من
چند کشته ام میخواهم که بشنوی آنرا از من فرمود که بخوانم این را **انتم** مظهر
نقیات شایبم تجزی الصلوة علیهم انما ذکره **وا** من لم یکن علی یامین ترابه

ما فی قدیم الدهر مفتخر **فا** تم الملاء الاعلی و عندکم علم الکتاب و ما جادت به التور
یعنی پاکیزه گانند که پاک و پاکیزه است و پرهیزنده جاهای ایشان یعنی طاهر و
ایشان که بخیر میگردید برایشان نماز هر جا که مذکور کردند یعنی نماز را ذکر
ایشان پذیرفته میشود کسی که نباشد علوی و در شکامی که نسبت میدهند
را پس نیست او را قدیم الایام که مفتخر باشد یعنی فخر و شرف ایشان را بیشتر
شدند و دیگر برایشان شهادت علما و علما و نزد شاست علم کتاب است
و آمده بر و سورهای قرانی یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پس
امام رضا فرمود که آوردی عتی چند که عتی گرفته بسوی آن احدی بعد از آن
فرمود که ای غلام از نفقه ما پیش تو هیچ چیز مانده گفت سبب و نیاز فرمود
که بوی بده و ابو نواس را عتاب میکردند که چرا در مدح امام رضا علیه السلام
اساک میکنی این گفت قیل لی انت اوجد الناس طرا **فی** فنون من الکلام
البقیه **لک** من جوهر الکلام بدیع **یثم** الدرفی ندی مجتبه **فعلی** ترک
مدح ابن موسی **و** انحصال التي تحقن فيه **قلت** لا الهدي لمدح امام **کان**
جبریل خادما لابی **یعنی** گفته شد مرا که تو سگانه مردمانی همه شان از روی
طبعی در فنون از سخنان ما مور مر تراست از جوهر کلام بدیع عجیب که شمر در
شین است در دودست که چشیده آن را پس جرات ترک کردی مدح علی بن موسی
علیهما السلام و حال آنکه خصلتهای نیکو تمام جمعت در و کشف راه نمی بر مدح
امامی که بوده باشد جبریل امین خادم پیر او و ابو الصلت گوید که در غل
بن علی خراجی بخدمت امام رضا آمد در مرو و گفت یا بن رسول الله من مدح
تو قصیده گفته و سوگند خورده ام که بخوانم بر هیچ احدی پیش از تو آنحضرت
فرمود که بخوان او تمام خواند بروی که سمت ذکر یافت ابو اسیم بن عباس
گوید که امام رضا علیه السلام بسیاری میفرمود که مرا که تو در مال خمیختی
باشی بان و ریفته مشو و بگو اللهم تم سلم ریان بن صلت گوید که از فرمود
بن امام رضا علیه السلام این ابیات را که میفرمود بن امام رضا این ابیات را
که فرموده بود از اعداء طلب **انتم** یعیب الناس کلهم الزمان **و** ما لزماننا
عیب **و** انما **نعیب** زماننا و **العیب** فینا **و** لو نطق الزمان بنا بهجانا **ولیس**
الذنب یا کل لجم ذنب **و** یا کل بعضا بعضا **یعنی** عیب میکنند مردمان
همه ایشان زمان را و نیست مر زمان ما را عیبی غیر ما عیب میکنم ما زمان خود را
آنکه عیب در ماست و اگر زبان میداشت زمان ما را میجوید و ما را و نیست

آنکه بخورد و گوشت کرم را و میخورد بعضی از ما بعضی را عیان و آشکارا و ابوالصلت
 که امام رضا علیه السلام تکلم میکرد مردم را بلغات ایشان و بخدا که بود افصح مردمان
 اعلم ایشان بهر زبان و زبان گفتیم مراد را یکدیگر و زری که باین رسول الله مرعوب
 آید از معرفت و دانستن تو باین لغات بر اختلاف آن گفت یا ابوالصلت من
 حجت الهی ام بر خلق و منزه خدای تعالی را که بفرستند محبتی را بر قوم و او نه انداخت
 ایشان را یا آنکه نرسیده بود قول امیرالمومنین علیه السلام که فرمود که داده اند
 ما را حکمت و فضل الخطاب و نیت فضل الخطاب مگر معرفت لغات مردی در میان
 گفت مراد امام رضا علیه السلام را که باین رسول الله من دیدم رسول الله را صلی
 علیه و آله و سلم در خواب که بمن میگوید که چگونه خواستی که دشمنان تو را که در حق
 شود در زمین شما راه از من شما استحقاق کنید و دین مرا و غایب خواهد شد
 در خاک شما راه از گوشت من آن حضرت فرمود که مد فون خواهم بود درین
 شما بعضی از من پاره از منی شماست و منم و دینم و لحم او بد آنکه هر که زیارت
 کند مرا و احواف باشد با آنچه حق تعالی واجب فرموده از حق و طاعت
 من پس من و پدران من شفای او باشم در روز قیامت و هر که شفای
 او باشم نجات می یابد و اگر چه بر و باشد مثل گناه ثقلین و جن و انس و حد
 فرموده پدر من مراد از جد من و او از پدر خود که رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم فرموده که هر که مراد پدر در خواب مراد پدر را که شیطان متمثل نمی
 بصورت من و نه بصورت یکی از اوصیای من و نه بصورت یکی از شیعیان
 ایشان و بدستی که رویای صادقه جزئی است از هفتاد جزو از نبوة روایت
 کرده شده از آن حضرة از فنون علم و انواع حکم و اخبار مجموعه و منسوره و مجامع
 اهل مل و مناظر است مشهوره پس بیشتر از آنست که احصا کرده شود **فصل پنجم**
 در ذکر بعضی از اخبار آن حضرت با ماثون از امر و ولایت عقد و خروج آن حضرت
 بنماز عید و معاودة و غیر آن سابقا تمامه مذکور شد **فصل ششم** در ذکر وفات
 آن حضرت و کیفیت آن بعضی که شیخ مفید رحمه الله را فرموده بودند
 شد و دیگر آنچه طبرسی آورده است اینست که نقل میکند از ابی الصلت
 که امام رضا علیه السلام فرموده بود که چون داخل گردید بخانه خود و از نزد مامون
 بیرون آمده باشد با آنکه سر مبارکش پوشیده بود و کسی با وی تکلم نکند و ابوالصلت
 گوید که وصیت فرموده بود مرا پیش ازین که بکنند از برای او در مکه کسی که تعیین
 نموده بود از حقه قبر وی و اگر دشوار باشد بکنند آن تا بلج برسد امر کنند ایشان را

نادر ذراع و سبزی از آن زمین بکنند که زود باشد که حق تعالی از آن کشته کرد و انداخت
 خواهد و زود باشد که ای ابوالصلت که به منی در آن نمی پس بگویند آنچه من ترا تعلیم
 کنم که آب در آنجا بپوشیدن کیر و تامل از آنجا بر شود و خواهی دید در آنجا ماهی
 که یک پس بریزد و در آنجا ماهی که من بتو بهیم تا ایشان بر چسبند پس چون از آن
 چیزی باقی نماند ماهی بزرگ از آنجا بیرون آید و فرو برد این ماهیان خورد تا
 هیچ از آنها باقی نماند پس چون ماهی بزرگ نیز غایب شود بنده دست خود را
 بر دامن خود و تکلم کن بکلامی که من ترا تعلیم کنم که تمامی آن آب بر زمین فرو رود
 و چیزی از آن باقی نماند و مکن اینها را مگر در حضور ماثون بعد از آن فرمود که
 بیرون نزد ماثون پس اگر بیرون آمدم سر و از بس سخن کن با من و اگر بیرون
 اندم سر پوشیده تکلم مکن با من چون سر پوشیده بیرون فرمود تکلم نکردم تا
 بخانه فرمود و امر کرد که در خانه را بستند بعد از آن خوابید بر فرش و بپوشید
 در آمد جوان خوب رویی مجتهد سویی شبیه مردم با امام رضا من مبادرت کردم
 بسوی او و گویم از شما در آمدی و حال آنکه در خانه بسته بود فرمود آنکه او مرا
 از مدینه درین وقت با شما آمد و داخل گردانید مرا باین خانه در بسته گفتیم کسی
 فرمود که من حجتم بر تو یا ابوالصلت منم محمد بن علی بعد از آن رفت بجانب
 بزرگوار و امر کرد مرا که با وی داخل شدم پس چون آن حضرت نظر کرد بوی
 رجعت و او را در کنار گرفت و ضم فرمود بسینه خود و بوسه داد میان هر دو
 چشمش را و کشید او را بفرش خود و برود را ثاب و بوسه بر سر مبارکش میداد
 و با وی رازی میگفت که من فهم نیکو دم آنرا پس دیدم که بر لبهای آن حضرت
 کف سفیدی پدید آمد مثل برف دیدم که امام محمد تقی آنرا می لیسید بزبان مبارک
 خود بعد از آن دست مبارک را باندرون جامه و سینه برد و بیرون آورد و از
 چیزی مانند کشکی و ابو جعفر آنرا فرو برد و در گذشت امام رضا علیه السلام
 آنگاه ابو جعفر فرمود که برخیز یا ابوالصلت و تحنه و آب از خزانه بیرون بیا
 من گویم در خزانه آب و تحنه نیست فرمود که بکن آنچه من با تو میگویم پس قمیخرا نه
 و اینها را آنجا یا قمیخرا بیرون آوردیم آنها را و جامه خود را در جدم تا با من
 غسل مشغول شوم با وی فرمود که یا ابوالصلت بدستی که با من کسی هست
 که بد کند مرا در غسل غیر تو بعد از آن فرمود که بیرون بیا از خزانه طری
 که در و کفن و بوی خوش است پس قمیخرا نه آن طرف را دیدم در خزانه که نیکو
 بودم او را هرگز پس بر دوشم و نزد وی آوردم و آن حضرت را کفن فرمود و نماز

بر روی گذارد بعد از آن فرمود که تا بوترایا رکعت بروم بخار تا ترا بشود فرمود که برخیز و خیز
تا بوترایا رکعت بروم و در آنجا ایستم و آوردم پس نهاد آن حضرت را و تا بوترایا رکعت
بر روی نماز گذارد و بود و راست کرد و هر دو قدم خود را در رکعت نماز میگذارد
و سنوز فارغ نشده بود که تا بوترایا رکعت برخواست از زمین و سقف خانه شکافت
پس بیرون آمد از آن شخصی و تا بوترایا رکعت بروم بخار تا ترا بشود فرمود که برخیز و خیز
می آمد و او را از نا طلب میکند ما چه جواب بگویم فرمود که خاموش شو که زود باشد
که باز آید یا ابوالصلت هیچ نیت که میرد در مشرق و میرد و صبی او در مغرب
الا که جمع کند شخصی سجانه و تعالی میان روح و اجساد ایشان پس تمام نشده بود
بنو زاین حدیث که شکافت سقف خانه و فرو داد تا بوترایا رکعت ابو جعفر علیه السلام
برخواست و بیرون آورد و پدر بزرگوار را از تا بوترایا رکعت و نهاد بر فراش او کوسا
تغییل و تکفین نکرده اند بعد از آن فرمود که ای ابوالصلت برخیز و در خانه
از برای مأمون من رستم و در کشودم و ناگاه مأمون و ملازمان بر در و در پس
مأمون در آمد ملازمان و گریان جیب را حاک کرده و بر سپهر می زد و میگفتند
در دناک شدیم بتو ای سید من بعد از آن در آمد و نشست بر بالین آن حضرت گفت
تکفین و تجنیز و بر آگاه کنده فرمود که قبر و بر آگیند در قبله هرون ابوالصلت گوید که
من گفتم آن حضرت فرمود مرا که بکنم مفت نزد انا و او که کند خواجه کاشش سخت خواهد بود
گفت بکنید آنچه میفرماید یا ابوالصلت غیره را بجا پس چون کردند و خندیدند
دید مأمون که ظاهر شد از غم و آب و ماهیان و غیر آن گفت لایزال امام علی الزنا
مینمودند با عجایب و غرائب چه در حال حیات و چه در وقت ممات پس نشانی
که با مأمون بود گفت ایامیدانی که بچه خیر اخبار فرموده ترا امام رضا درین امر
گفت نه گفت اخبار کرده شمارا که ملک شمانی عباسی بکثرت طول مدت شما
مثل این ماهیه است که چون مدت شما یا خیر آید و آثار شما بایان رسد و دوست
شماروی بر زوال نهد و سجانه و تعالی مردی بر شما تسلط سازد از ماکه فانی
کند شمارا تا آخر شما گفت راست گفتی بعد از آن مأمون گفت یا ابوالصلت
بیا موز من کلامی که بآن تکلم میکردی گفتی بخدا که فراموشش کردم درین ساعت
و راست میگفتم مرا بحسب فرستاد و حبس بر آن تنگ شد و من از حق تعالی درخواست
که مرا خلاصی دهد بحق محمد و آل محمد بنو زید عا تمام نکرده بودم که در آمد بر من محمد بن
علی الرضا علیه السلام و فرمود که تنگ شده است تو یا ابوالصلت گفت علی الله
فرمود که برخیز و بیرون رو بعد از آن دست مبارک را زد و قیدهای که داشت شکست و

درست

درست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد و پاسبانان و غلامان میدیدند و توانا
نه اشید که با من سخن گویند تا از دزدخانه بیرون رانم بعد از آن فرمود که برو و در خط
آن که دیگر سرگز تو با او نمیرسی و او بتو نخواهد رسید ابوالصلت گوید که دیگر با مأمون
ملاقات نکردم و روایت از ابراهیم بن عباس که بیعت با امام رضا علیه السلام در
نیم ماه رمضان بود در سینه احدی و مائتین و ترویج فرموده ام حبیب را در اول
سینه اش تین و مائتین و مأمون متوجه عراق شد و در روایت هرمت بن اعین
در روایتی از امام رضا علیه السلام در حدیث طریقی که آن حضرت فرمود که
یا هرمت این او ان رحیل منست بجانب حق تعالی و لم یحق من یجده و ابای کریم
السلام نامه اجل من رسید و عزم جزم گردان طاعی بر هر دادن من که رسا را
زهر آلوده کرده و در آنکو کشید و زهر را بعضی از غلامان داد و در آنکو کشید
انداختند و بجا آن آلوده شد و در آن روز مرا طلب کرد و آنرا نزد یک
آورد و من خورایند بعد از آن این چنین شد و این حدیث کشید قریب با آنچه
ابوالصلت روایت کرده و چینی چند زاید بر آن بود امام رضا علیه السلام
از ولد یمن ابو جعفر محمد بن علی بن احمد علیه السلام لا غیر و چون رضا علیه السلام
متوفی شد مأمون فرستاد و محمد بن جعفر الصادق و جماعت الابی طالب
حاضر کردند و ایشان را تفریبه گفت و اظهار خزن شدند و امام را ایشان نمود
که هیچ عهد است و میگفت بر من سخت و دشوار است که ترا باین حال می بینم
دار زوی من آن بود که پیش از تو میرم و لیکن حق تعالی میکند آنچه میخواهد این خبر
آن کلام است که طبری ایراد نموده مؤلف کتاب رحمة الله میفرماید که درین
سبعین و پستمانه آمدند بعضی از خدام شدند مقدسین آن حضرت و بایشان
بود عهد نامه که مأمون بدست خود نوشته بود و در بطران امام رضا علیه السلام
بخط مبارک خود موشح ساخته بوسیدم مواضع اعلام آن حضرت را و در
نهادم و وقوف بر آن میدادم از کرم و فضل الهی و حرف بحرف نقل کردم
و آنچه بخط مأمون بود این مضمون بود که بسم الله الرحمن الرحیم این کلماتی که
در نوشته آنرا عبد الله بن هرون الرشید امیر المؤمنین از برای علی بن موسی
بن جعفر که ولی عهد است اما بعد پس بدستی که خدای عز و جل برگزید دین
اسلام را در میان او یان و اختیار فرمود از برای دین پیغمبر از زمین و کائنات
که مادیان دین و دلیلان راه یقین اند که اول ایشان مبشر ایشان بود
و ثانی ایشان مصدق ماضی ایشان و ثانیان منتهی شد بنو ت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

و پس بر قدرت از رسل و در و رسل از علم و انقطاع از وحی و اقرب از ساعت
بر و فرمود و کرد و اندا و را شاید و همین برایشان و فرستاد کتاب عزیز بر و کرد
بطلان راه ندارد و نه از سابق و نه از لاحق آن تنزیلی است از حکیم حمید که همین است
در و طلال و حرام و وعد و وعید و تحذیر و انذار و امر و نهی از و تا حجت بالغه باشد
بر خلق و تا هلاک شود هر که هلاک میشود از دلایل ظاهره و تا نرسد هر که می رسد از
جبهتهای و صحنه و حق تعالی شنوا و داناست و او تبلیغ فرمود از خدای عز و جل حق
رسالت خود را و دعوت نمود خلائق را بر راه او و بطریق حق که باین امر نموده بود و
حکمت و موعظه حسنه و مجادله با آنچه احسن است بعد از آن تبحر و غلظت تا بر
او را بچار رحمت خود و اختیار کرد از برای امور او در نزد خود آنچه برای او امان
که ده بود پس چون نبوت منقضی شد و ختم فرمود ب محمد صلی الله علیه و اله و وحی در کتاب
را کرد و ایند قوام دین و نظام امر مسلمین را بخلافات و انعام و عز آن و قیام بحق
امت در آن بطاعت که بآن قانیت فرایض الهی و حدود و شریع اسلام است
او تا مجاهد نمایند بآن اعدای او را پس بر خلفاست که فرمان برداری او کنند و
استحفاظ و استرعای دین نمایند بآن اعدای او را پس بر خلفاست که فرمان برداری او کنند
او کنند و استحفاظ و استرعای دین نمایند و نگاه داشت بندگان او بواجب کنند
و بر مسلمانانست فرمان برداری خلفای خودشان و معاونت ایشان بر اقامت
حقوق الهی و عدل او و امن سبیل و حفظ دما و صلاح ذات بین و جمع کردن نفقت
و در خلاف اینست اضطراب جبل مسلمین و اختلال و اختلاف در ملت ایشان
مغلوب و مقهور بودن دین ایشان و استعلا و عداوت دشمنان ایشان و تفرق
کلم و جمعیت و زیان دنیا و آخرت پس واجبست بر آنکه خلیفه است در زمین او و مؤمنین
است بر خلق او که مشقت بر نفس خود اختیار کنند آنچه رضای خدای تعالی است و طاعت
و تمییز شود موافقت و پایل او را و حکم بحق کند و عمل بعدل نماید در آنچه حق
تعالی او را متحمل و مستکفل آن ساخته بدستی که حق تعالی فرموده مرد او دینی را
که یا او را تا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم من الناس بالحق و لا تتبع الهوی
فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لیم عذاب شدید بما
کونوا یوم الحساب و دیگر فرموده که نور تک لیسالکم اجمعین عما کونوا یعملون و رسیده
بما که عمر بن خطاب گفت اگر ضایع شده باشد کوساله بخار فرات برآینه ی بر
آنکه سوال کند خدای تعالی است از آن و بخدا سو کند که مسؤل از خاصه نفس او
موقوف بر عمل او در آنچه میان خدای تعالی است که تعرض کرده شود بر امر کبر و خیر

غلامی

عظیم پس چگونه باشد بسؤل از رعایت است و بخداست اعتماد و بسوی اوست متفرع
در غایت ذر و توفیق و عصمت و تسدید و هدایت بچیزی که دروست نبوت حجت و
نور از خدای تعالی برضوان و رحمت و نظر کننده تراست از برای نفس و بخت
کننده ترایشان از برای خدای تعالی در دین او و بندگان او از خلق او و درین
او کسی است که عمل کند بطاعت خدا و بکتاب و سنت نبی او در مدت ایام خود
بعد از آن و سعی کند ترای خود و نظر او در آنکس که متولی عهد ساخته اختیار
فرموده او را از برای امامت پسران و رعایت ایشان بعد از او و نصب نمود
او را که بجای ایشان پردازد و در میان ایشان الفت اندازد و جمع کند بر آنکه
ایشان را و نگاه دارد دمای ایشان و این کرد انداد آن الهی از فرقت ایشان را
و فساد ذات بین و اختلاف ایشان و رفع و سوسه شیطان و کید او
از ایشان بدستی که خدای عز و جل کرد اندام عهد را بعد از خلافت اتمام
امر اسلام و کما و عز او و صلاح اهل او و الهام فرموده خلقای خود را از امر
ساختن عهد مراکنسی را که اختیار کند مرا و را بعد از ایشان آنچه بزرگ شمرده
شده بآن نعمت و جمع کرده میشود در وعایت و می شکند حق تعالی
باین مکر اهل شقاوت و عداوت و سعی در فرقت چشم داشت فتنه و لا
زال امر المؤمنین علیه السلام تا از آن زمان که خلافت بوی تفویض شده
مذاق تلخی آنرا می چشید و سختی و شدت نبوت آنرا می کشید و آنچه خوب
بود بر او از ارتباط طاعت الهی و مراقبت او با تمام میرسانید رنج
بدن مبارک خود نهاده بود و چشم را بچوای کرده فکر را دراز کشیده و
در امری که در و بود عز دین و قبح مشرکین و صلاح امت و نشر عدل و اقامت
کتاب و سنت و منع او این را از حفظ و دعیت و بر خود نهاده بود این
مخت از جهت علم او باحوال اخره و با آنچه حق تعالی فرموده که از آن بسؤل
خواهد شد و بامید محبت آنکه چون برسد بحق تعالی معلوم باشد بر همه که
اصلاح کرد دین او را و بطاعت فرموده بندگان او را و اختیار نموده و لا
عهد را و حق آن بجای آورده اکنون از برای اختیار عهد خلافت و رعایت
امت بعد از او و الیق باین آنکس است که افضل باشد در ورع و در دین و در
علم و از جی ایشان از برای قیام در امور و حقوق الهی من دین امر بحق تعالی
ساجات کردم با آنکه استخاره نمایم درین و در میخوایم که ملهم گردانم مرا در
آنچه رضا و طاعت او در آیت در آشنای شب و روز و در طلب آن بودم

و التماس می نمودم او را در اهل بیت از ولد عبد الله بن عباس و علی بن ابی طالب
 علیه السلام که فکر او و نظر او منحصر باشد از آنکه در اند حال و مذہب او را
 از ایشان بعلم خود و رسیده باشد و در سلسله در آنکه خفی است بر او امر او و از روی
 وسع و طاقت او تا استقصا کند امور ایشان را از روی معرفت و امتحان نماید
 اخبار ایشان را از روی مشاهده و استبصار نماید احوال ایشان را از روی ملاحظه
 و کشف شود نزد ایشان از روی سیل بس خیر و بهترین درین امر بعد از
 استخاره او و مریدان او سعی و تفحص و کوشش او در قضای حق او در میان
 عباد و بلاد او درین دو خانه واده علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن
 بن علی بن ابی طالب علیه السلام که او را فضل تمام و علم مالا کلام بود و در
 ظاهر داشت و زهد خالص و تخلیه از دنیا و از مردم و همسر بیکدل
 و میزبان که در دست کلمه جامع که روز بروز بنظر می آمد و پیوسته از او
 افضل بی منتها بحصول میرسد پس عقد کرد از برای او بعد و خلافت که پس از او
 عباد او باشد و اثبات بخیره فی ذلک چه حق تعالی میداند که دایم او را و از برای
 دین و نظر از برای اسلام و مسلمین و طلب از برای سلامت و ثبات
 و نجات در روزی که قیام نمایند مردم در روز برای رب العالمین و طلب کرد
 مأمون بعد ازین اولاد و اهل بیت و خاصان و امیران و ملازمان و خادمان
 خود را تا بیعت کردند با سرعت و سرور و با علم بایشان مأمون بسبب طاعت
 و غلبه بر هوا که بولد و غیر ایشان که اشبک و اقرب بودند از روی رحم و
 قریبت تقویض نکرد و نام کرد آن حضرت را بر خاوند که رضای او در نزد
 وی حاصل بود پس بیعت کردند او را تمامی اهل بیت مأمون و انکس که در دنیا
 بود از امر او و شکران و عاقله اهل اسلام مرا و او را امام رضا علیه السلام
 از ویرکت اسم الهی و حسن حکم و قضای او از برای دین و عباد و او یعنی که
 بسو طاعت بسوی آن دستهای ایشان و انشراح پذیرفت حد و ایشان
 در حالتی که عالم بودند بخواست و اراده مأمون باین و اختیار طاعت الهی و نظر
 از برای نفس خود و از برای شما درین امر شکر کنندگان مریدان را بر آنچه علم
 امیر المومنین مأمون از قضایای حق او در رعایت شما و حرص او بر رشد و صلاح
 شما در حالتی که امید دارند درین در جمع الفت شما و حقن دمای شما و جمعیت
 و سده رخنهای شما و قوه بر انداختن دشمنان شما و استعانت امور شما و ثبات
 بطاعت الهی و طاعت حضرت رسالت پناهی و امیر المومنین چه او امن میشود اگر سار

کتبی

کند بسوی او و شکر گوید خدایا برین تاباید و بشناسید خط از او و نشان الله
 و نوشت بدست خود این را در هفتم ماه رمضان سنه احدى و مائین آنچه
 بر ظهر عهد مرقوم شده بود بخط امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
 الله الرحمن الرحیم الحمد لله الفاعل لما یشاء لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه علم
 خانه الا عین و ما تحفی الصد و ر و صلوة علی نبیه محمد خاتم النبیین الطیبین الطاهرین
 اقول و انما علی بن موسی بن جعفر بن بدستی که امیر المومنین عهد الله بالتدای
 و وفقه للشرکاء شناخت ما را از آنچه حاصل بود غیر او پس پوست بارها
 که بریده شده بود و این کرد ایند و نفوسی که ترسیده شده بودند بلکه
 احیاء داد ایشان را و قتی که تلف نزدیک بودند و توانا و غنی ساخت و عاقبتی
 که محتاج و فقیر بودند از جهت طلب رضای رب العالمین که میخواهد چیز را از غیر
 او و زود باشد که حق تعالی جزای نیکو دهد که از او ضایع نکند و در نیکو
 کاران را و او کرد ایند بسوی من عهد خلافت و امارت کبری خود را اگر با
 مانم بعد از و پس کسی که کشود و عقده را امر میفرماید حق سبحانه و تعالی باین
 آن و اگر شکست کوشه را میخواهد خدای پیوستن و استوار ساختن آن را
 پس بحقیقت مباح میکرد اند حرم او را و حلال میکرد اند محرم او را هرگاه
 که باشد باین عتاب کننده بر امام درنده حرمت اسلام را بآن که جار
 ساخته اند بآن سالف و گذشته گان پس صبر کرده میشود از و که شیمه او است
 که مذکور شد بر سهو دمای او و اعتراض کرده نمیکرد و بعد از آن رخا
 از جهت خوف بر آنکه می دین و اضطراب جبل مسلمین و از جهت قرب امر حاجت
 و اشتغال فرصتی که کشیده میشود و بایقده و دایمیه که شتاب کرده میکرد
 و من کرد ایند حق تعالی را بر نفس خود کواه اگر متولی امر مسلمانان کردم و حلا
 بجزوه من در ایند عمل نمایم خانه در میان ایشان در بنی عباس خاصه بطاعت
 حق تعالی و طاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بآنکه نریزم خونم
 و مباح نکرد دامن فرج را و نه مال را الا آن خونی که حدود الله بر بخت آن حکم
 کند و فرایض او از مباح داند و آنچه سعی و طاقت منت مبذول دارم و
 کرد ایندم باین بر نفس خود عهد استوار که پس مرا از آن خدای تعالی
 چه عذر و جل میفرماید که و او فوا بالعهد ان العهد کان مسؤلاً و اگر احداث
 کنم یا تقصیر و تبدیل نمایم یا شتم از غیر مستحق و از برای نکال متعرض و اعمود
 با الله من سخطه و الیه ارجع فی التوفیق لطاعته و تحول عینی و بین معصیه فی حق

والمسلمين وجامعه و جعفر و دلاله ميکنند بر خداين و ما ادرى ما يفعل بي و لا
ان الحكم الا الله يقض الحق و هو خير الفاصلين ليكن اتشاك امير المؤمنين نمودم و اختيار
رضاي او کردم و الله يعصمني و اياه و كواه كرم خدای تعالی را بر نفس خود و كلف
با الله شهيداء و نوشتم بخط خود بحضور امير المؤمنين اطال الله بقاءه و فضل بن سهل
و سهل بن فضل و يحيى بن اكرم و عبد الله بن ظاهر و ثمامه بن اشرس و بشر بن
معتز و حماد بن نعمان در شهر رمضان سنه احدى و مائتين **الشود على جانب الامين**
كواه است يحيى بن اكرم بر مضمون اين مکتوب نظر او و بطن او و در پنج اهد از خدای
تعالی انكه معروف و مخفور كرده و امير المؤمنين و كاته ميسين بركت اين عمده و
و كتب بخط في التاريخ الميسين فيه عبد الله بن ظاهر بن الحسين اشات كره و شهادت
خود را در و تارخه كواه شد حماد بن نعمان بر مضمون اين كتاب نظر او و بطن او را
و كتب بیده و في تاريخه بشر بن معتز كواه شد بشل اين **الشود على جانب الامير** كرم
امير المؤمنين اطال الله بقاءه قرات اين صحيفه كه صحيفه شياق است اميد انكه بگذرد
باساني و سيده اين بل صراط را ظهرو و بطن او را در حرم سید ما رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم در میان روضه و منبر علی زوسر الاشهاد كه دیدند بشنود
و اعيان بنی هاشم و سایر اولیاء اخبار بعد از استیفا و شروط سعت بر شان
بأنچه واجب گردانیده امير المؤمنين و حجت را بر جميع مسلمين از حبه بطلان شبهه كراهت
اغراض افكار جالین ماكان الله ليدرا الامير المؤمنين على انتم عليه و كتب فضل بن سهل
امير المؤمنين بتاريخ في ميفر ما يدون في كتاب رحمه الله على بن عيسى انما به الله تعالى
دیدم خط امام رضا علیه السلام در واسطه و رسال ششصد و هفتاد و هفتم ائمه
كه در جواب كتابت ما مون نوشته بود كه بسم الله الرحمن الرحيم رسيد كتاب
امير المؤمنين اطال الله تعالى بقاءه كه ذكر كرده انچه بايست است از روایات و
نموده انكه بنویسم آنچه صحيح است نزد من از جال اين يكوي كه از مویهای بدن
رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و شبهه كه بوده از برای استیفاء است
فاطمه بنت محمد صلی الله علیها و علی اسبابها و زوجه و جاده شبهه مذكوره كه حجت است
از ان فاطمه زهرا است علیها السلام كه ریب و شبهه در و نیت و من تفحص كردم
و متحدی كار فرمودم و نوشتم بسوی تو پس روی آورد قول مرا فقه اعظم الله لك
في هذا الفصل اجر عظيم و يا الله التوفيق و كتب على بن موسى بن جعفر علیه السلام
على سنه احدى و مائتين من حجة صاحب التزليل صلی الله علیه و آله و دیگر مؤلف
ميفر ما يدون مناقب امام على بن موسى الرضا علیه السلام غالب و مستعلى است

در مناقب و امداد فضل او متواتر و متوالی است در عجایب و موالات و مبارک
العبادی و محمود است و در عواقب و عجایب اوصاف او از غرائب است و عجایب
وصیت شرف و بزرگی او شایع و ذایع است در مشارق و مغارب و موالات
او را سعد طاعت و دشمنان او را خشن غارب اما شرف آباي او مشهور
از صباح منیر و بر نور تر از عارض شمس است در و اما اخلاق و سمات و سمات
وصفات و دلایل و علامات و نفس شریفه و ذات فیضی اندر ترا از فخر پسند
تراز علوتبار و سمو مقتدر مجاور هویت در کرم اخلاق و مجاور سمات
طهارت اعراق نور خشنده است از انوار و سلاله طاهره است از انوار
و غصن فخرات از شجره قنار و ثمره حیده است از دوخه کریمه علیا و غصه
نارزه است تویده از شجره كه اصل او ثبات است و فرع او در سما اخبار صادر
و بتماها عیون است و سیرت سرته او مثل نواله مكنون و مقامات او قید قلوب
و جلاله اسما و نهیت عیون و تعارف الهیه او یکیت از علم باكان و بیاكوت
علم است بمعرفت ظاهر مشهور و باطن مخزون مطلع است بر خفايا كه تخيل نمی
تواند گردانرا افكار و سپید امون نمی تواند گشت طنون رتبت عالیشان آسمان
كشیده و منزلت سامیش مهر و ماه رسیده و این آیات را بزبان مغذرت
مكويده **انهم** انها الزاكن المجد قف العیسن اذا ما حلت في ارض طوسا
لا تحف من كلامها و وقع ان تاذب دون الوقوف والتعريسا و الله الارض اذ
راشت ثری مشهد خیر الوری علی بن موسی و ابلغته تحيته و سلاما كشده
المسك علی بن عیسی قل سلام الاله فی كل وقت و تلتقی ذاك المحل النقیه منزل
لم یزل به ذكر الله تیلو التسبیح و التقديس و ارفعها انكاف فاصدا برخی بها
اكمل و انعیسا بیت مجد ما زال و قفا علیه احمد و المدح و الثناء حبیباً ما عسی
ان یقال فی مدح قوم استسار الله محمد تم تاسیسا ما عسی ان اقول فی مدح قوم
قد سر الله ذكرهم تقدیسا سم هداة الوری و هم اكرم الناس و اصولا شریفه
و نفوسا ان عزة ازمنة تندخا غیوثا او و جت شبهه تند و اشوشا شرفا
انجل و المنابر لما افترعوا و الناقة القریسا من خیر حیتیم تجلی موسی و نرايام
سبحی طر و سا كرموا مولد او طابوا اصولا و تر كوا محتدا و طالوا عروسا لیس الشقی
بهم جلیس و من كان ابن شوری ادا اراد و جلیسا قمت فی نصرهم بمدحی لما
فاتنی ان اخر فیه خیماء ملا و ابا لولا رقبی رجاء و بمدحی لهم ملا و الطر و سا
فطرا فی بهم مطیقا خیمنا علی غیرهم ایضا شویا یا علی الرضا اشك و دانه قادرا

انقلب بالغرام و طيبا مذهبى نيك مذهبى يقينى لك حب ابقى جوى و ريسا لا ارا
دار و بغيرك يشقى لا ولا جرحه بغيرك يوسى اتنى لوزت شهيدك العالى
و قبلت ربك الما نوسا و اذ اعزان از ورك يقطان فرزنى فى النوم
واسف البيا انا عبدكم مطيع اذاما كان غيرى مطاوعا ليليا قد مسكت
بنيكم بولا ليس بلى الفشب منه دريا اترجى به النخاة اذاما خاف غيرى
استخر اضرا و نوسا فارانى و الوجه منى طلق و امرى و وجه الشاة عجب
لا ايس الا نام منكم بشنع جل مقدار مجدكم اقسا من عدو فان لورى كان قسا
و منكم من عدو كان ريسا فذا العالمون مثل الذنابى و غدوتم للعالمين ريسا
يعنى اى سوار جدي كنده در سفر بدارشتر را و قى كه فرود آيى در زمين طرس ترس
از كلال و طلال آن و كندار مسافرت و باز كشتن را نژد و قوف و فرود آمدن آن
منزل از جنة استراحت و بوسن زمين را اگر به منى خاك مشهد بهترين حلاقى على
بن موسى عليها السلام را و البته برسان او را بختت و سلام همچو رايجه شكاف از
على بن موسى كه سلام خضرت او در نماز و قات كه استقبال كند اين محل نصيب آن
منزلى است كه لا يزال و اكر بفرم خداى تعالى را كه ميگويند شيع و تقدس را آن
خانه عز و شرف است كه همیشه قاصدان ميراند بسوى او مركب امال و از روى خود را
خانه بزرگى است كه دائم و قف است بر وجه و مدح و ثنا و دايماى است چه شايه
گفت در مدح قومى كه بنياد نهاده باشد حق تعالى را بزرگى و مجديا از انبيا و انبا
محكم چه شايه انكه بگويم در مدح جماعتى كه مقدس و پاكيژه ساخته باشند خداى تعالى
و كرايش از پاكيژه ساختن ايشان را نه ايمان خلايق اند و ايشان كرامت ترين
مردمانند از روى اصول شريفة و تقوس لطيفة اكر پدا شد شدت قحطى ظاهر ميمازد
باران رحمت خود را يا ظلمت شب راه حق را پوشايند بنور افاب عالم خود روشن
ميمازد ايشان مشرف ميگردانند خيل و منار را چون بالا ميروند از انرا و نيز نايقه
صلب بر كشتن ايعنى شرف آنها بنشستن ايشان است بر انجا ايشان جماعتى اند كه در
ايشان عموم و عموم را مى برد و مزاي و مناقب ايشان صحايف و كتب را مزين مى گردانند
كرامى اند از روى مولد و پاكيژه اند از روى اصول و فروع و بلند اند از روى ثبوت
و مغرس نيت كه سعادت كرده با ايشان بنشين و انكس كه راه بمنزل بزرگه گاه
كه ايشان خواهند بنشستنى او را راه بيايد بر خيزم در يارى كودن ايشان بدمج
من ايشان را پرسكنم صحايف را پس مى پنى مرا از براى ايشان مطيع و فرمان بردار
و مهربان و بر خيز ايشان متمتع و نافرمان بر داريد خلق اى على اترضا پاك كنده پشتم

بند و دوستى خود را كه كد داشته دل را بغرام و خذاب با شده و حرارت بر سر
در باب تو طريق و رفتن منست و حاصلت در دل من مرزاد و دوستى و محبتى كه باقى
ميگذارد و حرقت و حرارت را نمى منم در خود را بغير از تو كه شفا داده سو و نمى منم
حرارت خود را بغير تو كه زایل كرده كرده و تمنى ميكنم و آرزو ميدارم اكر عمر آمان
دهد كه زيارت كنم مشهد على ترا و بوسم منزل ما نوس ترا كه ملايكه ملا را على
دار و اح ايند در و انس دارند و هر گاه دشوار باشد انكه زيارت كنم در سيار
پس زيارت كن مراد خواب خود را بن بنماى و راست ساز مهرماى پشت مرا ايند
مرشدا ايند مطيع فرمان بردار هر گاه نباشد غير من فرمان بردار نو ميدياست
كه تمسك حسته ام در ميان شما دوستى كه غيت ملاقى كرده و بخلط و آيينش از تو
بگملى يعنى همیشه آن دوستى بخش و نازده خواهد بود و اميد دارم با و نجات و نجات
هر گاه انكه غير منست ترسد در حشر مضرت و سختى را پس ديده شوم من با كنده
روى و دينم و بهماى دشمنان ترا ترش و تلخ قيايس نميكنم از شما مردم را بدين على
يعنى باندكى چه مقدار بزرگى و مجد شما بترست از انكه قيايس كنم هر كرامى شمارم
از خلايق مستشه بان و پي روان و از شما هر كه شمرده ميشود هست و است
در رئيس پيشوا پس بايد او كرده عالميان مثل دنيا لها و كشته شما هر دو عالم را
راه پس و سردار و مقتدا صلى الله عليه و آله و سلم **ذكر امام نهم ابي جعفر محمد بن على بن موسى**
بن جعفر بن محمد بن على بن حسين بن موسى بن ابي طالب عليه السلام شيخ كمال الدين
محمد بن طلحة رحمه الله تعالى باب نهم را بر او فرموده و ذكر ابي جعفر محمد القانع
بن على الرضا بن موسى الكاظم عليه السلام كه اين ابو جعفر محمد ثاني است چه سمت
ذكر يافت در ذكر پدران كرام او ابو جعفر محمد الباقر بن اين باس و كنيته او موس
پدران بزرگوارش باس و پدر كرامى او پس معروف شد باي جعفر ثاني و اكر چه
بود صغير سن و ليكن كبر القدر رفيع الذكر بود فاما ولادت با سعادت او در
جمعه نوزدهم رمضان بود در سال نود و نهم از هجرت و كويند و هم رجب از ان سال
و امانت او از روى اب و ام پدر بزرگوارش ابو حسن على الرضا بن موسى
الكاظم و ذكر او بسوط گذشت از عيش مادرش ام ولد بود كه او را سكينه مرسيه
ميگفتند و كويند نامش خيزان بود و امانا نام بزرگوارش محمد و كنيته ابو جعفر
بكنيت جد كراميش محمد الباقر عليه السلام و مر او را دو لقب است قانع و مفضل
و اما مناقبش پس اشاع بر رفت مر او را احداث محال او و امتداد نيافت مر
اوقات احوال او بلكه قضاشد بر و اقدار الهية بعلت تقاى او در دنيا بكم محال

او پس اندک بود در دنیا مقام او و تحمیل کرد قد و شش از جهت زیارت حمام او پس از
نشد در مدت او و مدت گذشت ایام او غیر آنکه حق جل و علا تخصیص داد آن حضرت را
بمنقبت لایقه و در مطالع تعظیم با نوار بالغه مر قفقه و در معارج تفصیل بقول بینه
مادیه و اگر چه در صورت واحد نمود اما در معانی کثیر بود و ضیعه اش اگر چه صغیر بود لیکن
در ولادت کثیر بود از آنجه که چون رحلت فرمود پدر بزرگوارش علی بن موسی الکظم
علیه السلام ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام از مدینه آمده بود بغداد و مأمون مد
نیز بغداد و بعد از وفات امام رضا علیه السلام یک سال اتفاقاً روزی پیرون
آمد به طلب صید میرفت پس عبور کرد بطرف بلد در طریق خود و کو دکان بر راه
بازی میگردید و محمد بن علی ایستاده بود آنجا با ایشان و در آن وقت بازده پاره
بود یا کمتر از آن پس چون مأمون زاد دیدند کو دکان تمام گریختند و آن حضرت از آنجای
خود دور نشد پس مأمون نزدیک شد و نظر کرد بجانب وی چون دور بود و بشا
بزرگی و بلندی مأمون ایستاد و گفت مراوراکدای جوان چه مانع شد ترا که بگریختی
با کو دکان آن حضرت در حال در جوابش گفت که یا امیر راه خان تنگ نیست
که کشا ده کرد و بر تو بر رفتن من و مرا جریمه نیست که پس تبرسم آنرا و کان من بتو
نیکوتر که تو ضرر زسانی کسی را که او را گناهی نباشد پس بنا برین ایستادم پس
مأمون را عجب آمد از کلام او گفت نام تو چیست فرمود که محمد گفت پس گیتی فرمود که
پسر علی بن موسی الرضا پس رحمت خواست از برای پدرش و روان شده بر راه خود
با وی بازی چند بودند پس چون دور شد از عمارت انداخت یکبار زی را بر درازا
پس او فایب شد از چشمش غیبت دور و دراز بعد از آن باز گشت از روی دور
منقار و ماسی کوچکی بود که بقیه حیوانه داشت خلیفه را ازین عجب آمد غایت عجب
بعد از آن از او دست خود گرفته باز گشت بخانه خود و آن را سی که رفته بود پس
رسید بان مکان همان کو دکان را دید بر حالت بازی باز گریختند مثل اول بار
و آن حضرت باز ایستاد و با ایشان رفت همچنانکه اول بار پس چون خلیفه بوی
نزدیک شد گفت یا محمد فرمود که بیک گفت چه خبرست و دست من پس ایام فرمود
او را خدای عز و جل آنکه فرمود که خدای تعالی خلق کرد و بشیت و اراده خود در بحر قدرت
مائی کوچکی را که صید کنند آنرا بازی ملوک و خلفا تا امتحان نمایند بان پهلوان
اهل نبوت را پس چون مأمون شنید کلام را تعجب از او دراز کشید نظر را بسوی او و
گفت حقا که تو پسر امام رضایی و مضاعف کرده بسوی او احسان او را و درین قصه
منقبتی است که لغایت میکنند آن از غیر آن و استغنا جسته میشود بان از سوی آن

و اما عمر شریفش آن حضرت وفات کرد و در ذی الحجه در سال دویست و پستیم از هجرت در
زمان خلافت معصوم و ذکر ولادتش گذشت که در سال نود و پنجم بوده پس عمر شریفش
پس و پنجاه سال بوده باشد و قبر او در شهر بغداد است بقبر قریش این کفر کلام
این طلحه است رحمة الله و مؤلف رحمة الله میگوید که من در کتابی دیدم که باز با
او باز گشته و در پایهای ایشان ماهی مای سیر زنگ بود و سوال ازین بخواب
که کند و پیش از اظهار سوال فرمود آن حضرت که در میان آسمان و زمین ماهیها
بسیار است که صید کنند آنها را با زبان شهبان که امتحان کرده شود بان اولاد ایشان
و آنچه درین معنی است و الله اعلم و گوید حافظ عبدالغفر رحمة الله که ابو جعفر محمد بن
علی مادرش ریحانه بود و گویند خیزران بوده و ولادتش در سنه خمس و تسعین و مائه
بود و گویند مولدش بمدینه در ماه رمضان بهمین تاریخ و رحلت فرمود در بغداد
در سنه عشرين و مائتین و در آن روز میت و پنج سال داشت و مادرش ام ولد بود
که او را خیزران میگفتند و بود از اهل ماریه قبطیه و قبر او در بغداد است بقبر
قریش در عقب جدش موسی الکاظم علیه السلام و محمد بن سعید گوید که در سنه
عشرين و مائتین آن حضرت متوفی شد در بغداد و در روز سه شنبه ذی الحجه سال
و مولدش در سنه خمس و تسعین و مائه بود حدیث کرد ما را احمد بن علی بن ثابت
که محمد بن علی بن موسی ابو جعفر بن علی الرضا علیه السلام آمد از مدینه بغداد و حرم
او ام الفضل دختر مأمون با وی بود و ذکر کرده اخباری که روایت کرده آنحضرت
از آبا بای گرام خود علیه السلام و ایشان از علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت
فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرستاد بمن و وصیت فرمود ما را که با علی
حیرانی نمیکشد کسی که استخاره کرد و دشمنانی نمی برد کسی که مشورت نمود یا علی بر
که سیر کنی در شب که زمین در نور دیده میشود شب آنچه در نور دیده نمیشود روز
یا علی با ما دایم است کن که حق تعالی مبارک گردانیده از برای امت من در
صباحهای روز ما و آنحضرت فرمود که آنکه فایده گیرد از برادری در راه حق تعالی
پس بدستی که اند و خخته خانه را در بهشت و از آن حضرت پرسیدند از حدیثی
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون فاطمه علیها السلام احسان فرمود
فرج خود را پس حق تعالی حرام گردانید ذریت او را پس گفتن دو رخ فرمود که از برای
امام حسن و امام حسین است علیهما السلام و آن حضرت روایت کند که در کتاب
علی بن ابی طالب علیه السلام و زود یافته که ای پسر آدم شبیه من بنی بیکار
یا راجع است بعلم یا ناقص است بجهل و فرمود امیر المومنین علیه السلام مرا بی ذرا

رضی الله عنه که هرگاه که غضب کند کسی را از برای رضای حق تعالی فرج دهند و اگر کسی را که
 غضب کرده مراد را بدست کسی که قوم می ترسانند ترابر دنیا و خدای خودشان و می ترسانند
 توایش را بر دین خود و خدا که اگر آسمانها زمین بسته شود و بر بنده پس آن
 بنده از خدای تعالی بپرسد البته حق تعالی بدید کند از برای او از آن زمین مخرجی
 و مقام پس نرساند ترا الا حق و بو حشت نمی اندازد الا باطل و او را وایت کند
 از امیر المومنین علیه السلام که فرمود مرقس بن سعد را وقتی که آمده بود از مصر که یا
 قیس مرخصت را علامت است که ناچار است که منتهی شود بان علامات پس واجبست
 بر عاقل اگر خواب کند و بصر نماید از برای او ناپست کند زیرا که مکاید آن بخیله
 روی آوردن آن موجب زیادتی است و در آن و دیگر از آن حضرت ابو جعفر رواست
 کند هر که اعتماد کند بر حق تعالی بنماید او را سرور و شادی و کسی که توکل کند بر کفایت
 کند او را و نور ازادی و استقامت بخدای تعالی حصنی است که متحصن نمیشود و در الا
 مؤمن این و توکل بر خدای تعالی نجات است از هر بدی و ضرر و ناپاست از هر
 دشمنی و دین عزاست و علم کثرت است و خاموشی نور است و غایب زهد و دور
 و سحر بهم و خرابی نیست مردین را مثل بدع و پیچ فاسد تر نیست مردمان را
 از طمع و برای بصلاح می آید رعیت و بدعا باز میگردد بلیت و کسی که سوار شد بر مرکب
 بر راه یافت بیدان نصر و ظفر و هر که عیب کرد عیب کرده شده و هر که دشنام
 جواب داده شد و هر که نشاند در ختمای تقوی را چید از میوهای آرزوی
 خود را و دیگر ابو جعفر علیه السلام فرمود رواست از امیر المومنین علیه السلام که چار
 خصلت است که اعانت و مدد میکند بر عمل صحت و غنی و علم و توفیق و دیگر فرمود
 که خدای تعالی را ندکانست که تخصیص داده ایش را بنعم و قرار میدهند بر آن نعمت
 در ایشان هرگاه که بذل میکنند از آن پس هر وقت که منع می کنند از او بذل نمی
 کنند خرج میکنند آن نعمت را از ایشان و تجویل غیر ایشان میکند و دیگر فرمود
 که بسیار و عظیم منکر و نعمت الهی بر بنده مگر که بسیار و عظیم کرد و مؤمنست
 مردم بر و پس هر که متحمل نشود مؤمنست مردم را عرض میکند نعمت خود را از برای
 زوال و دیگر فرموده که اهل معروف به نیکی خود محتاج ترست از اهل حاجت پس
 او زیرا که اجر و خرد و ذکر از برای ایشانست پس هرگاه نیکی میکند از معروف پس
 ابتدا نمیکند در و بنفس خود پس طلب نمیکند شکر آنچه کرده بنفس خود از غیر خود
 و دیگر فرمود که هر که امیدوار است که داند پانی را پس نمیرساند او را و هر که بپوشی
 داند چیز را عیب میکند او را و فرصت ر بوده شونده است و کسی بسیار است غم

قیمت است جسد او و مؤمن پس نمیشود بخشم خود و عنوان صحیفه مؤمن حسن خلق است
 در موضع دیگر فرموده که عنوان صحیفه سجد حسن شناس است بر و دیگر فرموده که هر که
 غنی از حق کند مردم محتاج باشند با او و هر که ترسد و بر سر خداوندی تعالی مردمان
 او را دوست دارند و اگر چه بنحو اینند و دیگر فرموده که بر شماست که سعی کنید بطلب
 علم زیرا که طلب او فوائده است و بحث از و نافله و او صله است میان برادران و
 دلیل بر مروت و تحفه است در مجالست و مصاحبت در سفر و مؤمن است در عزت
 و دیگر فرموده که عفاف زینت فقر است و شکر زینت غنی و صبر زینت بلا و تواضع
 زینت حب و فصاحت زینت کلام و عدل زینت ایمان و سکنه زینت عباد
 و حفظ زینت مروت و خفض جناح فروتنی زینت علم و حسن و ادب زینت عقل
 و بسط وجه زینت علم و ایشا زینت زهد و بذل بر فقر زینت نفس و کثرت کرم
 زینت خوف و تقبل زینت قناعت و ترک منت زینت معرفت و شوق
 صلوة و ترک مالایعنی زینت ورع و دیگر فرموده که حب مرد از کمال مروت
 ترک کردن روست چیزی که تحمل نوارایش باوست و از حیا را دانست که
 اتفاق کند بچیزی مکرده و از عقل است حسن رفق و از ادب است آنچه
 ناچار است از و از عرفان است علم زبان او و از ورع است پوشیدن
 بطر او و نگاه داشت بطن او و از حسن خلق است منع کردن از اندر ایشان
 و از سخای است نیکویی او بکسی که واجبست حق او بر و و اخراج حق الله از
 مال خود و از اسلام است ترک کردن مالایعنی و اجتناب او از جدال و ریا
 در دین او و از کرم است ایشا را و بر نفس خود و از صبر است قلت شکایت
 او و از عقل است انصاف از نفس و از علم است ترک غضب نزد مخالفت
 او و از انصاف است قبول کردن حق را هرگاه که حق ظاهر باشد مراد او را و از
 نصح است نهی او از آنچه حشودی نیست او را از برای نفس او از حفظ او بایست
 است که ترک کند توبیخ و سرزنش ترا نزد اسات و بدی تو یا علم است
 بیبواب تو و از رفق است ترک او طاعت ترا نزد غضب تو بخصم کسی که
 بنیوای تو او را و از حسن صحت است از برای تو اسقاط او از تو مؤمنست
 ترا و از صداقت است کثرت موافقت او و قلت مخالفت او و از صلاح
 است شدت خوف او از ذنوب او و از شکر است معرفت احسان
 آنکه احسان میکند بسوی او و از تواضع است معرفت او بقدر او و از حکمت
 است علم او بنفس او و از سلامت است قلت حفظ او از برای عیوب غیر

او و دیگر فرموده که هر که استکمال نمیکند بنده حقیقت ایمان را تا اختیار کند و
 خود را هرگز نالک نشود تا اختیار کند شهود خود را بر دین خود و دیگر فرمود
 که قضایل چهار جنس است یکی از ان حکمت اوست و قوام او در فکر است
 دوم عفت است و قوام او شهور است و سوم قوت است و قوام او در
 غضب است و چهارم عدالت و قوام او در اعتدال قوی نفس است و دیگر فرمود
 که عمل کننده ظلم و معین و مددکار او و راضی با همه سر کنید و دیگر فرمود که در مجمل
 بر ظلم باشد از رز و زجر بر مظلوم و دیگر فرمود که میان رز و تر علما از برای
 محجّه نگاه دارند است نزد شبیه و بدل مورث ریاست و کسی که بخطا آورد
 و جود مطالب را فراموش کند از او را خیل و طامع در بند خواری است و دیگر
 دوست میدارد و بقا را پس باید که میناسد از برای بلا و دل صبور را و دیگر
 فرمود که عالمان غریبان اند از جهت کثرت جاهلان در میان ایشان و دیگر فرمود
 که صبر بر مصیبت مصیبت است بر شهادت کننده بان و دیگر فرمود که توبه بر چهارستون
 فایست پشیمانی بدل و استغفار بر زبان و عمل با برکان و عزم بر آنکه دیگران باز نگردد
 و سه چیز از عمل ابرار است اقامت نریاض و اجتناب محارم و نگاهداشت از غفلت
 در دین و خیریت که میرساند بنده را بخشنودی خدای تعالی کثرت بر استغفار و خفص
 جانب و کثرت صدقه و چهار خیر است که هر که کرد استکمال کرده میانه کسی عطا
 دهد از برای خدای و منع کند از برای او و دوست دارد از برای او و دشمن دارد از
 برای او و پس خیر است که کسی اگر بفعل آوردند امت و پشیمانی نکند ترک شتاب
 و عجلت و کردن مشوره و توکل نزد عزم بر حضرت عزت و دیگر فرمود که اگر خایر
 می بود جا بل اختلاف نمیکردند مردم و دیگر فرمود که متقی مردم در میان دو طرف
 و مان اوست و دیگر فرمود که سه خیر است که کشیده میشود بان محبت انصاف
 معاشرت و مواسات در شدت و انطواء و رجوع بقلب سلیم و فرمود که فساد
 معاشرت سفاهت و صلاح اخلاق بمصاحبت عقلا و مردمان از اطراف مقام است
 پس هر که عمل میکند بر طریقه خود و مردمان برادرانند پس هر که برادری و اخوت
 او نه از برای خدای تعالی باشد پس او رجوع نموده بعد اوت و اینست قول
 خدای تعالی که لا خلا یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و فرمود که هر که
 مستحق شمرد قبیحی را او شریک است در آن و دیگر فرمود که کفر آن نعمت داعیه
 دشمنی و مقت است و هر که مجازات کرد تراشگر پس حقیقت داده ترا بیشتر
 اند آنچه اخذ کرده از تو و فرمود که افساد نکند ترا کمان بر دوستی که اصلاح کرد

ترانین مرا و را و هر که نصیحت کند برادر خود و این پنهانی پس نیت داده او را با شکا
 پس و ششمنی کرده او را است صلاح اختیار با کرام ایشان است و از اشرار تادیب
 ایشان و مودت قواست مستفاد است و پسندیده است با جل ضرر دنیا و لال
 عقل و حق غلبه میکند بر فردا پیچیده پال پس هرگاه بان مرتبه رسید عالمت شود
 بر و اکثر آن مرد و در و انعام نغمه و خدای تعالی نعمتی بر بنده خود پس او را
 که آن از خداست الا آنکه حق تعالی نوشته از برای او شکر آن پیش از آنکه شکر
 گوید بر آن و نیت هیچ کنایه که پس داند که حق جل و علا مطلق بر آن اگر خواهد
 آمرزد الا آنکه بامر ز او را پیش از استغفار او و دیگر فرمود که شریف و کل
 شریف آنکس است که مشرف کرده باشد او را علم او و بهتری و حق بهتری مر آن
 کس راست که برهیزد از پروردگار خود و کریم آنکس است که اگر ام کند و چه خود را
 از خواری و ذل و تش و فرمود که آنکه برآورد از روی فاجیر را دنی عقوبت او
 حرمانت و دیگر فرمود که دو کس همیشه بیمارند صحیح با برهیزد و بیمار با اخلاط
 و دیگر فرمود که مردن آدمی بخانه بیشتر از مردن او با جل و حیا او به نیکویی
 بیشتر از حیا او و بعد و دیگر فرمود که معالجه مکنید امر را پیش از رسیدن او
 پس ندامت برید و در از نکرد و بر شهادت پس دل های شماسخت شود و در جم
 آرید ضحای خود را طلب کنید رحمت را از خدای تعالی که رحمت و شند بر آن
 این احکام جامدی است رحمت الله که این اشیاء را بقیه و فواید فایقه و آدا
 نافعه و فقرهای نامع نقل کرده از کلام میمنت نظام امیر المؤمنین علیه السلام که
 روایت کرده از الامام محمد باقر بن الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام
 از ابای کرام خود تا آن حضرت صلوات الله علیه و شیخ مفید رحمه الله
 تعالی بابی ایراد فرموده در ذکر امام بعد از ابی الحسن علی بن موسی علیه السلام
 و تاریخ مولد و دلایل امامت و طرف از اخبار و مدت امامت و مبلغ سن
 و ذکر وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آن
 حضرت علیه السلام که امام بعد از امام رضا پسر اوست محمد بن علی الرضا
 علیه السلام بنص برو و اشارت بسوی او و تکامل فضل در و مولد با عا
 دتش در ماه رمضان بود در سال صد و نود و پنجم و رحلت فرمود در بغداد
 و در ذی القعدة در سال دویست و پستم و در آن روز میت و نجاله بود
 و بود مدت خلافتش و امامت او بعد از پدر بزرگوار بمقدار سال و مادرش
 ام ولد بود که او را سکنه نویسه بنفشه ذکر طریقی از نص اشاره با امامت ابی جعفر

بن علی علیهما السلام پس از آن کسانی که روایت کرده اند نصیحتی را که از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 ابی جعفر علیه السلام با ماست علی بن جعفر بن محمد الصادق است و صفوان بن
 و معمر بن خلاد و حسین بن یسار و ابن ابی نصر البزنطی و حسن بن جهم و ابویحیی صفی
 و خیرانی و یحیی بن حبیب الزیارات و جماعت کثیره اند غیر ایشان که ذکر ایشان
 کتابی بطول می آید علی بن جعفر بن محمد حدیث کرد حسن بن حسین علی بن حسن
 و گفت در حدیث خود که بدرستی که یاری وادی حق تعالی امام رضا علیه السلام
 وقتی که ستم کرده بودند بر او و برادران و اعمام او ذکر کرد حدیث طویلی را که تا
 نشتی شد بقول او که برخواستم و گرفتم دست ابی جعفر محمد بن علی الرضا و گفتم
 او را که کوی استی میدم که تو امای نزد خدای تعالی پس امام رضا علیه السلام گریست
 و فرمود که یا عم ایانشیدی از پدر من که فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 بپدر من که پس خیره اتا نویسم طیبیه باشد از زولد او که رانده شود و جدا افتد از پدر
 خود و جدا و صاحب غیبت باشد گویند که مردیایا ملک شد و هر وادی سلوک کند
 گفتم راست گفتی که فدای تو کردم و روایت از صفوان بن یحیی که گفتم مرا امام رضا
 علیه السلام را که بودیم ما که سوال میکردیم از تو پیش از آنکه حق تعالی گرامت کند
 بتو ابی جعفر را بودی تو که مسیحه بودی که گرامت خواهد فرمود و من حق جلی و خلا
 پسری پس بدرستی که تو گرامت کردی چشمهای ما بوی روشن شده پس نمایا
 حق تعالی که ترا چری شود و روز تو بسر آید پس اگر حادثه روی نماید بعد از تو که
 خواهد بود اشارت فرمود بدست مبارک بابی جعفر علیه السلام و او پیش رو ایستاد
 بود و گفتم مرا که فدای تو کردم و این پسر سه ساله است فرمود که این ضرر نمیکند
 و حال آنکه عیسی پیغمبر علیه السلام قیام نمود بامر نبوت و کمتر از سیال داشت و در وقت
 از معمر بن خلاد که او گفت من شنیدم از امام رضا علیه السلام که ذکر میفرمود چیز را
 و میگفت شما را باین هیچ حاجت نیست اینک ابی جعفر او را می نشاند بجای
 خود و میگردانم او را در مکان خود ما اهل بیتیم که مرا با اصابه از اکابر است
 بر تیر بر تیر یعنی بر مرغی که در تیر میبندند می کشند تفاوتی نیست میان کوه و کوه
 آن این مثل است و نوشت این قیام واسطی امام رضا علیه السلام قیامتی که
 امام باشی و تو را فرزندی باشد فرمود در جواب او که تو چون بدستی که مرا فرزند
 نخواهد بود و خدا که منقضی نشود ایام و لیالی تا روزی فرماید مرا حق تعالی فرزندی که
 جدا سازد حق را از باطل و ابی نصر بر خطی گوید که بجای شتی گفت من که میخواهم که پسری
 اندامی که بعد از صاحب تو خواهد بود تا بدانم من او را گوید که رفتم خدمت امام رضا

علیه السلام و او را ازین اخبار کردم فرمود که امام بعد از من پسر من خواهد بود و بعد از آن
 فرمود که ای اجرات میتواند کرد کسی که گوید پس من و او را پسر نباشد و هنوز ابی جعفر
 علیه السلام متولد نشده بود پس نگذشت اندک زمانی تا متولد شد ابن قیام
 واسطی گوید که رفتم خدمت علی بن موسی علیه السلام ایامی باشند دوام
 فرمود که نه مگر آنکه باشد یکی از آن هر دو صامت گفتم تا خود صامتی نیست
 فرمود بخدا که بدید خواهد کرد حق سبحانه و تعالی از برای شما کسی که ثابت کرد آن
 بوی حق و اهل حق را و محو کند باطل را و اهل باطل را و در آن وقت آنحضرت
 فرزند بنود پس ابی جعفر متولد شد بعد از یک سال و روایت از حسن بن
 جهم که من در خدمت ابی الحسن علیه السلام نشسته بودم طلب فرمود پس خود را
 او کوچک بود و نشاند او را در کنار من و فرمود که او را برهنه کن و پیر من او را
 برکن پس گفتم فرمود که نظر کن در میان شانه وی من نظر کردم در یکی از دوشانم
 او مانند خاتم چیزی دیدم در اندرون کوشت بعد از آن فرمود مرا که دیدی این
 مثل این و این موضع بود در پدر من و مرویت از ابی یحیی صفانی که من در خدمت
 ابی الحسن بودم پس آمد پسر او ابی جعفر و او کوچک بود فرمود که این مولدیت که
 متولد شده مولدی که اعظم باشد بر شیعه ما از روی برکت از و حیرانی
 گوید که پدر من گفت که من در خدمت امام رضا علیه السلام ایستاده بودم در
 خراسان قایلی گفتم یا سیدی اگر حادثه حادث شود این امر بیکه رجوع خواهد شد
 فرمود که بپسر ابی جعفر گوید که قایل او را کوچک شمر از روی سال پس
 امام رضا علیه السلام فرمود که حق تعالی عیسی بن مریم را فرستاد به پیغمبری و او را
 صاحب شریعت گردانید در ابتدا که از روی حسن کوچکتر از ابی جعفر بود و
 بن حبیب زیات گوید که خبر کرد مرا کسی که نزد ابی الحسن نشسته بود که چون حاجت
 که نزد وی بودند برخواستند امام رضا علیه السلام گفت مرا ایشان را که ملاقات
 کنید بابی جعفر و بروی سلام کنید و تجدید عهد نماید پس چون برخواستند
 قوم التفات فرمود بسوی من و گفت رحم الله المفضل که قناعت کرده بامر
 وونی ذکر طرفی از اخبار از مناقب ابی جعفر و دلایل و معجزات او علیه السلام
 شیخ مفید رحمه الله میفرماید که ما مونا شفت تمام بود بابی جعفر علیه السلام
 چون میدید در صغر سن فضل و بلوغ او در حکمت و علم و ادب و کمال عقل که
 مساوی نبود در واحدی از شاخ اهل زمان پس نزوح کرد دختر اتم
 الفضل و فرستاد با وی بدمیه و بسیار متوافر بود بر اکرام و تعظیم و اجلال قدر

آن حضرت ریان بن شیب روایت کند که چون مأمون خواست که تزویج کند
دختر امام الفضل بابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام این خبر بعباسیان رسید
غلظت شدند و اسکار کردند و او را ترسیدند که منتهی شود امر خلافت باین
امام رضا علیه السلام پس خوض نمودند درین و اجتماع نمودند تمام نزدیکان
او از اهل بیت او و گفتند که ما سوگند میدهم یا امیرالمومنین باینکه قیام منیای باین
امر که عزم بران جزم نموده که تزویج کنی باین امام رضا دختر خود را اما می ترس
انکه پیرون کنی باین از ما امر را که مالک گردانیده ما را حتی سجان و تعالی و
بر کنی لباس عزرا که حق جل و علا در ما پوشانیده و تو میدانی آنچه میان ما
و این قوم است از قدیم و از جدید و خلفایی که پیش از تو بوده اند همیشه
را و در میگذرد اند از پیش خود و نقض می نمودند و ما را در حمله می اندازی
از آنکه مالک ملک کرد و داین امام رضا علیه السلام باین که تو در پیش گرفته
و ما درین هستیم تا حق تعالی کفایت کند مهم ما را بحدی که باز مگردان ما را بغم
و الهی که سرگز از ما زایل نشود و بگردان رای خود را از پسر امام رضا و عدول
کن از و کسی یعنی که مبنی از اهل بیت خود که صلاحیت این داشته باشد نزد غیر او
پس گفت ایشان را مأمون اما آنچه میان شما و آل ابی طالب است شما خود سبب شده
دران و اگر انصاف بپدید شما آن قوم را ایشان اولی اند از شما و اما آنکه پیش ازین
با ایشان نیکی نکردند قاطع رحم اند عود یا مد من ذلک و بحدی که من ندانم بجز
و پیشانی نکشم برای آنکه باشم بران از استخلاف امام رضا علیه السلام و من دژ
میگردم از و که قیام نماید باین امر و اشترع کند از نفس من ابامیفرمود و قبولی
نمود و کان امر الله قدره افقد و را و اما ابو جعفر محمد بن علی پس بدستی که من اختیار
میکنم او را از جهت عزیت او بر کافه اهل فضل و علم و فضل با صغرسن او و او چری
غریب و عجیب است درین امر و امیدوارم که ظاهر شود مردم را آنچه من از شما
از و تا ایشان نیز بدانند که رای آنست که من دیده ام در و پس گفتند این بنو زکریا
و اگر اخون کرده برای او پس او صبی است و معرفی نیست مرا و او فقهایی نیست
او را پس مملکت بده او را تا مشاوب کرد و وفقیه شود در دین بعد از ان بکن آنچه
دیده از برای او بعد از ان گفت مرایش را که و حکم من شناسا شرم باین جوان
از شما و این از اهل بیت است که علم ایشان از خدای تعالی و مراد علم ایشان از
الهام الهی است و همیشه آبی کرام او بی نیاز بود در علم دین و ادب از رعایای قصه
از حد کمال پس اگر خواهید شما امتحان کنید او را تا ظاهر شود شما را آنچه من وصف کردم

از حال او گفتند مرا و که ما از و باین راضیم یا امیرالمومنین باینکه بگذاری ما را با شما
او پس بگذارد میان ما و میان او تا نصب کنیم کسی را که سوال کند او را بجنور تو
در حزی از فقه شریعت پس اگر جواب صواب از و بود داد پس نیت ما را
اعتراضی در امر او و ظاهر شود مرخصه و عامه را صواب ای امیرالمومنین اگر غرض
شما ازین پس کفایت است ما را با آنچه گفته ایم و دران معنی پس گفت مرایش را
مأمون بجای آرید این را هرگاه که خواهید پس پیرون فرستند از نزد او و
اجماع نمودند رای خود را بر سنده بچی بن اکثم و او دران روز قاضی زمان
برای آنکه سوال کند از و سنده را که بتواند جواب آن گفت و وعده کرد و
بموال نفیسه برین و باز آمدند بسوی مأمون و انتم پس کردند که اختیار نماید
از برای ایشان روزی از جهت اجتماع پس اجابت کرد ایشان را با بی اختیار
نمودند در روزی که اتفاق نموده بودند بر و حاضر شد با ایشان بچی بن اکثم
و امر کرد مأمون که یکدست فروش انداختند از برای ابی جعفر و کردند
از برای او در آنجا و دو دوشک را پس این چنین کردند و پیرون فرمود ابو جعفر
علیه السلام و دران روز آن حضرت هفت سال و چند ماه داشت پس
پس نشست آن حضرت در میان هر دو دوشک و نشست بچی بن اکثم
در خدمت او و ایستادند مردم همه سر کدام در مرتبه خود و مأمون نشست
در دست متصل بدست ابی جعفر علیه السلام پس بچی بن اکثم گفت مأمون را
که اذن میدی مرا که سوال کنم از ابی جعفر مأمون گفت که از و اذن طلب
پس روی آورد بچی بن اکثم و گفت که اذن میفرمایی مرا که از تو سوال کنم در سنده
که فدای تو گردم آن حضرت فرمود که سوال کن از هر چه میخواهی بچی گفت که چه
میگویی فدای تو گردم در باب محرم که بکشید جسد را ابو جعفر علیه السلام
که کشت او را در حل یا در حرم عالم بود محرم یا جا اهل او را بعد کشت یا بخلط
این محرم صر بود یا بعد صغر بود یا کبیر در محل رفتن بود یا باز کشتن این صید
از ذوات الطیر یا غرذوات الطیر از صغار صید بود یا از کبار صید محرم
مصر بود یا بچه کرده یا پشمان بود و قتل این صید درش بود یا در و محرم
بعبره بود و وقتی که کشت او را یا بخی پس متحیر شد بچی بن اکثم و ظاهر کشت
مخبر و انقطاع در روی او و الحاح کرد تا دانستند جماعت اهل مجلس امر او را
مأمون گفت که بحدی که علی بن هذو النعمت و التوفیق که مرا بود درین رای بعد از ان
نظر کرد و با اهل بیت خود و گفت ایشان را که آیا شناختند اکنون آنچه منکر بود

او را بعد از آن روی آورد با بی جعفر علیه السلام و گفت که میخواهی که خطبه کنی و خبر مرا
 فرمود که نعم گفت پس خطبه کن فدای تو کردم از برای خود پس بدستی که من را
 شستم ترا و زنی و بزنا شوهری و آدم ام الفضل دختر خود را بتو و اگر چه قوم
 نخواهند این را پس گفت ابو جعفر علیه السلام که الحمد لله اقرار بعت و لا اله الا
 الله اخلاصا لوجه الله و صلی الله علی محمد سید برشته و الاصفاء من عمرته اما بعد
 فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم باطلا عن الحرام فقال سبحان و کبر
 الایامی منکم و الصالحین من عباده و اما انکم ان یکونوا فقرا فینهم الله من فضله
 و الله واسع علم بعد از آن فرمود که محمد بن علی بن موسی میخواهد ام الفضل
 عبد الله المأمون را که بدل کند مرا و از صدق جدّه خود فاطمه بنت محمد علیها
 السلام که آن پانصد درم جایز است پس تزویج کردی او را یا امیر المؤمنین
 منین با و برین صدق مذکور مأمون گفت تزویج کردم ترا ای ابو جعفر دختر
 خود را بصدق مذکور پس ایاقبول کردی نکاح را ابو جعفر فرمود که در نکاح
 او را و راضی شستم باین پس امر کرد مأمون که ششصد درم بمراتب
 خود از خاصه و عامه ریای گوید بیرون آوردند خادمان مانند کشتی از نقره
 و در و خالیا بود مطب ساختند خاصه و عامه را و سفرها انداختند و طعامها
 خوردند و عطا یا نقره کردند بر قدر مراتب و باز کشتند مردم و باقی مانند آن
 خاصه آنکه مانند مأمون گفت مرا بی جعفر را علیه السلام اگر مصلحت دانی که
 فدای تو کردم که ذکر کنی قصه آن سکه را که تفصیل فرمودی و وجه آنرا از قتل
 محرم صید را تا بدانیم و مستفید شویم ابو جعفر فرمود نعم بدستی محرم هرگاه که
 کشت صیدی را و در حل و باشد آن صید از ذوات الطیر و اربکار او باشد
 پس برو گو سفدی لازم کرد پس اگر کشتن او در حرم باشد بروست که جزا
 آن مضاعف سازد و اگر بکشد جوژه را در حل پس برو بره لازم کرد که باز
 گرفته شده باشد از شیر و اگر کشته باشد او را در حرم پس بروست بره و قیمت جوژه
 و اگر از وحش بوده باشد و آن از حمار وحش باشد پس بروست نقره و اگر آن
 اشتراغ باشد پس بروست شتری و اگر اهو باشد پس بروست گو سفدی
 پس اگر کشته باشد چیزی از اینها را در حرم پس بروست جزای مضاعف که بی
 باشد رسانند بکعبه و هرگاه کشته باشد محرم چیزی را که واجب کشته باشد برو
 در و احرام از برای حج بوده باشد قربان او را یعنی و اگر احرام او از برای عمره
 باشد قربان کند او را بلکه جزای صید بر عالم و جاهل کیاست و در و عهد مرا و را

کنند

گناه است و گناه بر ده شسته میشود از و در خطا و گناه بر جهر در نفس اوست
 و پسند در عباد و بر صغیر کفاره نیست و آن بر کبیر واجب است و ساقط میشود
 از نادم و پشیمان غایب آخره و واجب میکرد بر مصر عقاب در آخره پس مأمون
 گفت خوب فرمودی ای ابو جعفر احسن الله ایک پس اگر مصلحت بینی سوال کنی ما
 از سئله نمائیم که او از تو سوال کرد آن حضرت مریدی را که سوال کند از تو گفت
 اختیار تو دارم که فدای تو کردم پس اگر جواب سئله دادم بگویم و الا مستفید
 از تو آن حضرت فرمود که خبر کن مرا از مردی که نظر بسوی زنی در اول روز نظر
 او حرام باشد و چون روز بلند شود حلال کرد و مرا و او چون زوال شود حرام
 کرد و برو هرگاه وقت عصر شود حلال کرد و او را و هرگاه غروب شود حرام
 کرد و برو و چون وقت خفتن در آید حلال شود و برو و چون شب بصف سید
 برو حرام شود و هرگاه صبح بر آید حلال شود و یحیی بن اکثم گفت لا والله
 را نمی برم بجواب این سوال و نمیدانم وجه این را پس اگر مصلحت بینی افاده کن
 از برای ما ابو جعفر علیه السلام فرمود که این کینه کی است از آن مردی زرد ما
 که نظر کند بسوی او اجنبی در اول روز پس نظر او بسوی او حرام است پس روز
 بلند شد خرید خرید او را از مولای او پس حلال شد او را پس چون پیشین شد
 از او کرد او را پس حرام شد برو پس چون وقت پسین در آمد تزویج کرد
 او را حلال شد مرا و او را حلال شد مرا و او چون وقت شام شد طهارت کرد
 از او پس حرام کشت برو و چون وقت خفتن شد کفاره داد از طهارت پس حلال
 شد برو و چون نیمه شب شد یک طلاق گفت او را پس حرام شد برو و چون
 صبح شد رجوع کرد برو او پس حلال شد برو پس آنگاه روی گرد بر آن گشت
 که حاضر بودند از اهل بیت او و گفت مرا شایسته آنکه آیا در میان شما هست
 که جواب این سئله بگوید مثل این جواب و بداند قول در آنچه مقدم شد از سوال
 گفت لا والله بدستی که امیر المؤمنین دانای تراست در آنچه مصلحت دید
 مرا شایسته آنکه و حکم که این اهل بیت اختصاص یافته اند از میان خلق آنچه
 مشایره میکنند از فضل و آنکه صغیر سن در ایشان مانع نیست ایشانرا از
 کمال آید آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله اقتراح دعوت خود بدعا
 امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام کردم و آن حضرت در ساد
 بود و قبول کرد از و اسلام را و حکم کرد مرا و را بان و دعوت نکرد دیگر را
 که در سن او بود و غیر او را و بیعت ستاد حسن و حسین را و ایشان شش سال

کمتر داشت و بیعت نشاد که دکان را غیر از ایشان آماند اند اکنون که خبر است
 که حق تعالی اختصاص داده این قوم را و ایشان ذریعتی اند که بعضی از ایشان جنس
 بعضی دیگرند در کمال جابریست مرا خدایا از آنچه جاری مرا اول ایشان را گفت
 راست گفتی و الله یا امیرالمومنین بعد از آن قوم برخواست پس چون روز دیگر
 شد حاضر گردانید مردمان را و حاضر شد ابو جعفر علیه السلام و امر او حجاب خاصه
 و عیال تهیت مأمون و ابی جعفر گفتند و بیرون آوردند سه طبق نقره را در آن نهاده
 بود که اندرون آنرا مشک و زعفران میخون کرده بودند و رقعها نوشته کرده
 بود با موال جزیه و عطایای متکاثره و اقطاع و افزه پس مأمون امر کرد
 که ساز کردند از این قوم از خواص او پس هر کس بنده بود از ایشان و رقیقه که
 در وی بود نگاه داشتند و التماس کرد که ایشان را بکشند تا رقیقه دیگر در آن
 نرود و در آنچه در وی بود ساز کردند بر امر او غیر هم مردم باز گشتند با عطا
 و جرایز و عطایا فرستاد مال بسیار تا صدقه کردند بر کافه اهل اسلام و لا زال
 اکر ام ابی جعفر علیه السلام و تعظیم او بجای می آورد در مدت حیات او و
 کرد او را بر جمیع ولد و اهل بیت خود و بعضی مردم روایت کنند که ام الفضل
 کتابتی نوشته از مدینه پدید خود که در آن شکایت کرده بود از ابی جعفر و گفته
 که کینه من بر سر من آورد و بغیرت می اندازد مرا مأمون جواب کتابت او
 نوشت که ای دختر ما ترا با ابی جعفر نداده بودیم که حرام کرد اینم بر و حلال را پس
 بگوید آنچه ذکر کرده بودی بعد از این و چون متوجه شد ابو جعفر علیه السلام از
 بعد از وقتی که باز گشته بود از نزد مأمون و با او ام فضل بود که قصد مدینه داشت
 و او از کشته شارب باب کوفه و ماوی مردم شایع گردید پس منتهی شد بهار
 سیتب نزد فر و رفتن آفتاب پس آنجا فرود آمد مسجد فرمود و در حق آن مسجد
 کناری بود که بار آور بود پس کوزه ابی طلب فرمود و وضو گرفت در اصل آن در
 و برخواست و نماز شام با مردم گذارد و خواند در رکعت اولی الحمد و اذا جاء نصر الله
 و الفتح را و خواند در رکعت ثانیة الحمد و قل هو الله احد را و قنوت فرمود پیش از
 رکوع و رکعت ثانیة گذارد و تشهد خواند و سلام داد بعد از آن نشست اندکی
 بنکر الهی و برخواست بی آنکه تعقیب کند و چهار رکعت نافله گذارد و تعقیب فرمود
 بعد از آن و دو سجده شکر کرد پس چون باز گشته بان درخت و دیدند آن
 مردم که بار آورده بود و بکنار خوب پس تعجب کردند از آن و خود نیز از آن تعجب
 میوه شیرین که استخوان نداشت و و دایع کردند مردم و باز گشتند و آن حضرت رفت

بگویند

مدینه و در آنجا بود تا آورد او را معتصم در اول سنه عشرين و ثمانین بغداد و استقامت
 فرمود در آنجا تا وفات یافت و را خدای القعه این پال و دفن کردند او را
 در عقب جیش امام موسی کاظم علیه السلام و مرویت از علی بن خالد
 که من بودم بعکس رسید بن که در آنجا مردی مجوس است و او را از شام
 مقصد آورده اند و گفتند که او دعوی دارست گفت آدمم برود و خبر دادم
 در میان و گذار شد و رفتم نزد وی پس مردی دیدم که او را فهم و عقلی بود
 پس گفتم مرا و را که ای فلان چه نوعت قضیه تو گفت من مردی بودم در شام
 که عبادت میکردم خدای تعالی را در موضعی که گفته میشد که لقب کرده اند
 در و سر مبارک امام حسن علیه السلام را پس ناگاه من در یکشی در موضع خود
 روی تو خیره بر محراب آورده بودم و ذکر حق میکردم که دیدم شخصی را در پیش
 پس نظر کردم بسوی او پس گفت مرا که برخیز پس برخاستم با او پس اندکی
 رفت پس ناگاه دیدم که در مسجد کوفه ام گفت بن که می شناسی این مسجد
 گفتم بل ای مسجد کوفه است گفت پس نماز گذارد و من با او نماز گذاردم
 پس رفت و من با وی رفتم و چون اندکی رفت پس ناگاه در مسجد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم بودیم پس سلام کرد بر رسول الله و نماز گذارد و من
 با وی نماز گذاردم بعد از آن بیرون رفت و من با وی بیرون رفتم پس رفت
 اندکی پس ناگاه در مکه بودیم طواف خانه کرد و من با وی طواف کردم بعد از آن
 بیرون آمد و رفت اندکی پس ناگاه موضعی رسیدم که بودم در عبادت میکردم
 بشام و غایب شد آن شخص از من پس من ماندم بمکان متعجب از آنچه دیده
 بودم پس سال آنده شد دیدم آن شخص را پس استبشار نمودم بوی طلب
 کرد مرا و من اجابت کردم پس کردیم که کرده بود در سال گذشته پس چون
 خواست مفارقت مرا گفتم مرا و را که از تو چیزی می پرسم بحق آنکه قادر گردان
 ترا آنچه من دیدم از تو اگر خبر کنی مرا که تو کیستی فرمود که منم محمد بن علی بن موسی
 بن جعفر پس هر که پیش من آمد من او را ازین خبر حدیث میکردم تا رسیدن
 خبر محمد بن عبد الملک زیات پس فرستاد و مرا گرفت و بند کرد و از حدید و
 بنجابت عراق روانه کرد و مرا حبس گردانید چنانچه می بینی و او عاگرد و در محال را
 پس گفتم مرا و را که قصه ترا رفع کنم محمد بن عبد الملک زیات گفت چنین کن پس
 نوشتم قصه را بوی و سرچ کردم از مرا و را در و فرستادم برای او پس نوشت
 در نظر او که بگوید که آنکس که بیرون برد ترا از شام در یک شب بکوفه و از آنجا

مدینه و از آنجا بکه و از آنجا بشام میروند کند ترا از حبس تو که اینست علی بن خالد
 گوید که من عیال ششم از امراء و رقت کردم از برای او و محزون بامر ششم
 پس چون دیگر شد صبح روز آمدم بر در زندان که او را اعلام کنم باین حال و
 امر کنم او را بصبر و تحمل یا قسم که لشکر یان و پاسبانان و زندانبانان با خلق
 عظیمی گرد شده اند پس رسیدم از حال ایشان گفتند او را که از شام
 مقید آورده بودند که آن دعوی داشت و دشمنه ناسیداشده و حبس
 و معلوم نیست که زمین او را فرو برده یا مرغ او را بر بوده و این مرد یعنی
 بن خالد زیدی بود و نگاه قایل سد یا مامت ایشان چون این را دیدند و
 را خوب کرد و روایت از محمد بن علی الهاشمی که او گفت که داخل شدم
 بر ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام در صبح روز عروس او بدختر مامون
 و در شب خبری از او آورده بودم و اول این صبح کسی که بروی داخل
 شد من بودم و تشنگی بمن غلبه کرده بود و گراهِت داشتم که آب طلبم
 نظر کرد ابو جعفر علیه السلام در روی من و گفت ترا تشنه می بینم گفتیم
 بلی گفت ای غلام آب بیا که بگویم با خود که این زمان آب زهر آلوده خواهد بود
 و غمناک شدم از این جهت غلام آمد و آب آورد پس تبسم فرمود در روی من
 بعد از آن فرمود که ای غلام بمن بده آب را پس گرفت و خود آشامید و بمن
 داد و خورد و بسیار تشنه تر شدم و باز تشنه شدم پس طلب فرمود آب را
 همچنانکه در اول بار کرد و خود خورد و بمن داد و تبسم فرمود محمد بن حمزه گفت
 که محمد بن علی الهاشمی گفت که کمان من است که ابو جعفر میداند آنچه در قوت
 همچنانکه روافض و روایت از خطری که ابو الحسن الرضا علیه السلام رحلت
 فرمود و مرا بر و چهار هزار درسم بود و میدانست از اغیار من و غیر آن حضرت
 پس دستاویسوی من ابو جعفر علیه السلام روزی دیگر مرا طلبید پس فرمود
 مرا که ابو الحسن علیه السلام در گذشت و تراست بر و چهار هزار درسم گفتیم بلی
 پس مصلی را برداشت پس در زیر او زانیر بود پس از او دامن پس قیامت
 او در آن وقت چهار هزار درسم و مرویت از معلی بن محمد گفت که پیرون آمد ابو
 جعفر علیه السلام در حادثه موت پدر بزرگوارش پس نظر کردم بقدر او و او
 کنم قامت او را از برای اصحاب خود پس نشست و فرمود که یا معلی بدیستی که خدا
 عزوجل احتیاج فرموده در امامت بمثل آنچه احتیاج فرموده در نبوة که و اینها
 احکم صیبا و روایت از داود بن القاسم نجفیری که او گفت داخل شدم برای جعفر

علیه السلام

علیه السلام و با من سه رقه بود که بر عنوان او چیزی نوشته بودند و نوشته بودند
 و همچنین بودم برای این پس گرفت یکی از آن را و فرمود که این رقه را باین شیوه
 بعد از آن دوم گرفت و گفت این رقه فلات و من حیران در ونگا میگردم
 پس تبسم فرمود و گرفت سیوم را و گفت این رقه فلات است که قسم نعم فدای تو
 کردم پس بمن سیصد دینار داد و امر کرد بپیرم بعضی از منی عم او بعد از آن فرمود
 ما آنکه زود باشد که گوید تر ترا که دلالت کن مرا بر حریفی که بخرد از برای من
 متاعی را پس دلالت کن او را بر آن گفت پس آوردم دینار را پیش آنکس پس
 مرا که ما با ما ششم دلالت کن مرا بر حریفی که بخرد از برای من متاعی را پس گفتیم
 نعم و این چنین بود و سخن کرد مرا شتر داری در راه و التماس از من که
 شنیدیم که در داخل او یا بعضی از اصحابی در امور او پس داخل شدم بر و
 پس یا قسم که چیزی میخورد و با وی جماعتی بودند پس بکن ششم از کلام او پس
 گفت ما با ما ششم بخورد و بنده در پیش من آنچه میخوردم بعد از آن گفت در دست
 بی سوال که ای غلام نگاه کن شتر داری که آورده او را ابو ما ششم فهم کن او را
 بسوی خود ابو ما ششم گوید که رفتم با آن حضرت که وزی و دستانی پس گفت مرا و را
 که فدای تو کردم من مولع و حریصم بخوردن کل پس دعا فرماید بخضرت حق از برای
 پس ساکت شد بعد از آن بچند روز گفت مرا در است که یا اباماشم حق سبحانه تعالی
 برد از تو خوردن کل را ابو ما ششم گفت امروز هیچ چیزی بسوی من از کل خوردن بدتر
 و دشمن تر نیست و اخبار درین معنی بسیار است **باب ذکر وفات آن حضرت**
علیه السلام و موضع قبر و ذکر ولد او در سیاق مذکور شد مولد ابی جعفر علیه السلام
 که متولد شد در طایفه مدینه بود و وفات در بغداد و مقتضی آن حضرت را ازین
 بر و بغداد و در ویش در بغداد پست و ششم محرم بود در سال دویست و ششم
 در حلت فرمود در آنجا و زدی القعد و این سال و گویند که بر هر وفات است
 و شیخ مفید رحمه الله میفرماید که ثابت شده این خبر نزد من و الله اعلم و
 کردند او را در مقابر قریش در عقب جد بزرگوارش ابی الحسن موسی بن جعفر
 علیهما السلام و در روز وفات پست و پنج سال و چند ماه داشت و منعت
 بود بمسجید و مرتضی و فرزندان که که داشت بعد از خود علی است که بعد از وی
 امام بود و موسی و فاطمه و امامه که دو پسر و دو دختر باشند و بکذاشته بودند
 مذکور می غیر از آنکه نام مردم این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله تعالی
 خاتم رحمه الله نیز ذکر کرده تاریخ مولد و وفات و مدت عمر و الله اعلم

حضرت را بر وجهی که مکرر است ذکر یافت اما عدد اول را ذکر کرده و در کتاب
 و لایل آورده نقل از امیه بن علی که در خدمت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
 بودم بیکه مغموم در آن سال که حج فرموده بود که بعد از آن بخراسان توجیه نمود
 و ابو جعفر را وی بود و ابو الحسن و دایع خانه کرد پس چون از طواف فارغ شد
 فرمود بمقام و نزد آن نماز گذارد و ابو جعفر بر کردن موفق طواف میسر بود
 از آنکه ابو جعفر بجز رسید آنجا نشست و زمانی دیری موفق گفت برخیز که
 فدای تو گردم فرمود که میخواهم که ازین جدا شوم مگر که خدای تعالی خواهد و طاهر
 میشد از روی مبارکش غمی پس موفق آمد خدمت امام رضا علیه السلام و گفت
 من فدای تو باد شسته است ابو جعفر در پیش حجر و ابابک که برخیزد پس آن حضرت
 برخواست و فرمود نزد ابی جعفر و گفت برخیز ای حبیب من گفت میخواهم که ازین
 جدا شوم فرمود که چرا ای حبیب من گفت چگونه برخیزم و حال آنکه تو دایع فرمود
 خانه را و دایعی که بازگشت نخواهی کرد بوی پس فرمود که برخیز ای حبیبی پس برخواست
 با آن حضرت و مرویت از ابن بزیع عطار که ابو جعفر علیه السلام فرمود که فرج بعد
 تا من بسی سال خواهد بود گفت پس نظر کردم پس آن حضرت وفات یافت از آن
 پس بسی ماه و در وقت از معمر بن خلاد که ابو جعفر علیه السلام فرمود که یا معمر
 سوار شو کفتم تا بجا فرمود که سوار شو منجا آنکه گفته میشود ترا گفت سوار شد تا من
 شدم بود ای با آن حضرت گفت بمن که اینجا توقف کردم پس آمد بعد از آنکه کفتم
 فدای تو گردم کجا بودی فرمود که رفتم و پدر خود را دفن کردم در ساعت بخراسان که
 قاسم بن عبد الرحمن و او زیدی بود که پیرون رفتم بجای بعد از آنکه گاه انجام دادم که
 مردم بسیار تر و میکشند و می آیند و میروند و می کشند نزدیک کفتم این چه کس است
 گفت این رضا کفتم و الله که من بروم و نظر کنم چه نوع کسی است پس گاه پیدا
 بر بنگه سوار کفتم دوری از رحمت الهی جاغنی را از اصحاب امامت که میگویند خدا
 تعالی فرض کرده طاعت امام را که اینست پس او عدول نمود بسوی من و فرمود
 که یا قاسم بن عبد الرحمن ابشر مناد واحد انتبه انا اذ الفی ضلال و سر پس کفتم با خود
 که این سحر است بخدا که دیگر عدول کرد بسوی من و فرمود که یا قاسم بن عبد الرحمن
 بینا بل هو کذاب اشکر گفت با کفتم و قائل شدم با امامت وی و گواهی میدادم
 که او حجت الهی است بر خلق و اعتقاد کردم او را و روایت از عمر بن محمد الی شری
 که او گفت که من داخل شدم بر ابی جعفر الشافعی و گذاردم حاجتهای خود را و کفتم
 ام الحسن ترا سلام میرساند و التماس پس دارد که جامه انجابهای خود بوی بدهی گفت

او باشد فرمود که او ازین بی نیاز است و سیاح ندارد و من پیرون رفتم و دستم
 این را پس خبر رسید بمن که او مرده پیش ازین بسیرده روز یا چهار ده روز و گویند
 که دجبل بن علی داخل شد بر امام رضا علیه السلام پس آن حضرت نیز امر کرد که
 چیزی دادند گرفت و حمد الهی کرد و فرمود مرا و را که چرا حجتی خدا را بعد از آن
 داخل شد بر ابی جعفر علیه السلام پس آن حضرت نیز امر کرد که بوی چیزی
 دادند گرفت گرفت گفت الحمد لله فرمود که تا ذی کرب و علی بن ابراهیم روایت
 کند از پدر خود که قومی از اهل نواحی اذن طلبیدند برای ابی جعفر علیه السلام
 و دستور یافتند پیش ایشان داخل شدند و او را در یک مجلس سی هزار مسئله از نهج
 سوال کردند و جواب شافی شنیدند و او را ده سال بود روایت از امیه بن علی
 القیس که او گفت من و حماد بن عیسی داخل شدیم با ابی جعفر علیه السلام در مدینه
 تا و دایع کنیم او را فرمود ما را که امر و پیرون مروید و با شید تا فرود پس
 چون از نزد وی پیرون آمدیم حماد گفت بمن که من پیرون میروم و پیرون میروم
 بار مرا من کفتم که می باشم پس پیرون رفت حماد و در وادی فرود آمد و درین
 شب سیل آمد و در آن وادی غرق شد و قبر بیتال اوست این آخر است
 که منقول است از کتاب دلائل و راوندی رحمه الله در کتاب خود باب دهم
 ایراد فرموده در معجزات محمد تقی علیه السلام گوید که روایت از محمد بن
 میمون که با امام رضای بود در مکه پیش از رفتن آن حضرت بخراسان کفتم
 مرا و را که میخواهم مدینه رویم کتابی نویسی با ابی جعفر علیه السلام بستم فرمود
 و کتابت را نوشت و متوجه مدینه شدم با آن کتابت و نور بصر من زایل
 بود پس چون مدینه رسیدم پس خادم پیرون آورد ابو جعفر را به پیش او و او را
 با مهد بر داشته بود و آورده پس من کتابت را بموفق خادم دادم فرمود
 مرا موفق را که باز کن کتابت را و او باز کرد و پیش من داشت آن حضرت درو
 نظر میکرد و گفت مرا که یا محمد حال بصر تو چیست کفتم یا بن رسول الله علی پیدا
 کرد چشمهای من و نور چشم من زایل شد چنانچه می بینی گفت پس کشید دست
 مبارک را بر چشم من فی الفور عود کرد و نور چشم من و صبح تر شد از آنچه بود
 پس نویسیم دست و پای ویرا و باز گشتم از نزد وی و من پنا بودم در وادی
 از حکیمه دختر امام رضا علیه السلام که او گفت چون برادر من محمد متوفی شد
 رفتم بگری نزد و زوجه وی ام الفضل از برای حاجتی که مرا بان بود و ذکر
 برادرم را میکردیم و فضل و کرم و حکمت او می شمردیم که حق تعالی بوی

اعطا کرده بود زوجه وی ام الفضل گفت که من خبر دهم ترا از ابی جعفر علیه السلام بچی
عجیبی خبری که مثل آن کسی شنیده باشد کفتم چه خبر است آن گفت او مرا بی بیعت
می انداخت که یکبار سجاریه و یکبار با نکه زن میخواست و من شکایت می کردم بش
مامون و او مرا تحمل میفرمود که او پسر رسولت پس من یک شبی نشسته بودم که
آمد کفتم کیستی تو و گویا شاخ خیر زانت گفت من زوجه ابی جعفر بن الرضا من
زنی ام از اولاد عمار بن یاسر گفتم مرا غیرتی دست داد که مالک نفس خود
نتوانستم شدن فی الفور برخاستم و نزد مامون رفتم و او بقیه شراب در شتر را
و ساعتی چند از شب رفته بود و او را از حال خود خبر دادم و گفتم او و ششام
سید پدر ترا و مرا و عباس و والد او را و کفتم خبری که نگفته بود او بچشم رفت
ازین قصه و او برخاست و با وی خادمی بود و من در عقب می آمدم تا آمد
نزد ابی جعفر علیه السلام و او در خواب بود پس شمشیر کشید و زد تا او را پاره
پاره کرد و باز گشت پس چون صبح شد بوی کفتم آنچه از وی صادر شده بود
فرستاد خادمی را بجز کر فتن دید که ایستاده نماز میگذارد و اثر حراختی بر صورت
پس خبر کرد و مامون را که او سالم است پس شاد شد و خادم را هزار دینار داده
و ده هزار دینار برای امام فرستاد و آمد بدین و حذر خواهی کرد و آن حضرت
او را اشارت فرمود تبرک شراب و او قبول کرد و مؤلف رحمه الله میفرماید که
مرا نظرست درین قضیه و کمان من آنست که موضوع باشد زیرا که ابی جعفر علیه
السلام که زن میخواست و جاریه اختیار میفرمود و مدینه بود که شکایت بوی بر دختر
او داد که میگوید که کج آمده بود میگویم که درین حال شراب خوردن او صورت ندارد
جعفر علیه السلام در بغداد وفات کرد و زوجه او با وی بود پس خواهر آن حضرت
بجای او را بعد از وفات او و چگونه جمع شدند که این در مدینه بود و او در بغداد
و این زنی که از اولاد عمار یا سر بود در مدینه تزویج فرموده او را پس چگونه دید
او را ام الفضل که برخواست فی الفور شکایت برد پیش مامون در هر یک
از اینها نظرست و الله اعلم و دیگر روایت کند ابو بکر بن اسماعیل که کفتم مرا ابی جعفر را
علیه السلام که مرا جاریه ایست که شکایت دارد از بادی که با او است فرمود که بیا
او را نزد من آوردم او را به نزد آن حضرت فرمود که چه شکایت داری ای جاریه
گفت بادی در زانوی من است پس دست مبارک بر زانوی او کشید از بالا
جاء پس پرون رفت و دیگر از آن وجع شکایت نکرد و بعد از آن و دیگر مرگوست
از علی بن جریر که او گفت که در خدمت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودم پس

رفت که سفندی از آن مولای آن حضرت پس گرفت بعضی همسایه را و می شنید
و میگفتند که شما دزدیده اید که سفندی را ابی جعفر فرمود مرا ایشان را که وای بر شما بگفت
همسایه های ما را که ایشان نه دزدیده اند که سفندی شما در خانه فلان کس است بروید
و پرون آید از خانه او پس رفتند و در خانه او یافتند پس آن مرد را گرفتند و
زدند و جامه او را دریدند و او سوگند میخورد که من این که سفندی شما را نه دزدیده ام
تا آوردند او را پیش آن حضرت فرمود که ویکم بستم کردید برین مرد که سفندی خانه
او رفت و او میداند است بعد از آن او را طلبید و چهری کشید عوض که جامه
او را باره کرده بودند زده و روایت از محمد بن عیمر بن واقد رازی که او
گفت که رفتم بخد مت ابی جعفر الرضا و برادر من یاسن بود و او نفس زد و
پی داشت و شکایت کرد ازین علت نزد آن حضرت فرمود که خدای تعالی
ترا صحت دهد از آنچه شکایت داری پس پرون آمدم از نزد وی صحت
یافت و دیگر آن مرض عود نکرد تا در وقت مقرر مرد و محمد بن عیمر گوید که مرا
پهلوی بود و هر هفته سیدای شده و اشتدای یافت تا چند روز پس باز آن حضرت
درخواست که از برای عافیت من دعا کن زایل شدن آن از من فرمود
که انت فعافاک الله پس دیگر عود نکرد تا این غایت و دیگر مرگوست
از قاسم بن محسن گفت من میان مکه و مدینه بودم که گذشت بر من امری حقیقت
بحال و از من سوال کرد و بچیزی من کرد و از آن پرون آوردم و بوی دادم
و رفت تا گاه بادتندی پیدا شد و دستار مرا از سر من ربودند دیدم که یکبار
پس چون داخل شدم بر ابی جعفر بن الرضا علیه السلام فرمود مرا که یا قاسم
بر دستار ترا در راه کفتم می فرمود که ای غلام عمامه او را بپار و بوی بد پس
رفت و عمامه مرا آورد و بعینها کفتم یا بن رسول الله چگونه آمد بوی تو فرمود که
تقدق کردی بر اعرابی پس حق تعالی خد تو را قبول فرمود و در کتبی عمامه ترا
و ان الله لا یضیع اجر المحسنین و دیگر روایت کرده اسماعیل بن عیاش الکلبی
گفت که آمدم روزی عیدی بخد مت ابی جعفر علیه السلام و شکایت کردم از
سگی معاشش برداشت مصلی را و فراکرفت از تراب سبکه طلا باره و من
و او از بار دم بیازار پس بود در آن شازده شقال از طلای خالص این آخر
آنست که نقل کرده شد از کتاب راوندی و ابی در شرالدراوده که مذکور
متوکل در مرضی که حق تعالی او را صحت بخشید بصدق مبال بسیار پس صحت یافت
و حاضر کرد اندر قهه را و از ایشان استغفار کرد پس هر یک چیزی گفتند

تا آنکه گفت محمد بن علی الرضا علیهما السلام اگر نیت دنیا نکرده بود پس تصدق کن
 هشتاد و نیا را و اگر نیت در اتم کرده بودی پس تصدق کن هشتاد و نیا را
 فقها گفتند این را در کتاب است ندیده ایم فرمود بلی در قرآن وارد است
 که لقد نصرکم الله فی موطن کثیرة پس شمرند و قانع رسول الله را اصلی است
 علیه و آله و سلم هشتاد بود و او گوید که این قصه اگر از برای متوکل وقوع یافت
 پس جواب از آن علی بن محمد علیهما السلام بوده زیرا که محمد طحی نشد امام کل
 را و جایز است که بوده مرا و یا غیر او را از خلفاء و مؤلف رحمة الله میفرماید
 که کثیره امر نسی است پس موطن قتال اگر هشتاد باشد بلکه نیست بلکه چاه آن
 بسیار است پس از ملوک غطا بودند که اتفاق نیفتاده ایشان را زاده مار از
 معارک فاما مال بسی بسیار می شمارند ملک را الوف کثیره نمی بینی آنکه
 اگر میگویم ملک را بیست هزار است آنرا بسیار می شمارند و اگر گویند
 که او را پانصد هزار دنیا را است بسیار می شمارند پس کثیره و قلت
 نسبت بهر چیز است و علی هذا القیاس و گویند که مردی آمد و گفت آن
 حضرت را که بقدر مروة خود بمن چیزی بده فرمود که کنجایش آن نیست مرا
 گفت بر قدر من بده فرمود که نعم ای غلام او را دویت دنیا بده و بطرف
 رحمة الله آورده مار بخ و مولد و مدت امامت و وقت وفات و فصول اله
 بر امامت و طرفی از دلایل مخبرات آن حضرت بر وجهی که شیخ مفید رحمه الله
 ایراد فرموده و غیره و زیاده بر آن این را آورده که مرویت از امیه بن علی
 او گفت من در مدینه بودم و آنکس میگردد نزد ابی جعفر و امام رضا علیهما
 السلام و خراسان بود و بودند اهل بیت و اعمام پدر بزرگوارش می آمدند
 و بروی سلام میکردند پس یکروز جاریه را طلبید و فرمود که بگوی مرا ایشان را
 که میباشند از برای ماتم پس چون متفرق شدند گفتند نرسیدیم او را که ماتم
 که پس چون روز ذکر شد مثل آنرا گفت گفتند ماتم که فرمود بهترین آنکه بر پشت
 زمین است پس بعد از چند روز خبر وفات امام رضا علیه السلام آمد آنحضرت
 در آن روز وفات یافته بود که او این میفرمود و مؤلف کتاب رحمة الله علی بن علی
 روح الله و روح میفرماید که جواد علیه السلام در همه احوال جواد است و در شان او
 صداقت قول لغوی جواد که از جوده و از اجود است و قاتی بودن او مردم را
 بطهاره عنصر و پاک میلا دست در بلندی و رفعت و منزلت کسی بوی نمی تواند
 رسید و مرغ میگلس مرغ مکانست و مجد و شرف و رتبت وی نمی تواند برسد

و فضیلتی که هست نسبت بکمال و فضیلت وی است و صفاته رضیه و اخلاق مرضیه
 او از روز است است نکاحم اخلاق از اعطاف او حکایت وجود و محاسن شفاق
 از اطراف او ریزانست و مرویت اخبار سماع از و انبا و اسلاف او طوفانی
 کسی کسی کند در ولای او و واهی مرا نکسی را که رغبت نماید در خلاف او و بکفره
 قیمت نماید غنایم مجد و معالی و مفاخر را مراد است صفایای آن و هرگاه بهتری
 و بزرگی و سیادت شمارند او است اصفا و اعلائی آن جمعت اشکات معالی
 در و در آبی او که سابق اند و در انبای او که لاحق اند پس گراست که مراد
 ابی باشد مثل اب او و جدی باشد مثل جد او پس او شریکت در مجد ایشان
 ایشان شریکانند در مجد او با ایشان واضح و روشن است سبیل بی و بان
 سالت از دوی و بخت ایشان امید نجاه است فرد او ایشان اهل معرو
 و صاحبان ندی هر مدایحی که هست و در استحقاق ایشان است و هر اخلاق که
 هست ما خود از کرام اخلاق ایشانست و هر صفات پسندیده که هست مخلوق
 در عنصر شریف و اعراق ایشانست و جنت و در وصال و نارد در افراش
 دوستی ایشان فریضه لازمه است و دولت ایشان باقیه دایمه است و
 ایشان را که جانشان محمد و پدرشان علی و مادرشان فاطمه است پس گشت که
 بر آید شود ایشان را در فخر یا مسابقت جود در علو قدر از ایشان اخذ کرده
 میشود و آثار و از ایشان تعلیم گرفته میشود و مفاخره و بشرف ایشان شرف
 و آخرین مقامیت که هر چه گویند از مدایح از آن برترند آنچه بر زبان را
 از مناقب از ایشان بیشترند پس غسان قلم کشیده میدارد و باین ابیات
 اختصاص مینماید **نظم** حماء حماء للثنی حماء علی الا و مولانا ابجواد امام هدی
 شرف و مجد علامها علی السبح الشداد امام هدی له شرف و مجد اقر به المولی
 و المعادی و نقوب بداه بالحدی فتعنی عن الانواء فی اشقه ابجواد بخیل جود
 کفیه اذا ما جرات لجواد منها الفواد ابی من صالح الاعمال بقتا بعب
 الصیت مرتفع العباد و ساء من المفاخر و المعالی بنا دلم یشته من عباد
 فواضله و العمه غزار عهدهن ابر من شیخ الفهاد و یقدم فی الوشی اقدام
 لیث و یجری فی اندی جری ابجواد فمن یرجو اللحاق به اذا ما اتی بطریف
 فخر و علا و من القوم الذی اقرطوا بغضلم الا صادق و الا عادی
 ایادیم و فضلهم جمیعاً قلاند محکما فی الهواد بهم عرف لوری سبیل المعالی
 و هم و لوا الامام علی الرشاد و هم اهل المعالی و المعالی و هم اهل العطا و الایاد

ستمانی حکم قیاد ابن قیس و ان قالوا فمن قس لایا و هذا مذبح فی الشعراء
 و این من الرماح فخص و انهم اید جیلین علی سباح و افعال طبعی علی سدا
 و من غیر ما شک و خلف اذا انصفت ساد العباد و اما مولا دعوة ذی ولاء
 الیکم عینی و بکم نیادی یقدم جنکم ذخرا و کنزاً یعود الیه فی یوم المعاد
 جری بمدح محمد سانی فاصبح وید فی فیکم و عادی ففیکم رغبتی و علی هو اکم
 محافطتی و جنکم اعتقاد اذا محض الوداد الناس و محضکم و ان سخطوا و داد
 و کیف یجوز من قس لایا و قلبی رایح هواک غاد و عما کانت الحکما قالت
 لسان المرء من قس الفواد و قد قد منکم زاد ايسری الی الاخر و نعم الزاد زاد
 فاشتم عدتی ان باب دهر فانتم ان عرا خطب غناد یعنی حد و شکر و تسایش فی
 در پی گوی بر نهتهای مولی و خداوند که جواد است که امام راه نمایی است مرا و را
 شرف بزرگی که بلند می گردد بدین دو منقبت بر هفتم آسمان بشوای راه نمایی
 که مرا و را شرف و مجد و بزرگی است که اقرار دارند بزرگی او و دوستان و
 دشمنان میریزد از هر دو دست او باران جود و می کشد بغایه بسیار پس
 بی نیاز است از ستاره در سال بسته در سم از روی خشکی بخیل میکشد و اندو
 هر دو گف او هر جواد را هرگاه که جاری و روان میکشد و اندو جود و بخشش که
 بر نده است جواهر نعمتها را بنا کرده از و صالح اعمال خانه را که از رفعت بلند
 و درست از آنکه آواز بلند تواند رسید که مرتفع و بلند است ستون آن و اعلاء
 کرده از مفاخر و معالی بنای که نباشد بدان ارتفاع از عهد و زمان و فواید
 و صدقات و نعمتهای وی بسیار است که عهد کرده شده اند که عهد او را
 تراست از ریزنده عهد ما و اقدام نموده و پیشه معارف مثل اقدام شرعیه
 و جریان کرده در سمت و بخشش مثل جریانست و ضده پس کیت که امید و جا
 داشته باشد لحوق بوی هرگاه که ایشان شوند بنود بنوی فخر و یا کمکنی او از
 قوی که اقرار دارند از روی طوع و رغبت بفضل ایشان دوستان و دشمنان
 ایشانند دستهای جود و فضل ایشان بر ایشان قلا و دای محکمت در گردنها
 محبت بایشان می شناسند خلائق را بهای بلند و درست را و ایشان
 راه می نمایند و دلالت میکنند مردمان را بر راههای راست ایشان اهل معارف
 و معانی اند و ایشان اهل عطایا و ایادی اند نام کرده اند در علم قیس و بقیس را اگر
 گویند پس کیت قیس که صاحب علم و ایادی باشد نسبت بایشان و این مذہبی است
 که در شعر جاریست و بجا است و چه مناسب است از بلند می رایا پستی را ایشان را

و لکنای

دستهای جود و کرم است که مجبورند بخشش و بر جوان مردی و ایشان از افعال و اعمال
 که مطوع اند بر صواب و سداد و نیکویی ایشان از غیر آنانند که در ایشان شک و خفت
 و خلافی باشد مگر که انصاف دمی ایشان ساداة و بهترین بنده کاندن مولا ی دعوة
 صاحب لا و دوستیم بسوی شماست نسبت من و شماست مرا و صدای من بش میفر
 دوستی شما ذخیره و کنج را که باز کرد و داد و در روز بازگشت جاری و روان است مدح
 مجد و بزرگی شما زبان من پس با بد و میکند دوستی من و رباب شما و عاده من با در
 شماست رغبت و میل من و بر هوای شماست نگاه د است و محافظت من و حب
 و دوستی شماست اعتقاد من هرگاه که محض دوستی و رزق مردمان قوی را محض دوستی
 می و رزم من شما را و اگر چه مضروب دارند دوستی مرا و چگونه نکرد و از قصه زبان من
 و حال آنکه دل من بوی خوش دهنده است که بهوای تو پانیده است و اراجاست که
 حکما گفته اند که زبان مرد از خادمان دل اوست و بد رستی که من پیش فرستادم را و
 و توشه را از جهت سیر کردن من بسوی آخره و خوب زاد و توشه است زاد و توشه من
 پس شما ساز من اگر راست شود زمان و شما شیدا که جاری سازد خطب و کار در
 مرا یعنی شماست طریق نجات ذکر نام **بنی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد**
بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه جمیع ایراد فرموده کمال الدین بن علی
 رحمه الله در باب دهم از کتاب خود ذکر ابی الحسن علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام و گفته
 که ولادت با سعادت او در رجب بوده در سال دو و بیست و چهار دهم از هجرت و اما
 بزرگوارش پس پدرش ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام و ذکر او مبسوط است
 و مادرش ام ولد نام او سمانه مغربیه و غیر ازین نیز گفته اند و اما نام بلندش علیه السلام
 نامح و مشک و قحاح و نفی و مرتضی و اشهر او متوکل است و مخفی میداشت این لقب را
 و امر میفرمود اصحاب خود را که اعراض کنند ازین زیرا که لقب خلیفه بود متوکل در آن
 روز و اما مناقش قبش بعضی از آنکه روزی آن حضرت بیرون فرمود از سر من رای بقریه
 از جهت محبی که او را بود پس آمد مردی از اعراب که طلب میکرد و آن حضرت را پس گفتند
 که بوضع فلانی فرموده پس آمد با نجا چون بخدمت وی رسید فرمود که چیست حاجت
 تو گفت من مردی ام از اعراب کوفه و استساک حبشه ام بدوستی و ولای جد تو
 علی بن ابی طالب علیه السلام و مرا قرض و وام بسیار ستوی شده که گرانست بر من
 برداشتن آن و نمی بینم که قصد کنم از برای گذاردن آن غیر تر افرومود آن حضرت او را که
 خوش و در نفس خود را و روشن ساز چشم خود را بعد از آن او را فرود آورد و چون صبح
 روز دیگر شد فرمود او را که از تو حاجتی بخوام الله الله که مخالفت کنی مرا یعنی زمینها که حاجت

گفتی گفت اعرابی که مخالفت نکند ترا پس بپوش علی السلام بر و رفته اعتراف نمود و نوشت
بر دست مرا اعرابی را مالی را که یقین فرموده بود زیاده بر دین او فرمود که بگیر این خط پس
هرگاه که من بترسم رای بروم حاضر شو بسوی من و نزد من جاعلی خواهی بود پس از من
مطالبت کن این دین را بعلظمت و در شستی کفار بر من در ترک بقای تو آن را
اندد و مخالفت تو مرا اعرابی گفت که چنین کنم و گرفت خط را از آن حضرت پس آن
آن حضرت بترسم رای فرمود و حاضر بودند نزد وی جاعلی بسیار از اصحاب خلیفه و غیر
ایشان نیز بودند حاضر شد این مرد و پیرون آوردان خط را و طلب دین کرد و در شستی
نمود بر آن وجه که آن حضرت فرموده بود و ابوبکر پس بوی رفیق و مدارا میکرد و غدر
میخواست و وعده میفرمود بوفای آن و سخنان خوش در روی او میگفت پس این
احوال را بخلیفه نقل کرد و متوکل برای آن حضرت سی هزار درهم فرستاد چون
آن مال را آوردند نزد وی گذاشت تا آن مرد آمد فرمود که بگیر این مال را و بگذر
از دین دین خود را و اتفاق کن باقی را بر عیال و اهل خود و معذور دار تا رایس گفت
اعرابی که یا بن رسول الله خدا که اهل و آرزوی من بود کمتر از ثلث این و لیکن خدا
تعالی دانای تر است بجای که بدید کرده رسالت خود را اینجا و فرا گرفت آل را و بازش
و این بقتی است که هر که شنید از احکام میکند از برای او بکارم اخلاق و امریت که اهل
دار و بشف و منبقت او با اتفاق و ولدش ابومحمد حسن علیه السلام بود که مذکور خواهد شد
بعد از این انشا الله تعالی و اما عمر شریفش پس آن حضرت وفات کرد در دست و حجم
ماه جمادی الاخره در سال دویست و پنجاه و چهارم در خلافت معتز و ذکر ولادت
وی گذشت در دویست و چهارم بود پس عمر وی چهل سال بوده باشد غیر از وی
و با پدر بزرگوارش شش سال و پنجاه بود و بعد از وفات پدر سی و سه سال و چند ماه خلیفه
بود و قبر نورش در سمرقند است و حافظ عابد العزیز رحمه الله آورده که مولد آن
حضرت در سنه اربع و عشرين و مائتین بود و در سنه اربع و عشرين و مائتین وفات یافت
پس عمر شریفش چهل سال باشد و قبر اطهرش در سمرقند است که دفن کرده شد در
زمان ستمش و ملقب به بادهای است مادرش سمانه بود و گویند که در مدینه متولد
در نیمه ذی الحجه سنه اثنی عشر و مائتین و قبض کرده شد در سمرقند رای در رجب سنه
اربع و عشرين و مائتین و او در آن روز چهل و یکسال و ششماه بود و قبرش در سمرقند
رای است در خانه خود گوید علی بن یحیی بن ابی منصور که من نزد متوکل بودم که در آمد علی بن
محمد بن علی بن موسی علیه السلام پس چون نشست متوکل گفت چه میگوید و ولد پدر تو
در باب عباس بن عبدالمطلب فرمود آنچه میگوید و ولد پدر من یا امیر است در آن مرد

که فرض کرد پس حق تعالی طاعت پیغمبر خود را بر خلق خود و فرشتگان خود طاعت نمود
بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم این اشیای کلام او است شیخ مفید رحمه الله اراد
بای چند فرموده در ذکر امام ابی الحسن علی بن محمد بن علی علیه السلام و در تاریخ مولد و احوال
امامت و مبلغ سن و ذکر وفات او و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری
از اخبار او علیه السلام **باب در ولد او** و بود امام بعد از ابی جعفر سنی و ابی الحسن علی
بن محمد علیهما السلام از جهة اجتماع خصال امامت و تکامل فضل در او و وارثی نبود که
قایم مقام پدر بزرگوار باشد سوی او و شوق نص بر او بامامت و باشارت او بر
خلافت و ولادت شریفش بصیرا بوده از مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
در نیمه ذی الحجه در سال دویست و دو از دهم از هجرت و رحلت فرمود در سمرقند رای
در رجب در سال دویست و پنجاه و چهارم که در آن روز او را چهل و یکسال و چند
بود و متوکل فرستاده بود یحیی بن برمکه بن اعین را و آن حضرت را از مدینه بترسم رای
آورده و اقامت کرد در آنجا رحلت فرمود و مدت امامتش سی سال بود و در
اتم ولد بود که او را سمانه می گفتند **باب در نفس امامت آن حضرت مرویت از اسماعیل**
بن مهران که او گفت که چون پیرون فرمود ابو جعفر علیه السلام از مدینه بعزم بغداد
و در دفعه اولی که قدم مراوراند و خروج وی که فدای تو گردم که می ترسم بر تو از این جنبه
پس بسوی که رجوعت امر بعد از تو گفت پس روی مبارک را بجانب من آورد
تستم گمان فرمود که نیست آنچه تو گمان داری درین سال پس وقتی که ویرا معتمد طلب
کرد در ششم خدمت وی که قدم فدای تو گردم پیرون میفرماید پس بکه راجع خواهد شد
امر خلافت بعد از تو که نیست چنانچه می گمانی مبارکش تر شد بعد از آن ملتفت
بجانب من و فرمود که درین توجه ترسیده میشود بر من امر خلافت بعد از من و
بر پیرمنت علی و از خیرانی مرویت که او روایت کرده از پدر خود که بودم من
در خانه ابو جعفر علیه السلام از برای خدمتی که مرا آن موکل کرده بود احمد بن محمد
بن عیسی اشعری که می آمد در سحر از آخر هر شب تا بداند خبر علت ابی جعفر علیه السلام
و رسولی بود که تردد میکرد در میان ابی جعفر و خیرانی چون او حاضر میشد بر میخواست
احمد و خلوت میکرد با وی خیرانی گوید که پیرون رفت یکیشی و برخواست احمد بن
عیسی اشعری از مجلس و خلوت کرد بوی رسول و احمد برگردانید آن می گفت پس
استاد در جای که کلام ایشان می شنید پس گفت رسول که مولای تو بتو سلام رسانید
و میگوید ترا که من در میگذرم و امر خود است به پیرم علی و مرواست بر شما بعد
از من آنچه هست و بود مرا بر شما بعد از پدر من بعد از آن رسول رفت و بازگشت احمد

بنوع خود و گفت چه گفت رسول ترا گفت خیرست کفتم من شنیدم آنچه او گفت و اعاد
 بر من آنچه شنیده بود و کفتم مرا و را که حرام کرده خدای تعالی بر تو آنچه کردی زیرا که حق تعالی
 فرمود که ولا تحسبوا این چون شنیدی نگاه دار شهادت را شاید که بان محتاج شویم
 یک روزی و برتست که بر پیروی از اظهار آن تا وقت آن در آید گفت چون با ما داد
 کردم و نوشتم رساله را در ده رقععه و دادم به کس از روی شناسان اصحاب
 خود و کفتم اگر حادث شود بمن حدیث موت پیش از آنکه مطالبت کنم شمارا یا بنا
 پس کشاید آنها را و عمل کنید با آنچه در دست پس چون ابو جعفر علیه السلام در گذشت
 بیرون نیامدم از منزل خود تا دوازدهم که رؤسای عصابة اجتماع نموده اند نزد محمد بن
 فرج مشاوره میکردند درین امر پس نوشت بسوی من محمد بن فرج و اعلام کرد
 مرا با جماع ایشان نزد او و میگفت اگر نه خوف شهره می بود هر آینه می آمدم با
 ایشان بسوی تو پس میخواهم که بر نشینی و بسوی من بیایی پس سوار شدم و بسوی
 رفتم پس یافتم که قوم نزد وی اجتماع نموده اند پس تخریر کردم بر در خانه یافتم که اکثر
 ایشان در شک و ریب اند پس کفتم مرا کسائی را که رقععه از ایشان بود و
 ایشان حاضر بودند که بیرون آرید آن رقععه را پس بیرون آورند آنها را پس
 کفتم که این آن رقععه است که مامور بودم بان پس بعضی گفتند که دوست میشدیم
 که می بودیم با تو درین امر دیگر تا استوار میشد قول و گفتار کفتم مرثیه از آنکه پادشاه خدا
 تعالی شمارا با آنچه دوست میدار و از اینک ابو جعفر اشعری کو اسی میداد از برای من
 بشنیدن این رساله پس از و سوال کنید پس چون قوم از و سوال کردند پس توقف
 کردند از شهادت پس دعوت کردم او را بیا بیا پس رسید از آن و گفت شنیدم من
 این را بیان واقع است با کرامت بودم که میخواستم که باشد مردی از عرب فاما با
 میا بیا پس راهی نیست بکتمان شهادت پس جدا شد از قوم تا سلام دادند مرا و بن
 علیه السلام را و اخبار درین باب بسیار است **باب طرفی از دلائل ائمه علیهم السلام**
و اخبار بر این روایات و علیهم السلام و شازخیران سابق را روایت کند که من آمدم
 بر ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام مدینه پس گفت مرا که خبر و اثنی عشرت نزد تو کفتم
 با نعم فدای تو باد من گذارستم او را در عافیت و من اقرب مردم را غم از روی عهد با و
 آن ده روز باشد که من گذارستم او را فرمود که اهل مدینه میگویند که او مرده است
 من ذکر همانرا اعاده کردم و دیگر همان فرمود تا سه نوبت پس چون فرمود که مردم
 مدینه میگویند دوازدهم که خود را میگوید فرمود مرا که چه کردی جعفر را کفتم که او را به
 بدترین حالی در زندان گذارستم فرمود که صاحب امر است و دیگر فرمود که چه کردی

این زیاده کفتم مردم با او نند و امر امر است فرمود که اما او شوم است برو بعد از آن
 خاموش شد و دیگر فرمود مرا که دست که جاری شود و تقاضای او ای
 خیران و اثنی عشرت جعفر متوکل بر خلافت و این الزامات گشته شد کفتم
 کی باز فرمود که بعد از بیرون آمدن تو پیشش روز و رایت از علی بن ابراهیم بن
 محمد الطایفی که متوکل را مرض خراج که آن در می است غلیظ بسی صعب روی نمود
 خانه مشرف شد بر موت و کسی شواست کار در رسانید پس نذر کرد ما و را
 که اگر حق تعالی او را شفا دهد بفرستد از برای آن حضرت مال بسیار از مال خود
 و گفت مرا و را فتح بن خاقان که اگر بفرستی بسوی او این مرد یعنی ابی الحسن علیه السلام پس
 از و سوال کنی که باز از او صفت چیزی می باشد که حق تعالی بان فرج میداد از تو
 پس گفت بفرستی بسوی او و نگاه رسول رفت و باز گشت آن حضرت فرمود
 که بگیر یک کسب کو سفند را و آن عصاره بشک کو سفندست و پیامبر بداد
 کل و نهید بر خراج که نافع است بفرمان خدای تعالی پس کسی که نزد متوکل حاضر
 بود افسون کرد ازین قول فتح گفت مرثیه از آنکه ضرر ندارد آن تجربه که
 آن حضرت فرمود بخدا که من امید صلاح دارم باین تجربه پس کس حاضر
 کردند و آب کل آمیختند و نهادند بر آن خراج بیرون آمد آنچه در و بود و شاره
 و دند ما در متوکل را بعافیت و صحت او پس ما در متوکل ده هزار دینار طلا مهر
 نهاده برای آن حضرت و ستاد و متوکل از آن علت خلاص شد چون چندگاه پس
 گذشت بد کوی کردند ابو الحسن را علیه السلام نزد متوکل و گفتند نزد وی سلاح و اموال
 بسیار است پس متوکل فرستاد بعید حاجب که برود و هجوم کند یکیشی بر و بگیرد
 نزد وی بیا د از اموال و سلاح و بار کند و برای وی بفرستد از ابراهیم بن محمد کوید که
 سعید گفت مرا که من شب رفتم بدرسای آن حضرت و نزد بان نهادم و پیام بر آمدم
 و از آنجا بر می رفتم و در آن ظلمت شب ندانستم که چگونه بان خانه در آمدم آن حضرت او را
 داد که یا سعید نماز بایش تا شمع پارتند بنزد تو من و زنم نگریم تا او در زند
 و بر می رفتم یافتم بر وجه از صوف و تاجی و سجاده از حصیر که بر آن نشسته بود متوجه
 قند فرمود مرا که پیش تو در خانه هست من باندرون رفتم و تقیض کردم هیچ چیز در
 آنجا نایتم ناکاه یافتم مدینه هر که در متوکل و کیسه دیگر هر که در میان حق
 مرا که مصی نیز پیش من است پس یافتم شمشیری که در علف بود و برداشتم بان کیسهای
 زرد و آمدم نزد متوکل پس چون مهر را در دید فرستاد بسوی وی او بیرون آمد
 پس سید از مادر از آن مدینه که خبر کرده بودند از آن بعضی از خادمان خاصه او

من بزرگوار بودم از برای تو که چون صحت پایی از مال خود ده هزار دینار بستم بسوی
بعد از صحت تو فرستادم و این مهرت بر کینه و سوز نکشتی و دهان مهر را و کشید و کرد
را پس در چهار صد دینار بود بعد از آن امر کرد و ختم کند با آن بدیده و در کراکت
مرا که بر اینها را بسوی ابی الحسن من اینها را آوردم بسوی وی و شرم دادم از پس
کشم ای سید من دشوار بود بر من در آمدن برای تویی دستور تو و لیکن ما مورودم
فرمود مرا که وسیع الدین ظلمه ای منقلب بقلب محمد بن فرج رحیمی گوید که آنحضرت
نوشت من که یا محمد حج کن امر خود را و فرستاد اگر سلاح خود را گفت من بودم در جمع
امر خود و ندانستم چه اراده کرده اند از آنجه من نوشته تا آمد بر من رسولی از نصر
و مرا مقید کرد و در وقت آنجه مالک آن بودم و مرا بر زندان بردند و ملک
کردم در آن زندان هشت سال بعد از آن آن حضرت کلماتی نوشت من
من در زندان بودم که یا محمد فرود میاد در ناحیه جانب غربی پس خواندم کتاب
را و کشم و نفس خود که نوشته من ابی الحسن علیه السلام کتابی باین نوع و من
در زندان این امر عجیب است پس در نک نکرده مگر آنکه روزی که حق تعالی فرج
فرستاد و قید مرا برداشتند و مرا که اشتد گفت بعد از خروج از زندان
نوشت من بآن حضرت که از حق تعالی در خواست که ضیاع مرا بمن باز گرداند و نوشت
که زود باشد که باز گرداند بر تو و حاضر کنی بتو چون بتو باز گردد گوید علی بن محمد الکنو
پس چون فرستاد محمد بن فرج رحیمی بکسر نوشته از برای او ضیاع او پیش نوز
رسیده بود کتابت آن مرد که او مرد و نوشت علی بن بن خضیب محمد بن فرج که
پروان رود از عک بر پس او نوشت بسوی آن حضرت و در آن امر مشقه کرد
آن حضرت نوشت بوی که پروان رو که شرح تو در است انشا الله تعالی پس
پروان رفت و در نک نکرده مگر آنکه کی تا مرد یعقوب گوید که دیدم محمد بن فرج را
پیش از مرگ او بکسر در شبانگامی از عشاء یا در پیش روی او ابی الحسن علیه السلام
می آمد پس نظر شافی بر وی گذاشت بعد از آن بیمار شد محمد بن فرج در روز دیگر
پس چند روز از مرض او گذشت من بعبادت وی رفتم حدیث کرد من که ابی الحسن
علیه السلام برای من جامه فرستاد که در زیر سر خود بپوشد آنرا گفت وی کردند
ابو یعقوب گوید که دیدم ابی الحسن را با احمد بن خضیب که بکسر کردند و آن حضرت
از وی پای باز کشید این خضیب گفت سیر کن و من بر سر فرمود که پیشی داری پس
در نک نکرده مگر چهار روز تا شکم بر ساق این خضیب نهادند و در آن شکم
گویند که احاج میکرد این خضیب بر آن حضرت در خانه که در آنجا آن حضرت پکن بود

که پروان آید و بجای او نزول فرماید نوشت ابی الحسن علیه السلام بوی که من بر اندامی ششم
با تو در کجا و لیکن ترا چندان باقی نماند پس در آن ایام حق تعالی از امتوی کرد و دید
گوید ابی الطیب یعقوب بن یاسر که متوکل بود که میگفت وای بر شما بدستی که شکست
آورده مرا امر پسر رضا بر چند سیکنم و سعی می نمایم که بامن شراب بخورد و دهم
من باشد از آن استناعت می نماید و هر چند سعی میکنم که بیایم و صحتی در نمی نمایم
آن فرصت را پس گفت بعضی از حضرات مجلس او که اگر نمی بای از این رضا آنچه بخوانی
ازین حال پس برادر او موسی مردیت گویند و عیالش منجور و دومی اشامه
و عشق می ورزد و مخالفی گفت پس او را حاضر کن و شهر ساز او را و این خبر
شیوع پیدا میکند از پسر رضا و کسی فرق نخواهد کرد میان او و برادرش موسی
که می شناسد متهم خواهد ساخت برادر او را و مثل این افعال گفت بنویسد و در
او حکیم و عظیم و متوکل در حال آمدن او جمیع بنی ماسم را با استقبال فرستاد
و پیشوایان و سایر مردمان را بگوشه بود که چون او را به عیند اقطاع کند از برای قطع
و بنا کند از حبه وی در دنیا و استوار و استیلا او در آنجا باشد و چون آید جدا
از برای او منزل نزیه بسپارد که او را در آنجا بپذیرد و صلوات بسیار و احسان بی شمار
برای وی فرستد پس چون آمد ملاقات فرمود ابی الحسن در قطره و صیف و آن
که استقبال میکنند تا آنجا آید که از پس سلام کرد او را بر دو توفیه حق وی نمود
بعد از آن فرمود که این مرد حاضر میازد ترا تا بچهرت کند و پرده ناموس پس ترا
مردن نه که قول کنی که با وی بنید بخوری از خدای تعالی بپرس برای برادر من که در
حرام نشوی موسی گفت مرا از برای آن طلبیده پس حیل من چه باشد فرمود که
ست گردان قدر خود را و عصیان موزر و زور و کار خود را و مکن چیزی که موجب
شیم و عیب تو باشد و عرض او نیست مگر بتک عرض و حرمت تو پس ایاب کرد
موسی ازین و آن حضرت مکر را در سالغه و مو عظمی افزود و او تقسیم بود در حلال
آن پس چون آن حضرت دید که او اجابت نمیکند فرمود که آن مجلسی که میخواهی اجتماع
خود با وی در آن جتمع نخواهد شد تو و او هرگز پس موسی اقامت کرد و سالی
صبح هر روز بدرخانه متوکل میرفت پس میگفتند با وی که امر و زشغلی دارد پس
میرفت و می آمد و باز می گفتند که امر و زمست است و دیگر صبح میرفت میگفتند
امروز دوا می خورده لا زال برین بود در سه سال تا متوکل کشته شد و اجتماع نمود
با او در شراب و روایت کند زید بن علی بن حسین بن زید گفت مرخص شدم
پس طیبی آمد بر سر من درشت و وصف کرد از برای من دوا می که فرمایم گرم

11/11/11

میگویم از برای تو گفت پس نوشتیم از روز اوقات ابی جعفر در آن روز بوده و نوشت
آن حضرت بوی محمد بن مصعب مدانی و سوال کرد از سجده بر آئینه که آیا رواست یا نه
گفت چون کتابت میفرستادم حدیث میسر و نفس من بمن که آن از جنس زمین است
و ایشان میگویند که باکی نیست سجده بر چیزی که از زمین باشد گفت چو آنست
که سجده مکن بر او اگر چه حدیث کند ترا نفس تو که آن از آن چیز نیست که از زمین است
چه او از یک و نیک است از شیخ است یعنی از زمین مشهور و رویت از علی بن محمد
انوفی که او گفت من شنودم از آن حضرت که فرمود که اسم الله اعظم هفتاد و هشت
و از آن نزد آصف کحرف بود که مخفف شد از برای او زمین در آن میان او و شهر
صبا بود که رفت تحت بلقیس را تا او را و نزد سلیمان علیه السلام بعد از آن که ترو
شد زمین در اقل و کمتر از آن که چشم زنند و نزد ما از آن هفتاد و هشت و کحرف
ترو حق تعالی است که اختیار فرموده بآن علم غیب را و وایت از فاطمه بنت یحیی
که او گفت من در خانه ابی الحسن علیه السلام در وقتی که متولد شد در وجعفر بن یحیی
اهل سرار که بآن شادی میکردند من رفتم بخدمت آن حضرت که باین ولادت
سرور و شادمانی باشد گفت با سیدی صحت مرا که ترا شاه و سرور غمی بنم فرمود که
انسان با ذریه تو زود باشد که مرا شود خلق بسیار بواسطه او حدیث کرد محمد بن
شری که در خدمت بودم آن حضرت بمده فرمودم که آیا تو پیش شری نیستی گفت
بله پس خواستم که از وی مسئله سوال کنم پس ابتدا که در پیش از آنکه از وی
گفتم و فرمود که با برقراره را هم و اینجا عمل مسئله پرسیدن نیست محمد بن فضل بغدادی
گوید که من نوشتیم بآب الحسن علیه السلام که ما را دو دو گانت که پدر از برای ما
گذشته است و میخواهم که بفروشم آنها را و دشوار است بر ما این پس از خدا
تعالی در خواه که میسر گرداند که فروخته شود و به قیمت خوب و با فایده دهد جواب آن
فرمود بجزیری من چون باز گشتم بغداد هر دو دو گان سوخته بود و ایوب بن نوح گوید
من نوشتیم بآن حضرت که از برای من حمله است دهان کن که حق تعالی از این که دانند پس
نوشت من که چون او متولد شود او را محمد نام کن گفت پس میری متولد شد و او را محمد
نام کردم گویند که بجز بنی زکریا یا حلی بود پس بآن حضرت نوشت که مرا حلی است
و عافای که حق سبحانه و تعالی مرا پسری گرامت کند نوشت بوی که با دختری که از
چهرت پس حق سبحانه و تعالی او را دختری داد و ایوب بن نوح گوید که نوشتیم بآب الحسن
علیه السلام که تفرغ میکند مرا جعفر بن عبد الواحد القاضی و ایندین میرساند در
کوفه شکایت بوی آوردم که نوعی شود که از زمین ایندین رسیده و نوشت من که گفت

میشود و مرا از تو ماه و ماه پس غزل شد از قضای کوفه در آن دو ماه و من استراحت یافتیم
از و گویند که بنی زکریا جانی که بخدمت ابی الحسن رسیدم در وقت بازگشتن از کوفه
پس شنیدم که میفرمود که هر که از خدای تعالی بپرسد از و بپرسد و هر که اطاعت
حق کند اطاعت او کند پس لطیف کردم بجانب وی و سلام کردم بر وی جواب
سلام گفت و امر کرد بخلوص و اول چیزی که ابتدا فرمود بآن آن بود که گفت یا فتح
هر که اطاعت خدا کند پاک باشد از آتش باشد از قهر و مخط و هر که بخشم او را خالق را
پس باید که تعین داشته باشد که فرود آید و خالق بآن چشم مخلوق را بر و بدست
که خالق وصف کرده میشود بجزی که وصف کرده باشد او ذات خود را بآن و از
بجا وصف توان کرد و خالق را که حواس عاجز است آنکه درک تواند کرد او را و او نام بر آن
معرفت او تواند گشت و دیده تیز بین احاطه دیدن او تواند کرد و نزدیکتر و برتر از او
که وصف کند او را وصف کنندگان دوریت در نزدیکی او و نزدیکیت در دوری او
در دوری نزدیکیت و در نزدیکی دوریت او و کیف میسر داند کیف را و گفته میشود
او را کیف و بدید میکنند این را و تکیه باین و این او منقطع از کیفیت و آئینت او
بختی بی محاسن و نه والدست و نه ولد و او را نه کفایت و نه نداشت و احد احد
بزرگ عظمت و جلال او را و چگونه وصف کرده شود بکینه آن محدی که قرین گردانده
جلیل او را بنام بزرگ خود و تشریف داده او را بعباد خود و واجب گردانیده مرا که اطاعت
او کند بطاعت خود و خاکی فرموده که و ما نقول الا ان اغماص الله و رسول من فضل و حق جل
و علا حکایت میکند قول کسی را که ترک اطاعت او کرده که او معذب خواهد بود من
طبقات نهران و سراسر قطر آن او که یا لیستنا الله و اطعنا الرسول یا چگونه و
کرده شود بکینه آن قرین گردانیده باشد جلیل طاعت ایشان را بطاعت رسول و خدا
فرموده که اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم و دیگر فرموده که و لورده الی
الرسول و اولی الامر منکم و دیگر فرموده که ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
و دیگر فرموده که فاسئلوا اهل الذکر ان یتعلمون فی شیء مما یتبعون و وصف کرده
شود جلیل جل جلاله و رسول و خلیل و ولد بتول پس همچنان وصف کرده میشود من
مسلم از جهة امر پس بی ما افضل انماست و خلیل ما افضل و وصی ما افضل و اکرم
او صی اسم ایشان افضل اسماست و کینت ایشان افضل کینتاست و اجلال ان
اکرم محالست بکنند ما را لا کفو او محالست ما را هیچ کس اگر ترویج نکند ما را احدی
الا کفو ترویج کند ما را احدی شد مردمان از روی تواضع اعظم ایشان است از و
علم و ادب ایشان است از روی کفایت ایشان است از روی کفایت میراث میگردانند

ایشان از اوصیای ایشان علم ایشان را پس باز گردان بسوی ایشان امر را و تسلیم
 بسوی ایشان میراند ترا خدای تعالی بجات ایشان و زنده کند ترا بحیات ایشان
 خواهی رحمت کند ترا خدای تعالی نسخ گوید پس پروان آدم چون روز دگر شد
 تطف کرد در وصول بسوی وی و سلام کرد و جواب سلام من فرمود که نعم باین
 رسول الله آیا اذن میفرمایی در مسئله که میخند امشب در مسئله من فرمود که بپرس اگر
 شرح کنم ترا پس مراست و اگر امساک کنم ترا پس مراست پس تصحیح کن و راست بدار
 نظر خود را و ثبت و روز و حکم بکش در مسئله خود و بدار بجواب آن کوش خود را و
 مکن مسئله طعنت را و استقام نمای با آنچه در و اهتمام می باید چه عالم و متعلم هر دو
 اند و در رشد و مانورند و در بصیرت و منی اند از غش و ظل و آنچه میخند در مسئله
 امشب پس اگر خواهد عالم اخبار میکند ترا چه حق تعالی اطلاع نمیدهد بر امور غیبیه خود
 بچکس را مگر کسی که پسندد از رسول پس آنچه ازین نزد رسولت نزد همه عالم است
 و هر چه مطلق است بران رسول پس بدستی که مطلق است بران اوصیای او تا حاکم
 نباشد زمین او از تحت او که باشد علم با او که دلالت کند بر صدق مقامت او و جواز
 عدالت او یا نسخ شایسته شیطان خواهد بود بر تو و تو هم انداز ترا در بعضی آنچه
 ابداع کردم و بود و یعی و شک انداز ترا در بعضی از آنچه اخبار کردم ترا تا خواهد که از
 کند راه حق تعالی صراط مستقیم را پس گویی که یقین دارم که ایشان را باین معاذ
 ایشان مخلوق مربوط اند مطیع امر حق تعالی اند راغب و شاکرند بآن هرگاه شیطان
 بیاید از قبل آنچه آمده ترا پس ترک کن او را با آنچه من اخبار کردم ترا باین پس گفت
 فدای تو کردم خلاص کردی مرا از ظاهرساشی آنچه آن ملعون پوشیده کرده بود بر من
 باین شرح که فرمودی پس بود که میخند در مسئله من که ایشان را باب اند گفت بعد
 از آن آن حضرت سجده کرد و میفرمود در سجده در حالتی که روی مبارک بر زمین نیاندا
 بود که یا خالق و اهر اضاعتی میفرمود تا آتش کذشت بعد از آن فرمود که یا تسبیح
 نزدیک شده بود که هلاک شوی و ضرر نکند عیسی را که هلاک شود و اگر هلاک شود
 هرگاه خواهی رحمت کند ترا خدای تعالی گفت پروان آدم و فرج داشتم با آنچه کشف فرمود
 بود و ظاهر کرده از من از پوشیده بآن اعتقاد که کرده بودم درباره ایشان و شکر
 خدای بجای آوردم و بار را ایشان بر آنچه قادر شدم بران پس چون بمنزل دیگر فرمود
 آدم بخد مت وی و او تکیه زده بود و پیش وی پاره گندم بود که بران دست میزد
 شیطان در خاطر من انداخت که سراوار است که باید که ایشان صبری بخورند و نیا
 مشامند چنان افت است و امام غیاث است فرمود که بنشین ای تسبیح بدستی که ما را

اقتدای پیغمبران ایشان بخورند و می آشامیدند و میفرستند در بازار و هر چه می گشت
 او را خورشش است الا خالق را زنی که او آفریده اجسام را و جسم نیست و مجری
 و تنهایی نیست و زاید و ناقص نیست بر است از آنچه سمت ترکب دارد و در
 عالمی خود و از جسم و جسمانیات او بختای بی غمت است نه زاید و نه کمتری از او را
 گفته و مانند نیست پیدا کننده اشیا و اجسام است و او شتو او پنا و دانا و خیر
 در رؤف و رحمت است تبارک و تعالی عما یقول الظالمون علوا کثیرا اگر باشد
 بختا که وصف کرده شد شناخته نشود و رب از مر بوب و نه خالق از مخلوق
 و نه منشی از منشا و وقت میان جسم و آنکه جسم آفریده و میان آفریننده و
 آفریده شده و هیچ خبری می ماند نیست و او مشاهبت هیچ چیز ندارد و محمد
 بن الریان بن الصلت گوید که نوشتم بای الحسن علیه السلام که اذن فرماید مرا در
 کینه و دشمنی که ممکن نباشد کینه او نهی فرمود مرا ازین و فرمود کلامی که معنیش این
 بود که کفایت است کینه او او را و خدای تعالی بهترین کفایت کند کائنات
 او را ذلیل و محتاج گرداند و میرد بیدترین حالی در دنیا و دین علی بن محمد الا
 گوید که نوشتم بای الحسن که من در خدمت تو میخواهم که باشم و در پایی من علی
 پیدا شده که قدرت ندارم بر پایی خواستن بخیری و اجبی پس کرد عافیا
 که حق تعالی از من ببرد این علت ترا و اعانت فرماید مرا بر قیام با آنچه توان
 بر من و آنکه دارا مانست تو انم کرد دران و تقصیر مرا عفو کند بعد و نسبت
 و مالی را بتقصیر آورده ام و فراح کرد و اند بر من روزی را و عافیا میثبات
 بروی که پسندیده است از آنرا برای پیغمبر خود علیه السلام پس فرمود که برو
 خدای تعالی از تو و از پدر تو علت را و پدر مرا علی بود و من نوشته بودم
 و عافیا بود از برای او ابتدا و از زاده و ضری مرویت که او گفت خواستم که از من
 پروان آدم پس و داع کردم ابو الحسن را علیه السلام شبانگاه و پروان آدم پس
 از شاع نمود شتر دار دین شب و صباح کردم پس آدم که و داع کنم قر را پس
 با که رسول او طلب کرد مرا آدم و شترم کردم که و داع کرده بودم کفتم فدای
 تو کردم شتر در تخلف کرد و دوشنبه بستم فرمود و امر کرد مرا با شیا و حراج پس گفت
 چگونه میفرمایی و حال آنکه من یاد شتوانم گرفت مثل آنچه فرموده من که پیارم پس شد
 دوات و قلم را و نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم اذ کرنا الله و نمانی بید
 قدرت و مت من تسم کردم فرمود مرا که سبب است کفتم مرا و را که خیر است
 فرمود که خبر کن مرا کفتم یاد آدم مرا حدیثی که حدیث کرد مرا مردی از اصحاب که حد

تو امام الرضا علیه السلام هرگاه امر میفرمود بجای می نوشت که بسم الله الرحمن الرحيم
اذکر ان شاء الله من تبسم فرمود و گفت یا دادا اگر بگویم ترا که تارک تقیه تحج
تارک نماز است هر آینه راست گفته ام و مرویت از علی بن مهزیار که نوشته ام
علامی که مراد بود بخدمت ابی الحسن علیه السلام و او مستقامی بود گفت پس غلام باز
گشت بسوی من منجبت گفتم بوی که سبب منجبت گفت چگونه منجبت گفتم که آن
حضرة پیوسته بزبان مستقامی بامن سخن گفت که گویا یکی از مات قطب الدین
راوندی رحمة الله بای ابراهیم فرموده در کتاب خود در معجزات علی نقی علیه السلام
گوید حدیث که دند جاعتی از اهل اصفهان که از ایشان است ابوالعباس احمد بن
النضر و ابو جعفر محمد بن علویة گفتند که در صفهان مردی بود که او را عبد الرحمن
گفتند و مردی بود شیعی گفتند مراد را که سبب چیست که واجب گردیدند
بر خود امامت علی النقی علیه السلام را و قایل نیستی بامامت غیر او از اهل اهل
گفت بواسطه آنکه مشایخه گردم از و چیزی که موجب این بود و آن جنابت
که من مردی بودم فقیر و مر از زبان و جراتی بود پس بیرون فرستادند اهل اصفهان
در سالی از سالها با جماعتی دیگر بسوی باب متوکل بظلم و داد خواستی پس بودیم
یک روزی بدر خانه متوکل که او امر بیرون آمد که علی بن محمد الرضا علیهما السلام
حاضر کنند من گفتم بعضی حضار را چه کس است این که حاضر او آمده گفته
این مردیست علوی که روافض قایل اند بامامت او باز گفته که متوکل او را
حاضر می کند از برای قتل من گفتم از اینجا میروم تا به پیغم که این چه نوع مرویت
گفت بعد از آن آمد بر اسبی سوار و مردم دو صف شده بودند در وقت جب
و راست و بوی نظر میکردم پس چون دیدم او را واقع شد از مسجد او و حج
در دل من پیدا شد و با خود دعا می برای او میکردم با آنکه دفع کند حق تعالی شر متوکل
را از و و نظر داشت بیال اسب خود و هیچ طرف ملتفت نبود و من دایم دعا
بودم چون نزدیک من رسید التفات بجانب من فرمود و گفت اجابت کند خدا
تعالی دعا را و در آن کرد اندک عمر ترا و بسیار ساز و مال و ولد ترا گفت من می زیم
و زخم در میان اصحاب خود پرسیدند که حال تو چیست گفتم خیر است و خبر ندارم از
از آن حال پس باز گشتم بعد از آن بجانب صفهان پس گشود حق سبحانه و تعالی
بر من وجود مال را تا غایتی که بسته شد بر آنچه قیمت او هزار هزار درم بود بسو
مال خارج من و روزی که مرده شد مراده فرزند فرزانه و رسیدیم بعران عباد
و زیاده و من قایلیم بامامت این شخص که دانست آنچه در دل من بود و متجرب گشت

فی کماله و کماله

حق سبحانه و تعالی دعا می او را از برای من و دیگر روایت کرده شد از یحیی بن بهر که
او گفت متوکل مرا طلب کرد و گفت اختیار کن سیصد مرد را از آنکه خواهی و بیرون
روید بسوی کوفه و بگذارید اطفال خود را در و و بروید بطریق مادی بطرف مدینه
پس حاضر کنید علی بن محمد الرضا نزد من و تعظیم و تکریم او را بجای آرید گفتم من
چنین کردم و چون بیرون آمدم بود در اصحاب من قایدی از شاه و مراد بود که
شیعی و من بر مذهب حشویه بودم و شادی مناظره و مجادله میکرد و کاتب را
من اساحت میکردم بناظره ایشان از جهت پیش رفتن راه چون بواسطه طریق
رسیدیم شادی گفت که آیا از قول صاحب تو علی بن ابی طالب نیست که هیچ تقیه
از زمین نیست الا که در و قبری باشد یا زود بود که در و قبری پیدا شود پس
نظر کن باین بریه عظیمه کجاست کسی که میرود درین بریه تا بر کند حق تعالی قبر را در و
و اینجا که زخم شامت گفت من کاتب را گفتم که آیا این از قول شامت که میگوید
گفت بلی گفتم پس کجاست کسی که میرود درین بریه تا بر شود از قبور و ساعتی خنده
کردم تا دلیل شد کاتب در دست ما و همچنین آمدم تا مدینه رسیدیم پس رفتم
بدر خانه ابوالحسن و داخل شدیم بر و خواند کتاب متوکل را و گفت فرود آید که از
جهت من خلافت نیست پس چون روز دیگر آمدم بخدمت وی و ما در موسم توبه بودیم که
هوادر غایت گری بود و دیدم که در پیش وی خیاطان بودند و فرموده بود
جامهای درشت رستنی که خیاطان از برای او و ملازمان و غلامان او بریده
بودند و می دوختند و فرمودند خیاطان را که جمع شوید که این جامها را در این روز
بدوزید و احوال آن بستانند انگاه نظر کرد بجانب من و فرمود که ای یحیی بگذار
حاجت خود را از مدینه درین روز که فرود آید درین وقت روانه میشوم من بیرون
آمدم از نزد وی و تعجب هشتم از آن راق رستانی و میگفتم در نفس خود که ما در
توزیم و این چنین گری که در حجاز است میان ما و عراق ده روز راه است این جامها
رستانی برای چه میدوزد و گفتم در نفس خود که این مرد مسافره نموده و مقرر
داشته که در سفری احتیاج باین جامهاست و تعجب هشتم از روافض که قایلند
بامامت این شخص باین چنین مهمی که او دارد و صباح روز دیگر در آن وقت بسوی و
رفتم جامها حاضر و مرتب بود و گفتم ملازمان را که بار کنید و کینهها و کلاهها بار آنها
با خود بردارید بعد از آن فرمود که ای یحیی بار کن پس گفتم در نفس خود که این عجیب
از اول ایامی ترسید که لاخ که در دما را رستنان درین راه که کینه و کلاه بار
با خود بر میدارد و بیرون رفتم و استفسار میکردم فم او را پس فتم تا رسیدیم

بوضعی که بناظره قبور مسکونند نگاه ابری مرتفع شد و عالم را تاریک کرد و در وقت
گرفت و برف درخشان آغار کرد و بنیاد کزک باریدن شد مثل سنگهای بزرگ
پوشیدند آن جاها را با کینکها و کلاه بارانها بر سر نهادند با غلامان و فرمود
غلامان را که کینکی بر بچی بپوشند و کلاه بارانی بکشد و جمع کرد و باران را بکسر کرد
بارید با سر ماهشتاد مرد از کشته شده آنجا بکسر استند و کرم عود کرد پس
حضرت فرمود که بچی فرود آید با کسی که باقی مانده از اصحاب خود و دفن کن و انانی
که از ایشان مرده پس بچین تنی سجانه و تعالی این بریت را پر میکند از قبور گفت
من خود را اسب انداختم و بجای وی رفتم و پای و رکابش را بوسیدم و گفتم
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و انکم خلفاء
الله فی الارضه و من کافر بودم و اکنون مسلمان میشوم بر دست مبارک
تو ای مولای من بچی گفت من شیعه شدم و لازم کردم خدمت و زیارت حلت
فرمود و دیگر روایت کند بینه الله بن منصور الموصلی که بدین واسطه کات نصرانی
بود که او را یوسف بن یعقوب می گفتند و بود در میان او و پدر من حدیث
و کتبی گفت روزی نزد والد من فرود آمد و پرسید که کجا بوده درین وقت
مرا متوکل طلبیده و میدانم که مراد او ازین حدیث الا انک من خیره ام نفس خود را از
خدای تعالی بصد دیار من از باره داشته ام و از برای علی بن محمد بن الرضا علیه السلام
برم گفت مراد او را که موفق گردی باین و برون رفت از اینجا بجا متوکل بعد از آنکه
روزی بازگشته آمد فرحان و شادان و مسرور پدر من گفت بوی که حدیث خود را بگوئی
من رفتم بستر من رای و هرگز نشسته بودم آنجا پس فرود آمدم در خانه و گفتم که واجب است
که این صد دیار را باین رضا برسانم پیش از آنکه بدر خانه متوکل روم و قتل از آنکه کسی
نشناسد مراد بدانند مراد دانسته بودم که متوکل آن حضرت را منع کرده بود
و او در خانه وی می باشد گفتم چگونه کنم که مرودی نصرانی را بجهت سبب که خانه این رضا را
پرسید و این نبودم از خوبی که مراد بود که سواد موجب زیاده تر پس شد و گفت ساعتی فکر کنم
درین امر و دل من افتاد که سوار شوم و دراز گوش خود را و بگردم درین شهر و از این منع کنم
بر جا که خواهد رود تا شاید که خانه آن حضرت را بدین نمایی پس بسم بگویم و بگویم
در کاغذی و در استین خود نهادم و سوار شدم و دراز گوش میرفت و در کوچه و بازار
و هر جا که میخواست تا بدر خانه رسیدم او ایستاد پس جد کردم تا بروی و در وقت پس گفتم
مرغلام را که بر سر که این خانه از آن لکیت پرسیدم گفتند که از آن ابن الرضا است
گفتم الله اکبر راه یافتیم این دلالتی است حق تعالی راه نمایند است پس نگاه خادم

ازین خانه بیرون آمد و گفت تو بی یوسف بن یعقوب گفتم بی گفت فرود آید و پیش
و باندرون رفت گفتم این دلالتی دیگر است از کجا دانست نام مرا و نام پدر را و نسبت
شهر کسی شناسد مرا و من سرگزیده ام بدین شهر پس بیرون آمد خادم و گفت آن
صد دیار که در کاغذ نهاده و در استین است بده من دادم نوی آنرا گفتم این دلالت
سیومت و دیگر آمد که با برون چارپایس در رفتم نهادم که آن حضرت نشسته
فرمود که یوسف چه حالت ترا درین زمان گفتم طاعت و شکر و برادرانم آنچیز در
کفایت است امر آنکه گفتا که بآن فرمود و هیبت تو مسلمان بخوانی شد و نیکین
زود باشد که مسلمان شود و غلامی ولد تو و او را رشیده بیا شد یوسف بدستی که
اقوام زعم دارند که دوستی مانع نخواهد داد اما مال ترا دروغ میگویند بخدا که نفع خواهد
داد ترا بر و از برای آن کار که آمده که زود باشد که تو خواهی میسر کرد پس من بوم
در خانه متوکل میفهم آنچه میخواستم و باز گفتم بینه الله که بید که ملاقات کردم پس او را
او مسلمان شده بود و طریق شیعه اختیار کرده پس خبر داد مرا که پدر او بر لقا
مرده و او مسلمان شده بعد از مرگ پدر وی گفت که من به شاره مولای دم
عجله السلام که با سلام من بشاره فرموده بود و دیگر گویند ابو ماشم جعفری که
ظاهر گشت بر دی در ستر من رای بر صبی و عیش بر و منقص شد پس اشاره کرد و بر او
فری و گفت مرابی الحسن را علیه السلام که از برای او دعا فرمای پس آن حضرت
نقش شده بود روزی دید او را پس برخواست بجا او و فرمود که در شوقا
و پدر ترا خدای تعالی و اشاره کرد بدست مبارک خود و پس بار این فرمود پس او
فر و افتاد و شواست نزدیک شدن و باز گشت ملاقات کرد و فری را و تفریف
کرد آنچه آن حضرت فرموده بود در باره او و گفت دعا کرد از برای تو پیش از آنکه
ما سوال کنیم او را پس برو که تو ازین علت خلاص شدی پس رفت و صباح بیرون
از آن علت خلاص شده بود و بر ویست از زنا و زنا و بیا متوکل که او گفت حید
باز پندی آمده بود و حقه بازی میگرد و نزد متوکل و مثل او کسی ندیده بود و متوکل
لعب و بازی دوست میداشت خواست حقه بازی را هم علی النقی را علیه السلام بخل
باز و متوکل گفت اگر او را بخل میبازی من ترا برادر دینار میدهم حقه باز گفت
بگوید که مان رفاق چند بر نهند و در سفره نهند و پیارند و من در پهلوی او باشم
پس چنین کردند و حاضر شد آن حضرت از برای طعام او و کرد و اندید بودند از برای
او و دو شکلی که بر صورت شیرینی و حقه باز آمد و نشست در پهلوی این شکلی
چون آن حضرت دست مبارک دراز کرد و بسوی آن رفاق حقه باز بشعیده از آنجا

تا سه نوبت اهل مجلس به بنیاد چنجه کردند پس آن حضرت دست مبارک را از در آن
 صورت بشیر و فرمود که بکیر این را بشیر رحمت از آنجا فرو برد و آن حق از راه باریک
 بحال اول بجای خود پس اهل مجلس تخریب شدند و آن حضرت برخواست متوکل گفت که
 تو درخواست میکنی که بشی و باز کردانی آن مرد را بحال اول فرمود بخدا که در
 آن مرد را کسی نخواهد دید آیا مسلط میشود اعدا الله بر او لیا الله و پیرون آمد از
 او و دیگر کسی ندید آن حق باز را پس آمد مردی از اهل بیت او که نام او معروف
 بود و گفت آمد ترا و آنچه از آن داده تو مرا فرمود که من نمیدانم ترا و خبر داده
 شدم بعد از کشتن تو و ذکر کردی تو مرا بچیزی که لایق نبود او سوگند فرمود که من چنین
 و آن حضرت دانست که او سوگند بدروغ میخورد فرمود که بار خدا یا او سوگند بدروغ
 میخورد از داغ شام بکشتن او روز دیگر مرد دیگر باو شام جعفر روایت کند که متوکل
 را خانه بود که در دو دایره بود و مرغان در دو دایره از جهت حفظ پس هرگاه کسی اندرون
 آن خانه میرفت از او از آنها کسی هیچ نمی شنید و از او شنیده نمیشد و هرگاه
 آن حضرت بآن خانه میفرمود همه جاموش می شدند و چون پیرون میفرمود بازمی
 کشید بحال اول و او روایت کند حدیث زمین کند که از راه مذکور شد در اختیار
 امام رضا علیه السلام از آن حضرت و الله اعلم و دیگر روایت کند این را و همه که رفت
 بستر من را می در ایام متوکل پس داخل شدم بر سعید حاجب و فرستاده بود متوکل
 آن حضرت را بسوی او تا بقتل آورد او را حاجب گفت بنی که میخواهی از خود را به منی
 بگویم سبحان الله مرا این چشم نمی تواند دید گفت زعم شما آنست که او امام
 شماست گفتیم از اباک ندارم و او را میخواهم گفت من مأمورم بقتل او و من خود این
 کار خواهم کرد پس چون پیرون رفت حاجب برید من داخل شدم بر وی پس او بسته
 بود و آنجا قبری بود که کعبه پس سلام کردم بر او و گفتم مگر به نیکی فرمود که سبب
 کرد به چیست گفتیم آنچه ازین قوم مشاهد میکنم فرمود که گریه کن که تمام خواهد شد بر
 ایشان این داعیه حاجب درنگ نخواهد کرد پیشتر از دو روز که حق تعالی خون این
 ریخت و خون صاحب او پس بخدا که گذشت غیر دو روز تا کشته شد و دیگر ابو محمد طبر
 کوبید که من از زود داشتم که مرا از کشتن با شد از نزد آن علیه السلام پس آمد نصر آدم
 و دو درم آورد من از آن کشته ریختم و داخل شدم بر قومی که شراب میخوردند
 در من او خنجر و مرا یکد و قدح شراب دادند و آن کشته ریخت بکشت بود و در کشت
 نمی توانستم کرد از برای وضو حرکت داد پس صبا برخواستم آن کشته ریخت در دست
 نبود و نیافتم پس تو به کردم و باز کشت نمودم بحق تعالی و دیگر متوکل عرض لشکر خود میداد

امر کرد هر سواری بر کند و تو نزد مرکب خود را از خاک و بریزد و در یکموضع پس آن طی
 شد همچو کوی و از آن طایفه می گفتند بر آمد او و ابوالحسن بر آن تل او را خضر ترا گفت
 که ترا طلب کردم تا مشاهد فرمایم قبول و لشکر را و همه سلاها پوشید و بودند
 و مرکب خود را آراسته به نیکوترین زینتی و او عرض داد آن لشکر را تمام تر سارک
 و بزرگتر هیأتی و عرض او از آن عرض لشکر شکستن دل آنکس بود که خواهد بود
 خروچ کند و بود که می ترسید از ابی الحسن علیه السلام که مبادا امر کند یکی را از
 اهل بیت خود که بر خوسه و ج کند آن حضرت فرمود مرا و را که آیا من هم عرض
 کنم بر تو لشکر خود را گفت بل ای آن حضرة طلبید آنرا از خدای تعالی پس گاه میان
 آسمان و زمین از مشرق تا مغرب ملائکه پیشچ بر شد بر خلیفه پیروی دست
 داد پس چون باز آمد آن حضرت فرمود که ما رغبت نداریم بدنیای شما ما مشغولیم
 با امر آخرت پس نیت بر تو چیزی که گمان میکنی و دیگر روایت کرده شد از محمد بن
 فریح که گفت مرا علی بن محمد که هرگاه خواهی که سوال کنی مسئله را بنویس آن را
 و بگذار آن نوشته در زیر مصطفاى خود ساعتی بعد از آن پیرون آر و نظر کن و
 گفت پس چنین کردم پس باقم خواب سنده را مشروح در و دیگر روایت کند
 سعید سهل بن زیاد گفت حدیث کرد مرا ابو العباس فضل بن احمد بن اسرار
 الکاتب و ما در خانه او می بودیم در سینه من را می بین جاری گردانید ذکر آنی
 الحسن علی النقی علیه السلام و گفت یا اباسعید حدیث کنم ترا بچیزی که حدیث کرد
 بان پدر من گفت ما منتظر بودیم و پدر من کاتب او بود پس داخل شدم
 و متوکل بر تخت نشسته بود پس منصرف روی سلام کرده ایستادم و من ایستادم
 در عقب او و بود که هرگاه پیش او میرفت او تعظیم و کزیم و بی بجای آورد و می
 او را پس دراز کرد و قیام را و نیک پای را بر ران و یکرا انداخته بود و او از آن
 او را به نشستن و دیدم روی او را که ساعت بساعت متغیر می شد و میگویم فریح
 بن حاکم را که این است که میگوید در آنچه من گویی و باز میگفت این را و هیچ تنگی
 میداد او را و میگفت دروغ بروی بندید و او از قهر میخوابش زبان کش شده
 بود و میگفت بخدا که بکشم این مردانی زندق را که او دعوی دروغ میکند و طعن
 می نماید در دولت من بعد از آن چهار کس را طلبید از علما بدان اجلای و خبری
 داد و ایشان و امر کرد ایشان را که چون آن حضرت در آید او را بقتل آرند
 و میگفت بخدا که بعد از قتل او را بسوزانم و من ایستادم و در عقب منصرف
 از و را پرده پس آن حضرة با نذر و ن فرمود و بهنای مبارکش بخبر کرد بود و ج

باکی و جزی نداشت پس چون متوکل او را دید خود را از تخت در پای انداخت و بوی
 داد میان هر دو چشم و دست او را برداشت شکر برده را بدست خود گرفت
 یا سیدی یا بن رسول الله یا خیر خلق الله یا بن عی یا مولای یا ابوالحسن یا جعفر
 میفرموده اند که با الله یا امیر المؤمنین من هذا و گفت بچه آمدی ای سید من
 وقت فرمود که رسول تو آمد بطلب من گفت دروغ گفت این فاعله باز کرد و پند
 ای عجب الله ای متضر شایعیت کیند سید خود را و سید مرا پس چون حلاوان
 آنرا دیدند سجده افتادند متوکل طلب ایشانرا و گفت چرا نکردید آنچه من امر کرد
 بودم شما را گفتند از جهت هیت وی ما دیدیم در کردوی بیشتر از حد شکر کشیده
 که قادر بودیم که در ایشان نگاه کنیم و پر شد دل از ترس آن پس گفت ای سید
 صاحب تو و خندید در روی او گفت الحمد لله که سفید است روی او و ظاهر است
 حجت او و منتهی شد آنچه نقل کرده اند از کتاب و دلائل و بطریقی حجت الله
 آورده در کتاب اعلام النوری در باب نهم ذکر مولد و مبلغ سن و وفات
 و موضع قبر آن حضرت را بر وجهی که مذکور شد و در ایام امامت وی فرمود که
 امانت در بقیه ملک معصوم بود بعد از آن و اثن مالک شد بحال هفت
 بعد از آن پسر او متضر شش ماه بعد از آن سنین و او احمد بن معصوم
 سال و نه ماه بعد از آن معتز و او زبیر بن متوکل است هشت سال و نیم و او خیر
 ملک او شهادت یافت ولی الله علی بن محمد علیه السلام و دیگر دلائل آن
 او را ذکر کرده خواجه سمست ذکر یافت و طرفی از معجزات وی نیز در اینجا آورده
 از آنجمله است که ابو ماشم جعفری روایت میکند که من در مدینه بودم
 در وقتی که میگذشت بعضی از لشکریان ترک ایام و اثن ابو الحسن علیه السلام
 فرمود که بیرون آید با ما تا نظر کنیم به بقیه بیرون رفتیم پس گذشت بمابقیه او
 و گذشت بماترکی آن حضرت او را آمد و ستم مرکب امام را بوی
 داد او گفت من گفتم گفت خواند مرا بانی که در چگونگی مرا نام کرده بود
 و نه استنبه بود چنانکه این زمان هم او روایت کند که من
 ابو الحسن علیه السلام گفت او زبان هندی من بگویم در مقابل آن پاره
 شک ریزه در پیش وی بود مبارک گرفت و یکید تا سه نوبت و بر او
 که از نزد وی جدا نشدم تا تنگم کردم به شهادت و هم او را
 کند که بیرون رفتم بان حضرت علیه السلام بیرون فرموده بود و ایشان دو
 بودند من انداختم فاشیه زین را و آن حضرت بران نشست و من پیش می رفتم

و او حشمت میکرد و من شکایت کردم بوی کوتاهی دست و تنگی معاش خود را پیش
 مبارک کرد بر سر یکی که بران نشست بود و قبضه از آن بمن داد و فرمود که فایده
 باین یا اباماسم و نهان کن آنچه دیدی پس نگاه داشتم با خود باز گشتم پس
 من چون نگاه کردم دیدم که آن طلای احمد است مثل التیش زرگری را بخانه او
 و از آن است که ساختندم طلای از آن بهتر گفت از کجاست ترا این که من
 ازین عجب تر ندیدم گفتم از دیرگاه است که از برای ما ذخیره بود و حدیث کند ابو
 طاهر حسین بن عبد القاهر بن الطاهری گفت که حدیث کرد مرا محمد بن حسین
 الا شتری العلوی گفت بودم بر باب متوکل و من کودکی بودم در میان جمعی
 از مردمان آنکه میان طابری بود ما عباسی ناچندی و چون آن حضرت می آمد
 همه کس پیاده می شدند و تعظیم میکردم ما داخل می شد پس گفت بعضی از
 ایشان مر بعضی را که پیاده می باید شد و تعظیم نمی باید کرد برای این
 جوان او از ما شریف تر نیست و بزرگتر نه سال و الله که ما دیگر از برای
 او پیاده نخواهیم شد و تعظیم نخواهیم کرد گفت گفت ابو ماشم جعفری که چون
 میدیدند بعد ازین آن حضرت را همان پیاده می شدند و تعظیم میکردند
 ایشان ما انواع خواری و فروتنی ابو ماشم گفت که در عجم ایشان آن بود
 که این چنین نمکنند گفتند جدا که چون او را دیدیم مالک نفس خود می باشیم تا پیا
 می شویم هم ما هم کوی طعام و لیمه میدادند از برای بعضی از اولاد خلیفه پس طلب
 ابو الحسن را علیه السلام با مردمان پس چون آن حضرت آمد مجلس او را دیدند
 اهل مجلس همه سکوت اختیار کردند از حبه اجلال او و جوانی بان مجلس آمد که او
 تعظیم آن حضرت نمی نمود و بسیار می گفت و می خندید پس آن حضرت روی کرد بوی
 فرمود که آیا میخندی پیری که در خود می بینی و از ذکر الهی غافل میشوی و حال آنکه تو سه
 روزی دیگر از اهل قبوری گفت ما کفیم این دلیلی است به پیغمبر ما چه میشود پس مالک
 کرد چون از آن باز ایستادیم و طعام خوردیم و بیرون رفتیم پس روز دیگر جوان
 شد و در روز سوم مرد و در آنجا او را دفن کردند و سعید گوید که جمع شد طعام
 و لیمه بر بعضی را در ستر من رای و ابو الحسن با ما بود پس مردی دران میان عبت و مزاج
 میکرد و جلالت آن حضرت را ملاحظه نمی نمود پس آن حضرت روی آورد و جعفر
 و گفت او ازین طعام نخواهد خورد و زود باشد که برسد خبری از اهل او که غرض
 او منقض شود پس چون سفره آوردند جعفر گفت بعد از آن خبری نبود بخدا که
 چون آن مرد دست نشست و ذرا کرد و بسوی طعام غلامی درآمد که نه خان

و فریاد زنان و گفت برپس با ذره که از بام افتاد و اینک در نزع است
 و می میرد جعفر گوید که توقف نکردم بعد ازین در و قطع کردم برو و روایت
 درین باب بسیار است و در آنچه ایراد کردیم کفایت است و دیگر در آن
 طرفی از خصایص آن حضرت ذکر کرده و حدیث خروج از مدینه و قصه خان
 صعلیک و طعام آن مذکور شد و در ذکر اولاد آن حضرت گفته که از اولاد
 او حسن بود علیه السلام که بعد از او امام بود و دیگر حسین و دیگر جعفر که مقلب
 بکذاب است و یک دختر عالیله نام و مقام وی در ستر من رای بود چنانچه مذکور شد
 مؤلف کتاب رحمة الله میفرماید که شریف مولای ما علی الهادی علیه السلام
 رفعت بر حجره زده و طناب آن بر نجوم آسمان کشیده و اسباب وی در
 بلندی با سباب سماوات رسیده پس شمرده نشود هیچ بنفستی الا که
 مرور از آن بخیل و ریش باشد و ذکر کرده نشود هیچ کرمه الا مرور از
 فضیلت و ذخیره باشد و ایراد کرده نشود هیچ حسنه الا که مرور از آن
 تفصیل و اجمال بود و بزرگ شمرده نمیشود هیچ حالتی الا که ظاهر باشد و آنکه
 آن برو و مستحق جمیع محامد است با آنچه از جواهر نفیسه است و متفرق و مختصایص
 شریفه و محفوظ است از قلائص رفته نفس او ستوده است و اخلاقیات سنده
 سیره او زیادت و خصالش بی متناهی است او دقار و سکینه است و شیشه ایست
 و طایفه او راست عفت و نزاهت و خمول و رباهت و شفقت و رافت بر اقارب
 و اباعد مردی و چنان بروی و حاسب بر و تیره بنویس و طریقه علویه و او را نفس قدیسه
 که نزدیک میتوان شد بهکس از انام و فیصلتی است که پرامون نیست و اندکست هیچکدام از
 اهل ایام از کلام معجز نظام او و نفا عا جزند و بلغایران و صلحان و توان در پیش جود او بار
 نخیل است و در جنب بخت و دلیری او شیر پیشه بد و دل و ترسانست و در مقام
 فخر و شرف از عیان میکند او را هر شریف و ساجل و عتراف مینماید بزرگی او هر جا
 و مفاصل و اگر ذکر کرده شود علوم اوست موضع اشغال و فارسی جلاد و وجدال و
 اقوال و ماصب افعال و این صفات حمیده متعلق بذات اوست و علاماتی است
 بر معجزات اوست و دلالت میکند بر مناصب ایشان آیات مباهله و هدایت
 بناق ایشان بحدت و شجاعت در روز مصاف و مطلق است قرآن عظیم بفضل ایشان
 و تنبیه فرموده رسول کریم بر نبیل ایشان و نحو است بر تبلیغ رسالت هیچ مردی
 مگر دوستی ایشان و ایشان امثال الله اند و خیرة او و خلفاء الله اند بر بریت
 او و مشایخیم اند با داب قرآن مجید و مخاطب اند بکریمه ان فی ذلک لذكری لمن

کان له قلب و القی السمع و هو شهید و انشان بر او لیا و الله از حق انداز اب
 بر اعداء الله اقسی از حدی قلوب ایشان حاضرست و وجود ایشان با طر و آینه
 انشان و اگر کسی اگر غیر ایشان را و نیاست پس ایشان را و نبی و عقیبی من مدح
 میکنم مولای خود را ابو الحسن علیه السلام با کمال آمد و درم ثواب ایشان را و حاصل
 رستن معتقتم بتقصیر خدای تعالی حاضرست نزد آن هر قایل و این آیات در
 مدح او است **انما الله الرزاق الغافل** عرج علی سیدنا الهادی و اخلف
 اذا شارقت ذاک السری **فعل کلیم الله فی الوادی** و قیل الارض و سفت
 فیها العلی و الشرف العادی **و قل سلام الله وقف علی** **سبح** من صلب
 احواد **مؤید الافعال ذو النایل** فی المحل بروی غلت الصادی **یفوق فی المعرف**
صوب الحار **الاساری** با بر ارق و ارغاد **فی الباس** بر و شافقه **المعتدی**
یصوت کالاسد العادی **و فی القدی** بحر لی غایه **بنفس** مولی المعرف المعتاد
یعقوا عن الحاسف **و یعطی** **المنی** فی جالتی و عدد ابعاد **کان** من کویه من ماله
 و در سم فی کف نقاد **مبارک** الطلعة میوه **و ماجد** من اسئل **ای** **من** عرشاد
 و انباء العلی **کیریم** و الناشی انشادی **کما** تاج و ذنم واقف **لم یسبح** لوجه و بر صبا
 عمت عطایام و احسانهم **طلاع** اغواد و انجاد **فی** السلام اقارب خان حاز و انکات
 لهم **خده** آساید **و لا** اؤتم من **خسه** مالمه **و خیر** ما قدرت من **زاده** الهم سبی و فی
 جهنم **و مد** حرمنا و سنا **یا** آل طه انتم حدی **و وصف** من الوری عادی **و شکر** کم
 و ابی و ذکر **ی** **لکم** **بخی** و تسبیح و آواز وی **و یغیب** الشیعه **ما** قلته **فی** حکم و یسجلون **ای**
 بداتم فی الفضل و ارتقیم **الی** العلی و الفضل **البادی** **ولی** امان **فی** حکم **حده** تعضی اقبالی
 و اسعاد **ی** **و واجب** فی شرح احاسنکم **انما** **القی** الخیر و امداد **ی** **لا** زال قلبی **لکم** کفنا
 فی حالتی قرب و ابعاد **یعنی** ای باد روئنده بوی خوش و هنده عروج کن بر سید
 ما که بادست و بکن نعلین را هرگاه مشرف شوی آن خاک پاک را فعل کلیم الله علیه
 السلام در وادی مقدس و بوسه کن آن زمین را و بوی آن خاک غیر بار
 که در دست بلندی و شرف برتری و بگو که سلام خدای تعالی واقف است
 بر استخراج ملک احواد و سکون و تقویت کننده افعالیست که صاحب خیر و خیر است
 مثل باران در محلی که سیراب میکند جماعت تشنگان وادی صید را قافیت
 در معروف و احسان مشابه باران بر فایده که ساری و جاریست با بر قمار و عد
 در شدة محاربه ملاک نمیکند که دشمنش تجاوز کند از حد و اصولیت و حمل
 میجو شیر ثریان غرنده و در بخشش و جود مثل آب روانست تا غایتی که آنچه

واد از حق جل و علا که فرمود که منم خدای که خبر من خدای نیست پس هر که او را کند
 بتوید من داخل شود و در حصار من و هر که داخل شود در حصار من این کرد و از خدا
 من و سابقا این حدیث مذکور شد شیخ مفید رحمه الله اذیراد فرموده بانی خدرا
 در ارشاد و در ذکر آن حضرت و گفته که امام قایم بعد از ابی الحسن علی بن محمد حسن
 بن علی العسکری علیه السلام و ذکر تاریخ مولود و لایل امامت و نص بر و از
 پدر بزرگوارش و مدت خلافتش و ذکر وفات و موضع قبر و طریقی از اخبار او و
 امام بعد از پدر اوست از جهت اجتماع خصال فضل او و تقدیم او بر کافه اهل عصر
 در امور که موجب امامت و مقتضی ریاست از علم و زهد و کمال عقل و عصمت
 و شجاعت و کرم و کثرت اعمال که سبب تقرب الهی است جل اسم و نص پدرش
 و اشاره او بخلاف بجانب وی و ولادتش در مدینه بوده در ماه ربیع الاول
 در سال دویست سی و دوم از هجرت و وفاتش در روز جمعه بود در ستم ربیع الاول
 در سال دویست و شصتم از هجرت و او در آن روز بیت و پشت پاد بود و دفن
 کرد و در او در ستر من رای در خانه وی که پدرش را در آنجا دفن کرده بودند و مادرش
 ام ولد بود که او را حدیث می گفت و مدت خلافتش سال بود **باب** در خبری که
 در و دیافقه بنص امامت بر و از جانب پدر بزرگوارش و اشاره بسوی او بخلاف
 بعد از و روایت از یکی بنی سار عنبری گفت و حجت که ابوالحسن علیه السلام
 پیش از رحلت فرمودن او بجهار ماه و اشاره فرمود بعد از و بامر خلافت و مرا
 برین گواه گرفت و جماعتی را از موالی و از علی بن عمرو و نو فنی و ویت که من ابوالحسن
 علیه السلام بودم در صحن خانه وی پس گذشت بمایریش محمد کثیم مرور که خدا
 تو که دم اینست صاحب ما بعد از تو فرمود که نه صاحب شما بعد از من حسن است
 و روایت از عبد الله بن محمد صفهانی که فرمود ابوالحسن علیه السلام که صاحب شما
 بعد از من آنکس است که نماز گذارد بر من گفت نمی شناسیم ابو محمد الحسن العسکری را
 پیش از آنکه گفت پس بیرون فرمود ابو محمد بعد از وفات پدر بزرگوار و بر و نماز
 گذارد و مرویت از علی بن جعفر که گفت من حاضر بودم نزد ابوالحسن چون وفات
 کرد و پیر او محمد فرمود حسن را علیه السلام که ای پسر من بجای او را از برای خدا
 تعالی شکر را که او بدید کرده در تو امر خلافت را روایت از احمد بن محمد بن
 عبد الله بن مروان گفت بودم حاضر نزد و در گذشتن ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام
 پس بر آمد ابوالحسن علیه السلام پس نهاده شد از برای او کرسی پس نشست بر و و بر
 کرد او اهل بیت او و ابو محمد علیه السلام ایستاده بود و راجعیه چون فارغ شد

از امام ابی جعفر علیه السلام التفات فرمود بجانب ابی محمد پس فرمود مثل این را و
 از علی بن مردان روایت گفت کثیم مرابی الحسن را علیه السلام اگر حادثه شود
 با من پس که حواله خواهد بود فرمود که بعد من با کبر و اولاد من عزاله است یعنی من
 علیه السلام و روایت از علی بن عمرو و الطاهر گفت داخل شدم برای الحسن
 علیه السلام و پیرش ابو جعفر عی انجا بود و من کمان کردم که اوست خلف بعد از و
 کثیم مرور که خدای تو که دم کثیم است اخلاص از اولاد تو فرمود که تخصیص مکن احدی
 تا بر آن آید بسوی شما امر من گفت پس نوشتم بسوی وی که بعد از تو در باره کثیم
 این امر گفت پس آن حضرت نوشت بسوی من که در کبر و اولاد من و ابو محمد علیه
 السلام کبر بود از ابی جعفر و روایت از جماعت بنی هاشم که از ایشان است
 حسن بن حسین افطس که ایشان حاضر بودند در روز وفات محمد بن علی در سرائی که
 علی النقی کشته و بودند فرارشان و را در صحن سپرای او و مردم در گردنی
 نشسته پس گفتند که ما تقدیر میکردیم آنان که بودند بر گرد او از آل ابی طالب
 و بنی عباس و قریش قریب صد و پنجاه کس بوده باشند سوای موالی او و
 مردم که نظر کردند آن حضرت بحسن بن علی بعد از ساعتی که ایستاده بود و او آمده
 بود که بیان چاک کرده و ایستاده از راست او و ما نمی شناسیم او را فرمود او
 که ای پسر من شکر کوی خدا را که حادثه کرد اندید خدای تعالی در تو این
 امر را پس و کثیم است و استرجاع گفت که بعد قدرت و العالمین و آناه سال
 تمام نغمه علینا و انا الله را بعد از آنکه رسیدیم از و گفتند این حسن
 علی است پس روی و نقد بر میگرددیم در آن وقت که بیت ساله بوده باشد
 پس در آن روز شناسیم ما او را و او شناسیم که او اشارت فرموده بسوی وی
 و تمام مقام خود کرد و انداز محمد بن عی مرویت که من داخل شدم برای الحسن
 علیه السلام بعد از و در گذشتن ابی جعفر پس غر اکفت او را از و ابو
 محمد کثیم پس ابوالحسن علیه السلام روی مبارک کرد و بسوی وی و فرمود که خدای
 تعالی کرد اندید ترا خلقی از و یعنی خلیفه کرد اندید پس محمد کوی خدای را و مرویت
 ابی هاشم جعفری که نزد ابی الحسن علیه السلام بودم بعد از گذشتن پیرش ابو
 جعفر من فکر میکردم با خود و میخواستیم که بگویم که امر ایشان یعنی اباجعفر و اباجعفر
 درین وقت مثل امر ابی الحسن بسوی و امیل است پیران جعفر بن محمد علیه السلام
 قصه اینها میجو قصه ایشانست آن حضرت بمن روی آورد پس از آنکه حکم نمود
 که نعم یا ابانا شتم ظاهر گردانید حق تعالی در ابی محمد بعد از ابی جعفر خیزی که معلوم

بنو از برای او و بختی که ظاهر ساخت از برای او در موسی بعد از شستن بمحیال آنچه کشف
کرد از حال او اینان خیانت که حدیث کرد و ترافض تو و اگر چه نخواهند این را اهل طایفه
ابو محمد خلیفه است بعد از من نزد دوست علی که محتاج اله است و با او بیست و نه
امامت و روایت از ابی بکر تقی که نوشت ابو الحسن علیه السلام که ابو محمد درین
اصح ال محمد است از روی عزت و او ثقی است از روی حجت و او کبر
و لد منت و او خلیفه منت و با و منتی میشود و گوشهای امامت و احکام آن
پس هر سوال که کنی از و کن که نزد او است آنچه بان احتیاج است روایت از
شاهنشین بن عبد الله که نوشت ابو الحسن علیه السلام بسوی من که میخواستی که سوال
کنی از خلف بعد از ابی جعفر و اضطراب دشتی برای این اضطراب مکن که حق
تعالی که او نمیکند از بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده تا غایتی که رساندند
از برای ایشان آنچه ایشان از آن بپرسند صاحب تو ابو محمد است نزد
او است آنچه احتیاج دارد بدان مقدم میدار و حق تعالی و مؤخر آنکه را میخوا
ماند من آیه او و غسانات بخیر منها او مثلها و درین بیان واقعات
هر صاحب عقل میدار را و روایت از او بن قاسم جعفری که او گفت شنیدم
از ابی الحسن علیه السلام که میفرمود که خلف بعد از من حسن است پس چگونه خواهد
بود شما را بخلقی که غم چگونه است که فدای تو کردم که شما نمیدانید شخص او را و احوال
نباشد شما را و اگر او نباشد کفتم پس چگونه ذکر کنم او را فرمود بگوید که آنچه
من آل محمد علیه السلام و اخبار دین باب بسیار است که این کتاب بخواهش آن ندارد
باب در طریقی از اخبار ابی محمد علیه السلام و مناقب و آیات و بخت است و روایت از
حسن بن محمد الاشعری و محمد بن یحیی و غیره که گفته اند که بود احمد بن عبد الله بن قان
مباشر بر ضیاع و خراج در قم پس میروزی در مجلس او ذکر علویه و مذاهب ایشان
گذشت و او بغایت شدید الاخراف بود از مذهب اهل بیت گفت من ندیدم
و ندانستم در ستر من رای مردی را از علویه مثل حسن بن علی بن محمد الرضا علیه
السلام در ردی و پسون و عفاف و بزرگی و کثرت عبادت او نزد اهل بیت
و منی تا ششم همه شان و مقدم داشتن ایشان او بار صاحبان سن و قدر و
بزرگی از ایشان و همچنین است حال او نزد پیشوایان و در او عافیه مردم او را
میگرد که من روزی استاده بودم بر سپهر پدرم و آن روز مجلس او بود که
دیوان میداشت از برای مردمان که حاجبان در آمدند و گفتند که ابو محمد بن ابی
ضاهر درست او با و از بلند گفت که اذن دهید که در آید من تعجب کردم از آنچه

شنیدم از ایشان و از جبارت ایشان که بکفایت ذکر کنند مرد را و حضور پدرم نبود
که بکفایت خوانند کسی را نزد او و مکر او خلیفه باشد یا ولی عهد یا کسی که سلطان امر کرده باشد
که او را بکفایت بخوانند نزد وی پس را آمد مردی کدم کون نیکو قامت زیباروی و جلیله
خود و سال که او را احالات و هیأت سپند بود پس چون پدرم او را دید برخواست
و چند قدم استقبال وی کرد و من ندیده بودم که این کرده باشد برای هیچیک از بنی هاشم
و بزرگان پس چون نزدیک شد بوی با او معانقه کرد و بوسید روی و سینه او را و در
گرفت و نشاند بر جای خود و نشست بر پهلوی وی و با وی روی آورد و و تکلم میکرد و در
حکامه خود را فدای وی میداخت و من تعجب بودم از آنچه میدیدم از و که ماکه در آمد
حاجبی و گفت موفق آمد و چون موفق داخل میشد بر پدرم حاجبان و خواص شش
می آمدند و می ایستادند میان مجلس پدرم و میان باب الدار ساطین تا داخل
میشد و پیر و ن میرفت و لا زال پدرم روی آورده بود برای محمد و حدیث میگفت
تا نظر انداخت بغلامان خاصه و درین هنگام میگفت بان حضرت هر چه خوا
که حق تعالی مرا فدای تو کرد و از بعد از آن گفت بجایبان خود که بگیرید با و عقب
ساطین را تا نه بیند او را یعنی موفق را پس ابو محمد برخواست و پدرم نیز برخواست
و او را در بغل گرفت و او رفت من گفتم حاجبان و غلامان پدر مرا که و بیگم چه پس
بود که او را بکفایت ذکر کردید بحضرت پدرم و اینها که دید گفتند این مرد است عفو
که او را حسن بن علی میگویند و معروف باین رضاست پس زیاده کردم تعجب را درین
روز لا زال در آن فکر و اندیشه بودم از امر او و امر پدرم را که این را هرگز از و
ندیده بودم تا شب در آمد و عادت او آن بود که چون نماز فتن میکرد روی
نشست و نظر میکرد با آنچه محتاج الیه بود از مهمات و مرامات و رفع میکرد از
پس طمان پس چون نماز گذارد و نشست آمدم و شستم پیش وی و نزد وی بنویس
گفت یا احمد یا ترا حاجتی است گفتم نعم یا ابا پس اذن میدی که بیسم از آن
گفت اذن دادم گفتم یا ابا چه مرد بود که من دیدم و در صبحا بر پیش تو که کرد
آنچه کردی از اجلال و تعظیم و تجلیل و خود را فدای او میکردی و ابوبن را گفت
ای پسر انکس امام رو افق بود حسن بن علی که معروف است باین رضا بعد از آن تا
شد ساعی و من هم خاموش بودم بعد از آن گفت ای پسر اگر زایل شود خلعت
از خلفای بنی عباس مستحق نیست از احدی از بنی هاشم غدا و از جهة فضل و عفت
و پیری و حیانت و زهد و عبادت و جمیل اخلاق و صلاح او اگر میدیدی پدر او را
میدیدی که چه نوع تربیت از صفات حمیده و فضل و بزرگی که داشت پس

کردم من اضطراب چشم خود را و تفکر در امر پر خود و آنچه شنیدم از در باب وی
و آنچه دیدم از فضل او پس من بعد از آن مدت را مصروف نمودم تا ششم الا در سوال
و پرسیدن از جزاء و بحث از امر او و سوال نکردم بجز آن از بی ما ششم و قواد و کتاب
و قصات و قضا و سایر مردم الا که می یافتم نزد او در عادت احلال و اعطای محمل
رفیع و قول جمیل و تقدیم مرا و بر جمیع اهل بیت و مشایخ خود پس عظیم شد قدر او
نزد من چه نمیدادم دوست و نه دشمن را الا که زبان خوش بود یا این و ثنا
که در ایشان تسکین بخش بعضی که حاضر بودند در مجلس او از اشعریه که چه خبر است
او را و جعفر و حکومت است حال او را در محل گفت کیست جعفر که سوال از گوشت
و قرین سازند جعفر را بحسن جعفر اعلان کنند فبق و محو رست و شاد گشت
او کمترین از هر که می بینم از مردم او بسیار خفیف و سبک قدرت در دست
و بد رستی که وارد شد بر سلطان و اصحاب او در وقت وفات حسن بن
العسکری علیه السلام بر من چیزی تعجب کردم از آن و گمان نداشتم که آنجا
باشد و این است که چون آن حضرت بیمار شد فرستاد نزد پدر من که
ابن الرضا بیمار است پس پدر من در ساعت سوار شد و آمد بدار آن خلافت و باز
گشت به تعجیل و با وی بیخ نفوذ نمودند از خادمان که از ثقات و خاصه و تخر او بودند
و امر کرد ایشان را ببلای دست برای امام حسن عسکری علیه السلام که از احوال
او و بر خبر باشند و فرستاد نزد اطا و امر کرد ایشان را که مترد باشند بسوی
او و تقدیم احوال او کنند در صبح و مسا پس چون بعد ازین دور و زیار پیوسته
گذشت خبر آوردند که ضعف بر و غالب شده سوار شد و رفت و اطا را امر فرمود
که پایی از آنجا نماند و فرستاد بقاضی القضاة و در مجلس وی حاضر کرد و
فرمود او را که ده کس را اختیار کن از مردم ثقه که متدین و باو رع و امانت
باشند و ایشان را فرستاد که ملازم آن خانه باشند و شب و روز حاضر
نشینند پس این چنین بود تا آن حضرت رحلت فرمود چون این خبر فاش شد
غریب از ستر من رای بر آمد و بازار را بستند و بنو ما ششم و قواد و کتاب و قضاة
و محدلان و سایر مردمان بخانه وی حاضر شدند پس ستر من را می شنید و
قیامت شد پس چون فزع شدند از تهیة او سلطان فرستاد بعضی بن متوکل
و امر کرد که او بروی نماز بگذارند و چون نهادند بخانه را از برای نماز ابو عبد الله
آمد و روی مبارک وی کشت و عرض کرد او را بر بنی ما ششم از علوت و عساکر
و قواد و کتاب و قضاة و معدلین و گفت این حسن بن علی بن محمد الرضا علیه السلام

که وفات یافت بر فراش خود بی سبب دیگری و حاضر کرد و خدام سلطان و ثقات
او و قضاة و اطا که ملازمیت داشتند آنجا آمدند و دیدند و تفحص نمودند که او خود
وفات یافته و کسی او را نمیکشند و بعد از آن روی او را پوشانیدند و نماز بر او
گذاشتند و امر کرد که بر او شش و دفن کردند و بعد از دفن جعفر را در محل
نزد پدر من و گفت مرثیه بر او را بر من از زانی دارم و من در سال منتهی
دینار ششبار بر ساختم چون او این را از و شنید برو میزد و آمد و گفت ای حق
سلطان اطال الله تعالی بر همه کرده بشیر را و نهاده در میان آن کسانی
که زعم ایشان آن بود که پدر و برادر تو اما مانند تایشان را باز دارد ازین
و میرشد او را پس اگر تو نزد شیعه پدر و برادر است اما پس سبب حاجت
نیت ترا که سلطان یا غیر او تربیت تو کنند و اگر نزد ایشان این نیت
نخواهی یافت مرثیه نزد ما پس آن کلمات او را پدر من قلیل و ضعیف شنید
و امر کرد او را دور گردانند از و و دیگر اذن نداد و مراد او را در دخول بر و قمار و دیگر
من و پیرون آدمی ما و این حال بود و سلطان طلب میکرد داشت و ولد حسن بن علی
تا امر و رو یافت بسوی او را می و شیعه مقیم بودند که حسن علیه السلام وفات
کرد و گذشت و لدی را که قایم مقام او است با مات و نوشت ابو محمد
علیه السلام بانی القاسم اسحق بن جعفر از میری پیش از موت معتزست
روز که ملازم شود در خانه خود تا این حادثه بگذرد پس چون کشته شد بر بنی
او نوشت بسوی او که حادثه حادث شد پس خبر می کنی مرا آن حضرت
بوی که حادثه ذکر نیست پس شد در امر معتز آنچه شدنی بود گفت که آنحضرت
بر دی دیگر نوشت که کشته میشود محمد بن داود پیش از قتل او بدو روز
پس چون روز دهم شد او کشته گشت و روایت از محمد بن علی بن ابراهیم
بن موسی بن جعفر که او گفت کار بر ماتک شد و گفت مرا پدر من که با ما بودیم
بسوی این مرد یعنی ابی محمد علیه السلام که او را وصف میکند بحد و مساحت کفیم می
شناسی او ما گفت نمی شناسم او را و ندیده ام او را هرگز گفت پس قصد
دیدن او کردیم پدر من در راه گفت آنچه احتیاج است ما را آنست که امر کند
ما را بپای صد درم دویست درم از برای کسوة و دویست درم از برای نفق
و صد درم از برای نفقه و من کفتم و نفق خود و کاشکی مرا امر میکرد بصد
درم صد درم از آن الا غی می خشم و صد درم از برای نفقه و صد درم دیگر
از برای کسوة و پیرون آدمی ما بخت خیل و رسیدیم بد خانه پیرون آمد بسوی ما

غلام او و گفت در آمد علی بن ابی طالب و محمد بن ابی طالب و پس چون داخل شدیم و سلام کردم
 فرمودند مرا که یا علی چه باز داشت ترا از ما تا درین وقت گفت یا سیدم شرم
 داشتم که ملاقات کنم ترا برین حال پس چون پیرون آمدم از نزد او و آنده مار
 غلام او پس داد و بند من کیسه که در دو درسم بود و گفت این پانصد درهم است
 و دیت از برای کسوة است و دیت از برای دقیق و صد از برای نفقه و دیت
 و یکبر من داد و گفت این سیصد درهم است و صد درهم ازین در بهای مالانصر
 کن و صد از برای کسوة و صد از برای نفقه و پیرون مرو بجا بخیل و بر بسوزا گفت
 بسوزا رفت و ندانی خواست پس داخل اوامرو و زو و هزار دینار است و مع بر آن
 داشت گفت محمد بن ابی طالب که میگوید مرو را که و حکم ایامی و امیری ظاهر ازین
 گفت راست میگوینی و لیکن چستیم تا بزمی که دایم بران بوده ایم مؤلف رحمة
 میفرماید که این تعلید نیست که حق سبحانه و تعالی خدمت فرموده اند و در تفریف کما
 خود حکایت از کفار میکند که انا و جدنا ابونا علی الله و انا علی الله و انا مع الله و ان
 و شهادت نیست که عذاب این جاهل که دعوت بایشان رسیده باشد و دیده
 باشند و آنکه و سحر ترا با صفات مضاعفه باشد خواهد بود بلکه نسبتی نخواهد بود
 ایشان را که رسیده باشد ایشان را دعوت و قانع گشته باشد بایشان
 حجت و این علوی اگر ندیده باشد امارت و نشیده باشد او را او این است
 از روی حال از بعد ازین و بعد از آنکه من ایشان را حدیث کرد و احادیث
 فرمودی گفت بودم باید خود بر من رای و پدر من و قوف بطاری داشت
 و در مبطرا ابی محمد علیه السلام می بود گفت که نزد مستعین هستی بود که مثل
 او پس ندیده بود در صورت و بزرگی و بلند می بود از زمین و جام
 کردن و سوار شدن جمع میشدند بسیاری از شسته سواران و حیل
 نمیدانستند که بخت بر سواری او بعضی از ندای او گفته که یا امیر المؤمنین
 یا امیر فرستی به نزد حسن بن علی بن الرضا علیه السلام تا بیا بدشاید سوار
 تو اندمشد او را یا آنکه بکشد او را پس فرستاد بطلب ابی محمد وقت
 پدر من با وی پس چون داخل شد ابی محمد در آن خانه من باید بود پس
 نظر کرد آن حضرت بآن استر که استاده بود در صحن خانه پس آن حضرت
 رفت بسوی او و دست مبارک بر کف او نهاد من نظر کردم بسوی پدر دید که
 سرتا بایرق از و میگوید بعد از آن بجا بخت مستعین رفت و بر و سلام کرد و مرا
 تعظیم کرد و نزدیک وی شد و گفت یا ابی محمد سلام کن این استر را آن حضرت

کزین

گفت پدر من که سلام کن او را ای فلان مستعین گفت تو سلام کن او را پس آن حضرت طلسم
 خود را نهاد و برخواست و سلام کرد او را و باز آمد بجای خود و نشست گفت یا ابی
 محمد زین کن او را و آن حضرت میگفت پدر من که ای فلان زین کن او را پس
 گفت تو زین کن او را پس دوم بار برخواست و زین کرد او را و باز نشست بجا
 خود پس گفت مرا و را که می بینی که سوار شوی او را آن حضرت فرمود که ای سوار
 شدی ای که او استماع کند بر و بعد از آن او را راند و پاشنه کرد و به بهترین
 رفتی رفت و باز نشست و فرمود آمد پس گفت مرا و را مستعین که امیر المؤمنین آنرا
 بتو از آن داشته آن حضرت فرمود پدر من که ای فلانی بگیر او را گرفت و کشید
 بر دور و ایت از ابی محمد جعفری که سکایت کردم نزد ابی محمد بن علی علیه السلام
 با حیا می که دهم پس حکم کرد تا زاینه خود ز من را و پیرون او را و زو و سیب که
 قریب پانصد دینار طلا بود و گفت بگیر ای ابی محمد و معذور دارا و مرویت
 از ابی علی المطهری که او نوشته بود بسوی آن حضرت از قادیسیه و اعلام کرد
 که مردم باز میگردد از حج از خوف تشنگی من هم باز کردم آن حضرت نوشت که بر
 بر شام ترسی نیست انشا الله پس باقیان فرستند بسلامت و با ایشان از تشنگی
 تشویشی رسید و مرویت از علی بن حسین بن حسن بن الفضل الیمانی که او گفت
 نزول کرد و جعفری از آل جعفر خلق بسیار که مقاومت ایشان میسر نبود و نوشت
 بآن حضرت و از ایشان شکایت کرد پس نوشت با و که دست میدارند ایشان
 از توانا شده گفت پیرون آمدند مردم اندکی بسوی ایشان و آن جا عت یافته
 بر دست هزار بودند و اینان کمتر از هزار ایشان را منظم ساختند و رویت
 از محمد بن اسمعیل علوی گفت که جس کرده شد ابو محمد علیه السلام نزد علی بن ابی طالب
 و او شد به العداوت بود مرآل محمد را علیه السلام و غلیظ بود بر آل ابی طالب و کشته
 بودند او را چنین و چنان کن پس قیامت کرد و زد او را لا میگرد و زنا نهاد و خوار خود را
 بر زمین از برای او و او بالا نمیگردد چشم خود را بسوی او از حبه اجلال و اعظام
 او و پیرون آمد از نزد او و او احسن مردم شد از روی بصیرت و نیکوتر مردم از روی
 کفار و زبانه او حدیث کند ابو محمد جعفری که سکایت کردم بای محمد از تشنگی و
 سختی قید پس نوشت من که تو نماز پیشین امروز را در منزل خود خواستی گذارد پس
 پیرون آوردند مرا در وقت پیشین و نماز گذاردم در منزل خود و خاتمه آن حضرت
 فرموده بود و تشنگی معاشش دهم پس خواستم که از و بدوی طلب کنم و بنویسم
 در کتابی که بخدمت وی میفرستادم از آن شرم داشتم چون بمنزل خود آمد مرا

من حد و ناز فرستاد و نوشت بسوی من که هرگاه ترا حاجتی باشد پس شرم کن و بطلب
آنرا چه توانی که میخواهی یا بیانش الله و درایت از نصیر خادم که او گفت شنیدم
بسیار بار که آن حضرة تکلم میفرمود و غلامان خود را لغات ایشان و در میان ایشان
ترک و روم و سغلیایی میبودند من تعجب داشتم ازین و میگفتم او را در مدینه متولد
و ظاهر ساخت خود را با حدی تا ابوسن رحلت فرمود و بچاکس نرسید او را پس حکون
این زبانها را می داند و با خود این می گفتم پس روی آورد بجا من و فرمود که خدا
تعالی جل اسم ظاهر کرد و محبت خود را در میان خلق خود داده او را معرفت بر حق
و او میداند لغات و اسباب و حوادث را و اگر انچه من بودی میان حجت
و محجوج فرق نشدی حسن بن طریف کوید بخلید در سینه من مسئله میخواستم که
را بنویسم و پرسیم از آن حضرة پس نوشتم و سوال کردم از وی که قیام وقتی
که قیام نماید با من چه حکم خواهد کرد و بجا خواهد بود مجلسی که حکم کند در میان
مردم و میخواستم که پرسیم از تب ربع پس غافل شدم از ذکر تب جواب شدم
که سوال کرده بودی از قیام هرگاه که قیام نماید حکم خواهد فرمود در میان مردم
بعلم خود همچو قضای داود علیه السلام که سوال نمکند بینه را و میخواستی که از تب
ربع پرسیدی پس فراموش کردی پس بنویس بر ورق این است را و بسا و نزد
محموم که یا مادر کوئی بر دوا و سلاما علی ابراهیم پس نوشتم این است را و او تخم
بر کردن محموم پس بخود آمد و تب از او رفع شد سمعیل بن محمد بن علی بن اسمعیل
بن علی بن عبد الله بن عباس کوید که ششم مرابی محمد را در میان راه تا آنحضرت
بر من گذشت شکایت کردم بوی از جهة احتیاج و سوکند خوردم که نیت نزد
دزم و ما فوق آن و نه چاشت دارم و نه شام فرمود که سوکند بخور و خوروی بدو بخ
و حال آنکه دهن کرده و دیت دنیا را در جایی و این را نگفتم که دفع کنم از تو
عظا را بده ای غلام آنچه باست پس داد بمن غلام او صد و نیا پس روی
مبارک بسوی من کرد و فرمود که حرام کرده دنیا نیر را که دهن نموده از این چند
که احتیاج تمام داری بآن و راست فرموده آن حضرة چه اتفاق میکردم آنچه
بمن میرسید و بغایت مضطرب شدم روزی از برای نفقه ابواب رزق بر من
بسته شده بود پس تفتیش کردم بر دنیا نیری که دهن کرده بودم نیا فتم از
پس نظر کردم معلوم شد مرا چه مرا پسری بود موضع آنرا دانسته بود و رفته
بود و برداشته و کر بخت پس دست نیا فتم از آن بر چیزی کوید علی بن زید
بن علی بن حسین که مرا و سی بود نیکو و بسیار ذکر نیکویی او در محافل میکردم پس

روزی رستم

روزی رستم خدمت ابی محمد علیه السلام فرمود که چه کردی فرس خود ترا گفتم آنک
بر در ایستاده است و این زمان گذشتم او را فرمود که سوکند میدهم ترا که پیش
از شب اگر قادر شوی بر شتری تا خیر کن و درین اثنا کی در آمد و کلام وی
منقطع شد پس بر نه استم و در آن فکر بودم و بمنزل خود رفتم و خبر کردم برادر
خود را ازین گفت نمیدانم که چگونه و بخل میکردم در فرود ختن او پس چون شب
در آمد و نماز خفتن گذاردم سانس آمد که فرس تو این زمان مرد من غمین
شدم و دانستم که آن حضرة از آن گفتن این خواسته بود بعد از آن رستم خدمت
ابی محمد علیه السلام بعد از چند روز و میگفتم در نفس خود که کاش آن حضرت
انعام میفرمود بمن دایه را پس چون شستم فرمود پیش از آنکه من خبری گویم
که آن حضرت گفت نعم برای تو هست دایه ای غلام بده بوی مادیا کنیت
مرا بعد از آن فرمود که این بهتر از فرس تست و آهسته تر و دراز تر است از
عمر احمد بن محمد کوید که من نوشتم در وقتی که ممتدی در قتل موالی سعی داشت
که سیدی احمد نند که مشغول گردانید او را از تو بمن رسید که او ترا تهدید
کرده و گفته و است که خالی کنم ایشان را از جدید زمین پس آن حضرة بخط شریف
خود نوشت بوی که عمر او از آن کوتاه تر است و بشما پنج روز ازین زمان
کشته میشود او در روز ششم با نوع خواری و زاری آن جان بود که آن
حضرة فرموده بود کوید که در آمدند عیسیان بر صالح بن و صیف در جای
جس کرده بودند ابو محمد را علیه السلام و گفتند او را که جس را بر و تنک ساز
و کشاد ساز صالح گفت من چکنم با و ده مرد که بدترین مردم اند بر و موکل
که دایند ام و ایشان کشته اند از عبادت و صلوة و صیام با عظمی پس ام
کردند با حضرات آن موکلان گفتند ایشان را و بیکجا حبست حال شما در امر این
مرد پس گفتند چه میکنی در باره مردی که روز بروز می باشد و همه شب
نماز میکند و با کسی سختی ندارد و مشغول نیت بغیر عبادت پس هرگاه نظر
میکند بجانب میل زد جمیع اعضای ما بر تبه که مالک نفس خود می توانیم شدن
پس چون شنیدند این را عیسیان باز کشته خاموش و خاسر و از علی بن
محمد مرویت که او را و است کرده از جماعتی از اصحاب ماکه ایشان گفتند که
تسلیم کردند آن حضرت را بجزری از جهة جس او کار را بر آن حضرت تنک
میکرفت و ایند امیر ساند پس گفت زن او بوی که از خدای تعالی تیرس که تو
نمیدانی که کیست در خانه تو و یاد کرد صلاح و عبادت را در او گفت من میترسم

بر تو از و گفت و اند که من او را خاتم انداختن در پیش سیاه بعد از آن رفت این
 رخت حاصل کرد و رخت یافت چون انداخت آن حضرت را در پیش او میل
 نکرد و بخورد و نش پس نظر کرد در آن موضع تا به بند که حال او چست پس گفتند
 که در نماز استاده و آن سبج در کرد و وی سیکر و دو تعرض میسرساند پس امر کرد
 و آن حضرت را از آن منزل و خانه بیرون بردند و روایات درین معنی بسیار
 باین اختصار رفت **باب** در ذکر وفات ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام موضع
 قبر و ذکر ولد او آن حضرة مریض شد در اول ماه ربیع الاول در سال دولت
 شصتم و رحلت فرمود در روز جمعه ستم ماه مذکور در سنه مذکور و در وقت
 وفات بیست و هشت سال داشت و دفن کرده شد در خانه که دفن کرده شد
 پدر او در ستر من رای و گذاشت این منتظر را از برای دولت حق و اخفیه
 مخفی میداشت مولد او را وی پوسید امر او را از جهت صوبت وقت و شدت
 طلب سلطان زمان و اجتهاد او در تقیض امر او و چون شایع شد از مذہب
 شیعه اما میده در باب او و معلوم و معروف شد اظهار ایشان را و او را
 و اظهار فرمود و ولد خود را در حال حیات خود و نداشتند او را جمهور و بعد از او
 ابی محمد و جعفر بن علی برادران حضرت متولی اخذ ترکه او شد و سعی کرد در جسد
 وی و اعتقال جلال او و تشنیع میکرد باصحاب آن حضرت بسبب اظهار ایشان
 اخذ و ولد او را و قطع میکرد و کلام ایشان را که میگفتند در وجود او و قول بابا
 او بر می انگیزت قوم را تا غایتی که می ترسانیدند ایشان را و متفرق میباشند
 و دلیر گردانیده بودند قوم را بر ایشان و بلا بر سر ایشان می آوردند و اعتقال
 و حبس و تهدید و تصغیر و استخفاف و ذل و خواری و با اینها سلطان شولت
 ایشان را از آن باز داشت و جمع کرد جعفر ظاهر تر که ابی محمد را علیه السلام
 و سعی میکرد در تشیعه قایم مقام برادر باشد پس شیعه از مطلقا قبول
 نکردند و اعتقاد نکردند و او را در آن پس رفت پیش سلطان وقت و التماس
 مرتبه برادر کرد و بذل کرد مال بسیاری و تقرب جست بهر آنچه ظن آن بود که با
 تقرب میتوان جست بآن پس منقطع نشد بچیزی از آن و مر جعفر را اخبار
 بسیار است درین معنی و کتاب کنجایش شرح و بسط آن ندارد و آن مشهور است
 نزد اما حیه و کس بسیار است که میداند از عامه و باند التوفیق این خشیانیه را بچ
 ولادت و وفات و مبلغ سن آن حضرت ذکر کردیم و روحی که ساقان ذکر شد
 و در کتاب دلائل آورده که دلائل حسن بن علی عسکری علیهما السلام محمد بن آ

روایت کرده که چون امر کرده شد که سعید ابی محمد را علیه السلام بکوفه بردند
 بسوی وی ابوالهثیم که فدای تو کردم رسیده است بمن امری که اضطرار است
 کرده ام پس نوشت بوی که بعد از سه روز دیگر میرسد بشافرج و شادی پس
 کشته شد معتز در روز سوم گفت ما میداشتند غلام کوچکی که مراد بودی باشد
 آن حضرت را از آن حال خبر دادند فرمود که طلب کنند او را از فلان بر که طلب
 کردند او را یافتند و آن بر که مرده او گفت که خزان ابی الحسن علیه السلام را پس
 بردند بعد از آنکه او در گذشت پس آن حضرت را خبر کردند از آن امر که مرده او را
 بکشید بعد از آن حرم و عیال او را طلب کرد و گفت بیک که فلان چیز را در
 کن و خبر کرد و بد هر یک آنچه بود داشته بودند تا همه را باز دادند و هیچ نوشت
 حدیث کرد و هر وقت بنی پس او گفت پسری شد احمد پس مراد نوشت بسوی ابی
 محمد علیه السلام بچکر در روز دوم ولادت او و پرسید که چه نام کند او
 و کنیت او چه باشد و من بخوانم که نام او جعفر باشد و کنیت او عبد الله
 اند رسول او در صیحه روز هفتم و کتاب آورد و از او که او را جعفر نام کن و کنیت کن
 او را ابی عبد الله و دعا فرموده بود از برای من و حدیث کرد مرا قاسم هر وی که پرو
 آمد توقیع از ابی محمد بعضی بنی اسباط گفت نوشته بودم بوی که خبر کند او را ابی
 اختلاف موالی و سوال کرده بودم او را از اظهار دلیل پس نوشت بسوی من بدین
 که خطاب فرمود خدای تعالی عز وجل عاقل نیست احدی را که اتیان نماید بآیتی اظهار
 کند و بیلی را که اکثر و بیشتر باشد از آنچه آمده بخاتم النبیین و سید المرسلین پس
 میگفتند گفتار که او با خود و کاهن گذاشت و بدایت میکرد حق تعالی کسی را که
 ممتدی می بود الا آنکه او له ساکن میشدند بسیاری از مردم و این آنست که حق
 تعالی اذن میفرماید ما را پس تکلم میکنم و منع می نمایم و خاموش می باشم و اگر
 خواهد که اظهار کند حق را بچندین نفر است که بیشترین و مندرین باشند که اظهار
 کنند حق را در حالت ضعف و قوت و ماطق باشند در آن اوقات تا که از حق
 دهند امر حق تعالی و انقاد حکم او کنند در میان طبقات مردمان متفرقه تا ایشان را
 پنا کرد و اند بر سپیل نجات و متمسک بحق گردد متعلق بفرع اصل شوند بی شک و
 نیابند از و گریزی و طبقه اخذ کنند حق را از اهل او پس ایشان مثل را که بجز که
 موج می زنند نزد موج او و پاک کن میکردند نزد سکون او و طبقه غالب میشوند از
 شیطان شان و نشان ایشان را و است بر اهل حق و دفع حق است باطل از
 جبهه حدی که نزد ایشان است پس بگذر کسی را که میرود و بر است و چپ پس

شبان هرگاه خواهد جمع کند که سفندان خود را با اسان ترین سعی ذکر کرد
تواختلافی را که در میان موالی است پس آن هست از رفعت و کبری شک
و کسی که نشست در مجلس حکم پس او اولی است حکم نیکو رعایت کن کسی که
رعایت ندرست و احترام کن از اداعت و شهنرت و طلب رعایت
که این هر دو مرد را بهلاکت می رند ذکر کردی در رخصت خودت نفارت
می برد حق تعالی ترا بطرفش الله امین داخل خواهی شد و برسان ثقات
و دوستان از من سلام و امر کن از اشراف تقوی الهی و پرهیزکاری
عظیم و ادا امانت و اعلام کن از آنکه فاشش کننده بر احرار است
پس چون خواندم که داخل میشوی بمصرند استم من این را پس آدم بخداد
و غمت خروج کردم از آنجا بفارس پس راقی آنجا میباشی پس بیرون
رفتم بجانت مصر و است از علی بن محمد بن زیاد که بیرون آمد تو قیام ابی
محمد علیه السلام که فتنه مخصوص است پس بنشین در خانه خود و بیرون
مرو گفت پس مصیبتی بر من واقع شد نوشتم بسوی وی که آیا آن نایب
این بود پس نوشت که نه آن سخن ازین است پس مرا طلب میکردند
بسیب جعفر بن محمد و منادی میکردند که او را بسیار و پس او را صد نفر از مردم
باشد حدیث کرد و محمد بن علی السمری گفت داخل شدم بر ابی احمد عبید الله بن
عبد الله و پیش او رفته بود از ابی محمد علیه السلام در و بود که من فرود می
آرم بلای خدای را درین طاعنی یعنی از پیری و او گیرنده بود آن حضرت
و سه روز شده بود پس چون روز سیوم شد که دند با او آنچه کردند و
دیگر گفت او را که نوشت آن حضرت بسوی من که فتنه فرو خواهد گرفت
شمارا بر حذر باشد پس چون سه روز گذشت در میان منی مائتم فتنه
اقتاد پس نوشتم بوی که آیا آن فتنه این بود فرمود که نه ولیکن غفلت
پس چون چند روز گذشت امر معشر بوقوع آمد و کشته شدن او و مرگ
از ابی مائتم جعفری که او گفت نزد ابی محمد علیه السلام بودم که در آمد
چون صورتی من کفتم در نفس خود که بایستد این پس ابو محمد فرمود که
این ابن عم غاصم است صاحب سنکی که هر کرده بودند از پیران کرام من آنرا
آورده که من نیز هرگز نگاه فرمودم که بدست رسد پس دادم و در موضع
اطس نرم بود آنرا هر فرمود سخاتم خود که با وی بود و پس میانی مبعج بن سفیان
بن علم بن غاصم میانه بود و دیگر گفت که بیرون آمد ابو محمد با جنازه ابو الحسن علیا

السلام علیهم

السلام و سپاهین را حاکم کرده بود پس نوشت بوی ابو عون قوابه بنجاح بن سیده که
پنجاس دیده باشند از آنکه که حاکم کرده باشند حاضره خود را در مثل این
صورت نوشت ابو محمد بسوی وی که ای احمق نه انسته که حاکم کرد و موسی
پیغمبر برای هر دو علیه السلام و روایت از جعفر بن محمد القلانسی او گفت
برادر من محمد نوشت بای محمد وزن او استن بود نزدیک بوضع حل که از خدای
تعالی در خواهد که او را بر وزی کند فرزند نرینه و نام کند او را پس نوشت آن حضرت
بوی که روزی میکند ترا فرزند نرینه تمام خلقه و خوب نامیت محمد و عبد الرحمن
پس زن از یک شکم دو فرزند آورد یکی از ایشان را در پای انگشت زایدی بود
و دیگری تمام خلقه بود پس یکی را محمد نام کرد و صاحب زواید را عبد الرحمن
و مرویت از جعفر بن محمد القلانسی که نوشتم بای محمد محبوب محمد بن عبد
که سوال کند او را از سایل بسیار و در خواهد که و عیانی از برای برادر او بکنند
که بار منیه رفته بود که کو سفند یار پس جواب سوال نوشت و ذکر برادر
در و نفرمود بعد از آن خبر آمد که برادر او مرد در روزی که آن حضرت نوشت
بود جواب سایل او را پس چون ذکر نفرموده بود او را دانستم که او مرد
از ابی مائتم جعفری روایت که بر دم نزد ابی محمد علیه السلام فرمود که چون
بیرون آید قیام امر کند بکندن و مقصور مای که در ساجد است من کفتم نفس
خود که این معنی دارد روی مبارک من کرد و گفت این معنی دارد که آنها حدیث
مستع خواهند بود که آن نوع ناکرده هیچ پیغمبری و نه هیچ حجتی روایت
از او و من قاسم جعفری گفت رسیدم از ابی محمد علیه السلام از قول
خدای عز وجل که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه
و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله فرمود که من ایشان از آل
محمد نه ظالم نفس زمانند که اقرار با ما ندارند گفت من اشک چشمم که دم نمک
میکردم با خود در عظم و بزگی شان ال محمد را بنظر هر که دین و فرمود که
امر اعظم است از آنچه حدیث میکند ترا از عظم و بزگی شان ال محمد
پس حمد و شکر کن خدا را که تو استمناکی حسته بخیل ایشان که خوانده
میشوی در روز قیامت با ایشان کامی که خوانند هر مردمانی را با امان خود
شان پس شارت با تری ای ابی مائتم که تو بر خیزی و از ابی مائتم روایت
که سوال کرد و محمد بن صالح الارمینی از ابو محمد علیه السلام از قول خدای عز
وجل که بخوانند مائت و شصت و غنده ام الکتاب آن حضرت فرمود

که نمیکند حق تعالی الا آنچه باشد و ثابت کرد و انداخته باشد من کفتم و نفس خود
این خلاف است که بشام من حکم میگفت که معلوم نیست چیزی تا آنکه بشود و بدیداید
پس آن حضرت نظر کرد بسوی من فرمود که خدای تعالی عالم است و دانایا با برتعالی
از آنکه بشود و بدیداید خالق بود و وقتی که مخلوق نبود و رب بود و وقتی که مرئوب
نمود و قادر بود و پیش از تقدیر پس کفتم که گویا میباید که توفیق الهی و حجت او و قایم
بقسط و عدل اوی و توبه مناج و طریقه امیر المؤمنین علیه السلام و علم او کویا بود
که من بودم نزد ابی محمد پس رسید او را محمد بن صالح الازهری از قول خدای تعالی که
و اذا اخذ ربک من نبی آدم من ظهوره و ریتهم و اشهدتم علی انفسهم الت برکم
قالوا ای شئنا ان حضرت فرمود ثابت است آن معرفت و واسوسش کرد و اند
آن موقف را زود باشد که بیاید یا بداند اگر نه آن بودی ندانستی کسی
کیست خالق او و کیست رازق او ابوما ششم کفتم من تعجب داشتم در نفس خود
عظیم از آنچه خدای تعالی اعطا فرموده ولی خود را و خیر بل آنچه تجلیل کرده و اورا پس
روی آورد ابومحمد و فرمود که امر عجیب تر است از آنچه عجب میداری از انان یا اباب
ما ششم و اعظم از ان چیست گمان تو بقوی که آنکه ایشان را شناخت خدا را شناخته
و کسی ایشان را شناخته خدا را شناخته پس من نیست مگر کسی که تصدیق
ایشان کند و معرفت ایشان موقف باشد و گوید ابوما ششم که شنیدم از اباب
محمد علیه السلام که میفرمود از کلماتی جزی هست که حق تعالی از ان نمی آید
و ان کشف بر دست که کاشکی من موافقتی بودم الا باین معنی خواه را صغیر نباید
شمر و پس کفتم در نفس خود که این هر آینه امر دقیق است و سر او را است مرد را
که تفقد کند از نفس خود هر چیز را پس روی مبارک کرد بر من و فرمود که صفت
یا ابوما ششم ملازم شو آنچه حدیث میکند ترا نفس تو چه اشراک در میان دم
مخفی تر است از مو رچه خود بر سنگ صفا و در شب تاریک غلغله و از زده خورد
چیزی سیاه و روایت از ابی ما ششم که شنیدم از اباب محمد علیه السلام که میفرمود
که در بهشت هر آینه در ماست که داخل نمیشود آنها را مگر اهل معروف پس ستایش
کردم خدای را در نفس خود و فوج نمودم با آنچه نهادم بر خود از حاجت مردم پس
کرد بسوی من ابومحمد و گفت نعم پس دانم باش بر آنچه هستی بران که اهل معروف
در دنیا ایشان مان اهل معروف اند و در آخره بگرداند ترا خدای تعالی ایشان
یا ابوما ششم و رحمت کند ترا و هم از و مرویت که شنیدم از اباب محمد که میفرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکی ترست خدای عزوجل که اعظم است از سیاهی چشم

بغوی او و از دست که رسید محمد بن صالح رزمینی از اباب محمد از قول خدای عز
وجل که خدا الامر من قبل و من بعد پس فرمود آن حضرت که مراد راست امر پیش
آنکه امر کند با و مراد راست امر بعد از آنکه امر کند با آنچه خواهد پس کفتم در
نفس خود که نیست قول خدای عزوجل که الاله الخلق و الاله تبارک الله رب
العالمین کفتم نظر کرد بسوی من و تبسم فرمود الاله الخلق و الاله تبارک
الله رب العالمین و از ابی ما ششم مرویت که سوال کردند از ابومحمد
علیه السلام که چیست و چگونه است حال مراة مسکینه ضعیفه که اخذ می کند
یک ستم و اخذ میکند مرد و دو ستم فرمود که بر زن چهار نفقه و معلقه نیست
و بر مرد هشت است آنها پس من کفتم در نفس خود که باشد که گفته شود مرا که این ابی
موجا سوال کرد این مسئله را از ابی عبد الله و او همین جواب فرمود پس آن
حضرت رو کرد بسوی من و فرمود که نعم مسئله این ابی عوجا است و جواب از
ماکی است هرگاه که معنی مسئله یکیت جادیت برای آخر ما آنچه جادیت
برای اول ما و اول و آخر ما در علم یک است و مر رسول الله و مر امیر المؤمنین
راست صلی الله علیهما السلام فضل ایشان هر دو و از و مرویت که نوشته شد
بسوی آن حضرت بعضی از موالی و حجابان و التماس کردند که دعایی تعلیم فرماید
ایشان را پس نوشت بسوی ایشان که این دعا بخوانید یا اسمع التاب معین و یا
ابصر المبصرین و یا عزنا تا طهرین و یا اسرع الی سبیلین و یا ارحم الراحمین و یا احکم
الحاکمین صلی الله علی محمد و آل محمد و اوسع لی فی رزقی و مذ لی فی عمری و امنین
برحتک و اجعلنی ممن ینصرف لک نیک و لا یتبدل لی غیری گوید ابوما ششم که کفتم
من و نفس خود که بار خدایا بگردان مراد رسک حزب او و در زمره او هرگاه
که باشی بخدا ایمان آرند و مر رسول او را تصدیق کنند و مر اولاد او را
شناخته و مر ایشان را پیروی کنی پس بشارت با و ترا ابوما ششم گوید من
شنیدم از ابی محمد که میفرمود بدستی که مر کلام خدا را فضل است بر کلام خلق
سمیع فضل خدای تعالی بر خلق و مر کلام ما را فضل است بر کلام مردمان سمیع فضل
بر ایشان و روایت از محمد بن یحیی که گفت نوشتم بسوی وی شکایت
کردم از فقر ما کفتم در نفس خود آیا باشد که بگوید آن حضرت که فقر ما بهتر است
از غنی یا غیر ما و قتل ما بهتر است از حیاة با دشمنان ما پس جواب نوشت که خدا
عزوجل اختصاص میدهد او بای خود را کما فی کزایل سیکر داند و در مسکن
کنان ایشان را بفر و حال آنکه عفو میکند از ایشان بسیاری همچنان که

حدیث کرده نفس تو ترا که فقر با بهتر است از غنی با ما غیر ما و قتل با ما بهتر است از حیات
با دشمنان ما و ما شایم هر کسی را که پناه آورد به ما و نوریم کسی را که پناهی جوید ما و نکند
و از نه ایم هر کسی را که اعتصام نماید با کسی که دوست دارد ما را باشد با ما و نه
و مقام اعلی و آنکه انحراف جوید از ما پس جای او استیلاست و مرویت از این
پنجم که داخل شدم برای محمد و میخواستیم که سوال کنیم از و نقره که بریزم بآن
آنکه شتری که نگاه داریم از برای یمن و تبرک پس ششم و فراموش کردم باینکه
آمده بودم از برای بعد از آن و دایم کردم و برخواستیم انداخت نزد من که شتری
و فرمود که میخواستی از من نقره پس ما دادیم تو آنکه شتری سود کردی بکن گوی
را که او را که دانند ترا خدای تعالی یا یا ما ششم و روایت از علی بن عمر انوفی گفت
بودم بای یحیی علیه السلام در محفل خانه او پس گذشت بر ما جعفر پس گفت فای
تو کردم اینست صاحب ما فرمود که نه صاحب شما حسن است و از حجاج بن سفیان
عبدی روایت که گذشتیم پس خود را بنیاد در بصره و نوشتیم بای محمد که دعا
فرمای برای او پس نوشت که رحمت کند خدای تعالی پسر ترا که او مؤمن بود
حجاج گوید که وارد شد بر من کتابت وی در بصره و مرده بود پس من در روزی
که نوشته بود من ابو محمد بموت او بود و بود و بود پس من که شک میکردم در امانت
از برای اختلافی که جاریت میان شیعه و روایت از محمد بن در باب الزکات
گفت نوشتم بای محمد و سوال کردم او را از شکاکه و آنکه خاکند از برای زن
که بار دارد بر پسر و دلشش که روزی کرد و اندق تعالی مرا فرزند زنی نه و نام نهاد
او را پس جواب نوشت که شکات دل محمد است صلی الله علیه و آله و جوابت
از حال زن مرا و در آخر کتاب نوشته بود که غم غم الله اجرک و بد بد تو و لدی پس
فرزند مرده آورد بعد از آن حامله شد و پسری آورد و گفت عمر بن ابی سلم که صحیح
مسمی انداز بسیار میرساند مرا و مکر و بسیار از و میدیدم و خانه من منتقل نمونان
وی پس نوشتم بای محمد که دعا فرماید که زود از آن فرج یابم پس جوابی که زود
بتو فرج میرسد و تو مالک خانه او میشوی پس او مرده بعد از ماهی و فرمودم خانه
او را و سجانه خود یکی کردم بیکت دعای آن حضرت روایت از محمد بن قیس از حضرت
ابلیحی گفت صباچی پیرون رفته بودم و نشسته در شارع غم من ناگاه ابو محمد پیرون
آمده بود و متوجه دار عامه بود پس گفت در نفس خود که دیدم میشوید که فریاد کنم گوی
مردمان این حجت الهی است بر شما پس شناسید او را اگر کسی شنید مرا پس چون
نزدیک شد من ایما فرمود بسوی من با کشت سبانه خود که بردمان داشت که ا

و دیدم او را در آن شب که میفرمود که گمانست با قتل پس بر سر من ریخت و دید
که محمد بن اقیح که نوشتم بآن حضرت و سوال کردم از امام که ای محمد میشود
و کشف بعد ازین که کتابت از خود جدا کرده بودم که احتلام از شیطان است و حق
سجانه و تعالی در پناه خود نگاه میدارد و او بیای خود را از آن حضرت در جواب
نوشت که حال آنکه در خواب بمان حال آنست در سیداری تغییر نمیکند
خواب از ایشان چیزی را در پناه خود نگاه میدارد و حق تعالی او را خود را از این
و سوسه شیطان میخاکه حدیث کرده نفس تو و مرویت از ابی محمد که عرض
کرد و بمن دوستی که مرا بود که پایامن شریک شود در خریدن اثمار نخل از نوای
متفرقه پس نوشتم بآن حضرت و درین باب بوی مشورت کردم که نوشت
که داخل مشو در شرکت او چه پسر غافل میسازد ترا از ملخ و کرم خوردن
آن پس واقع شد ملخ و از آن فاسد ساخت و آنچه باقی مانده کرم خورد و حق
مرا در پناه گرفت بیکت آن حضرت حدیث کرد مرا حسن بن طریف
نوشتم بای محمد و پرسیدم که چیست معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که من کنت بولاه فبهذا اعلی بولاه فرمود که خود بسته باین قول باینکه بگردانم
را اعلی که شناخته شود با و حزب الهی نزد من ارقبت گفت نوشتم نزد آن
حضرت و آنکه من سی سال بود که متغیر کرده بودم و باز ایستاده بودم از آن
و بود در جی من زنی که وصف کرده بود و بداد را بحال نزد من و دل من میل کرده
بود و نه از او جدا میشد بجا بوی و او زنی بود فاجره که منع نمیکند و از دست رسیده
بوی مرا از و کراهت بود باز کفتم با خود که متغیر کن بفاجره که تو پیرون میبری
او را از حرام بحال پس نوشتم بآن حضرت و مشورت کردم با وی در باب
متغیر و کفتم آیا جایز است بعد ازین سالها که متغیر کنم جواب نوشت که تو ایجابی
سنت میکنی و امانت بدعت باینکه منت آتا باید که پسر سیری از فاجره که
بر ما باشد و اگر چه حدیث کند نفس تو که بدان من گفته اند که متغیر بفاجره بکن
چه تو پیرون میبری او را از حرام بحال پس این زنی است معروفه کار بد من سم
بر تو که این خبر فاش شود پس من ترک کردم و بوی متغیر نکردم و متغیر کرد بوی
شادان بن محمد و او مردی بود از برادران و همایکان ما این خبر شهرت یافت
تا بنیطان وقت رسید و مال نفیس بسیار از آن گرفته بود و اسطه این و خدا
تعالی مرا نگاه داشت بیکت آن سید و روایت کند سیف بن لیث که
گذشتیم سیری که مرا بود و همواره در مصر و در وقتی که پیرون می آمدم از آنجا و مرا

پس و کرد و شر بر نفس و او وصی و قیم من بود و عیال و بیاع من پس نوشتم بانی محمد
 علیه السلام و التماس پس کردم که دعا فرماید از برای آن پسر چهار پس جواب نوشت
 بسوی من که حاجت عافیت یافت پسر کوچک و پسر بزرگ که وصی و قیم تو بود
 مرد پسر بزرگ پس شکر خدای تعالی کن و خیر کن تا ضایع نشود و آخر تو پس وارد
 شد بر من آن کتابت در روزی که کوچک عافیت یافته بود و بزرگ مرده و
 مرویت از محمد بن حمزه السمری گفت نوشتم بر دست ابی یاسم داود بن
 قاسم جعفری که میان من و او موافقت بود بسوی ابی محمد علیه السلام سوالی
 کردم او را که دعا فرماید از برای من یعنی و توانایی من مردی در و ششم
 و جواب آمد بر دست او که تبارت با و ترا که فرود آورد حق تعالی ستودنی را
 پسر عم تو یکی بن حمزه مرده و صد هزار درسم گذاشته و آن تو میرسد شکر کن
 خدا را و برت که میان رو باشی در معاشش و باید که خذر کنی از اسراف که آن
 از فضل شطانت پس آمد بر من بعد از این قاصدی و خبر آورد که پسر عم من در
 در روزی که باز گشت من ابو یاسم ششم جواب مولای من ابی محمد علیه السلام
 پس من غنی شدم و رایل شد فقر از من آنچنانکه فرموده بود پس من شکر خدا
 کردم حق اقدار از مال خود و احسان نمودم برادران دینی خود را و باقی را انفاق
 داشتم و بحساب خرج میکردم و من مردی بودم سرف خاکنه آن حضرت
 فرموده بود و روایت از محمد بن صالح الخشعی گفت نوشتم بانی محمد علیه السلام
 سوال کردم از خبر بزه که من شغف تمام بآن داشتم نوشت من که خبر بزه را
 بنام شتا محو که آن فاجعه می آرد و میخواستم که پسرسم از صاحب زنج که خروج
 کرده بود در بصره پس فراموش کردم که تبارت من بوی پس تو قبیح
 آن حضرت بیرون آمد که صاحب زنج از اهل ابلت بود که مدینه بن الریح
 که من مناظره کردم مرد را از ثوبه در اهور از بعد از آن آمدم بتر من رای در دل
 من چیزی از مقاله او اثر کرده بود پس من نشسته بودم بر در احمد بن حنبل
 که آمد ابو محمد از دار عامه و در میان حاجتی سواران در آن روز پس نظر کرد بسوی
 من و اشارت کرد با انگشت مبارک خود یکی تا مرا جدا ساخت من من پهلوش
 افتادم و روایت از علی بن زید بن علی بن حسین بن زید گفت که من داخل
 شدم بر ابی محمد علیه السلام و ششم نزد او که بیاد آمد مرا که من بلی داشتم
 که نگاه دینار در و بود و اکنون با من نیست و مضطرب شدم از برای آن که حضرت
 فرمود که باکی نیست آن نزد برادر تو محفوظ است ان شاء الله تعالی پس آمدم بزل

خود داد آنرا بمن برادرم علی بن محمد بن حسن که ملاقات کرد و من با ما حاجتی از او
 اصحاب و پیروان رفته بود سلطان بر سر صاحب بصره ماسم بیرون رفتم و میخواستم
 که بر منم اما محمد را علیه السلام داد و بیشتر دیده بودیم و ششم در میان ستر
 من را می و اشتغال رجوع و می بودیم چون باز گشت و ما نزد یک شد استاد
 دوست مبارک در از کرد و طایفه از سر برداشت و نگاه داشت و آن
 دیگر که در مبارک در آورد و دختد در روی مبارک از ماسم مردی گفت
 درین میان ما که گواهی میدیم که توحجت خدای و بر گزیده او بی کیفیت ای فلان
 ترا چست گفت من شک داشتم در و پس گفتم در نفس خود که اگر او باز گردد
 و طایفه از سر بردارد من قایل کردم با مامت او و روایت از ابی اسهل
 بلخی که نوشت مردی بآن حضرت و التماس کرد که دعا فرماید از برای
 پدر و مادر او و مادر او غایبه بود و پدرش موافقت من نوشت که حاجت
 کند خدای تعالی بر پدر تو و دیگر نوشت و همچنین التماس عا کرد از برای
 پدر و مادرش و مادر او موافقت بود و پدرش شوی پس نوشت که
 رحم الله والدکم و دو نقطه بر بالانها و ثا والدیک بخواند یعنی خدا
 تعالی رحمت کند بر مادری و روایت از جعفر بن موسی که ششم بودم
 در آخر روزی که آن حضرت سواره بر من گذشت و بودم من که از روی سخت
 داشتم از برای فرزند پس گفتم که روزی کناد مرا خدای تعالی فرزندی
 اشارت فرمود بر مبارک که نعم گفتم نرینه باز اشارت فرمود بر کمر
 پس دختری شمر حدیث کرد و ابو یوسف که شاعر متوکل بود گفت مرا فرزندی
 شد و معاشش من شک بود پس نوشتم رقعها بهر حاجت که مراد
 کند آنکس که رفته بود بار رقعها نو میداد باز گشت گفتم بروم و طوافی کنم کرد
 خانه و یاد خانه بروم پس آمد ابو حمزه و با وی کیسه بود سیاه و در و چهار
 صد درسم بود گفت میگویند ترا سید من که این را بر مولود خرج کن مبارک
 کرد اند خدای تعالی آن مولود را بر تو و روایت از بدل که کنیز کن
 آن حضرت بود گفت من دیدم نزد سر مبارک آن حضرت نور که در
 می بود تا آسمان در حالتی که آن حضرت در خواب می بود حدیث کرد و ششم
 که کاتب را شد بود گفت که بیرون آمد مردی از جلو من از ستر من رای و
 ایام ابی محمد علیه السلام بطرف جلی که طالب فضل بود پس ملاقات کرد
 بوی مردی در خلوان گفت از کجا آمده گفت از ستر من رای گفت میدا

و زب فلان و فلان را گفت بی گفت هیچ خبر داری از حسن بن علی العسکری گفت
گفت که کار آمده بچیل گفت بطلب فضل گفت تراست بر من نگاه دینار
پس از من بستان و باز کرد با من بر من رای پس از من طلبیدند بانی محمد
علیه السلام پس از من یافتند و هر دو داخل شدند و آن حضرت نشسته
بود در چرخ خانه پس چون نظر کرد بچیل فرمود که تویی فلان بن فلان گفت نعم
فرمود که وصیت کرده بودی بر تو و وصیت از برای ما کرده پس آورده از ما
و با تو چهار هزار دینار است پس بداد از او گفت که تو درم داد آن مال را
بوی بعد از آن نظر کرد بعلوخی و فرمود که بیرون آمدی بسوی جبل از حبه
طلب فضل پس داد ترا این مرد و نگاه دینار پس باز گشتی با او و ما میدیم
ترا نگاه دینار پس داد او را و متولد شد آن حضرت در ماه ربیع الاول
در سال دویست و سی و دوم و وفات یافت در روز جمعه در ششم
ربیع الاول در سال دویست و شصتم پس او نیست و بهشت سال بوده
باشد این احزانست که از کتاب دلایل نقل کرده شده قطب الدین راوند
رحمه الله آورده در کتاب خود که روایت کرد از احمد بن محمد از جعفر بن الشریف
هجری گفت که حج کردم یکسال و آمدم خدمت ابی محمد علیه السلام در شهر من
رای و اصحاب ما چیزی از مال داده بودند برای وی پس خواستم که بپرسم
از آن حضرت که بکه بدم پیش از آنکه من بگویم فرمود که آنچه بافت بدید
حادم پس ادم و کفتم شیعیان تو بچرخان تو سلام رسانیدند فرمودند که
ایا باز نمیکردی بانیان بعد از فراغ تو از حج کفتم بی فرمود که تو باز میکردی بچرخان
از امر و زماجد و نو در روز دیگر و داخل میشوی در چرخان در روز جمعه که اول
روز باشد از ماه ربیع الاخر در اول روز پس اعلام کن ایشان را که من ملاقات
خواهم کرد با ایشان در آخرین روز پس برو سلامت که زود باشد که خدای
تعالی ببرد ترا سلامت و آنچه بافت و برسی بایل و ولد خود و فرزندی شود
مر ترا شریف پس او را صلت نام کن که او زود باشد که بجد بلوغ برسد و از
دوستان ما باشد پس کفتم یا بن رسول الله بد رستی که انرا اسم بن اسمعیل
از شیعه تست و احسان بسیار میکند بدوستان تو بیرون می آید بسوی
ایشان در سال فلانی از مال خود زیاده از صد هزار درسم و او یکی از نعمت
در نعم الهی فرمود که حق تعالی جزای شکر ابی اسحق انرا اسم بن اسمعیل بدو نعمت
بوی از برای دارد که نیکویی میکند با شیعیان ما و کفتمان او را پامرز و او را

ادنی

روزی کند فرزند خود را احمد پس از گشتن از نزد آن حضرت و حج بجای آوردیم
آمدیم بچرخان در روز جمعه اول روز از ماه ربیع الاول آمدیم بچرخان آن حضرت فرموده
بود و اصحاب به تنبلیت می آمدند و من اعلام کردم که امام علیه السلام بفرموده
فرمود مرا که آخر این روز با شما ملاقات کند پس میسا سازید و ما محتاج راه آید
که و ایند بید مسایل و حواجی خود را پس نماز پیشین و پسین گذاردند و جمیع
بید در خانه من پس بخدا که خبر داشتیم که آن حضرت در آمد و ما همه مجتمع بودیم
و سلام کرد و اولاً بر ما پس پیش رفتیم و دست مبارکش بوسیدیم فرمود که من غرض
کرده بودم جعفر بن الشریف را که ملاقات کنم شما را آخر این روز پس نماز ظهر
عصر گذاردم در شهر من رای آدم بسوی شما تا تجدید عهد کنم با شما پس گفت
من آمده ام شما را پس جمع کنید مسایل و حواجی خود را تمام پس اول کسی
شروع کرد و در مسئله خود بضررین جابر بود و گفت یا بن رسول الله بد رستی که پدر
من جابر دیده او را خبر شده و عاف فرمای که حق تعالی دیده او را باز کرد
فرمود که جابر او را پس دست مبارک ندید می وی کشید عود کرد و دیده او باز
دیگری آمد و حواجی خود را عرض میکرد و بدو با نجاح مقرون میکرد و ایند تا تمام
حواجی ایشان را گذارد و د عافای خیر برای ایشان گفت و در میان روز معاود
فرمود و دیگر روایت کند علی بن زید بن حسین بن زید بن علی بن حسین گفت
در ششم ابی محمد را و در عامه تا من نزل خودش پس چون رفت بخانه خود
و خواستم که باز کردم فرمود که باش و اندرون فرمود و اذن فرمود پس
باندرون رفتم عطا فرمود بمن صد دینار و گفت این شمن فلان جابریه است
که او مرده این وقت و من که از منزل بیرون می آمدم او را قصه نمود پس
گشتم ملازمت او گفت مرد جابریه تو در فلان ساعت کفتم چه نوع حال
بود او را گفت آب خورد آب در جلیق او گرفت و مرد رویت از علی بن
زید که پسر ابو ذر پس من احمد پس نوشتم بآن حضرت علیه السلام که عاف فرمای که
از برای او پس تو قبیح وی بیرون آمد که آماند است است علی که بر اهل بیت
ایست پس پسر مرد و دیگر روایت از محمودی که من نوشتم بانی محمد که فرمود
شود مرا فرزند می فرمود که روزی کند ترا خدای تعالی فرزند می و بدید ترا اجر
پس فرزند شد و مرد و روایت از محمد بن علی بن ابی اسیم الهمدانی گفت یوم
بانی محمد و انما پس کردم که عاف فرماید که حق تعالی مرا فرزند می و روزی کند او را
عم من پس تو قبیح بیرون آمد که خدای تعالی فرزند می کند و فرزند آن نرینه پس چار

پس از شد و دیگر روایت کند که مرا این عسکری بود که بروی مراده هزار درسم بود
طلب کردم و منع کرد مرا و نداد و نوشتم این احوال را بان حضرت پس نوشت
که آن مال بتو باز میگردد و او بعد از جمعی میبرد گفت پس این عم من انما
بن باز کرد ایند گفتم سبب این چه بود و حال آنکه تو میدانی و منع میکردی مرا
گفت دیدم ابا محمد را علیه السلام مرا در خواب که او فرمود که اجل تو نزد
شده پس باز کرد آن مال را بان عم خودت و دیگر روایت از علی بن
بن سبک گفت خط پیدا شد در میان مردمان در زمان حسن اخیر که در شکر
که پیرون روند مردم بنماز استقامت پس پیرون روز پیرون رفتند و دعا خواندند
و نماز کردند و باران نیامد پس پیرون رفت الجاثلیق در روز چهارم بحرا
و با او نصاری و رهبان بودند و پیوند و بود در میان ایشان را بهی پس
چون دست برداشت آسمان بنیاد ماریدن کرد و در روز دوم هم چنین
پیرون رفتند باران آمد اکثر مردم شک آوردند و تعجب کردند و میل
نمودند بدین نصرانی متوکل فرستاد نزد امام حسن عسکری علیه السلام و او
مجموعه پس بود و او را پیرون آورد گفت بفرما امت جدت برس که یم
هلاکت است فرمود که من فرزند پیرون روم و شک را از میان مردم زایل
کنم ان شاء الله پس پیرون رفت الجاثلیق در روز سوم و رهبانان با
وی بودند و پیرون فرمود حسن بن علی عسکری علیهما السلام با نفری از
اصحاب خود پس چون چشم مبارک گشود بان راهب که دست خود
بود و برداشته امر فرمود بعضی از ممالک خود که بگیرد دست راست
او را پیرون آرید آنچه در میان هر دو انگشت اوشت پس چنین کردند و
آوردند از آن یک اسبخوان سیاهی پس آن حضرت فرا گرفت فرمود
پس این زمان و عاکن تا ابر شود و باران بیارد پس هوا گشود و احاب
نورانی پیدا شد متوکل گفت که این چه اسبخوانت یا ابا محمد فرمود که این مرد
گذشت بقبر پیغمبری از پیغمبران خدای تعالی و واقع شد در دست او این اسبخوان
و کشف کرد و ظاهر نشود اسبخوان هیچ پیغمبری الا که ابر شود و باران بیارد و
روایت کرده شده از احمد بن مطهر گفت نوشتم بعضی از اصحاب از اهل
جبل بان حضرت علیه السلام و سوال کردند از آن کسان که توقف کرده اند
بر امامت ابی الحسن موسی علیه السلام که تو لا کنیم بایشان و یا تبرأ کنیم از ایشان
نوشته بوی که رحم کن بر عمت که حق تعالی تر نخواهد فرمود بر عم تو از و که خداست

انوار

از و برست تو لا ممکن است ترا و بعد از آن چهاران ایشان مرد و بر خا زایشان حاضر
شود و نماز بر مردای ایشان مکن تا بر سر کنی که انکار کند امامی را که از قبل خدا
عز وجل باشد یا خواهد امامی را که نباشد از قبل خدای تعالی باشد مست شل
آن جماعتی که خدای تعالی را سه می دارند بدستی که منکر امر آخر ما میان منکر
اولت و زاید در باب ما میخواند قص منکر امر ماست و سایل نمیدانست که عم
او از ایشان است پس اعلام فرمود او را این آخر است و منقول شده از کتاب
راوندی رحمه الله و طبرسی رحمه الله در اعلام الوری ذکر آن حضرت فرمود
در باب دوم و تاریخ مولد و مبلغ سن و وقت وفات وی ذکر کرده اند
سمت ذکر یافت و گفته که مدت خلافتش شش سال بود و لقبش مادی
و سراج و عسکریست و آن حضرت و پدر و جد بزرگوارش در زمان
معروف بان الرضا بودند و بود در سالهای امامت شش بقیه ملک معتز
بچند ماه و بعد از آن مهتدی مالک شد باز ده ماه و دست و دست روز
بعد از آن مالک شد احمد المتمدن علی الله بن جعفر متوکل پست سال و از ده
ماه و بعد از کشتن پنج سال از ملک و آن حضرت رحلت فرمود و دفن
کرده شد در خانه خود و بر سر من رای در پستی که پدر بزرگوارش مدفون بود
سیاری از اصحاب ما بران رفته اند بر شهادت و استندالاحته اند
برین با نچه مرویت از صادق علیه السلام که و الله نیت از ما الا مقتول
یا شهید و الله اعلم بحقیقت الحال مؤلف میفرماید که سابقا کور شد
آن حضرت فرمود که من فرود می آرم قهر و ملای الهی را برین طاعنی یعنی
و طبرسی رحمه الله نوشته استین را از خلفای که بودند در زمان او
السلام و این و امثال این از غلط روایت و ساخت چه بخت کرده اند
مستعین و از اوایل ربیع الاخر در سال دویست و چهل و هشتم از هجرت
و مدت ملک او سه سال و نه ماه بود و کونید هشت ماه پس نبوده باشد
ملک او در زمان ابی محمد علیه السلام پس چون آن حضرت فرموده باشد
در باره او این سخن را پس با غیر مستعین است یا فرود آورنده ابو الحسن
او بوده باشد و مر تحقیق را حکمی است و طبرسی دیگر فرمود و نصوص و آنکه
بر امامت او و طریقی از آیات و معجزات بروی که مذکور شد و قصه مهر
کردن سنگ ریزه نیز مذکور شد مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که کتاب
سید و پیشوای ما ابی محمد الحسن بن علی عسکری علیهما السلام دال است بر آنکه

او سرور و شواست و شک ندارد چنانکه در امامت او یقین است که او امام است
و سید اهل عصر و سند اهل بهرست و سعید کسی است که بایستد نزد منی و امر او بالا
ستارگان آسمان است بر ذکی و خرد او و او را منصبی است که با او است سعادت
و نایب آخره و کسی بوی نیرسد از روی شرف و مغایرة پس کسیت که ائمه
باشد که لایق کرد و بدین خصال فاضله و مزایای طاهره و اخلاق شریفه
و اقوال سدید و افعال رشیده و سیره او حمیده و خیرات از و قریب و شرف و از و
بعید است هرگاه که باشند افاضل ز من او فقیده شهیت آن فقیده است
و اگر اشقام کنند عقد جوهر را مکان معدن واسطه و فزیده او است فارسی علوم
و دقایق است و بین غوامض آن و حقایق است کشف حقایق نظر صاف است
و اظهار دقایق بفرمان است و بین غوامض آن و حقایق مطلع است بوقوع
ائمه بر سار کائنات و مخیر است بتوفیق ائمه از اخبار غایبات و حدیث کرده
میشود ستر او بامضی و ما بهوایه مهم است در خاطر خیرش با مور حقیقات
کریم الاصل و نقیض النفس و الذات صاحب دلائل است و آیات و معجزات
مالک از مکه کشف است و نظر و فیه آیات است و مقرر خبر و ارباب است
و اخبار این ائمه است و اب مشظرس نظر کن بفرع شریف و اصل نقیض و تیز
کن نظر و قطع کن ماکله ایشان در ششند ترا از شمس اند و در ششند ترا از قمر و
گاه سپین شد و گاه پاکیزگی اصل ظاهر میکرد و طیب و خوبی غم و اخبار غایت
ایشان عیون تواریخ است و عنوان سیر و هر چه ذکر کرده میشود از صفات
حمیده و اخلاق پسندیده قدر و شرف ایشان از ان اعلاست پس اعتراف بجز و قصور
اولی است و اشعاری که مصنف رحمه الله در مناقب ابی محمد حسن العسکری فرموده است
نظم یا ماکبای سیری علی صبره قد غبیره فی اوجه الضمیر عرج بامراء و الهم ثری
ارض الامام صلی العسکری عرج علی من جده صاعده و جمده عال علی المشتري
علی الامام الظاهر المجتبی علی الکرم طیب العنصری علی ولی الله فی عصره و ابن
خیر الله فی الاعصری علی کرم صوب معروفه ویری علی صوب کیمیا و محصری
علی امام عدل احکامه سبط العرف علی المنکر و بلغا عن عبده آلاءه
تختیه از کی من العنبر و قل سلام الله وقف علی ذاک انجباب المخرج الاخضر
دار بجد الله قد است علی التقی و الشرف الاطره من جبهه اخلا شری ازها
و ما و ما من النهر الکوثر حل بها شجنان من دوحه اعضاها طیبته المکسر
العسکران سماهما فطول التعریض او قصره هضنا علا قمر اسدقه

شاهنار فارسا منبره من معشر فا تو اجمع النوری جلالة ناهیک من عرش
سم الا ولی شاد و بنا و العلی با الا یض المباتر و الاسمه سم الا ولی لولا انی
لم یعرف الحق و لم نیکر سم الا ولی لولا انی فی النوری لم یؤمن العبد و لم یفکر
سم الا ولی سنوا ان نهجا بواضح من سقیم نیر سم الا ولی و لولا علی نهیب
مثل البصاح الواضح المسفی فانتفع الحق الوزاده و لاح قصد الطالب المیض
اخلاقهم انی اتی سائیل مثل التریع الیایع المنهر یا سائی ان ولانی لکم
من خیر ما قد مت للحشر ارجو انکم نیل الامانی فدا فی معنی و الامن فی مقبری
فانتم قصدی و حی لکم تجارقی و الراجح فی تجری و الحمد لله علی انه و تعنی للمفوض
الا کبر معنی ای سوار که شب سیر و بر شتری تیز رفتار که می شکا قد کرد و غبار راد
دوری طرق و راهها بواسطه آن لا غرشد خا پنجه پشت وی بشکم سپیده بس که
راه طی کرده عروج کن ای سوار نامدار بامره و بوسه زن خاک پای زمین امام
حسن عسکری را علیه السلام عروج کن بر کسی که خدا و بالا رنده جمیع مراتب است
مجد و بزرگی او بالا گیرنده است بر شتری عروج کن بر امام طاهر پاک بر گیرنده و
کریمی که طیب و پاک عنصر است و بروی الله در عصر او و او پسر بر گیرنده خدای تعالی
در عصر و از من و بر کریمی که باران معروف و احسان او عالی است و فایق بر باران
بزرگ قطره بارنده عروج کن بر امامی که بر طبقه عدلست احکام او که سلطه میکند
معروف را بر منکر و برسان از بنده آلاسی و نعم او تحیت و در روی را که خوش بوی
تر است از عنبر و کبوی سلام حق تعالی و قف است بران خباب که در بلندای سمان
مثل اخضرست خانه است بجد الله که بنیاد نهاده شده بر تقوی و شرف طهر که
از بهشت جاودانت خاک زمین آن و آب او از نهر و جوی کوشک که حلول کرد
و فرو دامده اند با نجا و دو شخص از دوحه که ساخسار آن طیب و پاک است محل
جدا شدن آن ایشان عسکران اند که مراد امام علی التقی و امام حسن عسکری است
علیهما السلام ایشان چه بزرگ شان اند پس خواه در از کن بعضی یا کوتا
که ایشان دو شاخچه بلند اند ایشان دو قمر شب بدر اند و دو شمس نور قدر
و دو دنده منیر شرف اند ایشان از که و سی اند که فایق جمیع خلایق اند از روی
جلالت و بزرگی نمی کنند ترا اند از منکران معشر ایشان اند پیش از همه که
بنا و بلند می کردند یا بعض با تر و اسم ایشان پیش رواند که ایشان درین
خلایق نمی بودند معلوم نمیشد حق و مفهوم نیکست منکر ایشان پیشوایانند
که اگر نمی بودند در میان مردمان مؤمن بنده و نه کافر یعنی خلایق نمی بودند ایشان

اولی آنکه وضع کردند از برای ما منج و راه روشن که از سنج ایشان ظاهر شد
کشت ایشان در پیش اند که دلالت کردند و راه نمودند بر مذہب و کیشی که
مثل صبح است در روشنی و نور پس روشنی و واضح است حق از برای او
شوندگان و لاج است صدق طالب مبصر دیده در اخلاق پسندیده ایشان
هر کجا که می آید مثل بهار است در آب داری و شکوفه دهندگی ای
بهترین سادات من بدستی که ولاد و دوستی من مرثا را از بهترین چیزی است
که فرستاده ام از برای ذخیره معشر امید وارم بشما در یافتن آرزو و آمان
فرود در معشت و بر این سخن من و امن در محل قبر من پس شما صدقه و غایت من
در دوستی شماست تجارت من و سود در کسب و محل تجارت من و ستایش
مرا خدایا بر آنکه او توفیق داده مرا از برای فرض اگر که دوستی ایشان است
اگر امام دوازدهم ابی القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر
بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه اجمعین کمال الدین
بن طلحه رحمه الله در کتاب خود باب دوازدهم ایراد فرموده و ذکر امام
منتظر صاحب عصر و زمان محمد المهدی بن حسن العسکری صلوات الله علیهما و فر
موده بطریق نظم این مضمون را که این خلف حجتی است که تا بعد فرموده او را
حق تعالی و هدایت کرده او را بهیچ حق و طبیعت پاک نورانی که در بلند می
روشنی مثل کوکبات آسمانی و داده است او را فضل عظیم و ملک خیم
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از ظهور او خبر داده و فرموده که عالم ظلم
بظلم بوجود نورانی او بعد از منور گردد و او از بضعه زهره زهراست و در فضل
و شرف و مجد و بزرگی بی مثل و بی همتاست در مهاد و شرف نبوة و ولایت برده
شده و در صفات حمیده و اخلاق پسندیده از اهل قرون و اعصار سرآمده
او از ولد طهر متوال است که او ما را از حضرت رسولت پس رسالت اصل
او را و آن او اشرف عناصر و اصولت فاما مولد مبارکش در ستر من رای بود در
پست و سیوم ماه رمضان در پال دویست و پنجاه و هشتم از حجة و انانیت
عالمیش پدرش ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا است علیه السلام و مادرش
ام ولد که او را صیقل میگفتند و گویند حکیمه و غیر ازین نیز گفته اند و اما نام مستوده
محمد است و کنیتش ابو القاسم و لقبش حجت و خلف الصالح و گویند منتظر و اما آنچه
وارد شده از حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم در شان مهدی آخر الزمان
صلی الله علیه و آله از احادیث صحیحی از آن است که ثقل کوه اندیشوایان آگاه

ابو داود

ابو داود ترمذی و هر یک از ایشان بسند خود در صحیح مرفوع بابی سعید حذری
است و عنده روایت کرده که من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می
فرمود که مهدی از من کشته شده و بشانی و بلند منی باشد بر کند زمین را از عدل
و داد چنانکه بر باشد از جور و ظلم و مالک باشد صفت سال و دیگر بود او
بسند خود در صحیح مرفوع بابی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر نماز را از هر مکریر و زهر آینه بفر
حق سبحانه و تعالی مردی را از اهل بیت من که بر کرد اند زمین را از عدل
همچنانکه بر بوده باشد از جور و نیز بود او بسند خود روایت کند از ام
سلمه زوجه نبی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت من از رسول الله شنیدم
که میفرمود که مهدی از عتره من خواهد بود از ولد فاطمه و دیگر قاضی ابو محمد
حسین بن موسی و المیسوی در کتاب خود که مسمی است بشرح السنه آورده و این
بخاری و مسلم نیز از این روایت کرده اند بسند خود در صحیح بابی هریر که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چگونه خواهید بود شما که نازل شود پیر مریم
و امام شما از شما باشد و دیگر بود او ترمذی بسند خود روایت کرده
از عید الله بن سعید که او گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که اگر باقی نماند از دنیا مکریر و زهر آینه دراز کرد اند حق تعالی آن روز با پیغمبر
حضرت حق مردی را از من یا از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من
و اسم پدر من بر کرد اند زمین را از عدل و داد همچنانکه بر بوده باشد از ظلم
جور و در روایت دیگر است که والی شود مردی از اهل بیت که موافق باشد
باشد نام او با نام من این از روایات از ابو داود ترمذی است و دیگر نقل
کرد ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی در تفسیر خود مرفوع بابی بن مالک که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که ما از اولاد عبد المطلبیم بهترین اهل بهشت
نیم و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و آخر مهدی علیه السلام پس اگر
معترضی گوید که این احادیث بنویس بسیارست بعد از او و مصرع بیچهار
و افراد و متفق است بر حجت اسناد آن و مجتمع است بر نقل آن از رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم و در ایراد آن و آن صحیح و صریحست و از آنکه
مهدی علیه السلام از ولد فاطمه است علیها السلام و بدستی که او از رسول
است و از عترت و اهل بیت است و نام وی موافق نام است
و او زمین را بر کرد اند از داد و عدل و او از ولد عبد المطلب باشد و او

از سادات بهشت باشد و این از ان قبیل است که در نزاعی نیست غیر از آنکه این ولایت نمیکند بر آنکه مهدی موصوف بر وجهی که رسول الله ذکر فرموده از صفات و علامات او این ابوالقاسم محمد بن حسن است که حجت و خلف صالح است و فاطمه علیها السلام بسیارند و هر که متولد میشود از ذریعت او تا روز قیامت و بر او که او از ولد فاطمه است و از عترت طاهره و از اهل بیت است علیهم السلام پس احتیاج دارد باین احادیث مذکوره بر مایه دلیلی که دلالت کند بر آنکه مراد از و حجت مذکوره است تا تمام شود مرام و مطلوب شایع اب او که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون وصف فرموده مهدی را بصفات معدوده از ذکر نسب و اسم او و آنکه از ولد فاطمه و عبدالمطلب باشد و کشتاده و شانی و بیعی باشد و تعداد فرموده و صاف بسیاری که در احادیث مذکوره که او شخصی است که جمع است در این صفات بعد از ان یافتیم این صفاة مجعوله که علامه است و دلالت مجتمع است در ابی القاسم محمد الحکف الصالح نه در غیر او پس لازم است قول به ثبوت این احکام مراد او است صاحب آن احکام و الا پس اگر باین باشد وجود چیزی که این علامت است و دلیل ثابت نباشد آنچه مدلول است قطع میکند این در نصب آن علامت و دلیل و ثبات نباشد و دلالت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این محتج است پس اگر معترض گوید که تمام نیست عمل بدلات و علامت الالبعد از علم باختصاص آنکه یافت شود در این علامات نه غیر او و تعیین او از برای آن صفات فاما هرگاه که معلوم نباشد تشخیص و انفراد او پس علم شوا که در این برای او بدلات و سلم میداریم که از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا ولادت خلف صالح علیهم السلام یافت نشده و از ولد فاطمه علیها السلام شخصی که جمع بوده باشد در این صفات که آن علامت و دلالت لیکن وقت بعثت مهدی و ولادت و ظهور او و در آخر اوقات دنیا خواهد بود و در ظهور و حال و نزول عیسی بن مریم صلوات الله علیه و آن خواهد بود بعد از مدت مدید و ازین زمان تا آن وقت تراخی نمند از منتهی مقصد و در باب عترت طاهره که از سلاله فاطمه است علیها السلام کثرت تعاقب تواند هست تا این زمان پس جایز است که متولد شود از سلاله طاهره و عترت نبویه کسی که جمع باشد در این صفات پس او مهدی شایع بود و در احادیث مذکوره باین احتمال و امکان پس چگونه باقی می ماند دلیل شایع حجت مذکور علیه السلام جواب آنکه هرگاه که شما دانستید که از وقت ولادت خلف تا این زمان یافت

نشده کسی که جمع بوده باشد و تمام این صفات و علامات غیر او پس این در ثبوت این احکام که از برای اوست عمل کردن بدلات موجوده که در حق اوست و آنچه شما ذکر کرده آید از احتمال آنکه شاید متجدد شود و آید میان عترت طاهره کسی که باین صفات باشد قاطع نیست در احتمال و مانع نیست از ترتیب حکم آن بر آنچه دلالت و دلیل راجحت از برای ظهور و احتمال متحد و که معارضه میکند از امر جرح و جاز نیست ترک راجح است بر جرح پس اگر تجویز کنیم این را بر آئینه منع شود عمل با کثرت آله مشتمل بر احکام راجح پس دلیلی نیست الا که احتمال و معارضه در راه دارد و مانع نیست عمل کردن با او از روی اتفاق و آنچه موضع و مؤکد اینست آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بن حجاج پسند خود را وایت کرده فرمود مرعرب خطاب آنکه باید بر تو از امداد اهل یمن او یس بن عامر بن مراد باز از قرن که بوده باشد با بر من و از ان خلاص شده باشد مگر موضع در می و مراد را و آله باشد که با وی نیکو می کند اگر سو کند خود بر خدای تعالی بر آئینه راست کرد و قسم پس اگر توانی که استغفار کن از برای تو بس بکن پس پیغمبر ذکر فرموده است پس و نسب و صفت او را و کرده است و این علامت و دلالت بر آنکه پس باین اسم که متصف است باین صفات که اگر سو کند خود بر خدای تعالی بر آئینه راست کرد و سو کند او و آنکه او اهل طلب استغفار است از ان و این منزلت است و مقام متعالی نزد خدای تعالی و لا یرال عمر بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات ابوبکر می رسید امدادین را از موصوف بآن تا آمدند و خدا را بپایان یمن پس از ایشان رسید ایشان خبر دادند شخصی متصف باین صفات پس گفت مگر و عمر و عمل کردن باین علامت و دلالتی که ذکر کرده بود از رسول الله بلکه باین کرد و عمل کردن باین علامت و دلالتی و بصحت وی رسید و طلب استغفار کرد و جزم کرد و آنکه مشایخ را الیه بحديث بنوی اوست چون دانست که آن صفاة در موجود با وجود آنکه احتمال است که متجدد شود در میان مردمان یمن در استقبال کسی که باین صفاة باشد زیرا که قبله مراد بسیار بودند و تولد در و پیش از عین آنچه شما ذکر کردید از احتمال اینها موجود است و همچنین بود قصه غایب که وصف فرموده بود ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بصفی چند و ثقیب ساخته بود و بر حکم ایشان بعد از ان چون یافت امیر المؤمنین علی ابضا فاه موجوده را در ان طایفه در واقعه جردی و نهروا جزم فرموده که ایشان مرادند بحديث بنوی و متعلقه فرموده و کشت ایشان را پس عمل

بدلالت نزد وجود صفت با احتمال آنکه مراد غیر ایشان باشند و امثال این است
و عمل بان با تمام احتمال بسیارست پس معلوم شد که دلالت راجحه را ترک
شود آنکه از جهت احتمال مرجوح و دیگر مؤلف رحمه الله میفرماید از برای
زیادتی بیان و تفسیر بر میگویم که بشود حکم نزد وجود علامت و دلالت
مرکبی را که یافت در و اقوی متعین میگردد و عمل کردن بدان و اثبات
بسی این پس کسی که ترک کرد از او گفت که صاحب صفاته مراد با اثبات
حکم این نیست بلکه شخصیت غیر این که نزد باشد که پیرون یابد او عدول کرده
از هیچ قوم و طریق مستقیم و نه داشته نفس خود را در موقف لیم و دال است
برین آنکه حق قبل و علا حق فرستاد تو را به رابری موسی صلوات الله علیه
سوره بود او را با و صاف او و کرده بود آن اوصاف را علامت و دلالت
بر اثبات حکم نبوته او و قوم موسی ذکر میگرداند آن حضرت را بصفاة وی
و انشاید که معجوت خواهد شد پس چون نزدیک شد زمان ظهور بعثت او در
استیادند و مشرکان را تهدید میکردند و میگویند که نزد باشد که ظاهر شود درین
زمان پیغمبری که نعت و صفت او این و این باشد استعانت جویم بر و بر قال
شما پس چون معجوت شد و یافتند علامات و صفات با جمعی که دلالت
میکرد بر نبوته او منکر شدند و میگفتند که او این اینست بلکه او غیر اینست
باشد که باید پس میل کردند با احتمال و اعراض نمودند از عمل بدلائلی که مذکور شد
در توریة و این قصه از کبر و است و اقوای حجج بر آنکه متعین عمل بدلالت
نزد وجود آن و اثبات حکم از برای کسی که یافت شود این دلالت در نفس کاه
که باشد صفاتی که علامتست و دلالت مرثوت این احکام مذکور موجود در حجت
خلف صالح محمد صلوٰه الله علیه متعین میشود و اثبات بودن او مهدی مشایخ
بی میل با احتمال که متحد و غیر است در استقبال پس هرگاه مقرر کرد که مسلم مدعی
از شما که صفات مجعوله علامت و دلالت است هرگاه که یافت شود متعین
میکرد و عمل بان لازم میشود و اثبات مدلول آن مرکبی را که یافت شود این صفاة
در و لیکن منع میکنم وجود این علامت و دلالت در خلف صالح محمد صلوٰه الله علیه
چه از صفات مجعوله علامت و دلالت است بر آنکه اسم پدر این حضرت توافق
اسم پدر حضرت رسالت باشد صلی الله علیه و آله این چنین تصریح بان کرده است
بنوی بر وجهی که ایراد نمود و اند و این صفت یافت میشود و وزیر که اسم پدر
او حسن است و اسم پدر بنی عبد الله و کجاست حسن از عبد الله پس یافت نشود این

سعی که جبر است از علامت و دلالت و هرگاه که ثابت نکرد و خیر علت
ثابت نخواهد بود و جز آن که حضرت بنی نکرد و اند و این احکام را ثابت نکرد کسی را که
مجمع باشد همه این صفات که در و جز و آن موافقت اسم ابون هر دو است در
حق او و این جمع نیست و در حجت خلف صالح پس ثابت نباشد این احکام از برای
او این اشکال قوی است پس جواب آن لابدست که شش از شروع در تفصیل
جواب پسین شود و امر که غرض هر دو بنی است پس امرا دل آنکه شایع است در
عرب اطلاق لفظ اب است بر جد اعلی و قرآن کریم باین مطلق است که قال
الله تعالی ملت ایکم ابراهیم و حق تعالی حکایت از یوسف میفرماید که و اثبت
ملت ربانی ابراهیم و اسحق و تنطق فرموده باین حضرت بنی و حکایت کرده از
از جبرئیل در حدیث اسرا که من گفتم کیت این جبرئیل گفت که پدر تو ابراهیم پس
معلوم شد که لفظ اب اطلاق کرده میشود بر جد و اگر چه جد اعلی باشد یکی از و امر
اینست و امر دوم آنکه اطلاق میکند لفظ اسم را بر کنیت و صفت و نصحا اطلاق
کرده اند این را و دایرست باین است ایشان و رو یافته در احادیث تا آنجا
که ذکر کرده اند از آنجا بیرون میروند فروع بسهل ساعدی که امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که پیغمبر نام نهاد ویرا با بوتراب و بنو دمر او را اسمی که احب دو و ستر باشد
بسی او را و پس اطلاق لفظ اسم بر کنیت جایز بوده مثل این قول بنی شاعر است
نظم اجل قدر که آن تسمی موشه و من کناک فقه سماک للعرب و روایت کرده
که من ایضا بجای کناک آمده پس اطلاق تسمیه بر کنیت و صفت شایع و ذایع بوده
در کلام عرب هرگاه که واضح شد آنچه را که ذکر کردیم از امر بنی بدان آید که الله
بنو فیکه که حضرت بنی را صلی الله علیه و آله دو سبط بود ابو محمد حسن و ابو عبد الله
حسین علیهما السلام چون حجت خلف صالح علیه السلام او ولد ابی عبد الله است
و بود کنیت امام حسین علیه السلام ابا عبد الله پس اطلاق فرمود حضرت بنی
لفظ اسم را از جهت مقابله با اسم در حق پدر خود و اطلاق و بر جد لفظ اب را پس
گویا آن حضرت فرمود که موافقت نام او بنام من پس محمد و ابو محمد و کنیت جد
او نام پدر منست چه او ابو عبد الله است و پدر من ابو عبد الله تا باشد این
الفاظ مختصر جامع مرعوف صفات او را و اعلام از آنکه او از ولد ابی عبد الله
حسین است بطریق جامع مؤخرین درین هنگام مشتمل بر صفات و یافت
میشود با سر با جمیع و در حجت خلف صالح محمد علیه السلام و این بیان شافی ثابت
در از این اشکال فافهم و دیگر میفرماید که شیخ کمال الدین رحمه الله روایت

با قومی دارد که دیده اند و مشاهده کرده اند امام را علیه السلام و منکران او را
و دفع می کنند علامات و دلالاتی که وصف کرده شده بان و لیکن این
نیت بحث با این جماعت پس سرگاه دیده اند او را و مشاهده کرده باشند
آن حضرت قیم با ثبات حجت و دال بر اقصای بحجت خود بحث با ایشان
در اقصای وجود اوست علیه السلام چه ایشان اتفاق دارند با اکثر ایشان
بر ظهور او و مختلف اند در آنکه متولد شده یا خواهد شد و جواب از برای اهل حق
آنست که قایلان با وجود او قایل اند بوی پس احتیاج نیست به دلیل چه
است نزد ایشان از ثقل رجال ایشان از ائمه علیهم السلام و اما منکران وجود
او قایلند با مکان او پس رجحان داده اند جانب وجود او و در عبارت نکال
الدین طولی است و دیگر کمال الدین فرموده که اما والد او پس بنود او را و که
که مذکور کرد و اما عمرش در آیات معتد تر رسیده مخفی تا این زمان پس ممکن
نست ذکر چه غایب شد و خبرش منقطع گشت حکم نمی توان کرد بمقدار عمر او
با تقضای حیات او و قدرت الهی واسع است و حکم و الطاف او بعباد عظیم و
عام است و اگر خواهند عظمای علما که ادراک کنند حقایق مقدر و راست و گفته قد
و و رایانند هیچ وجه بسوی آن راسی دیده از آن مشاهده کنندت و زبان
از آن وصف عاجز و هیچ عجیب و غریب نیست که عمر باشند بعضی از عباد
صالحین حق جل و علا و عمر ایشان امتداد داشته تا وقت معینی چه قسما
و تعالی در آنکه داند و اینده عمر جمیع کثیری از خلق خود هم از اصفیا و اولیا و هم از
مطرو دین و اعدای خود از اصفیا عیسی و حضرت و خلق دیگر از انبیا و اولیا
علیهم السلام که هزار سال و زیاده عمر ایشان بود و مثل نوح علیه السلام
غیر مثل و از اعدا و مطرودین مثل ابلیس و جال و غیر ایشان مثل نادر
اولی و از ایشان هزار سال عمر میباشته اند و نموده این از برای بیان تسام
قدره ربانی است و در تعمیر بعضی از خلق بود پس کدام مانع باشد که منع کند از
امتداد عمر خلف صالح تا آنکه ظاهر شود پس عمل فرماید آنچه حکم صادر شده باشد
و بآن و چون رسید کلام باین مقام و کشید جریان قلم آنچه رقم کرد ازین
اقسام و سام پس ختم میکنم از باب الحمد لله رب العالمین چه آن کلمه مبارکت
که که داند و حق سبحانه و تعالی آخر دعوی اهل جان و تخصیص کرده آنرا
با آنکه اختیار فرموده از خلائق خود و پوشانیده او را طایس رضوان پس است
آخر آنچه تخریر کرده از قلم از مناقب سنی ایشان و در سطور نکاشته از صفات

زکیه و مزایای علی ایشان و این اگر چه بسیار است لیکن اندک است و جنب آنچه
ایشان را است از شرف شایخ و تیسیر و قلیل است در آنچه حق تعالی بایشان
عطا فرموده از فضل راسخ و من امیدوارم از کرم الهی که پریشانی مزاحمت
بدل کند و اندک است ایشان و داخل سازد در سلک مجتبان و دوستان ایشان
و بشمار دین مؤلف مسطور را و صحیفه حسنات من از حسنات ایشان چه من
بذل کردم سعی و جد خود را در جمع مزایای ایشان شل بدل مجد طالب تقصیر
نمودم در تالیف و جمع آن از جهت گذاردن حق ایشان که لازم است و کاذب
و لسان حال میزند باب اسماع را از برای هر شاهد و غایب **نظم** و دیدک ان
اجبت نیل المطالب فلا تعد عن ترتیل ای المناقب مناقب آل المصطفی
قدوة التوری بهم بتغنی مطلوب طالب مناقب آل المصطفی المتهدی بهم
الی القم التقوی در غیا الزغایب مناقب تجلی سافراة و جوهرا و یجکونا
مد لهم الغایب علیک بها ستر و جهر افانها تحلل عند الله اعلی المراتب
و جد عند ما تیلو لاسک ایها بدعوة قلب حاضر غیر غایب لمن قام فی ایامها
و اعطى به ليقضی من مفروضهم کل واجب عسی بدعوة تراکوا بها حیات
فی خطی من حسنی با سنی الموابب فمن سال الله الکرم اجابه و جاره و دلالات
من کل جانب یعنی بکذا و خود را اگر میخواهی یافتن مطالب راسخ بکذا اهل
ترتیل انتهای مناقب و آن مناقب آل مصطفی است که قدوه و پیشوایان
اند بایشان طلب میکنند مطلوب خود را هر طالب مناقب آل مصطفی است که
مستدی میگردند بایشان تا به نهایت تقوی و غایت فضایل میرسند مناقبی که
نورانی میسازد و سفید رویها را و جلا میدهد نور روشنی آن طرف تاریکیها
برست التزام نمودن بآن مناقب در نهان و آشکارا پس آن مناقب کشاید
نزد حق سبحانه و تعالی بلندترین مرتبه را و جد نمایی نزد آنچه تلاوت میکنند
ترایات مناقب را بدعوة دل حاضر غیر غایب را کسی را که قیام نماید در تالیف
حسنات او پس بنجا و نکند و کام بآیند از بهت به بلندترین پایهای مویب
بس هر که در میخواهد از خدای کریم چیزی را اجابت میکند او را و همایکی مینماید او را
و درمی آید او را اقبال از هر جانب این آخر کلام و کتاب کمال الدین بن طلحه رحمة
الله تعالی و شیخ مفید رحمة الله و کتاب ارشاد بای چند ایراد فرموده و ذکر
صاحب الزمان علیه السلام بعد از ذکر ابی محمد علیه السلام و تاریخ مولد و دلایل
امامت و ذکر طریقی از اخبار و غیبت و سیرت و مدت دولت آن حضرت صلی الله

علیه و فرموده که امام بعد از ابی محمد پسر خلف اوست سبی بسم رسول الله صلی الله علیه
 و آله و کنیت آن حضرت و کذا داشت پدر بزرگوارش ولد فی طاهر و در زمان
 غیر آن حضرت را و پدرش را و پنهان و تورا میداشت چنانچه سمت ذکر یافت بود
 مولد با طهارتش در شب نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت و مادرش
 اتم ولد بود که او را زجنس میگفتند و سن مبارکش نزد وفات پدر بزرگوارش
 پنج بود که حق سبحانه و تعالی در آن سن بوی ارزانی فرمود حکمت و فضل و کمال
 و کردار او را آیت عالمان و داد او را حکمت معجزانکه دادی را و حال طفولت
 و کردار او را امام در حال کودکی بحسب ظاهر چنانکه عیسی بن مریم در مکه نبی
 ساخت و سبقت یافت نص در ملت اسلام از نبی هدی صلی الله علیه و آله باز
 امیر المومنین و نص فرموده اند انما علم السلام یکی بعد از یکی تا پدرش امام حسن
 عسکری علیه السلام و نص فرموده پدر او را بر روز ثقات و خاصه شیعه او و خبر
 بغیبت وی ثابت است پیش از وجود مبارکش و بدولت وی استفیض بود پیش
 از غیبت او و اوصاف سیف است از آنکه هدی علیه السلام و قایم بحق و نظرت
 از برای دولت ایمان و مرا واد و غیبت طولی بعد از او لی است و در آخر آن میخیزد
 همچنانچه وار و کشته بآن اخبار و غیبت طولی بعد از او لی است و در آخر آن میخیزد
 سیف قال الله تعالی و نرید ان نمن علی الدین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
 ائمة و نجعلهم الموارثین و یکن لهم فی الارض و نری فرعون و ما مان و جنودنا منهم
 ما کانوا یخزرون و دیگر فرموده جل اسم و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان
 الارض یرثها عبادی الصالحین و رسول الله فرموده که منقضى نشود ایام یابی تا بر
 دیگر خدای تعالی مروی را از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من پیرا زده
 زمین را از عدل و داد همچنانکه بر توده باشد از ظلم و جور و دیگر فرموده که اگر باقی ماند
 از دنیا مگر بکروزی هر آینه در از کرد از حق جل و علا آنرا و را تا برانیمز و حق تعالی
 مروی از ولد من که موافق باشد اسم او با اسم من پر کرد و اند زمین را از عدل و داد
 چنانچه پر بوده باشد از ظلم و جور **باب** در ذکر بعضی از دلایل بر امامت قایم بحق این
 حسن پس بعضی از دلایل بر آنچه مقتضی است از عقل و استدلال صحیح و بعد امام
 معصوم کامل است که غنی باشد از رعایای خود در احکام و علوم در هر زمان از
 جهت استیلا و غالی بودن مکلفین از سلطان عادلی که باشند بوجود و اقرب
 بصلاح و بعد از فساد و حاجت کل از صاحبان نقصان بودی از برای و قومی
 مقومی از برای خاصیان در ادعی از برای عادیان و معلمی از برای جاهلان و متهی

از برای عافان ضرور است که محذور ضلال باشد و مقیم حدود و منفذ احکام و فاعل
 میان اختلاف و ماصب امر او سد کننده لغور و حافظ اموال و حامی مضطرب
 و جامع مردمان در جهات و اعیاد و قیام اذ که بر آنکه او معصوم است از
 زلات از جهت غنی اوست و با تفاق از امام و اینها مقتضی عصمت است
 برای او بلا ارتیاب و وجوب نص بر آنکه این سبیل و طریق اوست
 از امام و ظهور معجزه بر و از برای تیز اوست از ماسوای او و عدم این صفات
 از هر احدی غیر او در آن وقت و آنکه این صفات در موجود دست بعد از
 امام حسن عسکری پس اوست مهدی علیهما السلام بر وجهی که ماسا کنیم
 از او این اصلی است که احتیاج نداریم مابا او در امامت بر وایت نص
 و تعداد آنچه آمده در او از اخبار از جهت قیام و در و از اخبار از جهت
 قیام او بنفسه در قصه عقول و صحت او و ثبوت استدلال مع هذا و زو
 یافته از روایات صحیح در نص امامت ابی الحسن علیه السلام از طریق که
 منقطع است اعتبار بتوفیق الله بعضی از آن مذکور میگردد پس مختار
باب در نص امامت صاحب الزمان علیه السلام حمزه ثمالی از ابی جعفر
 علیه السلام روایت کند که آن حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی فرستاد
 محمد را بنام حن و انیس و بدید که در بعد از و دو از ده وصی را بعد از ایشان
 انان بودند که گذشتند و بعضی از ایشان کسی است که باقی است و هر چه
 جریان یافته بوی سستی پس او صیایی که از محمد صلی الله علیه و آله بودند
 و صیای عیسی بودند و ایشان دو از ده اند و امیر المومنین برست سج
 بود علیهما السلام و حسن بن عباس روایت کند از ابی جعفر ثمالی و او از
 ابای کرام خود و ایشان از امیر المومنین علیه السلام که رسول الله علیه
 فرمود مرا صاحب خود را که ایمان پارید شب قدر که نازل میشود در آن امر
 سال و بد رستی که مرا این امر را و لایه اند بعد از من که علی بن ابی طالب است
 و لایه فرزند او علیه السلام باین اسناد روایت کند که امیر المومنین علیه
 السلام فرمود مرا این عباس را رضی الله عنه که شب قدر که در همه سال می
 باشد نازل میگردد در آن شب امر من و مرا این امر را و لایه اند بعد از
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله این عباس گفت کیستند آن و ایان
 فرمود که من و یازده فرزند از صلب من که ائمه محدثین اند ابو جعفر محمد بن علی
 علیهما السلام روایت کند از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که او گفت

که در دست خدای بود آن اشیا را قبول فرمود و غیرت بند را که در بر من بود
کشم شکستن آن پس چون شکستم ناگاه در میان آن خد شغال این پس
بود از آن خالص ساختم و فرستادم طلار بعد ازین قبول فرمود علی بن محمد که سید
بوی مرد از اهل سواد مالی پس رد کرد و و کشته شد مرا که پروان کن حق لدغم
خود را و آن چهار صد در سم است و در دست آن مرد ضعیفه بود که ولد عم او را کشته
بود که جس کرده بود او را از ایشان پس نظر کردیم ما آنچه از آن ابن عم تو می شد
ازین مال چهار صد در سم است پس پروان کرد و آنرا فرستاد و باقی قبول فرمود
قاسم بن علک که مرا خد پسر شد پس بودم که من نوشتم و التماس دعا کردم از
برای ایشان نوشته نمی شد بسوی من چیزی در امر ایشان پس همه ایشان مرد
پس چون متولد شد پسر من حسین نوشتم و التماس دعا کردم از برای او پس
اجابت کرده شد پس او باقی ماند و احمد قدر و ایت از ابی عبد الله بن صالح
که من سالی از سالها پروان رفتم از بغداد دستور خواستم در خروج دستور یافتیم
پس اقامت کردم دست و دو روز بعد از خروج قافله به روان پس دستور یافتیم
پروان رفتم در روز چهارشنبه پس گفته شد مرا که پروان روم پروان هم و یار
بودم از قافله که ملحق شوایم شد پس به روان رسیدم و قافله انجا اقامت کرده
بود و چون از انجا روان شد من هم روان شدم و دعا کردم و دعا کرده شد از برای
من سلامتی پس رسید به من در آن راه بدی احمد قدر و ایت از محمد بن یوسف
الکاشی که او گفت مرا علت با سورد پیدا شد و نمودم آنرا با طبا و انفاق کردم
بر آن مالی را پس نتوانستند علاج و دوا ای کردن پس نوشتم رقعته و التماس دعا کردم
تو قی پر و ن آمد که بپوشاند ترا حق تعالی با پس عافیت و بگرداند ترا با ما در دنیا
و آخره پس گذشت بر من جمعه الا که صحت و عافیت یافتیم و آن موضع مثل کف من
شد پس طلب کردم طیبی را از اصحاب خود و بوی نمودم آنرا گفت ما آنرا و دایمی
درستیم و نیامده این عافیت ترا مگر از قبل حق سبحانه و تعالی بچایب اندازده است
از علی بن حسن الیمانی گفت در بغداد بودم که تهیه سباب که قافله میانی و من جوایم
که با ایشان پروان روم پس نوشتم و التماس اذن کردم در آن تو قی پروان
آمد که پروان مرو با ایشان که ترانیت در خروج با ایشان جزئی و اقامت کن
در کوفه گفت پس اقامت کردم و پروان رفت قافله پس پروان آمدند برای ایشان
بنو حنظل و همه را پریشان و محتاج ساختند گفت دیگر نوشتم و اذن خواستم در
رکوب آب پس اذن نشد از برای من پس سوال کردم از مرگبی که پروان رفته

درین سال بجانب دریا پس معلوم شد که سالم نمی ماند از آن مرا که یک مرگ
پروان آمد بر ایشان قوی که ایشان را بوارخ می گفتند و راه بکر را بر ایشان بریدند
که بید علی بن حسین که رفتم بعسکر و بکوچه و ر شدم که نمیدانستم و بکسی سخن نگفتم و
باشناهی نرسیدم پس من رفتم مسجد و نماز گذاردم بعد از فراغ من از زیارت
پس ناگاه خادمی آمد و گفت مرا چیزی که بیایم گفت بمنزل کفتم من گفتم
شاید که ترا بطلب غیر من فرستاده باشند گفت نه نفرستاده اند مرا بکسی
تو قوی علی بن حسین و با او غلامی بود پس او سخن آهسته گفت چنانچه من گفتم
که چه گفت تمام او رفت و آورد جمیع احتیاج مرا نوشتم نزد وی تا سه روز
و دستور خواستم در زیارت از داخل پس جواب اذن داد مرا من شب زیارت
کردم که بید حسن بن فضل مدانی که نوشت پدر من بخط خود کتابتی در و دیافت
آن بعد از آن نوشت بخط من کتابتی پس جواب آن نیز و رو دیافت بعد از آن
نوشت بخط مرد بزرگی از فقهای اصحاب تاپس و رو دیافت جواب آن پس
نظر کردم او را قرمطی کشته بود و آورده حسین بن فضل که رفتم بعراق و با خود
راست آوردم که پروان روم مکر از مینه و حجتی که در امر خود بنظر آید و بنجای
عواج من روی نماید و اگر چه احتیاج بد اکتم در اقامت و بر من تصدیق کنند
گفت در اشنا و غلال آن شد سینه من در آن تمام و ترسیدم که فوت شود مرا
چ گفت پس گفت مرا که برو مسجد چنین که در انجا ملاقات خواهد کرد و بتو مردی
رفتم بسوی او ناگاه بر من مردی داخل شد پس چون نظر کرد بسوی من خدیبه
و گفت عم مخور که زود باشد که حج کنی درین سال و باز کردی باهل و ولد خود
سالم گفت اطمینان یافتم و ساکن شدم من و کفتم این مصداق انت گفت
پس چون وارد شدم بعسکر پس پروان آمد برای من کیسه که دمانیر چند بود
و یکجا به با آن عملکن شدم و کفتم در نفس خود آیا این حد منست نزد قوم جبل
بر من غالب شد و باز پس فرستادم و نوشتم رقعته بعد از آن پشیمان
شدم و ندانست سخن خوردم و کفتم در نفس خود که کفران نعمت کردم که آنرا باز
پس فرستادم بر مولای خود نوشتم رقعته و اعتذار کفتم از فعل خود که گناه کردم
و استغفار کردم از زلل خود و آنرا فرستادم و برخاستم از برای نماز پیشین
من در آن فکر بودم و می گفتم که اگر رد کرده شود بر من آن دمانیر بچایم بندازند
و اعدا نکند در و جزئی نایبم آنرا برای خود که او اعلم است از من پس پروان
آمد بسوی من رسولی که کیسه را برده بود و گفت ترا بد آمد که ندانسته کار نمی

بدستی که با میکنم این را بدوستان خود در استاد او بس که از ما سوال می کنند
 و ترک آن میجویند و پسرون آمدن تو قیعی که خطا کردی که در نمودی باز
 پس در ستادی برو احسان ما را پس چون استغفار کردی خدا را خدای تعالی
 با من زد ترا و چون عزیمت و عقد نیت توانست که آنچه فرستاده بودیم بسو
 تو در آن حدیثی گفتی هرگاه که باز کردیم و اشتغال گیری در طریق خود پس
 آنرا صرف کردیم و در گذار نیدیم و اما جامه را باستان تا احرام بندی در
 نوشتیم و معنی را و خواستیم که نویسیم ثالث را پس مستناع نمودم بخوف
 که ایت کند از آن پس چون هر دو معنی را فرستاد و جواب بسوم که در نور دیده
 بودم به تفصیل و تفسیر و الحمد لله او گفت بودم که موافقت می نمودم جعفر بن محمد
 نیشابوری را به نیشابور بر آنکه سوار شوم با او بسوی حج و عدیل او باشم در
 سواری پس چون رسیدیم بغداد مرا چندی دست داد و رستم که عدیلی پیدا
 کنم پس رسید بن این و چنان میل داشتم بسوی او و التماس کردم که مرا از
 برای من پس او را کاره یا قسم پس چون ملاقات کرد مرا آن شخص گفت طلب
 تو بودم و گفته مرا که او صاحب تست پس نیکو زندگانی کن با وی و من طلب کنم
 عدیلی و گویا میکنم از برای او مرویت از حسن بن عبد الحمید گفت شک داشتم
 در امر خارج پس جمع کردم چیزی را پس رستم بعکس پس بیرون آمدن تو قیعی بسوی
 من که نیت در میان ماشکی و نه در آنکه قائم مقام ماست با مرا پس رد کن آنچه
 باست بر جاجر بن یزید و روایت از محمد بن صالح که او گفت که چون مردی
 من و کردید امر بسوی من بودم و مردی را بر مردم سفارحی از مال غنیم یعنی صاحب
 علیه السلام شیخ میفرماید این رمزیت که میداند از اشعیان و متعارف
 میان ایشان و می باشد خطاب ایشان بر او از برای تقیه گفت نوشتیم بسو
 او و اعلام کردم او را پس نوشت بمن که طلب کن ایشان را و استقصای کار
 ایشان نمای پس مردمان گذاردند حقوق خود را و بمن ندانند الا یک مرد که
 بود و سقچه چهار صد دینار پس آمد بسوی او و طلب کردم بتعویق می انداخت
 و استخفاف من میکرد و پس او و بر من سفاهت می نمود من شکایت کردم آن را
 پدید روی گفت چه میخواهی و چیست که میکنی پس کردم ریش او را و دیگر پای
 او را و کشدم تا میان خانه پس بیرون آمد پس او و استغاثه باهل بغداد و
 و میگفت که قتی را فضل گشت پدید مرا پس جمع شدند بر من خلق بسیاری پس
 سوار شدم و آه خود را و گفتم نیک کردید ای اهل بغداد و میل میکنید با ظالم بر

مظلوم من مردی ام از اهل مدائن از اهل سنت و این نسبت میداد مرا بقم و می
 اندازد مرا بر فضل تا ببرد حق و مال مرا گفت پس میل کرد و بدو و خواستند تا اهل
 شوند بجا نوت و می ناستکین دادم ایشان را و طلب کرد مرا صاحب سقچه
 عهد کرد که اندمال مرا از و کند و سو کند خود و بطلاق که او بد بدین فی الحال پس
 استیفا کردم از و و مرویت از احمد بن حسن گفت که دوست میداشتم جیل را
 و من قایل نبودم با ماست و دوست نمیداشتم ایشان را بجلای که تا مرد و یزید
 بن عبد الله و او وصیت کرده بود در مرض خود که بدهند شهری سمند را که
 دایه بود و شمشیر و کمر او را با صاحب امر پس من ترسیدم که اگر ندم شمشیر را
 به او بگویم بن برسد از و استخفافی پس قیمت کردم دایه و شمشیر و کمر را
 بهفصد دینار با خود و مطلع نکرد اندیم کسی را بران و دادم شهری با بگوین
 تاگاه کتابی و زود یافت بر من از جانب عراق که بغرست هفصد دیناری
 که ما را هست نزد تو از قیمت شهری و شمشیر و کمر روایت کند علی بن محمد
 که حدیث کرد یکی از اصحاب که مرا فرزند می شد پس نوشتیم و طلب اذن کردم
 در تطهیر او در روز هفتم کتابی و ارد شد که تطهیر کن او را پس او مرد در روز
 هفتم نوشتیم بعد از آن مرگ او را نوشتیم پس دیگر نوشته و زود یافت که
 زود باشد که قائم مقام او پیدا شود و دیگری نیز بعد از و پس اول را احمد نام
 کن و از پس احمد جعفر پس چنان شد که فرموده بوده و دیگر گوید که من تهیج
 کرده بودم و مردم را و دایع نموده و بر جناح بیرون رفتن بودم پس نوشته
 و زود یافت که ما از برای این کار بهیم و امر بسوی تست گفت که تنگ بشکست
 من و نمکن گشتم و نوشتیم که من بموجب فرموده اقامت کردم و شنیدم فرمان
 بر دم این قدر هست که نمکنم بواسطه تخلف کردن من از حج پس توقع بیرون
 آمد که تنگ نکردان سینه خود را پس بدستی که زود باشد که انشا الله در
 آینده حج کنی پس چون سال آینده در آمد نوشتیم و دستور خواستیم پس آن
 وارد شده نوشته بودم که میخواهم عدیل ابن محمد عباس شوم و من اعتماد
 داشتم بدیانت و صیانت او پس کتابت و زود یافت که اسدی نیکو
 عدیلیت پس اگر محمد بن عباس پایدار اختیار کن او را بر اسدی پس اسدی
 آمد و عدیل شد او را روایت از حسن بن عیسی العریضی که چون رحلت فرمود
 ابو محمد حسن بن علی علیه السلام که آمد مردی از مصر بمالی بجا که از برای
 صاحب امر علیه السلام پس اختلاف شد در باب آن حضرت بعضی مردم گفتند

که با محمد در گذشت و او را فرزند می نمود بعد از گذشتن خلف از بعد از جعفر است
و مگر گفت که خلف از پس او ولد اوست پس دست او را که گنیت او بود
بود بجانب عسکر تا تحقیق کند از ان امر و صحت آن و با وی کتابتی بود نزد جعفر
سوال کرد و از برهان جعفر گفت مرا و را که میباشند هنوز درین وقت پس آن
مرد آمد بسوی باب و فرستاد کتابت را بسوی اصحاب که موسوم بودند بفرار
پس توفیق بیرون آمد که خدای تعالی ترا اجر دهد در باب صاحب و مارت که او مرد
و وصیت کرده بود بمالی که بود با او شبقه که عمل کند در و بچیزی که واجب است
کتابت نوشت و امر انجمنان بود که مرا و را فرمود و روایت از علی بن محمد که
مار کرد از اهل آن چیزی که برساند بخدا آن حضرت و فراموش کرد و از آن
شمس را در محل بار کرد و چون آن چیز بان حضرت واصل شد نوشت بوصول
آن و در کتابت نوشته که چه نوع است خبر شمشیر را که فراموش کرده بودی
و روایت از محمد بن شاذان انیشا بوری که چون جمع شد نزد من پانصد درسم که
میت در شمشیر کم بود پس مرا خوش نی آمد که آنرا ناقص بفرستم پس از نزد خود
میت درسم را وزن کردم و فرستادم بان بجا سیدی و بنوشتم آنرا که در آن
بود پس جواب داد و شد که رسید پانصد درسم و از تو میت درسم داران بود
روایت از حسن بن محمد الاشعری که داد و شد کتابت ابی محمد را اجرای حکم چند
قاتل فارس بن حاتم بن هویه بود و از ان ابی حسن و برادر من پس چون ابو محمد زیاده
الاشعری که زیاده و داد و شد کتابت ابی محمد زیاده و گذشت و در دست یافت شد
از صاحب امر علیه السلام با اجرای حکم از برای ابی حسن و صاحب او و او را شد
امر چند چیزی پس من از برای این بکنم شدم پس خبر مرگ جنید بعد ازین رسیدم
او گوید که نوشت علی بن زیاد الضیری و سوال کفن از وی کرد پس نوشت وی که تو
محتاج خواهی شد بکفن درسته ثمانین پس او درسته ثمانین مرده و کفن برای وی
فرستاد پیش از مرگ او و روایت از محمد بن عمران الهمدانی که مرا حیه را بر من پانصد
درسم بود و کلام باین کلام نکردم پس او نوشت بمحمد بن جعفر که قبض کن و کاکین
را از محمد بن مارون پانصد دیناری که ما را بر او بود و روایت از علی بن محمد
که بیرون آمدن منی از زیاده مقابرتش و حایر علی سکنها السلام پس بعد از
چند ماه طلبید و وزیر با قطنانی را گفت مرا و را که ملاقات کن منی ذات قریش
را و برستین را و گو مرا را که زیاده مقابرتش را که امر خلیفه چنان شد
که تقصیر کنند هر که زیاده کند بکیر و بر و و احادیث درین مخفی بسیار است

و ان توبه

و آن موجود است در کتب معتبره که مذکور است و در ان اخبار قایم علیه السلام که تمام
آنرا می آورم کتابت را با طالت می انجامید بدین قدر اقصای نمودم البته مدعی
باب در ذکر علامات قیام قایم علیه السلام و ندۀ ظهور و شرح و سیره و طریق
احکام و طریقی از آنچه بطور خواهد آمد در زمان دولت او بعضی از علامات زمان
قیام قایم علیه السلام خروج مسیانی است و قاتل حنی و اختلاف منی عباس
در ملک و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر در آخر ماه رطل و طلاق
و فرورفتن بعضی زمین در سید و در مغرب و در مشرق و در کوه و استخوان کفایت
نزد و ال تا وسط اوقاف عصر و طلوع او از مغرب و قتل نفس زکیه که ظهور او
در هفتاد و یک سال از سالان گذشته شدن مردمان شش میان رکن و مقام و حرات
شد دیوار مسجد کوفه و اقبال رایات سیاه از قبل خراسان و خروج میانی و ظهور
مغربی بمصر و ملک شدن او شامۀ را و نزول ترک بجزیره و نزول روم بر ملک
شدن ستاره مشرق که نور دهد مثل نور قمر بعد از ان منقطع گردد و خواجه نزول
باشد که هر دو طرف او بهم برسد و سپه خنی ظاهر شود در آسمان که آفاق را
فرا گیرد و آتشی ظاهر شود طولانی در شش ق که باقی ماند در جوهر اسیه روزی
رو کندن عرب غنائی خود را و ملک شدن آنها بلاد را و خروج آنها بر سلطان
عجم کشتن اهل مصر امیر خود را و خوابی شام و آمدن شد سه رایاۀ در و و دخول رایا
قیس و عرب بمصر و رایاۀ کند بخراسان و در و و خیل از قبل کوفه تا مرتبه شود
بقا و حیره و اقبال رایاۀ سیاه از مشرق و زیاده قیامت آتیب داخل شود
در کوه چای کوفه و خسته و ج شفت کذاب که همه دعوی نبوت کنند و خروج
و و زده نفر از ال ابی طالب که دعوی امامت کنند از برای نفس خود و احراق
مر و عظیم القدر از کر و و بنی عباس در میان طول و خافقین و بستن جبر از آن
در یلی کرخ است بمیدنه بغداد و ارتقاع باد سیاه در آنجا در اول روز و پیدا
شدن زلزله تا منخف شوند بسیاری از حقایق و ترسی که شامل اهل عراق
باشد و موت بسرعت و نقص از نفس اموال و ثمرات و پیدا شدن بلخ در
انوان و در غیره و ان تا بیاید بر زرع و خلاۀ و کمی کشت و زراعتی که مردم کنند
و اختلاف عجم و ریحین خون بسیار در میان یکدیگر و بیرون آمدن بندگان از
طاعت سیدان و کشتن ایشان و احکام از او نسخ قومی از اهل بدع که بکرد
ایشان بوزیرگان و نوکان و غلبه کردن عبید بر بلاد سادات و مذاکره
از آسمان که بشنود آنرا از اهل زمین و سخن کنند بر اهل لغت بلفظ ایشان در و

که بنوده از آن زمان باز که بود که ده آدم علیه السلام صالح بن شیم گوید که من شنیدم اب
جعفر که میفرمود که نیت میان قیام قیام و قتل نفس زکیه بیشتر از پانزده شب مؤلف
رحمة الله میفرماید که نظر کرده میشود و درین یا است که مراد بنفش زکیه غیر محمد بن
بن الحسن بن حسین بن علی بن ابی طالب است و او کشته شد در رمضان سنه خمس و
و مانده و یا آنکه راه می یابد طعن یا بن خبر و از جابر روایت که گفت مرابی جعفر را علیه
السلام که کی خواهد بود این امر فرمود که هر گاه که باشد این ای جابر و چون بسیار شود
کشش میان حیره و کوفه این امر متوقع است و روایت از حسین مختار که ابو عبد الله
علیه السلام فرمود که هر گاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه از آنچه در بی خانه
عبد الله بن مسعود است پس برود این زوال ملک قوم است و نزد زوال
آن خروج قیام علیه السلام و بکر بن محمد از ابی عبد الله علیه السلام روایت کند
که دیگر خروج خلافت است که سفیانی و خراسانی و یمنی است در یکسال و یکماه و روز
و نباشد در آن رایتی که راه نمایند تر باشد از رایت یمنی زیرا که او دعوت حق
میکنند و روایت میکند احمد بن محمد بن ابی نصر از ابی الحسن الرضا که آن حضرة فرمود
که کشید چشمهای خود را بسوی او تا تمیز کرده شوند و از موده که در خلافت
باقی نماند مگر اندکی بعد از آن خواند این آیت را که الم احب الناس ان یرکوا
ان یقولوا امتا و هم لایفتنون پس از آن فرمود که از علامات فرج حدی باشد
که واقع شود میان هر دو مسجد و بکشد فلان و لد فلان پانزده کفش را از عرب
ور وایت کند نمون بن خلافت از ابی الحسن علیه السلام که گویا من شاهد می کنم
ایاتی را که از مصر آمده اند بکشد برکت تمام باشد ثبات پس راه نموده شود این
خارج و صیارت و ابوبصیر روایت کند از ابی عبد الله علیه السلام که بنو ذریه ایل
نکرد و ملک این جماعت تا عرض کرده شوند مردم کوفه در روز جمعه گویا نظر کنم
بسرکه که مبادرت می نمایند در آنچه میان باب الفیل و اصحاب صایون است و او
از حسن بن حکم که سوال کرد مردی از ابی الحسن علیه السلام از فرج فرمود که اکثار
و تفصیل کنم یا تفصیل و محمل گفت که هر گاه که مذکور کرد و رایا قیس مصر و رایا
کنده بخراسان و روایت کند ابوبصیر از ابی عبد الله علیه السلام که مرد ولد فلان
نزد مسجد شام یعنی مسجد کوفه هر آینه واقعه افتد در روز عروبه که کشته شود جابر
هر اگر کس اندازد باب فیل تا اصحاب صایون پس شمار است که بر پیران این
طریق و اجتناب نمایند حشر ایشان از روی احوال آنکس است که اخذ کند در
انصار و هم از و بر ویت که قیام میکنند در آن روایت کند جعفر بن سعد از پدر

و از ابی عبد الله علیه السلام که سال سح کشته شود بنده فراه تا داخل شود
آب در کوهی کوفه و در حدیث محمد بن مسلم وارد است که شنیدم از ابی
علیه السلام که میفرمود که پیش از قیام قیام امتحان و آزمایش باشد از
جانب حق جل و علا که میفرمود که چه چیز است آن که فدای تو کردم پس این است
خداوند که و لنبلوکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الا نفس
و الثمرات و بشر الصابرین بعد از آن فرمود که خوف از ملوک بی خلافت
رجوع و کسب از کفایت اسعار و نقص اموال از کساد تجارت راه و قلت
زیادتی در و نقص نفس بموت سریع و کمی ثمرات بقلت ربیع زرع بقلت
برکت ثمار بعد از آن فرمود که و بشر الصابرین نزد این امور بتجمل خروج
قیام علیه السلام خواهد بود و روایت از بنی بجوری که شنیدم ابو
عبد الله علیه السلام فرمود که زجر کرده شوند مردمان پیش از قیام قیام
السلام از معاصی خودشان بآبشی که طاهر شود در آسمان و سرخی که فرو
گیرد و بسیار از فرورفتن که وقوع یابد در بغداد و بصره و خوارنجه که در
در آنجا و خانه های آن بلاد خراب گردد و فناء واقع شود در اهل آن شامل
شود اهل عراق را خونی که نباشد مرایش را با آن قرار تا آن سال که قیام
شود و طاهر گردد و صاحب الزمان علیه السلام در روزی که بعینه ظهور کند از
ابوبصیر روایت کرده از ابی عبد الله علیه السلام که بیرون نیاید قیام علیه السلام
مگر در سال و تراز سالهای در شنه احدی یا شنه یا شنه یا شنه و هم از
وی روایت که ندانم که ده شود با هم قیام در شب پست و سیوم و قیام گردد
در روز عاشورا و آن روز است که کشته شد در و امام حسین علیه السلام که
در روز شنبی باشد و هم محرم قیام باشد میان رکن و مقام جبرئیل علیه السلام
بر دست او ندانم که بیعت کند از برای خدای تعالی بوی پس روان گردد
بسیوی آن حضرت شیعیان و از اطراف زمین در نور دیده شود از برای ایشان
زمین تا بیعت کنند او را پس که داند خدای تعالی با زمین را از داد و عدل
همچنانکه برشته باشد از جور و ظلم تا سیر او از مکه بکوفه باشد ابوبکر خضری
روایت کرده از ابی جعفر ابی تر عبد الله علیه السلام که قیام علیه السلام از مکه
بجنت کوفه با پنج هزار از ملائکه جبرئیل از زمین باشد و مکائیل از شمال و موفان
در پیش او و متفرق کنند لشکر یازاد و ملا و روایت کند عمر و شمس از ابی جعفر
علیه السلام که ذکر کرده نزد آن حضرت فرمود که داخل شود کوفه را و با او سه

رايت باشد و بيايد تا آنکه بنبريد و خطبه بليغ بخواند و مردم ندانند که آن حضرت چه فرمود
از بسياري که چون جمعه دوم شد آنها پس گنزد مردم که آن حضرت نماز جمعه نشان
بگذار پس امر فرمايد که خطبه بگوشد از براي او مسجدی را بر عزی و نماز گذارد و در
انجا مردم بعد از آن امر فرمايد که بکنند و حاضر نمازند از عقب مشهد امام حسين عليه
السلام نهرا که جاری شود تا بغزین و آب تا بنجف بيايد و بر کنار رود و بپند
آن بها و استیاء با سازند و پیره زمان آیند و گندم در انجا آرد و بی که آید گنشد
و در آیت صالح بن ابی الاسود واردست از ابو عبد الله عليه السلام که نزد
مسجد سله میفرمود که آن منزل صاحب ماست هرگاه که بيايد باهل خود و در
روایت مفضل بن عمر واردست که شنیدم از ابی عبد الله عليه السلام که هر
قیام نماید قیام آل محمد بنا فرمايد در پس کوفه مسجد را که آنرا هزار در باشد متصل
بود خانه های اهل کوفه بنهر که بلا و آنچه در و دیافته اخبار در مدت ملک قیام عليه
السلام و ایام آن و احوال شیعه و آنست که روایت کرده عبد الله بن محمد بن
که گفت مرا ابی عبد الله را علیه السلام که چندگاه خواهد بود ملک قیام عليه السلام
فرمود که هفت سال که در آن شود از برای او ایام و لیالی آن تا غایتی که خیال
از آن سالها مقدار ده سال باشد از سالهای پس سالهای شما پس سالهای
ملک او و هفتاد سال باشد از سالهای شما که اینست و هرگاه که قیام قیام شود
بارانی بار در جادای اگسرسوده و روز از رجب آن خان بارانی که نزدیک
مثل خلاق آنرا پس بروماند خدای تعالی بآن کوشتهای مؤمنان و ایدان در
قبرهای ایشان پس گوید که نظر میکنم بسوی ایشان در مقابل ایشان که می
افشانند مویهای خود را از خاک و روایت کند مفضل بن عمر که شنیدم از ابو عبد الله
عليه السلام که میفرمود که قیام هرگاه که ظاهر شود روشن شود زمین بنور روی او و
مستغنی گردد مردمان از روشنی آفتاب و زایل شود ظلمت و تاریکی و معمر و در آن
عمر شوند مردم و در زمان ملک آن حضرت خنجره مردی باشد بنه نرینه که در میان
هر سچ مادی نباشد و ظاهر گردد از زمین کنجهای خود را تا به چند مردم بروی زمین
آنرا و طلب کند مردی از شما کسی را که صله دهد بآل خود و زکوة دهد و او را پس بپند
او کسی را که قبول کند این را از او مستغنی شوند مردمان با آنچه روزی کرده و حق عیال
ایشان از فضل خود و آنچه روز و دیافته در صفت و ولایت قیام عليه السلام آنست
که جابر جعفی روایت کند که شنیدم از ابو جعفر عليه السلام میفرمود که سوال کرد
عمر بن خطاب از امیر المؤمنین عليه السلام که خبر کن مرا از عهدی که چیست نام او فرمود

که جنب من عهد داده من که حدیث کنم بآن تا بر یکمرا اندازد و از خدای تعالی گفت
پس خبر کن مرا از صفت او فرمود که جوانی باشد میان بالا خوب روی و نیکی
و دندان که فرو داده باشد سوی وی بر دوشهای مبارکش و غلبه کرده باشد
نور روی او سیاهی سوی محاسن و سر مبارک و را او بهترین از ما باشد
فا تا سیرت و طریق احکام او نزد قیام وی آنست که روایت کند مفضل بن
عمر جعفی که من شنیدم از ابی عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام که چون از آن
آتی صادر شود در ظهور قیام عليه السلام با لای نیسیر بر آید و دعوت کند
مردم را بحق و سیر فرمايد در میان ایشان بر نسبت رسول الله صلی الله
و آله و سلم و عمل فرمايد در میان ایشان بعمل آن حضرت پس حق سبحانه و
تعالی بفرستد جبرئیل را علیه السلام تا بيايد بر حطیم و گوید مرا آن حضرت
که بچه خبر دعوت میکنی پس حیران گرداند آن حضرت او را پس گوید جبرئیل
عليه السلام که منم اول کسی که متابعت میکند ترا پس بکشای دست خود را
پس بیعت کند بر دست او و بخدمت وی بيايد سیصد و نيزده مرد پس
بآن حضرت بیعت کند بر دست او و بخدمت وی اقامت نمایند در مکه آنجا
او بده هزار مرد بر سرند بعد از آن سیر فرمايد از آنجا میدینه و روایت کند محمد بن
عجلان از ابی عبد الله عليه السلام که چون قیام عليه السلام قیام نماید دعوت کند
مردم را با سلام و تبارکی و هدایت نماید ایشان را با امری که دثار و دست پس آن
پنهانست از جمهور و قیام را عهدی نام کرده اند از جهت آنکه هدایت میکند بامری
که مخفی است بر جمهور و نام نهاده شد بقیام از جهت قیام او بحق و روایت کند
عبد الله بن مغیره از ابی عبد الله عليه السلام که هرگاه قیام آل محمد قیام نماید
پانصد کس را از قریش و بنزد گردن ایشان را بعد از آن پانصد کس را ایشان
نوبت این چنین کند که غنم برسد عدد این جماعت باین مقدار فرمود که نعم از
و از بوالی ایشان و روایت کند ابو بصیر که ابو عبد الله عليه السلام فرمود که
که چون قیام عليه السلام قیام نماید خراب کند مسجد الحرام را تا باز گرداند با پس
اول و بگرداند مقام را بموضع که باشد در و قطع کند دستهای بنی شیبه را و بیا
و نیز و بنجانه کعبه و بنویسد بر آن که ایشان دزدان کعبه اند و روایت کند
ابو بجار و د از ابی جعفر در حدیث طویلی که چون ظهور کند قیام عليه السلام سیر فرمايد
تا در کوفه خروج کنند از آنجا زیاده از ده هزار نفس که ایشان را بریه گویند با سلاح
و یراق و گویند مرا آن حضرت را که باز گردد با آنجا که آمده که ما را حاجتی به بنی فاطمه نیست

پس بنهد در میان ایشان شش را تا آنجا که نماید بر خاریشان بعد از آن بگوید و دل
 شود و بقتل آرد و آنجا هر منافق مرتاب که باشد و خراب کند قصور را و بکشد
 منافقان آنرا بر وجهی که رضای خدای تعالی در آن باشد و روایت کند آنجا که
 از ابی عبد الله علیه السلام که چون قایم کرد و قایم بایاید ما هر جدیدی همچنانکه رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم و دعوت می نمود با هر جدید در ابتدای اسلام و در
 کند علی بن عقبه از ابی عبد الله که هرگاه که طور کند قایم علیه السلام حکم بعد از کند
 و بر طرف شود در ایام او و جزو امن کرد و بدو و الت او را بهما پیرون آورد زمین
 بر کاست خود را و در کرده شود هر حق با اهل خود و باقی ماند اهل دنیا تا ظاهر کرد و اند
 اسلام را و معترف شود بایمان آید بنشیند قول حق جل و علا را که و له اسلام
 من فی السموات و الارض طوعا و کرها الیه ترجعون و حکم کند در میان مرد و کیم
 داد و دینی علیه السلام و حکم محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس درین هنگام ظاهر
 آشکار کند زمین گنجهای خود را و بدید بر کاست خود را و یافت نشود در آن روز
 مردی از شما که موضع صدقه باشد و نه محل بر و حسان از جهته شمول ضعیف جسیع
 مؤمنان را بعد از آن فرمود که دولت ما آخرد و تنها خواهد بود و باقی نماید اصل
 پستی که مریش از ادولتی باشد الا حکم که کرده باشند پیش از ما تا نگویند هرگاه که
 بنشیند سیره ما را که ما مالک بوده ایم و سلوک نموده ایم مثل این سیرت که این طایفه
 داشته اند و اینست قول خدای عز و جل که و العاقبة للمتقين و روایت کند
 ابو بصیر از ابو جعفر در حدیث طویلی که چون قایم علیه السلام قیام نماید سیر فرماید
 تا کوفه و خراب کند در آنجا چهار مسجد را و باقی نماید بر وی زمین مسجدی که او را
 شرفی بوده الا که خراب کند آنرا و سوار سازد و کشته دهد و در اند طریقی اعظم
 و بشکند مرجاح خارجی که در راه و طریقی باشد و باطل کند راههای آنرا و
 که در راهها و طریقات و نکند هیچ بدعتی الا که از آنکه کند آنرا و سستی الا که
 بر پای دارد آنرا و نیت کند قسطنطنیه و چین و جبال و دیلم را پس مکت فرماید بر آن
 سال که مقدار هر سال ده سال باشد از سالها و شما که اینست بعد از آن بکند خدای
 تعالی آنچه خواهد کفتم مر آن حضرت را که چگونه در آن کرده سالها فرمود که امر کند خدا
 تعالی را بدینک و بشت و قلت حرکت پس در آنکه در ایام باین واسطه کفتم که
 ایشان میکوبند که فلک متغیر شود فاسد کرد و که آن قول زنادقت است فاما مسلمانان را
 بران رای نیست و بدست کشافت حق تعالی از برای پیغمبر خود ماه را و باز کرد
 اقبال ایشان از و از برای یوشع بن نون و اخبار فرموده بدین رازی روز قیامت

که کالف

که کالف سینه فاعده و روایت کند جابر بن عبد الله از ابی جعفر علیه السلام که هر
 که طور کند قایم آل محمد علیه السلام بر نه خیمه را از برای آنکسی که تعلیم کند مردمان را
 قرآن بر وجهی که حق جل و علا فرمودست و پس آن تعلیم شکل و صفت نماید بر آنکه
 حفظ داشته باشد آنرا از تو زیر که مخالف این تالیف باشد و روایت کند
 مفصل بن عمر از ابی عبد الله که پیرون آورد قایم علیه السلام بیت و هفت مرد را
 پانزده از قوم موسی باشند علیه السلام آنانی که هدایت یحیی کرده اند و عدت
 در زنده اند و هفت مرد از اهل کعبه باشند و یوشع بن نون و مسلمانان ابو
 و جانة انصاری و مقداد و مالک اشتر که در پیش وی انصار و حکام وی باشند
 و روایت کند عبد الله علیه السلام که چون ظاهر شود قایم آل محمد علیه السلام
 حکم فرماید بکیم داد و علیه السلام که احتیاج بر بینه داشته باشد که تمام فرماید
 خدای تعالی او را که حکم کند تعلیم خود و خبر کند هر قومی را آنچه استنباط کرده اند
 او را بشناسد و دست خود را از دشمن خود بتوسم قال الله تبارک و تعالی ان
 فی ذلک لآیات للمتوسمین و آنها بسبیل مقیم و روایت کرده شده که در
 دولت قایم علیه السلام نوزده باشد که ایام و شهر او در آن ذکر در آن
 وجه که مذکور شد و این امر بر ما پوشیده است چه آنچه اطهر و اکبر روایت
 هفت سال است و آنچه ما رسم کرده ایم کفایت و الله ولی التوفیق و حسنا
 الله و نعم الوکیل این آخر کتاب شیخ مفید است رحمه الله تعالی و اثنایه و یوسف
 کتاب رحمه الله میفرماید که رسیده بمن چهل حدیث که جمع کرده آن را حلقه
 ابو نعیم احمد بن عبد الله رحمه الله در امر مهدی علیه السلام **الاول** ابو سعید خدری
 روایت کند از پیغمبر که آن حضرت فرمود که مهدی از امت منت اگر کوتا
 عمر او پس هشتاد سال است و الا پس شصت است و الا پس نه است تنعم کند
 امت من در زمان او که تنعم نکرده باشند مثل آنرا هرگز نه نیکو کار و نه بدکار
 بسیار اند آسمان هر بارانی نمانی که دارد و ذخیره نکند از زمین چیز را از نبات
الثانی سم ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کند از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله که آن حضرت فرمود از جور و ظلم پس قایم کرد و مردی از عترت من
 بر کرد اند آنها را از داد و عدل که مالک کرد و در آنرا هفت سال یا نه **الثالث** و هم
 از مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قیامت نشود تا مالک کرد
 زمین را مردی از اهل بیت که بر سازد زمین را از عدل و داد آنجا نکه بر بوده با
 از جور و ظلم که مالک کرد و هفت سال **الرابع** زهری روایت کند از علی بن حسین

او از پدران خود علیهم السلام که رسول الله فرمود و فاطمه را که مهدی از ولد است **و**
 روایت کند علی بن ابی طالب از پدر خود که او گفت داخل شدم بر رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و آن حضرت در حالتی بود که در آن رحلت فرمود پس علیها السلام
 نزد مبارک وی بود پس او گریست چنانچه آوازش بلند شد پس آنحضرت
 برداشت مبارک را بطرف فاطمه و فرمود که حبیب من فاطمه چه خبر میکنی باند ترا
 می ترسم فتنه را بعد از تو فرمود که ای حبیب من آیا ندانستی که حضرت عزت
 کرد بر زمین نظر کردنی پس اختیار فرمود از و پدر ترا پس برانگیخت او را برست
 بعد از آن نظر فرمود و نظر کردنی پس اختیار کرد از و شوهر ترا و وحی فرستاد
 من که نکاح کنم ترا ای فاطمه و ما از اهل بیتیم که اعطا فرموده بماتحق حل و علق
 خلعت که نداده هیچ کس پیش از ما و نخواهد داد و کسی بعد از ما منم خاتم پیغمبران
 و اگر لم ایشان بر خدای عز و جل واجب مخلوقین بسوی حق تعالی و منم
 تو و وصی من است و وصایا واجب ایشان بسوی خدای عز و جل و او شوهر
 و شهید ما بهترین شد است و دوست ایشان بسوی خدای تعالی و او حرمه
 بن عبدالمطلب است که تم بر تو و عم شوهرت و از مات کسی را که او را
 دو بال است که طیران میکند در جنت با ملائکه هر جا که میخواهد و او سرعم
 و برادر شوهرت و از مات دوست و سبط این امت که ایشان دو پسر تواند که
 حسن و حسین اند که بهترین جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بحق آنکه پیغمبر
 گردانند مرا بحق که بهترین از ایشان ای فاطمه و بحق آنکه مرا بحق و رستگار
 از ایشانست مهدی این است هر گاه که بگردد دنیا هرج و مرج و سپید شود
 و بریده گردد راهها و فارتا کند بعضی از ایشان بر بعضی پس بزرگ رحم
 کند بر کوچک و کوچک تقطیع نماید بزرگ را پس بفرستند حق سبحانه و تعالی
 نزد این احوال از ایشان کسی که فتح کند قلعه های ضلالت و دل های بسته
 پوشیده را و قیام نماید بدین در آخر الزمان چنانکه من قیام نمودم با مردمین در
 آخر الزمان و برکنند زمین را از عدل و داد و چنانکه بر باشد از جور ای فاطمه اندوه
 مبر و که یکن خدای تعالی رحیم ترست بتو و مهربان تر بر تو از من و این از برای
 شکانت و منزلت است از من و موقع تو از دل من تر و بیخ فرمود حق تعالی ترا
 بزوجه تو و او اعظم ایشانست از روی حب و اگر کم ایشانست از روی نصب
 و اگر کم ایشان بر عیبت و اعدال ایشان بسویت و ابصر ایشان بر حقیت و من
 کرده ام از خدای تعالی که تو باشی آنکه اول من ملحق شوی از اهل من امیر المؤمنین

علیه السلام فرمود که باقی ماند فاطمه علیها السلام بعد از آن حضرت مگر بقا و
 پنج روز تا محقق گردانید حق او را بوی **الفصل** و باین اسناد حدیث روایت
 که خطبه فرمود ما را رسول الله و ذکر فرمود ما را آنچه خواست شدن بعد از آنکه باقی
 ماند از دنیا مگر مگر و ذکر فرمود که بر آید در از که دادند خدای تعالی آن روز را تا برانگیزد
 مردی را از ولد من که نام او امام منست پس برخواست سلمان رضی الله عنه و گفت
 یا رسول الله از کدام ولد است فرمود که از ولد من که ایت و زود دست
 مبارک خود حسین علیه السلام **الفصل** باین اسناد حدیث روایت
 کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پیرون اید مهدی از قریه که آنرا
 گریه گویند **الفصل** باین اسناد حدیث روایت کند که رسول الله فرمود
 که مهدی مردی باشد از ولد من و روی همچو کوب خشنده باشد **الفصل**
 باین اسناد روایت میکند رسول الله فرمود که مهدی مردی باشد از ولد کون
 او لوی عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی بر کون راست او خالی باشد که کویا کوب
 خشنده است پر کرد و اند از زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم
 و راضی باشند در خلافت اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در هوا **الفصل** باین
 اسناد ابو سعید خدری روایت میکند که حضرت رسول الله فرمود که مهدی
 از ما اهل بیت است **الفصل** باین اسناد ابو سعید خدری
 روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مهدی از ما اهل بیت
 مردی باشد از امت من که اسپم و بونیده تر باشد منی او پر کرد و اند از زمین را
 از عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور **الفصل** باین اسناد ابو اسامه
 روایت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که میان شما و ما
 مردم چهار گونه صالح باشد در روز چهارم بر دست مردی از آل هر قل که آن
 آن هفت سال باشد پس گفت مردی از عبد القیس که او را مستور بن غلام
 مسکفت که یا رسول الله که باشد امام مردمان در آن روز فرمود که مهدی
 و قد من که این چهل ساله باشد که کویا روی او کوب خشنده است و دور
 راست او خال سیاهی باشد و در دو نوع جامه باشد که کویا از رجال نبی
 اسرائیل است استخراج کنوز نماید و فتح نماید این شهر که **الفصل** باین
 اسناد عبد الرحمن بن عوف روایت کند که رسول الله فرمود که حق سبحانه و تعالی
 برانگیزد مردی را از عزت من که کشته شده باشد دندانهای پیشین وی و ابلی
 بجهه بود و پر کرد از زمین را از عدل و افاضه مال کند افاضه کردنی و فیض

مال بهیمن پس برساند **الرابع عشر** باین اسناد ابو اسامه روایت کند که خطبه فرمود ما
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر کرد و قال را و فرمود که بر طرف کند مدینه خبیثه را
همچنانکه بر طرف میکند کوره آتش خبث آهن را و گویند این روز را روز خلاص
ام شریک گفت پس کجا باشد عرب در آن روز یا رسول الله فرمود که در آن روز
اندک باشند و میل کنند ایشان به بیت المقدس و امام ایشان مهدی بود که
صالح است **الخامس عشر** باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که رسول الله
فرمود که پیرون آید مهدی از امت من که بر آئین حق سبحانه و تعالی او را عیان
و آشکارا از برای مردمان که تنعم نمایند است ماضیه و پیرون آید در زمین نبات
خود را و بد هر مردم را مال بسوی **السادس عشر** باین اسناد عبد الله بن عمر
روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پیرون آید مهدی و بر
او بر سایه کرده باشد پس در آن حالت منادی ندا کند که این مهدی خلیفه الله
است پس پی روی کند او را **السابع عشر** باین اسناد عبد الله بن عمر روایت
کند که رسول الله فرمود که پیرون آید مهدی و بر سر وی فرشته باشد که ندا
کند که اینست مهدی پس پی روی کند او را **الثامن عشر** باین اسناد ابو حنیفه
روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بشارة دهم شما را بمهدی
که بر آئین حق شود در میان امت من بر اختلافی که از مردم بوده و زلالی که در میان
ایشان باشد پس گرداند از عدل و داد همچنانکه بر او باشد از ظل و خورشید
راضی باشند از و ساکنان آسمان و زمین و قیمت نماید مال را قیمت صحاح مردی
گفت که چه معنی دارد و صحاح فرمود یعنی بسویت در میان مردمان **التاسع عشر**
باین اسناد عبد الله بن عمر روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که قیام نکرد و قیامت تا مالک شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او بنام
من پر کرد اند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور **العاشر** باین
اسناد خدیجه روایت کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که باقی
نماند از دنیا مگر بیک روز که هر آنکه بگوید که در آن روز حق تعالی مرد را که نام
او نام من باشد و خلق او خلق من باشد و کتبتش ابو عبد الله باشد **الحادی عشر** باین
اسناد عبد الله بن عمر روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بر طرف
نشود دنیا تا بر آئین خدای تعالی مردی از اهل بیت من که هم نام من باشد و پیش
هم نام پیرو من باشد پر کرد اند زمین را از عدل و داد و عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم
و جور **الثانی عشر** باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه

و الله اعلم فرمود که هر آنکه بر کرد در زمین از ظلم و جور و عدوان بعد از آن هر آنکه بر کرد
آید مردی از اهل بیت من تا پر کرد اند زمین را از عدل و عدل همچنانکه پر بوده باشد
از جور و عدوان **الثالث عشر** باین اسناد و ذری بن عبد الله روایت
کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پیرون آید مردی از اهل
بیت من که موافق باشد نام او بنام من و خلق او خلق من پر کرد اند زمین را از عدل
و عدل **الرابع عشر** باین اسناد ابو حنیفه روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که سید اشود نزد انقطاع از زمان و ظهور از فتن مردی که او را احمد
گویند که عطا او گویند باشد **الخامس عشر** باین اسناد ابو سعید خدری روایت
کند که حضرت رسول فرمود که خروج کند مردی از اهل بیت من و عمل نماید نسبت
من و فرودستد حق تعالی از برای او برکت را از آسمان و پیرون آید در زمین برکت
خود را و پر شود زمین از داد و عدل همچنانکه پر و معلوم بوده از ظلم و جور و عمل نماید
وقت هفت سال و فرود آید و نزول فرماید به بیت المقدس **السادس عشر** باین
اسناد از ثوبان روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر
بپند را بایت سیاه را که روی نمود از خراسان پس بیاید بان و اگر چه بر رفت
باید رفت که در خلیفه آتی مهدی است علیه السلام **السابع عشر** باین
اسناد عبد الله روایت است که او گفت ما نزد حضرت رسالت پناه بودیم که آمد
جوانمانی از بنی هاشم پس چون حضرت ایشان را دید چشمهای مبارکش پر از اشک
شد و رنگ روی مبارکش تغییر گشت پس گفت یا رسول الله لایزال می بینم در
روی مبارک تو چیزی را که ما از آن طول میجویم و میخواهیم از این حضرت فرمود
که ما از اهل بیتیم که اخبار فرمود از برای ما آخرت را بر دنیا بد رستی که اهل بیت
من زود باشد که پیغمبر بعد از ما در بلا و رانده گردند در اطراف تا بیایند قومی
قبل مشرق و با ایشان را بایت سیاه باشد پس ایشان سوال حق کنند پس
ندهند آنرا پس تقاضا کند و یاری داده شوند پس اعطا کنند آنچه طلبند پس
قبول نکنند تا دفع کنند از ابر جلی از اهل بیت من پس بر کرد اند زمین را
از قسط و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور پس آنکه ادراک کنند این را از شما
پس باید که بیاید ایشان را و اگر چه بر رفت باید رفت **الثامن عشر** باین
اسناد خدیجه روایت کند که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود
که وای این امت را از ملوک جبار که چگونه قتل نمایند و حیث فرمان بردار
مگر کسی که اظهار کند طاعت ایشان را پس مؤمن برهنه کار مدار کند ایشان را زبانه

خود و نفرت باشد او را از ایشان بدل خود پس هرگاه که خواهد حق سبحانه و تعالی
 باز کرد و اند اسلام را بغیر پس بشکند هر چار که در کس را و او قادر است بر آنچه خواهد
 اصلاح کند حال است را بعد از افشاد ایشان پس آن حضرت فرمود که یا خداوند که
 باقی نماند از دنیا مگر من و زکریا و عیسی و اینه در آن که داند حق تعالی آن روز را که
 شود مردی از اهل من که جاری کرد و ملاحم بر و ستهای او و اظهار کند اسلام
 و خلاف نیست و فده او را و او را و زحاست **التاسع والعشرون** باین اسناد
 ابو سعید خدری روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 که تنعم امت من در زمان مهدی چنان یعنی باشد که کسی تنعم نکرده باشد مثل آن
 هرگز بیار و آسمان بر ایشان باران نافع و بکند از زمین چیزی را از نبات خود
 مگر که بیرون آرد آنرا **الثلاثون** باین اسناد انس بن مالک روایت کند که
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ما بنو عبد المطلب سادات جنت منم و برادر
 من علی و عثم من حمزه و جعفر حسن و حسین و مهدی علیهم السلام **الحادی و الثانیون**
 باین اسناد ابو هریره روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اگر باقی
 نماند از دنیا یکشب هر آینه مالک شود در آن مردی از اهل بیت من **الثانی و الثانیون**
 باین اسناد مرویت از ثوبان که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که
 شوند نزد کج شما کسی که همراه ایشان پس خلیفه باشند بعد از آن جبر کنند یکی از
 ایشان پس باید رایا سیاه پس بشنید از آنچنان کشتی که کشته شده باشد
 آنچنان بعد از آن باید خلیفه الهی مهدی پس هرگاه بشنید آمدن او را پس باید
 و بیعت کند او را **الثالث و الثانیون** باین اسناد مرویت از ثوبان که پیغمبر صلی الله علیه
 و آله وسلم فرمود که باید ریای از قبل مشرق که گویا دلهای ایشان پاره می آید
 است پس هر که بشنود ایشان را باید که باید و بیعت کند ایشان را و اگر چه بر لب
 باید رفت **الرابع و الثانیون** باین اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام کند که گفتم
 که یا رسول الله آیا از ما است ال محمد مهدی یا از غیر ما فرمود که نه بلکه از ماست ختم فرمایند
 با و این دین را بچنانکه فرستاده بود با و بما خلاصی یا بنده از فتنها بچنانکه خلاصی میشوند
 از شرک و با الفت و به خدای تعالی در میان دلهای ایشان بعد از عداوت فتنه
 اند روی برادری در دین ایشان **الخامس و الثانیون** باین اسناد عبد الله بن مسعود
 روایت میکند که رسول الله فرمود که باقی نماند مگر یکشب هر آینه را زکریا و عیسی و اینه
 آن شب را تا مالک شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من
 و اسم پدر او با اسم پدر من پر کرد و اند زمین را از داد و عدل بچنانکه پرده بوده باشد

از جو و ظلم و تقسیم مال را بسویت و بدید کند حق سبحانه و تعالی الفت در دلهای
 امت پس مالک شود هفت سال یا نه سال و چیزی نخواهد بود و در زیستن بعد
 مهدی **السادس و الثانیون** باین اسناد روایت میکند ابو هریره که رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که قیامت قائم نکرده تا مالک نکند و از اهل بیت
 من که فتح کند قسطنطنیه و جبل دیم را و اگر باقی نماند مگر یکروز هر آینه در آن که
 حق تعالی آنروز را تفسیح کند زمین را **السابع و الثانیون** باین اسناد قیس بن جابر
 از اباء و اجداد خود روایت کند که رسول الله فرمود که زود باشد که پانصد بعد از
 من خلفا امر او از بعد خلفا امر او از بعد امر ملوک جابره بعد از آن بیرون آید
 مردی از اهل بیت من که پر کرد و اند زمین را از داد و عدل بچنانکه پرده بوده باشد
 از جو **الثامن و الثانیون** باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که از ما است آنکه بگذار و عیسی بن مریم نماز
 را در پس او **التاسع و الثانیون** باین اسناد مرویت از جابر بن عبد الله که
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که فرود آید عیسی بن مریم علیه السلام
 پس گوید که امیر خلائق مهدیت باید و بگذار نماز را بدستی که بعضی از
 شما بر بعضی امیر اند جهت کرامت از قبل خدای تعالی از برای این است **العاشر**
 باین اسناد روایت کند محمد بن ابی اسیم از ابی جعفر مضمور و او از پدر خود و همچنین
 ماعبد الله بن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هلاک کرد
 امتی که من در اول ایشان باشم و عیسی بن مریم در آخر ایشان و مهدی در
 ایشان و مهدی ایشان و این خشاب رحمة الله تعالی نیز ذکر کرده بعضی از احوال
 از آن راه اکثر آن مذکور شده و میفرماید که حدیث که در اصدقه بن موسی و گوید
 که حدیث کرد ما را پدر من که امام رضا علیه السلام که آن حضرت خلف صالح از ولد
 ابی محمد الحسن بن علی است و او صاحب الزمان است که حدیث و مؤلف حجت
 است و پنج باب را ایراد فرموده و شتمل بر احادیثی که مذکور شد منقول
 از کفایت الطالب و در باب دوم این حدیث را ذکر کرده که آن
 حضرت فرمود که هلاک نکرد دامت که من در اول ایشان باشم و عیسی بن مریم
 آخر ایشان و مهدی در وسط ایشان که حدیث چلم بود که ذکر کرده شد
 و میفرماید که باین قول عیسی علیه السلام در آخر ایشان باشد مرا و آن حضرت
 آن نیست که عیسی باقی ماند بعد از مهدی علیها السلام چه این جایز نیست
 وجه اول آنکه رسول الله فرموده که چیزی نیست در زیستن بعد از مهدی

خانه خود که رشد دوم آنکه مهدی علیه السلام امام آخر الزمان است و امامی بعد از او خواهد
 بود و ممکن نیست که باقی ماندن خلائق بغير از امام پس گویند عیسی علیه السلام باقی خواهد
 بود که امام امت باشد گوئیم که این قول جائز نیست زیرا که حضرت رسول صریح فر
 موده که بعد از مهدی چیزی نخواهد بود که هرگاه عیسی در میان قومی باشد جایز است
 که خبر در میان ایشان نباشد و نیز جائز نیست که گویند امام است و منصب
 او اعلی است که نبوة است و جائز نیست که گویند که او شتغل کرده و امامت زیرا
 که این بوعمر می اندازد و عوام را که اشتغال ملت محمدیه باشد میلت عیسوی و این نیست
 پس واجبست حمل آن بر صواب و آن است که اقل دعوه کننده آن حضرت میلت
 اسلام و مهدی اوسط دعوت کننده پس نیست معنی خبر نزد من و احتمال دارد
 که معنی آن این باشد که مهدی اوسط امت است یعنی بهتر است چه او امام است
 و بعد از آن نزول خواهد کرد عیسی که مصدق امام باشد و عون او مساعد و مبین
 امر است راضحت آنچه او عالم کند از امام علیه السلام پس بنابرین هیچ خبر
 مصدقین باشد بر وفق نص و احتمال دارد که چون آن حضرت اول صلیت
 و مهدی و تابع او و از اهل بیت است و او را اوسط گردانند از جهت قرب
 او از ائمه و تابع او است و بر شریعت است و عیسی علیه السلام چون صاحب
 ملت دیگر است و داعیت در آخر الزمان شریعت غیر شریعت است و
 عیسی علیه السلام حسن اینست که او آخر باشد و الله اعلم در باب میت و حیم
 آورده اند که مهدی علیه السلام زنده و باقی است از زمان غیبت او تا این
 زمان و متناع نیست در بقای او بدلیل بقای عیسی و خضر و ایاس از اولیاء
 الله و بقای و جلال و ابلیس لعین از اعداء الله و ثابت شده بقای ایشان
 بحجاب و سنت متفق اند در بقای ایشان و منکرند در جواز بقای مهدی و
 بقای او را از دو وجه اول طول زمانست و دوم بودن او در سرداب و غیر
 آنکه قیام نماید کسی بطعام و شراب او و این مستنع است از روی عادت و مو
 کتاب کفایت المطالب رحمه الله میفرماید که دلیل بر بقای عیسی قول خدای
 تعالی است و آن من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موتی یعنی و نیست هیچکس
 از اهل کتاب مگر هر آینه ایمان یابد بعیسی قبل از موت او و ایمان نیاورد
 اند بوی از زمان نزول این است تا زمان ما که اینست پس لابدست که باشد
 این در آخر الزمان و اما دلیل سنت است که روایت کرده مسلم و صحیح خود
 از نواس بن سمعان در حدیث طویلی در قصه و جلال که عیسی بن مریم فرو داید

نزد مناره مضاک شرقی دمشق است در میان مهر و دین که نهاده باشد بر کف
 خود را بر بالهای دو فرشته و نیز مذکور شد که آن حضرت فرمود که چگونه خواهید بود
 هرگاه که نزول کند پس مریم در میان شما و امام شما از شما باشد و اما خضر و ایاس این
 خبر طبری گفته که خضر و ایاس بر دو باقی اند و سیر میکنند در زمین و نیز روایت
 کرده مسلم و صحیح خود از ابی سعید خدری که او گفت حدیث فرموده ما را رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم حدیث طویلی از جلال پس آنچه حدیث کرده ما را آن بود
 که باید و جلال و محرم بود که داخل شود نقاب مدینه را پس منتهی شود بعضی از پنج
 که در بی مدینه است پس بیرون آید بسوی او در آن روز مردی که بهترین مردم با
 او بود او را که گواهی میدهم که تو در جلالی که حدیث فرموده ما را رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم حدیث او را پس و جلال گوید که مصلحت می بیند که کشم
 را و باز زنده کنم او را یا شک می آید در امر من پس گویند نه پس بکش
 یا زنده کند پس درین هنگام که زنده کرد او را بخدا که نبودی در باب خود
 هرگز بر سخت ترین بصیرت از من درین وقت پس و جلال خواهد بکشد او را
 پس تسلط بر او پیدا شود اند کردن ابواسحق بن ابراهیم بن سعد گوید که این مرد
 او خضر بود علیه السلام پس دلیل بر بقای و جلال ایراد نموده نیز قسم داری حد
 و اما دلیل بر بقای ابلیس آيات کتاب عزراست که قال انظرنی الی
 یوم یبعثون قال فانک من المتظیرین و اما بقای مهدی علیه السلام پس
 آمده در کتاب و سنت اما کتاب سعد بن جبر آورده در تفسیر است
 بنظره علی الدین کلمه ولو که بالشرکون فرموده است که او مهدیست از عتره
 فاطمه علیها السلام و اما آنکس که گفته که عیسی پس منافی نیست میان این دو قول
 چه او ساعد امام خواهد بود و چنانچه مذکور شد و مقابل بن سلمان و گشتی قضا
 او میکند از مفسرین گویند در تفسیر است و الله اعلم الساعة که او مهدیست علیه
 السلام که خواهد در آخر الزمان و بعد از ظهور او قیام قیامت و علامات آن
 بوقوع آید و اما جواب از طول زمان پس اثبت نص است و معنی اما نص پس
 گذشت از اخبار بر آنکه لابدست از وجود ثلثه در آخر الزمان و ایشان
 دران میان مشوع نیستند غیر مهدی بدلیل آنکه او امام امت است و آخر الزمان
 و بدست کسی عیسی نماز خواهد گذارد و در خلف او میخاکه واردست در صحاح و
 مصدق است دران دعوی و ثلث و جلال لعین است که ثابت شده که حتی
 موجودست و اما معنی در بقای ایشان در مقدمه و آلتی است اینست و محالست

پروند رود از مقدور الهی زیرا که اگر ابتدای افزایش کردی ماده و چیزی و قانی
کرد و اند و باز اعاده و منکند بعد از فنا لا بدست که بقا باشد در مقدور خدا
تعالی پس خالی نیست این دو قسم با آنست که راجحت با اختیار است چرا که هیچ
می بود که با اختیار است می بود هر آینه جایز بود یکی را از ماکه اختیار میکرد و بقا از
برای ولد خود و این حاصل نیست ما را و در تحت مقدور ما داخل نیست لا بدست
که لا راجع با اختیار الهی باشد بعد از این خالی نیست بقای این ملائکه از دو قسم نیز
یا از برای سببی است یا بی سببی اگر بی سبب است پس خارج خواهد بود از
وجه حکمت و آنچه خارج است از وجه حکمت داخل نیست در افعال الله پس لا بدست
که از برای سببی باشد که مقتضی حکمت الهی بود و بدین میشود بقای هر یک از این
علی حد و اما بقای عیسی علیه السلام از برای سببی است و آن قول خدای تعالی
که و آن من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و ایمان نیار و بوی کسی از اهل کتاب
از زمان نزول این آیه تا این روز پس لا بدست که باشد این در آخر الزمان
و اما در حال بعین ظاهر نشد و احداث چیزی نکرد از آن زمان که رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود که پروند خواهد آمد در میان شما و جال اعور و با او
کوهایی باشد از زبان که با آن سیر کند و غیر ذلک از آیات پس لا بدست
که در آخر الزمان باشد بلا شک و اما امام محمد مهدی علیه السلام از زمانی که
غایب شده از ابصار تا این روز تا زمانیکه شته بین از واد و عدل بخیا کند
سمت ذکر یافت اخبار درین باب پس لا بدست که این شروط با آخر الزمان باشد
پس گشت این سبب از برای استیغای اجل معلوم پس بنا برین اتفاق
اسباط بقا و بلکه است از برای صحت امر معلوم در وقت معلوم و در صالح
از ایشان نبی و امامست و یکطالع عدو الله و جال است و از اجاز پیش گذشت
از صحاح و در تحت بقای و جال با صحت بقای عیسی علیه السلام پس چه باشد
از بقای مهدی علیه السلام با آنکه او با اختیار الهی باشد و داخل در تحت مقدور
این آیتی و معجزه است از رسول الله و بنا برین امام علیه السلام اولی است بقا
از آن دو دیگر چه بقای او تا آخر الزمان موجب است که زمین پر گردد از داد
و عدل بخیا کند که گور شد مکر را پس بقای او از برای مصلحت مکلفین است و لطیف
بایشان در بقای او از نزد رب العالمین و در بقای و جال مفیده است از
برای عالمیان چو او دعای ربوبیت خواهد کرد و در خنده در کار امت خواهد انداخت
و لیکن در بقای او امتحان و آزمایشی است از قبل حق سبحانه و تعالی تا امتیاز یابد

و معلوم کرد و مطیع از عاصی و محسن از مفسد و اینست حکمت در بقای
و اما عیسی علیه السلام پس آن سبب ایمان اهل کتابت با و آیت و تصدیق بود
سیند انبیاست و از جهت تبیان دعوت امام نزد اهل ایمان و مصدق مر آن چیزی را
که میخواهند بسوی او را و دعوت کردن او بدست محمدیه که امام از برای آن
ظاهر شد پس بقای مهدی علیه السلام اصل باشد و بقای آن دو دیگر فرع
بر بقای او پس چگونه صحیح باشد بقای فرعی با عدم بقای اصل برایشان را و
اگر صحیح باشد این پس هر آینه می باید که صحیح باشد وجود سبب از و آن سبب
و این مستحیل است در عقول و آنکه گفتیم که بقای مهدی اصل است از برای بقای
آن دو دیگر چه صحیح نیست وجود عیسی علیه السلام با نفراد که ناصر ملت اسلام
و مصدق امام علیه السلام باشد اگر صحیح می بود هر آینه منفرد بود بدو و دعوت
و این مبطل دعوت اسلام است از آنکه تابع متبوع گردد و فرع اصل شود و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده لانی بعدی و دیگر آن حضرت فرموده که حلال
انست که حق تعالی حلال گردانند بر زبان من تار و ز قیامت و حرام است
که حرام گردد حق جل و علا بر زبان من تار و ز قیامت پس لا بدست که او برور
اعون و ناصر و مصدق باشد پس هر گاه که این وجود دیگر و نخواهد بود و مردود
تا شری پس ثابت شد که وجود مهدی علیه السلام اصل است و وجود او را و او را
همچنین و جال بعین صحیح نیست وجود او در آخر الزمان و صحیح نیست مراحت
که نباشد با کسی که رجوع بسوی او کنند و او ایشان را بطاعت نزدیک گرداند و
از بیعت و کینه و دو رسا زد که اگر همچین باشد که احتیاج با امام نشود و لا یرال
اسلام مقهور بود و دعوت باطل پس چون وجود امام اصل باشد و وجود آنها را
بر آن وجه که مذکور کردیم و اما جواب از منکر بودن ایشان بقای او را در سر داب
بی آنکه کسی قیام نماید بطعام و شراب و پس از آن دو جواب است یکی از آن بقای
عیسی است علیه السلام در آسمان بی آنکه قیام نماید بطعام و شراب او و او شراب
مثل مهدی علیه السلام پس بخیا کند جائز است بقای او در آسمان پس همچنین
است بقای او در سر داب پس اگر گویی که حضرت رب العالمین قدامی دهد
عیسی را از خراین خود گویم که خراین او فانی نمیشود و با نضمام مهدی بوی در داد
قدا پس اگر گویی که عیسی پروند آمده از طبیعت بشریت گویم که این دعوی باطل
زیرا که حق تعالی فرموده است مرا شراف انبیا را که قل انما انما بشر مثکم پس اگر
که کسب کرده آنرا از عالم علوی گویم که محتاجست بتوقیف و رای نیست بسوی

آن وجوابی دیگر بقای و جلال است در دیری که بسخت ترین وجهی که دست و پای او را
بستاند و در گردنش انداخته برنجیر و در روایت دیگر بجای در بند است و
هرگاه بقای و جلال ممکن باشد بر وجه مذکور بی آنکه کسی باحوال او قیام نماید پس
چه باشد از بقای مهدی علیه السلام با تعظیم و تکریم مقید و بندی چه کل اینها
مقدور الهی وقوع دارد پس ثابت شد که آن محتج نیست شرعا و نه عاقل و نه
کتاب کشف الغم علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که این اثبات اثبات
از برای ما حجت را و قطع خصم نمی نماید و ضرر ندارد و هر آنچه دارد میشود
بر آن از ایراد اذ و تطویل او در اثبات بقای مهدی علیه السلام و اهل
و جلال پس اینها مثل ضروریات است نزد اهل اسلام پس احتیاج نیست
باین تکلفات از برای تقریر آن وجواب مختصراست که ذکر کردم و سابق
که نقل باین امر و دیافیه از طرق موافق و مخالف و عقل محال نمیدانند
را پس واجبست قطع این بان فاما آن قول که مهدی در شراب و حلو است
ممکن باشد بقای بی آنکه احدی قیام نماید بطعام و شراب و این قول محال
و قصور غریب چه آنکه منکرند وجود او را و از ذکر کرده اند این را و آنکه مانند
بوجود وی نمیکویند که او در سرداب است بلکه میگویند که حتی موجود است فرود
نی آید و باز میکنند و می آید و میرود و در زمین به بیوت و خیم و خدم و حشم و شتر و
بغل و غیر ذلک و نقل کرده اند قصصا درین باب و احادیثی که طولا نیست شرح
آن و من ذکر میکنم از آن دو قصه را که قریب العهد بوده از زمان من و حدیث
کرده اند با جماعتی از ثقات اخوان من که بودند در بلاد حلیه شخصی که او را اسماعیل
بن الحسن الهرقلی میگفتند از قریه که آن را هرقل گویند و او در زمان من وفات کرد
اما من او را ندیده ام و او را پسری بود شمس الدین نام او از برای من حکایت کرد که
والد من گفت و آنچه است که او را در جوانی بر آن چپ او جراحی پیدا شد مقدار
یک کف دست آدمی و در هر بهار منجر میشد و پیر و بی انداز و خونی و ریزی قطع کرده
آن الم و از بسیار چیزی که بآن اشتغال می نمود و او میقیم بود و هر قل یکس
روزی آمد بجله و رفت بمجلس العبد سعید رضی الدین علی بن طاووس پس رحمه الله
و شکایت کرد بوی از جراحات خود و گفت میخواهم که علاج کنم پس او حاضر گرد و طب
حله را از برای وی و ایشان موضع جراحی را دیدند گفتند این قوی گشت و
و می است فوق ذلک اکمل و علاج این امر خطیر است و چون بریده کرد و خوف
است که بریده شود رک پس او فوت کرد و سید رضی الدین قدس الله روحه

نمودم

فرمود که من متوجه بغدادم و شاید اطباء آنجا اعرف احذق باشند از نهالین و همراه
من یا با نجاس پس او بایستد رفت و او حاضر گرد و اطباء ایشان نیز گشتند
آنچه اطباء حله گفته بودند پس سینه او ازین معنی تنگ شد پس فرمود مرا و را
بستند که شرح او پس معفودا شسته ترا در نماز باین نماز و برست مر سخی و
جهد آن چه ممکن است در نگاه داشت و بسیار خود را تنگ میار که خدای تعالی
و رسول او از آن نمی فرموده اند پس گفت مرا و را پدر من که چون امر بچنین
و من بچند آمده ام پس توبه میکنم بربا برت مشهد مقدس تر من رای علی
مشرقه السلام تا بعد از آن برودی تو انم بسوی اهل و عیال خود سید این را از
پسندیده پس او جاب و خرجی که داشت نزد دستگذار داشت و توبه کرد و گفت
که چون داخل شدم بدان مشهد مقدس و زیارت کردم انمه را علیه السلام
و رفتم بسرداب و استغاثه کردم بخدای تعالی و با ما م علیه السلام و ماندم
بعضی از شب در سرداب و در مشهد بسرداب و در تخته نشین چون از
اقول بقیه پیر و ن آمده بود بعد از آن رفتم بجانب جله و غسل کردم و
پوشیدم جامه پاک را و پدرم ابریقی که با من بود و بالا آمدم خوابتم
که بمشهد روم پس دیدم چهار سوار را در خارج باب سور و بودند
در حوالی مشهد قومی از مشرقا که کوسفند خود را می پیرانند من ندانم
که از ایشان اند پس ملاقی شدم با ایشان دیدم دو جوان که یکی ایشان
خط او میداد بود و هر یک از ایشان شمشیر حایل کرده بودند و یکی دیگر
پسری بود نیزه دار و یکی دیگر شمشیر حایل کرده بود و بر و فرجه رنگینی
بود بر بالای شمشیر و تحت آنک بسته پس شمشیر که صاحب نیزه بود دستاوه
بر عین طرقت و نیزه خود بر زمین و دو جوان دیگر بر پیرایشان و باقی ماند
صاحب فرجی گفت که تو فردا میروی بجانب اهل خود گفت بلی فرمود که
پیش پایا به منم جراحی ترا گفت مرا که ده می آید ملاسه و دست سید
ایشان و با خود گفتم که اهل با ویه اختر از میکند از نجاست و من از آب
پیر و ن آمده ام و پیر من تراست بعد ازین من پیش رفتم دست مرا
گرفت و به پیش خود کشید و دست خود را از جانب شانه من تا آنجا که
جراحیست فرو کشید و بدست فشردن از او مرا بوجع آورد و باز دست
نشت و زیر منجا نمک بود شمشیر گفت مرا که فلاح یا فقی یا اسماعیل من
تعجب کردم از دشتن او نام مرا گفتم انما الله فلاح یا یم یا و شما شمشیر گفت

که این امام است علیه السلام گفت پس رستم و ران مبارکش بوسیدم
و بعد از آن روان شد و من میرفتم در عقب وی فرمود که باز که و کفتم من
ایدا جدا نمیشوم فرمود که مصلحت در بازگشتن نیست پس اعاده کردم مثل
قول اول را شیخ گفت یا اسماعیل شرم نداری که امام دوبار فرمود که باز
کرد و مخالفت میکنی پس باین قول توقف کردم پس آن حضرت کامی چند
شش فرمود اتفاقات کردی حاجت من و فرمود که چون برسی بغداد لا اله الا الله
ترا که طلب کنی ابو جعفر را یعنی خلیفه مستنصر پس حاضر شوی نزد او و بگو
چیزی در دستانتان و بگو ولد ما را رضی که بنویسد از برای تو بعلی بن عیوض که
من گفته ام او را آنچه خواهی بگوید بعد از آن فرمود و اصحاب وی با وی رفتند
و من ایستاده بودم و نگاه میکردم تا از چشم من غایب شدند و مرا تا آنست
دست داد و از آن مفارقت پس ششم بر زمین ساعتی بعد از آن رفتم بمشهد
و جمع شدند مردم بسیار در حوالی من و گفتند ما ترا متغیری بینیم و جعی داری
گفتم نه گفت کسی با تو مخالفت کرده گفتم نه نزد من نیست آنچه میگویند لیکن من
شما می ترسم که ایستنا خنید این سواران را که نزد شما بودند گفتند که ایشان از
شرفا بودند که صاحبان کوفه بودند گفتند بلکه آن یکی امام بود علیه السلام گفتند آن
شیخ یا صاحب فرجی گفتند خودی مرض خود را بوی گفتم دست مبارک رسانید و جمع
آورد مرا بعد از آن کثودم پای خود را از مرض و جراحت اثری ندیدم پس شک
اقدام از دشت پس آن پای دیگر را پیرون آوردم پس پنج خیزند دیدم پس
بر من افتادند و جامه مرا دریدند پس قوام خزان آمدند و منع کردند مردم را ازین
و یکی بود که ناظر بن النهرین بود و مشهد پس شنید این غوغا را ازین خبر پرسید
گفتند او بخزان آمد و از نام من پرسید و گفت کی بازست که از بغداد پیروان
گفتم که از اول هفته پیرون آمده ام پس او رفت و من در مشهد بودم و چون باز
صبح گذاردم پیرون آمدم و پیرون آمدند مردم باین نام و در مشهد از مشهد
باز گشتند و من رسیدم با و انا و انجا شایب گذارند و صبح روانه بغداد شدم
پس دیدم که مردم بسیار از دحام کرده اند بر قطره عقیقه و هر که میکزد و از نام
و نسب او می پرسند و آنکه از کجاست از نام من پرسیدند و گفتند از کجا آمده
پس من گفتم اجتماع نمودند بر من و جامه مرا پاره پاره کردند و آنچه باقی نماند مرا
و در روح خود احمی و درین هنگام ناظر بن النهرین نوشت بغداد و ازین حال
ایشان را واقف گردانید بعد از آن برابر داشتند تا بغداد را آوردند و مردم

انجا بر من هجوم کردند و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری از دحام و وزیر قتی طلب
کردند رضی الدین را و اقدام نمودند و انا نهاد و راحت این حدیث گفت
پس پیرون آمدم سید رضی الدین قدس سره و یا وی جماعتی بودند پس ملاقات
کردیم با هم در باب التولی پس باز کرد و اینده اصحاب و مردم را از من آویخت
چون دیدم مرا فرمود که تو بی آنکس که میگویند گفتم بی پس از مرکب فرود آمد و کثود
ران مرا هیچ خبر نداد از جراحت پس ساعتی غشی بر وی طاری شد و بعد از آن
دست مرا گرفت و بر دمران نزد وزیر رسید میکسیت و میگفت یا مولانا این
برادر منست و نزدیکترین مردمان بسوی دل من پس و خیر از آن قضیه پرسید
و من تمام حکایت کردم او را پس حاضر کرد و اطبایی را که آن جراحت را دیده
بودند و امر کرد ایشان را بمداوا و معالجه آن گفتند و وایستانت از آن لایزال
بکار و هرگاه بریدی میبرد و وزیر گفت بر تقدیری که برترند و غیره در چندگاه
خوب شود گفتند در دو ماه اما باقی خواهد ماند بجای آن که دالی سفیدی که بر روی
موی پس وزیر پرسید که چندگاه است که شما از دیده اید گفتند ده روز است
از آن روز باز آن نگاه وزیر ران او کثود که در آن جراحت بود مثل آن یکی دیگر
که اصلا در و اثر جراحت نبود پس او از را بلند ساخت یکی از حکما که این البته
عمل صحیح است و وزیر گفت چون عمل شایست پس ما میدانیم که این عمل که کرده
بعد از آن او را نزد خلیفه مستنصر بردند و از آن قصه پرسید و جواب شنید
چنانچه بود پس او دستار دود هزار دینار آورد و گفت بستان این را نفقه خود
کن گفت من آن نمیکنم ازین بجهت خلیفه گفت اند که می ترسی گفت از آن کسی که
این عمل با من کرده فرمود که از ابو جعفر چیزی بستان پس خلیفه گریست و بگریه
و از نزد او پیرون آمد و چسبندی قبول نکرد و بولف رحمة الله میفرماید که بعضی
ایام من این قصه را حکایت میکردم از برای جماعتی که نزد من بودند این شنیدند
که پیر او بوز انجا حاضر بود و من نمی شناختم او را پس چون پایان رسید و حکایت
تمام شد شمس الدین گفت که من پسر صلبی اویم مرا عجب آمد از آن اتفاق من گفتم
تو دیده بودی جراحت او را گفت زیرا که من کوئل بودم و لیکن من دیدم
آنرا بعد از آنکه با صلاح آمده بود و اثری از و نمانده بود و بران موضع مو
رویده بود و من پرسیدم از سید صفی الدین محمد بن بشیر العلوی الموسوی
نجم الدین حیدر بن الایسر رحمهما الله تعالی و ایشان از اعیان و بزرگان
مردم بودند و باین صداقتی داشتند و بیعت عزیز بودند نزد من پس ایشان

را خبر کرد و بخت این قصه و ایشان در حالت جراحت او را دیده بود و در حال
 صحت نیز مشاهده کرده بودند و حکایت کرد پس او را که پدرم بعد ازین واقعه
 شدید بخزن بود از جهت مفارقت آن حضرت علیه السلام تا آنکه آمد بغداد و
 اقامت کرد و در آنجا در فصل رستان و بهر چند روز زیارت سامره میرفت
 و عود میکرد و بغداد و در آن سال چهل نوبت زیارت سامره مشرف شد بطبع
 آنکه عود کند و از آن وقت که شش ماه میسر شود و او را آن خطبایان سرشته
 یا بنیاد بار و دیگر دیدار مبارک را باسان فرشته پس او رحمه الله در آن حسرت
 مرد و از آن قصه رخت حایه را بر سر ای آخره برد و الله تبارک و تعالی آنجا
 عتبه و کرمه و قصه دیگر حکایت کرد و بن سینه باقی بن عطوه علوی حسنی که پدر او
 عطوه را با دقت بود و او مذہب زید داشت و منکر سیران خود بود که ایشان
 میل داشتند بذهب امامیه و میگفت من تصدیق نمیکند شما را و قایل شستم بحد
 شما تا بایده صاحب شما یعنی مهدی علیه السلام و مرا ازین موضع خلاص کند و مکرر
 کرد این قول را پس ناگاه همه ما مجتمع بودیم در وقت نماز خفتن که پدر ما آمد
 فریاد گمان و بما استغاثه بخت ما بر سرعت بنزد وی و دیدیم گفت طحی شد
 صاحب خود را که این زمان از نزد من پیرون رفت ما پیرون رفتیم کسی نایم
 باز گشتیم و پرسیدم از احوال را گفت که داخل شد بسوی من شخصی فرمود
 که یا عطوه گفتیم گیتی تو گفت منم صاحب سیران تو آمده ام که ترا ازین مرض خلاص
 کنم بعد از آن دست دراز کرد و فشرده موضع فتق مرا و رفت من دست مالیدم
 از آن اثری ندیدم و ولد او گفت من که اصلا چیزی بران موضع نمانده بود
 درین قصه اشتها ریافت و پرسیدم از غیر والد و نیز باین اقرار شد اخبار
 او علیه السلام درین باب بسیار است و دیده اند آن حضرت را جماعتی در
 راه حجاز و غیر آن که خلاص کرد ایشان را و رسانید بجایی که مطلوب ایشان بود
 اگر نه بتطویل می انجامید هر آینه بعضی از آن ذکر میکردم ولیکن این قدر که تو
 العبد بود از زمان من که کفایت قطب الدین را و ندی رحمه الله بابت از دم
 او را و نموده و در کتاب خود در معجزات حضرت صاحب الزمان و کشف کرد
 از حکیمه که من رفتم بکوفه و زنی بخدمت ابی محمد علیه السلام فرمود که امشب ببتوته
 کن نزد ما که حق سبحانه و تعالی درین شب خلف را بطوری آورد که منم در زحمت
 حلیم می یام فرمود که یا عتبه مثل او همچو مثل ما در موسی است علیه السلام که ظاهر شود
 حل او تا وقت ولادتش پس ببتوته کردیم من و زحمت پس چون نیمه شب شد

من و او بنابر شب برخواستیم من گفتم با خود که صبح نزدیک شد و ظاهر شد و آنچه
 ابو محمد میفرمود پس آن حضرت او را کرد که تحمل مکن من باز گفتم بخانه بخیل زو
 زحمت پیش من باز آمد و همچو پید مسکه زید من او را بسینه خود باز کردیم
 و خواندم سوره قل هو الله احد و اتانا انزلناه فی لیل القدر و آتاه الکرمی سلسلا
 کرد خلف در شکم او بقراآت مثل قراة من گفت نوری در آن خانه خورشید
 من نگاه کردم و دیدم که خلف در سخت او روی بقبله سجده کرده و از او پرسیدم
 او از کرد ابو محمد علیه السلام از حجره که پارس پسر مرا نزد من یا عتبه گفت بروم
 او را نزد وی پس زبان مبارک در دمان وی نهاد و نشاند او را بران و
 فرمود مرا و را که حکم کن ای پسرک من باذن الله تعالی فرمود که اعوذ بالله
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
 الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون
 و هامان و جنودهما انهم ما کانوا یحذرون الوارثین و صلی الله علی محمد المصطفی
 و آلہ فی حقہ و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسین و علی بن محمد بن علی و جعفر بن محمد
 و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی ابی حکیم گوید
 که در آنجا مرغان بنزد دیدیم پس نظر کرد ابو محمد علیه السلام یک مرغی از آنها پس
 طبلید او را و فرمود که بگیر این را و نگاه دار تا ما ازین آلهی در رسید و وزیر را که
 حق تعالی رساننده امر خود است گفت حکیمه که گفتم مرا ابو محمد را که این مرغان چه
 میخواهند فرمود که اینها مرغانی هستند بلکه این جبرئیل است و این ملائکه حجت اند
 بعد از آن فرمود که یا عتبه باز کرد و آن او را بپا درشتن ما چشم او بوی روشن شود
 و اند و بکین باش و تا بدانی که وعده حق تعالی حقت و لیکن بیشتر مردمان
 نمیدانند پس باز کرد و اندم او را بپا درشتن و چون متولد شد پاک و مطهر
 و از آلودگی مفرغ و بر زراع ایمن وی نوشته بود که قل جاهد الحق و اذق
 الباطل ان الباطل کان زهوقا و دیگر روایت از شاری که حدیث کرده
 نسیم و ما ریه که چون پیرون آمد صاحب الزمان از حکم مادر افتاد بر آن و در
 آمده و بر داشته بود آنکشت سبابه خود را بجانب آسمان پس عطیه آمد
 فرمود که احمد مدد رب العالمین و صلی الله علی محمد و آلہ بعد از آن غیر مستکلف
 مستبکر بعد از آن فرمود که زعم ظلم است که حجت الهی باطل است و اگر آن
 میفرمود حق تعالی ما را در کلام هر آینه زایل میشد شک و دیگر روایت از
 ظریف ابی نصر نهادم که داخل شدیم بر صاحب الزمان علیه السلام وقتی که در حید

بود فرمود بن که از برای من مندل صرخ پارس رقم و اوروم فرمود که می شناسی مرا
 کفتم بل تو سید منی و پسر سید منی فرمود که این از تو نمی پرسم کفتم پس تفسیر فرما
 فرمود که منم خاتم اوصیا و من دفع کند حق تعالی بلا را از اهل و شایعه من و دیگر
 روایت است از ابی نعیم محمد بن احمد الانصاری که قومی از مغوضه گفتند
 کرده بودند با کامل بن ابراهیم و باره ابی محمد علیه السلام من کفتم با خود که اگر
 داخل شوم برو پرسم از حدیثی که از مرویست که داخل نشود در بهشت الا کسی
 که بشناسد خدای تعالی را مثل شناختن من و بسته بودم بر روزی که برو پرده
 فرو بسته بودند پس آمد باد و برداشت طرف او را پس ناگاه جوانی را دیدم
 که گویا باره از قرص قمرست در سن چار پانچ سال آن پس گفت مرا که با کامل بن
 ابراهیم پس بوی بر پشت من راست ایستاد ازین علمم شدم که کفتم لیکستندی
 فرمود که آمده بسوی ولی الله که سوال کنی که بهشت داخل میشود مگر کسی که شناخته
 باشد شناختن ترا و که مقاله تو کفتم بلی و الله فرمود که درین هنگام بخدا
 که گفت داخل شونده آن بخدا که داخل شوند بهشت را قومی که ایشان را حقیقه
 میگویند کفتم آنها چه باند گفت قومی که از دوست داشتن ایشان علی را
 رسو کنند خورند بحق او و ندانند آنچه حق اوست و فضل او بجا نهند قومی که بشناسند
 آنچه واجبست بر ایشان معرفت آن مجملانه مفضلا از معرفت آبی و سول او
 و الله علیه السلام و مانند آن باز فرمود که آمده که سوال کنی از مقاله مغوضه
 ایشان دروغ میگویند بلکه دلهای او عیب شیت الهی است پس هرگاه که خدا
 تعالی چیز را میخواهد ما از اینخواهیم و حق تعالی میفرماید که و ماتش اوان الا ان
 ریشا الله پس فرمود مرا ابو محمد را علیه السلام که برای چیست نشستن هرگاه که اخبار
 کرد و تو حاجت ترا و دیگر مرویست از ریشیق حاجب ما درانی که معتقد فرستاد
 بسوی ما و امر کرد که سوار شویم و ما سه نفر بودیم و پیرون رقیم و گفت بزودی
 و انباشته کنید خانه حسن بن علی را که دوستوفی شده و هرگاه که بپندد در خانه او سر
 او را پدید پس آن چنان کردیم که گفته بود ما را پس یافتیم کجای نه پنهانی که دست
 بانجا رسید بود درین وقت بعد از آن برده را بر داشتیم پس سر دانی را
 دیدیم در خانه دیگر پس در رقیم و گویا که آن دریاست و در اقصای آن
 حصیری بود و ما می دیدیم که بر آبست و بر بالای حصیر جوانی که بهترین مرد
 از روی هیأت ایستاده و نماز میکند از دو طلفت بجانب نشسته و نه بخیری
 از اسباب ما پس سبقت کرد و احمد بن عبد الله تا به پیش روی برو و پس غرق شد

در آب غرق شد و لا زال اضطراب میکرد تا من دست خود را کشیدم بسوی
 او و خلاص کردم او را از انجا پیرون آوردم پس ساعتی بنحو شد و حاجتم
 نیز مثل فعل او کرد و بر و نیز مثل او واقع شد پس من بهوت و حیران ماندم
 صاحب خانه را عذر خواهی کردم بخدا و بوی و الله که ندانستم که چه خبر است
 و بجانب چه کس آمده ام و من با خدا باز گشت کردم پس طلفت بجانب من شد
 از آنجی کفتم پس باز گشتم بسوی معتقد گفت که این را پنهان دارید و الا
 می زنم گردن شما را و دیگر روایت کرده اند از نسیم که خادم ابی محمد بود علیه
 السلام که او گفت رفتم خدمت صاحب الزمان علیه السلام بعد از بولاد او
 بدو روز پس عطسه کردم نزد وی فرمود که بر حجت الله فوج نمودم با من
 که ای بابا رفته اند هم ترا در عطا پس که آن امانت از مرگت ماسه رود و دیگر
 روایت شد از حکیمه که او گفت من داخل شدم برای محمد علیه السلام بعد
 از چهل روز از ولادت زجس گذشته بود پس دیدم که مولانا صاحب الزمان
 میرفت در اندرون خانه و سخن میفرمود و من ندیده بودم لغتی که افصح باشد
 از لغت او پس تبسم میفرمود ابو محمد علیه السلام و میگفت که ما معاشر الله
 ایم نشو و نما میکنیم در روزی همچنانکه نشو و نما میکنند غیر ما در کماه و مانشو
 و نما میکنیم در کماه همچنانچه نشو و نما میکنند غیر ما در یک پال بعد از آن ابی محمد
 می پرسید حال او را میفرمود که ما او را بر سبیل و دیعت میگذریم عم
 خواجه ما در موسی او را گذاشت دیگر روایت کرده شد از ابی الحسن
 اشترقی الضری که او گفت یک روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن محمد بن
 ناصر الدوله بودم و غذا کرده ام راجیه میکردیم و من داعیه وزارت
 انجا داشتم تا حاضر شدم بمجلس عجم حسین در یک روزی پس در استیادم
 و درین باب سخن کفتم گفت ای پسر این سخن ترا خواهم گفت تا آنکه او را
 فرستادند بولایت تم در وقتی که بر سلطان آن صعوبت داشت که هر
 میرفت بانجا از قبل سلطان اهل آسمان وی محاربه میکردند پس گفت
 که تسلیم گردند بمن شکر و پیرون رفتم بانجا پس چون بنا جیه طیاره
 رفتم از برای صید پس فوت شد از من مرگ من از پی او رفتم و سعی
 کردم در اثر او تا رسیدم به بهری پس سیر کردم پس هر جا که سیر کردم
 کشاده می شد تا ناگاه پیدا شد بر من سواری که در حجت ران او شهاب
 بود و عمامه بسته بود از خنجر که نمیدیدم از و غیر هر دو چشم و در هر دو پایش و

روز دوشنبه بود پس گفت بن حسین و بنی فرمود که چنانچه میخواستی فرمود که چرا و زبری
 میکنی برین ناحیه و چون است که احباب مرا منع میکنی از خمس من مردی بودم و دیگر که
 ترسیدم چیزی را پس لرزیدم و و منناک شدم و گفتم مرد را که بکنم یا سبب
 آنچه تو میفرمایی بآن فرمود هرگاه برپسی بوضع که متوجه آنجایی و داخل شوی
 مدعی خود و عمل کنی آنچه مطلوب است در خمس آنرا مستحقان برسان
 گفتم السمع و الطاعة فرمود که برو سلامت و غان مرکب خود را بچنانچه باز
 گشت پس نه استم که بکدام راه رفت پس طلب کردم و او را از راست چپ
 پس پنهان ماند امر او بر من و ترسیدم من زیاده شد و بشکر خود باز گشتم و فراموش
 کردم حدیث را پس چون بقم رسیدم و من داعیه محاربه قوم کردم و پیروان اند
 بسوی من آنجا و گفتند ما محاربه میگردیم هر که می آید بسوی ما از جهت خلافت ایشان
 ما را و اما تو وفا کردی بما و خلافتی نیست میان ما و تو بشهر در آیی و بتدبیر امور
 اینجا اشتغال نمای بران وجه که میخواهی پس رفتم و اقامت کردم در روزگار
 چند و کسب کردم اموال را زاید را بر آنچه بودم که تقدیر را نمیکردم بعد از آن
 و ایشان و بنی چنان مراد گویی که دزد تر از سلطان و حسد بر دند بطول
 مقام و کثرت آنچه حاصل کرده بودم مرا عزل کردند و باز گشتم بعبادت
 اقل سجنانه سلطان رفتم و بر و سلام کردم و روی آوردم بمنزل خود و آمد
 نزد من در میان آنکسی که می آمد بن محمد بن عثمان العمری و پایی بر مرده نهاده
 گذشت و آمد و نشست بر زیلوی من خشم من از آن افزود و لا زال
 نشسته بود و از آنجا جدا نمیشد و مردم می آمدند و می رفتند و من در خشم
 می افزودم پس چون مجلس بر شکست نزدیک من آمد و گفت میان من و تو
 ستری هست گوش کن گفتم بگو گفت صاحب تشبها و نه میگوید که وفا کردم
 با آنچه وعده کرده بودیم پس تو هم وفا کن پس ذکر کردم حدیث را و تلقی
 نمودم ازین و گفتم السمع و الطاعة پس برخواستم و بدست خود گشتم و خزان
 را و لا يزال خمس اموال پیرون میکردم تا خمس آن نیز پیرون کرد که من را امورش
 کرده بودم از آنچه جمع کرده بودم از او باز گشت بعد از آن شک نیاوردم و تحقق
 کردم امر را پس از آن زمان باز که این را از عم خود ابی عبد الله شنیده ام زایل
 شده آنچه بود که عارض من میشد از شک و دیگر آنچه روایت کرده شده از ابی
 القاسم جعفر بن محمد قولی که گفت چون رفتم بغداد و در سینه سیع و شلشن از برای
 حج و آن سالی بود که باز آورده بودند قرامطه در آن حجر الاسود را بکمان خود از

خانه از آن

خانه بزرگترین قصد من آن بود که به منم که نصب کنند و حجر که خواهد بود در کتب دیده ام
 قصه اخذ آن و آنکه نصب میکنند آنرا در مکان خود حجت در زمانت چنانکه در زمان
 حجاج امام زین العابدین علیه السلام وضع فرمود در مکان خود پس قرار یافت پس
 من علت خود صعب پیدا کردم که در آن در نفس خود ترسیدم و تهنیه آنچه قصد
 کرده بودم بهم ترسیده بود پس ناپی کر رفتم معروف باین هشام و دادم بوی قهقهه
 هر که ده که سوال کرده بودم در آن از مدت عمر خود و آنکه ایام مرگ من درین
 علت خواهد بود یا نه و گفتم قصد من رسانیدن این رقع است بواسطه حجر در
 مکان خود و از آن جواب آن و من ترا همین کار میفرستم پس گفت معروف
 باین هشام که چون رفتم بکنه و عزم کردند با غاده حجر بزدل کردم و بخشیدم بخدم
 خانه چیزی بسیار که متکلمن کردم بحیثی که توانم دید که واضع حجر کتبت در مکان
 خودش و برخاستم من با آنکه منع میکردند از من از دحام مردم را و هر
 انسانی که قصد میکرد وضع حجر را قرار نمیکرفت و استقامت پیدا نمیکرد تا
 آمد جوانی که گفتم کون خوب روی آنرا گرفت و نصب کرد در مکان خود و حال
 قرار گرفت کویا هرگز از آن زایل نشده و از برای این او از مردم بگشاید
 پس او باز گشت و از در پیرون رفت من برخاستم از جای خود و بی او رفتم
 و رفخ کردم مردم را از چپ و راست خود تا مکان بر دند که احتمال در عقل
 دارم مردم فرجه میدادند مرا و چشم از او بر میداشتم تا منقطع شدند از من
 مردم و من بصرعت در پی او میرفتم و او بدستور میرفت و من بوی نمی رسیدم
 پس چون حصول یافت بحیثی که نمی بیند او را غیر توقف فرمود و التفات
 من نمود پس گفت بده آنچه بابت من دادم رقع را پس آنرا استند و فرمود
 بی آنکه نظر کند در آن که بگوید و راست بر خود درین علت که لابد است از تو
 سی پال دیگر گفت بر من گریه زور کرد که شواستم خبری گفتن و گذاشت مرا
 و رفت ابوالقاسم گفت که نایب اعلام کرد مرا باین جمله پس چون سینه سیع
 شد ابوالقاسم مریض شد پس نظر در امر خود نمود و بجهیز قبرا داده گرد و وصیت
 نوشت و جد درین نمود پس گفتم که این چه خوفست و امید و ارم که حق تعالی ترا
 عافیت دهد بر تو خوفی نیست گفت این سال است که وعده کرده شده ام و
 تنویف نمود گشته ام پس مرد در آن علت مرویت از علی بن ابی اسیم
 بن یاسم که او روایت کرده از پدر خود و او از عیسی بن شیح که امام حسن
 عسکری علیه السلام داخل شد بر مادر جلیس من و او را می شناختم گفت مرا که

تراشت و بخیال و یکماه و دو روز است و باین کتاب دعوتی بود که تاریخ مولود
من در آنجا بود نگاه کردم آن چنان بود که آن حضرت فرموده بود فرمود که ترا هیچ
فرزندی هست که منم فرمود که اللهم ارزقه مولودا یكون له بار خدایا و زری کن او را
فرزندی که از برای او باشد که منم ایام ترا فرزند می هست فرمود که زود که مرا فرزند
بشود که بر کرد و اند زمین را از داد و عدل این کلام را و ندیت و طبری رحمة الله
در کتاب خود ایراد فرمود کن رابع را در ذکر ائمة اثنا عشر و امام ثانی عشر علیهم السلام
و میگوید که مطلب هم و غرض اتم از این کتاب در تصحیح امامت صاحب الزمان
بن الحسن القائم بحجت مهدی الامت و کاشف الغمات است بر اجمال و تفصیل ثبات
و واضح دلیل و آن دایره است بر دو قسم اول شتم است بر سه فصل **فصل اول**
در ذکر بعضی از اخبار که در و دیافته در نص بر عدد ائمة ثانی عشر از طرق عامه
بر طریق اجمال مرویت از جابر بن سمرة که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
شنیدم در روز جمعه که عشیبه رجم اسلی بود که میفرمود که لا يزال دین قائم
باشد تا قیامت قائم گردد و باید برایشان دو از ده خلیفه که نماز قریش باشد
و شنیدم او را که میفرمود که من شش روزه ام بر حوض از حبه اماده کرده در دست
کرده این را سلم و در هیچ از ابی بکر بن شیبه و قتیبه بن سعد و در حدیث کتاب این
حدیث مذکور شد و آنچه ذکر کرده شد شیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد
الدویتی در کتاب خود در و بر زیدیه مرفوع باین عباس که او گفت من سوال
کردم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به نزدیک وفات و کفم هرگاه
مغوذ یا نه خبری باشد پس امر که رجوع است پس اشاره فرمود بدست مبارک
بسوی علی علیه السلام و فرمود که باین که با حق است و حق با او بعد از و خواهد
بود یا زده امام که مقرر شد بود طاعت ایشان بطاعت او و مرویت از سفید
مرفوع بعایشه که از و پرسیدند که چند خلیفه خواهند بود از برای رسول الله جبر
و ادراک بعد از و دوازده خلیفه خواهند بود و گفت که منم یک انداختن گفت
اسمائی ایشان نزد من نوشته است با ملا حضرت رسول کفم مرا و را که منم یک
و با که از ان و باین اسناد مرویت از عباس بن عبد المطلب که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود مرا و را که با عم مالک شوند از اولاد من دوازده خلیفه بعد از او
پیدا شود امور که همه و شش باید عظیم پس از ان مهدی ظهور کند از ولد من که
با صلاح آر و خدای تعالی امر او را در یک شب پر کند زمین را از عدل و سنجی نکرده
باشد از جور و مکت فرماید در زمین آنچه خدای تعالی خواهد بعد از ان و جلال پر و

ایمان

آید این از طرق مخالفین است و روایات ایشان در نص بر عدد ائمة اثنا عشر علیهم السلام
فصل دوم در ذکر بعضی اخبار که آمده است از طرق شیعه امامیه در نص بر ائمة
ائمة اثنا عشر علیهم السلام این اخبار بر دو ضربت یکی از ان متضمن نص است بر
ایمان ائمة اثنا عشر علیهم السلام و تفصیل اما ضرب اول آنست که روایت میکند محمد بن
یعقوب کلینی مرفوع باین عبد الله انصاری که او گفت من داخل شدم
بر خانه عیسی السلام و پیش او لوحی بود که در و مرقوم بود اسمای او صیبا از ولد
او پس شمر دم و دوازده بود و از اخبار ایشان قائم و سه از ایشان محمد و جبار از
ایشان علی و با سناد او مرفوع است بحضرة الثمالی که او روایت کرد و از ابی
جعفر علیه السلام که او فرمود که خدای عز و جل فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله و سلم
بجنت و انیس و بدیدگر و بعد از و دوازده و صی بعضی از ایشان سابق شد و
از ایشان باقی اند و هر و صی جریان یافته بوی سستی و او صیبا که بعد از محمد بود
یست او صیبا عیسی اند و بوده اند ایشان دوازده و امیر المؤمنین علیه السلام
یست مسیح بود و با سناد او مرفوع است بابو سعید حذری گفت که ما فرمودم
که ابو بکر مرد و عمر را خلیفه ساخت و کواصی میدیم که آمد بیهودی که از عظمای یهود
یثرب بود در عیش آن بود که از یهود مدینه است و اعلم اهل زمان خود است
تا آمد نزد من آمده ام ترا و دوازده ام اسلام دارم اگر اخبار کنی مرا از آنچه تو سوال
کنم پس تو اعلم اصحاب محمدی کتاب و سنت و جمیع آنچه میخواهم آمده ام که از تو
سوال کنم از ان عمر گفت مرا و را که من از ان نیستم و لیکن ولایت کنم بکسی او
اعلم امت ماست بکتاب و سنت و جمیع آنچه سوال کنی از و و او است و است
اشارت کرد بسوی امیر المؤمنین علی علیه السلام و کشید باینکه گفت مرا و را امیر المؤمنین
منن که سوال کن از آنچه ظاهر است مرا ترا گفت خبر کن مرا از سه و سه و یکی پس
فرمود مرا و را آن خضره که مرا گفتی هفت پس گفت از یهودی بدستی که اگر تو
خبر دسی مرا بیه پرسم از بقیه و الا باز دارم خود را از سوال بعد از ان
خبر ده مرا از اول سنجی که نهاده شده بروی زمین و اول درختی که بریده
شده در زمین و اول حشمت که روان شده بروی زمین پس ان حضرت
خبر داد بعد از ان یهودی گفت خبر کن مرا ازین امت که چند خواهد بود و مرا
ایشان را راه نمایی و خبر ده مرا از پیغمبر شما محمد که منزل او کجا خواهد بود و در
و که ساکن خواهد بود و با او در منزل او پس گفت مرا و را ان حضرت
السلام که مرا این امت را دوازده امامست از ذریت پیغمبر ایشان و این

خواهند بود و اما منزل نبی و در جنت افضل و اشرف آن خواهد بود که بهشت نیست
فاما آنکه یک کن خواهند بود با او در منزل وی این دو از ده امامان در بیت او
با دو وجه ایشان مادر مادر ایشان است و ذریات ایشان شرک نیست
در آن احدی آنچه تمامه اعاده کرد این خبر را ثانیه بالقاطی که اتم است ازین و
موضح مطلوب سوال بودی از عدد ائمه بود علیهم السلام پس امیرالمومنین تعیین
فرمود ایشان را پنجاه گزشت و یهودی سلمان شد و از ابی حمزه مرویست که
شنیدم علی بن حسین را علیها السلام که میفرمود که حق سبحانه و تعالی خلق کرده
دوازده کس را از اهل بیت او از نور عظمت خود و اشباح ایشان را بهشت
ضیای نور خود که عبادت میکنند حق را و تسبیح و تقدیس او را بقدیم میرسانند
و ایشان امامان اند از بعد محمد و مرویست که از زرار که شنیدم از ابی جعفر
علیه السلام از آل محمد دوازده امامند که همه ایشان محدث اند و رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که دوازده کس از اهل بیت من که اعطا فرمود
حق تعالی ایشان را علم و حکم من و خلق کرده ایشان را از طینت من پس وای بر
آنرا که متکبر باشند بر ایشان بعد از من قطع کنندگان باشند و ایشان جمله
مرا آنچه ایشان را هست حق سبحانه و تعالی ترسان ایشان را بشاعت من و است
از سید العابدین علی بن حسین و از پدر و از جد بزرگوار او علیهم السلام که پیغمبر صلی
علیه و آله و سلم فرمود که امامان بعد از من دوازده اند اول ایشان تویی یا علی
و آخر ایشان قائمست که فتح نماید حق سبحانه و تعالی بر دست او مشرق زمین
مغرب آنرا و ایت از صادق و از پدر و از جد بزرگوار او رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ائمه بعد از من دوازده اند اول ایشان علی بن
ابی طالب و آخر ایشان قائم ایشان که خلفا و اوصیا و اولیا و حجج الله اند بر تمام
من مقرر ایشان مؤمنست و منکر مرا ایشان را که فرمود مرویست از ابن عباس بنیبر
فرمود که خلفا و اوصیا و حجج الله بر خلق بعد از من دوازده اند اول ایشان
برادر منست و آخر ایشان ولد من کشفید یا رسول الله کیت برادر تو فرمود که
علی بن ابی طالب کشفید کیت تو فرمود که مهدی که بر کند زمین را از قسط اول
همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و بحق آنکه مرا بخلق فرستاده که بشارة دهنده
باشم که اگر نمازند دنیا مگر روزی از آنکه در اند حق سبحانه و تعالی آن روز
را تا پیرون آید در ولد من مهدی و فرود آید روح الله عیسی بن مریم و نماز بگذارد
در خلف وی و روشن شود زمین نور پروردگار آن و برسد صیفت سلطنت او

ازین باب

و مغرب و اخبار درین فن بسیار است پس اختصار کردم برین و اما ضربم
حدیث لوح فاطمه است علیها السلام که مذکور شد و دیگر مرویست از سلیم بن
قیس الهملانی که او گفت شنیدم از عبد الله بن جعفر طیار که او گفت که تا نزد
معاویه بودیم من بودم و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و زید
بن اسامه پس ذکر میکردیم حدیثی را که جاری بود میان او و میان معاویه
و اسامه بن زید میگفت که من شنیدم از رسول الله که میفرمود که من لی
ام بمؤمنان از نفس ایشان باز برادر من علی اولی است بمؤمنان از نفس
ایشان باز پسر من حسن اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان پسر من
حسین اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان پس هرگاه که او شهادت یابد
پس از پسر او علی بن حسین اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و زود باشد
که دریابی او را ای علی بعد از آن پسر من محمد بن علی اولی است بمؤمنان از
نفسهای ایشان و زود باشد که دریابی او را ای حسین که مکمل دوازده امام
نه نفر باشند از ولد حسین عبد الله گفت کواه که فطم حسن و حسین و عبد
و عمر و بن ابی سلم و اسامه بن زید را پس کواه شدند نزد معاویه گفت سلیم بن
قیس الهملانی که من بودم می شنیدم از سلمان فارسی و ابی ذر و مقداد و امه
زید که ایشان شنیده اند این را از رسول الله و از سلمان فارسی و ابی ذر
که داخل شدم بر بنی صلی الله علیه و آله و سلم پس دیدم که حسین علیه السلام بر آن
اونشته و آن حضرت می بوسید هر دو چشم و دمان او را و میفرمود که تو
سید بن سیدی که پدر تو سید است که تو امام بن امامی که پدر را امامت
تو حجت بن حجتی که پدر حجج تست است از صلب تست که تاسع ایشان قائم
است و مرویست از صادق علیه السلام و او از ابی کریم خود روایت کرده
که سوال کردند از امیرالمومنین علیه السلام که من میگذارم در میان شما و خیر را
تغییر تلقین فرموده کتاب الله و عتره من کشفید مرا آن حضرة را کیت عترت
فرمود که منم حسن و حسین و ائمه تسعة از ولد حسین که تاسع ایشان مهدی
ایشانست که مفارقت نخواهند کرد ایشان کتاب الله و کتاب الله
نیز از ایشان جدا نخواهد شد تا وارد شوند بر رسول الله بر کنار جوش او و
روایت از عبد الله بن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود
که من و علی حسن و حسین و نه دیگر از ولد حسین مطهر و معصوم اند و هم
از و مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من سید

انبا و ام و علی بن ابی طالب سید اوصیا و بدستی که اوصیای من بعد از من
دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان قائم
علیه السلام و وایت از جابر بن یزید جعفی که من شنیدم از جابر بن عبد الله
انصاری که او میگفت که چون این آیه نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم من کشف
یا رسول الله میدانیم ما خدای تعالی و رسول او را پس چه باند اولی الامر
که تحت سبانه و تعالی قرین گردانیده طاعت ایشان را بطاعت خود و توفیق
آن حضرت که خلفای من اند بعد از من ای جابر و ائمه هدی اند بعد از من که
اول ایشان علی بن ابی طالب است بعد از حسن و دیگر حسین و دیگر علی بن
حسین و دیگر محمد بن علی که معروفست در توریته با قزو و د با شد ای جابر
پس هرگاه به منی او را پس بخوان او را از من سلام و دیگر جعفر بن محمد
الصفاق و دیگر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد بن علی و دیگر علی بن
محمد و دیگر حسن بن علی و بعد از ان هم نام و هم کنیت من حجت فی ارضه بقیه
فی عبادة محمد الحسن بن علی این انکس است که فتح کند خدای تعالی بر دستهای
او مشارق ارض و مغارب از او غایب شود از شیعیان و اولیا
خود آن چنان غیبتی که ثابت و راسخ نباشند در ان غیبت بر قول بابا
او مگر آنکه حق تعالی امتحان نموده باشد دل او را از برای ایمان جابر گوید
که من کفتم اما واقع شود که شیعه اشغال باشد با و در غیبت او آن حضرت
فرمود که کجای آنکه بر اینکست برابر استی که ایشان استغنی کردند بنور اوتفیع
شوند بولایت او در غیبت او همچو اشغال مردم با قیاب کار که بر جابر علی
ای جابر این از مکنون سرائی و از مخزون علم ناستناسی اوست پس بنیان
دار این را مگر از اهل اولی اخر انجور و وایت از ابن عباس که فرمود پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم خدای تبارک و تعالی اطلاع فرموده بر زمین کی نوع اطلاعی
مرا اختیار فرمود از زمین و چشم بر گردانید باز نظر کرد دوم بار پس اختیار
فرمود از ان علی را و کرد و ایند او را امام بعد از ان امر فرمود مرا که فراگیرم
او را امام بعد از ان امر فرمود مرا که فراگیرم او را برادر و وصی و خلیفه
و وزیر پس علی از منست و من از علی و او زوج و خرمست و پدر و وسطین
که حسن حسین است بدانکه تحت سبانه و تعالی گردانیده مرا و پدر ایشان را
حجج بر عباد خود و خواهد کرد ایند از صلب حسین ائمه که قیام نمایند با من

و نگاه دارند وصیت مرا و مانع از ایشان قایم اهل بیت من باشند و هر گاه
من و ائمه مردمان باشند من در شمال و اقوال و افعال که ظاهر کرد و بعد
غیبت طویله و حیره متصله پس اسکا ر کند امر الهی را و اظهار فرماید دین او را
و مؤتد کرد و مضرة اند و یاری کرده شود بملاکه اند پس بر کند زمین را از
قطر و عدل بخانکه بر شده باشد از جور و ظلم و مردیت از انی حمره ثمالی
که او روایت کرده از صادق و او از امامی کرام خود علیهم السلام که حضرت
رسول الله فرمود که حدیث که در اجبر نسل از حضرت رت العالمین جل جلال
که او فرمود که هر که بداند که منست محبوبی بنده انجور من و آنکه محمد عبد و نبی منست و آنکه
علی بن ابی طالب خلیفه منست و ائمه که از اولاد او نیند حجج منند و از من او را بر
خود نگاه دهم او را از استن بعفو خود و جای دهم او را در جوار خود و واجب
کرد انم از برای او کرامت خود و تمام کرد انم بر و نعت خود را و کرد انم او را
از خاصه و خالصه خود که اند کند مرا ایستگ کویم و اگر دعا کند اجابت کنم اگر از
سوال نماید جواب دهم او را و اگر خاموشش شود ابد انکم او را بکلام و اگر بد کند
رحمت کنم او را و اگر بگریزد از من بخوانم او را و اگر گواهی دهد و اگر نه نیت
که علی بن ابی طالب خلیفه منست یا کو اسی دهد یا بن و یا نه دهد انست که ائمه از
ولد او حجج منند پس هرگاه انکار کند نعت مرا و تصغیر نماید عظمت مرا و کافر شود یا
و کتب من اگر قصد کند مرا حجاب پیش ارم او را و اگر سوال کند از من محروم
کرد انم او را و اگر نداند که شوم ندای او را و اگر بخواند مرا اجابت کنم دعا
او را و اگر امید من داشته باشد نومید کرد انم او را و این خدای اوست از
من و من نیستم ظلم کننده مرند کارا پس برخواست جابر بن عبد الله انصار
و گفت یا رسول الله اما مان که ما ندانند ولد علی بن ابی طالب فرمود که حسن
حسین که سید جوانان اهل بهشت اند بعد از ان سید عابدان و در زمان
خود علی بن حسین بعد از ان باقر محمد بن علی و زود باشد که دریایی او را یا جابر
هرگاه که دریایی او را پس بخوان او را از من سلام بعد از ان صادق جعفر بن محمد
و دیگر کاظم موسی بن جعفر پس رضا علی بن موسی پس تقی محمد بن علی پس نقی علی بن
محمد پس زکی حسن بن علی بعد از ان ابن القایم او با نقی مهدی است من انکه بر کرد
زمین را از داد و عدل بخانکه برشته باشد از جور و ظلم این جاعت ای جابر
خلفا و اوصیا و اولاد و عترت منند هر که اطاعت کرده ایشان را مرا اطاعت
کرده و هر که عصیان نموده ایشان را مرا عصیان نموده و هر که منکر کرد ایشان را

یا منکر شود یکی از ایشان را پس مرا منکر است بسبب ایشان نگاه داشته آسمان را که واقع
نمیشود بر زمین مگر باذن او و ایشان حفظ فرموده زمین را آنکه هلاک نمیکردند
اهل او را و مرویت از ابی حمزه ثمالی و او روایت کرده از باقر و او از ابی
کرام خود علیهم السلام یا حسین بن علی علیهما السلام که یک روزی من و برادر من
حسن رفیقیم نزد دست جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس برابر یکدیگر
خودشانند و برادر من حسن را بران دیگر بعد از آن فرمود ما را که بایستی
اما من صالحین شما از دو امام صالحی آید که اختیار فرموده حق تعالی از من
شما و ما در شما و بر کزیده از صلب تو ای حسین نه امام دراز که نه منم ایشان قائم
ایشان بود که نمایشان در فضل و منزلت یکسان اند کوی محمد بن عمر که من
شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که ما دو از ده محدثیم پس ابو بصیر گفت تا من
که شنیده تو این را از ابی عبد الله علیه السلام سوگند خود و یکبار یاد و بار که
شنیده این را از و پس ابو بصیر گفت که من شنیدم این را از ابی جعفر علیه السلام
و اشغال این اخبار بسیار است باین قدر گفتا نموده **فصل سیوم** در ذکر بعضی
از دلایل بر امامت ائمه علیهم السلام یکی از دلایل بر امامت ایشان است که
ظاهر گشته از ایشان علوم که متفرقت در فرق عالم پس حاصلست در هر فرق از
ایشان یکفن و مجتمع است جمیع فنون علوم و سایر انواع آن در آل محمد علیهم
السلام نه استند معلوم کرده آنچه روایت کرده شده از امیر المؤمنین
علیه السلام در ابواب توحید و کلام با هر مذهب از خطب و علوم دین و احکام
شریعت و تفسیر قرآن و غیر ذلک آنچه نایدست بر جمیع کلام خطا و علما و فضلا
تا غایتی که اخذ کرده از جمیع متکلمین و فقهاء و مفسرین علوم و نقل کرده اند از
اهل عربت اصول اعراب و معانی و لغات را و فرموده است در طب آنچه
استفاده کرده اند از وی اطباء و در حکم و وصایا و آداب چیزهای که زیاده
است بر جمیع کلام حکما و در نجوم و علوم آثار استفاده نموده اند از جهت آن
حضرة تمامی اهل ملل و انساب از نقل کرده اند لطایف از آنچه ذکر کرده ام از عترت
و انبای او علیهم السلام مثل این را از علوم از جمیع انجا جاهات و اختلاف نموده در
فضل و جلوه در جات ایشان از اهل فضل و علم و بسیاری از باقر و صادق و ظهور
آنها از قنای و در حلال و حرام و مسائل و احکام و روایت کرده اند ایشان
مردمان از اعلام کلام و تفسیر قرآن و تفصیل بنیاد و مغازی و سیر و اخبار و غیره
و ملوک اعم و تمییه یافت ازین جهت ابو جعفر علیه السلام باقر علم و روایت کرده اند

از صادق علیه السلام از مشهوران اهل علم موادی چهار هزار آدمی است و تصنیف
کرده اند از جوابات او در مسائل چهار صد کتاب که آن معروفست بکتاب صمد
که روایت کرده اند از اصحاب او و اصحاب پدر او و اصحاب پسر او و
علیه السلام و باقی نمانده فنی از فنون علم الا که روایت کرده شده از او
در آن چندین ابواب و همچنین است حال پسر او موسی بعد از او و در اظهار
علوم تا حبس گرداو را ریشید و منع کرد او را ازین و بدرستی آنچه انتشار
یافته از برای رضا علیه السلام و پسر او ابی جعفر ازین هشتاد و آن مرتبه
که جمله آن معنی است از تفصیل آن و همچنین است طریق ابی الحسن و ابی محمد
علیهما السلام روایت از ایشان کمتر کرده زیرا که محبوس بودند در
عسکر سلطان و ممنوع بودند از انبساط در قضا و آنکه ملاقات کنند ایشان را
یکی از مردمان و هرگاه ثابت نشد آنچه ما ذکر کردیم آنرا امتیاز می باشد
ائمه ما علیهم السلام با آنچه ما وصف کردیم از جمیع امام و ممکن نیست احدی را
که ادعا کند که ایشان اخذ کرده اند علم را از رجال عامه تا تکلیفین که گفته شد
از روایات و تفهیم ایشان زیرا که ندیده اند ایشان را هرگز که تردد کرده
یکی از علما در تعلیم شی از علوم و آنچه منقولست از علمای عامه بیشتر است
که از ایشان دانسته اند و ظاهر شده علوم مکر از ایشان پس ماند استیم
که این علوم بنماها انتشار از ایشان یافته با غیای ایشان از سایر مردمان
و یقین است ما را زیاده بودن ایشان بر کافه آنها و نقصان جمیع علما از
رتبه ایشان پس ثابت شد که ایشان علوم را اخذ کرده اند از بنی صلی الله
علیه و آله خاصه و آن حضرة منفرد ساخته ایشان تا دلالت کند بر امامت
ایشان و احتیاج مردمان بسوی ایشان در چیزی که محتاج بدان و غنا
ایشان از مردمان تا نباشند نایه امت در دین و ملجا ایشان و احکام
و در تحقیق جاری مجری پیغمبر اند و تخصص آتی مردم را با اعلام احوال امم سالف
و افهام او آنچه در کتب متقدم است یا نکه بنحو اندکتابی را یا ملاقات کنند احدا را
که او را اهل بیت این باشد و ثابت شده در عقول که اعلم افضل اولی است آنها
از مفضل و همچنین که مبین است در کلام الهی که امن یهدی الی الحق الحق ان شیخ
امن لا یهدی و اهل سستی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و دلالت دارد قول
الهی در قصه طالوت که وزاده بسطه فی العلم و الجسم و انکه تقدم در علم و شجاعت
موجب تقدم در ریاست است و هرگاه که ائمه ما اعلم امت باشند برین وجه

که مذکور کردیم پیش ثابت شد که ائمه سلام باشند که استحقاق ریاست و هشتاد
بر انام و **دلالتی دیگر** برای امامت ایشان اجماع امت است بر طهارت و عدالت
ایشان و عدم تعلق بر ایشان بخیر و شر و غلبه و خلی باشد در دین و دنیا و جاه و جاه
و سعی اعدای ایشان و ملوک از منزه ایشان در نقص و اخفا و فرو و آوردن قدر
و رتبه ایشان و تطلب بر آوردن ایشان تا بودند که تقریب می جسته کسی
را که اظهار میکردند عداوت ایشان را و از شهر مراند و می کشید کسی را که متحقق
و متثبت بودند بولایت ایشان و این امر ظاهر است نزد کسی که شنود اخبار
مردم را پس چون ایشان بر صفت کمال بوده اند از عصمت و تائید از خدای تعالی
منع فرموده حق سبحانه و تعالی بلطف خود هر احدی را که تنطق کند بر ایشان باطل
یا گوید در باب ایشان چیزی که سالم نباشد از ان بران وجه که ما شرح
کردیم سیما از ان قبیل اند که از احوال ایشان نگویند و بحث از اخبار ایشان
نکنند و آثار ایشان منقطع باشد بلکه هستند بر مرتبه تقطیع خلق ایشان را و در رتبه
عالیه و درجه رفیع که جسمی بر دند ایشان بر ان ملوک و آرزوی گردند
آنرا از برای خود زیرا که شیعه ایشان با کثرت آنها در میان خلق و غلبه خلق
ایشان در اکثر بلاد اعتقاد کرده بودند در شان ایشان امامت را که مشایخ
نبوت و ظاهر شده بود بر ایشان آیات و معجزات و عصمت از زلات
آنکه غلات اعتقاد نبوت و الوهیت در باره ایشان می کردند و بود یکی از
اسباب اعتقاد ایشان در باب ایشان حسن آثار و علو احوال و کمال صفات
ایشان و عاده جاریست بر آنکه در کسی که حاصل باشد مرو را خبر و ازین بنا
در ثبت سالم نباشد از اسناد و نسبت دادن اعدا او را بعضی عیوب
قادح در دین است و اخلاق و پس هرگاه که ثابت شد که ائمه علیهم السلام که منزله
کردارینده حق سبحانه و تعالی ایشان را ازین ثابت شد که حق تعالی متولی جمیع
خلایق است برین بلطف جمیل و صنع جلیل خود تا دلالت کند بر آنکه ایشان را
مجت اند بر عباد او و امناء اند میان او و میان خلق او و ارکان دین اند و حفظ
مبین و این در سخت کسی را که تامل نماید درین **دلالتی دیگر** بر امامت ائمه علیهم السلام
آنچه حاصل گشته از انفاق بر احسان و عدالت و علو قدر و طهارت ایشان
و ثابت شد معرفت ایشان و نص بسیاری از آنکه اعتقاد کرده امامت
ایشان را و این را نگاه داشت حق تعالی بصمت ایشان و نص بر ایشان
کوای داده معجزات برایشان را و واضح شده نیز اختصاص آن جماعت ایشان



و ملازم است ایشان را و نقل کردن ایشان احکام و علوم را از ایشان باز کردن
ایشان از کوفه و انجاس بسوی ایشان آنکه منکر بود این را و دفع میکرد دیگر
رافع از برای عیان و دور بود از معرفت اخبار ایشان و دانسته بر عقل که
بطریق اخبار آنکه هشام بن حکم و ابو بصیر و زرار بن اعین و عمران و مکر و
پسران اعین و محمد بن نعمان که عاتقه او را لقب کرده بودند شیطان طلاق
و زید بن معاویه عجل و ابان تغلب و محمد بن مسلم نقی و معاویه بن عمار و
و غیر این جماعت که رسیده بودند بحد کثرت و جمع کثرت و حتی غفر بودند از
اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس در وقت جعفر بن محمد علیهما السلام
که روشنائی شیعه بودند در فقه و در حدیث و کلام و تصنیف کرده بودند
کتب بسیار و جمع کرده بودند سایل چهار و روایات پی حد و اندازه و
اصافه میکردند از اکثر آنچه اعتقاد بودند از روایت او بوده بسوی
پدر بزرگوارش محمد علیه السلام و هر آدمی را از ایشان اتباع و تلامذ
و شاگردان بودند در معنی که منفرد بودند بآن و ایشان در هر پای
میرفتند از عراق بجز از خواه بسیار و خواه کم پس چون باز می کشید و جدا
میکردند از احوال و اقوال و اسناد می نمودند بوی دلالات را و بود حال ایشان
در وقت کاذم در رضا علیهما السلام برین صفت و همچنین تا وقت وفات ابی
محمد العیسی که علیه السلام و حاصل شده بود علم باختصاص این گروه بائمه علیهم
السلام بمنحاک معلوم شده بود اختصاص یوسف بن محمد بن حسن بای حنیفه
اختصاص مزنی در پیع بشافعی و اختصاص نظام بای بن ذیل و جاحط و استواری
بنظام و فرقی نیست میان آنکه دفع کند امامت را از آنچه ذکر کردیم آن را
و میان آنکه دفع کند از آنکه با تمیز و وصف کرده ایم از اخبار و عباد و احکام
و هرگاه که امر برین وجه باشد که ذکر کردیم خالی نیستند امامیه در شهادت که کما
اند یا صادق پس اگر محقق اند و صادق در نقل نص از ایشان از خلفای
خودشان بر صواب اند در آنچه اعتقاد کرده اند در باب ایشان از عصمت
و کمال پس ثابت شد امامت ایشان بر آن وجه که گفتیم و اگر کاذب اند
و از ان شهادت امر بعکس باشد و عکس این را هیچ مسلم برای ان طلاق
نمزد که ایشان هر چه است در جمیع امت است بر طهارت و عدالت و
امامت ایشان پس ثابت باشد امامت تصدیق ایشان را کسی که ثابت
کرده و با آنکه مذکور کردیم از ان اختصاص ایشان با ایشان و این نصحت است

دلائل دیگر بر امامت ایشان آنکه افضل خلق اند بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم و افضل
آنکه حق تعالی ایشان را از برای ایشان در دنیا و آخرت اجلال و تعظیم کرده است از برای
تکرم و میکردن و خواه دوست و خواه دشمن با اختلاف اهل و بتاین اراجیه منکر
عدد ایشان علو منزلت و قدر مرتبت ایشان را با وجود معاویه یا مکنه مبارزه
مینمود با میرالمومنین علیه السلام و نصب عداوت او آنچه جاری شد میان
ایشان از وقایع ممکن نبود و او را روزی که دفع کند رقع شرف او را و بنا که
فرود آمد منزلت او را و قدح نیکو در حال از احوال او و امری از امور او
و چون می شنیدند از اصحاب میرالمومنین علیه السلام و از ابن عباس از مردی
که بروی بر سبیل رسالت می رفتند چیزی که در چشم و گوش او میخیزد و فصلت
آن حضرت و عدو مناقب و وصف خصال و مدایح و ما ترا و ازین چیزی که
بود از امکان نبود که رد کند آنرا یا منکر قائل آن شود یا محاربه سازد و آن
حضرت را در باب خلافت و نامزای او بر مبار و همچنین بود با شکستگان
سپت او که ممکن نبودند از انکار فضل او و مجد شرف این چنین بود احوال
امام حسن و امام حسین علیهما السلام بعد از تعظیم و تکریم مردم ایشان را
و اعتراف آنها مرا ایشان را بعلو منزلت تا زید بن معاویه و معاویه و معاویه
افعالها الوضیحه و اجزائها بما استحقاقه علی اعمالها الذمیه گنجایش نداشت
که بگوید در باب حسین علیه السلام چیزی را که پوشاند از شرف و طعن کند
در مجد و بزرگی او و ذم او شوالست که دو قصد او طلب دنیا و ولایت بود
شرک دین و صواب نمود و هر دوری از دین و رخ بر روی خود کشود و اظهار جزین و تدا
میکرد بر قتل آن حضرت و انکار آنکه امر بان کرده و یا رضایان داده و لایزال تعظیم
کرد و امام زین العابدین را علیه السلام و چون دستا و مسلم بن عقبه را و توقع یافته بود
رقعه خمره و وصیت میکرد او را با احترام امام علیه السلام و اکرام و رفع محل او و عطا
کردن امان با اهل بیت و موالی و بشل این معامله کرد او را مروان و همچنین بود حال با
علیه السلام و از اعزاز و اکرام و حیانت جاب با ایشان و معرفت ایشان سخن و قدر
او و صادق علیه السلام مکرر و مخظم بود نزد بنی مروان و بشل این معامله کرد و با و بی سفاخ
و منصور و موسی بن جعفر مراعی احوال و مصروف القدر و امکانت و رفیع المحل المنزله
بود و آنچه جاری در حق او از رشید منکر بود از او معذرت از آن می گفت حاضر
کرد رشید شود را که تا کواهی دادند که آن حضرت را وفات رسید و او نکشت
و همه اینها تقصیری از قتل او بود و انکار آنکه امر کرده بان وصال با مومن با امام رضا علیه السلام

لکون

مشهور است در این چیزی که معامله کرد و با وی از اعزاز نام و اکرام مالا کلام تا آنکه توفیق
کند و دختر خود را بوی و وصیت کرد او را بولایت عهد خود و عصبه کرد و از برای آن
حضرت اهل بیت و اولاد و برادران و بنی اعمام خود را و همچنین معامله کرد و با حضرت
علیه السلام با صغر سن تا توفیق کرد و دختر خود را که ام الفضل بود و قدر محل
میدانست و بلند قدر و ذکر میکرد و پدر بزرگوار او را و بلند ترمی ایشان را و در
مجلس بر اهل بیت و بنی اعمام و اولاد خود بر جمیع قضات و امالی انجام و بود و توکل که
تعظیم علی بن محمد را علیهما السلام با عداوت میرالمومنین علیه السلام و بعضی او امر
او را و طعن بر آل ابی طالب و همچنین بود معتد با بنی محمد علیه السلام و اکرام و مبالغه
در باب او و آنکه که شمر و عیال از در قبضه آنها بودند از ملوک بر ظاهر و محبت
طاعت ایشان و هر چند سعی و اجتهاد کرد و در بر آنکه بلغراند ایشان را بر عیسی تا
زندبان در فرود آوردن منازل ایشان و اسعان کنند و در تحت انبار و
احوال ایشان در آن پس عاجز بودند و طفر نیافتند چیزی اصلا پس استیم که تعظیم
ایشان ایشان را با ظاهر عداوت ایشان مرایش تراو شدت محبت آنها مرپو
شانیدن از ایشان و اجاع بر ضد مراد خودشان از اکرام و تعظیم و تحیل ایشان این
علیه است از حق سبحانه و تعالی مرا ایشان را تا دلائل کند بر اختصاص ایشان
از ولت قدرت معنی که موجب طاعت ایشان است بر جمیع انام و نیست این طر
همو امور غیر مألوفه و اشیا عارقل عادت و نوید آنچه ذکر کردیم آن را تسخیر
حق سبحانه و تعالی امت خلق را از برای تعظیم آنکه با و نمودیم از طوائف مختلفه
فرق متباینه و مذاهب و آراء و اجماع کرده اند تعظیم قوت ایشان و قصد مشا
ایشان تا مقصد آن مشاهد می کنند از بلاد بعیده و آمدند شدی کنند تا انجام و تقر
می جویند بجدای تعالی بزمارت ایشان و طلب از راق از حق تعالی می نمایند
کثادکی در مای بسته از حق تعالی می طلبند و در میخواهند حاجات را و اتمای پس دفع
عیات میکنند و این معجزه است که عارقل عادات و الایاستی که تعظیم نمی
کردند بلکه مخالفت میکردند و تعظیم و در امامت میکوشیدند و موافقت نمینمودند
باشیعه و اکرام ایشان را یا نمی بینی که اگر ملوک بنی امیه و خلفای بنی عباس اکثره
کرده ایشان را ضعاف شیعه اندامه ما و اگر چه اکثر سباب دنیا و دست ایشان
می بود حاصل نمیشد مرا ایشان را از تعظیم جمهور و در حیات ایشان و سلطنت بر عالیا
خطبه بر منابر در شرق و غرب زمین مرا ایشان را امارت مومنان و ترویج میکرد
این نوع کبی از شیعه و اولیا ایشان چه جای اعدای ایشان که مترد و باشند

ایشان بعد از وفات ایشان و نه قصد کسی بر تربیت ایشان از برای تعزیر حق تعالی
و نه رغبت بزیارتشان لطفی است از حق سبحانه و تعالی بخلاق خود و در ایضاح حقوق
الائمة علیه السلام و دلالت بر علو و منزلت ایشان از وجل اسمیه است که دو
دینار غنایت آن معدوم بود نزد این طایفه موجود بود نزد آنها پس از حلال
بود که آنها را از برای دواعی دنیا ر کرده باشند و گویند که ایشان این را نمی دانند
از برای تقیبه چه تقیه مذهب ایشان نبود و نیز رسیدند از ایشان تا تقیه کنند
پس نمایند مکران برای دواعی دین و این امر عجیب است که قطع نمی کنند در و الا قدره
قادر و قاهر که آن میکردند و صفتها را و مهیای سازد و اسباب را تا سیدار کرد
بآن غافلان و بریده کرد و عذر متجاهلان و نیز با ائمه علیه السلام شریکند با و لا
بنی علیه السلام در نب و حب قرابت و بسیار را از ایشان بود عبادت
ظاهر و زهر و علم و حاصل نبود از اجماع بر تعظیم و زیارت قبول ایشان آنچه
می یابیم ما آنرا که حاصل است مرأته ما را علیه السلام چه من اعدای ایشان
از صلحای فترت میل می نمایند بسوی ایشان که و می از امت و اعراض فرمایند
از ایشان از امت و نمی رسند در تکبریم و تعظیم بغایتی که معامله میکنند
بآن با ائمه علیه السلام و این دلالت میکند بر آنکه حق سبحانه و تعالی خرق
عادات و قلب حالات را در ائمه مابظهور آورده از جهت اعلان و اظهار
علو درجه و تنبیه بر شرف مرتبه و دلالت بر امامت ایشان مؤلف رحمة
الله میفرماید که حکایت کردند بن بعضی از اصحاب که خلیفه مستنصر کمکاری
رفت بستر من رای و زیارت کرد عسکرین را و پیرون آمد پس زیارت کرد و بیتی
که مدفون اند در آنجا خلفا از پدران و اهل بیت او و ایشان در قبور خرابه
مدفون بودند که باران بشته بود و مرغها خرابی کرده و من دیدم آن را برین
حال پس گفتم او را که شما خلفای زمین و ملوک دنیا سید و زمام اختیار امور عالم
در قبضه اقتدار شماست و اینست قبور پدران شما باین حال که کسی زیارت
نمیرد و آنجا و آنجا طرآن خطور نمیکند و نیست در و کسی که دور کند از آن قاذوران
و ازیر او قبور این طایفه علوین تمجید می پند آید بر ستون و قنادیل و فرش
فرش و زیلوجه و شمع و بخود و غیر ذلک آراسته پس او گفت که این امر سبقت
حاصل نمیشود سعی و جهد ما و اگر بر آیم مردم را باین قبول نخواهند کرد و آنرا او
مز تکب نخواهد شد و او راست گفت چه اعتقادات حاصل نمیشود و بقرینگی نیست
احدی از آنکه او بر آن **قسم دوم** در امامت صاحب الزمان ثانی عشر از ائمه اهل بیت

بن حسین بن علی بن محمد بن الرضا علیه السلام و تاریخ مولد و دلایل امامت و ذکر طریقه
از اخبار در غیبت و علامات و وقت قیام و مدت دولت و وصف سیرت او
و آن تاریخ باب ششم است **باب اول** در ذکر اسم کفایت و لقب و مولد و ائمه
و آنکه مشایخ کرده او را علیه السلام و در و سه فصل است **فصل اول** در ذکر اسم
و کفایت و لقب او علیه السلام آن حضرت مسمی باسم رسول الله و مکنی بحکیم
او تا مزین کرد اند حق تعالی زمین را بطور دولت او و طبق است بخت قیام
و مهدی و خلف صالح و صاحب الزمان و شیعه در غیبت اولی او تفسیر کرده اند
از و از غیبت نبی صیه مقدسه تا آن روزی باشد و صاحب از شیعه که
باین نشناخته اند از آید باشند نیز که میگویند بر سپیل امر و تقیه او را غریم نو
میفرماید که عجب است از شیخ طبرسی و شیخ مفید رحمهما الله تعالی که ایشان می
گویند که جایز نیست ذکر اسم او و نه کفایت او بعد از آن میگویند که اسم او هم نمی
و کفایت کفایت او و وطن ایشان است که ذکر کرده اند اسم او را و نه کفایت او را
و این عجیب است و آنچه من می بینم آنست که منع ازین در وقت خوف بر و بود
و طلب او و سوال از و قافلا و الله اعلم **فصل دوم** در ذکر مولد و ائمه
آن حضرت متولد شد آن حضرت بستر من رای در شب نیمه شعبان سنه خمس و شصت
و مائتین از هجرت و ذکر کرده احادیثی که شیخ مفید رحمة الله ذکر فرموده از امر
حکیمه عمه ابی محمد علیه السلام و فصل بالنار ذکر کرده و ذکر نصوص دایه بر
امامت او علیه السلام از طریق اعتبار در و سه فصل است **فصل اول** در ذکر
امام علیه السلام چون ثابت شده بدلیل وجوب امامت و استحالة آنکه
خالی نماند از حکیم و اما سبحانه و تعالی عبادة مکلفین وقتی از اوقات
معصوم از قباح و او کمالی باشد غنی از رعایای خود و در علوم تابا باشند
بوجود اقرت بصلاح و ابعاد از فساد و ثبات است وجود نیز بجزو امام یا
شود و معجزه که دلالت کند بر و که استیاز کنند باشد او را از ما سوسی و
عدم صفات از هر احدی بعد از وفات و اوقات ابی محمد حسین بن علی العسکری
علیهما السلام از آنکه از فاکرده اند از برای او امامت را درین حال سوسی
آنکه اثبات کرده اند امامت او را اصحاب او و او پس خلف او است که قیام
مقام او است و ثبات است امامت او علیه السلام و مؤدی نمیشود بخروج
حق از اقوال است و این اصلی است که احتیاج نداریم با و در امامت
نصوص و تعداد آنچه آمده در و از روایات و اخبار از جهت قیام او بنفس و در

عدل ثبوت او صحیح است بار بر آنکه سابق شده نص بر او از نبی صلی الله علیه و آله و سلم
 باز امیر المؤمنین علیه السلام باز آمده علیه السلام یکی بعد از یکی تا مدبر بزرگوار آن
 حضرت و اخبار ایشان بقیبت پیش از وجود او **فصل دوم** در ذکر اخباری که ابای
 بزرگوار او نص فرموده اند در امامت او و بعضی از آن سمت ذکر یافت بعضی
 دیگر که مذکور شده است ذکر می یابد مرویت از ابن عباس که رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم فرمود که علی بن ابی طالب امام است من و خلیفه من است برت
 بعد از من و از ولد او قایم شطراست که هر که داند حق تعالی بآن زمین را از
 عدل و داد و بیخیا نکه پر بوده باشد از جور و ظلم و بخت آنکه مرا میبوسد که داند
 بحق و بر شایسته که آنان که ثابت اند بر قول امامت او در زمان غیبتش هر آنکه
 عزیز تر اند از کبریت احمر پس جابر عبد الله انصاری برخواست و گفت یا رسول
 الله مرا قایم را از ولد تو غیبتی خواهد بود فرمود که بلی و لیخص الله الذین امنوا بحق
 الکافین ای جابر بد آنکه امریت از امر الهی و سرتیت از ستر او که علت
 آن منطوی است و در نوز دیده از نیکان خدای تعالی پس مرتب است
 که احتراز کنی از شک چه شک در سر کار الهی کفرست و روایت از امام
 علیه السلام که آن حضرت روایت کرده از ابای کرام خود و ایشان از علی
 بن ابی طالب علیه السلام که امیر المؤمنین فرمود و در حسین را علیه السلام که نم از
 ولد تو ای حسین قایم بحق و منظر دین و گسترنده عدل خواهد بود امام حسین
 فرمود که گفتم که این هر آنکه خواهد شد فرمود که بلی بحق آنکه محمد را میبوسد که داند
 نبوت و برگزیده او را بر جمیع خلایق و لیکن بعد از غیبت و حیرتی که ثابت نمائند در آن
 بر دین خود مگر مخلصانی که مباشر روح بقین باشند از آن کسانی که اخذ کرده حق
 تعالی میثاق ایشان را بولایت ما و کتب فی قلوبهم الا یؤمنوا و آید هم بروج منه و اخبار
 واردست که چون مصالحه کرد حسن بن علی علیه السلام معاویه را مردم بروی دخل
 شدند و بعضی از شیعه زبان طاعت کشوند بر آن حضرة از آن مصالحه فرمود
 و حکم شناسانند که من چه کردم بخدا که علی کردم که بهتر است شیعه مرا از آنچه آفتاب طالع
 که در بر و یا غروب نماید آید اند که من امام شمام و مفترض الطاعة بر شمایم
 که از سیدین شباب اهل جنت است بنص رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آن نم
 کفشد بلی فرمود که آید اند که حضرة خضر چون سوراخ کرد گشتی را و غلام را گشت
 و راست ساخت دیوار را بر موسی علیه السلام شارق بود و مخفی بود و در وجه حکمت
 اندرین نزد حق تعالی بر وجه حکمت و صواب بود آید اند که نیستند از کسی لاکه واقع

بگویند

نمسک و دو در کردن او پیغمبری از برای طایفه در زمان او لاکه قایم که نماز گذارد و روح
 نقیسی بن مریم در خلف او بدستی که حق تعالی مخفی کرده ولاده او را غایب گردانیده
 شخص او را آید باشد بر گردن پیغمبری که هرگاه پیرون ایمان تا سع از ولد
 برادر من حسین که بر سر سینه است است و باز کرد اند حق تعالی عمر او را
 غیبت او باز ظاهر کرد و اند او را بقدره خود در صورت جوانی که سال او کمتر
 از چهل باشد تمام است شود که خدای تعالی بر همه خیر قادرست و روایت کند
 صادق از حسین بن علی علیهما السلام که او فرمود که نم از ولد مرا هستی باشد
 از یوسف و سستی باشد از موسی بن عمران و او قایم ما اهل البیت باشد که با
 صلاح آرد حق سبحانه و تعالی امر او را و دیگر کتب و نیز از حسین بن علی علیهما السلام
 مرویت که فرمود که در قایم ما هستن باشد از انبیا سستی از نوح و سستی از ابراهیم
 و سستی از موسی و سستی از عیسی و سستی از ایوب و سستی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و آید و سلم قایم از نوح و آن در از عمرات و اما از ابراهیم پس خدای ولادت
 اعتزال از مردم و اما از موسی پس خوف و غیبت و اما از عیسی اختلاف مردم درو
 و اما ایوب پس فرجی بعد از محنت و شدت و اما از محمد خواجه سبیف گفت پسندیم
 او را که میفرمود که قایم ما مخفی است از مردم ولاده او تا گویند که خواهد شد بعد از این
 تا پیرون آید در وقتی که پیرون خواهد آمد و نباشد هیچکس را در کردن او پیغمبری و امامت
 العابدین علیه السلام فرمود که کسی ثابت باشد بر موالات ما در غیبت قایم ما بد
 حق سبحانه و تعالی او را جزای نر از شهید شل شده و بد و واحد و روات از محمد
 بن مسلم گفت داخل شدم برای جعفر علیه السلام و میگوایم که سوال کنم او را از قایم
 ال محمد پس فرمود در ابتدا که یا محمد بن مسلم بدستی که قایم ال محمد را مشایهتی است
 با هیچ کس از پیغمبران یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه السلام جمیع آنها شباهت او را با یونس پس رجوع اوست از غیبت او و او را
 باشد بعد از کبر سن و اما شباهت او با یوسف پس غیبت اوست از خاصه
 و عامه و احتقانی اوست از برادران و اسکال امر پدرش یعقوب بن یاقوب
 مسافرة میان ایشان و اما شباهت او با موسی پس آن دوام خوف و طول
 و غیبت و جغای مولد و بحیره شیعه او بعد از و از آنچه رسید ایشان از انداز و عمار
 تا از نداد خدای تعالی در ظهور و تانید و تقویت فرمود او را بر عدوی او اما شباهت
 او با عیسی پس اختلاف مردم بود در و که طایفه گفتند که متولد شده و طایفه گفتند
 که مرده و طایفه گفتند که برادر کرده شده و شباهت او با جدهش محمد صلی الله علیه و آله

و پس بر تحریر دست بسیف و قتل اعدای الهی و اعدای رسول او و جباران و اولاد و داد
شود بسیف در عت و ترس و بازگردانیده نشود از برای او رایت و از علامات ظهور او
خروج سفیانی است از شام و خسرو و جیانی و صیحه و آوازی آسمانی در ماه رمضان
و منادی ندا کند باسم او و پس بر او و رویت از صادق علیه السلام که فرمود
که هر که اقرار کند بجمع ائمه و انکار کند مهدی را هست همچنانکه اقرار داشتند
بجمع انبیا و انکار نبوة محمد را علیه الصلوة و السلام گفتند یابن رسول الله پس کدام
است مهدی از ولد تو فرمود که پنجم از ولد هفتم که غایب گردد از شما شخص و احوال
نباشد از برای شما تسمیه او و روایت از یونس بن عبد الرحمن گفت داخل شدم
بر موسی بن جعفر علیهما السلام و گفتم مرا و را که یابن رسول الله توی قائم یا مهدی
فرمود که منم قائم حق و لیکن قائمی که ظاهر گردد و پاک گرداند زمین را از
اعداء الله و پر گرداند از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور و او پنجم است
از ولد من که مرد را غیبی باشد که در از گرد مدت آن از حتمه خوف بر نفس و مرد شود
در وقوف و ثابت ماند دیگران و دیگر فرمود که خوشامرشیها را که ممکن باشند
بجمل و سبب ما در غیبت قائم ما که ثابت باشند بر موالات و برات از اعداء
ما ایشان از ما اند و ما از ایشان و راضی اند ایشان با از آنکه اما مانند ویرم
باشان از آنکه شیعیان پس خوشحال ایشان و طوبی لهم بخدا که ایشان در
درجه باشند در روز قیامت و روایت است از ابیوب بن نوح که گفتم رضا
علیه السلام که من امید دارم که صاحب این امر تو باشی و آنکه تسلیم کنی از خدا
تعالی بسوی تویی شمشیر حال آنکه تو سبقت کردی و در اسم بنام تو زده شد فرمود
که نیست از ما کسی که آمد شد بسوی او کتب و سوال کرده شود از مسائل و اشارت
کرده شود بسوی اصابع و پاره کرده شود بسوی او اموال الا آنکه گشته شود
یا میرد و ز فواش یا بر آنکه ز خدای تعالی از برای این امر مردی را که خفی اما ولد و
المنشاء باشد که غیر خفی باشد در شب و روایت از زیاد بن صلت که گفتم مرا امام
را علیه السلام که تو صاحب این فرمود که صاحب این امرستم و لیکن منستم آنکه زمین را
پر کند از عدل همچنانکه پر باشد از جور و چگونه باشم این را بر آنچه می بینی از ضعف بدن من
چون قائم انکس است که هرگاه بیرون آمد بیرون آید در پس سری و منظر حجابی داشته و از
بدن قوی بود تا غایتی که اگر گشت دست خود را بر زدن و زدن بر روی زمین هر آنکه
پر کند از او و او را کند در میان کوهها پاره پاره کرد و تسکهای آنکه عصای بسوی
قائم سلیمان یا قوی باشد و این چهارم باشد از ولد من که در غیبت نگاه دارد او را در

متنگ

خود اعدا

نمودن عقدا که خواهد بعد از آن ظاهر گرداند او را پس بر گرداند زمین را از قسط عدل
همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم که یابن رسول الله آنچه باشند که اندا کرده
شوند اندا کردی که گشته شود و شوند از دور و همچنانکه گشته شود و میشوند از نزدیک و حجت
مؤمنان باشد و عذاب که فران حسین بن خالد روایت کند که امام رضا علیه السلام
فرمود این نیست هر کس را که در عت نیست و ایمان نیست هر کسی را که تقیه نیست که و
ان اگر تکلم عتدا الله انکم گفتند مرا و را که یابن رسول الله تقیه تا کی فرمود تا روز قیامت
معلوم و آن روز خروج قائم است پس هر که ترک کند تقیه را پیش از خروج قائم پس
نیست او از ما پس گفتند مرا و را که یابن رسول الله که باشد قائم از شما اهل بیت
ای فرمود که چهارم از ولد من پس سید ما که پاک و مظهر گرداند خدای تعالی با او
زمین را از هر جوری و مقدس و پاکیزه سازد از هر ظلمی و او انکس است که شکست
مردم از ولاد او و صاحب غیبت است قبل از خروج که روشن کند زمین را از
خود و بنده میزان عدل را در میان مردم پس ظلم کنند هیچ احدی بر احد دیگر و او
آن کس است که در نور و عید شود از برای او زمین و نباشد مرا و را سایه و او انکس است
که نداند منادی از آسمان که بشنوند آنرا جمیع اهل زمین بخواند بسوی او که بیدار
حجت الله ظاهر شد نزد بیت الله پس متابعت کنند او را که حق با اوست و در
و اینست قول خدای تعالی که ان نشاء اننزل من السماء آية فطقت اعناقهم لها خاقین
و مثل این است که روایت کرده اند از اجد العظیم بن عبد الله بحسینی گفت روزی
رفتم بخدمت سید خود علی بن محمد علیهما السلام چون مرادید فرمود که مر جاک یا با القبا
تو دوست مایی بحق گفتم مرا و را که یابن رسول الله من میخواهم اسم که عرض کنم بر تو دین
خود را که مرضی است ثابت باشم بر آن تا برسم بجای حق سبحانه و تعالی فرمود که بیار
یا ابا القاسم گفتم من میگویم که خداوند تبارک و تعالی یکیت که نیست مثل او چسب
و خارجست از حدین حد ابطال و حد تشبیه و آنکه او جسم و صورت و عرض و جوه است
بلکه او جسم دهنده اجسام است و صورت کننده صور و خالق اعراض و جواهر و پر
و در کار هر شئی و جاعل محدث آن و آنکه محمد خاتم پیغمبران است و نخواهد بعد از او
پیغمبری تا روز قیامت و شریعت او خاتم شرایعت و شریعت بعد از آن نخواهد بود
تا روز قیامت و میگویم که امام و خلیفه و ذی امر بعد از او امیر المؤمنین علیه السلام باز
حسن حسین و باز علی بن حسین و باز محمد بن علی و باز جعفر بن محمد و باز علی بن موسی رضا
و باز محمد بن علی و باز قوای مولای من آن حضرت فرمود که بعد از من حسن پس چگونه
خواهد شد مردم را که بعد از دست گفت گفتم که چگونه خواهد بود آن ای مولای من فرمود

که دیده نشود شخص او و حلال نباشد ذکر او بنام او تا پیرون آید پس بر کردار زمین را
از عدل و داد همچنانکه بر بوده باشد از ظلم و جور گفت گفتم که اقوام دارم باین
گویم که دوست ایشان دوست خدای تعالی است و دشمن ایشان دشمن او و طاعت
ایشان طاعت الهی و معصیت ایشان معصیت او و میگویم که معراج حق است و
سوال و جواب در قبر حقیقت و بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط مستقیم
حق است و قیامت آمده است که در آن هیچ شک نیست و خدای تعالی بر انبیا
هر آنکه در قبر است و میگویم که فرایض و اجبه از ولایت نماز است و زکوة و
روزه و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر پس گفت علی بن محمد که یا ابا القاسم
اینست بخت ادین که حق تعالی پسندیده از برای بندگان خود پست ثابت باشد
که ثابت دارد در اخدای تعالی بقول ثابت در حیات دنیا و آخرت **فصل سیوم** در ذکر
نص بر و از جانب پدر بزرگوارش حسن مرویت از احمد بن اسحق و سعد الاشرع
که احمد گفت که داخل شدم بر ابی محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام و من بچشم
که سوال کنم او را از خلف بعد از او پس در ابتدا گفت بمن که یا احمد بن اسحق بدستی که
خدای تعالی خالی نگذاشته زمین را از آن زمان باز که آفریده آدم را و نخواهد گذاشت
تاقامت حجت بر خلق را که بوی رفع میشود بلا از اهل زمین و با و می بارد باران و
بوی پیرون می آید بر کف زمین گفت گفتم که یا بن رسول الله پس که خواهد بود نام
خلیفه بعد از تو پس آن حضرت بسرعت برخواست و بجا نه فرمود بعد از آن پیرون
و برگردن مبارکش میری بود که رویش مثل قمر بود و در شب بدر در سقسه فرمود که یا
احمد بن اسحق اگر گرامت تو بر خدای تعالی نمی بود و بر حج او عرض میکردم بر تو پس خود را
که اینست که او هم نام و هم کنیت رسول الله است که برگرداند زمین را از قسط و عدل
همچنانکه بر بوده باشد از جور و ظلم یا احمد بن اسحق مثل او درین امر مثل حضرت علیه
السلام و مثل ذی القرنین بخت که غایب کرد و عیسی که نجات نیابد در روز مهلک الا
آنکه ثابت کرد اند بر قول با مامت او و توفیق دهد او را بدعا بتجیل فرج او احمد بن
اسحق گوید که من گفتم او را که یا مولای آیا هیچ علامتی باشد که اطمینان یابد دل من
بآن پس صاحب امر حکم کرد بر زبان عربی فصیح که منم بقیه الهی در زمین او و انتقام کشنده
از اعدای او پس طلب مکن بروی را بجهت از عین یا احمد بن اسحق که گوید که پیرون
آدم بفرج و سر و پس روز دیگر شد باز گشتم بسوی او پس گفتم که یا بن رسول الله
بدستی که عظیم شد سرور من آنچه منت نهادی بر من پس منت جاریه و از خضر و ذی
القرنین کدام است گفت که طول غیبت یا احمد بن اسحق گفتم یا بن رسول الله دراز کردی

غیبت او فرمود که بی بختی پروردگار من تا باز ازین امر اکثر آنان که قایل بوی بوده باشند
پس باقی نماند الا آنکه اخذ فرموده باشد حق تعالی عهد او را بولایت ما و نوشته
باشد در دل وی ایمان را و تقویت فرموده باشد بر وجهی که از دست ای احمد بن
این امری است از امور الهی و سیرت از اسرار او و غیبی است از غیبت او و فرما
کیر آنچه و آدم بنو و پنهان دار از ازا و باش از شاگردان تا باسی با ما فرود
اعلی علین و روایت از جابر بن یزید جعفی که او روایت کرده از جابر بن
انصاری که او گفت من شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود که ذی
القرنین بنده صالح بود از بندگان خدای تعالی که او را حجت کرد اند بر بندگی
خود پس دعوت کرد و قوم خود را بسوی خدای عز و جل و امر فرمود ایشان را بتقوی
الهی پس زدند او را بر فرق او پس غایب شد از میان ایشان زمانی تا گفتند
که مردی مالک شد بنهر وادی که سلوک کرد و بعد از آن ظاهر شد و باز گشت
بسوی قوم خود پس زدند او را بر فرق دیگری او در شامت کسی که او برست
ذی القرنین باشد و بدستی که خدای تعالی ممکن گردانید ذی القرنین را
در زمین و ساخت از برای او از هر جنسی را و رسید بشرق و مغرب
تا باقی نماند آب ریزی و نه موضع از سهل و از جبل که ذی القرنین بای نماند
باشد الا که آن حضرت بنهد و اسکارا کرد اند حق تعالی از برای او تنجیای
زیر زمین و معاون از انصاف فرماید او را بسرعت و برگرداند زمین را از
داد و عدل همچنانکه پیش شده باشد از جور و ظلم و روایت از یعقوب بن یسیر
که داخل شدم بر ابی محمد و او نشسته بود در خانه و از جانب راست او اندر رو
بود که پرده بر او بود و او بخت بود گفتم مرا و را که یا سید من کنیت صاحب این امر
که بر در پرده را پس چون برداشت پیرون آمد بر ما پس خاصی که او را ده سال بود
یا هشت سال یا مانند آن که واضح و کشاده پشانی و سفید روی و درخشند
چشمهای وی و بر گونه راست او خالی بود و دو کیسوی مشکبوی داشت پیش
بر ران ابی محمد علیه السلام پس فرمود که اینست صاحب شما بعد از آن رحبت
فرمود مرا و را که ای پسر من داخل شود درین خانه تا وقت پس داخل شد و ران
خانه و من نظر میکردم بسوی وی انگاه ابو محمد فرمود مرا که ای یعقوب نگاه کن که
کسی هست درین خانه من اندرون رفتم و نظر کردم کسی را ندیدم و روایت از
ابی یاسم جعفی که گفتم مرا ابی محمد را که هیبت و جلالت تو منع میکند مرا که سوال
کنم ترا یا اذن میفرمائی که از تو سوال کنم فرمود که سوال کن گفتم یا سیدی آیا

ترا و لدی فرمود که نعم کشف پس اگر حادث شود امری از کجا برسم او را فرمود که بنده
و روایت از محمد بن عثمان عمری که با جماعتی بودیم نزد ابی محمد علیه السلام قریب بحبل
کس پس عرض فرمود بر ما و لد خود را و فرمود که ایت امام شما بعد از من و قائم
من بر شما پس طاعت کنید و متعسف نشوید بعد از من که اگر سفری کردید پس ملاک
شوید و در این خود را شما نخواهید دید او را بعد ازین روز شما که ایت گفت پس
پروان ایدم از نزد وی پس گذشت الا ایام اندک که در گذشت ابو محمد علیه السلام و در
از موسی بن جعفر بن و اهب البغدادی که او گفت من شنیدم از ابی محمد حسن بن علی علیهما
السلام که میفرمود که کویای بنیم شما که اختلاف کنید شما بعد از من در خلف من
که اقرار کننده بائمه بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که منکر باشد و در ما همچو
انگشت که اقرار داشته باشد به جمیع انبیاء و ائمه در پس او و منکر باشد بر رسول الله
چون طاعت آخر ما همچو اول ما است و منکر آخر ما همچو منکر اول ما است بدانید که و لد بر
عینی باشد که بشکافد در او مردمان مکران که تخیل سجاد و تعالی او را در کف جبهت
نگاه دارد و روایت از محمد بن عثمان عمری که گفت شنیدم پدر خود را که میگفت
سوال کردند ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام را و من نیز نزد او بودم از خبری که
روایت کرده شد از ابی کرام او علیهم السلام که زمین خالی نیست از حجت ائمه بر
خلق تا روز قیامت و آنکه کسی مرد و شناخت امام زمان خود را پس آن مردی آ
مثل مردن جا بلیت فرمود که این حق است پس کشته شد مر او را که این رسول الله
پس کیت حجت و امام بعد از تو فرمود که پس من محمد که او امام حجت است بعد ازین
هر که مرد و شناخت او را مرده او مردن جا بلیت امام را و غیبتی باشد که حیران
کردند در آن جا بلیان و ملاک شوند و در آن مبطلان و تکذیب نمایند و قاتان بعد
پروان آمد پس کویا که من نظر میکنم باعلام ایض و طوقهای سفید که لرزان بر
بالای سر او بجفت کوفه **الباب الثالث** این باب در بنیان وجه استدلال
باین اخبار و اراده در نصوص بر امامت او و ذکر احوال غیبتش و آنچه مشاهد
افشاده از دلالات و بینات بر اثبات او در بعضی آنچه پروان آمده از
توقیعات آن خضره در چهار فصل است **فصل اول** در ذکر دلالت بر اثبات
آن غیبت او و صحت امامتش از حجت اخباری که دلالت میکند بر امامت ائمه
علیهم السلام از آنچه اثبات آن شده از اخبار نصوص بر سه وجه است **فصل اول**
نص عدد بر ائمه اثنا عشر و زود یافته تسمیه او در بعضی این اخبار و دلالت کرد
بعضی بر امامت او یا آنچه در دست از ذکر عدد از پیش که قابل نیست باین عدد و

میان الا کسی که نزد کت با امامت او هر چه مطابق حق است پس اوقات و وجه دوم نص
بر و از حجت پدر بر بزرگوارش خاصه **وجه سوم** نص بر و بزرگوارش و صفی که حضرت کرده شد
و وقوع آن بر حد مذکور بی اختلاف و منقطع کرد و در و چیزی و نیست جا نیز و عادت
که اتفاق کند جماعتی بر یکدب پس باشد خبر از شنوده پس اتفاق اندرین بحسب آنچه
وصف کرده اند از این پس چون اخبار غیبت سابقست بر زمان حجت علیه السلام
بلکه بر زمان پدر بزرگوارش متشبهت گشتند کیسانه بآن اخبار و امامت این
ضیفه و یاد و سیه و مطوره در امامت ابی عبد الله و ابی الحسن موسی علیهما السلام
و جا و بدگذاشتند محمد ثمان از شیعه این اخبار در اصول خودشان در ایام امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و نقل کردند از ابی زید بنی صلی الله علیه
آله و سلم و ائمه علیهم السلام یکی بعد از یکی که صحیح است باین قول در امامت او
مکن نیست احد را که دفع این کند و از جمله ثقات محدثین و مصنفین از شیعه
حسن بن محبوب از راد است که تصنیف کرده شیخ را که در اصول شیعه است
که اشهر است از کتاب مرقی و امثال این پیش از زمان غیبت به پیش از صد
سال پس ذکر کرده در بعضی آنچه ما ایراد کرده ایم از اخبار غیبت پس موا
خبر را بخیر و حاصل میشود یقین هر جا که متضمن است آن خبری اختلاف و از جمله
آنچه روایت کرده اند از ابراهیم بن الحانزی و از ابی بصیر و ایشان از ابی عبد
الله علیه السلام که گفت ابو بصیر از ایشان که گفت ابو جعفر علیه السلام که میفرمود
که قائم آل محمد را و غیبت است طویل و آن دیگر قصیده فرمود که بی یا ابی بصیری
از آنها طول است بعد از آن نیست این معنی ظهور او تا نیاید و از فلقان تنگ
کرد و خلیفه ظاهر شود و صفائی و شستند کرد و بلا دشا مل شود مردم را بوی
و اخبار مردم از و بحکم الله و بحکم رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس نظر
کن که چگونه حاصل میگردد از این دو غیبت از برای صاحب امر علیه السلام
حسب آنچه متضمن است از اخبار سابقه موجود او را منقول از ابی اجد
کر ام او علیه السلام اما غیبت قهری او از آن دو غیبت است پس است
در اخبار سابقه موجود او را از ابی اجد او علیهم السلام اما غیبت طول
از آن هر دو پس اینست که سفر و ذات او موجودند و ابواب او معروف
که اختلاف نموده اند امامیه که فالیند با امامت حسن بن علی علیهما السلام
میان ایشان از ایشان است ابو ناسم داود بن القاسم جعفری و محمد بن
علی بن بلال و ابو عمر و عثمان بن سعید السمان و پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان

و یکی از میدان مرا الا که واقع شده در دزد کردن او پستی مرطافه زمان او را و خروج
خاتم کرد و در وقتی که پروان گم و پستی نیست مرا حد بر از طواغیت و دیگر دن من
و اما وجه اشفاق بمن در غیبت من پس اشفاق یا قنای است کاهی که پرشاید
باشد او را ابراز دیدن او من امان اهل زمینم بخاکستارگان امان اهل هم
استانند پس به بندید بایست سوال را از ما لا یعنی و تکلف نکنند در دهنن چیزی که
کسایت باشد شمار او بسیار کنند و عار را بتجیل فرج چه این فرج شمار است سلام
علیک اما اسحق بن یعقوب و بر آنکه تابع هدایت **فصل رابع** در ذکر اسامی کسانی
که مشایخ کرده اند امام را علیه السلام و دیده اند دلایل او را و پروان آمد بسو
ایشان تو قیقات او و بعضی از ایشان و کلامی آن حضرة اند شیخ ابو جعفر
قدس الله روحه نقل کرده و معجزات صاحب الزمان علیه السلام و دیده و کلام
آن حضرة را در بغداد و از آن عمری و پسرا و است و حاجه و بلالی و عطار و از کوفه
عاصمی و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل
همدان محمد بن صالح و از اهل ری بستانی و اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علی
و از تیسابور محمد بن شاذان و از غیره و کلام از اهل بغداد ابو القاسم بن ابی حلیس و ابو عبد
الله الکندی و ابو عبد الله بن جندی و هرون القلار و النیلی و ابو القاسم بن ریس ابو
عبد الله بن روح و مبروح الطباخ مولی ابی الحسن علیه السلام و احمد و محمد و اسیران حسن
و اسحق و کاتب از بنی نوخت و صاحب الفراء صاحب القصره المخرومه و از همدان
جعفر بن محمدان و از دینور حسن بن هرون و احمد برادر او و ابو الحسن و از اصفهان
ابن بادشاه و از قمیه زیدان و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق
و پدر او حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرا و اسیر محمد بن علی
و صاحب الخصاص و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر الرقا و از قزوین اس
و علی بن احمد و از فارس دوم و از شهر زور ابن محال و از فارس مجروح و از
مر و صاحب الف و نیار و صاحب محال و الرضا البیضا و ابو ثابت و از تیسابور
محمد بن شعیب بن صالح و از زمین فضل بن زید حسن و پسرا و جعفری و ابن الا
عجمی و الشماطی و از مصر صاحب المولودین و صاحب محال بمکه و ابو رجاء و از
نیسین ابو محمد بن الوضائ و از اهل اهواز حصینی **باب پنجم** در ذکر علامات قیام
قیام علیه السلام و مدت ایام ظهور و طریق و احکام و سیرت و صفات و حلیه
آن حضرت و در چهار فصل است **فصل اول** در ذکر علامات خروج او بعضی از
علامات ظهور مذکور شد **فصل دوم** در ذکر سالی که قیام خواهد نمود در و قیام علیه

رویت از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که پروان نیاید قیام کرد و سال و تراز
سالهای یکم یا سیوم یا پنجم یا هفتم یا نهم و دیگر ابو عبد الله فرموده که منادی ندا کند
باسم قیام در شب عیست و سیوم ماه رمضان المبارک و قیام نیاید در روز عاشر
و آن روزیست که شهید شده در حسین علیه السلام کو بیار و در شبیه باشد دم
محرم و بایستد در میان رکن مقام جبرئیل علیه السلام در پیش وی منادی
ندا کند تا بیاید بسوی او شیعه او از اطراف زمین در نور دیده شود و از برای
ایشان در نور دیدنی تا پست کنند او را پس بر کند با و زمین را با و از داد و
عدل بخاکت که بر بوده باشد از ظلم و جور و این مکر را مذکور شد **فصل سیوم** در ذکر
طرفی از سیرت آن حضرت نزد قیام او و طریقه احکام و وصف زمان و مدت
ایام او علیه السلام ذکر فرموده درین فصل آنچه سمت ذکر یافت از ظهور او
و وصول آن حضرت بنجف و ملائکه با وی باشند و فرستادن او لشکر با بیلاد
و دخول وی بکعبه و بان لشکر را آیات باشد و اضطراب آنها و صف کشند
مرا و علیه السلام و بیاید بر منبر پس دشت نشود آنچه او فرماید از گریه و
کند مسجد را بر غری پس نماز جمعه بگذارد با مردم و از ابی جعفر مرویت که
فرمود منصور قیام از ما منصور خواهد بود بر عیب و مؤید بنصر که در نور دیده شود
از برای او زمین و ظاهر شود و از برای او کنوز و برسد سلطنت او مشرق
و مغرب را و حق سبحانه و تعالی دین خود را بر همه دینها غالب گرداند و اگر چه
نخواهند مشرکان پس باقی نماند در زمین خرابه الا که آبادان شود و نازل
شود روح الله عیسی بن مریم پس بگذارد نماز را در خلف او را وی گوید که کشم
این رسول الله که پروان خواهد آمد قیام شما فرمود هرگاه که مانند شوند مردان بزمان
و زمان ببردان و اکثفا کنند مردان ببردان و زمان بزمان و سوار شوند و آب
فروج بر سر و ج و مقبول باشد شهادت زور و مرد و ذکر و شهادت عدل
استخفاف نمایند مردم بر یا و ارتکاب زنا و خوان در بانه پرستند اشرار
از خوف زبانه ایشان و پروان آیند سفیانی از شام و یمانی از یمن و صف
برسد او کشته شود جوانی از آل محمد میان رکن و مقام نام او محمد بن الحسن
الزکیه و آید آوازی از آسمان بانکه حق با اوست و با شیعه او پس نزد این
پروان آید قیام با پس هرگاه ظهور کند اسناد و نماید پشت مبارک خود را
بنحانه کعبه و اجتماع نمایند بسوی وی صد و سیزده مرد و آن چیزی که تنطق
کند بان این آیت باشد که بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین بعد از آن فرماید که منم

بقیت الله خلیف و حجت او بر شما پس سلام کند بر و سلام کند و علیک بقیت
 فی الارض پس چون اجتماع نمایند او را ده هزار مرد پس باقی نماند و در زمین مقبوض
 بخیر حق تعالی از ایشان آلا که واقع شود در و آتش و بسوزاند و این بعد از غیبت
 طریقه خواهد بود تا اظهار فرما بد حق تعالی علم خود را کسی که اطاعت کند او را غیبت
 و ایان یار و بوی و امثال این مذکور شد **فصل چهارم** در ذکر صفت و صلیه قائم
 علیه السلام و این نیز مذکور شد و ذکر مسئله چند که سوال کردند اهل خلاف در غیبت
 صاحب الزمان علیه السلام و حل شبهات و در و واضح دلیل و لاج برهان
 و آن شش مسئله است **مسئله اول** گویند که چه وجه است در غیبت او علیه السلام
 بر استمرار و دوام تا بگذرد این سبب انکار وجود و نفی ولادت او چگونه
 جایز باشد انکه امام باشد مطلق را و او ظاهر نشود هرگز مراحد را از ایشان
 و آری کرام او علیه السلام و اگر چه اظهار نمیشود و ندعو ترا بنفوس نفیسه خود
 در آنچه متعلق با امامت بوده و لیکن ایشان ظاهر بودند و فتوی میدادند در
 احکام که ممکن نبود اخذ بر آنکه نفی کند وجود ایشان را و باقی بود امامت ایشان
الحجاب ذکر فرموده است اهل مرقضی قدس الله روحه طریقی را که سبقت
 نموده اند بسوی آن احدی از اصحاب ما پس فرموده که عقل هرگاه که ولایت
 کرد بر وجوب امامت چه هر زمان تکلیف کرده اند در و اهل تکلیف را از آن
 که واقع میشود از ایشان قیچ و حسن و جایز نیست برایشان طاعت و معصیت
 خالی نمی باشد از امام زیرا که خالی بودن زمان از امام اخلال است بتمکین ایشان
 و قیاح و حسن تکلیف ایشان باز عقل دلالت میکند بر آنکه امام لابد است که
 باشد معصوم و از خطایا مامون و از هر قیچ مصون و ثابت است که این مصطفی
 که دلالت میکند عقل بر وجوب او یافت نمیشود الا در آنکه او عالمیکند از برای
 او امامت را و مقری است از آن هر آنکه او عالمیکند امامت را غیر او پس کلام
 در علت غیبت او بسبب و سخت بعد از آنکه مقرر شد امامت او چه هرگاه
 که دانستیم که او امامت و غیر او نیست و دیدیم که او غایب است از ابصار دانستیم
 که او غایب میشود با عصمت او و یقین فرض امامت در و بر و مکر از برای کسی
 که اقتضا کند از او مصلحتی که استعدا نماید از او ضرورتی که باعث باشد بر او
 چه معلوم نباشد وجه آن بر تفصیل چنانچه از این قبیل است که لازم نمیکند و علم او
 و کلام در غیبت و وجه آن جاری مجرای علت بر ادله از آیات متشابهات را
 در قرآن که ظاهر آن چند تشبیه است پس میگویم ما هرگاه دانستیم حکم حق سبحانه و تعالی

و انکه جاز نیست که بخور کرده خلاف آن چیزی که او بروست از صفات دانستیم
 علی الحکمه که مرآت آیات را و جوهر صحیح است بخلاف ظاهر او و نظایق مدلول او و عقل
 و اگر چه غایت است از ما علم بان از روی تفصیل پس اگر تکلیف کنیم حرات را
 از آن و تبرع نمایم بیکر آن زیادتی و فضلی باشد از ما که واجب نباشد بر ما چنین
 است جواب سه کس را که سوال کنند از وجه در ایام اطفال و حجت مصلحت در روی
 جاور و طواف و مانند آنها بر تفصیل و یقین پس هرگاه که اعتقاد کردیم حرکت
 قدیم علم سبحان که جایز نیست که اوستیح کند پس لابد است از و تحسن در
 جمیع این و اگر چه عالم نیستیم از ابعینه پس واجب نیست بر ما بیان وجه در
 باب سداست بر مخالفان مادر موالات و قطع تطویلات و تبعیدات
 برایشان الا آنست که ما تبرع می نمایم باریاد و وجه در غیبت او علیه السلام بر
 استظهار و بیان اقتدار و اگر چه این واجب نیست بر ما در حکم نظر و عتبار پس
 میگویم وجه در غیبت او خوف است بر نفس خود و هر که ترسد بر نفس خود
 محتاج است باشتیاقا اگر می بود خوف او بر مال یا بر اندامی نفس بر آن
 واجب بود که متحمل همه آنها شود تا راحت باشد بر و اهل تکلیف و تکلیف
 خودشان و این میخاست که گفته شده در نبی صلی الله علیه و آله و سلم در آنکه
 واجب بود بر و که متحمل فرمایند در هر اندامی تا صیحه باشد از وادی رسالت بحق
 آنکه از لطف بود مرا ایشان را واجب بود بر و ظهور و اگر چه مؤدی شود
 بقتل او و میخاکه ظاهر بوده اند بسیاری از آن و اگر چه کشته شده اند زیرا
 که اینجا معلوم بود که غیر این نمی قائم او می تواند بود در اعیان نبوت و آن چنین
 نیست حال امام زمان علیه السلام حق سبحانه و تعالی میداند که بعد از و نخواهد
 بود که قائم مقام او باشد در امامت و شریعت بر آنچه بود بر و و لطف سبحا
 او متغیر نمیشود پس جایز نباشد ظهور او و اگر تخریق قبل شود و بودند آما می کرام
 او ظاهر در میان مردمان بعین خود و معاشرت با ایشان میفرمودند و ظهور
 نکشت آن حضرت زیرا که خوف او اکثر بود زیرا ائمه ماضی نه علیه السلام اسناد
 میرسانند بشیعیان خود که صاحب سیف و دوازدهم خواهد بود از ایشان او
 بر خواهد کرد زمین را از دود و عدل و شایع کشت این در مذهب ایشان تا
 غایتی که ظاهر شد این قول از اعدای ایشان پس بودند سلاطین ظلمه که توقف
 داشتند از اشلاف ابا کرام ایشان چه عالم بودند که ایشان خروج نموده
 کردند و اشتیاق حصول دوازدهم داشتند تا او را بقتل آرند آیا ندیدی که سلاطین

وقت که وفات کرد حسن بن علی علیه السلام مکرر گشته بود بخانه و عیال
او کسی را که تخلص احوال میکرد تا باشد ظفر یا بد بولد و بقیه او همچنانکه فرعون و لکم باشد
کلیم بطور آورد چه او دانسته بود که ذات ملک او بر دست موسی علیه السلام
خواهد بود و منع میکرد مردان را که در زمان قتل نزنند و باز دارند و از ایشان
ظفر یا بد بوی و چنین فرمود و دانسته بود که ملک او زایل خواهد شد بر دست
علیه السلام او نیز مکرر گشته بود در زمان استن از زمان قوم خود تفریق
میکرد و در میان مردان و زنان ایشان پس حق سبحانه و تعالی پوشیده کرد
و لاوت بر اسیم و موسی را علیهما السلام همچنان پوشیده ساخت و لاوت
قایم علیه السلام چون میداشت در احوال او این تدبیر را و اما بودن غیبت
سبب نفی و لاوت او باشد این از برای صنعت بصیرت است و تقصیر از نظر و
بر حق و در دلیل و اخصت مگر کسی را که خواهد از او ظاهر را کسی که قصد اندازد
موقف رحمة الله میفرماید که آنچه مؤید آنست که ذکر کرده بطریقی رحمة الله تعالی
آنست که نبی صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید از او جفا را در نفس گرفته خود
و گدازت میکردند در آنچه دعوی میفرمود و مبالغه کردند که قتلش و بود
در ذم آن حضرت و جفا و انداز بسیار نمودند تا آن حضرت فرمود که هیچ نبی آن
مقدار انداخت که من یافتم و بر آن تحمل میفرمود و صبر میکرد پس چون کفار
او را که در دقت و اعدام او فرمود حق سبحانه و تعالی او را بهجرت که بخت بجا
خار و خواب فرمود علی علیه السلام بر فرشتگان او صبر فرمود بر آن حضرت
که صبر کند و گشته شود همچنانکه صبر کرد و ندید او از دنیا گشته شدند زیرا که او
خاتم انبیا بود و بعد از کسی نخواست بودن که قایم مقام او باشد در تادیه رست
و تبلیغ پس از بخت غایت شد از ایشان و این اشبه احوالست بحال امام علیه
السلام در غیبت او و عجب است که سید رحمة الله اخلال فرمود باین باد
کردن او بر آنچه اصل دهم گشته از **سپیده دوم** گویند که هرگاه امام غایب باشد
بجیشتی که نزد نبوی او احدی از خلق و اشخاص بگیرند بوی پس چه باشد فرق
میان وجود و عدم او و الا جائز است که بعد از او را حق تعالی یا معدوم گرداند
او را تا وقتی که معلوم کرد که رعیت تمکین نمی کنند او را و مسلم میدان پس
ایجاد فرماید و زنده گرداند و او را همچنانکه جائز است که مباح فرمود دستار را
تا معلوم شود از ایشان تمکین از برای او پس نگاه ظاهر کرد و اندوخت **انجوا**
آنچه میگویم از آنست که ماقطع نمی کنیم و مسلم نمیداریم که غیر سید بخدمت آن حضرت

بجلی

بجلی است غیر معلوم و راهی نیست بقطع باین باز وقت میان وجود او که غایب
باشد از اعدا از برای تقیه و او در اشای این غیبت مشطرباست که تمکین کنند او
پس ظاهر شود و در تصرف کند در امور و میان عدم او و اخصت و آن
که تحت لازم است مرخدا ی تعالی و انجا تحت لازم است بر بشر را زیرا که هرگاه
خونفاک باشد پس غایب میکرد اند و پنهان میکرد از شخص خود را از ایشان آنچه
باشد که فوت شود از مصلحت عقیب فعلی که ایشان سبب اند در آن نیست
بسی ایشان پس لازم میکرد در ایشان لازم در آن و ایشان مواخذه با
و معلوم بر آن و هرگاه که اعدام فرماید حق سبحانه و تعالی او را باشد آنچه تحت
میکرد از مصالح ایشان و محروم می نمایند از لطف و اشفاق خودشان با و
منصوب بخدای تعالی که حجتی نباشد در و بر عیار و ملامتی نبوده که لازم
ایشان باشد چه جائز نیست که ایشان فعل باشند مرخدا را موقوف رحمة
الله میفرماید که اگر قایمی گوید چگونه میگوید بطریقی رحمة الله که ماقطع نمی کنیم
و مسلم نمیداریم بر آنکه غیر سید بخدمت آن حضرت کسی تا آخر حال آنکه او را
قطع لازم است باین جهت پیش ازین ما باندگی در آنکه حکایت میکرد از توقیف
او علیه السلام هر که ادعای مشابهه کند قبل از خروج سیفانی و صحیح پس گذار
و مغفرت و آنچه من می بینم و میدانم در جواب این آنست که اگر به پند او را
احدی پس نداند از ایشان ادعای نمی کند و مشابهه رایت او را و آنکه
ادعا کند از پس آن کذاب است پس مناقضه این زمان **سپیده دوم**
پس اگر گویند که حد و دی که واجب بر خایان در حالت غیبت حکم آن چیست
پس اگر گویند که ساقط است از اهل آن پس صریح کردید شما به نسخ شریعت
و اگر ثابت است پس کسیت آنکه اقامت کند از او حال آنکه پیست و غایب
باشد **انجوا** حد و مستحقه ثابت است در حیاة او پس اگر ظاهر شود او
مستحقان آن باقی اند اقامت آن بر ایشان به تنبیه و اقرار میکند و اگر گو
شد آن بمرت ایشان پس بدستی که انهم در تقویت اقامت آن بر محققین
امامت و همچنین مرا و با فضیلت و نیست نسخ شریعت زیرا که حد
ممکن است اقامت او یا ممکن در ذال موانع و سقوط فرض اقامت این موانع
در ذال ممکن ازین نسخ شرع و مقرر نیست زیرا که شرع در و وجوب حاصلست
دی باشد نسخ اگر ساقط باشد فرض اقامت آن از امام یا ممکن او بر آنکه
این لازم می آید بر مخالفان ما هرگاه که گویند مرا ایشان را که چگونه است حکم در و

در احوال که ممکن نباشد در آن اهل حل و عقد از اختیار امام و نصب او پس آن
 باطلست یا ثابت باشد یا تعدد اقامت آن پس آیا آن قدر مقتضی است
 یا نه پس آنچه جواب گویند بان ازین پس آن جواب است بعینه مؤلف رحمه الله
 میفرماید که معنی نیست ایراد نمودن ایشان حدود را و اقامت آن در زمان او
 السلام در غیر از منتهای ابرار و گرام او علیهم السلام چه حاضر بودند و مشاهده میفرمودند
 و دستهای مبارک ایشان ممنوع بود از امور و بنود که ممنوع باشند قدح در ایشان
 لازم آید و گویند قایلیم که سکوت ایشان اقامت حدود و نسخ شریعت پس چگونه
 گفته شود از و حال آنکه خوف او زیاده بود از ابرار و گرام او علیهم السلام و امیر المؤمنین
 علیه الصلوة والسلام در ایام خلافت و امر او متکلف نبود از بسیاری از اراکه
 خودش پس بخیایش دارد و مهدی علیه السلام از عذر آنچه بخیایش داشتند
 چه نسبت داده میشود و ساکت قوی و این و سخت **مسئله چهارم** پس اگر گویند که
 یا غیبت او چگونه مدرک میگرد پس اگر گویند مدرک نمیشود و بحق نمیتوان
 پس گردانیده اید مردم را در حیرت و ضلالت یا غیبت و اگر گویند که او را که
 نمیشود حق الا از حجت او که پس این مخالف مذکور است **جواب** بدانکه حق بر دو
 نوعست عقلی و سمعی پس عقل مدرک میگرد و بقول تأیید نیست و در وجود امام و نه
 او و سمعی بر و است و آنکه منصوب از اقوال نبی صلی الله علیه و آله و سلم و خصوص او
 و اقوال ائمه و صادقین علیهم السلام بدست کسی که بیان کرده اند از او تصحیح نموده
 غیر از آنکه آنچه ما کشفیم با وجود این حاجت بامام ثابت است چه وجه حاجت بود
 او استمرات در هر عصر و بر هر حال که بود و اول لطف است در فعل واجب
 از انصاف و عدل و احتساب ظلم و بغي و این از ان قبیل است که غیر او قائم مقام
 او نمی تواند بود و در وفای حاجت بنوی او از جهت شرع پس آن ظاهر است چه عقلی
 که او را میگرد و از نبی و ائمه علیهم السلام جائز است که غافل گردند از اقلان از ان
 با تعدد یا با اشتباه پس منقطع گرد و نقل یا باقی ماند و آنکه نقل او حجت نباشد
 و نه دلیل پس محتاج باشد درین هنگام بامام تا کشف و تبیین آن نماید و نماید
 کنند اهل تکلیف با آنچه بقولت بسوی ایشان و بدست کسی که او جامع شریعت چه
 معلومست ایشان را بآنکه و را این نقل امامست که هرگاه امری مخفی گردد و در سبب
 خلل او را و بیان کند آنچه مشتبه است در و پس احتیاج بامام ثابت است و او را
 حق در احوال غیبت از او که شرعی بر آنکه ما میدانیم با جماع که تکلیف لازمست
 تا روز قیامت و ساقط نمیکرد و در آن حال که میدانیم که نقل شریعت منقطع نمیکرد

در آن حال که تقیه امام در آن حال مستمر است و خوف او از اعدای باقی و اگر اتفاق
 افتد این نخواهد بود مگر در حالتی که ممکن باشد در و امام از مرور و ظهور و
 اعلام و انداز **مسئله پنجم** گویند هرگاه علت در غیبت او خوف ظالمان
 و چیرسیرین مخالفان پس این مستفی است از اولیای او پس واجبست که
 ظاهر باشد مرا ایشان را و واجبست که ساقط گردد از ایشان تکلیفی
 که امامت او لطف است **جواب** بدست کسی که جواب گفته اند اصحاب
 ازین سوال بچند جواب **الاول** آنکه امام را خوف و ترس از اولیای خود
 و اگر چه غایب از ایشان همچو غیبت او از اعدای خود از جهت خوف و از واقع
 گردانیدن ضرر بوی و میداند آن حضرة که اگر ظاهر گردند خود را بر ایشان
 آینه بریزند خون او را و غیبت او از اولیای او از برای غیر آن علت و احتیاج
 بوجود او پس مؤدی میگرد و این بدست اعدای او بکمان دی و پیرو کردن
 او را و این بخیر معشود از وقوع ضرر بوی **دوم** آنکه غیبت او از اعدای او
 تقیه است از ایشان و غیبت او از اولیای او برای تقیه است بر ایشان
 خوف ایقاع ضرر است بر ایشان که اگر ظاهر میشد آن حضرت بر آن که
 قایلند بامامت او و مشاهده میگردند او را بعضی اعدای او و فاش میگشت
 خبر او و اولیای او را طلب میکردند بواسطه او پس هرگاه که آن فوت میشد
 ازین با ستاره و پیروی میگردند ضرر عظیم واقع میشد با اولیای او و
 این معروفست در عادات **سوم** آنکه لابد نیست تا معلوم شود که قایلان
 بامامت او کسی هست که رجوع نمایند از حق از اعتقاد امامت او و قول
 نصیحت آن بر حال از احوال پس امر فرمود حق تعالی او را با ستار تا باشد
 مقام بر اقرار بامامت او باشد در آن و بثبوت و رسوخ و شدت و شدت
 اعظم است از روی ثواب از مقام بر اقرار بامامت او و مشاهده مرا و
 پس باشد غیبت او از اولیای او از برای این وجه نه از برای تقیه ایشان
چهارم و آن آنست که تقویل کرده بان سید مرتضی قدس الله روحه و
 فرموده که ما اولاً قطع نمیکنیم بر آن که آن حضرة ظاهر نمیشود و جمیع اولیای چه
 این امر است نهان از ما و نمیدانند هر کدام از ما مگر حال نفس خود را پس هرگاه
 تزویج کنیم ظهور او را از برای ایشان همچنانکه تزویج میکنیم غیبت او را از
 ایشان آنست که امام نزد ظهور او و از غیبت نیز گردیده میشود شخصی او
 میگرد و عین او بجزئی که ظاهر میگرد و در دستهای او زیرا که لصوص و آله

بر امامت او تفریح نمی کند شخصی او را از غیر او بچنانکه تمیز نمکند آبا می کرام او در هر چه
درست می شود دلالت بر نوعی انرا استدلال و شبهه داخل می گردد و در پیش
نست که ظاهر نشود بر کل اولیای خود چه معلومست او ز حال او که هرگاه ظاهر شود
پس مضرت یا بد مع ذلک اولیای امام شیعه منتفع میگردند بوی در حالت غیبت
او چه ایشان علم بوجود او دارند در میان ایشان قطع و جزمت ایشان را
بوجوب طاعت او برایشان و باین لابدست که ترسند او را در ارتکاب
قیح و خوف کنند او را از تادیب و انتقام و مواخذه او پس بسیار گردد و از
ایشان فعل واجب و کم شود از ارتکاب قبیح یا باشند باین اقرب پس
حاصل شود از برای ایشان لطف با و با غیبت او بلکه با که باشد غیبت
درین باب اقوی زیرا که تکلف هرگاه که نماند مکان او را واقف باشد موضوع
او در آن کسی که شناسد که او امامت میباشد بفعل واجب اقرب از آنکه
اگر شناسد او را بخوبی نمکند در و که امام است پس اگر گویند که این نصرت
از شما با آنکه ظهور امام همچو استتار دست در اشغال با و و خوف از دو قول
آنست که بطور او جایز نیست که باشد در منافع همچو استتار و چگونه این چنین
باشد و در ظهور او و قوت سلطنت او اشغال میگرد و ولی وعد و محب و
مبغض و منتفع نمیشود با و در حال غیبت او مگر ولی اند و او نیز انبساط
بد و منافع کثیر است مرا و لیای او را و غیر هم و دیگر آنکه حمایت میکند
جزو ایشان را و سدی نماید لغو ایشان را و ائمن میگرد و اندک طریق ایشان را
ناممکن باشد از تجارت و مقام و منع کند ظالمان را از ظلم ایشان تا وافر
کرد و اموال ایشان و بصلاح ابد احوال ایشان غیر آنکه این منافع و توفیق
و واجب نیست که هرگاه فوت شود بغیبت آنکه ساقط شود تکلیف بآن و
منافع دینی و واجب در هر حال با امامت و ما بیان کردیم که آن ثابت است
مرا و لیای او را با غیبت پس واجب نکرد و سقوط تکلیف باین **مسئله سادس**
میگویند که ممکن نیست آنکه باشد در عالم بشری که او را این مقدار سال باشد که
وصف میکنند شما از برای امام خود و او باین کامل العقل صحیح بحسن است و بار
میکنند تعجب را ازین و تشنیع می کنند بآن **بر ما الحجاب** بدستی که لازم است
طریق نظر او فرق میکند میان مقدور و محال منکر نیست الا آنکه عدد و کثرت
بخلاف و غناه و طول عمر خروج اوست از مقدار و اعراض باین مرد و امر است
یکی آنکه ما پس تمیز داریم که این خارق عادتست زیرا که تطاول زمان منافی بود

حیات نیست و کما آنکه مرور اوقات را تا شری نیست در علوم و قدر و آنکه خوانده
اخبار او نظر کرد و در کتاب معین میداند که این از ان قبیل است که جاریست با و
عاده و قرآن مجیدند که نوح علیه السلام که مطلق است که بجهت فرموده درین
قوم خود هزار کم نجاه سال و دیگر تصنیف بسیار کرده اند و اخبار معین از عرب
و عجم و اخبار دارد دست که احوال نبی آدم از روی عمر خضرت علیه السلام و جماع
شیعه است و اصحاب حدیث بلکه جماع جمعیت سوی معتزله و خوارج بر آنکه
خضر موجود است درین زمان و حی کامل العقل است و موافق ایشانند برین
اکثر اهل کتاب و خلا فی نیست که سلمان فارسی دریافت رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم و او قریب بچهار صد سال داشت بعد از آنکه معتزله
و خوارج بر دارند نفسهای خود را بر دفع اخبار پس چگونه ممکن است ایشان را
که دفع آن نمایند و حال آنکه مطلق است بدوام اهل جنت و نار و و دایقه اخبار
بی خلاف در میان است با آنکه اهل جنت پیرو ضعیف نشوند و حادث نشود
با ایشان نقصان نه در انفس و نه در حواس و الله اعلم باحوال الجنت و انکس
مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمة الله علیه میگوید که مناقب مهدی طاهر التور
مشیر الظهور سافرت الا شراق مشرقه السقور مسورة بالعلماء عالیة السور امرة
بالعدل عادله فی الامور است نزدیست که مدار بان سیاسی سفید گرد و از اشراق
ضیاء او و از عان می نماید ثواب از برای ارتفاع و علا او و نورانی و روشن است
شمس و اقمار از ضیاء او نور او نور او نور و سلاله اخبار و تقیه اظهار و خیر ابرار
و شمره محکم از شراست او صاحب زمان و مادی خصل دمان و غایب از اعیان
و موجود در هر زمان است او ذخیره نافع و بقعه صالحت او قویست در قدرت
ذات الهی شدیدا است بر اعدای خدای مؤید است بنصرت الله مخصوص است
بغایت الله قایت با مراد مفسورات بخون الله متواتر است اخبار ظهور
او متکثر است روایات بر اشراق نور او روشن و نورانی است ظلم امام او
بسفور او منجلی است با و مثل انجلی صبح از دیجور او و پیرون می آید از سراسر
برده غیبت پس بر میکند دلها را سرور و منتشر است عدل او و رافاق و نور
تراست بدو در اشراق و اعاده خواهد فرمود حق سبحانه و تعالی با و
دین خود را و واضح و هویدا خواهد ساخت بوی منهاج شرح آیین خود را
و او ظاهر و باهمه است بدلت و قایم بنا بدامت و رسالت و باز
خواهد کرد ایندایم حالیه را بعد از عطلت او و قوی خواهد ساخت دین را

بعد از ضعف قوه او مجد و شریعت محمدی است بعد از آن خاص او و هم اراده
 عقد است بعد از اشتیاق او و اعاده کننده بعد از ذباب و فقر است او گسترده
 است بعد از جعود و انقباض او و مجاهده کننده است در راه الهی حق جاد را
 و پاک کننده است از ادناس قطار بلا و او را اصلاح کننده دینت و آنچه
 سعی کرده اند اعدا در فساد او و احیا کننده است بجد و اجتهاد سنت ابا
 و اجداد خود را بر خواهد گردانید دنیا را از عدل محجبه که پر بوده باشد از
 جور و تجدد خواهد فرمود دین را از روی و در هلاک کننده طقات قین
 متفردی گردانیده عتاة و منافقین و منع کننده عاویة اشرار و فاقین
 و راننده مردم را از انجنان رانندگی که ندیده قبل از و بچاکس از سابقین و
 سابقین و ندیده بعد از و از لاحقین پس زمان او در حقیقت است
 متیقن و اصحاب او مانورند بودن ایشان بخاک که حق تعالی در کلام خود
 موده که و کونوا مع الصادقین و خلاص اند بلیک او از ریب و
 سالمند بترتیب او از غیبت و فرامیگیرند بهدی و طریقی او در راه
 یافته اند بسوی تحقیق او و توفیق داده است از انجرات و بتسدید و
 توفیق او بوی حستم شده خلافت و امامت بوی منتهی شده ریاست
 و زعامت و او امامت از وقت رحلت پدر بزرگوارش تا روز قیامت
 پس اوصاف او را در فاق است و مناقب او شایع در افاق منزه چشم
 با سم او و فرود آید است و هر حکم و یل و عقوبت در حرب اوست
 و سلامت و راحت در سلم و تجدد کننده است از دین رسوم و آداب
 و بالابرند است معالم سنن طامسه را است کننده نهاد جور و عدوان
 و بلند نموده است سفار اهل میانرا معطل گذارنده سبب است حسد
 و خواننده است با احد احد که متنز است و از صاحب و ولد مقدم است
 صلوة بر سجده بخیا که و رود یافته در سجده و حق صریح صلوات است
 و السلام و التحیه و الاکرام علی المأموم و الامام و من بنده بزبان مقدر
 اقتداء بر کرم آن حضرة کرده این آیات را میگویم **ان شئت**
شکروا ستورا محمد فجر القول فی المهدی و ادع اما ما حاز خصل العلی
 و فاز بالسود و المجید اما حق نوره طاهره کالشمس فی غور
 و فی سجد **انقام الموجد و المکتمی** الی العلی بالاب و الحیدر و صاحب
 الامرو و فوشت الوری **و حضنتهم فی القبر و البقره** و ناشر العدل و قد

جاوید است **الا یام دان** پس عن القصد **و منصف المظلوم من ظالم**
 و المحب المبرج و المحمد **و ما فی الالف** الی ان یری **لا یحس**
 یزغیب فی الکرفه **جلت ایا دیه و الاله** و الحمد لله **عن**
عد و اصحت ایا مه لا انقضت **ولا تولت** حفته **الحمد**
 سیرت نهته الی فضله **و هدیه** الی الی **الرشد** **منع**
 باله و یعطی به **مرق** بالبدل و الرد **لیس** فی الفضل
 من شبه **ولا اله فی السبل** من ند **العلم** و العلم و ندل التی
 حاور فیها روست قد عمده **الله** بالطافه و خصه بالطالع
 البعد **ادعوه** یا مولای و من لی **بان** یقول ان قال **سید**
 اعو به الله و ما من دعا **بمشله** یحیه یارد **اعده** و خیر
 و ارجو فی **بعثی** و فی عرس و فی لحد **قلیت** مولای و مو
 الوری **یذکر** فی فی ستره بعد **ولیته** یعث الی دعوه
 یعدنی **الاحسری** به اجد مولای **اشواقی** ترکی **لجوی**
لانتاد آئینه الوقده **او دان** القان فی مشید **شرح**
فیه مغلنا و قدی **برج** بی وجد الی عالم **بما** اعاب به من الوج
 و تمت فی حب فنی غایب **و هو** قریب الدار فی البعد
فاعطف علینا عطفه و اشفنا **تلقاه** من حبه و من صد
و انظر ظهور الشمس و اکشف لنا **عن** طالع مذ غیبت مشو
قد تم ما التفت من وصفکم **مجاز** کالر و ضة و العقد **و**
فیه بالغ حاکم **لکن** علی ما یقتضی جبره **فان** یکن حسی قین
عندکم **او** کان تقصیری قین غنم **و** قد کم از جوه **فیه**
محشر **یا** باذل الاحسان و الکره **و الحمد** لله و شکر الله
اهل التدی و الشکر و الحمد **یعنی** اگر خواهی که بخوانی سور
الحمد را درست کن اقوال و کفایت را در باب هندی علیه
السلام و مدح کوی امامی را که جمع کرده خصلتهای بلند را
و فایز شسته سادت و بزرگی امام حقی که نور او ظاهر است
مثل نور آفتاب در پستی و بلند ی بیدر و جد بزرگوار و او
صاحب امرست و قطب و غوث خلافت و حصن و قلعه استوار
ایشان است در نزدیک و دور ناشر عدالت و حال آنکه جوهر

حیف میکند ایام و مردم از قصد و عهد و انصاف ستانده طاعت
 از مظلوم و مظلوم و پناه امیدواران امید است و بدل کننده
 عظمت تا غایتی که دیده میشود که نیست احدی که رغبت نماید در
 عطا بزرگست و گسترهای جود و الا و الحمد و سپاس بخشند ز نعم
 را از حد عد و با عداد کرد ایام او که فرو بخاند و روی نکرده
 بهشت خلد را سیرت او راه نهای فضل اوست و هدی او نماند
 رشت او است منع میکند او ناشایت بدوستی حق و اعطای
 فرما بدیجبت حضرت عزت موقت در بدل و نعت او را در فضل
 از تشبیه و مانند و نه او را نه در عظمت و بزرگی از ستا و چون
 علم و حلم و دانش و عقل او تجا و ز کرده در آن از حد و در مرتبه
 که نعم فرموده حق تعالی او را با لطف خود و تخصیص نمود بطالع
 سعد بخواند او را که ای مولای من و کیت که برسد مرا با که بگو
 مرا اگر گفت او که ای سنده من بخوانم بوسیله او حق تعالی
 را اینست کسی که بخواند او را مثل این تا جواب دهد او را برو
 اما و کرده ام دوستی او را از برای دجیره و امید و ارم در
 روز بعثت و در هر نفس و در لحد خودم پس کاشکی مولای
 من و مولای خلایق یا دیگر در ادرسته او بعد از من و کاشکی
 او میفرستاد از برای من دعوتی را که سعادت می یافت بان
 جد من ای مولای اشتاق من می رویاند سوز مرا زیرا که او دایم
 بر افروزنده آتش شوق است دوست دارم آنکه ملاقات کنم
 و بخدمت برسم در شهد مقدس بان شرح کنم در و بایشکار
 دوستی خود را برنج افکند مرا و جد و حالت بسوی عالم با حق تعالی
 تقیه نمیکردم از استم از وجد و سرگردان بودم در دوستی
 جوانی غایب بود و او نزدیک بخانه است در دوری پس مهربانی
 نمایی بر ما کث نوع مهربانی و تشیی فرمایی آنچه رسیده ایم با آن را
 از دوری و از ممنوعی و ظاهر شود مثل ظهور شمس و روشنی کشف
 کن و بکشای از برای ما از طالع نیره از آن روز باز که غایب شده
 بد رستی که اتمایافت آنچه تالیف داده بودم از وصف شما
 پس آمد پیش روضه و عقد میوه و نیست من که در دوستی داد حق

شمار داده باشم لیکن بروفق مقتضای سعی و جهد من بوده و تیان نمود
 پس اگر در آن زیبایی و نیکویی است پس از نزد شماست و اگر نقصی است
 پس آن از نزد منت و عطیته شمارا امیدوارم در روز محشر شما بدید
 کنده کان احسان و عطا و جهد بسیار مر خدا را و شکر می در پی میرساند
 او را اگر اهل عطا و جود و شکر و حمد و ثناء آن معبود است جلت الاکوار

و تقدرت اسما و نه اللهم ازرقنا من عظیم نواله و جعلنا من
 المشرقین ببقائه و وصاله بحق شیدان و نبینا
 محمد و آله الحمد لله علی الاتمام و الصلوة
 و السلام علی محمد خیر
 الانام و آله و عترته
 الکرام
 ۸۳۲



Saleh
 ۸۵۵